آن دانکه در احتیاج بادویه مرکبه رجوع بکتاب دیگر نماند برای آن فقط بادویه بترتیب حروف تهجی ذکر نمودم و کتاب را بر دو مقاله منقسم ساختم مقاله اول در ادویه مفرده که تداوی
مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه و تذکرة اولی النهی گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا سهو و خطائی مشاهده نمایند بعد تامل و تحقیق بلیغ بقلم اصلاح
در آرند و آنرا ... صنایع ... جزاهم الله خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی مقدمه در بیان اموری چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در
فن ضروری است فصل اول در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و غذا و زهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصه
و نیز فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس فصل پنجم در بیان
ماهیت و خواص ادویه و اسمای کسانیکه متوجه تحقیق و تتبع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار فصل ششم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و جدا ساختن آنها و قوت
مفرده و زمان بقای قوت آنها فصل هفتم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست فصل هشتم در دستور احراق بعض ادو
یه مانند چوب چینی و عشبه و تخم ... و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض ادویه و احکام هر یک فصل نهم در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها فصل دهم در
طبیه فصل یازدهم در بیان بعض اوزان طبیه هندیه و فارسیه فصل سیزدهم در بیان بعض امور متعلقه بنجوم فصل چهاردهم در بیان اسناد طب
و ذو الخاصیه و مرکب القوی و غذا و زهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال الطاف خبرت و احکام حکمت و عنایت رحمت
اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان به آنها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال از اغذیه دیگر آنکه اغذیه بسبب کثرت استعمال مشابه و بمنزله طبیعی عادی شده اند
چنانچه از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد مشهوره مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد لائق که منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است محتاج
خود بمعین و معاون از خارج طبیعت مدبره و آن دوا است و از برای هر علتی ... حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ما خلق الله داء الا خلق له شفاء ...
و اصناف دوای بسیار آفریده ... منافع ... که خود تقدس و تعالی میداند و آنچه اطبا و مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قلیل قطره ایست از در
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا الظن و قیاس ... مراد از سبعین ... و در حدیث شریف هفتاد عدد معین
از جمله منافع مذکوره و تعدد ادویه و تفنن آنها حکمت کلی آن است که مثلا اگر دوائی یافت نشود و یا طبع از آن نفرت نماید دوای دیگر که یافت شود بدل
آن علاج نماید و همچنین فایده دیگر آنکه مثلا اولا چون دوائی را خورند و نفع از آن حاصل شد بسا است که ثانیا از آن بسبب تکرار استعمال و عادت تبدل حالات
و از التغییر و تبدیل بدوای دیگر نماید و همچنین ... غذا و این امراض مفرده است دوا و امراض مرکبه لامحاله احتیاج بتکثر شد و چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن
یا مرکب و مفرد ... از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب ... از آنها بخلاف غذا که لامحاله نباتی یا حیوانی و یا مرکب از این دو است
انسان ندارد و کما لا یخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است و آن
فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بخاصیت است مفرد
غلبه و تاثیر یا باحدی از این امور ثلثه است بتنهائی و یا بدو و یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن غیر بین ... بهر حال با آن هر دو شریک است و مفارقت
مثلا در دوای مطلق قوی ... کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذو الخاصیه صورت غالب و بهمین نسبت در غذای دوائی و دوای غذائی و غذای ذو الخاصه
مضر ... مذکور و غذای دوائی و دوای غذائی و دوای سمی و امثال آنها مانند دوای ذو الخاصیه موافق ... و حافظ مزاج
یا مخالف و مفسد ... کننده ... را سمی نامند و تولید غذا از ماده است و چون این معنی بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه را
آن یا بماده فقط است و از آن غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و از آن دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و از آن غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده
گویند و این یا موافق و دافع مضار است و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک از آنها منقسم بچند قسم گردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است چهار
و یا بماده و صورت و از آن غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و از آن دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و از آن غذای دوائی ذو الخاصه
باشد نیز چند نوع است یا بصورت فقط است و از آن اسم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز مرتب است اگر در کمال قوت است از آن دوای سمی
یا با آن قوت مسهله است و آن نیز سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت باهم و از آن دوای مسهل نامند
و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن صورت ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را
مطلق است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که
اصلی خود نگردد بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه از القوه بالفعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد آنکه جزو بدن گردد

...ستی او قریب آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا لعبا مانند گندم و سایر حبوب البقول وغیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب مطلق است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذا نیست و جزو بدن نشده باشد بتقسیم که چون او بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف در بدن نماید و از آن متاثر و متغیر بکیفیت خود بار ذا از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرد یا مرکب مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و ...
تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت سرد و باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر از آن خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت و مزاجی باشد در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار یا و زنگ کدو دانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم
غذائی است که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده سرد و باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغییر بالکلیة یا بدن در آن تصرف نماید و از آن خلط بسیار ... ن و نقصان صورت عضوی شده و اسشد با کیفیتی غالب بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و ...
... اینها و بدانکه ادویه و اغذیه افعال کلیه یا افعال جزئیه مختصه دارند ... مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و تحلیل و تکثیف ... اسهال و تسکین ...
... مخصوصه است که متشابه افعال کلیه نیست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و مثال اینها و انار به مفرد در اصفات منحصر است در نزد قسم معتدل الکیموس اول است که متولد شود از آن خون طبیعی صالح که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر یا اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف است و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط بینهما کثیر الغذا آنست که از آن خون بسیار تولد یابد و قلیل الغذا به عکس آن متوسط میان ... و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند شیر یا مانند اسفاناج یا غلیظ غیر لطیف است و یا متوسط مانند گوشت بزغاله و برگ ... مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و بار دلیت مانند خردل و سیر و پیاز و ... یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود یا عسل قلیل الغذا است مانند سائر البقول چنانچه در این جدول نموده می آید

[illegible]	لطیف صالح الکیموس	لطیف فاسد الکیموس	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا	لطیف فاسد الکیموس
الکیموس مانند ... کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و سرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی النضج
قلیل الغذا ...	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم
قلیل الغذا ... لغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

... برای کیفیات و امور ظاهره حسیه و جسمیه با ملکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را ... نموده اند و لیکن جذب مقناطیس کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس ... و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی ...
اگر تاثیر آن بخواص فعت است آنرا فاد زهر و تریاق نامند و الا سم قاتل و زهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن حرارت غریزی و خود ارواح ... باشد که بر دفع و منع نکایت و اذیت سم موجب یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون اطریاقی می نامند ... حقیقی اشتراک دارد و غذا ذو الخاصیه است که تاثیر آن بماده و صورت سرد و باشد الماده غالب چنانچه مذکور از فعل و انفعال ... اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نماید و دوای ذو الخاصیه است که تاثیر آن بکیفیت و صورت سرد و باشد ... دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارت غالب مزاج اصلی بدن ننماید و غذا و دوای ذو الخاصیه است که تاثیر آن بماده و کیفیت ... اندک کیفیتی مناسب بدن و تفریح و سرور آورد و سم مطلق است که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فاد زهر باشد ... و در صفت فعل و انفعال نه بد مانند بیش و زهره افعی و مار و گزیدن اگر بدن انسان که فی الفور مهلک است و دوای سمی است که تاثیر ... احداث کیفیتی نامناسب کیفیت اصلی بدن نماید چنانچه غذای سمی است که تاثیر آن بماده و صورت سرد و باشد و بعد فعل ... خارج کم مشهور است زیرا که اشیای سمیه بکیفیتی از کیفیات نمیباشد و بلاد رابعضی غذای سمی گفته اند غذائی دوائی سمی ...

که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعضی تاثیر و تاثیر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و کیا...

آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و با آن نیز قوت مسهله بود و در کمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر و تشویه و غیرها با

و تا در نفوذ و سرایت در اعضاء و سطوح و عروق و التحاق بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر اینها را بتجربه و ترقیق

و تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و دوند و خربق و

با آن شایبه نباشد بلکه در مرتبه فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا و مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال

تربد و هلیلجات و روغن بادام کافی است **و دوائی** اهلیجی است که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات موجوده در معده

با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد

مانند فلوس خیار شنبر که با دیگر روغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای دفع تشبث و چسپیدن آن بسطوح امعا و احداث قرحه و سحج و زحیر قیاس نشود محتاج بدا

مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوالخاصیه و تاثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدا اثر و سبب موافقه

اول افعال مواد ادویه است بسبب کیفیت تشابهه حاصله از مبدا فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این امتزاج اولی نامند

ثانویه باعتبار حصول آن حیثیت ثانویه است در ملاقی خود و آن از لوازم مرتبه اول است چه باعتبار حصول مزاج ثانوی مرکب از اجزائی که هر یک را کیفیتی و مزاج

بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و از این غیر آثار آن اجزا است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر جا

و آنچه حاصل باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف اینها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند از

خاک آن مرکب را در مکان لایق استعمال نماید اگر او را عاقلی و ناصحی نباشد **مرتبه سوم** از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه بالخاصه

حصاة که از لوازم کیفیت مزاجیه اوست و تقطیع اخلاط را لازم دارد نباشد اختصاص بسطوح و رسوخ که از لوازم حرارت مزاجیه او است تلطیف اخلاط و اخیه

و دفع سم میباید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود **و بدانکه** بنابر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند به بقاء صور عنصریه در مرکبات باید که مرتبه قوه

مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه میباشد و تاثیر آن بمرتبه بت از مرتبه و همچنین مزاج ثانوی را اثر لیست غیر آن نامند لعین که مرکبات از

ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده

است و اندراج مرتبه از صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست **و بدانکه** بعضی از مرکبات ناقصه ذی صورت نوعیه

از اثر هوا و بخار که مولف است از آب و آتش **و بدانکه** مرکب یا صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است یا غیر محکم الترکیب و تفصیل این بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی

القوی پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد سوای آن از چند چیز که هر یکی را سوای خود دیگری اثر خاص باشد مباین دیگری و بعد ترکیب شیئی واحد و تو ...

که بعد ورود در بدن تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانستند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیرات

مخالفه متضاده میکردند بعضی برودت و بعضی حرارت بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه تفصیل آن انشاء الله تعالی بعد از این

و مادر ورود اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه مسهله نیز مثل شقاقل و همچنین بدیان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل و تحلیل و در بنا

فضلیه یعنی رطوبت اصلیه آن میباشد لهذا برودتی از اکرم منجمد و تباه میگردانند **و بدانکه** رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتیست که در تمام اجزا

بعضی از آن تحلیل رود و جرم اجزا منشق سازد و بعضی متعفن و صورت گرفته یافته جرم اجزا خود در رفته رفته تمام از آفاتی گرداند **واما ذوالخا**

را نامند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست از شیء ظاهر گردد نه از لطافت سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحجر

و تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و نحو و دفع سمیت این اکثر موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوة باشد از فادزهر و تریاق نام

که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد **و بیان دیگر** آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن بکیفیت نباشد بلکه بصورتی بود که آن چیز با آن صورت

و از این جهت این صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری ورای تاثیری دیگر مینمایند و اما اختصاص نوع نوع در آن تا

ذکر یافته و نهند حجر الیتیس و حجر الحیه و جدوار و حب لفار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سم

و مناسبت مانند فادزهر خواه بمنافرت و ضدیت باشد سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع با لکل

... و تقسیم لکن بسیار مست ... نیست مگر اثر طبیعت که آن از ظهور سمیت در اجسام ... الا آنکه تاثیر بالکیفیت ضعیف و جزئی ...

مستعمل واقعیه قوی است واعلی است و بدانکه تاثیر تریاق ادویه که بطریق تطبیق واقع است نوعی خاص ونشو
تد یکی از اینها انهضام بدون کیفیت فرض کردن یا حتوت دیا باخود بی‌تغییر بنما مرتبا قوا طبیعیه تاثیر طبیعت از این
جهت خصوص صورت شفاء العقول الحکیم نقل این وانکه کتاب تفسیر حالی از اینها بباشد بعضی از این قبیل خوامع میگردد
الشعری بدون است هم از جهت مناسبت و منسب نمودن آن سم السوی خود و میل سم السوی آن وهم از جهت
مناسب مصادق خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند وهم از جهت امور مذکوره در تفاوت التصحیح مجاری
که چون اجزای رطوبت و قوی و ارواح بدن همه باهم متصل و متحد الاتصال اتحاد و حداثی و طبیعت مدبره بدن ونفس
در رود آن بدن تاثیر آن تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حالت ضعف و گرسنگی بسیار تحیر در ورود
و اما تاثیر واحداث غذا تقویت بدن که دفعه واحده تحیر در ورود در معاده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه
دفعه تمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت مدبره حامیه بدن آنچه از غذا اماده ذخیره نگاهداشته
زود و ارد بدن شود و مطمئن گردد از آنکه ذخیره دارد زیاده بصرف آورد و موجب تقویت بدن شود والله اعلم و اما تریاق الافاعی
دران جاذب لحم افعی است سمیت السوی خود وازین جهت است که اکثر مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی
بهنگام کمال قوت از اعضاب و رنه تا تمام زهر آن میرسد آن تمام میکنند آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند
ت دران بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جاذب سمیت را کماینبغی نخواهد کرد و علت این جاذب سمیت
لطیف معصوریت دان را بزودی السوی خود و این امر بسیت محسوس ولهذا آزموده اند که مطبوخات و بالیدن
و اجرام اینها جذب کنند و الا باز آنها را الجذ و دمی کشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت برامور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات
وص به الحاق بدن نموده سمیت جذب و دفع نماید لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق بدو دفع میشود
بدفع ماده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر مطبوعه تجربه که در جوف حیوانات مانند بیش گاو کوهی و سیمون و غیره
وار وحب الغار داد و نیز مرکبه مصنوعه مثل تریاق الافاعی و مترودیطوس تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی یافته
دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم **و اما تاثیر** سم باموری مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افنا و ابطال و افنای حرارت
وی سیما و منبع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها و ران تقاضی مجاری لهذا دران حین رنگ بشره
ت میگردد صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع است حار و بارد و اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان رطوبات
که در یک لحظه تمام آب میگرداند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد
است و در بیم آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات
بعضی که بزودی آنرا فاسد و باطل میگرداند فعل آنرا **و اما تاثیر** سایر ادویه از مسهله و غیرها باکثر امور مذکوره نسبت اجرام اینها
بدن قوی و لطایف اینها را با عضای بعیده المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها بدو
رسیدن اجزای لطیفه و تاثیر دوا تا العضو مخصوص خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص باین عضو و آن باشد تاثیر
تحلیل و دفع و تنقیه و تلطیف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** بیان مزاج و اقسام از جهت و معرفت درجات آنها
است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از
اجزای اینها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحدیکه بصورت وحدت کیفیت دیگری را بشکل و صورت جداگانه
عناصر چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت از اینها که حرارت و
از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگر منفعله مثلا آتش حار و یابس است و هوا حار رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و
مناسبت و مشابهت دارد هم مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد باعتبار
ارکان علت انقلاب از بعض اینها است بایکدیگر و تاثر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از اینها

...ست که تجربه اولا از آن ظاهر شود و بالذات هست شده و آنچه بالعرض مانند اکثر ادویه که تبرید و الحراره عاده حرارت که اولا اغذا را گرم سیار نمود و لعدات کمی می شود یا نیست
اثر ان بنا بر مسهلات بر دوست بالعرض مثل تخم دوم انکه بابد که استمرار فعل معلوم کرد اثر ملی در اینجا باید که ملاحظه نماید مثل آن اگر دائمی و یا اکثری است آن از ذاتی و بالذات داند
سوم انکه باید که حکم کند بر دوا القیاس مثلا بران نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن دوا گرم است
به سایر حیوانات حکم نکرد آن نماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان دیگر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اکثر فربه کننده بادام و یا خرما مجرب
بنماید و عوق لعاب میکند و چنین اکثر مسکن ادویه سمیه حیات دهنده باد الحراره داده که غذای اکثر حیوانات هست چون شوکران که غذای بعض جانوران است که از از زرد و زرگر
و است که از تمامی غذا مند و مثل که غذای جانوریست که از اموش بخش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات هست مانند بز کوهی که حرف آن قادر در میمون باید و طاوس نیز و چنین
با انسان منشرح و قاتل و مهلک اند و مانند آنکه چون در تجربه مخاطره بسیار است پنجم حکیم بسیار القیراط بناره بدان نموده زیرا که بسیار است که بدون مراعات شرایط مد
تسکین و جهت آنکه بیاد بود که از اثر از سموم تا که مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گردانند دلیل اطبای ما تقدم وصیت نموده اند که دوائی که اراده تجربه آن
و بنا و را دلالت بر خفه رائحه و طعم آن نماید اگر بوی بسیار ناخوشی و یا کریهی و بشت باشد تا که آنها و اجتناب از مضرتی نخواهد بود و با احتیاط تمام از استعمال نمایند و نیز تفرقت بسیار از او
امتحان را نتمایند بدون تخم به دو باید که عند التجربه و الاحتیاط امتحان به آنها و سبب امتزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات نباشند بخو
خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق باو بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس با انسان به تدریج از مقدار کم زیاده رود و یا آنکه اولا با شخاص مانند البنیه غلیظ الطبع تجربه کن
بدان العینیات همان که این باولا و مجنب اهل محسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران درجه کیفیت و خاصیت و قدر شربت او را معلوم نماید و نیز باید دانست که طریق
دریافت اغذیه و خواص منافع آنها تنها بعنوان تجربه منحصر نیست بلکه به نحوهای دیگر نیز یافته اند و اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل ذکر از آنجمله یکی اتفاق است مثلا شخصی
رضه بجای وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و او آورنده آن نداند کیفیت او را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس او متحمل خود و یا آورنده و یا
نه در تجسس و تفحص امتحان آن برآیند کیفیت خواص و مقدار شربت او را معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است به تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت او را
ن تقریب از ابیات شاهد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خوردن آن از ملخ فروش
من از زبان که در مادر بون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیرقی کرده افعی را بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت
بیان بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مولد این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه با کراه و یا با جبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخوراند که مضر و مهلک است با
او شخص رسیده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد که با آن چیز دفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و مثل بصاحبان امراض بارده و رطوبه سدّ او به مخرقه از ظهر
و جذام و غیرها چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوائی یا غذائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و
با صحت و تقویت فربهی او گردد چنانچه در کیفیت مدد اطلاع بر بیخ چینی و چای ختائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیائی و فادزهر و سرکه بجای خود در
و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن برند و وقف بدان گردند هفتم از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة و السلام باشد که
اطلاع و امر حق عز شانه نموده باشند هشتم آنکه بالهام القا در قلب شخص نزد و احتیاج ابتلا و تحیر در مانده باشد مثلا شخصی در امر و مرضی فرو در مانده که چه تدبیر با
او او یا از غذا او یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او در دهند که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا این نحو باید استعمال نمود و چه
چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب ببیند تدبیر او را و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن
چنانچه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی در ذکر بدو ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و مادزهر و مومیائی در قرابادین مذکور شد نهم آنکه از مشا
حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را از حاصل نمودن از طائر لعرحت چنانچه در حرف الحاء در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و
هم زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد انقضای ایام زمستان و کسر صورت سرما بیرون می آید رفته گیاه رازیانه را
بالا چشم او می سود روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود درد می یابد طائری که بیونانی دیقوس مینامند صید کرده جگر او را میخورد و حکایت کوینا
و شرف بر هلاکت بود و همه بنا حجمه شد بر گ خروع را آورده خائیده در دهان میگرفتند و آن نقل از ایشان است تا آنکه شفا یافت و از این دریافتند که این برگ خروع نیز

گرمی و گرم یا سخیل بدان گردد گرم خواهد بود نسبت بانچه دیرتر گرم و سخیل بدان گردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تخالف در رخاوت و صلابت و
حکم نتوان کرد بران زیرا که انچه متخلخل بیار خو و یا رقیق است زود سخیل میگردد بخلاف اضداد اینها و همبرین قیاس عکس است عجود و لطوبر آن استاجعنی باید که در امور
صورت تساوی انچه زود از برودت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و انچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است فاعل
برودت و دران تاثیر هر یک قوی تر باعث شدت ظهور و بقا و ثبات آن باشد یابس است و الارطب جهت آنکه احد الفاعلین یا ابا یبوست محل قوی تر است و با رطوبت
دیا قوی البرودة است و یا شدید الصلابة و الکاسف یابس است مانند احجار و انچه بر خلاف اینها است رطب والله اعلم بحقایق الامور **اما طعم** که اقوی کل
یات آن بسبب استقرار نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند به فتح میم و کسر
ثانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نگردانیده اند و اصول طعوم را هشت گفته اند و ماسوای اینها مرکب از بینها اند خواه ظاهر تلین محسوس باشند و
و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی ازان نیست که جوهر حامل شی ذی الطعم یا لطیف است و یا کثیف
و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است
مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه
دان نیست که مواد که عبارت از قوابل است محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کثیف یا معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه
پس در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و از احریف گرداند در ماده کثیف احداث مرارت و از امر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و از امالح
تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت مینماید و از احامض میگرداند و در ماده کثیف عفوصت و از اعفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و از اقابض میگرداند و حرارت معتدله
ت و دسومت مینماید و شئی را دسم میگرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و از احلو مینماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و از اتفه میسازد پس حرافت اخر طعوم مفرده
و بعد ازان ملوحت و حموضت اخر طعوم مفرده اشیاء بارده است و بعد ازان عفوصت و دسومت معتدل ترین اشیای معتدله است و بعد ازان حلاوت و بعد ازان

مواد / قوابل	حرارت	برودت	قوت معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مائل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

طعوم بسبب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوصا حلو و اینها بین ظاهر میگردد مثلا اگر بر ماده
مانند انگور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا اتفه بس قابض میباشد باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت اینها
یعنی با تفه و حرارت در اینها اندک یا ده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید
مائل رسیده میل بحلاوت مینماید و هر چه حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میگردند و
شد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه ضعیف یا ناقص گردد و حرارت غریبه اینها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر ماده اینها بعد ازان لطافت داشته باشد و حرارت غریبه قوی
انبه این مراتب اکثر طعوم مشاهده شده در بعضی آن طعم ثابت و ناخواه و در از بانه دکافور و غیر ها نیز دریافته شده و همبرین قیاس انکار دیگر با اختلاف مواد و فواعل بالکل
لف میگردند چنانچه ذکر یافت بلکه آنکه بعض طعوم با هم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف لطف
عل با ماده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح با هم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون ملح حرارت زیاده از حد لائق تاثیر نماید و لطافت
اند آنرا مر نیز میگرداند مانند ملح قابض با عفص و عفص با حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم **واما**
دوم ازان هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و خا که بفارسی تیز و تند نامند آن است که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند ازافعال
دران تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز
ماهر بضم میم و تشدید را مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص دران نماید و سطح ازا خشن سازد و طبیعت را ازان کراهت و نفرت بود و طبیعت
ترقیق و تقطیع و تخشین و تحلیل و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و از غلظتیکه در جوهر است و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تخفیف و منع تعفن
در جوهر است ——— مانند مرمکی و صبر و هر چه تلخ و دران تلخی است نیز بمراتب بود **و اما مالح** که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند در سطح زبان و خراش
آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین با اعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود در سائر افعال قریب است و ازان ضعیف تر مانند
مرا است خود **و اما حامض** و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ دران نماید و آب دهان آید و چون از لعوت آن تلطیف و تقطیع

در تنافت جوهر خود مانند بارد و حریف لیو ولد و آنچه در آن حموضت و تندی باشد نیز مراتب خود دارد **اما قابض** که معنی گیرنده است آنست که اجزای زبان با هم آمده و جمع
گشته ساخت دارد از افعال آن تحلیل و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اعضا و حبس اسهال و تبرید است بسبب برودت ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیفتر از عفص
نیافت جوهر خود بسبب آن مانند خرنوب و آنچه در آن قبوضت باشد نیز مراتب خود دارد **و اما دسم** بفتح دال مهمله و سکون سین مهمله و میم و دسومت که معنی چرب و چربی است آنست که
منبسط و مستوی سازد از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا و ازلاق و انضاج و تسکین است و انحطاط لذت بسبب لطافت و ملاست رطوبت و دهنیت جوهر خود مانند روغن
و منی حرف **و اما حلو** بضم حای مهمله و سکون لام و او و حلاوت که معنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدیره بدن آن را
جاذبه کند بسبب آنکه بدن مشتاق باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و غذائیت و تسخین قلیل است بسبب اعتدال
مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و آنچه بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوة شدید الاسخان لیس آن است که سطح زبان را
سخ و بعضی انواع عسل حار و کهنه بجوش آمده **و اما التفه** بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فاء که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت
آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و حفظ مع حشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با
شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت سکنه و اعتدال و ملاست آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و برودت و ملایم
و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس نسبت وار ترکیب آنها می‌توان دریافت بمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شی مرکب از دو چیز که یکی بارد الطعم و دیگری حار و با هم
غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس بدین نوع مرکب طعم آن غالب نباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از
شی را مرکب القوی می‌نامند و امثال آن بطریق صناعت است که چون آنکه بسیار در بسیاری از دو یا ترش حل نمایند البته طعم آن تلخ می‌باشد و اما مزاج آن از گرمی نخاید پس هرگاه
باشد که چیزی بطعم چیزی منحرف گرداند و مزاج آن را متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است هر چند در مثال مذکور سخن است پس استدلال از طعم
در بعضی جاها مخالف مطلوب می‌باشد و گاه مجتمع می‌گردند دو طعم در جرم شی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در عفص و در این بسیع و کسیا عینا مستند و مانند مرارت و ملوحت در آسمان سنجد
و عفوصت در عاقر می‌گویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی انگار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در
حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات دیگر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیره ما لا یعد
که جمع آن دراز است که استدلال کرده می‌شود و بدین نیز در اکثر امر بکیفیت و مزاج شی ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن شی یا بمزاج آن از بوی
بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال همچنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیفتر است و کلی نیست زیرا که بسیار دیده می‌شود که آنچه چیزی بالطعم آن
گلهای خوشبو که طعم اینها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت مشامی آن باشد و بنا بر آنکه در تحقیق اشتمام رائحه بعضی گفته اند که اجزای لطیفه اینها است که جدا شده و تحت
می‌رسند و بعضی گفته اند که بخره لطیف اینها است که جدا گشته و مختلط بهوا شده و بحس شامه می‌رسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که
اینها سخیف متحلل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از اینها جدا شده و مختلط بهوا شده بقوت شامه می‌رسند و مدرک می‌گردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نباتات که
نباشند که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از اینها جدا گشته بشامه برسند خالی از رائحه می‌باشند مانند احجاری که در حرارت و یبوست و غیرها بکار برند چون یاقوت و الماس و زمرد و غیره
را بحیث که اینها مسدود و مفقود است و بنا بر آنکه روایح منقسم می‌شوند بسه قسم **اول** باعتبار چیزی که مقارن اینها است از طعوم در اکثر امر نام برده می‌شوند انواع رائحه بنام آن طعوم بسبب آن
آنکه می‌گویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه است و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند
استدلال بملایمت و منافرت اینها است چنانچه گفته می‌شود که این رائحه ملایم و موافق طبیعت و طیبه لذیذه و مرغوب است و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت مانند حلتیت
اینها استدلال کرده می‌شود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده اینها در غالب احوال بعموم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانچه گفته می‌شود فلان رائحه
دافع است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و دارچینی و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال
و لطافت ماده کرده می‌شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله بر رائحه حاره حاده موافقه ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و بر رائحه قویه کریهه دلالت بر
ماده و بر رائحه ملائمه مسکنه حرارت و نفس مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده مسکنه بعضی بر برودت و رطوبت
که جمع آن دراز است تا آنکه استدلال باینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آن است که مختلف می‌گردند و بالجمله وجه استدلال باینها
دلالت بر برودت و رطوبت مسکنه جهت آنکه برودت سفید می‌گرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده می‌شود و در لون سواد مراتب خود دلالت بر برودت
می‌گرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده می‌شود در سنجاریه یا سیه مو سیاه خام نارس یابس الی آب که چون بسر رسد بسیار با ابهار سیاه

میگردانند مثل رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هر گاه که اصناف نوع واحد از دوا مختلف
مایل به بیاض و بعضی مایل بحمرت و بعضی مایل بصفرت و بعضی مایل بسواد باشند پس آن که بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد تر باشد مثل صندل ابیض پس آن ابرد
مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مایل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مایل بسواد از همه زیاده و در یبوست مایل ببیاض کمتر از همه
و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مایل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس بارد است مانند عسل سفید
که اسپیار گرم مایل بسفیدی میباشد گرمی آن از سرد و کمتر و در بطیخ و انبه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و سبز رنگ شیرین
و دیگر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب کیفیت غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سایر الوان مرکب از آن هر دو اند و بدانکه
است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست
افیون را در میابد که گرم باشد نه سرد لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثریست نه کلی جهت آنکه اکثر مشتبه و غلط
میشود در یک رطل شیر دو مثقال افیون باین حیثیت که بگردند آن هر دو شی واحد و محسوس نگردد اجزاء افیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود
گرم و همچنین است حکم در طعم و رایحه نیز مانند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب میآید بر اکثری از طعمها و بوها قوی مانند فلفل
و غیرها یعنی در ترکیب ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب میآید طعم و رایحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و تعفن آن و عسرت
استدلال با مور جسته تنهائی بدون تامل بتجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم بر آن نتوان نمود بلکه بغلبه کیفیتی از کیفیات
حاصل میگردد از آنها زیرا که میتواند بود که شی ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رایحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت اختلاف آنها نماید
اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رایحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزاء باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افلونیه و یا فلافلیه و یا برود یه و یا کافوریه ایست
آن که سواد لون افیون اند که زردست مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین در رایحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آنها رد و لعوقی دلالت بر برودت دارند
حرارت و لعوقی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا اعتبار او بعضی گفته و آنها را در اعتبار داشته اند و میتوان توفیق و جمع
نمود و از جمله ادویه مرکب القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رایحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب
عله و بعد ورود بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال طبیعت اثر خود نموده بزودی بتحلیل میرود و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید
گردد و بدانکه الوان شش نوع میباشند ابیض و احمر و اصفر و اسود و ازرق و اخضر و هر یک را صفتی خاص است مانند لقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک
در حالت کمال خود الصاق نموده میگویند ابیض لقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود
از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه در رسائل این فنون مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود باین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال
آنچه در آن تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن حرارت و رطوبت تمام
و تخفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد
استدلال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقائق الامور کما هی لانه خالق علیها و خالق العالم جل شانه **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص
بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هر گاه شخصی
در فصلی دون فصلی و یا در حالت تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسیدگی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوای را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک
و رایحه و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار از امور محسوس خود ذکر نماید
مخالف یکدیگر خواهند بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز متعذر و منحصر و ممتنع است و همچنین هر یک خاصیت در نفع و ضرر از تجارب اطلاع خود ذکر خواهند نمود
و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم
و اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردید و تشخیص نمود هرمس ثانی بود که بعضی مردم ادریس و لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشائش تالیف
نموده و بعد از آن اسقلبیوس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده و بعد از آن جالینوس ملقب به اسد النحل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر
... ... لهذا جهت ... ... از سریانی بعربی

متوجه تالیف گشته محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی بن خالد
صاحب منهاج پس حنین پس ابن جلجل پس ابو ریحان پس صالح پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابو ریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین
عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مولف مالایسع الطبیب جهله مشهور بجامع البغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مولف تذکره اولی الالباب پس حکیم سید علی
گیلانی شارح قانون و اوسطی در ادویه داده پس حکیم محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المومنین و او نیز بسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره و لیکن از مولفات او شان آنچه
بحد دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطبا موسوم به اختیارات
قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب به هندو شاه مشهور به فرشته و مجربات فضلی حکیم میر محمد افضل نیست و لیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبا سند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص
را هم خوب بیان نه نموده اند و بعضی از ادویه هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیه تحفه نوشته مبین و مجرب بهتر است والله اعلم **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و منافع آنها اما بالاجمال
پس باید که اولی و الیق آنست که ادویه قویه و مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا قوی تر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لایق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج
و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه الطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی … از جبل انطاکیه و بالجمله اگر معقول استاد القراباذین که عالج اکثر امراض … بلده عمل نموده و معالجه
امراض هر بلده و مملکت با ادویه مختصه همان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب فایده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت از ادویه بلده و مملکت دیگر و بالتفصیل
باید آنکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر است که از معادن معروفه و مشهوره آن و اهل آن فن اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند فلفل پس
از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلون و لولو از دریای بحرین و هرمز و مانند اینها و هر چه رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ
و بیغش تر باشد و بیرون و منقبت و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و حجره نباشد بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رایحه مخصوصه بهر یک باشد فاما در اطیان بر قرار و کمال خوبی باشند و همچنین قیر و موم پاک
و امثال اینها اما آنچه نباتی است پس بدستور مذکور یعنی آنچه از اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مخصوصه بهر یک و فصل و زمان و وقت لایق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و
و تغیر رنگ نباتات و رنگ و بوی آن در سایه با احتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و عوض کمال خشکی آن با آنکه در آفتاب بکمال احتیاط
خشک نمایند و آنچه از قبیل بذور باشد واجب است که بگیرند … خشک شدن رطوبات آنها بحد اعتدال و زایل شدن خامی و روئیدگی و پژمردگی او … اوراق و بعد خورده
خشک نمایند و اگر دود و غبار و اختلاط بسیار و عفونت رسیده … رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه و … کیفیات مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه الکیفیه و
بهتر یافت میشوند و همیشه دوا در آن بلدان ارضی قوی تر میباشند و لهذا ادویه جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی در اکثر امور و ادویه بارده در بلدان حاره بالعکس کیفیت آنها در اکثر
و قوی تر میباشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله … پس اخذ آنها از آن بلدان و ارضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل صمغ ها و عصارات باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال …
از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند …
بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشائش باشد تمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند و آنچه
قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خامی آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنها در
باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه … باید نمود و پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کم
از گرد و غبار و نم و رطوبت و موش و … و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و طراوت و پیش از روئیدگی و پژمردگی
اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت و آنچه باران خورده و قریب العهد با آن باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحرائیه
و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شگوفهای گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشند بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که
و همچنین بستانی آن و ابه گیا آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد
و از گوشت تر و سنگین تر شیره و لون و طعم و رایحه هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما اللبن شیرم هرگاه تازه آن بهم رسد الطریق
تازه آن بهم نرسد که شیر آن گرفته شود و بدستور سایر متوعات پوست تازه آن را بشویند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد
و لبن خشخاش که افیون است از خشخاش مصری یا کاکاروتی یا عظیم آبادی در مصر … در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین البان
و از آن لاحقیه بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه بهم رسند اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوه باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام …
… باید که هوا صاف و صحو باشد و پیش از خشک شدن بحیله منفرک و شکسته گردد یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا گردند … بردارند و اما
و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و با آتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا

نیز نمایند که شکوفها که بدون آن شویر استعمال آن جایز نیست واما ادویه حیوانیه پس اجب آنست که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة والاعضا و در زمان بهار یا ابتدای صیف
نماند و یا قوی و پیری و ضعف و نقصان آورده مقارن ذبح و ذکوة آن و دانه بجمله حیوان جوان فربه بی عیب و نقصان اختیار نمایند است که بسبب ثقالت تاثیر آن در علاج بیشتر گردد
و موسوم بیدالاسد گشته و آن چنان است که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است از درخت جدا نمایند و چون اول و آخر آن را بگذارند که بود و چون وسط را در ظرف
یا سفال بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه که پاس پاکی نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و چند آلی
را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرایط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آید و سلوک حفظ
تازه بماند آنست که محل قطع و مجرای آن را احتیاطاً محکم ببندند بشیشه که تحلیل در آن آنقدر باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر سوای آن غالب باشد
خوب القوام آورده باشد و سلوک حفظ ادویه مفرد حیوانات که متعفن نگردد آنست که در عسل چند روز بنهند و بعد از آن خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و به سلوک
تباه کنند و در متعفن نمیگردد و سلوک حفظ سایر ادویه آنست که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشند مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم ... با
معدنی اما خبر جنس او نباید جمع کرد و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و روغنها و میاه جاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما العاد تر شدن و یا در ظرف
یا دوق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه
فصل هفتم در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اندلس معدنی مختلف میشود عمرهای آنها
... وتام التركيب و متلازم الاجزا و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و آنکه کم
... کمتر از ذهب است و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشد یعنی ناقص التركیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و قلعی بسیار باقی میمانند و برودی فانی و مستحیل نمیگردند مخصوص کدر آب
میمانند و اما مانند نمک ... بعض ... و قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک مردار سنگ ... قوت آن تا سالها
... بشوند و اما ... و بعضی ... معدنی ... و انواع خونریزی و خوشبوی ... تا مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لؤلؤ مدت بقای قوت
... و ... در آن ... سنگ ... و اما ... مانند طین ... و مختوم و آنچه بدان ... و مانند مدت بقای قوت اینها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار
... قوت اینها ضعیف و زایل میگردد رفته رفته مثل احجار ... دیگر میشود بحسب ... خود و آنچه صاحب ... است مادام که رایحه با آن باقی است قوی
مثل سایر احجار ... میشوند والله اعلم فایده بدانکه اکثری برانند که ماده بسایط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا
... باشد و ... صورت ... بر آن ... مر کب ... خاص ... ذکره فاعل میگردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق ... یا فوقت باردة صورت فضه
یا اجزای ... الجوهر ... کبریت کمتر و یا قوت ... صورت قلعی می پذیرد و هرگاه حرارت جوهر ... باشد صورت اسرب می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که ...
... باشد صورت نحاسی می یابد چون ... بوست ... بران ... صورت روی ... خارصینی ... می پذیرد و از کبریت جید الجوهر و زیبق
... بود و ... میگردد و اهل صنعت کیمیا اعتقاد آن است که انقلاب بعضی به بعضی ... مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع ... جوهر هر یک شود
... انقلاب حقایق محالست و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت الماس و ... و غیر اینها اصل ماده بسایط اینها زیبق و کبریت است با اختلاف ...
... جید و ... لکن کبریت ... صاف باشند ترکیب غیر محکم یعنی ... صورت نوعیه خود مدت مدید نتوانند بود و اگر هر دو جید و صاف باشند محکم الترکیب گردد یعنی ...
... پس اینها یازده صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا از ... و یا ادهان یا البان ... و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا
مانند صمغ عربی و کثیرا ... و ... و سکبینج و ... دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت اینها ... سال است و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض ...
... دم الاخوین ... صاحب خلاصة التجارب که عصاره ... است ... اینها کمتر و اما ... که گلها ... باشند مانند بنفشه
و امثال اینها و اوراق مانند سنای مکی و گاوزبان و ... و ... الاس ... و امثال اینها ... ضعف خود تا یکسال نهایت
و اما البان ... مانند سقمونیا و ... امثال اینها ... قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل
آن باقی میباشد و زیاده ... گشته اند و بالجمله اکثر البان قوت اینها تا قریب ده سال باقی میمانند اما ادهان ... ... مانند ... و قطران
... ... سبیوج و حاره رطبه ... اینها ... یکسال تا ده سال پس ... و ... میگردد و اما دهن ... پس آن از قبیل البان است
... میگردد و همچنین دهن گل ... و دهن ... تا دو سال و اما اثمار ... مانند ... سپستان و حب ... و ... و آلو ... و
... و امثال اینها پس آنها مختلف میباشند آنچه از اینها کثیر الدهن است مانند مغز گردگان و بادام و پسته و چلغوزه و ... جبلی و ...

وخشخاش وخیار وهندوانه وخربزه وکدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند والا تا یکهفته و کمتر از ان خصوص مغز پسته و کردکان که تا مازور مانند بزر رازیانه و کمون کرویا و کاسنی و کشنیز
وکاهو و خشخاش و کتان و امثال اینها پس اینها انچه قلیل الدهن باشند مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال اینهاست دو سال تا سه سال بسبب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و
باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل و اما اعضاء نباتات چون اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح
کرفس و اذخر و حنطیانا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه و ماهیزهره و پوست بیخ کبر و انجبار و امثال اینها پس مختلف می باشد بقای اینها بحسب قوت جوهر اینها در صلابت
و رخاوت و ضعف پس انچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زرد چوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینهاست قوت اینها تا ده سال باقی میماند و خربق از اینها زیاده
انچه در اینها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد ضعیف و فاسد میگردد و اما انچه از جا
عرق مسهله باشند تا سه سال قوت اینها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و اما انچه حیوانیه باشند مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعر و دم پس شحم که سه باشد هرگاه نمک بر او
نمک سعی و نمانند تا یکسال قوت آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم و بعضی مراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت ان بیشتر از شحم است
خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه باشد بعضی شیردان بچه حیوان که کاه ناخورده باشند مثل پنیرمایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت ان یکسال تا دو سال است و
اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت اینها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار
و ضب تا یکسال و همچنین خون آن و اما حشیده پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم **فصل هشتم** دربیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها مناسبت با
بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعیفی در خود نیابد و کرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و ننوشد و آنهم بقدر ضرورت و احتیاج که بسر حد امتلا و تخمه نرسد که مکروه و مضرت و در هنگام
سیری و سیری از طعام نخورد و از ان منع شود و در هنگام کرسنگی بسیار و عطش مفرط یکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای کرمی بسا
بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص اگر طعام ثقیل یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار کرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دو
نشود چند مرتبه اگر از ان تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجبست که ظرف طعام در برابر رو باشد که محاذات متناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک دا
در تابستان اوائل و در طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام کرم و در بهار و پائیز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا کمتر و اگر بهر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است و بهتر
اول روز و آخر روز یا اول شب و روز دوم وسط روز و همچنین باید که بسیار طول ندهد زمان اکل را و بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بملایمت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعا
سابق نخورده باشد که ثقل در معده و سینه و حشا یعنی از نوع طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب کرسنه شود و تشنه کردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و لع
اکثر برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک نوعی خاص میباشد حکم واحد همه جاری نمیتوان
نماید و نیز قدری میل و رغبت بطعام و کرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشند و ابتدا الطعام سبک کنند و اقتصار بر یک نوع از طعام و باید نوع نماید بعد از ان چند قدم راه رود و در
سالم و خواسته نکو و صافی میباشد و از درهم بر خوردن ثقیل و حواس کدر و طبیعه انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان کرم و آشامیدن آب
احداث عفونت و نفخ مینماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای کوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم و [illegible]
شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را زودی استحاله میدهد و هضم مینماید باقی میماند مخالف آنها و باعث کرانی و مرض میگردد و همچنین
دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو حریف باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با تربت ماهی
یا بالعکس و از شیر با کوشت مرغ و از شیر با ماهی از انار با هریسه از انکور با کله کوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش تا خربزه با انجیل و خربزه با انبه و امثال اینها
سویق با حلوا و طعام کرم شیرین بعد از خواب و جماع و حمام و سیر حرکت مفرط و ضعف و ریاضت بسیار و در حین خواب و در خلا معده یعنی ناشتا و در حمام مرة
بعض دیگر باید مانند طعام سرین یا طعام ترش و حرب با شور و نیز بعضی آنکه نیست جایز جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت انکه البته ان هر دو یا مذ
خورده شده اندک و بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینمایند و تعدیل حاصل میشود و کلی بودن این امر نیز خود وهم و غلط است چه
دیگری نباشد و فساد دیگر سرایت بدیگری نماید و از اثر فاسد سازد و از جمع اینان مضرت حادث کردد نه تعدیل انند انکه عضو شخصی از اشر
و معتاد بود که دو شئی متشابه باشند در هر کیفیات ان هر دو مصلح دیگری باشند مثلا یکی لطیف و غلیظ و دیگری کثیف غلیظ و یکی
و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت
نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفرا
اما الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض اشیا مانند احراق ادویه احتیاج بدان از برای خیدن

بت و تقویت آن بت مانند اخراج قلقطار و مرجان مخصوص دارد و چنین یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و امثال مزاج اینهاست مزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر
نوره و بسد و صدف و مرکب و تنباکو و امثال اینها از املاح مصنوعه و مرباداتِ جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنهاست مانند املاح و یا از برای تنشیف و رفع اجزای
غوریه آنهاست مانند اثمد و بوره و سرطان و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن اینهاست مانند ورقیت طلا و نقره و ابریشم و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
خباثت و سمیت جوهر اینها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر زیرا که ادویه حاده و لطیف الجواهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند
قوت اینها ضعیف و حدت حرارت آنها کم میگردد و بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاده اینها مانند ادویه مذکوره یا کثیف الجوهر و غیر حاره اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت می یابند هم در
حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند و یا در اینها رطوبت فضلیه و لزجه هست و بسبب احراق رطوبت مانعه ملتصقه و لزجه اینها کم و فاسد و فانی میگردد پس بسهولت و آسانی در برده
سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در اینها اجزای غریبه هست تا آنکه اجزای غریبه اینها زائل گردند مانند نطرون و آنکه جسم اگر منهی باشد که اعراض هر که جسد را اصلا ترک نخواهد مستقر
الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسید بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر کثیف الجسم و غیر
متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید ایضا و آنکه در احراق اشیا شرطیست که دو جنس مختلف را با هم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و آنچه
مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل و تصویل مانند در الابدان تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس ست باصطلاح اهل
سی آنکه مانند آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد از اکلاس مانند اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال اینها
از آنجمله است اثمد و ارزیز و بسد و رصاص که ابار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب اما آنچه که بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و ابار و حب الآس
و یاقوت و امثال اینهاست هر یک از اینها در موضع خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور میگردد **احراق بورق** که بوره باشد آنست که ظرف سفالی
بر آتش اندازند و گرداند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه
خاکستر **احراق** حسین و زبد البحر مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک خواهند و بآب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین
حرزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در آن عمل بدهند نمود **احراق حیـ**
نست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سرش را بسته و بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم بگذارند
سحق نموده با زیت تخمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند **احراق خطاطیف** که خطاطیف است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده
جوف آنست آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در تنور یا در اجاج برازا گذارند تا محرق گردد احراق
احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص اگر در آن سنگریزه و خاک و غبار باشد
را محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد **رماد زجاج** یعنی خاکستر آن بهتر آنست که در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلعی
ند و باز همه را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد و شربتی از آن مقدار مثقالی
ل است **احراق زرنیخ** آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده
ار بگذارند و بر آتش گذارند و مادام که از آن بخار سیاه می آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید گردد و کامل خواهد بود احراق
اسکافه حشائی آنرا بخته و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاج آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق
هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد ماهی آنرا صید اندازند و شکم آنرا بشکافند و ما فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک
راکلی که در آن سبوس گندم و خطمی و نمک در هم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و در تنور تا سوخته
و بر آورده سائیده بکار برند **احراق سرطان بحری** نیز بهمین قسم است **احراق شبح و صدف** آنست که بگیرند شبح را سفید املس
سوختگی است که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدد بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را
در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و منفتت و قابل سحق گردد **احراق بسد**
ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد
احراق لولو آنست که مروارید ناسفته را با قدری نمک در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان آتش گذارند
کنند و در ظرف کتانی گذارند یا در پارچه کتانی بسته بگل حکمت گرفته در تنور یا بر روی خشتی بگذارند پس از سرد شدن تنور برآورند

و کل ارغوان دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و جزء بیش سوده در رکیب سفالی کنند و اطراف سر از گل حکمت بگیرند و در آتش گذارند و ظرف و آب را احکام
نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان بلوغ احراق است پس آورند و بکار برند **احراق کهربا** آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه گلین بگل حکمت کرده سر آن را
محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند **احراق اقلیمیا** نیز همین نحو است **احراق اسرب** آنرا رسامنند آنست که نیم کوزه سیم اسرب را ریزه ریزه کنند و تنگ ساخته در
آهنی زوری هم بجنبانند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران بریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بر آن پاشند و بر هم زنند همچنین تا تمام سوخته شود **نوع دیگر**
آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بر آن قدری کبریت سوده بپاشند و سر از اسپر پوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آن را بگل حکمت بگیرند و در تنوره گذارند و بدمند تا تمام آن
سوخته گردد پس آورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دو دان و هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال اسرب پنج دانگ زیاده نباشد **نوع دیگر** آنست که اسرب صاف خالص را
قدری گوگرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده در کوزه حداد آن بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند **احراق خبث الحدید** آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند

احراق آهن و فولاد آنست که سوهان که خواهند براده نموده شبانه روز در بول گاو بخیسانند پس آورده بر روی سنگ با آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند مجموع قرصها را در
دیگ سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند و اطراف از گل حکمت محکم کنند و تا یک هفته در میان سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده ده مرتبه با آب نقوع هلیلج و در این کاه کاه با آب صبر ملزه
بسایند خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آن را محکم نمایند تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس آورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم مرتبه آخر آهن را با صلایه نموده یکشبانه روز در میان
ماست ترش میگذارند پس آورده قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش سرگین میگذارند پس آورده نرم سوده بکار میبرند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد
بالای آب نهند ته نشین نشود و بر روی **قتل ذهب** دستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سیاه بر آن پاشند و در آن یک
واحل نمایند و بجوشانند تا آب آن برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند **تکلیس ذهب** بهترین طریق آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب قلی و آب ملح طعام را بحجر علقه صافی نمایند
وابهار اهریک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزء از معقود املاح و نیم جزء از معقود قلی و یک جزء از براده ذهب هر چهار جزء را با هم نیک بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با سرکه
کرده باشند پس شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور بآتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک گذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بحدی آتش دهند که بوته سرخ گردد پس بوته را از آتش
و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و بشویند تا طلا از سائر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین شستن سحق بکبریت و آب های تند تسقیه نمایند
سریع الاثر است پس باز شسته سوده استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن کمتر از [illegible]
نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده که آلوده باشد و با
گرم نمایند بحدی که گداخته گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سرخ در سه مرتبه سرب مکلس
این عمل نمایند **نوع دیگر** دستور حکمای هند است آنست که اسرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر ریزند پس طلای خالص گداخته در آن اسرب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده
در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سیماب مالش کرده در بوته که باطن آن با مرداسنگ آلوده باشد گداخته تا ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند بر روی آتش گذارند و نرم تا زیبق
از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب بریزند اگر بر روی آب بایستد نیکو استعمال نمایند **دستور جلا دادن و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا** که
خالص نباشند و رنگین باشند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای سبز و شاخ جاموس و نمک سنگ هر سه مساوی و با آب سرشته بر آن ببندند و در آتش گذارند تا خشک گردد پس از آتش بردارند و بگذارند
تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود **نوع دیگر** آنست که بگیرند زاج سفید و وزن شوره نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و [illegible] و با ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند
تا سرد گردد دوا را بر آن بسایند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گوی کرده در آن بگذارند و خاکستر گرم را با آب نم کرده بالای
آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و بآب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا مکرر این عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رائحه قلعی در آن نباشد یعنی بوته را
بسفیداب قلعی آلوده باشند که بگذارند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده با آب و نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد
بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق نحاس** آنست که ریزه ریزه کرده [illegible] سفید [illegible] در ظرف [illegible] بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد قدری [illegible]
نشسته در آب تلخ [illegible] سوده بکار برند [illegible] **تکلیس فضه بطریق حکمای هند** آنست که چند مرتبه [illegible]
سرکه آلوده با آتش [illegible] چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگذارند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک بسیار بسوزانند تا آب و آب تحلیل رود پس کوکرد بران بپاشند در [illegible]
[illegible] آنکه بگیرند قدحی [illegible] بگل حکمت کرده [illegible] آتش گذارند [illegible] بگذارند [illegible]
بدارند [illegible] منعقد و بسته گردد سوخته شده است [illegible] پس فرود آورند و بکار برند **احراق سیم** [illegible]
[illegible] ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان بهم زنند که قابل سحق گردد **احراق** [illegible]

دموی احراق نمایند احراق پوست کدو حشتی پس ببرد و ریز باشد ابریشم و نیم است اگر خاکستر آنرا خواهند زیاده احراق نمایند احراق **عود هندی** امثال آن از جمله
آنست که برادۀ ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور یا اجاق آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسر حد مادیت نرسد اما خشب کرم که برای تقویت حصاة است باید آنمقدار بسوزانند که رماد گردد
احراق عقرب که برای عقارب نیز باشد است که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا بخمیر محکم نمایند و در تنوریکه از هیمه چوب رز و مانند آن که آتش از تنور بر آورده باشند
شب بگذارند و سر تنور را بپوشند صبح بر آورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر گردد و عقرب صالح برای این امر عقربی است که علامت [illegible]
آنست **نوع دیگر** آنست که عقرب زنده را در شیشه که گل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت بگذارند [illegible] در آتش گذارند اگر قابل
سحق شده بهتر و الا دو ساعت دیگر بگذارند پس بسایند و بجهت استعمال نمایند **احراق اهلیلج** از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون اسهال و نزف الدم و تقویت دندان و لثه اهلیلج کابلی از
امر بهتر از سائر اهلیلجات است آنست که بگیرند اهلیله را و در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور بر آورده خمیر را جدا کرده اهلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر
بیض** که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را و اگر پوست جوجه بر آورده باشند بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و
مطلق نماند پس تمام کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و برآورده نشسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق مقراض نموده در کیسه کرباسی محکم
دوالی کرده چند عدد استخر را در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بگیرند علیحده از آن بگیرند و آنرا خشک کرده با شهد عقاب
مساوی الوزن سحق بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش کنند مدت شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها و الا باز
دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده در کوزه مطین نموده بدستور اول آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و لقوه و اسهال بکار برند مفید و مجرب است **احراق
طلق** بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و در سرکه انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن بهمان [illegible] چند روز
بدهند از سرکه بر آورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکم با سنگریزه ها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه بر آورند و بر روی سنگ نرم بسایند
و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را گل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی [illegible] بگذارند تا خاکستر گردد پس برآورده باز
کرکیا هندیست آب کاتوره و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا بگیر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا صد بار بلکه زیاده آتش باید داد
علامت کمال احراق آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب [illegible] از ذرات آن مطلق ظاهر نشود **اما دستور** حل بعض اشیا حل طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند
و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد و در کیسه کرباس مستحکم نموده سنگریزه بالقدر قندقی در آن انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند در آب گرم یا در طبیخ باقلی تا بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش
کند پس بگذارند تا نشین کرده نشین را خشک کرده استعمال نمایند **نوع دیگر** که از آن سهلتر است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و بر افروزند
پس از آتش بر گرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند **حل طلق** آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد کرده بول انسان
بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و در این بول [illegible] نموده باشد پس از بول بر آورده خشک نمایند و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان
ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکه کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد پس بعد از پانزده روز بر آورند بقدرت الهی آب
حل شده باشد **نوع دیگر** آن است که شلغم را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن کنند و سر آنرا با پارچه تر مستحکم نمایند و در سرگین اسب [illegible] دفن نمایند
بر آورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا را [illegible] طلا با گلاب بید مشک قدری
سحق بلیغ نمایند و در روزی آن مقدار که یک قیراط یا دو قیراط طلای خالص خورده شود بنوشند با گلاب بید مشک **حل ذهب با مروارید** جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و
دوار و [illegible] وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آنست که ورق طلا را با ابریشم [illegible] بلیغ نموده و مروارید را [illegible] چون آب [illegible] تیز زمانی [illegible] بر روی
ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب لیمو یا سرکه انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن بایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند
تا محلول گردد صافی نموده نگاه دارند و باز آب لیمو یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند
تا نشین شود پس نگاه دارند نشین را شسته بکار برند **صنعت حمام ماریه** بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس [illegible] در تنور گذارند و نصف آن
آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده [illegible] سر آن [illegible] ریسمان را بآن مضبوط بندند چنانچه شیشه با آب [illegible] در زیر آن دیگ آتش بر افروزند و بهتر آن
است تنور خانه روشن کرده با آتش کنند تا مدتی که آن چیز در حمام ماریه باشد پس بر آورند **صنعت دهن طرطیر** آنست که طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم
[illegible] کرده کج تقطیر نمایند و روغنی که بر روی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی خمر است **و اما تشویه** تحمیص و تقلیه اگر این سه لفظ
است بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و گل و [illegible] و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند

یا در زیر آتش یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار بخته تشویه یابد مانند اسقیل و سقمونیا و امثال اینها و یا آنکه کوبیده با عسل سرشته در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل الحرارت بگذارند پس آورده بکار
برند مانند افیون و ثمر الطرفا و امثال اینها جهت منونت عفونیت **تکلیس** آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همه آن مساوی
بقدر حاجت بریان گردد و بسوزد مانند تخم بلنگشت و ریحان و تخم خشخاش و کشنیز خشک و زیره و تخم قطونا و بجای آن سرپر از زر اگر خواهند بهترین ظرف از برای این امر سنگی یا سفالی است
متوسط التحمیص نیست که از آن چیزی کم برآید و اندک سرخ و برشته گردد **و تقلیه** آنست که در روغن گاو یا روغن زیتون بریان نمایند بحدیکه بو برآید و سرخ گردد مانند زرد و یا بقدر آنکه بسکفد و بترکد
مانند بلیله و عفص و بحدیکه نجحن در یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها **تشویه توتیا** آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش گرم بر روی سفال بگذارند تا خشک گردد
مستوی آن لطیف و سقوی حتیم و حافظ صحت و منسول آن مجفف بلا لذع و **دستور بریان نمودن افیون** آنست که افیون را بقدر یا قلاوی مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندکی بریان نمایند
اما تدبیر که اصلاح نیز با سنند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است که در آنها حدت یا ردائت و خاصیه باشد تا آنکه کم و زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و دند و تربد و مازریون
و تشمیج مانند اینها اما آن است که سقمونیا در جوف سیب یا به خالی نموده بگذارند و اطراف آنرا بخمیر مقشر نمایند و سر آنرا القطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی پیچیده خمیر گیرند و در میان تنور بگذارند که گرمی آن معتدل
باشد بگذارند تا خمیر بخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده سقمونیا را از میان آن آورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب یا به نباشد سر بیضه مرغ را سوراخ کرده آنچه در جوف است برآورده
پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب و یا به اگر میسر شود بر آن بخته و الا بدون این دستور تشویه نمایند حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با نفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد مولف
گوید اگر او را در بیضه پر نمایند پس با نفشه بسایند و استعمال نمایند بهتر است **و انزروت** را باید کوبیده بشیر الاغ سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نموده بکار برند و اگر زیاده بهتر خواهند دو مرتبه حب الملوک را
در روغن بادام یا شیر بخیسانند روز برآیند خیسانند و مانند حب السلاطین است در سرگین گاو باید پرورد بطریقی که تکسیر نموده مغز دند تازه و نوکه کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده در میان مغز آن را برآورده
کیسه کرباس صفیقی یا دولائی کنند و بگیرند در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه کرده بنحویکه از هر طرف آن بمقدار حجم چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوئی بکنند و بالای آن
سرگین گاو جنگلی بافروزند تا آنکه بمقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین بسوزد پس برآورده بطرف دیگر گردانند و بدستور اول آورند تا هر چهار طرف آن بمقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده
پاک شسته و بعد از آن حب السلاطین یکعدد و بلیله زرد یکعدد بلیله کابلی مانند مرهم کوبیده و بوزن همه دو وار و سرخ تا آب لیمو یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بقدر حبه نخود سازند جهت نافع
حب لصاحب لقلات معده نباید داد که مضرت دارد **و نوع دیگر** آنست که آن حب را در سرگین گاو تازه در آب حل کرده در دیگی معلق نمایند و بریزند که تمام آن یک شب در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد بعد
چهار پنج ساعت کامل باکه زیاده جوش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با بلیله و ادویه با آب لیمو سرشته حبوب سازند و این حب الدیق که موزج است و رب السوس و غاریقون و... مصطکی و
غافت و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی گرفته بیخته با آب کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یک درم تا دو درم و غذا از بیاج باشد و این حب نافع فالج
لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و بعضی حب السلاطین را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز بسایند پس حبوب بقدر حبه نخود کوچکی و در
سایه خشک نموده عند الحاجت بحب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جز پس کوبیده با زنجبیل سوده استعمال و در دو تشمیج را در لته بسته در سرگین الاغ
یا آب جوشانند تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در این دو شبانه روز سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند و بکوبند
بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر یک یک تفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت **تدبیر کمون** آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه و پوسیده نباشد
و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن بریزند بمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یک روز و یک شب بگذارند و در این نیز بالا نماید
در سایه خشک نموده اندکی بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دائم بر هم زنند تا خشک گردد **تدبیر کبریت** آنست که ظرفی را از سرگین گاو تا نیمه پر کنند و
سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند بنحویکه گوگرد بچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و افروزند
و آنکه بر آن احکام کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجت بکار برند **تدبیر ملش** [illegible]
آنست که ملش یا سیماب یا هر یک هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده بمقدار ده دوازده آثار ریخته باشند بمقدار نیم آثار
شیر صفه رسد پس ملش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس ملش را خشک نموده بمقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و سایر
و جذام و امثال اینها بکار برند **تدبیر زرنیخ** که ترکی الاکلنک نامند و قسمی از سنین است بلغت اصفهانی آنست که چند عدد از آن زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بسته
بالای بخار سرکه که با آتش بجوشد بدارند تا زرنیخ کشته و مرده گردد و آنگاه سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلاجه** که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع
در ظرف نو کرده بر آن آب خار خسک و بول گاو بمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم نمایند پس بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بشت
مانند عسل غلیظ گردد **تدبیر توتیا** آنست که بگیرند توتیای کرمانی را نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بر آن بریزند
تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ آب غوره که صاف کرده و برف و یخ سرد کرده باشند تا شش بسایند و چون خشک کرده باز آب غوره

سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند **تدبیر خبث الحدید** آنست که خبث الحدید را کوفته بیخته مدت چهار روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده
در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و زردی ته نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند **نوع دیگر** آنست که خبث الحدید را نرم کوفته بیخته مدت چهار
روز در سرکه تند بخیسانند پس آورده در آب گذارند تا سفیدی برخیساند بعد از آن آب کنند تا تازه کنند پس آورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن خسته زردآلو
یا شفتالو بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است **تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن** آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب دیده با آتش شعله سازند و در روغن کنجد
اندازند پس آورده سحق نمایند و در سرکه انگوری اندازند پس آورده سحق نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس آورده شسته سائیده بکار برند **تدبیر پوست**
بیضه آنست که قشر بیضه مرغ یا شترمرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر متعفن نشود پس آورده
خشک نموده سوده بکار برند **نوع دیگر** آنست که با آب نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند برای امراض پوست بیضه [illegible] بهتر است **تدبیر خسک**
آنست که خسک را در شیر تازه دوشیده شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این جهت تقویت باه مفید است **تدبیر و اصلاح عسل ملادر** آنست که ملادر را از میان دو
نمایند و هر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای ملادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین با هر مقدار که خواهند و یا هم
ملادر را بر روی صفحه آهنی گذارند و دست آهنی دیگر را گرم کرده بر آن گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس هر چه خواهند استعمال نمایند یا روغن گردکان اگر باشد در روغن
گاو بجوشانند و استعمال نمایند در [illegible] السنه غیر آن که پوست آن [illegible] باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد
چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار عسل آن بعضی اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که اولا امتحان نموده [illegible] متوجه اخذ آن گردد و گفته اند در هنگام [illegible] آن [illegible]
ملادر را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح است **اصلاح شبرم** آنست که آنرا کوبند و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و در عرض آن سه بار شیر را تبدیل کنند پس خشک نمایند و هرگاه جهت
اورام مسدهٔ حشا یا صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر شبانه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با خواص صرف استعمال
حارث است **اصلاح ادویه جهت نشاط** مانند بیخ حشیش و بیخ شوکران و امثال آنها که در غایت سمیت باشند آنست که کوفته شبانه روز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند
خشک کرده در روغن بادام [illegible] روغن پسته یکهفته پرورند و بکار برند و اگر آن چیزها حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر**
حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول من است و بسیار بغایت مشاهده نموده ام آنست که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه بخیسانند و بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین
عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن سرشند و هرگاه حبوب استعمال کنند باید که بعضی از ادویه آن حب را جوشانیده دفع قوت آن کرده بجوشانند تا همه آنها را جذب نمود
آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و باید که مراد از شیر در جمیع جا شیر تازه دوشیده یا شیر گاو تازه دوشیده است [illegible] **اصلاح زیبق** آنست که بعد از آنکه دانه
[illegible] برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که بان مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویه [illegible] دار حیسیده و هرگاه در
[illegible] که در آن بکار کنند بسبب مغز یا باشد احتیاج اخل کردن روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح [illegible] **دستور کوبیدن اشنه**
آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیرا که خشک آن [illegible] **تصفیه زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف سنگی [illegible] صاف
[illegible] کنند و بر آتش گذارند و بفاصله اندکی ظرف دیگر مسطح را بر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن است باشد
آنچه زیبق صاف خالص است [illegible] در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد و بردارند و بکار برند **نوع دیگر** که بطریق معارفست آنست که زیبق را در هاون سنگی یا در ظرف شیشه و یا [illegible]
[illegible] بسایند تا حیرت و سیاهی آن زایل گردد پس با آب عنب الثعلب [illegible] سحق نمایند و مرتبه سیوم با آب [illegible] بسایند پس بشویند و [illegible] مثقال [illegible] خالص در دیگ سنگی
[illegible] بجوشانند و هر چند آب تحلیل رود اندک اندک آب در آن [illegible] نمایند [illegible] بسیار [illegible] زیبق [illegible] بردارند و در شیشه نگاه دارند و این باصطلاح
[illegible] مسمی بآب الارواح است اما آنچه را باید تغسیل نمود که تحصیل عبارت از آن است [illegible] فائده غسل [illegible] تعدیل [illegible] عشار
[illegible] بانفراد و یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از توتیا و شادنج و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه با حجارت باشند از اسفیداج و قلیمیا و شنجرف و مرداسنگ و سفیداب و امثال آنها [illegible]
[illegible] و امثال اینها طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شیشه یا آنها باشد بسیار نرم سائیده در هاون [illegible] امثال آن کرده [illegible] بسنگی [illegible]
[illegible] پس آنرا آهسته آهسته در ظرف دیگر ریخته و درد آنرا باز سائیده [illegible] و نرم [illegible] آنرا باز [illegible] مجموع [illegible] مخلوط
[illegible] آنرا بشویند تا غباری [illegible] ته نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند اما **غسل الطین** آنست که [illegible]
[illegible] خوب بجوشانند [illegible] بالای آن [illegible] پس آن باز ریخته [illegible] تا ته نشین [illegible] خشک نموده بکار برند **غسل**
[illegible] و [illegible] آن [illegible] گرانست که آن روغن را در ظرفی کنند [illegible] شود [illegible]

و اگر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر بیک دفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه مکرر اعمل نمایند و گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب با برف و یخ و یا آب سرد نیز خوب است و غسل
گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش داده و در حین جوش آمدن بیده گندم بر آن پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد خوب است غسل شیرج که روغن کنجد باشد
آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند غسل زفت
و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که گداخته در آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب است برداشته و عند الحاجت بکار برند غسل
احجار و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام را که خواهند اولا نرم بسایند و با آب مخلوط شود و در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود
باز بسایند و با آب مخلوط نمایند آنچه بگیرند و همچنین چند مرتبه تا در آخر آنچه در وی سنگریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط را بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آن را بریزند و
ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین است با نرم سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است غسل نوره یعنی آهک
جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و برهم زنند و در ظرفی کنند تا ته نشین و در وی سنگریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین
شود آب صافی آن را بگیرند و آب خالص بر آن ریزند و برهم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند غسل مرداسنگ جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ
را با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن ریزند آنقدر که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه
بر آن ریزند و هفت روز دیگر بدستور بگذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند غسل لاجورد آنچه از برای امراض عین
مانند احجار دیگر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن است آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه با آب تازه نموده بجوشانند و اندک روغن زیتون در آن
ریزند و بدستور احجار غسل دهند دیگر را اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار گردد نوع دیگر آنست که سنگ لاجورد را کوفته و بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد یا …
خمیر کنند و با آب گرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم بر سر آن بریزند تا تمام آن شسته گردد و چون بینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه
نگاه دارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلی است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سیوم را اسقط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و نیز
فرموده نواب علوی خان مرحوم مغفور حجر ارمنی در این زمان معروف بشیم است غسل صبر آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهموار … نیکو بکوبند و بحریر بیزند پس بگیرند آب
رومی یک رطل مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته
حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسه ریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا بار آن ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه ریزند و بدستور عمل آورند
تا غیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آب را بگذارند تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آن را بآهستگی بریزند و ته نشین را با زعفران سائیده
ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس در آرند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیفتر است
غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند و بگذارند تا سرد گردد و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس آب
سرد بر آن ریزند و آن را … و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیر و گلاب و بید مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که مصلح
آنست و بعضی گفته اند که غسل سویق آنست که جو و گندم و یا غیر آن هر چه خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آرد نمایند و باستعمال آورند غسل موم
که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد فرو ریزند و بگذارند تا سرد گردد آنچه زرد است در زیر آن مجتمع گردد دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد و خوب برهم زنند و بگذارند
تا سرد گردد و از زردی آنچه … و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و غسل ثبت آن بدین نحو است دستور سفید کردن آن در حرف الشین در شمع مذکور گردد انشاء الله تعالی اما دستور
دستور اشامیدن چوبچینی و آن با بجاره است بهترین همه بطریق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوصا سوداویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکال داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل ریاح و
سواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان بسبب تحرک استعمال آن نکنند و خود را … و از امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین
پیش از تنقیه بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن پرهیز ننمودن از اشیای غیر مناسبه منافیه بلکه ضرر آن در این صورت مرتب گشته زیاده از نفع است موجب امراض صعبه است طریق استعمال
بخاری بسیار … آنست که چون خواهند استعمال نمایند اولا استفراغ نمایند بحسب خلط غالب و چون تنقیه تام حاصل گشت ملین و منضج تناول نموده پس شروع نمایند باید بگیرند بیخ
احتیاج بخیر … هر روز پنج مثقال عرق کلابی یک … متشابه الاجزا در سختی و خامی صلابت و رخاوت نه بسیار صلب مصمغ سیاه و نه بسیار ریشه دار و نه بسیار خورد سبک خام سفید …
… مانند … گردو باید که گره … خورده غیر متشبق غیر کج … باشد که چوب چینی اعلی مانند بگیرند … ورق ورق نمایند و اگر نتوانند بقدر …
… و در قدر … با گلاب یا بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر مرض و علت … یا با آب خالص صحیح بخیسانند شام آن را با آن مقدار آب در شبانه روز …
نقره یا مس … قلعی کرده یا سنگی … آب … بطرف …

نرود پس نزا بسیار مجموعی این کاسه نیند و سنگ درین ظرف محفوظ دارند و سر انرا باز کرده بهان مقدار آب سرد داخل نمایند و سر انرا محکم بندند و بآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب نصف شود در مرتبه
سنگ گران بران گذارند که بخار سر پوش را برندارد و در آخر بان سنگ ته محفوظ بسنجد چون آب را باشد فرود آورند و بگذارند بهان قسم سر پوشیده صبح گرم کرده نزد خود آورند و در دانی بر خود پوشیده سر بک را آهسته
آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم گردد دیگ را از زیر لحاف برآورده و از آن بخور پیچیده که بوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند بمقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال از ابتدا
یا پنجاه مثقال نبات بکرم بهمین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر نان و قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری از چوب چینی که بار دوم در ریشه دار را اگر چوب چینی اعلی
از قدر مشروب ایام مقرره مطلوب نباشد در آب بسیاری طبخ دهند و صافکرده دست و رو و از ان بشویند و طهارت از ان نمایند که بکرم باشد در همه حال و اگر برای مشروب اول روز او لاقدر برابر روزه
گرفتن بخار آن بهتر و معین بعرق و تاثیر آن است **و بخور دیگر** برو زهفت مثقال چوب چینی با وصاف مذکوره بدستور مرقوم طبخ نموده بیاشامند و اگر اراده بیست یکروز باشد پنجروز دیگر بروز چهار مثقال
روز دیگر علاوه بر ای انکه مقدار آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر با آب خالص رجوع نشود و مثقال آن را با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و بنجروز دیگر یا چهار روز بعرق نشستند بطریق که قدری چوب چینی را
آب طبخ نمایند بهان بخور و مریض بر کرسی نشیند که زیر کرسی بخیر ران یافته باشند برهنه شده لحاف بر خود گرفته دیگ را زیر کرسی ده سران را آهسته آهسته باز نمایند تا بخاران تمام بدن رسد عرق شود و اگر علت
سرد باشد گاه گاهی سر را در زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند برآورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی آهسته آهسته تنگی نفس که بوا نرسد فرود آمده بلحاف بخود پیچیده درست بخوابد تا عرق در بدن خشک
شود پس لباس پوشیده آید و اثقال هر روزه را خشک نموده نگاهدارند که اگر مطبوخ چوب چینی در بین و در صرف کرده قدری از ان ثقل را در آب طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و یکم باسی ام بحمام رود و ثقل
چوب چینی خشک کرده با آب طبخ نموده آن را بان بشویند بعد فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بخورند که در حرف الحاء در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند این دستور برای کسو
و امراض ضعیفه است و اگر مرض مریض قوی باشد در چهار روز ده مثقال یا سه مثقال برای پنجمثقال تا بیست و پنجروز بیفزایند و بعد از ان بهان ترتیب کاهند تا بیست روز یا بیست و پنجروز یا سی
که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و پنجروز و نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز یا سه روز یا چهار روز یکبار بعرق نشستند بعد اتمام بدستور بحمام رود تا پانزده روز یا
بیست روز حلوا تناول نمایند یا هفت هشت روز قبل و درمین ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار مولد دم سوداوی
و سودا و جماع و غسل و پرخوردن و بسیار کم خوردن و خواب بعد طعام و تحوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص روز تعرق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه حلوا و قلیه و کباب یخنی پلاو
مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران ان بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با اش یا قلیه و قورمه و نیم برشت مرغ و باید که همه بی نمک در امراض ضعیفه و در امراض ضعیفه کم نمک ازگوشتهای لایق بانند
گوشت که و بزغاله شیرمست یا حیوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند کبک و دراج و طیهوج و بنجشک ازو امثال آنها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص تخم مرغ اجتناب
نمایند و از لبوب فندق و انجیر و چلغوزه و حلویات که مصنوع از آنها باشد و از حموضات و جماع و میوها مانند بند دانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و یا سن و امثال آنها با شتها و ملکه بعضی
از آنها با احتیاط و بسیر نمایند و باقی مسنوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی
در رسم خود مذکور خواهد شد **و دستور اشامیدن عشبه مغربیه** مانند اشامیدن چوب چینی است در همه امور مگر آنکه از مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال نمایند در ابدان قویه و در ضعیفه
از هفت مثقال تجاوز نمایند و گاهی هر دو را با هم ترکیب نموده بنوشانند بحسب احتیاج و گاهی بی در چوب چینی نیز قدری دار چینی ریزه کرده برای سرد المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خرد شده
مرضوض اضافه نمایند و باید که عشبه مغربیه چیدرا از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب تا یکشب بخیسانند عرقهای مناسبه بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند
و خواص و منافع آن ان شاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد **و دستور طریقه اشامیدن صاصفراس** مانند آن هر دو است و این منضج ملطف محلل و مفتح سدد و مجار و مقطع و منضج اخلاط
غلیظه لزجه و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل
بارده بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع سیلان منی و دفع حمی ربع و دو باد و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب
خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و باطریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت **و شجرة الجنی** که بزبان فرنگی ملاسطورا مند نامیده است خواص و منافع آن در ادویه مفرده
ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال آن است که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چوب آن سخت هم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود والا بدل آن ده درم از جزو داخلی
جهل درم باشد و سویان آن اده کنند و یا بدم کار در ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا سنگی یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا نصف شود بدستور
آب مطبوخ آن کم کنند ثقل انرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا نصف شود از آب اول صبح و شام بکرم بشیرینی یا با نبات بنجدرم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند
جهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا نصف رسد و ثقل انرا نیز بدستور طبخ داده
تا تمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود والا ده درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور
بلا تفاوت و تصرفات درین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم ان بسبب تلخی
خیلی بد است که کمتر موثر گشتن باشد دانه مویز منقی از حب یا قلبی اصل السوس و یا نبات و داخل نمایند و در امزجه صاحبان کنج و حار پوست نیم کاسنی

ویا صندل رو مقدار ربع یا خمس دوا در امر حیه باره دارچینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل فلیلی کما فیطوس یا کمادریوس در امراض
سدیه سیاوشان یا فرا سیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث فسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم سنداب یا خربزه یا خیار
کدو و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل
بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد **دستور استعمال کباکو** و آن چوبی
که از ملک فرنگ می آورند و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثه و مجاری
بول و غیرها است که بگیرند چوب کباکو را و سوهان اده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی علی ...
آید و یا عرق قندی و ...

[illegible] و امثال اینها **دستور اشامیدن فادزهر حیوانی** جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ازدیاد قوت باه

[illegible] عارض گردد از تنقیه بلغمیات [illegible] و غذا باید که نخود آب [illegible]

[illegible] اول فصل بهار [illegible] تنقیه نماید که بدن پاک گردد از اخلاط فاسده [illegible] مسهلات و منقیات و فصد اگر دم غالب باشد [illegible]

[illegible] پس سال اول یک مثقال فادزهر حیوانی [illegible] مروارید طباشیر از هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل [illegible] از هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب و مشک از هر یک [illegible]

[illegible] طلا و نقره [illegible] باسفت [illegible] گلاب و بیدمشک [illegible] قند و نبات [illegible]

[illegible]

دستور اشامیدن [illegible] [illegible]

[illegible] **و اما دستور** [illegible]

[illegible] **اتخاذ دخان کندر** [illegible]

[illegible] **اتخاذ دخان حصی لبان** [illegible]

[illegible] **اتخاذ عسل** [illegible]

[illegible] **دستور اتخاذ اسفیداج** [illegible]

[illegible] **دستور احراق روی و توتیا** [illegible]

[illegible] **و اما الطریق تعفین** [illegible]

[illegible]

ازان سفیداب گردد زیر دو دران مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد هر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته دران ظرف بیخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده
بران مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد **نوع دیگر** آنست که قلعی سرب را در ظرف مشبک سفالی که تنه الظرف را در ظرفی که سرکه بسیار باشد دران کرده باشند بگذارند بنحوی که معلق باشد تا
بخار سرکه تمام آن سفید آید **نوع دیگر** که آنرا سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده تا تخم بران مالند و در روی هم گذارند در ظرفی که دران سرکه انگوری
باشد و در خم سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا مدت ایام تمام آنها سفیداب گردد پس بیرون آورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند آنچه باقی
ماند دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ریشه و اجزاء سته انگور ازان دور شود و سایند بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی دراده و به مفرده گرمانیت و توتیای هندی مس است که با زاج
و نقولی یا کبریت احراق میشمایند **اتخاذ روسخت** که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر عشر آن گوگرد و نمک الملح صفحه
بران صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده گل حکمت در تنور حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هر گاه زود تر خواهند مس را گداخته و گوگرد و امثال آن بران پاشیده در سرکه تطفیه نمایند تا
تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی بسیار زنند و چون کهنه و شکسته شد شبیه بسخت میکرد و همین را بجای آن مصرف میشد **اتخاذ سکیو** از برای اشتهای و ناردکی
و سعفه جنیشه که از الجلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و نا صور و لقف در لیثهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تقلیب حصاة و رفع سرعت
انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه از آن با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و کل ارمنی و اگر باشد طین بشره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک نگ از هر یک ناتمام و در نسخه دیگر بجای
زاج سفید توتیای اخضر سبز است که بهندی نیله تهوتها نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک گرده باشند
بگذارند و کاسه دیگر مانند آن که نمک کسته و عصاره جو زمانی اندوده باشند گذارند و سر دو را بطین حکمت بگیرند و شبانه روز در سرگین گاو و صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن مس گرم بسیار باشد
و اگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد بر نجد بد نمایند پس بردارند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بگیرند که آن سکیو است **نوع دیگر** آ
که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و با هم در هاون سنگی سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از کلس و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس ترتیب
ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده در آن آتش شدید افروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا شش روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود
پس اجزاء را از درون شیشه برآورند با دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس باز دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آن را محکم بسته بگل حکمت بگیرند در دیگ سفالی با لنصف ریگ
کنند و شیشه را دران گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد در زیر دیگ آتش کنند بمقدار که رنگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد و از شیشه برآورند و در ظرف
چینی نگاهدارند و همین عبارت از سکیو و شنجرف سفید است و جهت مصنوع ازان و طریقه استعمال آن در قرابادین ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید** آنست که آهن را سوهان کنند در غایت نرمی
چند مرتبه باب و نمک شسته شوند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی آن لته در ظرف سفالی آهنی نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده
یوم پس برآورند زائل بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر** که معمول اهل صناعت است آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را بدستور مزبور بشیشه در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزاب فاروق
اندک اندک بران ریزند و چون ازان دود و بخار برآید اندکی بول انسان بران بپاشند که جوش آن فرو نشیند اندکی بران وصل کنند و با تش ملایم متقطر نمایند و چون مجموع تیزاب متقطر گردید آتش را
تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس آتش برگیرند و از شیشه برآرند و بعد از سرد شدن و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** بنحا مختلف است
از انجمله آنست که ملح قلی را در آب حل کنند و آب او را بحجر علقه بگیرند و اگر بگیرند در خواهند بار قلی تازه را دران حل کنند و آب او را بحجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در
ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن ازین معقود و یکوزن از زاج سنگ که تا گرم آید و با هم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بران بریزند و مکرر آنرا بچوبی بهم زنند و شبانه
روز بگذارند پس آب زلال آنرا بحجر علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و باز همو وزن این معقود را که گرم آید نموده حل نموده سائیده چهار وزن
آب بران بریزند و بدستور بچوبی بهم زنند و بعد یک شبانه روز آب او را بحجر علقه بگیرند و باز همان نحو عقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این بهتر باشد و روغن میگردد و بسیار
اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب چون قمعی را ازان بریزند منحل گردد و در شیشه صحیح محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف ازان سازند بگیرند کبریت املی یکوزن و سیماب خالص دو وزن
و بان آب بهر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و درین مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر بران روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد تحمید
تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** آنست که بگیرند سیماب
خالص بیست مثقال و گوگرد زرد دوازده مثقال زرنیخ لعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود در کاسه که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند گذارند
در تنور تافته که آتش آن را بیرون آورده باشند بگذارند و بر روی آن خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی از آن در
کنند و نگاهدارند **نوع دیگر** زیبق خالص هفت جزو و گوگرد خالص مع جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بمسمار روح الحکمة بندند و بالای آن گل
بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که دران ریگ کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش افروزند تا رنگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد برآورند و این شنجرف مصری است اسند و در تحفه مسطور

و زرد و سیماب مساوی است در هاون ریزند و دو سیماب دوازده جزو و گوگرد هشت جزو زرنیخ سرخ جزو است **اتخاذ زرنیخ** که بفارسی سرخ و بهندی ... گویند و خواهند با نجار بسیارست از آنجمله است که
سفیداب قلعی را با قلیای مسرب در ماهی سفالی کرده روی کوزه بر آتش بی دخان نهند و قدری نمک بر آن بپاشند و بسیخ آهنی یا کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد هر چند آتش بیشتر و بسیار گرم شود
چون اندک سرخ گردد در ... کرده روی کوزه گذارند و اطراف و زیران آتش افروزند بغایت رنگین میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروف است بدار الشعث و بفارسی ... تا سوخته
بگیرند از زیبق خالص نه مثقال و از ... هفت مثقال ... با هم نیکو بسایند و در شیشه مطین کرده تصعید نمایند **اتخاذ مرداسنگ** است که سرب را گداخته ... را
خوردن ... ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند ... ممزوج شده باشد چند ... بجوشانند ... سفید گردد ... **تشویه سفید کردن**
تصفیه نمایند بآنکه هموزن آن نمک ... در آب ... بر هم زنند ... تا خوب صاف شود و اجزای خام ... استعمال نمایند ... هموزن آن نمک در ظرفی
مرداسنگ است که در ... سفید ... بجوشانند و بعد ... سیاه گشتن ... نمایند تا سفید گردد **نوع دیگر** ... نشستن گردد آب را بریزند ... تا آنکه
آب بر آن ... در آفتاب گذارند و چون نمک ... آن آب را بریزند و ... بجوشانند ... خوب ... نشستن گردد و آب را بریزند ...
مرداسنگ سفید گردد و اصلا ... مرداسنگ سفید کرده ... **اتخاذ زنجار** ... در سرکه ... در زمین نمناک ... بعد از ... تمام صفایح ... زنجار
... است که مس را ... در سرکه بسیار ... بعد از ... روز ...
نوع دیگر است که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار ... در زمین نمناک ... و بعد ... زنجار شده
باشد **اتخاذ زنجار الصناعة** است که بگیرند ... براده مس و ... و نمک بالسویه ... سرکه ... بسایند و چون خشک شود باز سرکه ... تا آنکه خوب سوده و
زنجار گردد **نوع دیگر** که الطف از همه انواع است ... مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از ... قطران و سرکه بسایند ... تا مانند خمیر گردد
پس ... در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه ... در آفتاب خشک نمایند ... چون خواهند ... التصفیه نمایند که زنجار مقطع
باشد ... سرکه سفید مقطر ... سبز گردد ... زنجار ... سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند
تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا نشستن کند ... صافی ... نشستن ... بکار برند ... خواهد بود **اتخاذ سرکه**
هندی ... بجهت اکثر امراض حاده صفراوی ... مفید است ... در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی ... کرده
بر آن ریزند ... در آفتاب ... بسیار ... چهل روز ... صاف ... بوقت الحاجت استعمال نمایند **صنعت عود** ... عطر ... عود
را ریزه ریزه کنند ... گلاب ... نرم شود ... سوده ... خشک نمایند ... در حاجت ... از آن را
در مجمر ... مجلس را معطر نمایند ... **اتخاذ زبد الشمع** است که بگیرند مقداری از موم مصفی را ... روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن
... بر آن ریزند ... بیخ ... گداخته ... روغن ... آب ... استعمال نمایند **اتخاذ طین حکمت** بگیرند طین حر
که بفارسی ... گل سرشوی ... در آب حل کنند ... در ظرف ... بگذارند تا نشستن کند ... موی سر ... و
ریزه ریزه کنند و اگر موی ... سرگین ... نمک ... خشک ... استعمال نمایند ... و
... **اتخاذ ماء الزجاج** ... زجاج شامی و قلعی بالسویه ... مانند کف بر روی آن باشد بردارند ...
... منفصل ... بر روی سنگ ... فرش نمایند و از آن
... بر روی آن ... بر روی آن گذارند ... در آفتاب
... قدری ... بر روی ... سنگ ... سرخی و چربی آن که داشته باشد
... چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر گردد ... اصلا چربی در آن نماند ... عدم چربی ... پس
... در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری ... تخم مرغ ... قطره قطره از آن آب ... بر روی سنگ ... نیاید
... سنگ ... آب ... صاف خالص ... قطره قطره از آن ... ظرف چینی یا شیشه ... وصل کنند
... خشک ... و ... بکار برند و این از اسرار مکتومه است **اتخاذ مداد** ... امثال اینها ... الحکمة ... دار
... مذکور خواهد شد **فصل دهم** در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده ... اسامی اینها بترتیب حروف تهجی ... ملک
... افعالی ... امثال اینهاست ... افعال ... منفعتهای ...

خاص است مانند منفعت در مرض سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها
و این افعال هرچند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است که شامل جمیع بدن و تحسین حصر آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعضی اینها اولی اند و بعضی ثانوی و نیز
اولیه همان افعال اربعه اند و مانند اینها ثانوی بعضی از اینها همان افعال اند بعینه و لکن مقید بقیاس دیگری بطرف زیادتی و نقصانی مثل احراق و عفونت و انجاد و مانند اینها
بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن مقید به قیاس بدیگری و نیز افعال چند دیگر هستند که حاصل میگردد از اینها مانند تخذیر و ختم و الزاق و تفتیح و تعریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در نتیجه ذکر کرده
میشود افعال مشهوره اینها با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت **حرف الالف اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب
افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد تفریق اجزاء جوهر عضو نماید مانند زنجار ح + **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد
از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی طین طبیعت هرچند در آن قوت مسهله باشد **جاذب** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت درآورد و جلا
و رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و لطافت هر جاذب باشد چند بیدستر و ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد مکان و حار را از عمق بدن بکشد
و برآورد مانند گوشت حلزون **جابل** یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته و کثیف گرداند ح + **حالق** و حلاق یعنی سترنده موی
و آن دوائی را نامند که بیخ موی را سست گرداند و از آن دفع سازد و یا آنکه سست کند که بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی خارش آورنده و آن دوائی
را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده و نباشد بان حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج + خ + **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند
که بسبب قوت مجففه خود در سطح ظاهر جراحت تفرق و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشکریشه بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا آنکه گوشت و پوست صالح بروید + د + **دابق** دوائی را نامند که بسبب
لزوجت جوهر کثیف خود بعضو بچسبد مانند دبق + ر + **رادع** یعنی باز و بازگرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو تنگی تا تنگ گرداند
مسام را و بشکند حدت حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سائله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها بازدارد مانند عنب الثعلب در اورام و در دفع
مقابل جاذب است + ع + **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را فشار دهد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج است منضغط
جدا گردند و از هر منفذ که بیابند برآیند مانند ضماد پوست انار رومی رمل + غ + **غسال** یعنی شسته شود شونده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد بقوت
فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان درآورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب گرم + ق + **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب کیفیت
خود روح حیوانی و قوای آن را فاسد و منطفی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مختص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا
کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلائی خود جلا دهد سر دو پوست فاسد عضو را مانند قسط زراوند و سر چه نفع و فائده بخشد بهق و کلف و مانند این سرد و را + ک + **کاوی**
یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم درآورد و مجاری اخلاط را مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو گرم بریان داغ
کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید
و یا تحلیل برد مانند تخم سداب + ل + **لاذع** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال بر مسافات کثیره قریبه بهم جدا
نماید که اجزاء آن بانفراد محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنهائی **لزج** یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در ضمن تاثیر حرارت مزاجی در آن
قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند حبازی + م + **مبرد** و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **مسهی** یعنی بحرکت آورنده
قوت باه و زیاده کننده آن که منی و ریاح غلیظه منعظه است و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب
و عضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها **مجفف** یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث
تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آن را تلطیف بدو تحلیل برد مانند سندروس **مجمد** یعنی بسته کننده آن مقابل است دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند
اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته **محرق** یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را به تحلیل برد و احداث احتراق
و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ **محکک** یعنی خارش آورنده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و سبب
تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره **محلل** یعنی تحلیل برنده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند در آن جدا
گرداند اجزا آنرا از هم و بخار دفع کند جزء بجزء تا آنکه باقی نماند از آن چیزی مانند جند بیدستر **محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را
و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو چنانکه قوی بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و دوقو
مخدر یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی

بدان و اندک حس گرداند و از حرکت باز ماند و المدرون نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند مخشن یعنی
زبر و درشت کننده آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود تجرد اند سطح عضو را مختلف الاجزا اعم از آنکه تکثیف نماید اجزا رطبه املس آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی
ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سائله را بول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده و اصلاح و حاق کننده جرح
و قروح آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل قروح و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را تغلیظ و لزج معری تا انکه چسبنده بیکدیگر مانند دم
الاخوین و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضائی که منقبضه المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه
و آسانی مندفع گرداند از اینها فضول مجتمعه محتبسه در اینها را مانند ضماد شبت و بزرکتان مرطب یعنی تر آرنده و آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید
یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و باقوت نافذه و حرارت و رطوبت میباشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که
تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نمود و دفع نماید مانند آلو بخارا و العبه مسدد یعنی آنچه باعث سده شود منع کرده و آن دوائی را نامند که بسبب کثافت خود یا
بسبب تغریه احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله
حرارت و نفوذ و جلا و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه جذب و اخراج و دفع نماید بطریق معاد تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی
اشتها آورنده طعام آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب بدخواه و رفع ضرر آن نماید و یا معاونت
فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید بدرقه آن شود و بجهت وصول آن باعضا ضیقه بعیده مصلب دوائی را نامند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس
قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده و فروان حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت نسبا اعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاره را و یا
سورت مزاج حار ساذج معرق یعنی عرق آرنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد اعضا قریب بآن بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آرنده
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود و تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده آن دوائی را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه
ترویح بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوا بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش حیاوقت کاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوائی یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ
و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و امثال آن و هر دوائی لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تأثیر نماید بسیار گرداند آن را مغری سازد حابس معفن یعنی بدبو
گرداننده آن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات و ارواح آنیه و بسوی انها متعفن گرداند و تمام آن را بتحلیل برد و باقی را قابل آنکه بگرداند جز و عضو گرداند و نیز
بسبب احراق و تاکل ساند بلکه بگرداند اینها را فاسد بتصرف حرارت غریبه اینها متعفن باشند زرنیخ و توتیا مغلظ یعنی تغلیظ کننده و این مخالف ملطف است مفتت یعنی شکننده و پاره کننده
سنگ ریزه و آن دوائی را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون با اخلاط لزجه متحجره سدر ریزه ریزه نرم گرداند اجزای آن را مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و زراوند و عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة
مفتح یعنی کشاینده سده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتح اقوی است از
فعل این با تلطیف تحلیل تلطیف و تقطیع باطیف و تغسیل پس هر حریف مفتح است و هر لطیف مفتح و لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح منضج یعنی خام کننده
و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج است مانند بزرقطونا در ضماد بنادر
خارج مفرح یعنی فرح آورنده آن دوائی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد اینها را و میل دهد بسوی خارج حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد
و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد ریاح مجتمع را و تحلیل
و دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت نفوذ خود نفوذ نماید بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آن را از بدن بتصرف قوام آن تا
سکنجبین و خردل مقئی یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را بقی و دفع نماید مانند تخم ترب مقرح یعنی زخم کننده و
جرح آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود تحلیل برد و رقیق سازد رطوبات میان اجزاء جلد و تفریق دهد اجزای آن را و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث
قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع ایذا و قبول فضول منصبه بسوی آن از آفات نگهدارد تا آنکه تیز نماید سخن بلادر و تسخیر
مثیر باشد مانند دهن و مانند دوا یا بخاصیت که در آن است مانند طین مختوم ملطف یعنی لطیف سازنده آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند اخلاط غلیظ را مانند حاشا ملین یعنی نرم کننده
بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس خیار شنبر و تمر هندی و شیر خشت منضج
یعنی اعتدال رساننده قوام اخلاط و مواد و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید تا قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند
بنفشه و شاهتره یا سهل را نرم و سیال گرداند مانند حلیه بس نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کمیت و کیفیت قوام مصالح هر خلط است بسبب لایق آن تا حاصل گردد از آن منفعت که متعلق است بدان

نوم که نضج این عبارت از اعتدال قوام ستن صافی غیر جامد بودن آن ست که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا اگر رقیق صافی جامد باشد باید بسبب حدت فرط و لطف زیاده اما انعقاد سوخته
ازان جامد گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را باختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا اردی و جامد
غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا باختلاط بخون و غیر آن از فوائد مطلوبه آن داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبخ معتدل کامل است **منفخ** یعنی نفخ آورنده آن دوائی را نامند
که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید دران حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد تا نفخ پیدا آید که هرچه در آن نفخ است مصلح مضر لعینت و از اغذیه و ادویه
آنچه تحلیل یابد رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده کما ند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه دران باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده
و امعا تحلیل نرود و بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی ازان در عروق اعضائی تناسل رود و مانند تحلیل و نیز چیز دیگر این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است **منفّع قروح** یعنی جرک آورنده
در جراحات و آن دوائی ملطف نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و حاق شدن آنها باشد مانند موم روغن **منبت** که لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن
دوائی را نامند که گرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل گوشت گردد و منعقد شود در آنجا گوشت جدید صالح **فصل یازدهم** در بیان بعضی اصطلاحات طبیه مبتدأ
حرف الالف اجام بمعنی نی زار است **استنشاق** به بینی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل باشد **اصل** یعنی بیخ و آن عام است ازانکه از شجره باشد یا ازگیاه **اصول اربعه**
عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است **اغصان** یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد آن غصن است **افومالی** چیزی است که دران عسل را حل کنند و نگهدارند و جوش دهند
آنرا **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی بود **اکسومالی** سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی باده میکنند دران آب دریای شور یا نمک دریا **اکلیل** یعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد
ازان چیزی گرم بودن شکوفه و بار نباتات است اکله و اکالیل جمع آن آمده **انکباب** مراد ازان نگاهداشتن عضو است بر بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند **اودیه** جمع
وادی بمعنی کناره دریا و یا رودخانها است **اوذرومالی** عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است **اوکسالی** سرکه مخلوط با آب و نمک است **حرف الباء بادزهر**
اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است **باقور** جمع بقر است **باکور** نخستین میوه است که برسد پیش از رسیدن **بخور** هرچه دود آنرا استعمال نمایند **بربور**
بفارسی بلغور نامند **بزاق و بصاق** آب دهن را گویند **بزر** آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش **بشع** بمعنی بدمزه است هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند
بصیص نورانی و درخشنده **بطائح** زمینهائیکه آب دران جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند **بعر** بفتح اول سرگین است **بکر** شتر جوان و بکسر اول دوشیزه **نبات** [illegible] ساق نشود
در ساق اشجار [illegible] شود **حرف التاء تریاق** بکسر تا و بفارسی تاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که دفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند تریاق
مخصوص بدوای صناعی است و اگر افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت است که درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد **تصفیق** آمیختن شراب با آب است **تصعید** آنچه باتش اجزای آنرا
صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند **تعلیق** آویختن چیزی کردن بسائر اعضا **تفه** یعنی بیمزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد **تکرجه** تاثیران تطیب و تلیین و ارخا بسیار و تولید بلغم باشد **تلج**
بفارسی یا در گویند و آن متغیر شدن طعم است تا لویا هر دو **تکلیس** بمعنی صاروج کردن و سوختن چیز و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده مراد ازان مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت
نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن تقیل و کثافت آن خواه باحراق باشد و یا بعمل دیگر **حرف الثاء ثقیل** یعنی گران بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد **ثمر** بار نبات
است مثل خوشه میوه و امثال آن **ثمنش** لغت یونانی است و مراد ازان هرچه از نبات بامین درخت و گیاه باشد **حرف الجیم جبر** کسر عضو شکسته را بستن است **جرله** برا مهمله زمین سنگلاخ
جرلیش نکوفته که بلغور نامند **جفاف** خشک و خشکی **جمد** بفتح اول و ثانی آب گرد آمده جمع شده و بسته از سردی **جزو** جزو چیز را نامند **حرف الحاء حامض** یعنی ترش **حاد** بمعنی تند است
و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزائی است **حب** آنچه در ثمر بار روی غلاف باشد مثل گندم و جو **حریف** یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار گزد و
تفریق اجزای آن نماید **حشیش** گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن نموده باساق باشد و بحد منبسط نرسد **حکاکه** آنچه از سائیدن چیز جدا شود **حلاوة**
سبزه میوه **حلو** یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت دران احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند **حلیب** شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است **حمل** بار نبات
است اعم از ثمر و مشابه ثمر **حمول** اعم از ثمر و مشابه ثمر است **حرف الخاء خاثر** آنچه اجزا را خلط با هم آورد و غلیظ گرداند **خرء** [illegible] طیور و غیرها است **خفیف** بمعنی سبک آنچه بر طبع احتمال
آن آسان بود و سریع الزوال باشد **خلع** برون فتن سر استخوان از مکان خود **خلخلع** اسم صنج است **خلیع** سست **مخل** بمعنی نزرست [illegible] هرچند شبیه سبز بر سطح ظاهر آن باشد مانند بحیره
روئی به مباشد **حرف الدال دابق** آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دبق **دسم** هرچه زبان و غیر آنرا نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد و فی احداث حرارت و بفارسی چرب
نامند **دلوک** یعنی مالیدنست و مراد ازان آنچه از سنونات بانگشت بر دندان و غیر آن بمالند **دوای غذائی** آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد **دوای سمی** آنکه کیفیت
تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون **دوای مطلق** آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود **دهنی** آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها
و چوب صندل بعض و دیودار و عود هندی و مانند آنها **حرف الذال ذرور** آنچه سائیده بی مالیدن بر عضو بمالند و یا بپاشند **ذوفاکوبی** + **ذوالخاصیة** آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند
اعم از آنکه زیان باشد یا نه **حرف الراء رادع** آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل [illegible] آن نسازد رادع مقابل جذب است **رجیع** فضله هضم اول انسان است **رحض** بفتح

اول و ثانی بخار بر آرد و در ادویه هر چه نازک و زرد و شکل باشد چون نرم و سست ردی الکیموس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام و کثیفه متکون شود تر زمین از رسیده مر در اطراف
ادویه آنچه در ستانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین مائیات و آنچه در مائعات ته نشین شود و بر روی آب ایستد آنرا راسب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند که
در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپنده باشد روث سرگین حیوانات رود و مائی شراب منجذ از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزاء زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرار
و ملوحت است زغب اول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کیفیت که ساعی باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی نازک بر آمده باشد مزغب نامند به علوه شفتالو
زهومت گوشت و گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل آنچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزا او منقطع شود یا نشود مثل آب روغنها سباخ
شوره زار سعط راست بی گره را نامند از موی غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سم آنچه بقارسی زهر نامند و بسبب حدت کیفیت و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد و نامند کشتن
سیلون آنچه بدان باشند و یا بمالند و بقوت جسم آن باشد سهک بو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی هیت نامند سهل زمین نرم حرف الشین شاخ
شتر بفتح اول و کسر ثانی در بدن پلک چشم شجر نباتی است که با شاخ چوبی باشد و کامل او آنکه با اجزای تسعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل
درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل معنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و شخین فراخ
شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگره است و در ادویه آنچه در اطراف او زوائد و بر آمدگیها باشد مشرف نامند سر ابار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر بفتح اول و سکون
ثانی جدا کردن و دور شدن پوست باز کردن در ادویه هر چه بدین صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کنند حرف الصاد صالح الکیموس آنچه از و خون متولد گردد بهمه جهات اکمه اعتدال
داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن بقدر طبیعی باشد خلط بد از و بهم نرسد صخره زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آنکه را دسم و یا مشک تو بر تو بر بندیس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه
چین دارد و بازر دی و میل بطرفی داشته متقیم نباشد مصفق نامند صفق پوست درخت و مستحکم کاینه شده است حرف الضاد ضماد و آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم باشد بر عضو بمالند و یا
بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء طافی آنچه بر روی آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند طحن خرد کردن وطا جوئه که آسیا نامیده باشد لازم
است طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو بمالند دائم نوعی از شراب است طیب بضم طا و سکون ثانی خوشبو و شدید بمعنی اکبر و حرف العین عجب بضم اول و سکون ثانی بمعنی بدست
عصاره بمعنی عصیر است ما در آنچه به آتش هوا و یا با فتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی عفص بکسر فا طعم مخصوص که
زبان را درشت سازد و اجزای آنرا بسببی درست بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است عنقود خوشه نباتات عناقید جمع آنست حرف الغین غرغره آواز مخصوص که از حلق
آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است در حلق و فرو بردن آن تا فرو نا بردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر مستعمل است
استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء فاتر نیم گرم است فتیله بمعنی شافه که مخصوص مر باشد فرزجه شافه که بقبل و رحم را مخصوص باشد فغر فغری بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن
است حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیط و تقویت اشتها است و در عرف طب مراد از آن حابس است که بسبب
اجزای عضو حبس و استمساک نماید قصبان شاخهای گیاه بی ساق است قضب جمع آنست قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قلیعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قرحهای
کنند است حرف الکاف کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای
بدن بسرعت نماید کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید نطول کیموس کیموس اخلاط متولد از هضم کبد است کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه کشک محلول در آب باشد حرف اللام
لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده و بر هم زده و بو کنند لحا پوستهای رنگ نباتات است لزاق و لزوقی آنچه بر عضو بچسپانند و باو چسپیده باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا و قطور
و ضماد رقیقتر باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن در آب
اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن کم شود و مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه خطمی مانند اینها لعوق بمعنی انگشت لیسیدن است که از معجون رقیقتر باشد و
آنچه از اصول لحای نباتات و غیر لحا باشد حرف المیم مالی عسل است مائی قراطن و ماء القراطن العسل ماء مائع آنچه جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرد آنچه
خرد کرده باشند مر یعنی تلخ و هر چه بسطح زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بود و طبع بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است مرخ مالیدن چیزی بر اعضا است مرذ ا
پراکنده است مسبت آنچه خواب آرد و بمعنی مسنوم است مسکر هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در و کاف عضو کنند مشیخ بهم زده و با نقد مراد است
مصول آنچه در سوختن بحد رماد نرسد مضغ خائیدن چیزی است مضمضه مبالغی برا نامند که در دهن حرکت دهند مضغ جمید فراهم شده است مفتول آنچه در سرشتن
آن مبالغه کرده باشند معرق بفتح اول و کسر ثالث ملوخی بر دو در انجار و کیاهها هر چه بر آن هموار نبود و زوائد داشته باشد مشرق گویند مفتوق مستعمل آنچه پخته باشد حرف النون
ناشف آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه تنشیف فاعل او حرارت باشد مثل نمک است خرقه با حرارت باشد چون اسفنج و نامیه تحلیل نیز نامند منطفی در لغات حرارت فرو است
در ادویه مراد گیاه خود روی است که آنرا تخشک باشد نجم نباتات ساق است که برزمین پهن شود که بفارسی سار گویند نشاره آنچه بسوهان و دم ارّه ریزه شده باشد نشوق آنچه بینی کشند

نطول هرچه پر جوشانیده باشد از اعضا بریزند و یا شویه قسمی از انست **نفاخ** هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل یافته مستحیل به ریاح شود خواه در معده و امعا یا در سیوه ها و خواه در عروق باشد مفرط ها و اکثر نفخها و قسم ثانی را فعل تقویت باشد **نقوع** آنچه از دوا در آب خیسانیده یا آلتی در بینی دمند **تقطیع** و **تنقیع** آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده بعمل نمایند **حرف الواو** **وثب** جستن از جای خود و فی گزنده و عقرب بعین مهمله زمین سخت **وقود** بر افروختن آتش و هیزم سست **حرف الهاء** **هاضم** آنچه اعانت طبیعت در طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی **هتک** پاره شدن **هش** آنچه جرم انست در ریزیده باشد و یا اندک افشردن ریزه شود مثل صمغ کرب و عاقرقرحا **حرف الیاء** **یافوخ** پیش سر است **فصل دوازدهم** در بیان اوزان طبیه هندیه و اهل ایران و زمان پیدا گردیده و زیادی بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد در اینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت **ابریق** دو من است **ارزه** یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردله بری است **استار** چهار و نیم مثقال است **اوقیه** و **اوقیه** نیز نامند هفت مثقال و نیم است **باقلا** یک درهم است **بندقه** یک درهم **ترمسه** دو قیراط **جوزه** از مطلق آن مراد نه درهمی است **حزمه** بتحتانی مهمله و راء معجمه آن مقدار است که کف مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سر آنها را بهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و از حشایش مقصود است که یک دسته نامند **حمصه** چهار جو و یک ربع جو **خرنوب** یک قیراط است **دانق** که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و صحیح است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بصیری سه رتی و ربع رتی و از درم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود **درهم** طبی بقولی یک مثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه شصت شعیره و بحساب ... ماشه و هفت رتی میشود **رطل** دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم **سکرجه** مطلقا شش استار است **شعیره** دوازده است **صاع** چهار من است **صدف** نه اوقیه است **طسوج** از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دوازده است **فنجان** مقدار یک ملعقه است **قسط** رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بست و اوقیه باشد **قسط الطبی** یک رطل و نزد جمعی یک رطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز دو رطل و نیم و از شراب یک و نیم رطل و از روغن هژده اوقیه **قنطار** شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند **قواسوس** شش مثقال است و از روغن دوازده درهم و از شراب یک اوقیه و نیم **قوطولی** هفت اوقیه است **قیراط** حبه و بقولی چهار حبه است **کف** که قبضه نیز نامند شش مثقال است **کیجه** پیمانه است که یک من و هفت من بن باشد **کیل** صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من **مثقال** یک درهم و سه ربع درهم که بحساب هندی ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود **مکوک** یک کیلجه است **ملعقه** از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال **من** یکصد و هشتاد مثقال است بدرهم دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود **ناطل** و **نطیل** دو استار است نزد جمعی و دو اوقیه **اوزان هندیه** **سرخ** که عین الدیک باشد که بهندی گنگچی نامند سه جو متوسط است **رتی** متعارف بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو است **و رتی شاهجهان آباد** گنگچی است **و ماشه بنگاله** هشت رتی است **و ماشه شاهجهان آباد** هشت گنگچی **ماشه** بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ **توله** متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و سیر عالمگیری بعینه توله دوازده ماشه است و سیر متعارف این زمان ده ماشه است **دام** بتحتانی که بیست ماشه باشد **مهر** یعنی طلائی مسکوک سلطنتی که اشرفی نامند تمام آن نه ماشه و شش رتی است ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی است **سیر** هند عالمگیری بتحتانی یعنی سیر تام شصت و چهار توله است بحساب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد **من عالمگیری** چهل سیر تام است **اوزان متعارفه اهل ایران** مثقال صیرفی در این خلاف است و صحیح است که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود **خازنی** یکی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد **دو عازی** چهار مثقال صیرفی است **سیر** شانزده مثقال است که پنج توله باشد **فارسی** هفت مثقال و نیم است **پنج نار** هیجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه **دو و نیم نار** نه مثقال و سه ثمن مثقال است که سه توله و یک نیم ماشه باشد **من تبریزی** ششصد مثقال که یکصد و پنجاه دو عازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار و ثمن آثار باشد میشود **من تبریزی** نصف آنست **چهار یک** ربع است **چارک** عبارت است از ثمن من تبریزی **سیر** عبارت است از شانزدهم حصه یکمن تبریزی **پانزده** نصف سیر است **من** را اهل اصفهان ده نار گویند **من شاهی** دو من تبریزی است **ذیل** در بیان تحویل بعض اوزان ببعضی و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال است نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است **تحویل مثقال بدرهم** آنست که چون عدد دراهم را سبع افزوده شود دراهم حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم بحده را که سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل با دون درهم بادون مثقال** آنست که بحبه در آورند و ثمن آنرا بیفزایند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب گردد چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال بماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است **تحویل با دون مثقال بادون درهم** آنست که باید مذکور بحبه در آورند و بران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که اول بحبه در آورند و آن یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل اوزان دیگر با وزان هندیه** بدانکه هرگاه خواهند تطبیق با وزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن است باید که آنرا در اول بدرهم و یا مثقال است تشعیره بزند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن

دریابند که چند رتی و چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوریکه مرقوم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمه قرابادین کبیر ذکر رفته
واکر بوزن درهم و مثقال است مقدار هریک ازان هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است نیز دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت چهار توله
را یک سیر و چهل سیر را یک من با آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنجا شعیره را برنج و رتی را یک ماشه و سیر
انجا ماشه را یک توله و توله را یک با آثار و آثار را من بنوید دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و
مرکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هریک با یکدیگر تحریک افلاک
دوار با مر پروردگار جل و عز و هریک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعه سیاره خصوصا علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله
رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکه مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک
شمس و همه کواکب روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هریک معبر و مسمی است بملکی از ملائکه عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل
ملک الارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جلشانه از تاثیر اینها است خواه در
قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب اینها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در
فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بزر و تخم و نواه و اعمال آدمی را دران دخل و تصرف نباشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعتها
و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع بالبعض است که نباتات باشند و آیه کریمه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بهمین معنی اشاره بدانست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و
سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت نعیم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان است
معبر از سماء و در سماء و فوق آنست و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و گودالها و فی زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع بزباده که انواع هوام و حشرات
باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و بصنعت انسان آنچه جفت نماید بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و نر اهلی
با نر وحشی که کاو اهلی با گاو وحشی که ازین قبیل و با صنفی بصنف و مگر که انواع حیوانات باشند و باختلاف اصناف خود و یا در هوا بعینی پرواز نماینده خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه در
اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف
اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یکی ازین مولدات ثلثه را غذا و غذائی است خاص بتوسط تاثیرات کواکب و
قوی که حق جل و عز بهریک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز
تامی ندارند لهذا اینها را صاحب این قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب آنها و آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط
باهم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما مییابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست در حب ساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواه میرسانند و هر یک اینها از غذای خود منتفع میشود چون تغذیه
و تنمیه و تولید بزر و نواه و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در اینها چندان عیان
نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی ازان نیستند و غدد که در تنه اشجار و بیخ اینها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و میوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و
اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلثه اینها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون رعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره غدد و غیرها و سائر امراض مخصوصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض مذکور از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان در امراض
نفسانی و روحانی تصرف و دست در نفوس و ارواح و نظرات کواکب نیز دران دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته بابتدای نباتات است و جماد
متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات
گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میرویند خواه تمام اینها دائم زیر آب خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و خیران باشند
پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه و تمام اجزای تسعه نباتیه رسند و افق نبات پیوسته باول حیوانست با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشد بدون حس و حرکت مانند
بیروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعضی بیشه و جنگلهای ملک هند و زیرباد و اراضی جدیده بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان تا گردن و بعضی بتمام هیات انسان میباشد
نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون ازان برمی آید و شخصی موی سر یکی
از آنها را بریده از درخت جدا نمود دو قطره شبیه آب خون از دو چشم آن برآمد و تر مرده گردید و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم ازان برآمد نیز مسموع گشته که دران اماکن مذکوره درختی ثمر
می آورد و چون آن ثمر رسیده شگافته ازان طائر کوچکی بمقدار گنجشک ازان برمی آید و هنوز آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشک میرسد و از حیوان تکون نمایند و از نبات بهم رسیده میشود

و بعضی معبود اهل آن حیوانی است که بیدار خوردن آن سر اعصاب میشود و در ثمر درخت سفید دارد و در ثمر خیر رسیده های بسیار گون می باشد و لهذا آنرا درخت حی میگویند و در ملک هند شکلی بهم
میرسد بشکل سر انسان صورت آن سیاه رنگ و دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا می پرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و با خاصیت مانند نخل و ناجیل و فوفل که
چون سر درخت انها را ببرند دیگر ثمر نمیدهد و تاکه ثمر درخت نخل نر را باد که لقاح فحل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل میفرماید سر نخل نر بسوی نخل ماده چون تمام پوست تنه کرا
اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع اصناف اند بعضی از ان قبیل اند که در یکروز می رویند و در همان روز بر طرف میگردند و بعضی در چند روز تکون میپابند و بکمال میرسند و
چند روز میپابند مانند ریاحین و گلها و بعضی که در سه ماه تکون می یابند و ثمر می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی در اربعه ماه و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و
خربزه و کدو و پول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب دیگر مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم
و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم کمتر ازین ایام مذکوره تکون و اتمام میپابند و بدانکه هر یک
از اجزای نبات و شجر بمنزله عضویست از اعضای حیوان مثلاً بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عرق آن است باعتباری بمنزله کبد است و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق
آن بمنزله گوشت و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و بیضه و اولاد و خاران بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات
ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب یک قوت و بعضی صاحب دو
قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی بتدریج بحیوان تام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت میرسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و
سیمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی میخوانند یعنی نسناس که به هندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور می باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها
را میفهماند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی
زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزله فصل و مابه الامتیاز است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهم ما فی الضمیر دیگری
است و معرفت صانع جل و کره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره تام و وافر دارند مانند انبیا و اولیا علیهم و حکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده معکوس که سر بر زمین و
پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچاردست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر
و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع اینها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تا به تنها در هر یک نوع جیده فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و هر یک مضر مفسد مهلک بنحس اینها و هر یک متوسط
اینها متوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج سعادت و حظوظ خود باشند و با نظرات سعود با اینها باشند بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با اینها باشند
بد تربعی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و انها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با اینها است در کمال سعادت
اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات اینها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر
مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بعلایقی مانعی جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قلع بعضی اند مانند سنگ شاده که بواسطه آن جمیع
احجار را میسایند و می تراشند و مانند الماس آنچه که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوراخ میکنند و قلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند آنچه را میخواهند مانند کبریت که سیاه کننده و
سوزاننده اکثر چیزها است که بسبب رطوبت لزجی منجمد خود بحرارت آتش گداخته هر چه میرسد میچسبد آنرا با خود میسوزاند و مکانس میسازد و حجر مقناطیس با آلت مس متبر اشند و معین تدبیر طبیعی
معین طبیعی است مانند تنکار که معین سبک کردن طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسیا و قلی که معین گداز سنگریزه و ریگ است که بواسطه آن گداخته شیشه
صافی میسازند و طبیعی مزین طبیعی است مانند نوشادر که غوص مینماید در اعماق اجساد و منقیه و ساخ اینها نموده زینت میبخشد اینها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه
و جلای فلزات مینمایند و طبیعی مفسد طبیعی است مانند اسرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعی گریزنده از طبیعی است مانند حجر باغض الخل و طبیعی مازج
است مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضا علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضوی که از اعضای دوای مخصوص لعلت خود و غذای لائق بحال خود را مناسب جذب مینماید مستعملات
قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات
مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها در خانه و بیت الشرف و حظوظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با اینها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعه وقت
و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه در جمادات ترابیت و یبوست و در نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و در حیوانات جهان
قریب باعتدال و در انسان باعتدال حقیقی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار با عشب بارد و کیفیت خود منسوب بکوکب اند مانند تیمار که بحرارت و حدت و بیخ و برطوبت زهره منسوب
است و افیون به برودت زحل و به یبوست هم بدو و هم بقطارد و بسا است که یک چیز به چند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر که به زحل و به مرداسنگ
مرکب القوی و گاه میباشد که یک چیز بیک حیثیت و کیفیت نوعیت منسوب بیک کوکب است بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاه میباشد اجزای

بعضی اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و برگ آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و آب آن بهر یک بکوکبی مانند ترنج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و مخصوص ابخره و ادخنه اینها بسبب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلا آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب بعض عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع در هم بافته شده بسقوف و کنج دیوارها و دروازه‌ها و بین شاخها و برگهای اشجار و منارات جبال و غیرها تکون یابد آنرا نسیج و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نماید بالا رود و اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها خصوصا سردی شبهای زمستان برطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاده میباشد و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید و تا بکره زمهریر رسد اگر بران رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعه فرود آید و بتحریک فرود آمدن آن ریاح تموج و حرکت در اید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن در سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و بسبب طلوع فانها از در عظیم هست و یا آنکه بعضی اجزای آن ابخره و ادخنه استحاله بهوا گردد لهذا ابرهای خشک نمی بارند و یا آنکه گرمی بسیار بر رطوبت بخار و انهار رسد و دفعه ماء بسیاری انقلاب بهوائیت گردد و تموج و حرکت در اید بسبب جزر و مد دریا آنرا انقلاب ماء بسیار بهوائیت و هوا بسیار بمائیت بیکجا [illegible] گفته اند و ان ابخره متراکمه سحاب و ابر نامند چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد منجمد گشته فرود آید آنرا برد و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیاری بدان رسد منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر دخانیت بیش بران غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکره زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر ان متراکم گردد و حرارت کامنه که در ان ادخنه در باطن ان هیجان و جولان حرکت و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته برآید باوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر در ان اندک دهنیت و کبریتیت هست در عین شکافتن محترق گردد و از ان روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند و اینها بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد و حرارت کامنه در ان اشتعال یافته آنرا محترق گرداند و از ان روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن منعقد یا بخاری گرم کبریتی که بهر جا رسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که رسد متغیر گرداند بیهوش کند و احیا را هلاک سازد و اثر او در اجسام صلبه ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام خود خفیفه چنانچه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و اگر زر باشد در بدره که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف فتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد و بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت بحرکت افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستاره دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد دیر و زودی باتمام رسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استتباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا باتمام رسد و اگر بخار بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوس [illegible] بالای یکدیگر بالوان مختلفه ظاهر گردد و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در اینها و تفاوت محاذات هر یک از اینها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اوایل و اواخر روز ظاهر میگردد و [illegible] بسبب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخره متکونه محتبسه در جوف زمین [illegible] چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لا محاله سطح زمین را شکافته بدر آید و از شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در اید و بلرزد خصوصا که زمین صلب و خشک باشد و یا در حکم آن بود در اراضی صلبه و این که بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر [illegible] کثرت است صدمه ان در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه‌ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود فرو رود و انرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال بالتفصیل در جلد اول ذکر یافته **منسوبه بزحل مجملا** ادویه غبر خاکستری رنگ و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرائحه اند که در اراضی و اماکن صلبه [illegible] تکون یابند آنچه از اینها در صلاح و نیکوئی حال زحل در جهت و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و از این کیفیت و خاصیت آثار ادراک و دریافت نمایند **منسوبه بمشتری مجملا** ادویه با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که گل اینها سرخ یا آسمانگونی و برگ آنها صاف باشد و در هوا معتدل جیده [illegible] روئید و اینها اند که بدن را صاف گردانند خون را [illegible] جراحات **منسوبه بمریخ مجملا** ادویه تلخ و حرافت و تیز و خشن و خاردار است و آنچه سوزاننده [illegible] **منسوبه بشمس مجملا** ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین رائحه آنها خوش و گل اینها و برگ اینها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بانها رسد اینها مقوی قلب و روح و چشم اند **منسوبه بزهره مجملا** ادویه که طعم آنها شیرین و رائحه اینها خوش و گل اینها و برگ اینها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و ذکر و امراض بارده رطبه غیر مفرطه را نافع اند و زیاده کنند شحم و سمن و منی **منسوبه بعطارد مجملا** ادویه است که برگ اینها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک و آبدار و در میان آب روئید و ادویه منسوبه باخلاط اربعه منسوبه باعضا و ادویه مناسبه بعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت **بدانکه** ادویه که مستدیر الاصول باشند اورام و ثبور و صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و [illegible] صغیر و لوف الحیه و اشراش و سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و آنچه در عروق اینها ثقبها باشد جراحات را نافع است مانند اسقیطس و تربد و ملسما و اسطراطیوس و خراتیا و عنب الحمام و آنچه در اینها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را نافع اند مانند اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صنوبر و عوسج و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و [illegible]

وانچه در برگ انها لقبها وخشونت ... حکه و معرب و قوباد امثال اینها را نافع است وانچه اینها را مشابهتی بحیوان باشد نافع بعض آن حیوان و از انچه دریافت در اسمه شود خاصیت طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنه اینها خصوصاً بتجربی که در آن استار لمیت و زنبیت و کثیرت زیراکه اشیا خالی ازین امور نیستند و طعوم و لمیت و روائح تمامی از کبریت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هر کس را حداقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک بهر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان لعبرت

در علم معرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات و طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و گرمی و خشکی بران غالب و بهر کوکبی با میزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیا	اعدل و احسن و انعم اشیا	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیا	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیار
کیفیات مذوقه و مشمومه	اشنع و اقبض و منتن اشیا کریه الرائحه	اطیب و الین و احلا و ادسم اشیار	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیا و گوارتر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	هر شی تفه بمزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت متفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و درصاصی	سفید با زردی و گندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی درخشان براق و گفته اند زنگ آن سرخ است	زرد مائل بسفیدی و گفته اند گندم گون خضرت زنگ	رنگ اغبر مرکب از سوا و زردی و سبز و آسمان جونی	زرقت و بیاض عدیم الضوء از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر / خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا لکنت...	هوا قریب باب ممزوج بآن	اب و هر چه برودت غالب بران باشد	خاک ممزوج باب
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و منی	صفرا حاد	صفرا معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط به بلغم	بلغم و هر چه بلغمیت بران غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و حجار صلبه سیاه و اغبر و سیاه رنگ	هر قسم و توتیا و کبار و درانج و حجر مراره البقر و هر سنگ سفید و زرد	مغناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و زجاج و کبریت و زجاج فرفوری و زرقت	معنیشا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج بلبی و احجار منعقده و هر سنگ سفید و ...
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و سفیدار و شبه یاقوت و الماس	حدید و نحاس	یواقیت بیجادی و هر گران بها و ذهب خالص	لولو و زبرجد و جلیج و نحاس	فیروزه و صفر و روی	لولو و بلور و فضه و هر سفید رخو
ذکور و اناث	مذکر و بعضی خنثی گفته اند	مذکر	مذکر	مذکر و قطب و صاحب نوبت	مونث و سفلی	مائل بمذکوره	مونث و صاحب نوبت
نهاری و لیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی و سفلی	لیلی و جنوبی	نهاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر و نحس ...	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صاحب ثقیل	معتدل در امور مذکوره و کیفیات	طویل املس درشت خشن خشک	مستدیر بالمعادن و تخلخل	سیال لین	مرکب از جید کیفیت	غلظت و کثافت با رطوبت
امکنه	جبال یابسه و اراضی حجریه و جبال ...	اراضی سهله کثیره المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیر المیاه	اراضی ...	اراضی مستوی ... صفصف ...
نباتات و زروع	هر نبات و گیاه و حبوب و یابس جنار	هر شکوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و هر حریف و تیز و ریحان ... نافع و کثیر آن مضر	نیشکر و شیر خشت و ترنجبین و نیشکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	هر حب و تخم حرب و مغز دار و روغنها و شکر و شیرینها و هر گیاه نافع ...	بقول و سبزیها با اقسام	عشب و خلفا و بردی و قطن و کتان و هر چه بریاتاب ... باشند مانند خیار و خیارزه و خربزه و ...

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و بلیلج و زیتون و فلفل و خرنوب و هر درخت کریه الطعم و بودار و تلخ و ترش ان منتخم و درخت اسلیه باشند جوز و نارجیل و فوفل و بندق	هر درخت حرب و سپرز مانند انجیر و زرد آلو و شفتالو و آلو و الوبالو و گلنار و این شریک هر درخت در قوی	هر درخت تلخ تیز خار دار که قرار آن بخلاف باشد مانند اراک و کبر و بلادر هر تری که بالین تیز بی باشد و زبان را بگزد و موسیج تیز	هر درخت بلند که تمرانرا تخود و حرب باشد مانند نارجیل و بلیلج و بادام و هر تر خشک از آن در استعمال باشد مانند نخل و نبق و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم اکثر خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت خوی الرائحه مانند سرو و دیودار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد و موز و عرور و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیج و عفص و انچه بدینها ماند	رمان حلو و اسطیخ لعاب و ذرة و حمص و سمسم	لوز مر و حبة الخضرا	انج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کردیا و کزبره	شعیر و دخن و قثا و خیار و هندوانه و کدو و هر چه که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر حیوان زمین خانه سازد و باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفسا و هوام و حشرات و براغیث و کاو میش و سوکر و سنجاب	مردم و بهایم اهلی و صاحب خلقت زشت گنند و کاو و گوسفند و شتر و هر حیوان که خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ و هر آن مار گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی	غنم و نعجه و کبش و خیل و تمساح و غراب ابقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و وحشی	سگان شکاری و استر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شاذر و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور اسود و غراب و خطاف و بتور	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک ان حبه دانه باشد مانند کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاوس	جوارح طیور کج منقار که خوراک انها گوشت باشد مانند و هر طایر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و دباسی و دروا شین و یمام و ساق حر	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	بلغا و هر مرغی که حکایت بر تقلید لسان کند و در گفتار شارک و طوطی و توری و مرغ ابلق و هر رنگ که بر ان [illegible]	لقلق و کرکی و هر مرغ ابر و هر مرغ کوچک و وطواط و عصفور و سوام و شقراق
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال و اعماق و استخوان و اسافل اعضا از ورد و مضارین و بول و براز	کبد و معده و امعا و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و مراره و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دل و پشت و پهلو و دهان و دندانها	رحم و مذاکیر و آلات مباضعه	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پای
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخر ایسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای طحالی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده و حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر و دعلا [illegible]	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده یابسه با فراط	امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویه منسوبه بزحل

الف	آس اسبرم	آبنوس	ابهل ازلان الفار	ابوقانس	ابرون نوع من النجاحم	اثل	اجاص احمر	اراک	اسعد العذر	اقنیس	اقاقیا

امروسیا	اسوخ	اشیلان	اشربارییس	ایذاارینا	البهار	بروبی	برسیاوشان	برطانیقی	بسفایج فستقی	بیس	بہم
تعلب خصه	تقلیبوریه	بلح	بلوط	بلیلج	بنج	تودہ که ورق الطرور ورق الغرم	نبط فلن	بولاموںین	بہمی	بسیم	التاء
تمر ہندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جارالنہر	جبار	جلبان	جوز العبیر جوز ماثل	جوشیصا	جیدار	الحاء
حسک	حشیشة الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب	حماطی	حمصیص که بقلہ حامضہ است	حمام	حناء	حی العالم
الخاء	خانق النمر سیاه حرزه است	خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمثان که قطمی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق
دخن	وردار	دردفیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زنجبار	السین	ساداوران	سامان کباه حصیر	سدد	سرخس	سعد
سفرجل	سقولوقندریون	سک سلق	سماق	سماق الدباغین	سند رطیس سنا کے	سوسن	الشین	شاہمیصنے	شاهسفرم	شاه بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	ضمیر که جوز السرو است	الطاء	طالیسفر	طباشیر	طرفار	طراثیث	طلع	طلح که صمغ است	الظاء
ظفر القط	العین	عدس	عذبه	عصی الراعی	عفص	عنب الثعلب علیق	عنب الدب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنه
الفاء	فاغره	فطر	فنجنکشت فقح	فوفل	القاف	قراصیا کرفس	قرط	قرفمان	قصب قطف	قطلب	قطن
قثا	قنب	الکاف	کافور کبیر	کرم	کزبره	کشت برکشت	کفرے	کماه	کوزنل	اللام	لبلاب
لحیة التیس	لسان الحمل	لحیطس	لیمونیا جنوس	لیف	لیف البحر	لمو	المیم	مامیثا	ماش	مرطوس	مزمار الراعی
مشط الغول	مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج نیلم	الہاء	ہرطمان	منفعت ہہلواے ذو سبعة اضلاع	ہلیلج	الیاء	یبروج
نیمه	و هر چه بارد یابس است منسوب بزحل است			ادویه منسوبه بمشتری		الالف	آس	آبزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس
اسطیفطس	اسلیح	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اومالی	اندرمان	انلیس	انغرا	انف العجل	اندروماذون
ایمار ایطا	الباء	بابونج	بادرنجبویه	باذآورد بتونگا	برنجاسف	برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسر	بشین	بطم
بطیخ	بقشورین	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکے	بنک بوصیر	بیلاموںین	بہار	التاء	تانبول	ترمس
ترنجبین	تفاح	تمر	توت	ثمن	الجیم	جوز	حنجل	جوز جندم	الحاء	حب السمند	حرثیث
خیر نیل	حلبه که فار البقا و اعیون نیز نامند	حلفا	حمص	حنطه	جوز که جوز السرو گویند	الخاء	خصی الثعلب	خلنبا که بزراقر گویند	خیار شنبر	الدال	دار شیشعان

دستنبویہ	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب / ریباس	الزاء	زبیب زرنک
زعت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	ساق	سلدانیون	سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاہترہ
شجرۃ ابی لک	شطبہ	ششرنت	شقاقل	شلجم	شل	شلجم احمر کہ نوع از فقل است	الصاد	عاصلے / صعتر	صمغ	الضاد	ضغابیس
الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیہ	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فستق
قفنہ / فوۃ الصبغ	القاف	قاطانیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنہ	قرنفل بستانی و درمن آن / قصب السکر	قطن	قرط	قلقل	قنا	قند
قسط / قنطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کادی	کثیرا	کرنب	کراث	کرسنہ	کردان	کسموفا
کشوث	کشنش	کف الضبع / کف ابن الضبع مانند	کف آدم	کف النہر	کفرے	کماذریوس	اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلف	مخلصہ	مرجان مر	مرماحوز	مرار الراعی	مغاث	میس	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین
نیتا لفل	نوارس	الواو	ورد	الہاء	ہاسمونا	ہلیون	الیاء	یاسمین	ادویہ منسوبہ بہ مریخ		الالف
آطریلال	ابوقانس	آذریون	اربالک	ارید برید	ارمنین	آزاد درخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود
اشنان	افتیمون	افسنتوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجبر	انیسون	اناغالس	انزروت	انوباکہ نوعی از خس الحمار است	الباء
بادآورد / بلوماین	بخور اکراد	برنک	بتیمہ	بصل	بفشوفرش	بقلہ البرارے	بلخیہ / بوزیدان	بلادرین	بونبون	بیش	بیش موش بیشا
التاء	تربد	الثاء	ثافسیا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جلبہنگ	جمجم	جنطیانا	جوزبوا
جوز الکوثل	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم	حرمل	حرف	حرلہ	حلتیت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خاماسقی	خردل	خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیرے	الدال	دار فلفل	دیسپارا
درونج	درونبطارس	دفلی	دند	دوقس	دیودار	الذال	ذافنی دیداس	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زوسفے	زوان	السین
ساذج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخہ	سکسیویہ	سولان
سیسنبر	الشین	شبرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	شیبہ	الصاد	صریمہ	صعتر
الضاد	ضجاج	الطاء	طباقی	طراغیون	طریفلن	طرنقیلیون	العین	عافرقرحا	عشق	عرطنیثا	عنصل

ممیج	عیسئون	الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشرا	فاشرشتین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فشع
فلفل	فلفلمویہ	فلفل بکار	فلفل سودان	فوہ	فودنج	القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قبسل
قلب	قلقونیا	سقلے	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کراث	کردیا
کف الضبع	کف الہر	کمون	کندش	کندری	اللام	لاعیہ	لامی	لبن سودان	لخنیس	لسان الابل	المیم
ماہودانہ	ماہی زہرہ	مازریون	مثنان	مرزنجوش	مراسم	مرماحوز	مرتج	میعہ	النون	نانخواہ	نمام
الواو	ودج	وخشنیزک	دلب	الہاء	ہلک	ہوفاریقون	الیاء	یتوعات			

منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیائی عالم

الالف	ابراز	اترج اذخر	ارقیطون	ارباک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	اقنیقطس	اکلیل الجبل	النج	انجرہ
اشلہ	ایرسا	الباء	بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطم	بقلۃ الاوجاع	بلنجس
بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بہمن	التاء	تودری	الجیم	جنجات	جعدہ	جفت افرید	جل نسرین	جوز بوا
جوز القی	جوز الحس	جوز الشرک	جوز الارقم	جوشیصا	الحاء	حب الکلے	حب السمنہ	حب المنیم	حرشف	حراۃ	حل
حلبہ	حلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دارشیشعان	دازی	دادم
دوابا اغربلہ	الذال	ذنب الخروف	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زہرہ یعنی مرارہ
السین	سداب بستانی	سقاولکیس	سقیس لیمون	سناء	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیسارون	الشین	شبث	شبلیہ
الصاد	صامریوما	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبیثران	عروق الصفر	عود
الغین	غاریقون	الفاء	فنائل الرہبان	فراسیون	القاف	قاقلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ	قنہ وقیقہر
الکاف	کبابہ	کمافدریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب مرانیہ	مستعجلہ	النون	نارنج	نعنع
الواو	ورس	الہاء	ہرنوہ	ہرمہ	ہشت دہان	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین			

منسوبات زہرہ

انجیر	بیدانجیر بصل الزیر	خصیۃ الثعلب	سوسن	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض					

منسوبات بعطارد											
اقطی	بابونه	جوز	حشیشة الزجاج	حسک دو قوتی	دبق	عرعر					
منسوبات نیر اصغر قمر											
الالف	احلامو	اسفاناخ	اقمیدون	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ رقی	بنفسج	بوس دربندی
التاء	تفاح	الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	ریحان	الطاء
طحلب	العین	عدس کار	الفاء	فاوانیا	فطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									

هرچه سرد و تر و در آب بروید منسوب بقمر است

فصل چهاردهم در بیان اسناد طب خال و الد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس الله سرهما و مؤلف علی اکمه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان بوالد او شان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و از او شان استاد الاطباء و سلوه الحکماء میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میر محمد مسیح بوسایط باطبای خود و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حران الی بقراط حکیم و از و باسقلیبوس و از و بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد فقیر از والد ماجد خود از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآب میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده القا یافته و بانجام رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی سوله محمد و آله الطیبین الطاهرین **باب اول** در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** آبار بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص محرق است بیونانی مولیقون نامند و نیز مولیقون اسم سرب است آبار بهندی سنگ بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون ذکر الآبار و الآنک یعنی الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خبیثه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعد و بواسیر که جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدل آن اسرنجست مضار آن خوردن آن کشنده و اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافته دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبنس یونانی است بفارسی شب نیز بن مشهور است و برومی اکسنین و یونانی سفافیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب بسیار عظیم مانند گردگان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و رنگ مایل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوایل میزان میرسد از درخت فرو می آورند و برگ آن شبیه برگ صنوبر و عریض تر از آن خزان میکند و تخم آن مانند تخم خیار و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد مدتی در آب می اندازند تا سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت کالهه سنه شبیه بدرخت آبنوس است فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان سرد درخت

درخت آن بس و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنگین تر از هندی در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رگهای حل و سنگریزه ما بر می آید و شکننده تر شبیه آبنوس کرنگ باندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بطول زراع در دست عریض دیده و شنیده و بعضی این را نوعی از شیشه آن دانسته اند و شاید چنین نباشد زیراکه تخته چوب آبنوس سیاه از کشمیر زیاده دیده و شنیده و نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر قسم را چون در آب اندازند فرو میرود و خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض و نباتی و چون بسوزانند چوب تر و تازه از رایحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی است و خشک آن مشتعل گردد و مستعمل اطبا شیر حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ صلب املس است که مانند شاخ صراطی کرده باشد و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائل از آن اندک یا قوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاه و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزایر افشیان آورند و اهل زنگبار آنرا اسکو خوانند و وصف درخت آنرا قریب بآنچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن انواع نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و سیاهی و تخم آن برنگ لک مانند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دستهای کارد سازند و کمان ازو ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی یا دهانی آنچه ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از جوف درخت که هندی آنرا تیند و نامند تیز بر می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ ساخ هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ صلب و منبت آن جبال و راج محل بر بهوم و مورنگ مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیرباد و غیرها ست و بهترین آن سیاه براق سنگین خوشبوی است که در طعم آن لذع و قبض کمی باشد **طبیعت** آن بقول الشیخ الرئیس صاحب اختیارات یعنی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و کوی بغدادی و مشیخ داود انطاکی گرم در اول سیوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح است **امراض الراس** حک آبنوس با آب گرم تا برنگ سوده شود نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد **العین** اکتحال محکوک آن جهت دفع بثور بصری و قروح آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و سعفه و سبل و جرب و حکه و دمعه و سلاق و حفظ صحت چشم در دو پاشیدن قرکان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و ترف الدم و ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک شدن دارد و باعث التحام است بقوت قبض و نشفی که دارد حرق النار چون عضوی که سوخته باشد دهن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن از آن بپاشند سود مند بود محرق مغسول نشاره آن لطیفه جهت قروح فرمنده و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است اکثار بر طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و منهای جهت تخفیف قروح خبیثه و رو پانیدن گوشت صالح و منع جوششهای بر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درم مضر سعد مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و اشامیدن سفوف تخم خشک آن که تخم از آن در بمود باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان حمودی و مذی و منی مرد و زن نافع **اثیل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست و بحرف دویم ان توتی نی و آن بیخی است که بجنید قوقانامند و منبت طبه مشابهت دارد در بهار روید و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن تخم گزر نماید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش بلند است و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و درکنار رود ها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت سنگ آزموده مقدار شربت آن تا دو درم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قابل است و در اختیارات بنظر نیامده **اجر**

بفتح همزه وضم جیم وراء مهمله مشدده بعربی اللبن بکسر لام وسکون بای موحده ونون گویند و در لغات شلشیت و بفارسی خشت و بهندی اینت نامند ماهیت آن بدانکه آن دو قسم میباشند یکی قسم سفید است که در کوره آجر پزی میپزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طبیت و قسم دوم آجر سرخ است و آنرا در کوره آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده رانه بته چیده با هیزم و تر آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن که آتش گیرند پس آتش زده تمام چوب و سرگین که با آجر است سوخته شود و هم خشتها پخته پس بگذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان است و در بعضی کورها قدری نوشادر خصوص در آنهائی که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها آجر یعنی خالص نباشد بلکه اغشته باشند نا که بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی جوشش خورده سیاه و بنفش زنجیه کوره نار می آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن بماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن امراض الراس** چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند بمقداری که بجوش آید و جامه بر سر گرفته بر سر انجار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و در سرکه خیلی عدیل و مجرب است و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خنازیر نافع الاورام والبثور والریاح والاستسقاء والبواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده در یا قطعه از آن خصوص که سفید باشد بآتش گرم کرده قدری آب یا شراب بران پاشیده در نمدی و یا پارچه پیچیده در زیر عضوی که وجع بارد حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع است و ضماد آن با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و شوربه بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و در دوران برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر طولی و باردی و وجع بواسیر را مجرب و مسکن است و چون روغن گل سرخ بران ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند و گرد آن را بر عضوی که وجع بارد داشته باشد غسل بالند و آن را بر آن بپاشند و در آفتاب نشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبا گمان را زعم است که چون آجر را نیز کرده در روغن گاو اندازند و بپخته بگذارند و صبح صاف نموده آن روغن را بنوشند جهت مرض را نافع است دانا دهن آجر که از دهن المبارک و دهن الفلاسفه نیز نامند بغایت گرم است **افعال و خواص** آن سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و اشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب زوفی جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بر دندان کشنده کرم و مسکن الم آن است و اشامیدن آن جهت کشتن کرم معده و امعا و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت در ادرار بول و سائر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح غلیظ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت عرق النسا و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن فم بواسیر و استسقاء و اذان آن در رفع کرمهای مقعده و فرزجه آن جهت گشودن فم حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و طلاء

واشامیدن آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب وضماد آن با آشق جهت ورم سپرز بغایت مفید از شربت آن یکمثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کتیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اچلین** بفتح همزه و کسر جیم فارسی سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی ست عظیم برگ آن اندک عریض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم‌تر و گل آن سفید و خوشبو و برگهای آن سفید بنجعد و طرف پائین اندرون برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند پس برگ می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید و کرمی کند مصلح آن اشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی است یونانی مرو ش و به هندی چوهه کنی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را قریب بخبیثی که زیر آن شیشه میگذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش میشود یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب برگ آن کوچکتر از آن مفروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رائحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن شبیه تخم گشنیز و خطا طیف از آن میگریزند **طبیعت** آن حار حاد است خصوصا آنچه منبت آن قریب آب باشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه و مجففه است **افعال و خواص** آن بعضی گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است و این بعید است غیر متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت صرع و سعوطان جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع **الجروح والقروح** آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن حار و نکار را ابراء در دو تنقیه قروح و الزاق جراحات نماید و صاحب الایسع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی و بری بستانی را به یونانی لیسیمی مند منبت آن جاهای سایه میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بسپیر نیست که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش کوچک دور و گیاه آن بی ساق و گل و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای آن سه پهلو چون بدست مالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی **افعال و خواص** آن امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع اعضاء الغذا اشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است **الاورام والبثور** ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضاء و حمره و نمله نافع و بری آن دو قسم است **قسم اول** شاخهای باریک و بلند از زیر و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ مجوف و برگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط نیست برگها محیط اطراف برگها تند و زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی با گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش میکنند این را باسقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و دراز است که برگ این نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون

طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده و ناعیه و صداع
را نافع و مقوی معده و محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصا با سرکه جهت صداع حار
نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع لعوق مطلای تخم آن جهت [illegible]
و ضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و تنها جهت [illegible] مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت [illegible]
مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن نافع انتشار قروح و تورم جراحات
مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال و قسم دوم آن شاخهای
آن پهن بر روی زمین و برگ آن مائل [illegible] و شبیه برگ لسان الحمل و از آن ریزه‌تر و با اندک حرافت و گل او [illegible] صاحب تحفه
که گوید بی گل است و لیکن بسبب نزدیکی اتصال آن شاخها چندان مرئی نمی‌شود و منبت آن اکثر کنار رودها است طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته افعال و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع
آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران [illegible]
را و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف‌تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و
پیکان است و قسم سوم آن برگ آن مائل [illegible] و با زغب سفید و خارهای باریک سفید زغب‌دار و با تیوع که چون قطع نمایند
از آن تیوع بر آید و مفروش بر روی زمین و منبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آن را چون بر جلد نازک [illegible]
رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون‌ترین اقسام است افعال و خواص
آن مقی قوی و مسهل و زیاده از آن کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون یک مثقال تخم آن را جوشانیده آب آن را با لعاب [illegible] بنوشند و [illegible]
عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر متکون نشود و شیخ داود انطاکی این خاصیت را جهت لسان [illegible]
ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که [illegible] در معنی [illegible] اقسام از این الفاظ غیر مرزنجوش است و از سایر کتب نیز همین ظاهر [illegible]
حبه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با عطریات است و برگ آن شبیه بگوش موش است و گل آن سفید مائل بسرخی
است و تخم آن شبیه به تخم ریحان و شفاف می‌باشد و انطاکی نوشته که آن را اصناف بسیار می‌باشد و برگ بعضی از آن نازک مجعد و گل
آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و نوعی [illegible] سفید [illegible]
اکالی از آن [illegible] می‌نماید آن خیر منفعی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن حبشی است که گل آن با اغصان آن چسبیده می‌باشد
و این گرم و خشک در دوم و عصاره آن مهیج جماع است تریجا و شربا و صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب عطش [illegible]
و مدر است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش است مقدار شربت آن یک مثقال است صاحب [illegible]
گفته اطلاق این اسم گیاهی حار الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین می‌نمایند و بهترین آن است که گلهای آن لاجوردی [illegible]
تازه باشد زیرا که گل آن زرد آسمانجونی و لاجوردی می‌باشد و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم می‌باشد [illegible]
شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گره‌دار و با رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی بر می‌آید و برگ آن [illegible]
گلهای آن گل آن سبز و [illegible] برگ آن و ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه قسم آن که کنار دیوارها و زمینهای نمناک می‌روید [illegible]
آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آن را اهل هند و بنگاله پخته با سبزیهای دیگر می‌خورند [illegible]
جریان آن و امراض گرده و مثانه و دستور گرمیهای تند آن را نیز مقدار دو سه مثقال تا قدری زنجبیل تازه که هندی ادرک نامند

جهت تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که برگ آن اندک باریک تر باشد و هر دو فی الجمله شبیه گوش موش این غیر کولی است **طبیعت** آن بارد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناسور آن مفید و بدستور ضماد سائیده آن **آذریوبیا** الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و آذ لغت یونانی است و آذریوبیا واتیرآمده **ماهیت** آن بغدادی گفته اصل عرطنیثا است در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه و رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن بمقدار دار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه برگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در ان دو و عدد یا سه عدد دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد است و منبت آن کشت زارها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بلغاری چوه صباغان آن عنبر چوه کاذران است و قسمی از بخور مریم بود و در برگ از شبیه و جامه شند صابون است و صاحب اختیارات گفته این بیخ خار مائی است و گل زرد دارد و این بیخ را قلا یلار و قلار و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فیلاسوس و سطریوس نیز خوانند و بزبان شیرازی چوب اشنان و بخور مریم و ترکی از است **طبیعت** آن گرم و خشک در سیوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع تقویت یا قیتی که دارد **اعراض الرأس** سعوط آن جهت سده و مصفاة مفید و لغایت معطس و زکام و نوازل را نافع **اعضاء النفس و الصدر** آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبی مفید **اعضاء النفض** حمول آن جهت لو بیستین مفید رحم اعانت بر حمل مفید و همچنین شراب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوی از بخور از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی آن را چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد **الطحال و آلات المفاصل** ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و خوردن داخل کرده شود و در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و جمع و درک نافع **الجراحات** ذرور آن تنهائی و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع **الزینة** ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید **السموم** تمامی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال آن کشنده بخناق و غشیان قوی و سقوط قوت علاج آن علاج خیلا هنک که گذشت خورده است انشاء الله تعالی خواهد شد و بدل آن در دفع سموم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لیمن لیتن دو دانگ سان بادآورد دو وزن آن گفته **آذریون** و هذین آذریوست بزیادتی نون بجای بای موحده با مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است آذریون بمعنی آتش گون است و گویند که عرب آن را عیوة نامند و شعرای عرب آن را عیسانید و شکوفه آن در میان شکوفها بغایت مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی ازار ذکر کرده اند که بخنین است و بهندی سورج مکهی نامند **ماهیت** آن گیاهی است تقدر زرعی یا کم یا بیش میباشد برگ آن شبیه برگ جرجیر یا اندکی غبی گویا بران غباری نشسته و نرم و بیشتر نه و گلهای آن زرد طلائی و بزرگ و پهن و درخشنده و در وسط آن گلها رگهای ریزه سیاه مائل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو با فتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت مینماید و شب پژمرده میگردد و بوی بری آن قوی تر از بستانی است **طبیعت** آن گرم و خشک است در اول سوم و بعضی

دوم گفته‌اند و گرمی گل آن باد را نشانه اجزای آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جالی و با قوت تریاقیت نوع تسدد

دماغی و کبدی منقی دماغ و جهت ام الصبیان امراض بارده دماغی و اعصاب درد دندان و تقویت معده و جگر و وجع نواز

تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحت و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلات و اسقاط جنین تفتیت

حصاة و رفع قولنج و دفع سموم نافع است **امراض الفم و القلب و المعدة و المفاصل و غیرها** مضمضه

بیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث فوران غضب محرور المزاج و چهار درم از آب

آن با آب گرم مقوی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و تقرس و خنازیر بردن و جهت تقویت باه و نعوظ مفید و حمول

بیخ آن مسقط جنین و معین حمل عاقر و شرب آب گل آن بید و این جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض موثر مقدار شربت از آب

گل و برگ و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است مضر

محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج خصوصا و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین از خواص آنست که

مگس گل آن نمی‌نشیند و از دود آن موش و حلیبات می‌گریزد **ارد تولہ** بمد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای مثناة

و سکون واو و فتح لام و ها **ماهیت** آن صاحب برهان قاطع گفته اشی است مانند کاجی که از آرد ملیده بیشتر قرم و دردیلین

فرو باید منجمد و بعربی از اصحات نامند بدانکه اصحات غیر این است چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد **ارغیس** بمد الف

و سکون را مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح و بفارسی پوست

بیخ زرد شده نامند **ماهیت** آن پوست بیخ انبرباریس است که بفارسی زرشک نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک

در دوم **افعال و خواص** آن با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخای لثه

و ضعف باصره نافع و مجفف قروح است **امراض العین** قطور خیسانیده آن و ذرور ساییده آن در کلاب جهت تجفیف

رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و اهل

بدل ماميران در امراض عین مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض است الفم

مضمضه بآب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان و درد آن و تقویت لثه مفید **اعضاء الغذاء و الامعاء** آشامیدن

طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره جرم آن با شراب جهت درد جگر و حقنه بآب سرد با آب طبیخ آن منقی قرحه

و قرحه امعاء و طبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال تا از طبیخ آن تا سی درم بدل آن ماميران

یعنی و حضض مشابه است در امراض عین و بعضی حضض گفته‌اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است و عصاره مطبوخ منعقد آن

در افعال مانند حضض مکی است و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته‌اند که چون بیخ آن را سه مرتبه بر شکم زن حامله مالند و با لطوخ آن

نمایند اسقاط جنین کند و جهت سیلان خون از اسفل نافع **ازاد درخت** بالف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله و فتح

دای ... و تای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است و زرد رنگ و تلخ و خوشبو دارد و تخم آن مانند

زعرور و بکیفیت و خیاره دار و شش بره و در آخر بهار می‌رسد و تا زمستان در درخت می‌ماند و برگ آن سبز املس با اندک سیاهی

شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و چون آن بسیار کنند و بعربی شجرة الحرة و ایضا حرلطیه نامند بدراء مهمله و بلغت تنکابن طبی دارا ازان

و سبز رو با ترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل بانیه بدران سیسبان و اهل سند نگاین نامند و بعضی مردم را ظن است که

درخت آزاد هندی همینست گویند و این محض توهم است زیرا که بنب که بهندی نیم گویند در غیر سند دیده نشده و آزاد درخت در

در جمیع ممالک ایران و روم و هند بسیار است و شیرازیان آنرا وسمه نامند و گل آن سرخ منقش خوشبو است و نیز گفته اند که عمر

بجا این است **طبیعت** گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا گرم تر دانند

گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و محلل و مدر با تریاقیت **اعضاء الراس و الاذن** گل آن

مفتح سده های دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوییدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد

آن بر پیشانی و صدغین و چون آب گل آنرا نشوق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ

آن و یا برگ آن تنها مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه سر و قطور آب برگ تازه آن در گوش دافع طنین

و دافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء الغذاء و النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر

معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن مفتت

حصاة و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النساء و استرخاء انثیین و مفتح سده و دافع قولنج و محلل خون منجمد در

و دافع سموم بارده است تنها و یا با عسل و یا با سکنجبین و یا این هر دو و بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب

برگ تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است **الجلد**

و البرص و الخنازیر و الاورام و القروح و الجروح و الاوجاع گفته اند که جرم آن علاج برص و

قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و براوجاع و اورام بارده مسکن و محلل است صاحب دستور الاطباء

گفته که چون ثمر و برگ رسیده و زرد شده بگیرند و مقدار نیم من بوزن هند با یکمن آب بهان وزن نیم کوب کرده و نیم من هند دوازده

سن تبریزی است در خمی کرده سر آنرا بسته سفته در زمین دفن کنند پس از شش ماه هر روز یک تا سه آثار از آن بیاشامند

بهترین دواهاست از برای جذام مسیح و آن تنها و یا با برگ نیم و فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا

بدستور متعارف بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است اگر ضماد گل آن کرده شود بسیار است و بدستور غسول آب که مطبوخ آن

سبیش در زایل کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل چند روز پیهم سر که هر روز یکبار بنجه بکار برند

و هر سه روز یکبار بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بکار برند و شیرملباس خفیف پوشند قروح آنرا زایل سازد و موی بر ویاند و مرهم آن

نجلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **المضار** ثمر آن مضر صدر و معده

و اکثار آن باعث غثی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه

دوشیده خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود و الله اعلم **آس** بکسر الف و کون

سین مهمله اسم فارسی است و ریحان نیز نامند و نیز یسر ابلی گرلیقا یعنی خصومت کننده با تن خود و بیونانی امس و سینانی

مرسیا و ایماریس و قسطیس رومی و مرسین و بحبشی ازدرا و بهندی ادهیره گویند و حب الآس را بکام و قطوس و عما و ونبات آس را مسطرالطاب

مهمله خوانند و گویند قسطیس نیز نبات آس است **ماهیت** آن آنکه آن بستانی و بری میباشد درخت آن مانند درخت انار است

برگ آن سبز زرد و ضخیم و در طول کمتر از آن بیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید و تنک و خوشبوی

و ثمر آن ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه و رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت غذائیت اندک و تخم آن سفید و ریزه

و در بعضی شیرین و بعضی زیاده ترش و نرم میباشد بجسب زرد و کوچکی آن **طبیعت** آن گفته اند مرکب القوی خرو بارد

حالت حبه و حار کمتر و بسبب ارضیت آنکه دارد یابس و قابض بر برودت آن کمتر با چیزی اول بیوست آن در دوم برگ و گل و ثمر و جرم و تخم

وبیخ ان سست تاکید گرددر مراتب برودت ویبوست متفاوت اند یعنی تخم وبیخ وبرگ ان بر برودت ان غالب ست
باقی اجزای ان مانند تخم ان مرکب القوی است در طعم آن عفوصت ومرارت وحلاوت ولطافت از جهت حلاوت
نافع است جهت سرفه گرم از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است **افعال وخواص ومنافع**
آن بسبب عطریت رائحه ملایم روح وبسبب قوت قبض وتلطیف ملایم آن پس موجب تنفس ومتانت واضاعت وانارت لقوت
روح است وباسباب مذکوره بالخاصیه مقوی قلب ودافع خفقان وصداع ودوار وسدر و در دگوش وقروح وآمدن چرک و درد
دندان وقلاع ان استرخای زبان ومقوی باصره ومحلل اورام جروح وقروح مجمع نزف الدم نفث الدم آمدن خون از هر عضوی باشد
شربا وضمادا ولطوخا وآمدن عرق ومقوی معده واحشا ومدر بول وقابض ومحلل ومفرح وحابس اسهالات ونفث حصاة وحابس
قاطع خون حیض ورافع ضعف گرده وبواسیر و جابر کسر و ثمران با قوت تریاقیت
ودافع سموم است خصوصا رتیلا وعقرب **اعضاء الراس** ضماد برگ تازه ان تنهائی دبا سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و
بر سر برای جلای خزاز وتجفیف قروح با اندکی اقاقیا ورامک با آب سفرجل جهت صداع حارث از ضربه وسقطه وقطع پوست سر وهمچنین
طلا ولطوخ ان با مائی موافق وچون در آب برگ آن قدری گلاب وقلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بان تر کرده بر معده بنهند
صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع وضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع طمثی وصفراوی شدید
ودافع آن وضماد برگ ان با روغن گل وزرده تخم مرغ دوار وسدر عارض از ضربه وسقطه را مفید وقطور آب برگ ان با سهل
سرخ سوده وآب برگ بید در بینی وباگل ارمنی وسرکه جهت رعاف واشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر ان پیش از شرب شراب
مانع خمار وبوئیدن برگ تازه ان مقوی دماغ ومانع صعود ابخره است بسوی دماغ وقبول کردن دماغ ان ابخره را ودوار وسدر
نیز مفید وچرب نمودن سر بروغن ان اورام سر وسبات حادث از ابخره متصاعده بیت وغیرت را نافع جهت تقویت برودت و
تقویت ان دماغ را وتحلیل ابخره را ومنع آن صعود ابخره حیده را بسوی سر مستعرق نمودن سر بروغن ان تنهائی جهت دوار وسدر
حادث از ابخره متصاعده از معده در تنهائی چند روز در ابتدائی علت بعد از تنقیه بقی واسهال بایارجات وبعد از ابتدا مرحم
بروغن بابونه نافع **العین** قطور آب تخ در چشم جهت تسکین درد وبیرا مدگی ان که محفوظ مانند وریاد آن با اجزای ادویه ظفره
وسلاق ودمعه است وبشرا زتوتیا وبدل است **الاذن** قطور آب برگ ان در گوش جهت تسکین وجع وتقویت آن ودفع
چرک وقروح ان نافع **الفم** مضمضه بآب طبیخ ان مسکن اوجاع ورم اسنان واسترخای لثه وزبان وقلاع فم وهمچنین آشامیدن آب برگ
شراب ثمر آن **اعضاء النفس والصدر** بوئیدن ان مقوی قلب ودافع خفقان وطلا کردن آب ان وخوردن ثمر رسیده ان
همچنین شراب ورب ثمر ان جهت سرفه ونفث الدم واوجاع سینه مفید **اعضاء الغذاء** شرب ثمر آن مقوی معده است
خصوصا رب وسویق آن بالیقین بوت قابضه که هست آن بسبب قبض ادار منیماید شرب طبیخ ان قاطع اسهالات است ودافع
نحم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده وضماد برگ آن بر ناف اسهال مرار را وسواد را مفید وچون بیع رطل از آب برگ ازان
با روغن گنجد بنوشند مسهل بی قوی بلغم است ورب وشراب آن حابس بطن ومانع اسهالات مزمنه وبواسیر بدستور عصاره آن جهت
امراض مذکوره ورب ان وتشنگی وبخوران جهت سقوط وانعلوا بواسیر ودر دفع باد ودفع ریاح نافع **اعضاء النفض** خوردن
ثمر آن حرقت البول وقرحه مثانه ودرد حیض وسیلان رطوبات ان را مفید وعصاره ثمر ان مدر بول وحیض وطبیخ ثمر ان سیلان رطوبات
وضماد برگ آن بواسیر وورم خصیه وعصاره ثمر برگ ان خروج مقعد ورحم وسیلان آنرا مفید وچون انرا بکوبند وآب انرا مقعد

که برآمده باشند بالیده بجائی خود درد و دیگر بثور نیز **الاورام و البثور** ضماد برگ آن مسکن اورام حاره حمره نمله و شری و بثور و قروح
و داحس و قروحی که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن و مرهم هائی که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن
نیز و ضماد برگ آن که در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن داحس و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد تر
سحیق آن با شراب زائل کننده قروحی است که در کعب و قدم باشد و سوختگی آتش نیز و مانع آبله آن است و بثور ضماد برگ آن با زیت و همچنین
آن با موم و روغن **الات المفاصل** ضماد و مطبوخ ثمر آن با شراب استرخائی مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه
و وجع باشند نافع و ضماد برگ آن با عفص سبز و عدس و گلسرخ و اقاقیا عصب و اعصاب که وهن و سستی با آنها عارض شده باشد
نیز از انتهاهات مفید و همچنین ضماد برگ آن با معاث هندی تخم آنرا امیدا گلرخی نامند و زرده تخم مرغ و درد عکل نکریم جهت ضربه و سقطه ضماد
برگ آن با کل ارمنی و سرکه جهت جلا ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و بیخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و بیخته با زرده تخم مرغ سرشته و در کرباس
انیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین وجع مفاصل
و در استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آن است و همچنین شستن بیخ با آن باعث جلا است و برگ خشک آن جهت نضج باسنبا
و اعضا نشک مفید **الزینة** طبیخ بیخ و برگ ثمر آن و روغن آن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و
سیاهی اند و همچنین شستن آب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام جهت تقویت بدن و تنشیف رطوبات عرق
مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصاً خشک
آن و خاکستر آن زائل کننده کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب کشیده سر دو بر سر مالند بثور را نیز زائل گرداند و چون
کوبیده با آب یا قلا ابریشم و بر کلفی که در صورت و رخساره باشد مالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً
با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه او قیه بدل آن احتیاس طمث و بطن و نفث الدم و قیادد و اورام
مقعد گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار و کثرت اکثار بوئیدن آن باعث بیخوابی است مصلح آن ورد و
گل بنفشه ترست و گویند سواک نمودن بچوب آن مهیج جذام است و در ساق درختان گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا نک
الاس نامند در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده سوزانیده و با شراب نارسیده بخت قرص ساخته در سایه
خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه آن انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه آنرا تسکین دهد و الله اعلم

اماالاس بری آنرا اسمارون افغرم نامند و بعربی ریحان القبور و بیونانی مرسیا اغریا گویند و سورد افغرم اسم فارسی آنست
و در تنکابن خزنا مند و توهم کرده کسی که گفته آن از درخت **ماهیت آن** درختان از درخت بستانی کوچکتر و برگ آن عریضتر
و زرد رنگ و سیر برگ آن تیزتر و شبیه بشاخ چوب آن صلب تر و ثمر آن سدید و بعد از رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط برگ می آید
تا جاهای بسیار از یک اصل بهم میرسند و در بستان ختن آن نمیکند **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و مقوی **امراض الراس** بوئیدن
آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب حرارت خفیه و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع
و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ تقویت دماغ **اعضاء الغذا** آشامیدن ثمر برگ آن با شراب جهت تقویت معده و جگر
و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب
جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول و طوبی مفید و این ضماد جهت ضربه و سقطه که بر اعضا و قشود و بالخاصیه مفید و انسته اند این
با جویدن قوت آنرا مانند با داورد میدانند و بعضی شکل عشقه دانسته اند اسقولوس تم اول و آخر حسین جهاد و ضم ما ئی تنها

تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند **ماهیت** آن نمکیست که بر کنار شورهزار بهم رسد مایل بزردی از ماده ارضی رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می‌یابد نقلی و نوشادر و سنگریزه بزرگ و کوچک آن سنگ اسیوس آن نکر الحجر الاسیوس
و زهره الاسیوس نیز نامند و آن خوبتر از سنگ قیصور و بهترین آن سفید سبک خالص و شکل شبیه به نوشادر است که در آن رگهای زرد و صفیر
ظاهر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
و سنگ آن در دوم **افعال و خواص** آن لذاع و جلا و اکال و مقدار شربت آن دو دانگ است با عسل لطریق لعوق جهت ضیق النفس و گرمی کهنه
و سنون آن قاطع با سرکه جهت ورم سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و با عسل مغشی زخمها و با موم و روغن نافع اکثر
قروح خبیثه که میان آن ملتبد و اطراف آن لیت و در آن لحم و ریاشند و جهت قروح کهنه با عسل و بسرة الاندمال و بریدن گوشت
زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت خوردن آن در حمام بر آمدن عظیمه و جهت صعوبت بول و خشونت آن مضر بجگر و مقدار شربت آن
از یک دانگ تا نیم درم و مصلح آن سکنجبین و صمغ عربی و بدل آن سنگ قیصور است **اسطوخودوس** بلغت یونانی ...
مذکوره بهترست **اطریلال** بکسر الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح لام الف و لام لغت بربری بمعنی رجل الطیر
و رجل الغراب بجهت شباهت شاخ آن به چنگال غراب که پای زاغ است و حشیشة الارض و خرب طیلن نیز نامند و ببربری عصارا با خی و بهندی کا کی
جنگلی یعنی پای زاغ و بعضی بیر گویند که مسی بعیر است و در کوهستان و درشتای زاغان نامند **ماهیت** آن تخم گیاهی است شبیه
بگل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر چهار رسیده و آنچه بزیر شبیه از بادیان است قسم از دو قوت است مولف گوید بر نوع
طرف سوا از سیر و بید و تخم خلال دان گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مایل بکبودی و طولانی و تلخ و تند و
زبان بگزد و سنگینی و تازه باشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد
منفی گرده و مثانه و چون با ترنجبین نوشانند با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یک درم آن با عسل جهت دفع ریاح بلادی اطباء مجرب
دانسته‌اند و ضماد آن جهت قروح زائل کننده آثار جلا و نفع آن بدینی و بجیست و شرب آن مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان
یک درم از آن با عاقرقرحا و ترید و زنجبیل از هر یک بحقدار یک درم با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف
دارند تا آفتاب بر آن تابد تا عرق کنند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند و در روز اول نهایت تا روز سوم موضع برص آبله کند و لعلی بدفع نماید
از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته‌اند و ازین سبب بسیار در خواص آن نوشته‌اند که مکرات امتحان کرده و این سری عجیب است
الا شیریلا آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته‌اند که هرگاه از مفرد آن هر روز یک درم با عسل تا یازده روز متواتر بنوشند یا از مرکب مستور مذبور
و با عاقرقرحا در مدت مذکوره استعمال نمایند یقینا رفع برص نماید خصوص از موضع سمیه که قبول علاج نمود درک کند از غیر آن و بعضی گفته‌اند
و بعضی گویند چون یکجزو و نیم از اطریلال و یکجزو از پوست از و برگ سداب از هر یک یکجزو کوفته و بخته سحق و سرشته با شراب انگوری بیاشامند
و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم با عسل با شراب بالی آن و در طلیه برص کند مضر جگر
حار مصلح آن سکنجبین مضر گرده و مصلح آن کثیرا است المسیحی نوشته که باید وظهور منفعت این دوا است بهتر آن آنست که شرب وسط از مستعمله بریع بود
بهی و چیان از استعمال بیگانه بود و مردم مستعد توجه کرده آن مینمودند از برای مداوای آن مرض و شکست و در زبان ندیده و برتری شدند از مردم و تعلیم
نمیکردند خلف اصل سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود از برای بعضی از مردم شده شهرت یافت و استعمال نمودند از آن به
آنکشته نجسیده بعضی از آن گرفت **الس** بکسر الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت بربری است بمعنی مبری الکلب و بر رفع آن سم سگ دیوانه را
در سام معروف بخشنبه الکلاب و حشیشه الهاجة و بغاثة بربرست **ماهیت** آن نباتی است ساق آن باندازه و رنگ آن شبانی را ز اندازه و رنگ آن ...

شبیه ببرگ در اسپیون داران درشت تر و خار ناک و رنگ آن مایل بسرخی و سیاهی و تخم آن مایل بسپیدی و سبز تره و در غلافی و طعم آن تلخ و کوچک تر و در طعم بحدت و تندی و تلخی مائل و گل آن بسیج مایل به تیرگی ارزیر برگها میروید و گفته اند گیاه آن بشبیت است در ساق و برگ

و بنابت آن زمینهای سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد و در طعم آن اندک حلاوتی است **طبیعت** آن در اول

سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع در دسر کام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده

و وجع مفاصل و در کلیه نافع و مجفف باعتدال و شمومه بر دوت مفرط و ضماد بر سگ دیوانه گزیده رافع کلفت **امراض الراس و الصدر** سعوط طبیخ آن بکلم و شرب آن جهت برودت مفرط و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و ضماد آن با عسل جهت

شستن اسهال مرکه از آن زرد و آب تراوش نماید و کلفت انسیر معید الباه خوردن آن لغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند

مطبوخ آن را عقب ماده ترنجلیسا ساکن گرداند سم الکلب تخم آن راجیون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد دهند خلاص نماید و فارغ

است و زائل گرداند جالینوس گفته که چون آن را در تابستان خشک کرده و کوبیده نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار درم

او قیه عسل بدفعات بکررو در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت مفید است و امثال میدانی دو درم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده

مفید و هم چنین شیر حلیب جیدرا برز دان بسیار مفید است بر هر تقدیر که از آب بتر باید و نگریزد و منصرف بر آلات شده باید که آب بیخ طولانی تازه

آن باشد و اگر تازه بدست نیاید کمتر دو سه درم او دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت

آن تا دو درم بدل نصف وزن آن مائل است مضر جگر جار مصلح آن کتیرا است و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزاء در پارچه بسته بر

اعضای درد ناک و امثال آن بندند رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی آن را مخصوص بار و سر لسان ذکر شده گویند تعلیق آن بر دوختن

موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نگاه داشتن آن موجب رفع نفتی ثنوان است **الملیس** بکسر الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و لام

و سین مهمله لغت بربری است معروف مبلاد و معرب **ماهیت** آن نباتی است صحرائی و در فضای بالا در مغرب و اندلسیه هم سر سید طول

آن بقدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و نرم و ثمر آن بقدر بار مورد و سبز و چون رسید سیاه گردد و لمس آن نرم و چوب آن

صلب اندرون آن رواشل سفید مع ترشی و مستعمل ریشهای باریک است **طبیعت** آن مرکب القوی است و برودت و یبوست

بر آن غالب **افعال و خواص** آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع **اعضاء الغذاء** آشامیدن

آب طبیخ ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت کبد و طحال و زردی رخساره و استسقا را زائل گرداند و سده را بگشاید و بر ورم

را بیرد و ورم و شرب گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن با گوشت نیز همان اثر دارد **الـالس لنفس** بلا الف و کسر لام و سین و الف

و لام و نون و خا و سین یا المیقی نوشته که این چه شنیده که کتاب خود ذکر کرده تا دیده از اثبات خالی **ماهیت** آن گیاهی است بیجی ساق

مربع شبیه بجعجر و برگ آن شبیه بخیر و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و بر آنها سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرارت افتاب میل

میکند مانند خبازی و بحرکت هوا حرکت مینماید و ساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و قوت آن محلل ریاح

بود **طبیعت** آن گرم در درجه سوم معتدل در رطوبت **افعال و خواص** آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل

گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و زنگ رخساره را نیکو گرداند و در فضلات از بول و شیر و حیض و عرق مسهل باه است **امراض الراس و العین و الکتف و الباه** و غیر اطبیخ آن در ازاله هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس مانند شراب است ابدان

سه و بضماد و ضماد آن بر رحم تقویت بخشد و حلل ثقل کبیر سازد و تقویت حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل گرداند و جلو چشم

تخم آن طبیعتی با شیر کوسفند بیج باه است و حس قوی و تحمیض هضم و سده را بگشاید و رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه

ویرقان و ازالهٔ آن سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم بدل آن اب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده و مصلح آن عسل است

اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس است و سواس سوداوی را نافع

الی الغایت نافع ااب الکمه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم است خاکستری رنگ و نجابت کننده بدبو که از سلم نوعی ماهی گرفته

که در بحر چین و هرمز بهم میرسد بعربی ازاما الجمه خوانند و چون جهت هر عضو که لشکنند مقدار دو مثقال از آن بخورند بخوبیکه ...

رسید عضو شکسته را درست گرداند **فصل الالف مع البا الموحدة** اباز یر بر وزن افاعیل ادویه مصالح طعام

و بعضی گفته اند که اعم است ——— از ادویه و مصالح و توابل و حوایج طعام بقول و این قول اقرب بصواب است و

قطب الدین گفته که فرق میان اباز یر و توابل آن است که توابل خشک و تر میباشد بخلاف اباز یر که خشک میباشند و سبب انداختن

اباز یر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است یا لنفاست طعام است تا اگر گرداند آنرا صاحب طبعی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند بسوی

آن و هضم نماید آنرا زیرا که طعام مرکب از گوشت و برنج و روغن و این همه میباشد تفه و بی رایحه پس چون اباز یر در آن اندازند و طعم

و رایحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و رو آورد بسوی آن و هضم میکند آنرا و سبب انداختن آن در طعام هوست که را

رایحه طعام است تا که بگرداند رایحه آنرا طیب و بگرداند آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و ...

میشود در آن اباز یر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن از آن سوء اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم است تا اگر داند

آنرا لطیف و آسان گرداند هضم آن و یا اگر گرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد

در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال اباز یر در طعمها اما باید که اکثار در ایها نمایند بجهت آنکه سرکاه

کرده شود و میگرداند آلات غذا را ان الانی که مرور میکند غذا را بها و بسیار اباز یر را حادث میکند در کیموس کیفیت حاده حرفیه و بسا که بگرداند

سبب قروح و اورام و امراض صعبه و از این سبب میباشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از

مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر بمقداری که حاصل گردد بان اغراض مذکوره غرض اخیر از غرضهای خمسه

اشبه بعلاج است زیرا که کسی که موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرفه داشبه است بعلاج از اصحاب پس از این جهت استعمال اباز یر حاره در این غرض مباح

از زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما اباز یر معروفه نزد طباخین نمک و سرکه و انکاره و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره کرمانی

و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغاز و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و امثال آنها

و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و اما اباز یر افادیه که بجهت امراء در اغذیه داخل

کرده میشود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری

بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و دنب و حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار

ابرامسیه **ماهیت** آن اشیست مرکب مانند زیرباج که حوایج آن ادویه حاره قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیگ اندازند

و قند و بادام با گلاب حل کنند و در آن بریزند و بجای سرکه در این آب غوره اخلنا ئید یا سرکه مصعد مقطر و قند زیاده باشد **طبیعت** آن

معتدل **خاصیت** آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت ابریسم بکسر اول و سکون بای موحده و کسر رای مهمله

و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی برفی و بعربی قز و بسریانی شتاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم و ...

و بهندی ریشم بحذف همزه نامند **ماهیت** آن پیلهای کرمی است خاص که بعد از خوردن برگ توت ریزه کرده نساج از آن ...

از لعاب دهن خود بر گرد خود میپیچد و ...

و بهترین آن پیله‌های بزرگ بالیده زرد رنگ براق ابریشم بشکل رطب کوچکی فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ کرده
باشند و در گیلان و مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن
سوراخ کرده کرمها بدر رفته آن و ابریشم خام عبارت ازین هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن
بدست نیاید اما باید که رنگ نا رفته آن باشد و بعضی گفته‌اند که قز که بفارسی کج نامند پیله است که بر درخت توت و کنار و غیره می‌تنند
باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا بالعبرة تمام تنیدن پیله معمول
است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می‌نمایند که کرمها در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله‌ها که برای
نتاج گذاشته‌اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ و بالیده شده پر بر می‌آورند و سفیدات جانور کوچکی [illegible] میگردند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم
بسیار میدهند هر یک تا چهار صد عدد و مقدار دانه ماش بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب و اکثر آن تخمها تا [illegible] میرسند
چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه بر آید پس آنها را تربیت نمایند
که بر پارچه نرم نازکی میگذارند نرم نازکی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها می‌پاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ شدند
برگها را اندک درشت تر می‌نمایند و هم چنین تا آنکه برگهای درست پیش آنها میگذارند و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه تمام
بر خود تنیدن و آنها که از برای نتاج گذارند پیله را سوراخ کرده بیرون آیند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را در آفتاب خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم گیلان
ایران مثل مازندران و ممالک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد لیکن در بنگاله بسیار و از آنجا باطراف ممالک می‌برند
و اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و ملایمت آن [illegible] و بیان کیفیت تکوین و پرورش
کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول [illegible] دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آن است طبیعت خام آن گرم
و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری [illegible] گفته‌اند افعال و خواص و منافع آن مفرح روح حیوانی
و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف
صلابت آن و ضعف معده [illegible] مقوی باه و مفتح سده‌ها است و با قوت تلطیف و تنشیف و تنکیه گرداننده رنگ [illegible]
افعال مذکوره بسبب خاصیت متعدده است زیرا که معین است بر خاصیت و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که بحث تلطیف و تنشیف
رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازد و هم چنین افعال مخصوصه دیگر آن امراض الراس والقلب [illegible] چون
حریر محض [illegible] خشک [illegible] بسوزانند [illegible] دارد و شراب آن که پیله خام [illegible]
پخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده‌ها و مقوی قلب و مفرح و تنکیه کننده رنگ بشره است و محرق آن [illegible]
و دمعه [illegible] ابریشم را [illegible] سازند و [illegible] کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف موجب سرور و تسمین
بدن مانع تولید شپش است لیکن حرارت بدن را زیاد میگرداند و اصلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان [illegible]
قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است و بفارسی [illegible] سوتی نامند و اقسام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از
کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بعکس این است و ثیاب [illegible] اگر سوته نامند حار و لطیف است و پوشیدن آن [illegible]
مزاج [illegible] و در هواهای سرد زنان را نافع و بدن را گرم گرداند و اصلاحش بهتر است که با خیوط پنبه بافته لباس سازند و با آنکه ابریشم محرق ضعیف [illegible]
مقرض است [illegible] لیکن برای امراض [illegible] نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل آن [illegible]
است و دستور [illegible] و احراق و ترکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت ارزن بفتح همزه و سکون

و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و اسم آن عیسا ... ... الی

نفارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله ریاحین است و لیکن همیشه سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری میشود

بستانی کوهی و ساق آن قریب بذرعی و زیاده از آن سبز سطبر ... ... که بابت ... و برگ آن شبیه ...

از آن ... و بار طوبت و گل آن مایل بزردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی است و صغیر از آن اقسام ...

و مواضع ... باشد و شاخهای آن ریزه و از یک جا بر آمده و برگ آن ریزه و پر آب ... آن ... و گل آن کوچک ...

و تخم آن مانند تخم خیار ... و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که از ... ...

برگ شبیه ... ارخبار آلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و ... ... دیسقوریدوس نوع صغیر ...

... گفته و صاحب اختیارات سرد در دوم خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل نموده که در سابعه نوشته که نوع اول در دوم ...

قوت تجفیف و برودت ... است تا سوم آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص منافع آن ...

جهت درد سر ... و ... چشم و درد گوش ... و تقویت معده ... و اسهال صفراوی ... و بواسیر ...

سائله ... مفاصل و قروح ... امراض الراس ... ضماد آن ...

... عصاره ... امراض العین ضماد آن با آرد جهت ورم چشم و ...

عصاره آن مدر ... الاذن چون عصاره برگ آن با روغن زیتون ... در گوش ... باشد

... عصاره آن ... بسیار مفید و ضماد آن ... لتهاب عضوا الغذا و نفث الدم ...

... آن ... جگر ... و ... ازآب ... آن ... جهت اسهال ...

و با شراب جهت اخراج کرم معده ... رفع اسهال ... و ضماد آن ...

التهاب صفرا است الاورام والبثور والقروح والجروح المفاصل حرق النار ... ضماد آن ...

... جهت ... و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل ... سوختگی آتش و جهت ...

ازان ... ضماد ... جهت ... آن ...

آن محل آن جهت قطع رطوبات سائله رحم ... برگ آن جهت ... مقدار ... از عصاره آن

... مثقال ... برگ آن ... آن ... است ...

... دیسقوریدوس گفته ... ابدال ...

بای موحده ... آن ... است ماهیت آن نباتی است ... و ساق آن ...

... برگ آن ... بجای گل آن ...

... آن ... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص ...

آن جهت ... آن ...

... بفارسی ...

... ماهیت آن ...

...

بان جمع نموده طبخ میباید داد بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده در شمس یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید با شد بر سر
دریائی دانه دار میگیرد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در اندک آبی حل نمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی
دران می اندازند در شمس یا جاهای سردی گذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی مینامند و طبیعت
اول آن شوره غیر قلمی الطبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن منقح سده و منقی بلغم و اخلاط مسهل دمیست
حرارت قوی‌تر از نمک بوده است جهت سنگ گرده و مثانه و تفتیت سنگ جهت منع احتباس بول که بهیچ علاج گشوده نگردد مجرب یافته‌اند
شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس البول یک مثقال شوره قلمی را با دو مثقال شکر در آب سرد بقدر کفایت حل نموده بیاشامد در ساعت
بول او گشاده گردد و اگر در جوف و عضو که نفخ داشته باشند مالیدن آن نافع و بصاحب سنگ زرد و قولنج ریحی نیز نافع است و بتجربه رسیده
و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن نمک اندرانی مصری و گرده مصلح آن کتیرا و عسل است از خواص آن
است که چون آهن را با زرنیخ بیالایند و مثل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن سفید نموده آهن در کمال نرمی میگردد
و اما طریق سرد کردن آب بشوره اول آن آب را در صراحی نمایند بدین نحو که بمقدار یک من تبریزی آنرا در طاس دهن گشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی
تبریزی تا نصف کرده طاس و صراحی اگر از روی یا مس قلعی خالص باشد که بنای حبت نامند بهتر است و در وسط آن صراحیها را در آن
طاس بدستی تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحیها را بر آورده آن آب شوره را ریخته آب دیگر در صراحی را با قدری شوره تازه در آن
داخل نمایند و دران دو صراحی دیگر آب تازه نمایند و هم چنین تا سه مرتبه یا چهار مرتبه در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحیها را در آن
زمانی میگذارند و یا جهه گرما سی کار کرده سر طاس را بدان میپوشند و باد زنی با آن باد میزنند پس بر آورده آن دو صراحی مکرر و سرد گرد آنها
آب صراحی حالا بیکبار رشته در ظرفی ریخته می آشامند و باید که در صراحیها مطلقا سوراخی نباشد که اگر شوره دران نفوذ کند و داخل شود
و شور سازد و باید تا آنکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحی ها را در آن آب سرد حفظ است معین که بیشتر از آن خوب سرد نمیگردد و بعد
دران گرم می شود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سرد آن زائل گشت بدمزه
و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم ابن عرس بکسر همزه و سکون بای موحده و فتح نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله
بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنگی منگوس نامند ماهیت آن حیوانی است معروف شبیه بموش و سر
و پای آن دراز تر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن افشان و در بعضی ولایتها بسیار الفت میگیرد و اقسام است
نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن صرع و استسقا و سموم نافع
و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خنازیر و پیکان را جاذب بخار ها گویند خون
آنرا ذبح نمایند و بجای نمک شیر بران پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه
است و هم چنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه و یا خون آنرا با آب و عسل و بدستور چشم خشک کرده آن
و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده بجوشانند
آب بخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و دافع زهر سموم است و چون پوست
آنرا کنده و جوف آنرا پاک کرده نمک آکنده در سایه خشک کنند دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و نیز جهت
مفسقیون مفید و چون با کشنیز و نمک آن نباشد تناول نمایند جهت امراض مذکوره و با دسموم نافع و گویند مربی شحوت است
و در کسند که بی دوست و صغیری کی بها نفس و ضماد گوشت آن و اگر با گرم جهت درد کمر و مفاصل و حرارت سیم و خنازیر

بجهان از بدن مسموم شود و حکیم میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب تراد و زندگی آن بسر عضو بندد بیرون آن آستین فلیقین نماید و صبح کند

و صاحب اختیارات نوشته که چون کعب زن بندد ما حامله نشود و در مالالیسع ذکر کرده الطاکی جماع این معنی تجربه است که از آن اطلق علی المراة امسل

و گویند چون مثانه از خشک نموده و درهم ازان اسامیه با شراب ریحانی تجویز بند عسر البول را مجرب است و چون آن را مس از بیخ کرده الالس

ازاد ده کرده با روغن زیت با کنجد طبیخ نماید هنا بحیه سوخته گردد و بس ضماد نموده آن روغن آنکه دارند و عند الحاجة بر او جاع مفاصل نقرس

و اوجاع از ضماد و ریاح دو نیر باید مالید بغایت مجرب است و نیز گویند چون این گس طعامی از ابتدای بود ابدان استفاده گردد ما را چون غیبا کرده و

و از بین جهت گوشت او حاد نیم تریاق سموم است مضر محرور مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر حشا و مصلح آن روغن

کنجد بنفشه است **ابو خلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم فارسی و عجمیه

القول و حشی الحمار و رسته رجل الحمامه و تجارت بنجون نون و جیم و الف و را و مهمله که معرب شنگار بکاف است و شنگار و بسر آن ها شنگار و جالها

و کلاه کحیلا سر باسید نیز اسمی که او خلسا است و سوقلوس قلدی و سقلوس نیز گویند و فارسی بوحوید بستکر رتن گویند ماهیت آن گیا

چهار صنف میباشد اول صنف گیاهی است و برگ آن شبیه برگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه رنگ و ساق آن نیز شبیه بآن

رویده از حوالی بیخ آن ملاصق زمین بیخ خار دارد و گل برآن آن سیاه و بیخ آن لقبار رنگ است سیاه سرخ و این قسم عوام نعیذ گوئی و ...

نعات فنجیون بفا و نون و جیم و یا و مثناة تحتانیه و واو و نون و بلغت ... الست سیار سرخ بودن آن نامند و قوت او تا یکسال باقی می‌ماند

البیته کهنه رنگ آن در تابستان سرخ میگردد و مانند رنگ خون و بیرون بارسته رنگ اوست آن معین است که خاک آن طیب است

طبیعت آن گرم و خشک است در اول و در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل اخلاط لزجه و جالی و ...

و در حصف و دار و معده و مطفی ... و اشامیدن عصاره آن با شراب بسیار القراطین جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده ...

حصاة و یرقان و بهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و ...

آن که از او در روغن زیت جوش دهند و روغن را اصراف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد

جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شربت برگ آن با شراب جهت قتل کرم و حبس اسهال مفید ... مصلح آن

روغن بنفشه و روغن گل و قدر شربت آن دو درهم و ... مقام ... آن با العسل مخرج جنین و در جمیع افعال ...

قوی‌تر از برگ است و **صنف ثانی** برگ ریزه‌تر و خشن‌تر و ... از برگ ... و بیخ و ساق آن در ...

و برگ ... رنگ گل آن مایل به بنفشی و ریزه و ... آن ... صنف اول ... بیخ آن ... خون ... صنف اول ...

صحرا **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن با ... جهت ... و ... آن با روغن جهت ... کرم ...

حار است **و صنف ثالث** را برگ ریزه‌تر از اول ... و ... ریزه و گل آن ... و بیخ آن ...

... **افعال و خواص و منافع** آن ... دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن ...

... هوام و تعلیق آن ... گریزانیدن ... است **و صنف رابع** ... به ثالث ... از آن گل ریزه‌تر ... طبیعت آن گرم و

خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن ... جهت ... و رفع آثار ... طعام ... مضر ...

خوردن یک مثقال و نیم آن با ... جهت ... و ... ضماد آن ... جهت ...

... و ... اخراج جنین ... جهت ... گل آن در

جمیع افعال قوی‌تر از برگ است و ... گلها ... قدر شربت ... مثقال جهت ... اخراج جنین مرده و زنده ... ابو خلسا ...

است و صاحب منهاج الدکان عصارهٔ آن را وحلسا نوشته و دهن و قیروطی و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در ساده
گفته که قوت همهٔ اصناف شجار برابر نیست بلکه صنفی را که ابو لوقلنا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از جهت شرب آن نافع جهت وجع گرده
طحال و ضماد آن با انجیر یا با سکر جهت دبیلهٔ تفتیح و تفتیت صلابات مستعمل اما برگ آن حشیشی است و بیخ آن لیکن خالی از قبض و تخفیفی است لهذا نافع جهت طحال
بعض اشامیدن و سحوق آن با شراب ارقاقس بفتح الف و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است ابو قاقا و
اوقاس نیز گویند و معرب آن باسم غاسول رومی است در بلاد روم و مصر و انطاکیه بسیار است از بیخ آن جامه شویند چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا
که قسم از چوبک است و ذکر یافت ماهیت آن نباتی است تر و تازه مانند درخت و گیاه منبت آن جبال و نواحی قریب ساحل بر کنار دریا شبیه به برگ
زیتون و از آن باریکتر مانند برگهای آن خارهای باریک سفید رنگ و گل آن سفید شبیه به گل لبلاب و کبر و بانی قسوس امثال آن شاخهای آن
پر از سیدهٔ آن بیخ آن قوی پر از رطوبت لزجی مستعمل در دوا بیخ و عصاره و رطوبت است و طریق اخذ رطوبت آن یعنی آن است که با آرد کرسنه سرشته
خشک نمایند و قرص از آن کرده و گل آن ساییده بدان شویند خوشبو و معطر است بدین سبب آن را غاسول نامند طبیعت آن در اول
سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مقطع و ملطف و جالی و منقی و مسهل بلغم و زرد آب و استسقا را نافع و شربتش از عصارهٔ خالص
آن به وزن دوازده قیراط مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرد آب و رطوبات مائی است و گویند جهت استسقای کبدی
مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن یا آشتعال عصارهٔ آن با ماء العسل بآن عمل کند و گویند فعل این دوا در بدن مشتمل است و تقویت
از غسل تنقیه اوساخ و جلا طارد معده و مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب فاتر سهل است و طریق اخذ عصارهٔ آن مانند
عصارات دیگر است بیخ آن را کوبیده آب آن را گرفته در آفتاب خشک نمایند انچه شیخ داود انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته که آن را اکثر بستان نامند
نجیان است زیرا که اشنان در اینجا است ابو فسطس بفتح الف و ضم بای موحده و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین مهمله ماهیت آن
نباتی است شبیه به بوقانس بسیار و شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خار ریزه و نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز مانند
است طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص و منافع آن صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شربت
عصارهٔ آن مقدار سه قیراط با ماء القراطین مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه جهت امراض مذکوره مفید و مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده
مصلح آن عسل است ابهل بفتح همزه و سکون های و بای موحده و ضم و سکون لام ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که از اشجار عظیم
و یونانی براثی و ارقوس و بسریانی بروتا و برومی بوتی بوتی و بفارسی اوربس ابربس و ورس غنجه و بترکی ارروج و بهندی ادهیر و هوبر
نامند و گویند ابهل سقد و بهندی دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر است که مستعمل اطبا است از اجناس العرعر و ثمرة العرعر و بعضی
تخم و بل گویند ماهیت آن ابهل دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه برگ سرو و درخت این صنف زیاده در
بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن منقش عریض تر و کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و زرکتر از بار عرعر که قسم از سرو کوهی است و شبیه تر
و تازه آن سرخ رنگ و رسیدهٔ آن سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن است که سیاه رنگ فربه سنگین باشد و بهترین برگ آن
سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که این دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم آورند شبیه است به عرعر و دیگر اکثر بسیار سیاه است و از آنچه ان تند و طیب
برگ یک صنف آن مانند سرو و بسیار خار دارد و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند میباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن با مرارت
طبیعت آن گرم و خشک در دوم بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن برگ آن شبیه به طرفا حرارت آن کمتر است
بیشتر است از صنف اول افعال و خواص و منافع آن بغایت لطیف و با قوت محلله و مجففه و قابضه و لذا شیخ الرئیس نوشته که قسم او
است جهت سلام جارفه و فالج و استرخا و کری گوش و جراحت بن دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات

قروح خبیثه و مرهمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آثار جلد و اورام حاره نیز **مراض الراس** ضماد در کتان بر سر جهت سرسام حار و

اشامیدن آن جهت فالج و استرخا نافع **الاذن** قطور روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود که گریه انجامیت نافع النمر

دلوک و غرغره نمودن آن با عسل جهت جرب پلکها و بعض و ککها نافع **اعضاء الصدر** و الغذاء و النفض لعوق ده درم از آن

آن با یکصد درهم روغن گاو و یکصد درهم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و اشامیدن مطبوخ آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض

و اسقاط جنین موثر و همچنین حمول آن با عسل و اشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم مقشر آن را با روغن گاو و بقدر آنکه

موسیر طبخ دهند با روغن را جذب کند پس سائیده ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم آن را با دو المزاج با آب گرم بخورند جهت دردهای اسافل و

بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب **القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد** و روران جهت قروح ساعیه و اکاله و اندمال جراحات

و قروح عفنه و ضماد آن با عسل نافع سعی قروح ساعیه مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره سیاهی جلد و آثار

از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از رسیدن زخم در عضو مانده باشد و یا تخیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار

شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن حب الصنوبر و مثل آن بلسان و در تلطیف بوزن آن دارچینی مضر معده حلق مصلح آن عسل و سمن مضر جگر

و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماماست و جوارش اهیل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین

ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه ابان** بضم الف و فتح تا و الف و نون حرماده است و شرب آن جهت تحلیل ریاح

و دق نافع و طریق اشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در الیان در حرف اللام و سایر اجزای آن

آن قریب بحمارست در حرف الحا خواهد آمد **اتناطون** شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و

موافق مزاج پیران مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم را و مهمله و جیم و کسر متکه بضم میم و سکون تا مثناة فوقانیه

و فتح کاف و نام جمع آن متک و ریحان الکمار نیز و بیونانی مارسیقا و بسریانی اطرو جا و بلغت مصر ریحان ریحان الیهود و بسندی بجوره و لیعاری

صغیر آن را ترنج و نوع کبیر آن را با الانک بفرنگی لیمونیه با اصغیر آن را و کبیر آن را امبد که انا مند و گویند ترنج معرب نعت اموارست ماهیت آن

مدالکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن ستبر املس و دو طرف آن باریک و این بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن عرق

دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این بعلی ماکنک نامند و رنگ

پوست هر دو صنف آن زرد طلائی است و رایحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین گردیدن ستبر و بکمد در قرابادین گرما

تخم آن را ابل سکر دو تخم آن سفید ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده های غلیظ طولانی که در میان غلافهای بسیار نازک است

ترا به از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل بر خلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن

تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی بقامت یک قامت و شاخهای آن پهن و دو درهم و برگ آن اندک طولانی

عریض با شرف رنگ آن سبز و خوشبو و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی با رنگ اندک ضخیم و در

آن نقرنای با رنگ زرد رنگ و بسیار خوشبو و غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطبا مطلق

اترج نمایند مراد ثمر است و نبات آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصا آنها که رطوبت باشد و در سرسیر بسیار کم میشود و چون شاخهای آن را

با متصل بدین بزمین خم نمایند و بقدر زمین حفر نموده در آن قدری از آن شاخها را که اندازند که باقی شاخها در شاخها بزمین باشد بخواباند تا

آن مقدار چیزی باز زیاد خاک بر آن فرو است کرده باشند تا بیخ شش ماه که خوب ریشه بند و مستحکم شود پس محل اتصال آن را از درخت

بریده هر جا که خواهند غرس نمایند بر دهی بتمر دهد خصوصا اگر آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز مستحکم بیخ چون قلم نماید و هر جا که خواهند نشانند

وتخم اترا اگر بکارند در پرتو می آید و ثمر آن مدتها در درخت می ماند تا بموسم دیگر و در یکسال دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط تابستان
و دیگر در ایام گرما و آن اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوائل جوزا باختلاف
طبیعت پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و شحم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد است
آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم لیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند
در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شراب
آن سرد و تر و تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص و منافع
آن ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا و مسکن حدت آن مانع تحلیل صفرا بمعده و امعاء و خفقان حار و
تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار و رفع یرقان
و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است که داخل
نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و جگر و معده و احشا و دفع غثیان و
خوشبوی دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوصا مربای عسلی آن دائم که اکثار در خوردن آن نشود الا هضم کسادرد
غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است با حرارت معین بر خاصیت و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو
کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت سمهای زهرها است و اشامیدن عصاره آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن
افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آن را در صندوق و جامه گذارند تا کرم زدن است و چون
پوست کعید اترج را در شراب اندازند در ساعت از ترش کند و مسکر سازد و مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع و مصلح آن عسل
و بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا سه درم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست
زرد خالص شش عدد از اد در روغن ... و روغن خیری از هر یک کیر غلیل و اگر باشد کنجد و طبل روغن کنجد اندازند در آفتاب گذارند
و هر شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص و منافع
آن محلل و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین آن جهت استرخای فالج و لقوه
و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النسا و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و در دمانیدن آن مو و رافع لرزه
ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت فی بر برودت هوا و در استعمال و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح است و مضمضه آن جهت
درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد و لیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما شحم آن که مشهور است بلمک است ولای
نامند و بر هضم و غلیظ است بسبب برودت و تحمیلی که دارد و دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار و برای
بدن اگر هضم شود و مانع صعود بخارات است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع مضرت بحرارت
خونریزی معده یار ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن است با عسل و یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس قیمت
در آن غذائیتی و لیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع تحلیل صفرا با معاء و ملطف و مقطع و جاذ و مطفی حرارت کبد و مقوی معده حار و مشهی
طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار
و تسکین خمار و صداع خماری مفید و چون نان را در آب آن تر یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلط
معده نافع و از خواص شراب آن است که منع میناید صعود بخره را بسوی سر و قمع آن مسکنه بسبب قوت شیئی که دارد و نافع است

از برای ادوار و سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زایل کننده بقایای یرقان است و همچنین اکتحال آن با عرق ساج رز

مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و زنگ سیاهی مرکب از جوارش و ضماد آن جهت کلف نافع القوه

عقرب برنده و مارشا خدار نافع و رب آن قی صفراوی را تسکین دهد و رافع معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و عصب و مصلح آن شراب خشخاش که در آن ترنج

شراب تین و مثل آب آن نارنج و آب لیموست و چون جواهر مروارید را در آب آن بگذارند تحلیل یابد و مضمحل سازد و خوردن جلد آنکه در آن آب عرق افقادا و از جمله

نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا و خون حادث از ابخره سوداویه محترقه از دوم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را و لیکن بمقدار انکه

حموضت مضرت با صحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود و شکر و قند لیکن اگر مفرد استعمال نمایند قند خلاف

بمقدار کرد انیه اثر نکو کرده اند و افشرده ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد ان

و دو مثقال از مقشر آن گفته اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر دانسته اند در تریاق جمیع سموم ملسنه و خود

مشروب است با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب و مجرب بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن آن به گزیدن مقشران بغایت مدر حیض و مسهل اثر کننده

جنین و مخرج است و ضماد آن جهت تحلیل ورم طحال و سفوف جهت تقویت انمه مفید و در سایر افعال مانند قشر آن است و در و دهن آن جهت

بواسیر لا و ستر با بغایت موثر و با شراب مقاوم سم عقرب شربا و طلاء و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل جوهر لطیف و چون

بان تدهین کنند گویند عقرب نزدیکی با و نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و ادرار بول و زحیر نافع و رب

آن با هضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آن است و از آن لطیفتر

و بوییدن تخم مقوی دل و مفرح و جهت دفع خنازیر سوداوی و وبا آزموده و همچنین عرش گردن برگ آن معتبر شرب آن را پسندیدن منفعتی است و صاحب

الاطبا نوشته که ترش آن قوی تر از شیرین است و قاطع بلغم بود و علت سلیه و حاق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آن را منع نیست و لیکن در فصلی

با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از جمله ذکر یافته

ان رشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و دهان و در سکنجبین سفوف است هر دو عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت اشکل بفتح همزه

و فتح یای چهار نقطه فوقانیه هندی با سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم سکه ابخره است خواهد آمد اشکنین بفتح همزه و کسر یای مثناة فوقانیه و

سکون یای تحتانیه و سین مهمله العفت هندی است ماهیت آن تخم گیاهی است سیاه بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اخیر

باطن آن سفید فی الجمله شبیه تر از و مدطول با رنگ کوچکی و طعمی و رایحه غالب ندارد و بعضی از آن قسم گفته اند یک قسم مسمی است و قسم دوم برت بهکا

قسم سوم بسیاهم کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی افعال و خواص آن تقویت باه

و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسده و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای حادث از آن هر دو خلط را نافع فصل الالف مع

الثاء المثلثه اثل بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام بلغت عرب اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند ماهیت آن نباتی است

مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن و صاحب العفوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب منهاج گفته که درختی است شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران

گفته درختی است عظیم با شاخهای بسیار و سبز و ملتم بحرت و برگهای آن ریزه و سبز شبیه برگ طرفا و طعم آن عفص و کل و ثمر آن برگرههای شاخهای آن

سرخ بعضی بزردی و رنگ آن اغبر مایل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسبیده میباشد و آن ثمر را عذبه نامند و در تابستان میرسد و آن را

بهندی ماین و چهوتی ماین گویند طبیعت آن در اول سرد در دوم خشک با قوت قابضه و اندک ملوحت و حرارت و ثمر آن در دوم سرد

و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه از آن گرم در دوم دانسته افعال و خواص و منافع آن با برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال و مقوی جگر

و لیکن مر آن را جهت جذام و منع سفید شدن مو و درد دندان نافع چون مضمضه آن نمایند در آلتین زود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ

و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تفتیح

سده او ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه و سقوط دانه های جدری که آبله نامند و بواسیر و خوشبو

طلاب از آن تراوش نماید خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن

انجه مقدار شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است

دافع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی رطوبی و دافع

سیلان رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت دفع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر مفید و مضمضه

آن بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل دندان و حرکت آنها و اشامیدن آن جهت نفث الدم در بول و درد حیض و بواسیر و سیلان خون

از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت

دفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب و طبخ رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی

بدن نافع و گویند چون نقیع از سه روز تا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مجربه مرطبه مستعمله در زیادتی گوشت

و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز دیگر یا زیاده دوغ با کتیرا سائیده بیاشامند پس از لعاب معمول از آرد سمید محکم الصنعه بخورند بسیار

فربه گرداند و رنگ روی را صاف و نیکو و با رونق و نضارت میگرداند **و دلیل منافع** آن است که چون بیاشامد کسیکه در بدن او

رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت معده میبخشد و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت میبخشد و فربه میسازد

بدن او را و ادرار و اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم در رطوبت و بواسیر نافع است و بودادهٔ آن با گل خوردنی

و بدستور دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه بر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد

آن مع حب الآس جهت استرخای اعصاب و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب است درم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب و طبخ و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع

کلف و ذرور آن جهت قطع خون جراحات و بردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان آن نافع و بخور حبوب سوخته

آن و دود آن صاحب لقوه را نافع مضر سر مصلح آن دو مقدار شربت از سائیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن حب الآس

یا تخم رمان و طریقه تشریب غذیه جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **اثلق** بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و فتح لام و

قاف اسم عربی فنجنگشت و ذو خمسه اوراق و ذو خمسه اخیه نیز نامند و بیونانی اغنس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زنها در هنگام ربیع در

اعیاد فرش مینمایند در معابد خود بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنگشت و بهندی سنبهالو و نفرمه

اسکی جان و بلاطینی بطیس و تم آن را بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی

و بشیرازی دل آشوب و بهندی ریکا خوانند **ماهیت** آن درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن میروید

شاخهای آن صلب و قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه برگ انار و روی برگهای آن سبزتر از پشت آنها و

بر سر شاخی پنج عدد برگ شبیه پنج انگشت متفرقة الاطراف متقاربة الاصول و چون دست بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن سفید مایل

بسرخی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر میشود

طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن قابض

و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیترغس و جنون و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم

و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آن را چون بسایند

بدون آب باشد تا می آب ترشحها سازند هر قرصی بمقدار نیم مثقال یک روز آنرا بزرو با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص حل نموده تازه اندرون نمایند و

روز دیگر صبح کمتر میل آنرا زن صاحب سرفه بخورد و بعد از ان اگر موافقت نمود دو هفته هر روز یک قرص از آن صبح یکی بشام اگر صحت یابد بهتر و الا اگر کم نماید و اگر زیاده

از آن مانده باشد تحقیقه دیگر نیز هر وقت یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن آن از لبنیات و چربیها و ترشیها و بقول و اشیاء غلیظه روغن بسیار اجتناب نماید و سرفه های که بسبب

زمان بعید و ضعف حال عارض میگردد مختلف میباشد حالات ایشان بعضی از سم میر زرد و ضعیف و لاغر میگردد و رغبت بر غذا کم مینمایند چون قلیلی بیاد

دیر انهضام یابد و با اسهال مبتلا گردد دایم نمی باشد و بعضی را تب خفیفی هر آن میباشد و ضماد آن جهت درد سر طولی و دوار نافع قرض سعوط و شرب آن جهت

تنقیح سده دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپر و حبس البول و کسر ریاح زیاده کردن شیر و تحفیف منی و ادرار حیض کرده بار و هوام و مسک و باعث

گشودن حیض و اطلاء آن با جهت دفع شقاق مقعده و حمول آن بخور برگ در نمودن با شش آن جهت صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و مقعده

گرم یعنی مسکه تازه و برگ آن جهت دفع صلابت خصیتین و بخور آن باعث گریختن هوام و تحلیل اورام فرش کردن برگ آن بر آن نشستن کاسر قوت باه و گریزانیدن هوام است

لسان برگ آن گرم کرده و ورم دانه نزول آب مفید و گویند تکمیه کردن چوب آن که از ان مسکات ...

مانع احتلام و قاطع بنو و تجربه آن لطیف از برگ آن معتبر کرده مصدع مصلح آن ... مقدار شربت آن تا مثقال و بهتر است که آنرا بدون مصلح آن کمتر

استعمال نمایند زیاده از مثقال بر مدل آن گوتیند و وزن آن شاید است

اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست از الحل و کحل ...

و ... و کحل جلا ... یونانی طساوس ... ملاطینی و ... اصفهانی ... و ... و به فارسی سرمه و بهندی انجن نامند ماهیت آن سنگیست صفایح براق و ...

الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک از ان احمر و صنفی سیاه اندک مایل بسبزی و صنفی سفید ... سفید برنگ در بده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است

اصفهان که بهترین همه جاهاست خصوص آنچه از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از ان مغرب مصر و غیرها و جهران مخلوط با سرب میباشد بهند المعنی ...

بالفرد یکدانه بدون نقره تراشند ... و بهترین آن است که خوب سیاه براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی رنگ کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود

گرد و سفیدان ... اندک طولانی و با صفایح و براق بود ... بیشتر ... و رقیق و طلق باشد ... سفید ... و بهترین طرق ...

اثمد انست که ریزه ریزه نموده بمقدار نخودی با علاوه در پیه گوسفند و اگر نباشد در پرده چربی که بالای شکنبه پر گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش

بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده با کف شسته مدتی در آب یا برف یا آب سرد گذارد و نماید پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب ... تازه یا آب برگ گشنیز

تازه یا آب گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لایق و مناسب باشد بر سنگ سماق سایند با ... و غبار سوده خالص ... یا آنچه مناسب و اید آنرا ...

دادویه ... استعمال نماید طبیعت آن سرد در دوم خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته

افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیفتر از غیر محرق مغسول است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و

مقوی باصره ... دفع حرارت و رطوبت ... اندمال قروح ... جهت صداع و ... الدم ... تنقیه چرک زخمها ... گوشت و ... جریان حیض ...

قروح مقعده و ... و ... مفید ... العین ... با اندک مشک جهت تقویت ... اعصاب ... و ... و ... در ...

بانات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با ... و سماق جهت ... چشم مجرب و چون با اقلیمیا الوزن آن سوده با عسل کف گرفته ...

نماید ... اگر صداع ... جانب باشد ... اگر ... و اکتحال آن با ... خصوص که با اندک کافور باشد ...

و ... و ... چشم ... و ... و اندمال قروح ... با آب ... تازه ...

... جهت ... و ... گوش ... و ... حلقوم و ... سینه ...

... در ... آن با آب برگ گشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب ... و ... آن با آب ... و ... و ضماد آن ... نصف ... جهت ... حادث ...

خصوص با آب ... تازه ... اندمال زخم ... اعضا ... و ... آن در عضو ...

و همچنین جهت حبس خون و بالیدن آن بر موضع ها بدن جهت قتل شپش مفید یا بند زده و سفید آن جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه حمول آن جهت

تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح متعدده و بستور زیت آن مضر بعضای صدر و ریه و مفاصل و سرفه خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و

گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب تبخیر که دارد و مصلح آن کثیرا و شکر و روغن دنبه و بدل آن در امراض چشم انار است و دستور احراق و تشویه و غسل در دوا

جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین کبیر یافت **فصل الالف مع الجیم اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده و الف و صاد مهمله ماهیت آن

ثمر است مشهور و معروف بسریانی جاسا اکاما و سنگبا و کوکا فلون بلغت رومی و مستقیلیا و اهل مغرب و اندلس نیز آن را عین البقر و لقار آلو نامند و

آن اصناف و الوان بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد این است و صنفی زرد و این بزرگ و

نیز میباشد و بهندی ... آلوچه نامند که مصغر آلو است و لین بار کثر است و سرد تر لطیف تر اصناف است و سفید آن را در عراق شاه آلوچ خوانند یعنی شاه آلو و آلوچه

سلطانی و صنفی سرخ و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمر هندی در تلطیف و ترقیق مواد و آن را اکثیا نامند چون خشک کرده سیاه و ازرق شود و صنف

کوهی آن ترش و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد با قوت قابضه و درخت آن کوچک تر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن آلوی زرد و بخارا

است که تازه آن در کرمانشاهان شفتالو خوش نکو طعم میباشد و بهترین اصناف این دیگر است و در خراسان میشود و پس از آنجا جاهای دیگر میشود و تا آن نیست بعد از آن آلوی سیاه

فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طرلسیت که آن را امیشو گویند و در دمشق نوعی آلوی میشود که برومی آن را القوقیلاس نامند

این نوع قابض بود طبیعت سیاه آن شکال سید صادق الحلاوة و آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گویند شیرین آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و آنچه بحمی بوست آن

نازک و طعم آن اندک مایل به تلخی باشد اندک قوت قابضه است و با آنچه بر دست مس آن است و ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن سرد در اول و خشک یا قوت

افعال و خواص و منافع آن قابل الغذا و ملین مزلق خصوص تازه آن بسبب رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صلاح حار و تسهیل صفرا و

رافع سکر و مطفی حرارت صفراوی و تشنگی و حرارت آن حدت و التهاب و خارش آن و مسهل صفراوی قوی و رافع غثیان صفراوی است خصوصا

منجوش و ترش آن تمر هندی است و شیرین آن ——— در تلیین و در خاد اطلاق طبع بهتر و بسا باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف

زیرا که سیاه چنانچه مقطعه ملطفه هرگاه در معده ... باید از الطف و تقطیع نمود دفع نماید و الا در قبض و حبس کرده باشد با آنکه مقوی و امعا باشد

از قشور نا درست سیاه آلوی سیاه از آن جهت و بسبب رطوبتی که دارد تلیین بطن نماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد بدتر است خوردن آن

بجهت آنکه غیر لذیذ و ملین مطلق نیست و از العسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده بسر و مدلول است که ... آن را پیش از طعام و تا منحدر نگردد و بعد از

بخوردن طعام تمام نماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب صاف نموده با ترنجبین یا عسل یا شکر بیاشامند مالع است ملین طبیعت و آلوی سفید بطی الهضم است و مسهل

نیست اما ترش و منجوش و خوردن آن بعنوان تنقیه بسبب الطریق دوا در علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن سرخ بود و ترش آن را امیر بار و بارت المیلد

نگیرند تا زمانی که غلیظ و سخت ... سازند و تر کرده را قرص ساخته و بشکل گرد و در دهان تنگ بشبیه نقل نمایند جهت اصلاح اغذیه و فرزان یا بیماران بکار برند

و اجاص سیاه مضر است بمعده و موجب جلب و تحلیل البان است چون با گلاب یا طلاجوش ... تر ... و حمام آن بر سر جهت صداع حار

نافع بود و منقوعه و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه نافع است آن جهت رفع کرم معده و ضماد برگ آن با

سکر بر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بمعده مصلح آن جلاب و مصلح آن گلقند و در سرد مزاجان مصطکی کندر و ماء العسل مقدار شربت آن تا نیم رطل

بدل آن تمر هندی و صنفی آن را که صنف فارسی نامند گرم تر از صنف عربی و سوخته آن کمتر از آن و بزرگ تر نافع و بنفشت حصاه و حجم قروح اکتحال آن جهت بصر

و ضماد آن سر جهت خواب و خشکی بطن اطفال مفید است و اجاص آبی اجاص است و ... طبیخ و مربا و مرطوب و مطبوخ و معجون و نقوعات آن در قرابادین

ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء المهملة** احریض بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کاجیره و گل خسک

زعفران ... که ... و ... ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد آن کثیر الوجود و ... میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و خشک

خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی می‌ماند **افعال و خواص** آن مسخن و محلل و با قوت قابضه و منوم و مقوی
کبد و گلاز نزد و جهت سپلمانا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت شقاق بروز و آب قبل از بروز مخفف عمل و عرق آن و عسل جهت قوبا و بادها بر ساخته جهت
احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش و ورام حاره با دهن و ورم جگر مفید المقدار مجرب و مصلح و مضر
تیسیر و مصلح و مقدار شربت آن بقدر یک مثقال الخواص آن با گوشت طبخ نمایند جهت زود هضم شدن و لذت آن الحمیه است **احیون** بفتح همزه و
سکون حای مهمله و یای مجمه بتر آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بعجمی راعی ماهیت آن گیاهی است تخمی
بستر یعنی بی‌ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوتاه و برگ آن شبیه برگ خار دار مائل بسفیدی و از بر در طرف آن کیاهای ریزه باریک است شبیه برگ
و گل همزیزه و ازان با رطوبتی لزج که بدست بچسپد نزدیک گیاهای گل تنبغی بیخ آن بمقدار انگشتی مائل بسیاهی و دراز **طبیعت** آن
گرم در اول تر در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا یعنی چون با شراب بنوشند و اگر
با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و رفع خارش و جوشش بدن مصلح آن شربت **اصل الالف مع الخاء المعجمة اخثاء البقر**
بفتح همزه و سکون خای معجمه و فتح ثاء مثلثه و الف ممدوده و با باء سرگین گاو و تازه و خشک آن را گویند و پیشتر دامنه **طبیعت** آن در آخر اول
گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و حابس دم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب
و سعفه مجرب و قطور آب فشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن بسرکه بر پیشانی بمستوی
و همچنین بفتح سوخته آن بینی قاطع رعاف و قطور رسانیده بسیار نرم آن با روغن و ادهان و شراب جهت رفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم
گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کار دو امثال آن قاطع سیلان خون و بر آمدگی حم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم
گزیدن هوام و زنبور و با جهت نقرس و با سرکه جهت ورم حار و ضماد بزرگ و ورام صلبه و ثولول و گزیدن عنکبوت و درد و ورم انثیین و با عسل جهت اورام رخوه
با بابونه و کبریت امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن جراحات با اقاقیا جهت ورم پستان و با آب عسل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب و تکرار آن
بجنبد آن روغن تا تحلیل گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد و پیکان امثال آن از بدن برآید و ضماد آن بر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده
چنانچه بگذارند با حمول قبل جنین زنده گردد و با شراب جهت رعاف و جهت رفع قولنج ورمی و یرقان سریع الاثر و بخور مقعده جهت درد و ورم آن و بخار دخان جهت
نقرس بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب طبیعی و در مرکبات داده‌اند ذکر یافت **اخثیوس** بفتح همزه و سکون خای معجمه
و کسر ثاء و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتی است که برگ آن نزدیک بچشمه و برگ آن شبیه
ببرگ باردج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن بلندی تا یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن ملحه و ثمر آن بقدر نخود و کوچک بشاخ نزدیک
افعال و خواص آن ملین مواد محتبسه و منقیه با قوت جاذبه و جوانب رحم تمر آن ایرقه و تحبیه و با عسل جهت ورم بثور و جراحات ستیله رطوبات از آن طلا نمایند و ضماد
از آن چون کبریت و مطرودن تحلیل خون و در گوش بچکانند و جهت از آن ساکن کند **اخراسیاج** بفتح همزه و فتح خای معجمه و سکون رای مهمله الف و جیم در آخر ماهیت
آن شجریست که در بلاد گرم و در مواضع خشک می‌روید و بلندی آن بمقدار یک قامت و کی زیاده و چوب آن مانند چوب انجیر در رخوه و مجوف و برگ آن نیز مانند انجیر
و از آن نازکتر و طعم آن شیرین و تفه و ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خاییده شود و چون بکوبند بزودی خشک شود و دیگر دم مقدار بیخ آن جهت صداع
صفار متولد گرد و برو پوشند از ان الفیثای شفید تا نرمی که چون آن خشک رادر رنگ از ان محکم تاکی او ایند و این جهت نقرس اکثر درمان آن خوردن آن منفعتها
افعال و خواص آن چون ثمر و برگ آن را در آب جوش دهند و بنوشند بریزه و تب و عرق آن اسکان گرداند و جهت آنکه چون بکوبند بر جراحات و جرب و دمل و
طلا نمایند زائل سازد و جراحات را التیام دهد **اخیرس** بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت
آن نباتی است مانند گندم صحرائی و بیخ آن را تا آب بیاشند تا گیاه دارد و ثمر آن سیاه و دراز و گل آن سفید و ثمر آن در دادو چشم و گوش مستعمل و باقوت

ویاقوت مجففه و محلله و قابضه است **فصل الالف مع الدال المهمله** ادرک بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت
عربیست بفارسی آلوچه سلطانی نامند و گویند نیشوق این است **طبیعت** آن در اول سرد و رسیده آن در دوم تر **افعال و**
خواص آن مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعضی قاطع قی و آب رسیده آن جهت تسکین حار و
صاحب شری و لقا مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن گلقند است **فصل الالف مع الذال المعجمه**
اذاراقی بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و یا لغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و جوز الغراب و خانق الکلب
و بفارسی کچله و کچوله نامند و به هندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت** آن تخم ثمر درختی است بمقدار ثمار بزرگ و پوست آن سرخ رنگ
و بی بو و مزه چندان ندارد و اندرونش بهمن مدور بسیار صلب و تلخ در میان آن مثل تخم بریل که نیز ثمر است در جوف بریل
هر دانه در حلقه علیحده و تخم بریل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ و پهن و مدور و غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر
از درخت نارنج و بمقدار درخت بهل و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریض تر از برگ نارنج و مستعمل تخم آنست و این تخم
که در کتاب مجیبا نامند دوست آن را جدا کرده لسبه آن برا ده نموده بکار می برند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است در تنکابن و
مازندران کلاج دار و نامند و برگ آن از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ
اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن
سم حیوانات و مدار است بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سردی فاسد بسوی مزاج حاجید صالح و لیکن باید که جرأت بر خوردن آن ننمایند مگر
نزد حاجت قوی و باید با مصلح آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب است اند ضماد آن
جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و المرضی ماده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع اقصا مسکر و مشوش ذهن و مکثر اختلاف
کشنده مصلح آن شکر و ادویه خوشبو و قی نمودن بشیر تازه و دوشیده و بعد از آن ابراق و اسفیداج و مسمد و دهن با دام العابات
با روغن با دام شربت مقدار شربت آن اندک و انگشت تا دو دانگ حب معاجین آن در قرابادین کریمه اطبای سند برای ان خصوص بسیاری
بیان نمایند **اذاراقیون** بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون **ماهیت** آن
باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزی است پر سوراخ و بسیار سبک و از زنگ آن زرد
شبیه به پرواسیوس **افعال و خواص و منافع** آن در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده
و اکتحال آن جهت رفع ناخنه و بیاض چشم دوا بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و سم النسا و جرب و کلف و بثور نافع
و محتمل آن چیزی است که به هندی آکاس کهوی نامند و یا قوت ... در حرف الزای از زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر**
بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه و رای مهمله **ماهیت** آن دو قسم بود یکی مکی و از العرب بتبن مکه و خلال المامونی و طیب العرب و بلغت
رومی سخن و سخینیا نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخینین یونانی است و به هندی گند بیل ... کنتول و سو ... سوریا و بفارسی کور گیاه
و کاه مکه و گرنه دشتی بفتح کاف و سکون رای معجمه و فتح نون و ... تصحیف کرده ... لکن اگر نه دشتی بضم کاف و سکون رای
مهمله و فتح بای ... خوانده این صنف ... است با شاخهای بسیار و باریک یک بیخ ... بیخ آن غلیظ و برگ آن
ریزه تر از کولان و از ان در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زرد و ... الرائحه یعنی تند بو ... از بیخ آن باصطلاح اهل مکه
عصول نامند و شکوفه آن بسیار دانه و سفید و با حظ ... تند طعم گزنده ... صنف دوم آن اذخر اجامی است و آن
گیاهی است که بیخ آن در ... هندوستان ... و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه به اذخر مکی است و لیکن گیاه آن ...

است نازاد خوبری و خشن است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب ذراعی بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند این صنف غلیظ میباشد و تخم آن مخدر و مسبتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب و شکوفه آن است که گیاه و برگهای آن بسیار باریک و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته انچه فقاح آن مایل بسرخی و چون شکافته شود و شیشه و سلق آن مایل برنگ ارغوانی و خوشبوی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را بگزد و رشیانند و کوست منفعت آن بسیار در گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و انچه قریب بان است گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و احاد آن سرد و تر و انچه نیم همه اصناف آن و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع باردة باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و عسر نفس و فساد لثه و دکامی خفظ و اناله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت اکله منقی و مسهل و سببار فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و دفع نفث الدم بار و استسقا و علل گرده و مثانه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد خواه معده و یا کبد و یا گرده و غیره و بهای بلغمیه در اواخر و تشنج حصول معده و معاده و سموم هوام است شرباً و ضماداً و طلاءاً **المرض الرئیس** بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن آن تنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و اشامیدن مثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی و رحم و همچنین اشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت جهت استرخا و فالج **امراض اعضاء الغذاء و النفض و غیرها** اکتحال آن تنها و یا با مثقال فلفل جهت رفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با کنجبین جهت صلابت سپرز و باد و بیماری جهت استسقا و علل گرده و ربه و ورم و تقویت فم معده و جگر سده آن و نفث الدم و باد و نافع و شیاف طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول و حیض و تمدد و اشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل باردة و با سکنجبین ادرار حیض با نهایت مفید و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان نافع و الطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت حار و ضماد برگ تازه آن متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین و انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه **اما فقاح آن** یعنی شکوفه آن که بعربی سنبله گویند لطیفتر و در افعال بهتر از سایر اجزای آن است و نافع است از برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع اورام معده و کبد و نفث الدم و تکمید و اماد حفظ آن جهت دکه منقی و مسهل است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهان جهت خشکی و رفع اعیا نافع و دهن آن و شراب آن و عصاره آن و محلول آن و معجون آن نافع جهت امراض مذکوره و در قرابادین تفصیل مذکور شد با خواص منافع و طریقه صنعت هر یک **المضار** گویند سبب است او را و سده و مضر است بگرده و محرورین **و مصلح** است **مصلح** آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل **مقدار شربت** آن از نیم مثقال تا مثقال **بدل** آن سوسن و سنبل و بدل فقاح آن قصب الذریره است **فصل الالف مع الراء المهملة** **اراقو** بفتح اول و راء مهمله و الف و ضم قاف و واو و فارسی سیبک نامند **ماهیت** آن تخمی است شبیه بشونیز و در غلاف و در میان گندم و عدس هم روید **افعال و خواص و منافع** آن بلغمی محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج نموده بمالند و نشست در آفتاب بگذارند بسیار خالص است و براو در ام بسیار صلب و موجع ضماد آن نافع و تحلیل می دهد و مرهم آن در از اتش سازد **المضار** ردی الغذاء و نفاخ و مورث

قولنج ریحی عضلی آن سرکه ممزوج بنبیذ است **اراک** بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف در آخر بفارسی درخت مسواک نامند کرم
سیری بایران جیج و بهندی پیلو و پال نیز نامند مکی بیای تحتانی و سکون یا و ضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیل پلون و گوبند
ماهیت آن اکثر آن بری و جبلی میباشد برگ آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض طولانی در است و سبز و خرم دانبوه و
چوب آن سست و ترآن سنگ و خار ندارد بخار نیز میباشد و گل آن مایل بسبزی و ثمر آن بقدر فلفل و خوشه دار مانند انگور رود در خامی
اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد پس سیاه و با اندک حلاوت و
تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک بمقداری که در قبضه دست آید و منبت آن
اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و سوم و وادیها و صحراهاست در بلاد سند و دکهن و بنادر گرمسیر است ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خار
متفرق و خوشه ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقداری که دو کف دست آید و دانهای آن ریزه زرد بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین
و عفوصت با حرافت میباشد و در بعضی بلاد شیرین تر و بزرگتر و با تخم بسیار میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آنرا
میخورند **طبیعت** آن بعد لوی گفته درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در
سوم خشک و حکیم میر محمد مومن در اول گرم در آخر دوم خشک دانسته **افعال و خواص و منافع** آن جالی و محلل و مقطع و مفتح شده و جهت
رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و دفع اسهال و تحلیل ورم رحم و کجا برو حبس البول و تنقیه مثانه و سعفه و ثمر آن
نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ آن محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و ضماد مطبوخ ثمر آن در روغن زیتون جهت تسکین
اوجاع و تحلیل ورم رحم و کجا برو سعفه مفید و شیاف مطبوخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و
بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع اسهال و مسواک چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و کثار آن بورث جوشش لباده شرب
آن باعث تهیج مسیح آن کثیر المقدار بیشتر از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاد و سفوف
و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است
و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام صلبه و حکه حاره و دیدان و حب القرع نافع **اربع والعشرین** بفارسی نیز اربع بهندی کنکهجورا نامند
ماهیت آن حیوانی است از جمله حشرات بسیار باریک طویل بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک ستبر و بعضی باریکتر آن کرد
مانند ریسمان که رسمان گویم های بسیار متصل بهم باشند و بر سر آن دو شاخ باریک اندک باریک زبانه دار و از هر جانبی از نزدیک
شکم آن بست و دو پا ریزه باریک گاه راه میرود و گاه بر میگردد و بدین میگردد و بهر عضو که میرسد پاهای خود را در عضو فرو میبرد که
از آن جدا نمیشود و پاهای آن خالی از سمیت نیست و هر عضوی را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین میباید و از گزیدن
بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میگردد و تریاق آن کوبیده نمک را با سرکه گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن
و خوراندن آن را وند طویل حنظیانا و پوست بیخ کبر دارو گرسنه اغوای مساوی با مار العسل و یا با شراب آنی است طلا رو
نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده مالیدن گل مولسری سائیده هر یک تنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که
باریک است اکثر در گوش میرود روغن تلخ گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک او لعاب مردان اگر نظر آید مستاسی گرفته
بیرون آورند و الا سراج لطیف که در آن گوش رفته است نموده دست باید گوش را گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا برآید و اگر در
آب افتد و بمیرد و آن آب استعمال نمایند از استعمال آن و هم خارش و اندک سوزش در عضو بهم رساند بیرآن نیز
مذکور است و چون روغن گرم کرده بر آن بریزند میمیرد و گرمهای اعضای آن را هم جدا میگردد و میباشد حکایت

٤٧

وجعی از ورک تا انگشتان پا بهم رسیده بود در روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی از اجزای پای گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن درد مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیده آن آنهم بمالیدن روغن گرم زایل گشت و صحت یافت **ارتکان** بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و نون و از ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجزا گویند **ماهیت** آن سنگریزه ها است سنگریزه در نگ سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سنگریزه در نگ سنگریزه و مستعمل محرق معمول آنست زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است **طبیعت** آن سرد و قابض **افعال و خواص و منافع** آن طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب از ارغوان فارسی است و آنرا زعید اگویند **ماهیت** آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد طعم آن اندک شیرین و میخورند از ادخار ستان آن گل را نقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آنست که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میگرداند و حب آن خوشبو و سبک و مزه ی ندارد و تخمی که از آن مثل آن باید و خاصه نوع آن نیز **طبیعت** آن گرم مایل باعتدال است **افعال و خواص و منافع** آن مفرح و اخلاط از جید و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و ضماد طبیخ گل آن منقی و مقوی آلات تنفس و مفتت حصاة و طبیخ پوست ریشهای بیخ آن بمقدار دو درم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نفث الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خضاب سیاه میکنند و چون ابرو بمالند فربه گرداند ابرو را مصلح آن برگ عناب مقدار شربت بدل آن صندل نیم وزن آن کاسنی و تخم آن از ادویه علی قایم مقام تمیز است که خضوج نیز نامند و زهره خوان مربای آن نیز قرابادین ذکر یافت **اردقنانی** بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و یا لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه بکبر بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه مصلحات و حسب اختیارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب انقی گفته تخم آن نیز اخلاط میباشد **اردمیسیا** بضم همزه و راء مهمله ساکنه معجمه معرب ادرزارد و آن بریونانی است و بسریانی ارطاسیا و بعربی برنجاسف و شیح و بفارسی برنجاسف و بهندی بیچهادی نامند **ماهیت** آن گیاهی است خود روی مانند برگ ساق آن طلبند تر و زم تر و نسبت آن یعنی محل رستن آن سینهای خاک بیجاها که در آنجا آب باشد و یا آنکه آب بر آنجا باشد مانند لب چشمه و رود خانه و باران تر و تازه و بلندی گیاه آن اکثر بلاد دو نیم بکقامت و در بنگاله تا بقد و قامت مرسد و فصل آن از رستن نیکی بیشتر از موسم باران که رسیدن مانند آن هنگام بود و بعد و تا آنکه بزرگ و آخر موسم که با طلبیدن آن تخم در شاخهای لطیف آن نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای آب است مانند غدیر که سبب آن حاصل تا منار و کنار رودی دریا و الفقیها که آبهای سیلاب بسیار شدارگاه بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و شاخهای آن بیرون از آب است از آن نشو و نمو است هرگاه که آب بشاخ و اگر احیاناً فقدان آب عنایاتی نماید یا سیلاب عظیم آید که تمام آن گیاه را فرو گیرد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بیرون نیاید فاسد و پوسیده میگردد و برنجها و اماکنی که در آنها خوب میشود بلاد سند است خصوصاً صفاهان و در دکهن بندر سورت و با آن که لمس شاهجهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوصاً حوالی پتنه و بهار است ارد بیهای آن که از بلاد است و ایران است خصوصاً گیل بازرگانان و آن بهتر در مزاج زیرا که برنج آن باریک سفید بی بو و سنگ بسیار باشد و بسیار لطیف بی ارزو جهت خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو خوش طعم می باشد اما برنج سرخ دانه درشت هندی و برنج شالی از قلقی الزوجتی نیست و بولسطو برنج ایران و تمام برنج های دیگر بسیار ثقیل است برنج خصوصاً آنچه در حوالی دریا سبز شود و دیگر آن اماکن بسیار کم بود و در جاها مطلقا نمیشود و وجه ملامت اطبای یونانی مر برنج را این است که در آن بلاد برنج خوب ندارد و خوب نمیشود و ثقیل ایشان برنج نفاخ و بطی الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل و رای این اماکن لطیف و سریع الهضم و زود جلوس بسیار است خصوص مذکوره حابس طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته و بایبس در دوم و بعضی بالاتفاق دانند و بعضی بکرت لفظ سیب دانسته و این تعویق قریب بصواب است و اقوال اول نیز درست است زیرا که چون آب بخوشانند و آب از آنکه بگیرند و آن برنج را دو بار که بفارسی جلاو گویند مثل ماش با سیاه چرم آن برنج سرخ درد اول است و در عمل الماء و در آب انگیز بیابان دم میشود سمنان و کثیر ملاو ابا برنج طبیخ است ما مایل بگرمی و لکن باید که قبل از طبیخ برنج یونانی از آن آب جوش نشانند و خوب بمالند

بجهت آب نشسته طبخ نمایند و اما برنجهای کرنج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آن را بریزند استعمال آن جایز است [illegible] محرور المزاج احداث

حرارت در مبرود المزاج برودت میکند و ازین جهت شاید قدما و اکثر متاخرین بعضی از مزورات برنج تعریف نموده اند و تخصیص [illegible] داشته اند که در بعضی احداث کیفیت مضاده

دو [illegible] کیفیت [illegible] افتد [illegible] و محتمل که این تخصیص [illegible] باشد زیرا که بعضی [illegible] برنج [illegible] موافق [illegible] و بعضی را نان گندم و در جوار

آن آنکه باعث صحت [illegible] اطبای [illegible] متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت **افعال و خواص و منافع**

آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مراری و اسهال صفراوی و سمن بدن و مولد منی و زحیر [illegible] و قروح امعا و اسهال [illegible]

رحم و امراض [illegible] نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا [illegible] و سمن بدن و مولد منی [illegible] تازه [illegible]

مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر [illegible] جهت [illegible] با پیه گرده [illegible] روغن بادام و شیرین [illegible] جهت [illegible] و سحج [illegible] آن مصلح حال بدن و نیکوی

رنگ رخسار و مولد خلط صالح باعث [illegible] بدن [illegible] خوب [illegible] اصحاب سل [illegible] مخصوص [illegible] با شیر [illegible] پخته باشند [illegible] حمی عفنی نباشد جهت آنکه [illegible]

[illegible] گوشت صالح [illegible] آن [illegible] الدم [illegible] نافع [illegible] و [illegible] اغذیه [illegible]

و با شیر [illegible] آب [illegible] جهت سحج و قروح امعا [illegible] باشد جهت افراط اسهال صفراوی

خصوص [illegible] بریان کرده [illegible] جهت اسهال [illegible] و سحج و قروح امعا [illegible] نافع [illegible] برنج [illegible] بریان [illegible] و [illegible]

مثقال [illegible] مثقال [illegible] حرارت [illegible] نافع [illegible]

[illegible] مسکن [illegible] برنج سفید [illegible] جهت [illegible]

بهندی [illegible] برگهای آن [illegible] و بفارسی برنج [illegible] سفید [illegible] خالص [illegible]

[illegible] الدم [illegible] مطبوخ آن [illegible] مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه [illegible] خوردن جهت [illegible]

[illegible] برنج [illegible] بدن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] مفید [illegible]

[illegible] جهت [illegible] آب مطبوخ برنج [illegible]

[illegible] آب [illegible] و خشک نموده [illegible] مرتبه [illegible]

مطبوخ [illegible] بفارسی [illegible] سموم است [illegible] آن [illegible] برنج مولد قولنج [illegible]

[illegible] مصلح آن [illegible] گندم خوردن [illegible] آب [illegible] آن [illegible] معمول است

و برنج بریان [illegible] قرابادین ذکر یافت **ارز** بضم اول و سکون را مهمله و زای معجمه **ماهیت** آن درخت صنوبری بار است و [illegible]

[illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک است **ارضه** بفتح اول و را مهمله و ضاد معجمه [illegible] **ماهیت** آن

کرمهای است بسیار ریزه سفید [illegible] و [illegible] نرم [illegible] رطوبت [illegible] چوب [illegible] و کاغذ و کتاب و [illegible]

که [illegible] اطراف آن [illegible] و چون خشک شود [illegible] و شاید تمام لعاب [illegible] و [illegible]

[illegible] خصوص کتاب [illegible] و [illegible]

[illegible] رطوبتی است [illegible] نرم و سخیف باشد [illegible]

[illegible] میگردند [illegible] میگویند [illegible]

[illegible] بسیار گرم [illegible] و در [illegible] آن [illegible] و [illegible]

[illegible] آن [illegible] تمام آن [illegible] از آن [illegible]

49

[illegible] ... افعال [illegible]

[illegible] ... ارغاموني [illegible] ... شبیه [illegible] ... برگ آن [illegible]

افعال و خواص [illegible]

[illegible] ... **ارقطیون** بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون تای مثناة تحتانیه [illegible] ... بیونانی [illegible] ... برگ آن شبیه [illegible]

[illegible] ... **طبیعت** آن [illegible] ... **افعال و خواص و منافع** [illegible]

[illegible] ... **ارقطیون** بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون [illegible] ... **ماهیت** [illegible]

[illegible] ... **افعال و خواص و منافع** [illegible]

[illegible] ... **ارمالک** [illegible] ... **ماهیت** [illegible]

[illegible] ... **طبیعت** آن [illegible] ... **افعال و خواص و منافع** [illegible]

[illegible]

بفتح همزه و سکون لام ارمعلّه و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است بری و بستانی و بستانی بری
مستعمل بستانی آن برگهای آن شبیه برگ باهل ساق آن به قدر نصف ذراع و ثمر آن شبیه لوبیا مایل بطرف اسفل و تخم
آن سیاه و دراز و تخم بری آن مستدیر اغبر و گویند ارسطون خت فلفلان است و آن به بلدی نرگسه غیر آن است چنانچه مشهور است در زمان ما هلق آن غیر صفت
فلفلان است در حرف القاف خواهد آمد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل جاذب است نا یکدرم آن با شراب لتابت محرک باه و ضماد
مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با ب ضماد گیاه آن نیز و طلا آن با عسل جهت ازاله و جه چشم مسمی برغامن و بیاض آن نافع و غیر سبک آن بی افعال قوی
است و مخرج جنین **ارنب بحری** بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون و بای موحده معرب ازنبای سریانی است و بعربی نمور نیز گویند رای مهمله و نون فرد سهمو و عود
خوش و بشیر لاغوسی و بفارسی خرگوش بری و بهندی سسا و سسه گویند ماهیت آن حیوانی معروف خر و نشته گربه با موهای
نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا از خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پاها آن و ماند زنان حیض بیند و
گویند منقلب میگردد و نر آن ماده و به العکس اصلی ندارد و ملکه با سال آن بسیار است و قوی میگردد و یکسال ماده و آن بعد نیشته نموده اند گفته اند و مدت حمل آن
سی روز است و ریاده هم گفته اند و گویند چون از بسیار تیز ساند و ذبح نماید خون از مذبح آن بر نمی آید و بعد سیاه غیر وا لقی **طبیعت** آن گرم در سوم
و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید تر کی آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور است که مزاج آن سرد است با اینکه بعضی اولی نموده اند که پس از جهت نافع
است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج امراض بارده و جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است و لیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال حق جواب آن
است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آن است از جبن و خوف و سبب این سردی نیست مگر بر روت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است
و از لوازم حرارت جرات و جلادت و اقدام بر جنگ است و آن جانوری خرد است اگر این لوازم حرارت با او باشد نزد وی از جنگ و غیره اهلاک میشود و جناب باری
تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه تکلیف النسبته بابدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف
میگردند و موجب جبن و خوف او میشود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انقهار ضعیف آن میگردد و از این جهت
باز بسیار بر و انگیخته اند کرده چنانچه ماده آن مسکن نعلیق اند نموده و نیز شیر آن حلابی و جلادتی که شیر ماده دارد ندارد **افعال و خواص و منافع** آن
صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا کبابات و مشویات مزوره با بازیر حاره مقویه معطره مانند دارچینی و
فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که تریش کرده باشند اینها را امری نافع اند برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل عصاب و
اوجاع مفاصل و سلس البول و فرابش و همچنین غلابای آن و مولد خون غلیظ و غلیظ تر از گوشت بز و گاومیش و اگر سرفه باشد بی تریشی و چون فار قلبی
از انفحه آن طفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که از ام الصبیان نامند و نفع در خوات لیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن
میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا روغن گاو و یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدام انفحه از آن بکدرم
شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و بیاشامیدن و حمول آن تنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل
است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرم آن
با آب بخود و از برای حبس بول سبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی دادو به
بالجمله فاد زهر جمیع سموم است و زهره آن را تاثیر عکس سنبه بر بایه است چون با زیت خلط کرده شود و بلع نمودن آن گرما گرم هنگام ذبح بعد صید جهت نفس الانتصاب
مسکه در حلین رفتار عشر و بیادوقت دویدن بسیار زند و یا نفس و یاری نکند نافع گفته اند و خوانید آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی
اطفال در ملک سند و بنگاله عارض میگردد و از او به نامند موثر و چون به مره از او نوشند خواب بمرتبه بر شاربه آن غلبه کند که تا سرکه بخورانند و بنشا
نفرمایند بهوش نیاید و چون باک نکند رسد به تشنه حب سا زند و بیاشامند و قت آشامیدن شب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند

ورجیع خصیه انرا با نمک سحق و در سیاه نمک سود نموده و آنکه انرا سعوط نمایند القوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سلاحیت اخراج مشیمه از مرده کرما
چون فرج انرا بخیه بخور دهد حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین انرا در این باب بسیار موثر دانسته اند و مغز سر انرا چون با نان نمایند و بخورند غشی
مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون آنرا که در روغن زیت بجوشانند و بر بدن مالند
حشرات الارض از آن شخص بگریزند و نزدیک او نیایند و چون هفت روز بخورند دو حبه مغز سر انرا با شیر تازه بنوشند منع سفید کردن موی میکند و خاکستر ذوبیح آن
با جزء من العسل و آب بسیار عصفل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن
از علیدم با مکیدر مشربا جهت سلس البول و بول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و ثولول
آب سپید از آن شیخ کند که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعا و اسهال و دفع سموم و گویند که چون بچه تازه متولد
را ذبح نمایند و خون آنرا در پاره بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلی که از ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده با
طفل بخورانند باعث رفع مرض میگردد و طلا بیه آن نافع انشقاق سود نخلین است و پوست سنبلا پوست آن سحق با روغن گل خلط بانه و ادهان آن نافع
بواسیر و بالغ تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه عضوها مضار محرور المزاج را مضر مصلح آن کافور است و سرکه و انار مفزوش و بادنجان
آن بخار آب گرم مثبت و خوردن آن با روغن و گفته اند بیخ لحمی نافع نیست صحاب وجع مفاصل را اگر لحم ارنب و آهو بره بر اکه ایشان را تقلیل غذا باید بجهای
قلیل الفضول آن این هر دو را از جمله اند و چون مجموع اجزاء ارنب در ظرفی سبوی اندازند دو مثقال از آنرا بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون خرکوش ارنب تازه و مسحوق
و با روغن گل طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است و گویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد موثر و نیز گویند تعلیق در چشم آن عجیب است در نظر ما است و مسکور
احراق و دهن و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر نیست **ارنب بحری** بیونانی [illegible] ملاسیوس [illegible] کاسا نامند [illegible] آن حیوانیست صدفی شکل مایل بسبز
با این اجزای آن چیزی شبیه برگ سنبل و در سر او سنگ میباشد گفته اند حیوانیست سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی **طبیعت** آن بسیار گرم
و حار است **افعال و خواص و منافع** آن کحل آن جالی البصر و دندان و ضماد کوبیده آن با [illegible] و یا با تخم [illegible] سترنده موی و همچنین طلای [illegible]
آن طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن [illegible] جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین [illegible] طلای آن جهت گزیدن زنبور [illegible]
الاثر میدانند **مضار** سم قاتل است چو بیاشامند بعد زمان قلیلی [illegible] بطن و حصر البول و ضیق النفس [illegible] الدم [illegible] صفراوی [illegible]
بول کند اندکی شبیه بارغوان باشد و بد بود [illegible] از بدن او برآید [illegible] صفراوی [illegible] اصلاح آن [illegible] اولا و خوردن [illegible]
برگ خبازی و [illegible] شراب [illegible] معصور که مبالغه در [illegible] کرده باشند [illegible] آب مطبوخ برگ خبازی [illegible] مریم کوبیده مقدار [illegible]
و خوردن [illegible] آشامیدن ماء الشعیر [illegible] و لبن [illegible] بامطران یا ماء العسل مقدار [illegible] اگر احتیاج [illegible] تنقیه نمایند و تنظیف بطن نمایند
[illegible] و اسهال بعد از سکون [illegible] علامت بر صاحب آن است که مکروه نماید [illegible] نام ماهی [illegible] و خواب [illegible]
و بخواب [illegible] آن [illegible] بفتح اول و ضم [illegible] و سکون [illegible] و فتح سین مهمله [illegible] در آخر [illegible] بفتح بای موحده و
[illegible] بفتح و [illegible] و سکون [illegible] فتح سین مهمله [illegible] در آخر [illegible] **مامیثا** آن نباتی است که در [illegible] و [illegible] بسیار میشود [illegible] گیاه [illegible] دو ذرع
[illegible] شبیه برگ بید [illegible] شاخهای آن [illegible] سفید [illegible] از آن [illegible] گل آن [illegible] سفید و بعضی سرخ و [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک است [illegible] **افعال و خواص و منافع**
آن گل آن جهت [illegible] خون [illegible] آن جهت [illegible] و ضیق النفس [illegible] صفراوی و [illegible]
[illegible] حرقة البول و قروح مجاری بول [illegible] گفته اند [illegible] مفید است [illegible] صحرا [illegible]
[illegible] و سبز رنگ و تخمهای آن ریزه [illegible] اطفال جهت [illegible] ایشان نافع است [illegible]

تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر راء و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغتی ماهیت آن دوائی است فارسی شیر باز نیز گفته که اصحاب نخبه و مالقی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ دلبوث باشد که سوسن اسمانجونی است و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که الفاسوسن است و ما گفته ایم که زنبق عبارت از آنست طبیعت آن سرد و گرم و جاذب و جلا دهنده و خواص و منافع آن جاذب و جالی است و طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن لعابیت بدرجه مقدار استعمال آن یک درم است تحفه حکیم و آن نیز مع لسان الحمل اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است یونانی اسارون و بنیادی کزا نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است پر گره و اندک طولانی و پیچ و زرد رنگ تند دهن و حجیم باریکتر و قویتر تیز دیده و بازشناعطریت و ثقیل الرائحه والذاع و بعضی اجبری گل بزردی و نبات آن خجلهای و گیاه آن منبسط بر روی زمین برگ آن شبیه برگ گل سلاب و لذان کوچکتر و مایل بسیاهی و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه بگل تنگ تخم آن شبیه بقرطم که کاوجیه و نیز نامند و نوعی از آن اسارق القبار رومی و عاد و در برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن شعبه بعضی از آن بطرف شعبها چیزی مانند دانه های گندم و در جوف آن چیزی شبیه بیخ آن لسطری خنصر و کم گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر که آن را مانند نوع اول و خبز و صلب و شاخهای آن پرگنده و بار آن بنجار می پیچد و گل آن بزرگ بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم حنظل و بیخ آن بسیاری در زمین پرگره و تند بوی و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است بدفع سموم و گزیدن مار و نوعی از برگ آن بزرگتر از همه انواع و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم بی گره و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و مثلث آن گویا ساده است و این نوع ضعیفتر از انواع اربعه است و بهترین همه نوع اول است که از فرنگ و ولایت وارند و شام خیزد و خوشبو و تند رایحه و با برکت باشد که زنبار از رومیت خالص بگیرد و مستعمل بیخ آنست طبیعت مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب معده و جگر و سپرز و گرده است از اخلاط بارده رطبه با کشمش و آشامیدن آن تنهای یا با ادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم زنان و خصوص با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول و دیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند که بازای هر سه مثقال از آن چهار رطل خیم آب انگور شیرین و با شیر گوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه و ادرار و یک مثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض و بوییدن و دخن آن دایم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و ورزور آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج ران و پشت زهار جهت نغوظ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بیرون آمدن بیم در آن را با نبیذ بپزند و بنوشند آبستن بکم برآید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه ایست که داخل کرده میشود در خوشبوئیها مضر ریه مصلح آن مویزج مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن حب البلسان و نصف آن وج جوارش اسارون شراب آن در قرابادین ذکر یافت اسد بفتح همزه و سین مهمله و دال مهمله لغت عربی است شیر و ببر با کهنه مند ماهیت آن حیوانی است مشهور از جمله سباع طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن گوشت آن دیر هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بسیار و طلای پیه او بر آن بدن باعث گریختن سباع از آن و تخمین ضماد پیه آن با چشم آن بر روی مورث هیبت و نظر ارسطو گوید که آب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است چون فتیله گرده از او بابویه سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بر روغن زنبق بسیار کرده با آب گرم تا شاید بنوشد جهت جمیع اوجاع مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و جگر و رحم بغایت موثر و مفید است و زهره آن مقوی باصره اکتحالا و آشامیدن بگداز آنکه سمره شیر نیز باشد جهت تخم ... جهت آنکه از زنان که بسته باشد گویند مجرب است وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس در پوست آن جهت دفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست با موی آن بر گردن اطفال جهت از امراض صرع و تجربه رموی آن جهت گریزانیدن سباع و نیز بخور ... نافع

ازپوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است و اگر کرم در ان صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون بان از آن خشک
نمایند و قدر قلیلی از آن از انبات سائیده بصاحب ضیق النفس بار در رطب بخورانند شفا یابد و چون بعضی شیر باده خشک نمایند و زن حامله با خود دارد تا بچه
اطفال از شیر باز گیرند از مرضی که بهندی [illegible] نامند محفوظ ماند و چون فرج از آن خشک نموده عند الحاجة با آنکه گرم سوده استعمال فرج از انگشت و گرم
گردانند و چون بکار برند سرگین آن از در شرب حل نمایند و معتاد شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تا چهار را
بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود بمیرد و میگویند خود دیده ام [illegible] از جمله سموم است و اکثر از آن
عداوت آنرا امتراض نموده در میان رگ برگ تانبول گذاشته بخورانند یک بیک با او عداوت دارند بالجمله هر کسیکه آنرا خورده باشد علامات آن انست که در وقت
نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد و تدبیرش انست که باو ند جگر بچه گوسفند یا بزغاله قطعه قطعه نموده خام بلعند و چون
ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورانند تا قی کنند و اگر زود قی نیاید بیخ درخت
بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام بلعند و دو سه ساعت
صبر نموده تا رجه ماهی [illegible] آن جسید بیرون خواهد آمد بیخ گیاه سفید [illegible] که بهندی [illegible] نامند با آب [illegible] سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگیرد خواه بدندان
و یا بناخن بجای آنکه دندان یا ناخن از مبلغ بر دو یمی میباشد اذیت بسیار دارد باید که زراوند و ارساو عسل و مرهم [illegible] بر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند
و بدان مرهم [illegible] از [illegible] زنجار [illegible] جهت القصه و موم [illegible] گذارند **اسلیح** **عرض ماهیت** آن گیاهی است عدس [illegible] لغتی از طرف [illegible] دانسته اند برگ آن [illegible]
وساق آن [illegible] ریحان [illegible] مایل بزردی و گل آن سفید [illegible] شبیه بگل [illegible] و بیخ آن [illegible] که [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و با قوت بارده در سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن محلل بلغم و سودای محترق
[illegible] جهت یرقان با آب کرفس [illegible] و چون با سرکه [illegible] آن بخورند [illegible] با خام آن باعث [illegible]
بدن [illegible] و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت زود مهرا میسازد و طلای آن با سرکه جهت [illegible] زیاده [illegible] آن مفید گویند مضر [illegible]
مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] **اسرار** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله
و الف و رای مهمله [illegible] **ماهیت** آن [illegible] سواحل دریا [illegible] و در [illegible] نیز [illegible] شبیه
[illegible] و چون [illegible] و از آن برگ [illegible] شبیه [illegible] آن بمقدار [illegible] و طعم [illegible]
آن اندک تلخ **طبیعت** آن [illegible] **افعال و خواص و منافع** آن [illegible] جهت درد دندان و [illegible] در [illegible]
[illegible] آن محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] خشک شدن
[illegible] در قوت و با رطوبت [illegible] جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع **اسرنج** بضم همزه و سکون سین و فتح را و سکون نون و جیم و
سرنج بدون همزه نیز آمده و [illegible] سفیداب گویند **ماهیت** آن چیزی است مصنوع از قلعی و سفیداب [illegible] شبیه شنجرف اندک سوده [illegible] یعنی سرخ
شگفته اندک مایل بزردی و صنعت آن [illegible] انست که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی و سرب [illegible] سفالی کرده بر روی کوره آتش و خاشاک
گذارند [illegible] آتش بیشتر [illegible] گذارند و آتش
براطراف آن [illegible] نا سوخته [illegible] رنگین گردد **طبیعت** آن سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن **افعال و
خواص و منافع** آن محلل و جالی و منقی ریشها و منبت لحم طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت [illegible] گوشت و دفع ورم [illegible]
[illegible] بردن گوشت زاید و مرده و قطع [illegible] جهت سیلان خون و سوختگی آتش [illegible]
سوده آن [illegible] آن [illegible] سموم [illegible] کسی که آنرا خورده باشد [illegible]

اسقیلاج ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **اسروش** بفتح همزه و سکون سین و ضم راء مهملتین و سکون واو و فتح
زاء معجمه و سکون عین مهمله **ماهیت** آن گیاهی است که در سبزه زارها و ریگزارها بهم میرسد **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن عصب مقطوع را در عشاء اللقام
دهد **اسطراغالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی
است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض **ماهیت** آن بیخ نباتی است که حالت آن مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه ببرگ و شاخ نخود و گل
آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه بسر شاخهای شعب سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشابک بعضی ببعضی و طعم بیخ آن با قوت قبض و گلهای برف
ملتفین و مواضع سلیه ابن بیطار نوشته که در نواحی اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن **افعال و خواص و منافع** آن بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس
بطن و مدر بول است شرب آن بجوشانند و بیاشامند و چون تخم بکوبند و بپزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید لیکن بسبب صلابت
بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و ضم طا و رای بی نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین
لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه اخضر بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و گل آن را
زهر الضم و سبب تسمیه ستادوس که نام جزیره است که در آنجا میروید و اهل یونان تردم و شیکدهار و در بنگاله تنتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود
و لیکن اندکی کم قوت **ماهیت** آن گیاهی است رفیع القدر دو ذرعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گل آن سرخ
شکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچکتر از آن و بنفش مایل بسفیدی با اندکی زردی و سرخی و زغب نرم و ثقیل الرایحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک
مفرطح و زرد تیره مایل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خورد و بوی آن بعد اندک مالیدن بد شبیه ببوی کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس رایحه
است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست است زیرا که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و ملکهای
با قوت میروید با تخم و قوی الرایحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشد و آنچه در ملکهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد سند و عظیم آباد و جهانگیر نگر از بنگاله میروید بعضی
سیاه تیره و بعضی سفید مایل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مایل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس هندی که آنرا خوش
آن نیستان با ریگ اندک بلند و بی زغب و بی تخم و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر و لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
اول و در دوم نیز گفته اند و این صحیح است خصوصا حجازی تازه قوی الرایحه تند طعم آن و شیخ الرئیس ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جوهر
ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ الاو گرم در آخر دوم و خشک در اول و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزاء بارده آن کمتر از حاره و نسیم آن لفعل ابن
تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جوهر ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سده و بقوت جزو حار لطیف
خود و با قوت قابضه بجزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و جالی جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض
سینه و سعال نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره بقوت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت
آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول **امراض الراس و غیره** آشامیدن یک درهم آن تنها جهت رعشه و ماد و دوار و سدر حادث از
ضربه و سقطه و تنقیه دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوصا با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن تنها و یا با شراب تازه بجهت آنکه
آنکه مقطع و ملطف است جالس البخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و هموم
و مخصوص وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و فالج و زوال غم و اندوه و نافع بجهت آنکه استفراغ سودا و تنقیه مینماید فضول ماغی و رطوبات مضره از دماغ
عفونات و اضیاف آن ازل است با عصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت میبخشد دماغ را و تلطیف مینماید روح دماغ را و همچنین میبالید جرم آن با ماء العسل و بطور مکلل بپزند
یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون بر شب آن مقدار بیاشامند که مثقال گل اسطوخودوس در آن باشد و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوصا وسواس سوداوی
و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و همچنین با تخم حنظل ممزوج نموده استفراغ با آن نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه سهل

مصدع بودن ... بلغمی و سوداوی را نافع و یک درم اسطوخودوس ... مسهل سودا و بلغم ... نافع است مداومت آن ... اسطوخودوس
طبیخ آن با ماء العسل ... مسهل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع و جهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن ... جهت نسیان و جمود و
... چون بیاشامند و ... آب انگور ... اسطوخودوس ... صرع ... سکنجبین نافع ...
از افعی ... آب انگور ... سرکه ... استعمال ... سکنجبین ...
... با ماء قرطم و سکنجبین استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس ... مقوی ...
ریاح ... آن ... گویند که ... آن کشنیز خشک ... آن ... اسطوخودوس ...
و در خواب ... بیاشامند ... جهت رفع نزلات ... جهت امراض سینه و سعال و نزله
... مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول ... تریاقیه ... اسطوخودوس ...
... جهت برودت معده ... مفید و ... آن جهت ... مقعد ... جهت
... سکنجبین ... مسهل ... آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون ...
و تخم ... بیاشامند ... مسهل ... نافع ... صفراوی ... سکنجبین ... مصلح
... مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن ... در تنقیه سودا افتیمون شیخ یوسف ... گفته ...
اسهال سودا از دماغ است و شربت ... از آن یک درم تا پنج درم و مصلح ... سکنجبین ... احتیاج مصلح ... بعضی اطبا گفته ...
... مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل ... اسطوخودوس ... سکنجبین ...
و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه ... خلوص ...
و برومی ... اسفاناج ... اسبناخ ... اسفاناخ ... ماهیت آن گیاهی است معروف ...
... مستعمل ... بهترین آن ... **طبیعت** آن ... معتدل است در گرمی و سردی ...
جهت ... کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند ... نافع از برای ...
گرم و ... **افعال و خواص و منافع** آن ... با گوشت ... حاره ...
سریع الهضم جید الغذا ... جهت التهاب و تشنگی ... امراض سینه ... گرم ... خوردن مطبوخ
آن با اشیای مناسبه ... جهت نزلات حاره ... جهت درد گلو ... عصاره آن ... جهت درد گلو ...
... حرقت ... اخلاط ... ضماد ... آن جهت درد مفاصل حار ... اورام حاره ... ضماد خام آن
ورم ... مطبوخ آن ... جهت ... مفید ... مصلح آن ... روغن بادام ...
... مقدار شربت از عصاره آن تا دو مثقال بدل آن خرفه ... و تخم آن جهت وجع فواد ... حاره ...
آن جهت تب دق و سل مجرب ... ضماد ... آن جهت وجع ... اورام حاره ... مصلح آن گل مختوم مقدار شربت ...
بدانکه اسفاناخ پخته ... روغن بادام شیرین ... نافع از برای ...
حاره ... جهت ... صفراوی ... حار ... امراض ...
وسل و سعال ... با کشک الشعیر ... ذات الجنب ... حمیات حاره و تسکین عطش نافع ... اسفاناخیه ...
قرابادین ذکر یافت **اسقلیناس** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح ... لام و سکون ... ماهیت ...

مجود است جالینوس آنرا فاربری دانسته و انطاکی عبران دگفته فاریری مشهور است نزد اهل شام و بعد مردم است آن و همچنین منفعت آن نیز است و منفعت آن
اسفلیناس است و دیسقوریدوس در رساله نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ [illegible] اصلاب
کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب کم بو و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها **افعال و خواص و**
منافع آن آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت زحیر و تحلیل و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در لثه نافع و جالینوس
در رساله نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده ام **اسفنج** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی [illegible] و بعربی
زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشافه و صوف المحار [illegible] و بفارسی ابر مرده ابر کهن و [illegible] **ماهیت**
آن چیزی است که بر روی سنگهای کنار دریای شور تکون میگردد و چون از آب بیرون آرند [illegible] آن دو قسم
میباشد قسمی آنرا که متخلخل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه ببخار [illegible] ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است
نر نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف قروح و جروح عتیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای
کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق و چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحات
تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیة قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف
قروح عتیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه عمیق [illegible] با وجود قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع
نزف الدم و التیام زخمهای تازه قوی تر و ذرور تازه آن تنهائی یا با [illegible] کتان سوخته جهت رمد یابس [illegible] جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضموم و
جراحات [illegible] و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلقا تری نباشد با قیر [illegible] آلوده کرده بگیرند آتش بر افروزند
و سر دیگر را بر موضع قطع [illegible] که خون از آن منبعث شود بگذارند که حرارت آتش بآن موضع رسد و داغ کنند [illegible] آن بدان بخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب
چسبیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین [illegible] سوخته چوب نموده آن بروغن [illegible] چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و [illegible] آن
جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آنرا بقدر [illegible] فرو برد بخیاط ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاط را بدست نگهدارند
لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن خیاط را بکشند که از گلو بیرون آید بعینه که گلو بند در اخراج زلو و خار که در حلق چسپیده باشد
مفید است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد [illegible] و در معده [illegible] در آب [illegible]
جهت تصفیه آن گفته اند از خاصیت آن است که چون آنرا [illegible] ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میگردد [illegible] مصلح آن [illegible]
است و چون [illegible] باید که بسیار ریزه [illegible] کرده [illegible] احراق [illegible]
[illegible] در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن کمتر ملطف مجفف [illegible] سنگ مثانه [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] سنگ گرده گفته **اسفندان** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف
و نون [illegible] نافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال
و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و [illegible] و بعبرانی [illegible] و بیونانی [illegible] و بسریانی [illegible] و بهندی سفیده [illegible]
ماهیت آن از قلعی و سرب [illegible] بطریق احراق و بهترین همه [illegible] غیره است که از قلعی که رصاص [illegible] نامند سازند [illegible]
نرم و بسیار سفید باشد و آنرا اسفیداب [illegible] و کاشغری نیز نامند و مستعمل [illegible] **طبیعت**
آن سرد در سیوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم است **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مجفف بی لذع [illegible]
جالی گوشت زائد فاسد و مدمل قروح [illegible] آتش و [illegible] روغن گل [illegible] جهت درد چشم و بثور [illegible] و قروح و اورام حاره آن

جندبیدستر صمغ عربی انزروت از هر کدام که خواهند باشد و با شیر دختران و با سپیدی تخم مرغ جهت رمد و چون اثر آبله بشوید و بسفیداج بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب
جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب عنب الثعلب جهت منع رویانیدن موی مرغ تا آنکه عنب الثعلب و نبات جهت باد سرخ و نمو زنرف الدم حکم
و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت درد و حکه حادثه مفاصل و زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و خوردن آن مباضع رقیق چشم حیوانات با یا هر نوع
مبتلای و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که با رچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و حمول آن جهت منع حمل
و قطع سیلان حیض نافع و چون بلسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد اثرا و چون بر موضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند نیم موی را سست و نرم
گرداند که با سانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بخورد و بدل آن با مرداسنج است المقدار شامل آن مورث خناق
و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق التغفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافته خوردن آن کشنده است از جمله
مهلکات و اعراض سحاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ چهره و بدن و سستی اعصاب اعضا و احتباس و عقل و سستی بدن و دماغ و خشکی دهن و حلق و
در یافتن طعم عفوصتی که گویا مازو خورده و متعقل الزاج در معده و وجع فواد و قی و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر یافوشا در مقعد نمایند مهلک است
و علاج آن قی و یشانید مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل لعاب ان و عصاره افسنتین است مدرات بول با
ماء العسل **اسفیداج الرصاصین** بفارسی سفیداب قلعی نامند **ماهیت** آن سنگی براق صفائحی است که در یزد و نواح اصفهان از معادن بهم رسد و امثال آن حاصل
میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محرق آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و معرق و رادع اثار
جرب و مسمن کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن با روغن بنفشه و موم که بجای طلا با شیر خرگوش و سفیده تخم مرغ جهت رعاف و حلیمن و
منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث الزاق آن و تنهای با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع **مضار** خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی زبان
و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج الزان اقوی و مداوای قی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و خیر مالعابی و عصاره خطمی و ترطیب سیلان
ربع درهم سقمونیا با جلاب اگر با ین ساکن شود اعراض بهتر و الا باز اعاده اسهال نمایند اگر تسکین عارض شود معالجه آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه و سکون سین مهمله
و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است **ماهیت** آن مرقی است که از گوشت بچه مرغ و
بزغاله و حلان و غیر اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه و لقول الحبوب نخودان مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعمی غالب ندارد تیار نمایند
و ادویه حاره مناسب نیز بیندازند **طبیعت** آن در دوم گرم **افعال و خواص و منافع** آن لطیف مرطب صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض سرسام
و سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات و سهر و لیثرغس و سکته و فالج و لقوه که سبب آنها اخلاط ردی و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض
صدریه مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند جذام سوداوی و مزاجها را نافع **صنعت** آن بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از
هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند و کف آنرا بگیرند و بعد طبخ دهند و پس از آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده
داخل کرده بپزند تا پخته گردد و پس چیزی از توابل حاره مناسبه مثل کشنیز و مصطکی و دارچینی در آن ریخته سر دیگ را بند کنند تا نضج یابد و پس فرود آورده بگذارند و بخورند و تنها
و یا با نان و یا با چیزی حلاوه و اگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر است و گرما گرم با قاتق و خوردن آن بنحوی که بخار آن بسر گردن برسد
از برای اصحاب زکام و سعال و بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسقنقور** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون
و ضم قاف ثانی و سکون واو و رای مهمله اسم اسقنقور بدون الف و سقنقس نیز و لیونانی بعضی گویند که و رل مائی است و تحقیق آنست که غیر و رل است و ورل مائی را بهندی
پانی کی گوه و سقنقور را بهندی ریگ ماهی نامند **ماهیت** آن حیوانی است از بچه و رل بزرگتر و بادستها و یا شیخ الرئیس نوشته که آن ورل مائی است که از نیل
مصر صید نمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب خشکی بچه داده و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب تذکرة الاستقام نوشته است که بسیار شبیه بورل
یافته میشود و در مولدهای اطراف نیل مصر و در مکانهای دیگر حاصل و داخل آب نیل میشود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل

است که در ریگ و صحراها میباشد و سقنقور را بطلوا میل می‌خورند این و پوست در اصل ... جنس تر از پوست سقنقور است و غذای او در اصل اشیای بری است
و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب دریا [illegible] بیضه میگذارد و بچه آورد آنچه در آب
میرود نهنگ می‌شود و آنچه در ریگ میماند سقنقور و این غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور
باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند فلس‌دار است و سر ورل پهن و رنگ آن ابلق از زرد
و سرخ و پوست آن خشن و درشت فلس‌دار ابن جمیع گفته که مشاهده کردم من در روده آن [illegible] و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و منهضم نیافته
و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آن را دو خصیه مانند خصیه خروس [illegible] در جوف کمرگاه آن و ماده آن را دو فرج است و تخم
میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن میکند آن را در ریگ و تکمیل تمام می‌یابد بحرارت ریگ گرم شده از تابش آفتاب صاحب جامع گفته سقنقور تحقیق آن است چیزی
که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از آنجا بقاهره میبرند و اکثر صید آن ایام زمستان در حیله میشود که از شدت سرد
از آب گریخته بخشکی می‌آید پس [illegible] گفته‌اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد [illegible] در آبهای
ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوانی بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود و سوای دنباله [illegible] ذرع و عرض او کمتر از
نیم ذراع و رنگ [illegible] گوشت [illegible] ناف و دم نر است که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح آن مدتی میماند و من گوشت آن را مدتی با خود داشتم از
مکان آن تا اصفهان متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آن را [illegible] حرارت آن استعمال مینمایند و آن بسیار
مقوی باه است [illegible] و دیگر [illegible] صید آن [illegible] هیجان و فساد آن است و باید که قبل از فساد صید نمایند
و باید که نر باشد زیرا که ماده آن را قوت کم است و همان روز که صید نمایند ذبح نمایند و الا [illegible] و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد قوت آن پس سر
و دست و پای آن را ببرند [illegible] دم آن [illegible] و ذکر آن [illegible] و آنچه در جوف آن است سوای
گرده و خصیه [illegible] موضع شق را دوخته معلق [illegible] زیرا که موش [illegible] اگر آن را [illegible] نکنند بعضی
[illegible] و آنچه قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمر
گاه و ناف و منبت دنباله و گرده و خصیه آن است و همچنین نمک آن [illegible] قویترین نمک [illegible] مولف نیز در مرشدآباد در سنه یکهزار و [illegible]
در زمان نواب شجاع الدوله صوبه‌دار بنگاله در خدمت عم عالی‌قدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب [illegible] مشاهده نموده که [illegible] صید
کرده آورده بودند طول آن تخمینا دو ذرع و عرض آن نیم ذرع [illegible] و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر و پوست آن مانند [illegible]
[illegible] و قبل از این نیز شنیده شد [illegible] و در اسلام‌آباد نیز شنیده شده که میشود و هم میرسد ولیکن از کسانی که لحم و
نمک آن را استعمال نمود [illegible] طبیعت تازه [illegible] و آن گرم تر در دوم و بعضی تر در اول گفته‌اند و نمک سود آن گرم در سوم خشک
در اول و کهنه آن در دوم **افعال و خواص و منافع** آن خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده
عصبانی و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه آوردن نعوظ و ادرار منی [illegible] مبالغه نموده‌اند که شاید بهلاکت رساند خصوصا که با عسل و یا با
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفته‌اند که سقنقور [illegible] اگر یافت [illegible] بول [illegible] در ساعت انسان

49

می ‌برد و اگر انسان سلفت کرده در آب ذر وقت قبل از رفتن آن بول خود مخلطیه سقنقور نیست با ماده می میرد و انسان تحت بیا بدوان خاصی است عجیب به تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال چه با آب و سن و قبض و بلاد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه حضو صاکرمی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بسر و مصلح آن عسل و بدل آن سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته اند خصیه ثعلب است و اصلی ندارد و جوارش سقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و انرا سقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد صنف اول کوهی است که دانه از آن جدا نمی شود و طعم آن تلخ و قابض و لذاع و انرا اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مایل بسبزی و ساق آن مربع و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ یکدانه و طعم آن تندتر و لطیفتر و باعطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و برگ و ساق و گل آن مانند سیر بستانی **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه **افعال و خواص و منافع** آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف ثا در ثوم مشروحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر **عصل** مخلل آن در افعال که مذکور شد بهتر و ضماد آن جهت اورام و امراض طحال و استسقا نافع و تخم آن نباتی است شبیه مبرد المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی مرتل الصفا و بمعنی کادی الی نیز گفته اند بجهت آنکه زاید دزائل کننده سپرز است و اهل اندلس بزبان ومصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنگی دارو نامند **ماهیت** آن نباتی است بیابانی خوشبو و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مایل بسبزی و مدرعیب و طرف اعلای آن سبز و از رنگ بسیار سیده و بهترین آن سنگلاخ سبز است **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم صاحب تحفه گرم در دوم و خشک در سوم گفته **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و خوانیق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شرباً و ضماداً مجرب و شیخ الرئیس گفته که چون با سرکه تا چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند بتحلیل برد انرا و چون بسایند و با سرکه بیاشامند جهت خوانیق و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته خوردن آن چهل روز در باب دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن نافع استسقی و سزاوار آن است که تعلیق نمایند انرا در روزیکه در شب گذشته آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن کمافیطوس و گویند فرنجمشک سوخته صاحب تحفه از رایح کبیر برگ دانسته و شیخ الرئیس نیز بامعنی اشاره نموده در مفردات قانون که قلیل انه نبات سخری ینبت فی المکان الحجیر الفی و قال قوم انه من الاسقیل قبل و غیر ذلک فتبا لجمله از ادویه مجهولة الماهیت است **اسقیل** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانی است و اسقال و اسقلا نیز گویند و در بعضی لغات العنصلون و بعربی البصل الفار و البصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش جهت آنکه کشنده موش است و بهندی کاندا و کندری نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه بپیاز لعر بدی شکل و بزرگ و کوچک و جبلی و بری میباشد و برگ آن تا نیم رطل و زیاده و نیز کثیر الوجود و در بلاد و نساجان بنگاله اکثر لعاب آنرا جهت استحکام و سختی بر ریسمان تار و پود کرباس وقت بافتن میمالند و برگ آن شبیه ببرگ زنبق و سوسن و نرگس و پیاز گندنا و بغیر از انها و ساق آن بی تجویف و سبز مایل بزردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک خمیده می آید و بر سر آن گلهای سفید طولانی و وسط گلها سفید و بر پشت برگ در وسط آنها خطها رغوانی طولانی در وسط گلها پنج تا هفت عدد تارها ارغوانی و بر سر آنها چیزی های تا مانند پشمک اندک بین زرد رنگ و بعد خشک شدن سیاه میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه ببوی گل نیلوفر و گل بعضی سفید مایل بسیاهی و تخم آن تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن سرخ و شکل زرد مایل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت تلخی مخلوط در نرگ و جبلی **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبت محرقه و مفرحه و در سوم نیز خشک گفته اند

[illegible]

امتحان و خواص و منافع آن [illegible]

[illegible]

تلطیف بدن نحیف و شادابی [illegible] بارده و لعابهای مغزی و آب میوه های مسهل و امراق حب بدل آن گویند بوزن آن [illegible] و این که سیر صحرائی
باشد و قرد مانیز بوزن آن و مثل ثلث آن و نیم ثلث آن [illegible] و نیم کبریت و ملایق [illegible] نمودن مع تشویه دخل سکنجبینات و دواها و دهن آن [illegible]
داخل است مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل گرفت اسقنقور لغت [illegible] سعد است گرهای
کیاهی نیز نامند و بعربی حب الزلم گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی برگ آن باریکتر از برگ کراث است و زیاده بر سه عدد نمیباشد
و بی ثمر و بی گل و در رهگذرها و قریب آبهای روید اسگند بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال نام دوائی هندی است
ماهیت آن بیخی است اندک تلخ و مطبوخ [illegible] و کمتر از آن اندکی باریک تا بغیر باطن آن سفید مائل بزردی و بهترین آن ناگوری است که بزرگ
کرم ناخورده باشد طبیعت آن گرم و خشک [illegible] رطوبت فضلیه افعال و خواص و منافع آن [illegible] و ضیق النفس و [illegible] در [illegible] نافع و جهت رفع
امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و [illegible] در دفع فساد بلغم و [illegible] مفید و اهل هند از جمله [illegible] قایم مقام بهمن سفید میدانند و لهذا
اکثر در دواها [illegible] دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند اسل بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت [illegible] است و بهندی کسرائی نامند ماهیت
آن نباتی است که از آن حصیر میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا گولان نامند تخم آن سیاه مائل بسفیدی و بزرگتر
از تخم ماده و گیاه آن درشت و سطبرتر از ماده آن و شاخهای آن باریک [illegible] و در عراق ریسمان و غربال نیز از آن میبافند و [illegible]
میباشد صنفی آن اطراف آن تیز و آنرا اسجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دوم با ثمری مشابه [illegible] صنف غلیظتر و پرگوشت تر از قصب
صنف دوم و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بیشتر و قویتر اند صنف اول [illegible] منجونس نامند ثمر این صنف بر اطراف آن میروید شبیه بثمر صنف دوم [illegible]
اول طبیعت سرد و خشک آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر [illegible] افعال و خواص و منافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سهر
و مالیخولیا و استسقا [illegible] صنف آن بقدر [illegible] با آب [illegible] جهت قطع اسهال و نزف الدم و حم و ادرار بول [illegible] صنف سوم آن لعاب
منوم [illegible] آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه [illegible] آن جهت گزیدن هوام و طلاء خاکستر [illegible] آن جهت قطع نزف الدم و جمیع [illegible]
و تحلیل خنازیر و رفع حکه [illegible] مضر [illegible] و مصلح آن گلنگبین عسلی و فلافلی [illegible] صنف رقیق آن [illegible] جهت ابدان قویه و [illegible]
آن جهت ابدان یابسه مفید اسلنج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب تحفه نوشته که لغت [illegible] است و اصلی ندارد و آنرا ذنب
الخیل نیز نامند ماهیت آن [illegible] و بری میباشد بستانی آن گیاهی است نبت آن بگزارها و شاخ آن [illegible] برگ آن شبیه [illegible] که تره تیزک نامند و
مستعمل صباغان مغرب است و آنرا [illegible] گویند و شاخهای آن [illegible] شبیه [illegible] با تجویف و برگ آن باریک [illegible] آن کوچکتر [illegible]
و مائل بسبزی و ساق آن با شعبهای بسیار [illegible] الطرف [illegible] شاخهای آن غلافهای [illegible]
و کوتاه تر و اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشهای آن [illegible] زردی [illegible] طعم [illegible] رنگزار و کوههای [illegible]
و این [illegible] الریاب [illegible] طبیعت [illegible] گرم [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]
آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص ریاح [illegible] ضماد [illegible] آن جهت رفع اورام بلغمی [illegible] آن مجرب دانسته اند و طلا
مطبوخ [illegible] آن جهت حمره نافع [illegible] آن جهت درد [illegible] ریاح غلیظه [illegible] جهت گزیدن عقرب و سموم قاتله
و گویند خوردن و ضماد نمودن آن [illegible] و جمیع مفاصل را مفید [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] نیم مثقال تا دو درهم بدل آن [illegible]
[illegible] کالاناک نامند طبیعت آن
در آخر سوم گرم و خشک در غایت [illegible] افعال و خواص و منافع آن [illegible]

شاید استعمال آن جهت شدت خوشبو نمودن آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی از ازاریج بهتر نباشد پس عملی که دران کرده شود در حرارت ادا
نافع باشد بابت تقطیر پوست مطبوخ آن با شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و ریختن که دران دندان از و سرد آن جوشانیده باشند
جذام و امیل بیخ الاترج است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بجهت تعلیق آن جهت رفع تب ربع نافع و آنکه برص و ذی مرار الصبی کنند
که چون شکم او از سر باد و بیاله شکافته جنبانی از ابرین آورند دارد شاسفرم خشک که تا آب جنبانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در تنور بپزند
تا پخته شود و لیکن شاسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز نگذارند پس باز کنند مجرب است ابن المولد از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال
زهره مار در بیخ آن نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر و تعلیق شاخ الحیه که حجارة ازوی است که هر ساله مار می اندازد
بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف و مقوی است و تخم مار را چون باهم که ولوره از منی شده طلا کنند جهت رفع چین تازه
نیست کهنه اندر استحال ندارد این نوع نزول آب و دیدن را ز ... آن قرابادین ذکر یافت فصل الالف مع الشین المعجمه **اشترغار** بضم همزه و سکون
شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه الف و رای مهمله و صاحب برهان قاطع برای مهمله در آخر قید نموده معرب اشترخار است
و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عوام آن تخبیل العجم و تخبیل الفارس خوانند و محدث بیرونی و یونانی فراغنون و اتاریون نام است بتمامی شکله زیر و اهل
مصر الجلاح و بشیرازی ... نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بباد آورد و گل آن زرد و سفید و خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه
باد آورد و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خیر النبت دراز آن باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل آن قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابو ریحان
گوید که نبات شیر دار است از جهت تجربه متذر راز ان ... اگر گنجم چون شیر از جرم آن ببرد... بایست من رسیدن موضع آرش کرد و بدتر الحاجة باقی بود
آن خراسان رنگین ... مرو و بخوان جبال موصل و بغداد و آذربیجان و بهترین آن خراسانی واجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی ...
قلیل المرارة و معتدل الجرم کم گره مصمت با اندک حرافت تشبه آن است و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن میکنند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و بیخ
داوی دیگفته و دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشابیب عنبر است و این زود ست در دق میان آن میان دار و رسته که تخم آن کسحاب ... بزرها
عصیفر و گیاه و تر و تازه از اماته کاهو در موصل میخورند و تخم باد آورد زرد و سفید و خارهای گیاه و آن طولانی و در بن نجی و نقش میباشد و بهترین است که از بروده
می آورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی الکبیر ... آن بهتر از غیر مخلل است و سرکه آن بهتر است از جرم آن طبیعت آن در
سوم گرم و خشک و در دوم گفته **افعال و خواص و منافع** آن منفح سدد و مسخن معده و مشهی و هاضم طعام و ملین آن و مدر بول و دافع یرقان و استسقاء
مرارئی و خلفة و باقوت تریاقیت خصوص خل آن و اشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت نهایت عشوی و یابخم حقن مخلوط است و بیخ آن جهت طعام و هضم آن
و طلای طوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و استسقاء ... و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن ... که جهت اورام بارده
و تسکین درد او دفع سموم سرکه آن با قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت از سرکه آن تا نیم مثقال و از جرم آن تا دو
درهم مضر دماغ و گرده مصلح و مقی و دلایع و بطی الهضم و حبشی را بخار آن ... میماند بسبب دیر هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص ... آن در جرم
معده مصلح آن شربت عنصل و ... آن انجدان و بحق آن جهت گرده و جگر و ... آن تا سه دقیقه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق
آن در قرابادین ذکر یافت **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت ... است و بیونانی خامالاون لوقس
یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لوقس بمعنی ... است و معروف بشوک العلک است جهت آنکه از آن
صمغ مانند مصطگی بعمل می آید و زنان بجای مصطگی استعمال مینمایند حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی ... نامند و در راه سند و بنگاله بسیار است ...
آن ... اختیارات بدیعی نوشته که درخت کرم دانه ... از مازریون و بیونانی خامالاون ... نامند و بعضی ... نامند و در کوهستان شیراز
... حامالاون ... اند و ... سیاه و ... دو صنف

میباشد سفید و سیاه و صحرائی و کوهی و مجموع او برگ شبیه برگ کنگر و لی ساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه [illegible]

و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ او از که از زردک بیخ آن بیرون آید مانند مصطکی ریزان است [illegible] و آنچه [illegible] آن گرفته خوش بوئی و کراهیت و طعم آن

بشیرینی مائل و مغز آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه او از برگ [illegible] از قسم اول [illegible] تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن [illegible] و گل آن [illegible]

[illegible] و بیخ آن سطبر سیاه و گاه در آن سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آن است و از خواص آنست که [illegible]

آن [illegible] و منبت آن سنگلاخها [illegible] طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم تا چهارم گرم

و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** سفید آن آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع جنون و صرع و توحش [illegible] با شراب قابض طبع

و با طبیخ فوذنج جبلی جهت اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرداب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر [illegible]

و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم مضر [illegible] مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار

محرق و حدت است در یک مثقال آن قتال و در شربتها غیر مستعمل و طلای آن تنها یا با کبریت جهت جرب [illegible] و بهق و با روغنها جهت تحلیل مواد بارده

و ضماد آن بر جراحات متآکله منقی و طبیخ آن با سرکه و گوگرد [illegible] و جهت قطع ثآلیل موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و [illegible]

با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسبانند وجع او را ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متآکله جهت قروح

خبیثه و متآکله و چون او را با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ و خنزیر و موش دهند هلاک سازد [illegible] و صمغ آن [illegible] دندان کرم خورده [illegible]

بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته **اشراس** بفتح همزه و [illegible] و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت مغربی است و بفارسی

سریش نامند ماهیت آن بیخی است شبیه بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک است و گل آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریضتر و برگ [illegible] آن قویتر و گل آن

سفید مائل بزردی و ثمر آن مستدیر [illegible] و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث [illegible] بالتصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس طبیعت

آن در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفرای سوخته

و سحج و خشونت حلق و چون خمیر کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید

و ضماد آن جهت جبر و کسر [illegible] قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه [illegible] و با آرد جهت

سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل آن و جهت نفث الدم [illegible] جهت تنقیه جگر نافع [illegible] و مصلح

سکنجبین [illegible] مضر و مصلح آن گلقند مقدار شربت از آن [illegible] و از محرق آن یک مثقال و از تخم آن تا دو [illegible] در اکثر افعال قوی تر است گویند [illegible]

و یا گرسنه و بیخ او را سائیده با آب ممزوج نموده مستعمل [illegible] کفش گران [illegible] بسیار [illegible] و وصل آن مستحکم میباشد

اشق بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب [illegible] فارسی است و بفارسی اوشه [illegible] و بعربی [illegible] و لزاق الذهب بیونانی [illegible]

[illegible] بعد از همزه [illegible] گفته [illegible] آن شیخ الرئیس گفته که صمغ الطرثوث [illegible]

لزاق الذهب [illegible] الکراث [illegible] گفته اند [illegible] غلط کرده کسی او را صمغ طرثوث دانسته و آن صمغ درختی است [illegible]

مستقیم النبات [illegible] آن بلادی است که حرارت [illegible] بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه [illegible] دیسقوریدوس در ثالثه نوشته

که صمغ درختی است شبیه [illegible] منبت آن بلادی است [illegible] در موضعی که او را [illegible] خوانند و درخت او را اغاشولیس نامند و مختار و بهترین آن آن است

که خوش رنگ [illegible] و حبوب [illegible] خالص [illegible] آن شبیه [illegible] و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود او را

بروسما خوانند و آنچه در آن خاک [illegible] با سنگریزه باشد [illegible] و صمغی که [illegible] نامند [illegible] گفته درخت آن مابین نبات و شجر و کوچک و ساق

آن [illegible] مائل بسفیدی و گل آن [illegible] و صمغ آن زرد [illegible] بهترین [illegible]

آن سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال است و مغشوش آنکه بسیار مینماید و فرق بزردی رنگ مغشوش آن است تحلیت نیز دو فرق بوی آن است

خالص آنکه از اهای بزرگ تکاثف صلب تلخ قریب بسمی خاربیا شد و صاحب اختیارت بدلی نوشت صمغ نباتی است که آنرا انیسیاری بدان خواهند

طبیعت آن گرم در اول دوم و بعضی در سوم در آخر اول خشک و اسحق گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مقوی طین جالی

جاذب از عمق بدن و اندک ملین و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مسهل ملایم است و لهذا داخل مسهلات

کرده میشود و جهت اصلاح محل اینها امراض الراس آشامیدن آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی و توبا یار از یکمثقال تا دو درم و سعوط آن

با کلی زرم و زعفران بعد درمی با ترتیب مذکور جهت آنکه اسهال طبیعی منبا باید و دفع میسازد آنرا و همچنین آشامیدن آن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با

ماء العسل جهت صرع و مقدار گرسنه در چهار درم او قبه عسل مصفی و یا طبیخ زوفی و با طبیخ انجدان برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم

جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارد و بلغمی نافع و دوار و سکته و استرخا و لقوه و مثال اینها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه جلب بلغم میکند و فرود آورد دماغ

و رطوبات بسیاری از دماغ و عصب و سینه و خشک و حنجره و سپرز دماغ و تحلیل میدهد امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها طلای آن با سرکه

جهت شعیره و ناخنه و سبل و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و دفع ظلمت بصر مفید و

اشامیدن آن یکمثقال آن با … بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و ضیق النفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح سحابی و دفع مره سوداوی و تنقیه آن و

با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات و جهت عسر البول و حصاه و مفاصل و عرق النسا و دفع مضرات ادویه مسهله و جبس انیده مقدار نیم درم تا یکدرم

و تا یک مثقال آن و … با آب گرم تنهائی جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کلیه و اسهال

بلغم غلیظ لزج … جهت … گرم معا و جهت اخراج اخلاط … و نفضلات و جمیع رطوبات نافع و تنهائی و با سرکه جهت

ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابات … صلابات … با سرکه جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با

عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه … جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده و بارزت جهت کلف و بهق و اثار

جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان … حلیه … جذبی که دارد و آسموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است … و …

جهت … که از الفسنقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط … نیست

نموده … ایام … جهت تحلیل ورم و نضج آنها و خوردن گوشت فاسد … کوشت … با …

بسیار دارد … مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال مضر معده و … آن … مصلح آن انیسون

مضر … آن … استعمال نمودن آن … آن سکنجبین است با … و شیخ … آن قراباذین کرد … اشنان بضم همزه و سکون شین

معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر … و آنرا حرض بضم حاء و سکون را … مهملتین و ضاد معجمه و غاسول نیز نامند … بدان … میشوید …

آن انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ … آن … برگ … و در آنها … شبیه … میباشد و همیشه تر و تازه در آب …

گیاه آن … آن … بسیار گرم و … و آن … کل …

نموده … در آنها آتش … و … سوخته از آن … در آن … منجمد میگردد مانند … و …

بزرگ … آن … است … آن … خشک … شوری … زند …

دیگر … آن … گیاه آن … و شاخهای آن … و برگ آن … سرخی … برگ آن ریزه و ضخیم … مایل … و طرف …

آن سبز … و … رنگ آن سیاه … آن … و طعم آن با شوری … و در زیر درخت آن همیشه تر … باشد

و منبت این نیز … و گیاه تر و تازه و … و بوی … و … و … آن … بعد از …

طرف ... که رنگ آن سرخ میباشد برگ آنرا مالیده بر ابهامی مالند سیاه میگردد و توسعاً از آن سیف سیاه شده و آنرا خون العصافیر نامند

جهت مشابهت آن ... نوعی سنبر این ما ماسول فارسی و یابس گویند و با آب آن ... حل نمایند و بجای مداد در کتابت بکار برند و آن

عنبر بوقانس است و بهترین آن سفید است که مسمی بخرء العصافیر است **طبیعت** آن گرم در سیوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن جالی و

محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظه و مدر بول و حیض ... سه درم سنبران مسهل زرداب و جهت استسقا نافع و ... آن حیض ... آن بالخل

[illegible] آن سقط جنین ... و مرده ... آن کشنده ... آن جهت بردن گوشت زائد ... جهت جلای دندان نافع و مداومت آن مفسد

زنان مصلح آن ... کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است **مشنه** بضم میم ... و سکون شین معجمه و فتح نون ... [illegible] شبیه البحور

و مسک القرود و بفارسی ... و هندی ... نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است شبیه بریسمانها ... [illegible]

پیچیده و در هم بافته در شاخهای درخت بلوط و صنوبر و ... درختها متکون میگردد و بهترین آن است که ... سفید و خوشبو باشد ... [illegible]

است **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه ... که در آن برودت فاتره ... گرم در اول و خشک ... و بعضی

گرم و خشک در اول و بعضی گفته بارد و یابس ... از درخت بلوط ... و طبیعت آن باختلاف ... مختلف میگردد **افعال**

و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت قابضه و محلله ... خصوص ... [illegible] ... روح ...

... مقوی قلب ... امراض القلب ... و سایر الاعضا ... [illegible]

تقویت ... جهت خفقان و صرع و تقویت معده ... [illegible]

گردانیدن ... [illegible] ... تقویت معده ... [illegible]

[illegible] ... جهت ... [illegible]

حیض و ضماد ... جهت تقویت اعضای ضعیفه ... [illegible]

و تحلیل صلابات ... تقویت معده و جگر ... [illegible]

آن که از درخت بلوط باشد جهت ... و حرارت چشم ... [illegible] ... گوشت ... [illegible]

[illegible] ... رفع ... تحلیل ... [illegible]

[illegible] ... گویند ... [illegible]

[illegible] ... ذکر یافت حکیم ... در حواشی تحفه نوشته که در کتب ... دیده شده است که ... [illegible]

نیز نوشته که بر شاخهای ... [illegible] ... **طبیعت** آن ... [illegible]

جهت ... اعضا ... [illegible] **فصل الالف مع الصاد المهملة اصابع الصفر** گفته اند معروف ... [illegible]

... **ماهیت** آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ... [illegible]

بیخ آن ... [illegible]

و طعم آن ... [illegible]

و ... [illegible] **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در سوم ... **افعال و خواص و منافع** آن ... [illegible]

قوی ... فضول غلیظه ... اعضای عصبانی ... [illegible] ... تقویت ... [illegible]

... جهت تحلیل صلابات ... [illegible]

محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلحش صمغ عربی مقدار شربت از آن تا دو مثقال بدل آن حبوب امراض سوداوی یک وزن آن و نیم وزن آن افتیمون

دو ثلث سعد **صابع فرعون** **ماهیت** آن سنگهائی است بمقدار انگشت شبیه به نی مجوف گره دار باندک پهنی در ساحل جیحون که هم خوانند صدا مانند سنگ

از انها آید از طرف یمن و حوالی بحر و جبال حجر و صنفی از آن از رطوبت سنگی پیدا شود و این از رفقای قائم مقام مومیا دانسته اند و بهترین آن مخطط سرخ زرد و

شکل نیم است و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و افعال و خواص آن شناسان بمفرد شناسند فرق میان هر دو ظاهر است و نیز بران **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر

دوم **افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت تازه استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل

ندارد و انطاکی نوشته نوعی از آن را در مصر دیدم که شبیه بنی باریک بود و سنگ نیش مجوف شاید که بهتر باشد از انچه ذکر یافت **صابع الاصول** **ماهیت**

آن مترجم عشبا ابوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته آن دوائی است هندی تخم آن مستعمل بطبّ و شبیه بشلغم که چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست

آن شق شده مغز آن ظاهر گردد و دانه بنفسه درجه یکم آن بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته بلغت خاندیس سابان نامند و آن

نباتی است مابین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و از او خوشه پیدا شود مانند خوشه گندم و جو و بر سر هر خوشه گلی

خیری و رنگ آن سرخ رنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو و چون آن در دهان نگاه دارند یا در آب تر کنند پوست آن شق شده جدا گردد و مغز آن بیرون

آید **صطرک** بضم و سکون صاد و فتح طاء و راء مهملتین بی نقطه و کاف **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است و بعضی گفته اند صمغ زیتون

است و جالینوس قائم مقام و بدل حصی لبان گفته و در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه برانج و

سفید رنگ خوشبو شبوی است که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن بکیابت مغشوش بپنبه و موم گداخته یا قندر خالص آن نموده

سفید و شیره **طبیعت** آن گرم در سوم خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که

از سرما باشد نافع و چون با قندری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع

مصدع و مسبت و ثقل آورد و اسقاط جنین بنده نماید مصلح آن تخم و انیسون مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن میعه سائله است **فصل الالف مع الطاء**

المهمله **اطرطیقوس** بفتح همزه و سکون طاء و فتح راء و الف و کسر طاء و فتح راء و الف و کسر طای مهملات و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی

است بمعنی شبیه الکوکب و بعربی بحر و بیجالبی است بجهت آنکه تعلیق آن بالخاصیه اورام حادث در حالب را نافع است **ماهیت** آن گیاهی است ساق آن کمتر از

ذرعی و صلب و خشن بر اطراف آن گلی شبیه بیابونه و بعضی گل بنفشی و در وسط آن گلهای مجموع بر گلها و گلهای آن شبیه بکوکب و برگهای ساق آن بار

دو شعب و تخم آن خیری و تلخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست **افعال و خواص و منافع**

آن محلل و مجفف و اشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن

و جع و درد کنج ران و ورم آن نجابت موثر مقدار شربت آن تا دو درهم است **اطرماله** بفتح همزه و طاء و سکون راء دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام

انسیقی گفته که عماسقی نوشته که آن گیاهی است ساق آن بلندی یک ذرع و بی شعبه و بر آن طوقی مانند عسل پیدا شود و برگهای آن چهار

موازی یکدیگر شبیه برگ شاه دانه و بسیار زرد و تر از آن و خوشه ثمر آن بمقدار یک شبر و غلافهای ثمر آن مدور و دهن شکافته بشکل غلاف باقلی و بسیار زرد

متصل بهم یک صف بر بالای دیگری تا انتها و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ بسیار یکی گل آن نیز تا دانگ و منبت آن

زمینهای خشک صحراها خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای رمد بارد اکتحالا نافع **اطریه** بفتح همزه و سکون

طاء و کسر راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و بلغت عربی است و بفارسی آش آرد و رشته نامند **ماهیت** و مزاج و افعال و خواص آن اکثر

معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته و قطائف و تتماج و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم

خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های باریک بسیار طولانی از کارد و غیره بمقدار که خواهند

در آب جوشان ... کرم جوشان یا در آب حلیه جوشان بریزند و تلخ آن بیار تا پخته گردد و طعم خامی آن زایل شود و مصلح ...
فرود آورند و ... بالای آن بپاشند و این را بفارسی آش رشته و ترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آنرا ... با مرغ و یا
با سکال دیگر بپزند و همان قسم ... بطبیخ ... و بعربی ... و بفارسی آش برگ با ... ترکی ... گویند و خیاط ... آرد ... و ... انگشتان ... از ... سوراخ تنگ
غلبیر را بنوعی که خمیر او در جوف ... بر کرده ... یا ... بنمایند ... سوراخهای آن ... مثل خیاط خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه کف هر دو دست
بمالند و مثل ... های خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی ... و ... حوین ... نامند و عند الحاجت این را ... تعن ... بریان
نمایند تا اندکی سرخ و بریشته گردد پس آب ... ریخته ... در ... گرده ... تا پخته شود پس آنرا ... و ... گرده ... نمود ... و ... شیره ...
داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول نمایند و گاهی ... از آرد و حبوب نیز ... اول با دوم ... اصحاب ... حیات ... حاره ... باشند و قوت ... بی گوشته باشد
فالوذج ... و قسم اول گرم ... اول ... رطوبت بسیار ... گوشت ... آنکه ... بوده ... ومضی ... با گوشت جهت ... اصحاب ... بعضی ... امراض ...
خوردن گوشت بر آن مناسب باشد مفید ... و لکن بطی الهضم و نفاخ است بجهت ... بودن خمیر آن ... و بعضی ... و بعض ... خمیر ... آن ... و ...
آن قسم اول ... بطی الهضم تر و مصلح آن ... و قلیه ... روغن بادام شیرین ... هضم ... غذای بسیاری ... جهت ... و ...
... آن ... جهت ... و مثانه و ... معده ... و چون ... آن ... یا ... روغن ... بادام پخته ... جهت امراض ...
موافق ... آنچه از آرد ... و ... رطوبت بسیار ... بطی الهضم ... الغذاء ... و ... اول ... صفراوی ...
و یا جهت زیادتی لذت ... مانند ... باشد ... با سرکه و یا آب لیمو ... بخورند و یا انار و یا آلو و یا زرشک یا امثال اینها با اندکی شیرینی
حلاوت ... و این قسم ... آش ... نامند و بطی الهضم تر ... و مولد ... غلیظ است و مصلح آن ... و ... و بعضی جهت رفع
اسهال ... گفته اند که اگر ... دیگر ... است
برای حار المزاج ... بغذای ... نافع است ... اگر ... باشد ... اخلاط حاره ... و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذاء
... و ... آن ... اخلاط غلیظ ... و آنچه از آرد برنج سازند ... سریع الهضم ... و نوع دیگر که از ... بفارسی رشته ...
رشته ... نامند ... در برنج ... سازند ... در برنج ... آب کرده ... نموده ...
... باشد ... خوب گرم کرده پس آن ... گرفته ... آن ...
تا ... رشته های باریک ... و اگر ... باشد و اگر ... باشد ...
... و دیگری ... مقداری که خواسته ... بریان ... مغز بادام بریان و مغز پسته بریان ... و حلاوت ... شکری
... ریخته ... بجای حلاوت ... شکری ... و ...
... در برنج ... سریع الهضم ... کثیر الغذاء بطی الهضم ... ساخته آن ... و فالوذج ...
... سوداوی ... صفراوی ... ماده ... خوبت ... ماسیر ... ماليخوليا ...
... و ... خفقان و خونریزی ... بجهت ... زکام و نزله ... جهت نفث الدم ... که در آن عدس پخته باشد
... نافع ... بسبب ... که ... مواد ... از آن ... با سودا ... و ... که در آن ...
... بادام ... حیاتی ... ذکر یافت مناسب ... جهت ... و زیادتی لذت ... با گوشت ...
... آب لیمو و آب غوره ... یا ... دخل الطریه ... و ... ذکر ... **فصل الالف مع الفاء اطفار الطيب**
بفتح همزه و سکون طای مهمله و فتح فاو الف و را مهمله ... و سکون یای ... لغت ... است بفارسی ناخن بریان و ناخن

و ناخن جزء ناخن و باو بهندی نکه بفتح نون و کاف ... و بادویه فرنگی انگیز اود رطس نامند **ماهیت** آن جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای ...

آورند شبیه بناخن و مایل بتدویر و خوشبو چند نوع میباشد بعضی سفید مایل بسرخی و این را هندی میخوانند و بعضی از آن سرخ و با تقعیر و این را

قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگ از قسم اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع

اول سفید است و همه انواع از آن چون بسوزانند بوی اندکی ازان آید و چون بروغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و محتمل که آن خانه کرمی یا ماهی

صدف باشد و یا گوش جانوری دریایی که امواج بساحل انداخته مردم از آنجا می آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع**

آن مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و ... و دیدن بار دیگر و رحم و اختناق آن و جمیع امراض بارده آن

اشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل ... و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و

اختناق رحم و احتباس حیض نافع **مصلح** آن سکنجبین **مضرت** ... و **مصلح** آن گل ارمنی **مقدار شربت** آن از یک درهم تا سه درهم **بدل** آن قصب الذریره و بقول الاطباء

سنبل و دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نمایند

اظفار الجن ماهیت آن نباتی است بی برگ و شاخ گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی و شبیه بکرم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و خشک

افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان اسود و سرفه خشک و بانی صدیه جهت دفع بخور ابی و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام ... مضر

دماغ **مصلح** آن عناب **مقدار شربت** آن تا یک مثقال است **فصل الالف مع الفاء** **افاویه** ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل میکنند و محمود سنجری

گفته که ادویه عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و سنبل و امثال اینها و حب بلسان و ... و حق قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت **افتیمون**

بفتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون یونانی است بمعنی دوا الجنون و بعربی شجرة الصنع و بسریانی

سور موربرو و شیون و بهندی اکاس بیل و امل بیل نامند **ماهیت** آن نباتی است سرخ رنگ و در بعضی از اصناف نیز می آید و فروع و شاخهای آن

مانند خیاطه و ریسمان باریک و بنبات دیگر بزودی میپیچد و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل ریزه‌تر و سرخ مایل بزردی و گل آن با رنگ تخم

و رنگ آن سرخ مایل بزردی با ریشهای بسیار باریک ... و بیخ آن شبیه ببرگ و ... در زمین میماند و بعضی گویند که در جوف آن چیزی میماند و طعم آن تلخ

با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزائر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی است پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس آرند و رنگ آن سرخ و بسیار باریک

و تازه و بهتر از آن اوصاف و آن یا ده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و آنچه در تابستان با تخم و اکثر در هم آمیخته آورند

و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن در هم شکسته آمیخته میباشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ

الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش بحاشا

میباشد و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و باسد العدس نیز و فرق بسبزی و تیرگی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن که

رسیده و چیده باشد آن است که چون آن را بمالند بکف دست بو کنند آنچه صعتر چیده است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه

ابوریحان گفته که این صعتری نامند چون نسبت بوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جبه معانی گویند و این لطیف ترین انواع آن است و اقریطشی را ایرانی

نیز نامند زیرا که بیشتر از آنجا بانطاکیه برند و از آنجا باطراف و فلسطینی نیز لام بجای را گویند **طبیعت** آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و چنین

و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف و منضج سدد و مسهل سودا و بلغم

تنها و یا با هفته مسهل صفرا نیز و جهت امراض ... و ... از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس

سوداوی و فالج و لقوه و خدر و جلای ... و سرطان و ... و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده و ریاح اورده نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالجمله جهت

امراض سوداوی و تنقیه سودا معیار بی نظیر ... زائل گرداند صاحب استقصار الاستقام گفته مفتح سدد است و در اسهال ... الحمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویه

تنقیه اسهال است مجرب اطبا مجرب است اکثر اطبا معین بر عمل و تحلیل نماید امراض الراس چون یک مثقال بر وزن ده درم آن را در رطل شیر تازه دوشیده
و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین جوشانده ده درم آن را در
شیر گوسفند تازه دوشیده حل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا العجبا نضج منضجات مناسب دهند و نیز با ماء الجبن جهت
حادث از حرکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی و آن با حل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آن را با ده درم مویز منقی از حب جوشانده خشخاش و صاف نموده
بیاشامند نافع است مالیخولیای حادث از شامیدن خمر بسیار داده اند برای دفع وسواس سوداوی و اخراج دیدان طوال اگر اضافه نمایند
سیاه شیر مییا شد نافع و چون اضافه نماید بر مقری نماید با ترنجبین و گاوزبان میباشد و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هفت درم آن با شیر تازه دوشیده
و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و تخم حنظل داند که مثقال بعد از تنقیه
ماده موجب بیکاری است و چون افتیمون را کوبیده و مویز منقی برشته حسب خوب ده درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را
هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سنجبین با ده برشته بیاشامند اسهال سوداوی القوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی
و چون بر هفته یکی تریبا از بیخ کبیر ده شود میباشد نافع از برای مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سوداوی و همچنین بیاشامند آن با ماء الجبن
سکنجبین تشنج و قرطم که مقدار شیر و رطل باشد و حب اللقرطم کوبیده هفت درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی و بدین دستور که حب القرطم
شیر را قدری جوش داده فرود آورده و چون نیم گرم گردد آن را در پارچه کرده در آن بمالند که تمام منشره آن برآید و بگذارند تا خوب ته نشیند
و تمام آب آن را از روی آن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند قاطع طبی در تجربیات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
که افتیمون مخلوط با افسنتین و رگ حنظل آنها داد شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن و چون افتیمون را در یک رطل آب جوش
داده مالیده صاف نموده در آن صبح آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه سر کنند از اخلاط فاسده سوداویه و نافع است از برای کابوس حادث
از بخره سوداویه و تنقیه از معده سوداوی سر با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و بیاشامند آن با استوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است و جهت
صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند و منضج میانیل بیفشارند و بیاشامند
نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن بر وزن ده درم در یک شیر تازه دوشیده بجوشانند و صاف نموده اضافه آن نمایند
مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضت تا برده گردد پس بیاشامند و تا هفت روز متوالی این را به عمل آورند تشنج و خدر را نافع است و چون
چهار درم افتیمون را ساییده با قدری عسل و نمک بخورند اسهال سودا و بلغم به قوت نماید و بعد از آن بالیله سرکه نیز بر این ترکیب اضافه کرده بداکه چون
افتیمون لطیف و ضعیف القوه است آن را بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل است بلکه آن را در غیر مطبوخ
باید کوبید و در مطبوخ نیکوبیده چنین اکتفا نمود و اگر آن را در صره علیحده و بسته در مطبوخات بعد از نضج در آخر جوش انداخته بگذارند که یک جوش داده فرود آورند و بعد بنوشند شربت آن
از شش درم تا ده درم نمایند بهتر است و افتیمون منصفر اوی ... و مورث کرب و غشی و عطش است مصلح آن زعفران و کتیرا و روغن بادام و رب
کردن گویند مضر به ... و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و موافق از جهت باردین و کهول مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار
مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم و بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و گویند نیم آن حاشا با مثل آن ... ...
آن را بسعید ... است و تخم آن را نیز نرم نباید کوبید و به روغن بادام چرب باید نمود که مصلح است در معص و اگر در غیر مطبوخ جرم آن را استعمال نمایند با لا ... آن روغن
بجا آورند و چون ده درم تخم آن را کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت السما بگذارند و روز دیگر فشرده ... ...
و یک ... گل ... است و دو مکرر رود ... قند سفید ... در آن حل کرده و گلقند ... و روغن بادام ... بیاشامند صبح ... گرم ...
مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بهایت قوت بدون ... و حادث ... و اگر ... مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نماید به ...

مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف کشنیجان و شراب قرص مطبوخ و نقوع و مطبوخ افتیمونی و معجون مثلث آن
در قرابادین ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه و فا و سکون را مهمله و کسر با موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون افربیون و فربیون و افرنیون
و اربیون نیز نامند و بروی افیلن بلا واو نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و بعربی آکل نفسه و قاتل نفسه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کروش الغنم
و بیونانی حالاس و ناکوب بیز و بمغربی لبتانه گویند و اکثر لبن الاسود نامند **ماهیت** آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه
آن سرخ رنگ نبات آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیردار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پر شبیه و خارناک و قسمی برگ آن
سیاه و خار آن تند و باریک و شیر آن بیشتر و منبت آن بلاد مغرب و حبش و سودان و بسبب شدت و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن
شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن میرسانند که شگافته گردد و دور میگریزند که بوی آن بمشام
شان نرسد یکبار رفته شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد و آنرا خشک کرده باطراف می برند و بعضی صمغ درخت مازریون دانسته اند و اصلی ندارد
بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی و تند بوی با حدت طعم است که چون بزبان گذارند زبان را بگزد و مدتی لذع آن باقی بماند و هر چند
تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در روغن زیت که آمیخته شود و سنگ زمین متخلخل شبیه و کهنه آن سرخ رنگ اشقر بود و زود گداخته نشود و بوی تندی
آن کمتر باشد و مغشوش آن که از آرد و صمغ عربی میسازند باوصاف مذکوره نیست و گویند اگر بتجار آن وقت گرفتن دمعه بدندان برسد میرانند آنرا
لهذا باید که در آن حالت با آن اینها نمایند و اول کسیکه پی برده باین صمغ یوباس ملک بربر بوده و خود با اکثر اطبا در عصر او یافته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در
اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف تا ده سال باطل میگردد **افعال و خواص و منافع**
آن جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغهاست مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب
و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و نخوش استسقا و قولنج و عسر کرده عرق
النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید لقوه سعوط مقدار حبه از آن محلول در شیر دختر جهت
لقوه و محلول آن در روغن حبة الخضرا و امثال آن بر روی ضماد لقوه نافع و بدستور در بدن حب صنوبر از ربع درم از آن و ... و قمل الیهود
داخش از بهر یک بقدر سم جهت لقوه مفید و زائل گرداند از الفالج و الاسترخا اکتحال و بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیه دماغ می کند و سیل مواد
مواد را از جانب نخاع بسوی پائین و سعوط محلول مقدار یک شعیره آن با آب افشره چغندر یا آب افشره سیر نیز نافع است فالج را بهمان جهت
و ضماد آن با ادویه مناسبه نیز نافع است از او استرخا و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درم افربیون حل
کرده باشند هفت روز یا هفت روز اقلا سه روز نافع است از او فالج را و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند از انقیر و ملکیه که گسسته باشد
حدت افربیون بروغن و تمریخ نمایند نافع است آن هر دو را بنهایت نفع و سزاوار نیست اکتار در مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و
چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن غار گرم نموده تدهین آن نمایند نافع است از برای فالج و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند
وزن یک اوقیه از او و نرم سوده در یک رطل زیت که در آن ده اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند قلیلی از آن نافع
است فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درم و در حب ساخته فرو برند نافع است از برای استسقا و چون بگیرند مقدار یک دانگ
از آن با سانیدن بزر و تخم فرنج مشک بهشته باشند و بیاشامند نافع است استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط نمایند افربیون را بعضی از ادویه حاده مانند
روغن قسط و روغن سداب تمریخ نمایند با آن نافع است تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جند بیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع تحلیل ...
معمول از افربیون است که ... زیت کهنه یک رطل و موم ... و اوقیه که ... افربیون نیم اوقیه ... مخلوط کرده در هاون ... بکوبند
استعمال نمایند از ... و استعمال آن با ادویه مناسبه نافع است رعشه بلغمی را و تمریخ بیک درهم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه نافع است ... و ...

چون محلول آن در روغن دارچینی و امثال آن نافع است جهت حکه و چون محلول آن در روغن حنا و امثال آن بر داغ ها مالند نافع است جهت احتراق آتش و نمکها و چون
ضماد آن را در روغن مناسبی حل نموده بمالند و بر زبان و نوح نمایند نافع است جهت خدر و تعطیش و با فربیون جهت استشفاء بالشوق بدان با روغن مناسب نافع است و در
صداع حادث از گرمی و درد و وجع و سکته و کابوس و جمود و تشخص چون لسان را بسایند از ابتدا با ادویه مناسبه دیگر و همچنین صاحب صرع و سکته و
نافع است آن هر دو را و چون حل کنند با آب گرم و غرغره کنند بان صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون تا عضو و امثال آن هر دو را از ادویه
طلاء با نفوذ مفرحه عضوی موضع عضو بمره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود بلغم معرض از پائین بسوی سر نافع است او را
بستن بالای آن عضو یا اگر ممکن باشد بر دست و پا و امثال آن بر مربع درم ازان با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و همچنین یک او قیه افربیون محلول در یک رطل
روغن یاسمین بر صاحب جمود و تشخص و همچنین طلا کردن افربیون و خنثی بیدستر سوده در روغن یاسمین نافع است آن هر دو علت را استسقا
و طحال و القوه و اوجاع مفاصل عصب را و امثال آن با ادویه مناسبه جهت امراض کوره و عرق النسا و وجع الورک که از بلغم و سردی باشد و سردی
سموم بارد را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن
جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن باید که محافظت نمایند استخوان را ازان و طلاء او دافع گوشت
زیاده زخم ها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام نافع سمیت آن و با روغنهای مناسب جهت امراض عصبی و مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین
الم دندان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه بادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آن است و در زحیر که
آن که با ساکت بلغمی باشند در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوئی او و تعدیل ادعفار معضر اصحاب امزجه حاره گرم بر مزاج او چون
حالت باید احترا از است که تنها بی ازان نیست و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس با فاده مانند دارچینی و سنبل الطیب و زنجبیل و کثیرا و صمغ
عربی و روغن بادام شیرین گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم است جهت بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند
شربت آن دو قیراط و زیاده ازان تا سه دانگ کشنده بدل آن در اسقاط مادریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن حنظل بیدستر و شیاه
آن قتال است این مولف گفته اگر فرفیون و افیون هر دو باهم در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی سازد چنانچه اثری ازان هر دو نماند و گفته
اند چون افربیون با قلیل نگاه دارند در هیچ وقت قوت آن زائل نمی گردد و حبوب او بان اصحاب اطلیه قیر و ملیات و معاجین افربیون سقراط دین ذکر یافته
و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مفرد آن نیز و بالجمله از خوردن آن نحاس و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و بسبب لذع باطن
عارض گردد و شدید سم آن چه در بر شنده بود و تقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است مصلح آن تجربه نمودن آن
بروغن و بشامیند سویق سرد کرده و بیخ و پست پستن و رب سیب و تجرع گلاب و مقیاتر است امثال آن سویق جو با آب انار و سیب و بجرش لیمون و سکنجبین
و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای جوجه و ارمجیت و رنجبیل و بقدر حلوا بادوغ تازه گاو و خوردن بادام مغز بادام و حجگر که سلکت افسنتین بفتح همزه
و سکون فاء و فتح سین و سکون نون و کسری تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بجانی تجیه مفتوحه و تای مثناة فوقانیه
ساکنه و راء مهمله مفتوحه و قاف و برومی استیون و بفارسی مرده گویند و بلغت مصر نوعی زبون از او سیده نوع جبلی از اربل را بهها نامند و بهنی
بجری و ستاره گویند ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و شبیه بابونه که بفارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند
و شاخهای آن انبوه و برگ آن شبیه برگ صعتر و غبار آلود و با اندک زغب و گل آن مانند گل بابونه و ازان ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن
تخمی باریک شبیه بسیند و بالجمله تخمی و تقبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و نقلی شیخ الرئیس گفته که چنان تو که افسنتین چند نوع میباشد خراسانی و شامی
و طرطوسی و سوسی آنچه از کوه لکام می آورند و غیر آنها و مشتقدمین پنج صنف نوشته اند طرطوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی نبطی آن باطرب است و قوت قبض
و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت استعمال بلغم نمی نماید چنانچه در معده باشد و تنقیه چندان در استعمال بلغم ندارد و مضر بلغم معده نیست و تنقیه را که

برگ آن مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بی برگ و اهل مصر آنرا وسمیه نامند و منبت آن آنچه در اکثر شهر بلاد و شمالیه و خراسان و عراق است و زبون

ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعضی حکما آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته اند و مختار بهترین

اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ پس سوسی مرغوب آنست که چون حبوب آنرا بشکنند و یا بکفد سست بما لند بوی عطر آن آید و در طعم آن تلخی و قبض

و تلخی و بعضی با شد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ یا خطری است و آنچه طعم مرغوب است که در آن گره ها باشد و آنچه از جزیره نطلس آید و قبض آن بیشتر از اصناف دیگر

است و برگ و گل آن کوه حکیم و گاه مغشوش میکنند آنرا ببرگ زیتون که با آن در آب جوش میدهند و خشک مینمایند و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا

چون در آتش اندازند بوی زیتون از آن آید بخلاف خالص **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک در آخر آن

گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از خشکی آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از خشکی آن **افعال و خواص و منافع آن**

مفتح و ملطف و منقی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مار صفر و سائر اخلاط مراریه محتبسه در معده و مدر بول و منقی عروق

و مشش و با افتیمون و بسفایج با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخاء و رعشه و صرع و سکته و کابوس و اسهال و ماخولیا

و استسقاء و امراض عارضه گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و جاع عصاب و احیاء و داء الثعلب و دفع سموم و شربه و مهوشه

و تقویت معده و شهوت و ادرار بول و حیض و تعرق و قتل دیدان و امثال اینها از امراض مرکبه تنها یا با ادویه مناسبه آن نافع شربا و ضمادا و صداع

و اللقوه و الفالج و الاسترخاء و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس نشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی حضوصا که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع

حادث متولد در مقدم دماغ و استنشاق مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح و مدر است و غرغره با آن لقوه و شرب مطبوخ آن تنها یا با عسل لقوه و فالج و استرخاء و

صرع و سکته و کابوس نافع و چون معلوم که در معده و اخلاط حاره حادث گرداند دو یه شربه با شود آنرا اخراج میگرداند آنها را و تبرید میکند بالعرض و تحلیل

عصاره آن بگلوی مسکوت و سعوط نمودن آن نافع مفید الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و

سدر حادث از صفرا و بلغم را و نقیع آن و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا را و نیز تجربه هر روز دو او قیه از آب طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مائل بمراری باشد

ده قیراط عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر ترکیب مراق بود و در مراق ریاح بارده نافخه باشد و ورم و لهذا بنقیه آن از طبیخ افسنتین یا عصاره

آن نحو مذکور بنمایند و نیز با روغن گل آن جهت اعیاء امتلائی مفید امراض العین چون بگیرند افسنتین آنرا و سائیده در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشانیده

فرو برده و کمید نمایند با آن چشمی را که از طرفه داشته مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند آنرا جهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی خود و بجای

خون در میان صره می آید که اگر بفشارند خون از آن بر می آید و طلای مطبوخ در منضج جهت درد چشم و غشاوه و ورم ضربان و با عسل جهت رفع آثار نفسجی تحت

پای چشم و ضماد آن با بادرین جهت رمد حصوصا منبسطه آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه و امراض الاذن چون افسنتین را در آب یا در غنی قابض یا در

شراب پخته گوش را بخار آن بدهند نافع است و جع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصارهٔ آن جع حادث بسبب دیدان یا ریاح دیا

بر قین آید را نافع جهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آبیست و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید یا قلیلی زهره بز محلل ریاح

گوش و منقی چرک آن در عرق و رفع کری است هرچند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج آب مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز آمدن آب را از

گوش باز دارد و امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلای افسنتین کوبیده با نطرون و عسل آمیخته بر خناق از خارج بر حلق نافع است ورم

عضلات داخلیه آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع آنرا و همچنین غرغره مطبوخ آن یا عصارهٔ آن تنها یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت

تنقیه صدر و ریه و آنچه در عروق آنها است از اخلاط صفراویه نافع المعده و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر

و المفاصل آشامیدن آن با بادرین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده

و اوردن شهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنبین خاصره و تهیج و سورشکا و طرف و استسقاء و اوجاع مفاصل و امراض

۹۳

اطاردا اطلوطا و اطوطا

اطریلال عصاره قثاء الحمار

معده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و بدء سوء عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند دو روز
هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن مطبوخ آن به تنهائی و یا با عسل و لولا اقیون
جهت طحال و همچنین با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و لتلون و شلغم جهت استسقا و ضماد با سرکه و بیده سوء ربالطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال را
اکلیل الملک در زیت پخته جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن جهت درد امعا
و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن به تنهائی و فرزجه آن با عسل جهت نواصیر و حمول آن با موم جهت
اخراج جنین المیت و آشامیدن آب مطبوخ آن به تنهائی و یا مطبوخ آن با برنج و یا با عدس جهت قتل و اخراج اجسام کرم و آوردن اسهال نافع و یا سرکه جهت بواسیر
و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد موثر و آشامیدن آب آن جهت تحلل دماغ زیرسرایف و تقویت معده و
بواسیر شقاق مقعده و تنقیه عروق نیما یدار اخلاط مراریه و دائمه و ادرار میشر با بدایت الحمی و دوا الثعلب و الحیه و الحکه و دفع السموم بخور و الزنبیه و آشامیدن طبیخ آن
جهت تپهای عفن مرکب و کهنه و یا بار دین جهت داء الثعلب و الحیه و اصلاح فساد مزاج و تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و بیده تو ضماد آن و آشامیدن
مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب با شراب جهت سم شوکران و ضماد آن جهت خناق عارض از شرب قطر و ضماد آن با آب جهت نشر و تحلیل صلابات و داء
الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و ریختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس مر
کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقاربت پشه است و با آن کرم و زنبور آن جهت گزیدن هوام و آشامیدن طبیخ آن کندر
کیک و تدهین آن با عطر و هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش است و مصلح و محقق
مصلح آن مبرزین انیسون و مصطکی و درمحرورین شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق
ادویه است از برای معده تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که مختص است در حشیش آن نیست و نیز صاحب
شفاء الاسقام گفته جائز نیست استعمال آن قبل از تنضیج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در آنحال بیشتر از نفع است بسبب قبضی که دارد و بالجمله در آن قوت است و قوت
قوت تحص و در جوهر متبرکی جوهر لطیف هوای ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درهم استاما باید که چون جرم از الطریق سعوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن به روغن بادام چرب
نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث
دهبد و سعیوم و عصاره آن که از کوبیده آب از آن گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری آن
معده و جگر و مجاری امعا و جهت تپهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء
القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج شربا مفید و جهت تهییج و ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شربا و
ضمادا نافع و مورث کرب و صداع و مصلح آن نیز مقدار شربت آن یک درهم و بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث یا اسکاعی است و این ضعیف است شیخ
الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آن است که بهمین سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرد انیسون و در محرور رب انار است و جهت افسنتین
و او بان و اشربه و اضحره و عرق و غرغره واقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت مرکب
افشرج بفتح اول و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح را مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که عربی عصیر نامند و اصل آن افشرده بوده که بکثرت استعمال افشره
شده و آن مخصوص آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنرا بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود
که عصاره گویند و یا بالفعل بحالت اول آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو و آلو بالو و توت و ریواس و لیمو و نارنج و یا حصرم
انگوری و ما عرق نعناع و یا مثل آن از بقول با آب و یا با آنچه خام و ثمالت و جامون که میوه های سندی است با سحاق محلول در آب و امثال آن بنا است

که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب نیز بآن مقدار که خوش طعم گردد و با طعام و یا بدون آن بنوشند یا شربت و شربت تریاقی که آنرا تریاق مخمر
که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله مفرحات رفیعه است در قرابادین ذکر یافت **طبیعت** و افعال و خواص هر یک جمع با تجربه است
که از آن سازند **افعی** بفتح همزه و سکون فا و فتح عین مهمله و یا در آخر بلغت عجمی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی اسم مؤنث احدیا و احادیا نامند و
از اسامی بسیار است **ماهیت** آن ماریست بقدر دو ذرع دست و یا دنباله باریک کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی کلّه دم نامند و سر
آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن طرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست است بخلاف
حیات دیگر که اینها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زوردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی شبیه مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی
و بعضی بتیرگی و بعضی ابلق و بغیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیة و بعضی متوسط و بعضی قلیل السمیة و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر آنرا
دو دندان و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق ماده اشقر مایل بسرخی جوان و از آب عمارت و جنگل و بیشه و شوره زار دور کشتا و عریض سر صلب
مایل بباریکی است که چشمش مایل بسرخی باشد و در آخر بهار یا اوائل صیف صید کرده و در وقت صید ضربی و زخمی بآن نرسیده و سر و دم آنرا قطع نموده باشند
که ضعیف و لاغر شده باشد و طریق قطع سر و دم است که از چشم انگشت نموده بر زده و تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده به تیشه و یا تبر بیک ضرب
عریض و یا ساطور قصابی و یا بآلتی دیگر که بسیار تیز باشد و دم جا بجا بریده باشد مقدار چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب تیغ جدا نمایند که در آن اصلا
وصلی نماند و الا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و کسی نزدیک سر و دنباله جدا کردن را گفته اند بجهت کثرت سمیت است
چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشت نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعا و احشای آنرا برآورند و احتیاط
نمایند که زهره آن شگافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است
پس با آب و نمک شسته و با آب و قدری شبت و دانه کی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره بآتش ملایم بدم
طبخ نمایند و اگر آتش انگشت باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب بمقدار در آن باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و لیسا باقی نماند و بعد از آن
نگذارند تا سرد گردد پس سر آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال نمایند اقراص سازند و با غیر آن اگر اقراص زند
در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر روی غربال
خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و علامت جوانی آن کثرت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله
خون کمی از آن آید و لی حرکت نماید استعمال نباید نمود و از اصناف ردیه آن یکی مقرن است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ
ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول میکند و دیگر دماسه است که فرو میرود در ریگ و پنهان میکند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه
ملکة الرئس است که طول آن نهایت یک شبر میباشد و سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس و صفیر خود میکشد و هر که نظر
بر آن افتد میمیرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمر آن گنده و گردن آن باریک و سر آن
پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر ملوطیه که در بلوط میباشد و بدبو میباشد و کسی را اگر دو دست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت
و التهاب بسیار عارض میگردد ملسوع آنرا بحدیکه دائم آب بنوشند سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که ممکن است که آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر
سیاه مسمی با سود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و النجه صاحب ادبا باشد و انواع ردیه دیگر نیز میباشد و سمیت ماده اکثر و قوی تر
از آن است و تأثیر آن در نهش اعضای طرف چپ خصوص قریب بالقلب و الدماغ و اعصاب که اسرع است از اعضای بعیده و سمیت او در دندان انست
یعنی بواسطه دندان سمیت را بالعضو میرساند و دندان آن سفید و کوچک مانند برنجی و در آن راهی در طول و سر آن مخروطی مانند قلم تراشیده است و
در میان ماریکه دندان آنرا بیرون آورده باشند کسی را بگزد و از موضع نهش آن قدری خون بر آید و لیکن اذیت بسیار نرساند و مسموم نگردد مگر که دندان آنرا

برادر دو باشند اگر محبوس شده بعد از دو سال و اگر سر دست بعد از شش ماه باز دندان سمی شکل اول بر می آورد و کسی را که بگزد بمستور بلاک میگرداند **طبیعت**
آن بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آن که قریب آب و حمارت باشد حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان میباشد
خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع** آن چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش آهسته بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و
گوشت از آن باگشته تناول نمایند مواد غلیظه را تلطیف و جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم آنچه بتجربه رسیده که بعد از خوردن بدن او متقشر
شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن مقرح شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن جهت
مستفید لطیفه رقیق نمودن سبیل و کثیفه را تقشیر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پخته آن بنحویکه برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم مشروبه
و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت
لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر موثر هرگاه بسال یکمرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع به بیدان گوشت
و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن اسم و موم و روغنهای مناسب که تازه داند داخل را اشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مقویه
و امثال اینها و اشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب باید که مرقه آنرا مدام بنوشند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده
خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم
افعی را چاک کنند و گرم گرم بر گزیده آن گذارند درد آنرا ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و مصلح و مصلح آن شیر تازه
دوشیده و آب فواکه است و تخم دیگر در علیق جو شانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب بقرص افعی و نمکی که در جوف آن میکرده
باشند در افعال ضعیف تر از گوشت است و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان نیم پز از حلق آویخته کرده بازای هر یک یعنی گرهی بر آن ببندند و آن
ریسمان بر گردن صاحب خناق بهبستند نفع آن علت بالخاصیه مجرب باید بستور ریسمان کتانیکه افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع
و خون آن اکتحال جهت بیشی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گذارنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح
و حرارت غریزی است عنبر بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات
و ادرار بول و تفتیت حصاة و امراض متعدده بهر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی که خناق یا سل داشته خوردن گوشت آن
خوش نماید و اما محرق آن که بدل آنست استعمال نمایند و طریقه احراق آن مفصلا ذکر یافت و در نسخه تالیفی طریق احراق آن چنین است که بران افعی نمک
و شبت و انجیر از هر یک یکرطل و نیم اوقیه سائیده و نیم کوفته بر آن ریخته و سر آنرا بسته در تنور حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال
پس نرم سوده در شیشه و یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجه استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و سادج هندی
نرم سوده بآن ممزوج مینمایند **افعال و خواص و منافع** رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و باسر جهت داء الثعلب
و داء الحیه و اکتحال آن با کحل بغایت مقوی باصره است و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و حیرت افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق
از بدو ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل در قرص افعی و حب و دهن و رماد و
طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و با لجمله کسی که افعی و یا مار گزیده باشد از علامات سریع آن برآمدن خون و تغیر اللون از آن موضع
نیم سیاه و آبی و تصلیب و حرکت و ورم کردن موضع و سریع سیاه شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سیری رنگ و غثیان و قی
صفراوی و اغما و غشی و سرگیجه و بدترین الملاک است و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است باستحکام تمام بفاصله چهار پنج
انگشت تا ایستادن سم بر ریسمان و بندیکه حاضر باشد حتی از کمربند و دستار تا منبا از مراد آنکه تغافل نه ورزند و مسامحه ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست
و یا باشد و اگر در دو جا ببندند بهتر است یکی بالای و دیگری بفاصله چهار پنج انگشت تا ایستادن و تا خوب خاطر جمع نگردند باز نکنند و اگر تا یکروز باز نکنند بهتر

بهتر است و یا داغ کنند الموضع را و یا قطع نمایند والا فی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون
مدفوع از ان بیده کم رنگ مانند چرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم است که خون و اخلاط و اعضا را مسکر ازد و فاسد میگرداند
و اگر محجمه میسر نباید شخصی جوان با قوت که دندانهای او مسلم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و بهتر آنکه ناشتا باشد دهن خود را پاک نشوید و
روغن گل بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و بقوت تمام الموضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بار و
بخورانند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد ریته که بهندی ریٹهه نامند در آب خوب بمالند تا کف بر آورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه گاو
گاو یک ساله با شیر و شراب کهنه و نیز مایه خرگوش تازه محلول در سرکه و یا با مطبوخ برگ غار و قاشرا و سپند و تخم بوبخه و مغز تخم ترنج و بیخ عوسج و طینیا
و بیخ کاشم و بیخ کرفس و مرمکی و افسنتین و طراثیث و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل یا معجون مرکب از اینها تمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار
دانگ و خوردن شیر حمام بسیار با مغز گردگان و مالیدن مرکی داده و نیز مرزنجوش بقوت بر موضع آن و شکم موش زنده را شکافته و گرم گرم بران موضع گذارند و شکم
خروس نیز زنده را شکافته گرم گرم بران بگذارند و مهره مار را بران بگذارند تا بچسپد بران و شیر تازه دوشیده میش نیم پخته باشند تا آنکه دیگر شیر مهره رنگ
آن شیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی است که تا دام که زهر باقی است جدا نمیگردد و شیر که بران میریزند و تغیر
میگردد و قی فرمودن با نکه نیل در آن مقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن قاری از آن بران موضع و خورانیدن آب برگ بریانه که نبات هندی معروف است
و سعوط نمودن بان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آن را سوده بنحوی سعوط نمایند که با قصی بینی و دماغ او برسد و تغذیه به سرطان نهری و خلیل
با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال نمودن با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم است اما باید که قلیل باشد زیرا که اکتحال مضر چشم است و سکنجبین
زهره افعی خورده باشد و او را بی حسی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب گرم و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و سکنجبین با آب گرم یا
با شیر گاو و یا بر دو یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و دوا المسک و تریاق و زهر فائق و امثال اینها و اشامیدن آب گوشت مرغهای لطیف مانند مرغ جوان و سرطان
نهری با مشک خالص و شیر بز و یا الاغ یا زنان و امثال اینهاست **افلنجه** بفتح اول و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و هاء نبات بهندی پل پرنک نامند و آن
نباتی است شبیه بحب دل و ثمار شبیه به بوی سیب با عطریت و لعابیت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن
بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم برسیانج و منبت آن بلاد هند است و زرد و سیاه آن بون گویند از قسم لو
کیاه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده
و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشاء و مسخن معده و اروح آورنده و قایم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن
زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال **افلیقون** بفتح اول و سکون
فاء و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه بافیطس گرد و بوی لیکن بوی الیه ندارد و
دره است گندم میرود **طبیعت** آن بغایت سرد و مخدر است **افعال و خواص و منافع** آن از خارج در اطلیه ادعه مستعمل است شرب آن جایز نیست **افیطس** بفتح
اول و کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل **ماهیت** آن نباتی است ربیعی کمتر از ذرعی
و ساق آن باریک پرشاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون مایل بسفیدی و برگ آن بعض شبیه برگ سداب و تبر لفات خفی و در میان غنچهای سفید مانند برگ کاسنی
کوچک اندک طولانی و ساق برگ آن با بیک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از ان و یا تخم ترب در غلافی مانند آن سیاه اغبر و بیخ آن بی ریشه نرم با عطریت
دار وسط ساق آن سه یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع و بیشتر و بطرف بالای دیگر گیاه آن شبیه بیخ ترنج و **منبت** آن اصل ریگ و مرابها
و جایهای آب و ان فیم و میرو و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل بحر شام بسیار است و صعید مصر آن را شلغم نامند بهترین آن سنگین است و مغشوش
بتخم شلغم نمایند و فرق بزرگی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن **افعال و خواص و منافع** آن برگ و تخم

97

و سایر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظ آن و تفتیح سده آن سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سایر
اعضا و درد پا و دفع جمیع سموم قتاله شربا و ضمادا نافع بابد که مدت دو روز شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قوی تر از برگ
در فصل بهار عصاره و انرا بگیرند زیرا که بعد از آن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال سوختن آن آثار رماندان است و از ارمینا نامند

فیمیدون

بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و از افیون نامند
ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه و منحصر بیک شاخ و برگ آن پنج یا ده تا دوازده عدد عقیا شبیه و گل و ثمری ندارد و ریشه های آن باریک و سیاه و تند بوی
طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص آن** ضمادا آن نافع برگ شدن پستان است خصوصا و عمق بیخ آن بارس و پستانها میدان نافع بول الذین و درد مفاصل
شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد یک مثقال است که با شراب بنوشند

فیلوس

بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و
از افلیوس الحدقی نامیده به جهت آنکه شبیه بحدقه است و بعضی مردم از اخاما لاانس و فحل بری نیز گویند **ماهیت** آن نباتی است مابین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود
آن شعب بسیار و باریک و انسه عدد زیاده نمیباشد و شبیه بحبوب اذخر برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سبز ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گل آن زرد و شکل
بیخ آن بقدر امرودی و شبیه به تربت و خلقی و سطبر از رطوبت و چون خشک شد باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در
بادرد دوم و مجفف در اول و ثمر آن حار و قابض در اول در درجه اول و مجفف در دوم گفته **افعال و خواص آن** نشاسته اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و جرم
آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع برو ییدن موی است بر عانه صبیان تا مدتی چون بران بمالند و ثمر آن یرقان امفید و دمعدن مقی و مسهل مقدار شربت از جرم آن
سه قیراط و از رطوبت آن بیخ قیراط شیخ داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مسهل
کیفیت استخراج دمعه آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و دمعه آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و با چوبی حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند

افیون

بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانی است و معنی آن سبب است یعنی خوابگاه آورنده و بعربی اللبن الخشخاش نامند
و ببربری تریاق و بسریانی دعیامیون و شقیقل یعنی میراننده اعضا و بفارسی تریاک گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب بخوراند افیون بود
زیرا که نیست دوائی در اوجاع مثل آن بکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوای سمی و شدید الغائله است و اطبا
با عتبار جیان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و ننوشته اند چاره از آن لهذا در ترکیب ده انداز آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک **ماهیت**
بدانکه اطلاق می نمایند آنرا بر سبیل اشتراک بسه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب این تحقیق
اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش صحرائی لبن میگرفتند و لبن
آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف بصعید و از آنجا باطراف میبرده اند سوم بر عصاره خشخاش سیاه که با قماع خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس
و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مجهول است لاضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بطور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم بعمل می آید
بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش بریخت و کوزه آن بزرگ شد و دانهای آن بسته گردید و قریب به رسیدن رطوبت و طراوت آن
کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آنکه غائر باشد و با اندرون آن برسد و سوراخها کنند و میگذارند تا شیر و رطوبتیکه در درون آن
از آن موضع بیرون آید بسبب سردی هوای الحد جمودی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که آفتاب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و در ظرف
صدفی یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و در سایه صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید و از آنها بر آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر دو سه مرتبه دیگر تیغ میزنند و لبن از آن
برمیدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا از پشت کاردی جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در این صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش
داخل آن میگردد و پس بعد از اتمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ شسته و صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن تحلیل رود و غلیظ گردد و قرص
و یا فتیله یا فتلهای بهم سازند اما طریق اخذ عصاره آن آنست که خشخاش را با پوست و ساق و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا گرفته در دیگ میجوشانند [illegible]

وبدستور بر سنگ صلایه عیار نماید بدست میمالند واقراص میسازند واین را افیون سکونیون میگویند وبهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است وبعد از ان از
خشخاش سفید وازشقایق النعمان اسمیه باعتباری بهتر واقوی وزبون آنها خود از عصاره است واز آن بدتر آنچه خود از کاهوی صحرایی وعلامات جودت آن تندی رایحه وتلخی طعم
وتیزی وملاست جسم وجوهر در آب گداخته شدن اجزای محلول آن متشابه ومتساوی بودن که دردی در ان نباشد وچون صاف نمایند ثفلی از ان نماند وبوئیدن آن
خواب آورد وچون قطعه از ان بشکنند رنگ آن سفید مایل بسرخی وسنگین باشد وچون در آفتاب گذارند نرم وگداخته گردد وچون در آتش اندازند ویا نزد یک چراغ
بدارند زود مشتعل وافروخته گردد واز ان جرم بسیاری نماند وشعله آن صافی باشد وکدر وتیره نباشد وچون از ان خاموش کنند بوی آن تند وقوی باشد و
معشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است واز غش آن باعتبار عصاره خس می سکنند وعدس وصبر مرنیز داخل آن مینمایند وعلامات هر یک از طعم ورایحه و
حل نمودن در آب معلوم میگردد طبیعت آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان از سرد وخشک میدانند ودر مراتب
میدانند که چهارم است ودر ان نیز خلاف است بعضی در اول چهارم وبعضی در اوسط وهمچنین است قول دیسقوریدوس وبعضی گفته اند که یابس در سوم وبعضی
گفته اند یبوست آن قوی است وجمله اطبای هند از گرم وخشک ومتاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری از سرد میدانند وبعضی گرم
بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه سرد ویابس است در چهارم ومتخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد ویابس در آخر سوم واز خشخاش سفید بستانی
بارد ویابس در اول سوم ومتخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری از گرم میدانند وبعضی سرد ومولف را عقیده آنست که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی
در ان دو جزو است جزو حار لطیف هوائی وجزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است وتلخی طعم وحدت رایحه بسیار وسرعت اشتعال بنار وصدور افعال حرارت
از ان در بدن بعد ورود در ان بفعل وانفعال باهم بسبب جزو حار است ولیکن چون بسیار لطیف وقلیل است زود بتحلیل میرود وزایل میگردد وافعال
برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی است وچون بسیار است باقی میماند واز این است که در اوایل هنگام استعمال وورود آن در بدن باطنا وظاهرا بر اضماد
وطلای بسبب تحلیل پر رسد مسام واجتماع حرارت در باطن قوی را بر می انگیزانند وظاهر بدن را گرم میسازد ونشاط از یاد میگرداند ورفته رفته بالعکس آن را ضعیف
ولاغر ورنگ زرد را زرد دبی رونق میسازد بسبب ضعیف افنا وامانت حرارت غریزی وقوی وارواح **افعال وخواص ومنافع** آن مخدر وقابض ومجفف
سموم ومحلل مسکن اوجاع ومانع تعفن اخلاط وفساد آنها وحافظ ادویه مرکب بجهت اکثر امراض امراض اعصاب ونزلات وامراض چشم وگوش ودرسرفه وربو و
ضیق النفس که از حرارت باشد وتپهای از منه قدیمه ونایبه نافع ودر تسکین اوجاع ومنع تعفن اخلاط وتحلیل روح حلوانی ودر دفع اسهال وسحج وقرحه امعا مانند
آن دوائی نیست وچون در سفرها وهنگام تعب وغم وهم واندوه وضعف قلب وگرسنگی ومنافات طعام وایام قحط وغلا وسرما شدید وایام روزه وقت
قلع اسنان وحرقت بول وسوزش آن وحدت منی وسرعت انزال وقلت باه ودرد قولنج اندکی از ان بخورند مفید وسودمند است بجهت افعال مذکوره و
خاصیت آن در امراض الرأس طلای قلیلی از ان با مصلح آن تنهائی ویا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی وشقیقه جهت صداع حار خوردن مقدار ارزنی در سه تا برنج نافع
در می بامار الشعیر صاحب قی وعطش نافع وموجب بیداری او وتنویم صاحب سرسام صفراوی وصداع وقطرب وجنون اگرچه بمالیدن افیون بشقیقه
پیشانی ومنع اگر قوت او قوی باشد والا کمال پرهیز نمایند از استعمال آن وهمچنین استشمام آن بامخه از زعفران حل کرده در تخم منومه وخوردن مقدار
یک قیراط وکمتر از ان صاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید ونیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد وهمچنین بوئیدن ومالیدن آن جهت با مار الشعیر
خوردن یا بر داشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده ونیز مسکن افکار ردیه صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از ان با افلونیا خواه بخورد وخواه ببوید حضور وتسکین
باندکی زعفران در روغن گل حل کرده بشند وخوردن نیم درهم افیون با مار الشعیر دوقت اختلاط عقل وغلبه حرارت نافع صاحب دار الکلب با شیاف ابیض ودرد
وسعوط قلیلی از ان باندکی زعفران جهت زکام ونزله در انتهای علت مفید وبعضی بار تحلیل گفته اند ودر اصلاح ضرر آن تلخ هیچ چیز بهتر ازمشک وزعفران و
نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است ویا زرده بیضه وشیافات واضمده اطلیه افیونیه بر دور چشم صاحب رمد واوجاع چشم در انتهای علت نافع
وهمچنین باندکی زعفران وشیر دختران آمراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ ویا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن

وهمچنین یا دو حبه جندبیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مرو زعفران جهت درد گوش و استعمال ساذان با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و ذرجه
آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید سرد و مساوی تبادر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه دوشیده
حلکرده بیکرم جهت قطور آن که با ضربان باشد اما وقتی با یک استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود
اینها مداومت بآن جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات للاطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف ترح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نا پخته و زعفران
جهت حمره و نفخ جای مهلکه که باد سرخ نامند و خراجات نضج جای سعجه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرمکی و زعفران بالسویه جهت تحجر
و باسوم و روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محارث کراز و دق
و تشنج و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خالف و هراسان شدن
و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلت لمس و سعده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است و مصلح آن باین اعضا
مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یکحبه تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ آن ممنوع و دو درهم آن
کشنده بدل آن نیم مثل آن بزرالبنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن با عصاره آن و دم الاخوین و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن لبن الخس
تودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن تا مدت سی تا پنجاه سال گفته اند و باید که آن را محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش اشیای غریبه و غیرها که آن را از صورت نوعیه خود نگردانند و ضعیف و فاسد نسازد و هرکه زیاده از مقدار شربت آن
بخورد و ادراک نماید و فهم و اختلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و بلکه حواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و گرانی
و عرق سرد و امثال آن که افیون از دماغ و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن کبود گردد تا آنکه عارض گردد پس بالاک تدارک آن آنچه بدان مبادرت کردن بکار
آنست و جعل و عسل و نمک سیاه و تنقیه بحقنه حاره و استعمال شراب که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر و تکمید و عطسه
فرمودن و در میان آنگرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرینا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس و فادزهر فائق و مقدار مثقالی جندبیدستر و مشک
و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و اهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند بهتر است و خورانیدن روغن گاو و آب گرم
و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با بارجیل دریایی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای حریف و شیرین و حسوهای حریف و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جند
بیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعامهای حریف و شیرین و شیر برنج و شیر بز بسیار موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و شانیدن
سکنجبین با انجدان و نگذاشتن که بخوابد و نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و یا شکر بخورد گفته اند که معالجه بدیگر نیست و نشستنها و سرکه است بالای آن
مفرط باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود تکاهل فرمودن بحقنههای مناسب بعد از فراغ از حقنه شرب انجدان باعث تب باعث دادن بزرالبنج و شوکران
احتیاج بتحقیق با ده است از افیون و بیان فعل افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و ترکیب افیونیه باندک تفصیل و بسیطی در قرابادین ذکر یافت فصل
الالف مع القاف **اقاقیا** بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف دوم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و قرظ ثمر سنط است که از آن صمغ عربی
بعمل می آید و بهندی ککر و ثمر آن را ککر کارس و بفرنگی کاکیا نامند **ماهیت** آن با صح اقوال عصاره نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن
کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یا فوقی زرد و بعد از خشک شدن مائل بسیاهی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار مستعمل نوع اول آن
که طیب الرائحه است سبز مائل بسیاهی سنگین و صلب باشد **طبیعت** غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم **افعال و**
خواص و منافع آن مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخای مقعده
و رحم شربا و ضمادا و طلای آن مسکن صداع حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع
انصباب مواد است و سوای آنها و جهت داء الحیه و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بر روی ناف اطفال و مقعد و بر موی سیاه کننده آن و با برگ مورد و گلسرخ

جهت قطع ادرار عرق و بد بوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با سفوف با موم روغن جهت سوختگی آتش و جمیع عفونها و قروح و زخم جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است بسوی آنها و احتقان آن مانع سحج و اختلاف الدم و منقی امعاست و در رحم باعث تنشف رطوبات مسترخیه آن و حمول و فرزجه آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و آب سیلان آن و ضماد آن جهت بر آمدگی حادثه و ورم حار و بادسرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و بر آن موی بزنند سیاه گرداند و مانع ایذا از افتادن آن و بالا دادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و رب ساده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن عدس و صندل و گویند حضض بهتر است و این انسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت از امکان نرسیده و رسیده و بکوبند و عصاره نمایند و باتش ملایم جوش دهند تا بقوام حد انعقاد رسیده و در قالب ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثر آب گیاه آن را نیز داخل مینمایند و گفته اند اگر در آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که با آب بسایند آنچه بر بالای آب است بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجه بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر جوهر لطیف حار حاد للاس و ناریه و جوهر کثیف ارضی قابض بسرد و چون غسل نمایند از جوهر لطیف و صاحب آن فعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن نافع است و در بعضی مغسول آن نافع است

اقحوان بضم همزه و سکون قاف و ضم حاء مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربی است اقحوان الارضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم و بهندی بابونه و بسریانی فیفایفا و بسریانی خشا و نیز فرامیون و کرکلیس و کرکاس گویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است **ماهیت** آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی فلیمن و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برگ آن شبیه ببرگ شبت و بزرگتر و گلهای آن زرد و مدور و در اطراف آن گلهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش به بابونه مینماید و فرق آنست که بابونه تخم دارد و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است و گلستر آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با طعم تلخی با کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم معده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده و قولنج و وجع مثانه و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون و اعضای الرأس تنقیه بدن تا نزول آن و جهت آب در دماغ کنار و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت سهر بیران نافع بدین قسم که بر شب الحلوی آن جوشیده و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن اریسا داخل کرده بر سر نطول نمایند خواب آورد اطبای نادر نسخه دیگر بجای شعیر خبازی امده و کاسنی و تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان نحو مذکور نافع است برای المجنونی و تنبیه و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ فاوانیا ناسی و روز متوالی جهت ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شراب بجای تا بست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن بر اعوب الکحال خشک کرده آن جهت تقویت المقلتان و جهت دفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار قروح و دفع نزول آب در ان و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مخصوص داشته اند **اعضاء النفس** الصدر و الغذا و العروق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن یک درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تخفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن آشامیدن یک مثقال خشک آن با سکنجبین جهت ربو و بر انگیختن اشتها و خوشبوی معده و آشامیدن نیم درم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و تقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب کیستین و بدستور جهل آن اخراج حیض بقوت تمام نماید و محلل عضلات رحم و مفتح سدد افواه کوآیر است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازه آن بر انثیین و قضیب و کنج ران جهت تقویت باه و اجماع نضارت موثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن با پارچه تر کرده بران گذارند جهت التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم

101

وبدروغن جهت ورم صلب سایقین وغیر آن وضماد جمیع آن جهت باد سرخ واورام حاره بارده وجهت بواسیر وتقشر خشک ریشها وقروح خبیثه وجرب
قضیب وضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه وتفتیح سده مفید المضار که بار آن مصدع ومثقل راس مصلح آن نیلوفر وسکنجبین و کثرت سیاه دمضر
آن ومصلح آن بنفشه وانیسون وسکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال ابن الکلیل الملک با بونه است دو وزن آن بوزن عنبر آن در دوم گرم و در اول خشک
ضعیف از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار وتحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن زیت با
روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند وقطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن وتدهین بآن جهت تقویة القوی عصب و ورم سافل بدن و مقعده و
رحم و تفتیح مسامات وادرار عرق وتفتیح اورام واصلاح احوال عصبانی شرب آن جهت سیلان نافع وقطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن واستنشاق آن و سعوط بآن بجهت
استفراغ بحب اماج از برای سهر حادث از رطوبت بورق و سهر مشایخ وخواب آوردن ایشان و هم چنین بتعریق سر بآن و تمریخ آن جهت تقویة مفید گاه تر کیب نمایند
روغن آن را با بعضی ادویه حاره عطریه لطیفه مفتحه بحسب اغراض برای زیادتی استحکام منافع آن **اقحوان** بفتح همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله وواو ونون در آخر
بفتح همزه وسکون فا و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه وضم تای مثلثه وسکون واو ونون در آخر نیز دیده شده **ماهیت** آن نباتی است در گل
برگ شبیه باد آورد و ساق آن کوتاه تر وغلیظ تر از آن و در هنگام که مقشر شود از آن امتحیر شوند وچون سبز طعم آن تلخ مایل بحلاوت میگردد و گل آن
ای جهت برگ آن مانند سوزن شاد و تخم آن در جای تخم معصفر که در طعم مایل به تلخ تر و بیخ آن را جون بخایند از آن ازآن بسیار ظاهر میگردد در اواخر تابستان
میرسد و در اکثر مواضع میشود **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن مشرب لطیف مقدار دو درهم از برگ آن جهت گزیدن و تفتیح مسامات
و ادرار کردن و نشاج عضل شرب او ضماد مجرب گفته اند خصوصا با شراب تخم آن با شراب جهت دفع سموم مضر گرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم
انجبار سیم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است **اقطف** بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله نام فارسی کشک بینو و اهل روستا اعراب و اصفهان
اسلادرسیم تروطا **ماهیت** آن و خفی است که بطبخ دو جا کردن ماهیت از جنبیت با ملح رشته متعقد و خشک شود تا صنعت آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت**
آن در سرد و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جالی منضج و مسکن حرارت صفرا و دم و بریان کرده آن جهت رفع اسهال از مزمن نبات مؤثر وضماد سوخته آن جهت
داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر با پیه سوخته وجو سوخته با کسوبیه جهت خنازیر مجرب که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کنند و بعد از آن بریان طلا نمایند
المضار دیر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوصا از جنس تازه و رطب مصلح آن جوارشات و گلقند است بن الیاس گفته هر گاه صحیح شب از آن
بخورد شود او دوبیه قابل آن با ان از برای دفع سبب آن بی باید که بوده باشد غذا در آن روز کار الا فتیله باقوم بسیار و اقط فرا گرفته شد وارد است میانشاد در آن قوت
محلل زیاده و ضربش بمعده کمتر از فرا گرفته از جبنیت این است کی فراگرد و طنا منده از جبنیت راقم و لا جانچه ذکر یافت **اقلیمیا** بکسر اول و سکون قاف و کسر لام
و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و از اقلیمیا و سوباچی یا گویند که از گداختن آن جاب
متفرقه مانند دو سرب و نقره و مس و مرقشیثا مثل کف و دبر و بر دود بخار آن متحجر گردد و آنچه در تحت هم میرسد زنگ است که بعد از آن هم سیلان کف سبب حرکت
آن فلزات بطرف فوق و بعضی تحت مجتمع میگردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و گویند خبث فلزات اقلیمیا است
یعنی خبث ذهبی و خبث فضه و خبث نحاس و خبث مرقشیثا اقلیمیا از مرقشیثا مسمی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول اصح است و بهترین
ذهبی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و بعد از آن اسپید و بعضی سپید و سیاه و بعضی از غلیظ بوده است که بر طلا میزنند و گویند قلیمیای معدنی
میباشد و مستعمل محرق مغسول است و طریق احراق و غسل آن بمقدمه این کتاب در قرابادین کبیر دستور بر بعضی آنچه در دوات و شیافات اقلیمیا
نیز مذکور شد **طبیعت** آن مانند اصل آن است الا آنکه جدید است **افعال و خواص** آن مجفف لحم متعفن با حبس و زائل کننده
بیاض عین و مسهل وناخنه و سعفه و عقاده و جرب و نزول آب در چشم و الخرج و القروح و لمبق و کلف و سایر الآثار و الاورام و الاوجاع
جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد کردن و پاشیدن گوشت صحیح تازه و برمردن زخمها و دفع یبس و خلافی آن و دفع ورم و جای

و آثار سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس اسفید الملیب شاه اسپیدان یک قیراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت

دل نافع بدل آن مرو منک محرق معتدل **فصل الالف مع الکاف اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع اسم

کاف است و آن را بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه گوسفند و بزغاله است **افعال و خواص** آن لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون

صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب تب سیر و سود و حرقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و تیرباس و سل

و دق و نفث الدم و حرقه البول و نزال و نقرس و التیام رخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت خشونت و اسهال مرارب نافع لزج مواد حاره

و دفع مضرت ادویه حار مشروب آب پاچه جهت سرفه حار و ملین طبع یابس المزاج و حقنه آن جهت معقص و زحیر سادی مجرب و نطول آن جهت بیشانج

و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با افیون در روغن گل جهت تسکین درد و ضرربان مفاصل حار مجرب مصلح لزوجت مصلح آن سیر

کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر موثر است

اکتمکت بفتح همزه و کاف و سکون تای مثناه فوقانیه و فتح میم و کاف و تا حوام فارسی حجر یه ملیل نامند و درخت آن را در کنار بعضی باغات

و در بهامی بنا نامند حجت آنکه بسبب حجار بار آن کسی حاتور می افضل اینها نطنو اند شاد و بعضی آن را کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر

و ملیبات نس کرت ساکر کهود نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر درخت الحماء بلند و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن ریزه از برگ انار

و در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تیزی و نوک دار و در بر شاخ برگهای آن بسیار و از دو طرف محاذی هم رسته تمام شاخها و ساق آن پرخار و علاف

ثمر آن شبیه بغلاف پسته است پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث شکل زرتوئی و غلاف در سبزی زنگ صلب و بر آن اندک نشان

نقطه بر آمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه مغزی فندق و دو پارچه و شیرین و دهنیت و بسیار تلخ و برگ و شکوفه آن نیز تلخ و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن سیر

رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ سبز و زرد زرد در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در اندرون آن حرکت میکند و چون صلب میباشد

پوست آن صدای کنند و لهذا اکثر می شبیه بنود و از منات است و گفته اند نوعی از حجر **طبیعت** آن سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته و شاید آنکه قوی

اقوی باشد **افعال و خواص** آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن نافع تاثیر سموم و دوابی و نصف دانه آن یا چند دانه آن قرنفل سائیده جهت

تسکین وجع قولنج ریحی مجرب با دارفلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی نخود آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن

زنان عقیمه موثر است و تعلیق آن در ریسمان سرخ بسته جهت حفظ جنین بر درخت ثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند بر آنکه مسهل اولاد است و چون

آن را مغز بزیاده بر آن ریزند سه دانه ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس آورده مغز آن را نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در تپیدن

مفید است و طلای آن را در قسم گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر کبیر آن را اسفید و سرد و در خواص منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره

و دفع ریاح و روغن تخم آن را چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آن را و دهانهای جرب بسیار خشک گرداند و بالیقین دافع امراض فتح زمان جذام

و دوالی غلیظه و مختنقه بمعده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و دفع سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز

آن را در مقدار آن و مغز کنجد بکوبند تا ساکن سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قطره از آن در چشمها چکانند غائر بچکانند

و ملتحم سازد و چون سعوط نمایند مقدار آن و برگ سداب بسیار باشند در ورم سینه حادث از نزول بار مبتلا مگر تحلیل دهد آن را اگر ماده بسیار غلیظ و تسود

حافظی باشد از آن جانب آن را منتشر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه

و ضم لام و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آن را اصابع الملک نامند و ملکاتیر و بیونانی الیلوطس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بشیرازی نامند

ماهیت آن دو صنف میباشد و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف لا شکل و در علاف مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور و بر شبیه تر از خردل و

زرد و ثمر صنف دوم با رگیتر و دلالت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر دو ملی و ساقهای آن باریک و شبیه گره و بعضی

روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی را [illegible]
آن و بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک و سست و بذ و ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و اهویه مختلف می باشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل [illegible]
آن است و برگ و شاخهای آن که برنگ تام در طعم و رایحه اکلیل الملک مشابهتی بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و مشرف چنانچه مانند خطمی بار و غنچه پیاز بریان
کرده بخورند و در گوشت و ماهی نیز داخل نمایند و ثمر و بذر آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین اکلیل الملک صلب تازه زرد رنگ [illegible]
الطیب الرائحه است که چون بشکنند تخم آن [illegible] و باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی می دانند و یابس [illegible]
گفته و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته **افعال و خواص و منافع** آن محلل و منضج و قابض و مجفف اما قبض آن کمتر از تحلیل آن [illegible]
منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است **امراض الرأس** جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بسیر و همچنین نطول آب گرم مطبوخ
آن صداع و دوار و سدد و اختلاج و سکته و لقوه و استرخاء حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام و هر روز و شب تمریخ بدهن آن برای امراض مذکوره [illegible]
اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن با سیر [illegible] و سعال سوداوی و درد [illegible]
[illegible] در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن [illegible] جهت تمدد و کزاز [illegible] و نطول آب مطبوخ آن [illegible] جهت تشنج امتلائی
و جمیع آلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و حلبه و شبت و همچنین اشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره [illegible]
المعده و غیرها و اشامیدن آب مطبوخ آن جهت [illegible] معده و جگر و سپرز و با [illegible] جهت ورم [illegible] ضماد آن نیز بر آن مواضع و همچنین اشامیدن
آب طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصا با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی
و ضماد پخته آن بتنهائی و یا با [illegible] جهت خروج [illegible] بتنهائی و یا با بعض مخففات مانند مازو و طین رومی و عدس [illegible] ضماد آن با پخته
جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین [illegible] ضماد پخته آن با [illegible] جهت اورام حاره و صلبه بتنهائی و یا مخلوطا با [illegible] و آرد
حلبه و برگ [illegible] و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت [illegible] داده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل سرخ جهت
درد گوش و صداع بارد و اشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن با پخته جهت ورم احشا و با تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت
تسکین ضربان همه اعضا و اشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاه و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و اشامیدن آب طبیخ
برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام آب طبیخ آن و شستن بدن را با آن جهت خروج [illegible] و تسکین خارش [illegible]
نافع و اشامیدن آن مضر بانثیین مصلح آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا [illegible] بدل آن [illegible]
است و [illegible] ذکر [illegible] برگ انجیر [illegible] گفته اند و [illegible] مطبوخ آن [illegible] قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** یونانی [illegible]
نامند ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی نبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه و خشک و از این جهت انرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر
در اوسط تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی [illegible] برگ آن دراز و باریک [illegible] و مایل بسیاهی و شاخ آن [illegible] گل آن در میان برگها رسته
و مایل بسفیدی و ثمر آن صلب مایل باستداره و تخم آن ریزه و برگ [illegible] آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو [illegible] است **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک **افعال و خواص و منافع** آن اشامیدن آن جهت سرفه رطوبی [illegible] و خفقان [illegible] و استسقای زقی که با حرارت و عطش [illegible] نباشد
تفتیح سده جگر و سپرز و تنقیه [illegible] و تحلیل ریاح و تسکین [illegible] جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاه گرده و مثانه و ادرار بول و حیض ضماد آن جهت تحلیل [illegible]
[illegible] برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن [illegible] تسکین [illegible] ساعت [illegible] اصلاح [illegible]
مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم [illegible] گفته اند [illegible] خالی کرده [illegible]
[illegible] است **فصل الالف مع اللام** الکبر بکسر اول و سکون لام و بای موحده [illegible] است ماهیت آن [illegible]

شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه‌تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص** آن سم
همه حیوانات و از دفلی قوی‌تر چون با خل یا غذا یا کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و نخورد در ساعت کور و کر شود و بوی این گیاه
دهی با تها بانه جبال شره و نواح بیابان است و علاج آن علاج شخصی که خانق النمر و دفلی خورده باشد و تسکین درین باید که با فاصله از عقب آن دو ادویه دافعه آن را
بیاشامند و الا فایده نخواهد بخشید **الیج** بالفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی ایل **ماهیت** آن بیخ نباتی است شبیه به زردک و ساق آن
بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خالدار و طول آن کمتر از بیخ و شبیه به سپرمق و بر سر شاخهای آن قبه مستدیر مانند
جوز و بهترین آن بستانی است **طبیعت** آن گرم و خشک تا به آخر دوم **افعال و خواص** آن گفته‌اند جهت سرمای مجرب است بدین نحو که روز اول نیم درم از آن
با اوقیه سکنجبین بیاشامد و تکرار نمود و در روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یک درم آن که اخروستیمید و بجهت اسقاط مشیمه مجرب دانسته‌اند با شراب مسمی الومالی که شراب عسلی
است و گفته‌اند بالخاصیت تمام انرا اخراج می‌نماید و آشامیدن بیخ آن بمقدار یک درم جهت تقطیر البول طوبی مفید **الوسن** و **الوسون** بالفتح همزه و ضم لام
و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و لغت دوم بالضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی بذر سباالکلب جهت آنکه ازاله
سگ دیوانه گزیده را **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه و چنبه با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و مابین برگهای کنجی شبیه به ترس
در میان دو برده و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از علک ریش ذیل است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک در اول نیز گفته‌اند **افعال**
و خواص آن جالی آثار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل گل آثار نافع باعتدال با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع با نخاصیه جهت گزیدن
سگ دیوانه مجرب دانسته‌اند و مصلح و مصلح آن زنجوش مقدار شربت آن تا یک مثقال است **الومالی** بالضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا
و واو مالی بحذف لام اول نیز دیده شده و آنرا عسل اوذ نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند **ماهیت** آن رطوبتی
دهنی غلیظ صافی شبیه به میعه سائله است که از ساق درخت و تنه حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صحیح براق شیرین آن است **طبیعت** آن گرم
در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر **افعال و خواص** آن شامیدن سه اوقیه آن با نیم اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت
جرب و قروح و در د مفاصل نافع و شارب الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه است باید که بخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن
سکنجبین و میبه و مبید و دهن آن که شاخهای درخت انرا در روغن کنجد یا زیت یا مر روغن سناجی که خواهند بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند کحال آن جهت
ظلمت بصر و تدهین آن جهت درد عصب مجرب مستفتح مفید **الوبن** بالفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یا مثنات تحتانیه و نون و الف لیونانی است **ماهیت** آن نباتی
است که بزرعی مایل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب پوست آن نازک برگ آن ریزه و باریک گل آن کم مایل بسرخی و زردی بیخ آن شبیه بحشند و بار طوطو
و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن سنگزارها و کنار آبها و در عراق بیشتر آن میباشد بهترین آن تخمهای بزرگ شکل سفید مصمغ است که چون شکسته شد
رد بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی از بد است و خصیت چنین دستوریست که چون از زمین برآورند مغز آنرا برآورده می‌اندازند لهذا پوست آنچه مانند مکسته است
متعفن و معتل و پوست تخم است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته‌اند **افعال و خواص** آن جالی و غسال و منفتح و اشامیدن
دو مثقال از تخم آن با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب با یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم و رفع العالج لعابیت موثر و پوست بیخ
آن مثل قوی‌تر و جهت یرقان سوداوی و سورش سیج و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم **الیه** بکسر اول و
سکون لام و فتح یای مثنات تحتانیه بالفارسی دنبه نامند **ماهیت** آن مشهور است **طبیعت** آن گرم و تر قریب بسبب است و در ماده ذنائل انعقاد
الا آنکه این از آن غلیظتر است **افعال و خواص** آن محلل ورم صلابه ملین اعصاب و بدن و با انشا مستعمل مصلح گرده چون بکنجد و دنبه گوسفند بسیار اشتهاکرده
هر روز یک حصه با ما قرحا و تحلیل و تدبیر نموده جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته‌اند و چون دنبه و رق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج یابسی و
گراز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب ملتف شده از جای خود و تشنج و اورام مجرب المصادر بطی الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و اقاقیا گفته که بسیار است

و سرد موجب موت فجاءه گردد مصلح آن بریان نمودن آن با ادویه حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات است مقدار شربت جوارش مصطکی
عود کمون بالای آن و بعد سه ساعت خوردن آن با سرکه تا کامیست عصفل الالف مع المیم امارلطین بفتح همزه و میم و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة
و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است بمعنی نوشته که جامع از انواع الحوان گفته اند و بعضی چنین گویند که من از انواع بقصوم است و من انواع …
ماهیت آن نباتی است بقدر ذرعی برگ آن باریک و پراگنده و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی درگرد و قبه آن دایره زرد مانند تخم آن باریک طعم آن …
خالی از … بود و در … نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت … تاج از آن ترتیب میدهند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مقطع
و مانع تحلیل مواد منجمده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و … عصب و شرب اطراف آن با العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه
و … انجاد … باشد و نیز جلب رطوبات معده و تخفیف آن … و با شراب ابیض ممزوج یا آب جهت قطع نزف و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قدر
با شراب جهت حصر البول و نهش هوام و وجع النسا و تشنج اوساط عصب … آورد و چون با شراب که مسمی بالوطالی است بیاشامند ازاله …
منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آنرا در ثیاب نگاهدارند حفظ … از خوردن گرم مضر فم معده مصلح آن … آب مقدار شربت آن …
است امیرباریس بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون
بجای میم نیز آمده است لغت بربری … و بفارسی زرشک … و زرنگ نیز نامند ماهیت آن درختی است آن درختی است خاردار و خار
آن مثلث یعنی … سه خار … آن اکثر کوهها و دامن کوه نزدیک آب و در خراسان و شیروان و اطراف تبریز و شام و روم
و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب و نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه
یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مایل بسفیدی و … ثمر آن خوشه دار طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مایل ببنفشی و …
میگردد و هنگام رسیدن … و بزرگی درخت آن بقدر … درخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر آن … سرخ رنگ …
و مستعمل در اکثر … از دانه … کوهی است … و شیرابه … آنرا افشرده آب آنرا گرفته یا خشک … ادویه …
صاف کرده با قند و یا نبات … استعمال نمایند طبیعت آن سرد و خشک در سوم با قوت … تریاقیه در دوم نیز گفته اند افعال و خواص
و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حاره مانع ریختن مواد بجانبها
و جهت بواسیر و سیلان … مزمن … تنهائی و یا با ادویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا
و تقویت جگر سرد و تر و … احشا و رفع … از ضعف جگر یا … تب … مزمن … باشد و با … جهت تقویت …
و با زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول و … جهت تحلیل صلابات و آب آن رافع غثیان … و دانه آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت …
امعاء … و اسهال … از ضعف احشا بوده باشد و چون … سرد و مساوی و … آن که ضعف کلی باشد و با شکر سفید
صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد … و خفقان و تشنج و کرب ضعف و … تمام مجرب و چون اضافه نمایند
بران خالص تاج و مروارید محلول … تریاق کبیر … و نافع است جهت اکثر امراض و بالجمله انبرباریس محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق
و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و اعتقال الطبع مصلح آن در مبرد قرنفل و در غیر آن شکر و شیرینیها مقدار شربت از آب آن
تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که
از علیق تا سند در الف مع الالف ذکر یافت و اصباغ و الوان الاطعمه انبرباریس … و جوارش و حب خوشاب و خمیره و دوای قرص و سفوف و
سکنجبینات و اشربه و اقراص مفرح و لعوق انبرباریس در قرابادین در حرف الالف مع النون ذکر یافت انذریان بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون
را مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانیست ماهیت آن درختی است برگ آن شبیه برگ کبر و اندک کوچکتر از آن و بوی

آن شود ثمر آن بقدر نخود و کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از آن تسبیح میسازند لهذا انرا شجره التسبیح می نامند و در موسم ایوب نیز و نبات آن اکثر در بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آن در دوم غلافی میباشد مائل بسبزی و خشکی افعال و

خواص آن منضج و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن حمیر و قطور عصاره تازه آن در چشم جهت رفع بیاض و طلای

بیخ آن جهت اورام و قوی تر از سایر عصارات مانند حب الثعلب و کاکنج و آب کشناخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سگ دیوانه

گزیده خصوصا عقرب و ضماد و بانطور شرب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و خواق و طلای آن جهت رفع کلف و ذرور برگ خشک آن جهت التیام

جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال از مطبوخ آن چهارده مثقال **امرود** بفتح اول و سکون میم و ضم را مهمله و سکون واو و دال

مهمله **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان ثمر که انرا بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد و ثمر که در بنگاله میشود و جنگلی

در مرشدآباد داند شبیه بنوعی امرود متوسط که جهینی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید مائل بسرخ رنگ مائل بنفشی و لحم آن سفید و ترش طعم او با اندک

عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک نمکی در آن با گلاب جلکرده و داخل نمایند لذیذ و خوش طعم و خوش رائحه میباشد و در قلیه چاشنی دار آبیمو و در ترحام

چاشنی دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن انرا چندان لطفی و کلفتی نیست و گل آن که تارهای سرخ کم رنگ مائل به بنفشی است ترش طعم و خوش رائحه میباشد فشرده آن بسیار لذیذ

و در تلاهای جاهای چاشنی دار نیز میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه برگ گردکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یکشبر ولی لطیف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه

رنگ و صلب **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسکن حرارت صفرا و خون با قوت **آمله** بفتح همزه و سکون میم و فتح را و سندی چهار نقطه دیا **ماهیت**

آن ثمر درختی است هندی به بزرگی درخت گردکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ آمله کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول

شکوفه و ثمر می آورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک و تلخی با ریشه و ترش با اندک عفوصت و در قلیه و بیازه و قورمه و دال که عبارت از

ماش مقشر یا عدس مقشر یا نخود و مانند اینها است از حبوبات با روغن و پیاز بریان کرده یا آب خالص و یا ادویه نیز پخته هستند داخل مینمایند ترش و لذیذ میگرداند

و عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه هم میرساند و سخت میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک جاذب دار و در بزرگی ثمر آن مانند گردکان

پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترش تر از آن و لطیف و نیز انرا مانند ثمر آن و برگهای نازک انرا نیز پخته میخورند و با ماهی نیز

بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نیز میشود و چون ابتدای موسم برسات شاخ درخت انرا می نشانند در یک سال بیخ آن قائم میشود

و ثمر میدهد **طبیعت** آن سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع** آن جهت محرور المزاج و امراض سوداوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و یونانی

درخت انرا اهل بنگاله جهت دفع غائله مرضی که مخصوص بدان بلاد است و میگویند که در زمین مردم میشود دوا مود می نامند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه هفت

مثقال شیر بز تازه جوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند و سه روز صبح ناشتا تسکین میباید حدت عوارض انرا و نیز بر سر کف دست و پای او میمالند و میگویند

که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است **امسج** بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و حای معجمه لغت یونانی است بمعنی اناب **ماهیت** آن نباتی است کبیر

و صغیر و کبیر آن مابین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یک شبر و زیاده از آن و ساق آن خشبی صلب

و سطبری انگشت و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار رویده که چون بکشند بمواضع پیوند انرا شاخها از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه دارد

و ثمر آن سرخ بقدر نخودی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و طعم نبات آن قوت با مرارت کمی است و بیخ آن چوبی صلب و منبت آن در سنگلاخها است **طبیعت** آن

مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار یکدرهم با

شراب قابض جهت قطع اسهال و مطبوخ آن جهت نفث الدم و قرحه و منع عسر بول گرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و تسکین عطش و با شراب انجیر جهت عسر النفس

و چون خشک انرا بجوشانند در آب تا منعقد شود صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند زنان

معرب تازه انرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند بمقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی ابدان و تنقیه رحم و اندک اسهال میآورد و تقویت

ایشان را ذرور ساز آن جهت قطع نزف الدم جراحات و در میان آن گوشت تازه موثر و ضماد آن بر قیله با عث ضرر وکوچکی و لاغری آن و لالکی پوشند کرانرا از دور

می آورند دگان سیمرم که در غیر انجا یافت نمیشود **امعاء** بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله والف ممدوده جمع آن معاء است نیز مصارین نیز و بفارسی روده و

بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانیه است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص و منافع** آن خوردن

مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آن است جهت معده که صفراوی رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم مولد

خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که آنرا خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این ترکیبها بخورند **ام غیلان** بضم همزه و تشدید میم مکسوره

و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون عوام آنرا طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه شوکه اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول

نامند **ماهیت** آن درختی است خاردار و منبت آن اکثر صحراها و دامن های کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ سوای کوچک و برگ هر دو در شکل و برگ قرظیا بهم شبیه

اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند انبوس

مائل بسیاهی گردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در سر گرهی دانه این قرظ می‌نامند و عصاره ثمر

و ثمر این با غلاف قرظ و صمغ آن صمغ عربی است و علف و عصاره آن را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی

نامند و گفته اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بخون شده سیال

از از آن جدا نمایند و بگذارند تا منجمد و در نهایت سفیدی باشد و مانند عسل از انجا بیاید و از آن اشیرین خوشبو جدا گرددو بان خوشبوکند و قسم دوم درخت آن

کم خار و بعضی بی خار و شاخهای آن انبوه و این اکثر سلم نامند و ساق آن مشابه رنگ تر از اول و ثمر این انیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است اما مدور

و بی گره و پوست آن منقش مائل بسیاهی و در میان دانهای کوچک اندک پهن سبز تیره مانند و در هر غلافی از ده و یازده دانه تا سی و کمتر با اختلاف بزرگی و کوچکی و در میان

هر دانه پرده سفید رنگ محیط بر بالای آن دانه نیز و در میان آن پرده سفید و پوست منقش رطوبتی لزج چسپیده و زرد رنگ گل هر دو قسم زرد مدور

مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه و انبوه در شاخهای باریک خار دار هم در دو صنف و طعم آن عفص و مستعمل اکثر اجزا

قسم کبیر است و سبز قسمی دیگر میشود و بعضی با در شاخهای آن گره دار **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس قابض

رادع و اشامیدن جوشانده گل آن جهت خفقان حار و درد مول و توحش و تقویت اعضای باطنی و تنها یا با ادویه مناسبه مفید و برای جهت

قطع اسهال و تفتیح سدد و لطوبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و تفتیح آن تازه و پوست آن که در آب خیسانیده شب بخت بسیار گذاشته و صبح

صافی از آن گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و بوقت آن مغیده و سفوف برگ و پوست گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی و صبح تا با آب سرد چند روز

متوالی هر روز بخورند تا کم سه جهت دفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خوانیدن قدری از برگ رسته آن اندکی زیره

سفید و یکدو عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده شکر بموده که هنج با حبت سنگریزه و یا پارچه ای خزف در آتش سرخ کرده در آن

خاموش نمایند سه مرتبه تا پنج مرتبه جهت حبس اسهال حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان بر آوردن و در اواخر که بسیار دیدن کند و ضعف آورده و در اوائل

اطفال این نیز نافع اما باید که بحسب قوت بمقدار از آن ادویه بخورانند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحت و رفع اورام و جلوس در طبیخ آن جهت جرز مقعد و نشف

رطوبات رحم مفید و عصاره برگ ثمر تازه آن قاطع نزف الدم و رقت الدم و نیز حب ثمر آن که از او در آب جوشانده پارچه کرباس را بدان تر کرده خشک نموده

نگهدارند در نشف رطوبات تعفنی قبل از جماع است که مرتبه بکارت میرساند و چون ثمر خام از آن گرفته شکافته تخمهای آن دور کرده ظرفی از درون آن را پارچه

کرباس نموده بمالند تا رطوبات و مغز آن بدان خوب الوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه پنبه بنا زنانیکه بسیار اطفال انداخته باشند

در مهبل نهند تا مدتی از رفع این علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عماره اجزای او دهن پنج صمغ آن است و چون پوست

درخت از آن بمقدار که خواهند نگرفته در ده چندان آب خیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا نصف رسد و بمالند و صاف کنند و ظرف چینی دیا شیشه

نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در هر ایام حیض دایم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت
دباغت پوست حیوانات قایم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جزو اعظم داخل عرق قند و شراب است و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن
و بیخ آن جالی و مقوی آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن جهت صلابت و استحکام پایه گردون و رته و گاڑی و غیرها و آلت
شخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر تیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و زنگ و پوست و لیکن بدبو و برگ تر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم
اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه از آن چون نزد مار برند سر را بر زمین اندازد و لنگ و سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده باسم قرظ و مغیلان
و طلح شاید بر یک اسم مسمی باشند که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و لیکن تامل نوع شبه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور باملج
است بحذف الف و کسر میم ملت مصر ساز و بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است طعم آن
ترش و با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه بآلوچه و تا بزرگی گردگانی نیز میشود و بهترین آن بزرگ پر ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد نگشته
است که پر ریشه بالبداهه باشد و درخت آن بقدر درخت گردگان و برگ آن نیز بسیار ریزه و انبوه از هر طرف شاخهای بار یک طولانی بقدر شبری رسته
بعضی جاها و شاخ و در بعضی جا شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از آن صلب تر و مستعمل در معاجین بخبره آمله بالید بر ریشه
از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو مرتبه در شیر بجوشانند و خشک نمایند و غیر شیر پرورده نیز **طبیعت** آن سرد در دوم و در
اول خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است در یبوست آن همه متفق اند **افعال و خواص و منافع** آن
قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا با بخره سودا و یه صفراویه محترقه بروح و بدین سبب
موجب کاوحدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آن است زیرا که ادویه قلبیه میباشد مقوی و سزاوار است
هرگاه استعمال کنند آنرا با رد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بعسل یا دارچینی یا مصطکی یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت
قلب زیاده از منفعت است از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سائر اعضا بالخاصیه محرک باه و قاطع تشنگی و آب دهن
از دهان و حابس خون بواسیر نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق لعصر مقوی معده و امعا و مشهی است و تخفیف رطوبات مرخیه معده و باعث تحمل آن و ما بارد کنار
است قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الراس** و آب آن مقوی و میباشد مقوی اعصاب حواس دماغی نافع از برای مالیخولیا
خصوصاً آنچه حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه شامند آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و تا شاید نفوخ آن نافع صعود
ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک سرشته در پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ صحیح قطع رعاف نماید **امراض العین** قطور آب منقوع
آن که بکوفته و در درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو ساعت آمله را فشرده در چشم نمایند و آمله تازه در آن بجوشانند تا سه مرتبه پس در چشم
بچکانند و چون نرم بسایند و با هموزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده تا مقدار پنج درم آنرا با آب بگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای
آن و جهت سنج نافع اعضای النفس و غیرها العرق کوبیده با هموزن آن زره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لاقی جهت بول در فراش نافع — و نقوع آن با کنیر خشک
حکم گرفته جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش معده و بول سفید الرنیه چون حنا را با آب منقوع آمله و یا و سمه را با آن تخمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه
گرداند و روغن آن نیز موها را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل
و مولد قولنج و مصلح آن قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش دارو های ساده لولوی و جوارشهای آمله و حب و دهن و سفوف و شراب و محلل و مربا
و مطبوخ و معجون مفرح و بیان آن در قرابادین ذکر یافت **ام الکلب ماهیت** آن شجری است ربیعی بقدر دو ذرع مایل بزردی و برگ آن شبیه برگ لاغیه و حنا و اندک خوشبو
از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد شبیه بگل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون با دندان و زرد گردد لعابیت گردد از آن بهم رسد
منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه مصر و بادیه عرب که مسمی است به ینبوع **افعال و خواص** آن هرگاه مقدار دو مثقال از عصاره تازه آن

و یک مثقال از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سنگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب است و تسکین وجع آن در ساعت و بیشتر مجرب است استعمال آن جایز نیست

املی بیدا بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون میم و کسر بای موحده مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن میوه ایست شبیه بتاریخ هندی

از اقسام لیموست و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و در آن نگاه دارند گداخته گردد و در هند نزدیک با جهان آباد

در قصبه سرهند و با قراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن می آورند طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص آن** دافع اکثر امراض قلب و دماغ

صفراوی و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سودا و مولد بلغم و چون سرکه آنرا سود کرده بعضی از آن دو چیزه ضمیمه نمایند مثل نخود و نیز بود و شکل سیاه گرد

و خنک و نخواه و تخمیل تازه زیره کرده و سیاه دانه و مثل سهنا و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب نگاه دارند و بعد پنج شش روز مثل ادرک یا کندرون آن نیز خوب

بهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب نگاه دارند تا خشک گردد و خوردن قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام

بسیار نافع و طعام را نیز مفید و اگر پر در آن را در سرکه نگاه دارند و نگاه دارند تا بسیار مؤثر و لذیذ میباشد **املی کچالی** بفتح الف و میم و سکون لام و ضم

کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای ماهیت آن نباتی است هندی صحرائی خاردار که برگ آن شبیه برگ تمر هندی و از آن کوچکتر **طبیعت آن** سرد و تر

افعال و خواص آن نشاندن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب آن را صاف کرده در آن ریزند و منه

یک دانه ترک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیم گرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز بهار بدن و سینه

جهت حمیات حاده و انتشار مواد در عروق مرضی که در بنگاله میشود و بسبب آن حدت و التهاب اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی

صاحب آنرا عارض گردد مفید است و در این ایام اجتناب از لبنیات و حلویات و اغذیه لفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز با یکدیگر

آب آنرا می آشامند و بخار آنرا استنشاق کنند برای امراض مذکوره و حمیات حاده **ام فرح جع الکبد** ماهیت آن گیاهی است باریک ترا از القلیه گل آن اغبر و برگ آن زرد

اغبر گوسفند آنرا دوست میدارد و میچرد و آنرا در بیع است و ما و اهل برستان میداند **افعال و خواص** آن جهت اوجاع کبد صفراوی مفید **فصل الهمزة**

مع النون **انا غالس** بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سین مهمله لغت یونانی است و انا غلس نیز آمده و بلغت بنطی اناکیر و بفرنگی انکالس

نامند **ماهیت** آن گیاهی است نرو ماده میباشد برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و ساق آن باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین مربع و ثمر آن شبیه

خلافی و دانه های آن بقدر دانه خشخاش بسیار شند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن جالی و جاذب و مخفف لیالح و منضج ساده و غرغره آب برگ و مغز آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز بدستور و چون مخلوط

با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب کهنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و طحال

نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و باد سرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده آن که

آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رد میکند آنرا و نر آنرا که گل سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس می آورد و شرب آن موروث سحج و مسلم آن

صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطینیا **انا غورس** بضم همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر را و سین

و آنرا لوبیه الحمی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آنرا حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده **ماهیت** آن گیاهی است شبیه در برگ و شاخ

دبر برگ میشود تا آنکه قریب بشجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن السنان وقت رسیدن

انگور است **طبیعت** تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن مشیر شام و انطاکیه **افعال و خواص** آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن کم

از سایر اجزای انست جهت تحلیل ورم بارد نافع و چون خشک گردد قوت آن قویتر و تقطیع و تخفیف آن زیاده میگردد و هم چنین ریشهای بیخ آن

آن ملین و مقی و چون آب برگ آنرا بمقدار یک درم تا یک مثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین مرده و ادرار طمث نماید و گویند تعلیق

بر زنان ... هنگام ولادت جهت تسهیل ... آن مفید است باید که بعد از ولادت بزودی ازو بکشند و چون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد و دفع

110

بخ آن محلل و منضج اورام است انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و انب نیز نامند و بتورانی انبه گسه نامند
آن ثمر هندی است درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم او و تا هشت و نه سال
ثمر می آید و هنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلاد بنگاله گردیدن آفتاب در برج جوزا و سرطان است تا
پنجاه و شصت سال ثمر میرسد و ثمر آن در اوایل سال بسال بهتر میشود و در اواخر بالعکس برگ آن طولانی شبیه برگ شفتالو و از آن بزرگتر و در رائحه نیز
شبیه بثمر آن و ثمر آن در ابتدا بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و بعد از آن شروع میکند بشیرینی و شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی انبه در تمام سال ثمر میدهد
ولکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت میباشد مانند
جزیره سیلان و بندر تلچری چیناپتن و حوالی آنها و اکثر میوه های دیگر در آن اماکن هم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و
کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بی‌ریشگی و ریشه داری و کم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یکمن تبریزی است
تخمینا در بنگاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و سه پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یکمن تبریزی است تخمینا و در کوچکی برابر بلیله کابلی بزرگی میشود و در شکل بعضی
طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور و اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بگرده حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه بعبیر
و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی پر ریشه و بد طعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و نانخواه و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روائح و بعضی مختلف الاجزاء در قوام
و طعم و در بعضی هیچ کمی میباشد در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی هیچ بسیار حتی در زیر پوست آن نیز میباشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب معتدل
القوام بی ریشه خوشبوی قلیل الیبوعی است و آنچه برخلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آن است که رسیده آبدار آنرا بدست مالند
تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا موضعی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم
است و آب آن طبعی هیچ آن چون بزبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بی ریشه آبدار آنرا که اندک سخت باشد سر آنرا بریده که تا رطوبت
آن دور شود و هر دو طرف آهسته آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و صفات که انبه بی ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله بعضی جاها مثل لدو اطراف
رسند قاو گمه در چینه) الی و باکه و دیگر جاها و در خطه آناد رگنده طلی میشود و نرم کرده بمکند برای مکیدن انبه شیرین خوشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر رسیده
باشد مضائقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کجرامی نامند سبز خام آن شیرین می شود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و
خوش میشود و بعضی در پختگی بد طعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل مهایا که مشهور بمبنا است و از توابع
لار است و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی هم میرسد اما نه بخوبی و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است طبیعت آن آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول
و مولد بلغم و سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی هر چند کم آب تر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده **افعال**
و خواص و منافع آن مقوی قوی دل و دماغ و اعضای رئیسه آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کننده
رنگ رخسار و بوی دهان و مفرح دل و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سینه و دبور و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و صفرة و کسالت و سستی بدن
و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نگاه دارد بلکه ملین دارد و مضر محرور و رین خصوص خلای معده و مصلح آن شاملیه سکنجبین و خوردن جامون رسیده
شاداب یا شربت آن که میوه هندی است و آب برنج و آب سرد و چشم لمی که آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث سوداوی و
حکه و جرب و دامیل و غیرها و مصلح ترش آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک بالای آن قدری بخورند از موده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مصلح جگر و مصلح آن
موبیر و شاید درین امر شربت زرشک یا سکنجبین یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده
خام و یا قدری جوش داده معا بعمل است و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و توهم آن جا را مهیج اعضا
و رائحه آن شبیه برائحه حبة الخضراء خام تارس که بفارسی پسته ... و رسیده از آن نامند و مصلح آن مالیدن آن ... است بعضی که بدان رسیده باشد و گل آن

وشور سینه آن بسیار بارد و یابس و جالب اسهال و مجفف و ممسک است خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس باشد

آنرا که از شکوفه تازه و جبر رسیده خشک شده سر بریده با هم آنرا با چهار درهم شکر بخورند و در روغن درهم نعت انزال را دفع نماید و گویند چانچه انبه مسکی محرم است و معده

با پیکره برگ و گل انبه او را ن ساییده پاشیدن مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است و مسواک بچوب آن نافع لویی دهان و دور کننده و سو بیان جهت زکام

و سعوط و دور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و بد سعوط دخان پوست تنه خشک گرده نافع با تکرار غسل که بعد از آن که آن عضو هوای سرد ...

و نیز گرفتن آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که سعال آن

و جیبی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم با صلاح می آورد و چون برگ تر و تازه آنرا از درخت چیده و بیخ ساقه آنرا افشرده ...

بر دانه که در میان چشم بر می آید بمالند زایل گرداند بیارد و وجع دندان نافع است و با شیر برگ انبه با عدد فلفل شیا با آب بیسوده ... ضر بسهال ...

... و برگهای نازک آن و همچنین دهن موی سر زنان بر روغنی که در آن پوست انبه خام دیا یا بعضی ادویه مناسبه دیگر

انداخته در آفتاب ... و رده ... جهت دبالی و سیاهی مو نافع است ... آن نافع و آب ... خام آن که ادریس نامند و چتنی و اچار و امو و حلوا و

و شراب ... و حوق ... دوص ... و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس بر آورده

پوست آن جدا کرده نرم بمالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند بگاه سکه باد سموم و یا هوای گرم ...

روی دیا و بالای تکسی ... قدری از آن ... و بخورانند و بر تمام بدن ... و میمالند ... شفا می یابد انتله بفتح همزه و سکون نون و ضم تای

فوقانیه و فتح لام و در لغت ... اندلسی است و انرا ... اندلسی ... زرلسی نامند ماهیت آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و برگ ...

بیخ کولان و فروع آن شبیه بریشه ... و طعم آن تلخ ... استدار ... و برگ آن ... و اهل ... شبیه بعنب الثعلب گویند شبیه ببرگ ... ریحان است

و صنف دوم سفید و عامه اندلس ... نامند و برگ آن مانند برگ ... دراز ... و با خشونت و طعم آن شیرین و ... آن اندک ... و با حرارت ... انبت

اندلس و چین و کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و ... که متصل کوهستان ... و غیره طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و سیاه

آن در سوم افعال و خواص سفید آن دفع سم ... ضعیف ... سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد جهت ... سموم نافع مقدار شربت آن او

مثقال ... آن کشنده حیوانات سوای انسان ... و صنف سیاه آن در تریاقیت قایم مقام تریاق فاروق ... اوجاع ...

و مجرب حتی آنکه بعضی گویند ان گیاههای ... آن ... چنانچه گفته اند ... طعم چون بخورند از آن احساس سمیت نماید ...

بسوی گیاه ... آنچه ... بخورند ... از سمیت آن ... محلل مواد ... آن در شراب ... حمول آن ...

رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سایر ... و ... آن موجب ... مقدار شربت آن ... زیاده از آن ...

و تجفیف رطوبات و مسلم ... انطلیس بفتح همزه و سکون نون و فتح تای مثلثه و کسر لام و سکون یای ... تحتانیه و سین مهمله لغت ...

است ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و آن نباتی است مابین شجره و گیاه و نبت آن ... زار و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند برگ عدس ... و شاخهای

آن ... بلندی یک شبر ... و گل آن ... مایل بسفیدی ... و تخم آن ... و نوع دوم برگ و شاخ آن بزرگ ...

کما فیطوس ... آن ... و گل آن ... مایل بسفیدی ... الرائحه ... طبیعت آن گرم با اعتدال و خشک در اول افعال و خواص

آن محلل ... اندک ... مایل ... هر دو نوع آن ... مانند عسر البول ... گرده ... جهت صرع ... هر دو نوع آن ...

قروح ... و حمول ... هر دو نوع آن با روغن گل و شیر ... جهت ... جراحات ... الغ ... دوم ... مقدار شربت آن

تا یک مثقال است انجبار بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و را مهمله مشتق از جبر است ماهیت آن نباتی است بلندی تا یک ذرع

برطیمی و رایحه ... مانند ... و ... و برگ آن شبیه برگ ... آن ... عنب ... رستاخهای آن ... و مایل ...

سبز بی گل آن بیخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مستعمل ریشهای باریک آن است

که از الحای انجبار نامند خواه خشک پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است و در کنار رودها و میان

جویها **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جالینوس گرم و خشک **ماهیة افعال و خواص و منافع** آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا

از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از جهت اذیت و مسکن قی و مقوی احشا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و نفث

و زبول و ضعف اشتها و بول الدم و معده تازه و مزمن و دافع سموم و التصاق افواه عروق و سقعه و سحج و اسهال کبدی و تشنج اعضا و کوفتگی و حفظ و فسخ

و شربت آن نافع چون یک درهم تا یک مثقال با آب بجوشانند و با قدری قند یا سکنجبین بیاشامند و با ادویه مناسبه دیگر و در آن جهت رویانیدن گوشت

و قطع نزف الدم تنها نافع مقدار شربت از جوشانیده آن یک مثقال و از عصاره آن یک درهم و از برگ آن تا دو درهم مضر سپرز و مصلح آن عسل و بدل آن

و ربع آن گل ارمنی و عصاره آن در اکثر افعال قوی‌تر از پوست بیخ و بیخ آن است که بگیرند پوست بیخ تازه آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند در طبق سفالی کنند و در

آفتاب گذارند و شبها در زیر سقف که شبنم بر آن نرسد تا بسته شود و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند

و عند الحاجت بکار برند و رنگ این بیخ یاقوتی میباشد حب الجبار و سفوف و شربت و قرص لعوق و مثلی آن در قرابادین ذکر یافت **انجدان** بفتح همزه و سکون

نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی است و بیخ آن را انجدان طیب و گوله نامند و بیخ آن را بعربی محروث و ساق آن را بترکی بالدرغان

گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم آنست **ماهیت** آن دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برگ

آن شبیه به برگ کلم و از آن کوچک‌تر و گل آن چتری مانند شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ آن حلتیت

طیب نامند و قسم دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق آن منقسم از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آن را اشترغار و گیاه و از آن کما و صمغ آن را

که بسیار بدبو است حلتیت منتن و بخراسانی و بفارسی انگوزه حت الکه صمغ را بفارسی زد و بفتح زای عجمی گویند و عوام آن را انگشت گنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند

و در بلاد فارس گوسفند از گیاه آن صحرا بسیار فربه میشوند و لیکن گوشت آنها بدبو میگردد و **طبیعت** سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه منتن آن در سوم

و قوی و مطلق انجدان گرم و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و معادل سموم **امراض الراس** ضماد بر زنخدان

و با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدد حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و شامه آن ذهن را زیرکی و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زایل

و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمل در اغذیه صاحبان این امراض و جهت امراض الصدر و المعده و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر میماند در معده مخشن شد و

جلوبات و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزاننده اشتهای طعام و مقوی احشا و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و مقاوم

سموم و سپرز و یرقان و استسقا و خوانیق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و روده و محرک باه و رافع درد مفاصل حادث از برودت است

اشامیدن آن خصوصا محلل آن که سرکه انجدان استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جایز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با تخم پخته باشند جهت تب ربع

شبهای بلغمی و سرکه و درد سینه و استسقا و یرقان و دفع فواق بلغمی و وجع الحشا مجرب با شراب اخراج جنین قوی الاثر و ضماد آن جهت جذب مواد و لطافت جلد

و بابونه و نمک جهت جذب تیر و جراحات و وجع الحشا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عانه و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر

آن جهت اکله و بو بیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعا مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت

آن یک دو مثقال بدل آن محروث که اشترغار باشد بوزن آن حلتیت دو دانگ گویند بوزن آن خرزه‌راست و این انسب است شیخ داود انطاکی نوشته که گویند چون

زن بعد از حیض بلا فاصله بیرون کنیم تخم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص داده که سفید آن باشد سیاه و بیخ آن در افعال قوی‌تر از ساق

اجزای است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مضر مشش و معده و بطی الهضم و مصلح آن عسل

جوارش انجدان و سکنجبین و محلل ساق و حب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سایر صمغ آن حلتیت است در حرف الحا خواهد آمد ان شاء الله تعالی **الحجره** بفتح میم

و سکون نون و ضم جیم و فتح را مهمله و بلغت فارسی است بعربی قریص و بلغت دار المرز کزنه و بتربی کجبیث و بهندی انکن و بلاطینی ارتیکه ریم و بلغت گیلان
هزینکه گویند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن پرشرف و انبوه و پرخار و ریزه و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش
و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک سبزی مایل بسیاهی از کنجد بزرگتر و فی الجمله شبیه به زرکتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین تازه
سیاه است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک در دوم گرم گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط لزجه جاذب مفتح عضاد و محلل اورام صلبه
و مدر بول و حیض و شیر و حوق و مسهل و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و شربت شامیدن آن و شامیدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض
صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر بالمناصفه
مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا با عسل جهت التوای عصب با نمک جهت جراحت
سگ دیوانه گزیده با موم و روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم مبا
کوسش و ضماد رماد آن با نمک جهت قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا
و اخراج مای اصفر و بلغم لزج و علل طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و گرده ساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه
مثانه از حرکت شامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند لعابات مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بجهت نرم با شیرین فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد
آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب با مرام جهت قروح و سرطان و بثور بالی جهت تحلیل اورام و بثور و ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب گنج ران محرک باه
و عصاره آن محلل ورم لهاة و ذرور تخم و بیخ خشک آن جهت تخفیف رطوبات قروح اکله و سرطان متقرح نافع بی لذع و ضماد آن مضر گرده و مصلح آن جمع عرق
و کثیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درم زیاده بر آن مهلک مصلح آن شامیدن اشربه مبرده و ابن سینا گوید بارده و حیران بای الحالی مغری بدل آن قردمانا است با
حرف ... آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی از بزر است و همچنین در تسهیل ... **انجیر آدم** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم
و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم **ماهیت** آن مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه است بزرگتر از جوز
آن سیاه مایل بخاکستری و صیقلی و در بینی و کردی با انجیر ماند و بهندی انجیر الفیل گویند و در کوههای کابل بسیار بود و از زنان جهت فربهی بکار میبرند
آورده اند که در آن کوهها که منبت این درخت است حیوانی است که بجز گوش مشابهت دارد و هر کجا رمه گوسفندان ... آن حیوان ... نموده در پی آنها
و شیر ... هر که گوشت این حیوان آن بخورد در ساعت دیوانه شود و این حیوان را عادت است که در زیر درختی ... انجیر آدم گویا ... درخت
چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت بید مشابهت دارد و چون شاخی از آن را با ... گرم شود ... مشتعل ... شود
انجره رومی بالیون بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم با مهمله و سکون یا و واو و نون لغت یونانی است و بعضی عطاران ...
و ... مشابهت برگ آن **ماهیت** آن نباتی است ... آن در ... گندم ... برگ آن ریزه ... و تخم آن سرخ ...
شکل ... **طبیعت** آن گرم و خشک در اول
سوم ... **افعال و خواص و منافع** آن مفتح و ملطف و قابض و ... از برای معده ... مقدار ... درم
... و همچنین ... برگ آن و چون ... طبخ نمایند ... جهت طحال و حصر البول ... نافع و حمول آن با عسل ...
... و حکیم میر محمد مومن نوشته که ... **انجدان** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون
... **ماهیت** آن دوائی است ... معروف **افعال و خواص** آن بالخاصیة جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال ...
یک مثقال تا دو مثقال ... بدل آن ... گل ارمنی با پوست انار ... صندل سفید
است **انجره** ... بفتح همزه و سکون نون و فتح دال ... و سکون واو و فتح خا ... و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین

ست یونانی است و در مغرب کلیج و طاج نامند ماهیت آن نوعی از نخود کوهی است و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهرا نوعی از قاقلی باشد نبات آن بیشتر در سواحل
دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و برگ و شاخ آن باریک و تند طعم و تلخ در آخر مثل انجره میباشد و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در انتهای ساق
آن میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و اشامیدن تخم آن و طبیخ خشک آن و جلوس در آن و طلای
آن مجرب اطبا است جهت استسقا و عرق النسا و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب و مقدار شربت از تخم آن یک مثقال با شراب و امثال آن
و از طبیخ آن پنج کف با سکنجبین تا یک رطل **انکدوطون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم اء مهملتین و سکون واو و ضم طای مهمله و سکون واو و نون **ماهیت**
آن گیاهی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از ان عریض تر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد احشا و جهت درد مفاصل نافع **انزروت**
بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم رای مهمله و سکون واو و تای مثناة فوقانیه و بعربی نیز آمده باصفهانی کنجده و اکروهک و بشیرازی کدرو و بترکی کحل
فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند **ماهیت** آن صمغ درخت خاردار است که آنرا اشاکه نامند بلندی آن دو ذرع و برگ آن شبیه برگ مورد و بر
درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و صمغ آن سفید مائل بزردی میباشد و بهترین آن سفید مائل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر
صغار و زود شکن و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن **افعال و خواص و منافع** آن ملین و
محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیر آن و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن از مفاصل از عمق بدن خصوصا با زنجبیل
و سکنجبین و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مغزی و مدمل و ملحم و جالی **امراض اکراه** و العین و الاذن اشامیدن آن با روغن بید انجیر جهت رفع
تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند تنها یا با ادویه مناسبه جهت ریح رمد و چسپیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق
مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صاحب تذکره مجرب دانسته و چون در جوف پیاز
را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله بدان
آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر **امراض المفاصل** و غیرها اشامیدن آن جهت وجع مفاصل و رگ عرق النسا و اخراج کرم
معده و امعا و اسقاط جنین مفید و در تسمین مهزول بغایت موثر و گویند چون مخدرات آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند ده درم نارجیل مخلوط کرده
چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن حنا عدد زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد و لیکن آنکه نوشته که زنان مصر آنرا در آب سبوس انداخته تا لطیف
شود بخورند جهت تسمین بدن و روغن آنرا مانند اسفیدباج گویند مجرب است و آن را سایده آن است با دسام و چسپیدن با عشا کشت است خصوصا با حلق مجرب
و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و مکرر مفرد استعمال ننمایند باید که با روغن بادام ده چندان آن بنشانند مقدار شربت آن مفرد از
نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها
و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت و صالح و التحام جراحات و رفع آثار جدری و بانیدن جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن آنست
که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا شیر دختران خمیر کرده بچوب گز گیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود پس آورده استعمال نمایند
و اگر بگیرند دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته بتور باز تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب میگردد خصوصا برای اکثر مرض عین که استعمال آن بی تشویه جائز
نیست حب انزروت دو دوا و در روز و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انسان** اجزای بدن او نفع و مضار بسیار است
بهترین آن حیوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن بلدان معتدله است چرک گوش او مولد ریاح و بیهوشی کند و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض
نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور سوده آن بر قلع الکله مجرب خصوص استخوان کاسه سر اشامیدن سوخته آن سه روز هر روز
یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا و مورده آب در بن بهشت ناشته کرم گوش و محلل ریاح آنکه در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن
حشرات سمیه و دافع حمیات و گلاله و آثار قروح و حرقه و بیاض عین و کشند جاری است خصوص آنکه زنان ناشتا صفراوی مزاج و در آنکه بخشک جهت قطع لیل نحو تا ده بهانی

۱۱۵

نفع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون آنرا بر دندان ممضوغ نمایند خصوص کهنه دندان را روشن و مایل کند و ازالهٔ خشونت و جرب را کند و دندان شکسته را نافع و قوبا و آثار جلد منفی سینه و برص و جرب و سفیدی جراحات و نفث الدم و جهت تسکین وجع ادمان نافع و در شامیدن آن صورت طلادت و طلای چون جهت سکین درد و با صعب الفلایم بالشونیز مفید و خوردن آن با عسل جهت حصول آب و تقویت معده و ... جهت نفع تپ لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال ازان شخص خود و از غیر آن شامیدن آن جهت سرفه کهنه و حبس نفس و سرو استسقاء و یرقان و حصاة المثانه مجرب و قروح خبیثه و قوبا را با آب بخورد و با عسل جهت رفع یرقان و شوی آن جهت دردچشم و بیاض العین و تخصیص عسل در ظرف مس بسیار حدت نماید و باشد و جهت عرق النسا و رفتن گرما کردن از زخم جهت حبس آن و ... جرب و قروح و آن جهت بانی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک و بول آن کما ... زنان حیض داده و نمک آن کمتر جهت نفع بیاض چشم کلف مجرب و افعال مانند نشرق است در حدیث است که از حضرت صادق علیه الصلوة و السلام سوال نمودند از شامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند نیاشامند از اسائل عرض نمود که بعض محتاج است به آشامیدن آن فرمودند از حیض ... که دوای مگر ... بیاشامد بول خود را نه غیر خود را و از ان حضرت علیه السلام سوال نمودند از شامیدن بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند نعم لا باس یعنی باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف یابی خورانیده باشند نفع خشک کرده آن و حلق صاحب خناق و ورم گلو دمیدن و ضماد آن با عسل جهت تحلیل و طلای آن جهت تحلیل حمره و التحام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و شامیدن مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت جراحت حربه زهر دار و قولنج و حکه و قطع اسهال ابی عادل و با عسل و شرب جهت رفع گزیدن جانوران زهردار و ... و نیای دائره ... و شامیدن مثقال آن با گلاب و نوشادر مسعد جهت رفع ادب سموم ... دار انسکنه و زیبق مصعد و مجرب دانسته اند و سعوط آن جهت ازالهٔ تعفن بن دندان مجرب تازه آن خصوص با نمک جهت الحیه و ضماد آن بر ... و مرض تخصیص کرد آن شخص تب سوده باشد و در صرعی مالیده و در افتاب نشیند و طلای آن با روغن جهت قروح ... زیر ناف با خمیر و در آب حالکرد جهت رفع عفن و بد بوی و شامیدن آن مفید و موی سوخته جهت رفع بو و بهر استسقا و سموم قتاله و بر انداختن سنگ گرده و مثانه و منع سقوط موی و شرب و اکتحال آن بالهای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ورم آن جهت اکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی گوشت قروح خبیثه و ساعیه مجرب ... و ... ثابت کند و شود و ... جهت اورام ساعیه ... آن تنهایی و با ... دیگر جهت تقویت باه مجرب و گویند شامیدن الی که خصیه لسان ابدان شکسته باشد جهت ازالهٔ تب و ورم جگر و وجع فواد و ... و دمیدن آن جالی بهق و برص و کلف و طلای ... آن مجرب ... است خوردن او چون طفلی را با سموم و تدریج تغذیه نمایند تمیج لحیا و ... قاتل بود و ... دیگر قاتل این نوع تغذیه و سمیت آن ... و گویند چون انگشت خنصر مسقط را ببرند و در آن تعلیق نماید مادام که با او است آبستن نگردد شنیده شد که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان جمعی از زرد شده و سیاه و پوسیده را آلات صاف و سفید و براق می گردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل می نمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح را بجای فاسد میگذارند و سه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن چیزهای سخت و صلبه و سایندن با سر گرم منع می نماید و خوردن شوربا و شله و آب نیم گرم اکتفا می نماید استحکام گردد و در بلاد و سایر این مردکان است و همیشه در آن دکان تنزل او فرد با مکان برای فروختن دندان خود حاضر می باشند و نیز مسموع شده که سابق برین که صد و پنجاه صد سال یا بیشتر از این باشد بر جهاد و سلاطین حکما دیگر کان خبیثی دیر آمده و بسرعت فساد داد و به جهاد باشد صغیر و غیر و لفظ و مثال ایشان نامدتی ... و بعد از خشک شدن جهاد انها در قالب چوبی ... و مدتی وصله ... تمام اجزا آن یا که بعضی استخوان ... نیز مستحیل بود ... و چیزی شیه ... شده و بعد از ... شکسته بعضی از آن اجساد ... بعضی اطبا و جراحان ... در صدد و تجربه امتحان آن آمده و بجای مومیا استعمال نموده و در بعضی مواد نفع ... مومیایی باعث و مومیایی انسانی عبارت ازمیت العزا بفتح همزه و سکون نون و کسر عین معجمه و فتح راء مهمله و ... تاب با ... ان سیاهی است ... از درخت الاراو سر ... آن ... آن جای ... و مخصوص ... شبیه ... آن ... کل آن ... و اوراق آن بزرگ ... آن

ان خشک گردد بوی شراب ازان آید طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه افعال و خواص آن قوت قریب

[illegible] و تلطیف و بالخاصیه آشامیدن برگ و بیخ آن جهت دفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهترین [illegible] لعابیه موثر حتی آنکه

[illegible] از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آن را بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع ریاح و قروح خبیثه نافع الفالنجل

بفتح همزه و سکون نون و ضم فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون جیم و لام لغت یونانیست ماهیت آن ثمری است شبیه به عنب الثعلب و دو قسم است و نبات آن [illegible]

آن شبیه ببرگ کاسنی و بریده تر ازان و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله افعال و خواص آن

آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار حیض و دفع سموم بالخاصیه و طلای آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون [illegible]

و در صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این در حکایت ازان مشهور است در معرب انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و ها لغت عربیست و بفارسی

پنیر مایه و بهندی [illegible] بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و ها و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات

[illegible] را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوانی با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود ماهیت

آن معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح بر می آورند و استعمال مینمایند خواه تازه و خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شده اند

و گیاه خورده اند آن را انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع برآن مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است

افعال و خواص آن [illegible] آن جهت صرع و [illegible] با سکنجبین و یا با عسل جهت صرع طفلی خصوصا انفحه ارنب که درین باب اقوی است [illegible] در سرکه انگوری

حل شده نوشند و چون صبیان اندکی ازان بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحه بچه اسب و انفحه حیوان بحری که [illegible] نامند و [illegible] قوت

[illegible] خاصیت آن [illegible] منافع [illegible] تمامی [illegible] نافع میباشند [illegible] و [illegible] رحم جهت آنکه [illegible] لطیف

و محلل [illegible] اخلاط متحجره و منجمد و [illegible] اخلاط [illegible] و لهذا محلول آن [illegible] محلل خون منجمد در معده و [illegible] و یا با ادویه مناسبه محلل خون و

شیر که در معده و مثانه و سایر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل [illegible] بالخاصیه مقوی قلب و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب [illegible]

فرج است و چون آن بعد از طهر [illegible] بر حمل [illegible] مقدار [illegible] آن با شراب [illegible] و جهت دفع ضرر نیش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن

[illegible] امعاء و سیلان رطوبات از رحم [illegible] باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت دفع صرع و گفته اند چون انفحه

ارنب [illegible] با شراب ممزوج بیاشامند آبستن گردد و پسر آورد و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا ازان با شراب بیاشامند جهت [illegible] نافع و چون با

[illegible] بر بدن بگذارند [illegible] و خار ازان برآورد و طلای آن بر [illegible] جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب [illegible] جهت ازاله آن موثر و انفحه گورخر

[illegible] و آهو و [illegible] گوسفند و فیل [illegible] امتحان خالص آن آنست که [illegible] انفحه [illegible] اگر گداخته شود خالص است

و الا نه [illegible] حب انفحه و دوا و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت انکول اکول ماهیت آن حکیم میر عبدالحمید نوشته درختی است [illegible] برگ آن

شبیه ببرگ [illegible] و میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب طعم آن تلخ و با عفوصت طبیعت آن گرم و تر در دوم افعال و خواص آن ضماد

[illegible] جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و [illegible] آن ملین طبع و دافع خون [illegible] شود و جهت سوزش اعضا و [illegible] و سرعت انزال و تقلیل

منی نافع و در ایام طاعون چون [illegible] گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آنرا کوفته در آب [illegible]

[illegible] تنقیه کنند [illegible] خشک نموده ازان تخم [illegible] روغن [illegible] برآورند [illegible] سیاه گردد

و اگر [illegible] بسر برسانند و شب [illegible] زهردار [illegible] و آن چوب [illegible] شفا یابد

انگیر بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible] نامند ماهیت آن [illegible] حکیم

محمد مومن نوشته که [illegible] گیاهی است [illegible] گیلان [illegible]

گردد و در بحیره ادرد است پنهان است باید طبیعت آن گرم و خشک است افعال و خواص آن ضماد برگ خشک آن با آب کو کرده در ... و زخمهای آن
کنند و تخم بزر آن نهایت منفط و تخم باده آن موجب تشنج زنان اندکی از آن با شراب منوم قوی بحدیکه تا یک شبانه روز تا شب بیدار نشود ...
با آب نفع خواب آن مسکن بمقدار شرب آن تا دو درهم **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن و دوم مشدد و الف و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر
نباتی معروف و در بنگاله بسیار میشود و بخیه و خوش طعم و نبات آن فی الجمله شبیه نبات صبر و گواری و برگ آن از برگ صبر و کاونی کوتاه تر و نازکتر و نبات
این از آن کوچکتر و ... و خاردار و از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق هم میرسد و بر سر آن برگهای کوتاه بود و تشنه ... شاره کرده یک
ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت هم میرسد و چون قدری از سر آن را با آن برند و بنشانند باز سبز میگردد و از آن اناناس هم میرسد و از اطراف
سر ثمر و بیخ نبات آن نیز ... درخت نخل مو بنجبه میروید و چون تنها ... نموده بنشانند بجای دیگر نیز ثمر میدهد و از سر با تا ساق یک ثمر بعمل ...
هنگام رسیدن آن بودن آفتاب جوزا و سرطان است که موسم بارش است در آنجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوچکی نامند و این کوچک ...
میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رائحه و زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب بسیار و این چاشنی دارد و اندک ... این ترش و پوست هر دو نوع
هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق ... در سر خانه ...
تخمهای ریزه زرد تیره و هر دو نوع آن رطوبت ... بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریقه خوردن آن اینست که نوع کوچک را از یک ... پوست ...
با اندک نمک و آب بشویند تا بو رطوبت آن کم گردد پس پوست دیگر از بالای آن بردارند که تخمها و خشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن فرو رفته و داخل گردد پس
مغز او را قطعهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه بر هم می چینند و بعضی بر آن قند یا نبات کوبیده پاشیده و تناول مینمایند و قدری گلاب نیز پاشند و بعضی
بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم او را منحرف میگرداند و نوع بزرگ او را بعد از پوست ... جدا نموده قدری نمک بر آن
مالیده اندک زمانی میگذارند تا بو رطوبت آن قدری کم گردد پس گرد پوست ... کورق دیگر از روی آن جدا نموده ... از التحم و خشبیت آن پس مغز او را نازک ... کرده
با قند بر آن پاشیده تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک ... نیز لذیذ میباشد **طبیعت** آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص**
آن تسکین حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک بالای آن ...
و ملا و جات ... دارو ... و مربا و شربت آن نیز خوب میشود **انقوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم اللام
و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است ثمر شبیه به نبات کدو ... جهت جراحات تازه و لعابات نافع ...
و ... **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الانیسون ... الرومی ...
الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و ... نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است ... و ساق آن ...
و باریک ... برگ آن باریک ... و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن در غلاف لطیف طولانی ... و سبز ... و اندک مثلث شکل
و مستعمل تخم آن است و بهترین آن تازه ... بالیده آنست که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست آن است و طعم آن تیز و تلخ با ...
و سندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم تا سوم نیز گفته گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این
اصح است **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و باقوت تریاقیت و ... و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده رنگ ...
امراض الراس و غیر آن از نوازل ... اصحاب فالج و لقوه و ... صرع ... بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدد ...
بارده و درد گوش نافع و چون ... تر کرده و خشک نموده ... کتان ... جهت زکام و نزلات بارده خوردن ...
و ... گفته اند ... روز ... بعد از استفراغ ... نافع برای ... و مقوی معده است
...

سبات حادثه از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان مسلوق با زیره
حاره یا حلتیت و مثل حب القرطم و چون ازا کوبیده و سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده و تنهائی بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و منقول است که در اوائل فالج یا چهار
روز یا هفت روز یا که در آن افتیمون جوشانیده باشد تنهائی یا با ایارج فیقرا و جلنجبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده باشند اقتصار نمایند و ضماد آن جهت
استرخا نافع برای آنکه در آن حرارت اندک قبضی میباشد و لهذا القوت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای
دندان و دفع بدبوئی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و حکاک مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع
رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و سپرز و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه
و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار حیض و
بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهییج وجع و اطراف و اسهال رطوبی خصوصا بریان کرده آن و در این امر چون از آن اسبائی کوبند و یا با آب
سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا بخور آن و بخور آن جهت صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور در زیرم سائیده آن با
روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادثه از ضربه و سقطه و بستور مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی
چشم زنان را شیاف و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام گرم و بستن نافع مضر امعا مصلح آن ارپانه و مصدع محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت
آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن انجره است و دستور تشویه در بیان نمودن آن جهت امراض
عین و غیرها آن است که ازا ماء العسل سرشته و در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش افیون و حب
و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الواو** **اوفیوس** بفتح همزه و سکون واو
و الف و کسر فا و سکون یا تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بلغان بعض بمعنی حاقه است زیرا که گل آن شبیه نرگس است
و بسیار کوچک و کبود و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه برگ گندنا و ساق آن بقدر شبری و بستبری انگشتی و املس گویند نورانی میباشد به هنگام
شمع در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار **طبیعت** بیخ آن بارد در اول و آخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل بحرارت و برودت
و مجفف در آخر سوم و برگ آن بارد در اول و آخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص** آن آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار
بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع رویدن مو خصوصا تازه آن قبل از بلوغ مانع رویدن یا باعث برآمدن آن
و گذاشتن آن بر خصوتین و مثانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده مصلح آن
کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض و اصفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده و راء
معجمه لغت عربی است و بسریانی ارزو و بفارسی قاز و مرغابی و بهندی ... گویند از جنس مرغابی است و مرغابی کبیر است که قاز باشد **ماهیت** آن معروف
است اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بری آن پرواز میکند **طبیعت** جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر آن نیز گفته اند
افعال و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود سمین بدن و محرک باه است و خوردن آن با ابازیر و مسالح حاره بهتر و مصلح آن انجام
و آب انار و از اغذیه نافعه از برای ریاضت کنندگان و صاحب مزاج بارده است جهت آنکه گوشت آن شدید الحراره است و چون بالزومت بسیار است که بفارسی سمیت
نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز از آن در زمین دفن نمایند تا بوی آن کم گردد پس برآورده بهار اندازند و شکم آن را شکافته پاک شسته
طبخ نمایند و این قلیل الغذا تر از ماکیان است و مهر الخیة آن جهت زیاده کردن منی گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و التیام فتوق الکلا و ضماد موثر
و از خوردن آن بر و دمی تب حادثه میگردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنگدان آن لذیذ و

غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار و جگر آن لذیذ ترین جگر حیوانات امثال آن است و مداومت بر اکل آن

مقدار دو بازوی آن مصلح الضم و الغذا و مفرط آن طلا جهت ورم معده از مجرب است جهت تمدد و کزاز و تسخیر امتالی و تحلیل ادم بارده و صلابت

معده و مشتاق آن و تقشیر جلد و داء الثعلب و داء الحیه مجرب یافته اند و برای تسخیر شیر با و برای ازدیاد آبی که در گوش رفته باشد قطور او با آرد با

و سم سیبان قطعه را بافاصیه نافع و بریده تخم میش آن جهت ازدیاد عقل و تقویت قوه حافظه و حفظ آن در زوال النسیان و شیر خشک و قطور آن با آب

شکر مرده سم جهت احتباس حیض نافع و دوم آن با آب نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاه و شرب آن بسیار نافع و دست تخم آن مسحوق جهت استعمال سوی

هیرونیا و ویه است و بدل آن جهت سرفه خشک مصطفی و وزن آن در قرابادین ذکر یافت **او سلیبا** بضم همزه و سکون لام و فتح سین و کسر لام

و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است **ماهیت** آن نیلوفر هندی است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل

بارد و مقدار شربت آن یک درم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبخ مانند تفاح جهت صداع و بواسیر نافع و مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن

لعاب است **او فیمبو با اس** بضم همزه و سکون او و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون او و فتح با موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله

لغت یونانی بمعنی شبیه بادروج و در مغرب معروف باسبیه و بعضی جفیون نیز و گاه فیلاطاریون نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بادروج و شاخهای

آن لطیف و شیری و مرغب مایل بسبزی و تخم آن شبیه به تخم سیاه و در عمل بی‌قلاف بذر البنج مستعمل و بیخ است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف بی‌لذع یک درم تا دو درم آن با شراب جهت نهش افاعی و سموم و یک درم آن با مرطبات و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند **او**

بضم همزه و سکون او و ضم نون و سکون او و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی اسقط الاجنه **ماهیت** آن نوعی از ابوخلسا است که موجود نامند برگ آن

دراز و باریک تر از برگ موجود و بی‌گل و بی‌ساق و با تخم مایل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید و در هنگام ربیع در صحرا خشک و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی

سرخ برنگ خون **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه

درهم از برگ آن جهت عسر الولادت و ربع درهم آن جهت اخراج جنین زنده و مرده مفید و تعلیق آن **او سقولوفندرلی** بضم اول و لون بمیان دو واو ساکن

و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه لغت یونانی است نیز عربی را نامند **ماهیت** آن است که بگیرند شراب رو چند و عسل یک چند و بجوشانند

تا بقوام آید و با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلا و تحلیل و تفتیح و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت آن بیشتر میگردد **طبیعت** آن

گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است **او ینا** بضم همزه و سکون

واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است **ماهیت** آن عصاره نباتی است آنبت آن بوادی مصر شبیه ببرگ آن شبیه ببرگ تره تیزک در

سوراخ که گویا کرم زده است و گل آن ریزنده از سیم و برگ گل آن زرد و برگ و عصاره آن شبیه بعصاره مامیثا **طبیعت** آن گرم و تند **افعال و خواص**

آن جهت ظلمت بصر و منفعت آن و ومعه و سلاق و نغایت نافع دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور میرآید

عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره مامیثا است و بعضی عصاره خالیدونیوس است و بعضی عصاره خشخاش است و بعضی عصاره

زنا غالس است یا عصاره بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند سکریز است که در صحرای مصر هم میرسد شبیه برنگ و میگویند در زبان آن دون بحث نکنیم

قول العبیدیست و بالجمله از اد و یه مجهوله الماهیه است **اوربا لی** او و الی بضم همزه و سکون او و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانیست

است و از ادهن عسلی و عسل داود نیز گویند **ماهیت** آن دهنی غلیظ و با اندک شیرینی که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر شود **طبیعت**

آن گرم تر **افعال و خواص** آن جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع شربا و اکتحالا و سه درم آن با آب جهت اسهال قوی خام و مورث

سبات و سستی بدن و مداوم که محل آن شراب ناب شود بخواب باید رفت **فصل الالف مع الهاء و البا اهال** بفتح همزه و با و الف و لام **ماهیت** آن از جمله اغذیه

است آن مرق گوشت و نخود مطبوخه است که صاف کرده می آشامند و گاه ترشی در آن داخل طبخ داخل نیز می نمایند **افعال و خواص** آن ملطف

نوع اول از اصناف است **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هرد و هره نامند **ماهیت**
آن ثمر درخت هندی است درخت آن عظیم و برگ آن باریک طویل مائل و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی که زرد و بزرگ باشد هندی است و زرد که
متوسط است و چینی سبز رنگ که انسان کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر موئیز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هندی هلیله جوی و از آن کوچکتر
که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علحده و شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای
کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علحده دانسته مثلا شگوفه خشک است آنکه مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جوی که
و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار موئیز سیاه است موئزک و هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و هنوز هسته ندارد و از آن بزرگتر هم رس سبز مائل بزردی را
هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکن و گجرات و بنارس و بنگاله است
و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بیرهوم که در بنگاله است و بیرنشیه و بالیده و بزرگ و یاقوت میباشد و باقی حال بر آن و کوچک و ضعیف
العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه خشکی از آن سمت بلاد توران و خراسان و ایران میبرند اگر در کابل هم میرسد و همچنین از سرحدی که بلادی میبرند نامند هم
و غیره و بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای سند ببلاد ایران و روم و غیره میبرده اند همه را چینی می نامید
اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن هم میرسد و هلیله و زنجبیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد و
در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی آن **افعال و خواص و منافع** آن در طب الائمه منقول است از محمد بن سنان
از علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که بتحقیق شکایت کردند نزد او شان از مرض پس آمدند اطبا و توصیف
کردند برای آنحضرت عم عجایب ادویه را پس فرمودند آنحضرت عم این ادویه یکم الا اهلیلج یعنی چرا از نظر شما میرود و در و رمی باید و بقدر اعتدال نسکیند بر سینه
این ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکر است در ابتدای گرما سه متوالی در هر ماه سه روز متوالی و هنگام آمدن زمستان بجای آن هم دیگر دانید بجای رازیانج مصطکی
در زمستان هر کسیکه مریض نمی شود مگر بمرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح
و دوسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ رخسار و رد استسقا و بواسیر و
و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا لعصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال اهلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست
در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران محذور نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را العصر و رفع میکند و باقی را غلیظ میگرداند و بدستور در حقنه ها
نیز نسبت باید و کلی نیست و علت منع عصر است و انضمام و انسداد مسام و عروق اعضا و القای مواد غلیظه در آنها و در حقنه ها از دواء در اقضیه نیز مسام
که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول است که اجزا با ادویه ملینه و منضجه و جاذبه ترکیب کنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنه ها و در شرح اسباب
در معالجه سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در بیان آن دشوار و گفته اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند
که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباشد و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال است در حقنه ها خصوصا حار و مطبوخ آن که در حقنه ها اصلا اثر
نباید چون نمود بلکه نقوع اثرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی شکوفته و بعد دهن بادام
شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد فعل آنها و گرد بسبب دهن و سفوف آنه آن جهت تقویت لثه و خون و منع سیلان لزج از دندان در دیاندیت گوشت
آن مفید و عمل نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف است جهت آنکه صمغیت آن که حال قوت اسهال آن است در آب می آید و جرم
حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن میباشد و در سفوف تمامی آن و همچنین ریوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از سفوف و جرم آنها
زیرا که محدث قولنج اند بسبب رفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر ثقل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر ایشان
روغن بادام و بالای تازه و قند و ترنجبین و یا شکر بمقدار شربت از جرم آنها تا مثقال درهم و در مطبوخات و نقوعات از مثقال درهم تا ده درهم بدل آنها در بعض

بوست انار و گویند حقنه است و عصاره خشک هلیله کابلی و از قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین در اطریفل ذکر یافت **اطریفل کابلی**
بهترین آن زرد مایل بسرخی بالیده بر مغز کم ریشه خسته کوچک است که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اطریفلات است **طبیعت** آن بعضی در سیوم و بعضی
در اول خشک و بعضی گرم با اعتدال میدانند **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط با اخلاط و مدر بول و جهت نسیان و تقویت حواس و
حفظ صحت و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تنقیه آن نمودن و مالیخولیا و صلاح حال فالج و صرع و لقوه تنها و با ادویه و زن آن عسل و
شکر هر روز مقدار یک حبه و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و فتیمون مطبوخا و یا معجونا و مربای
آن عسل و گویند چون صاحب لقوه کهنه هلیله کابلی آهسته بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آن را فرو برد و هم چنین چون در جانب دیگر
گذارد تا یک علاج هلیله کابلی رافع بخشد از او گویند چون یکسال هر روز یک عدد از آن تناول نماید موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این صفت را
مخصوص هلیله سیاه دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آن نفع و مقدار شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال بدل آن هلیله زرد
و بعضی سیاه گفته اند و سایر خواص زرد دارد و مربای آن که زیاده از یکسال بر آن گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده طحال و مقوی حواس حافظه است و
آن مدر بول و در محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم احشا و تقویت دندان لثه مجرب مضر و دافع مصلح آن عسل است **اطریفل اصفر** بهترین آن نیم رسیده باشد و کم
کوچک است که کهنه نباشد **طبیعت** آن تا آخر اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن قریب اطریفل کابلی است که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و صداع
نافع اشتها و سهال آن برای صرع صفراوی اشتها مقوی آن در آب ریاحین معصور با تخم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است چون آن را در روغن گاو در ماده بیان
بیش آورده از روغن پاک کرده حکاکه نیم مثقال از آن ربع مثقال بوست صلب رجل سوخته ممزوج نموده با آب گرم بیاشامند سه روز متوالی جهت رفع ربو
بواسیری و بواسیر مجرب و در آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع حقنه صاکه در عقیر گرفته اکتحال نمایند و بستور قیروطی ضماد نمایند و آن عسل است در مطبوخ و منقوع
دانه آن تر باشد دانه اطریفل کابلی است مضر ثقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع
تا ده درهم **اطریفل اسود** که اطریفل هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب دانه سنگین فاسد نشده و **طبیعت** آن در وسط اول سرد و در دوم
خشک **افعال و خواص** آن مقوی حواس ذهن و حافظه و دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت نافع برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون گرم نمایند آن را با
وار حجر ارمنی مغسول یک درهم و از سفوفات اطریفل مسوی بربع درهم حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و منضج نمودن فرو بردن آب آن جهت لقوه
و همچنین نگاه داشتن آن در دهان جانب مقابل و جهت جلب شهوت معده و تقویت احشا و در مسهل و بواسیر و جذام سود داده آن جهت حبس اسهال و نگاه داشتن
آن در دهان با حب سیاه موی و تقویت آن و تقویت لثه اثبات موثر گویند مضر جگر و مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا
مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و جمش آن تخم مورد است **اطریفل حبشی** گفته اند از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاه کوچک
مایل تند و کم گوشت و دانه بزرگ **افعال و خواص و منافع** آن بسیار ضعیف العمل و الفعل است بحدیکه با وجود سایر الحجات از استعمال نباید نمود و هلیله جوی
هلیله پرورده از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و نظر لیلات و جوارشات و حبوب و دهن کلکلانج و دیگر سفوفات و اشربه و حقن و غیر و نوش دارو
و مار الجبن و مار الفواکه اطریفلی و مطبوخات و معاجین و مفرحات و معاجین نجاح و لقوحات اطریفل در قرابادین ذکر یافت **فصل اللام مع الباء الموحده**
ابار انوطانی بکسر همزه و فتح باء و راء مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون بلغت یونانی است **ماهیت** آن ما یسمی کرم
که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم از او اسطاریون نامند نباتی است شاخهای آن طولانی القدر یک ذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور برشبیه
ببرگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک **افعال و خواص** آن عصاره اطریفل برگ آن با شراب جهت
رفع قروح خبیثه دندان و اشتهای و بیخ کوبیده و برگ آن با شراب بستور ضماد آن جهت ضرر سوام و شاخ آن برگ آن مقدار یک مثقال و هشت یا نیم مثقال گذارد
و منجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با روغن [illegible]

سوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن مجان پیوسته بر زمین جهت حمی غب با سقولوکره چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع نافع گفته اند **ابجوس** بکسر همزه و سکون بای ثمناه تحتانیه و ضم تای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن القبی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ قلومس و جب بسیار و از اطراف بیخ آن بر آمده و ساق آن بیخ خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آن را الیسانا نامند ساق نباتی که آن را قیطون گویند و با آن گیاه بسیاری بیرون و ثمر آن بقدر کرسنه در سر غلافی دو دانه میباشد و عروق بسیار از یک بیخ آن بر می آید طویل و سطبر چون خشک شود سیاه و صلب میگردد مانند شاخ و منبت آن بلاد سیلیسیا کو سکیه از اراضی یونان است **افعال و خواص** آن شاید آن شامان طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صلک و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بجهت تور لعوق آن عسل که ترتیب نمایند **ایدا ماهیر** بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و را مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بپشم مایل بسبزی و بر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد و در بکاین آن اریخ نامند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت اسهال مجرب و نیز محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم با خاکه کهنه و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح و نقاطت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیقیون** بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بصمغ که بر صدفهای منقش جمع میگردد و خشک شود و صباغان از آن جمع مینمایند و استعمال میکنند و نیز رنگ میباشد **طبیعت** آن سرد **افعال و خواص** آن محلل طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خبیثه خشم نافع **ایذاریذا** بفتح اول و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ آس و نی اریخ و برگ آن بیشتر طولانی شبیه بخبوط تا که انگور رسته و شگوفه آن بسر آن خیوط میباشد و طعم آن بسیار قابض **طبیعت** آن سرد در دوم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و شاید و دو مثقال ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا و مقدار شربت آن تا دو مثقال است **ایرقیارون** بکسر همزه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر را مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح قاف و الف و ضم را مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و بر دو زای معجمه دیده شده لغت یونانی است بمعنی الشیخ فی الربیع و اهل اندلس انا شرابی نامند برای اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر ذرعی مایل بسرخی و برگ آن شبیه برگ تره تیز و بسیار کوچکتر از آن و گل آن بنفشی و انبوه و زرد شبیه در وسط آن چیزی بیار نکی مودی سیاه و غیر منتهی و در بهار سفید میگردد و منبت آن خرابات و شوره زارها **طبیعت** آن بسیار سرد و با اندک تحلیل **افعال و خواص** آن ضماد آن تنها یا با سپیج جهت ورم معده و حفیه با کنار جهت حر است و جهت حصب سایر اعضا نافع و تره های میان گل آن نیز بدستور چون تازه از آن بخورند فی الحال خناق آورد و دور فعل مانند قطر و مداوای این نیز مداوای آنست **ایرسا** بکسر همزه و سکون یا و رای مهمله و فتح سین مهمله و الف لغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مناسبت رنگ گل آن بدان و بروی اریمون و بسریانی عقار اسو سانا مند و بفارسی مشهور به بیخ بنفشه است **ماهیت** آن بیخ سوسن اسمانگونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن ازرق باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و بیخ و دراز بقدر انگشت در زیاده بران و پر گره و پوست آن کبود و سرخ و زنگار رنگ و مغز آن مایل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن نباتی بر می آید و بر سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و برگشته و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطهای متوازی و اندک خوشبو و برگهای گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن فندونی صلب سطبر و متکرز الاجزا مایل بسرخی گرد دار خوشبوی است که بسیار بلند نباشد و زبان را اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین بر آورند و بریسمان کتانی پیچیده و باقلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در آن راه نیابد و سست متخلخل الاجزا در خوش بلند و با رنگ نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد **طبیعت** آن در اواخر دوم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم و خشک تر از تازه آن **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل بار صفر و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنه آن زیاده است و شاید آن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید **امراض الراس** و غیره ضماد آن با سرکه در دو گل

بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن بجهت آب ورد و ضماد و گل آن جهت سکته و تشنج امتلائی و خدر و بدستور شاه تره آن نیز شربت و برگ آن از آن

خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان در خواب و نسیان و زبانی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن با

شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و لتعطیش بخور آن جهت جلب موج و رطوبات زائده از تنشیم و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت تنقیه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه

در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه آن جهت درد دندان و رو اسنان و ضمو سلباه و مضغ جرم آن جهت بدبوی دهن و شامیدن مطبوخ آن یا جرم آن جهت تنقیح

جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ربو و نفث و عسر النفس و قرحات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبسه حسرة الدفع و درد جگر و سپرز و ربو و استسقا و یرقان و تفتیح افواه

بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان منی بدون جماع و شامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و

و انشقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و سنگ عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام ادویه سمیه و ورم ساده سپرز و طرز رافع حمیات و ضماد پخته آن جهت درد

رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه مزمنه و خنازیر و دبور لبنیه و قروح و سعفه و بدستور ضماد بدان دیا

سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خرل سفید

جهت کلف و نمش و بهق و باعسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوئی زخمی که تا حلق شده باشد و

حلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائره باطنه و بردن لحم زائد و ناصور فرزجه آن

باعسل جهت اخراج جنین و محمول آن جهت دیدان مذمن و بخور آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیاد استامیدن آن با سرکه یا شراب جهت

تشنج امتلائی و سنگ عضل و رفع سمیت فطر و بیخ و کثیر الاکل جلبن و برد و نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت

قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت دفع دوی و منع نزلات مزمنه و تنهائی در بینی جهت رفع بدبوئی منخرین و چون زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش

بچکانند کرمی کشته را زائل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل آن بن آن و دهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات و مجرب است

و اگر بیخ آنرا قدری بر زنند اینکه در کند بگذارند آنرا امید از وی ایمان باید که بدندان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت از یک تا دو مثقال بدل آن در اسهال تا

ثلث آن مازریون و ماهیت مثقال شبرم و گویند مضر مثانه است مصلح آن عسل و جوارش و حب بد و دهن و قرص و لعوق آن قرابادین است انجبار الو طالس

بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح راء مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانی است بمعنی گرده گاو و در مصر مسمی

نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ گاوزبان و در مفردات و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از زمین گیاه باشد و چنین است و در حرف الزا انشاء الله تعالی ماهیت

زرین گیاه مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتی است زیاده یکذرع و شاخهای آن پرگره و ساق آن باریک و برگ آن از نیم مفرق و از برگ ملو خیا باریکتر و کوچکتر

و شکوفه و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن سرخ و چون برچسپ این گیاه را طرح کنند ظاهرا آنرا برنگ نقره گرداند طبیعت آن

در اول دوم گرم و خشک معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف و منضج اشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن

اشامیدن دو مثقال آن با انجیر و انیسون و یک اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقا و تفتیت حصاة و غرغره طبیخ آن با شراب جهت

قروح و بثور زبان و قلع عناب و قروح دهان و تسکین اوجاع انها و لثه و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و خراجات و قروح و بخور آن مسقط جنین

و گفته اند اشامیدن گره اسفل آن از جهت بومی دگره و دوم آن جهت تب بلغمی و گره سوم آن جهت غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا اول

و قرنیات مجرب اکرام و اعراض دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر نقل مصلح آن کثیرا است ایل بکسر همزه و فتح یای مثناه تحتانیه

مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است از ایل جهت آن گویند که بناه گاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی

بارہ سنگها بفتح بای موحده و الف و فتح راء و های و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و های و الف و بانه بلغت انسان

دوازده سینگه بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعب مانند شاخه درخت میباشد دلبار صلب مصمت مشبه بدندان

۱۲۴

درجرم ملکیه از آن صلب بخلاف شاخ حیوانات دیگر **ماهیت** آن حیوانی است جبلی و آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان بسیار باشد
میباشد و این را وعل نامند و بزرگی جثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است
و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه
و این را البقر الجبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشه‌های گرم سیر میباشد و این را البقر الوحشی و بفارسی گوزن نامند و بهلوی [illegible]
این است و همه ساله در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر از آن برمی آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر سال شانه دیگر در آن بهم
میرسد و لهذا بعدد هر شانه عمر آنرا استعلام مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت شانه را دیده بود
و نوشته که گوینده مراره ندارد و همچنین است ملکیه مراره آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از ضعف از دودی خالی میشود و بر کبد آن چسبیده می‌باشد لهذا کم ظاهر میگردد
و گفته اند چون پیر شد [illegible] و چون [illegible] بخورد بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** گوشت
آن [illegible] سودا [illegible] الهضم و مدر بول [illegible] باه میبرد [illegible] و گوشت آنچه در [illegible] گرم [illegible] بسیار [illegible] ذبح نموده باشند بتخصیص این حیوان [illegible]
بسیار گرم و باهمت است [illegible] در زمستان بعد از آنکه بسیار آن بخورانند و [illegible] صید نمایند [illegible] بعد از صید بآن آب بخورانند و نگذارند که [illegible]
بسیار نماید و بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بزودی متعفن میگردد و پس طبخ نمایند
با آب و اندک [illegible] تا خوب مهرا شود و با روغن [illegible] بسیار تناول نمایند و بعد از آن اشربه علینه [illegible] مانند شربت الجبر [illegible] العسل [illegible]
[illegible] بسوزانند و مقدار یک مثقال از آن با کتیرا [illegible] آن میباشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی [illegible] با ادویه [illegible]
[illegible] یرقان و وجع مثانه و قرحه امعاء و قولنج صعب [illegible] چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور یا در تون حمام
گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد و پس [illegible] جهت امراض علی و سیلان [illegible] از آن [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] مغسول [illegible] چون [illegible] طلا نمایند [illegible] در آفتاب [illegible] تا خوب شود [illegible] و با روغن گاو جهت شقاق دست و پا [illegible] جهت
[illegible] و سنون آن جهت تقویت [illegible] دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان [illegible] موثر [illegible] و [illegible]
[illegible] که جهت [illegible] وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن [illegible] باعث سهولت وضع حمل [illegible] محرق [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] بخورند و قدری بر آن طلا نمایند جهت درد پهلو [illegible] آن جهت تشنج و خوردن یک مثقال [illegible] جهت قطع اسهال [illegible]
[illegible] و قرحه امعاء [illegible] آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم [illegible] مضید و [illegible] آن جهت تحلیل ریاح
[illegible] اصلابات [illegible] بعد از استفراغ نافع و بدل آن [illegible] زده تخم [illegible] دو چندان و طلای [illegible]
[illegible] و گوشت و استخوان آن [illegible] ذکر [illegible] و عانه جهت [illegible] و همچنین چون [illegible] و دمعه یعنی [illegible] که در جوف [illegible]
[illegible] آن جمع میشود و عوام [illegible] دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و چون [illegible] الطفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] از آن [illegible] حل نموده در کام [illegible] مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون [illegible] آن طفل [illegible]
[illegible] مجربست و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب [illegible] آن با شراب و امثال آن در معاجین [illegible] در تهیج باه و در [illegible]
[illegible] یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و [illegible] حصاة و تعلیق قضیب [illegible] آن هر یک تنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب [illegible]
[illegible] قضیب [illegible] آن [illegible] آن [illegible] باه [illegible] از طهر [illegible] و سم آنرا چون بخور نمایند [illegible]
[illegible] فاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا بریده و از خاصیت آن است که [illegible] خود را [illegible] ماری [illegible] نفس خود [illegible]
[illegible] بیرون می آورد [illegible] آن [illegible] آن [illegible] پیدا میگردد [illegible] از آن

جاری میشود و در گودالی که در گوشه چشم است مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته می شود و آن دمعه ان تریاق است که ذکر یافت و نیز چون شراب الجوزرد و گرمی و سمیت در خود دارد یا بسرطان اگرچه تنها بخورد بجهت دفع آن ماده آن لعاب ازمضع گل بجه دان خود را مینحورد ولهذا اوست آن جلت نقاش را مفید است و چون گوزن کسی را لسناخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است وازخوردن گوشت ایل عارض میگردد و کربیشاید و غشی و هم سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیر روغن گاو و عسل بگرم و قی کردن پس آشامیدن فیل زهره و دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها بای موحده است ❊ فصل الباء مع الالف ❊ بابونج

بفتح بای موحده و الف وضم بای موحده وسکون واو وفتح نون وجیم بفارسی بابونه و در مغرب بابون نامند ماهیت آن گیاهی است شاخهای آن سبز و برگ و بار کثیر الشعب بقدر دو شبر و زیاده بران و برگ آن ریزه و بار مانند گل طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی است و عند الاطلاق مراد گل است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** گل آن ملطف و محلل بی جاذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و باقوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل ریاح رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا منعقده و رحم و تحلیل و تسلیل اورام آنها و تقویه سایر اعضا و تفتیت حصاه مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و حصر البول و عسر ولادت و جرب و طب اعتباس حیض شربا و ضمادا و طلا نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور بخته آن با سرکه جهت رفع نزلات و در انتها و در درد چشم با داومت آن عقیدالایاب کهنه بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان و در درد آن حسنا و غوث منفجر لعابیه نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن منتهائی جهت درد چشم و بخور آن در اسن جهت گریزانیدن هوام موثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و برنجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت آن از بیخ آن گرم تر و خشک تر و در افعال قوی تر از گل آن و کمثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است در روغن آن که گل از تازه در روغن کنجد چهار وزن آن انداز ند و در آفتاب گذارند و مفته مکرر تجدید نمایند تا سه دفعه و یا انکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نماید که روغن نسوزد و اگر در قدری منصفا طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب اید و اگر خشک باشد مضعف وزن تازه آن بگیرند پس مالیده مصاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن ریخته بمانند و طبخ دهند بهتر است **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و مرکب و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و در اوجاع و اعیا و لسع هوام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضا و در درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع **باد آورد** بفتح بای موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکت البیضاء و برومی لوقفنقی و بسریانی ساناحور و مولف جامع تمیمی از اعصفر بری میدانند و هندی گویند که جواسا است ماهیت آن نباتی است خاردار بقدر دو ذرع و ساق آن بقدر انگشت ابهام و برگ آن از آن مثلث سفید و مزغب خاردار و ثمر آن مانند قبه و خاردار سر خار بقدر شونیز و در جوف قبه آن چیزی مانند ابریشم و گل آن منقش و تخم آن شبیه بقرطم و مادر بعضی شکاعی را باد آورد میدانند و میگویند شکاعی اسم بربری آن است باد آورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو جنس قریب بهم اند نه عین ان شاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف شین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و صفت آن کوه باد مینهایند و حق آنست که ساق باد آورد و بار آن سفید مدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بران و در بیخ ساق آن اندکی زغبی و گل آن سفید و اطراف آن سه خار نرم نازک بقدر سوزنی و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه بپرزه ابریشم سفید رنگ و چون گیاه آن خشک گردد باد آن را برکنده پراگنده نماید و لهذا آن را باد آورد نامند و نبت آن در صحرای گوه و بگرار **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و منسوب بسیتری و گویند در اول سرد و لطیف است و لیکن برگ و تخم آن با قوت بارده و بیخ آن قوی تر از تخم آن و تخم آن از برگ **افعال و خواص** آن برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سوداوی و مقوی معده و مفتح سده و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و محلل و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معده و مزمن و در معده و تقویت آن

و عسر البول و گزیدن هوام و جهت آنکه بسبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یکدرهم و نیم و مضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ
برگ آنست جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل اورام رخوه و بلغمیه و غاریدن دار الثعلب تازه آن اکتحال کنند و آن مجربست آن جهت رفع لسعه و لهاب گزیدگی
بجا نهند و برلدغ عقرب و نیش مارگذارند بسیار نافع و از خاصیت آنست که چون در خانه بپا و بیزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کرم شکم و بعلاج
کرم اطفال و تفتیح سده و تحلیل ریاح و درد ورک بکر مفید مضر بریه مصلحش آن فستق بدل آن شاهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن مثقال و از
بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهملتین و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح
نامند ماهیت آن نباتی است القدر دو نوع میباشد نوع اول صغیر برگ آن لطیف و مطول و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن شعبه شعبه بیجان گل
آن نیز مایل بسبزی و جمعی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی میباشد و سالی تخم آن سبز میشود و در ریشه آن تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اغبر و این القول
اترجیه و در ریحان نیز نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن کلانتر و برگ آن مایل بسیاهی و این صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ
میروید و برگ آن با خشونتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع
هر سال سبز میشود و گویا این نوع را دو سال دیده ام و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و بعضی تخم بالنگو نیز گفته اند زیرا که تخم بالنگو باریکتر و طولانی تر و سیاه و تخم این اندک مایل بسرخی
و کوتاه تر از این و اغبر و گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که صاحب تخم بالنگو گفته گیاه آن از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بوستانها
شاهسپرم طبیعت آن گرم و خشک در اوسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است
و قول اول اقوی و اصح افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغ و ملطف و دافع کابوس ضماد آن اکال
و جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و بعضی امراض دماغی و گرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خاییدن
برگ آن جهت ازاله بوی شراب و بخر یعنی بدبوی دهان بسیار مؤثر و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحه امعا و بعضی سه مثقال آن با یک مثقال
نطرون جهت دفع سم فطر و سمارغ مفید جهت الکه ازاله خفقان عارض از شرب فطر مفید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس
و نفس انتصابی و سائیده آن از یکدرهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین
اوجاع مفاصل بسبب قیحی که در آنست و بجا علتی که دارد و با العموم نیز بر آنکه محلل و دافع سودا است و بیار که محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن تنها جهت ازاله خفقان
سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن حیض و خواب بالعرض و طلای آن با نمک آن جهت جرب سوداوی و نمله و آثار
و اگر در با یک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی در حمام معتدل و بوییدن برگ آن جهت تفتیح سده دماغ و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر
ورک گفته مصلحش صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن بوستان افروز مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم
و تخم آن در افعال ضعیفتر از برگ آن و یک مثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و معص نافع مقدار شربت آن دو مثقال است و شراب چون آن معزا با دین کسر ذکر یافت
بادروج بفتح با و الف و سکون دال و ضم را مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و کبیر جوک بفارسی ریحان کوهی و نیز خرسائی و بهندی بابری و تلغی تلسی
خمشکی نامند ماهیت آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و بر شاخ و کم بوتر از ریحان گل آن مایل بسیاهی و در مصر ریحان اسمر نامند
بری و بستانی میباشد و خرفی است نه ربیعی صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیرازی آورند و باشتر قند میخورند بهترین گیاه
آن خوشبوی آنست طبیعت آن در دوم گرم در اول خشک با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری و بعضی بارد گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و قوت
شامه و فم معده و صبی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع استسقا و جهت خفقان غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده و سپرز و زیاد
سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و شقاق جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا بری و بستانی جهت ورم
دیابیطس و حیوانی که منسوب بحیوانی که جزیره از اجزای مغرب است و آن شترانی است محض حاد بسبب آنکه در با مخلوط بآن می کنند مسکن ضربان چشم

۱۲۷

و طلای آن جهت ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان و تنزول رطوبات عارضی سینه و سرفه
خاصیت آن است که چون مضغ نماید در اول تحویل آفتاب به برج حمل بحدی که تمام دندانها برسد سالم میمانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی ازار
خورده باشد و عقرب او را گزیده حس الم آن ننماید و گذاشتن خاییده آن در گوش جهت تسکین وجع آن موثر و سعوط آب آن با آب برگ کاهو جهت
رعاف و استنشاق آن معطس سزاوار است که در آن وقت حسیبهای خود را بر هم گذارند و خود را نگاه دارند در وقت عطسه و بعض محققین گویند ملین بطن است مولد کرم
و اکثار آن سبب تولید ریاح و [illegible] غلیظ و خلط مراری ردی خصوصا چون با کواخ [illegible] تناول نمایند باعث ظلمت بصر [illegible] مصلح آن [illegible] و خیار [illegible]
شربت از آب آن تا ده مثقال و از برگ آن بوزن آن تا شونیز و از خواص برگ است که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن نافع تولید سودا و
عسر البول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن آن که آب برگ آن را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا
روغن بماند طبیعت آن گرم و تند و جالی و اشتها [illegible] لطف ادویه آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده [illegible] آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل ریاح
و تقویت اعصاب نافع **بادزهر** بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زای معجمه و ها و را مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و بعربی حجر اسم نامند و گاه با را
بدل می کنند و فادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد و گاه دال را می اندازند و بازهر میگویند و وجه تسمیه آن گفته اند بادزهر است که گویا انداخته بادزهر باشد
نامیده اند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافته و آن حیوانی و معدنی میباشد و هر یک را انواع بسیار است اما حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان و یا رودها و
زهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی و گاو کوهی و میمون و قنفذ یافت میشود و شنیده شده که نزد ایشان آن تکون می یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است
که بهترین انواع است خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه میباشد طولانی و شکلی مدور و این جهت آنکه بر هر چه
منعقد گردد بشکل همان میگردد مثل آنکه بر چوب مخلصه یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و شکلی میباشد و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر مانند
استه خرما یا تمر و یا پسته شده باشد بشکل آنها میباشد و آن حبوب و تخم مختلفه را مفرغا در هر میابند و بین آن [illegible] یعنی تخم در جوف آن میباشد
و آن تخم اگر گرم است چون در آب اندازند ته نشین میگردد و اگر بسیار است بر روی آب می ایستد و آنچه در اماکن دیگر غیر شبانکاره و نواح آن هم میرسد بسیار ضعیف
کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار میباشد که با قوت تریاقیت است و خوراک آن حیوان اکثر است
و در جاهای دیگر نیست و مقدار آن در هر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی تیره و با صفا براق و جرم آن تو
بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان برمی آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارج صلب میگردد بحدی
بر آوردن در دهان می اندازند و [illegible] که میخواهند میسازند و لهذا العبد بر آوردن از دهان [illegible] براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت
و املسیت آن همین باشد زیرا که پرده های زیرین آن نیز املس و براق است و با آنکه از آن جعل نیز میکنند از صبر و چند دوای دیگر بهم کرده بشکل بادزهر
میسازند و فرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند و اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است
و گویند امتحان خوبی آن است که چون با گچ تر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز گردد و چون قلیلی سائیده در شیر اندازند شیر منجمد گرداند و سائیده
آن سرخ مائل به سبزی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است و اصل آنست که کسانیکه مکرر از آن [illegible] جوهر خاص و رنگ آن در می یابند که اصلی است
یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنها میگردد **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع** آن موافق جمیع امزجه و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است
جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند بالطبیعت و مزاج فقط نیست بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه
و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شرب و طلای آن با آب کشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و اورام بارده و با شراب
جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب [illegible] و بر موضع [illegible] جهت

جهت گزیدن هوام و در دور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جاذب سم میباشد و بتدریج دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده
باشند و همان لحظه فادزهر از سوده را در دهان نگاه دارند نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه چینی نگاه دارند و بالای آن شیر گاو دوشیده
و بعد از زمانیکه شیر فادزهر قوت و کیفیت باد زهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط و در بعضی امزجه بارده
و با بعضی معجونات تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از ان کشنده مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیای [illegible]
بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد باد زهر معدنی نوعی از اعلی [illegible] دشتاف کهنه و یا زهر جابت و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن و ولایت فارس [illegible]
و ورود و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن و حلویات مفرح باد زهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت گولکنده و تلنگانه
که از حدود و ممالک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز بر می آید و اقوی و بسیار [illegible] و زرد رنگ [illegible] بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا
میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی از فادزهر حیوانی بهم میرسد که از روده حیوان بحری بر آورند و رنگ آن نیز [illegible]
و بنگلی شکل و باریک [illegible] و نیز بادشاهان [illegible] اعلا میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند و بسا خواص و منافع بسیاری نقل می کنند و گمان [illegible]
باد زهر بری شان نگاه میدارند **باد زهر قنفذی** از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع بر آن یافته اند **ماهیت** آن چیزیست صلب مانند [illegible] طولانی قریب بشکل
جوز بوا و بزرگی آن و کوچکی [illegible] بمقدار جوز بزرگ [illegible] که طولانی که در زهره بعضی از قنفذهای جبلی در بعضی از جزایر ممالک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره [illegible]
است که جا بجا [illegible] و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذها بر آمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم
از ان شگافته بر می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در سیم و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** انچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده
و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال
آب شیرین خالص صافی میکنند و لحمه آن [illegible] را باهستگی در میان آن میگذارند تا آب تلخ گردد پس بر آورده آن آب را بکار فرمایند و [illegible]
خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند بزودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و [illegible]
باد زهر تلخ میگرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و [illegible] برادر عالی مقدار نواب مبارز الملک معین الدوله خانخانان [illegible] رضا خان بهادر
مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجران [illegible] عدد [illegible] که دو عدد خرد و کلان دو عدد برابر جوز در تار طلا گرفته بودند یک هزار روپیه خریداری نموده [illegible] بودند
[illegible] تغیر حالت شده بود امتحان شد فائده بسیار بخشید تا خواص [illegible]
مسطور نموده **باد زهر معدنی** از انواع حجر است بفارسی باد زهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لغات معروف بحجر [illegible] **ماهیت** آن حجری است معدنی [illegible]
معادن آن ممالک ختا و جبال چین و هند و احمد نگر دکن و تبت و قندهار و باختر و خراسان و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن ختائی
پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوشبو و خوش طعم و املس خوش قماش و خوش رنگ و سائیده آن سفید خوشبو و کفدار باشد [illegible]
و بیشتر باشند بهتر و اثر آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل کند و با آنکه چون برگ نیم و مقدار آن زهر مهره بکام
بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه و یا ملدوغه استعمال نمایند اگر نفع و آثار آن ظاهر شد خوبست و الا نه امتحانات دیگر
نیز گفته اند و اکثری از انها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه [illegible]
سم آلوده گردانند [illegible]
[illegible] و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی [illegible]
و سیاه و دیگر ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند ختائی و خلیصی و بعضی
[illegible] **طبیعت** آن بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل بحرارت شاید قول باعتدال اقرب بصواب باشد و یابس در دوم [illegible]

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی جمیع قوی و ارواح و حافظ آنها جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت
مفتح سدد و دافع ضرر سموم و وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مقابل و محلل ریاح و ورم حاره و بارده و دافع
مالنخولیا و ربو و ضیق النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال و قی و مسمنه و مصلح آن بانافع شراب گلاب و چون مثل آن یا مشک و یا جوهر
مناسب دیگر و یا آب خالص و چون آن را با آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا چهل روز جهت حفظ صحت و منع ضرر سموم و وبائی و اختلاف میاه و هوا
و منع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و نافع از آن گفته که از آن در دفع سمیت سم بیش بهتر از ادویه یاقوتیه منفرده مرکبه دیگر یافتم و آن را در زهر و ترکیب قائل
نشده و مجرب و از برای باطن یمانی بود حکیم نجم طهرانی در رساله فادزهر خود نوشته که از خواص آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تحمیه مصعد
خورده و مشرف به هلاکت گردید و اعراض او عارض گردید سه دانگ از این فادزهر سائیده و به سه دفعه هر دفعه یک دانگ با آب خورانیدم هر دفعه آثار آن تخفیف یافت تا آخر
روز صحت یافت و گویند بعضی مرضی مبتلا به انواع سموم که از ما شنیده به مرسانه جهت ازاله خفقان فی الفور و در دفع سم و تحلیل رشتغال بهم رسید آن اگر اصلی دانسته باشد
و از این مقدار عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم است اجتناب باید نمود و شرابات و سایر عروق و از آن پاک می‌سازد و خون را از
سمیت خالص می‌گرداند و هر سم قتالی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود و پیش از انتشار در بدن و اگر که منتشر در بدن شده اندک سمی هم شرب آن با طلوع و ناصح
و اگر آن را بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بیرون کشیده رفع نماید و ارسطو گفته که از بادزهر معدنی نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند
و همیشه با خود نگاه دارند سموم را دافع است آن چندان اثری کند که در خیر آن دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت و قوت آن را تسکین
و تضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد ازاله فعل آن اثر او گفته‌اند که اگر بر این سنگ در وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت
عقرب را نقش کنند و نگین سازند آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب طلا بزند و آن مضرت رساند و نزدیک نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و چون در دهان مسموم
گذارند و بمکد یا موضع لدغ عقرب و سوام و طیارات و ذوات السموم نمایند در آن بمالند نافع و موثر است و گفته‌اند که چون نوع سفید آن را بسایند جهت سموم مجرب
زهر الطریق عوض نفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و به دستور الواح دیگر آن مقدار شربت آن جهت دفع سموم از یک
دانگ تا دو دانگ و در سایر امور از یک قیراط تا دو دانگ آلان زهر جدا اعلی است بوزن آن زمرد و نیم وزن آن و طین و ختائی که وزن نیم وجب سفوف
آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بادنجان بفتح با و دال و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد و غاغه مسمی
بکن المعتی یها باتا می‌نامند ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و نزد الملاق مراد بستانی است که مستعمل است غذا او دو دار دوستر جنس آن تا زه و کم تخم
پوست تنک براق مدور و بانک صدورالی است و سفید با وصفات خوب میباشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست آن را جدا کنند و یا پوست
چهار شق نموده و خارزده و درون آن نمک بمالند و یا درق نمایند بر آن نمک بمالند و مدتی هم بچینند و گذارند و ساعتی در آب سرد تا آب
سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس آن را بسته با گوشت
بره و بزغاله جوان یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زیره و دارچین و نمک تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا با کامه یا آب انار ترش
و انار دان و گوله پوکر و یا و امثال اینها که مصلح و دافع ماده‌اند تناول نمایند و یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا درق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه
آن بر آورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اجاق بگذارند که پخته شود بر آورده و پوست آن را جدا کرده در بسیار در کرده از دست
مالیده در گوشت و یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهتر نامند
تناول کنند و اگر چنان نکنند و لعبه بشق و یا درق خار او بر آن بریزند و نمک در جوف آن پر کنند و یا بر آن بمالند و زمانی گذارند تا آب آن دور از آن جدا
گردد پس با آب خالص پاک شسته به دستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب نمک گرم جوشانیده آب آن را بریزند پس طبخ نموده بخورند بیت ... و یا دیگی که مرد
برو ریخته باشند و پخته شده البته نگردد و یا نخورند طبیعت آن گرم و خشک در دوم منسوب بمنصور است و بعضی در سوم خشک گفته‌اند افعال و

و خواص آن مقوی معده و مفتح سده و بیک از خیران بهم رسیده باشد زیراکه خود مسادرکبد و طحال است و ملین صلابات و بار روغن ملین مخلوع و بار که قابض
و مدر بول و بادی صفیه مسکن اوجاع حار و خوشبو کننده عرق و قاطع عرق الدم و دافع نتن که بد بوئی زیر بغل و کنجران باشد و مجفف رطوبات عفونیه و مورث درد حلق
و دمامه و بو اسیر و مولد سودا و ادمان آن مفسد رنگ رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتها و روغن و اشیای
مذکوره است و چون بریان نمایند با سنور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی مخصوصا که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن مقدار
یک اوقیه و در شربت حیض بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و سوزنده حتی بالمره زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آن را با سرکه خمیر نمایند و بر ثالیل بمالند قطع نماید
و چون اقماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سائیده بر بواسیر و سائر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه موضع را به روغن بادام چرب یا با لونه چرب نموده
باشند مفید دانسته اند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و آب آن را بگیرند مقدار ده پانزده مثقال با پنج و شش مثقال
شکر سیاه که مثل گره نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است و مجرب چون بادنجان ای کوچک با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند
تا پخته شود پس فشرده آب آن را بگیرند و با هموزن آن زیت تلخ ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند در روز بر ثالیل بر آمده بمالند و شب لفل از آن بر آن
ببندند آن را زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سیر ماندگی مفید و چون بادنجان درشت رسیده را با
تخم پر نا ماسیده شود و تخم آن نرم سائیده با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف بادنجان زرد شده را خالی
کنند و پر روغن کند و پر کرده در تنور نگهدارند مقدار یکروز بگذارند پس آن روغن را آورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب است چون اقماع و گلش را اضافه
نمایند جهت بواسیر نافع اهل الهند سفید طولانی و یا منقش و تخم با جمله آن کمی و مقصد از آن سه دارت زیاده نوعی است که در هند و بنگاله باره ماسا نامند
یعنی دوازده ماه ثمر میدهد و ثمر آن همیشه یافت می‌شود و آن بار یک طولانی است تا یک شبر و زیاده و غیر طولانی نیز و بی تخم و تخم دار می‌شود مگر نوعی که نیز دوازده
ماه یافت می‌شود سفید و مدور و کم تخم می‌باشد بدنیست حنا ان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون از آن بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در
عرض که از طرف دیگر بگذارد و سوراخ دیگر که بگذارد و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمی‌گردد **بادنجان برّی**
که بهندی بهت کتائی و بزرگ تر از آن را بیونانی کفنیون نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر زرعی در زیاده بر آن و برگ شبیه بخار دار و ریزه و خود رو
و بهتاده و مفروش بر روی زمین و شیر و کسیر می‌باشد نبت آن کنار رود خانها و صحراها و در ایام سرما و ثمر آن بقدر زیتون و گردگان در خار و در جای سبز
و بعد رسیدن زرد می‌گردد و طعم آن بسیار تیز و مائل به تلخی و با بو رقت **طبیعت** آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بشبرت **افعال و خواص**
آن ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ‌ها و درد پهلو و عسر البول للبلغم
جهت مهره و قتل دیدان و رفع بخار بیماری دندان بعقیده او و گفته اند چون گیاه شکنشیه را قدری مستاجر نموده کودی بکنند و در قعر آن کودی کوچک بر آن طرقی
سر تنگ بگذارند و در کودی بزرگ گیاه شکنشیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک هیمه را افروزند تا قدری سوخته آب از آن جدا گشته
ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح تا قلیلی بیاشامند جهت رفع بار طوبی کهنه و ضیق النفس بار در طب کهنه مفید است
بادیان خطائی بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خای معجمه و فتح طای مهمله و الف و همزه و یا از ادویه چینی است
ماهیت آن ثمری است چوبی رنگ مثل گل هشت پره و هر پره دو پاره بهم پیوسته بالای آنها نقشی و در اندرون آن تخم کوچک نیز چوبی
رنگ و طعم آن قریب الحلاوه شبیه بر ازیانه و لهذا از بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند ستاره است و از جبال نیپال و چین در بربادات منادی
و مستعمل تازه و تند طعم و رائحه آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن بر طرف شده باشد غیر مستعمل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک است و منسوب بشیرین
افعال و خواص آن محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام کروحت و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و لعفاری جهت امرد کرد
با جای خطائی طبخ نموده با سنور مذکور در جای شونیز مفصل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آن است با زیره

به فتح باء و الف و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسنی و بهندی بیرجا بلیتی کنده بهروزه نامند و باین نام
معروفست **ماهیت** آن صمغ نباتی است برگ آن شبیه برگ حبار و مشابه نبات کلیثیم و ساق آن باریکتر از آن و سفید و گل آن زردی و شبیه بگلهای ... بهتر از صمغ
وزرد آن است و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته و دیده شده للبن درختی است عظیم القدر و مدورکه تنه آن رابه تیشه و خنجر آن جا بجا خراشیده و از آن ... ازو
می‌برآید و برمی آید و مانند لبن ابناء که در بن ابناء نامند می‌باشد در اول سفید رنگ اندکی رقیق و لیکن نه برقت دهن ابناء و بتدریج منعقد و زرد و زرد مایل بسبز
زرد و مایل به سرخ و اندک خشک و صلب شده گندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن ... زود و کهنه آن دیرتر و غلیظتر میباشد و زبان
هندی گوبه ناموزنگ بسیاری آورند و قیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده ... دیده شده و جرم چوب آن مانند سدر
و بو دار رخوه و ریشه دار و گفته اند لبن بو دار است و قوت للبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صافی تند بوی بی غش است زیراکه مغشوش
برا تینج و باشق و ارز و باقلا میباشد و گفته اند سه نوع میباشد یکی سایل بار سفید و خشک ... کثیف صلب زرد رنگ نرم صاف ... و این بهترین
همه انواع است **طبیعت** آن گرم در اول سوم و خشک در اوسط دوم منسوب بمشتری و کهنه آن ازان خشکتر **افعال و خواص** آن ملین و محلل
و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بوا سیر و قطع عضل و امراض عصبانی و علل بلغمیه ضعیف شده و جگر و سپرز و العاز
و اسقاط جنین و اخراج مشیمه با عسل جهت تفتیت حصاة و تفتیح سدد کرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب کمی جهت ... تفسیقون ...
جنین است و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بو اسیر و حرقت بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی
و درد گوش ... و بدهن آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و برف کلف
و قلع آثار جلوه صا با سرکه و نطرون و با نخاس محرق یا زهره بزغاله یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمهای جهت خوردن گوشت فاسد و برویانیدن
گوشت صالح و چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر داغ کرده تا گرم و دیگر بچسبانند و بر بالای آن پنبه کهنه گرم کرده
بگذارند و نه بندند تا خود بخود جدا گردد و درد از آن زائل گرداند مجرب است و بخور جهت اوجاع رحم بر پشت زهار بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده
جهت تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن و بخور آن ... جهت صرع و سدد و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و همچنین حمول آن و روغن آن جهت
امراض رحم از قبیل اورام و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شرباً و تمریخاً و تدهیناً و فرزجة نافع و دستور اخذ دهن
آن است که بارزد را با هم وزن آن خاکستر چوب ... ممزوج نموده ... چنانچه معروف است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دو ... آب
سفید ولیمون ... و زرنیخ مخلوط نمایند و نزد یک ... گذارند ... مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن ... روغن بنفشه و کافور
و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و جهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکبینج و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر از آن گرم و خشکتر
میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا شراب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند از اجزاء چوب و غیره در آب
گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صمغ است بالای آن بیاید بگیرند و از پارچه صاف نمایند یا انفحاً ... گرم ... با آن آید بکار برند **بارود** بفتح باء و الف
و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و هندی باروت با تاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در
اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در القرابادین ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب ... و یا دخان
و یا بیدالخیر یا ... و یا رو سه یا امثال این ها و بالجمله چوب هر درختی که زود بآتش درگیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی با اوزان مختلفه مثلا
اگر برای توپ و تفنگ ... و سه ... از مثقال ... شوره پنج توله و گوگرد دو و نیم توله زغال درخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند بابول انسان
و یا شراب ... با آب ... تخمیر کرده میکوبند و حبوب بار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و دو چهارم
نیز گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و مقطع و مفتح سدد و جهت طحال و اوجاع طحال نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است

مزورا با کمال سرکشی و چون موضع وجع مفاصل و اخثار تا زده باره و در ان زم ساعتی مالیده بر ان ببالند وجع از ان زائل گرداند مضر گرده و مصلح ان کثیرا و عسل است

بارطوماین بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناه تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بحشیش است و غلط کرده کسیکه ان را صرمة الجدی دانسته و بعضی مقلیئون و بعضی فلوماین نیز نامند **ماهیت** ان گیاهی است بی ساق و برگ ان مبسوط بر ان و مایل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک ان شعبها رو ئیده و بر انها ثمری شبیه بدلو و زرغب تا ریک سیاه چسپنده که بر جای دیگران بر چیده میشود ... و بهترانرا جمع نموده در سایه خشک نمایند و بیخ ان غلیظ و منبت ان حرارت و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی است که برانچه نزدیک ان باشد می پیچد و برگ و تخم ان مستعمل **طبیعت** ان گرم و خشک و منسوب بشیر است **افعال و خواص** ان محلل و مقطع و مخفف و تخم و برگ ان مدر قوی است و اکثار شرب ان مبرد و محدث بول الدم و یک مثقال ان با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی اگر چون مینی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند و چون مقدار یک و سه تا یک مثقال ازان با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم انرا با ریت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سودا را تحلیل نماید و در ابتدای دوره حمیات لرز ازان تسکین دهد

بازی بفتح با و الف و کسر زای معجمه و بالفارسی باز نامند **ماهیت** ان از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر اکثر بسفیدی و زرد و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر از مقط است و او شاهان انرا شاه طیور نامند و جهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند **طبیعت** گوشت ان در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب بشیر است **افعال و خواص** ان بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم مجفف و جهت اندمال جراحات و قطور خون ان در چشم جهت رفع بیاض مطلوب و سعوط زهره ان لتیا و شربت و طلای سرگین ان جهت جلای اثار و حمول ان جهت اعانت بر حمل فرزند و بخور ان جهت اسقاط جنین مفید و مولد قولنج و مصلح ان آب زیرست و

بتیج اول و الف و فتح سین معجمه و قاف مهمله ... از انبه فارسی است و بترکی صقر و بهندی جره نامند **ماهیت** ان از جمله جوارح طیور است و شبیه ان کوچکتر از بازی و در فعل ازان ضعیفتر **طبیعت** ان در دوم گرم و خشک و منسوب بشیر است **افعال و خواص** ان لطیفتر از بازی است چون گوشت انرا کهنه سوده با نبید و شراب بیاشامند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود ان و مقدار شربت ان یک مثقال و مهره یا رسن گفته که چهار درم از زهره ان که ... جهت خفقان سودا و تجربه شده قطور زهره جهت نزول آب در چشم و بیاض ان مطلوب و حمول زهره باز و طلای سرگین ان جهت ازاله کلف مجرب و دهن ان که انرا با پر و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف نموده آن آب را با روغن بجوشانند تا روغن بماند طلای ان جهت ... و وجع مفاصل و رعشه و تشنج نافع ——— و گویند از خواص ان است که چون بچشم آنرا از ... کبودی البته ببازی ... از طی مسافتها مانده نشوند

باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدد و الف مقصوره و چون لام را بتخفیف خوانند با الف ممدوده خوانند بلغت بطی و ... قول بعراقی ... مصری ... بهندی ... کرانس ... و بلغت سنجری کالو ... نامند **ماهیت** ان از حبوب ... و دو قسم است در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف ان اندک کج و باریک و سر غلاف دو سه یا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قریب بانگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و ما بین اندک پرده فاصله و دانهای در غلاف ... و بر سر ان ——— سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز ان دو فلقه یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست انرا چسبیده ... لوبیا و مثل انرا غذا و شهر دو گویند و مسلوق نیز و پوست ... سفید خوانند **طبیعت** تازه ان در اول سرد و تر و خشک ان در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل ان گرم با اعتدال و لطیف و پوست اندرون ان مجفف و قابض **افعال و خواص** ان محلل و منضج و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد و جهت تنقیه سینه و شش و تقویت ان و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و در منع قرحه امعا و اسهال ... و چون اندکی ... ببریان و با پوست بجوشانند جهت اسهال حادث از قرحه امعا و اسهال ... قطع نماید و اسد و سویق ان با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب ... ان جهت خشونت حلق و طلای طوبات و منع نوازل و صداع و تفتیح سدد و ضماد ان با آرد جو جهت ضربه و ورم ... که از ... و شیر باشد ... از حصول صداع ...

باسرکه و نقطاع بخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دبیل و ورم گوش و زیر چشم و با کندر و گلسرخ و سفیده تخم مرغ جهت بر آمدگی حدقه و با گل قطمیر و امثال آن جهت
ورم مقعده و اورام حاره و بخته آن با شراب جهت ورم حالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با سیه خوک جهت
تحریر مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف مغز دار آن را بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه
جاذب سمیت است و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با سرکه آن فاذ هرکاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم و با نان دفع دمامیل
آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون آرد آن در ظلمی ... در آفتاب گذارند خضاب نیکو است
و چون باقلا را کوبند و بر هر عضوی که خواهند بندند موی بر آن عضو نروید و موی را از رستن بازدارد خصوصا که آن موضع را از موی ستره یا نوره کرده باشند و کسانی که
خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و خواب ها با فراط است مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب ریختن آن آب و با روغن بادام ...
حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و امثال آن و امثال اینها خوردن و خواب های آشفته و خارش بدن با باقلای کهنه نفخ آن کمتر است
و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست است و جاستر گیاه با باقلا جهت رفع آثار ... باقلای قبطی و باقلای نبطی ... باقلای معروف
مقدار ترمس و سیاه رنگ ... آن ... و تخم آن ... باقلای ... طبیعت آن
سرد و خشک ... رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است جهت قرحه امعا و اسهال مزمن ... تراز
باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند باکریه بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و را و ها ماهیت آن رستنی است ... برگ آن
عریض طولانی ... برگ نرنج و بزرگتر از آن ... شیر دار ... چون برگ از آن ... شیری رقیق برآید ... درخت آن
نیز شیر برآید اما کمتر ... و برگهای ... که در ابتدا پیچیده ... غنچه ... از
با گوشت و بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد طبیعت آن ... بانوت ... در ادعا افعال و خواص ...
آن ... جهت رفع ... و جوشش های ... و اورام ... و تحلیل اورام ... جهت ...
... بالسه بفتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها ماهیت آن ... آلو ...
و ... درخت ... درخت امرود و برگ آن ... و دو نوع میباشد ... چاشنی دار ...
... و درخت آن ... و نوع دوم آن ... درخت آن ... بزرگ ...
... طبیعت آن ... افعال و خواص آن ... معده و کبد ... اسهال صفراوی ...
... و تشنگی و سوزش ... و نوع ... موافق
... پوست ... جهت حبس البول و بول الدم ... درخت آن ... پوست ... چون پوست
... پوست سیاه رنگ ... مقدار ... در ... آب ... صاف کرده ...
قند سفید داخل کرده بنوشند ... در سه چهار روز ... بعون الله تعالی ... مصلح آن
انیسون ... و فلاسفه ... بالک جهی بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم ... ماهیت آن بنا ...
... افعال و خواص
آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و ... سفید ...
... با گلاب و آب لیمون ... نموده ... تازه آن ...
از ... ساییدن آن ... چون ... آن را

۱۲۳

ابوست و ریشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب درست تولد آن ده عدد بیل لوابا بوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب شیره آن تر
ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب سوده بر ثوبا بمالند در چند مرتبه زائل گرداند مجربست و نیز چون بگیرند از بوست بیخ بالک چوبی
و بلیله سیاه از هر یک یک تولد و زاج سفید بریان شش ماشه و از مازوی سبز و کات سادی از هر یک چهار دانگ برابر هم سوده با آب لیموی کاغذی دوازده ماشه
سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بقدر مطلوب با آب یا گلاب رقیق سوده موضع ثوبا را با پارچه خشن مالیده بر آن
بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر تجربه رسیده نوع دیگر برگ درخت سیج که نوعی از قوم است بر آتش گرم نمایند که نرم گردد ملایم شود و بدست فشار دهند که
آب آن بر آید ——— پوست بیخ بالک چوبی را در آن آب بسایند و قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور آب برگ بنگ را گرفته در آن
سائیده ثوبا را از پارچه خشن مالیده ضماد نمایند مجربست **بالنکویه** بفتح با موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو **ماهیت** آن نوعی
از ریحان شبیه بآن و بهندی بابل نامند و برگ آن مانند برگ ریحان بود و تخم آن مانند تخم ریحان لیکن درازتر و بلندتر و در افعال قوی تر تخم ناسفته **طبیعت** آن
گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص** آن مقوی قلب و جهت خفقان و دفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجربست منفخ مضر
سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال **ماهیت** آن ریحان است **بامیه** بفتح با و الف و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن ابن بیطار گفته ابو العباس گفته که نباتیست
هست و در بلاد مصر میشود و ساقهای صلب القامت بر گرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس الشکل بود و طرف آن اندک باریک یعنی شبیه بشاخ غزال
و همچنین بر تمام نبات آن بقدر درخت خطمی و بیلداتت آن در منبت و اغصان و لحاء و اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ لاح در ابتدای
سه سه در سوقی و گل آن مثل گل بنجه آبی با اندک بیشتر در شکل و مقدار و اهل مصر از آن در رخام و نرمی با غلاف نخبه بالگوشت میخورند و بعد پخته شدن
ادرکرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود اهل آنجا نیز میخورند **طبیعت** آن سرد و تر و نرمی آن زیاده از سلق **افعال و خواص**
قلیل الغذا و خون متولد آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب مزاج حاره است مصلح آن خوردن باری و توابل حاره بسیار و اهل آن مانند
در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار و از دالانی طویل با ناخن بود در نسبت بهندی بهنگی گویند نبات آن شبیه
بخطمی در جمیع اجزا و شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و خروع و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن از در رخامی با گوشت
پخته میخورند و بی گوشت لذیذ میشود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است **فصل الباء مع الباء** الموحدتین **ببغا** ببا و بای موحده مفتوحه اول مخففه دوم
مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری است هندی و بفارسی طوطی و بهندی طوطه نامند **ماهیت** آن مرغی است سبز رنگ و چند نوع میباشد از آن
بزرگ و کوچک یکی از بزرگ نژاد بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بناگوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار
خوش منظر و به تعلیم سخنگو میشود و دیگر را چنانه گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی بر بالای آن لب سبز و دنباله
آن زردی و پستی رنگ و از مدنه درازتر و این نیز سخن گو میگردد و دیگر را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و به تعلیم نیز سخن گو میشود و جثه این به نسبت مدنه اندک کوچکتر
و یک صنف از کوچک از آن را ذیلی نامند و دو نوع میباشد یکی کله آن منقش و منقار زرد و سائر بدن سبز و دیگر منقار زرد و همه پستی هر دو قسم بسیار
خوش رنگ کوچک و خوش منظر و ترکیب بعضی از نوع اول از تعلیم سخنگو میشوند لیکن کمتر از نوع بزرگ تکلم این چا صغیر است و این تنها در پنجره خود را
معلق او بران میکند و یکی دیگر از آن کوچکتر و از آن تو تیه گویند کله این نیز منقش و منقار و سائر بدن آن نیز پستی و این نیز سخن گو میگردد و دوم العصفیر و هم بغیر آن
مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیر آن و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه معوج و شکل کبرا زیرا که تعلقیه صوت آن بیان
اهل بنگاله بزبان یعنی پنج تا بزرگ که خوشبوی آن سبت و نقل و ساقه اکثر بازان بنگاله فلفل سرخ و بنگره که گیاهی است بنای میخورانند و خوراک اکثر اینها شلتوک
و شیر با چاول موزون است که بهندی کیله نامند و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن گو
میگردد این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و منسوب

بستری است افعال و خواص آن ... سیار نافع تبهای بلغمی مزمنه و منضج آن جهت ... نزله و ضماد آن جهت رفع تالیل مفید و خوردن آن با زبان آن مورث
فصاحت و تحریک کلام اطفال که دیر بزبان آیند و لکنت زبان و سرگین آن جهت رفع کلف و آثار نیکو کردن رنگ چهره و رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع ...
شیرین است که در بلاد ... بهم میرساند و تخم ... جمیع خواص ... تبریز است ... ببای ابجد ... اول مفتوح دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تا
مثناة فوقانیه و ها ... آن تخم نباتیست که از زمین جابه‌جا میروید و ثمر آن بمقدار نارنجی و نارنجی ... آن جوزی بهم رسد ... آن سیاه
و در جوف آن تخمهای بسیار و رنگ مثلث شکل ... تحقیق ... ثمر آن ... و شکل آن مجوف ... مثلث شکل ...
تلخ میباشد ... و تخم ... تلخ است ... آن ... سفید و چون کهنه گردد ... رنگ سیاه میگردد ...
تا بسیار ... سوم یا اول ... تلخ ... تریاقیت ... آن جهت مفید بارد و بلغمی که باقی ... اسهال باشد و بند نشود ...
بر دن ... مقدار ... یا دو حبه ... تنهائی و یا با ادویه ... و یا با دو ... فلفل با گلاب و یا آب ... جهت ضیق النفس ...
... بلغمی و اوجاع ... بارده و ... اوجاع مفاصل ... و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره ...
مقدار شربت آن ... دو حبه ... جهت ... کهنه ... مضر ... جهت امراض مذکوره نافع
بشرط آنکه ... مقدار ... کرده ... اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ... آخر ...
هندی است ... آن ... است هندی ... کثیر الوجود و درخت آن ... و ... آن ... کثیر
الرطوبت و اکثر ... ساق بلند ... شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ... انجیر ... بزرگتر ... آن ...
... مقدار ... حکمی ... فی الجمله شبیه ... در تمام سال ... سبز و ... سفید و بالیدگی
و سفید و بعد ... زرد رنگ ... سرخ رنگ ... شیرین ... کمتر میگردد ... مغز ...
و در جوف آن تخمهای ... مقدار فلفل ... بار ... اندک ...
... آب ... در گوشت ... بمانند ... گوشت ... نماید ... بخشیش ...
... گوشت ... حلوای آن نرم ... آب ... شیرینی ... مطلوب ... روغن ...
... بهترین آن بزرگ بالیده ... شیرین ... طبیعت آن ... دوم

افعال و خواص آن جهت نفث الدم ... مجاری ... قلب ... مفید ...
... مضر ... عسر ... مطبوخات ...
... بحیرالاکراد ... فتح با و ضم خای معجمه و سکون ...
لام و فتح ... دال ... بحیرالاکراد ...
... استعمال ... شبیه ... ساق ... برگ ...
... رطوبت ... ساق آن ...
... میگردد ... ساق ...
... ضعیف ...
... کثیر الاستعمال ... گفته اند که
... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک

و عصاره آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و لبلاب آن در دوم **افعال و خواص** آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و ضماد آن جهت

امراض بارده عصبانیه مانند فالج و صداع بلغمی و تمدد و تشنج و کزاز و مانند این‌ها و امراض سفیه و نشف مانند سرفه و ورم طحال صلب شرب آن و بخور مقدار یک

از دمعه آن چون بر آتش اندازند و رایحه آن را استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و نسیان و سکته و زکام و تجفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و مواد بالخصوص

خصوص که از روی جیفه حیوانات و انسان و سیاه‌دانه و غیره ساخته باشند و جهت گزیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آن را تسکین دهد

و لبلاب است که از آن اقتصار کرده میر بزانند و قطور صمغ محلول آن و بد سعوط لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین

وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت سرسام بلغمی و کزاز و سکته و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بد سعوط استسقا مبدل آن

آن با سرکه و تمر هندی آن با سرکه و زیت جهت تلیین اعصاب و چون صمغ از آن به استخوان گذارند از تحت سازد و گاه حل سکینه عصاً ازاین بجز که در جوف آن

آن گرم سنگ را از تا نرم گردد و گاه مجتب الحب و عرق و اعلال بلغمی ادویه مناسبه موافقه اینها نیز زبان صفانه سکینه مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها اختیار کرده اخراج

نماید خلطی را که مقصود اخراج است تلیین و یا ادرار و یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا با ذابت و اشامیدن لبن آن جهت حبس البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین

طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع و در رفع عسر البول و مغص و درد مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قشر الاندمال حادث

از سوء المزاج رطب و تجفیف و اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح و عفونت رحم و عرق زیر بغل و بد سعوط بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت نمایند به

آسانی وضع حمل نماید و حصول کیفیت را از آن اخراج جنین زنده نماید و چون بسوزانند اثر او با زیت و روغن گاو مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیه کرم مالند

گرداند مضر دماغ ضعیف و کرب محرورین مصلح آن شلیثا و قرنفل باید که تنها استعمال نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن

یک مثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار **بخور السودان** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون

واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نباتی است مشتبک لفظ ریشه و شاخهای مشتبک آن مایل بلاجوردی و گل آن سفید و بارآور آن است برنج که

بهترش حبیب **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب و التئام اندمال و مطبوخ آن با روغن

زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است **بخور مریم** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و راء

مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و سکون میم بافرنگیه معروف به بخور المشایخ و بنام بولقد **ماهیت** آن نباتی است برگ آن

برگ لبلاب کبیر که روی آن سبز و روی دیگر مایل به سفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل ترنج و گل بعضی کبود و نیز بیخ آن مانند شلغم

و عمیق صغیر از آن و سیاه و گیاه آن را شجره مریم نامند و نبت آن جاهای سایه‌ناک و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قوی‌تر از بیخ آن و قسمی است

از عرطنیثا و بخیر النست زیرا که گیاه از عرطنیثا خاردار و در شاخ و ساق آن اثر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم و شاخ آن

شبیه به بخور مریم و سیاه و لیکن مرسن چیزی شبیه بگره بر آمده می‌باشد بخلاف بخور مریم **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص**

آن مفتح و محلل و جاذب ملطف و مدر بول و حیض و خوشبو و عرق و مسقط جنین و جهت قولنج و تفتیح سده کبد و تنقیه فضول آن و صفرا از اخلاط بدن و مناقیه

اشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا شراب بیاشامند می‌باشد اقوی و لیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند

و در بوئیدن نیز نافع است و با شراب جهت رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و زبل متحجر و خلط سوداوی

الرقع و ضماد آن با فاد زهر و دواهای سمی قتال سمیه العقوبت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نقیه و القوابی و سعفه مانند گل و

داء الکلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و بادیه و محلله جهت خنازیر و سایر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم

و لیکن تنهائی در چشم نباید کشید سبب حدت آن که حدت از آن بعد از نشاسته نگشته استعمال نماید و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ به سبب خوشبوئی جاذبه آن و

چون آب مطبوخ آن از بر سر بریزند جهت قروح آن و در صورت جهت زوال شقاقی که به سبب سرما عارض شده باشد و بحکه ازان جهت از آن

انار شیره و کلف و داء الثعلب و کماد آن جهت تفریح الیه و آبی عصب نافع و چون ثاریجه حلوی را با آب آن ترکیب نمایند و حمول نمایند لنفاس ... برای ازنماید القای احد
قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت و اغمای نافع و مضر مثقفه و محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن بقدر
پنج آن تا سه مثقال و از خواص آن است که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم بالکر حمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن جهت تحلیل صلابت طحال
مع ایل تخم آن حالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و الثعال آن جهت نزول آب و نسیم سفید و حصاة و بیخ آن در بیان افعال
قوی تر است و بعضی از بخور مریم را گیاه شبیه بنیل برگ آن برنگ و عالیج آن بقدر ذرعی با برکهای اطراف آن شعبه مانند اکلیل نسبت و تخم آن شبیه بتخم
آن را در منع حمل مجرب دانسته اند نسخه جوشنق شرابی را گویند که آن را با دوای خند سائیده باشند و بخالت که شیره انگور را با گوشت بره فربه در دیگ کرده
باقی ادویه را نیکوفته در کیسه کتان و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعد از آن صاف کرده بنوشند فصل الباء مع الدال المهملة **بادشقان** بفتح
و دال مهمله و الف و سکون شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب بادشکان فارسی است و بادشغان و بادکن و قاتل ابیه کف الکلب نیز نامند **ماهیت** آن
گیاهی است شبیه بیردی که بفارسی بیرز نامند و غیر آن است زرد رنگ فرسی و بارکیتر از بردی و نرم تر از آن نبت آن فی زار و آبهای ایستاده و اهل رنج
دست بر ... از آن حصیر بافند و گویند در آذربایجان بسیار است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده
بلغمیه و رطوبت نافع و بدل آن کشت برکشت است مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن یک وزن و نیم آن بیخ و بوزن آن زیره کرمانی است **بدهل**
بفتح با و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم درختی هندی است و مشهور بڑهل ... چهار نقطه ... است **ماهیت** آن درخت آن عظیم ...
بدرخت کردگان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب ... و پوست آن ... و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن حامضی دار ...
شیرینی غالب بر ترشی و در بعضی با تلخی ... قریب ... با مومت ... و پوست و تخم ... از ... کرده در ... طعام ... و قلیه ... میکنند با ...
... و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمهای بسیار میباشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای آن بعضی طولانی
شبیه بتخم زرد آلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و رنگ **طبیعت** آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند **افعال و خواص** آن ثقیل و نفاخ و مولد
بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و ... اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال ...
تخم یک دانه یا دو دانه از آن سائیده با شیر مرضعه یا بخورانند و یا با ادویه دیگر یکی دو دانه از آن کوبیده و اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله
و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است فصل الباء مع الراء المهملة **بر** بفتح با و راء ... چهار نقطه ... هندی است
ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن ... و از شاخهای آن ریشهای بلند او بزان بعضی ... و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک
عریض طولانی از کف دست بزرگتر و اندک ضخیم و بی ... در ممالک ... و بنگاله و دکن کثیر الوجود و در گرم سیرات و بعضی بنادر فارس ...
و بزبان مردم آنجا ... میباشد و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و ...
بیخ برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن اشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه
و دافع بواسیر و چون لبن آن را هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یک روز یا زیاده و یا
کمتر بقدر احتیاج که از یک ... شروع نمایند و هر روز قطره ... افزایند تا ... درهم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت
انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر تازه آن بر اورام در ابتدای ظهور ... بر ورم ... نافع و مجرب ...
اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منضج نموده ... بالتیام می آرد و بهتر از مرهم است و چون برگ آن را اندک گرم نموده بر زخم تازه ... محتاج بخیه ...
... از هم آورده بر آن گذارند و محکم ببندند تا سه روز باز نکنند ملتصق و ملتئم سازد و ... ریشهای آویخته آن مقدار ... درهم با یکدرهم شکر سفید ممزوج نموده
با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع **بردی** بفتح با و سکون راء و کسر دال مهملتین و سکون یا ... است بفارسی بیرز ...

کونال و بهتبه و بیزاد و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و لسبریانی بالورس نامند و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند ماهیت آن نباتی است ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور نرم انار یزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن سفید و ضخیم و سفید زردی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه زرد حلیه و تلخ و بیخ آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی سر بر میآید باریک بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن غنچی مانند کردی شکری میباشد و از آن حلوا میسازند و از آن قرص ساخته مفرد میشمارند و مینویسند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن غنچه چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و بیان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و با صفهانی از الوان مینامند و آن گرد مخصوص سبز دلهاد سند است منبت آن زمین های که در آن آبها استاده میباشند طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سبز و دیگر سعوط بیخ آن و خاکستر آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب طبیخ عضو صابیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و اکله خصوصا اکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و نشا مقشر محرق آن با سرکه جهت سبز نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل پرسیاوشان بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الصدر و گویند شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و حبدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطوخون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان و بیای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانب و کرجاد و تکوت نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و لیکن ساق و تخمها های آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا سه سال باقی میماند و چون از سه سال بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن برگ شبیه بکزبره تازه صلب سیاه آن است طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف نشا سیدن مطبوخ آن جهت اسهال نمودن صفرا و سودا و بلغم موجوده در معده و امعاء و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تقطیر ساده الف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب و جهت زیره و تواصیر و سیلات و چون بیخ و بن بخایند و آب آن را بر عوض با صوف کنج چشم بچکانند و یا جرم خاییده از آن را بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت رفع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر ثدیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا ضماد تازه آن از اقوی ادویه داء الثعلب میدانند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت ریختن موی سر بسیار نافع و ضماد کوبیده بالاذن و روغن سوسن و روغن زیت و شراب جهت روییدن موی و تخمین چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن شراب و عسل و موی را بدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و بخار بودن و محرق آن جهت تخفیف و اندمال قروح خبیثه و اکله و حمول آن با سرکه جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا یک درم و از مطبوخ آن تا هفت درم بدل آن در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص است که چون بکوبند تازه آن را در موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و پیکان برآید در پرسیان بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و گاهی با تا بالف در آخر نیز آمده ماهیت آن اسم نباتی است منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و گل و تخم مسکنه و در اول نمو زمین سیاه و از آن زرد منبعث مشهور است طبیعت آن گرم و خشک است در دوم افعال و خواص آن بوییدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور یا مطبوخ آن با آب برگ گلسرخ سائیده و مرتبه با مرتبه در حمام جهت قلع آثار سبز که از جرب بهم رسیده باشد سبب بسته اندام معقل مینی بود و آن بوی او نقل و بد و ود خواص مانند بادر تخلید بیست در تعقوبت و التفریح الکتبی برطانیقی بفتح با و سکون را مهمله

و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و کشف و سکون نون لغت یونانی است و بهندی سرفانی نامند ماهیت آن نباتی است ربیعی و بحری و بستانی

او در هر سه برگ آن شبیه ببرگ تماجص بری و ماذان ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه به بحری است طبیعت

آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب به بحری افعال و خواص آن ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و رنگ و حصاة

آن جهت التیام جراحات و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بادهای دهان و شامیدن آن جهت بهتانافع و بهترین ادویه قابضه

مستعمله است از برای دفع عفونات مورث خفقان مصلح آن عناب مثل آن آب حقیندر است برگ فتح با و را و کاف بلغت انگلیسی بمعنی پوست درخت

ماهیت آن پوست درختی است شبیه به قرفه و از آن تیره تر که از ارض جبلیه می آورند گفته اند طائفه از سیاسان ملقب بیجروت در مملکت پرو که در

امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و لفرنگ او قرنند و لهذا منسوب بآنها گشت و از اجزو نیس برگ نامند و در بن پوست طعمی در اکثر

غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و در رنگ سائیده و رنگ بیاده آن از قرفه کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن

جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسبوقه سرد مانند ربع و دوریه عتیقه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انفصال نوبت مقدار یکدرم تا یک مثقال

طبی از آن با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز سهم یا پنج روز تا هفت روز در زمان تا کریه روز یک شب و تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت بحسب تجربه یک جزو

گهری مهندی است و بجای نوبت مذکور یک درم طبی که دو مانده میشود با آب سرد حل کرده بخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و فرحها و امر خبیثه

و مکیه نیز مفید و در ورم کرده و منتفخ شده یا ساده در حشا بجز سیاه باشد در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بعد کمال

این و اعادیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد از تنقیه لیکن بعد استعمال و انقضای نوبت

در اکثری مفید و از آنکه کهنه نیز نامند و با اندک طبخ طرطیر جهت حمیات ربع کهنه همان وقت و همان مقدار تا سه روز تا هم نیز مفید مثل آن گاو بر ازمی فتح

با و سکون را مهمله و در کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف و کسر ثای مثلثه و بار نسبت

ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود دبه است و عود البندق نیز نامند طبیعت آن بیار گرم و خشک افعال و خواص آن مسکر

قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است برنجاسف بکسر با و سکون را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطمیسیا و بعربی

سولیا و بفارسی بومادران و بشیرازی برنجاسف نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک

و برگ آن ریزه ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز و بانبات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوههای و صحراها

سایه دار و از مصر و سیال سیر ولیکن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بشتین و اکثر گفته اند که شبیه بسرو و بوی آن تلخ

و زیاده بر شبر و برگ آن شبیه ببرگ ساق رنگ داران لیکن ریزه تر و با خشونت گیاه قلیله و گل آن سفید و زرد و با حنظریت قوی در آتش بالکلیه منبت آن مخصوص

کوهها است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و صاحب اختیارات ذکر کرده اند و بعضی دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم

را در برنجاسف و صفات از آن در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن چیزی قوی الرائحه است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک نیز در دوم گرم و در آخر اول

خشک گفته اند و منسوب به بحری است افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و شامیدن و دو درم گل زرد آن با عسل جهت

اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و شامیدن طبیخ دو مثقال آن با جاوشیر در مطبوخ آن جهت دفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم

و دو درم آن جهت اخراج سنگ مثانه و تسهیل تنقیه قروح رحم مفید و شامیدن آب بنقیع مقدار دو درم آن جهت رفع حمیات و بخور مطبوخ آن جهت اکثر

امراض مذکوره خصوصا امراض رحم المثابه یکه غذای روغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و لتفتیح سده دماغی و لتقویت دماغ و سر سام

بلغمی و سبات و برسام جهت با درسانیده در بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین درد ها و بخور آن طلا ان و نگهداری ان جهت امراض

مذکوره در رفع سده خیشوم و زکام و سده و در او و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استنشام گل آن و حمل اقصار آن با مر صاف

جهت رفع فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و در سوخته مجموع آن جهت تخفیف قروح و ضماد بیخ آن با برزد مشکم جهت ادرار بول و طمث زیاده گردد

منکام استلای بدن ضماد دانه استعمال نه نمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت

آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الرأس بارد بوزن آن با بونج و در سایر امراض افتیمون است **برهم** بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مولف

منهی شکوفه ام غیلان میداند و مولف جامع لغادی شکوفه درخت خار داری بزرگ القامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خار یکه بهر نوع گویند

است و گل آن صوفی مقدار زعرور و زرد با سفیدی آمیز و با عطریت الحمد دانسته **افعال و خواص** آن مفرح و مطیب نفس تازه آن با الزوجت و قوم

نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارت از عرق است بجهت خوشبوئی

و تفریح که وارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و از اصمعی است بعضی اطبای عرب حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفه مزمن نافع است و بجهت

نفث الدم با یار فاطر کی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن بخصوص مانند عرق بید مشک است **برنک کابلی** بفتح با و را مهمله و سکون

نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندی بابرنگ نامند **ماهیت** آن دانه ایست کوچک

مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی در رایحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیده آن و از بسیار

گرد آن بدماغ در حلق کوبنده و آن دو نوع است بزرگ و کوچک **بزرگ** آن سیاه آمیخته با سفیدی و کرم تر و مقی و کوچک آن مائل بسرخی و این قوی تر

است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل مغز مقشر است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند

و این قول بسیار ضعیف است **افعال و خواص** آن مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج

اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی آنکه باستعمال دو اخراج کند آن میکند و رنگ بول شارب آن مانند بلغم میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم

که کوفته و بیخته با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن نیز گفته اند

برلوف بفتح با و سکون را مهمله و ضم لون و سکون واو و فا بفارسی شاباکنک نامند که معرب آن شاباکنج است **ماهیت** آن درختی است قریب بانار

در شاخ و برگ آن شبیه ببرگ عرور و از آن تیره تر و مزغب در رایحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و بازردی و در وسط شکوفه آن زغب دارد

طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و

رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد حشای ایشان شربا و مثل سائیده با آب آن بر مفاصل و اصداغ و برای بینی و گردن و شکم

و کفهای دست و پای ایشان نافع لیسند و بدستور خورانیدن مقدار یکدرم عصاره برگ آن محلول با البن مرضعه لبستان بخشد و دفعه جهت امراض مذکوره ام الصبیان

نافع و استان سه درم از عصاره آن با یکدانگ حلتیت مسهل قوی بلغم محترق بسوی سودا و دافع اوجاع حادث از آن است و کمثقال آن با تخم جزر مسکن

وجع قولنج مردان و زنان و حیض کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب و عنبر با سترزرد و غن دام تلخ جهت جمود و نسیان که بود

البلغمی مانند و منقیه دماغ شده و زمتوالی او بو سیدن برگ آن جهت تنقیه سده منخرین و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با

زفت جهت حزاز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن برنجاسف مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم

و نیم است **برواق** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف **ماهیت** آن لغت اهل مغرب اسم حشیشی است و بعجمی اسم سنگ است که زرد

است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق مشکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه ربایاند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و**

خواص آن مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرور آن جهت التیام جراحت متر و پوشیدن انگشتری آن

باعث ایمنی از غرق شدن و چیدن آن در بازوی هنگام خفقان و در زیر سر گذاشتن در خواب باعث دیدن خواب است هر چه از آن ساخته گردد گویند تجربه شده

و برواق بحذف الف عجمی است و لیکن مشابه آن **بروانی** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا لغت عجمی است و بسریانی و یونانی

نامند ماهیت آن نباتی است برشاخ و شاخهای آن مانند کمان پیچ و خوشبو و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و تخم آن سفید و پوست بیخ
آن بازردی طبیعت آن در اول گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا و بواسیر و فساد آن
جهت بیخ و اداران و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل
آن ریباس است **بر نباتا** بفتح را و مهمله و سکون او تا و حیا و نقطه فوقانیه هندی و به لغت شبه نام گیاهی بزرگ است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن مقوی دل و مشهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس مزمنه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعد
و جذام و خالص لطن است **بر یا مصری** بفتح با و سکون را مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه و الف لغت مصری است یعنی بقله یعنی بقله که در مصر می‌روید
ماهیت آن بقله است شبیه به کرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از آنجا
بجاهای دیگر نقل نموده اند و رحبی است و تا اول صیف میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و احشا
و محلل ریاح و دافع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن
شلیو مقدار شربت آن تا دو مثقال مثل آن انیسون و مداومت خوردن نبات آن جهت سرفع زردی حساره آزموده و در سائر افعال و رفع خمار
انیسون است **بریاله** بفتح با و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده **ماهیت** آن گیاهی است هندی شبیه بنبات
عنب الثعلب و دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مشرف شبیه بهای ریزه و ساق آن صلب از ساق عنب الثعلب
بیخ آن سفید و باریک و ملینه و دوم نیز شبیه بدان و گل آن زرد **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** سفید آن نامسیل
آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ از انسید آب بجنبانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و جذام
و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن با روغن شکر جهت رفع زهر مار گزیده شربا و سعوطا و برگ خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد بینی او بدمند که با عطسه
الف و دو مانع او پر ساد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید **فصل الباء مع الزاء المعجمه بزرقطونا** بفتح با و سکون
زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طا مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربی است یونانی فسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه به برغوث و بفارسی
اسفیوس و اسفغول و اسپغول به واو و بخارف و او نامند و در شیراز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور به اسپرزه و در شیراز بنگوست و شکم دریده نیز و بترکی
قارنی یاروق نامند **ماهیت** آن گیاهی است کوچک نبات آن بقدر یک وجب و برگ آن باریک و طولانی فی الجمله شبیه بکندنا و گیاه بیخ و از آن باریکتر و کوچکتر و از بیخ آن
ساقهای باریک برآید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن در بستان میکارند و صنف میباشد یکی سفید
و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آن که در آب نشین گردد و دوم سرخ رنگ این ضعیفتر از آن است و در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سوم سیاه که
بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن از بیلبیس نام موضعی است معروف از مصری آورند و لهذا انار بیلبیا نامند منسوب بدان و سیاه را
صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید مصر آورند و شکوفه سرخ رنگ است **طبیعت** سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه
با یبوست و احتیاط از استعمال سیاه آن اولی است **افعال و خواص** آن نامسید سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تب‌های
حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و ملل صفراوی و ذات الجنب و امراض سوداوی و اصلاح اخلاط سوخته و مفتح و قرحه امعا و حبس در رفع
یبوست امعا حادث از صفرا و نیز از ورم حاره و نیز ضماد و لعاب آن منتهای آن با روغن بادام جهت امراض مذکوره و سرسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت
صاحب سرسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تسکین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر و خراجات و منع انها از زیاد
و النواسیر الحادث از یبوست و جهت ورم صلب و حمره و جمره و با آب دهن جهت نضج و انفجار دمل و طلای لعاب آن با ضماد کوبیده آن با گلاب جهت
سوزش و رفع ... جهت تسکین درد سر حار و تر طیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و دراز و نرم کردن آن خصوص ... در بیابان و مثل

۱۴۴

آن و روغن گل سرخ و پوست خشخاش سخته جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم جهت تب ناینده آن را با آب گرم تا اینکه لعاب لزج جهت آن زود بر آید با شکر سفید و یا سکنجبین جهت سیلان اسهال سفید بیاشامند مطبوخ آن را با آب نیمگرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بجوشند جهت رفع اسهال و تقویت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر زایل گرداند آن حرم که سبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادثه از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه از بعضی حدت تخم آن و بعض جهت آن مسطوح با طینه و تقریح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده درهم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اولا بدن ادسر دگردد و خارد و استرخا و غم و کرب و غثیان و ضیق النفس ادرا حادث گردد پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن با رالحل حار و نمک و بعد چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت و امثال آن با جات با فلفل و نعناع و فودنج و خوردن آن مسلک است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در شربت تخم خرفه و در تنقیح تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا ده درهم است بزغنج و بزغند بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون جیم و بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است ماهیت آن گویند بار درخت نا پسته است و گویند ثمر پسته کابلی است مثل حب دوا نیست و بعضی بار درخت سماق گویند و از خواص آنکه پوست بیرون پسته نیست بلکه بسیار خشک و قابض و مفرح و در افعال آن اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات را دباغت نمایند بزرکتان بفارسی بزرگ نامند و بهندی السی و السی و از مطلق بزر و دهن بزر مراد است ماهیت آن مبهی و مغلظ است و روغن آن ان شاء الله تعالی در حرف الکاف مع النا در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله** بسباسه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح با موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربی است بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند ماهیت آن پوست زرین خوشبوی جوزبوا است که بر بالای پوست صلب چیده ای آن پیچیده میباشد و بهترین آن اشقر مایل بسرخی و تند بو تند طعم ضخیم تازه است که با اندک فشردن باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالب **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و کبد و باه و مغلظ و زیاده کننده منی خصوصا بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و جلب طلوبت و شیرینی و اسهال کهنه و درد سینه و دفع رکتین و فضلات معده و تجفیف و تنشیف رطوبت آن و تقویت رحم و تنشیف رطوبت و خوشبوی آن و سعوط آن با آب گرم جهت منفعت جهت درد سر بارد و رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن جهت شقیقه و صرع و ضماد آن تنها یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات با کمر جهت سلس البول به با برگ مورد جهت رفع بدبوی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زنان از ایده و ریاح نفاس مجرب و قرحه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن ... مالیدن قیروطی آن بر زیر ناف جهت سحج و قرحه امعا مفید و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و مصدع و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز بوا است و در افعال قریب بآن است و لطیفتر از آن و جوارش سده و ادویه و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بستان افروز** بضم با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و در آخر زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حلب البستان در زینة الریاحین و تاج خروس گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب تاج گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا و گل یوسف و بهندی نوع صغیر از آنرا گلبی و کبیر آنرا جهار هاری نامند و آن غیر تاج خروس است که حبشی نیلی باشد چه مستقیم برگ آن سوسنی و مایل بسرخی و مستقیم آن ... و ساق آن قوی تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و بی گل و گل آن بسرخ مایل بسفیدی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق **طبیعت** مجموع آن سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن نشا شیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و سفوف با مطبوخ آب با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جگر و تشنگی و صفرا و رفع سمیت خناق الغریم نافع و جرم آن اقلیل مصلح آن

سکنجبین بمقدار ده درم از آب آن تا کیسه قیه و تیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال از خشاب تخم بارتنگ و چون بکوبند و در کل طلی نمایند تحلیل سازند
در اسهال نگذارند جمیع بنوشند و مداومت بران کنند مسموم یا زیاده جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت از دو مثقال **بسباسه** بفتح بای
سکون سین مهمله و کسر بای مثناة فوقانیه و فتح بای مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال گویند و بعربی سفی نامند ماهیت آن نباتی است خار دار و برگ
آن با خشونت و ریزه و گل آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن باریک سبزی از رنگ سرخ و سیاه و سبز بر سر شاخها چیزی مانند قبه رسته و چشن خایگی
با برگ آن خلال سازند و تخم آن شبیه بانیسون و طعم آن تند و ریزه و در خشک نامند **طبیعت** آن در اول و دوم گرم و خشک و بادام کی عطریت **افعال و خواص** آن خلال
کردن با آن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک
دانه الفارسی در منه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت
فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان مضر است مصلح آن کشنیز و مضر سپرز مصلح آن ترنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
آن تخم اسپست بسبار بضم با و فتح سین مخفف می شود و دال مهملتین بکسر دشت نامند و بسین و بفتح آن نیز آمده و گفته اند آن فول معرب وکل اللون یونانی است
و بربری قولربون و لغتی نوالن و بعربی ابشف نامند ماهیت آن انچه مشهور است که بیخ مرجان است و اصلی ندارد و ملکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانه
زنبور لیکن سوراخهای آن از آن باریکتر و صلب و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیپ و جزیرها در زیر آب تکون می یابد و صاحب شفاء الاسقام
نوشته که گفته اند که آن نباتی بحری است و در جوف دریا می روید و چون از دریا بر آورند و سوا آن بدان برسد سخت و صلب میگردد و دو نوع که مستعمل در
دوا و امساک است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و شیشه خوب منکسر گردد و بخلاف حجارت آن سفید و سیاه نیز می باشد و اشنان صلب و سفید آن رخوتر
از سرخ است و بهترین آن سرخ صلب شفاف براق است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مجفف و دافع
وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و کبد و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال و موی و سیلان
باکبدی و قروح امعا و تحجر البول مجرب مثقال آن که با لعاب صمغ عربی با اسفیدتخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم
مجرب خصوصا سوخته آن و حلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و در آن جهت خوردن گوشت زاید زخمها و دفع آثار آن و محرق آن جهت
نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و سلاق و امثال آن و قطور
آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و امین الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ از آن با سکنجبین بنوشند جهت دفع سم سپرز
و سده آن مفید و به تجربه رسیده با آب سرد آن و بین امر قوی تر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آن در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و موثر تهوع
مصلح آن کتیرا و بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت منع جمیع علل آن نافع و از خواص است که
چون طلا و نقره را از هر یک یک مثقال بسایند و هم گداخته و سه مثقال با نگین دانی از آن ترتیب دهند و بسایند در آن انگشت سازند چنانکه قمر و شمس حاذی آن خود و مقارنت
با زهره و اسد باشند و صاحب صرع آن را با خود نگاه دارد و در حال صرع او بر طرف شود و دارنده از اکثر تپ ها نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق و مغسول آن
سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن است که ریزه ریزه کرده در کوزه خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شبانروز آورده سائیده استعمال نمایند
و بایکه سر جدار یا دیت در معده باشد و از آن بسد معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بسبر** سیم با سکون سین ثالث مهملتین ماهیت آن نخوره خرما است که در
وائل تشریح بستره باشد و مراتب مختلفه کانه خرما و حرف فاکه در مرآت الشاد الله تعالی مذکور خواهد شد و بسر مرتبه چهارم است و در هر مرتبه حرارت آن کمی
طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض و جهت امساک لثه و نفث الدم و بواسیر
و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب
سردی معده و اخلاط خام مانده باشد و همچنین جمعی آن و مقوی زیاده از قسم است و چون بسر را با عتیق آورده مالی کنند است سپیدی از آن بالان

ران و عسل است یا با تنها مثل التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و مفید لسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و اعضا و شدید القبض و

ممسک لطیف است و بهترین آن سبز رسیده است بکمال رسیدگی رسیده شروع با فتادن از خوشه نماید و مصلح آن تخم و کتیرا و نافع آن کلیدن آب

انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سلینه و مصلح آن خشخاش و رب به و رب مورد و مزاج و مانند آن است و جهت اسهال و ضعف معده نافع بسفایج

بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و ثاقب الحجر و تشمیز و بیونانی بولو ذیون یعنی کثیر الارجل و در مصر

معروف بشتوان و بهندی کهنکالی نامند ماهیت آن بیخی است اغبر مایل بسیاهی و بارک شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گره ریشهای باریک مانند

و بهترین آن است که قریب بطعم و سطبر و با اندک حلاوت و تیغ باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز باشد متعارف آن از تون ملکه زنگ تازه

آن بیخی بیاشد و هر چند کهنه شود در و کبسر خیزی و کسرگی می آورد و نبات آن در ابی و کنار گیاه برگ دار شبیه بال طیور و مانند گیاه خش القدر کثیر و برگهای

آن ریزه و اغبر و مزغب یران نقطهای زرد و سیاه باشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار حضوصا بلوط میروید و رب است و در تالیف شفار الاسقام

نوشته که شاخهای آن بارک و سرخ شبیه بسیاه و شاخ از آن ملتفت و برگ آن نیز شبیه بلان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در مکان آنرا دار حار نامند

طبیعت آن گرم در اخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در دوم معتدل

نیز گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظه و جهت خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده

شیر غیر منجمد جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن آن با شکر و فانیذ و با اطعمه جهت رفع کراهت آن کسی که

مکروه دارد و آشامیدن با ادویه مخصوص طبیخ آن در طبیخ و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل بی ضرر است

و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه و بواسیر و غبار سرخ

و آشامیدن یک مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و جون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز

یک درهم و نیم از آن با حجار راتیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن بر دو علت زایل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل

قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از

قلب و دماغ مینماید و چون طبیخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس بلی باد و ایند تا خسته گردد و بس تنبیه نمایند و شکم از جهال کرده پاک نمود بسفایج

کوفته انباشته طبیخ نمایند تا مهرا گردد و مطبوخ بر تحلیل با اندکی راز یانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبیخ نمایند آنرا مفرد یا با فواکه

حشک و حلیلین بجهت اصلاح با و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التواء عصب و تشنج و ابلن و زکام نافع و گفته اند مضر بسلینه مصلح آن به یا و شیان و طبیخ نمودن

آن با ماء الشعیر و چغندر و با زوم کوبیده در آن ای به و بیاشامند مضر گرده و مصلح آن بلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن از یک درهم تا سه درهم و در مطبوخ از ده درهم

تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن اولی آن جهت مواد سوداوی و لضعف آن افتیمون و مربع آن نمک هندی است و صاحب شفار الاسقام

نوشته که استاد من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نموده تا آنکه منتفخ نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت بشنل

البلسان اسم آن عجمیه بشام بفتح با و شین معجمه و الف و میم ماهیت آن نبتی است حجازی یعنی نبت آن در اصل ابتدای حجاز بوده و از آنجا به بیت المقدس

و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و با غلبه نبات آن حب و عود و لیکن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر

درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور بلند و ضخیم میگردد تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن است نمی باشد ملکه کج و گره دارد

برگ آن ریزه شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و بار بلوطی حسبیده و شیرینی کمی مثل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بی مزه بحرارت تخم آن خوشه ۱۲

و در آن راتاهای مایل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب الصنوبر نرم و بی طعم مایل بتلخی و اندکی شیرینی و قبضی و اعوامی که آن امیخورند و جوب

آن نیز با عطریت و بعضی از آن را حسیله و مانند فلفل و چوب آن خوش بیشکن ... و چون قطع نمایند از او یا برگ سرو صعف از آن آب سفیدی

ازان بر می آید که دمعه و لبن آن است و چون خشک شود مایل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آنست و مسمی بدهن البلسان است و
ان شاء الله تعالی در حرف الدال مع الهاء بتفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول
و برگ آن با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تجفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد
دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و احشای
باطنیه و لطیف الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن به
تنهائی و یا با روغن های مناسبه خضاب گوشت چون طبخ نمایند یا بکوبند و بر مو بمالند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن چرب نمایند
تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجت است و از این سبب آنرا خشب الخیر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن
بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است **شنشین** بفتح یا بکسر
شین معجمه و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرائس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جابجا در آن سبز و پیدا
ماهیت آن گیاهی است شبیه بنیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویا چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب بر می آید
و چون غروب نماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه بجاورس و
اهل مصر آنرا خشک نموده آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آنرا بشنین و سیب الارض نامند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن سودا [illegible]
برده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد بستانی و اعرابی آن بهتر و بیخ آن با عطریت **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول سوم تر **افعال
و خواص** آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است و بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و بناولند مقوی معده و باه و
زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و ردی الغذا است و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت دفع جنون و درد
سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و بیشتر آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر
و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم مثقال بدل آن نیلوفر است در سند و بنگاله چیزی شبیه بآن میشود در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل مینامند
در اوائل هنگام طغیانی آب آنرا کنول مینامند و ثمر آن کنول گته و بیخ آن را بسکه و گل آن شبیه بگل نیلوفر و خوشنماتر و بزرگتر از آن و طرف زیرین
برگهای آن سفید و بالای آن گلابی و سرخ رنگ بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری بشکل [illegible] و قبل از آن مجوف [illegible] و برگهای آن در روی
آب مفروش و ثمر آن [illegible] کوزه خشخاش لیکن بزرگی و سر فواره و در اندرون آن دانها بمقدار [illegible] که حکما آنرا [illegible] تخم نامند و در اندک زمانی
با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام [illegible] دو پارچه و در آن [illegible] سبز نازکی تلخ طعم از آن دور کرده مغز
آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آنرا میخورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرفی گلی بالای آتش بریان کرده نیز میخورند و نیز آنرا
آرد نموده نان پخته و [illegible] سویق نیز میخورند و بیخ آنرا نیز در حالت خامی و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک و مقوی باه میباشد **افعال و خواص** جمیع آن قریب
بنیلوفر است **فصل الرابع مع الصاد المهملة** **بصاق** بالضم با دفتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله و بزاق بزای معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان
مادام که در دهان است **طبیعت** آن گرم و با رطوبت بالفعل و یابس در آخر اول در حالت گرسنگی حرارت و یبس آن زیاده در حالت [illegible] در کمال
حرارت **افعال و خواص** آن جلای آثار مانند بهق و کلف و قوبا و [illegible] طلا و [illegible] و قاتل کرم گوش قطورا و [illegible] گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحلیل
آنها ضمادا نافع و در حال کمال حرارت پادزهر سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن آن اندازند و در لسان نیز خواص آن بالاجمال ذکر یافته **بصل**
بفتح با و صاد مهمله و لام بفارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است **ماهیت** آن [illegible] و بستانی میباشد بری آن در جنگلها [illegible]
کثیر الوجود و طعم و برگ و بوی آن مانند پیاز و این را پیاز کوهی [illegible] دشتی آن سفید و سرخ و زرد و بزرگ [illegible]

بهترین همه سفید بزرگ نا کهنه آبدار است **طبیعت** مجموع آن در اخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح سده و
مقوی و مشهی طعام و باه خصوصا پخته آن با گوشت مجرب و دافع مضرت سوای و بائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول مرتبه در طعام
خوردن و خام آن با نان و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبیع و مسکن جشائی حامض و پخته آن با چربی دنبه جهت
تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا بریان کرده آن با سرکه جهت یرقان و سیرزدن آنجان اشتها و تقویت باصره و منع غثیان صفراوی
و بلغمی و تنهائی مانع ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا چون با گلاب ترکیب یابد از آن بوزن شاه در عوض
سه روز خورده شود لعابات مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدان جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و قرحه عین و ضعف بصر
و ظلمت حادث از رطوبات مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر سوای وبائی و تعفن مواد و شد دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن
آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک آن جهت خناق بلغمی و اشامیدن آب او به جهت عسر آن مقدار ده
مثقال تا بیست مثقال بجهت ضعف و شارب آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خلط
لیلا بر جلد و سکونی رنگ خسار و با عسل و با رود و نمک جهت رفع برص و ثالیل و کلف و قروح سهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ
دیوانه گزیده و بد سلوک با نمک و سداب و عسل جهت ثالیل بر آمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن تنهائی و با ادویه مناسبه جهت نضج
اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه یا پیه جهت رفع اوجاع مفاصل و حکه و تحلیل ورم آن با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده
و بواسیر و زحیر و بازیت جهت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن با روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون موثر و قیر و سطح
آن یا پیه موم جهت ریش پا از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته آن یا موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قوی تر از غیر آن مضر محرورین
و اکثار آن مورث نسیان و تیرگی چشم و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و اخلاط غلیظه در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصا تازه آن و با کو ایضا
و مصلح آن شستن است با آب و نمک و سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و دافع بدبوی آن باقلا و مغز گردگان مشوی و نان حسب
و چون گوشت و بقول و حلویات همه با همیت را با پیاز مطبخ نمایند و یا با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن میشاید لذیذ میگردد و تخم آن در اخر دوم
گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حسوی البصل و دواء قسطی و طلعوق و مراهم
و محلل آن در قرابادین کثیر ذکر یافت **بصل الفی** به فتح قاف و سکون یا و همزه **ماهیت** آن پیازی است ریزه پوست آن سیاه و برگ آن شبیه
به برگ بلبوس و بطول از آن درازتر **طبیعت** آن بسیار گرم **افعال و خواص** آن چون در آب جوش دهند و آن را با آب شامند قی زایجان آورد و
چون قدری از آن بخورند و یا جرم آن را با آب شامند از غایت شدت قی فضله قی ترفع گردد و بسا باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک
استعمال است خصوصا هیچ آن مگر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الاثل و مانند آن نه به تنهائی **بصل
الفار** مع الطاد المهمله **بطابه** به فتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی اردک به ضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و به هندی چیلبا بدک به فتح میم
ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از او زکه بفارسی قاز و به هندی راج هنس نامند و پاهای آن کوتاه و اهلی
و وحشی و جنگلی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک طب رطوبات فضلیه و اهلی آن گرم ترین طیور اهلی است و بعضی گفته اند در مبرود المزاج
گرمی میکند و در محرور المزاج... **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و دافع ریاح حاره و دیر هضم و نفاخ مگر با دوای آن مسمن بدن و گرده و مهیج و مولد خلط
غلیظ و سریع التعفن و مصالح و چون منهضم شود بهترین گوشت ها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سایر قوی و خوردن جگر آن خصوصا با روغن آن
مولد خون صالح و دهن آن مفید و لقفیه صوت علی الخصوص و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثالیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مسخن
سر آن جهت اوجاع عصبیه و ضماد آن با فلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و اشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و رفع

جهت سینه و خشونت صوت و لذع مهاوادجاع آن و اعماق بدان و همچنین تا ملح بان و تحلیل که جهت آن امراض نافع و به مناسبت منفعت تخم آن جلا سطبر و مقطع و
منفعت از تخم ترنج و برای دفع نزلات و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و با زعفران تر پشته آن با ساروغن زیتون جهت سرعت التحام اندمال جراحات
پوست آن با مرداسنگ و نوشادر جهت دفع بیاض قوی الاثر و سنگدان آن مرحم دار العفن و روحیان و هضم و مقوی معده و جهت سلت و خاکستر
پیه بال آن جهت تحلیل خنازیر مفید و بدل آن نیبا گرم و جهت سوال کلف و دمش و خنازیر نافع مورث قطوب هضم و صلاح مصلح کثیرا تحلیل با سکنجبین و مقدار شربت
مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه گرم در جوف آن گذارند و بار و غن زیت یا حلیه آن بریان کنند و گر سفیدباج سازند
در جوف آن گشنیز و کرفس و سداب و پیاز و بگذارند و دانه سیر خشک گذارند و با نخود و گندنا و دارچینی طبخ نمایند و با خردل باید که خورند و آنچه شود و زومست و سهیک
آن زایل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافته و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن لعاب ترنج و سه
ساعت در زمین دفن نمایند پس بر آورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن سیم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آب آن بریزند پس با اندک پیاز
ورق کرده و ادویه و بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و لطبری و صحرائی زهومت آن بسیار است اعتنا باز الت لطفل خ
بفتح با و طاء و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم ماده تخم ماهی است که منجمد تخم شده باشد و جا ماده لقا در نگ تیره و سائل با ونیز میباشد ماهیت بهترین
آن تازه مایل بزردی سائل است طبیعت نمک سود آن در دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن قاطع بلغم و جالی مصفی سینه و مفتح گرده و سپرز
و ریاح نافع مضر محرورین و مصلح التعفن مصلح آن نجبیل و رائی صفته عاطش است و آن سکنجبین ترشیهاست مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل میامند
قریب الفعل است بدین بطم بضم با و سکون طاء مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و لفارسی و ترکی درخت سقز نامند ماهیت آن درخت آن
عظیم میشود و در خزان میکند و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز شیرین و با دهنیت
شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و حرارت و بالای مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه بپوست پسته و از آن نازکتر و نوعی از آن
بسیار نازک میباشد و لفارسی کلخنگ نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مایل بسیاهی و طعم آن ترش و لفارسی [illegible] نامند و خام آن با خوشه
و خوش رائحه و طعم و در شیراز بنه نامند و در راستیند [illegible] حبت خوش رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد
منبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و در منهای خشک صلب طبیعت درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک آن
در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و قابض و با حدت و لطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده و بیخته و ذرور [illegible] آن حقنة الی
شکوبت و با سرکه و روغن جهت روئیدن و دراز کردن و نیکوئی و دفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا بالعیر آن جهت داء الثعلب مفید جمع
از الفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد بطیخ بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی
است و یونانی قاقس و بفارسی خربزه نامند ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و [illegible] و غیر آن با
اصناف [illegible] که ملیون نامند و با تیره از اصناف پست و متوسط آن بغیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و با لجمله هر چند
شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظتر باشد بدتر طبیعت آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در
اول درجه دوم گرم و گرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف
و سریع النفوذ و مدر بول و مطلب رطوبات و مقن آن مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا گرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج [illegible] و سنگ
الا استحاله بخلط غالب در معده و صفراوی مورث [illegible] خصوصا در ابدان و امزجه حاره و اکثار [illegible] مسهل آنچه با او در [illegible] از اخلاط موجود
در معده و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشا و مصلح آن تا خوردن آن مورث [illegible] صفراوی و بر بالای طعام موجب
تخمه و با غلیه کثیفه مانند پنیر باعث سدد و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و مصلح آن

سرکه و آب انار ترش ضماد کنند آن جهت تسکین ورم و درد چشم و ادرار لم صلبیه یا بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد مجموع آن جالی جلد و جهت کلف و بهق
و ضماد پوست آن جهت منع نزلات دو درهم و با تخم خصوصا جهت اطفال انتاب نیم درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و اندمال قروح آن در
و یک باعث زرد و نخیه شدن گوشت است دار سوده شده و ریشه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقوی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح سوخته نافع
تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و ملین طبع و مسهل و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حاره و درد سینه
و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت [illegible]
قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بر جساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت رفع کلف مجرب گویند مضر
سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن ده درهم تا پنج درهم و بخور پوست و تخم آن نیز جهت [illegible] که از سرما زدگی در برف [illegible] بهم رسیده باشد [illegible]
نافع و بخاییدن چون سبب شدت سردی مواد بول در مجرای احلیل بسته باشد خصوصا که تخم از ناشسته با ریشهای آن در پوست آن [illegible]
خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است بطیخ هندی بطیخ رقی و بطیخ اخضر نیز نامند و [illegible] فارسی خربوزه [illegible]
معروف هندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن معروف است و انواع می باشد بهترین آن رسیده شیرین شاداب شکفته [illegible]
خواه رنگ آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد و خواه سیاه باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح راء مهمله و [illegible]
برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته اند رقه اسم قریه است از بغداد و در آنجا خوب و جرم آن نرم و نازک می باشد بنسبت جاهای دیگر و [illegible]
زای معجمه غلط و تصحیف است طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی مدر بول و مولد
خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت ردی [illegible] باشد
و بدن او لاغر و خشک [illegible] المزاج باشد لتعدیل مزاج او باید داد و بهتر است از استعمال [illegible] و مقطعات دیگر و آنچه در آن [illegible] باشد و [illegible] آن با
سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ [illegible] و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و
[illegible] جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که مقدار آن کم باشد مفید [illegible]
تناول آن ما بین دو طعام است که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسد هضم و ناشتا خوردن مضر خصوصا که هوا گرم و عطش بسیار [illegible]
باشد و چون سر بند دانه را سوراخ نمایند و قدری عسل در آن ریخته سر آن را مستحکم [illegible] گرفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند [illegible]
معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا گردد [illegible] مضر سپرز و بارد المزاج و معده [illegible] و مصلح آن
عسل و گلقند و در سرد المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با
قوت [illegible] مواد متحرکه مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه با عسل و شکر
جهت [illegible] و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد و تقویت هضم نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز
فصل الرابع مع العین المهمله بعر [illegible] سرگین حیوانات است که خشک شده از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر [illegible]
[illegible] مانند و [illegible] است **فصل** الرابع مع العین المعجمه بغرا بالضم [illegible] و سکون غین معجمه و فتح رای مهمله و الف ماهیت آن از جمله اغذیه اهل [illegible]
است که از آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر درهم [illegible] ترتیب [illegible] در آب [illegible] باقلیه میریزند تا خوب پخته گردد [illegible] چاشنی سرکه
یا دوشاب با آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا نمک [illegible] و یا امثال این ها داخل کرده و یک جوش دیگر داده فرود آورده تناول نمایند طبیعت
آن گرم مایل باعتدال است افعال و خواص آن [illegible] مسکن [illegible] صفراوی و اشتها [illegible] تشنگی و مقوی بدن [illegible] مفتح سده و مصلح حال گرده [illegible]
ریاضت و مولد خون صالح [illegible] الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دار چینی است و [illegible] که این برگ [illegible] در جمیع افعال و خواص [illegible]

مانند است و آن رشته که غیر از آن باریک و طولانی می باشد و بستو سنج مید شاه نیز مثل است بغل بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربی است
بفارسی استر و بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانی است که از نزدیکی اسپ و الاغ و ماده آن مادیان باشد بهتر است و نادر بغل می آید آنچه مادر آن
الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و بار برداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوش
رفتار می باشد خصوص خوب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس
و عرق النسا و چون با روغن زیتون بدل از آن طبخ دهند و بزر هر روز چهار مثقال با آب حصی الراعی نوشند مرد را عقیم میگردانند و چون بعد از طهر بلا فاصله
هر روز سه مثقال جگر او را بخورد منع حمل او نماید و بستور زهره آن و بستور بول او را چون بیاشامند نیز مسقط است و موی آن [illegible] جرک گوش آن [illegible]
خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و [illegible] سوام است و همچنین بخور زبل و موی آن [illegible] سوام است پنج درهم سم او را با روغن مورد ممزوج
کرده بهر جا که موی ریخته باشد بمالند موی برویاند و دوام القلب را زایل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است
و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون [illegible] او را [illegible] در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه و دراز گرداند مجرب دانسته اند و ذکر الاغ
نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر است از آن فصل الباء مع القاف بق بفتح با موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی
مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضنج بفتح ضاد معجمه و سکون نون
و جیم گویند ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة
کالخف و هی دویبة سودا و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عندنا علی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الحیوان
و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر [illegible] اسود له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر
العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح
واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر عضوا فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما
و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت جسد الانسان استقی الدم و قذفت
به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست است و آن استفاده است و منشای اشتباه اینها
آن است بر صاحب قاموس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن همانی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را اهل
[illegible] ناموس نامند و کوچک آن [illegible] البعوض و در [illegible] زار ها و بیشه های پر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار می باشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای
تاریک [illegible] دیوار های نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود و اکثر خواص [illegible] ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل
مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی است [illegible] تمام در آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن بلع نمودن [illegible] آن [illegible] رفع عسر البول و قطع حمی بلع هفت عدد آن در جوف [illegible] قبل از نوبت تب
ربع مجرب گفته اند و نطوخ سائیده آن [illegible] و چون بگزد [illegible] گردد در عضو خارش و اندک [illegible]
حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سائیده و نوشادر [illegible] گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور
کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و [illegible] صورت نیز باعث قلت [illegible]
و الم غیر آن است بقبوقیش(?) بفتح با موحده و سکون قاف و ضم تای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون [illegible] و ضم تای مثلثه و نون لغت یونانی است
ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ [illegible] تره تیز [illegible] ضخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع و گل آن شبیه [illegible] و تخم آن مانند تخم [illegible]
تلخ آن سیاه [illegible] مائل بزردی [illegible] شبیه ببوی [illegible] شبیه ببوی شراب [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و

و خواص آن مُحلّل و ملطّف و مُقطّع ضماد برگ آن جهت خراجات حطیم [illegible] و ثوالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد
آن با آرد جو مُحلّل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی
مشوّش ببینند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با آب الفراطین که ماء العسل است اسهال بلغم و مرّه سودا نماید
مقدار شربت آن تا دو مثقال است بقر بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو و ماده و هندی گای نامند ماهیت آن معروف است و از آن که
بزرگ باشد هندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یک ساله گرم آن گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشک‌تر افعال و خواص آن
گوشت آن بطئ الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و جرب
و قوبا و وسواس و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن بعضی اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت بیش از وقت و مورث
جرب و حکه و موت فجاءه بسبب و صعود بخار غلیظ و بد بوی بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می‌آشامند لهذا بسیار استعمال می‌نمایند
جهت آنکه خمر آنرا هضم می‌نماید و قوت آنرا باقی می‌دارد و کسی که خمر نمی‌آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول می‌نماید گاه گاه قی تنقیه
سودا نماید و اسهال سودا نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و احتیاط نماید از آشامیدن شرابها و آبهای غلیظ و نزار و جهت
چون بیابد در بدن خود التهابی و سوزش سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با معجون بر زیادتی تولید سودا است و لحم
آن با طعم لذیذ میباشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و خلق نیکو است و سمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تغلیظ خون است و بهترین
آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و از روان بهتر از سایر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع
و بدترین آن پیر لاغر و علیل است و چون از گوشت آن سکباج پزند منع سیلان مواد از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که دنبه آنرا تمام گرفته باشند
با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن بدان و رفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و
جهت سرد المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهر الطبخ نماید و با کاشم و سداب و زیره و یا سرکه و عسل و زنجبیل بهیا سازی غذا
تناول نماید و خوردن تخ و برگ ورد و دل بهار از آن نیکو است و باید که بالای آن بر ادبی بیاشامند تا هنگام شکم خشک گردد و بسیار ... بالای آن شراب
قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند گرم آنرا کند و چون بر سوختگی آتش بمالند
منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر الطبخ است و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن دیگ اندازند مهرا و لذیذ گرداند
و مصلح گوشت گوساله استحکام در باعضات بود و سرآن تب را زایل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر جلد بمالند زایل گرداند و شاخ
آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو را خشک نموده براده نمایند و حصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت
حبس باه مفید با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان بینی آن و سم سوخته آن جهت تسکین وجع و حکاکه دندانها مفید و چون دو مثقال آنرا
با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بآن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باه را برانگیزد
و وزن در آن نفع زیادتی الکه است و بخور آن دخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع
و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک در سیم بلکه در اواخر آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل
جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر آن را در امراض مستعمل دارند و دور نیست و لکن با عسل استعمال آن جایز است و همچنین بالبلاع آن
بیرون حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از آن حصوصا با عسل و با آب سداب و ریت و طلای آن جهت
سایر قروح و بانظرون جهت زوال آثار جلد و کلف و مثانه‌های ریه منعقده جهت قروح آن و همچنین تقطیر آن با شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک
از آن و حکاک نمودن خراج که در آن ریم رسیده باشد و با آنکه شکیده در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صدای آنکه در گوش هم

رسیده باشد و مغز بزره آن با عسل و با مرهم جهت جرب و بهم رسانیدن قشیم است و چون بر بیش جانوران سمی بمالند درد آنرا تسکین و بدر ایشان از آن زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ از آن با مثل ملح آن که کثیر از عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج مذکر و غلاف انثیین مایلین بتحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سعفه و کلف و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر بشره در جهت نافع کرم افتادن بدن مجرب است و جزو آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان میگردد و در زهره بعضی یافت میشود و در بعضی بر آوردن و در سبب آن دو ماید از آن اندک صلب میگردد و از آن حجر البقر و مهذی گاو و ردن نامند در حرف الحاء رسما احجار انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و ختنا البقر در حرف الالف مع الحاء ذکر یافت و خون گاو یعنی گاو نر آن بسیار گرم و خشک و غلیظ آن و آن با آرد جو جهت انثیین تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس منافع مجرب و خوردن آن در ساعت فربه مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب انسداد روح و جلد و ورم حنجره و لوزتین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد و شاربان اغنیان شدید و حمرت و انتفاخ و سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بدندان و وجع گلو حلق و رسم و تشنج و اختناق و گزاز و علاج آن است که قی آورد و الفر ما بید ملکیه با سرکه حلمود و تخم کرنب و خاکستر شیر و جوب انجیر و شیر انجیر در برگ طباق که بیونانی توتو نامند و حلتیت و بوره یا بخورانند و یا جوشانیده از آن فلفل و عصاره عوسج و تحقین فرمایند و حقنه حاده نمکی حلق و از ادعات و بعد از آن بر زبان تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و برسکم او از درجه و مار العسل ضماد نمایند و علامت بر او است که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت است که چون نجیبه در خون آن فرو برده و بسته کنند و سر آنرا محکم سازند و تا چهل روز بگذارند متعفن گردد و گرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا همه یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است و مقدار سم آن در ساعت کشنده و چون با بزر البنج قدری از آن ساییده در بینی دمند مدهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند بان عضو مخدر و محذور آن زائل گردد و مجرب است و چون نا خواه را در بول گوساله ماده بپزند و خشک نمایند و آورده خشک مغز ده درم بکوبند و ده روز تقدیر بر داشته مزاج تناول نمایند جهت استسقا مفید و هفتاد دست و پای صاحب تب ربع بول آن و بول آدمی ممزوج کرده زائل کننده است و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده براده نموده آن پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول مشروبا و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیة لبن آن ابوال و لبن آن در البان ملح گو خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون دو دهای آن از گرفته باک رشته پیاده نمایند و بر آنهار بسته بر طیبائی آنها بگذارند و آن دودهای بیاد را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها باشند و قورباغه کنند شب بسر در آنها و حرکت نمایند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گردند و بگریزند **البقر الوحش** صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل است و مجهول شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله گاو و شب گاو روجه بضم را مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الحقیقه نگاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بی از دو خم و بی شعبه و شباهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدان است **البقس** بفتح بای موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب اکسن و قیقبون یونانی است و اهل شام شمشار و بفارسی شمشاد نامند ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچکتر و سبز تر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود مایل بزردی گردد و از آن قاشق و عصا و شکل و شانه و غیرها سازند بسبب صلابت آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب می‌نویسند و شاخهای آن در بستان بجزان بشکنند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی گفته اند **افعال و خواص** آن برگ آن سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صلع و تفرق نمودن آن و با سرکه تخم آن و اسهال مزمن جهت استحکام مفاصل و دهن و لعوق طبیخ برگ آن جهت خروج معده عجیب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب کهنه بقوام رسیده جهت حمره و نمله ساعیه و سعفه و نجل و حکه جهت رفع آثار حاد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قویتر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و فسادات آنرا دفع گرداند **بقلة الحمقا** بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حبیب و بقلة اللینه و بقلة مبارکه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و تورک و بعبرانی ازعیلم و بفرنگی غال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقا آن است که در مسیل و وادیها و رودخانها و جاهای نمناک بهم میرسد و اختصاص بمحلی ندارد گیاه آن بسیار نرم و تر و خفیف می باشد ماهیت آن دو نوع است بزرگ و کوچک بستانی و بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل بسرخی و برگ آن مایل به سبز و پر و اندک صغیر و گل آن سفید و تخم آن بسیار ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی می باشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق و در بعضی امساک بطن می نماید و در بعضی بلاد حاره با سبزه خام از آنرا میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخان و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش بر روی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با بورقیت بسیار و اندک تر شی و این اکثر خود رو می باشد خصوصاً بنگاله این نوع کثیرالوجود و به تخلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ که ساق آن سرخ است و نیز نوع دیگر می شود که برگ آن که بزرگ آن اندک طولانی و خودرو است طبیعت آن در سوم و گویند در دوم تر و در سوم نیز گفته اند با اندک قوت قبضی **افعال و خواص** آن برگ و ساق جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تبهای حاره و صفراویه و عطش مفرط و التهاب صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و چرکی که از سینه آید و دافع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد و تقلیل حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و تو اصیر دمویه و اسهال صفراوی و تسکین رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و مبرد است خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده درم با نبات مقدار دو درم و یا شکر بیاشامند و خوردن تخم آن با اندک روغن و پیاز بریشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعا و حمیات حاره و دخل مزورات صاحب تب و امراض حاره نمودن نافع خصوصاً در بلاد حاره و معتدل حاره و چون محرور المزاجان خورش تناول نمایند از آن اثر تر و فربه گرداند و با ماء که خوردن آن قلیل الغذا و جهت اوجاع کرده نافع و خاییدن آن جهت رفع ضرس الکثار آن محاذ ضرس حصاره از ادخل الکحال بر مرات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و ثآليل و شراب جهت نمود سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و دردهای گرم چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و غیره و به تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و سبل و شب با تکرار عمل نافع و دیدیم طلای آن جهت امراض مذکوره و چکانیدن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه آب آن جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعاء و رحم مفید و ضماد تخم آن جهت ثآلیل قوی تر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه و مضر و مضعف مبرودین و ضعیف الحرارة و باه صاحبه مسقط شهوت باه و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب است و از آن ضعیفتر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قویتر از برگ آن و زرد آن جهت قلاع و قروح دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده بارد است و مصلح آن شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون بیخ درم از آنرا کوبیده بیخته با شکر یا حلاب جهت حمیات حاده و سرفه حار و التهاب کبد و دافع معده و امعا نوشند نافع و تلیین بطن نماید و مسهل آن قند مقدار شربت آن تا پنج درم است بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و ریباس بعضی نوشته اند قابض و غیر آن تخم داده آن ملین طبع و ذکر یافت **بقلة یمانیه** از اقلیه عربیه و بقلة مائیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلسطس و بفارسی و چیره و حلوای بر بقلة الحمقا در قرابادین ذکر یافت
مسقلبه مرزه و اهل بلخ مرنج و اهل بخارا اسفاناخ و جرجانیان بوریمخ و گرسنداری نامند و بهندی چولائی نامند ماهیت آن ملبقه و بقدر

نوشته اند که گیاهی است شبیه بکاسنی و از آن نیز در تر مایل است و تلخی طعم و در گیلان ریحا میرید و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان
اسکنی نامند و این غلط است گوید که تخم آن شبیه است به تخم بستان افروز و قسم ماده السرخ قرمز است و مترجم صیدلیه ابوریحان نوشته برگ آن
شبیه ببرگ ... و ما بین آن و بستان افروز آن است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات بیخ سبز و در تخم نیز و نام
مشابهت تمام دارند و نوع سرخ از آن که برگ و شاخ آن سرخ و در از تر است از اسفناج نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و جو ...
خیار است و ... آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر بر روی زمین میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر **افعال و خواص** آن ملین طبع
و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حدت غریبه مولد خلط و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار در روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن
گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و درد چشم ثالیل و قروح باطنی و شهد یه دنبل ...
خون ... نافع و بطئی الهضم و مضر مبرودین قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت معده
خصوصا چون شاداده و بیخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین ———— و شیر تر تازه با خشک و طلای آن جهت صداع عارض از حرارت
شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در دوم و جهت امراض حاره و اورام گرم ... با ضماد ... و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ از اجوان ...
در حرق ... که بفارسی ... و ... نامند ... مصلح آن شکر ... شربت آن تا مثقال است **بقلة** ...
... بهندی ساگ چوکه نامند **ماهیت** آن قسمی از حماض ... ازبرگ ...
... **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک ... **افعال و خواص** آن ... صفرا را سود مند ...
... از حرارت باشد محرور المزاج را نافع و ... مصلح آن ... **بقلة البراری** از بقلة الرمل ...
نامند جهت ... **ماهیت** آن نباتی است از کاسنی بری کوچکتر ...
... کربیج آن زمین فرو رفته است و طعم آن اندک شور ... و تخم آن شبیه ... **طبیعت** آن
در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند خشک است **افعال و خواص** آن مصلح ... ———— جهت خفقان قلب
... و استحکام لثه و تقویت ... و تقویت ... صفرا را دفع نماید ...
... نافع ... **بقلة الرماه** ... **ماهیت**
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ ... و ... آن سیاه و اندرون آن سفید
نبات آن اکثر ... **افعال و خواص** آن ...
... و ... سیاه ...
... **بقلة الاوجاع** ...
و اهل مغرب ... نامند **ماهیت** آن نباتی است ... **طبیعت** آن در اول دوم
گرم و خشک و جهت درد شکم ... **بقلم** ... **ماهیت** آن درختی عظیم ...
... سیاه
... **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک
افعال و خواص آن ... جهت ... قروح ... و قطع نزف الدم ...
... و علاج آن ...

و گویند علاج بواسیر و حب الملوک مجرب است چون سائیده در زنگ آس و خمیره سعال [illegible] **فصل الباء مع الکاف** بکاینج بفتح با و کاف [illegible]

شده و که فی ماهیت آن حشیشی است معروف در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا شبیه بنام و برگ آن ریزه تر و ثمر آن مدور و ریزه تر از آن مع سفیدی

از آن مهمیکند زبان مانند و محدبی شام بنی سرخ نمیگردد **افعال و خواص** آن ضماد ثمر آن جهت نضج و تحلیل صلابه و اورام بلغمیه و

سائر صلابات و مسواک بچوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات ارزدی دندان و مضمضه جهت وجع اسنان تخم آن مقوی معده و جهت سرفه و

اورام بلغمیه و سوداویه نافع **بکنجی** بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا الف تحتانی است و با یجی نیز گویند **ماهیت** آن تخمی است

مدور اندک طولانی و این طاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و در قطاع مدور سه چهار عدد در یک جسم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ لبلاب

و گل آن گلابی رنگ **طبیعت** آن گرم خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین و نفاخ و مشهی و منفخ و جهت برص و بهق و جرب

و فساد خون و جذام شربا و ضمادا تنها ای و یا با دویه مناسبه دیگر جهت دفع صفرا و جمیا بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن بعمل

مذکور قوی تر دال هندی تخم از ادویه سیاسن نیز آمده **بکن** بضم با موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون سوام بکم سیم نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است

بنادی مفرد و بن روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و باشرفه گی و سر آن اندک و بیخ برگها بار کرک **طبیعت** آن گرم خشک **افعال و**

خواص آن نافع استسقا و انبساک آن جهت رفع حمیات بلغمیه و حقنه و سرفه بارده و حبس البول و حرقت آن و ضماد مناسب نافع و ضماد آن منضج و محلل و گویند

معوی تو تیا اگر خته و در چلیگی از کبن اسائیده قدر معتدل بران بزنند از اسوخته سفید ابیگرداند در غارت حجر **بکمیون** بضم با موحده و سکون

کاف و ضم میم و سکون او و نون لغت فارسی است و بتر کی جو خ نامند **ماهیت** آن از جمله تو تیا است و گیاه آن در کنار راهها میروید شبیه به درخت متاق

و شاخهای آن بیخ یاده تا پنج عدد غلیظ باشد مائل بسرخی و شیر دار و از جهت ازاد و بخته الاحضان نامند برگ آن شبیه برگ کاج و چسپیده و گل آن

سفید و دو بر هم و تخم آن سرشته اند و از احب العقد میدانند **طبیعت** آن گرم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد احشا و جهت سرفه

نافع و گفته اند که اگر در سالی یک عدد از تخم آن تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر بقدر ... ان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود **بکهر بندره**

بفتح با موحده و سکون کاف فارسی و فتحهای ها و کسر را مهمله و سکون یا و نون تاه تحتانیه و نون و دال چهار نقطه مشدده لغت هندیست **ماهیت**

آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله مشهور فرق میان این و خروع است که شاخهای درخت بکهر بندره از پائین تا بالا مجوف میباشد و برگ آن مثل

برگ انجیر و ثمر آن بی خوشه مدور و اندک طولانی و پوست آن سبز و ضعیف و مغز تخم آن سفید و مخدر نامند تا تولد **افعال و خواص** آن مثل خروع سائر آن

و تخم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن مجرب **فصل الباء موحده مع اللام** بلادر بفتح با موحده و لام و ضم دال و سکون را مهملتین

و ذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب گویند مشابهت آن بقلب حیوان ... و انقردیا نامند **ماهیت**

آن ثمر درختی است درخت آن نشیبی بیک بلکه و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بمیل بر زمین افتاده و سر شاخه که آن بر زمین رسید ریشه میدواند و

ثمر آن بکلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی و در حال سبزی و بعد رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن تخمی اندک شیرین

باحاشی گی و خصوصا سیاری و بعضی مردم از آن میخورند و سر آن مانند اکلیل دانه صنوبر بشکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل آن میباشد و بعد

رسیدن سیاه میگردد و گل آن بریزد و در اندرون تخم آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با خصوص بسیار بعضی اطفال و مردم از آن میخورند و اکلیل بالای

آن که بلادر است مغزی شیرین دارد مانند مغز بادام و در بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل است که دهن بلادر نیز نامند و طریقه اخذ

عسل آن است که سر آن که مانند قمعی است بریده انبر را گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام دانچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی

بچکانند و بچنین میکنند دیگر با آنقدر مطلوب آید و یا آنکه بر روی سنگی و یا بر تابه آهنی بگذارند و دسته او ... آهنی را گرم کرده بران بفشارند تا عسل آن

بر آید و بعضی در کوزه جمع نمایند و یا آنکه با کفچه نرم بکوبند و اندک نمک بران پاشیده در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه بکنند تا آنچه در آن

دران است بخوبی آسانی برابد پس جمع نماید وبکار برند که در جمیع احوال دست و دهن را محافظت نماید که باعث تورم اینها گردد زیرا که در بعضی
از جهه بسبب عدم موافقت مزاج و رائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن
گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس آن عسل
سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن آنست که بروغن مغز گردگان یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و با مغز
گردگان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و نحو آن کنند و تنهائی بدون این وغیرها دمی چنانچه ذکر
یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله دمند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه کلیل این کدام
فرنگی نامند بهات کرده بزو بیزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز آن
نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر میامند **طبیعت** عسل آن در چهارم گرم و خشک
و پوست آن در سوم و مغز آن در سوم گرم در اول خشک **افعال و خواص** آن مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده و
و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدار و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و نسیم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و
اعصاب و دندان و باه نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث بوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن روغن
گردگان و مغز تازه آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خوردن شیر ماء الشعیر و اسفاناج بارده و مصلح تهیج عارض از آن گویند
روغن ماهی ریزه است که بهندی تنکره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بربدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن
کشنده بدل آن نیم وزن آن قنبیل و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال در چاه بیابان مع بیاض فی رافع آن خرق و ضماد آن
با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و مبصر و مشهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی نافع و موثر خصوصا با
روغن لطیم مرکب نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر در مرکباتیکه اصل وجود در اینها عسل نیست مانند اطریفل و جوارشن بلادر و حلوا و مفرحه و
دعوق و لبانه طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **بدانکه** شخصی که بلادر خورده باشد و او را امراض حاده و سوزش باطن و جراحات
والتهاب جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را مسکه تازه در روغن گاو یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند
و بربدن او مکرر بمالند و فادزهر حیدار مجرب با روغن گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و روغن گاو و ترش
و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند در سر او چیزهای خشک نیز مالند مانند
روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نماید و بر سر آن اطلیه بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک مشت
در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اسفاناخ بارده رطبه و آب کاسنی بخورانند و مصلح
قروح حادثه از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی **بل** بفتح باء موحده و سکون لام گویند
خیار رسیده است بزرکتر از خیار کبیر و گویند بهندی انرا کجری ملعقه اهل بنگاله کرهی نامند **ماهیت** آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آن تلخ و مغز آن
چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی است مولف گوید بهات کجری نخیلین است بلکه ثمر این چنان است و پوست ثمر آن در خامی
سبز و بعد از رسیدن زرد و مخطط بسبزی و بعضی زرد تمام رنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد از رسیدن اندک ترش میگردد و رسیده خوشبو میباشد و جهت خوشبوئی از آن نزد
خود نگاه میدارند و بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخهای این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازکتر رغبت **طبیعت** ثمر آن در آخر
دوم گرم و خشک و یاقوت قابضه و لحم آن از آن کمتر **افعال و خواص** آن مقوی احشا و محلل صلابات عصب جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی
و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و بخیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار

شربت آن تا یک مثقال و مصلح محرورین مصلح آن کشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بجائیکه چون قدری از آنرا با گوشت طبخ نمایند زود پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد است و جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بیل دانه است بشیاه درخت بسیار بزرگتر از آن است و آن تیز دو در داخل آن مغزی چرب است آنرا مستعمل از بلاد سند آورند و بعضی بیل را پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله از ادویه مجهوله است و دیگری معروف است و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند **بلاس** بفتح بای فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و از ادهاک و طلشیونامند **ماهیت** آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برگ آن سه شعبه بهم و مانند برگ جوز و نشو آن بلا و در بیخ آن بار آن و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شگفتن سرخ نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار بر گل و منبت آن اکثر بلاد سند و بنگاله و مستعمل گل است و صمغ آن نیز **طبیعت** گل آن گرم و تر با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مشهی طعام و مبهی و جهت تحلیل دامیل و ثور و ریاح شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و جهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قایم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت رفع احتباس بول و حصی و تحلیل ورم مثانه و تخم آن گرم و تر و دافع امراض مذکوره و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم **بلاس پاپڑه** بفتح بای فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و بای فارسی و رای مهمله و های **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی با طعم غالبی و بعد خشک شدن بهن اندکی عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کردی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن تناول آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آب آن طلع اندرانی و پوست آن بالسویه در گلاب جهت رفع بیاض چشم مجرب **بلاسنطور** بفتح بای عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طای مولفه مهمله و سکون واو و رای مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و انرا دسفنلو و لبو سنطور نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی ——— و ثانی شجرة مبارکه است **ماهیت** آن از ادویه حادثه است که طایفه فرنگ در سنه مستعد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت باین دواهم رسانیده در اطراف بر دند و آن درختی است شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیات مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه پوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن و این سبز و زرد مایل بسفیدی مانند صندل سرخ و چوب داخل آن که بمنزله لب است سیاه سنگین متین مانند آبنوس با دهنیت که مانند چوب صنوبر با آتش مشتعل میگردد و بلاسنطور را فرنگیان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از آنجا بقصبه کار دو خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازه است که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس است و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد و پس پوست خارجی آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و با خاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و شکوکی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و قدیمه متمکنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و فالج اورام بارده و خنازیر و آتشک که منتج باشد و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دیرینه امتداد و زوال مفرط و دق و پس از زایل گرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب ورا آثار متضاده و کیفیات متخالفه ان نبات رطوبت اصلیه و بلغم طبیعت تا میداده اند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و انرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفردا یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال مینمایند و طریقه طبخ و استعمال

ان در خاتمه ترد با دین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز **بلبل ارد ستان** بضم دو بار موحده و سکون و لام **ماهیت** آن طائری است
معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و دیگر آن سیاه و سفید و نیکو لحن ملیح الصوت و لهذا از او در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند
طبیعت آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن بغایت محرک باه است خصوصا مغز سر و خصیه آن در سرکه کهن
حالی و یاقوت قالبضه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعر زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین و نثر و خاکستر آن جهت التیام
جراحات و التیام دهن گرم است آن جهت تصفیه بصر و صوت مفید و مبرودین را نافع و محرورین را مضر است **بلبوس** بفتح با موحده و سکون
لام و ضم با موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و معرب بزرد جهت بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی زیر دلخته پیاز و ترکی دراغ سوغانی
و در لرستان طرم نامند **ماهیت** آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکپارچه است و پوست آن سیاه و متشنج و برگ آن
مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن اگر بار آن بزرگتر شود و اندکی تلخ و مائل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمید
گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند مثل ورس زرد میکند و برگ آن
نرگس شبیه و برگ آن مثل کرنب و گل آن شبیه بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بمزه میباشد **طبیعت** آن در
اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن با کرم و حوالی
قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و تحلیل بالکل
جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد مفاصل و با زرده تخم مرغ جهت لکنه الدم زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت
قلع ثآلیل مسماریه و نقرس و ق با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن و با سکنجبین جهت موی کلیه آن و با آرد جو جهت تشنج عضل و ناخن و با
خانق النمر است جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهت عرق و طلای مخته آن در زیر خاکستر
با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بثور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رؤس سمک صغار مملحه که در مصر صیر مینامند بعد از سوختن اتفاقا جهت قروح
صفراویه ذقن که بعضی از آن را اهام اسر ایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را میشی از بر آمدن ریش عارض میگردد و دیر میماند و با سرکه جهت جرب که در ناق
عظیم حسیم است و چون با آب بپزند با سرکه بخور نمایند جهت درد عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المصار لبطی الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد
و مضر عصب و مورث مغص مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دار فلفل و ق آن انیسون و مخلل آن بهی پرورده آن سرکه محرک باه و مربی است **بلح** بفتح
با موحده و لام و سکون حا مهمله بفارسی غوره خرما نامند **ماهیت** آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بشیرینی نه نموده باشد **طبیعت**
آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض **افعال و خواص** آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب و سرخی و قاطع قی صفراوی و اسهال
و نزف و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و با ضماد آن ملصق جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن و مقوی لثه و بد ستور منفعت طبیخ آن
و مداومت اکل آن قاطع جذام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش بمقدار شربت آن دو درهم
... سنگ و در املک و اکثر خوشبوئیها است و چون آب آنرا با آب جوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه مجرب و سلاق مجرب **بلخت** بکسر با
موحده و لام و سکون خا معجمه و فتح تا مثناة فوقانیه و بعد بجار مهمله نیز آمده لغت مغربی است **ماهیت** آن گیاهی است منبسط بر روی زمین شاخهای آن
باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرم بر روی زمین بشکل دائره مستدیر و گل آن سرخ و سفید **طبیعت** آن گرم در اول و خشک **افعال و خواص** آن
محلل و ملطف و مقطع و منضج و عصاره طبیخ آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و محبین بطعان ... آن جهت تحلیل اورام و ... خون
آن در طب مستعمل نیست **بلجیه** بفتح با موحده و سکون لام و کسر خا معجمه و فتح یا مشدده و ها و از اخلاف نخجی نامند بسبب آنکه در بلخ که از مملکت توران است بسیار بهم
میرسد و براج نیز مینامند و بفارسی ... گویند ... و در حروف الثا در خلاف مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعضی از آن گرم در اول ... است

دانسته اند منسوب بمشتری است **بلسان** بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نوشته اند درختی است عظیم تا مقدار شجره السلم میرسد تربیت و مانند انسان متادی میگردد و از سردی و گرمی و عطش و سیرابی متاثر و متالم میشود پس سزاوار است که آنرا تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ سداب و بسیار سفیدتر از آن و منبت آن اول حلیوپولیس مصر که دهی است از دهها مصر انطاکی نوشته که در کتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام چون گریخته بمصر آمده و انجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و شستن ثیاب خود را از درخت بلسان از آن دمید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا با اضعاف وزن طلا میخرند و ذخیره میکنند نزد خود لطارقه و رهبانان و از ادویه منفرده نفیسه بیمثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ رنگ آن است که پوست آن زرد باشد و بهترین روغن آن آن است که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن است که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا شیئی را بدان بیالایند و بشویند تا تمام منحل نشده باشد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای توبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و ثوب نرساند و درین امر مشارکت حمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه تقطیر است و نادر است که بلسان از مصر بطرف شاه و غش بانی عطاران اجزای درخت بشام را از عود و حب بلسان بجای آن میفروشند و مردم استعمال مینمایند و آن در افعال بسیار ضعیف و بدل آن نمیتواند شد **طبیعت** حب و دهن و چوب آن و پوست و **خواص** هر یک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد الا برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوجی جلی المذه و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین درد آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثالیل و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آن را در آب بپزند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن را قایم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است **بلسکی** بضم با موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کاف و یا مثناة تحتانیه لغت ... است نزد اهل مغربیه معروف بمفتاح الرجاة و صحیفه الانیه از اقوت البریه نامند **ماهیت** آن نباتی است بر شاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای نازک آن و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ ریحان و مایل بامتداد و گل آن سفید و تخم آن و صلب و در میان آن مایل بکجی و چون چهارپایان شیر دار آنرا بخورند شیر آنها زیاده گردد ... مفتاح الرجاة نامند **طبیعت** آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب لیکن آن ماده از حرارت **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و انشامیدن یکم اوقیه از عصاره آن با شراب یا عسل ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا و افعی و چهار درم از تخم آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری **بلفار** بضم با و سکون لام و فتح عین معجمه و الف و را مهمله در آخر و ملا مین نیز و بهندی بودار نامند **ماهیت** آن تخمی است سرخ رنگ خوشبو رنگ صحیح دانه دار خوشبو که از کشمیر خان می آورند و بسبب آن گویند است که دباغت از از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمیشود **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مانند افعال و خواص ——— آن جلودست و در حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن و اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و دافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن حابس دم خصوصا سوخته آن که در جراحات تازه بریزند **بلور** بکسر با و فتح لام مشدده و سکون واو و را مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند **ماهیت** آن سنگی است سفید شفاف سست تر از زمرد و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و شفاف تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر میباشد **افعال و خواص** آن اکتحال نرم سائیده آن جهت رفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان موثر است **بلوط** بفتح با موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء مهمله بلغت ... ستان ... مازی و بلغات بالبوطا و بلغت انطاکیه و دام و بلغت عراق حنفیص و بلغت مصر ثمر الفوائد نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است عظیم منبت آن کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مدور و آنرا بفارسی شاه بلوط و بلوط الملک گویند و آن قسم مستطیل از بلوط بزرگتر و اکول اهل بلاد و درخت

آن شبیه بفندق است و مولف مالایسع [illegible] قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است که [illegible] قسم [illegible] که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل دارمی و دو قسم یکی با حلاوت

و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در طعم و طبرستان هر دو قسم میباشند و امین الدوله از محمد بن احمد از جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت

بلوط یکسال بلوط بار می آورد و یکسال مازو و مترجم صیدلانه ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و دو سال دیگر

نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و یکسال دیگر زفیج(؟) چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق انشاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن متصل

بمغز پوست نازک چوبی زرد [illegible] باشد که از احتیاط بلوط میباشد و مغز تازه از آن [illegible] آتش [illegible] بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ میباشد

و مغز خشک آن آرد نموده روستائیان در اوقات نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب بالیده میگردد و یکسال [illegible]

مازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن

در اول سیوم خشک و نایب مناب جفت و عفص قابض است **افعال و خواص** آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا و چون با مغز انضمام یابد بسکر و حابس اسهال

مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و [illegible] سلس البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و

حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم حار [illegible] و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و [illegible] سوخته آن جهت رفع

قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون [illegible] مداومت بخوردن

آن نمایند جهت قطع سلس البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و تخفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و مصلح

آن سکنجبین و مغز مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و [illegible] و پوستهای

باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و [illegible] چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و [illegible]

سوختن چوب بلوط [illegible] جهت خضاب ابرو و بهتر از [illegible] و جهت [illegible] قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات

شربا و ضمادا و جهت فتق ضماد آن نیز نافع و بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات

تا سه مثقال و چون پوست درخت [illegible] کاد و یا ضماد نمایند که قبل [illegible] سیاه کند و شاه بلوط با

اندک حرارت و قبض میباشد و [illegible] آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب با قوت جالیه و [illegible] مولد [illegible] گردد و مشوی آن [illegible] باه و تقویت

بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیف‌تر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مسدد حلق و مثانه مصلح آن [illegible] قند و شکر و سکنجبین [illegible]

بلوط [illegible] مانند پوست شلتوک است **بلوط الارض** ماهیت آن اسمی است مشترک میان کمادریوس و نوعی نباتی که برگ آن مانند برگ [illegible]

آن [illegible] و [illegible] آن که نوعی از [illegible] است که [illegible] و از سفید [illegible] باشد و طعم آن [illegible] اندک تلخی مانند طعم بلوط و در شکل نیز [illegible] و بیخ آن شبیه [illegible]

و در زمین میباشد و برگ آن از زمین [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی

و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع علل [illegible] و تنقیه قروح [illegible] متعفنه و خوردن گوشت زائد [illegible] و زیادتی قروح نافع و [illegible] جهت حصاة

مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم **بلوطی** هندی [illegible] نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ [illegible] و سیاه رنگ [illegible]

آن [illegible] مربع و سیاه و از [illegible] بیخ [illegible] مزغب برگ آن شبیه برگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب و بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرائحه [illegible]

طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر

مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح [illegible] نافع و در افعال [illegible] قائم مقام فراسیون و وزن آن بجای فراسیون است با حرارت

[illegible] بلبول بفتح بای فارسی و سکون لام **ماهیت** آن ثمر گیاهی است [illegible] از قبیل خیار [illegible]

خیار کبر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر مخطط به خطوط [illegible] و تخم آن سفید اندک مدور و صلب [illegible]

۱۶۰

اکثر انرا بادرده و لحم انرا بخته بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول نمایند بسیار لذیذ و دو لعه آن نیز لذیذ و کچّی دار آن الذ میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مقوی دل و مسهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تپ دائمی و بخور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد صفرا و بیارد آن دافع فساد بلغم و آب لقوح بیارد آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله است که کچّو لیلا آنرا که طول آن مانند بادیه است که کشنیز خشک جو کوب نموده شب در آب بخیسانند و صبح اندک بمالند و صاف کرده بادو ماشه عسل خالص آشامند نصف از صبح و نصف از شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج احتیاج بمضیف نیست و تجربه مشاهده شده بلکه اندک مضر تلخ آن و تند و ملین و کل آن دافع فساد اخلاط ثلثه گفته اند **بلیلج** بر فتح بای موحده و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهیره نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی مایل باستداره و سر آن اندک بارکیک بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر و نازکتر از پوست هلیله و مستعمل پوست است و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از آن مشابه برگ امرود و کردگان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و قابض و مقوی معده و مشهی و بانی صحت و مسهل سودا و بلغم و مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت نفع صداع و بواسیر بوداده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید و مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و کسانی آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم انرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت بران نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دماغ مفید است **فصل الباء الموحده مع النون** **بنات وردان** بر فتح باء و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک و بعوام تدرو و خزوک حمام نیز گویند و اهل بنگاله تیل چوره و سونکر وا نامند **ماهیت** آن حیوانی است اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن براق و در زیر شکم آن سفید و دو سبل و شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه لوبیا و در حمامات و در بیت بها و جاهای نمناک متعفن تکون مییابد و بدبوست اهل چین و بعضی فرنگ انرا در مربا ساخته میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف اشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و دفع سموم هوام و نافض حمیات و قطور اجواف سائل آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم زرده تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و چون انرا با قردمانا و اندکی از فستق لد بفارسی بسّاس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد و تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و مضغ آن دفع قروح مذکوره و جید و خوردن آن با ماکولات مورث برص و بخور آن برنج و نوشادر باعث گریزانیدن آنست **بندا** بفتح بای موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندی است بعربی خوخطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخا ذکر خواهد آمد **ماهیت** آن رستنی است که بر درخت دیگر روید و بچید بر آن چنانچه تخم انجیر بر آن افتاده باشد و با یه **طبیعت** آن گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختیکه روید و چید خاصیت آن پیدا میکند و در کتب اهل هند تفصیل مذکور است **بندال** بفتح بای موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنگبیره نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است هندی که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه برگ تنبول غیبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور و طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار در زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون بیخ آنرا از زمین آورند و پوست آنرا جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال انرا سائیده با ماء العسل بخورند جهت اعادۀ جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آرد و با نمک سیاه آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا میخورانند و بسبب قوت تقتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و جهت درد و ضیق النفس و سرفه بلغمی

سفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری مینماید و یرقان را نفع میکند و چون گرد شده خشک آنرا با زهره گاو سرشته در برابر سیر
حمام نمایند و اندازه آن اخشک کند و رنج انز اسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب نیز با زده از ان کننده است لیکن و اسهال

بنادق بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند ماهیت آن ثمر درختی است جبلی و در صحرا و بساتین نیز
میباشد و بیرد و مخصوص ببلاد سردسیر است و ثمر آن سه پهلو مایل به تدویر و مغز تازه آن مایل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام و دو پاره
و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل به تیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز از آن اندا[illegible]
طبیعت آن گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصا
پوست بیرون آن و جهت این مغز و پوست صدفی در غایت قبض **افعال و خواص** آن مبهی و مقوی امعا خصوص معای صائم و زیاده
کننده جوهر دماغ و دماشامیدن آن با انجیر و سداب بناشتا جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و تبکیه و قیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن
و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بوداده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و خشن و با انیسون
جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس و یا پیه خوک جهت داء الثعلب
و سابیده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی مژگان ایشان نافع و گویند اگر از آن
چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ
مغز است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و نفاخ معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و جلاب
و مقشر آن سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصلح و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله
بدل آن حب الصنوبر و مغز گردگان مقدار شربت آن تا یک درهم و روغن آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده
در سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب بسیار نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت قبض و دو دانگ آن حابس
اسهال کهنه و جهت آن بیدستر

بنادق هندی بهندی ریته و بدکنی ریته و ببربری الموطو اطماطه نامند ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی است از فندق
بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندکی شیرین با تلخی و چون خشک و کهنه گردد کم میگردد تا آنکه آن
خشک میشود و در زیر آن نیز اندک پوست صلبی صلب بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه و رفع سموم و شربت دو درم [illegible]
با شراب و سکنجبین دافع قولنج و یک مثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و سفیدی بیاکه در آب حل کنند تا کف آورد و ضماد کرده و بخورانند و
جهت صداع و شقیقه و سیلان غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است و سعوط آن قدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و صرع الصبیان
و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت تحلیل ورم و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب در چشم
و چون در آب بمالند و بهم زنند تا کف کند و کف آنرا بار گزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب با بوره و برو و سرفه و نفث الدم و
فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم و چون در هر یک مثقال آن نیم
دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب یا [illegible] بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس مقشر طبخ
داده و مرق آنرا با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و بدانسان سبزی که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

بنج بفتح با موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سیکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس [illegible]
نیز و بهندی اجوائن خراسانی و بدکنی کیر جانگه نامند جمیع خلاف آن شبیه تقیید ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ [illegible] در نخود [illegible] بسیار غلیظ و

و در عرض و طول از آن بزرگ تر و بسیار سبز مایل بسیاهی و زغب و طعم آن تند و اندک تلخ شبیه بطعم ریحان و بوی آن نیز شبیه به آن و ساق آن غلیظ و بر آن ثمر

مانند سر خشخاش و اطلاقی شبیه بگل انار در شکل و متراکم در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بتخم حلبه و بسیار ریزه تر از آن

و غبیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن

مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاه و کثافت برگ آن کمتر بود و نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید است

مستعمل است و نسبت بهر دو کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آنرا بالجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک

مینمایند و چند الی حبت بکار می برند و بعضی آنرا کوبیده و اردک دم داخل کرده اقراص ساخته خشک نمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف

میگردد و طبیعت سیاه آن سرد و خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اواسط سوم **افعال و**

خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم

و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن و صلاح ورم و ضربان مفاصل و حرق نار و ضماد قرص و ضماد عصاره آن بارد و جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم

آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کمات موی مانع از روئیدن آن و شرب آن تکرار حمل و مطبوخ آن با سرکه و با ملت آن افیون

مجفف قروح و طلای سر او آن با دار چینی در تحلیل دمل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آن

در عصاره مطبوخ و منبد بغایت مسمن با باعث اختلال عقل است تا سه روز خوردن چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت هر دو باشد و

تسکین وجع عظام و بخورات جهت جرب دست و کرم دندان و قطع نزف الدم و مثانه میدان شش قیراط از تخم خشخاش و ماء العسل جهت بند و قطع

نفث الدم و نزف الدم همه اعضا و رحم و نقوع اطلای آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و تخم آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکله

استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل جهت درد خصیه

و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل و چون از تخم البنج بسا میده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده نمایند درد و وجع آنرا

تسکین دهد و فرزجه آن جهت منع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر و مرض و مضمضه بطبیخ آن و تخم آن جهت درد دندان نافع و بدل

آن افیون و مورث شلل و دوار و خناق و جنون خصوصا شیاف آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار

شربت از سفید آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد و قرص از معمول از برگ آن قوی التاثیر در

تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصاره برگ و شاخ و تخم تازه آن و همچنین عصاره تخم تازه آن

تنها که آنرا کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیافات مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سائله از آن نافع و چون

تخم البنج را کوفته و با شیر مادیان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده

است و اسباب و ظلمت چشم و حمرت آن و سستی بدن و بعد گری ایس و ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه و تشنج و ورم لسان و تحجر

آن گفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل و شیر و زیت با الاغ یا گاو و امثال آن و طبیخ انجیر و تخم

و طبیخ حب الصنوبر و تخم انیسون و پوست جوز بوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه و خمر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است

و روغن آن که تخم سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس فشرده بگیرند ماليدن بدان جهت قروح صفراوی سر

و جرب و حکه و سعوط آن جهت منع درد سر و بیخوابی و قطور آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش

کوبیده روغن آن بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس و شرب و سعوط و ضماد نافع و مطفی حرارت و مسمن بدن

و سکون لام و فتح واو و هاء و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانی است یعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر املج است که بفارسی بیکنست و

یونانی بنطافیلن یعنی ذوخمسه اوراق و بعضی بنطاطوس یعنی ذوخمسه اقسام و بعضی بنطاناطی یعنی ذوخمسه اجنحه نامند و ملعقات دیگر نیز نامند و بعضی
انها قریب بلفظ بنجابست **ماهیت** آن نباتی است شبیه به پنجنگشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری و مدور کثرت شبیه برگ نعناع و در سر شاخها
پنج حادر و بعضی زیاده و دو طرف و برگ آن **منقش** ماستاره و گل آن مایل بسفیدی و زردی بخلاف آنکه آن مایل **بسبزی** و ازرقی است
و برگ این شبیه برگ زیتون و دانه آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه بریاسه نبات آن قریب برخت انار و شاخهای آن
صلب و بخلاف آنکه بزرگ آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات این با تقدر طعم منقسم و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بیخ آن
و بلندی سرخ و زرد و کبود است و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بی بیخ حرافت **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت
قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته اند و با قوت مجففه **افعال و خواص** آن محلل و تریاق سموم ادویه قتاله
آشامیدن دو مثقال از برگ آن با درو مالی که شراب معمول از عسل را باران است با ماء العسل با همزون آن فلفل برای حمی غب خیر خالص نافع
و شمیدن بیخ تا بغمر داز خوردن است که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه و برگ
برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یک شاه هر روز برگی شاخ از آن بخورند صرع مزمن را نفع کند و امت بتاثیر آن خیار الله عصاره برگ آن جهت بریان
خون جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر دو آتش و همچنین ضماد آن
برقیل یا با سایر جهت امراض مذکوره و نزف و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سقوط آب کی
آن جهت جذر و بیخ آن نافع بشرط آنکه بعد از سقوط فرمودن آن مقدار کی از آن اگر داند که عرق کند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و ورد جگر و شش
و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر
و اورام صلبه و بلغمیه لبن شان یم املس کردن شریان مقصود و دمیلات و حمره و داء الحش و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جهت خوره و مطبوخ بیخ آن در آب که ثلث آن
برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت تسکین وجع **اسنان** و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت منع
اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق افعی
و در صرع زمرد و گویند بنطافلن با اسهل نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن سرخ و این بسیار عزیز نزد اهل صناعت است و قسمی گل آن سفید و این بسیار
میباشد و گیاه آن تا یک و نیم فرج و نبات دو فرج و بر شعبه بر سر شعبه شاخهای باریک و بر سر شاخ بیخ برگ شبیه برگ نعناع و بسیار بوی
و در بیخ شاخهای باریک آن گیاه و شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف انها شاخهای باریک با تفتیله باریکی که ثمر آن
است بر آمده در جوف آن محل از دانه های بسیار ریزه اندک مغرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف و اهل هند آنرا گرم و تر میدانند و
برگ آنرا پخته میخورند و جهت استسقاء و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع و در اول وجع عظیم بهم میرسد
لیکن زایل میگردد و گویند چون یک برگ از آن با یک گل چوب بابل کوبیده حب سازند و اصحاب بلغمی بخورانند بیک دفعه زایل گردد و بیخ آنرا چون با برگ
تانبول بخورند جهت ... که نوعی از حمی بلغمیه است و روز آثار ظهور نوبه آن هم چنین تا سه چهار روز نافع و مجرب است و چون هر روز ده حبه بیخ را در ... سحق
نموده المقدار از عصاره آن بر سر آن بریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش منکلس میگردد پس سحق نموده از بار ...
نگذارند و با آب برگ تانبول حب سازند بقدر کنار کوچکی و شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یکدرم با ناخواه بوزن
آن نیز ... سازند جهت استسقا نافع **بنفسج** بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و بترکی ... و بیونانی ابرو
نامند **ماهیت** آن گیاهی است بلندی یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته
که همه انها شاخهای برگ آن است و برگ آن شبیه برگ انار و حنا و الا آنکه باریکتر برگ آن عریض تر و بزرگتر

و سر دو گوشه آن اندک بر آمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبو طعم آن تلخ
و در کوهستان نیپال و نواح آن نیز میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی است که کهنه و فاسد
نشده باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص** آن مسهل صفرا بر فق مخصوص آنچه
محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی حار الشبیه و الو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و سرخ
اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و بروز معقده و حرقت مثانه و بول و
و احتباس آن و درد گرده شرباً و نطولاً و ضماداً و بوئیدن تازه آن منوم و مدامت اشتمام آن خیار و زن موزون دو درم تا چهار درم بطریق سفوف با
آب سرد و جهت دفع اسهال صفراوی لاذع مجرب سه مثقال سائیده آن با شیر خشت و شکر و مثال آن مسهل سریع العمل و شربت آن با شیر گلقند
جهت تبهای مرکبه بیدیل و گویند گل تازه آن ... در سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و سوسنت
دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن با سرکه و حبابین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و شقاق و ورم معقده مفید
المضار اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و **مصلح** آن
اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن عنبر و مرزنجوش و **بدل** آن نیلوفر و برگ حنا و نیز ورد سرخ گل گاو زبان و بوزن آن اصل السوس
مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال گفته اند بنفشه را چون با دوائی عاصر یعنی دوائی که فعل آن بعصر باشد ممزوج
و ترکیب نمایند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل است
و استعمال آن با شکر مقوی فعل است در اسهال و حب با اصل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن با شکر سبب سرعت و سریع الانحدار تر از جرم آن با آلو و عناب
و تمر هندی و شاهتره و طبیخ قوی الاسهال خصوصاً که صاف نمایند و بر روی ترنجبین و شیر خشت و مغز فلوس خیار شنبر مالیده با صاف نموده روغن بادام برآن
چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن مقدار یک درهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب
معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بی‌عدیل است و شامه شراب با مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و
تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و حکه و خشکی سینه و سرفه و بخار سودای نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت
ناخن و مکرر امتحان سیدن دو درهم آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و موثر و قطور آن در احلیل جهت
حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و تخواب مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون آن سفیج را و یا بنه را با روغن
بنفشه الوده بر مقعده ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر و سیسم
گرمابی کرده مکرر خوابانند و خشک کنند و مکرر تجدید بکنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود و رنگ آن پس هر وقت که خواهند کوفته روغن از آن بگیرند دیگر
گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بر دارد و
شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید **بنفشه** بفتح با و سکون
نون و فتح فا و قاف و ها **ماهیت** آن ثمر است شبیه بعدس و آن بالیاده تر نشر آن مشوگویند قسمی از خلر است و لیکن سفید کمی و ... و بری آن ...است
طبیعت آن سرد و خشک ... مایل بحدال و قابض **افعال و خواص** آن جهت قی و اسهال و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و درمان
خوص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا **مصلح** آن روغن است **بنگ** بفتح با و نون و کاف **ماهیت** آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی که
در زردی با قبض و خوشبویی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن نبات الاس است و آن گرههایی است که در بیخ آن بهم میرسد
و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سرخ سیعمرین و قابض و خوش بوی آن است **طبیعت** آن گرم و خشک و قریب بخود در جه اول

افعال و خواص آن از عطریات است و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان
حادث از برودت و نشف رطوبات شرباً و ضماداً آن جهت تحلیل طحال و تخفیف رطوبات و طلای آن نافع طرد و خوشبو کننده دهان و قاطع رائحه
بورود منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن اس است **بن** بضم با و سکون و نون مشدده در اصل اسم ثمر غلیظ بطبعیت
یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر مغز حاصل برای آن مت ازان ترک کرده این اجابی آن می نامند ماهیت آن ثمر درختی است
کوهستانی که در جبل یمن نواح آن و در ملک حبشه و در بادیه که جزیره است از جزائر زیرباد است نیز بهم میرسد و تخم آن از درا ورده کارند و در آب که بر زمین از روی
میرسد و فصلی و غیر فصلی میباشند یعنی هم خود رو و جنگلی صحرائی و هم زرعی و بستانی و تربیت بسیار خوب قبول می آید که تا جاهای ابر کی بسیار از آن نیم
و گلهای ضعیف تا کارده آزاد و میکنند و لهذا آبیاری و غیر آن بحد لائق مینمایند بهترین آن بستانی است که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن اهاهای سبز متوسط
در کوچکی و بزرگی تخم کبود داده کوبیده آن چرب میباشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن رنگ سیاق دارد و بسطبری انگشت ابهام و بلندان بقدر نیم ذرع تا سه ذرع
دست میرسد شبیه بدست زعرور و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بحب الغار سبز رنگی بقدر فندق کوچکی و پوست آن اکثر
از پوست آن سرد و در اندرون آن دو مغز و در وسط هر یک شکافی مانند شکاف دانه گندم و پسته خرما و لیکن ازان پهن تر و از گندم بزرگتر و از پسته خرما کوچکتر
و سبز رنگ و مجوف آن بر دو تا زک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه و سنگین سبز رنگ مایل بسفیدی است که در ته آب رود پس خشبی و سیاه آن
و منادی آن سفید و بزرگ سبکتر ازینی و خشبی و پوست تازه آن با اندک سطوت و کسیدگی و حلاوت و عفوصتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم
و رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن است که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله تعالی که در کوهستان یمن جمعی از مریدان بسبب کثرت
شب بیداری و ریاضات کسل مانده میشدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر ازان یافته خوردند رفع کسل و ماندگی ایشان شد و این امر بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند
یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوشانده آب آنرا بیاشامند پس چنان این میوه را در آب جوشانیده آب آنرا می آشامند باختصاص کلال و ملال ایشان
بسیار آن رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثری میخورند و لیکن اهل هر بلادی و جماعتی نحوی خاص اهل یمن نواح آن
پوست بیرون که قشر نامند جفت جفت تازه ازان در آب بسیار جوشانده و صاف کرده گرما گرم و بتکرار پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد ازان می
آشامند و بلوح بسیار بریان نمایند و طعم آن نیز مایل بشیرینی و خصوصیت میباشد خصوصاً تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً
و دیگر بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیره مغز آن بعضی خام و بعضی نیم بریان که حبوبی رنگ گردد و بعضی بریان
که قریب بحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده
و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قند یا شیر و نبات می آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است
حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در ان تلخی غالب بر طعم
و رائحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و تجربه یافته اند که سردی آن از جمله اضرار میرسد و در قساوت و غلبه مرکب ازین برودت
و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه چنین یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است
و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از اقدمان خواص او دیده بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطه
آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان از او شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه تصحیح یافته
که سرد و خشک است چنین است جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و لیکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت
بر برودت آن میکند عفوصت است و تجربه بسیار که جهت تخفیف رطوبات و سرد و نزلات و تفتیح سدد و ادرار بول نافع است و این امر نیز دلیل
حرارت و یبوست است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب پس آن گرم و خشک است

۱۶۷

ازان باشد مولف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه دران دو جزء است یکی لطیف هوائی حار رطب دیگری کثیف ارضی بارد یابس کم بخر و اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تنضیج و ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و بجزء ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها ازان ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزء اول دران زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زایل میشود خصوص قشر آن چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد و بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مایل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یبوست آن می افزاید افعال و خواص آن آنچه اطبای ملک روم بیان فرموده اند آنست که شرب مطبوخ آن مفتح سدد است بعد از تسکین و ارد مسکن لذع و ثوران و غلیان خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه صفراویه و سوداویه خصوصا در اوایل و بعد نضج در حصبه و جدری و ربیع مفید است و شرب آن در موسم گرما ادرار آن میشود و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت نشر فضلات و ازاله نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و دوار و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط و منع صعود ابخره و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن جهت بسیل جهت جبر عضو بار رفته و لعوق با عسل جهت فتق حار طبیب حکیم میر علیم الدین محمد فرموده بودند که بتجربه رسیده است که نافع باشد بجهت بسیل علت و تیر سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را بتخفیف رطوبات و صعود بخارات بدماغ و اسهال اخلاط نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صفرا آن هر دو و اکتفا نمودن للطعام و شراب اندک بی آنکه مودی بالضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع احتیاج ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راعیان و حریصان شرب آن این باعی را در مدح آن گفته اند

رباعی

ای راحت قهوه روح فزا و کسل کسل ، آرام جان و قوت اعضا و قوت دل ، تقریب اجتماع جوانان پارسا ، تفریح بخش خاطر پیران مضمحل ، و دیگری این فرد را گفته ، قهوه حمام سفر آتش بخار تریاک ، برطاوس نظر افشره عنقا کوه است ، و از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد کج آیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بیت

آن سیه رو که نام او قهوه است ، مانع النوم و قاطع الشهوه است ، غلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده شیاشده آن باشد نه خام آن خصوصا قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هضم طعام باشد و لکن که وجه لوح اهل یمن با آن شاید آن بالای طعام حلوی و دوچه باشد و در جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان با آن کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه های گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت شرب آن میگردد و هیچ یک کلیه نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و بتجربه رسیده است بعضی که مزاج ایشان گرم باشد آن سبب حرارت را کم میگرداند و بسبب حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا آگاه است که ایشان را خوب می آورد و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمی کرد مانند کسی که مسلم و اشتهای شدید اضطراب میکرد و چون دو سه شب قهوه مداومت نمود و را خواب آمد و آن حالت زایل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصا در حصبه و جدری بعد از بروز جهت آنکه مروارید او در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ دران انداز ند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبیعت است و شامیان چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا اکر بنایند بتامید بلکه صحیح اندک غذا الطریق است که بالفعل در عرف عوام مشهور بتحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین با افیون و افیونیات و نشئه شان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص از سبب ضعف شب چند پیاله بیاشامند و فدا آنها نماید و

گفته اند مصلح آن تحلیل ورد و مسک و صندل و گلاب و امثال آنها است و شیخ داود انطاکی نوشته مخصوصه که اراده شرب آن برای انشاط و رفع کلفت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن پستا با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و بخور مسکون و
که بهترین مصلحات که طعم و رائحه آن را طیب و لذیذ میگرداند و کریه و بدبو آنرا نمیسازد عنبر است پس زعفران **بیشکی** بفتح بای فارسی و سکون نون و
کسر شین معجمه و سکون یای تحتانیه و فتح کاف و سکون یای و جبنکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی بر لسان زیرا که بن بفتح بای موحده به
زبان هندی بمعنی جنگل و جبنک بمعنی با شان است **ماهیت** آن نباتی است هندی مابین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی
و انبوه سر شاخهای مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و اهنا برگهای کوچک شبیه برگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عریض تر و
کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب اندک از آن بزرگتر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و طعم غالبی و در جوف آن تخمهای
ریزه سبز رنگ مثلث آن کما آنها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک است **افعال و خواص** آن چون برگ و ثمر آن را نرم کوبیده بر شکم مستسقی تا هر جا که
ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده گذارند و با پارچه ببندند و تمام شب گذارند و همچنین تا سه چهار شب در ازاله قوی
اورده و اشامیدن برگ و ثمر و شاخهای باریک آن با آب بادیه جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن و اسقاط نمودن جنین مفید **بیاله** بفتح بای
فارسی و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و لام در **ماهیت** آن ثمری است هندی بقدر آلوی و طعم آن بعضی حامض دارد و بعضی
ترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی
بیخار نیز شبیه بدرخت آلو و در برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت مواد آب چنین شده باشد و چون ثمر پخته آن را خواهند
تناول نمایند باید که از آن خوب بمالند تا نرم شود و تخمها از لحم آن جدا گردد و پس بخورند از او الا ترش و مغص میباشد **افعال و خواص** آن مسکن صفرا
و مهیج بلغم و صفرا و موافق مزاجهای حار نافع و مضر مزاجهای بارد مضر و مورث حمی خصوص پخته در آخر موسم و در سنبله و حوالی میزان سیر سار جنگلی از آن که حلبه
و شیرین تر است **فصل الباء الموحدة مع الواو بورق** بضم باء و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون قاف معرب بوره فارسی است و به
بربری الون نامند **ماهیت** آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب نمک الوان میباشد معدنی و مصنوع بهترین آن معدنی است که از
معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید بسنگ سوراخ که طعم آن شور باشد و آن را ارمنی نامند جهت آنکه از ارمنیه آورند
و اعلی و اجود اصناف است بعضی سرخ رنگ و این را النطرون نامند و بهترین این مصری صنع و نرم با ملوحت اندک شیرین و تلخی است و بعضی اغبر صنعتی و این
معروف ببورق الخبازین است جهت آنکه خبازان آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور میچسبانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را
بورق الصاغه نامند و آن سفید سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای طلا مستعمل دارند جهت آنکه از آن سبب صفا و جلا مییابد و بعضی زبدی است
و این نهایت خفت و نرمی میباشد و بنزاز افریقیه می آورند و این حادترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی رقیق سریع التفتت منفش رنگ
است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است از تقی است و الا رو ... بورق سنگ نیست جهت آنکه زبدی بورق سنگ گسیر الحجم
شبیه بر وگندم خالص بوده زبدی منجمد بارنا است و حکمت اهت فرق میان تنکار و اسیوس زبد البورق است که زبد البورق بسیار سفید و سنگین تر و با اندک
زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس انچه را از پراده تخمینه بسر برابر الوزن بوده تصفیه با آب محلول نموده و با آب محلول قلی اسیا
بمان بخته با آتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بازآنت میباشد و تکار از این قسم بعمل می آید و آنچه از درخت عرب بعمل می آورند که آن گار از سیحوشا نماند غلیظ
گردد و قرصها سازند و این بسیار سبک و سفید مائل بسبزی و ملوحت میباشد و این بسیار کمیاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی
با اوصاف مذکور است و تندترین همه زبدی است **طبیعت** آن گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی اخر لقی تا اواسط
چهارم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و بنابر این ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن معض و دافع

درد و قولنج و تهییج باه و مقاوم سموم و تبهنالی و با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفی یا حاشا یا
سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرطه و با بیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و با آب
و شراب جهت ذراریح و با ادویه قابضه و یا آن باعث اخراج و قوت فعل اینها و چون منجمد بهم از آن نیم رطل آب بپزند از نیم و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب
گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد گزندگان عقرب و سر تب و با بنفشه و صمغ عربی
مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سکنجبین جهت رفع خناق عارض از شرب بنطر و قطور محلول آن با آب و شراب رزو در گوش جهت
رفع اوجاع و تشنج سدد و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با هر که جهت تنقیه جرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال
آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الافعی و عسل که دیابیطس جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم بر داء الفیل جهت انفتاح اینها و با
انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیر و طلیات جهت رفع هزال مخار و حکه و جرب و فالجی که در آن کردن میل بسوی خلف نموده باشد نزد اختلاط
علت و برا التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق و تبهالی جهت رفع عرق نیز و تبهالی جهت نیکوئی رنگ رخسار
دستردن موی از هر عضو که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه و لکنته بدن و دو درهم آن با ده درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج انعاظ
بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم باشد جهت قتل و اخراج آن و با
ادویه مسخنه با محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام بردو قشعریره و نشستن نزد آتش بعد النفخ و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و
نشستن بر آب محلول آن جهت خراز و قروحان جهت رفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید مضر معده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ
عربی مقدار شربت آن از یک درهم تا دو درهم از تسم سرج آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن گوزن و نیم آن ترک و بعضی نصف وزن آن قطران
و بعضی بوزن آن اندرانی نمک گفته اند و پاشیدن آن بر موی با حف رقت آن جهت داء الثعلب و الحیه نافع و چون جمع ابتدا از البراته طریقه اخراج
آن این است که در کوزه کرده سر آنرا محکم بسته با خاک گل اندوده بگذارند تا منجمد گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق
آن لطیف تر و حدت آن زیاده و قریب قوت بورق ارمنی است **بوزیدان** بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال
مهمله و الف و نون و ترکی مستعجله نامند **ماهیت** آن بیخی است سفید صحیح و طول انگشتی در زیاده بر آن و مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط گشته و خوش
و بعضی گفته که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی بیخ مسکینه از ابهر و بعضی آن بعضی
مستعجله و بعضی لعبت بربریه را مفیر وشنا و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی حلاوت
و آنکه لعبت بربری گره دار است بخلاف بوزیدان و گویند از هندی آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با صفات مذکوره
است و مخالف اینها زبون و بسیار ضعیف **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن
با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سدد جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسهل و مسقط جنین جهت استسقا و رفع
کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده با ذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و با آلی صیب مسهل زرداب و با قرصها جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن
عسل و خردل مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن عرج و در تریاقیت هموزن آن زرنباد و زراوند طویل است
بوتیمر بندی بضم با و سکون واو و کسر شین معجمه و فتح دال و سکون را مهملتین و فتح با موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن نوعی
است از برگ و گیاه نباتی بقدر درخت کوچکی و برگ آن شبیه برگ حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی منبت آن بلاد دکهن خصوصا
نواح شهر نور و از اطبای اهل آن بلاد برگ و گیاه آن را کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف میبرند **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک
و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ادویه و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی اینها و تسکین

اوجاع سده و نقرس خصوصاً با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حضض **بول** بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش
و بهندی موت و مشهور به پیشاب است **ماهیت** آن معلوم است و آن ماهیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از را کرده و مثانه
دفع نماید یا قبل دفع میکند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجه آنها
مختلف میباشد و بول انسان اعدل از سائر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی که بجوشانند تا غلیظ و مستعد گردد جهت قروح خبیثه
و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها بی بدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خرخره و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه
و شوره آب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و قشر جلد و سعفه
اکثر ضماداً و طلاءً و نوشیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل نابالغ جهت
و سائر سموم و مداومت بول خود در صباح استسقا نافع و در کف جهت رفع سپرز بلی بدیل بدستور با نمودن آن آب که حیار بادرنگ و اگر
تواند قبل از آن مقدار آن روغن که خسته کرده باشند و شستن مقعده بول گرم جهت ورم آن در مرض اشکوه شستن
آن و حقنه آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص در پوست انار گرم کرده باشند و سفل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم
گرم بچکانیدن آن و اکتحال آن جهت جرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول عتیق در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از زخم بهم رسیده و ضماد
که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضاء و نوشیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت آکله موثر و
بول گاو و ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نوشیدن از گاو جهت درد مقعد بارد و بواسیر و با مر صاف جهت درد گوش با سرکه جهت درد و شکستن
و شستن عضو با آن جهت خدر و مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بی بدیل و بول خر جهت درد
گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز مقدار چهل مثقال الی ل از آن با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش
و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض رده و قطور آن جهت جرب گوش نافع و بول گاو میش
با وصاف جهت درد گوش بار و مجرب و بول سگ جهت آکله مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد **بول الابل**
اعرابی است که از یمن می آورند در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفاً و کرامةً میفروشند **ماهیت** آن زبراوی حکایت کرده که ابل
شترای خود را در فصلی از سال بصحرای گیاهی که در آنجا میشود مخصوص آنجا است می برند و بول آنها را جمع نموده محافظت می نمایند و
واز آن قرصها میسازند و الیقی گفته که چنین که زبراوی حکایت کرده بلکه چیزی است که یافته میشود در مغارهای کوهستان که منعقد و غیر آن و آن
قطعهای سیاه رنگ متحجر است لیکن لو بر و بخار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول و طواط است که بعضی
متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آن را کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بالجمله از ادویه
مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و بول
آن جهت منع حمل و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاءً نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقرح است و مصلح آن روغن گل **بولاموبون**
بضم با موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت**
آن قسمی از خلصه است و گیاه آن مانند شجر و خیش و شاخ آن باریک و منشعب و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای
آن چیزی مستدیر شبیه بسر و کوچک میباشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بیخ و سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمینهای
صلب و سنگلاخ اجزای مستعمل برگ و بیخ است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مجفف و جالی و جرح
و آشامیدن بیخ و برگ آن مقدار یک درهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و درد و ورک و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب

جهت گزیدن هوام و با آب جهت حبس البول و عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دو سه روز جهت قلت حصاة نافع و گویند هر که سه قیراط از آن با آب ناشتا بنوشد
تا یکسال اگر زنبور او را و عقرب بگزد ضرری به او نرسد مگر آنکه هیچ محققی این را امتحان نکرده و چون چنین کند باید که تا یکسال از آن ادویه ناشتا بخورد مضغ آن جهت تسکین وجع دندان از سرد و تعلیق آن
مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن نیم مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادنجان است **بولسری** بضم
با موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهمله و سکون یا و بولسری نیز نامیده و در بنگاله بولسری گویند هندی است **ماهیت** آن درختی است
بزرگ عظیم و موزون گل آن کوچک و مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد و بعضی از آن خشک شده را در تحقیق فرو نمایند جهت آنکه
میگویند در خانه هر جا که آن باشد در آنجا حشرات نیاید و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه به عناب و کنار متوسط و در خامی سبز و بعد از رسیدن زرد و سرخ
نارنجی میگردد و طعم آن کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال مردم از آن میخورند و تخم آن بغلافی شبیه به بندق و از آن ریزه تر و اندکی
طولانی و مغز آن تلخ و با اندک **طبیعت** گل آن سرد و خشک و ثمر آن از آن زیاده و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل و جهت تسکین
درد دندان و منع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن
آن جالبض شکم و تفریح و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است و عصاره تازه آن خصوصا قطور آن در بینی از ادویه امراض دماغ
و اکثر بیماری از دماغ برمی آورد و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره بارده نافع و عطر آن که با برادهٔ صندل مرتب نمایند
بسیار خوشبو و مقوی است و تناول مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و رضی که در بنگاله میشود و هندی اسوه مینامند و میگویند
که در بدن پیدا میشود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصاره پوست درخت و ثمر هر دو از ادویه ابریشم **افعال** آن جهت استحکام
رنگ ابریشم بر تاروی آن می مالند و رنگ آن سیاه می باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام از آن را نیز گرفته و در آب جوشانیده طبخ میدهند
جهت رنگ نمودن ابریشم **بونیون** بضم با و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت**
آن نباتی است ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه به برگ کرفس و لطیفتر از آن گل آن شبیه به گل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو و مستعمل برگ و تخم و
عصاره آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مدر حیض و بول
و مسقط جنین و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول و مغص و مخار هم از تخم آن بدستور
و ضماد آن با شراب و نمک و مکرم جهت تحلیل خنازیر و جمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره از شاخها و برگ آن اخذ نمایند مصدع و مصلح
آن جلاب و شیر تازه و شیره مقدار شربت از برگ آن یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کرفس است **پولی** بضم با و فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون یا
ماهیت آن گیاهی است هندی از قبیل بقم و در بنگاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا میرود و ساق آن به قطر
انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه به برگ ما خول و سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم میباشد یکی سفید
یعنی ساقه آن سفید رنگ و برگ آن سبز و این اکثر است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این گیاه را از آن است
و اهل هند از آن بجهت میخورند مانند سبزی های دیگری و با لزوجت بسیار است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن منوم و مسهل و جهت ازدیاد
منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو باتش سوخته نافع و چون
مکرر دیده ام بالند در هنگام سوختن و بسیار قریب باآن **فصل الباء مع الهاء** **بهمن** بفتح با و ها و سکون با و فتح میم و سکون
نون لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه به زردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهموار
و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ اجاص و هندبا و خارناک و کثیر التشریف
و در ساق آن برگی چند سر آنها با هم پیچیده و بی گل و در تموز به ثمر میرسد و دو قسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن بالبداهه زرد و بلند تر و ناهموارتر و پوست آن زیاده و خشن تر

آن سرخ تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی است که چون بخایند با اندک لزوجتی و تلخی باشد و همچنین سفید آن و از انواع ارمنیه و خراسان او زند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم و خوشبوتر از سفید و سرد و بارطوبت فضلیه و قوت قبضی و سرخ سرد و گرم و تر دانسته **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و دل و دمن بلغم زیاده کننده ماده منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تقویت حصاة گرده و مثانه خصوصاً با ادویه مناسبه و سرخ آن جهت تقویت باه و العاب او قوی تر و چون در آب تلخ نمایند تا مهرا شود و آب انرا با شکر یا تنها بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصاً با بادام و نخود و حمّاد آن با نمک تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ حسن و شستن سر بدان جهت گشتن سپش و خوشبوئی موی و غرغره سفید آن جهت نقیه رحم و خوشبوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و از آب سرخ آن تا سه اوقیه هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و لنصف آن لسان العصافیر و مصطکی سفید و سیاه و سکنه ناگوری بدل سرخ آن و دو پنج بدل سفید آن زرنباد است **بهی** بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا **ماهیت** آن نباتی است شبیه بگیاه جو و از آن کوتاه تر و برگش خوشه آن شبیه بیلم و نبت آن مواضع سایه دار **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و بسیار قابض **افعال و خواص** آن خوردن شرب آن حابس اسهال مزمن و نزف الدم که مرضع البریده شد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم و از خاصیت آن است که چون در ابریشم ملون بر نگ ارغوانی یا در شال سرخ پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند بپا و بندند و یا به بندند در قطع آن مجرب دانسته اند **بهکرمول** بضم با فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و لام **ماهیت** آن حبی است هندی با ریشهای بسیار تلخ و تیز و سیاه رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مشهی و مهبی و جهت امراض ریاحی و بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس و درد پهلو نیز با وضماد آن نافع **بهنگره** بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن گیاهی است هندی نبات آن تا مقدار ذرعی و برگ آن شبیه برگ انار و از آن عریض تر و برگ و ساق آن بیشتر داب و طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع می باشد سفید و زرد و سیاه گل سفیدی آن سفید و سبزی برگ و ساق آن کمتر و گل سیاه آن سیاه و برگ و شاخ آن سبز تیره مایل بسیاهی و گل زرد آن زرد و برگ و ساق آن سبز مایل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند **طبیعت** آن سه در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن شاهیدن آب برگ و ساقه گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو و بلاغم و ورم و صلابت طحال و جذام و منفضه آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و بر دوار الثعلب و بهق و برص و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه تنهائی بشرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا به ادویه مناسبه دیگر مانند اکه از برای داء الثعلب با اصل السوس و برای جذام و بهق و برص با زرنیخ ابیض و برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین و بالخاصیت مصلح بدن و امراض جلدیه است و گفته اند اشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آنرا با نمک بالسویه از هر یک سه درهم بیاشامند وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد و اگر قولنج مزمن باشد و ماده پیه ارلعین بهنگره خشک گل سو و تخم خیار کرنگ سه سه جزو بلیله و بلیله و آمله بالسویه کوفته بیخته با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد و مجرب است و چون یک توله برگ آن را با سه ماشه نمک سیاه مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه و یک ساله باشد زایل گرداند و گویند اگر تخم آن را در شیر منی عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب ملاذر به آن دهند تا سبز گردد و یک برگ سفید در پای گیاه آن فرو برند هر گاه آن برگ سیاه گردد را از ریشه بر آورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه در شیره بهنگره تازه خیسانیده نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند

جذام و برص را زایل گرداند و اگر تخم آنرا با کنجد و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سایر قوای باطنیه را قوی گرداند و اگر با
هلیله و بلیله و آمله هر چهار مساوی و ربع وزن کل وار فلفل بخورند قولنج را زایل گرداند **بهوی آنوله** بضم با و تخفا با و سکون واو و کسر همزه
و بالغت هندی است بمعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع و برگهای آن ریزه شبیه به برگ آمله میباشد و در زیر برگ آن
دانهای کوچک میشود **طبیعت** آن بارد و خشک طعم آن تلخ **ماهیت افعال و خواص** آن قطور آب نبات تازه آن تجاربه که مطلقا
آب از خارج داخل نمایند و ناصور و قروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و بنهالی
جهت ضربه و سقطه نافع **فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیة بو پیار انکا** بفتح با و تحتی و با مثناة تحتانیه و الف و فتح را مهمله و الف
و سکون نون و کاف فارسی و الف **ماهیت** آن بیخی است طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بر آن و طول آن تا بدو شبر و زیاده نیز
و بعضی گره دار و رنگ پوست آن زرد مایل بسرخی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مایل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار
تلخ و مغز آن ریشه دار و صلب از ملک خام که رخنک نیز نامند می آورند بسلهت و اسلام آباد و از آنجا باطراف میبرند و بسیار روغن ندارد و
طبیعت آن در سوم گرم و خشک بارطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است **افعال و خواص** آن اهل هند بار برای آن منافع و خواص بسیار
نقل مینمایند و در هر مرضی باد و دوای خاص مستعمل دارند در امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از آنرا با گلاب سائیده بر پیشانی طلا
مینمایند و میگویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیار انکا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعه طفل سائیده
سعوط نمایند و برای شبکوری پیار انکا و زردچوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائیده یا رحمه را بدان تر کرده سوخته دوده آنرا گرفته در چشم
می کشند و برای درد چشم رفع سرخی و جلای بیاض پیار انکا چهار رتی زردچوبه گره دار حضض سه افیون از هر یک یکماشه زاج سفید دو رتی
با آب تا سه ساعت بخوبی کامل سائیده حل نموده شیر گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با
در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری از آنرا با قدری زردچوبه و قلیلی افیون و یا هر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا مینمایند درد و سرخی
چشم را زایل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و میفشارند و آب آنرا گرفته قدری را نکا
در آن می سایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند فورا درد را ساکن میگرداند و ریم از آن زایل میکند و برای درد
دندان پیار انکا نمک لندرانی تنباکو و چلمیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عنبر و پوست درخت یا دنجان دشتی که بهندی بشکیه گویند
از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان بمالند و دهن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است
که در ملک بنگاله در بینی بهم میرسد میگویند پیار انکا و توتیای هندی از هر یک یکماشه در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند و ایضا الصدر
برای زیادتی شیر زنان پیار انکا یکماشه سیاه دانه زیره سفید نخاقل با آب نرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و
سرفه کهنه یک ماشه پیار انکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کنکهیه از هر یک یکماشه و ریم نموده و در سر غلیان مانند تنباکو می کشند ایضا برای
ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رکهنی کیسر را که از ابهندی بهشکیه نیز نامند و شاید بادنجان وحشی باشد بدین نحو
که نیم پاو پوست آنرا در نیم آثار آب خالص جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می آورند
و صاف نموده یکماشه پیار انکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار گهری که تخمینا یک و نیم ساعت نجومی میشود مقدار یک تولچه از آن
آب را شیر گرم نموده مینوشند و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد و این مقدار آب زایل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده
می آشامند و از برای دبه اطفال که از ابتدای آزار پسلی و کهی نیز مینامند که در پهلوی جنب اطفال صغیر تا دو نیم سالگی تا سه ساله دفعه بهم میرسد
و علامت آن تب و جستن پهلو و کودر افتادن حصوص پهلوی جنب و نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و دیگر فتن پستان و گریه بسیار و

بیقرار می بی آرام بودن ست چنانچه دررساله علیحده مجملا ذکر یافته مقدار یک رتی بیارانگا با یکدانه قرنفل یا قرنفل یا فلفل سیاه هرکدام که باشد ازاد در زهره خوک کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آنرا مستقل اندر زدادوشان میباشد با شیر دایه آن سا ئیده بخورانند و میگویند که فی الفور آرام میابد اعضاء الغذا و برای تقویت معده و زیادتی اشتها بیارانگا ماشه تا نخواه ز نجبیل بادیان بیخ مشیطرج هندی فلفل سیاه نمک تب نمک سیاه نمک بانگا از هریک یک توله کهیه سفید و ترکی زاج بریان از هریک یکماشه کوفته بیخته بآب لیمو تا نه ساعت کاغذی گحل نمایند حبوب بهی بندند و هر حبی بقدر نخودی و با تلای یک حب شام با آب نیمگرم فرو می برند و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یک ماشه آنرا با نانخواه درازیانه و بار بنگ و نمک سیاه از هریک یک توله با آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب مقدار دوازده عدد سحق بلیغ مینمایند بمقدار که آب اینها تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب بخورند تا یک هفته و از برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و تنقیه النفس طوبی و شیر بارده و ریاح و قراقر شکم و بالجمله اکثر امراض بارده رطبه بگیرند انرا با دو وزن انرا با دو وزن فلفل سیاه و نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخود بهی ساخته یکحب صبح و یکحب شام میدهند و این تجربه رسیده و از برای رفع انواع سفید خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان آن قی و یا اسهال و یا نبرود مقدار نیم ماشه انرا با گلاب و یا آب ساییده بخورند و از برای سفید رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی بیارانگا و دو سه دانه قرنفل و بیت و یکدانه فلفل سیاه نرم سوده بخورند و اگر قدری قلیل به بیا تیر داخل نمایند بهتر ست و از برای تخمه و سوء الهضم یکتوله درازیانه را جو کوب نموده در آب جوش میدهند و صاف نموده مقدار دو رتی بیارانگا دران انداخته میخانید و بالای آن نرامی آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی بگیرند انرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب گلکهیه سرشته حبوب بسازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید ست اعضاء النفس از برای استسقا بیارانگا نانخواه تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه پوست بیخ برباره پوست بیخ کنار جنگلی از هریک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام با جوش بادیان فرو برند و بجای آب نانخواه درازیانه و بیخ برباره و پوست بیخ انار از هریک چهار توله در آب میجوشانند و صاف نموده بجای آب میخورانند ایضا از برای استسقا هفت روز ادویه که ذکر یافت سفوف ساخته با آب سرد میخورند ادویه این ست بیارانگا چهار رتی بکهار سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هریک چهار ماشه نرم سوده سفوف بسازند و هشت حصه نموده هفت حصه از انها هفت روز ناشتا می آشامند و میگویند باید که برودی بالای آن دال یا خشکه بخورند انشاء الله تعالی دران مدت زائل میگردد و از برای طحال بیارانگا زهره خرگوش زهره زاغ سیاه و زهره ماهی زرد چوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هریک یکماشه با برگ صبر که هندی گهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خردل حب می بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند و قلیل روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری بیارانگا را با سرکه سائیده بر ورم طحال طلا مینمایند و از برای رفع پرسوت که آزار می است که بعضی عورت را بعد از زائیدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف و لاغر میگردد و اکثر طبیعت او ملین میباشد دو رتی بیارانگا را با بیت و یکدانه فلفل سیاه و باد دو ماشه گوشت دنبیس که جانوری ست سندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکم آورده خشک کرده باشند نرم سوده حب بسازند و تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذای نامناسب پرهیز مینمایند ایضا برای پرسوت یک سرخ بیارانگا با عنبر اشهب و مشک خالص و زعفران از هریک دو ماشه فلفل سیاه بیت و یکدانه گوشت دنبیس گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هریک سه ماشه نرم سوده حبوب بسازند هر حبی بقدر یکماشه هر روز یک حب آنرا میخورانند

وازترشی وبادی وازاغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلس البول پیارانگا دورتی تانخواه یکماشه پوست بیخ برباره
پوست بیخ کنار تخم کنگهی از هریک یکماشه نرم کوفته بخیته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب پیارانگا را با زنجبیل سفید سائیده
بر موضع ورم طلا می نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای نزول آب درحضیض شمانه از ابا پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله پوست
بیخ برباره از هریک سه ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت نگاین خوب حلکرده گرم نموده ضماد مینمایند بعون الله تعالی در چهار
مرتبه زائل میگردد و لسموم برای مارگزیده فی الفور رفاری پیارانگا با شیر درخت حشره که بهندی اکه نامند و شیر درخت زقوم که بهندی
تهور سیج نامند نرم سوده بران موضع طلا مینمایند و رفاری پیا نزانگا را با جدوار مجرب یافته بخورانند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه
پیارانگارا دریاو آثار بر روغن سرشف یا کنجد خوب مسوزاند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع بمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند
الصفاجیه اوجاع مکیوله پیارانگارا باگل دهاوه و بلیله زرد از هریک یک توله کوفته در یک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز
در آفتاب میگذارند گاه گاه بر هم میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع بمالند و برای تحلیل اورام و خنازیر و تسکین اوجاع بادی
وزن آن فلفل سیاه با آب بنگرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند **حب پیارانگا** نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش
قم معده وجذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن پیارانگا چهار رتی زعفران و مشک خالص از هریک یک رتی کافور
خالص مومیائی از هریک یکماشه اجزا را کوفته بخیته سه حب بسازند و هر یک حب از آنها ناشتا بخورند و غذا وقت ظهر نخود آب و شب قلیه
با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کلیه سفری بخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند **پیپل** بکسر بای عجمیه و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح بای عجمیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار
عظیم و چتردار میباشد و هنود از التعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و تیز **طبیعت** برگ و پوست
و درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بر
روغن گرم کرده بندند تحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرم گرم در آب سرد اندازند تا هفت
برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیل بهاک دار فلفل نامند **پنج زرین گیاه** بکسر با و سکون یا و خای معجمه و
فتح زای معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی جدوار نامند **ماهیت**
آن بیخی است شبیه به بهمن سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مائل بزردی و سنگین و بسیار صلب و اندک براق
طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آن است و از چین و زیر بادات می آورند و گران بها است خصوص نوع صلب سنگین [illegible]
آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی دل و ارواح و باه چون مقدار قلیلی از آن را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بخیته بر آب
گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم **بلیسیم** بکسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و سکون میم **ماهیت**
آن ثمری است شبیه به کوچکی و صلب و بازعب بسیار زیاده از به و الطاکی گفته که درخت آن از پیوند از سیب و امرود و یا بهل
بلوط و یا بید و یا مقل که شاه بلوط است مینمایند و کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صعصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن
ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان میماند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن حابس اسهال و
و قاطع نزف دم و لعوق خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن ضماد زهر سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان
و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه و نباتات مفید و اکثار
آن مولد سده و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم **بلیش** بکسر با و سکون

بارسنادو تخانیه و سیتن مجمه ماهیت آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد
و در هیچ یک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدر اند فی الفور معفن ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و
مهلک اند بدان سبب و بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است که یک نوع آن را سینگیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیرا که بلغت
هندی سینگه شاخ را گویند و این را حدال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که حدال قوم بسیار رذیل خبیث را نامند
و این اکثر در کوه و اریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیاارکه در سر حد نیپال کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ
و دنگپور و راکاماتی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین و قویترین آن است که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه متمیع براق باشد و بعد
از آن آنچه اندرون آن بیخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته
باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد و بهمنی نامند هر یک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه است که چون کسی انرا بدست و یا بدبر
عرق آلوده یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان می نمایند که شاخ
بر شاخ گاو میش شیرخوار می مالند اگر خون از پستان بر آمد و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شد و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف
و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون بیخ آنرا در دست ابزار بر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است الا ضعیف
و وجه تسمیه سینگیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاو میش یا گاو سوار شود در او نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه
و کفش برا کب و پوشنده آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آن است که خوردن مقدار حبه از آن کشنده است فی الفور
و اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند اینچنین بیشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزائن در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دوم بچهناگ
است و این بیخی است که در هیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ منبت این نیز مناسب
سینگیا و سمیت این از آن ضعیفتر و قابل تدبیر و اصلاح است بخلاف آن لهذا اطبای هند بعد از تدبیر و اصلاح بچهناگ را استعمال می نمایند خصوص
قلیایی آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره و مایل بسیاهی میباشد و سطبر تر از آن باریک مانند شاخ گوزن از همه اقسام بچهناگ بهتر است و گفته اند بچهناگ
را اقسام دیگر است ولیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند نامند رود مناد با جانگ و کهاجن و این هر سه از اقسام بچهناگ
ضعیف اند و از دو دانگ تا نیم درهم اسهال کننده است متعفن و افساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون آن
مایل بزردی شبیه بسعد و این را سندی تیزک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامقیان در شیر
جوش داده سمیت از آن کم نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است و این را قرون السنبل
نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهراده صورات گویند و این سفید مایل بزردی غیر مجوف و طی شکل شبیه به بیخ نی گره دار و نقاط
آن کشته میباشد و این را بیخ نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر آن از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی از آن مهوده نیز نامند و در طعم این
نیز تلخی و تندی میباشد بدانکه این کشنده است بکیفیت غالبه خود بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح
و تحلیل آنها و قسمی دیگر را ملیه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه عبارت در میان زردچوبه بهم میرسد و کسانیکه از آن اجتناب نمایند
اولا از میان زردچوبه جدا نموده بعد از آن از آن جوش نموده خشک کرده حل و نقل بلاد ان مینمایند و رنگ این سبز یا غبرا با اندک زردی و نقطه
سیاهی میباشد و این را کالاکوت نیز می نامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن است که در هنگام وزیدن باد ساکن و
در هنگام سکون باد متحرک میباشد و قسمی را بهسوا می نامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این در قوت
ضعیفتر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقه این بیخ قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که به مجاز بیش خوانده اند

خوانده اند و با آنکه بعضی این اسم حلتیت بیخ سمی کبیر نامیده اند همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا سی و ده قسم از انجمله ده قسم زبون غیر مستعمل و شش قسم مستعمل و بهترین این شش قسم بیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل ذکر نموده و گیاه آن بمقدار شبری و با کیاق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانیکه می شناسند و عادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده باشند شب رفته در جنگلهای آن مواضع سیر می کنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاع ظاهر میگردد و بنابر این خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با حتیاط بر می آورند و در سایه خشک میکنند و گویند در زمینکه اقسام بیخ اعلای آن میروید مانند سنگها و بیخهائیکه کالاکوت بیخ گیاه دیگر نمی روید مگر جدوار و آن نیز بجهت دفع ضرر سمیت در اطراف آن می روید و جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوجا بضم بای موحده و سکون واو و فتح جای مهمله و الف نام این جدوار باشد غیر آن خاک آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان مینمایند که گویا سوخته است و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان رسد هلاک میگردد و بنابر این حیوانی که از اموش بیشا نامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد ماهیت آن بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار افساد و ابطال حفظ اصل وجوهر انسانی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص** آن اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه بمقدار کم آن با مصلحات شیر یا و طلا نافع و دستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند تریاق لنگ و حبوب بیشی و معجون بیشی و بیش و مفرح دل کشای بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر می یابد بدانکه از جمله احوالی که طاری میگردد شخصی را که بیش خورده باشد حرارت و لهیب عضو و ورم اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و بر آمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که از این اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر گردد و علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و شیر و طلوبس و دواء المسک حقیقی صاحب آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر و آب برگ بید الخیر و قی فرمودن بطبیخ بزر شلغم و روغن کنه پس شامل شیر ماء و قیر طبیخ حب البلسان یا دواء المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و گویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مگر جدوار فائق را و نیز خورانیدن مشک و لعل و پادزهر معدنی و شیره و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار فائق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج سرد و حلتیت و زراوند و قرنفل و بربلی و گوشت لوز دشتی تازه کرده و موش بیش تریاق کامل و تریاق الطین جدید یا بیش **موش بیشا** ماهیت آن گویند حیوانی است شبیه بموش مکان آن موضعی است که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که نباتی است و حیوانی بیش میرود و فادزهر اوست و از ابوجانامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش ذکر یافتند **بیض** بفتح بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم مرغ خانه و اکیان و بهندی مرغی کا انڈا نامند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت غریزی آن هست و حافظ آن از فساد و مواد در رنگ و نگاه داشتن **طبیعت** زرده آن مرکب القوی مایل بگرمی تا آخر درجه اول و سفیده آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که غوفی نامند سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن زرده نیم برشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و مبهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرح گرده و مثانه و مقوی خصیه که خون زیاده از

دفع شده و یا ضعفی از مقعد هم رسانیده باشد و موافق مزاج گرم چون زرده انرا در ظرف چینی یا غیر آن بر هم زنند یا اندک فلفل یا مری در ظرفی مس
و غیر آن که در آب باشد گذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین بر هم میزده باشند و این بهترین انواع تخم آن است و سریع الهضم
جید الغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت
و حرقت مثانه مفید و مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة گردد و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نافع است و نیمبرشت
و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب گرم و یا کندر جهت
سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک کندر و انزروت جهت تسمین بدن و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طین ارمنی جهت
قطع سیلان خون و شدید قوت عروق و مفاصل و با سماق و مازو و دانه مویز انگور و امثال آنها جهت اسهال مراری و با شلغم
و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و شاره قضیب گاو و کوهی و داچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و بیضه آن در سرکه قابض طبع
و مانع ریختن مواد معده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم و روغن جهت تسکین اورام و اعصاب و طلای پخته آن
با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیر و مقعده و ضربان آن و با کحل جهت کلف و آثار سیاه و با مرو
زعفران جهت ورم و مکیه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و تنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آنرا اقدار مطلوب چهار پنج عدد و بازباد
با میده کرباس و گل بابونه نرم کوبیده درهم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند درد و وجع از تسکین ده و تقویت
بخشد و تنهائی چون پارچه کرباس را مدور بریده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بران بمالند و بر دمل یا دمسکه خواهند منفجر گردد گرم نموده
بچسبانند در یک روز منفجر سازد و خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و نیمبرشت زرده آن جهت برآمدن موی ریش و غیر آن و برای
تقویت باه و جهت نماز و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مغزی و خوردن آن مولد اخلاط خام و لزج و دیر هضم و با آرد
قاطع نزف الدم و نفث الدم از عروق و تحت و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت معده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن
آن و بر بشره جهت رفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویه قابضه بی لزج جهت قطع خون رعاف که از بر دو جانب دماغ آید و با کندر و رحیه جهت منع
ریختن نزله بچشم و طلای آن تنهائی برای رفع و مساهلت اورام حاره نافع و با کافور و زرد العین جهت بثور چشم و رفع حدت و سوزش حادث
از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و کحل آن با سرمه جهت ضربان
معتاده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با اصداف جهت بیاض چشم و قطور
مکلس آن یعنی سوخته مانند آهک سفید شده آن با کحل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدار یکه سیاه نشود و خاکستر نگردد جهت قطع
رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن بقدار دو درهم مهیج باه و طلای آن با کحل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات
کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی غشی با خون بچه کبوتر جهت گول الصفید بکارت است و از سر برشمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال
مانند آهک است جالینوس گفته که جهت نیم پخت نمودن آن قرار داده که آنگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون آب در جوشش گذارند تا سه
صد عدد که شمار نمایند نیم پخته شود و مقدار شربت آن ابتدا یک عدد تخم سایر طیور در جای خود ذکر خواهند یافت انشاء الله تعالی و بالجمله بعض اطبا بری جهت
صرع و بعض زخمه جهت دفع سموم و تخم بدرو و تخم تیهو و دراج و کبک شبیه اند تخم مرغ و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زرده آن در ترشی پخته که غبار سبی
ستبر گردد و تخم بچه با قسام و کوکو و نیم رو و غیر آن در قرابادین گفته شد کریابت بیمل کبیر و کیکون یا رتنا و تحتانیه و لام لغت هندی است ماهیت آن نوعی
است هندی بقدر انار بزرگی و پهنی متوسط و پوست آن در خامی سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مایل بزردی و بعضی زرد کمرنگ و پوست آن
اندک نازک که زود شکسته می گردد در سر آن حفره صدف و مغز آن اندک شیرین خوش طعم طیب الرائحه مایل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی در

دو ... غلافهای کج و کشمش و زیاده به حسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخمهای یعنی در جوف غلاف آن رطوبتی لزج اندک طعم با حلاوت و عفوصت
و بالای آن غلافها و در میان آنها و در زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده و در جوف مغز آن مغز ذکر کرده بهترین آن است
که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای کوچک
که حکایت از هم و دو بسهولت جدا شود بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجه آن مغز آن سرایت نماید و بدطعم گرداند جدا گردد و ریشهای آن نیز کم باشد که با سامعه
توان از آن جدا نمود و چون در آب حل نماید و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج
برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد قلیل تا شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد ردی است و درخت آن بزرگ بقدر درخت گردکان
و صلب و برگ آن نیز ... و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و ... طبیعت پخته رسیده شیرین آن گرم
در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم با قوت قابضه حاد **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و قلب
و معده و قابض و حابس اسهال مزمن و قاطع لزوجات و جمعی خواه مغز آن را بی شیرینی یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیر و شیرینی
یا گلاب یا با گلاب بنوشند **المضار** اکثار تناول آن مولد بواسیر و سده و خصوصا نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس
از [illegible] بگل گیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هم وزن آن شکر و نبات و نیم
وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و صاحب تحفه از ... دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان
تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند اگر به تجربه مقرون آید از عجایب تواند بود و طریق اخذ آن است که بگیرند تخم آن را و بطریق ... بزرگ
از انگبین ... مدت سه ماه بخورند هر روز مقدار یکدام از آن با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه ماده که در سه پیاله آب جوشانیده تا یک پیاله بماند بنوشند عجایب
منافع بسیار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک تولچه و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک از مغز این ... آن ممزوج نمایند و تا
چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول اسمای آنها تاء مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

تامول بفتح تا و الف و واو و ضم میم و سکون واو و لام لغت هندی است و ... بان نیز نامند **ماهیت** آن برگ نباتی است یعنی
نباتی است بیار ... مانند انگور ... و شاخ آن باریکتر از آن و برای آن نیز داربست سازند و برگ آن سبز ... و نصف بالای آن صنوبری
آن سبز و باطن آن ... لمس ... و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد نیکوترین آن است که برگهای آن نازک و کوچک سفید میگردد
بعمل و رغبت آن ... که دهی است از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا ... نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حرارت است **طبیعت** آن
معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر ... است که در شاهجهان آباد و اکبرآباد و نواح آن بهم میرسد و برگ آن بزرگتر از برگ ... و در جمیع افعال و خواص
و مزاج قریب بآن نوع و دیگر است که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در بنارس ... که قریه است از قرای مضافات ... از بنگاله میشود
و کافوری مینامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اول و اوسط آن نوع دیگر که برگهای آن بزرگ
و متوسط سبز و نازک و بعمل سفید میگردد و در اکبرآباد و بنگاله میشود و آن را سانچی مینامند و این نیز لطیف و خوشبو است ولیکن لطافت رائحه
آن سه نوع نیست **طبیعت** این حار یابس قریب باول درجه ثانیه است و نوع دیگر آن است که برگهای آن سبز و بزرگتر از آنها و با حدت طعم
و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است **طبیعت** این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اوسط آن و برگ ... سانچی و بنگله اصناف بسیار دارد
بلدی و جابی ... در بعضی جاها و ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض ... ملکو ...
مینامند منسوب بملک ... نام دهی است از دهات مرشدآباد که در آنجا بهم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله از انواع و اصناف بسیار میباشد
در هر بلادی و جای ... نام خاص و بنامی مشهور و برگ تمام آنها در درخت سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بعمل سفید مینمایند

بدین نحو که برگهای بسیار از آن در زنبیلی و یا سبدی یا کیسه که بهیئت توکری می باشد کرده سر آن را بپوشانند یعنی گاه بر یخ یا گندم که بهیئت بوال باشد پوشیده در زمین کرده بمقدار آن کنده در آن کود ال آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن کود بر آورده زنبیل

تانبول را کیسه را نه روز در میان آن مغاک از مدو بر بالای آن سنگی و یا چیزی ثقیل بنهند اگر برگها نرم شده بهم چسپید مغاک را از نیش تا بستان شبها در نسیم

و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و طبخ آن آنچه تحقیق پیوسته خولنجان است که بهندی کولنجن نامند و در خولنجان بیان

آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه است و برگ خام نورس سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده طوبا

آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک دلذیذ وان زمخت و باحقیقت بیاشد **افعال و خواص** آن مطلق مفرح و مشهی و مقوی

معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مشتمع آن به جهت دفع رطوبات دهان و لثه و استحکام

و تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس سرفه بارد و رطوبت بلغمی و تقویت

معده و اسمه حضوص او فلفل و دارچینی نافع و قاطع نزف الدم لیاه و تحلیل اورام آنها ضماد آن جراحات تازه و چون برگ پان تنگه گرم کرده بر نزول آب که در

سینه باشد و دشتگ بالای هم یعنی سینه بسیار مفید در ابتدا و درد و بعد در تحلیل سرد و اگر بسیار گرمی کند تا بیاید و در برگ بالای هم و یا یک

برگ بگذارند و یا آنکه متوالی نه نبایند بلکه به تفاریق یک روز یا دو روز میان تا تحلیل و دو چون برگ تنبول با مصلح آن که قدری فلفل سحق کرده تکلیف

کاتهندی اتیه و آهک مشغول است و اهل هند قاطبه با ایها می خوردند بجای نند و آب آن را بر زخم تازه چکانیده و بر زخم تحلیل هر لعبه سرایتی و خون آلود بودن کال

و جنبان معد ختنه اطفال بران بچکانند و یا بپاشند خون از آن بند میکند و موجب خشکی و خشک اندمال میگردد و دستور خوردن آن است که با مصالح

مذکوره خوب مضغ نموده آب آن را سخوردند و ثفل آن را می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع

اخلاط بلغمیه چند دانه فاقله صغار و یا کبار و یا یک دو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند و بسیار خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج را و در بعضی از جهه

تا شاه سهال می آورد خصوص بجمله آن چون بی مصالح مذکوره با آهک بسیار تا دو برگ از آن زیاده نخسب واشت طبیعت بخورند اسهال لعم بیاورد و ضیق

النفس اسید اهل هند برگاه تانبول گویند مرادشان مرکب کری است که از برگ تانبول و جوز بوا و شربت نبات و غیره ترتیب میدهند و در قرابادین نسخه آن

ذکر یافت و عرق آن نیز نافع **بریخ** تاو الف و را و یا صحیح ماهیت آن اسم درختی است بهندی بته آن بسیار بلند و قوی و برگ آن برگها در گیاه سایی بلند

و غیره و سر تخت شمل بر برگهای بسیار بهم پیوسته بیخه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نار جیل و از جنس آن اهل هند با و من میباشند و از برگهای آن برها

میبافند و نویسندگان اهل کرنک که او دیسه نیز با مند بجای کاغذ با قلم آهنی و خار بر آن مینویسند و هیچ نیامیزند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بر

می آورد و ثمر نمی دهد و ماده نخل نر و ماده آن ثمر نمی دهد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در آن تا نهای اندک و در بعضی

ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یک دانه میباشد و آن را امبه می نامند کمیاب ند و در خامی شکافته بر می آورند و میخورند تر و تازه و آب نازک و اندک

شیرین مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل زرد و سفید میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل بریانی بسیار صلب شود و در این هنگام

در میان ریشهای بالای دانه آن که مانند انبه بریشه دارست رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بدبوئی سرخ رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آن را قدری

مینده گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن مثل گلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشه آن را اخواه نر و خواه ماده و از ماده

بیشتر در بدو ظهور و خامی بریده و ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب که از آن چکیده میگردد و بدر آن دو می آشامند و از آن تاری مینامند و طعم اندک شیرینی مائل

و فی الجمله کریه الرائحه و تازگی که هنوز گرمی هوا در آن نرسیده و بجوش نیامده و مسکر نباشد که غیر مسکر است و چون بجوش آید مسکر میگردد و ما بدرک گرمی و حرارت

آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب آن لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا مستبحا ظرف نوی را بدان می بندند

و قبل از طلوع آفتاب کشا نیکه آن را میخورند خواهش بخوردن آن نوع بدان فرازند تر و گرد درخت آن رفته بحجره و خرده و اندازه می خورند و در مرتبه

تلوث را بخار بدیه میمانید و بخیره روز بسته اما در بلاد حصله سه چهار ساعت فرود می آورند و با این سبب گرمی هوا اندک سکر میباشد و از آن سرکه
نیز میسازند و آن سرکه بسیار تیز و لطیف میباشد طبیعت دانه تمر خام آن سرد و تر تازه آن که مرکب القوی با حرارت ضعیفه و رطوبت
بسیاری و دانه تمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر ولی قوت قابضه **افعال و خواص** آن دانه تمر خام آن ثقیل بطئ الهضم نفاخ و رافع
تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفراء و خون و حصر و مسقط و مصدر بول تازه آن نفاخ و مقوی باه و مسقط و سمن و مقوی ادرار و مسقط و رافع تشنگی و دربول
و جهت سوزش بول و قروح مجاری آن نافع و اندک سمن و اکثار آن مورث درد خصوص سکران **تالمکهانا** به فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف
و خفای هاء و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندی است و عوام تال مکهانا به نون گویند بزبان بنگاله کلیا کهارا نامند **ماهیت** آن تخمی است بهن اندک طولانی ریزه
اغبر اندک ساق و لعابی مانند تودری و گیاه آن یک قدر زرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ رومیده و برگ آن شبیه برگ کاسنی و خشن و زغب دار و گل
آن سفید و ریزه و تمر از گل کاسنی و عقده های این نیز مانند عقده های کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقده های این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی
و منبت آن کنارها و زمین های نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مضطاربه **افعال و خواص** آن تخم آن مفرح و سمن و مبهی و زیاده کننده
منی و ممسک آن و رافع فساد سودا و خون و چون نرم کوبیده مقدار یک درهم تا سه چهار درهم از آنها هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه
دوشیده بیاشامند منی را زیاده میکرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده و آن را با
شربت پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن جهت
استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد و سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن تمامی برکمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت تسکین وجع آنها و بخور
آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الباء الموحدة** **تابن** بکسر تاء و سکون باء و نون نقارس
گاه نامند و اسم جنس آن است **ماهیت** مطلق آن معروف است و نباتات گاه سر گیاهی بنوعی علیحده است **طبیعت** اکثر آن در اول
سرد و در دوم خشک و بعضی بحسب آن جنس مختلف **افعال و خواص** آن جلوس در طبیخ گاه گندم و تعریق بخار آن جهت تحلیل اورام
و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت رنجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدن
بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لکن پیشتر دانستنیه بشیره و عیار بدوجوش دادن در تریخ و بالنگ و لیموی درست در آن متداول گرداندن آن
دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آن است و ضماد خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه بسیار جهت قروح ساقین
نافع گاه جو سبز و ماء الشعیر آن جهت محرورین مفید و عشول گاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف عضو ضماد سیاه آن و پشم و برگ خرما از آن
نرنگ مینماید و سیاه میگردد و از خاصیت گاه باقلا آن است که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند از ریختن آن ثمرها محفوظ
میدارد از افتادن و مجموع گاه خصوصا گاه خلر که جلبان نامند مضر عصب و خواب آور و بران لعابات مضر حلق گاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع
غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن است که گاه گل را خشک را با گلاب و عرق کشی کرده معطر نمایند و قدر حاجت بیاشامند
و بوئیدن گاه گل خصوصا گاه گل و لوار مطبوخ دو خورده که بران آب و یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است **فصل**
التاء المثناة الفوقانیة مع الدال المهملة **تدرج** به فتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب
از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در متاخرین بمازندران توزنگ و به هندی ... نامند **ماهیت** آن طائری است خوش رنگ
نیکو منظر ملون منقش شبیه به دراج و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر
افعال و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصا
که تا سه روز متوالی کباب از آن تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و یا سعوط زهره آن جهت بیاض و نزول آب و سعوط زهره آن

مفتح سده و ماحی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و خاکستر آن سیاه کننده موهاست و لیکن زرد و سفید میگردد و ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب اکثر خوردن لحم آن مصدع و مولد مره صفرا در محرورین مصلح آن سکنجبین است

فصل التاء المثناة الفوقانیة مع الراء المهملة ترات بضم تا و فتح تا و راء مهمله و الف و با موحده بفارسی خاک و بهندی متی نامند **ماهیت** آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد با اعتدال و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و خاک او جاج بسیار مجفف و قوت سرج آن زیاده و با اندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی که در میان برکها باشد و یا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات داء و رام بارده در طبیه النفع **تراب المرتعات ماهیت** آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد آمد و شد بسیار **افعال و خواص** آن مجفف و منقی جراحات چرکدار و باعث التیام انها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضمادا و دلکا نافع و خرد بعضی از معالجین قدمیه است و گفته اند از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ از آن بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید و منع شر آن میکند و چون زنان سر خود را بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در ساعت سوم روز چهار شنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا ماهیت** آن خاک مغاره جبل صیدا است از بلاد شام **افعال و خواص** آن جهت جبر کسر شربا و ضمادا نافع است نزد اهل آن بلاد حتی الکلم شان است که چون مصدوع از ابیا شا مد ان خاک باذن خالق جل و علا السوی آن موضع فتحبر صحیح و فصل نگاه فکی آن عضو میابد کر زنانی **ترات الساردهیست** آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس آن جزیره متصل بآن جزیره یا بسه نامند **افعال و خواص** آن گویند خاک آن جزیره را خاصیتی است عجیب غریب که چون بمقدار نیم مثقال از آن در آب حل نماید و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بیرون می آید و جو و گندم رو ئیده در آن جزیره نیز همان خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلفه مسقط علق و همچنین چون از آنجا برده تعلیق بدان نمایند و در آن جزیره هیچ هوامی و حیوان وحشی موذی نمیباشد **تربد** بضم تا مثناه فوقانیه و سکون را مهمله و ضم با موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک تربد و بدار و شور نگاله نیز بهری گویند **ماهیت** آن بیخی است ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید سبک و مجوف انبوبی و دو طرف آن مضمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن اسمانجونی و بر ساق رو ئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند حر بق سیاه و زرد آن نیز بد است و بهترین آن بادو حانی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه با اندک حدت طعم و قوت تا مدت و خلا باشد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی و غیر مستعمل است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفا الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل است قالع بلغم غلیظ و لزج تر قیق و وارفع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سده آن و جهت فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات مشاحوق ریه و با روغن بادام و تخم کتان جهت نفث و زمین و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و امثال آن جهت مالنخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام از آن باشاند اخراج بلغم زیاده از صفرا مینماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند و لیکن سزاوار آن است که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم ساختن آن نمایند تا بجمل معده و امعا بچسپد و در معاجین مبالغه نمایند و چون لطائف سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و شامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه تحلیل بخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی

١٨٢

و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و ضعف اعضای عصبی و کرب محرور المزاج و صاحب قلب حار مصلح آن اسپاهان پوست سیاه آن و روغن
بادام و پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن آن ماید که بجهت اعتدال حرب نباید زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف عمل است و چون پوست اسپاهان
پوست از گفته اند آن است که قدر شربت یا گیاه عیاشان مقدار شربت از سه درهم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ترنج دو
بعضی از جنبار تیقون است و طریقه تدبیر جوارش و حلوب و دار التبرید و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین کرده شد ترمس
بضم تا و سکون را مهمله و ضم میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند ماهیت آن تخمی است از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و مدور مفرطح دو سطح
آن اندک و در طعم آن تلخی و بستانی و بری می باشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردتر و تلخ تر و افضل آن تازه و بهترین آن تغذیه سفید بالیده
بستانی است و در مداوی بری اکثر آن طبیعت بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن
مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کننده کلف و برص و بهق و ضماد طبیخ آن لعوق پخته سرشته آن با عسل
و با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب افضل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سده کبد و ضماد
آن با عسل زیر ناف جهت اخراج دیدان و برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و خنازیر و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جاذب سم
هوام و اکله و نار فارسی و طلا و ضماد آن با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و در مرهم با مازریون جهت جربهای متقرحه و پخته آن
با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهییج و اوجاع مفاصل باردِه و عضو صلابه آب آن یا با مار الرماد
سرشته و بشمند و با کبر تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره مفاصل و تنهایی بزرگ جهت عرق النسا
و بریشتر جهت تنقیه آن و نیکویی رنگ رخسار و جهت آن بردن آثار ضربه حضوصا با آب آن و چون آرد آن را با بزرکتان و اندکی فلفل سرشته بر پاره کاغذی
مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثآلیل بروز معتدبه و شیاف آن با بواسیر و با مرجهت عرق النسا ضماد طبیخ آن بر غانغرانا دانی است که اول احمر عضو بطرف
میشود و پس متورم میگردد و نشامیدن آن تنها جهت آن علت و تنقیه احشا و نشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و بهق و شستن جرب با آن جهت
کشتن کیک آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع تولد است و کشتن
آنها با سعفه و تعفن یعنی تعویذ بر رطوبت سر و جرب الکلاب و قروح خبیثه و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن تلخ آن تا مقدار وزن سه درهم جهت تقویت
روح باصره و منع صعود و انجذاب و اصلاح مزاج امان از نزول آب و ورم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سر زمین مثانه و رفع حصاة
نافع و چون طبیخ آن با شکر آن را تا ماده الاول است و تا مدتی با آب آن جرب حلوانات را بشویند خصوصا جرب را زائل گرداند و نشامیدن آب طبیخ نبات آن
جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس است که چون مقدار یک بشت از آن را نکوفته پوست آن را دور کرده در ظرف مس قلعی با شیر
تازه دوشیده آن مقدار که از دو سه آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو تازه بر آن ریزند و طبخ نمایند
تا آنکه غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا دیر و
بلغم و هنگام اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتوم است و جهت
اطفال و پیران که نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشته آن با عسل و مرکی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع
و در جمیع افعال تلخ آن قویتر است از شیرین آن و بر شیرین آن غالب است و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم
و تقدیه مطبوخ آن با دهان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیر مفید و ناشامیدن جنبا که بالای آن مقدار شربت آن با دوایه سه
درهم تا پنج درهم و منفرد تا هفت مثقال بدل آن در جلا آثار و دفن آن تخم خربزه و در رفع کرم مکوی ان تخمه کی و در سایر افعال افسنتین ترنجبین
بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر را موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی است که بر خار مکه از احاج و خار شتر

نامند در خراسان و ماوراءالنهر و بلاد ترکستان و حوالی نواحی آن نیز بسیار حاصل می‌شود و منعقد میگردد مانند ریزه های نبات و طعم آن شیرین و خالص
و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار است زیرا که شاخهای اشتر خار در جا در ارضیه میکاهند تا انچه ترنجبین بر آنها
انعقاد یافته جدا گردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میریزد و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده میسازند
و منعقد گردد طبیعت آن در اول گرم و تر و حالی تر از شکر افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و
لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه و درد سینه و خفقان و تبهای حاره و تسکین عطش بیماران بالجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر
و دفع اخلاط حاره حاده و با روغن کرده کاه و کوهی جهت عسر البول مداومت آن شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه و کسیاه و قیلاذ ابام
و طلا شیر گاو میش بیاشامند و سخن بدان و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که با حمی خفیفی باشد و در حمیات حاده و جدری
و حصبه و اسهال الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل است که تلیین طبیعت صاحب
جدری را به تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در بحث تلیین گفته که
ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات دهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر
صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و جهت زیادتی بثورات جدری هلاکت است و صاحب اقتضاء الاسقام
بحث جدری و حصبه نوشته که آن هر دو را مضرت بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسانیدن کیفیت آنها بقلب و تسکین غلیان و همچنین شیرخشت و در
بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد فرزلقات دهند و شیرخشت مناسب است ولکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت
ادرار دم است مولف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضرت است مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و
الشعیر و بطی النزول مصلح آن آب لو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب
جو با شکر سرخ و دو اقراص ترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ۞ ترخوانه ۞ و تربنه ۞ هر دو در قرابادین مذکور شد

فصل التاء مع الشین المعجمه ۞ **تشمیزج** بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح
زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشیم و بترکیه السودا و اهل حجاز شبه بسیاری خبا کسوانند ماهیت آن
دانه ایست بقدر ریوانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس و ان بهترین آن بزرگ سیاه براق است و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان
و نواحی آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنچه از آن افضل است از حجازی طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در
سوم گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و با اندک حدتی و با قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و خشاده و اخراج قذی نافع و مداوان
با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب
نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جرب و تقشف و احتضای حصبانی جلو ام نافع و دستور تدبیر آن است که در جوف پیاز خمیر گذاشته در زیر آتش پخته
پس از آن دو مثقال کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و نسخ ذرورات تشمیزجی و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت

فصل التاء مع الفاء ۞ **تفاح** بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت آن معروف است و شیرین
و ترش و مز یعنی میخوش حامضی دار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بر درخت رسیده شاداب بزرگ لطیف است طبیعت شیرین آن گرم در
اول و تر در دوم و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ
و ثمر آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص** مجموع آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلاً و شماً و جهت خفقان و عسر النفس
و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنقیه شهوت طعام و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و دیر هضم الاستحاله بصفرا لیکه در معده باشد و منجبه

و نخیذ آن جهت سرفه صبی و آب آن باشراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل اعضا و رب و شراب آن
در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع دا السیار و مسکن
حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است
و جهت صاحب سل و ذبول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و جمیع آن نافع و بسیار خوردن خصوص خام نارس سبیی آن مورث نفخ و بهای
مرکبه و نسیان و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن زنجبیل و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی
و نخیذ آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه مسهله و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و
تسکین قی نافع و اکثار آن مضر عصب و مورث ذات الریه و ریاح و دق و مصلح آن گلقند و دارچینی و مقی نمودن و عسل و مزاج آن مولد خلط صالح
و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال در سایر افعال تندتر ترش است و گویند جمیع اقسام آن هرگاه مخلوطا که در معده باشد بر سد از او دفع میکند و خام
نارس بی‌مزه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آن را مطبوخ شیرین القوام آورده باشند در اخرای اول سرد
و در رطوبت و یبوست معتدل جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و ترش
و مداومت خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان با حرارت کمی جهت وسواس سوداوی النفع از
شیرین آن و سیب تلخ قایض از همه اشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره برگ آن نیز بقدر یک و نیم تا ده درم و طلای آن نیز جهت رفع سم عقرب و
سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ورم و اورام حاره و در ابتدا مفید و شگوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع اخلاط منعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر
و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع و گل آن را با دو وزن آن شهد و گلقند عسل سنج سرشته مانند گل سرخ
مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آن است که محرور المزاج حامض و مرز از تناول نماید و مبرود المزاج حلو از هر چه باشد
حلو آن مضر محرورین است و ملینی مزاج و شیرین عفص از او جهت از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام
ترش نخورند و همچنین بالای هر میوه تر و تازه ملکه امراق اسفیدباجات و سنجات ننوشند تا از معده نخیز نگردد و طعام نخورند و تقفه آن
هیچ یک را مناسب نیست و وردی است و جوارش و حلوا و خمیر گل آن و رب و شیره و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التا مع الثاة**

الفوقانیه مع المیم و تمر بفتح تا و سکون میم در لغت عرب نخل و هندی کهجور و چهار را نامند ماهیت آن معروف است و بر دو ماده
می‌باشد نر آن طلع و خوشه بری آورد و ثمر نمی‌دهد و بخلاف ماده و آن ده دو خوشه‌های طلع سبز و نوع کرده می‌باشد که ثمر آن در ابتدا
خود مانند کرده بر اراضی سر ماده و متغیر شد مراتب بالیده و شیرین شده و در آب تخم آن که سخت می‌گردد و دو الا خوب نمی‌شود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال
نضج و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی موسوم اول را طلع و دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم
رهب و ششم را رطب و هفتم را تمر و بر بر کات آن انشاء الله تعالی در اماکن خود ذکر خواهد شد و جید آن در بلاد مختلف می‌باشد و بهترین اماکن که خرما
در آن خوب می‌شود حجاز و از بلاد فارس است پس عمان پس حجاز دیگر بهترین اصناف حجازی آن آزاد پس مکتوم پس جساوی است که پوست
آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته
اند افعال و خواص آن کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیاء و تقویت گرده لاغر شده و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض
بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق مشایخ و پیران بارد و اشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و نفث حصاة مجرب و با نخود جهت
تسمین بدن زنان و تعیین نمودن در شیره و دو ساییده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه به‌حد
دانسته اند و مسکن تقطیر و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان بلاد آن جا که در بلاد دیگر مادر او حاصل نمی‌شود اهل آن بلاد را اکثار خوردن آن

جاذب آن و مولد سودا و مسدد جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و ربهما
و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن جوشانیده باشند و بعد آن غرغره با گلاب و سماق یا
سرکه و خاییدن طرخون که زمانی طویل در دهان نگاه دارند مانع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سائیده آن در مبرودین جوارشات مسهله [illegible]
محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده رطوبتیه بلغمیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و
صحیح آنست که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و سائیده آن جهت رفع اسهال
و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت قروح خبیثه و معمول آن جهت الصاق جراحات تازه و ریختن احداب [illegible] و تحلیل قروح آن جهت [illegible]
و سیاهی چشم نافع **تمر سرخی** [illegible] بکسر و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون [illegible] ثمر کوچک با رنگ سرخ رنگ سیاه بارکوچک [illegible]
تمر هندی بعربی صبار و حمار و حوش و حومر و بهندی املی نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی در غلاف مانند باقلا الا آنکه از آن [illegible]
تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب و صلبی میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن و از طول آن تقدیر شبری و دو نوع میباشد
یکی سرخ تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمی شود و این
نوع وفور ندارد و دوم سرخ کمرنگ مائل به تیرگی و این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مثل [illegible] و بزرگ این و مغز آن سفید و پوست آن
سرخ تیره از [illegible] بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه و طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنه است
یعنی شش هفت ماه تا یک سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد کهنه فاسد شده آن دستور است که ثمر رسیده را مقشر نموده قدری از لبهای آن را برآورده
حبهای بزرگ ساخته اندک حب نموده نگاه میدارند و الا [illegible] تغییر و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد طبیعت ثمر سرد و آن در اول و تر در دوم
خشک و در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** لطیف تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده [illegible] قابض و [illegible] خصوص سرخ
آن و مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در محموضات [illegible] سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره
و غشیه و کرب و تشنگی و رفع عطش و تفریح و حکه و جرب و [illegible] صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را با آب
در آب بسیار مالیدن زیرا که موجب [illegible] تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند تا چون آب بنشیند بعد آن تمام در آب باز داده [illegible] صاف
نموده با اندک نبات و شکر و یا آنچه خواهند از اشربه و غیره بیاشامند و اهل هند اشامیدن نقوع آن را برای جذام نافع میدانند المضار اکثار آن
مورث سعال و مضر سپرز و سرفه و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن آن مضر و بدستور خام و تازه نورس آن زیرا که بسیار
نفاخ و بطی الهضم و الا بخارات و مصلح آن کثیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن مقدار شربت آن از هفت
مثقال بدل آن آلوی سیاه و زرشک و بعضی اسهال زرشک گفته اند افعال آن سوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد
آن جهت خلع عضو و فک و تقویت سستی مفاصل و [illegible] امثال آن جهت نضج و گشودن دمل و چون نرم کوفته [illegible] تنگ گرداند و مطبوخ
کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان و یا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آن را بسایند
و در آب بالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و از اسهال که در هند و بنگاله انبوه میباشد و در بینی مردم میشود و جهت حمی صفراوی
و قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره حادث و
وجع و تحلیل آنها و با اندک دارفلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز ضماد
گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و
قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و مربی و معجون آن در قرابادین ذکر رفته

تمساح بکسر تا و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حا مهمله بفارسی نهنگ و بهندی گهریال نامند **ماهیت** آن حیوانی است بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع گنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدی که در آب شیر و فیل را بخود میکشد و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا و دم حیوانات در بستگی اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند که دندان آن دو بار و در فک بالا و پایین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بیاکردن دهان یک دندان دیگری آید و تطبیق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عوض آن دو ذرع و زیاده بران و تخم بر خشکی میگذارد و بچهای آن انچه در آب نقش مینماید تمساح میشوند وانچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش مینماید ورل مانی نامند و گویند همین سقنقور است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین تازه و قرص زهره در باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن گل جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار گزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزول و لین جهت رفع قولنج و تلیین بول و الکیموس طلای خون آن با طلیه و امثله جهت تغییر لون و رفع بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت رفع شقیقه و صداع و ذبیان بر بدن صاحب تب ربع جهت رفع آن مؤثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ در هر که در آن مرتع باشد گویند رفع صداع آن است و تدخین قضیب آن بامو مدام که بریشان باد و جون پیه آن را بر موضع گزیدگی آن گذارند تسکین درد جمیع اعضاء و جون بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان از آن بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی از آن کنده باشند جهت منع تب ... و تسکین درد چشم که چشم جانب راست از جانب راست و چشم جانب چپ از جانب چپ ... و بستن آن پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت جامعت اثر تمام دارد و جون پوست تمساح را پر و پر به گردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند دران قریه تگرگ نبارد

فصل التاء مع النون تن بضم تا و شد فوقانیه و تشدید نون **ماهیت** آن ماهی است بزرگ و چرب که در دریای مظلم دو پای شام بهم میرسد و از اسبلهای حقیقه مینماید و رنگ سیاه مایل **طبیعت** آن حار یابس **افعال و خواص** آن خوردن نمک سود آن جهت سم مار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تا و سکون نون و فتح با موحده و الف و ضم کاف و سکون واو ترکی تتن و بهندی تمباکو نامند **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا قسمی از انواع بنج جبلی باشد که قلومس نامند جه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه در بیت نسبت بای مشابه آن است و قسم سوم قلومس را تعریف کرده اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از آن دراز تر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و با اندک زغب و تخم آن ریزه و سرخ مایل بسیاهی و در علاقه و موجد دیگر آنکه در زمان بقراط جهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرده آورده بودند و در خنادق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردد که احدی را وبا اثر کرد آن گیاه مسمی از قلومس بوده و این اثر با تنباکو نیا شد در هر بلده که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال یا آنکه این از آدویه حادثه و قریب صد سال است که بهم رسیده و در صد و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و ظهور آن در ایران و توران و هندوستان برتگیس که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم و برگ آن را بسمت ایران و هندوستان برده و از آنجا بجاهای دیگر منتشر گشته چونکه شاید بالفعل هیچ ملکی و بلدی و قریه نباشد که استعمال نه نمایند خواه بعنوان کشیدن بقلیان و خواه بخوردن و خائیدن آن و خواه بسعوط نمودن سفوف آن خواه در آن بلده و قریه بهم رسد یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی بخرند و گویند که در ایران در سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبر پادشاه و اوایل جهانگیر پادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسپنده و تند بوی زرد مایل بسرخی است که خالهای سرخ مایل بتیرگی بران افتاده باشد که چون آتش نموده با آتش بشناسند و آسپنده باشد چون نکارو سیلی

دخواه کازرونی و یا طولی و یا صبحی و یا تلخی و یا قتالی باشد و خواه از غیر آن لیکن هرجا که خوب شود مانند امانت خدائی بنارسی و مشهور سورتی برای آن است

خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن باتند سیاه که بهندی گر بضم کاف فارسی و سکون را و بهندی جهار نقطه دو نامند که اهل هند و دکن و بنگاله

مستعمل دارند که برگ تنباکو را باهم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر یا هم خوب کوبیده و سرشته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا تخمیر یابد و از آن

کرکاکو می نامند و بعضی برای سرعت و زیادتی نفعان و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن نمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بر آن

گذاشته باصطلاح هند این طریق را سلفه مینامند و صاحبان امتیاز تا به که تابه کوچکی از نقره و یا سفالی ساخته و بالای کردی آن بقدر یک قوله

از آن که کرکاکو نامند جبانیده در سر غلیان میگذارند که مدوی تا بالای آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوئی قلیل

سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه بوی سیب الکبیر نرسد مربای سیب به در کوبیدن داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر

ظرف را از گل بند نموده و در زمین دفن می کنند تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده بطور مذکور چسبانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو ها از برای

کرکاکو تنباکوی بهلسه که در دکن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک و زعفرانی رنگ و شیره دار سیده و بعد از آن تنباکو جنار

گره و ترپتی است و در بنگاله بهاگلپور و در هندوستان کال مشهور و کیسانند و تلخ **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن

معطش و مجفف و سسام ای ... و دوان مصلح فساد هوای وبائی و تقشف آن بنی رطوبات دماغ و محرک آن وجهت درد دندان رطوبی و زرکومی

و نفس رطوبی و ضیق النفس یعنی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بتجربه خوردن کرکاکو بمقدار دانه نخودی اشتهاجیب به و سعوط ساییده برگ آن

تا بمدا... جهت نزلات داخلی بارد رطب و تعطیس نمودن آن مفید و خوردن آن دار ارافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناهشتا و ذرور خاکستر

آن جهت ختم دوات و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه و نزدل آب آن بشوده و اشیاید

آب غلیان که ذره ذره ریزیده باشد از کثرت کشیدن بجهت استسقا و مار گزیده نافع دانسته اند با درارد لعوق مفرط ... و در آب نی غلیان خصوصا

نزدیک سر غلیان جمع میگردد چون از آن فتیله سازند و یا فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه التیام میابد و چون در چشم

کشند مشکوری را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ خشخاش که بهنگ سمبالو نامند جهت دفع

ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل و دماغ حار یابس محرور المزاج و مورث سده

و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه چند جوشیده است و گویند بسیار صحت مزاج بدن است زیرا که مرتعش ساخته خصوص جماعت

خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و حقوق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافت با آنکه اعیان دهشراف دانه ... اطبا و بعضی از ...

در بنگاله و هند ... صاحبان جلیقه مند تا حب یا نیده معمول دارند می کشند و لکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نکشند دانا ...

سعوط و عطوس اکثر می مستعمل دارند و قلیلی برگ آن را میخوردند و بعنوان ... می کشند **خطائی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون ...

دا و دار انشاه بعینی نیز گویند **ماهیت** آن قسمی است معنیج و بعضی سرخ مائل بتیرگی و بعضی مائل بسبزی میگه از خطائی آورند و نیز از قسمی سیاه رنگ ...

کاشغر می آورند موسوم بنام قندرو و تحقیق آن است که تخمیر آن از عصاره برگ حنای خطائی است و ماده آن گلی است که از بعض معادن باد زهر ...

بهم می آورند و اقراص ... آن ساخته بمهر پادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند و چون باد زهر معدنی مختلف الالوان است لهذا ...

نیز مختلف الالوان میباشد و نیز معمول از گل ارمنی طین مغره و زرنیخ با آب گیاهای محلله میسازند و بجای آن ... میشود و علامت آن است که از ...

بوی زرنیخ می آید بخلاف خطائی اصلی **طبیعت** آن مرکب القوی مائل بحرارت **افعال و خواص** آن رادع و محلل و قابض وجهت اورام حار ...

و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و درد اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و اشامیدن یک دانگ آن تا ...

مثقال جهت سهال دموی و بواسیر و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه آن جهت

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع مضر منش مصلح آن کتیرا است و نسخ شیر و حار و بارد در قرابادین
ذکر یافت **تنکار** بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف والف و راء مهمله بهندی سهاگه نامند **ماهیت** آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی
از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه بنمک و از ابوره زبدی و بشیرازی تنگک نامند و قسمی شبیه بسیر و آن زبد البورق است و بشیرازی
برنک گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب است از نمک قلعی بالسوید شده با سرد و بوره
ارمنی است که مجموع را در شیر گاو و یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند از آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و لحام الذهب مصنوع از بول
غلمان نزد یک میلوم است که در ظرف مس جمع میکنند و مانند و در آفتاب جامی نمک نشا باعث تا منعقد و صلب گردد و آنچه به تحقیق پیوسته معدنی
است و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود
طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک دارای سموم است **افعال و خواص** آن داخل کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی آن و گداز آن
است و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان تاکل آن و قتل کرم آن مفید گفته اند و لیکن
تجربه دیگر از عمل معلوم و مشاهده که متاکل دندان است و دندان را بزودی می اندازد چون چند روز متوالی بسائیده بر بن دندان بمالند و از خاصیت
معدنی است که نقره قلعی و ملمع آهن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن
در عمل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن طعوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی
تنین بکسر تاء و نون مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانی است بری و بحری میباشد بری آن اژدهن
میگردد مانند مار و بحری آن از دنباله مانند عقرب و بر دو نوع آن دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن
دسته موی چون کاکل و چون کسی انگشتری کند از آن بر ترف الدم **طبیعت** آن چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص** آن ضماد خاکستر
سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و برص نافع و چون گوشت تازه آن را بر موضع گزیده آن ببندند جاذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالج گزیده
آن مانند حیه و تروج خبیثه است **فصل الثالث مع الواو توابل** بفتح اول و واو و الف و کسر باء موحده و لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه ایست
که در اطعمه داخل مینمایند مانند گشنیز و زیره و سداب و شبت و فلفل و میخک و قرنفل و دارچینی و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف
و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی الاطیس نامند **ماهیت** آن ریزه ای است که از مس و آهن در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی را لوهچون
و مسی را تانبچون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند که چون سرکه بر آن پاشند رنگ
سبز و زنگار را از آن ظاهر سازد و تعلیل می آورند و سفید و رقیق ضعیف القوه **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و جالی
و اکال محرق لطیف و مقطع اخلاط و جهت منع خروج خبیثه از انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت جفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد صلب جراحات
و چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مسهل آن با یک مثقال عاقرقرحا و یا ارد گندم و یا صمغ عربی که حب ساخته جهت رفع
نشاء ماعت آن مرو بزند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آن که مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا و مار مار معفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن مقدار
شربت آنست با ماء العسل و حب استسهال کیموس لزج و جابن تجربه کرده علت از اذار شکم و ورم و زبر مضر است مفید و زیاده آن باعث
سحج و قرحه امعا است و نباید تا استعمال نشود و همچنین غیر مغسول از آن از امراض حین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن نهایت لطافت
و حلاوت میباشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اصل مند توبال از مسوقات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در
حرف المیم در مسی کر یافت **توبال آهن** **طبیعت** آن چهارم خشک **افعال و خواص** آن قابض اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده
و باه و در سائر منافع و خواص قریب توبال نحاس است و چون در شسته در جای نمناک خصوصا تحت حمها کهنه گذارند زعفران میشود و آن حکیت

بردن حب عدس و جلای حمره آن و نابع آن نوشادر جهت برص و بهق و سبل از مجرب آزموده و بارگه و کحل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید
بسیار خواص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل نوبال النحاس مقدمه کتاب کریافت **توت** بضم تا و سکون واو و تاء مثناة
فوقانیه و بنای مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین را شامی و ترش را شامی نامند بهترین هر دو
نوع آن بالیده شاداب است **طبیعت** شیرین آن گرم در اخر اول و تر در اخر دوم با قوت قابضه و بارد **افعال و خواص** آن
مولد خون صالح و مرطب نافع و مفتح سده و مصلح جگر و فساد شیر و مسمن بدن و مبهی و مقوی باه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت البه و حصبه نافع
و در الفلاح شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط و فاسد و شیخ الرئیس صاحب شفا را الاسقام مفسد خون گفته اند و مصلح و طبخ مشبعه چنانکه مستعمل
مفسد است مصلح سکنجبین حامض و سمبروین و کسی که از آن بر وی حمی عارض بگردد جوارش کمونی و ترش آن ... دوم سرد در اول خشک و قابض
عضو ضعیف آن قائم مقام سماق است **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره
و نافع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سایر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و مقوی معده و مشهی و غرغره آب آن بدستور با رب آن جهت قروح خبیثه
دهان و قلاع و بثور و جرب و تحلیل ورم حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصاً با معینات آن مانند آب گشنیز تازه و آب برگ کاسنی و تب بکار ماذو
سماق و زعفران و ثمرة الطرفا و امثال آن و کند رهیک لیقه رب حاجت از رادع و تحلیل و جلا و شامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و منع انصباب
مواد منجلبه بسوی معده و عضو ضعیف آن با معینات و مقویات آن مفید منضج سینه و ششش و عصب و مصلح آن عسل و آب انار و حقنه جهت رشحات اطفال
مضیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام است و صنعت رب و شربت آن با خواص و منافع در قرابادین کریافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال آن
در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بعد شرب مطبوخ تنقیه آن در بکارند آب بیخ رسیده باشد با
شکر و عسل و با انگور انجیر در آن پخته باشند جهت خانق النمر و سایر سموم و برسام و جنون و در دیگر و لیث که از اخلاط خام باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز
همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن و مطبوخ هشت درهم پوستهای آن با نه قیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته و بمنصف
رسیده باشد مسهل قوی سودا است شرباً و مضمضه و ضماد و اطلول آن جهت درد دندان و تحلیل و سهال برگ آن نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون
آب بیخ توت را که از شگافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک قبضه با قدری آب باران داطراف سر بوش از انجیر
گرفته بجوشانند تا نیست سد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه
رب حامض آن جهت ورم و بثور و قم و غرغره بآن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد
درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن محلل اورام و القروح ضماد آن مجرب که در حمام جهت بثر عمر من فروح خبیثه
مخفنه و بدستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن تنهائی سائیده جهت بثور و قروح اکثر اعضا با
جرب البته با بس نافع و توت ناریس با رد قابض و ضماد آن با سرکه جهت منع شقاق و شری و تنهائی نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان و پای آلالة
دار مودوده است السموم اشامیدن عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی و تریاق افیون کران آن
چون در آب جوشانیده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول نمایند خصوصاً در بستان **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناة
فوقانیه و فتح تا و مثناة تحتانیه و الف معرب آن دود یا فارسی است یونانی نمقوکش نامند **ماهیت** آن صاحب تحفه المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمه الله علیه
و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضه شتر مرغ که بر وجه چیزی مثل نمک ظاهر باشد و
بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظتر از همه و مشهور تر توتیای هندی و توتیای دیگر یک در غایت حدت است و چند
قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است در شفاء الاسقام نوشته که توتیای الهی نیز میباشد و آن سنگهای سفید مستدیر

191

است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آن است که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شیح که بفارسی شبه و زردی توتیا و بهندی جست
نامند باشد و سیوم را از مس بعمل می آورند مولف گوید آنچه بتحقیق پیوسته آن است که غیر مصنوع نیلیا شد اما کرمانی که انابیبی سفالک و غیر آبی یعنی شبیه
نبات دان که بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند دو قسم است که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل میآورند بدین طریق که کوره از دو
دو طبقه میسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن باشد و جانب بالا از اندر از خاک چسپنده که در عراق از خاک است میسازند قلمها و شمسهای بلند به
مقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک خطمی ساییده باز خشک نموده در طبقات آن کوره بدست چلیپا
حواله بنده می چینند تا آنکه در حلیل گداز سرب و دود آن بر آنها بچسپد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون تا مدتی گذشت و یافتند که دود سرب
بر آنها چسپیده و منعقد شده است آنها را بر می آورند و میشکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه سفالک را از آنها جدا مینمایند و آن توتیای کرمانی است و با
بدستور قلمها و شمسهای نهاده در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر که شنیده شد که کوره را مانند توری تنگ و بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند
و از پایین تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمسها میگذارند پس قلمها و شمسها که خود ساخته در آنها نصب میکنند و بعد
مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی و شیح با موضع یعنی روی توتیا
شنیده شد که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچها و انبوبهای صلب سفید خاک آمیخته است و مستعمل نرم سائیده مغسول است زیرا که استعمال غیر
مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندی است از مس با زاج سفید بطریق احال بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین درست
و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور بصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت است که از کرمان
بصره میبرند و از آنجا بجاهای دیگر در ممالک میبرند طبیعت آنچه جالینوس اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین نیز خشک در دوم گفته و
مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و باقوت تعریه اما اخضر شکر آنچه جاد یابس و چهارم اکال مجفف است در غایت تخفیف **افعال و خواص**
کرمانی آن از اکبر دو بیلین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و جانه و مقعده و سرطان
متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح و جروح اکله و ریح بد بوئی زیر بغل اکتحالا و ذرورا و طلاء و مرهما و با روغن گل جهت التیام جراحات و تخفیف
رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مشروب و معده مسخن و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیافاً و جهت حرقة البول و
قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان حکم [illegible] و مولد سدد و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج مغسول
آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و تلیمیا است و طریق تشویه آن آنست که انرا با آب سائیده قرص میسازند و در آتش نرم بر روی سفالی نگذارند
و بگیرد انقدر تا خشک شود و بکار برند توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و سهال قوی و قاتل است و شرب استعمال آن جایز نیست محرق و غیر محرق
آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح قروح در مراهم و اطلیه اصحاء مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن
بیاشامد قی شده داو زود از غائله آن نجات یابد مقدار قلیل محرق آن با ابینگره که گیاه هندی است و در حرف الالف ذکر یافت طلاء جهت تخفیف
جرب رطب و حکه و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آن و جهت ناصور و غیر آن فقطور از نفع و چون مقدار سه مثقال از آن با سه مثقال سیر نرم
سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفعه جهت قرحه مجاری البول که به سوزاک نامند
نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یک درهم آن با ده درهم مردار سنگ باهم نرم سوده با نیم آثار آب
ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض سوزاک نافع و بدستور غسل و پروردن کرمانی
آن با آب غوره و شیافات آن مصعد [illegible] توتیای در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن در درمان توتیای کرمانی است
که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گدازند در [illegible] زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه از آن را با انگشت گدازند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند

مانند زاج پس بردشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد داورا خناق و قی و التهاب و وجع معده و امعاء و سوزش

بول و برانداختن و تمدد اعضاء و غیره عارض شده باشند تدبیر آن است که او را قی فرمایند و بخورانید آن را مراق دسمه و شیر تازه دوشیده و مکرر پس بالعبه و

روغن بادام و آب گوشت سوپ لعاب‌ها فرمودن **توذری** بالضم تا و سکون واو و فتح ذال و را مهملتین و سکون یا و اسم فارسی است و بهوئی نامند و سیمین

دبعربی بزر الحجم و بزر الهوه و قصیصه با صنوبها فذ و مه و یکر ما نی مار درخت و تبریزی درینه نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است برگ آن دراز و بی

ساق و شاخ‌های آن سرخ و صلب و با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم می‌باشد سرخ و زرد و سفید

و سرخ آن را در اصفهان فذ و مه گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد اندک رگ در پهن تر و غیر جنیه است و جنبه را با صفهانی خاکشی گویند **طبیعت** آن

در دوم گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مسمن و منعظ و مسمن بدن و جهت

برودت احشاء و سرخ کردن رنگ رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه بالتصفیه و صوت و سعال مزمن و ضیق طبیخ آن و زیره که جهت تلیین اعضاء

و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطان باطنی دا برده و ورم‌های صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع تخم چشم و پاک کردن جرب آن با لعوق

آن با عسل جهت تقطیع خلط‌های لزج سینه و شش و امثال مطبوخ آن با شراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند

باید که در آب خیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه

و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در رفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سائر

افعال از دو درهم تا شش درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن جالبنوس در غایت نفع است و دواء المقو در یلین در قراباذین ذکر یافت **توری**

بضم تای مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح را مهمله و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاهی شبیه است ببیاره دار مانند خیار و خیار زه و ثمر آن از پوست

کنده پخته در دو پیازه و قورمه یا بدون گوشت ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی گهرا و دیگری

کهیا و سوم بالیدار بزرگ قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و دوم بیکر ریشدار و خیار دار اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت**

تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالذوجت **افعال و خواص** آن اهل هند برگ شاخ قسم اول آن را منضج ماده بلغم خام و دافع آن

و دافع اماس اعضاء و زردی بدن و استسقاء و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت

قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب لرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته

اند **فصل التاسع مع الهاء** **تهکار** بفتح تا و هاء و کاف و الف و را مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود است **ماهیت**

آن درختی است با بلقامت و زیاده بر آن و شاخ‌های آن پراکنده و بر آنها گره‌ها و بر سر گرهی یک و دو شاخ باریک و بر آنها برگ‌های کوچک پهن

سبز لطیف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک شاخی باریک باریک سفید رنگ و بعد خشک شدن سیاهی مایل

از آن ظاهر میگردد و بر آن برگ‌های ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی

افعال و خواص آن خوردن پخته سه از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بسیار ادرک نامند در هم سائیده جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضاء خصوصا

دست و پا که بعد از خوردن نشستنی لاحق آید و عرق خشک گیرد و بخوردن آن گویا از درد رسته بخیه بگیرند جهت اوجاع اعضاء و نشر جاهای اعمال نافع

فصل العاشر مع الیاء المثناة التحتانیه **تیاین** بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن نوعی از تیاکوی

میباشد و سرخ رنگ و ساده و سفید و سیاه و دیگر آن انجیر جمیز است و جمیز را انجیر گولر نامند در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط

در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخ‌های آن شیر دار و برگ آن را چون بشکنند از بیخ آن شیر سفید می‌آید و درخت آن گل کرده ثمر می‌بندد بخلاف درخت‌های

دیگر و ثمر آن بر پوست شاخ‌های آن در برگ رستنی از برگ نیز آن لیفه و شاخ‌های آن بر روی زمین گسترده مانند مشک و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر

و انجیر شامی سیاه و بسیار بزرگ میشود و شیرین و انجیر شیرین شاداب با آب باشد خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن بهتر است و بعضی گویند که آن
و در انجیر با پوست بهتر است و انجیری که پیش از برگ یا با برگ برآید باشد نشاید خوردن و اکتفا به خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را
در آب بپزند گوشت سخت زود بپزد و آنچه از سهاق انجیر است شیر آن انجیر بسیار متکرر طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در سوم نیز گرم گفته اند و بری
آن گرمتر است و در رطوبت کمتر افعال و خواص آن ملطف و محلل جالی قوی و جرح دفاع رادع و کثیر الغذا از سائر میوه ها و
سریع الانحدار و مسکن است و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل و کاسر قوت اخلاط غلیظه و مدر بول و مسمن بدن عضو و صالح بلغم بافادری
نماید و جهت خفقان و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و جهت سنگ گرده و عسر البول و تقطیر آن نافع
او را مداومت مسهل و اطبا جهت اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن تحلیل و جهت دماغ و با مغز گردگان جهت امان از سموم قاتله
با سداب مناسب تریاق و با مغز قرطم و کلیه اگر با هم و پوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون بسیار خورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد
و خوردن آن پیش از طعام ملین طبع نماید و باعث نفخ معده و چون بطبخ کرده آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم
و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال قوی تر از تازه آن و مسکن تشنگی و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و
جهت فالج و امراض رطوبی مبرد و درد کمر و وجع ظهر و تکثیر بول نافع و مشعل و سبب کردن آن گرده و اوجاع الراس با بادام و گردو خشک آن نیز جهت
صرع و تقویت دماغ و درد خشک آن مخفف قروح شر الاذن و قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش و مرض الکحال و قطور لبن
آن با عسل جهت غشاوه و رطوبت نزول آب و غلظ و طبقات و آب برگ آن جهت دیه خشونت اجفان الکحم و الصداع و غرغره آب طبیخ آن جهت
رفع اورام حنجره و لسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل جهت تنقیه سینه و ریه و بازو و خشک آن جهت
تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه استسقا و الغذا با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده و طحال و با مغز گردکان جهت معالجه
بقولنج و صاحبان پوست طبع و با تخم خطمی مقدار یک مثقال جهت اطلاق نمودن طبع و آشامیدن شراب آن و حقنه آب مطبوخ آن
جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری نشانده زود بجوشانند و هر روز پنج عدد از آن با قدری سرکه آن بخورند جهت لاغری تنهائی یا با سکنجبین
و سکنجبین و پنج کبر ضماد نمایند جهت تحلیل و ورم طحال مجرب و تحلیل جرم آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی
بیست مثقال از آن بخورند با خاصیت محرک باه و مسمن است و اطلاق طبع نماید و جهت گزیدن عقرب و سائر سموم مجرب است و اندر شراب آن جهت فرزن و تفتیح
سده و تنقیه گرده و مثانه و انجیر سرخ در جمیع افعال قوی تر و ضماد پخته کوبیده آن تنها یا با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام
با گوش و سائر اورام صلب و تحلیل خنازیر و تا لیل و تنقیه عصب و آثار سیاه جلد که خنازیر مانند و جهت تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با
خمیر یا پخته و با خمیر مایه جهت انضاج دامل و با زاج جهت قروح ساعیه و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داحس و مطبوخ
آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت جبین که حلیم معده و اورام و ریاح است نافع و ضماد پخته آن با آرد جو جهت تسکین
اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن دندان بی عدیل و مقوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت دوا ثعلب و
داء الحیه و با موم و روغن زیت جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و بلغم و زرد و تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن
با آب مطبوخ سداب جهت مغص محلول است آن با آرد باقلا و باهشی جهت تنقیه قروح و جرب و قروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم و انجیر پارسی
اول لبن آن با و بادام جهت حفظ صابره و گوهی آن محلل و جاذب با نزیاقیت و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب با سرکه و نمک جهت قروح رطبه
و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با گرسنه جهت گزیدن افعی و مالیدن طلای آن با برگ جهت خارش جهت اخراج استخوان شکسته و شده
گیلانه انجیر خام را با گوشت که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و ماشای آن بپزند زود مهرا گرداند و چون در دیگ بسیار اندازند نیز

آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان [illegible] مفید و [illegible] تسخین [illegible] آن گردد و پای [illegible]

و در آب جوشانیده [illegible] و طبیخ دهند [illegible] اگر دو جهت [illegible] مفاصل [illegible] آن تنقیه و صلابت مفاصل و وجع آن حقنه [illegible]

روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند [illegible] مفید [illegible] بدان جهت امراض مذکوره و [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] آن جهت فالج و [illegible] و تشنج [illegible] استسقا [illegible] ثقل [illegible] خشک کرده و سائیده آن با آب و عسل [illegible]

و بالیدن مخلوط آن با پوست تخم [illegible] بردار [illegible] باعث [illegible] آن و قطور [illegible] آن با زیت و یا روغن [illegible] دیگر در گوش جهت [illegible]

آن [illegible] آن باعث دفع کرمی [illegible] آن با روغن زیتون کنند و امثال آن جهت [illegible] مفاصل [illegible] و [illegible]

در سردی [illegible] سفر [illegible] آن در دهان و [illegible] دندان و درد چشم [illegible] و مسعود [illegible] آن با آتش و آب گرم [illegible]

[illegible] یک مرتبه جهت ابتدای جذام [illegible] زیاده شدن آن [illegible] خاکستر پوست آن جهت [illegible] آتش [illegible]

[illegible] است که چون دندان [illegible] با خود دارند یا در دست گیرند جهت منع [illegible] و چون در [illegible]

[illegible] باقی نمی‌ماند [illegible] چون [illegible] بالش و در [illegible] خانه [illegible] که در آن [illegible] جمع گردد

و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین [illegible] مزاج و پیران [illegible] مفید [illegible] آن زیاده [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] آن در قرابادین ذکر یافت و چون [illegible] در جمیع افعال [illegible] استعمال [illegible]

فلفل [illegible] است که آب [illegible] باشد [illegible] در افعال [illegible] **فلفل الماء** [illegible] الاطم [illegible] بفتح [illegible] و سکون لام و فتح جیم [illegible]

برگ [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible] و تسکین درد دندان [illegible] که در

حلق مانده و کرم معده و جهت تقویت هضم [illegible] حاره و [illegible] حاره و [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] آن باعث [illegible]

حرارت در معده و تقویت آن [illegible] سعال [illegible] ضعیف [illegible] مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن [illegible] و آب

[illegible] است و چون قدری نمک [illegible] ممزوج نموده در ظرف [illegible] قلعی دار و یا جهت [illegible]

نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده [illegible] و با آب [illegible] گلاب [illegible] و یا [illegible]

[illegible] قدری انداخته در ظرف [illegible] سر آن [illegible] بگذارند که آب [illegible] در آن [illegible]

ظرف [illegible] ممزوج [illegible] از [illegible] سه چهار ساعت [illegible] در آن [illegible]

[illegible] ظرف [illegible] از آن [illegible] **فلفل** [illegible] است [illegible] **ماهیت** آن [illegible] است [illegible]

[illegible] که از هند آورند و [illegible] گفته که [illegible] ذکر یافت **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت

جلای بیاض [illegible] و ظلمت بصر [illegible] آن [illegible] جهت [illegible] و [illegible] **فلفل الشاه**

[illegible] بفتح [illegible] و میم [illegible] است [illegible] که در [illegible] و در مازندران [illegible] **ماهیت** آن [illegible] است

شبیه [illegible] و کوتاه [illegible] آن [illegible] گره [illegible] آن [illegible] و طعم آن [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول

خشک **افعال و خواص** آن [illegible] و [illegible] و [illegible] آن جهت اورام [illegible] مواد [illegible] عرق [illegible]

آن جهت جلای باصره و تقویت [illegible] آن [illegible] مضر [illegible] و مصلح آن [illegible] شربت آن [illegible] مثقال [illegible]

آن [illegible] است **فلفل الاطفال** [illegible] **ماهیت** آن [illegible] است که [illegible]

برگ [illegible] **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible] نفث الدم [illegible]

که کهنه او قیه ابزاد در دو رطل آب بجوشانند تا بر تا نصف رسد مسهل رطوبات حقنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب با شکر جهت ربو و سعال

و ضعف جگر و استسقاء و زردی رخساره و رطوبات رحم و آکله و حکه و امراض معتاده و قرحه رطبه بثور با وخلا رنگ و مضمضه آن جهت تاکل دندان و

استحکام لثه مفید و چون بشکافند و زرد آن بخیسانند و را غوال تا مطبوخ است و تقطیر آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی

بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب بخیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جهت قروح امعا و اسهال کهنه و سیلان منی و

نزف الدم و اعضاء و برشته آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ضماد آن جهت بریدن گوشت زاید و قطع خون آن اجابات و طلاء آن

جهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب سرکه جهت سپرز و چون آن را با عسل

و قلیان بجوشانند و آب آن را با مشک بقوام آورند تا شامیدن آن جهت تحلیل شیرینی عدیل است و جهت تقویت اشتهاء و اعضاء و اعصاب و رفع اعیا

و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سپرز مصلح آن ... و بدل آن مازو و بالجمله آثار اوزان آن مقدار شربت از جرم آن

تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است **ثمرة الطرفا** بفارسی گز بار و معرب آن گزانج است بهندی ... تامند ماهیت آن ثمر درختی است

مثلث شکل بزرگتر از عدسه که ثمر اثل است که ذکر شد در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه جلا و تقطیع نیست **ثمش** بضم ثا و سکون

میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که مانند بنجه و حشیش نامند

فصل الثاء المثلثة مع الواو

ثوم بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی

سیر و بهندی لهسن گویند **ماهیت** آن بری و بستانی و جبلی می‌باشد بری را بیونانی اسقوردیون و بلغی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد

و بستانی آن دو قسم می‌باشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دندانه بهم متصل و یکی منحصر یک دانه و بقدر پیاز کوچکی این قسم کمتر است و جبلی از الفاظ

موسوم به نکلیدو برگ آن شبیه بنرگس و گل آن شبیه ... آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی و در بوئی المجلبه شبیه بدان بهتر از همه بستانی

مشهور بزرگ و ... است و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن بهتر و بعد از آن بستانی کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان

ثوم و کراث است که از اکراث نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت او شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم

افعال و خواص آن محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق با قوت تریاقیت و مفتح جلد

و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هواهای و بعض خصوصا با کثیر آن جهت تصفیه حلق

و شوربه و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال آنها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز

و دفع بلغم و تولید ریحی و زردی و حلق مانده و اقسام کرم معده و ... و در خوردن حرکت ... و مخرورین بجهت آن و ... و جهت تهیج

کهنه و قروح و ... و درد معده و دفع تشنگی که از بلغم و ... با شد و تقطیر البول و نیکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و تحلیل اورام و حصاة گرده

و گزیدن مار و سایر هوام و ... و جهت سم افعی و مداومت اکل آن ... و ... و با انجیر و ... با عسل

کرم‌ها و دیگر ... و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده

حلوا ساخته در ... با ... طبیخ و ... و عسل که بفارسی ... نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج

... و مصلح ... خون و مضر ... و بواسیر زنان حامله و صاحبان زحیر و ... و مولد صفرا و ... و مصلح ... باه و مصلح آن

با سرکه مصلح آن ... در آب ... نمک و اضافه نمودن روغن بادام و یا روغن گاو و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین

و امثال آنها و اکتحال با آب آن جهت ... الدم و ... که ... آن ... جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه

بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان و اکل آن ... تقویت لثه ... و ... آب مطبوخ آن ... کند ... جهت وجع اسنان

حادث از برودت و احتقان ... جهت عرق النسا و ... مقوی آن ... جهت سکون وجع ... و طلای آن مفید ... و طلای آن با عسل

جهت بثور وقوبا و قروح رطبه سر و سوسه آن و بها و جرب و تسکین مفرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب نافع و با نمک پوانه و کل سموم برفع اذیت آنها و بثور زایل و با سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم جهت ضماد و ضماد آن با شیر جهت گشودن بیله دمل و تضمید مجروق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن باآن جهت داء الثعلب و با روغن گل و جهت سعفه انفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا آن نیز و جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین بروغنیکه مکرر در آن جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقیکه از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و تعریق طبیعی و تسخیح حادث از خلط طلیح شرب و طلا از اخلاط و طلای رماد آن با سل جهت بهق و برص و داء الثعلب کهنه الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بآن و لیکن این ضعیف است نسبت بآن طلای آن با نوشادر جهت برص بهق و بازفت جهت داحس و خشونت ناخن و دلکی آن و طبیخ آن کشنده سلیس و جا نیدن برگ آن و لعاد از آن مضمضه به بنیاد ریحانی زایل کننده رائحه انست و گفته اند اگر جهت فالج تا چهل روز هر روز در ست خام از آن بلع نمایند بنظر یکه روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز چهل دانه شود باز بدستور روزی یک دانه کم نمایند تا بروز ستادم باز یکدانه رسد بدین انشاء الله تعالی زایل گردد و محتاج بدوای دیگر نگردد و چون طلا و نرادر زمین دفن نمایند تا بوشیا گردد و در انجا سیر اعوش نمایند تا قوت گیرد پس برآورده از آن معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه رویاند و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **ثومون** بضم ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون لغت رومی تخم زرد آب و سبز کی صفر ادویه نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم مثبت آن جاهای سایه گیاه آن شبیه بسبدا بی که آن در آن از آن گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و زیره و گوینده تر باشد و در تیج رفت و در افعال شاخ به نی **طبیعت** آن در سوم گرم خشک **افعال و خواص** آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم مخدر و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن بقدر رسم مصلح آن کثیرا و کسیرا است

فصل الثاء مع الیاء المثناه التحتانیه

ثیل بکسر ثاء و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خومه و بترکی بیلان از دیمی و در شکابن کرک و اش و لغات بید گیاه نامند و گویند که آن قوتی گی از جمله است ماهیت آن اصناف است صنفی گیاه است که در کنار آبها روئیده و برگهای سماک سبز و بید و منفرش بر روی زمین و مخصوص بر ایستنیت و شاخهای آن دراز و بار بار یک باکره ما و بیدهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و نازک صلب با تلخ صعتر و بر سر گرهی و بتار رسته گل آن ما بین سرخ و سفیدی و طعم گیاه آن بی مزه و بیخ آن مادام که تر و تازه است از آن منجوز ند و طعم آن شیرین بی مزه و با نازک حرافت و قبض و دواب از آن منجوز ند و طعم گرهای آن شیرین تر و صنف دیگر برگهای عریض و نرم و چوبین و دواب از آن امتحوز ندمی میزند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر برگ آن ببلبلاب و گل آن خوشبو و تمر آن کوچک و جود و تر آن بیخ با نشر بسطبر انگشتی و نازک بد بو **طبیعت** صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قبض و گوینده معتدل است و بیخ آن لطیف **افعال و خواص** آن شاماندن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول و طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از مبرطل با کرطل جهت رفع سموم قتاده مار و سگ دیوانه گزیده و حرقت البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و بیماری حار و سل نافع و مجرب ضماد بیخ آن جهت التیام جراحات تازه و مادام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت ادرار حیض و منع نزلات و ضماد جراحت آن جهت قطع خون بگوابیر و تحلیل اورام و تخفیف قروح نجاست نافع و مدر بول و صنف دوم عصاره آن با ادویه مشابه نامند شراب با مثل آن بر و مساوی آن نصف آن و ثلث آن فلفل و لوبزان هر دو کندر چون طبخ نمایند جهت علل چشم و تحلیل مواد آن و تخم آن نعابیت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و رکنین مواد معده و احشاء و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم از اجزاء آن در ظرف زجاجی بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد از آن جهت قطع خون بگوابیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمی شود دکه مرتبه نیم درم آن را بمالند و ضماد تازه آن با روغن گل نعابت ملین و منضج و محلل است

باب جیم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است فصل الجیم مع الالف ما جانا و هو تخم جیم والف

بضم جیم و سکون حا و فتح لام و الف و دال مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون واو و دال مهمله بمعنی شهبانیه هست جهت آنکه بانان آن متعارف اند از آنها در آب بگذارند و در جاهای خشک بسیار روید **ماهیت** آن
بانی است شبیه نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه ببرگ چغندر زرد و بیخ آن خشن و طعم آن اندک تلخی و بی‌گل **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم
افعال و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و جهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک داوی ورم حاره و قروح خبیثه خفیه ساعیه
ضماداً و ذرور او نافع و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن شود **مضر** عصب **مصلح** آن شکر مقدار شربت آن دو مثقال **حام جل**
بفتح جیم الف و سکون میم و با و جیم و ختار را و الف و لام اسم ثمر هندی است در بنگاله مشهور است بانبه **ماهیت** آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و در صنف
میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دارد و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار تقاطع تخم مروا
سفید و از سرخ سرخ رنگ دانه ک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود و کوچکی که گلابی نامند و ثمر آن اکثر در بفصل گرما که موسم برشکال و بنگاله
بسیار می‌آورد و در بفصل زمستان نیز بعضی بهار و لیکن لذیذ و از آن موسم نیست و در هند و دکن بهتر از بنگاله میشود لاکن لذیذتر بنگاله نیست و بهترین آن رسیده
بالیده و شاداب شیرین کم تخم است خصوصاً نوع سفید آن درخت آن بزرگی درخت سیب و بحجم موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت
و بی تشریف و چوب آن بریشه شکننده و میباشد و قابل حرارت نیست و اهل هند از آن خلال میسازند و میوه زانند و درخت آن زود بثمر می‌آید و کهنه سالخورده
آن کم ثمر میباشد و چون ثمره از ابر بدار اطراف آن شاخها برآمده در زمین و سال بار ثمر میدهد **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت فضلیه و قوت قابضه **افعال**
و خواص آن مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع ابتدا ابس قابض و مدبول و حابس اسهال خصوصاً که با پوست و تخم آنرا بخورند و تمر آن
قابض‌تر و چون پوست درخت نو نهال آنرا که هنوز ثمر نیاورده باشد مقدار دو مثقال از آن شب در قدری آب بجوشانند و صبح مالیده صاف کرده اندکی نمک
داخل کرده تا سه چهار روز تازه و صبحاً بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است **المضار** مضر مبرودین و مرطوبین و مصلح آن قولنج و مصلح و محرک نزله
و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات در ابدان مستعده خصوص اکثار آن و مضمضه بآب برگ مطبوخ آن جهت
تقویت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و ممکن و دو آن **حام کماس** بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف
و سین مهمله بلغت هندی و بنگاله است **ماهیت** آن گیاهی است که در هند و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساقهای
بقدر یک ذرع و زیاده و کمتر از آن در عدد و بار زیاده بر سر ساقه سه برگ پیوسته بهم با بورقیت و حدت و بیخ آن سفید تقریباً پیاز کوچکی با حدت
و با رقیت و گل آن شبیه ببرگی چه بعضی طرف پایین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی مایل مخروطی شکل پوشیده و زیر آن گل آن گرهی صراحی شکل و مخی با رنگ سفید و
گل آن نهایت بدبو **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن ورق برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با قلفل که سائیده
حبوب بندند برحبی بقدر تلفلی و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس فی و در ریشه که بند شود و گداختن مقدار نخودی و با باقلای از آن بیخ در جوف
قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند المقدار کمیلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک دو لقمه بیخ نرم پخته فی روغن
دبی نمک بخیه زند مجرب است اند و چون مقدار است و چهار تولد که یک نیم باو آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف گلی کنند و بوزن آن روغن گاو
داخل آن نمایند و خوب بجوشانند بس آب لیموی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده خوب بجوشانند و اگر آب لیمو گم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق باشد
آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و در شیشه یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهدر که‌ره
نامند که روزی دو مرتبه از آن در جوف زخم بگذارند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و جاق شدن خارشتی در آن موضع باقی بماند
از مالیدن همان روغن مزبور زایل گردد و این روغن زیاده از یک هفته بماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند **حاموس**
بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی گاومیش و بهندی بهینس نامند **ماهیت** آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ بسیار قوی و در نسب گاو
بلندتر و قوی‌تر و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی و آنرا ارنا بهینس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن

199

بلند تر و قوی تر از اهلی می باشد و آن را ابرنه نامند و در زور و قوت این مرتبه است که شیر و فیل را می کشد و شیر را بخون آن نسبت شیر گاه [illegible]

خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته اند **طبیعت** آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم تر و خشک تر **افعال و خواص** آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت صحاح

رباعیات و ثقیل گردد آن نوع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه کباب آن بسیار لذیذ و در نضج و غلظت کمتر و در دکر نخیق آن و شحم آن [illegible]

طرواعی و [illegible] سم آن مخفف و نوع دیگر گفته اند انثیا میدن حار تر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال آن و عرق النسا

و نقرس مصلح آن آب کامه و دار چینی و ادویه ملطفه و مهرالحیتین آن بعد از آن سکنجبین آشامیدند و بلیت از پوست جنگلی آن شیر [illegible]

شود **جامون** بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم **مینا منا ماهیت** آن میوه نیست درخت آن

بزرگ بقدر درخت [illegible] از آن نیز کمتر و برگ آن اندک بار یک ملبا تا با یک شیر و سبز تیره و شکوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه

و اندک طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر آن باطن آن بنفش و باغی و صحرائی می باشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با

عفوصت بسیار و باغی شیرین و عفوصت آن کمی و ثمر آن بزرگ ما لیده و بسیار شاداب و جاشنی دار و تخم آن کوچک و عفوصت کمی دارد و باغی با موتا نامند

و عفوصت و ترش دار و صاف تر کوره می نامند **طبیعت** آن سرد در آخر دوم خشک در سوم **افعال و خواص** آن جاذب اسهال صفراوی و مقوی

معده و کبد حار و مطفی حرارت دم و صفرا و خونابه مضمضه آن جهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس قی و اسهالات و دافع

حرارت معده و کبد و حرارت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت بواسیر مفید و طلاء ثمر رسیده آن جهت دا الثعلب نافع و داء یا تاده [illegible]

است در چند مرتبه و نفوع ریشهای بار یک بیخ آن و بیخهای بار یک آن بقدر ده تولد بخیسانند در آب شب تا صبح مالیده صاف نموده بیاشامند

امراض اسهال و زحیر و مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و بلیله بریان کرده جهت اسهال زمین مجرب و برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید

دانسته خوردن آن مضر بسبب [illegible] آن صفرا و مضر معده و دیر هضم مصلح آن نمک است و نمک آن با نیاره زمانی نگذارند بیشتر باقول بعد

اشامیدن افشره آن که آب آن را گرفته صاف نموده قدری آب نبات بقدر دانگه طعم از آن تلخ گرداند داخل کرده بیاشامند و ترک آب آن بیرکه آب ازو

صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم از جاشنی دار گرداند بر آتش ملایم طبخ نماید تا انگشت بیچ گردد افعال آن گوره به تنهایی از اکل تمر نخیه است

و این را با فولاد و حوبن براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا نرم و سیاه گردد بحدیکه حیوش خورده بالای آن آید و اگر

گردد آن گاه آن را بیت نماید پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این با فولاد دشته جهت تقویت اشتها و دفع اسهال زمین و استسقاء و بواسیر

و استعمال آنها نافع و نوع از آنکه جامون مینا نامند مخصوص بنگاله است تمام در دست و دیگر جایی کم بهم می رسد و آن اندک و ترش و بعضی اندک ادارد و

خوشبو شبیه برائحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یک دانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته مغز آن سبز رنگ و رخت آن

بزرگ و درخت نوع اول می شود و اکثر پراگنده می باشد و برگهای آن نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک تخم کوچکتر و نازکتر و سبز روشن **طبیعت** آن

معتدل مایل ببرودت و یبوست **افعال و خواص** آن مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض **جاورس**

بجیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهمله معرب گاورس است **ماهیت** آن نوعی از ارزن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوعی از آن است

ماهیت آن حبی است زرد رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات نوشته که سه نوع است یک نوع آن دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح و خصم لام

و سیم و دیگر برادره بزبان بنجه و بفارسی زرت بزبان سنجه گویند و نوع سوم اجا و رنگ معرب وی است و بشیرازی گاورس نامند اول متوسط در بزرگی و کوچکی

و از آن هندی باجرا نامند و نوع دوم را جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی کنکنی گویند و نیز در بنگاله یک نوع دیگر می شود که از کنکنی بزرگتر

و زرد رنگ است و آن را چینه نامند و خوشه آن ... خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند جو و اندک قصیر و دراز تر از آن خوشه آن بیرمانند خوشه جو

و دانه آن از آن بزرگتر و ... **طبیعت** آن اول سرد در آخر دوم و خشک ... و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند

۲۰۰

گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف‌تر از دخن و قابض و مجفف و بلی اللزج و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباید و دیر هضم
و چون هضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا نخبه آن جهت التوای حجاب و استسقاء و نزلات نافع و خوردن
نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغن‌ها و شکر و حلواهای چرب و با شیر یا
با نخاله پختن یا با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن روغن‌ها بر بدن و کماد گرم کرده آن محلل نفخ و تهیگاه و مغص و درد کمر و پختن آن با شیر تازه و شکر جهت
خون اندرو رطوبت آبدار سده و جلوس بر سائیده آن با نمک در خرقه بسته با جهت بر و ز معقده و پیچش و ثقل بخشیدن مع نافع و بدل آن جماره شونیز و
استعمال کنند آنکه بسیار آن گذر شد جایز نیست **جاوشیر** بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه بفارسی جواشیر گوشیر نیز
بشیرازی جاجوشی نامند **ماهیت** آن صمغی است با بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات از ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی نرم و بر ر وی سفید شبیه
به تخم کان شبیه به برگ انجیر مایل باستداره و بر پنج تفرق و خشن و بسیار سبز و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب باخون
و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب و زغب سفید مانند خیار و پر دان آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تلخ و زعفرانی
رنگ و طریق اخذ آن است که بیخ آن را شکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آن را خالی نموده برگی در زیر آن فرش میمایند که صمغ آن بر آن جمع گردد و چون خشک گردد
از آن میگیرند و نیز از ساق بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن تیمش حوب است بطریق مذکور صمغ اخذ مینمایند و نیز از علامت خوبی آن است که در هنگام
ریزه شدن سود آن ریزه های آن سفید باشد و زبان را نگزد و بدست بساید و چون در آبی که در آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از زبان
آن نگیرد و زرد خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب کثافت شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل و مغشوش آن سیاه ناک و خشن با نوشق و مومی کنند
طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص** آن محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و منضج اعصاب صحیحه
قویه و ملین صلابات و جالی کزو و جالی و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و
ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و درد کمر از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان‌ها و در دهلیز و نزف الدم
بلغمی نافع که بقدر درهم آن را با آب رازیانج بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یک مثقال آن جهت لزج حمیات دایره و استسقاء و یرقان و تقطیر البول
مثانه و تقطیر نفخ و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی تفتیت حصاة و دفع سموم امراض لر اینس مسیاه آن جهت صداع و صرع ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات
الصدریه و الصدر آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القرطم یا شراب جهت ضیر بصر و العین الکحال آن جهت نزول آب تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش
جهت دفع کرم الاسنان مالیدن آن بر دندان و بر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصکار شامیدن آن جهت سرفه و
درد پهلو حادث از برودت و بیخ نور ضماد بر آن جهت درد پهلو و عصاره العذار آشامیدن عصاره آن با سمر که طلا نمودن آن جهت تحلیل سرد و جوب
ده مثقال از آن در وجه عصیر عسلی انداز ند و بعد از بیت روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقاء حیند النفخ امعاء النفس نشامیدن آن تا کند قیم
آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات آن و دفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آور و خصوصا با افتیمون و اختناق رحم و امعاء و اسقاط
جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل بد و صلابات از آن زایل کند شرب با حمول او قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت
ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تخفیف آن القروح الجروح الاوجاع
طلاء آن با عسل جهت قروح مزمنه و ناسفار سی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس با روغن‌ها جهت دفع اعیا و به بلوی آشامیدن عصیر آن جهت
عرق النسا السموم طبیخ آن با زیت بحدیکه مرهم گردد جهت گزیدن سگ دیوانه و با زراوند آشامیدن آن جهت لسع هوام و مخبر و بخور عصیر آن در آکل کرده
آن در هم جهت الثیام قروح منضج انثیان مصلح آن ما و زو جلیاب بدل او در مطبوخ حلبی و بعضی مصر عصب صحیح و اسناه مقدار شربتان یک مثقال ال
ان بوزن آن قنه یا شیر انجیر و در اسمال اشق اشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال ان تا مثقال

زیاده نمود طول جهت گزیدن هوام و با هم مثقال اشتتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح عفنه و استخوان عاری از گوشت
شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده و لعابات قوی الفعل و اکل آن بیخ جهت جذام و ثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است

چادل منکری بفتح جیم فارسی و الف و ضم دال و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر را مهمله و سکون یا ماهیت آن ثمر درختی است که
در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضاف صوبه بنگاله است میشود در غلافی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مایل بزردی و با
دسومت و بی طعم و رائحه غالب و چون خشک و کهنه گردد میل بزردی و سیاهی نماید و بسیار مستعمل نیست طبیعت آن گرم و خشک در سوم تا زمان [illegible] افعال و خواص
آن مفتح و جالی و مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض سوداویه سودا [illegible] نافع شربا و ضمادا مضر محرور [illegible] و روغن آن [illegible]
جرب و قوبا مفید

چای خطائی بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خا معجمه و الف و کسر همزه و یا و صحیح بیای مثناة فوقانیه است نظامی مولفه ماهیت و سبب
اطلاع بران حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چای خطائی آن بود که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از مخصوصان خود
خشم گرفته او را از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و صحراها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی باطراف کوهها میگشت
گیاهی دید او را غذای خود ساخت در اندک زمانی آثار صحت [illegible] در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود یافت و در شهر آمده بیکی از مقربان پادشاه
احوال خود را نقل کرد و آن شخص بعرض پادشاه رسانید پادشاه او را احضار فرموده و از دیدن صورت او تعجب نمود و احوال را از اطبا فرمود
آن گیاه را احضار سازند و تجربه نمودند [illegible] و صاحب اختیارات نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه است [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آن زائل گردد و [illegible] آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون اصلاح [illegible] شود [illegible]
و گفته که حکایه که در باب چنین نبات از مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین [illegible] است و گیاهی [illegible] آن [illegible] در خمار [illegible]
بخوردن آن اعتبار و اندر [illegible] آن [illegible] پادشاه انجا [illegible] بادشاه [illegible] صلی الله [illegible]
نوعی است از انواع نبات منبت آن زمین چین است و از [illegible] و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم [illegible]
مقام ادویه مرکبه است [illegible] ادویه مرکبه [illegible] از این جهت اهل [illegible] دفع مضرت شراب [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] نافع ترین ادویه است [illegible] در میان [illegible]
آن [illegible] در رائحه [illegible] در ولایت خطا جمیع مردم [illegible] صحرا رفته بودند [illegible] از آن اشجار
[illegible] از اشجار آن صحرا [illegible] بکاری مشغول شدند که بعد از انفراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی [illegible]
دیدند که تمام آن طعام [illegible] بعد از تفحص [illegible] که برگهای [illegible] و هضم طعام [illegible]
و در صدد تجربه آن [illegible] کتاب [illegible] برگ آن شبیه برگ انار و [illegible] بزرگتر [illegible]
برگ بعض [illegible] سفید شده [illegible] در میان آن [illegible]
رسته [illegible] کلهای [illegible] برگ [illegible] و چهار برگه [illegible]
[illegible] آن انواع الوان میباشد سفید و سبز [illegible] و تیره و سیاه و اما سفید ریزه برگ خوشبوی [illegible] باشد از همه انواع
و بعد از آن سبز و اما میل بزردی [illegible] و بعد از آن [illegible] و بعد از آن سیاه و این از همه [illegible] و زبون تر و نوع اول [illegible] آن [illegible]
دیگران [illegible] تجارت [illegible] آن [illegible] و سلاطین و حکام آن [illegible] و دیگر [illegible] و اما انواع دیگر آن بسیار است
[illegible] سبز و سیاه آن [illegible] شنیده شد [illegible] مستعمل [illegible]
[illegible]

پس قدری فلفل چای را در ظرفی که چای داران چینی یا [illegible] ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلا در یک من طبی آب [illegible]

باشد یک درم و نیم یک مثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا مدت کامل میگذارند که قوت را بجا

در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف را که مطلوب خوردن است برگ در آن باشد در پیالها ریخته عوض [illegible] اندک [illegible]

اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می‌آشامند و اکثر قدری شیر گاو و یا شیر گاو [illegible] اندک [illegible] اصلاح [illegible] نیز در [illegible]

می‌آشامند [illegible] آن برگهای [illegible] خشک نموده [illegible] نموده و [illegible] تر کرده [illegible]

آن [illegible] آن برگها [illegible] مستعمل [illegible] آن گرم تا آخر درجه [illegible]

و [illegible] گرم در سوم [illegible] حرارت [illegible] آن [illegible]

[illegible] نوع ارواح [illegible]

[illegible] مواد [illegible]

[illegible]

[illegible] العول [illegible]

از برودت [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب گرم [illegible] گردد [illegible]

[illegible] امراض حاره [illegible] المزاج [illegible]

[illegible] از طعام [illegible]

[illegible] طعام گرم [illegible] بالای طعام [illegible] تحلیل آن [illegible]

[illegible]

[illegible] دارچینی [illegible] زعفران [illegible] دارچینی [illegible]

[illegible] دارچینی [illegible]

مثلا اگر [illegible] چینی [illegible]

[illegible] طعام [illegible]

استعمال آن [illegible] ذکر رفت [illegible] استعمال آن [illegible]

[illegible] آن چای [illegible] چینی [illegible]

[illegible]

دیده شده [illegible] برگ آن اندک [illegible]

آن [illegible] برگ [illegible]

و از آن [illegible] طبیعت آن گرم [illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۰۳

و بوی ان مانند بوی شراب و برگ ان شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ ان سفید و مانند موی باریک و سیاه ان بی گل و ثمر و نهایت لقای ان شش سال بسته زیاده ازسه ساله نمی ماند مگر در عسل نگاه دارند **طبیعت** ان در اول دوم گرم و در **افعال و خواص** ان مقوی دل و جگر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون والتیام جراحات ضماد و طلا و ادویه شراب دو درم ان جهت دیدن عسل و فسخ ان نافع و گویند بیخ ان را با گوشت پخته بخورند طبخ نمایند بر جهای گوشت سالیم ملصق زود و سایشیاف مرهم ان جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون جراحت تازه بجا بسازند ان را متفرق و ملتئم سازد مصلح ان مغز بادام تلخ مقدار ان تا چهار درم بدل ان در التیام قنطوریون دو در تفریح مثل و ربع ان عفران **جیبسین** بضم اول و سکون یای موحده و کسر سین مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و نون لغت سنگی است نامند **ماهیت** ان سنگی است خوشرنگ شفاف مانند طبقات که باسانی از روی هم جدا میگردد و قسم میباشد یکی سفید براق صاف که الفاظ گفته که این فی الحقیقه طلقی است که تصحیح کامل نیافته و بعضی گفته اند که زرنیخ است که ابله بران اجزا زرنیخ متحجر گشته در این اسفیداج جیبسین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سوم غیر صفائی و غیر براق و این حجر کچ است که بخته کوبیده گچ از ان میسازند و بدترین ان سرخ است و بالجمله **طبیعت** اقسام ان در سوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند **افعال و خواص** ان قابض و مغری و ضماد ان با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مغری و حابس خون و جالی از عضلات و محلل ورم و ترهل و استسقا و امراض الرأس طلای ان مفرد و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا قاطع سیلان خون و با سرکه با روغن گل جهت حبس عاف و باکل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب سرد و سرکه جهت حبس رعاف العلین طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سده و سرمه و منع نحلین خوردن سیم و با آب گشنیز جهت رفع سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص ان است که چون با روغن زیتون اندک بوده و شب بمالیده بسایند و بر کتاب و نوشتجات بمالند زایل گرداند و بر جاهای ... باعث قلع چرک و حرکی است و طلای ان بر بواسیر جهت رفع آن موثر المضار آشامیدن ان کشنده بجهت تحنیق و خشکی دهان و قولنج و تریاق ان آشامیدن ماء العسل و انسانی لعابی و حصاخطمی تر و تازه و ملوکیه و آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب البلسان و تریاق و نمودن اگر سیح عارض گردد علاج ان بر دارند و در اکثر اعراض و ناداوی نیز مانند اسفیداج و قوتر از ان است و سفیداب جیبسین در جمیع افعال قوتر از همه اقسام ان نهایت قابض و جامع و مجفف است **جبن** بضم جیم و بای موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند **ماهیت** ان معروف است و ان شیر بسته است بعمل نمودن پنیر مایه و غیره بران بهترین ان تازه چرب است که مابین تری و صلبی و خوشبو لذیذ مایل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح الاسنان که خوراک ان گیاههای نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم است و دستور صنعت ان است که شیر را جوشانیده پنیر مایه بران زده منجمد ساخته نمک بر ان بپاشند تا آب ان از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت از ان نمک زده و در سبدها و یا کیسه صفیقه کرده نمک بران پاشیده سنگی سنگین بران میگذارند تا آب ان تمام برآید و بعضی در رکاسه دوغ می کنند برای جذب آب ان پس استعمال می نمایند و اگر نمکین نخواهند تا بران نمک نپاشند و بهترین نمک سود آن است که از نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن گشته باشد و چون تناول نمایند رائحه آن در جشا تا مدتی از دهان بیاید **طبیعت** تازه ان در دوم سرد و تر **افعال و خواص** ان مقوی معده و روده و گرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردگان و صعتر نافع سکون لهیب حرارت و جاذب دافع مضرت شیر که در سنگ خورده باشد و باضماد آن مفتت اعضا را بعد از اکل بر شسته آن بعد از طبیخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال ازدیاد ... و ضماد آن جهت نقرس ... چون پنیر را در آب جوش دهند در صفحه با نمک با شاه بلوط دگرد و منع تورم جراحات و دخان ضماد ان با برگ حنا که ... مضر و مبرد دفع اشتهای طعام و غیر هضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس ... مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و غیر آن سوده کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و معده مجفف رطوبات و ضماد ان با عسل جهت انفجار دمل و رفع ... جهت تحلیل مفاصل و قروح ... و گویند از مفاصل پنیری که ... جهت کلف و ... نافع السموم با فودنج جهت لسع جانوران ... نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و حرب مضر و مبرد ... صاحبان سده احشا و لاغر کننده بدن و مولد حصاه و مصلح آن مغز گردگان و بسیار کهنه متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردگان ... و پنیر ... که بفارسی ... در غایت رطوبت

و مسموم و جهت جرب و حکه و سل و التهاب معده و درد پهلو و پوست جلد و طبیع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر سرد و دفع مضرت

امراض بارده رطبه و مولد حصاة **جبلاهنگ** لغت فارسی است جلهنیم معرب است **ماهیت** آن تخم خاری است زرد رنگ

شبیه بشونیز و ان ترکی صفرا ادوی گویند و آن قومون است و ذکر یافت **افعال و خواص** آن مسهل و مقی و از اسامیدن تا یکدرهم

آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و بیشتر سم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آنرا خورده باشد خناق او را

عارض گردد و تدبیر کسی که آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بآب شبت چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن و زیرا دانسون

و شیر تازه با عسل و ضماد بر گ کرم کرده بر شکم آن و سرگاه شکم آن محتبس باشد ادرار

تحقین فرمایند به حقنهای مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثة جثجاث** بفتح جیم و سکون ثاء مثلثة و فتح جیم و

الف و ثاء مثلثة لغت عربی است و بیونانی بردیسیون نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر

و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه باقحوان رنگ آن سفید مایل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس

طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق مدر حیض و مزیل مغص گرم کننده

احشا و آشامیدن طبیخ آن و نشستن در آن بسیار نافع و ضماد آن جهت کسر ریاح و دفع مغص و رحی و بعد بدل و بخور آن جهت استسقا و

و مصلح آن طلیه کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال المهملة جدوار**

بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار بزاء عجمی است و بعربی اسلة و بیونانی ساطریوس و بشیرازی ماه فرفیر

و ماه فروین و بهندی نربسی نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده

و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس بمعنی آن خالص کننده بدن از غائله سمیت زهر است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر معوج و

شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشت و بعضی از آن بزرگتر و کوچکتر ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن منقش و بهترین

آن آنست که با وصاف مذکوره باشد و چون بخایند زنگار منقش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین باشد ضعیف العمل و مغشوش آنست

و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن منقش مایل بسبزی و عقربی شکل تلخ طعم باشد و این قسم که

چون بمذاق نمایند اولا اندک از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال

خطا است و این بهترین اقسام است دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مایل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این

در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و ساییده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از

قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و جبال موزنگ جوزنگ پور و نواح ایها است چهارم آنست که مایل بسیاهی و تلخ

و لقدر زیتونی باشد و این قسم اکثر جبال بلاد دکن است پنجم اندلسی است و از آنسله گویند و لقدر شربت و سیاه و نرم و

بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد و چنانچه اهل آن بلد مقداری نیم

فانگ انسان بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار

کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش چنی

محال خراسان خصوص بجاد و دیگر بسمت مشرق تر نزدیکتر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای افغانستان که میان سند و هند مقدس

نیست و اقع است گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کمرنگ بسفیدی مایل و در تریاقیت ضعیفتر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر

و رنگین تر و قویتر و در تریاقیت قریب بخطائی و از آن بسیار برای تجربت میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هندی میروید و چنین

٢٠٤

و همچنین آنچه که جدوار در تبت در یک تربت خوبی تر از آن بعمل آمده است و بهتر از جدوار ها است و بنابر این بهتر از جاهای دیگر و جزء اسالی و غیر آن بسیار زبون و نحیف

ضعیف الاثر مجرب گردیده و بهترین انواع جبال تبت است که جدوار در آنجا بسیار و بعضی آورده اند مثل آنکه در جبال قندهار و کابل نیز بهم میرسد و از جبال تبت

و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاهجهان آباد تا حوالی عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن در شهر آباد و اکثر جبال مورنگ و آنجا الی دکن و در هر یک از اماکن

مذکوره اقسام انواع می باشد و جدوار در قوت ضعیف تر از تمام خطائی و تبتی است بسبب گرمی آب و هوای آن و مانند آنکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی خوب الوجود

و کمیاب است بعضی از صیادان بی باک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را نگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند

تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و تلخ می باشد بر نگ جدوار رنگ نموده و بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بجند وجه است

یکی آنکه چون رنگ کرده را در آب تر نمایند و بدست و یا بپارچه کرباس بمالند رنگ آن در آن سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب از رنگین شده رنگ

آنچه از ابرای رنگ نموده و دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با تشنج می باشد بسبب آنکه در رنگ جعلی بیده و چون تازه و خشک نموده اند بخلاف اصلی که بازاری

و صاف و هموار می باشد و دیگر آنکه چون از اشکنند رنگ تمام اجزای باطن آن مساوی نمی باشد بلکه قرمزی است و ظاهر آن رنگین تر از قرمزی درون میان

جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار می باشد و رنگ آن سرخ تر و دوم آنکه چون بیش را تر نمایند بزبان سازند احساس حرقت

و حرارت نماید و اگر قدری باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار را بعد از احداث امور مذکوره بخاید و یا بسایند بزبان بمالند

رفع عارضه آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در شیر که ذکر نمایند و گفته اند تا شیر یافته جدوار و دیگر بیش شیر

تریاق فاروق است طبیعت آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن ملائم و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی جاری و اکثر و تقویت ارواح

آن تا آن سرد و را و تحلیل که آنچه شیخ الرئیس در تریاق در رساله ادویه قلبیه گفته اند که حرارت آن مخالف نیست بار بهمین جهت باشد که اثر و نفع آن کیفیت نیست

بلکه بصورت نوعیه خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده و ادویه قتاله و غیره است و **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی تقویت اعضای رئیسه

از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن بتقوی با قشر و دندان دمشقی و

مسقط و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و سستی و ارتعاش و ضعف معده و تنقیت حصاة و تعفن و وسواس

و رفع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض رده و شربا و طلاء نافع و اشام میگویند مثقال بسایند آن تا شراب جهت رفع سمیت حیوانی و حشرات و ر

و رفع سمیت حیوانات سمی و بیش نافع و جهت اوجاع و اورام باطنیه و رفع سمیت و مقدار نیم درم آن تا خلاب با شراب یکی از اشربه مناسبه با شربت گاوزبان

و ابریشم بخوبی امثال اینها و با عرقهای مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه بیدمشک و بید و جهت تفریح قلب و دفع ضعف آن خفقان و غشی

ان خصوصا که از برودت باشد غذا چون چند روز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع بادر ایام با مداومت بران با گلاب جهت وجع مفاصل و جهت گرم جهت اوجاع

معده مقدار یک دانگ از آن با سکنجبین جهت سده جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده با شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سدد باساریقا و

استسقا خصوصا و مداومت بران جهت سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خار خسک و جهت حصی الکلی با شیره تخم خیارین و خربزه و یا خار خسک جهت توحیج

یا بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ بسفایج و دنه و درازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شیر اسباغول مانند اینها

دو دانگ آن گلاب بعد بشرب ... و رفع حمل مقدار دو دانگ از آن سائیده با آب عنب الثعلب با جلبه یا شیره خار خسک با جلاب بخورند و رفع حمل شود و اگر بچه

شکم آن مرده باشد و سمیت آن ببدن سرایت کرده یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته و یا سوم النفاس بسیار بهم رسانیده مقدار چهار حبه از آن

با گلاب سائیده بخورانند و اقل هفت روز بران مداومت نمایند صحیح یافته و اگر موافقت نماید و گرمی نکند اگر روز نیز جهت ام الصبیان که اکثر اطفال را عارض

شود اکثر اطباء ... سائیده بخورانند و چون کبیر السن را باشد باو مناسبان جهت از نیم درم تا نیم مثقال حکمای هند را دستور است که مسمن بدن نموده اند جهت تقویت قوای

نهانی و با ادویه مناسبه با گلاب سائیده با حبوب معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه یا گلاب جهت تفتیح اورام بارده و تحلیل آنها خصوصا اورام مخاطی

که بس گوش و زیر بغل بر بران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر ان و بنوع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و اثار جلد و اوجاع مفاصل و
بستور و خنازیر و فلفل ساده جهت اورام حاره و بارده تنها یا با آب گشنیز تازه طلای ان تنها یا با آب گشنیز و با سرکه بر چشم جهت تحلیل اورام ملتهبای بن دندان
تسکین وجع و باد و ان بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن طلا آن بر ثبت زهار و بر حشفه جهت حبس البول و قطور ان در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس البول
و دمل شدن جرح که زان و دران سیراحات جهت التیام و نفث الدم انها مفید و تمریخ آن با روغن مناسبه جهت امراض بارده و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و
اخدر و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوت آن بعد اثر است و بالجمله ان دواییست عظیم النفع کثیر النجح جهت اکثر امراض خصوصا بارده رطبه بتنهایی و یا با ادویه
مناسبه علت مفید شربا و ضمادا و طلاء و نطولا و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو
دانگ و بتقویت تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ لیکن در تفریح تریاقیت وزن آن تا دو وزن آن تریاق فاروق و با فادزهر حیوانی مضر محرور
یابس المزاج و مصلح و موثث جراحت فرحها مصلح آن سکنجبین ساده و شیرزه دو شیاده آمن یافته و با الدرشیر و آش جو و جهت در حصه کثیر ادر در قرابادین تفصیلی
دهانم افعال و خواص و منافع و طریق استعمال و قانون ان که افیون بجدوار افیون دستور خود و جدوار حب آن با انکه افیون درین مرهم و معاجین مفرحات
ان جدوار ذکر یافت **فصل الحاء المهملة مع الراء المهملة** حاد البصر بفتح جیم و را مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی است بفارسی ملخ و بهندی ... تاء و چهار
نقطه ... و سکون تا و مثناة تحتانیه و کسر دال و چهار نقطه ... **حرباء** آن حیوانی است معروف مختلف الالوان و پاهای بسیار بلند و بکمتر از یک
حفته بیرون آورد و بر نباتات و اشجار میباشد و بسیار ازان سال میمانند در حین راکه بخورد فاسد نوع بزرگ آن در بعضی سالها کون آن سیاه میشود بر جفته
که تشبیه آن زرد است بخورد فاسد میباشد و بهترین آن بزرگ است طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مبوی و جلای اخلاط غلیظه و جهت امراض
قصبه و تقطیر البول و خوردن آن و انده عدد آن که سر اطراف انها را انداخته با یک درهم مویز خشک سایند و سایند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام بانحا مفید و
بخور آن جهت بو و سیر عسر البول و نیکه کوبیده با ای آن جهت ثالیل و کلف و جرب مفید خصوصا سوخته آن با ... جهت دفع کلف نافع و خوردن
... با آب ازاریان کرده جهت رفع ... آن که در مزاج ... جهت رفع ... سوده آن تحلیل الغدد و
... مصلح ان سکنجبین و انار ... دار یا انار ... تخم خرفه و تخم خیار ... اند و مولف گفته که چون ...
... از انچه آن ... **حرباء** بفتح جیم ... را مهمله و الف و ... دال مهمله و الف و لام و فتح با و موحده و سکون ... در ...
... ملخ دریایی ... آن گفته اند حیوانی است ... آن ... آن ... دو دست ...
... دو شاخ دیگر ... ان ... مولف گوید شاید انچه بیان نموده اند ماهیت آن ... و بیان
زیرا که ... و نیم ... **افعال و خواص** آن ... دو ...
... طبیعت آن گرم و تر و خشک ... بری است **افعال و خواص** آن خوردن آن ... جهت
... جذام مفید ... مثقال از سوخته ... جهت ... و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب ... **حرف**
بکسر ... و سکون ... بفارسی تره تیزک ... تخم ... و چند ...
... میباشد ... عائشه ... گویند ... و نوع میباشد یکی ... و برگ آن ...
... و گل آن ... گویند و برگ آن ... و گل ... میباشد یکی
... ساق و برگ آن با ... کوتره ... خانس ... ماننده ... تخم آن سفید ... است و قسمی ...
فارسی ... برگ آن ... و گل ... سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن ... و قسمی دیگر ... تخم آن ...
... طبیعت ... در سوم گرم و ... و خشک ... در دوم گرم در اول ... **افعال و خواص** ...

مفتح سده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن [illegible] زیره و حب [illegible]

آب آن با زهره گاو [illegible] کلف [illegible] خوردن آن [illegible] جهت رفع باد [illegible] و خوردن شراب بجای بالای آن جهت گزیدن [illegible]

از خواص آنست که چون آب آن را بگیرند در درخت انار [illegible] آن [illegible] شیرین گردد و چون [illegible]

دیگو [illegible] چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آن [illegible] نیم کوفته [illegible] خشک گردد [illegible]

نرم کوفته بر آن بپاشند [illegible] مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاه دارند و بخند الحاجت استعمال نمایند [illegible]

[illegible] مصلح [illegible] در حدیث آمده که هر که در شب جمعه بخورد [illegible] امان یابد از [illegible] و درد [illegible]

حدیث دیگر وارد است که [illegible] خوردن آن مصلح آن [illegible] و سرکه است [illegible] تخم آن

و تخم آن که حب الرشاد است در خواص [illegible] قوی [illegible] مسمن [illegible]

آن جهت کلف [illegible] جهت [illegible] و جهت [illegible] ناخن مفید [illegible] مصلح آن [illegible]

مقدار شربت [illegible] **حب الملوک** [illegible] بزر [illegible] تخم [illegible]

[illegible] انشاء الله تعالی خواهد آمد **جمیلک** بفتح جیم و سکون میم و کسر [illegible] و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف [illegible] کوهستان [illegible]

دوائی است [illegible] **ماهیت** آن نباتی است [illegible] و طول آن [illegible] سبزی [illegible] و باطن آن سفید و با صلابت

و طعم آن شیرین و ساق آن [illegible] و برگ آن [illegible] سبزی [illegible] برگهای [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] دندان [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] دندان [illegible] آن جهت [illegible] باطنی [illegible]

و ضماد آن جهت [illegible] مفید [illegible] **جنجی** [illegible] بجیم فارسی [illegible] و سکون [illegible]

آن [illegible] درختی است [illegible] بزرگی [illegible] تشریف [illegible] آن [illegible]

[illegible] خارجی آن [illegible] سبز [illegible]

[illegible] از [illegible] صلب [illegible] ضخیم تر از پوست

[illegible] و مغز آن [illegible] و شیرین [illegible] حب [illegible] درخت [illegible]

[illegible] درخت [illegible] انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن گرم [illegible] **افعال و خواص** آن جالی و مغلظ و مسمن [illegible] کثیر الغذا [illegible]

[illegible] از [illegible] تخم آن [illegible]

[illegible] خون [illegible] است **جری** [illegible] بجیم [illegible] لغت عربی است [illegible] ماهی [illegible]

ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه [illegible] مصر [illegible] سیاه رنگ [illegible] فلس [illegible] دراز [illegible] طویل [illegible]

[illegible] و گوشت آن [illegible] حکیم میر محمد مومن [illegible]

[illegible] **طبیعت** [illegible] گرم [illegible] **افعال و خواص** آن جالی [illegible] گوشت [illegible] کثیر الغذا [illegible]

[illegible] نفث الدم [illegible] آن جهت امراض [illegible] نفث الدم [illegible]

[illegible] خون [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] جهت [illegible] الغذا [illegible]

۳۰۸

گرم و بطی الهضم و مضر گرده و مجاری تریص است مصلحش آن کاسنی و دوغ دوغ و نمک و خلال و عنصر و الکامه و سکنجبین جزورون است **فصل الجیم مع**
الزاء المعجمه جوز تنیح اول و ثانی در او همله معرب گوز بفارسی است و نیز بفارسی بزرگ و هندی گاجر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن
را بیونانی اسطافالینوس اغریوس نامند و بعضی تفاقل و انشا اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن شبیه بتره
و از آن عریض تر و طعم آن اندکی تلخ و ساق آن برگنده و خشن و گل آن چتر دار مانند شبت و سعتر و میان آن چیزی ریزه مانند پنبه و خشن بهترین آن سرخ و سیرابی آن
که شبیه بستانی است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول تر گفته و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** بستانی آن ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین طبع
و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض مفید اعضاء النفس جهت ذات الجنب
و سرفه مزمن و اعضاء الغذا و عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفس مسکن مغص و مدر بول و خصوصاً بری آن بدستور بزر
بری آن که در قوت باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه خصوصاً بری آن بدستور بزر بری آن که در قوت باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصاً
بزر بستانی آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت حبس نافع و چون بیخ و برگ آن را در آب جوشانند و نطول نمایند و یا بشویند
اطراف صبیان الغنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها سبب سردی نافع و مربای آن با عسل لعاب بیهی و مقوی احشاء و رحم و چشم
و بابانا و مثانه جهت تقویت کبد بارد و تخفیف رطوبات معده و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع نافع و حلوای آن نیز متهالی دیابا ادویه مناسبه تربیت
مربای آن لذیذتر از آن مخلل بغنی پرورده آن درکسر جهت اذابه و تحلیل سنگ بعد بول و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای است و الطف و اقوی
از آن بعد از آن که آب فشرده آن را با ربع آن عسل بجوشانند و درخم کنند و مکرر از ته با کجوش آید و مسکر گردد نعابیت مسکنند و بطی الانحدار و مصلح و حرق
آن که با ادویه مناسبه گرفته شود و جمیع آثار زائب مناسب خمر است و از کرک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین مصلحش ادویه
حاره و آب کامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ
آن تا پنجاه مثقال و از حرق آن تا هفتاد مثقال ——— و تخم آن مرکب دو درین باب از اصل آن قوی تر و حبس البول نافع و مغص و در سائر افعال
مانند آن و چون بگیرند آن را با همون آن تخم شلغم و ترب پر را مجوف نموده و در آن پر کنند و سر آن را بسته در زیر آتش طبخ دهند و برآورده بیاشامند جهت اخراج سنگ
گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و اشاسیدن آن ریشه آن با عسل آن با زیر آن شکر جهت ساق با و ضماد تخم و برگ آن هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت از آن
تا دو درهم بدل آن انیسون و در قوت بری را در بلاد قره دین گرز نامند و بیخ آن باقیمانده است و گل آن زرد و تخم آن مثل غلافی خار ناک در رد و قوت کوب
خوانند **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن با حدت و لذع و در جمیع افعال سوای باه قوی تر از بستانی است و گفته اند بلکه
در تقویت باه نیز اقوی است و مدر قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و اشامیدن آن جهت دفع صلابت و شوصه و طهر و استسقا و عسر البول و انفتاح
طلق نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آن را اشامیده باشند هوام ضرر نرسانند اگر در اذیت نماید و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته
برگ و بیخ آن جهت انجماد و چون که از سرد ماهی باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم و معین بر حمل و او بختن آن در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است و از انجا
مضر معده و حلق و عصب مصلحش آن انیسون و حلوای آنجیر دستر و حرق آن قریب باو همین ذکر یافت **جزع** بفتح جیم و سکون زای معجمه و عین مهمله **ماهیت** آن سنگی
است که در معادن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است میشود سیمایش با طبقات و خطوط مانند سفید و زرد و سرخ و سیاه بعضی صفا و دو طبقات
متکاثف و می تمام المحاصل رنگ آن دو طبقات ملون با الوان میباشد هر قسم که از او سبز و زرد شده الوان و طبقات آن ظاهر شود و طبخ دادن تو حاصل الوان
آن جهت جلا و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفا بخشد بگلی غیر از جزع ذوتر و اشکال دیگر ملون بالوان را با عوری سیاه و سفید
و لیجانی و شفاف و اقل لون بالوان و در شهر را علن الهدو سنگ لهسنیه نامند و آن نوعی علن با گهر شیر در معدن یاقوت بهم میرسد و در معدن عقیق چنانچه صاحب
تحفه نوشته و در حرف العین ان شاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و خواص از معدن یاقوت صلب باشد باز هم علن الهدو صلب بسیار اعتبار دارد و خصوص صلب اندرون آن

افعال و خواص آن در سوم گرم و خشک **طبیعت** آن گویند گران بسیار مفید است ... و نیز منفرداً جهت ... بسیار اعتبار دارد بر ثمر آن ... حریم آن ...
آن جالی و با حدت و جهت یرقان و منع خوابکشیر با و جهت عسر البول بجهت ... موی سر نافع و تعلیق آن بر اطفال مورث تسلط رطوبات است ...
ادمان آن مانع ... بکار داشتن آن باعث ... مورث ... و بخصوص در حضوریت مردمان با ... و دیدن خوابهای ... و رافع ... امتحان آن جهت نزول
آب و بیاض ... آن جهت تنقیه جلای دندان ... قاطع خون و جهت ... آن گوشت تازه ... لحم فاسد آن را ... **فصل الجیم**
مع العین المهمله جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین ... بلغت یونانی فولیون نامند **ماهیت** آن ... گیاهی است ... و گیاه آن
سفید رنگ ... و برگ آن باریک ... روی بالای آن ... اطراف آن ... بر اطراف شاخهای آن ... بر آن ... باریک سفید
شبیه بموی ... تخم و گل آن سفید مایل بزردی ... الرائحه با عطریت ... کیلج ... کل ... از ... کبیر ... فارسی ... گویند برگ آن
بزرگتر ... و بیخ ... آن ... با حاهای ... بفصل بهار ... تا ... اند و بعد ... اخذ آن ... ضعیف گردد مستعمل گل آن
طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و مسهله و منقیه شد جمیع اعضا و ملطف اخلاط و مدر
بول و حیض ... طبیخ آن ... جهت ... نافع لسعات ... هوام و عقرب و استسقای بارد و یرقان ... سدی و ... و سود آو
و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح ... و عسر البول و وجع مفاصل ... تنقیه رحم ... جهت تحلیل ... و ضماد تازه آن
جهت رطوبات ... و تنقیه ... آن ... و اندمال ... جهت اندمال ... و کشف رطوبات ... آن
... و دود کردن آن ... آن جهت ... هوام نافع ... مضر ... مصلح آن ... مقدار شربت از جرم آن تا ... درم و از طبیخ آن تا
... مثقال ... آن ... تحلیل ریاح ... و اخراج کرم ... و ... آن ... تازه ... عصارۀ آن ... جهت
حدت البصر نافع **فصل الجیم مع الغین المعجمه جغند** بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله ... اسم ... بوم است **ماهیت** آن ... است که در روز قوت باصره آن
بسیار ضعیف میگردد ... در ... انواع ... و جاهای خود ... اقسام ... بزرگ ... و آن را ... و ... بوم ...
... و قسم وسط سیاه رنگ ... و ... و قسم صغیر ... و قسم کوچک ... آن ...
در ... مقدار ... **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن ... و جمیع ... نافع ...
... جهت سلس البول و بول در فراش ... خون زهره آن جهت ... گرم ... صاحب لقوه
... و قطور ... آن ... در سوراخ ... موافق ... و طلای خون آن ... جهت ... گفته اند از خواص است
... چشم آن ... و تعلیق ... آن ... خواب است **فصل الجیم مع الفا**
جفت افرید بضم جیم و سکون فا و تا ... فوقانیه و الف و فتح فا و کسر ... مهمله ... ذال ... گفته ... نزد ... مشهور
... گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق ... و این ... یونانی بودن آن ... و لیکن ... و از آن
... **ماهیت** آن گیاهی است ... با شاخهای بسیار و باریک ... برگ آن ... از برگ نخود ... و ... ساق آن ... شبیه ...
... اطراف ... و ... طولانی ... تخم ... شبیه ... صنوبر ... و ... آن ... **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول خشک ... رطوبت ... در آخر دوم خشک گفته **افعال و خواص** آن نافع در تقویت ... تحلیل ریاح ... و ... اوجاع مفاصل
و چون ... مثقال تخم ... گوشت ... صاحب استسقای ... آن ... زائل گردد و
... آن ... تحلیل ... آن ... مضر ... مقدار شربت ... درم ... حقیقت
... **فصل الجیم مع الکاف** ... بفتح جیم فارسی و کسر کاف ...

ماهیت آن ثمر درختی است هندی [illegible] درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت [illegible]

[illegible] و برگ آن [illegible] بزرگتر [illegible] و در شکل [illegible]

[illegible]

افعال و خواص [illegible]

[illegible]

ماهیت آن [illegible] هندی است [illegible]

[illegible] طبیعت آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible]

چکوندر بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح دال بهندی نوعی از گیاه است **ماهیت** آن گیاهی است هندی بقدر
دو ذرع و برگهای آن ریزه بمقدار دو ریخ و ملتی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پایین متصل بشاخ و در وقت غروب آفتاب برگهای آن بهم پیوسته
می باشد و تمام شب چنان میماند و وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بگرزه و تخم آن تربد و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه چهار پهلو
و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب است تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که شکل شبیه بحلبه است و بعضی بخیران و سنگ
طبیعت آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص** آن محلل و جاذب الرطوبات و مقوی باه و جهت دفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه نافع و قوباء و بهق و جرب نافع و خوردن
برگ پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده تخم آن تنها و یا با اندک گوگرد و دارچینی خالص که بسرکه آمیخته باشند و یا با اندک قند که بسرکه
زال گو میدان نافع است بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آن را در عطر کرده و در جای گرم نهند بعد از یک هفته تا خوب بخیسد و بجوش آید و لیس بماید
تنها و یا با ادویه مناسبه برقوبا ضماد نمایند نفع بسیار است ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و گویند پخته آن که با آب ممزوج
کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت دار الثعلب موخوره نافع است و قوباء را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بخارانند که سرخ و قریب بخون آلود
گردد پس بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض کوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای
آن وبا بهم رسید و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست
بیخ آن با تخم و برگ آن با زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندکی گرم باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن تر که حب سازند بمقدار
یک نخود از آن تا شش تا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یک دو دست اجابت میشد الا باید که آنچه برای خوردن است زاج از آن بیان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در تحلیل
پوست و بیخ آن کیاشه زاج تا شش ملکه از این هم کمتر و بعضی امزجه آن را بسیار تلخ میباشد و العلم عند الله تعالی **فصل الجیم مع اللام** **جلاب** بضم جیم و
فتح لام مشدده و الف و باء موحده **ماهیت** آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و اسهال بهار و سینه و سرفه و تبهای حاده
مجربست و دستور ساختن آن است که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید بمقدار یک من گلاب یک من تمام بجوشانند و کف آن گرفته صاف نمایند تا بقوام رسد
پس گلاب را با زعفران بگلاب سوده داخل نمایند و در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با ادویه مناسبه حل کرده بخورند و یا با مشک یا ریحان یا امثال
آنها بدان آمیخته بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بقطور باران بیاشامند و اگر برودت غالب باشد با عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند و در آخر طبخ جلاب
طبی عبارت از همین است **جلاپا** بضم جیم عجمی و لام الف و فتح با فارسی و الف نام دوائیست که در عوض جلاپه در بلاد مسیحی جلاپا یافته میشود و در بلاد
آن ملک خوص نیز یافته بلادان گردیده و با نگلیسی جلپ نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است اغبر و رنگ آن مائل به سیاهی در شکل فی الجمله شبیه به شلغم و خصوصا کوچکی
متوسطی بی طعم و رائحه غالبی که مشکره طبیعت باشد و از ایر یده یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن با قوت مسهله مفیده و اندکی قابض و غیر مشکره طبیعت چنانچه ریوند است و خطر یکپا ریزد لیکن غیر آن را بمزند داروی واحد است ما گرمی خفیا به و جهت اکثر امراض
مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع و درد ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان امثال آنها نافع و طریق استعمال آن
جهت اسهال آنست که بمقدار یک درم تا یک مثقال از آن را نرم کوبیده و یا بجمقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق زرازیانه و یا معجون بخورند که معتدل باشد
دار برای دفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آن را کوفته در آب خیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت بنفشه و یا با شربت ورد
و یا امثال آنها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم الی آن معجون است که ان نیز از ادویه جلابیه است و در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد
جلد بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند **ماهیت** آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یکساله فربه است
والا زهمه پوست زرغ فربه پخته است **طبیعت** آن بحسب حیوانی مختلف میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک است **افعال و خواص** آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان
خروس خشک کرده سائیده و اطلاء با مارالعسل جهت وجع معده الصائف و پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام معتاد و مجرب صبیان حضور آنحصرت

در پوست تازه نیز جهت جاذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست از جهت قطع خون جراحت تازه و پیچیدن
عضو ضربه رسیده در پوست تازه گوسفند یا امثال آن که تازه و گرم باشد جهت تسکین وجع و ورم آنست و بخور جهت تحلیل ورم بارده مفید
روغن پوست کرگدن جهت التیام جمیع قروح مفید که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد انداخته در آفتاب بگذارند و چون آن روغن بجوش آید روغن
تازه دیگر بران بریزند و همچنین مکرر نمایند تا جمیع پوست [illegible] جهت [illegible] سوختگی آتش و جمیع جلد و ضماد سوخته پوست اسپ که با آرد کرسنه و [illegible] جهت نفع سرطان مجرب و سوخته
پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و سحیق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و همچنین پوست سوخته افعی که کسی اگر [illegible] باشند آنرا گزنده
خورده است چون پوست را اگنده سوخته به دودی یا بخور کنند و سوخته پوست یا کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش [illegible] که تورم نکرده باشد و جهت
سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن اطفال از [illegible]
و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست یوز بر درخت مانع [illegible] و گذاشتن پوست در میان لباسها و [illegible] مانع کرم زدن آنست
و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الغذا [illegible] مصلح آن [illegible] و سیر که [illegible] و پیه خوردن [illegible]
[illegible] و عسل خوردن نیز [illegible] از خواص جلود حیوانات در ذکر آنها بیان شده و انشاء الله تعالی بشود **جلنار** بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و را مهمله معرب
گلنار فارسی است [illegible] صد برگ و [illegible] نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ می باشد و نیز گل انار [illegible] نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد [illegible]
[illegible] باغی که ثمر [illegible] و [illegible] خراب و ویران [illegible] **ماهیت** آن گل بستانی [illegible] سرخ و سفید و درخت آن شبیه به درخت انار
الا آنکه [illegible] نمی شود و بهترین آن فارسی است یا مصری **طبیعت** آن در اول دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس اسهالات
و [illegible] و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعاء و سحج و قرحه آن و نزف الدم [illegible]
و [illegible] و منع ریختن مواد [illegible] شراب و ضماد و طلا و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت [illegible] دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان [illegible]
آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع [illegible] و انصباب [illegible] آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه [illegible]
[illegible] انصباب مواد [illegible] المضار [illegible] و مصلح آن کثیرا [illegible] شربت آن [illegible] درهم و بدل آن بوزن آن اقماع رمان یا پوست تازه [illegible]
انار [illegible] بلوط و عصاره آن که تازه [illegible] و آب [illegible] خشک [illegible] عصاره لحیة التیس [illegible] در آب جوشانیده [illegible] آن در آب
باز [illegible] و ضماد [illegible] بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قوی تر و لطیف تر از جرم است و گفته اند از خواص است که چون [illegible] روز چهارشنبه وقت طلوع
آفتاب یک عدد غنچه ناشگفته از اغصان [illegible] از درخت [illegible] و فرو برد [illegible] رمد نرسد و مجرب [illegible] و سفوف [illegible]
ذکر بابت **جلنجبین** بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با همزان
انگبین که حقیقت عسل است مجازا بر معمول از شکر و گل و همچنین فارسی گلقند و کثیرا که گل [illegible] شکر سفید [illegible] گل شکری نامند و بهترین آن است
که [illegible] محکم [illegible] گل آن [illegible] تازه و عسل و شکر آن خالص سفید [illegible] باشد که [illegible] محتاج [illegible] و شکر [illegible] بمقدار [illegible] عسل و شکر کم [illegible]
[illegible] در قرابادین [illegible] **طبیعت** [illegible] آن گرم و خشک در دوم و شکری [illegible] گرم در دوم [illegible] در
اول **افعال و خواص** [illegible] آن مقوی [illegible] مجفف رطوبات [illegible] خوردن آن بعد از طعام [illegible] عسلی آن جهت
[illegible] رطوبت [illegible] و جهت فالج و [illegible] تقویت [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و طبیخ شاخ ان با ثمر منادی و ضماد جهت درد زانو و نقرس و گل قتار را چون در آب طبیخ دهند و مالیده صاف نمایند نائب مناب شربت آن است شیخ الرئیس در

معالجات سل قانون نوشته که صفیه سل است و منع او بخور اینان کلقند معالجه نموده که تا مدتی کلقند تنها خورده و مقدار شربت بمعصر رسانید که مرا از تتبع مقدار است

تحالت آید جهت انتفاع معطش مضر کبد مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال از طبیخ آن تا نیم رطل آن است تا سه عدد تا چهار مثقال

و قوت غسیلی آن تا بقدر سال بیشتر گری آن دو سال باقی میماند حلبو بضم حا و فتح لام مشدده و سکون واو و فا را در آخر معجمه و بجیم نیز آمده اسم فندق است و بعضی برادام

کوهی نیز استعمال نمایند و حب الصنوبر کبار و نیز نامند و این بجهت اشتباه و هیم نجایات صدبجا و صاحب الصنوبریت و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که اصحوح

حلبوز لوز بری است و در بعض برادیه الهجان آن را سوان نیز گویند اهل مغرب لانقص ارجان و ارقان نیز و اسم آن نیز و بادام کوهی است که مشتبه بحب گویند نام

مقام حلبوبه بود در منفعت طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم خشک در اول با اندک رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و زیاده کننده منی و جهت

درد پشت و عصب و سرخاره حرقة البول و گزیدگی حشرات و ثالیل و طرح دیر هضم و دیر از معده میگذرد مصلح آن شکر بدل آن حلبوزه است حلبیا بفتح جیم و کسر لام و سکون

یای مثناه تحتانیه و دال مهمله بفارسی گرگ دهیسا و او را نامند و در طبیخ جمیع آثار و افعال آن تلخ است و از آن کتب تر و گفته اند چون گرگ را پارچه گرباسی بخور

گردن صاحب علت که در هنگامه و صبی میشود که بیشتر که انسا نایند از تحلیل نیست و لکن وجع و سوزش بسیار نماید و چون پنبه که سوخته باشد بالتمام وجع

التهاب آن ساکن شود و چون گرگ را بر زمین ساز نماید که آب شود و گل آن را بر جای که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند ساکن شود و چون آن گل را گلوله نموده و خشک

نمایند و عند الحاجت باب نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد **فصل الجیم مع المیم** جمار بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و را مهمله و بدرا معجمه نیز آمده

و آن را قلب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند **ماهیت** آن چیزی است سفید رنگ شیرین قریب الطعم به پنیر که در سر درخت نخل در موضع طلع می باشد که چون

آن را ببرند درخت از ثمر منقطع شود و بهترین آن سفید تازه شیرین است **طبیعت** آن آخر اول سرد و در وسط آن خشک **افعال و خواص** آن مقوی

معده و احشا و قاطع اسهال خون و نفث الدم و در ریه و رفع خشونت آن حلق و نیکوئی آواز و تصفیه آن و جهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع

تحلیل ارواح عضو و ارواح طبیعیه و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع تب صفراوی و خمار و مضر بقبض و لاغر می گرداند و آشامیدن طبیخ آن نافع عضو و ضماد آن

جهت گزیدن زنبور و مانند آن مضر ریه و مولد ریح و خلط مائی و بطئی الهضم از معده مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل و بدل آن جاض است جمجم بکسر جیم و سکون

دو میم **ماهیت** آن بیخی است شبیه برنگ و بار دیسا از اندرون آن سفید و بیرون آن مابین سیاهی و زردی و خوشبوئی و با اندک تلخی و شیرینی از بلاد

چین خیزد و از آنجا بجا میبرند و سایر بلاد و بهند گویند آن را با سوزن بر زمین بر آورند و در لرستان آن را کرموشان نامند و ساق و برگ آن شبیه برنگ

طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت خناق و درد پشت و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت

خفقان شربا نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت مضر سپرز مصلح آن

صمغ عربی مقدار شربت آن تا درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین امین الدوله گفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب نافع خفقان حار و از مجربات است جمد

بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است و از آن لطیفتر و خوشبوئی و بدی آن آبی که از آن منجمد میگردد و جهت سقیه و تبهای

صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب و جوش چشم کسی که از سرمای برف در یخ و هوای سرد بسیار ورم کرده و درد نماید میل نمکی که در آن

منجمد شده باشد و استعمال آن در اندرون جسد منفعت است و رم در روی آن اهل میگردد و مضر اورام باطنی و اعضاست جمست بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین

مهمله و تا مثناة فوقانیه **ماهیت** آن سنگی است که در معادن که باد است در سنگ اشبه بطبیعه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمان گونی و تا

مقدار یک رطل میشود و در مشاعلی که در آنجا است تکون می یابد و گفته اند مادهٔ تکون آن ریق تقلیل زردی و کبریت کثیر حبابت و ضعیف النضج و طبخ تام کرده

نقصان جوهر است و الا یاقوت میگشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن نشانیدن آن در محل بادام

نقصانی غثیان و دفع مستی و لطافت آن است و در آن جهت قوت بینائی و گنجی نازک و ضعیفی مضر است از آن جهت قوت و تقویت دل و جلای دندانها و مصلحی بر خلاف ...

باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم است **جمل** بفتح جیم و میم و لام بعربی
ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تای هندی [illegible] العربی خوذر و جمل نامند **ماهیت** آن معروف است
و آن حیوانی زیرک تر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون از مار بگزد خرچنگ خورد و بهترین آن یکساله فربه اعرابی [illegible]
[illegible] است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن مقوی باه و اعضا و منعظ قوی و جهت تپ ربع و عرق النسا
و وجع ورک و مزمن یرقان سود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای ریه تازه آن که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب جگر از نزول آب
عاین مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاهداشتن آن در هر جا که خواهند گریزاننده مار است از آنجا و مداومت اکل ریه آن مجرب کوری حمول مغز ساق
آن تا یکسیم بعد از طهر سه روز متوالی بر حمل و تفتیح سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه مناسب جهت صرع و ضماد تازه آن جهت خنازیر و بخور و طلای
آن جهت ثالیل موثر و خوردن کعب مای آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفحه یعنی پنیرمایه بچه که نخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده حار
و گدازنده منجمد از اخلاط و منی و سمن بار و آشامیدن کف دهن آن در حلتیتی موروث جنون و چکانیدن آن در بینی [illegible] جهت زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت
استسقا خصوص با بول آن مجرب [illegible] مقدار آن تا نیم دستور و آشامیدن آن در کرانه [illegible] تنها نیز موثر و مدر قوی و مسهل [illegible] جهت سرفه و زکام
و ورم جگر و استسقا و یرقان سده جگر و تقویت باه و رفع [illegible] بسرعت [illegible] آن جهت تفتیح شده مصفاة و رفع خشم و قطور گرم کرده آن در گوش مسکن وجع آن جهت
رفع ثقل سامعه [illegible] و نطول جوشانیده آن با حرمل جهت نقرس و فالج [illegible] مجرب و ذرور موی تازک آن جهت تنقیه اندمال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون و جراحات
و سعوط آن جهت [illegible] عاف و بستن موی آن بر ران جهت رفع سلس البول و بستن کنه [illegible] عاشق باعث زوال عشق آن و چون گنام العبق آن کرده بخورد طیور دهند
بیهوش شوند و کفدهان آن [illegible] اثر دارد و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس ثقیل و مولد خون سیاه و [illegible] مصلح آن نمک و [illegible] و بادیه [illegible] جوشانیده
فلفل و کرویا و زیره کرمانی و داخل کردن با کشک خردل خوردن بعد از آن سرکه خالص و آب کامه [illegible] مخلل با اشترغاز آشامیدن محرور المزاج [illegible] خیار و جاج [illegible]
مبرود المزاج امراض [illegible] است **جمهوری** بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا **ماهیت** آن شرابی است که مثلث [illegible] آب بجوشانند
تا آب بخود مدتی بگذارند بس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا نصف رسد با نیم [illegible]
شراب [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن منضج و محلل و مشهی و مهیج جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسمن است **جمیز** بفتح
جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناه تحتانیه و زای معجمه و بیونانی [illegible] یعنی تین الاحمق و بهندی گولر و چون حیوف ثمر آن شبیه به پیاز باشد لهذا از اثمر شبیه
میگویند **ماهیت** ثمر درختی است شبیه بانجیر شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه برگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه بار آرد و ثمر آن [illegible] از ساق آن می
آید بمقدار آلوچه سبز و سفید و زرد [illegible] سرخ میگردد و آن بزرگی تخم انجیر و در بعضی با دخول [illegible] تا اگر از آهن نزنند و نبت آن [illegible]
و حوالی آن در مناد و بنگاله بسیار است [illegible] انواع میباشد و شیر از آن [illegible] میگیرند که [illegible] تقسیم که با آن [illegible] در ایام بهار [illegible]
آید و انچه از آن آید [illegible] جمع مینمایند و در ظرف سفالی نگاه دارند و باحنیی [illegible] انجیر است [illegible] از سموم است و ماکول است و [illegible]
انجیر و جمیز را شلثاً انجیر گویند و ماکول است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص** آن جهت وسواس سوداوی [illegible] درد سینه و نفث الدم و سیرز
و گرده نافع و حقنه آن و برگ و شر [illegible] شاخ از احد جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده [illegible] جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن [illegible] از مجرب و مطبوخ [illegible]
جهت نفث الدم از سینه و بواسیر یک مثقال از برگ سائیده آن با آب جهت قطع اسهال مجرب با [illegible] آن با شکر جهت سرفه از مودة و ضماد عصاره برگ آن
جهت تحلیل دبامیل و تفتیح انها و آشامیدن آن با ابخوح جهت قروح و سر گزیدگی جانوران سمی و طلای آن [illegible] گویند خوردن ثمر پخته آن با [illegible]
نافع است بمداومت در آن سال و شیر آن گرم و با حلاوت لیکن ضعیفتر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محلله اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و جذاب
[illegible] آن جهت تحلیل سپرز و ورمهای بارده و بالزو [illegible] کتیرا [illegible] جهت قروح [illegible] مجرب ثمر آن ردی الغذا و نفاخ و مضر معده

۲۱۵

و مورث حمیات و مصلح آن افیون و سکنجبین کهنگین ... ثمر آن میان آن ... و بالای آن نوعی از آن کوچکتر از الوجه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ میگردد و
بر بالای آن از شیره آن چیزی منتشر کرده مانند دانه نبات منجمد میگردد و از اقسام حاطیا میباشد و در فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف
بسلیجی در سند و بنگاله گویر کوچک و درخت آن بزرگتر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج بتیغ زدن نیست و لعوق ثمر آن با اندک کتیرا و صمغ عربی که نرم سوده در
آخر طبخ بران پاشند تا آنکه بقوام آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون** **جینا** بضم جیم فارسی
و سکون نون و فتح با و یای فارسی و الف **ماهیت** آن درختی است ... سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر
از درخت گردگان و برگ این اندکی باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن ... برگ آن کوتاه‌تر و ... و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ...
چینا نامند و مستعمل در ادویه گل صنف اخیر است و گل ... الجمله شبیه بلاله و برگهای آن ... باریکتر و بلندتر تا بقدر ... و بلند است و ضخیم و خوشبو ...
در ... رعاف میباید در میان گل آن چند دانه زیره مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن استشمام
آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون ... از ... دیده و ... گذشته بران ...
و روغن چراغ بران بخته ... مستعمل سازند ... تمام ... از زمین بیرون است ... اکثر سموم ... بشرب و ضماد و طلا ... و گویند
که چوب چینه مشهور ... عبارت از این است لیکن این اصل ندارد و درخت چوب چینی دیگر است و ... قلعه ... در صوبه عظیم آباد است میشود
شاید در خواص چوب چینی بیاید **جندبیدستر** بضم جیم ... نون و دال مهمله و فتح با موحده ... الف و فتح دال و سکون ... مهملتین و فتح ... مثناة فوقانیه
و سکون ... بجای الف ... بیونانی ... و ... بترکی ... نامند **ماهیت** آن خصیه حیوانی است آبی ...
یعنی دو عدد متصل بهم ... آن حیوان ... بسیار کوچک است و ... غلیظ و در خارج ...
و ... حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ... ملاحظه نموده که ... قطع کرده بود ...
... و بعد از خشکانیدن آن ... خاکستری ... و بعد از مدتی صلابت ... و رنگ آن ...
و سرخ ... باشد و بهترین آن مستعمل ... سریع التفتت ... که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه مخالف این ...
... قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعیف میگردد ... در آن ... زیاده ...
... حکیم ... تازه آن ... تا یکسال زیاده ... و ... رنگ ... طبیعت
آن ... گرم و در دوم خشک ... **افعال**
و خواص آن مفتح سدد محلل اورام   دریاق ادویه بارده ... اکثر سموم ... امراض الرأس ... العصب و القلب و المعده ...
بارده رطبه دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج ... و ... نافع ... و نسیان ... درد سر بارد ...
... و ... رطب ... اوجاع ... و ... فواق ... معده و قولنج ... ریحی ...
... و ادویه ... خورانیدن ... ام الصبیان ... سموم و طلای آن ... که ... آن ...
با روغن گل ... جهت دفع سموم ... خوردن آن ... خورده باشد ...
... گردانند ... مقدار دو درهم ... تا ... اخراج ...
... اگر ... با عسل ... مقدار ... فواق ... جهت ...
آن جهت ... فالج و اکثر امراض ... اوجاع ... تحلیل اورام
... حاره و بارده ... اوجاع بارده ... روغن ... الاذن ... گوش جهت ریاح و ثقل سامعه ... و ...

آن با روغن ناردین در گوش جهت امراض مذکوره و استشمام آن جهت اورام ردیه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و شمول آن مصلح حال رحم و شقاق و ادرار حیض و بول مقدار شربت از آن تا یکدانگ با مثل آن موج و بالضافه آن فلفل و بعضی مواد بوزن آن خشک و در امراض جگر و فرقیون جهت تحلیل رطوبات لزجه به وزن آن فلفل و ثلث آن و ثلث آن زنباد است و جند سیاه و بقدر یکدرهم کننده است و بسیار است که در مدت یک روز می کشد

والا مجرب است لازم می شود و تریاق آن جامع آن است و کثیر ذهیر الانع است و دوائی جند با دستر و جوارش و حب و دهن و مرهم و معجون نسخ منجر با با مقیاس تا کم اکل دیکود دوا

جند با دستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت **جنطیانا** بکسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یا مثناه تحتانیه الف و فتح نون و الف لغت یونانی است

برومی اسلیلیقا و بفارسی گوشاد و بعجمی اندلس پس کشکه و بعضی ریش کشکه نامیده اند و بهندی کهان بیل بفتح بار فارسی و کاف و خفای ها و لفظ نون و کسر

یا و سکون یا مثناه تحتانیه و دال مهمله گویند اسم آن مشتق از اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و شفا از آن یافته و اسم آن پادشاه جنطین بوده

ماهیت آن دو صنف می باشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا شبری

و غلیظ مائل بسرخی و تلخی و ساق و عود آن بسطبری انگشت و مجوف و املس بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه برگ گردکان و یا لسان الحمل از آن

کوچکتر دارد و در میان و اطراف و وسط برگ آن سرخ و گل آن سرخ مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سیاه شبیه بجند بیدستر

و در بستر میان و نمناک صنف دوم از آن جرمعانی نامند برگ آن شبیه برگ حماض و این غیر مستعمل و دیگر جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده **طبیعت** آن در اول

سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سی سال باقی می ماند **افعال و خواص** آن قابض و بغایت ملطف و جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع

بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بسبب تقویت می بخشد و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه

و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و درد رحم آن با شراب جهت التوای عصب و رنج کشیدن طحال و برودت و اورام آنها و یک مثقال

آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد و باد

و سقطه و دهن و شقوق و امراض آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد و ضماد آن و سقطه و کسر

و دو و وجع معده و بادکه جهت ازاله بهق و طلای آن بر جای سرد که گذشت نافع خون حیض و طبیخ آن جهت ورم چشم و داخل کردن آن در فرزجه حاده بجای عصاره

و آشامیدن سیاه و سفید و شمول آن جهت اخراج جنین و آشامیدن آن با شربت سور و آشامیدن نیم مثقال کوبیده آن با آب گرم و ارزی گفته که جنطیانا از کبار ادویه

است و اصل آن در امراض و امثال آن بسیار کرده و تجربه از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصا برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و دفع مار و عقرب و رتیلا و گزنده ها و سموم

و سموم قتاله مضر به ریه و سپرز و مضر مسینه محرور مصلح آن سکنجبین و کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال و آن در تفتیح و تحلیل بوزن نیم آن زراوند مدحرج

و پوست بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن گویند جنطیانا جرمعانی و عصاره آن که بیخ آن را کوبیده و بجوشانند در آب بجوشانند تا غلیظ

گردد و خشک نمایند و یا طبیخ آن باستعمال گردد در جمیع افعال مذکوره نیز با ضماد اقوی تر از جرم بیخ است و با شراب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا مدت بسیاری باقی می ماند

و دوای جنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الجیم مع الواو** **جوب چینی** بضم جیم فارسی و سکون واو و با موحده

و کسر جیم فارسی و سکون یا مثناه تحتانیه و کسر نون یا از اخشاب الصینی و بیخ چینی نیز نامند داد و یه جدید است **ماهیت** آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ اندکی شیرین

طعم و مانند آن بقدر شبری و کوتاه تر و بلندتر از آن نیز و قوی بسطبری یک قبضه و بعضی باریکتر از آن و بعضی کم گره و بعضی پرگره و بعضی راست و

بعضی کج و بعضی متشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه براق می باشد و بهترین مختار و مستعمل

آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم است که قطعات آن بزرگ و راست و قوی بی گره و یا کم گره و املس بی ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر متشعب و منشق و تازه

و سنگین و غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو خام است و آنچه سیاه و براق و صلب و ریشه هشکیه گویا در اندرون آن صمغ جا کرده که مصنوع نامند

و آنچه پرگره و کج و ریشه و متشعب و مشقق آن همه بد و غیر مستعمل بجهایتکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بیاره فی الجمله مغروش بر روی زمین و

و شاخ آن مایل به رنگ و صلابت غیر مجوف و فی الجمله شبیه به شاخهای نی و برسته ... در بند و بندگاه [illegible] الا آنکه برگ آن باریک باشد اندک شبیه به برگ ساذج هندی از آن کوچکتر
ست آن اکثر کوهستانها و جنگلها که آبها در آن بسیار باشد و در کوهستان سلهت که در شمال و مشرق بنگاله واقع است نیز میشود و لیکن بسیار ضعیف و کم قوت و بی ریشه و برگ
سکنه آن خود آن جنگل را ... تازه از میان خاک سرخ رنگی اندک ... بیاکوچک ... چنانچه در ... و یک ... و مشت
... بوده بود ... مرشدآباد ... شبیه بدان ... در باغچه کاشت ... شبیه ... بود و طول آن
... در برگهای آن کوچک اند کج طولانی ... سانی سه چهار پنج برگ زیاده نبود از بیخ آن پنجهای دیگر ... بعد یک سال ...
... خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم ... بسبب ... مواد ... طبیعت آن حکیم میر عمادالدین محمود
شیرازی گرم و تر در درجه اول دانسته بالیقین و حرارت و تامل در رطوبت آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد ... در دوم ... حکیم میر
محمد مومن ... گرم و خشک در اول بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم به قرابادین قادری ... نوشته و لیکن ... قائل به رطوبت فضلیه ...
الملوک ... حکیم علویخان قدس سره نیز ... اجزای ترکیبی ... بحرارت و یبوست با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند ... مفصل در قرابادین کبیر
... و گویند اصل ... تازه آن ... رطوبت ... ازین سبب ... و هر چند کهنه میگردد ... از رطوبت آن ... و تا ... حرارت ...

افعال و خواص

ملطف و مفتح سده و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون ... ارواح و منوم و سریع النفوذ به اعضا و اقاصی بدن و موجب تصفیه ...
حرارت غریزیه و مقوی اعضای رئیسه و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت لطیفه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج و استرخا و صلاح مزاج سوداوی
... و مواد نزله مزمنه و اخلاط ... سیلانات و اقسام جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه محترقه مانند جذام و ... جمیع قروح خبیثه و ناعوه ...
... و جرب و حکه و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعد و بواسیر و ... اسهال ... امراض رحم ...
... و عقدهای صلبه و اورام صلبه ... متحجره ... سوختگی ... و درد ... مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و ...
... داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده ... و افاده کننده باه ... نضارت و حمرت ... و رنگ ...
... از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه ... بتفصیل در قرابادین کبیر ... بطریق استعمال آن بعنوان مطبوخ ... و بطریق ...
... و یا شربت و حلوا ... یا معجون ... یا با ادویه معینه ... مخصوصه ... و بالجمله اکثر امراض مزمنه ...
... و مجرب ... در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن ... و در تصفیه خون ... و ... بهتر از آن چیزی نیست ...
... بعضی ... چوب چینی ... مطبوخ ... خورانیده ... آن ... خون ... معلوم گردید ... و اکثر اعضا ...
... خشکی ... بحمل ... و فصد ... جدا ... خون ... سوداوی ... بود ...
... شده بود ... بسیار سیاه ... مانند ... تیرگی ... سیاه بود ...
... سیاه ... خون مخلوط ... بلغم مانند ... اطفال و جوانان ... فصول ... هنگام استعمال آن ...
... خوردن ... آب سرد ... و ... ناقص ... و غسل نمودن ... آب سرد و نوشیدن ... هوای سرد ...
... بسیار مضر چون ... آن ... امراض و اوقات ... متخلف ... مقدار ... استعمال آن ...
... در بعضی ... مواد ... در بعضی ... جون ... برگ ... گوشت ...
... گوشت ... چوب چینی خطائی ماهیت آن چیزی است مانند ... و ...
... مانند ... از کوهستان ... حقیقت آن ...
... بعضی ... چوب چینی ... استعمال آن نیز مانند چوب چینی ... است

و نیز روزی دو بار تا سه از آن با دو سه شربت سفوف ساخته با قدری آب نیم گرم می‌آشامند تا مدت بیست و یک یوم تا چهل یوم و از نمک و ترشی و بقول و
غیرها پرهیز نمایند بدستور چوب چینی و از آن خفیف‌تر **چوب چیوه** بفتح جیم مهمله و یای مثناة تحتانیه و واو و ها **ماهیت** آن چوبی است سخت هندی که در نواح بنارس گورکپور
و حوالی آن بهم می‌رسد و بسیار عظیم می‌باشد و از آن سریرها و پایهای پلنگ و غیره می‌سازند و رنگ آن اغبر و خال‌دار و ابری سیاه تیره و کم رنگ کهنه سال خورده آن مایل
به زردی و صلب و سنگین بهتر و در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه بوی عود هندی از آن ظاهر می‌گردد و برگ آن شبیه برگ بید انجیر و تشعب شبیه بلند و ضخیم‌تر از برگ
بید انجیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با تریاقیت و قوت قابضه و جهت دفع ضعف معده که قی و اسهال نماید و گردد و اسهال مطوی [illegible]
سابازدار و دریاح باطنی و سموم مشروبه ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و گژدم نزد آن
نزدیک نیاید و بسر آن نگردد و اذیت نرساند **جوز** بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی گردکان و چهارمغز و بهندی اخروت نامند **ماهیت** ثمر درختی است عظیم
و برگ آن پهن اندک طولانی فی الجمله ضخیم و آن ثمر را سه پوست می‌باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن
خشبی می‌گردد و دوم که در زیر آنست صلب و دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید و دسم بسیار
مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی بین آنها پرده نازک اندک
صلب خشبی است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه تازه آن از گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست
و حرارت آن می‌افزاید و رطوبت آن کم می‌گردد **افعال و خواص** آن بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و نافع تخمه و مقوی اعضای عصبیه خصوصا دماغ و مقوی قوای
باطنیه خصوصا با مویز منقی و انجیر سفید و پیران الیسا موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و تنها آن ناشتا جهت سهولت قی و بریان
کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت نافع انزروت و مخرج کرم معده و [illegible] و بدستور ربا [illegible] ضرر آن خون
آن با انجیر و سداب جهت دفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن اشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یک مثقال با رب مورد و
امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و حمول
سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون تازه کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر بدن
مفلوج و مقلوه و یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و یا در آفتاب یا خانه گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت دران بر کرده و
در پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف برهنه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق شود و لیکن [illegible] پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب
سرد ننوشند در یک دو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آن را گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند طرف
مخالف بخوابند و آن مقدار صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت
نفع آثار ضربه و کوفتگی جهت ازاله کلف و تشنج وجه و طلای جاییده آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سودای که زخم شده باشد و بدستور طلای جاییده
مغز کهنه آن ناشتا جهت عرق خانقرایا و جمره و قوبای اطفال [illegible] خصوصا تمدد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و لیکن قبل از تعلب و ورم پستان طلای مغز
کهنه سوخته آن با رفت جهت قروح سر مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و مستحاله بخلط مراری خصوصا کهنه آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب
القرع و موجب ورم لوزتین و شور دهان خصوصا در محرورین و کم مفسد ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن مویز و [illegible] بخورند و انار چاشنی دار مکند با
سکنجبین بخورند و با اندک خشخاش خوردن نیز مصلح است و چون متغیر و متشنج گردد در زبون و باسمیت می‌باشد نباید استعمال نمود و بدل او [illegible] آن قی کردن
و ترشی خوردن است و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و مقوی معده و اعضاء و سیر کرده آن تریاق صاحبان ضعف معده
و صمغ آن جهت قروح جبینیه [illegible] و زود اندمال گشتن آن [illegible] و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن بار بار تا که طبخ داده منعقد نموده
باشند جهت اورام و [illegible] و نافع [illegible] خناق و حلق مجرب شده و آب مطبوخ پوست آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان [illegible] صلب یعنی پوست دوم

بسایند و مقدار یک دانگ آن را با آب شامند یا آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده میشود **جوز السرو** بفتح سین
و سکون رای مهملتین و واو **ماهیت** آن بار درخت سرو است و حبّی محض **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک گرم نیز گفته اند و اول اصح است **افعال**
و خواص آن قابض و مقوی اعصاب و نافع رطوبات ... مقوی معده و جگر و امعا ... گرداند و بوئیدن آن خشک کند
... جهت شقیقه و درد سر بارد ... قابضه ... جهت ... بواسیر و حبس البول ... آن
با شراب نافع و ضماد آن با ... جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد ... طبیخ آن جهت ...
... رطوبات رحم نافع ... مصلح آن عسل و روغن بادام ... بدل آن ... گویند
... آن ... و در حرف سین ... ذکور خواهد شد ... **جوز الشرک** بکسر شین معجمه و سکون
را مهمله و کاف و ... **ماهیت** آن ... است عظیم ... و ثمر آن ... طولانی ... و پوست
آن ... در ... جوف ... شبیه به
... اهل مصر ... در حدت زیاده از فلفل است ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل ... و مفتح سدد ... حادث از برودت ... با آب گرم ...
... طبیخ آن جهت ... و روغن آن ... نموده ... روغن زیتون ...
و در ... بسیار ... جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج ... اعضا مفید ... مقدار شربت آن ...
مثقال ... مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل ... و گویند ... فلفل ... آب
... فلفل ... چنانچه بعضی ... فلفل ... **جوز العهر** بفتح عین ... و سکون ... موحده و فتح
و سکون ... **ماهیت** آن دانه ... شبیه ... **طبیعت** آن ...
و خشکی **افعال و خواص** آن قاطع اسهال ... جهت ... اورام باطنی نافع است **جوز القطاط** بفتح ... و طاء مهمله و الف و ...
و جوز البری نیز گویند ... نامند ... بسیار ... بعضی گفته اند که جوز الانهار است
و بعضی جوز الانهار ... **ماهیت** آن ... شبیه ... غلافی ... دانه ... شاخ ... آن
... زمین ... برگ آن شبیه ... **طبیعت** آن ...
گرمی و خشکی **افعال و خواص** آن ... شرب جهت تسهیل البول ... جهت قولنج ریحی و ...
... نافع است **جوز القی** ... **ماهیت** آن ثمر درختی است مخصوص ... و بقدر انجیر ...
و فندق ... و پوست آن اندک ضخیم ... در جوف آن ... ریزه ... شبیه ...
... پوست ... آن ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقی بلغم و مسهل و جهت امراض ... و ...
و عصبانی مانند فالج و لقوه و ... ضیق النفس ... اورام ... تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و ... نافع و چون ... درم ...
... و ... صاف نموده ... جوز القی ... مقی دیگری از ... خوانند ...
با ... مذکور ... بعد از آن ... باشد ... بکوبند ...
و اگر ... تحلیل ... با قدر ... اسهال ...
قوت و ... طبیعت ... تحلیل اورام ... مقدار شربت آن ...

مساوی الوزن است **جوز کوثل** بفتح کاف و سکون واو و فتح ثای مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون لام نوعی از اقراص ملک و بعضی جوز القی نیز نامند **ماهیت**
آن ثمر گیاهی است هندی شبیه بجوز بوّا شکلا و رنگ سیاه نازک پوست آن نازک و درون آن فلفلی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه برگ
آن سفید و مستعمل ثمر است و بهترین آن تازه آن **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لعاب آن مقی و مسهل منقی بدن از اخلاط ردیه جهت رفع سدد
و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع و مضار مرخی اعضا بمرتبه که تا یک هفته بحال اصلی نمی آید بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت
آن تا یک دانگ و نیم سم آن کشنده قی و اسهال تدارک آن نخستین آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مسکرات بمقدار است **جوز ماثل** بفتح میم و
الف و کسر ثای مثلثه و سکون لام و جوز نائم و جوز مائا و جوز ماثل نیز و مرقد و درخت از او درخت مرقد نامند و بعبارت تاتوله و بهندی دهتوره
و معرب از کوز ماثل فارسی است **ماهیت** آن ثمر درختی است بمقدار درخت بادنجان و برگ آن نازکتر از آن و گلش خودرو و مزروع و سفید و بنفش
میباشد اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مایل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن بنفش باشد و گل آن بشکل بوقهای دسرنای و طلاب و دراز
دراز تر و گل نوع بنفش آن مضاعف تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر سدر بهیر و در جوف آن خانهای بسیار
و حبات شبیه به سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم است و بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت** آن در اول چهارم سرد و خشک و گویند خشکی در ... آن
است و اول اصح **افعال و خواص** آن مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف و گل آن ... صداع صفراوی و دموی ... حرارت ...
... و اورام حاره ... و بادام ... از آن جهت ... اوجاع حاره منفرده و طلای ... آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقا
و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد با عضای و تخفیف رطوبات ...
و بستن برگ گرم کرده آن بر ... صاحب ... و موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارده ... بارده و بر ... جهت ... اورام ...
جهت تحلیل و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یک دانگ بدل آن ... دو وزن آن ... فلفل ... و چون ...
... بخورد و همچنین گل ... بخارات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و ... **خیالات فاسده و خیال**
در خارج می بیند و ... گردد و سخنان پراگنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند ... و ... در نظر او آید و چون
خواهد که ... چشمهای او سرخ گردد و ... بسیار ... **مانند** ... **و بالجمله**
... مانند افیون است ولیکن ... و تریاق ... حیوانات ...
... مداوای آن ... خورده است و خوردن ... روغن گرم کرده ... و گرم کردن
... بالیدن ... و تغذیه با اغذیه چرب و آشامیدن شراب ... و معجون جوز ماثل ... حب ... و حب جوز ماثل
و حب ... افیون جوز ماثل ... حلوای جوز ماثل ... در قرابادین ذکر یافت **جوز** ... بفتح ... میم و سکون ... و ...
... و سکون ... تحتانیه و فتح صاد ... لغت بطی است ... نامند **ماهیت** آن بار درختی است ...
... و بسیار ... سرخ و شیرین ... با قبوضت ...
... سرخ و شیرین ... ولیکن قبوضت آن ... درخت آن بسیار بلند ... مقدار درخت ... آن شبیه
... آن سفید و در بعضی بلاد ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...
... خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن ... در معده و سائر اوجاع ... طعام ...
... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... **جوز بنلالی** بفتح جیم فارسی و سکون ... و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون
... هندی است بعضی گویند ... **ماهیت** آن نباتی است ... و گل و برگ آن ...

ببرگ ریحان میشود و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند می شود و بی گل و تخم آن ریزه مانند تخم ترشان افروز و چون برگها و سر شاخهای نازک ازان

ببرند باز شاخها و برگهای تازه میروید باز ببرند و هم چنین چند مرتبه و آن برگهارا با گوشت و یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند

لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در بیشتر نگارو فارس در مهٔ سوم نیز دیده شده از اسلیمانی میباشد و اهل انجا ازان

بورانی میسازند **طبیعت** آن در اول گرم مایل بیبوست و اهل هند ازان سرد میدانند **افعال و خواص** آن سریع الهضم و دافع صفرا و چون آب بیخ آن را

گرفته یک مثقال خشخاش سفید و یک مثقال زعفران سائیده حب بندند و هر حب بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب ازان با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر

سائله نافع و مجرب لیکن در ایام خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون بیخ ازان بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع می بخشد از **فصل**

الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه جینت بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتحهای نون و تای مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختی است

بسیار بزرگ میشود و برگ آن شبیه برگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و ازان باریکتر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک

افعال و خواص آب برگ آن مسهل بلغم و اقسام دیدان و چون صبح ناشتا اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت مثقال آب برگ

ازرا خالص بدون آنکه آب آن داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب نوشته اند ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تفتیح دمامل

نافع و از گل آن گلغازه رنگ سرخ توان نمود رنگ آن ارغوانی میباشد لیکن ثبات ندارد و پختن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در بیضه و عضله که با

که کبید و مکرر تیمار آزموده نان گرده نان بکر و پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و گرم کرده بدون پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و تفتیح دمامل مفید و تخم آن از نیم

تا مثقالی جهت بواسیر و دنبهای کهنه بالنسبه و نفع آن بود و در جوف آن گذارند تا نفع جهیدار بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و رای مهمله

لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مایل بزردی و برده شنبی می نشیند و ازان دانه سرخی بقدر

عدسی منعقد میگردد و سرخ آن زیاده میگردد و تا آخر آبان ماه باقی میماند و ازین جهت لغو میگویند و در حرف الفاف ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

بعد ازان تقدیر باز و ایل مایل نباید و **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** چون برگ خشک آنرا سائیده یک مثقال با آب سرد بخورند

امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل سرشته و دو مثقال از انخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تقویت

اعضای مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل ورام حاره و تسکین وجع و زیادتی آن و ترک عضل جلوس در طبیخ آن جهت تخفیف رطوبات رحم مفید از سرب آن

ایلمقال جیکلک بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است **ماهیت** آن ثمری است شبیه بدل گنجشک و در جوف

آن دانهای ریزه شبیه بدانهای انگور در قوت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دار و در بو شبیه بخربزه و کرم ک لذیذ و گیاه آن بقدر شبری و زیاده

ازان و برگ آن شبیه برگ گلسرخ و با اندک خار و گل آن مانند با بحال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در مکان لیلانه و در وقت تمسل و گیلان

و مانند آن جنبه گاو نامند و ان بلمیه میخوانامیده است و گیاه دیگر را که نام شبر است و دانه آن سرخ شفاف بقدر نخود دیگر دارو سطر برگ آن بچیری مانند موی باریک

متصل و برگ آن بقدر دیمی و با تقصیر انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خار باست و از کوه من نامند و سرد و قسم آن در طبرستان بهم میرسد و اخیر را در مکان

نیز نامند و آن دانه این کی است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب آن و جهت امراض سوداویه و خفقان

و سعال یابسی و جرب و حکه و بواسیر و لتصفیه خون و حدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است **باب ششم در بیان ادویه**

که حرف اول آنها حاء مهمله است ✽ فصل الحاء المهمله مع الالف ✽ حاء اقطی بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله

و سکون یاء بغدادی گفته لغت یونانی است دیوسقوریدوس اقطی نیز نامند و آن سبوقه است **ماهیت** آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بزرگی شجر میشود و شاخهای

باریک آن از جوار عادر زیاده تر میشود و برگ آن مشرف و بقدر برگ گردگان صغیر آن و بمقدار شبری و شاخهای آن باریک برگ آن مشرف و بقدر برگ بادام

و گل سفید و ثمر سرخ و بمقدار کسطم و در جوزا میرسد و قوت آن و سایر قوی میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن منضج اخلاط

اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سده و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و طلای آن جهت اوجاع رحم و حمول آن جهت اوجاع رحم امراض منعقده و لوح خیر مفتوحه
و جهت اخراج جنین و ادرار حیض بلیغ نماید منع آبستنی نماید و مجرب مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی و عدم سقوط
آن و سعوط آن سه روز باعث زوال حمرت عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک درهم **حاج** بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خار شتر و تبر کی
و دیکانی و هندی جواسا نامند **ماهیت** آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که اشخام عاقول است و غلط کرده کسی که از آن
نضیج دانسته **طبیعت** آن گرم و بسیار خشک و سرد و تر گفته اند **افعال و خواص** آن رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم شربت و ضماد و بخور آن نافع
بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره آب خالص آن در بینی اشنا و بعد یک ساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع
صداع مزمن مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت رفع سعال و جمیع علل بارده بغایت موثر و نگوفه آن جهت بواسیر
نافع است **حاشا** بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف یونانی توس و در مغرب صعتر الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ
بسیار میروید **ماهیت** آن نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و برگ ریزه و بران زغبی مانند پنبه و گل آن
ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از خردل و منبت آن سنگلاخها **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب
شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک در سوم و انطاکی در دوم دانسته اند **افعال و خواص** آن مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مضیق
و مفتح سده احشا و منقی سینه و شش و جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس
نفث الدم و مقطع و مسهل بلغم و مخرج اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سوداء و حکم مقام افتیمون با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع است
و چون نیم درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون یک مثقال آن با عسل بکشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان
و کزاز و صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد دندان و حلق و نفث الدم و تفتیح و توضیح نافع و چون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سنبر بیابانی بخورند ضعف چشم را نافع بود
و قوت باصره نگهدارد و ضعف معده و جگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس و
نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه لعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول منجمده در سینه و سرفه و ضیق النفس
و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضاء و قاطع ثآلیل بر آمده و بالجمله یونانی از خود دلیس مانند و با سویق و شراب جهت
عرق النسا و امثال آن نافع و صحیح آن جهت مصروعین نافع و باعث افاقه ایشان است و گویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را بسوزانند که
دود آن به مشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برء است مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درهم بدل آن در تنقیه هم وزن آن
افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن و نیم آن صعتر و چون یک وزن آن را با ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی تر از جرم آن است و شربت آن
سه مثقال با زاکوفته بخته در کیسه در شصت رطل آب انگور و رب کوچکی انداخته سر آن را بسته بگذارند تا خمر گردد و پس استعمال نمایند جهت تقویت اشتها و رفع
سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت و سائر اوجاع حادثه یا دون تهیگاه و قشعریره تبهای بارده و دفع ضرر سردی مواد و رفع سموم
بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قوی تر از صعتر است **حاشیش** بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون
شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند **ماهیت** آن چیزی است مانند موم که در آن جا منجمد میگردد و رنگ آن مایل بسفیدی و مزه مایل به شیرینی و تلخی و انتهای
تحقیق چوب سیاه است بسیار ریزه سفید از جنس حشیش ریزه و صلب به شکل تخم کرفس مانند **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال
و خواص** آن بسیار تند و قوی تر از فربیون و منقی بلغم است چون بیاشامند خصوصا که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آن را با آب گرم هستند
نمایند و چیزی شبیه به جوان قی نماید و نجات یابد از آن و ضماد آن جالی و مفتح کننده رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجرب و خوردن
کبیر هم آن کشنده است بجهت فرط حرارت و جهت تسخیناق و استلاطه دهن و مداومت آن ناپسند و شیر تازه دوشیده و مار انجیر و روغن بادام و سویق آرد جو سفرجل کرده

بیرف و بیخ و حلاب سرد کرده و دوغ گاو با قرص کافور است **حاماسوقی** بفتح حاء مهمله و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و سکون یاء **ماهیت** آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری و شاخهای آن بیخ شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه و گل آن سفید از بیخ امثال آن نمی بقدر فلفلی میگردد و چون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول **افعال و خواص** آن جهت لسع عقرب و شبرها و ضماد او مجرب و قرص جهت اصلاح رحم مفید است **فصل الحاء المهمله مع الباء الموحده** **حباب** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و باء موحده **ماهیت** آن حیوانی است بسیار کوچک سیاه شبیه بعقرب و از جبل بار کثیر دور خیبر رسد اخیر بهم میرسد و چون کسی را بگزد زایل میکند در آن وقت نهایت نایره صاحب او است و خشکی گرمی و اضطراب قلب عارض میگردد و علاج آن خورانیدن مخدرات قوی مثل کافور و امثال آنست **حباحب** بفتح اول و ثانی و الف بکسر حاء مهمله و باء موحده بفارسی کرم شب تاب و بهندی جگنی و بهک جگنی نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست از مگس کوچک تر و احمر رنگ با رنگ اغبر و زرد و مقعد آن در غایت سبزی و در زیر بال آن مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند چراغ میدرخشد **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال و خواص** آن سه عدد آن تا یک عدد مطلوع الراس آن که خشک شده باشد با آب ده مثقال تقطیع حلتیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند و تقطیر یک عدد و خشک سائیده آن با روغن گل جهت اخراج کرم گوش و زوال گرمی آن و با صبر سقیداب جهت ضماد داء الثعلب و بعضی گویند چون زاد در روغن کنجد انداخته اندران روغن را بصورت بمالند باعث دوستی با مردم و قضای حاجات است **حبارا** بضم حاء مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح راء مهمله و الف بفارسی هوبره و بترکی توغدری و بهندی چرز نامند **ماهیت** آن مرغیست بری و منقار آن بلند و پاهای آن دراز و سه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاه و از آن نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک اندک تا سینه کبوتر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق مبرودین و گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر در برده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال آن با شیر آن نرگس جهت ابتدای نزول آب نیکو نافع و چون پیه آن با اندکی نمک و سنبل و شیر قدری از گوه حب با خنه خشک کنند و نیم مثقال از آن با فرو برند در قطع اسهال دموی که در بنا شد سدید است و خون آن تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و ضیق النفس و حکه آن جهت با شیر ضماد و لحم و گوشت آن مدر بشیر و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با موز تن لبن حب بسم سازند و بامال کسی بخورانند باعث محبت مفرط شود و تعلیق آن موجب قبول و تعلیق چشم راست آن دفع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف و دفع بیان آن خضاب خوبی است **حبحبو** بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء موحده و سکون واو **ماهیت** آن ثمر درختی است در سجد و عمان نیز رسیده درخت مارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر مارجیل است و پوست آن نازکتر و چون آن شکنند از جوف آن دواها قدر نخودی و یک گرم از آن جنبش رنگی شبیه با سود اغبر المزاج تند ترش با قوت بسیار و سبزی تیز دارد و دام که در پوست است قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون بدون آن دو نرم تا یک سال **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت رفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و مسکر و دوار و با آب جهت تحریک تاریخ مضر سینه و صوت و سرفه مصلح آن کتیرا و قند است و تجربت آن یک درهم بدل آن سماق است و در بنارس و بنگاله ثمری شبیه با نچه مذکور شد بهم میرسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت مارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بید است و در رنگ این ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و اندک چاشنی دار و او را بهندی و در بنگاله کوتته و کتبه بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد **حبحب** بفتح حاء مهمله و باء موحده و را مهمله و سکون جیم **ماهیت** آن مغزیست معروف شبیه به پیاز و از آن کوچکتر و در کنارها میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهر انجبین و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اکثر تناول بنیر فرق خوردن است و اگر اندک رطوبتی بدان ماندگی بیان نماند بنیست و مجربست **حب الملبان** بفتح حاء مهمله و ضم باء و شدّه الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون هندی بکاین و ...

نار یافته **ماهیت** آن مانند لیست کو چکتر از نسبه و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن بزرگ تر

از درخت گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد رنگ مانند ریسمان وا از ده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن سیاه

سفید میباشد بخلاف دیگر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و شکم بند

چرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و سعیله آن جهت رعاف و سنون آن جهت استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سفره

صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت تاليل نافع و مقی مضر جگر و معده مصلح آن انیسون مقدار شربت آن

تا دو درهم بدل آن بوزن آن نیم آن سلیخه و عشر آن سیاه شده و دهن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و تمریخ بدان جهت فتح انسداد

و شقاق نیز و نرم کردن عصب و دماغ و جلو بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت بلغمی و ضماد آن با عنبر

جهت نزلات بارده و سردی نافع و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با جسل جهت قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و

سپرز و بخیه رسم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون و دهن آن خل حصوب کند نسکنج دیگر و **حب لبان** بفتح حاء مهمله و کسر با موحده

مشدده و فتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن تخم درختی است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و اندک مایل بطول و رنگ آن اشقر

و اندک ثقیل الوزن و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و ذرق بان آن و تخم بشام است که تخم بشام بی تر دد و غیره مدور است و گفته اند بابل چون حب لبان

و درخت آن مفقود است تخم بشام را بجای آن نمی شود **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و رافع برودت

آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و در سرکهنه و لقوه و مغص و امراض بلغمی و سوداوی

و سرفه و ورم تبه در دو معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و حقن و گزیدن هوام و عسر البول و حبس حیض و دافع عقرب و لقیه و تقویت باه

و نکوانی و حلوبی طبیخ آن جهت انفتاح جمع مضر مثانه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بیک وزن آن نیم آن عود و لبان و اگر نباشد

بوزن آن سلیخه و عشر آن سیاه شده و در تریاقیت بوزن آن زراوند طویل نسب العارب شده و لبان نیز بعض خواص آن مذکور شد **حبة الخضرا**

بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف **ماهیت** آن ثمر درخت عظیم است

که بفارسی سقز نامند و در بطم خواص است آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی آن نامند و دو نوع است یکی بفتح را شاهبن گویند و این کوچکتر و پوست آن

اندک تر بجد بی که با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلبتر و این مولف گفته که آن نیز آن سه نوع است بدین قسم که در ما و ده و لواح

آن درخت بن را ما لاسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و دانه آن اکثر خشک میباشد و سبز رنگ آن سبز تازه بزرگ دانه است و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر

آن در خوشه میباشد و خام آن را بسته نامند و در آب دوغ و بلارو و اخل میخایند برای شکوفتن طعم دهان و تقویت معده و درخت شاه بن را ضرو و صمغ آن را

صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد ان شاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک است خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و**

خواص آن مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مسهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سدد گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی

بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج بیتام و گرم معده و مدر بول و حیض و سنون آن با سرکه منقطع شده

باشد و منحی گرده و مثانه و محلل نفخ و ریاح و شرب آن با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و کشت و تقطیر و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر

جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهت دیرینه و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن با حسو جهت انهضام و رفع ضربات

و مضر محرورین و بعیا بلغمیه و دیکمحرورین مصلح و مضر بالخ و چشای حاره آشامیدن آن جهت جوشش و بادی السطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و ربیباس و

ربوب حامضه و سکنجبین و گویند کثیر دگویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن از ده درهم تا بیست درهم بدل آن مغز بادام تلخ یا پسته با گردگان و گویند بوزن آن

حبة البطم است و ضماد آن منفتح جراحات صلبه و طلای آن منقی و جهت کلف و نمش و قوبا مفید و طلای سوخته آن بر داء الثعلب باعث رویدن موی است

مقصود حاصل شود) شیر برگ آن را چون خشک نموده بکوبند و بر موی محلوق سازند موی آبرد یا نمود و دراز گرداند و مداومت استعمال آن در حمام مانع نزلات و کتابت
مجرب و جویدن آن در اول گرم و خشک مقوی باه و جهت دفع رائحه کریه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن
جهت گریزانیدن هوام و ابنیه مجرب دانسته اند و چون با بعضی ادویه در روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و تشنج و اورام صلب و کسر و ضربه و سقطه
نافع است مفید است شربا و طلاء و سرخاد و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح ردیه و بثور مزمن و تسکین تب نوبتی باده و گزیدن افعی مفید **حب الکراث**
بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و انرا زبیب الجبل و زبیب کوهی و اهل اصفاهان اعرابا نامند و این سیاه رنگ گفته
که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که حب الکراث **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بمویز و املس و در غلاف شبیه بقرظ طعم تلخ و با اندک تندی و تلخی و
عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه بسوسن و رسن و در حرف الراء مذکور خواهد شد و گفته اند
برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و درخت و شاخهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل سودا و بلغم و
موی مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و بخصوص الاستسقاء مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن راسن بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مولف الجامع
و غیره مویز را حب الراس نوشته اند و اشتباه نموده اند بجهت مشابهت اینست **حب الریاس** بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح بای حطی و الف و
سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا
نافع بدل آن تخم حماض است شبیه است **حب الزلم** بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم **ماهیت** آن تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار
و ابن وافد گفته که آن حبی است مفرطح اندک بزرگتر از نخود و ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم لذیذ و از بلاد بربری آورند و نزد ما از افلفل السودان (?)
و فلفل السودان غیر است و بغدادی نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوشبو و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهر و در مصر
بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ از مصر بربری آورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درهم **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با رطوبت
فضلیه **افعال و خواص** آن محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند
و بر کلف بمالند ازاله آن گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق است و مولد ریاح (?) مصلح آن سکنجبین است **حب السمنه**
بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و هاء و از اشنان دانه بربری نیز نامند و بفارسی نخل خواجه گویند **ماهیت** آن دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید شیرین
و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیار و برگ آن سفید و اغبر منبت آن صحراها و دیاباها (?) **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن
آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم رقیق و چون شیره از انگیزند و در آب دارد و شکر در روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ
نمایند تا مانند حریره غلیظ گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین صاحبان دق و سل و آشامیدن آب برگ درخت آن مقدار ربع رطل جهت اسهال
بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطیء النزول مصلح آن سکنجبین و عسل است **حب العزیز** بفتح عین مهمله
و کسر راء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه **ماهیت** آن از انطاکی مانند است حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه [...]
میابند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن گرم و در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مسمن بدن و گرده و لاغر و مولد خون
صالح و جهت تقویت باه و کلیه ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق و ثقیل و مولد سده مصلح آن سکنجبین
مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین طرق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب حل نمایند تا شیره برآید پس بمالند و
صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلت** بضم قاف و سکون لام و تای مثناة فوقانیه معرب از کلت هندی است حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا
هندی کلتهی نامند بضم کاف و سکون لام و کسر تای مثناة فوقانیه و خای [...] و سکون ها و کلته نیز و قسمی را حکرک (?) و قسمی را [...] بفارسی [...] این قسم را [...]
[...] نامند **ماهیت** آن نوشته اند که دانه ایست سیاه مائل بزردی و براق شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بتدویر و شیرین و در جوف خانه ها [...]

حرارتی میکند و آنچه درینجا که دیده شده چنان است که دانه ایست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و بعضی تیره و شکل آن اندک طولانی بقدر دانه عدس و جلبه

و مغز آن رو بپاره و سفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم مایل برطوبت است **افعال و خواص** آن مجرب است جهت

حصاة گرده و مثانه مفتت و مدر و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و جالی و مفتح سده سپرز و قولنج و بلغم اشامیدن طبیخ آن تنهائی یا

با ادویه مناسبه دیگر و چون شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوشانند بر آتش انگشت تا آنکه پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده دوازده

و نیم مثقال از آن صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن

جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بو اسیر نافع و مضر ریه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب گرم برای تفتیت حصاة چنانچه در سند سنگ آنرا

از آن کوبیده در آب جوشانده در سنگ میریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را اعتقاد است که چون بکوبند بر سنگ مالند سنگ را قابل قطع میگرداند

حب الکلی بضم کاف و فتح لام یا **ماهیت** آن حب ناخورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر و مایل بطول و در وسط آن

خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن با خود در سنبله و حکیم میر عبد الحمید صاحب تحفه نوشته که بسیار کوچک مانند نخاعی او

و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و بر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر دو تخم می نهد و بر دگلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی مانند غلاف

باقلای بسیار بزرگی و بر خارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص**

آن محلل و مسکر و جالی آثار و مقی بلغم بقوت با آب گرم و اشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بقیلوفر که آب انگور در وی جوش است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث

و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته

اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی و تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است **حب المحلب** بفتح میم

و کسر نیز آمده و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیولی نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت

قامت انسان تا باده بیان و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زرد آلو کوچکتر و خوشبو و حبوب آن نیز خوشبو و لهذا عطاران اهل هند ... و بید

جهت کوبیدن بنا بند آن بسیار زود تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوشبو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید مانند بقدر

حلیان که خار نامند و بهندی ... کابلی و پوست آن شیرین و مایل بسیاهی و مغز آن سفید با اندکی تلخی طعم و چون در آن کثر خوشبو میمانند و روغن از آن نیز میگیرند

و بهترین آن تازه بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب است که مغز آن سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن تلهای کوه و بلاد سرد

سیر در میزان میرسد و اکثر از آذربایجان می نهاد و در می آورند و روغن از آن نیز از انجا و انطاکی نوشته که پوست آن معیه یابسه است و صاحب تحفه نوشته که

در گرم سیر یافت میشود و در ترکستان بسیار است و از آنجا میآید گویند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و معدیه

و قابضه **افعال و خواص** آن عطر از الراس و الصدر و القلب و الغذاء و ملطف مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبت غلیظه لزجه و تسکین خفقان

و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کباد و طحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت اکثر محلل ...

غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مبهی و در حبس اسهال و دموی بهتر از گل مختوم است و چون

داخل حمام کند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات ازمنه الا و جاع و غیرها و طلاء آن جهت کلف و جرب

صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادثه از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا با آش و ضماد آن

جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا یکدرهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ و اعضاء مضر و ماخ و جهتای حار مصلح آن گلاب و روغن

بنفشه و رب بیاس الخواص نگاهداشتن آن در پارچه کبود در بستر بخور بخور آن مسلسل سحر و مداومت بخور آن موجب لطف معاندین و حوب و برگ آن در اول

گرم و خشک و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و گریز انداخته هوام و سوام و نزدیک بآن نگردند و نگاه داشتن حوب آن با خود جهت قضای حاجات و کثیر ...

ان جهت که بزایندان مدام در شیشه مجرب گفته اند و چون با سداب و عسل و قسط در روغن بجوشانند و بمالند تسکین ورمها و دردها و تنفیه بدن از جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام جبیر و کسر تسریه و ستقطه و نقاب مفید است **حب الشمس** بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و شین معجمه گفته اند بمیم لغت عربی است **ماهیت** آن دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب الطم و کوچکتر از آن بمقدار مغز آن بقدر فلفلی و بسیار املس و زرد و شکن و مغز آن سفید و از بلاد هند و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن مابین سرخی و زردی و درخت آن شبیه بیاسمین **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مستر خیه و هاضمه و مجفف و نشف رطوبات عفنیه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رافع بخارات ردیه و شربا و طلا و کنار آن مضر و مصلح مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص نسائین از آن عطر مشم می سازند برای محبت و یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند هر قصد و اراده که از استعمال آن دارند اثر می بخشد خصوص عداوت و تبغیض و تفرقه میان متحابین و مشهور است این حرف چون میخواهند که در میان دو کس جنگ و عداوت و تفرقه افتد میگویند حب محبت و الفت در میان شان عطر مشم باشد **حب النیل** بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر و بهندی مرچائی و در بعضی کتب بیکانی هیاره چه و کتیوع دیگر نیز شود و از اقسام آن است و بعضی این نوع را زیاده گفته اند **ماهیت** آن دانه گیاهی است شبیه بلبلاب که بر دیوار و درختها و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و در برگی گل کوچکی شبیه بگل لبلاب که در آفتاب بهم آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص از بدن منقی بدن از خام و اوجاع مفاصل و سایر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس مجرب فروح خبیثه و باسقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال و نباید بیشتر زیاده از آن کشنده است مغص و اسهال مفرط و ضعف قلب با ساریقا و امثالها مصلح آن سکنجبین و روغن بادام است و چون بکوبند در یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح به ستهای یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و مفسد آن میگردد و بدل آن بوزن آن تخم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد آن بعد از یک شبانه روز عمل میکند با معاجین و محرکی زند و عمل مینماید و قوت آن تا سه سال باقی **حبق** بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد نوعی است **فصل الحاء المهملة مع الجیم حجر** بفتح اول و دوم و سکون را مهمله بفارسی سنگ و بهندی پتهر نامند **ماهیت** آن اسم جنس هر جسم از اجزای زمین صلب و دو طول زمان و توالی انفعالات لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه در رسیدن حرارت و شمس و جفاف بر آن مره بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و باختلاف رنگ و صفا و سنخ و غیره بسبب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال اینها است مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشند مغید و اگر سخت و قلیل باشند متکرج و متکلس و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت مفرط در رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد زرد و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزای و اگر مختلف باشند غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه بعضی کتب حکمای فرنگ میگویند که احجار را نیز مانند نباتات صلابت فیه نمو است بلکه هیچ صلابت فیه نمو ندارند و چند آن تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست مگر آنکه استعمال نمایند و همچنین جلا و غیره و این سخن تا تمام مبنا بر علم حدس الله **حجر الابیض** بفتح حا مهمله و جیم و ضم سار مهمله و الف و سکون با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه **ماهیت** آن سنگی است سفید مایل بزردی که مانند شیر و گویند که حجر لبنی است **طبیعت** آن معتدل الحرارت و یبوست **افعال و خواص** آن حجر البول نافع و قدر بیشتر افعال آن مانند فادزهر حیوانی است و مراد اکثر از آن زجاج ابیض زجاج آمینه است **حجر الاحمر** بفتح لف و سکون حا مهمله و فتح میم و سکون را مهمله **ماهیت** آن نوعی از اقاعی است برنگ بیخ مرجان و کمیت دائره آن سم قاتل است **حجر الارمنی** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است لاجوردی اغبر و اندک ازرق با رطوبت و ملمس آن نرم و ملائم و نوعی از آن منتج تیره و از ارمینیه خیزد لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن شکنین مثل بالمر

موجت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد فج غیر کامل باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم
و خشک دانسته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب دفع سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد اقوی و از حجر ارمنی اسلم و جلای گرده و مثانه و با تحلیل جذام
مفید و مستعمل مغسول آن است و مسهل آن عشب زیادتی تقویت مسهل است و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کتیرا و مسهل و بلیله و انیسون مقدار شربت آن
تا نیم مثقال مثل لاجورد مغسول است بگوید و نیم آن و بوزن آن حجر الاساکفه بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا ماهیت آن سنگی است
الوان کبخت حجر و زردی و سیاه در میم سیاهیات سنگریزه و شکسته آن مائل بسبزی و کبودی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن ذرور آن جهت
ورم لثات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش گران است و لهذا انرا حجر الاساکفه نامند و اساکفه کفش دوز است حجر الاسفنج بکسر همزه و سکون سین مهمله
فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص
آن مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانگ آن با شراب ادمال
آن جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه نافع حجر الاعرابی بکسر الف و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر با و یا نسبت بفارسی سنگ دشتی گویند
ماهیت آن سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد افعال و خواص آن جلای و قاطع نزف الدم و جراحات و غیره و سنون محرق آن جهت جلای دندان و
استحکام لثه نافع حجر الافروج بفتح الف و سکون فا و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افرودی نیز نامند ماهیت آن سنگی است ... که بر آب بایستد
و از بلاد روم آورند افعال و خواص آن مجفف و قابض و آشامیدن آن ... در حال دفع زهر سم گزیدن عقرب می نماید حجر الافریطی
بکسر همزه و سکون فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طا و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است مابین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط
سفید مانند اقلیمیا و از اقریطش خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین است طبیعت آن مجفف با اندک قبضی و لذعی
افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمیر اندازند پس سائیده جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفردا یا شراب و عسل نافع و با موم و روغن
جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت است استعمال محرق و غیر مغسول آن جایز است حجر الانماطس بفتح
همزه و نون و فتح میم و الف و کسر طا و سکون سین مهملتین ماهیت آن سنگی است که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد افعال و خواص آن مقطوع
آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و دمعه و طرفه مفید حجر الایلی بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه مشدده و لام ماهیت آن سنگی است که در شیردان گاو
کوهی تکون می یابد و انرا با دزهر گاوی نامند و در با دزهر مذکور شد حجر البارقی بفتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و کاف و سکون یاء نسبت ماهیت
آن سنگی است شبیه بحجری که خرفی القدر کف دست و سیاه و بسیار سخت و از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب است و اندکی از آن السیاری بلخ حد
می نماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب آب تهٔ آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب از آن جدا میشود افعال و خواص آن گویند از خواص است که چون
جهت استسقای زقی جوالی آن اندکی جهت کرده بر آن نهند جذب رطوبت کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات رااز وی براند و بعد از آن
رطوبت را بچسپاند تا آنکه جمیع رطوبت را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقال است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال
آب جذب نمی نماید حجر البحیری بفتح باء موحده و سکون حا و کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت ماهیت آن حجری است سفید مدور و صلب و در جوف
آن آنچه است که با علی و اسفل حرکت میکند و انرا سوحال و سیاح نیز و قسمی از آن انحکمت است و ماهیت آن در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند چیزی است
شبیه بفلک مخروطی که دریا بساحل می اندازد و در آن چیزی است که از اعلی باسفل حرکت می نماید و گفته اند که آن فقاقی بحریست که بعد مردن و رنجیدن جانور
دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است افعال و خواص آن آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة ... موضع که
باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند حجر البحیره بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها ماهیت آن سنگی است رقیق
دریایی و چون در آتش اندازند بوی کبریت ملتهب گردد و از نواح شام خیزد افعال و خواص آن با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکیکین التیام

٢٣١

جراحات نافع **حجر البرم** بفتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم **ماهیت** آن سنگی است سیاه که از آن دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است **افعال و خواص** آن جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است **حجر البسر** بضم بای موحده و سکون سین و رای مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سفید و درخشان و در حجاز یافت میشود **افعال و خواص** آن چون اندکی از آن را با شراب بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند با نجیه (?) و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مدوری بهیأت سم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل است در ... **حجر البشب** بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و بشب بیای مثناه تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و بفارسی یشم گویند یشم را **ماهیت** آن سنگیست بسیار صلب و با الوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل بسفید صافی پس سفید است که از کاشغر آورند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن جهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاة مقدار ... تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طلیش آن بر پری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت دفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند که چون قمر در برج آبی باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی نافع و بعضی تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسانی شرط ندانسته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط میدانند برای این عمل **حجر البقر** بفتح بای موحده و قاف و رای مهمله دانرا خرزة البقر نیز نامند و میناگاوی و روهن **ماهیت** آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد و تر از آن و تلخ و در وقت بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک شدن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یک مثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیردان آن تکون مییابد فادزهر است و در فادزهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مائل بزردی و سفیدی و حدقه آن متسع و اکثر اوقات فربا دیسکند و مختص بگاو زرد یا ماده نیست و در ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون مییابد و این امور کلی نیست و در زهره هر گاوی تکون نمییابد بلکه در صدها یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی در دوم گفته **افعال و خواص** آن از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در سینه و هنگام که در پهلوی اجشاء اطفال بهم میرسد و از اداء ... بفتح دال و حبار بنقطه و بای موحده مشدده و با دگبی بفتح بای موحده و کاف و خفای با دوبانیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر تنهائی و با اکحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و نمش جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز خشک جهت حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یک عدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی و ... آن از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام یا نارجیل یا حب الخضرا یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن جهت حبل با نوره مضر ... مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و بدل آن ... و آنچه در گرده گاو متکون میگردد بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر از آنست **حجر البلور** بکسر بای موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و رای مهمله **ماهیت** آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سر قلیان و غیرها تراشیده میسازند **افعال و خواص** آن نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و ... آن بر پستان زنان شیر دار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که در وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه یا کبریتی بگذارند مشتعل گردد و از عینک شیشه نیز این ظاهر میگردد **حجر البولس** بضم بای موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و جون

بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته ماهیت آن سنگی است شبیه بمهره ارمنی و از آن سنگ‌تر و بسبز و لمع با نقطه

ای زرد و سفید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان عیا

بمالند بزودی نفع اعیاد ماند کی آنها گردد حجر الحبشی بفتح حاء مهمله و باء موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت و از احجار فلفل نیز نامند ماهیت

آن سنگی است شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد طبیعت آن گرم و خشک و بسیار تند و گزنده افعال و خواص

آن منقی و جالی و جهت ازاله آثار قریبة العهد و بیاض و انتشار بدن و سم و ظفره تازه و غیر صلبه نافع است حجر الحمام بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم

ماهیت الحجریست که در دنبالک و تابل حمام منعقد میگردد و تیره رنگ و سست میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ازاله ورم و قوی است از برای

سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان خبیث مزمن موثر است حجر الحوت بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ ماهی نامند

ماهیت آن حجری است منقش و مسطح فی الجمله مثلث الشکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی تهیر ... نامند تکون میگردد در سر طرفی یک عدد

و آن ماهی بقدر یک شبر بنایت و شیر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دارد و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی

کلان بزرگتر برمی آید طبیعت آن گرم و خشک و حاد و با قوت مفتته افعال و خواص آن در تفتیت حصاة گرده قوی الفعل است حجر الحیه بفتح حاء

مهمله و یاء مثناة تحتانیه و ها و بفارسی مهره مار گویند ماهیت آن تمام میباشد و مسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که معدن آن بجد هم میباشد

و آن زبرجدی رنگ مایل بسیاهی و کاهی میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و در وسط حلقوی که در عقب سر بعض افاعی می باشد و در همه افاعی

یافت نمی شود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد بر سیدن هوا منجمد میگردد و بقدر نصف صدفی مایل بدرازی و خاکستری

رنگ و بعضی سیاه و صلب مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار

گذارند بچسپد و چون شیر بر آن ریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جاذب تمام سم کرده باشد دیگر

نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حلین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحالت اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون جامه ابریشمی سیاه بآن بمالند سفید

گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت در دوران آید و این امتحان مخصوص این نیست

بلکه صدف و خار و بست نیز چنین میباشند افعال و خواص آن جهت سم مار قوی الاثر است و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در

مفردات قانون نوشته که جالینوس ستایش کرده است تا آنکه میدن آنرا بخت تفتیت حصاة و سنگ مثانه نجات نافع مقدار شربت آن ماسه قیراط و تعلیق مخطط

آن جهت صداع و نیز عرق النساء نافع است حجر الخراعی بفتح خاء و زاء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت ماهیت آن سنگی است سیاه رنگ و مدور و بد بوی و از صقلیه

خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب برآن بزند شعله ور گردد و چون روغن اندازند منطفی شود افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن

هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است حجر الخزفی بفتح خاء و زاء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت

ماهیت آن سنگی است مصری شبیه بخزف —— و صقالی نرم و منقش شود و از هم میپاشد و ریزه گردد طبیعت آن گرمی

کمتر از یاقوت و بسیار خشک و با قبض و تفتیه حاد افعال و خواص آن قائم مقام حجر جفتیه است و در شربن مقوی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یکمثقال

آن بعد از طهر جهت قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و نافع از دیاد و انتشار آن سرد است حجر الخطاطیف بفتح

خاء معجمه و طاء مهمله و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء ماهیت آن دیسقوریدوس گفته بچه او لین پرستوک را چون از بچه های اولین نوزاده بگیرند شکم آنرا

بشگافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون بالوان چون بگیرند اندر پوست شتر یا گوساله تعلیق بند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر

بازوی مصروع دیا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشت مایل بزردی و سفیدی

و از احجار البرقان نامند و در سر انده بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض شود مادر ... آن رفته آن سنگ را برای زوال آن بیرون آورد

می شود دیگر در بیان حصاة کبد و مردمی که می شناسند از انجمله بدست می آورند بانکه بجای آنها از زعفران زرد میسایند بتجربه که مادر و پدر آنها مدتی از
دنیا دیدن آنها بسیار از رنگمان یرقان رفته آن سنگ بر بالا می آورند در دم از آشیان بر می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن جهت یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سدد و شربا و طلاء و تعلیقا نافع و گفته اند ملون لزاجون در حریر پیچیده در نگاه دارند با خود باعث جاه و
قبول و قضای حوایج میگردد و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون بهرنج آن موجب نفع فرح است **حجر الخمار** بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و از اجزا الخمار
جهت آن نامند که رافع خمار است و خرزه الخمار **ماهیت** آن سنگی است سنگین و ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و بسیار صلب است و آن قسم ماده خمار آن
که حدید صینی نامند بهترین آن است که چون بر مس بسایند سائیده آن سرخ رنگ باشد **افعال و خواص** آن چون مقدار یکمثقال و نیم سائیده آن را
مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل گردد و عرق نماید و سردی و سر درد فرح یابد **حجر الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت**
آن سنگی است سفید مایل بتیرگی بقدر باقلی و از آن کوچکتر و در شکم خروس سکون میگردد **طبیعت** اندر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن جهت
دفع اخراج سموم و دسواس و تفتیت حصاة شربا و تعلیقا نافع و اشامیدن آنکه از او در آن شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بعدیل و بدستور نگاه داشتن
آن در دهان **حجر الرحی** بفتح راء و حاء مهملتین و الف از اقوت نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال
شرقی حلب خیزد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بر آن ریزند و عضو را
بخار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و حیض خون است و شستن مقعده بسرکه که در آن از آن افروخته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول
آن جهت استحکام عضو و قطع عرق و در دفع احیاء و حمول آن جرم آن جهت بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع **حجر الرخام** بفتح راء مهمله و خاء
معجمه و الف و میم **ماهیت** آن سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبر انصب کنند و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید است **طبیعت** آن در آخر
دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن رادع قطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و در دفع استسقاء با صمغ و نوشادر جهت بهق و در دفع آثار و در
آن جهت بواسیر و اشامیدن سحوق آن با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت دفع دملهای دموی موثر گویند اشامیدن سنگ مغار که منقوش بنوشتها باشد
باعث نسیان است و همچنین بسیا خواندن نقشهای آن و اشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب بنام معشوق و قصد دفع عشق رافع عشق است
حجر الزیره بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن سنگی است با دسومت و ثقیل زرد رنگ **افعال و خواص**
آن ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع **حجر السلوان** بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون **ماهیت** آن سنگی است
سفید و شفاف شبیه بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آن است در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور **افعال و خواص** آن
اشامیدن آب محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و در دفع مرض عشق مقدار شربت آن یک درهم و نوعی از آن که مایل بزردی و بسیار براق
از جمله سموم است **حجر السطرلیطس** بفتح سین و سکون طاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله در آخر بفارسی سنگ مرمر نامند **ماهیت** اند و گویند
سنگی است معدنی و دیگری آبی است که از آب هر شکلی که بخواهند منجمد میگردد و اند بدین قسم که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که بخواهند حفر می کنند و یک شب آن را
از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفوظ جمع میگردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن بر آورده در آن میریزند و در گل میگذارند و بعد از آنکه خوب منجمد
و صلب گشت بر می آورند و بر شبیه حلامید و معدنی آن تخته سنگها است که از معدن آن بر آورند و این صلبتر و شفافتر از آبی است و معدن آن در کرمان
و در شهر بابک و قلعه آقا در نخجوان و الماس و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر و صلبتر و در رنگ اکثر سبز و سفید و بعضی دو لون با الوان زرد و سفید و سرخ و کمرنگ
رگه دار شبیه بیشم و تبریزی اندک زرد رنگ و نرم تر است و اجمیری سفید و صلبتر بهترین همه است که از معدن سرخ آورند **افعال و خواص** آن سفون محرق آن جهت تقویت
لثه و ضماد آن با تنبیع و زفت جهت تحلیل اورام صلبه با موم روغن جهت ورم معده و ذرور در رخام آن جهت خشکی اشک معدنه **حجر السماک** بفتح سین و میم
و کاف بفارسی سنگ ماهی نامند **ماهیت** آن سنگی است که از سر نوعی از ماهی بر می آید و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار و حلال و در سر ماهی دو سنگ در

در دوجانب آن وسفید براق وصلب از ماهی کوچک حک از بزرگ میباشد **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم خشک قوت آن تنقیه **افعال و خواص**
آن آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة گرده مجرب **حجر العسلی** بفتح عین وسین مهملتین وکسر لام ویا نسبت **ماهیت** آن سنگی است سفید
سائیده آن غلیظ ومائل بزردی شیرین **طبیعت** آن مائل بحرارت **افعال و خواص** آن منقی قروح ودر افعال ضعیفتر از حجر لبنی است **حجر الغاغاطیس**
بفتح دو غین معجمتین ودو الف وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله **ماهیت** آن سنگی است سنگین سیاه رنگ مائل بزرقت ونیز گفته اند سنگ سیاه
سبک صفائحی است که از وادی غاغاما که بین فلسطین وطبریه از ارض مقدس است خیزد وآن وادی مشهور بجهنم است وآن سنگ را چون در آتش اندازند
مانند چوب سوخته گردد واز کثرت اشتعال آن ریگ او قیه بماند وسفید وصلب گردد وبوی آن حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات ونفط و قیر باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل وملین وآشامیدن آن قاطع حمل وحیض ومفتت حصاة ومقدار شربت آن تا نیم درهم وبخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد
ودگر زایانیدن هوام ودفع کرم استنجار مضر ریه مصلح آن عسل ونیم درهم از آن مصروع بخور آن صرع وضماد آن جهت نقرس ورویانیدن گوشت مفید است **حجر الفتیله**
بفتح فا وکسر تاء مثناة فوقانیه وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح لام وها **ماهیت** آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون ریشه دار واز آن فتیله توان ساخت
ودر کرمان کثیر الوجود وآن سنگ را که بکوبند مانند پنبه نرم میگردد وبعد کدورت مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند ودر آن دهن ریخته مشتعل مینمایند ومادام که بر آن
روغن بریزند مشتعل میباشد ویک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند ومیگویند که پارچه نیز از آن ترتیب میدهند **افعال و خواص** آن گویند از برای التیام جراحات
حیوانات بیعدیل است **حجر الفلفل** بضم دو فا وسکون دو لام **ماهیت** آن نزد مولف مالا یسع حجر جلبنی است ومذکور شد ونزد این بلغه سنگ زرد وشبیه
بفلفل است که در حین خشک گردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت از او حاصل کرده باشد **افعال و خواص** آن در طلیه کلف ومثال آن مستعمل است **حجر القفطی**
بکسر قاف وسکون فا وکسر طاء مهمله یا نسبت بلغت اهل مصر معروف بشیشان قصارین است جهت آنکه گازران جامه ابدان میشویند **ماهیت** آن سنگی است مائل
بسبزی وسفیدی وبغایت زود شکن واز جبال صعید مصر خیزد وگازران در شستن کتان استعمال کنند وبهترین آن بسیار خوشبو سریع التفتیت والانحلال است در باب
طبیعت آن سرد وخشک در اول **افعال و خواص** آن منقی ومجفف بلا لذع وحابس نافع سیلان مواد وکسب عفونت وقاطع سیلان خون وناصر باطن بر نوع که بکار
نمایند وطلای آن محلل اورام ومجفف قوی وذرور آن جهت سیلان خون جراحات واندمال جراحات اعضای خود وکتحال آن بتنهائی ویا با ادویه مناسب جهت دمعه وجرب
وسلاق وقروح جفن ونشا میدن آن با جبت اسهال مزمن ودرد مثانه ونزف الدم طلای آن محلل اورام ومجفف قوی با موم وروغن جهت منع زیاده شدن قروح
خبیثه والتیام جراحات ودرد رحم بجهت قطع سیلان خون از آن نافع **حجر القمر** بفتح قاف وسکون میم مهمله وازاسماء القمر وزبد القمر وبهندی چندرکانت
گویند **ماهیت** آن سنگی است سفید مائل بزردی سبک شفاف که بقره را جذب میکند ودر حین زیادتی نور قمر اخضریت آن مبدل بسفیدی میگردد ودر مغرب
بلاد خوب یافت شود وگویند شبیهی است که بر سنگ افتاده متحجر میگردد ودر هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود وبهترین آن است که در اصناف مذکوره بهتر و
زیاده باشد **طبیعت** آن در دوم سرد ومعتدل نیز گفته اند ودر اول خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن علیحده سودمند جهت صرع مجرب وبسم
وجنون وخفقان ونزف الدم سودمند است وتعلیق آن در بازو دیگر باعث قبول جاه ورفع خوف وفزع وآویختن آن بر درخت اعانه قطع ثمر آن باعث تولید ثمر
مضر کرده مصلح آن کثیرا است **حجر القیشور** بفتح قاف وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم شین معجمه وسکون واو وراء مهمله وصاحب منهاج بسین مهمله گفته **ماهیت**
آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج وبزردی آب مائل ودگوید نوعی از زبد البحر است وسیاه نیز میباشد واز جبال اسکندریه اعمال مصر خیزد وعلی بن عیسی گفته
آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب وفضه وبهترین آن سبک کثیر التجاویف است **طبیعت** آن در اول گرم ودر سوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و
جالی نزف الدم وآشامیدن سرکه که از آن گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق النفس طلای آن جهت سترون موی وتحلیل رطوبات در استسقا ودلک بر تحت
بالالند حاک شعر وجید وجلا معلوم نکرده ومسحوق آن جهت جلای دندان واستحکام لثه وبرآوردن گوشت زاید وبرکردن قروح غائره واکتحال آن
جهت سکوری ورفع آثار مالیدن آن برکف پا مانند سنگ جهت رفع صداع وتقویت بصر موثر است ودستور احراق آن است که در آتش سرخ کرده در شراب

مرتبه اندازند تا شیر گردد پس سائیده استعمال نمایند **حجر الکرک** بفتح کاف و را مهمله و کاف و برای معجمه نیز آمده **ماهیت** آن سنگی است بسیار سفید از ساحل دریای
انجا خیزد که دریا کنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و بلور **طبیعت** آن آخر دوم سرد و خشک و در
اول سرد و برودت معتدل آن تر گفته اند **افعال و خواص** آن رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت منع نزف الدم و اکتحال
آن جهت رفع بیاض و ترمس و تازه و دار اله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و منع زردی آن و تهییج امراض ردیه آن و بتعلیق
طعام و شراب و قدح مصنوع آن باعث حشمت و رفع شرور مجالس و داشتن آن در منزل مقیاضین بنحوی که ندانند سبب الفت ایشان و تزلیل نمود و
بسیار معتبر است و از آن مهرها میسازند و در موی می کنند و میگویند که موی را دراز میگرداند **حجر الکلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده **ماهیت**
آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند و سگ آن را بدندان گیرد و دور اندازد **افعال و خواص** آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار
موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس گردد و داشتن آن در برج کبوتران باعث
گریختن آنها است **حجر الکلی** بضم کاف و فتح لام و یا **ماهیت** آن سنگی است که در گرده آدمی تکون می یابد سرخ رنگ با کمودت میباشد **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم **مجرب**
است **حجر اللبنی** بفتح لام و با موحده و کسر نون و یا نسبت **ماهیت** آن سنگی است اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین میباید و آن
مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و نفث الدم
و حیض و مفتت حصاة و جهت قرحه معده شرباً نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و موثر در آن
و مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن شادنج است و باید که از آن در آب سائیده و حل نموده در خرقه قلعی کرده شربت که خواهند استعمال نمایند **حجر اللوعواعش** بضم لام و سکون واو و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و را مهملتین و ضم خا و سکون سین مهمله **ماهیت** آن سنگی است که گازران بران جامه
میشویند **طبیعت** آن مجفف بی لذع **افعال و خواص** آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تجفیف جراحات نشر آن
و در دوا نافع است **حجر المثانه** بفتح میم و ثا مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر **ماهیت** آن سنگی است که در مثانه انسان تکون می یابد **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت
بیاض چشم مفید است **حجر المحک** بمیم و فتح حا مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز
میباشد و بر آن ساییدن طلا و نقره و امثال آن و چون از آن بر زبان رسد طعم آن ظاهر گردد و چون از آن بر اعضا بمالند حرکت را زائل گرداند و بعضی مردم از آن سنگ ترتیب میدهند و چون طلا را
بران بمالند و بخوبی که خطی از آن بران ظاهر گردد نیکی و بدی خالص و مغشوش آن را از لون آن ظاهر گردد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن
آشامیدن آن جهت ضیق النفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه پسر جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت
آن یک دانگ است **حجر المسن** بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده **ماهیت** آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان
و رنگ آن مانند با الوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز زیتونی و سیاه ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه براق و سفید و قسم زیتونی آن **طبیعت**
سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه که بآن
طلا و ساییده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یک درهم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع و مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آنرا چون
بسایند برروی مس طلا نمایند برد و حکه دفعه بهم میرسد سفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر
و جرب و حکه و باقیر و طلی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع و ساییدن آن در چشم
بر روی آن جهت زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است **حجر المشقق** بضم میم و فتح شین معجمه

قاف مشدده و سکون قاف ثانی **ماهیت** آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی زرد باشد رای آن سبز رنگ باشد و آن نوبر تو و زرد و شکن از انواع
مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیف‌تر **افعال و خواص** آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه
قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر یعنی است **حجر المقناطیس** بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله
مغناطیس بغین معجمه نیز آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چمبک پتهر نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه مائل بسرخی تیره که از اقصای عمان حوالی بحر خیزد و بهترین
آن لاجوردی رنگ صاف است که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن تا آن خوب بچسپد و بدترین آن سیاه است که قوت جاذبه آن آهن ضعیف باشد و چون
آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود و چون در خون گاو گرم اندازند
اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و سیر و تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده‌اند که حجر مقناطیس را چند مدتی بغیر معدن مختلف
میلی که مخالف معدن است از یمین و یسار تا جنوب شمالی و وجه او را احوال یافته‌اند **طبیعت** آن در اول گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن شاملیده
آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال
و در و از آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر آلود جهت الانیب است و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج
است مقدار شربت آن تا نیم قیراط و نگاهداشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود جهت قبول جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاهداشتن آن در دست رافع گزاز
در دست و پا و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و درد زائیدن و بخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر پاشند و بانو بر رحم برسانند جهت رفع سیلان
آن حیض از زن باشد بغایت مفید و مجرب گویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زائل گردد و گویند چون حل در سرکه باشد از آن با گلاب بشستن سر
مرتبه اده و دیگری از آن اکتحال نماید و شخص بحول المقناطیس مدید نظر شخص بحول آهن کند مرتبه باعث محبت ثانی با اول گردد که ما فوق آن متعذر
و از مجربات نموده‌اند **حجر المنقی** بنون ساکن بعد از میم مفتوح و قیل از دفار گویند دیار نسبت **ماهیت** آن سنگریزه است ابلق بمقدار نخودی با الوان مختلف
که از سقف … اعمال آید و خیزد **افعال و خواص** آن طلای سائیده آن جهت جسمی عضو است … تقطیع آن نشود **حجر النار** بفتح نون …
… حجر الاصم حجر الزناد و بفارسی سنگ آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند **ماهیت** آن انواع است سفید و نیلی و سیاه و سرخ و غیر ذلک و تفصیل الوزن …
… آن بر ابدان زنند آتش از آن بجهد بوی دخانیت از آن آید **طبیعت** آن در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته‌اند **افعال و خواص** آن ذرور
سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه و التحام افواه آن و قروح عسره الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بر … در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت
ولادت ایشان و بعد از ولادت باید که بزودی باز نمایند **حجر النمر** بفتح نون و کسر میم در دیار مهمله **ماهیت** آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ …
… در جوف پلنگ ماده حاصل میشود و چون بر شیر اندازند شیر بریده گردد **افعال و خواص** آن طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت …
حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت **ماهیت** آن سنگی است مائل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مائل بسرخی و زردی و …
هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد **افعال و خواص** آن ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات … و کمتر از آن جهت قطع
اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید **حجر الیهود** بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله دانه زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ
جهودان نامند **ماهیت** آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب … سائیده شود و طعمی ندارد … از فلسطین
از ارض شام در کوه مسمی … و در دیار فارس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن با خطوط مسطوره و ماده آن بی خطوط و مائل بسبزی و تیرگی و بعضی
اندک … نر آن مخصوص حصاة مردان و ماده آن زنان ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه محتقنه
احجار باشد که بسبب تابش اشعه کوکب از خلل و فرج احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان … متحجر گردد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل
نیز دانسته‌اند و قوت مفتته … **افعال و خواص** آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن … و چون نیم مثقال از آن سائیده …

مثقال با آب گرم و یک مثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر البول و اذابت خون منجمد در مثانه مجرب و بدستور با آب گرم خالص یک مثقال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی از موضع کنده شده و طلای آن بر ابرو جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و تنهائی جهت استسقاء نافع و با عسل جهت تلیین صلابات سپرز و جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الحاء مع الدال المهملتین

حداة بکسر حاء و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی گورکوره و بترکی چلقان و بهندی چیل نامند کنیت آن بعربی ابو الخطاف و ابو الصلت و جمع آن حدأ و حدان آمده **ماهیت** آن طائری است معروف فی الجمله شبیه بباز و در شهرها و عمارات و اشجار میباشد و گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند یک نوع دیگر نیز میشود که سر و سینه آن سفید و باقی بدن آن همه سرخ تیره و جثه از انواع اول کوچکتر و مردم مردارخوار که صنفی از هنود میباشند و بنگاله اند که اینها را دوم و کنجر و چنداال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد اخلاط و گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بران قاطع بواسیر آشامیدن قدر درمی از مجموع آن که تمام از اسوخته باشند با کلاب و قلیلی مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مذکوره آشامیدن مغز سر آن را چون در آب کنند با جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر آشامیدن خاکستر سوخته پر آن مخمر سر آن بمقدار یک مثقال دو دانگ با آب جهت نقرس عتیق و بلغمی و سلعه سعید و بیذبین روغنی که بیضه ان در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده باشند جهت برص مجرب بیدا و آنچه تجربه نافع و نقرس تقویت اعصاب نافع و چون سر آن را در سایه خشک نموده مخند الحاجه با آب سائیده و ملسوع ملیح موام سیل ... طرف مقابل عضو ملسوع کشد مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آن را در زیر بالش کسی گذارند بخوابد که آن کس بداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آن را در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آن را چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب است باید که زیاده از یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازه آن ضعیفتر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند و حداة سرخ بر سر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و دیدن سبب ان از فتح الفنا نامند

حدید بفتح حاء و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوها نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معروف است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی اشاید برخان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم اسلام گویند و چون شاخ سوخته بز و پیه الرخام را با کسیه بر آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قبول حرارت از آنست و چون با رصاص یا مرتشا یا اسم الفار باز سرخ گدازند مرتبه رصاص و گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس آلود ... بغایت زود گداز گردد فولاد مصنوع متعارف هندوستان و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را در کوره مخصوص آن بسیار شدید که یک هفته میتابند حنظل و صبر و هلیله قوی باشد با سرهای حیوانات سائیده بر و ریخته المقدار میتابند که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن تکلیف کنند و بار دیگر در ... نمایند اقسام آهن مثل آهن ربا جذب کند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنگار آن در آخر سوم تا چهارم **افعال و خواص** آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه و دافع بواسیر جهت اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد معده و جگر بدان سنگ گداخته و دفع زردی رخسار و مفتح نافع و هرگاه آهن آن آهن تفته را اگر در آن سرکه نمایند و از آن دوشاب را الحدید نیز نامند و شراب آب آهن تافته نیز در رفع خفقان و استرخا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و باه و حبس اسهال معده و دوسنطاریا قویتر از آب تفته آهن است در این دو نوع با آهن تفته اسهال دموی و قرحه حقین و ... های معده و تیبرت و چون کلوه آهن را در شیر که شیر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شراب آن زبان ... و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و تقطیر سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری از گوش که کهنه شده باشند المقدار براده آهن را چون بکوبند در دو سه هکم شده بخند و چون خشکی دهن و درد سر آورد و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با تعنی ادویه تیره است و بعد از آن

مسکه و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و امراق دسمه روغن گاو و در خواص آورده اند که برادهٔ آهن اگر کسی بنا که
و رخواب بدان نخاید و دیگر نخاید و طلای جرک آهن با شراب جهت دخش و نقرس و حمول جرک آن جهت نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است **حدق** بفتح حا و دال
مهملتین و سکون قاف گویند اسم بادنجان است و گویند اسم بادنجان دشتی است و اهل فارس از بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و هندی بهتکتیه
نامند **ماهیت** آن گیاه آن در بعض بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله ثمر و
در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان بسیار زود حاصل میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن بقدر فلفل و گل آن
برنگ گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر
جوز ماثل و بعضی از آن بزرگتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی قائم مقام صابون در بردن وساخ که اهل حجاز به آن
میشویند و بخور نوع بزرگ آن که بفارسی نامند جهت بواسیر بعدیل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بستور خوردن گیاه با بیخ
آن در ساعت نافع و مسکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت با خیر آن که ثمر آن از در آن جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت
و نیز مالیدن بدان جهت رفع احتباس مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط و کرم معده و اشامیدن شیره گل آن جهت سرفه مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و قولنج و
تب بلغمی و جذام و رفع شقیقه شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد
خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون یکبه تحویل با اصول بهتر بود در زیر گیاه آن جو و گندم و بیخ بریزند و شخصی بطرف شمال بخوبیکه سایه او
بر آن نیفتد بایستد و بیخ از آن کنده و بزن حیض بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو دیگر یک رنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقارنت کند با یکبار
انشاء الله تعالی و چون بیخ را با روغن گاو در دوج بیاشند بسیر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوال
با شیر زنان جهت صرع مفید و چون دار فلفل و بول گاو و میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ شود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و نیکوی
تولد یابد و چون حال مقارنت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل بیخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی از آن شنود محبت و مسخر گردد و نوع صغیر آن جهت
سلس البول و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع **فصل الحاء مع الراء المهملتین حربث** بفتح حا و سکون را مهملتین و ضم با
موحده و سکون تا مثناة فوقانیه و ثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن گیاهی است بر زمین مفروش و برگ آن باریک و دراز و این گیاهی طولانی آن گیاهی کوچک
و خوشبو و طعم آن با حلاوت و بسیار خوشبو کننده دهان **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و جهت هضم و دفع بدبوئی دهان و قولنج نافع
و چون گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است **حربا** بکسر حا و سکون را
مهملتین و فتح با موحده و الف از احاما لادن نیز گویند و کنیت آن ابو حیادیه و ابو الزندیق و ابو الشقیق و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و هندی گرگت
بکسر دو کاف فارسی و سکون را مهمله و تا و چهار نقطه هندی در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانی است فی الجمله شبیه بحلیاسه از آن بسیار بزرگتر و موی آن
افشان همیشه نظر با آفتاب دارد و در ایام گرما چهره آن سرخ میگردد و دنباله آن طویل و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که
باشد ببیند و چون صید او که مگس و مثال آن است نزدیک و آید بسرعت زبان خود را برمی آورد و آن را اسیر باید و از دور که می بیند رفته آن را اصید می کند و حشرات
سمی مانند مار و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی را می گزد و چون گزد کشنده است و معالجه ندارد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و
خواص** آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آن را بر آن بمالند دیگر موی نروید و زهره آن را چون اکتحال نمایند غشاوه و بصر را بیرد و بیه آن را چون
بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یکمرتبه آن را زائل گرداند و چون آب مطبوخ آن را با ایخام مخلوط کرده بدان
بان بشویند رنگ آن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن قتال است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع فواد و مداوای آن قی فرمودن و سازند آس
ذراریح الجعل او خوردن و تخم آن نیز سم قاتل است در یک ساعت کشنده و مداوای آن خوردن فصد باز با طلا که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن

سعده و مالیدن آن دهن گاو بر تمام بدن و کمید سر با او الحم دخوردن انجیر خرگ است سکه و جبلیانه است **خر دون** بفتح جیم و سکون نون وضم لام مهملتین و سکون واو و نون

در طبرستان جبه کول و در صفهان مال لی و هندی با هنی نامند **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بوزغه و در ازتر از آن بسیار کوچک و با دست و با و سر بار یک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در خانها و خرابها و کوهستانها یافت میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص تعلیق زبان آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و دفع کابوس و قرن آن با عسل جهت ملحیس کردن عضو است یکه از ضرب و قطع متألم نگردد و

اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار و مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد

و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و امین الدوله گفته که بعض گوشت آن موی را برویاند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت

جماع است و دیدم که تعلیق مهره پشت آن که ذنب بگردد و آن میباشد بر کمر و خوردن بتقطیر از چشم راست خشک کرده آن با آب سداب البته قاطع منی و دکتیر از

ارچشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و در رمد و ارزو خشکی و ثنایت محرک باه و مسمن گرده و گویند چون خردون را با اسم سعاعق المفاصل گرفته و رگ

ران آن را بیابد و آن رگ را باسم شخص قطع کند و بعد از آن بدست بیدون آلتی از آن ریزه ریزه نماید با نجاصیت رفع آن علت شود و مجرب است

و خوردن گوشت خردون مورث جذام است **حرشف** بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فاء لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلیمن و بلخ

بفارسی کنگر نامند **ماهیت** آن اصناف میباشد بستانی و بری و صنف کبیر و صغیر دارد ستانی آن باصطلاح و اطباقات مانند کاموروانی کنگرلف و اما صنف کبیر

بری از ساق قطعه رنگ و طول آن دو ذرع و در برگها خارها است و گویند برگ این کوچکتر از برگ بستانی و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب و از

تحجیح و گردد و از اجزای زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسیاهی و با لزوجت و از مطلق حرشف مراد این است و اما صنف صغیر بری آن

بیابانی و کوهی است و خاردار دارا و خوبه نامند و بعضی با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول اکثر آن خیربار است و کنگر و بخیر آن را با گوشت و دیدن

سیخ زرد لذیذ میباشد **طبیعت** بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مبهی و مدر بول

و حابس طبع و مسمن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف عضل و جهت امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب

و خوشبو کردن عرق و سموم و دهن لثه اکه باشد شل آن با شکر ممزوج نموده بانند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت جای تیر و علاج

بیخ آن جهت سوختگی آتش و النوای عصب نافع و مضر دماغ و مولد سوداء و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم

و در اول آن خشک و در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه و مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشها و طلای اجزای لطیفه گل آن با

سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت خراز در رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقطع و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و در حرف کاف

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **حرف** بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد و بکسر آن مغلطیا و بعربی ثفاء و ببربری بالاسفاین و بفارسی تخم سپندان

و اسفند سفید و تخم تره تیزک و بشب خیزک و بیونانی فرداموس و در حرف الف بعضی دیشکه هالم نامند و گویند چون از زبان نمایند از زبان مقلیا نامند **ماهیت**

آن از جنس تره تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی است و ماکول و برگ آن نرم و ریزه و در حجم چیزی مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ بری

آن مائل بکبودی و باریکتر و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی است هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک است از آن حرف نامند و در خوردن بهای

گرم تیز استعمال مینمایند و آنچه سفید و مدور است از خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاسفرم است از حب الرشاد گویند

طبیعت نبات آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و گشاینده و گرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و بنابر خشکی آن در افعال قریب تخم

آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاهو و سکر و بوی آن شدید الحرافه و شبیه بستانی دار

در افعال قوی‌تر و بهتر و تخم آن از تخم بستانی **طبیعت تخم بستانی** آن که حب الرشاد است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرک باه و مدر بول

و محلل اورام و منضج اورام بلغمیه و محلل ریاح و قاتل جنین و حب القرع گرم معده و امعاء و مقوی آن و تریاق سموم و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده بدن و استعمال

سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده ثفل حمام بطرف مثانه و رافع استرخای کل بدن و منضج سده و دافع سیلان حیض و معده و امعا و مقوی آنها

و اشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه جهت ربو و ادرار حیض و بول و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت

طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن و بدستور پنج درهم آن با آب گرم و فانید سنجری و روغن گاو جهت

رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از اخلاط غلیظه عارض شده باشد با زرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه

و تکاثف عضل و تنقیه مواد لزجه بسبب صلابت مدر سینه ریخته باشد و با تخم مرغ نیمبرشت تنها یا با عسل عجیب و مصلح سینه و حجاب و تنگی اعضاء و با شیر بقدر سه درهم تا ده درهم

جهت ازاله برص موثر است و بغایت اسهال از اطعمه بود و داده آن بسیار خاکی جهت سحج و اسهال المعی نافع و مضر گرده مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن

خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح و شهدیه سر و قوبا و جرب متقرح که تا

فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی آتش و با آب ... جهت

انضاج دمامیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع چرک و رطوبات

لزجه و منع اسقاط موی و مطبوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون ... جهت رفع وضح و غیر آن و با عسل جهت ... و با صابون جهت

نقش مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرگاه و در انجبار ... و تخفیف بدان جهت قرحه امعا و وجع ورک و حبس اسهال

متعدده و دود آن جهت بواسیر گریزانیدن هوام مفید **حرف الحمض** بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و فتح الف و سکون ضاد و موحده و فتح با ...

معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند **ماهیت** آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن بزرگ و گل آن سفید و حب

آن کمتر از سپندان و خردل فارسی است **طبیعت** آن قریب به آن **افعال و خواص** آن نشف رطوبات و ارواح آورده و در سایر افعال مانند سپندان است

حرف البابلی بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و فتح بای موحده و الف و کسر لام و یای نسبت **ماهیت** آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه

زیتون با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در بنگاله ... و در مازندران کلم تره و شاه تره نامند **طبیعت** آن گرمتر از حرف بلدی است که حب الرشاد

باشد **افعال و خواص** آن مقوی قوی و مسهل خون بسبب تفتیح و جذب مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن جهت امراض بارده و عرق النسا نافع و ضماد آن

منضج کننده و مسیله و در سایر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل قوی و مقی اخلاط مرّیه مقدار شربت آن یک درهم است **حرف السطوح**

بضم سین و کسر طای مهمله و سکون واو و حای مهمله بود یا تلفظ و ... و در اندلس معروف به شیرون و اکثر اطبا از احرف بابلی نامند **ماهیت** آن بقول دشتی

در زمانه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طول لائی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخ باریک بقدر یک شبر منشعب

و منشعبه بر آمده و بر اطراف آنها گلی سفید و ثمری که گویا چیزی است که فشرده اند و منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه از احرف مسرد الشعیر

آن گرم و با حدت قویتر از انواع مذکوره است **افعال و خواص** آن منضج کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مسقط جنین و مخرج آن شرباً و حمولاً جهت

لقوه و عرق النسا مفید و مسهل خون و مقی قوی و مخرج بلاحم و جراحات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم و چون بشرده قیراط از گل آن

با بنا مند اخراج مره صفرا و بلغمی و اسهال و تحقین بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب تفتیح و جذب که دارد اسهال خون نماید و دبیلات اندرونی را منفجر نماید

حرف الماء بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بمعنی سپید بود و بعضی مردم از انا قرد اموس نامند **ماهیت** آن نباتی است که بر کنار آبها

میروید و برگ آن شبیه برگ تره تیزک و در اول مست و در آخر با تیزی لطیف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها ایستاده میروید و برگ آن بزرگ لطیف

است **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم **افعال و خواص** آن سخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای رده باطنی و ضماد آن جهت قروح

دشوار بینیه و کلف نافع و نیز آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف المشرقی** بضم حا و سکون را از مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه و کسر را مهمله و قاف و یا **ماهیت**

قسمی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در وجانب شاخها مانند نبات خرنوب بسته شبیه برگ سیطرج و از آن نرم و سفید و گل آن

سفید و بر لطافت سنبلهاست شاخهای آن و ثمر آن مانند فلفل و تخم آن سفید قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه آن را داخل می کنند و در جمیع افعال
اقوی است بدل آن است مطبوخ نیلوفر و جهت نزلات بارده و دفع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح موثر است **حرحل** بضم حاء و سکون راء مهملتین و فتح میم و کسر
الامر و فتح و کسر با هیزاده و کسر است و بکتاب است اسفند نامند **ماهیت** آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی از نبات آن بقدر ذرعی و از
شاخ میرسد و برگ آن مایل بدرازی ... اطراف آن در شکل الاضلاع مخلطه مثلثه و با اندک سرخی و تخم آن شبیه بتخم آن الفجل الا آنکه دراز است
مدور و سفید و قسمی برگ آن مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانه آن طولانی و سفید رنگ ...
باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و مفتح سدد
و ملطف و محلل ریاح و مواد غلیظه و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جهت صداع و الرأس و العذاد و غیره از امراض باردة و جهت
صرع و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضای دماغ و سایر بدن و دفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و نهار
نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع و عصار العسل چون یک اوقیه از آن بکوبند و با چهار اوقیه آب بجوشانند تا نصف باقی ماند و بیاشامند و جهت
تحلیل ... و دفع لزجه و ... و سعال رطوبی و امراض الراس و غیره و جهت
... ...
... ...
... ...
با نضاج ... جهت ... و ... نافع و اکتحال آن با زعفران و زهره ... جهت ضعف بصر ...
آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی ... و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت دفع امراض ...
... جهت قولنج ... و ... جهت فالج و استرخا ... و غیره
و ... عنب الثعلب ... و ... جهت ...
و ... جهت ثقل سامعه ... جهت درد دندان و ...
... مضر محرورین و مصلح ... مصلح آن ...
و ... از یک مثقال تا دو مثقال ... آن ... تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک
... جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و ... دفع ...
... **ماهیت**
آن نباتی است ... در شیر ... بید و کوچکتر از آن ... **طبیعت** آن گرم
و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون شیر آن را ...
...
... فصل الحاء المهملة مع الراء المعجمة **حزاز** بفتح حاء مهمله و زاء معجمه ... **ماهیت** آن ...
...
...
...

وازان زرد تر و بیخ آن شبیه بزردک سفید و با اندک تندی و طعم آن و بیخ تور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صاحب تحبت و صاحب منهاج آن را
کلسیا گفته اند که در طبرستان آن را حنبری نامند و ظاهرا حنبری از قسم برگ آن باشد چنانچه مشاهده نشده مولف گوید که شبیه باین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و اقسام
میباشد دیگر یا و آن تا بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ زرد و تیره رنگ کم برگ تا پنج عدد در وسط آن برگهای ریزه میباشند و شاخهای
آن باریک سبز مایل به بنفشی و آن را حنبری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و برگ رنگ آن زرد طلائی و از اصل برگ کنیا آن را نامند و بعضی بنامل برگ گل
اندرسته رنگ سبکتر و اتمد بدین نحو که در هنگام ظهور شگوفه گل آن که در وسط ریستان است شاخ متصل بیخ از آن شگافته و قدری بیل بمیان میگذارند و بر بالای
آن پارچه نم کرده می پیچند و قسمی دیگر آنکه از حبشی نامند برگهای گل آن دو در ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه از اسر نالی میباشند برگهای گل آن
اندک بلند و پیچیده شبیه بسبزتا و نیز قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف باطن دور وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و از آن گل گلی
و برگ نبات آن شبیه برگ تره تیزک و انبوه و تیز تر و ماده میباشد زان بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد در وسط آن نگمه میران برگهای
بسیار ریزه که ریزه نامند و ماده از آن برگهای همه مساوی و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم نباتیدن قلم آن و تخم آن سیاه یک رنگ و باریک مطبوع آن گل
قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از بالیده و تخم است و بهترین آن صد برگ تازه است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و**
خواص آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع حشرات حامض و رافع مضرتها اغذیه منفخه مغلظه و جهت
سم عقرب و سایر سموم بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند و قطور
آب برگ آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برگ آن جهت ... و لطف و طول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند و چون
اندکی از آن برگ گل آن با اندکی زاج سفید در آب جوشانیده با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند صبح تا چند روز باعث تقویت آن است
المضار مصدع و در محرورین موجب ... و قطع منی مصلح آن سویق و آب سرد و کاسنی و بقول بارده و بدل آن در تحجیه نیز گفته اند ... جهت دفع
اذیت ریاح ... و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود و پس صاف نموده اندکی زاجی داخل کرده پارچه سفید را در آن ... رنگ
بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته میشود و بر پارچه رنگ پخته میشود و از افعال حنبری **یابد حزا بری** و حزاه نیز نامند و بسیار
کو خر گویند **ماهیت** آن از جمله سداب برّی شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی یک قسم را در بازندران حنبری نامند و برگ آن شبیه برگ کرفس
بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام است **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن مقوی هاضمه و دافع ریاح ادویه
قتاله بارده و جهت ... سم عقرب مدر بول و مخفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ سداب و با رغبت خوشبو و تند طعم
و تخم آن شبیه بانجدان ... و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه برگ خیر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و
خوش طعم نزدیک بتخم گلزر در شکل بر جامه ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و
محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و سمین آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و استسقا و بوئیدن آن جهت
زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و دود آن دگوئیند بواسیر را زائل گرداند و رنگ روی را
نیکو سازد و بیخ دولی آن با سدو طلای گل و برگ آن با عسل جهت جراحات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درم آن با اندک شراب
جهت گزیدن هوام شربا نافع و جالینوس ... از اجساد یابس معتدل میداند و تخم آن در افعال قویتر از اکثر اجزای آن است مضر ... مخفف منی مصلح آن
بادرنجبویه بدل آن سداب ... دیگر خزا یافت نشود مقدار شربت آن ... و از تخم آن تا یک مثقال **خزاز الصخر** بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و ضم
زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء مهمله ... آمده و در مصر جاز العرقس ... گل سنگ ... گویند و این را خزاز از آن جهت
نامند که مرض خزاز را که نوعی از قوبا است زائل میگرداند **ماهیت** آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود و در رنگ آن سبز مایل بسفیدی و چون ...

برنگ حنا مشابه گردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و جهت التیام قروح و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم بواسیر و با عسل جهت یرقان ضماد نمایند **حزنبل** بفتح و بضم حاء مهمله و بضم زای معجمه و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف الکلب نیز گویند و یونانی مرناطین نامند **ماهیت** آن بقول ابن الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن بیخی است سفید مستطیل مایل بسبزی در ریشه و طعم آن شیرین مایل بتلخی و نبات آن را مثل برگ آن شبیه برگ سیب و خوش بو تر از آن و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنگ آن مایل بسرخی در زیر و مزغب برگهای آن ریزه ملاصق بساق آن و نمو و بلندی آن تا دو ذرع و نخودی جهت استعمال بحدی که ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و در دنش با اندک رطوبت و خار ریزه در اطراف آن مثل آن مایل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون ولی شعبه شاخ و جنت آن نزدیک بهار و اکثر آن در دامنه جبال و بر زمین اراضی شام و ثغور و جبال بیت المقدس و بکار موصل و غیر آن ها از بلاد مناسب **طبیعت** آن و بهترین آن طرسوسی حجیب و شیرین با اندک تلخی است و تازه از آن چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون مدتی بماند تر و تازگی شکسته از آن بکند صلب و بزرگ میباشد و قوت آن تا سالی میماند **طبیعت** آن در اول سیم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مقوی اعضا و اعضای رئیسه و معده و اکثر جهت تفتیح سدد و الزنبه و مفاصل و بغیره و بالخاصیه آن جهت رفع صداع و رفع بخارات و منع صعود بخار و تقویت دل و قطع نزلات و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و ادرار بول و حیض و جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نکرنگی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب کرفس جهت اسقاط دانه و سپرز و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در امعا است و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا و النقرس بخوردن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد و مطبوخ مطبوخ آن با سداب در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و الاذن و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و اکتحال آن جهت قطع سبل و ناخنه و سلاق السموم اشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باد اجماعی اطبا است خصوصا با شراب و دستور خشک کردن آن مخصوص اشامیدن و منقوع نکرده و هم این درین تاره و ضماد و ستر و کسیر صحیح باشد تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد و خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب نمک جهت ستلب الجروح و ضماد تازه خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها و نجات مفید و گویند مضر بسپرز مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال تا دو مثقال و بیت بغدادی در مرات الحقیقی با یابان نموده که در شام هم میرسد و آن بیخی است شبیه به بیخ بخان صلب و عظیم و چون بخایند نرم میباشد و در رفع اثر سموم در عوض سال مخصوص آن دانسته **حسک** بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و انرا شکوبیج و شکر و تیر و نیز اشتر خار سه گوشه با صفهانی هراده و در مغرب حمص الامیر و لغت بربری خار خسک و بهندی گوکهرو و دشت خسک یعنی دریای فیل چون بخلاف و باد بر آورد **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن در صحرا و نزدیک آبها و بیشه ها میروید شبیه به نبات حنا دانه و شاخهای آن خاردار منبسط بر روی زمین و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه برگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و خشنی که بر آن ملی نشسته و حجم آن بقدر و باندک خوشبو و دیگر از سه پهلو و اطراف آن تیز مانند خار و مغز آن مثل نخود و کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در شهرها میروید و شاخهای آن کمتر از روی زمین بلند و برگهای آن ریزه و شاخهای آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته با زیاد نمو و تجمیع شبیه بخوشه و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن بهترین آن بستانی است **طبیعت** آن مرکب القوی از جوهر ... اندک و بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول تیز گفته اند **افعال و خواص** آن جهت ادرار الغذا او و النفس و السموم و خیر با جمال و ادرار بول و حیض و مسکن درد مثانه و دافع انداد منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد بمعده جهت وجع ادویه سمیه نباتیه و اشامیدن عصاره برگ و بیخ و تخم تازه آن تنها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که لعاب بسیار سوزنانک و تبنج و سوزاک باشد و تقویت باه و تفتیت حصاة و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال مبرد و مجفف و رادع و مخفف بصر و بصیرت و آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و ورم حلق و الم حلقوم نافع و ضماد عصاره طبیخ آن جهت روع و ورم حار و منع حدوث آن و رش طبیخ مواد جهت ضماد و دو مثقال عصاره خشک کرده با شراب

جهت لسع افعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازه آن کرر پرورده کنند در تقویت باه بی عدیل مقدار

شربت آن تا پنج درم مضر بسر مصلح آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند

مقوی اعضای آن و اشامیدن و تحقین بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ حسا و درد کمر و گرده و عسر البول و گدازانیدن و راندن سنگ

جلیل و مثانه و کلیه جهت حصاة گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با پنج با عسل با نبیذ و چون تخم آن را که حسک نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ

نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی مثل است **حسل** بفتح حا و سین مهمله و سکون لام و کسر حا نیز آمده یونانی حسی نامند **ماهیت** آن گیاهی

است شبیه بسعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن پخته آن مقوی معده و هضم و مصلح طعام

فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و بادم و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درم و زیاده بر آن نیز مجوز است **حسو** بفتح و

... و حسو بر وزن فعول نیز آمده **ماهیت** آن غذائی است که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و لطیف بقدر یک جرعه تناول می نمایند و بفارسی حریره نامند و در اقرابادین

انواع آن ذکر یافت **فصل الحاء مع الشین المعجمه** **حشیشة البراغیث** بفتح با موحده و را مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یا و ثا

مثلثه و نار شامیه بلعبت ام گیاه و دمشق را نامند و در عراق براذان گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کک لرش نامند و قسمی اند و ...

برده اند **حشیشة الدحل** بفتح دال مهمله و الف و کسر خا معجمه و سکون سین مهمله لغتی است یونانی خارفرخیا نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه آن ... ها

و برگ آن شبیه برگ عدس و از آن بزرگتر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف ضماد آن جهت سنده و قروح ... و حبس

نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زای معجمه و فتح جیم بر وزن ... و اهل اندلس ... و بفارسی گیاه آبگینه نامند **ماهیت** آن گیاهی است

که در شوره زار و ... برگ آن بسرخی و برگ آن ... بر شاخهای آن چیزی شبیه تخم بقدر ... و خشن و ... تلخ

... **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و ... جاج را با ... آن ... دام

... جهت آنها حشیشة الزجاج نامند و بحسب ... از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حاره و ... ضماد

جهت جمره و نمله و ... آن با روغن حنا ... برگ آن جهت ... و خوردن آن جهت ورم لوزتین ... جهت درد گوش مفید مضر سپر

مصلح آن ... مقدار شربت آن ... مثقال **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله ... قال امین الدوله گفته که از انواع گیاهان ... نامند ...

... **ماهیت** آن نباتی است ... سبز و مایل بسیاهی خوشبو ... ده ... و ... افعال ... آن

اقسام نوح است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون ... نامند **ماهیت** آن گیاهی است ...

صلابت سنگ ... **افعال و خواص** آن جالی ... حلیات

... نمایند **فصل الحاء مع الصاد المهمله** **حصا** بفتح حا و صاد مهملتین و الف ... بفارسی سنگریزه ... و گویند

طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن رادع و مخفف ... جهت التیام جراحات و دفع ... آن مفید

... آن ... **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر را مهملتین و سکون میم ... غوره نامند **ماهیت** آن

... سبز ... که انگور باشد **طبیعت** آن ... اول ... سرد و در آخر آن ... عصاره ... افعال و خواص

آن ... حرارت خون ... معده ... مانع انصباب ... اکثر ... ضماد ... آن

جهت ... مولد ... مقعد ... مغص ...

... جهت ... آن ... کمر ... و ... قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده جهت اسهال

... جهت ... صفرا ... آن ... مجرب ...

خشک کرده باشند جهت خناق و... بخور نه تنها و ضماد آن در رعاف و نزف الدم و با آب کنار جهت تحقیق و اندمال بواسیر و قرحه آن جهت نفثیه و اصلاح رحم و با شکر جهت تواصیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سایر افعال اقوی از بان و با آب انار و ماء الرمان ترش جهت عصاره آن مقوی تر و با سکنجبین جهت معده و چون تو بیا را با آن پرورده کنند و سرمه نمایند جهت بیاض چشم مفید و در سایر اعمال نجابت مقوی و فعل لسان ثور و دیگر سعوط حسب اعتقاد ایشان مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت خشخاش مقدار شربت از عصاره آن یکمثقال تا دو مثقال بدل آن ثمر آن یا پیش و سماق و شربت آن که از آب بخورند و آن شربت ریبی در بیدالی سرخ و عسل کت گرفته بگیرند ترتیب دهند بایطریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده در خم نمایند در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و مشتهی رطوبات رحم و جهت عقو و ضعف و تهوع و حامی معده و قولنج ثقلی و باد و در سائر افعال مانند عصاره ایشان کم با لذا و بیاده آن جهت قوی تا به آن است و باید بنو رد جوی تا پس نضوج آن و بعد شربت سازند **لحصی لبان الجاوی** بفتح حاء حطی و کسر صاد مهمله و یا و سکون نون و فتح با و موحده و الف و ضم نون و ایضاً لام و فتح جیم و الف و کسر واو و سکون یا و لغات هندی لبن و بنگ لبان نامند ماهیت آن صمغ شجر و صمغی است کامل عربی این است ... ذکر خواهد شد و الطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق کرده اند و من بعد از تنفس بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ شجر درخت است در اول بقدر دانه گندم میباشد و تا به پنج بقدر جرعه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغهاست چون در آتش اندازند بخور آن طیبه ایست و بهترین آن است که خوشبو و سفید مایل بسرخی و سیاه باشد و مغشوش به مصطکی و کندر و صمغ میباشد و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو بود بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و مورث سرور و بخور آن منع خانه دفع آن جهت دفع فالج و استرخا و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت بثور لات الاذن قطور آن رفع تنها میباید جهت درد گوش باید ... المفرد آن نافع آن جهت مراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و اوداج مطوبات و تحلیل آنها و تقویت آلات تناسل و معده و الرسیة اکتحال آن جهت تقویت بدن و خنکی موی از اقسام ... مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن لادن و مصطکی بالمناصفه و مصلح محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است **لحصی لحیه** ... **الضاد المعجمه حضض** بضم حاء مهمله و ضاد و سکون آن بکسر ... **ماهیت** آن دو نوع است مکی و هندی رسوت و فیون ... مشهور است که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار قریب بدرخت بلوط آن ... چوب آن شبیه بشنار و ثمر آن شبیه بفلفل سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور ... و سر برگ آن اندکی تیز و در رفته و نبت آن در ادیه و جوانب کوهسار و مزالق التمام از بیخ و برگ و تخم بتمام گرفته کوبیده کرده در حوضها می خیسانند پس خوب ملکه کرده بگذارند و صاف کرده میگذارند تا درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال از آن گرفته طبخ نمایند تا غلیظ شود و در سد کیسه در ظرفها کرده در آفتاب باطرح ... برند و این را حضض میدانند و درد آن را از بالا بیش می گذرانند تا شبیه ... غلیظه آن جدا گردد پس اندک طبخی نمایند که قریب بانعقاد رسد گلوله ها میسازند و این را حضض مکی میدانند و بعضی تقریر شده و تحقیق چنین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بد سعوط آنرا بکورند ترتیب نمایند و بعضی مغشوش بعضی مجعول از برگ بو رد و صبر سقوطری از هر یک سی مثقال مرکی بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال دوشاب یک من تبریزی میسازند فرق میان آن و اصلی آن است که رنگ بیرون اصلی زرد مایل بسیاهی و اندرون آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن برنگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون بر آتش نهند ملتهب گردد و مجعول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و با آتش ملتهب نشود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و مشابه آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و اعتباس حیض آن و نفث ... سینه و سرفه و درد جگر و یرقان و سودی و زحیر و ادرار حیض و بواسیر و حرارت گرده و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه و الاذن قطیره آن جهت منع سیلان رطوبات چرک از گوش الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه و سرخیه و غرغره آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله اعضاء الغذای طلای آن جهت تنافق در قرحه معده و سیج کل الاعضاء حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و ذکر شیخ در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز مصلح آن ... مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض

هندی است **حضض هندی** بهندی رسوت نامند **ماهیت** آن بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است و تحقیق آنست که حضیر است صاحب دستور الاطبا نوشته

است که در انگریزی [illegible] و نواح لاهور از شیره [illegible] سازند صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور [illegible] از شیره [illegible] تازه

میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دار هلد است که هلد تازه را کوفته در آب می جوشانند تا

آن در آب باز داده شود پس صاف نموده ساق آن نیز داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و با طرافی برند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی

است زیرا که رس بمعنی عصاره واوت بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است بطبخ مرتب مینمایند لهذا اسمی بدان گشته و آن عصاره برگ هندبائی

[illegible] برگ حلبه دارد و بعضی شبیه [illegible] و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بحند قوقی که بهندی کده [illegible] نامند [illegible] بزرگ

[illegible] صاف کرده طبخ مینمایند تا منعقد رسد و برگهای عریض طولانی سبز پستی رنگ بخته خشک نمایند و با طراف [illegible] و آن برگ [illegible]

باشد در رنگ رسوت تازه خالص رو میباشد **طبیعت** آن در سیم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن قریب است و جهت

[illegible] تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و قی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع [illegible] محلول معدا

[illegible] آب برگ کگروندا که گیاهی [illegible] **شربت** مقدار پنج شش مثقال خصوصا اگر شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر

و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهت وجع مفاصل و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب اهل هند جهت [illegible] اطفال

[illegible] مینمایند و میخورانند و حب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیله [illegible] [illegible] آن که شبیه [illegible] گویند [illegible]

[illegible] در آب برگ کگروندا حل کرده فتیله سازند بقدر [illegible] خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آن محکم بسته نگاه دارند [illegible]

[illegible] جهت تسکین وجع بواسیر [illegible] مجرب است **قضیب الحمار** [illegible] ماهیت

آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک [illegible] بقدر [illegible] آن [illegible]

طبیعت آن در سیم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام [illegible] و مانده [illegible]

جهت خارش [illegible] اطفال [illegible] آن و جهت سیلان زرد آب [illegible] **حلبه** بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده [illegible]

[illegible] **ماهیت** آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر [illegible]

و شاخهای آن باریک برگهای آن [illegible] متصل بشاخ [illegible] بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی [illegible]

[illegible] شبیه [illegible] برگ آن [illegible] شبیه [illegible] مستوی [illegible] برگ [illegible]

[illegible] میخورند و با گوشت [illegible] میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رایحه آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته [illegible]

بریان کرده میخورند **طبیعت** آن [illegible] گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص** برگ آن منضج و ملین [illegible] جهت [illegible]

[illegible] و استسقاء [illegible] و ورم [illegible] و در کمر و جگر و رحم و برودت مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت [illegible] نافع و خوردن آن [illegible]

نافع [illegible] و تخم آن [illegible] منضج و محلل [illegible] مطبوخ آن با عسل مسهل و جهت مواد [illegible] سینه و [illegible]

[illegible] و ورم [illegible] و مطبوخ آن [illegible] که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده [illegible] جهت

[illegible] سینه و درد [illegible] آب [illegible] مجرب [illegible] پیش از طعام [illegible] با عسل [illegible]

[illegible] آن [illegible] و ادرار [illegible] و خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل [illegible] جهت

[illegible] و اصلاح حال [illegible] و آب طبیخ آن [illegible] جهت [illegible] طبیعت [illegible] سینه و [illegible]

[illegible]

۲۴۷

استعمال موی و سایر آثار حلبیه و ضماد آن با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن ثولول و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با
عسل جهت بارده و طلای آن جهت نفع جوی که در نیکوئی رنگ رخسار و با موییج جهت منع تولد قمل و تنطول و تقطیر آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و [illegible] در چشم
و تنطول طبیخ آن [illegible] جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با قیر جهت [illegible] صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با طبیخ آن
جهت جعودت موی و زوال قراز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر طحال مصلح آن سکنجبین حاصل و انیسون [illegible] و محرور المزاج
استعمال کرد آن [illegible] کاسنی جایز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفناخ و یا برگ خرفه [illegible] مصلح است [illegible] برای محرور المزاج و سوختن تخم آن گرم تند و محلل
و تلین صلابات و منضج دبیله و جهت زحیر و اسهال مخالطه [illegible] و با موم جهت شقاق [illegible] کلف جهت جلاء بشره موثر است **حلبیب** بفتح حای
مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان شامی است **ماهیت** آن دوائی است مانند خشبی شبیه بسورنجان
مصری **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت [illegible] و تقویت بدن و اخراج بلغم
و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درم مضر سپرز [illegible] مصلح آن کتیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حای
مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت مغربی است و باندلس [illegible] و در بلاد دیگر [illegible]
[illegible] و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آن را [illegible] و بعضی [illegible] **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری [illegible] شاخ
بسیار گره و شبیه‌های آن [illegible] برگهای آن رسته و برگ آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین [illegible] دو نوع می‌باشد نر و ماده و ثمر نوع ماده آن
خوشه‌دار با تخم و تخم آن [illegible] کوچکتر و برگ نر آن نیز کوچکتر از ماده [illegible] بر بالای تخم دیگر پیوسته بهم شبیه بخصیه حیوان و بیخ آن دو عدد [illegible]
[illegible] تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب [illegible] بهم پیوسته مانند خصیه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل اورام بارده و ملین طبع
و آشامیدن [illegible] مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته‌اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن
باعث حمل دختر و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل پسر است بالخاصیه و گفته‌اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی باه است **حلتیت**
بکسر حای مهمله و سکون لام و کسر تای مثناه فوقانیه و سکون یای مثناه تحتانیه و تای مثناه فوقانیه بفارسی انگدان و انغوزه و باصفهانی انگشت کنده و بهندی هینگ نامند
ماهیت آن دو نوع می‌باشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آن را [illegible] نامند و منتن آن را گویند صمغ انجدان سیاه است که بفارسی [illegible] نامند
و بهترین آن طیب است و بهترین آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بوی [illegible] که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون و مغشوش آن
سنگین سبز و بوی آن مانند بوی گندنا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکبینج و آرد باقلی می‌نمایند منبت آن هرات
طبیعت آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه **افعال و خواص** آن امراض الراس آشامیدن
آن جهت امراض بارده و داخلیه مانند فالج و رعشه و صرع و [illegible] الصبیان [illegible] و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض [illegible]
و با سکنجبین جهت فالج و خدر [illegible] ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره [illegible]
[illegible] اکحال آن [illegible] جهت قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره [illegible] و روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه [illegible]
و [illegible] جهت بردن گوشت زیاده که در بینی [illegible] آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن [illegible]
آن و مضمضه بطبیخ آن با انجیر [illegible] جهت درد دندان کرم خورده [illegible] جهت ورم لهات و با سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و با زوفا [illegible]
خشک و درد پهلو [illegible] و با ادویه مناسبه جهت بحت الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت [illegible]
آن [illegible] و محلل و پراکنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت [illegible] جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت [illegible] و تحلیل
ریاح و [illegible] احشا و اخراج اقسام کرم معده و تفتیح [illegible] جگر و سپرز و استسقا [illegible] مقدار یک نخود [illegible]

نقدر بردا شست مزاج که در جوف جمیز یان بجنه گداخته بلع نمایند تا چند روز پیهم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با
انجیر جهت یرقان سددی و با آب بارتنگ جهت رفع چرک دمیلات باطنی امرض رحم وادرام و قوبا و ثالیل و سموم و غیرها و اشامیدن آن با مر قلیل جهت
گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجسام خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه
جهت قوبا و با انجیر وطلی جهت ثالیل و غدد و مساریه و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب دریا جهت شکاف عصل و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه
و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و مانند آن و در دستور با شیر و حنظل با جهت گزیدن سگ دیوانه و بار خوردن تریون جهت گزیدن عقرب و رتیلا
الباه و گذاشتن اندکی از آن در فم احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصا
که در روغن زنبق مدتی جبیده نموده و در شیشه کرده در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند ایضا و اشامیدن آن جهت ربع الزنبه اشامیدن آن با کولات
جهت سکونی رنگ رخسار نافع مضر ... دیگر مصلح آن انارین و انیسون و مضر سفل مصلح آن کثیرا و بوی آن مضر محرور مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب
شربت صندل مقدار شربت آن از یک حبه سه تا نیم مثقال ... آن حار ... سکنجبین و گویند مطبوخ محروث کبیخ الحداد است بدل انست و گویند از خواص انست که
چون دو پاره چه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم انست و در آن همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است و از آن موضع و بر سر چه بیالند هوام از آن
گریزان شوند و چون قادری از آن را در بیخ درختی کنده قلع آن متعذر باشد گذارند از آن پس سازند و اگر بیک ... کفایت نشود مکرر نمایند و گر بر نخواهد
مانند سقوف خانه ها و دیوار ها باشد درخت پیپل و غیر که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانه ها بر می آیند و باندک زمانی دیوار ها و سقفها را کنده
مساجد و حمامها اخراب میکنند چنانچه اکثر هیبر ... اکرده کی سیفیه صلبی آن ... مشید **حلزون** بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم
جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر از انها ... مانند و هندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفای نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره
و ... و ... را بر انها نیز ... زند و خرمهره که بهندی کوڈی گویند که در سند و بنگاله داد و ستد و غیرها بجای زر در معاملات و خرید و فروخت خورده ریز ... اکثر
بلاد انست خصوصا در بنگاله و در هند فلوس ... کمتر نیز نوعی از حلزون است **ماهیت** آن بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ ... تران گوجک
هر یک با شکال مختلفه و دو بری ... انجیری است که حسیده میباشد که با داشجار و دیوار ها کون پیدا و از انسلاخ فرودی نامند و صدف اعم از انهاست و الحان
مخصوص بجلد بحری آن حیوانست ... ودرج و ... وطلیا ... القرب ... لیس صدف مروارید و غیرها نیز و بر انسلاخ همه را انواع حلزون
اند **طبیعت** جلد بحری آن خرد دوم ... **افعال و خواص** آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم ... گرم و
لیش و مصرام النحول گویند ... سیمای ... الاستحاله ... جهت جذام و جرب حکه و جنون و سودا نافع و گوشت
سایر حلزونات مولد بلغم و ... رفع ... حلزون آن ... جهت رفع آثار قرحه چشم وطلای گوشت آن
... قطره ... او ... موی و شعر منقلب ... نافع ... جلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در
چشم نافع ... جهت ... آن گیرند و ... سوراخ نمایند و بر موی دیگر
در چشم بگذارند از زوال گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت رفع رطوبات زخمهای
آن نافع و سوخته از ... سر که چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج و درد مثانه و حبس طمث و بردن گوشت خام آن جهت درد معده و بام
جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع الاورام و الجراحات ... امثال اینها و سوء القنیه ... و سم ...
گوشت آن جهت ورم ... سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزد یک آتش
گرفته باشند با مر صاف و صبر ... جهت تحلیل اورام ... التیام جراحات ... باز ... جراحات خصوصا عصبانیه ...
بالای ... حلزونات ... **حلفا** بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح فاء و الف **ماهیت** آن نوع از بردی است که بفارسی نیز نامند که در آنها

سعید و از ان حصیر اشال آن ترتیب دهند در حلیفه که موضعی و منزل است قریب بمکه معظم بشیر مشهود **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن
آن شستن سر بحیرق آن سه روز متوالی جهت منع حرارت و قروح ابریه خوردن بقدر یکدرهم آن با عسل و سرکه گشنده اشام گرم و مفید و معاوضع سده و کشاده
با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت تحلل صلابت عینه تکرار آن سود و جهت منع زیادتی شدن از دام خوردن
حلق بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف **ماهیت** آن عصاره برگ نباتیست مسمی بشبیه بطلیق دو ثمر آن مانند خوشه انگور و دانه آن مانند حب العلق و نعدرسیدن
سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و بترش با گوشت از اطبیخ مینمایند و میخورند و عصاره از این قسم میگیرند که برگ آن را در تنور بسکه از رود
نرم گشت رطوبت آن را افشرده منعقد مینمایند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آن را در شیشه سبزی از زیر
و بعد از انعقاد و خشک شدن میدانند و باطراف میبرند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن یکدرهم محلول آن بشیر تمر هندی
قمع مره صفرا و تسکین حرارت معده و عطش و ازاله کرب و خمار بعد از مقدار شربت تا یکدرهم **فصل الحاء المهملة مع المیم** **حماما** بفتح حاء مهمله
و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حتی نباتیست و در شام حتی نبطی و بعربی دلسیم و بفارسی گویند و بشیر مثل که
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ ریحان و فرزد و از ان بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها بابستان فرو غرس مینمایند و تشبه بالاجبانی است
و در سبزی مثل عاقرقان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن با قوت محلله و رادعه و رافع سده و مانع نزول و حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت
تشنگی و آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آن را با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده پاک گرداند
تخم آن مقوی دل بریان آن با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و ضماد آن منضج مثانه مصلح آن کندر مقدار شربت آن تا ده درهم **حمل** آن ابن المغازی
است و روغن آن که برگ آن را گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل قوت قابضه و خوردن دو مثقال آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت بلغم است
داغ نافع است **حمار اهلی** بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی و سکون دال مهمله و فتح ها و اردو گر دو لغت
ماهیت آن حیوانی است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در اوائل سوم خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن لحم آن غلیظ و ظلمانی
تراز گوشت امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و اشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر
غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن بینی تنها و استنشاق خشک آن که سرکه بران پاشیده
باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها اشامیدن بول آن جهت درد گرده و اشامیدن عصیر
سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و اشامیدن آن جهت رفع سم و جذام و ضماد سم سوخته آن جهت
شقاق نرمین و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن
و ضماد پیه آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا و نیم گرم خوردن آن و اشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و مرخ
سعتر آن با روغن زیت موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و سیر آن شیر را زیاده کند و خون آن با ال انفیه و به
است چون بیاران بمالند و کودک بدستور تسخو گرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و اشامیدن آن سرخ که هنه حار و سل و دق را مفید و بوی
دم از آنکه در شراب بیاندازند خونبده آورد و بول آن را بر سر کشتی که مالند ایمان لکیا در جمع شوند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت منع فزع ایشان و
اشامیدن یک گوش آن سه دانه مثل مرمی اطفلی که بسیار گریه کند باعث تسکین گریه است و جالینوس گفته که طلای نقشه آن سه بار تا چهار بار مستسقی
دانه بواسیر است و گویند چون عقرب بگزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و بدستور چون در گوش آن گوید که مرا عقرب گزیده است بالخاصیه رفع
درد است و چون قضیب آن را در کوزه آب نبریده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد پس سائیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی سر
و دراز کردن آن بغایت موثر و گویند چون قضیب تازه آن را با ادویه حاره بپزند تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده اند و تعلیق قضیب خشک

آن جهت صیب ربع تیز مجرب دانسته اند هر شبکه تو بنید چنین کنند و انرا کی بخوانند و چون نظر دون بماقر حاران پاشیده خشک شده نیم مثقال لکن با مای الغنطر
جالبیل سهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوامراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تهیه نماید تخم را باجرج
سوداوتر طیب آن باستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و تو زده و از معده او تکلار ود باید که مبادرت نماید باخراج آن باستعمال
فرزجات یا نشاقات یا حوارشات مسهله تر بدی و سقمونیائی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف است گور خر **ماهیت**
آن حیوانی است **طبیعت** آن گرم و خشک تر از حار اهلی **افعال و خواص** آن گوشت آن غلیظ و مولد سوداست و چون خواهند که استعمال نماید با نمک و شبت
و دار چینی و زنجبیل و مهرا بخته تناول نمایند امراض الراس والعین و الصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر دیار باز و جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته
اند باید که مقدار یک شعیر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر جهت دفع صرع مجرب یافتا باید که هر ماه آن انگشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلا اسید آن
با شیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و نافع نزول آب و آشامیدن ریه خشک کرده آن با عسل و کتیرا جهت ربو و ضیق النفس
امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیره آشامیدن شیر آن جهت رفع بول در فراش و جهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرفس جهت
تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و جهت تقویت و قضیب آن با نبات جهت باه و طلای زهره آن جهت رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آن جهت کلف و
و تو باو آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است **حماض** بضم حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد
معجمه یونانی اطوطاقن اخوادن و لشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی لپاتی اثانیلیه کیا تم و دیگر اثاثیلیه باتم گویند و قسمی دیگر که کوچک می شود
برگ آن شبیه بسیبه برگ است اثر باطر بقیلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمیضیص و شبیه انرو گویند **ماهیت** آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو
نوعی است نوع عریض الورق و دقیقه و از بستق البری و بترکی قوزنی قلانی و بهندی چوکا و لغیت اهل مینعمل نوعی دیگر رقیق الورق ترش و اثر حماض بستانی
مانند نیح جمل البری و تخم آن خوشه دار و دست کم و تخم آن سیاه و براق و در غلاف ریزه مثلث شکل سرخ رنگ نوعی را تخم بدون گل تکون میباید این نیز نوع
ترش و بهترین انواع انست **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و در اول و دوم نیز سرد و خشک گفته اند و یاقوت قابضه **افعال و خواص** آن امراض الراس منفعت
بعضی اجزا و آن جهت تسکین درد دندان الکلمه و بان امراض و ناخ و معده و کبد خوردن آن رافع خمار دوتی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن
از خواهش دیه فاسده و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و باد زدن و اشتهای طعام در رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن ملین طبع کند و جهت جرب و حکة
و اسهال و سحج باسماق مقید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت بریان نماید و کشنیز و الدگی زیره و آب نار دانه بران بریزند
تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و دمهای بناگوش و جرب برص و قوبا و باسر که جهت بثر بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل جهت
جهت قروح سهد مفید و مضر پاره و مطبوخ آن بشربها مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و قابض **افعال و خواص**
آن امراض قلب و معده و کبد و جهت سموم و غیره جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا بسبب تغذیه آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیه آن
و بریان کرده آن جهت اسهال و موی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق بزر حماض بر بازو جهت نافع البتی و گفته اند جهت سم عقرب
بحربه موثر است چون کسی ازان آشامیده باشد و عقرب را بگزد و متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز و مصلح آن انیسون و قند مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن
اسهال و موی و بیخ یرقان و سیلان و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و جسد و شقاق ناخن و با آرد جو جهت خارش بدن و مطبوخ آن با
سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ... حیض و بریی آن بقل الوقر
شبیه بارنگ و قلم و شبیه به برگ چغندر و دیگر از ... جبلی مانند بیخ اثر در صفهان حلیمو یا خوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن برگ پخته آن جهت سیح صفرا
و مسهل و مفید و بیخ آن در افعال قوی تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب جهت الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت
و بیخ مفاصل و کوفتگی و ضماد و ترس حاره و بخور آن با بیخ کبر جهت خشک گردانیدن جلدی و انه بواسیر ظاهری و نتیلان با عسل ازرق ... روغن و تخم کتان جهت بواسیر با طلای

نافع و باقی آن که در کنار آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه بنیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه تلخ الطعم گل آن سرخ و طعم آن
مانند بستانی [illegible] و بلق بای نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبهاست **طبیعت** آن سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن قریب ببستانی است
جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای مقعده و تفریح آورد و قلع [illegible] دارد و ضماد آن جهت [illegible] جراحات و قروح خبیثه
و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آن را چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آن را محکم سازد و [illegible] زائل گرداند بدل آن [illegible]

حمام بفتح حاء مهمله و میم الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است **ماهیت** آن مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ
مایل بسبز و خانگی آن ملون بالوان مختلف الانواع و خوشرنگ و خوش منظر میباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک صحرائی آن گرمتر و خشکتر و [illegible]
و بسبب رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پروبال بر آورده آن امراض سرد چشم و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت
آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدار و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طحال و تسخین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آنرا که
تازه بر آورده باشند آلایش جوف آن زائل و در گرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب [illegible] طبخ نموده جهت
تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلا کردن خون [illegible] بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جنب [illegible] باشد و [illegible] اشامیدن [illegible] از خون خشک
شده آن [illegible] خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصاً که از زیر بال بچه آن گیرند که خون از آن برآید و در
چشم بچکانند جهت جراحات چشم و [illegible] و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی [illegible] اشامیدن آن از یکدرم تا سه درم جهت
استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف [illegible] و چون
سرگین آن را [illegible] و ملح از آن گیرند و با آب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صلابت [illegible] و [illegible] مفاصل
و نقرس با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع [illegible]
و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران هم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند و از ازاله برص البته موثر و با سرکه جهت [illegible]
[illegible] و طبیخ آن جهت عسر بول [illegible] جهت [illegible] نافع و [illegible] باشد جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا
مفید و چون شکم بچه کبوتر را شکافته گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن نیمبرشت اشامیدن خام آن جهت رفع
خشونت سینه و [illegible] رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و [illegible] عدد آن [illegible] جهت [illegible]
کنند جهت [illegible] بیاض [illegible] ضماد نافع و [illegible] از آن چون [illegible] جهت اعاده [illegible] و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث
برص [illegible] کبوتر صحرائی [illegible] و [illegible] و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و [illegible] جذام است
مصلح آن [illegible] آب غوره و [illegible] و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون صاحب [illegible] در جائیکه کبوتران [illegible] باشند [illegible]
[illegible] آن [illegible] از امراض [illegible] و عصبی [illegible] مانند فالج و [illegible] و [illegible] الصبیان [illegible] و ازاله [illegible]

حماما بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف بلغت [illegible] و اماموس و [illegible] نیز گویند **ماهیت** آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری [illegible] از شاخهای سرخ یا [illegible]
[illegible] صلابت و شبیه [illegible] و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و خوشبو [illegible] گل [illegible]
و تخم آن [illegible] آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر [illegible] که در آبها میروید و در شام [illegible] مایل بسبزی و نرم و چون [illegible]
[illegible] بوی آن شبیه [illegible] باشد و نوعی دیگر [illegible] و آن غیر [illegible] و مستطیل [illegible] و تخم و [illegible] و سفید مایل بزردی و گل آن زرد مایل [illegible] و بعد رسیدن سرخ میگردد
[illegible] و اگر پیش از رسیدن [illegible] تخم آن را اخذ نمایند [illegible] فاسد میگردد و قوت آن تا [illegible] باقی میماند و صاحب تحفه نوشته که بهترین آن [illegible]
است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم [illegible] گفته اند **افعال و خواص** آن از امراض [illegible]

واعضاء الغذاء والنفس و غیره ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و تسکین و تحلیل اورام حاره و نیم‌بانی با بابا دروج جهت گزیدن عقرب با مویز جهت ورم خصیه

و آشامیدن آن مسکر و منوم و مورث سدر و دشتی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سدد آن و سده سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراگنده نمودن ریاح

و اکثار آشامیدن طبیخ آن جهت سم جگر زمین و ورم رحم و سایر اورام و حبس بول آن و لعوق آن جهت ورم معده و رحم و سده و ضماد جلوس در طبیخ آن

و گذاشتن آن در طبیخ آن و طلاء آن جهت نقرس طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده مفید و داخل اکتحال مینمایند مقدار شربت آن دو درهم بدل آن بوزن آن

اسارون با عود یا قرنفل یا رج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصلح منوم کسالت آور مصلح آن صندل و گلاب و ارحبینی و حبوب

از آب اسپرس و ارحبینی عرق کشند و جمیل با میزند در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قوی‌تر از خمر است و آشامیدن یکدرهم آن با یکدرهم زجاج مکلس

جهت ادرار بول و تفتیت حصاة در همان روز مفید **حمص** بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بسنسکرت چنه بلغت یونانی لسنم با حمولس

و سکون واو و سکون نون با چهار نقطه بعد بهندی چنا و بترکی نوخجاق نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع و تا یک و نیم ذرع

و باشاخهای بسیار و رنگ برگهای آن برگهای بسیار ریزه مشرف و **ثمر** آن در غلافی بقدر بندقه کوچکی و در سر غلاف یک دانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین آن کلان

مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ تازه است و برگ آن نیز شبیه به بستانی و سبز رنگ کوچکتر و ثمر آن اندکی تلخی و مایل بسرخی و دراز و نیز بستانی

اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سرخ مایل بسیاهی و بری را حمص کرسنه نامند **طبیعت** آن در اول گرم و

خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم‌تر از آن و بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ

افعال و خواص آن مدر و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه با حجر و مفرح و مقوی باه و ملین اورام بناگوش و انثیین و ضماد او با عسل جهت تنقیه و رفع

جرب و حب سرطان مفید و تحلیل آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و مدر حیض و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه شهوت اعضا را و مدرّ الغذاء و فم المعده

تغذیه آن جهت زیاده کردن حیض و جگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب دق باشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون تب

سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک قاطع لزوجات

و مفتح سده و سبب طوحت و مدر بول و حب و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح و شش نافع با باه چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و منقوع

آن با الذک عسل بالای آن بنوشند جهت عادة شهوت جماع و لوسلین بخیسانیده گفته اند و خوردن حمص با ابن طعام معین بر هضم آن و چون سر پیاز آن ترتیب

داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض معقد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و معده و بهترین ادویه است و خوردن برشته آنکه سرد و نشسته باشد

جهت بواسیر و نعوظ آزموده و سبز تازه آن مولد فضول و آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص در سوم گرم و خشک و مسکن و با

قوت نافذه و مقوی کرده و باه جهت تسکین درد دندان و لثه و درد تا پاره و جذام و امثال اینها بغایت موثر و شلیثا آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ ضماد و مقوی

و طلاء آن جهت تقویت باه و دمشق و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی‌تر از سفید آن و قوت

تریاقیه و جهت استسقاء و یرقان و سده و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلاء اقسام آن جهت رفع صداع و درد رخسار و سعفه و حکه و کلف و خارش و عضلات

و حصبه و امثال اینها و امراض مفاصل و تقویت موی و گفته اند که از خواص است که چون در اول هلال ماه بعدد ثالیل در بدن یکعدد نخود با البیده گرفته و مجموع

را در لته بسته از میان بردن یا خود یا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب انداز ند در اخر آن ماه ثالیل برطرف شوند و حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن

خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصا تازه آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت

باه لوبیا و در سایر افعال ترمس آشامیدن آب آن بعد از تناول نخود بغایت مضر است **فصل الحاء المهملة مع النون** حنا بکسر حاء مهمله و فتح

نون مشدده و الف بفارسی تخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و فقوکیون نیز و بهندی مهندی نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف ساق آن

بقدر یکذرع و زیاده در هند و بنگاله تا بقدر یکقد و قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ انار و مدور و نازکتر و کوچکتر و نرم‌تر از آن

و در اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مانند مورد الا آنکه در فصل ربیع که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و در حنا تر میباشد و نشو و نما زیاده مییابد و فروع و قلم بر دو میباشد و قلم آن شبیه و گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل می کند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر فلفل و فی الجمله مانا با اسپند و پوست نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و گویند بزرواده میباشد برگ تازه آن خوشبوتر و بزرگتر و برگ ساده آن کوچکتر و سبزتر و چون بسایند رنگین تر و ثبات آن رنگ بیشتر گردد طبیعت آن مرکب القوی مایل بسبزی گرم در دوم خشک در اول گرم و بعضی سرد گفته‌اند افعال و خواص آن مرض سرد و ضماد طلای آن با برگ گردگان بالمناصفه جهت بیضه و خوره و شقیقه و صداع و جهت رسیدن و طلای آن با سرکه و ... جهت صداع و با زفت و با روغن گل جهت قروح سر با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه جهت تسکین صداع که از حرارت باشد و جهت سرخ رنگین مواد چشم منفعت و طبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال ضماد آن بر کف پا ... خصوص صادر ... طریق ... درد چشم آن مخصوص ... اندک عصفر و زعفران ممزوج باشد و در حدیث وارد است که خضاب زیبا ... تخفیف ... داء الثعلب و وبا صداع ... سیاه گردانیدن موی و نور بصر می افزاید و تقویت باه می نماید امراض متعدده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و ... خناق ... را نافع و ... اشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و مقدار ده مثقال آن جهت ... سنگ گرده و مثانه و جهت سلس البول و ... زیاده روز ... جهت ... و خروج مجاری بول و ادرار حیض ... بجای ناخن کج شده که ... نقیع آن ... جهت ابتدای جذام ... و گویند چون ... جذام زایل شود و قابل علاجات دیگر نیست و ... طبیخ آن جهت ... آب ... جهت درد پشت ... و با روغن گل جهت رفع جرب ... جهت شقاق ... و طلای آن ... جهت تخفیف قروح و ضماد برگ خشک ... قروح ... و نشانیدن ... مثقال ... و کثیر ... معتدل و لطیف ... مثقال آن ... جهت رفع انواع صداع و تحلیل ... و تخفیف ... و طلای آن ... جهت صداع ... جهت فالج و امراض ... و ... اعصاب ... و التیام قروح و با موم و روغن ... دیگری ... جهت ... دهن ... روغن ... سرخ ... دهن ... گل آن ... نگه دارند ... آن تریاق ... و ... اعصاب ... مقدار شربت آن یک مثقال و زیاده ازان کشنده است حندقوقی بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم عربی است ... نوع آن ... بفارسی ... و بسیار ... تره ... لوطوس ... ملیلوطس ... و اقسام ... الملوک ... گویند ... سفید ... آن ... شاخهای آن ... برگ آن ... سفید و گل آن ... برگ آن ... و ساق آن ... شاخهای آن ... و میان برگ و شاخهای آن ... گل آن ... زیاده ... برگهای ... و تخم آن ... و طعم برگ آن ... بستانی ... خوشبو ... ساق آن ... شاخهای آن باریک برگ آن ... گل آن خوشبو ... در آن بلاد ... بستانی ... و طبیعت آن ... گرم در دوم و در اول خشک افعال و خواص آن ...

از امراض مانند ابتدای اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و دیابیطس و قرحه چشم و امراض حصار ابتدائی و لمعیص و غیرها و ناشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان

و قولنج و نفس و رفع سموم قتاله و جهت اصلاح اخلاط غلیظه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و طلی برگ و تخم آن بر آن سمند و ترشی برگ تخم آن با اندک روغن بر آن نموده

و ضماد آن نیز که مستور زیر برگ آن گذاشته بیاید جهت ... آن جهت استسقا بانفع ... در عرق آن جهت درد مفاصل ... و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن ...

... تازه و تاره آن موافق مزاج و داب ... اخلاط فاسد و انبا و تخم آن ... باد و مکان آن جهت ... کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برگ ...

... و ساق ... و تخم آن ... حکیم انطاکی کرده ... در آن ... دانه ... مانند طبیعت آن در دوم گرم و خشک **اقفال ذو خواص** اقحوان

... آن جهت ... و تقویت معده و ... آن ... سینه و ... مثانه و تقطیر البول و ادرار ... البول ... و ... عرق ...

... صرع و جنون ... عصیر آن جهت ... موجب ... و ... آن جهت ... حرکت اطفال ...

... بر ... آن جهت ... عصیر آن جهت ... مصلح آن ... و ... بدو و تخم آن گرم و خشک

... آن ... و ... آن ... مقدار شربت ... سینه و مصلح آن ... شکر

... که جون ... و با ... که ... حمل ... و صاحب ... مستور

... نوشته که چون ... نمایند ... و ... کنند جهت ... و ... آن ... و چون با آب

... تازه ... آن ... ده ... ده ... مقدار ... فلفل ...

... نمایند در ... فلفل ... فلفل ... مقدار ... فلفل و چهل دانه آن ... کم نمایند جهت اکثر امراض بارده ...

... مشابه ... آن ... دیگر ...

... و ... بسیار ... بفتح ... و سکون ... فتح ... و ... در آخر ... بفارسی گندم ... مانند ...

... و سکون ... و سکون ... نوع ... و ... آن جهت ...

... واجود آن تازه ... از ... طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه ... خشک

... آن در دوم **اقفال ذو خواص** آن بهترین اطعمه ... کثیر الغذا ... و ... مسدد و ... سده ... و خوردن خام

... آن ... گرم ... آن ... حامله ... آن ... و ... آن ... خوردن ... بالای

... آن ... در ... جهت ... گندم ... الهضم ... آن

... آن جهت ... گندم ... جهت ... گندم ...

... آن ... کثیر الغذا ... نان فطیر ... نرم ... آن ...

... و ... آن ... آن ... خوردن جوارش کمونی و ... آن ...

... مانند ... اندک ... جهت ... و ... جهت تقویت باه بغایت موثر ... از نشاسته آن مطبوخ

... تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم ... با آب ... روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب ... جهت اورام بارده ... مایل

... جهت ... تحلیل اورام حاره ... جهت ... باحصا ... جهت منع ... فضول ... اسهال

... که جهت ... گندم ... در آن ... سگ ... دیوانه ... بر بالای آن ... گفته اند چون

... موضع گزیده سگ ... ساعت ... باز کرده ... سگ ... معلوم شود که آن سگ گزنده دیوانه بوده است ...

... بار ... زیاده کردن شیر ... نافع ... گندم جهت منع ... خصوصا ... اطفال ... تازه ... کلف نافع

دستور لیخدان ادویه قرابادین کبیر کرده است **حنظل** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا بفارسی خربزه ابوجهل نامند و بیونانی مرارت و بعربی

شیر گوشت و کبسته خبز و بهنره و بغینی دیگر خربزه روباه و بغنه هندوانه ابوجهل و بهندی اندراین کاسپل و بلغتی مهاکال نامند **ماهیت** آن گیاهی است بقدر

هندوانه کوچکی و نازک و ستبری و در نبات تلخی و نر و ماده میباشد زن آن صلب تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل تخم ماده است که بیرون آن زرد مایل

بزردی و منقش و در نبات این ثمر بسیار باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد و سبز بود و آنچه در بوته منحصر یکی باشد از سموم قتاله است و در هندوانه کال

بیرون آن سبز بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و نادر و نبات آن اندک طولانی و نبات آن شبیه نبات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و زرد رنگ سبز آن

بار کیفیت ثمر آن دام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند تا دو سال باید که عندالاحتیاج تخم از آن برآورده استعمال نمایند و اگر شیر برآورند و با

منکر دید **طبیعت** آن در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک **افعال و خواص** آن محلل و مقطع و مسهل اخلاط بلغم و جاذب اخلاط لزجه از

عمق بدن امراض البارده نشامیدن آن جهت امراض سرد بارده مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات از منزله بجشم و چون در روغن زیتون بجوشانند

و بآن سعوط نمایند جهت تفتیح سدد دماغ و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت رفع زردی چشم

و خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سودا و با افتیمون و انیسون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سائر

امراض سوداویه و بلغمیه و طبیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آنرا خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان

و تقویت لثه و روغن آن و بخور آن و آب تازه آن با نمک و روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت درد گوش و گرم

کرده و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال بآن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید امراض معده و امعاء و کبد و گرده و مثانه و رحم و

مفاصل و غیرها و نشامیدن آن تنها یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سائر امراض سوداویه و بواسیر و چون در

ماء القراطین کرده و آن اصل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست از آن در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و درد

و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال این نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن قاتل جنین و آشامیدن یک درهم از روغن آن با دستور مسهل قوی جهت اسهال

بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و دیدان و آن با زهره گاو و در بناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نیاید ربع رطل

تخم خشک آن را در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب فنا و روغن بماند و چون سر آنرا بریده و ظلفل در جوف آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت گرفته در

زیر آتش دفن نمایند تا یک هفته بجوشد و بعد بسوزد و بیرون آورده فلفلها را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و هضم طعام نافع و ضماد تازه آن جهت عرق

و درد کمر نافع و مفرد یک دانه آن دلیل است و دانه آن چون بکوبند و بیاشامند و هم چنین مقدار زیاده از تخم آن اخراج اقسام دیدان نماید و نشامیدن آن و ضماد

آن چند مرتبه برکف پا جهت جذام و توقف نبات آن مجرب گفته اند و طبیخ آن جهت استسقاء و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند

که اعرابی را چند جا از بدن او مار گزیده در ساعت دو درم از آن را نشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا بریده چند پارچه عود وق که بفارسی روناس نامند در آن

فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت گرفته و نزدیک آتش دفن نمایند تا یک هفته بجوشد و بسوزد و بیرون آورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت

حاجت با آب لیمو سائیده بر کلف ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد و مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون

منجمد و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و بخور آن جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در بعضی

گویند موثر است و تخم آن مسهل دموی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند بخورند جهت صحت

بدن مفید الزیبه و چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زیتون در آن بجوشانند و سوراخ آنرا بقطعه حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی

آتش نگاه دارند تا چند جوش بخورد و خضاب نمودن بدان و نشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن

آن که در امراض ردیه گرفته است جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون از آن زیاده بر بدن فربهی که بران کنه بسیار باشد بمالند درد سر

و دادو سه فه زایل گرداند مقدار شربت مسهل آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم جایز نیست استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند از انکه در سردی هوا و در بستان
و در گرما و در محرور المزاج استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و ضعیف است که حمل نمی کند و موجب امراض میگردد خصوصا صداع حار
ماده و مفتح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای مبردین و ملحمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ المزاج و مستعمل میاه و اغذیه غلیظه
و شیر و پنیر و امثال آنها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و کتیرا و مقل الیهود و نشاسته است هر یک مفرد یا
با مرکبا با ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی مضعف فعل آن و کتیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم نسایند زیرا که [illegible] مغص و سحج و تقطیع امعا
و اصلاح آن بامور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن [illegible] و بچهار دانگ وزن آن [illegible] و گویند بوزن آن [illegible] است فصل الحاء
مع الواو حوصل بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام [illegible] بضم کاف و سکون یا نامند ماهیت آن جانوری طیور
آبی است مانند [illegible] عظیم الجثه و منقار آن بلند و بن سر آن بطرف پائین برگشته و از آن پشت خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی پرده دار و دو نوع
می باشد سفید و سیاه خاکستری رنگ و سیاه آن بد بوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند طبیعت آن در دوم گرم و تر
و رطوبت آن زیاده از حرارت افعال و خواص لحم آن گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن [illegible] پختن آن با دارچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و
پوشیدن آن موافق محرورین و جوانان و صفراوی مزاج را مضر و فربه بدن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل صلابت و مقوی اعصاب و جهت
اوجاع مفاصل و درد کمر نافع حور بضم حاء مهمله [illegible] معجمه نیز آمده است و آنرا [illegible] و بفارسی توز نامند ماهیت آن از جمله اشجار قریب
به درخت خرما است برگ آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و [illegible] اندلس [illegible] مانند
[illegible] میباشد و [illegible] آن اطبا [illegible] صمغ [illegible] آنرا گویند کهربا است و از آن [illegible] آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوب [illegible] آنرا
بهم چیده و در زیر آن ظرفی می گذارند و در اثنا آتش می افروزند تا پوست و چوب سوخته و دهنیت آن در آن ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت [illegible]
[illegible] برگ آن درازتر از [illegible] صمغ و در [illegible] افشانند [illegible] که در حوالی آن [illegible] است طبیعت رومی آن در
سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن [illegible] صمغ آن در سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول [illegible] ضماد آن [illegible] سرکه جهت خفقان
و منع سیلان رطوبات معده و امعاء و حرق النار و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم [illegible] اعضا و برگ آن [illegible] جهت نقرس و [illegible] با سرکه
جهت نقرس و [illegible] آن با سرکه [illegible] نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح [illegible] مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو [illegible]
[illegible] آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن [illegible] اعین اکتحال ثمر تازه آن [illegible] جهت [illegible] الاذن قطور آب برگ تازه آن جهت درد گوش [illegible]
[illegible] از پوست آن جهت حرق النار و تقطیر البول نافع و قاطع حمل [illegible] است خصوصا [illegible] و غسل برگ آن نیز [illegible]
[illegible] بدل آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] درهم تا یک درهم است فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه حیه بفتح حاء مهمله
و فتح یا مشدده و ها گویند وجه تسمیه آن بحیه آنست که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن [illegible] ایذای حیوانات دیگر [illegible]
[illegible] مار [illegible] نامند ماهیت آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و [illegible] انکه در وقت غضب سر آن [illegible] مانند کفچه می شود
[illegible] سر آن مانند موی سیاه و تن آن خاکی رنگ [illegible] باشد [illegible] خود را در خاک پنهان میکند و سر بیرون [illegible]
[illegible] اقسام دیگر نیز میباشد [illegible] نر و ماده میباشد [illegible] دندان [illegible]
[illegible] میگویند که میباشد [illegible] آن نیز خواص و منافع [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تحقیق
افعال و خواص آن [illegible] اعین اکتحال [illegible] الاذن قطور پوست مطبوخ آن [illegible] جهت درد گوش [illegible] مضمضه [illegible] اندر سرکه
جهت درد دندان [illegible] سیاه [illegible] کوزه [illegible] در تون حمام گذارند [illegible] اکتحال نمایند [illegible]

ودوای المثلث والحیه باروغن زیتون محلل جانریده باسرکه نفرینی آن از المثلث والحیه المتولد الحسیر طلای ای است سوخته آن باروغن تخم کتان که جنبد...

که انسته باشند حب نواصیر کهنه بسیا موثر الجذام والثالیل چون ...

سریع الاثر الجمی التحلیق ...

آن که هرسال می اندازد که سلخ الحیه نامند ...

تخم ماررا چون ...

برادرند وبجای آن شاسفرم خشک که آب جنبانیده نرم کرده باشند ...

نمایند وبه بندند ...

زهرها را خورده است ...

باب هشتم دربیان ادویه که حرف اول آنها خاء معجمه است

فصل الخاء مع الالف

خاماسوی بفتح خاء معجمه والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو ...

... ماهیت آن نباتی است بی ساق ...

... طبیعت آن ... افعال وخواص آن ...

... خانق الذئب نیز نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن ...

... طبیعت آن ... افعال وخواص آن ...

... خانق النمر است که مذکور میشود ... خانق الکلب ...

... ماهیت آن گویند ...

... طبیعت آن ... افعال وخواص آن ...

... خانق النمر بفتح نون وکسر میم وسکون راء مهمله ...

... ماهیت آن ...

... طبیعت آن ... افعال وخواص آن ...

مستقطر دانه کبار اسیر وبقدر یکدرهم آن نشاند دلسع بار وخناق درتسحیح دهیدن ابدان زبان ومبار لب لبان ومعالج آن اکل طوبس باشراب صعتر ویا سرکه با آب انیسون

ویا در سیوبر یا جبیر یا مقصود ویا شاسیدن مار الرماد باشراب است دحقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحدة** خباز بفتح خاء معجمه و تشدید اول

فتح با موحده مشدده و الف و بزای معجمه ویا لغارسی نان کلاغ و بترکی خیره بشکه نامند و بشیرازی آنرا کماجی تره و در مازندران گیاه انرا لنجاکت و بتبری آنرا خطمی کوچک نامند

ماهیت آن موالفلس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی وان مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگری بری دانند و نوع سیم یکی خطمی و آن مخصوص باسم خطمی است

صغیر وآن مخصوص باسم خبازیست و بفارسی نیز نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بریست که برگ آن مستدیر و بیزه واندک خشن خصوص بر پشت برگ آن

و گل آن کوچک و سرخ مایل بنفشی و تخم آن ملی و مانند کیسه در وسط آن تعبیری در رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی مایل بسبز و نبات آن کوچکتر از نوع

بوستانی و ریشه و ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در برگ و بار نیکی اندک فعالی دارد و چون خشک و کهنه شود مایل بطرفی گردد و منبت آن زمینهای نمناک و در

و در بعضی بلاد در اول بهار خود رو و در فروع سرد میباشد و خوردنی تا بهار و در تابستان میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن نیره و نرم و گل

آن کوچک در بهار سیر و بیدر تا تابستان میماند و نبات آن بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی اندک بر زمین مفروش میباشد و برگ گل آن تمام به سدا خطمی بلند و سرخ

مایل بنفشی و گردانی شکل بعضی بزرگ و بعضی کوچک گل خطمی بزرگ مدور و بعضی سرخ و بعضی سفید و زرد میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

افعال و خواص آن با برودت و قوت منضجه اندر اول سرد و تر گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری از مایل بحرارت دانسته اند

معتدل الفهم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده شیر العین ضماد برگ آن که در روغن منضج نموده باشند با نمک جهت تنقیه

... و نمک جهت التیام آن جبر الکسیر الاورام و حرق النار ضماد سائیده آن جهت تسکین عضاد و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و عسل و باز و روغن گل جهت خشکی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب ضماد خشک آن با بول جهت قروح سر رفع نخاله العصد و المعده و الکبد و آلات البول و امراض

نیم طبخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحه الصوت و رفع خشونت آن که حادث از حرارت و یبوست باشد و شیره تخم آن جهت قرحه معاء و حبس و قرحه مثانه

و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ و برگ آن جهت ادویه حاره در بینی و درد گرده نافع از حرارت و طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعد و جمود

برگ تازه از ان سائیده و با کره تازه گاوی بر بدن مالند هیچ گزنده اورا نگزد و برگ تازه نورسته کوچک آنرا پخته مینوشیدند و بهترین استعمال آن نان خورش آن

با لحوم طیور است و مضر معده ضعیفه و مضر امزجه بارده رطبه مصلح آن تحرید دارچینی و در مبردین شکر و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم

و تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و ملین و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و تسکین درد گرده و مثانه و دفع

ادویه حاره و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم حنظل قوت ماء الشعیر با السونیز جهت درد مثانه و حقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و با عسل جهت درد جگر

الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و با جو مقشر جهت اورام حاره اوجاع و اورام صلبه حاره و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدن زنبور نافع مضر معده

ضعیف مصلح آن کوب یک مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحه گرده و مثانه شربا و ضمادا و تنها آن جهت جمیع ورمها

نافع و **خبازی** بری شبیه بابرک دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خبازی و در بیشه زارها بسیار میروید و سایهدار گیاه نمیشود و تخم آن سیاه و دراز شبیه بشیره بسیار تلخ و علاقه آن شبیه بکرم و مایل بسبزی **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سفید و رافع خشونت آن و مصفی صوت و مهیج است

سبب لطافت و جهت تهابی حاد نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت گوش الفا داء آن

جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا ده درهم **خبز** بضم اول و سکون ثانی و موحده و بفارسی نان و بترکی چرک نامند و بانگریزی برید نامند **ماهیت** آن از اکثر حبوب میتوان ساخت و بهترین آن از حبوب گندم است که خمیر آن پخته

خمیر کرده پخته باشد و نیکو ساخته و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه است که سائیده سبوس از آن جدا کرده خمیر نموده خوب سرشته

و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل طبخ باعتدال نموده باشند و روغن کم تر داشته باشد از آن نیز مال نمایند و بهترین همه اقسام است

۲۵۹

و انواع این بسیار است و اگر خواهند که باشیر و شکر و دوشاب با شیر ترتیب میدهند و بران زرده تخم مرغ میمالند برای رونق آن و ابازیر باشند کشنیز و مغز و زراوند یا نه
و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیر داخل مینمایند ولکن خبز الی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است تا مقوی گردد **طبیعت** آن گرم لطیف جنوب
مصنوع مجاز است **افعال و خواص** آن نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده و جائیدن آن جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب آن گرم
الشریع الانحدار و سمین آن بسیار مقوی آن و خشک آن در هضم و مجفف و اقسام آن مورث خشکی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاهدانه مشبه و در هضم و مفتح مجفف
و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر بطیء الانحدار و از آرد نرم پخته و سبوس آن تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر و یا با روغن
و شیرینی خمیر نموده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله که از آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال
و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن با عسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار
خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده با شیر
یا روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانهاست در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض با شیر
بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی هاست **خبز الحواری** بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت **ماهیت** آن نانی است که در گرفتن
سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالبداهه باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانهاست و حواری یعنی سفید است و در روم و فرنگ
نان را خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله **ماهیت** آن نانی است که گندم آن را
با سبوس نرم ناگرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص** آن سریع الانحدار و خیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن
و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیرینی هاست در روغن و شیر تازه دوشیده **خبز السمید** بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که
نان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن افیون و دارزانه و سکنجبین
و سکنجبین بزوری است **خبز الطابق** بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی
که معرب تابه فارسی است که بهندی سیلچ و تاوه نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این نان ساجی نیز نامند
خبز الطابون بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و بار و غن ترتیب نمایند و رقیق
باشد مشهور بکعکی است کثیر الغذا و مولد اخلاط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الفرنی** بضم خاء و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یاء نانی است که در فرن پزند
و اقسام میباشد از آن جمله کماج است و دیگر کعکات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق فرن آنست که مکانی مجوف که از
سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران در و دکش باشد تون حمام قرار میدهند و دران سنگریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده بر آن میریزند
مسکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در از ابتدا می کنند تا خوب گرم میشود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج ابا آب نخود و حلبا نیز خمیر مینمایند تا بجوش آید و با
اندک شیرینی و روغن خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس کماج را بنا کرده سر آنها را البته بالای ریگهای گرم در آن فرن می چینند تا پخته و برشته گردد و کعکات انرا
نخود و حلبا نیده خمیر مینمایند و بهر شکل که میخواهند میسازند و در ظرف چیده و یا بر ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس بر آورند و اگر خشک و برشته
خواهند مجازا در دست و یا آلوده با شیر و یا غیر آن بیده و در ظرف چیده و بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شده و برشته گردد و خمیر این سرد و بر آمده سنگک میده
میباشد و نان سنگک است که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد از آن نموده بر برگ و یا کوچک اندک نازک باشد و بران ریگهای گرم می اندازند و یا بر مطلوبه کرده
خمیر بران میپاشند تا پخته و برشته گردد پس بر آورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغن این الذ میباشد و بر بنده نان سنگک بیاد که بسیار صاحب ذوق تا
در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یک ذرع دست و کسری میسازند **خبز الجعد** بفتح خاء و باء یک نقطه
که در جلن گذاشته از آنها جدا شود **طبیعت** مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبز الحدید** بفتح حاء و کسر

و دال مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله و انرا الفارسی لوش و ریم آهن و بشیرازی رمه و بهندی لوهه کا کوه یعنی فضله آهن و در برابر کیت بکسر کاف و سکون یا مثناة تحتانیه و تا و بهندی نامند **ماهیت** آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث ها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شسته آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و در امراض تا حاجت باشد و جهت بواسیر و طحال رطب و دفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخای معقده و سلس البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت ملتحمه و الاذن قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر بآب جهت تصفیه صوت الباه بازرده تخم مرغ بقدر یک دانگ جهت تحریک باه مرطوبین و با ابوسلیل السمون باسکنجبین جهت ادویه قتاله البواسیر بانبراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و تیبس منعقد در پستان الصدر و الرئة چون از لیث با رب آب عسل بسایند و خشک گشته ساید پس در روغن زیتون بقدر آنکه سه انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث آن روغن بسوزد و با حریره ای عسل لعوق سازند و سر انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن معتدل و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با حب آن معجون سازند و بقدر مقدار قلیلی بقدر حب از آن تناول نمایند مضر مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ و زیاده از آن مجوز نیست زیرا که خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن زیاده آن بهم میرسد و علاج آن نیز تمام است و طریقه تدبیر و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافته **خبث الذهب** بفتح دال معجمه با و سکون با موحده ثقل طلا است **طبیعت** آن لطیف تر از **افعال و خواص** آن قوی تر از خبث الفضه و نائب مناب اقلیمیا است و طلای آن با آب جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بکسر را و فتح صاد مهملتین الف و صاد مهمله ثقل قلعی است **طبیعت** آن بغایت سرد و خشک و قابض **افعال و خواص** آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر و مانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص **خبث الفضه** بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده ثقل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن **طبیعت** آن سرد و خشک بغایت قابض و با قوت جاذبه و مجفف **افعال و خواص** آن طلای آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و بواسیر القیام جراحت و تنگی و بهتر در مراهم جهت سدر مضاف نیز نافع **خبث النحاس** بضم نون و فتح حا مهمله و الف و سین مهمله ثقل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیف تر و الطف و جهت اکثر امراض چشم در جهها مستعمل شدن آن سم قاتل است **خبثه** بضم خا معجمه و فتح با و جاره مشدده هانیز ازی تنفرک باستقهانی خاکشی و به هندی زرد ورن و به تبتی نیوران و در مازندران گیاه از شلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است **ماهیت** آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع میباشد یکی ریزه و رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک مایل بتلخی و دوم از آن بزرگتر و رنگ آن سرخ مایل بسیاهی و سرد و خود رو در صحرا ها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود و در ایام بهار روید گیاه نوع صغیر آن یک و نیم فرع نهایت دو فرع برگ آن مانند برگ جرجیر و تند طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا سه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظ و برگ آن بزرگتر و غلیظتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول محتمل که **طبیعت** نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد **افعال و خواص** مسهل و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد تحت الجلد و جلا و حصبه و جدری و تب و سرفه دیگر رحم و نیم آن جهت نفث الدم و سینه و ریه با شیر سفید نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند و بدستور چون هر روز سه روز دو مثقال از آن با چهار مثقال شکر سفید کف نماید و صاحبان سودا که مزاج را نیز نافع و شده هم آن جهت ربع مسهل و به سینه خصوصا که خشک نموده با گلاب یا آب خالص بمقدار بجوشانند که شکفته گردد و با نیم گرم بیاشامند و چون آب تی نبود باید بدستور بیاشامند تا تب زایل گردد و جهت سینه بسفوف آن با آب برگ کاسنی تازه مکرر تجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بنا گوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم و سلب و رخان و مشهور آن در خمیر جهت سدر ورم و جهت شکستگی و حکر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و مصلح آن کثیرا معتدل

شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امراض باه و نشیمن تا مثل آن تودری است که بزر تخم تا مند و کسانیکه چیزی از بزر آنهم داشته
استعمال است که ایشان را واقع شده و اصل است که عنبرست **حلبلیص السیص** القاب رجا گفته نامند و با شیر بیالو کو گویند کمیز القند او در هضم و مولد خلط غلیظ و با
دار چینی و خولنجان و امثالهم با اصلاح یابند مقوی باه است **فصل الخاء مع التاء المثلثه و خطا** نام ملکی است سرگین است و از متعلق او سرگین گاو است و در خطا از اهمیت بر ماده بشتاد
ختو به فتح خاء معجمه و ضم تاء مثلثه و واو و تاء و دو نقطه از بالا که مخفف خاتون ترکی و بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان در هر دو مراد و هم انند
ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدن از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر او مار است میگویند که فیل است و در بلاد چین در نزد ترک یافت
میشود و از استخوان میانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن است که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و هم چنین است استخوان
بدن آن امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع است و صاحب تحفه نوشته که مؤلف
تذکره گوید که در سر اندیب یافت میشود و خوردن بیضه آن بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و ذبول آن
جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماد امیدی و صاحب حلیة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در شخوط که آن جانوریست عظیم الجثه و در بلاد
چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی نشده او را ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و بقیه استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان است
که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و جمل در هر طرف شود و دیگران گفته اند جانیکه بهم میرسد در هندوستان و تا لستان در راه آن سموم بسیار است
و چون بوی سم را بشنود حذر کند و همچنین است استخوان تراگیرند و از آن ظرف و قبضه کارد و خنجر و غیره میسازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن
عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون بر آن گذارند و یا بران نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن ترياق سم کل حیوانات
است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوانیست که در بیابان
شبیه گاو نر است و سبب عظمت آن میان ایشان است که چون نزدیک سم ترجم آن عرق کند ابراهیم رستمدار چنین حکایت کند که یکی از ثقات که با طراف بلاد چین
بود چنان گفت که با طائفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم غائب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدیم
چون اهل چین این حال را مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برندا شتند تا آفتاب هویدا شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سؤال
کردیم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد با آن عظمت خدای ایشان است و سجده خدا کردند خود را
گردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سؤال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست بغایت بزرگ و ماهیت و مسکن آن بیابانهای میان چین و بلاد زنج است
و در آن بیابانها غیلان وحشی میباشد که هیچ طریق اهل نمی شوند و طعام آن مرغ غیلان میباشد و آن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان خطاب
کرگولی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه
دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ و حنائی رنگ خطا دار و از آن مهره میسازند و میگویند برای دفع سموم نافعست **فصل**
الخاء مع الراء المهمله خراطین بفتح خاء و راء و الف و کسر طاء بی سه مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه
کنگلی نامند **ماهیت** آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمین های نمناک خصوصا مانند باغچه ها و در سرگین ها در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسد
طبیعت آن در اول گرم و تر و با رطوبت عزیبه **افعال و خواص آن** الات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن با دو شانک انگوری جهت
ادرار بول و با آب گوشت جهت قوت باه بسیار مجرب و السل و الصدر و الات الغذاء و خیرا جو شانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه لعاب
از موره و سعوط آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و باشراب مفتر سنگ آن بر فالج و نیز
ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و بازیت در گوش مخالف نیز مسکن که جمیع آن و چون بکار ان نمک شاید و اکثر از آن بهم رسد در گوش
چکانند جهت تسکین درد گوش نوع الحلق و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لماة و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب است بطریقی که ناشتا بود

روغنی مینمایند و کلف [illegible] و بدستور جهت [illegible] جهت اعضای عصبانی موثر و با عنبر [illegible] جهت استحکام مفاصل که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت خنازیر و [illegible] سقطه

و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردالو جهت بواسیر و مطبوخ آن [illegible] و طلای آن با زیت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب [illegible] موثر و مطبوخ آن [illegible]

[illegible] اکال و ضماد او درین باب مجرب دانسته اند و چون [illegible] آن [illegible] نمایند جهت بواسیر نزف الدم و شقاق مقعده [illegible] که [illegible]

باشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ [illegible] که شجری است که در هندوستان کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را در کوزه کرده خاک و آب بر آن ریزند

بروز دیگر [illegible] و از [illegible] شبیه بانجیری [illegible] اندک سرخ رنگ [illegible] بسیار را جمع نمایند [illegible]

تا خاکستر گردد و خاکستر [illegible] در میان آن [illegible] کرده بگذارند [illegible] سائیده آن با آب تریاق سم [illegible] افیون است و چون

در طعام مسموم اندازند [illegible] قوت و سورت آن بشکند و کم [illegible] نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است **خزامقان**

بفتح خا و را مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون **ماهیت** آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب [illegible] و طعم آن مائل [illegible] **طبیعت**

آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیفتر است **خربق** بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و

سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر

چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن مقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و با ریشه های باریک و سفید مائل بزردی و تلخ [illegible] در شکستن آن غباری

ظاهر میشود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است

که باسانی منفت گردد [illegible] خشک [illegible] و چون بچشند اول زبان اندک گزد و پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد [illegible] اطراف

آن نیز شبیه باذخر و چون بشکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد [illegible] و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه [illegible] مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی [illegible] امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت

حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع [illegible] سعوط آن مهیج عطسه [illegible] اکتحال آن [illegible] جهت جلای غشاوه و حدت بصر [illegible] و طلای آن

با سرکه جهت قلع دندان متآکل و قوبا و جرب و برص و بهق تنهائی و یا [illegible] فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین چون با سویق و عسل [illegible] و موش

بخورند [illegible] گلاب [illegible] و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را [illegible] و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند [illegible]

و یا مخلوط [illegible] با اندک [illegible] نمایند و بهتر آنست که [illegible] با اندک [illegible] و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال

تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است [illegible] خناق و تشنج [illegible] و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت خورده باشد و او را

اعراض مذکوره عارض شده [illegible] و اسهال است اگر طبیعت [illegible] نشستن در آب گرم [illegible] بدن [illegible]

[illegible] بوهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقیی و بهترین آنست که [illegible]

[illegible] صاف کنند و بیاشامند [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] صاف نموده [illegible] رطل عسل صافی [illegible] و گفته اند که چون

[illegible] سست باید [illegible] دشوار باشد [illegible] و عادی نباشد [illegible] از عادت [illegible] استعمال ننماید بلکه بعادت تدریج [illegible]

استعمال آن از برای قی آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشه های باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند و تا یک شب بگذارند و صبح ریشه های خربق را بر آورده

دور نمایند و قلیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آب ترب با سکنجبین بیاشامد و بعد [illegible] قی نماید و گفته اند چون کسی آن را خورده باشد

[illegible] **خربق اسود** [illegible] **ماهیت** آن بیخ گیاهی است سیاه [illegible] مجوف و بیشتر آن مائل [illegible] ریشه ها سیاه

[illegible] برگ آن شبیه ببرگ خیار [illegible] اطراف آن بیشتر [illegible] و ساق آن کوتاه [illegible] و گل آن

سفید اول اسبرجی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بلی مضرت تراز اصل آن و طلی بیخ آن از حرق سفید کشتر و تسکین درد قوت ندارد و در

طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم و صفرای محترقه بالبلغم و جذاب از عمق بدن جهت امراض بارده قوی تر از

سفید در جمیع افعالیکه سفید موثر است این ابیخ التاثیر اعضا الرئیسه الصدر و الغذا و غیرها جهت استسقاء و اوجاع سینه و نزولات از منه نازل در چشم و سینه

و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیرینی یا خیار زر بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و با لحاظ

تنقیه آن کردن باعث تغیر مزاج میشود و قریب بامزاج حیوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر گرده و مصلح آن کتیرا و صمغ و دو قوه و قطر اساليون و فودنج

و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق و اسهال مقدار شربت آن از نیم درم تا نیم مثقال آن تخم بقی سفید و گویند با ذریون و چهار دانگ آن غاریقون و ما

سیح و نیمه وزن آن با ذریون بوزن آن بیخ کبر و با کبیکج است الفم چون با کرنب بجوشانند و بدان مضمضه کنند در دندان اسا کن گرداند و بخور آن بیرون

عمل نماید اعضاء الغذا اشامیدن آن با دوائی ملطف دفع کرم مشعد نماید و بعضی در سکنجبین صاف بیاشاند و یا در شراب شیرین بس طبخ نموده صاف کرده تنها

و یا با مرق برنج میاشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظه زیاده از سقمونیا مینماید الادویه الزینه

الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و بدن گوشت زاید و فاسد زخمها و باحقو صلب نافع و تطوریه ضماد و جز آن مقشر است و اشامیدن طبیخ آن در

مواضع نافع حشرات و چون گندم و امثال آنرا در طبیخ آن بخیسانند قاتل طیور و حوش است که بخورد چون با موم گداخته و با آب و روغن بیامیزند در چرب

زائل گرداند و گویند چون تخم دیگ در حتا انگور ریزند از ان انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال آرد **خردل** بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین بلام است که

رائی نامند **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ ترب و کوچکتر از ان خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن ملحی در و سرخ و شلغم

بری و بستانی میباشد بری انرا بعربی حرشا و ترکی قیچی نامند و برگ آن بزرگتر از برگ بستانی و تخم آن در و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید انرا حرف ابیض

و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور سرخ تند طعم انبر کی گلیج گویند و از مطلق آن مراد نوع بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند زرد رنگ

آن رد و باد نیست و حدت تا یکسال و مستعمل همین نوع است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل سلوتا

دماغی و معده و سایر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات امراض الرأس المعده و الکبد الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و عصبیه مانند صرع و فالج و استرخا

و دوار و سکر و تفتیح سدد مصفاة و تسکین نزلات بارده و نزلیه و اسفرغ کالتی من و تقویت اشتها در یاد آن و تسکین درد جگر بارد و طحال و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن

موی آن با سرکه جهت تنبیه عرق و نزله بارد و با عسل بر پیشانی جهت صداع و سدد نزلات بلی و تسکین درد جگر و طحال و سعوط آن جهت عطسه و جهت امتلا

و مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و بها بلیان جهت تفتیح سدد گوش و اکتحال آن با عسل جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن یا عسل در چشم

جهت سبکوری و در گوش و دندان جهت تسکین ضربان و دردان و بر دندان چون تخم تازه آنرا کوفته و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض چشم

رفع تخیلات نافع و بدستور چون با خل او و با بلیله ضماد نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن و دود و تسکین تخم و ساییده آن با ماء العسل جهت ورم تحت

زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه و سینه و مضمضه آن جهت اخراج بلغم از دهان و طبیخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دائم بلی ورم مجرب

در ساعت و چون با عسل و بیه یا موم روغن گداخته تربیت مخلوط نمایند و بر صلابت و خشم بالذات نکند و اصلاف کنند و گفته الادم را زائل سازد و اشامیدن

آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه با پودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده و اشامیدن خیسانده آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی و دوری

حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النسا و داء الثعلب و جذب مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد و تحلیل اورام بلغمی و مزمن از جمله

کو باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدستور با کبریت یا سکنجبین با کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه

و سوداوی و برص و با روغن زیتون جهت لقوه مجرب و تحلیل آشامیدن تخم آن مقدار درم تا نیم درم با شراب مقوی باه و منشط و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت

گرم سعده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه جبیره و جربیه نافع و چون گیاه آنرا و یا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند

ودرم طحال و تحلیل دهد و خوردن مسلوق برگ تازه آن و یا تخم آن با چغندر و حبارای برگ چغندر باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن آن از برای دفع است و مطبوخ
مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کحل مخ معمول از آن حاد و حریف و محرق و جالی بلغم و تقویت و تسخین معده و کبد نماید باید که [illegible]
و بسیار هم و به تنهائی نیز ملکه با اغذیه غلیظه تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبا یک هیچ چیز زائل نگردد و چون
بعد از حمام خردل را بسایند و قوبا را با آن بخراشند تا خون آید بالمره زائل گردد بسیاری از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزاند حشرات و سوام و رازی گفته بخور آن
در سوراخ مار باعث هلاکت است بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و جرجیر مضر محرورین و مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی
با نمک سیاهی و یا بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت است و پنج درهم کوبیده آن جهت امراض مذکوره از مسهله و اکثر استعمال نمایند و چون
با انگور خیسانیده از منع جوشیدن آن کنند و در کیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب میدهند و روغن آن که کوبیده و بخور روغن بادام استخراج نمایند لعابیه مطلق و
محلل و آشامیدن آن جهت تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و تقطیر آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش
و طلای آن جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سایر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **خرقطان** بفتح خا و سکون
را مهمله و فتح قاف و طا مهمله و الف و نون بهندی [illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیر آن بر [illegible] و در آنها متحد بر زمین [illegible]
باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریک تر و گل آن سرخ رنگ و تخم آن زرد سرخ و با جمله نباتات برگ گیاه و آن بحسب اشجار که بر آنها متکون شود مختلف میباشد **طبیعت**
آن نیز اکثری گرم و خشک با قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سده و محلل و آشامیدن مطبوخ آن
با انجیر جهت [illegible] و قی آن جهت تشنگی [illegible] و قطع نفث الدم و [illegible] و ذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر [illegible] قوبا را بالکل [illegible]
[illegible] که خون آلود گردد و [illegible] و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند [illegible] الخواص [illegible] بسیار منویسند از آنجمله آنچه بر درخت ام غیلان بهم
رسد تعلیق [illegible] گیاه آن بر کمر جهت بواسیر [illegible] و آشامیدن آن جهت بواسیر اسهالی که حسن العلاج باشد و بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل
طلوع آفتاب گرفته در وسط آن [illegible] البته بر کمر ببندند و باز نه کنند بواسیر دامی اسهال الدم را مجرب است و دیگر مستور آنچه بر درخت سدر که کنار نامند در خت
[illegible] آنچه بر درخت [illegible] بکون باید [illegible] شیر گاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد خصوص که در حالت که قمر در منزل شرطین باشد **خرم** بضم
خا و فتح را مهمله مشدده و سکون میم بلغت فارسی است **معرب خرم ماهیت** آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند که هم فارسی معرب است و آن گیاهی است که در
باطلین؟ و مواضع سایه دار بسیار روید و برگهای آن مانند برگ [illegible] و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اصل آن [illegible] تعظیم [illegible] **طبیعت**
آن مایل بگرمی **افعال و خواص آن** جالی و مقوی باصره و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاه داشتن آن در کف دست باعث
محبت و در [illegible] باعث محبوبی و در نفحی که از گل آن ترتیب دهند جهت در رفع توحش و جنون [illegible] آن مع روغن ترتیب نماید و شب برصورت بمالند و
روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنگ چهره و قبول در رایع؟ [illegible] است و بعضی از [illegible] القراب و بعضی دوار کابلی که نیوتا؟ [illegible] طیقوس [illegible] و بعضی را بمعنی [illegible]
[illegible] معمول است **خرنوب** بفتح اول و سکون ثانی راء مهمله و ضم نون و سکون واو و بای موحده و بفتح اول نیز آمده **ماهیت** آن بستانی و بری میباشد
بستانی آن [illegible] است عظیم بزرگ و برگ آن [illegible] ما ئل [illegible] و دیر و ضخیم و سر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد و طلائی و
غلاف آن بقدر [illegible] و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانه های آن شبیه بباقلا و بقدر [illegible] شیرین طعم و در مکان گرم و در مازندران و گیلان [illegible]
و بهترین آن [illegible] که امرار آن بسیار شیرین [illegible] الحلاوه و پوست آن رقیق و از یکسال تجاوز نکرده باشد و از آن [illegible] **طبیعت**
آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهل [illegible] تازه آن و بسیار رسیده شیرین آن [illegible] گرم **افعال و خواص آن** مدر بول و جهت
اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن [illegible] اخلاط [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] الهضم [illegible] است خصوصا تازه آن که یکسال بر آن نگذشته باشد و [illegible]
اورا و انگور [illegible] و چون [illegible] شیر [illegible] گرد و تهای طعام [illegible] و خوردن آن با دانه [illegible] رفع فوق و ضماد [illegible]

آن جهت صداع و سقطه دامثال آن و ثالیل چون تازه از ابرثالیل بمالند ازاله سازد و چون یک پارچه از دو پارچه تخم انار با ثالیل بچسپانند از اقطع

نماید و تخم آن سرد و خشک بسیار قابض محلل اورام و جهت بثور معده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن عسل اند و نبات بدل آن تخم زرشک

آن سرکه آب قرظ و ورد آسیتا و عفص مقدار شربت آن تا یکدرم است در دوم بری ذآن تمر حاری است لقدر زرعی و شاخهای آن پراگنده و تخم های ریز در زرد

دکان ان زرد و ما ندار و ثمر آن شبیه بگرده کوچکی و در قزوین گیاه است از او رک مانند در خرنوب نبطی مراد از آن است طبیعت آن سرد در دوم خشک بسیار قابض

افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد و حابس اسهال جهت یرقان و مضمضه مانع ادرار حیض و بواسیر مشقق و خون

هر دو دندان و استحکام آن و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن است و چون با حنا خضاب کنند مقوی موی و باعث درازی

دافع سفیدی است و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین در آب ترکنند باعث ثبات

رنگ است و مجرب دانسته اند **خروع** بکسر خا و سکون را مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر بهندی ارنڈ نامند ماهیت

آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مائل بنفشی و دوم تو تیر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شمرها از آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده

شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و نبت آن بلاد معتدله

در حرارت و رطوبت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع

و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفه بارد و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا و خون مغز آن قوت اسهال آن زیاده

در ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانه از آن سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات مائی نماید و مخرج و مسقط جنین است و موجب قی و غثیان

و مصلح آن کتیرا و مصطگی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مسهل معتدل آن بیست عدد آن مسکر قوی و باد زهر آن بیاض و عصاره بادام بدل آن

نخستین آن مذاهب و ضماد آن جهت تحلیل ورم و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابات و تسکین اوجاع و اورام و تقرح مفاصل با سرکه جهت ورم پستان و اورام حمره با برنج

ما سندر برگ آن خصوصاً جهت ورم است در اسهال تریاقیت از آن باده اساسیدن عصاره تازه آن کرر مکرر نمودن ان جهت رفع سم بامدین و خون اتصال ابها و ضماد

آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم پستان و سیار عضوهای بعیده و مسهل اناسیدن آن دو مثقال آن با شیر تازه و نوشیدن جهت تسکین وجع الفؤاد بارد و پوست

بیخ آن جهت رفع مغص و اصلاح مجاری و مسدد و نافع و با مار الحل جهت بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصاً که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج

و تلیین صلابات و درد گوش و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و بار بد انجیر جهت داء الثعلب

و داء الحیه اقسام قوبا و کلف بعد از ازاله آن و روغن آن مذاهب است اهل هند بید انجیر را دافع جذام دانسته اند **خرموش** بهندی آکهوس نامند ماهیت آن نوعی

از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکند و بیران غالب می آید **افعال و خواص** آن تبخیر پوست خشک شده آن جهت بواسیر مجرب دانسته اند بطبیخ آن نیز

عمل آن نزدیک است و در سایر خواص از موش اقوی است **فصل الخاء مع الزاء المعجمه خزامی** بفتح اول و زاء معجمه و الف و فتح میم و الف گویند که بفارسی گل

انبوی و شب بوی نیز نامند خصوص سفید از او بعضی گل مریم نیز گفته اند در ماهیت آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهی است بسیار خوشبو که بفارسی خیری و

دشیرازی ارواند نامند و الطاکی خیر خیری دانسته و گفته که گیاهی است لطیف قریب بقتبسه درگذرها آبی میرو بد و در خیر زان ییر سد و نبت آن کوهستان

و میان دو حابها و گل آن شبیه بنفشه مائل بکبودی و لاجوردی و لباب خوشبو زیاده از قاخیه و قریب نسرین تخم آن مثل سپید و اهل خلاصة بیان نموده که چون بیارند

انرا بعکس سیست صلی خوش نمایند و یا طبی رشوق نما ما نفقه میگردد و یوسف لفظ آورده صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری کوهی دانسته و گفته اند که گیاهی است [illegible]

درازه وبرگ آن ریزه وگل آن سرخ مایل بسفیدی و در سایه بوجی و خوشبوتر از گل حنا که فاخته نامند و از گلهای خنا لیس بری دیگر بیرون آمده آن از بلوهای ریلی ودر و تر ام ارضعاف
وخواص خیری طاهر میشود که تخم آن خفیر خیری باشند طبیعت آن در اول گرم وخشک وبعضی زرد دانسته اند وگل آن گرم تر از گیاه آن **افعال وخواص** آن گل آن
ملطف ومحلل ومفتح سده دماغ ومقوی آن ودرافع صداع وجاذب رطوبات زکامی ومحلل ریاح ومقوی دل وجگر وسپرز ومفتح سده آنها ودر فضلات چون آن در بیمار است
ودفع حبه آن جهت تنقیه رحم وخوشبوکردن آن وتلطیف رطوبات وسیلان منی از زنان و برودت و امساک گرمی واعانت بر حمل وتنگی فرج ومانع استسقاء لیکن آن
آن وطلای خشک آن جهت تقویت عصب وخوشبوکردن عرق وضماد آن بار وجهت اندمال جراحت وتحلیل و سم آن وبخور آن جهت رفع بدبویی
عفونات وجوهر که از آن تربیت نمایند قائم مقام تفل است ومصلح مجرورین مصلح آن مورد مقدار شربت گل آن تا سه درم بدل آن بابونه است وپیاز وبرگ
تخم آن در مثال حنیفه بفتح ها وغیر مستعمل است خونه بفتح خا وسکون نون ای نشده ده **ماهیت** آن باصطلاح قدیم نباتی است که از انیسون وشیم ودیگ است وتر نامند ترب
مید بمنه وخونه حامل لیاسی است که از موی ایشاء زرگ در زمره مویسا حیض بر در مثال آن نبات که لقبا رکر کی نامند ترب هندو باصطلاح جدید دیوت حیوانی است و گویند
طبیعت اندر دوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن پوشیدن آن جهت حفظ حرارت ودفع ضرر سرمای زکام وگرده جهت فالج و نقرس وضعف اعضای
وبلغمی وحکه سریع الاثر وانشامید آن جهت تقویت اعضای عصبانی ودرورسوخته آن جهت قطع نزف الدم وخشک کردن جراحات نافع است **خزف** بفتح خاء وزای
معجمتین وسکون فا لفظ فارسی سفالی نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت** آن بسیار خشک وبا اندک حرارت **افعال وخواص** آن ضماد سخام آن جهت ورم
وقرحه اعضای با عتبه المزاج مانند عضو دون دون جهت اندمال جلد وسفال تو با مرهمها جهت الیتام جراحات پا سر که جهت حکه وجوشها وخراز وسعفه
وجرب ونقرس با موم روغن جهت مرهمها ومن ضماد وسقاد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه وسنون آن جهت جلای دندان
وتقویت لثه وقطع خون آن مضر عصاب ومصلح آن روغن بنفشه وروغن نیلوفر وطلای خزف که در آن نمک باخزف بار با ایکه در نمک وسنگ ریزه بانکه در
نمک سیاه شیر وتحلیل اورام لیف یا برده بر عضو واجفان چشم موثر **فصل الخاء مع السین** خس بفتح خا معجمه وشد سین مهمله بفارسی کاهو وبترکی
خاس نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف بستانی وبری میباشد بستانی دو صنف است یک صنف برگ آن پهن وبلند با یک زرع وساق چوب وشیرین و
نازک که در ایران وعربستان ودروم وغیره در موسم بهار سبز گردد ودر هندوستان وبنگاله در موسم زمستان که باران می بارد میرود ولیکن بخوبی
وخوبی دیگر آن بلاد نمیشود وصنف دوم از بستانی فرنگی است وآن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ وبسیار نازک وچوب وشیرین
دیگر سبز گیاهی آن اندک تلخی نازکی چربی وشیرینی آن از آن کمتر وبرگهای این سر دو صنف درهم پیچیده مانند کلم غنچه مدور وسال تخم از آن تازه انداز رنگ
می اورند ودر زمستان میکارند وسر چند هوا سرد تر باشد خوبتر ونازکتر وپیچیده تر میشود واما جنس برگهای آن بار یکتر وبلندتر وبی چربی واندک سخت تر و
از بستانی تلخ وساق آن با تو بسیار وبعضی از آن فنون لعل می اورند ولیکن از خوبی خیلی بسیار صنغیر آنچه تخم آن سیاه باشد برودت ورطوبت آن کمتر
سفید است وتخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد وبا لجمله بری وصلابت وجودت ورواحت زمین بر میگردد وبعضی در زمین نرم چنانکه آب باری آن بجد
نماید برگ وساق آن بهم ونازکی وچربی وشیرین وتخم آن سفید میشود وبخلاف بهما بالعکس ومستعمل ماکول بستانی است **طبیعت** بستانی آن سرد وتر در اول دوم
افعال وخواص آن صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند که خطاب با ملک
خود کرده فرمودند که بسیار خوردن آن پس بدرستیکه خون را صاف میکند وحکما گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول نگردد ودفع ضرر آب
هوای وبائی واختلاف بمواد ومسکن حدت خون وصفرا ودموی صفرا وسودا وتشنگی والتهاب ومفتح سدد ودافع خمار ومانع تصعد بخارات بدماغ ودرد
ونزله وسرفه که از گرمی وخشکی باشد وسموم برای اورام حاره ومدر بول خصوصا تخم آن زیرا که قوت تفتیح آن زیاده است از تخم آن جهت حکه وجذام و
یرقان. ودرد سپلان وبهقهای حاره ودر تپه مثانه ومجاری بول حرقت آن ... [illegible] رفع یرقان وتسکین ... [illegible]
ازخام آن وجهت دردسر ... [illegible] زیاده کردن ... [illegible] مورث نسیان وکدورت حواس ... [illegible]

آن خضاب و کرفس و هلیله بر ورده زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و بهر ورم حار و حمره و قروح و در سوختن آن جهت

التیام جراحات و فالج و تخم آن در دوم سرد در سیم خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد متحرکه و انساسیدان دو درهم جهت قطع احتلام و تضعیف نمودن شهوت جماع و سدره و زکام و

درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد چشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت

دفع سمیت آن و مضر باه مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین روغن آن جهت تحلیل صلابات در طبیب نافع و منوم و با نحو لیا و صرع و منی و مسکی

شراب با موز و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم است و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سردتر و در رطوبت کمتر از بستانی و جنسی گرانه

بری آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن قوی و مثل لبن خشخاش سیاه است ...

آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شرب و طلا و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و نفع جرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین

حسن بفتح حا و سکون سین بی نقطه لغت هندی است **ماهیت** آن ریشه گیاهی است که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بران

آب میپاشند بسیار خوشبو و سرد و خنک میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکشند و عطر از آن میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج و اج کوتاه

مانند ریشه سنبل و بعضی از آن غلیظتر و بلندتر بقدار ربع ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه بابل که کولان نامند و گویند نیخ اذخر است که جامی است و اذخر اشاره

بدان شد و گفته اند ریشه و الاست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد **فصل الخا مع الشین المعجمه**

خشخاش بفتح خا و سکون شین و فتح خا معجمه بهندی پوست نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است

و خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و بلند و برگ و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه

و برگ آن مشرف و سر غلاف طولانی و سر تنبه و کوزه آن شرف و قبه کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و ...

آن که افیون است قوی و ضعیف در افیون ذکر یافت و در ایام بهار میرسد **طبیعت** پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند

و افیون ناگرفته آن قویتر از افیون گرفته **افعال و خواص** پوست آن مخدر و رادع و منوم و شربت آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب

با آب سرد بنوشند جهت اسهال مومی و صفراوی و التهاب معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب جهت ... نافع

جهت ابتدای سده و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عضای دیگر و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال از حرارت از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تحمید و درد

خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که کوکنار نامند سرد و مائل برطوبت در آثار قویتر از تخم آن ملین ادویه آن مرخی اعضا و مشوش کننده

و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره یابسه و منوم مضر به مبرودین مصلح آن شکر و عسل

و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در دوم سرد و در اول مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض و آشامیدن ده درم آن

با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره

آن با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و در رفع هزال خصوصا با بودادهٔ آن با سبوس گندم و بریان و ... آن قاطع باه و بوسیدن بوداده آن جهت رفع بی خوابی موثر

و ده درم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از تخم آن ضعیفتر و منوم و مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست کوفته

آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شرب او نیز تجفیف رطوبات و تحلیل ورم صفرا

مقدار شربت آن تا پنج درم و خبیص چون لعاب رسیدن حمل از او در آب طبخ دهند لیکن ضعیفتر از قرص است و گل آن با آب شکر جهت رفع درد سر و

حشم و قرحه و قرنیه اکتحال و طلای آن جهت رفع آثار قروح و با آب شکر جهت کلف و قوبا و جرب و ضماد او در روغن آن که با صعتر و روغن گل ترتیب دهند

مخدر و مسکن درد حار و اورام جهت نزله و سرفه حار شرب و تسکین درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطور اصبه و آب مطبوخ برگ آن ... که آن خشخاش

نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن و قرحه خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و مطبوخ آن اطولا جهت رفع بی خوابی و سابیدن و گلکوه آن

بارد جو جهت ثمره و اورام حاره ضماد آن و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده نیز با منفعت و چون برگ بار تازه نورسته آن از درآب طبیخ دهند با شکر
نقول جگر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید بدل خشخاش کاهو است **خشخاش رومی ماهیت** آن خشخاش
اسود است و برگ آن خشن و زغب و تشریف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیر آن و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای
سابق افیون عصاره است و باصطلاح جدید افیون لبن آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال برگ و تخم از
بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنفشه پر سد جهت حرق النسا مفید مضر ریاح مصلح آن انیسون مقدار شربت از جمیع اجزای
آن بقدر نصف شربات اجزای بستانی و از تخم آن یک مثقال بدل آن کاهو برنست در اکثر مواد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم ثا و مثلثه
و سکون واو و را مهمله و منثور از آن جهت نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و درازیانه و با خشونت
و مایل بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر **خشخاش زبدی** بفتح
زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یای نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و در اراضی
آن بار سکت و ثمر آن متصل ببرگ آن و سفید و مستعمل چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد **طبیعت**
آن نهایت گرم و تند و مانند جبلاهنک و از جمله سموم است **افعال و خواص** آن مقی و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع بالخاصه القراطیلون یعنی یک تخم آن
تا یک درم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسی که آنرا خورده باشد جبلاهنک است **خشخاش
مقرن** بضم میم و فتح قاف و را مشدده و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریا و اماکن خشنه میروید **ماهیت** آن گیاهی است
سفید و در جنب بادوایه مانند اره و برگ آن شبیه ببرگ فلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از این جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند
حلبه کوچکتر از آن و غیر جبلاهنک است چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی از مردم گمان غلط برده اند که شاف مامیثا مستخرج از نبات است و وجه
غلط آنکه این مشابهت بگل است با برگ آن **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط یعنی و اسهال
و اکتحال گل آن با زیت جهت تنقیه جراحات و خشکریشه آنها و اشامیدن یک مثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و حرق النسا
و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع **خشتاب** بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و با یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آبی است که طبیخ میوه است مانند
آلو و آلو زرد و سیب و به و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبیخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب اینها است **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است **افعال
و خواص** هر یک از آنها عبارت است بانچه از آن اخذ مینمایند مثلا از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و درد سر و از به جهت تقویت اعضای
رئیسه و اعاده قوت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقای حار و از مویز جهت
تنقیه صدر و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و تلیین طبع صفراوی و زبون ترین همه خشتاب رد آلو است
و مجموع مولد ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشخبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون
یا مثناه تحتانیه و نون معرب از انگبین خشک است **ماهیت** آن عسلی است بغایت خشک تند بوی که از جبال فارس وحله و کازرون خیزد و گویند
شبنمی است که بر اشجار آنجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در نگاه بن شکری در دیلم و طبرستان بهم رسد و آن می نامند **طبیعت** آن در سیوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی تر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه آن قریب بسبل
بلاد ردی و ابتدا استعمال آن نباید مقدار شربت سفید آن تا یک درم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن یک وزن آن عسل و نیم وزن آن کرانگبین و گویند
یکوزن و نیم آن عسل است **خشکنان** و آنرا خشکنانج که معرب خشکنانک است نامند **ماهیت** آن نانی است که از آرد گندم خمیر آنرا با شیرج سرشته باشند
سازند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص** آن مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه نافع

و بیکن جسم الهضم و طول ایاج غلیظه مصلح آن سکنجبین و مضغ از دیان بهتر از همه ترجیح هست که روغن کنجد باشند **خصیة الثعلب مع الصفا** ... **خصیة**

خاء معجمه و سکون صاد و مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه دو **ماهیت** آن معروف است و زاده شدن اعضای حیوان است از هر حیوانی که باشد و بعضی

خصیه خروس فربه است و گفته اند بیضی و بدی آن بحسب حیوان بر سبیل دو **طبیعت** آن گرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اقوی

افعال و خواص بیان آن از هر حیوانی در ضمن آن مذکور شده و خصیه خروس فربه مهیج و مولد منی و خون صالح المالیخولیا الهضم مصلح آن الخدان نوع گرمی

و سعتر و نمک سود نمودن است **خصی الثعلب** خاء معجمه و سکون صاد و مهمله و ضم یاء و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء

یونانی ساطیون و ساطلیون و بعضی طرطلین یعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت** آن بیخی است سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن

شیرین تر و با لزوجت و اندک تلخی و بوی آن شبیه بوی منی و چند نوع میباشد یکی دو ایهای آن دو بیضه کوچک باهم پیوسته باشد و از آن بعضه بزرگتر و

دوم آخر بیضه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آنها نیز گشود بعضیه آن کوچکتر گردد و از این جهت آن را فاتح اضیه نامند مستعمل اصل بیضه است زرد و نوع را کم

میباشند و برگ این شبیه برگ پیاز و از آن اندک صغیر و مفروش بر روی زمین نرم و سه عدد میباشند و نوع دوم تخم آن سیاه و صلب براق و نوع دیگر ساق آن

بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و در بالای آن دو عدد و یا سه عدد گل در رنگ زرد و وسط گل تخمی سیاه و ساق این نوع رنگ برگ این شبیه

برگ سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک و شیر و در دوم

و نوع سوم بمصر بسیار روید و جهت فرق میان هر دو ابدان است که مصری را در خارج سوراخ کرده بر ریسمان کشیده خشک نمایند بخلاف رومی و این با لیده تر و تغار

از مصری است و در جزیره آن بسیار دو تا دو سال میماند **طبیعت** اول آن گرم تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم با رطوبت فضلیه **افعال و**

خواص آن مسمن و مقوی عصب جهت کزاز و تشنج با لبن تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن گل جهت

سوی و ربا نافع و دافع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر فم معده مصلح آن تخم رطبه تخم زردک و گویند بر که نوع اخیر را قلع کنند دست او

بی حس حرکت گردد و چون آن را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع آن گردد و نوع اخیر را در اوائل سن دادن دلکی بی انتقاص یافته

و بعضی نیز در این باب آن را استعمال کرده و تقویت باه آورده و نعوظ مبالغه بیان نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست گیرند باعث نعوظ گردد و از مشهور

قوت پراسته اند و اصلی ندارد و چون برگ آن را با زعفران و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند جماع باعث انعقاد نطفه منعقد گردد و حامله شود

و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکرر جواس مجرب دانسته و فم معده مصلح آن سکنجبین و عصاره لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یک عدد

و از تخم آن تا یک درهم و در هند مشهور است که بیخ بهمن سفید حصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه به آن و این گل مخصوص مکه است

در سند و جای دیگر نمیشود از زمین گل برمی آید بعد از آن برگ در رائحه و شکل نیز الحلیه با سوسن شبیه است بدل آن بلو و دیدان و تخم ... آن انجره و گویند بدل آن

تخم اسپست **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب السلاطین است و مؤلف تذکره نوشته

غیر آن است و گفته اند گیاه آن شبیه بخصیة الثعلب و اطول از آن و دانه آن بقدر آلو بالوی بزرگی و سفید است **طبیعت** آن در سیم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و جهت عرق النساء و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصلح و مکرب مصلح آن مقدار

مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن ... **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بیونانی ارخص نامند **ماهیت** آن گفته اند دو نوع است نوعی خرما

آن بقدر یک شبر و برگ آن گسترده بر روی زمین و یا قریب به آن و شبیه برگ زیتون و نرم تر و نازکتر و طویلتر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه بیخ بلبوس

و طویلتر و باریکتر از آن و سفید او مصاحب و نوع دیگر مانند دو زیتونی که با هم متصل شده و باشند یکی بالای دیگری سخت تر طعم مایل و این را ماده نامند

دوم رخو و تشنج و این ابتر نامند و گاه آن بیخ را نیز شاداده مانند بلبوس منقوش نشده و صفت آن مانع تجربه و در طبیعت حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ساق آن

و ثمر و گل آن از بیخ باهم متصل است و شبیه گل ... و عصفر دو نوشته که ... مشاهده نموده همه صفات باهم شبیه ... اکل

گل آن سفید سیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی است **طبیعت** آن گرم و خشک است بسیوم و در بیخ بزرگ از رطوبت فضلیه و گوچک آن بی رطوبت حرارت

گرمی این باده از اینست **افعال و خواص** آن محلل اورام بلغمی و سخن ریه بزرگ آن محرک جماع تقویت تمام و کوچک آن قاطع آن گفته اند بزرگ ماده آن دوام

که تر و تازه است محرک است حضوصا چون سائیده آن در شیر نیز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع مگر دد و گویند بیرای که بعد دیگری بخورند فضل آن را

باطل میگرداند و شهوت را اول الذکر نیست که چون قسم بزرگ آن را بخورند بسیار میر انیا و چون قسم کوچک آن را دختر مسکن است مصلح آن صمغ و خشخاش **نوع دوم**

ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه برگ ننا و از آن بلندتر و عریضتر و بر آن طوبتی چسبنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند بیضه کوچک متصل بهم **طبیعت**

آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت سبب لطین و قطع شهوت جماع حضوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تسعیه قروح

و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذره و تسکین اورام و قروح خبیثه **خصی العجاجیل** خصیه گوساله است

چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه نر کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت تقویت باه نافع

فصل الخاء المعجمه مع الطاء المهمله حضاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله و الف و فاء بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ و بهندی

ابابیل اسماء آن ... و کنهیا و ...ی نامند **ماهیت** آن طیور معروف است **طبیعت** گوشت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کباب گوشت

آن منضج سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و اشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و در هیم از نمک سوخته و خشک آن جهت

خناق و خوردن خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور بابل و طلای سوخته آن بر خناق بسیار موثر دارد و اکتحال محرق بچه

آن با خون مقوی باصره و داغ آن با عسل یا سرکه و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و هم چنین سرگین

آن و سرگین آن نافع جهت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب مطبوخ

آن با قدری باد روج جهت اخراج جنین سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سقوط زهر آن جهت

سیاه کردن موی مجرب ... یوسف بغدادی گفته مخصوص است قبل از وقت سیاه باید کرد و در آن وقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و طلای پیه آن

با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هرگاه در حلق بادی ... شکم بچه اول اشکافند دو سنگریزه در آن ظاهر میگردد یکی

یک رنگ و دیگری ملون چون بر رنگ آن را در پوست گوساله که در حلق آن بدن گوساله بر زمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بر دست معلق کرده

نمایند و پوست از آن بگیرند و در آن بسته در گردن یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند

باعث جاه و عیشهای خراج گردد امین الدوله گفته سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت رفع موثر و گویند چون بچه آن را با زعفران و امثال آن زرد کنند

تحقیق که در حلق ... مادر و پدر او ... جهت رفع زردی بچه خود سنگ یرقان آوردن آن را آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید و در حجر الخطاطیف ذکر

یافت و چون سر ماده و نر آن را بر دو بهش سوخته در شراب توسیه شراب مخمور ریزند از ند سکر نیارد **خطمی** بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر خاء

نیز آمده اسم او ... مشتق از اسم کثیر المنافع است **ماهیت** آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف

بهترین همه سفید و الحیه کامل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی که دانه ابتدای خیرو نامند **طبیعت** آن جالینوس معتدل دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال گفته

و تخم و بیخ از آن در قوت مانند گل آن از آن ... تجفیف آن ... و ... معتدل القوی و مائل به سردی و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع**

آن محلل و منضج و مرخی و ملین و گل آن ضعیف تر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام دماغ و بیخ گوش و تهیج و نفخه احشا و التیام قروح و تسکین

وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و تنضیج خراجات و دمل و ورم پستان و معقده و جراحات و خراز و تشنگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و بار و غن

زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و بادیه پرز جهت درد مفاصل و عرق النسا و ... جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با

روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم و ... موی و چیدن طبیخ آن جهت ورم معقده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیدن آن

جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر بکرم مجرب جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت ناشئه که وارد و ضماد آن با سرکه کشنیز طلاکه در آفتاب نشیند
جهت رفع حبس و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بکبیر بک جز و آن با دو جزو خرما و با سرکه کرشنه جهت تحلیل اورام لعابات مجرب و حامل آن
جهت تسکین عطش چون تخم آن با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا اگر بر آن بشویند جهت تشقق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای
مطبوخ آن بر سم است جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن لعابات ملین و قوی التحلیل و اشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده امعا
و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعا و ورم آن و اسهال دموی و به تو تخم آن جهت امراض مذکوره و با شراب جهت عسر البول و تفتیت حصاة
و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آن را کوبیده در لته بسته در آب گذارند در زیر آسمان
شب نگاه دارند چند آن آب منجمد گردد و طلای آن جهت رفع تهیج ملک چشم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز عمل اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت
تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اعصاب و مویدان رفع تشقق آن نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک در روغن سوسن وارد و با طلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه
نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض معای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور و عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط با مرغابی
و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم
آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن بگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس
بوتی صفراوی مجرب گفته اند **فصل الخاء مع الفاء خفافیش** بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خاء نیز آمده خشاف و وطواط و آفتاب
پرست نیز نامند **ماهیت** آن طائری است معروف بخلاف طیور دیگر دو چهار پا دارد و دندان نیز و مانند حیوانات پستان دارد
شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمگادر و در بنگاله چمگیدری نامند
بچه را پاره میبرد و حیض می بیند و آبستن میشود و شیر میدهد و شیر میدهد بدو پرواز میدهد مانند طیور و لیکن بال آن ها مانند بال مرغان دیگر پر ندارد و بلکه پوستی است بالای انگشتها
و خفاش را لیف کشیده که ایشان را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ بسیار ضعیف البصر است و لهذا در روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از
آشیان خود بیرون نمی آید و اگر آشیان او را خراب کنند بر آید و غلبواج و کلاغ او را میگیرند و بعد غروب خصوصا شبهای ماه نو بسبب تاریکی بیرون می آید و بپرواز
می نماید و در زمان ماه کمتر بیرون می آید و از این جهت مرض روزکوری خفاش و صاحب آن را خفاش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک و
حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص آن** اشامیدن مرقه بخته آن مسهل فضلات و زردآب و دافع استسقا و در آن ریگ مرارة حیه
آن و روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون بکرر بمالند و طلای
مهرای آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس
و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مهرا پخته آن در آب برحلیل جهت رفع حبس البول و بدستور قطور او با مطبوخ آن نیز
نافع و حلیب در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و سبل جهت بیاض و چون خون آن را بر عانه صبیان طلا نمایند موی
نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع عشا و دمعه و خارش آن جهت حدت بصر و جلا بیاض آن و چون به شراب بلند مزاج
لت و طلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و خالی با لیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهیج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک
و با چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و بشیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و لبسیار جالی و با سمیت و یک مثقال
آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاة و در سنوف اشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن
و متخلل منتبه بعقیقی و سفیدتر از آن و سوراخ دار طلای آن جهت قلع ثالیل و سترون مو از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و
بول آن نیز مانند شیر آن حار و از آب دهنده مواد و اکتحال آن جهت بیاض و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن هر دو مضر اند بچشم جهت
بیشتر از استعمال آنست گویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی بگذارند آن شخص خواب نماند مادام که از نزد او نیفکنند خواب نیاید و بدستور چشم

حشیم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سران ابریج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است و در سوراخ موش باعث گریختن و دشائت از آنجا

و تعلیق دل آن همین بر جاج و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می آورد

جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیر که هندی باور نامند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در جوف نهند آن گذارند قوت باه بخشد و لعاب

منی سران بزرگ مقوی باه است **فصل الخاء مع اللام خل** بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده لغت عربی سرکه نامند **ماهیت** آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما

و انجیر و شکر و آب شکر و تا غیر عسل و امثال این ها از میوه ها ابدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب میدهند و بهترین همه انگوری است لهذا آب انگور را گرفته

صاف نموده و یا بدون تصفیه با شغال عنب دو خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را با پیه لیسیده باشند ریخته و بر سر هر صد رطل از آن ده رطل یا کمتر چند ایکه دست از آن

بیرون شده بگل گیرند و در آفتاب یا جای گرم بگذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه بریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس آن سرکه در آن کنند و بگذارند

تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود و استحاله یافته خل گردد و خل تمریعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را ... بر ده رطل آن چهار رطل آب گرم

شیرین صافی بریزند و در خم تازه متغیر یا پیه لود ریخته سر آن بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه حاد و نیم اوقیه نمک

و در خم کرده در جای گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از این شکر و تار و میوه های ابدار را نیز مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و شکر و نمک کم اب

اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهار رطل آب باشند و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش

آید پس صاف کرده سرکه کهنه و قدری نمک در خل آن بخل بیندازند و باز بگذارند تا برسد **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد کثیف کثیر در

دوم سرد و خشک و بعضی گویند در اول خشک آن در سوم است و خرما و مویز و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب به آن و عسلی گرم تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه

انجه دران قوت ... باشد خل ... از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از حنطه و امثال آن و حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از ... و

ارضی که قوت قابضه از آن است و جز و مائی بارد رطب این غالب است و این جهت مبرد و مضعف اعصاب است **افعال و خواص** آن قاطع ... و بسیار لطیف

و سریع النفوذ رساننده قوی ادویه با عضاء و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلاء و نطول آن تنها و یا با دهن ... و با دهن گل ممزوج با هم جهت

صداع حار و صداع ... که از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام گرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا

بر سر ... بوئیدن آن تنها جهت تفتیح سده مصفاة و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه ... و دهن با دام و روغن گل و

گلاب ... جهت ... و امثال اینها جهت ... مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون آجر گرم یا سنگ گرم کرده بر آن

و یا سنگ ریزه و یا آجر گرم کرده و در آن اندازند و بخار از آن بگیرند و چون بگوزن سرکه دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف ... که بر سر آن ... گذاشته و اطراف

از آن ... بود و ... کرده سوراخ قمع را بند کرده ... قدری ... را از سوراخ قمع ... بیند که اندک اندک ... بر آید و بر سم گاو و حلق رساند و بعد

ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد و ... العین ... آن با ... جهت ... و خون مرده تحت جلد الاذن قطور آن جهت ... گرم گوش ...

درد آن مجرب بخور آن جهت ... و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه **الفم** چون یک ... بیاز عنصل خشک ادرق ... در ...

بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ... هر روز دو ... از آن ... جهت بدبوئی دهان ... باشد نافع ... آن ... با

جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه جلای دندان و جهت قطع خون لثه و ... آن ... جهت ... تحریک ... خرعره آن

جهت منع سیلان فضول ... و سقوط لهاة و درد دندان با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن ... جهت دفع ...

در حلق مانده ... عصاب ... باشد و خل ... که ... مقدار ... بود در ... بگذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق

و امراض مذکوره ... اعضاء النفس و الغذاء النفس خل ... جهت ... در ضیق النفس ... امراض ... و استسقا خوردن سرکه جهت دفع تشنگی

و احالت ... و قطع نزف الدم ... اطنی و تحریک ... اشتها ... بلغم ... سده ... رساننده اثر ادویه ...

تربیت طعم سودا کرده و طحال سنماد بیداومت آن نافع جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده آشامیدن گردن [illegible] خوردن گرم کرده جهت رفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت رفع ضرر زهر رتیلا و سگ دیوانه گزیده و حضوصا سرکه انگوری است سرکه انجیر یا مویز یا پوست بیخ کبر در آن خیسانیده باشند نافع جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه که در آن انگور زرد بیون خیسانیده باشند نافع جهت استسقا و رفع بر و دت رحم القروح الاوزام بالتجربه طلای آن با سرکه گرم کرده با نمک نعاس و خفقان جهت [illegible] و جرب و قطع سیاعیه و حکه آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نملة و جمره یکم [illegible] [illegible] ونبول آنرا سیر و داحس و قوبا و ورم ظاهری و باطنی و لذع ورم و جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن جمیع سباع با شیر و سرکه و سبوسه آتش و ضماد آن نافع تحلیل آن از مجاور خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد آن با کتیرا که در شیر طبخ یافته باشند جهت سوزش عضو سوخته آن با کبریت جهت اللزج با بزرقطونا جهت کید از سمی که دانه سالا مثل حب با نگرار حمل با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش و سائر اورام حاره و با حل جهت خدر و کزاز و وجع مفاصل بار ساد گرم جهت غدد و ورم بارد بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر مضر بیران و سوداوی مزاجان و صاحبان امراض پیماند سرکه تازه خشک و خمیر یا و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف باه و رحم مضر عصاب و اعضای عصبانی و باه و نا قهین مبرودین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و بدی رنگ رخسار و تشنج ولاغری بدن مصلح آن شیرینیها و گوشتهای چرب و شرابهای غلیظ و در رفع ضرر سرکه بعضی در وغن بادام و ادویه صفیه الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در تشنج لعابها و مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن در بعضی امور سرکه ورقی آب لیمون است و گویند سرکه نارجیل ناری مضر عصب است

خلاف بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فاء و بفتح خاء نیز آمده ماهیت آن شاخ بید مشک ابیاری است و از مطلق آن مراد بید بجی است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درخت آن عظیم و رنگ چوب آن سفید مائل بزردی و برگ آن باریک و بلند تا کشیده و گل آن در ایام بهار بعد از روئیدن برگ از شاخها و بیخ کهامیر و بلند زردی ریشه اندک خوشبو و بار آن بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از زمان برنداهی یک آن میر [illegible] در کتب اجبارات از آن است و در اکثر مواضع یافت میشود و بهترین آن بلخی و بهترین آن آن بود که در کنار آبها روئیده باشد طبیعت گل آن در دوم سرد و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قابضه و تلخی و بعضی اقوال و نحو آن گل آن لطیف و مقوی دماغ و قلب و مفتح سده جگر و رافع صداع و در مالیدن خفقان تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفه آن الطف اجزاء شکوفه آن در جمیع مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصاره آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرزه تبها و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و رفع اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و سیمه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع حصاه و قفایات سوبر و خواب آن ... جهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهت ضرر سپر که بجلد قیر رسیده باشد ضماد او جهت نزف الدم و به دستور ضماد برگ تازه آن در سامیدن آن جهت سیلان مواد و عرق آن جهت خفقان حار و حمیات حاره حاده و حمی دق و ضمیمه آن که از برگ آن سیر و حیض آید حب بلوک باشیر و کتیرا چونیر آن جهت نزف الدم و سرکه جهت تحلیل و تمدد و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و زخمهای تازه و اورام حاره دیگر و ضماد آب برگ تازه آن و جرم برگ آن قابض لعضی سدد و مضر معده گاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن تا بیست درهم و تا بیست و هفت درهم که با شکر نوشند بدل آن و مثال آن به دستور انشامیدن آب برگ آن در پادزهر و در حرارت یهم ذکر شده بهترا ز آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و انشامیدن لسنه ورقهم آن جهت رفع سده کبد نافع و عودی آن در حرف العین مذکور خواهد شد گل آن که آستوزس ... ورد ترتیب نیز بارد و خشک و مسکن حیض از طلا و رافع مضمضه بخار حار و مورث حزن نیز مذبا در سایر اقسام آن قایم مقام آن مذکور است

خلاف البلخی بفارسی بید مشک نامند و در شام بشاه بید و در روم هرامج نامند ماهیت آن درخت آن شبیه به درخت بید ساده و از آن کوچکتر برگ آن از آن نازکتر و کوچکتر و در طول کمتر و گل آن پیش از بر آمدن برگ بهم میرسد و بقدر بند انگشتی و طول دهنه شبیه به گرز بران بی شعب بلند و بر سر آن ابنازی بریزه و زرد باندک سرخی و بعضی ابل با اندک سیاهی و منقبض و بسیار خوشبوی و سرخ رنگ از زیاده در رنگ و القاب آن بیاد خوشبوتر میباشد طبیعت آن جالینوس سرد و تر در دوم و در اول گرم و مائل بخشکی و قول جالینوس اصح است افعال و

خواص آن ملطف و مفتح سده خفیف ریاحی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و حقنه آن در جمیع افعال قوی‌تر از عرق آن ... و گلاب و مفرح دل و دماغ و ملین طبع و معین قوت باه مبرد ... و مقوی احشا و حب برگ آن در افعال خواص ... مصلح آن ... مقدار شربت تا ... باید ... سده ...

آن محلل نفخ ... بویئدن گل آن ... مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ ... عصاره برگ آن جهت اخراج ... و حلق ...

... برگ آن روغن بنفشه ... سرد و تر ... مسکن ... و مانع صعود بخارات ... خوردن آن ... بسیار گرم ... روغن گل ...

آن ... روغن بنفشه ... با مغز بادام مقشر پرورده ... مانند بنفشه ... از آن روغن ... لطف ... آن ... **خطل** بالضم خاء ... و فتح

لام و سکون ... و اندلسیه ... بفارسی ... کشنیز ... برگ ... **ماهیت** آن ...

... موش ... رنگ ... آن ... است ... زمین ... سوراخ

... و بیشهای ... بخار ... صابیج ... در سوراخ آن ... بوی آن بیرون آید **طبیعت** آن بغایت گرم و با رطوبت ...

... **افعال و خواص** آن ... موضع ... جهت ... بیاض چشم ... و طلای ... روغن گل قاطع ... و سیلان

خون ... موضع ... و محلل ... جهت ... بیرون ... خون آن ...

گوشت ... آن ... جهت ... و طلای آن جهت ... البول ...

... جهت ... و ... جهت ... آن ... جهت

... باعث تفرقه ایشان ... آن **خطل** بالضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سکون ... از جبلیان ...

آن ... آن ... برگ ... و گل آن ... و خلاف آن ... با قلا و ...

... خلاف آن ... پوست آن ... سفید ... دانه آن ... از جبلیان ... نامند و آنچه دانه آن ...

جبلیان ... و لایت ... کوهستان ... و بسیار ...

... نامند و آنچه ... سیاه ...

و دانه آن ... در ... **طبیعت** ... آن ...

... **افعال و خواص** آن ... آن ... سینه و ...

... آن جهت تقویت ... و تحلیل ... موضع

... و خوردن ... آن ... صداع ...

... مقدار شربت آن تا ده درم ... آن ... **خلنج** بفتح خاء معجمه ... لام

و سکون ... بسیار ... برگ ... و ...

سفید ... **طبیعت** آن ... گرم و خشک ... **افعال و خواص** آن

... و برگ آن جهت ... روغن ... جهت ... گداز ...

... چوب آن ... **خلنجان** ...

بفتح خا ... الف و نون ... آن ... صغیر و کبیر ... آن ...

و ... برگ ... آن ... بوی ... **افعال و خواص** آن ...

... مانند ... آن ... **افعال** ... **خواص** آن

آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام و در طرف

الاطراف و از سر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر آن شبیه بخجان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن مثل ازار لسطبری انگشتی و تیره و سرخ حار مطلق آن او

خمان صغیر است و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و برگ آن در اول بالغالب بانک گرم **افعال و خواص** آن با رایح و مسهل اخلاط از جهه بسیار

مجففه با قوت محلله اشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفراوی و اب افشرده آن و طبیخ بیخ آن بدستور و دو مثقال از سائیده بیخ

آن جهت حبیر و کسر و دنی و سقطه شدیده و لسیما نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مصفد بدان جهت هلاکت

کرم دندان و سعوط آن سدرو جهت ریغ رستگر حشیش و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث اثر و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن

و بدستور اشامیدن ثمر آن و طلا پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازه آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و

گزیدگی سگ و لذع زهیر با پیه بز جهت نقرس و حمول تخم آن جهت درد رحم و امراض مقعده و لذع زنبور مضر به مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم **خمان**

بفتح خای معجمه و میم والف و نون لغت فارسی است و خاماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز **ماهیت** آن حجری است سیاه رنگ و نیم تا ده میباشد و حدید حبشی

زرنیخ و حجر الحجار حبشی ماده آن و نیز آن صلب و تیره رنگ سیاهی بر آن غالب و در رنگ سائیده آن زرد مانند زرنیخ **طبیعت** آن مائل ببرد و در دوم خشک **افعال و**

خواص آن پوشیدن انگشتر آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و ماده آن که از

حجر الحجار نامند نرم تر و در رنگ سائیده آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی **طبیعت** المشروح ابیض از آن **افعال و خواص** آن اشامیدن یک مثقال نیم از

سائیده آن جهت نفع جحار مجرب باعث تبرید و تغرق مخمور و سر در و حبس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضو که از ریختن مواد متاثر شود و جهت

حفقان و ریاح غلیظه و در دهم سائیدن آن جهت رفع درد شکم حادث از دوای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام عضو و ضماد ورم چشم و حکه و جرب و در حقنه

حقن مسدد مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال **خمر** بفتح خای و سکون میم در این محل مراد از آن در شرع مخمر یا مسکر یا معقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند

و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت آن با انواع میباشد از آنجمله گفته‌اند که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آن را از زفت یا قیر

و یا موم اندوده باشند کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس سایه گذارند و یا خم را در سرکین است تا بالنصف دفن کنند تا برسد و بحسب تصفیه و غیر تصفیه و بنا بر خمیر

تاثیر مینماید مثلا غیر صاف با دانه آن قابض و یا خردل و دارچینی جوشیدن شیرین و با زعفران مقوی دل و جگر و مدر و با زیاده و انچه خم آن را بعد از دودن زفت و یا قیر یا

موم بعد گشته بجوش کنند و در آب انگور مویز و مصطکی و به شیرین و سیب قلیلی ریز و داخل کنند و بعد از آفتاب آنرا بخار فار را در زمین دفن کنند نیز مانند و آنچه پرورده

گذشته باشد مسطار و نعارسی دو لایه نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند از آنجهت که نامند و تیره غلیظ را جبوه و این قاطع باه است و

شرابی که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوت بیشتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر او گذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که

بعد از جوشیدن عقل تا یکماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز انواع اصناف بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مز و قابض و غیر قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و

بهر بود خوش آینده و کریه آینده و مشمس مطبوخ و مدفون و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق متوسط میان هر دو و غیر اینها و چون اینها را با هم ترکیب کنند

قریب بشش صد صنف بشود و بهترین همه متوسط بهر یکساله و دو ساله سرخ مائل بزردی و خوشبو و معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ است که از ترش

و بسیار تلخ و قابض نباشد بحدیکه کام را ابهم کشد و بد ترین آن آنچه در رنگ که غلیظ القوام ترش مزه لیبیا قابض بد بو است بسبب احتباس ابخره و تیره باشد و بعد از

آن ابیض و خوش شیرین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام ضعیف ترین همه سفید تازه نارس رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ

و منبر انقلیه و مشیان آن الطف شرب خوشبو موافق همه امزجه و بدبو که آنرا دی غیر موافق آنرا خصوصا با الجمله بمزاج و صورت است صالح موافق ترمزاج و مختص خاص

طبیعت آن بسبب الوان و طعوم و روایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و بالاجمال عتیق

آن در سوم گرم و در دوم خشک و قدیم اندر سوم گرم و خشک و مسطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی است معتدل آنچه شماه تا یکسال

آن در دوم گرم و مایل برطوبت و نفع آن که قهوه نامند از اب **افعال و خواص** آن رقیق السریع النفوذ و مفتح سدد غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی
اعضا و نافع و مفرح و خوشبوی انکه عبارت از ریحانی است بیشتر از سائر قیام و نفع آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از آن
زرد عتیق و سفید آن ملین ضعیف سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آنکه جمهوری باشد غلیظ و سخن منفتح و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن قبل و غذا است الخالک
ترشی شیرین آن یعنی میخوش آن در دی و مفتح و مفسر عصب و مورث توحش و تلخ آن حار و مفتح و هاضم و مدفوع خام آن زمین یا برف و یخ که مهلا در آن نگاه داشته باشند و قاب
بان مثله باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد سیماهای من دلایل شراب کهنه صرف و دوای اعضا و مورث سیح و ممزوج با الان مصلح حال آن با سبب بار باعث مسیح اعضا و استسقاء و قطع آن
بهتر از همه حابس طبیع و باعث خشونت سینه و باعث مفسد و قوی الحمار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و دیدبوی آن خود مصدع و مورث امراض مهلکه و شیرین آن
یعنی شیرینکه در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن نیز به نیم رسیده باشند شدید و سریع الانحدار و بالقریح بسیار مولد سیماهای حار و دلیل آن دیر هضم و خفیف السریع النفوذ و قدیم کهنه
آن حار و مفسد حواس و اعصاب باشد آن تلخ و دیر هضم و مورث امراض یعنی متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و تازه آن تر و مولد سنگ مثانه و سدد و کهنه
چون اعانت مزاج و حسن و فضل و بلاد و وقت و زمان و مکان تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود چنانکه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیره مذکور است
و مثلی اینجا ذکر نمیابد فواید بسیار بخشد از انجمله ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی و غیر گرسنگی بسیار و سیری و عصب و حرکات قویه و سوابق گرم او اسطرو زنهی
باشتها و مقدار بسیار حضور صابه یکدم استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه یا در هفته یکمرتبه برای اشتراحت ارواح و قوی و زیاده و بیشتر از ان تجویز نکرده
اند که مضر ملاحظه مکان که وسیع و در غوبه خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوه های خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات و مغنیان و محبوبان
دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیبه و دلکشی یا در رفیقان عاقل و فهمیده و صاحبان حسن و اخلاق حمیده در ان جمیع باشند و شیخ عمر خیام مجمل شروط از در رباعی جمع کرده
رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور بسیار مخور درد مکن فاش مساز اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور و با مراعات این
شرایط عمر خفظ صحت بدن مینماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس و اخلاق حمیده و دلیر و اند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می‌دهد و دفع
ظنون فاسد و خیالات بد و امراض ماغیه ناشی از مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ را نیکو و صافی میسازد و دل و دماغ و جگر و معده و اعضای اصلیه همه
تقویت می‌بخشد و هضم را نیکو کند و اشتهاء می آورد و نفوذ سفیر اغذیه بجا سازد و هضم کبد را نیز تقویت می بخشد و نفوذ سفیر اغذیه کیموس را در عروق کبار و فضول تحلیل
می برد و اخراج مینماید غلیظ را تنبرید و لطیف از ابوال را لطیف را به عرق و بخار و صفرا را ابول و عرق و بلغم و سودا را ابرز و تفتیح سدد و لذا الله ملطنی و شهوت کلبیه و صرع
سموم و جلی یعنی ازاله زرداب شکم و ترهل و حمیات و باد و امثال این ها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت ابله و چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و دیر
ضمادات و طلیه جهت تحلیل مواد و نفوذ در مواد بدرقه شدن قوت ادویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی دنیاوی آن در اکثر امزجه مبین است و نص قرآن مجید که در
باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اما گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیده نیست و عالم تمیز میان حسن و قبح اشیاء و بی اختیار شدن و معاد و قبایح بسیار
از صاحب آن بعمل آید اکثر دیگر از آنست که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه میفرماید که و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر از انرا رجس من عمل الشیطان خوانده
و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ام الخبائث فرموده اند و همین کافیست در مذمت و ضرر آن و در مقدار شرب آن اختلاف بسیار است تا استصدار هم
تجویز کرده اند و لیکن دو و دو مثقال جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار بحسب امزجه دانسته اند در محرور المزاج قدریکه بدرقه طعام شود در دفع تشنگی
کند و بعد از سرور و نشاط مفرط رساند که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج
و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رساند و نقل و خواب آورد و سبب گردد تا آن متغیر شده جمع است برسانیدن بخارات به دماغ بیش از
تحلیل جانب اول صعود نموده لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ یابس تا دیر تحلیل بخارات در ین حد مشتر از ان و باعث سرور و فرح
آن کثرت روح حیوانی و انبساط است تدریجا از باطن بظاهر و باعث شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحبان نیز همین جهت است و بدانکه در مزاج حار
خلاف غالب و ظهور اثر است مثلا اکثر اخلاط را باعث ملال و اکثر را لطیف اخلاط را حسن و سرور و صاحبان اخلاط حاره را مهیج غضب و تهور و خلاف آن

۲۷۷

رطوبه یا یابسه اعلت سکوت و نوم و خوف و بعضا خفقه سر الطمعنا ان یاده از منافع آن زیرا که سبب ت فجاه و خناق و امراض دماغیه مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و
رعشه و سبات و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغیه و حیوانیه و طبیعیه و عصبانیه و درد چشم و امراض گوش و حلق و فم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و ذرب و
اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقا غیر قابل العلاج و بطلان شهوه باه و ادرار خطرناک و اکله و جوشش شهاد بهاد مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقه
البول و امثال این است و از جمله مضرتی که حاصل و سهل العلاج است خمار است که با تقلب النفس و ضیق آن و سر و اطراف و حرارت آن و تشعریره و تهوع و ثکسر بدن
و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای حاصل بی الی را اکثر علاج نمیباشد و مستعملین از آن چون بیکبار ترک نمایند امراض ردیه
سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعا و فساد حلق و لون و غیر اینهم میرسد اما تدبیر رفع خمار آن است که بخواب طولانی رود و حیله جویند در تنویم او بمالیدن
دست و پا و حمام و ریختن آب نیم گرم بر سر او و بخلیص از حمام برآوردن و استراحت نمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر الا باز بحمام معاودت نمایند و خواب نمایند و اگر
بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و دیگر ریختن فرمایند سکنجبین و آب نیم گرم پس شربت انار و به و یا ریباس یا یک مثقال طین قیشا بوری بخورانند و نگاه دارند
خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر پیشانی و صورت گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و از ضیق جیزی بکار
عادیه بکار برند و شکنجبین جلاب با اسپیغول و برگ نفاع و انار حلبی و رب ریباس و حامضه فی الضیعت با آنکه خمر حار و بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شمار خمر اند ننگ
بسیار خوانند و گویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای بهادر را نوشند بنوشند احتیاج هیچ دوا و طبیب نیست خود بخود بلاک میشوند طور خوردن خمر نصاری موافق
حکمت دارند لهذا با اینها نفع می بخشند **خمیر** بفتح خا و کسر میم و سکون یا و مثناه تحتانیه و را مهمله بترکی مجین و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی باو نامند **ماهیت**
آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو و یا روغن گاومیش و یا بزر و یا گوسفند و نیز میماست سرشته باشد و سرشته نگذارند تا ترش گردد
و مقداری پانزده از داخل خمیر آن بنمایند تا بر آید و فطیر نماند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و محلل و جاذب از
عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و لذا که اوجاع آن و منضج و مفتح دماسل و مسکن درد دندان و نیم مثقال آن یکسیر و ران خمیر آن
کم نمک یک رطل و یک چهار رطل حل نموده باشد با چهار دانک طباشیر و مثل طباشیر شکر و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی تب و التهابات جگر تا چون دو مثقال هر کدام
اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و احترزات مفید و چون بگیر و آب نعناع و نانخواه دل را شاید و در نسخه دیگر لفظ جگر و خرد دل است و سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه
نموده و در وده مثل حباب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده بالصقه و شراب آن مجمل یقولهم اوشد جهت تقویت اشمر مرتبه است که صبر توان کرد در قسمت معده
از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل آن هر گاه بعد از ما جلبی سیه با آن صعد بیوشند بعای سپری اینا تر جزء مخلول آن در آنها بیع از روغن بنفشه جهت ورم حلق و حفظ
آن و احا و روغن و تر کل تحلیل صلابات عظیم مأبوس مجرب و چون خمیر را لوبیاده تا آب آن خمیر جه امثال این بشد قایم مقام خمر و الذا سر اکثیر ما است
المضار مضر معده و مصلح آن کثیر المقدار شربت آن تا نجده درهم است **فصل الخا مع الاول و خطمی** بکسر خا معجمه و سکون طا و فتح میم و ثلثه
و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آن را نزواتی نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بانشراس که بفارسی سرشن نامند و گویند نوعی از است یوسف
بغدادی نوشته که غلط کرده کسکیج از آنا اسرد باید دانسته بلکه غیر است برگ آن شبیه بگیاه موزان لطیف تر و ساق آن در سبز و زم و بر سر آن گل سفیدی شبیه
بلوط و بیخ آن سفید رد بالس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و اثاث بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در قبه ها سیاه تخم پیازد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جالی و کسور و محلل ریاح و ادرار امثین و منفعت حصاة و رازم
فروج باطنی و بکار بردن آن در بول و حیض و ورود در آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضلات نافع و گل و عصاره آن ملین طبع با شراب جهت گزیدن عقرب جرار یا خوردن
اندکی از آن جهت تسهیل قی و سه مثقال آن جهت تشنج و هوام دباید که برگ از آن ضماد نمایند و خوردن یک دانه تازه آن جهت ریقان حضوصا چون با برگ و روغن زیتون کشند
باشند و آب آن بالسفیدی تخم مرغ جهت نسک آتش و با گوگرد جهت قوباء و با زرنیس جهت خارش و بالذات برای و بیخ آن در افعال قوی تر از آن است
بکوبند تا نرم شده و آب آن گیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت آن

احیان آلات قطور آب تازه آن تنهائی و یا با کندر و عسل مرهم گرم نموده در گوشی که از آن چرک آید التیام چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان موجع و به دستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان وجع ناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و دندان کرم خورده در آن گذارند تا جوش خورد و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و نقل با معسه طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن تنهائی بر دندان جهت تسکین وجع آن و از خواص آن است که چون آنرا با سرکه سائیده بر ابهام جانب ضرس وجع ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن در روی شراب جهت قروح خبیثه و مخدّر و ورم پستان و ضماد جراحات و دو ماسیلیع جراحات گذارد مخلوط آن با شراب جهت اسهال مزمن و جرب غلیظ و چون بسوزانند و با ادهان مخلوط کرده داء الثعلب طلا نمایند رجعت مویها خوب گرداند و بدان طلی کنند موی بروید و مطبوخ در بیخ اینها بعد الیدین آن بپارچه خشنی مالند نافع و مضر مصلح آن مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن نیم وزن آن شاه تره و در بعض سنبل است **خندروس** بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین و سکون واو و سین مهمله و انا خالا دون بتیر و لغت سمای ذره مکه و لعبر حنطه رومیه و در دکن گندم مکه و بنادی جوار نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است در خوشه ها و دانهای آن متصل بهم والوان مختلف زرد و سرخ و سفید و سفید آن بسیار و بقدر دانه نخود و بزرگتر از آن عفوصت رسیده آن شیرین طعم و برشته کرده مغز زنند و سائیده آرد کرده از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گرم آن نبات آن شبیه نی و نیشکر و ذرّه بزرگ **طبیعت** آن مایل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص** آن محلل منضج و خون جاذب و قابض طبع و نفخ و غذائیت اقتال تغذیه بان جهت رفع سل و اسهال آن نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و ممضوغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا بدل آن ذره است **خندقوقی** بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده **ماهیت** اشترایی است که از اد ویه و خترتیب مبانی بناد و از ترکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بردیک است دیونانیان تر شیاو لهذا در کتب یونانیان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و با لجمله در قرابادین تفصیل ذکر نموده شده **طبیعت** آن نسخ دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و مقوی اعضای مفتح سدد جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون و ان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عصبانی و قاطع حمی ربع بر سرگاه تریاقیت تعظیم مطلوب باشد قدری بادزهر حیوانی بعد از ضم شدن ترکیب آن بدان داخل نمایند **خندریلی** بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آخر الفیه خوانند **ماهیت** آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و شیر آن تلخ و ساق بیخ آن بکیر از آن گل آن زرد مایل به سرخی و برگ نهای آن جمعی شکوفه بگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار حسنه و قوت نبات آن تا یک سال مغوت جمع آن ما صفت سال باقی **طبیعت** آن مخفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن **افعال و خواص** آن خوردن یک مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آن که با شراب طبخ و ضماد جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بو اسیر و چون مجوع گیاه آنرا با بیخ برگ کنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون بگیرد از منی است طلا کنند جهت بهق و موی تر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سبل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد و با دو در زجه آن با مر صاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نماید جهت گشودن حیض و اسقاط جنین و نجات موثر دانسته اند و در مرابیع آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن مور شانج و در جد امعاء و مصلح آن کتیرا و مقدار شربت آن تا یک مثقال **خنزیر** بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور بهندی و فرنگی کرنکول نامند **ماهیت** آن حیوانی است معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بری میباشد و گویند گوشت آن معتدل بهترین لحوم حیوانات وحشی آن و اهلی نداد دود طعم شیرین یا و شبیه از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور اسلام گوشت آنرا در بانداد استعمال میکردند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و بیخ آن منجوج و موقوف گردید **طبیعت** آن در اول گرم و در سوم تر **افعال و خواص** آن منضج سدد و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است برای انسان و مولد آن بعد از استعمال آن جز و بدن میگیرد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدید و صداع مزمن

دار الفصل و اوجاع مفاصل و فساد فعل معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مغثی است مصلح آن انجبار تحلیل علاج فاسد باشد است و شکر و فانید
و امثال آن و نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و شامیان کعب خشک سوده آن تعد ر دو مثقال با شرب جهت گزیدن هوام قتاله
آن با عسل جهت ... مجرب دانسته اند و یک مثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص من نافع بول خوک دشتی جهت سنگ مثانه
نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب شرب جهت نفث الدم سفیه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت ... عسل و با موم در رفع
جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر آن قطع بواسیر با عسل و فلفل جهت نبات موی سر و قروح و حقنه به آن جهت امعا و ضماد آن
درد رحم و مقعد و سوختگی آتش سرما و برف و زردی پیه کهنه آن مثل ... گداخته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب و ممزوج نمودن با خاکستر ... جهت اورام
حاره و شوصه دار جالینوس منقول است که پیه کهنه آن با مومیائی رفع کری سامعه مسکن اگر چه مادرزاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع ...
خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوفتگی ... و شیر منعقد ... اورام بالخاصیت مفید ... استخوان ...
و امثال آن هم سوخته آن قاطع سلس البول ... سوخته آن که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مخفف قروح و مرقوع العلاج است و پوست آن ...

خنفسا بضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خزدوک و ... نامند **ماهیت** آن ... است کوچک سیاه و در بیت ها و دیوارها و
خاک کرد و سرگین با هم بسیار و اصناف ... بزرگ و کوچک ... آن بزرگتر ... **طبیعت** آن در
دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... آن نفعه ... اخلاط معدی ... جهت استسقا مجرب دانسته اند ... آن بر موضع
عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتی که از قطع ... ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوة و ... اکتحال ...
... جهت درد چشم ... چون ... عقرب ... افیون ... مثقال ... سوراخ ...
... تحلیل گذارند ... اطراف آن طلا نمایند ... سلس ... مجرب است و اکتحال آن جالی
غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق ... و روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند ... گوش ... ساعت ... طلای آن جهت تحلیل ... بواسیر ...
است که چون ... گذارند ... بعد ولادت است و چون ... گذارند و در آن ... نمایند ... و چون در سرگین ...
زنده ... شود و چون ... کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران ... گردد و چون ... در زیر ... اگر ...
... **خنفسای بری** ... است که ... بوزنه ... و ... **مضار**

خوخ بفتح خای معجمه و سکون واو و خای بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند **ماهیت** آن ثمری است معروف و دو نوع می باشد ...
آن نازک و زرد رنگ سفید و سرخ و زرد ... انگشت ... از آلو مانند و غیر از شفتالو کاردی و بهترین آن ... لطیف است
... شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف ...
درخت آن تلخ می باشد از برگ و گل ... و تخم **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سرد و تر ... **افعال و خواص** آن ملین
مسکن حرارت ... تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت ... مزاج سودا که از احتراق باشد و ... صفراوی خالص ... رفع ... دهان ...
حاره ... مشتهی طعام ... که ... شب ... تا در آن ... صبح ... نیز ... شکر و ...
... اسهال صفرا ... و جهت رفع اخلاط سوخته حاد و نافع ... اعصاب ... بعد از ... مصلح آن عسل
... شفتالو کاردی ... دیر هضم و با قوت ... دیر هضم و چون ...
... معده ... شامیان ... آب برگ آن ... جهت کشتن کرم معده ... طلای آن ...
... کرم ... آن جهت رفع بد بوئی آن ... جهت قطع ثالیل ... تصریح نموده ...

شکوفه آن اعضا را چنین نموده می‌باید در روغن دانه آن جهت درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد و بواسیر و خایدن مغز آن جهت رفع کندی دندان و بلغم از استخوان دانه آن جهت استسهال مجرب چنین اند اثر اندرس با آزند تا بسوزد پس مغز از آن بر آورده سائیده بر ثوری و جربی که بر بدن اطفال و پس گوش نشان سی بر آید بمالند سریع الاثر و مجرب است **خوص** بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن از آنکه دراز و باریک باشد شامل است **خولنجان** بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و اکثر آن در ویکی قرعات و بهندی کلنجن گلاجن گویند **ماهیت** آن بیخی است سرخ تیره برگره تند طعم تند بو و لذاعد با حرارت و آنچه تحقیق رسید بیخ درخت ناگول است که به بنگاله پان نامند و درخت آن کهنه سال خورد و باشد و منبت آن بلاد بند و بنگاله است و غلیظ پر گره را قصبی و باریک صلب را اعرابی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص** آن مقوی معده و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع و وجع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و درد کمر بارد بلغمی و در دکمر و کسر ریاح آن و نزله و رفع قولنج و برودت گرده و جمع آن خاریدن و سرطان و حرق اللسان و رفع گرانی آب در زیر زبان نافع سستی آن باعث سرعت انزال موجب فساد تنفس و مکید از آن سیاه آن با آب دیگر نیز تازه دوشنده جهت تحریک باه مجرب طلای آن با آب و با روغن تریاق یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب مضر و لاحجاب سینه و مصدع و محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشتابه و شربت زیره و کسر بادیان و جائیل مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان در نسخه آن قرابادین مذکور شده و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل است و دستور گرفتن آن در عرقهای دیگر است **فصل الخامس مع الیاء المثناه التحتانیه** **خیارشنبر** بکسر خا و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و را مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون را مهمله معرب خیارچنبر فارسی است و بسبب اشاص کرماله و کردال و سیال اللانهی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است در بزرگی مانند درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد شبیه بگل یاسمین و ثمر آن از مانند قدر زرعی و باریک استطبری ابهامی و زیاده بر آن و در جوف آن پرده‌ها از چوب و بر آن رطوبت سیاه شبیه عسل که از آن حاصل خیار شنبر نامند و حب آن و قلوس آن در میان هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل است و انشبری نیم بدمزه اندک بو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی است و باید که در هنگام احتیاج قلم از آتش گرم کرده شکسته عسل از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند هر گاه که خواهند زیرا که اگر بسیار اخذ نمایند ضعیف میگردد و قوت آن **طبیعت** آن در اول گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری **افعال و خواص** آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون منقی عصب محلل اورام حاره و حلق و لهات و احشا و غیرها و مسهل قوی و بجهت حبالی و زنان حامله و اطفال امانت سبب تجویز است و اسهال آن بجذب بلغم و حجر آن است که دارد و با ادویه مناسبه سر خطیطه مسهل و تسکین بطئی العمل نمزد و مسهل صفرای سوخته و با ترید مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید آب تنا سره مسهل و با العنب الثعلب بسته خطمی و بیدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیت سده امعاء و زحیر و مغص با ادویه مناسبه و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و در دهان و ریقان و رفع تبهای حاره غرغره آن با آب کشنیز تازه را دع خناق صعب و محلل آن بدستور با شیر زرد و با آب انجیر و شیر منفجر کننده و محلل آن و نیز اشتداد طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تسکین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع و مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مویز منقی و ماهیت آن جهت آن با معاد مصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و باران چکانیده نوشند مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک بدو نیم وزن آن ترنجبین است و گویند جوشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و تبارک التران آن بر گرده شود و استعمال تازه آن که یک سال بر آن نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبیخ نمایند و با روغن بخورند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه در دراحمر ترتیب دهند یعنی گل انگبین آن نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است هم چنین خام نارسیده آن که در دیگ کرده پخته با روغن اندکی بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال با نان بخورند و دانه آن با پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقوی قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن نیز نافع نقرس و با و حب خیارشنبر و شراب لعوقات و لعوقات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **خیری** بفتح خا و سکون یاء مثناه تحتانیه کسر

دار صمایه و با آخر حرف لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند ماهیت آن گلی است خوشبو از گلهای خوشبوی سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد است و مراد از بری قسم سرخ است و حچم از جمله گلهای خوشبو است و اصناف آن بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد

خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی است که در سند میشود و در حرف سین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** مجموع آن در دوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و خضاب ازهمی بدن و مسکن قولنج و نثار میده درم از آب آن بدستور رساند اخراج حیض و مشیمه و بیخ

مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن از ابر مجرب است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوییدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب

دهند بسیار گرم و محلل سعوط آن جهت تفتیح سده دماغ و انشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت عصب و طلای

آن با ماء قرطا و تخم بجهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن بیشتر که جهت صلابت سپرز و طلا نافع و جهت حل ورم کند جهت ورم حلب

مفاصل و رحم و گشودن حیض با موم و روغن جهت شقاق انگشتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان و جلوس در طبیخ خشک آن بجهت تحلیل اخلاط

حیض و اخراج جنین است و مشیمه نوع خیری آن **خیرزان** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون نون و فتح زاء معجمه و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بید نامند **ماهیت**

آن نباتی است برگ آن شبیه برگ نی و تا آن سر از آن و ثمر آن نیز شبیه ثمر آن و حلقه دار با عفوصت و در خوشه بزرگ و بعضی سرخ منحوز

باشد یکی شاخهای آن است دوم بسطبر اهامی و زیاده بر آن و بندهای بعضی بسیار طولانی و خوشرنگ و خوشبو و در زیر باد آب باشد و بعضی از آن دیگر

بیازند و تحت آن سفید و شنه نوع دوم آن یکره دار و سطبر انگشت و سکوک دار دار و از پوست آن سطح کرسی و با کمی و چهار پایه و در وازه و پنجره و غیر آن بیافند

و این نوع در سند و بنگاله در زیر باد آب است فید و لیکن در زیر باد آب بهتر و پوست آن خوشتر و در بعضی دیهات بکار برند و مستعمل می نمایند

کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بیجا و سطبر و بندهای آن طولانی و گرههای آن از هم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق جهانگیر آباد و دائره بنگاله

منزل فاصله از آن است بهم میرساند و در کنار دریاها میروید و بجای دیگر نمی شود و مردم آنجا پوست این نوع را بالطول جدا کرده تراشیده از آن حصیر بافند که سیتل پاتی

نامند یعنی فرش سرد خنک زیرا که سیتل بلغت سندی بمعنی سرد و پاتی بمعنی فرش است و بعضی از آن بسیار باریک و تنگ بافند بحدی که میگویند بسبب باریکی و ملاسی مار

نمیتواند بر آن رفت و بالجمله بهترین آن فرش است از برای ایام گرما و لیکن بود آن بلاد که هوا از رطوبت بالا مانند سلهت و بنگاله و مانند آنها بیمار زرد و بشکنند و بطرف میگردد و مانند آن

حار بایشه در غیر سلهت دیگر جا فرش از آن میشود و خوشی غلبا فتاد و نشود و مخصوص آنجاست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اتار

سائیده آن بجهت قطع نزف الدم و طلای آن با روغن محلل اورام موصوف و گزیده از خواص آنست که چون در جامه گذارند رفته آن ضرر رسانند **باب ششم**

در بیان ادویه که حرف اول آن دال مهمله است و فصل اول در دال مع الالف **داذی** بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه

و یا و بدال مهمله نیز آمده و بلغت فارسی چوبیا دو نامند **ماهیت** آن قسمی از یوفاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه است مانند جو بار و کوچک

و دراز تر از آن و طعم آن تلخ و تند و سیر رنگ و بهترین آن تازه خوشبو است و نبات آن زیاده بر شبری و سرخ رنگ میت آن جبال فارس است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم

خشک و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیه و قابضه و مسکن و ملین صلابات

و جهت وجع رحم و معده و اسهال و نواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت دفع سیلان رطوبات دهان و گرم معده و نثار میده درم

سفوف آن مجرب کرده ان و روغن آن جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و جرب از آن بر و که بار بجای خود میرود و مضر مثانه مصلح آن زیرین سیاه و ذکر

و محرک اسهال و بعضی عمیق دارد و مصلحش آن جمیز مقشر و یا بلیله و یا قند و بدل آن در تحلیل سلابات چهار دانگ وزن آن مازه و ذلک آن اسپل گردد و حتی که اسهل مناسبت تعدل

شربت آن تا دو درهم و زیاده بر آن کشنده و مصلح آن لقی و اسهال نیز تا زه دو نشاده و پختیر مجرب است **دارصینی** بفتح دال و الف و راء و کسر صاد مهملتین و سکون یاء

مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و چین نام ولایت چین و بسریانی سلوخون **ماهیت** آن پوست

شاخهای درختی است که منبت آن جزیره سیلان که بسریانی نیز نامند و تا الحال نیز نامکون است از جزایر دکن و در زیاده نیکو در اصل سیلان میشود بسیار

خوب سیاه بو تند طعم و سرخ رنگ و شیرین و قطعهای آن باریک و نازک و بسیار در هم پیچیده و تنک تا دو سه ذرع و درست خصوصا که از شاخهای نورسته آن جدا [illegible]

شده باشد و از سیلان نگذشته تا به تاریخ ضخیم و کم طعم و کم بو و قطعهای آن کوچک شود و آنچه با قلیم و انجن و سیلان و کوچی یافت شود و از آن نیز دار چینی بیاسند لیکن [illegible]

سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن نیز تاریخ ضخیم و لعابی شود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم از سلیخه و بنادی سرد و در آنجا نامند و در جزیره کوه [illegible] نیز

[illegible] ضخیم با طعم کریه الرائحه شده بو قریب ببوی قسافرس شود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر باوکه در حوض سی و کسری از ذرحات تا ارض جلیه بنجو خط

استوای واقع است نیز دار چینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی و کمتر است و در فور سیلان نیست و در بلاد دیگر هیچ جا بهم نمیرسد و در آن بقدر ذیم جا [illegible]

مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج و اج و شاخهای آن پهن [illegible] بعضی بزمین افتاده و برگ آن شبیه برگ ساذج هندی بلد و از برگ آن اندک بزرگتر و کوتاه تر و گل و ثمر

آن نیز [illegible] سیلانی عجب طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دار چینی و دستور اخذ آن است که در سال شاخهای کهنه درخت را از ته ببرند و چون شاخهای تازه دمیده [illegible]

[illegible] بسیار دست شاخ آن از طول شقها میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بالیس فتیل خشک جدا و پیچیده شده جدا نمایند بهترین آن سیلانی باوصاف

مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت القوری کافور میباشد و اخذ مینمایند و پوستهای درخت از بیخ در آب جوش داده و از آن کافور عمل [illegible]

طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند **افعال و خواص آن** جذاب ملطف و مفتح و مفرح نفس و مقوی عفونت اخلاط و تریاق سموم

حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جذاب با مضر و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده و رطبه و امراض رده [illegible]

و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت احشا خصوصا معده و جگر و دفع بد بوی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه

صوت که از بلغم غلیظ باشد و نزع رطوبات لزجه ملتحمه قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سدد جگر و استسقا و عفونت رحمها و سموم هوام بارده و از عقرب و غیره

[illegible] و ضماد و حمول و در رد اعضای الراس و طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بخور و دخن و حفظ آن العین و طلای آن [illegible]

جهت [illegible] و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رسانیدن ادویه و تطبیقات بعضی جهات اعضا و غیره و اشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی

و با پوست بلیله کابلی جهت استسقاء لحمی و زقی و ضماد آن جهت رعشه و دفع لرزشهای تبهای [illegible] و سوداوی و دانه بواسیر و تسکین وجع آن و [illegible] طلای مطبوخ آن [illegible] جهت

[illegible] وجاع و طبوخ آن با عسل جهت [illegible] و کلف و بثور نیز مضر محرورین و مصلح آن [illegible] مضر مثانه و مصلح آن کثیرا و مقدار شربت آن تا دو درم [illegible] بدل آن در

[illegible] و تقویت اعضا [illegible] و وزن آن [illegible] در [illegible] ادویه و سلیخه و در باه خولنجان است و آن بسیار گرم و خشک تا سوم **افعال و خواص آن** جهت [illegible]

[illegible] و صلاح [illegible] ارحام [illegible] و طلا و عقد [illegible] و دیابیطیه [illegible] و قطور آن جهت ثقل سامعه و اشامیدن [illegible]

جهت تقویت [illegible] و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی [illegible] و حلوا و دوا و دهن و سفوف و عرق و عطر آن [illegible] قرابادین ذکر یافت

دارشیشعان بفتح دال مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و نون اسم فارسی است و از اقسام عود البرق [illegible]

[illegible] برق و قوس قزح با آن برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی ازاکای هل بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح یا و ها و لام در آخر و کانهل نیز نامند بهترین

[illegible] خوشبو و خوش طعم است **ماهیت** آن پوست سطبری است مانند سلیخه مائل بسبزی [illegible] سرخ خوشبو با حرافت و قبض و عفوصتی و درخت آن [illegible] زار و کوتاه

[illegible] طعم حرافت و گل آن زرد خوشبو و شاخه و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ است که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع دیگر آن بسیار تلخ و سفید

طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و جالینوس گوید گرم و خشک در دوم و بعضی گرم دانسته اند و قوت آن تا سه سال میماند **افعال و خواص آن** محلل

[illegible] و نافع نزلات و دافع درد سر و دوار و سعال و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط

[illegible] و معین بر اخراج جنین [illegible] و اشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تب بواسیر و سیلان منی المعدا و مطبوخ آن [illegible] جهت دفع درد معده [illegible]

[illegible] العلاج و تنقیه آن مجرب و [illegible] مضمضه مطبوخ آن جهت حفظ صحت دندان و باشراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه [illegible]

[illegible] جهت [illegible] و سلاق آن جهت تعفن لثه و ناسور الانف و چون سحق کرده با فتیله آلوده در بینی گذارند جهت نزع بد بوی بواسیر الانف الاذن

باروغن خیری در گوش جهت درد آن نزف الدم و غیره اشامیدن طبیخ آن قاطع نزف الدم و نشستن در طبیخ آن مسکن اعصاب و تحلیل ... و جهت اعصاب
و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال خصوصاً با ادرار حیض آن جهت ... خلیلین و رفع عسر البول تنقیه رطوبات
علیلها و اعانت بر حمل با آن بجا ... نافع و ذرور آن جهت تخفیف قروح مذاکیر نافع و تحلیل صلابات انها مقدار شربت آن تا دو درم مضر ... و جگر مصلحش ...
و مسطکی بدل آن بوزن آن ... و دو ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن ... و بالخاصیه جهت قروح عجان که ما بین خصیه و مقعد است نافع و گویند از
خواص است که چون ... اکند بخور کند در لیله شنبه در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخصی صاحب ... گرا ... در خواب شخصی را بیند که از حاجت او
جویا شود روغن شکوفه آن که دهن الغار است ... که بطریق روغن گل بنفشه یا ... بادام گیرند ... بادام ... مقشر باشد بسیار خوشبو و اشامیدن آن ...
با شراب ... جهت تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه جالبه جهت اسهال ... و طلای آن جهت فالج و شقیقه و امراض ... و عصب و تفتیح سده
دماغی و تقویت ... آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح و اورام صلبه نافع **دارفلفل** بفتح دال مهمله و الف و را مهمله و کسر فا و سکون لام بعد از فا اول و دوم
بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل ... **ماهیت** آن ثمر نباتی است بیاره دار و برگ آن شبیه ببرگ تانبول از آن اندک کوچکتر و با حدت ... و ثمر آن طولانی
... و قوت و سیاه رنگ کوچکتر از آن و خشک ... آن کوچک و سرخ رنگ پیوسته بهم و بالای آن ... رقیق ... زرد ... و ... و طعم آن تلخ ...
حدت پوست آن زیاده از دانه آن ... تخم آن ... بهتر پوست آن ... آن سفید ... طعم فلفل ... عبارت از آنست در حرف الفا ...
... **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سیوم گفته اند **افعال و خواص** آن محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هضم طعام و تقویت
معده و دافع قی و خوشبو کننده دهان و ... رحم و منقی ... و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و ... در رطوبی ...
و تقویت ... و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض بارده رطبه را مفید و ... آن ... جگر ... و ... بر آن ... باده ...
جهت ... طلای آن با روغن جهت ... عقرب و رتیلا ... نافع و در امر باه قائم مقام ... مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر ... و مصلح آن ...
و صندل و گلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن ... و زنجبیل ... بالسویه **دارهلد** بفتح دال و الف و را ... مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله از ادارچوبه
و بهندی ... **ماهیت** آن ... چوب آن زرد گویند ... که حضض هندی باشد عصاره ... چنانچه در حرف الحاء حضض ...
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و رادع ... و ... عصاره الراس جهت امراض سر و گوش و دهان نافع ...
الغذاء و ... جهت ... حصاة و ... البول ... و الجروح و القروح و غیرها ... اعانت ... قروح و جرب و خارش ... و ضماد ...
آن ... **دارابرج** بفتح دال و الف و فتح نون ... جیم و فتح الف و سکون ... و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم ...
... **ماهیت** آن تخم ... بزرگتر از ... مایل ... شکل پوست آن سیاه ... مغز آن سفید ... لذیذ ...
... آن کوه ... از توابع ولایت فارس و جای دیگر ... **طبیعت** آن ... گرم و در رطوبت و یبوست معتدل ...
آن ... **افعال و خواص** آن موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و ... بول ... غالب ... میدان ... که گویند ...
... حیض ... معده ... مصلح ... **دانک** بفتح دال و الف و فتح نون و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفه ...
... گویند تخمی است شبیه ... و ... آن ... در کوهستان طبرستان و نواحی آن یافت میشود **طبیعت** آن گرم ...
افعال و خواص آن جهت علل بلغمی و سوداوی نافع ... درم ...
... اعانت بر حمل مجرب ... جنین است **فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة** **دبا** بضم دال مهمله و تشدید با ...
... و الف ... نوعی از ... که بفارسی ... **دب** بالضم دال مهمله و سکون با ... بفارسی خرس ...
... **ماهیت** آن حیوانیست معروف ... از حیوانات ... و کثیر ...

انسان وبوزنگی قابل تعلیم ومحاکی انسان بود و بایستاده نیز راه میرود و عصی بدست گیرد و راه میرود و با دندان بدست نیز ندو سنگ می اندازند و چون آن کثیر الکرد
است و گویند صنوبریست بچه آن حین الولادت بدان سبب ملفوف می گردد و چون کمر از البد آن رو بجنب آن کم گردد و صوت آن مانند صوت طفل بود **طبیعت** آن گرم و کثیر الرطوبت
و گوشت آن لجیج و بد مشبه آن یابس المزاج **افعال و خواص** آن زهره آن منفخ قوی و اشامیدن یک دانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین با عسل و فلفل
جهت دیر هضم بارد و استسقای لحمی و زقی و نیم مثقال آن جهت قولنج و داء الثعلب نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و دوانیدن آن
آن تنبیر مداومت تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهت قروح الکله و جذام و در رویانیدن موی مجرب و پیه آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یک مثقال آن جهت
صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب نزع رویانیدن آن و طلای آن بر بدن مانع رویانیدن موی بران بود و دمل باعث سرعت نضج آن و پیه آن در سوم گرم و خشک
و ضماد آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب اعضای متحجره و بیرون آوردن شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و بر سینه جهت سرفه بارد و بر برص
و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف انار را تمامی خالی کرده با موزن آن دهن زیتون در آن گداخته
با تش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی و داء الثعلب [illegible] و دوست آن بسیار خشک و شستن [illegible] جهت فالج و نقرس [illegible]
و چون خصیه از آن کافته [illegible] بران پاشیده خشک کنند [illegible] جهت [illegible] نافع و ضماد [illegible] محلل [illegible] جهت [illegible]
آن جهت [illegible] موثر و تعلیق [illegible] باعث [illegible] و تعلیق [illegible] صاحب تب ربع [illegible]
[illegible] دوشاب [illegible] انگوری و خرمائی و توت سفید [illegible] نهایت دار مطلق آن مراد انگوری [illegible] انگور
آن است که انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن و دیگر آن خاک [illegible] که خاک و شاب [illegible] گویند که خاک [illegible]
آن تا شیرین گردد تا خاک بران [illegible] شیرین گردد [illegible] و انکه [illegible] در قرابادین
[illegible] آن تفصیل [illegible] انواع از مطبوخ و غیر مطبوخ است که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش دهند تا حلاوت و شیره آن در آب [illegible]
نموده طبخ نمایند تا غلیظه گردد [illegible] آن است که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع نمایند [illegible] کرده و آنچه [illegible]
[illegible] گردد و یا آنکه در ظرف [illegible] کرده بر بالای آن [illegible] از آفتاب [illegible] تا غلیظ و قریب بانجماد
[illegible] و این بهتر و لطیفتر از مطبوخ است و از توت است که آب توت سفید [illegible] با تش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب [illegible]
[illegible] **طبیعت** دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سدد و با [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و با زعفران جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و با سرکه جهت یرقان و [illegible] جهت [illegible] تحلیل
[illegible] محرق خون مصلح آن تخم ریحان و خشخاش [illegible]
[illegible] **طبیعت** [illegible] گرم و خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا [illegible] بلغمی و جهت فالج
و درد مفاصل [illegible] بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلای آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] خون و مولد خلط [illegible] مصلح آن سرکه و بادام [illegible] خشخاش و سکنجبین [illegible] **دلق** بکسر دال و سکون لام
[illegible] **ماهیت** آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] باشد [illegible] گیاه آن از درخت [illegible] شاخ [illegible]
آن [illegible] و لطیف باشد و سبز رنگ بهترین آن تازه [illegible] که لون اندرون آن [illegible] و بیرون آن مائل بسبزی [illegible] **طبیعت**
آن گرم در آخر دوم و خشک در اول [illegible] بار طوبت فضلیه [illegible] در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و بارد مائی و اندک جوهر قابض

[illegible]

٣٨٥

ارضی و اید و بعد و بیان از سرکه حاصل تحقیق آن ظاهر میگردد **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و ملین و گدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن

و جوشانیده در آب گرم بحیا شد و پوست و تخم آنرا از آن حاصل آن فشرده صاف آنرا با مغز گردگان یا مغز دانه بید انجیر سرشته نوشند که دستور را اشنا میان لست جهت تنقیه سودا

بلغم و تفتیح سدد و عرق النسا و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارد و با ارتبخ دموم جهت تفتیح دنبلها و صلابات

بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با دستور یا با زرنیخ جهت شقاق بلغمی و اورام بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با

آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جوشانیده آن در آب اکتحال جهت تحلیل ادرام چشم موثر و مجرب

آن از یک جهت ادویه طحال و جاذب و جالب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن در تحویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده آن مورث مغص و نزد بعضی

اعضا بدل آن در تحلیل بضعف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن یا درم و در سایر افعال بوزن آن عاقرقرحا و چون برق را با عسل و در شراب و بستان طبخ دهند

حابله با یک ساعته برودی استخوان اندازند و چون رکیه بران نشینند بپای آنها سپید و سپید گردند و چون با عفص یا میرند باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر رنگ و نیز

بسیار دخیل است **دبیدار یا** بکسر دال و کسر با موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت هندی

مشتق از فارسی است **ماهیت** آن گیاهی است هندی ساق آن باندازه درختی و اسافل تا اعالی خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه به برگ ...

از بابونه است و ثمر آن بی گل شبیه بثمر گیاه و با اندک تلخی و حدت شبیه بحدت ابهل و چون آن اطعمه کنند خوش طعم میگردانند و برگ تازه آن بسیار لزج و چون بجای

دارچینی است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض و معطش و محرق و جهت لثه و فالج و تقویت معده و تفریح امراض بارده و

دماغ و جهت ... خاصی معده و سنگ مثانه شربا و باشیر بحرکت مضر محرورین مصلح آن بقول و در الحال آن باعث حرقت چشم و لاحال یا بیدرن آن مسقط ...

خوردن تازه آن با سرکه کامل و مفرح آن و مقوی معده مقدار شربت آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لثه موثر

فصل الدال المهملة مع الجيم **دج** بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک است و بشیرازی طیهو و در شکاری کوه کوک نامند **ماهیت** آن مثل ...

تیره رنگ و خاکستری رنگ مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیهو ریزه است و بعد از آن محمود در لحم و دراج و تیهو ...

دو یک کبوتر و در شکار و فاخته است **طبیعت** آن گرم مایل باعتدال لطیف **افعال و خواص** آن افعال از کبک بیشتر و بخورات آن بانی اصبت جهت ... با

در زرد کالم استن بران خود باعث ... گفته اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی ککری و مرغی و بعربی ...

و بفارسی خروس و بهندی ککر و مرغ نامند **ماهیت** آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف **طبیعت** جوان فربهای خانگی آن در آخر اول گرم

و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب و برطوبت فضلیه حرارت و یک یعنی ... نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و موبت بران غالب ... و مرغ اعدل و مایل برطوبت و قول ...

خروس بچه خلاف ... تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حاراند و ... بود که ... انزا ... گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده که اطبا خروس بچه را در

حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه و اوشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون ... حال بچه ... سبب ... مزاج خروس بچه است

و گرمی مرغ بچه و حال آنکه چنین است بلکه جهت حرارت مزاج خروس بچه ... از ان ... استحاله بصفرا ... علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ ...

جنگلی که در بعضی صحراها ... در بنگاله در جنگل و صحراهای اطراف ... بسیار است ... شکل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن که بهندی ... نامند ...

گرم تر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال و خواص** بهترین آن کثیر الغذا و مسمن ... بدن و مولد خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و ... بخلاف آن

و گوشت آب ... و تخم ... جهت ... سودا ... بسیار مفید و بهتر آنکه ... خروس پیر سال خورده را ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و ...

گوشت آنرا با قدری اسفاناخ طبخ نمایند تا بقوام آید و ... جهت اخراج مواد سوداویه ... جهت ابدان ... و صاحبان التهاب معده و

حمیات صفراویه شربا و جهت تعدیل فضول ... طبیعت و بدستور تغذیه ... نافع و گفته اند فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر ... باشد تا ...

گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا شکافته ... در جوف آن ... کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار یک من ...

زیر زبان گذارند و صبر بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه و ریو و وجع مفاصل و استفراغ نماید و زبل آن قولنج و دفع سموم مشروب
موافق و بعضی با آن کرنب یا قرطم یا شبت و یا بسفایج اضافه نمایند و این اقوی است در افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کند ...
منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی‌تر و جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت
و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و نخته آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت کفلیه آن هر روز تا یک هفته با نان ...
جهت رفع تندی رخسار که بسبب آن معلوم باشد و چوب کباب آن جهت رفع خواهش گل و امثال آن و موافق معده رطب و جگر آن کثیر الغذا و ... حرارت
معتدله و رطوبت از جهه و آشامیدن نخته آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از حجاب دماغ باشد مجرب و نخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت
قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیه صوت و ادمان آن باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای گرم آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و ...
و جمیع امراض بارده عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند و پیه دجاج معلوف به قرطم اکل دوازده روز جهت ابتدای جذام و پرده میان سنگدان آن و مرغ جوان خشک کرده
و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و آشامیدن خصیه خشک آن با زرده
تخم مرغ نیم برشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت و زهار و کنجهای جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را در آفتاب خشک نمایند
و با وزن آن نمک اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب باه
میگردد و نیز گویند که چون نگیرند خروس را در هنگام بیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف است سوای خصیه آن برآورند و نمک در شکم آن پر کنند و بجای بگذارند و در سایه
نگاه دارند و عند الحاجت قدری با نبیذ ... بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ با آشامیدن و خشک کرده آن را سعوط نمودن جهت قطع
رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با موزون آن چوب تاک که باهم سوزانیده باشند
و با ... سرشته حمول کنند جهت اعانه حبل و تجارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع و سرگین آن جالی و ضماد و خوردن
... آن با شراب یا سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید
و باید که نگیرند سرگین مرغی را که مردم با غذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت است که چون شکم او را بشکافند و گرم گرم بر موضع گزیده هوام و باز نمایند جاذب سمیت
نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سائر مواد جهت جذب آن ... و بر سر صاحب سرسام ... و نیز از خاصیت است که چون پرهای ... زنده را
تمام بکنند و بر موضع گزیده مار گذارند جاذب سمیت نماید و بمیرد پس مرغ دیگر را بجای آن گذارند و هم چنین تا مرغ صحت یابد و تا دل آن با شیر ...
و نیز در سائر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر و مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرورین سکنجبین و گفته اند که خروس
بالخاصیت مسقط باه است و چیزی که در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن در آن بسته میباشد در هنگام بزرگی ... دانه تخمدان میگویند و چون مرغ پیر شد و از تخم افتاد
احیانا از شکم آن می آید در تاثیر ... نیز مایه است که قدری از آن در شیر جوشانیده بکار برند

فصل الدال المهملة مع الخاء المعجمة دخان

بضم دال مهمله و فتح خاء معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند **ماهیت** آن اجزای ارضیه لطیفه حاره یابسه است که از اشیاء در حین محترق
و ... متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد و متولد میگردد مثل دخان شیئی حار حار و شیرین شیرین و معتدل معتدل
طبیعت مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناری که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در طب دخان
القواریر و دخان الکندر در ادویه عین و دخان المر و اللبنی در رطوبات آن و تاکل حادث و رماق و دخان میعه قوی‌تر از دخان القواریر و بعد از آن
دخان زفت و بعد از آن دخان قطران و ... که حدت آن زیاده است از برای مداوای انتشار جفن و غلظت و حمرت و صلابت و ...
الزنجبیل جهت تقویت عین بلی عدیل و طریقه اخذ آن چنان است که ... کوفته با پیه کرده مخلوط نموده بر پارچه کتانی پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر طشت
مقعر بنشانند ... بسوزانند تا دود آن در آن جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان ... در ادهان و مراهم مستعمل و دخان حصی

لبان و افعال آن قوی‌تر از صمغ است و خوردن قدر قلیل آن جهت تقویت باه نافع و در حبس البول آن گویند **دخان الکور** بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم کاف
و الف لام و فتح کاف و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله **ماهیت** آن دوده ایست که در وقت گداز مس بر سقف کوره آن مجتمع میگردد **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و بردن گوشت زائد زخمها مفید **دخان الکندر** بضم کاف و سکون نون
و ضم دال و سکون راء مهملتین **ماهیت** آن دوده کندر است که شمع ها دیا ظرفی سفید دار معکوس گداخته در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن مجتمع گردد **افعال و**
خواص آن جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اجفان نافع است و در مقاله میر طریق اخذ آن ذکر یافت **دخن** بضم دال
و سکون خای معجمه و نون بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنگنی نامند **ماهیت** آن نوعی از جاورس است دو قسم میباشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسیاهی
است و نازک که بهندی ارزان حلبا میگویند و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن براق و املس … میگویند و این را بهندی چینه نامند و یکی است
از برای زرد **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر **افعال و خواص** آن قلیل الغذا و مجفف و حابس الطبع و جاذب …
کسر و مدر بول و بطیء النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه و روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ
مثانه مصلح آن شکر و عسل و بدل آن برنج است **فصل الدال مع الراء المهملة** **دراج** بضم دال و فتح راء مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند **ماهیت**
آن مرغی است قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت
رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کات است و دوم از آن کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند و نسبت به این نوع خوش منظر
میشود و سوم از آن کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را گوریا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ با … منقار
خطوط سیاه و سفید و این را بهندی سبت تیتر نامند جهت آنکه در زمین های خشک زراعت بهم میرسد و بلند پرواز میباشد و پاهای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و
دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پاهای آنها چهار انگشت دارد و شیخ داود انطاکی اشتباها از اسمالی نوشته **طبیعت** آن مائل
بحرارت و در اول یبس بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن گوشت آن لطیف‌تر از کبک و تذرو و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ
و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده و معتدل المزاج و مرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن ترشیها و زیره و خون … آن جالی و … بیاض عین و آثار جلد و … بهق
و برص و پیه آن با روغن زرد جهت درد گوش عجیب الاثر **درداب** بفتح دال و سکون راء و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف
و سکون جیم فارسی و کسر راء مهملة یا در بنگاله … نیز نامند **ماهیت** آن از جنس خربزه کوچک است که بلیمون ماند و کوچکتر از آن و بالوان و اشکال مختلف
میباشد زرد مخطط به زردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی … و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن خامی تخم و بعد رسیدن شیرین میگردد
با اندک تلخی و تخم آن نیز و صاحب تحفه نوشته که اکثری از الیمون دانسته اند و غلط است **افعال و خواص** آن بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده و خوردن خام
و پخته آن مدر بول و مفتت حصاة مخصوص خام آن بشرط مداومت چند ایام و چون … از آن در حین طبخ در گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد و تاثیر آن درین باب از
پوست خربزه زیاده است **دردار** بفتح دال و سکون راء و فتح دال و الف و راء مهملات لغت فارسی است و … و سفید دار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در چوب آن
پشه تکون میگردد و نوعی از غرب است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض با قوت جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و تقطیر
آن نیم گرم در گوش جهت ورم آن و قطور رطوبتیکه از سر چوب تر آن در حین سوختن بر می آید جهت رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازه آن مقوی
دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قوی‌تر و
یک مثقال آن با شراب یا آب جهت سهل بلغم لعسر و طلای آن با سرکه جهت تغییر لون ثالیل برص موثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد و بشره و جهت تب دق و سرفه
مزمن مجرب و … خشک آن قائم مقام رطوبت آن مضر محرور مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن … است
درونطارس بفتح دال و ضم راء و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر راء و سین مهمله یونانی …

و در فتوحات است چند گیاه آن بقدر قامتی و طول آن به نیم ذرع میرسد و برگ آن باریک و شبیه به برگ سیر و گل آن بقدری سرخ و کوچکتر از آن و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشک بهم بچسیده و پر عقب و پیشتر از ...
... است و تلخی و تیزی و صلب باقی و برنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ کرفس اندک جلا و تندی و تلخی **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بغایت قابض و معفن ضماد آن جهت گزاز و فالج و مفاصل حار نیز نافع و طلای آن بر بدن و در پاک کردن او ساخ و
...ه ... و تازه نمودن آن ... مجرب لاغر مقدار شربت آن ... اکنون ... آن کشنده بالتهاب در شکم و معالجه آن معالجه ... است **دفلی** و **دفنون**
بفتح دال و ضم ... بهملتین و سکون ... و کسر ... و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و نباف نیز نامند بلغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت
مشابهت برگ آن بیرگ زیتون **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن
... کوچکتر از گرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف در شبیه به غلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و ستبری انگشتی و نبت آن زمینهای نمناک و
... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و این بسیار و غیره از آن گرم و خشک تر و تیزتر از لفاح دانسته‌اند **افعال و خواص** آن بغایت مخفف ... و در سائر
... خون ... و التیام ... جراحات و لطول ... تحلیل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و بردن ذات کالع آن ... مقطع ...
... و مفاصل ... اثبات ... مجرب مقدار شربت آن تا ... مصلح آن قی کردن با سرکه و تیر تازه است **دردی** بضم دال و سکون را
... بفارسی لای نامند **ماهیت** آن نشین عصارات است و بهترین همه ... است که خشک نماید طبیعت و بفارسی ... نامند **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آن در تحلیل اورام مجرب جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و در زیر
... رفع ... حصف ... ابرسائر بدن جهت کلف و نمش و سائر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین درد ... و مفاصل و ورم پستان و محرق آن خشک
... انگور ... کوزه گذاشته سوخته باشند تا به حدی که سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی تر و مستعمل تر محرق است و کهنه محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت
جلای ... و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن برگ مورد جهت ورم ... معده و ... آن زیج سرخ است و چون آن را با قیطی و نشیب بپزند جهت ازالهٔ ...
بغایت مؤثر و چون بار و بعنی شوره سفید کنند در اصلاح نمود و زرد و ... است **دردی الخل** یعنی لای سرکه در جمیع افعال ضعیف تر از سرکه است و در منع
... قوی تر است **درونج** به فتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است **ماهیت** آن بیخی است عقربی شکل و پوست آن خاکستری رنگ گره دار و عقده و گره‌ها آن ...
و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوی و با صلابت و اندرون سفید است برگ گیاه آن شبیه به برگ بادام مایل به زردی و مفروش بر روی زمین و مرغب و ساق آن
... بقدر ذرعی و از میان برگ بر دمیده برگهای ساق آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل آن زرد و مجوف و مستعمل بیخ آن است
و قوت آن تا ده سال باقی میماند **منبت** آن اندلس و کوهستان شام حصوصا جبل موسوم به بیروت و در آنجا معروف بعقربی است و دو نوع میباشد فارسی و رومی و بهترین آن رومی
است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل بلغم و سودا و پراگنده کننده ریاح غلیظه و مقوی حواس دل و معده و ...
... تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیای مراقی و تقویت امعه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعا و رحم و رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سائر جانوران
سمی ... چون شرب و ضماد و خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع و مضر به ... در المزاج و مصلح ... مصلح آن ... دور ... باشد یارب
... و بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یک درم تا دو درم ...
... در دفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد و دو ثلث آن قرنفل و گفته‌اند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص است که چون بیاویزند قطع آن را در اندرون خانه ...
... در آن داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بریسمانی بر ... گاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات ... باید که آن ریسمان را از زن خود در رشته
باشند و تعلیق سوراخ کرده آن بطفل جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش باعث دیدن خوابهای نیکو است **دریاس** بضم دال و سکون را مهمله
و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله معرب از رومی است **ماهیت** آن نوعی از دو مستش است گیاه آن بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق آن شاخهای
رسته و برگ آن شبیه به برگ ... مایل ... و در ... به اندازه ... هفت عدد و گل آن زرد و ... و تخم آن شبیه به فلفل ...

انثالی در باب الغسیر بلد دوای دیگر نموده **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با برودت بعضی مرکب القوی **افعال و خواص آن** شیح و مسکر و مقدار و تمازدان مسکر
قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده حلاوت و مفتح سده و دافع ریاح و ریاح و ردی البشره و مشرح کننده آن و گویند چون در روغن بلیغ داده بوزن آن آرد گندم اضافه کرده
با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا نیم درم از آن تناول نمایند در تسمین بدن مجرب است و مصلح آن کتیرا و کتیرا است **در بیان** بضم اول و سکون را و فتح
یای تحتانیه و الف و نون **ماهیت** آن میوه ای است مخصوص بلاد زیر باد و تحت الریح که عبارت از شهر تاسری و مرکه و ملاکه و شهرها و بلاد قریبه بهاست ثابت
جزیره اجلین و لیمیان و مرتبان و تبادی غیرها و ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و میوه آن بزرگ و مسلوک ببات خربزه سرد و بابتره کوچک پوست آن
میوه کتهل درشت زرد ببات کتهل و دانه دار تر و بر سر دانه آن خاری چنانچه بنگام عبور آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف خلیدن خار آن بر درخت آن
نمیروند و بوی میوه آن بسیار تند که بعضی را در شامه که گاهی بزرگ رسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و غش آینده نیست بلکه موجب صلاح است و اندرون آن میوه خانها است
در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و مابین فاصله خانها پوست سفید علیحده و در هر خانه از یکدانه تا پنجدانه می‌باشد و یکدانه آن بهتر است و شکل آن شبیه شکل غرطوط و مسلو
و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول لحم است بدون پرده محیط تخم آن بسیار ملایم ذائقه شیرین و لذیذ مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و در
همین است که در مویش ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب خوف اذیت خار آن فیل نزد او در ملف چیده فرو میبرد و بسبب نحتی پوست
آن هضم نا شده درست دفع میگردد و گاهی در میان فضله فیل درست آن یافت میشود و مردم آن بلاد و زبان چینی را بسیار رغبت و خواهان اند و میگویند که آن برای
تقویت بدن و قوای ملکیه بی نظیر است **طبیعت** آن ظاهرا گرم و تر باشد **افعال و خواص آن** مطلقا بی الضم مقوی و باهی است و از مردم مبالغات بسیار در خصوصیت
برای آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانکه میگویند و العهده علیهم که بوی آن شبیه است بوی فضله انسان شب مانده تکرار تعفن کرده و در باب لذت آن
میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی بجا رسید اول بار بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا ببوی آن شد و مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف در آن
نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مبالغ مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت در همان ساکن گشته بذکر در بیان مشغول گردید و آخر الامر وصیت نمود که او را در پای
درخت آن دفن کنند و الله تعالی اعلم و عجب نیست زیرا که سابق بر این ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را **شعر** اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها اگر این مرد نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود **فصل الدال**
مع الفاء دفلی بکسر دال و سکون فا و فتح لام یا یونانی نیریون و بسریانی سودیون و بعربی حبن و سم الحمار و بفارسی خرزهره و هندی کنیر نامند **ماهیت**
آن نباتی است بقدر یکدو درع و برگ آن باریک و بلند تا یک شبر و بی گشن شبیه باندک ضخیم و صلب الملمس و اندک ببو و تلخ و تند و گل آن خوش منظر و در فرج باشد سرخ
سرخ که بسیار رنگ آن است و دیگر سفید می‌باشد و بیخ که بزرگ باشد و در آن چیزی مانند موی و تخم دمثل آن ببین مثل لالی و تریب شیرینی و املس و ملمع
از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و شور و مایل بشیرین و اکثری سفید رنگ و بیرون قهوه میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بهتر آن عظیم تر آن
نهری و سفید آن در ایام باره و امساک منی قوی تر از بیخ آن و در سند و بنگاله نبات آن بسیار و قامت میشود و همیشه گل میدهد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و قوت
سمیت **افعال و خواص آن** نباتات محلل و رهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص از خارج است زیرا که کشنده انسان و بهائم و سم قوی است و برگ آن را
چون در شراب و الحیر نجوشانند و مقدار سیم او قیه از آب مطبوخ آن با کره کا دیاب نوشند از ضرر سم هوام ایمن و در بهائم نیز همین اثر دارد و ضماد پخته سائیده آن
جهت تحلیل اورام صلبه و اذابه آنها و تسکین اوجاع ظهر و مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و دفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب و حکه و ذرور
برگ خشک آن جهت البتام زخمها و جمول آن جهت بسد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای بخار و صلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشنده کک و ارضه و سلس و آب
نقیع برگ آن کشنده برد میش و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت کچلی و جرب و داء الثعلب و داء الحیه و ریختن آن جهت درد سر و جمیع قروح آن و در روغن گل
ادهن کنان او آن که مهرا پخته و آب آن را گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب و در ریک رطل آب آن نیم رطل زیت با هم بجوشانند تا آب تمام و روغن بماند جهت فرطه که علاج
آن صعب است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و سترخای و اوجاع ظهر و رکبه و امثال این ها نافع و چون بگذارند برگ آن در از کثرت است

دار کبریت زرد هر یک یک جزء دو درم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر چوب منقوع طلا کنند نهایت نافع مرتبه امتحان اهل کرده‌اند و مجرب دانسته و چون بعد از تنقیه تام دوازده مرتبه
بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آن را مقدار یکی در شیر گاو تازه دوشیده جوشانیده چند دگر و آنرا بگیرند و قلیلی از آن را بخورند تقویت باه و امساک کند نخیند و
داء الحیه اکثر این را استعمال می‌نمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ [illegible] مضر [illegible] مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم یک
درم و برگ و گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کننده تحلیل خناق و التهاب و کرب و لهیب انتفاخ بطن و مخلوط طلا و احمرار آن [illegible] ماء الحیات آن تقوی [illegible]
اب گوشت مرغ چرب با فربه سرد کرده مخیض [illegible] لعاب بزر قطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع است و دیگر خرمای شهریز خرمایی
بزرگ و دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آن را در [illegible] کارند و بری الدیمان قسم لهذا بدین اسم نامیده‌اند و خوردن انجیر با عسل و قلیلی سداب رب
عنب با گره تبرزد نافع است **فصل الدال مع اللام** **دلب** بفتح دال و سکون لام و بای موحده بفارسی چنار نامند و بترکی [illegible] **ماهیت** آن درختی است
معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و منشعب و مشرف [illegible] آن مانند [illegible] و بار آن [illegible] دستر [illegible] ثمر آن در [illegible] **طبیعت**
آن سرد و تر با قوت قابضه ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله **افعال و خواص** آن جالی و طبیخ گل آن [illegible] ثمر آن گرفته باشند و ضماد برگ تازه پخته آن جهت
ورم [illegible] و منع ریختن مواد رطبه آب فاتر [illegible] و منع ورم بلغمی و ورم [illegible] عضو که باشد و در [illegible] گرم [illegible] ضماد برگ تازه و طبیخ مطبوخ جهت درد زانو و
اورام حاره و [illegible] پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت [illegible] قروح و جروح و خشکی آتش و ضماد پوست سوخته آن
و [illegible] جالی و مجفف و جهت برص و منع رطوبت متعفن زخم‌ها و با آب جهت تقشیر جلد و آشامیدن طبیخ ثمر تازه آن با شراب جهت نفع سمیت گزیدگی جانوران
سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خفاش و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برگ آن می‌نشیند
نهایت مضر [illegible] و صوت و سمع و بصر است چون بدان‌ها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده **دلبوث** بفتح دال و سکون لام و ضم بای موحده و سکون
واو و ثاء مثلثه اسم [illegible] سوسن بیخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است **ماهیت** آن بیخی است شبیه به پیاز که [illegible]
و لکن لب پرده [illegible] مانند پیاز پرده‌دار و دو دانه بالای یکدیگر از زیرین و بعد از خشک نیز صلب می‌گردد و خشک آن از بغداد در بازار می‌آورند و از احیای آن نوع میانه جهت
آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکویی و انتفاخ می‌مالند و گل آن شبیه به سوسن کبود است که بریا نامند و سرخ مایل به بنفشی و از اصفرا نامیون و بعضی ستیعون و بعضی
ماخاریون نامند و برگ آن بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بدو ذرع و برگ آن از برگ سوسن و از تر و ثمر آن [illegible] آن [illegible] معروف و مزاج
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک در بابر طوبت فضلیه **افعال و خواص** آن جالی و جاذب از عمق بدن و مسهل و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند و بکوبند
مگر [illegible] و آشامیدن آن جهت تهییج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب گویند بیخ بزرگ خورد آن محرک باه و کوچک‌تر آن [illegible]
و آشامیدن بالای آن جهت قتل الفقال نافع و چون سه عدد بیخ آن را در [illegible] بجسانند [illegible] بر ناز [illegible] طبل [illegible] بر آن [illegible] جهت خشک کردن [illegible]
[illegible] آن مجرب [illegible] و بدستور آشامیدن [illegible] آن با ماء العسل تا چند یوم [illegible] ادرار و ضماد آن با شلیم و یا ماء العسل جهت تحلیل [illegible] نافع و یا [illegible] جهت
جذب خار [illegible] و طلای آن جهت سرخی رخساره و نفع آثار و [illegible] آن جهت [illegible] مضر حلق مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا دو درم **بدل**
[illegible] انشاء الله تعالی خواهد آمد **دلع** بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوعی از [illegible] کبیر [illegible] حار [illegible] کرکی [illegible] در [illegible] تشی و در [illegible]
شاکره و [illegible] مانند **ماهیت** آن حیوانی است قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی [illegible] و زیاده از قلم باریکتر
و دو طرف آن باریک [illegible] و چون بخشم آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد و با اندک [illegible] **افعال و خواص** [illegible] آن جهت
جراحات [illegible] و [illegible] انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد **دلفین** بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و نون اسم
یونانی و بعضی گفته‌اند [illegible] اسم نوعی از سمک است [illegible] و بفارسی خوک [illegible] و [illegible] دراز و [illegible] سوس [illegible] مانند **ماهیت** آن حیوانی است
دریایی و [illegible] آن شبیه [illegible] و دندان دارد [illegible] بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند مگر با جماعت [illegible] **طبیعت** [illegible]

درب با عسل ان **افعال و خواص** آن گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و ریختن در چشم و نیز اگر هم خوردن و مالیدن آن جهت درد

مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا خیلی جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه بسیار مفید و تعلیق دندان آن اطفال

جهت دفع فزع ایشان موثر **دلق** بفتح دال و لام و قاف بفارسی دله و باصفهانی موسوره نامند **ماهیت** آن حیوانی است کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه

بآن و در بدن بسیار بهم میرسد و از پوست آن فرو بسیار میدوزند و در لق مینامند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است و لیکن بد بوست و لهذا ملوک از آن می پوشند **طبیعت**

آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن باده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع بر رفع آن و چشم

چپ آن بر آن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت بواسیر نافع است **دلبوث** بفتح دال و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و کاف باصفهانی حجل و در

مکان کلکت نیز گویند و در شام سیر الزیک نامند **ماهیت** آن اسم عربی ثمر گلسرخ صحرائی است اعنی گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون

نخته شود زرد مایل بسرخی و اندکی سرخ دارد کی شیرین با عفوصت گرد و در جوف آن زغب و محتوی بر دانه های سفید طولانی و گل آن بر چهار ترازو بستانی لی بود و مشتمل

بر چهار برگ گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل شود و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس این تخم گل است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و**

خواص آن قابض و رادع اشا میدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و دفع اسهال صفراوی و دموی نافع و بشقیه مسعوره مطبوخ آن و سکون آن جهت بها

و تقویت لثه مفید بدل آن تخم گلسرخ و شامیدن مقدار شربت آن تا ده درم و مرهم آن و مورث سعال مصلح آن گل قند است **فصل الدال مع المیم دم** بفتح دال

و سکون میم بفارسی خون و هندی لهو نامند **ماهیت** آن معلوم است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن دم هر حیوان در طی ذکر آن مذکور شد و گردید

آن جالی و محلل اورام و بر بسته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه بر برآورده جهت رفع شبکوری مجرب است و در جای مذکور شد و چون خون شکم

منجمد گردد و باد در سینه و امعاء و باد در مثانه کیفیت سمیت بهم رساند و از آن عوارض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد و معالجه

آن معالجه شدن شیر است در معده تا شامیدن شیر با اخصوص با شیر خرگوش بمقدار دو مثقال با یک وقیه سرکه تند با مقدار یک باقلا حلتیت با شیر خرگوش

آب تیخ با سکنجبین جلد بعض اشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ گویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی که فاسد شده باشد و دانند که

اصلاح آن متعذر است بری او زند و خون بدن حیوان یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح و سالم میگردد

و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بر آن مترتب نیست و بالاخره ضرر بهم میرساند ترک نمودند و طریق ادخال این است که از دست مریض مثلا

از زیر ربط خون میگیرند بحد لائق و نبض او را ملاحظه مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مفصود از بالای ربط یکدفعه و بسرعت تمام رگ می کشایند و

بسیار باریکی در هر دو نصب می نمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را شد می نمایند و بدستور در بدن شخص ضعیف

و یا بیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و گفته اند که بعضی بسیار حیلی مبین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر دقیقه یک دوره طی

مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج و تجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد مینمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را جدا یک دو چ

عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام یکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس اخراج قدری خواه قلیل خواه کثیر و ادخال خون صحیح

بدل آن بی فائده و باعث فساد آن بعد چندی باقیمه خون فاسد بحال الکیفیه و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشند نایاب نیز خون هر یکی موافق

مزاج اوست و همچنین خون مستعملین حیوان بالنسبه دیگر و سنی نیز دیگر و هم خون قوی بضعیف غیر موافق و تازمانیکه استحاله یابد بسبب امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف

المزاج و یا بسبب فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز مینماند پس این حال باعث ازدیاد علت و ضعف و هلاکت است نه اصلاح والله اعلم بحقیقة الحال

دم الاخوین از دم الثعبان و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرا دوکهی و بزبان انگریزی نیز نامند **ماهیت** آن صمغ است خالص

احمر مایل بتیرگی و قوت آن تا مدت دو سال باقی میماند و گویند عصاره گیاهی بحری است که از جزیره سقوطره و بنادر حضرموت صاحب تحفة المجاربین گفته که عصاره میوه چوبی است

و در ادویه و اغذیه مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغی است و بعضی مینامند که گیاه و شجره و ترابی و بهترین آن حکیم ابو الخیر ... است که قطعات آن بریان

نباشد و بعضی گفته که صمغ لیقم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند جزیره زنگبار در آن مواضع لیقم نمی شود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست
ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره و صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر از آن قبیل لیکن آمیخته
بریزه های چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این ادنی نوع دیده شده و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب **طبیعت** آن
در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه غذائیه و بعضی گرم در اول و خشک در دوم دانسته **افعال و خواص** آن نافع جهت قطع
و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق ابدان و دفع سیلان فضول و نزف معده و زوال حرارت کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال کهنه
و سفوف آن جهت سحج و شقاق مقعده و بواسیر و استعمال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن
جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات هر نوع که باشد مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن نیم مثقال
تا یک مثقال بدل آن شادنج و عصاره لحیة التیس و گویند چون بلور در شیشه و ابدان تنگ کنند صاف تر و رنگین تر از عقیق می شود و در این امر بدیل ندارد **دمادم** بفتح دال
و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم **ماهیت** آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف می باشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاه
و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرخ تر و شفاف تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی **طبیعت** آن سرد و گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی
رطب اطفال و تسخیر انسان و قاطع سیلان لعاب از دهان سرد و مقدار شربت آن برای اطفال نیم دانگ و غیر اطفال یک دانگ است **دماغ** بکسر دال و فتح میم و الف و غین
معجمه **ماهیت** آن مغز سر حیوان است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن جهت
رفع خشکی دماغ و برسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آب کامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد بالتفصیل در ذکر هر یک حیوانات
مذکور می گردد **دمعة الشجر** گویند صمغ لبلاب است **افعال و خواص** آن لعاب جالی و جهت ... آزموده است **دمیا** بزبانی نوعی از ماهی است که در مصر
و حوالی آن می باشد و در حرف السین ... انشاء الله تعالی مذکور می گردد

فصل الدال مع النون

دند بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین است
و بفارسی تخم بیدانجیر خطائی و بهندی جیپال گوته و جمال گوته نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است در غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک بقدر فلفل ... مایل
بکوچکی و در طول از آن کمتر و هر دو غلاف آن خاکی و سبز غیر منقط و مغز آن در باریکه هم پیوسته شده مغز ها دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه
و بالای آن متصل بمغز نیز پوست رقیق و در وسط آن سه پرده مغز تنیانه و پرده و آن ... سفید سبز رنگ ... مائل بزردی و سیاه و پوسیده می گردد و این
در دو سمیت می باشد و طریق استعمال آن است که از اعضا الحاجة قبل از آن ... که پرده میانه آن را بر آورده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن
مذکور شد و در مقدمه این کتاب نیز و بهترین آن سفید بالیده است و بعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده
مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از سمیت نمی باشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه برگ بادنجان و از آن نازکتر و کوچکتر و درخت آن ... در هند و بنگاله
و غایت ... آن دیده شده و گل آن ... و مائل بسفیدی منبت آن ختا و چین و هند و بنگاله و سنجرستان است و ثمر ختائی و چینی آن بالیده تر و خوشتر از هندی و بنگالی و سنجری از
ضعیف العمل تر است **طبیعت** آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم **ماهیت** **افعال و خواص** آن مقطع و جالی و مسهل بلغم و
سودا و اخلاط غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات خام ... و مفتح سدد ... جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و درد کمر و
ساق ... بالجمله اکثر امراض بارده ... رطوبیه ... بتنهائی و یا با ادویه مناسبه مقویه معینه ... چون حلق را ... اگر بدان ... سوزش و دفع آن ...
نگردد و اکثر مردم ... و بهتر است جهت دفع آن حب ... دانه کشمش یا مویز دانه بر آورده ... خواه بالای آن و دلی ...
و دانه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی از آن ... و اسهال کنند با اطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد ... تازه که ...
و الا با شیر مرضعه آن حل کرده مرض ام الصبیان ... مرض ... در آن مرض پهلوهای اطفال ...
نیز ... و در اکثر اوجاع ... ام الصبیان مشارکت دارد ... باقاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن اکثر امراض مستعمل ...

اکتحال آب برگ آن در چشم گزیده باعث عدم تقصیر ... باید که قلیلی باشد زیرا که قدر کمال مضر ... دارد و ضماد آن ... جهت شقاق و ...
در جمیع آفات ... با آب لیمو و ... تحلیل تازه جهت ... مناسبه جهت ... اورام بارده و احتیاج ... سیاهی ... لیکن مورث تورم ...
و ... چون ... از ازاله کند و تکرار آن موجب ... مضر محرور المزاج ... در اول فصل ... استعمال آن ... مصلح آن ...
کردن ... و ... آن ... با آب لیمو ... بعد ... با کثیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندکی زعفران استعمال نمودن ... تریاق ...
... سیاه ... و عصاره ... و ... و اشنان ... اندکی زعفران است و ... بالای آن ... افیون ...
مضر و استعمال آن ... مقدار شربت آن در قوی الابدان ... تا دو ... و در غیر آن ... و اما با مصلحات و معطیات مذکوره و چون کسی ... بسیار
و زیاده از مقدار ... گرمی کند ... و اسهال بسیار آورد باید که ... با شیر تازه دوشیده ... روغن ... و ...
... کسی ... از آن بخورد و احوال او متغیر شود باید که ... شیر تازه دوشیده ... بخورد ... کند ...
تخم خرفه و لعاب ... روغن گل ... بادام شیرین و ... مقدار ... مصلح ...
و آب گوشت و اگر ... عارض گردد ... و روغن گل و ... شیر تازه دوشیده و ...

فصل الدال مع الواو

... دوا ... بفتح دال و واو ... تحتانیه و الف و سکون ... لغت یونانی است بمعنی قصب ... ماهیت آن ... است که در سنگلاخ و زمین صلب ... ساق ...
... طول آن ... زیاده ... و در ... آن ... چهار برگ ... بالای ... آن چیزی ...
... و در آن تخم آن ... **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی حرارت معده
و مصلح فساد آن ... رطوبات غلیظه ... محلل ریاح شکم و رافع ... و خوشبو کننده دهان ... است **دوبیا** بضم دال و سکون
واو ... هندی ... بفتح میم و سکون ... **ماهیت** آن ... است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمین های
نمناک ... **طبیعت** آن ... **افعال و خواص** آن ...
ساق ... سفید ... جهت ... گزیده ...
... و تنهائی جهت تحلیل اورام حاره
... در بنگاله ... **دولام** ... **ماهیت** ...
... **دود القل** ... بفتح ... و سکون ...
... **ماهیت** آن ... **طبیعت**
... **افعال و خواص** آن ... **دود الحریر**
بفتح ... **ماهیت** آن ... سرخ رنگ ... در بعضی بلاد ...
... و در بعضی ... تخم ... در بلاد سرد ... در پارچه ... لطیف ...
... در بلاد گرم ... احتیاج ...
... تخم ... سفید رنگ ... پارچه ...
... سرخ رنگ ...

و آنها اندک اندک می خورند و بتدریج بزرگ می شوند و چون بزرگ شدند احتیاج به بریده کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درخت و شاخهای از آن را نزد آنها می اندازند و آنها می خورند زیرا که خوراک آنها همان است و تا سه و یکماه سیر شوند و میگویند در این هنگام شش روز به یکبار یا هر هفته یکبار برگ توت نمی خورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم

سیم و چهارم روز بعد از آن پیله بر خود می کنند و تا سه روز دیگر پیله آنها با تمام میرسد فاوری را برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی نگاه دارند و آنها را بر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون می پرند

کسانیکه پیله ها را بر ای آنها نر و ماده آنها را با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش میدهند و تتمه پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در اندرون پیلها بمیرد از برای

احتراز تتمیم از جهت سوراخ شدن خوب برنمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ و پیله سطبری شده بلکه از آن قوی تر و به بلندی

و در بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ می شود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می شد یکی اوایل بهار یکی اوایل برسات و یکی اوایل خریف انچه در اوایل بهار و اوایل ساون

یعنی ایام موسم بارش می شد بهتر میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت

خفقان و سه درهم از خشک آن که سوده با مرق گندم خیار روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد طبیخ آن با روغن گنجد جهت خناق و

اورام بارده و تقویت باه و تلطیف مزاج بدان بغایت سن آن خوردن گوشت مرغ مسمن مقوی باه و ضماد سوخته آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن مرغ آن

و تعلیق بگردن درخت خشک کرده آنرا قدر ارغوانی جهت رفع تب موثر است **دود خشب الصنوبر** بفارسی کرم درخت کاج نامند **ماهیت** آن کرمی است سبز

رنگ در درخت کاج تکون مییابد **طبیعت** آن حار حاد قریب بذراریح است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در ذراریح ذکر کرده اند **افعال و خواص** آن ضماد و تدهین

آن جهت انفجار دمل و اورامی که حاجت بشکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان

و اعراض خورنده آن مانند اعراض خورنده ذراریح و مصالحه آن نیز قریب بدان است **دود الخل** بفتح خاء معجمه تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند **ماهیت** آن

کرمیست در سرکه بار یک که در سرکه تکون مییابد **افعال و خواص** آن سعوط آن جهت ... در دماغ تکون مییابد قوی الاثر و ضماد آن ... و محلل و مقوی

اعضاء است **دود الزبل** بکسر زای معجمه و سکون باء موحده و لام **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ کوچک که در سرگین متولد میشود **طبیعت** آن گرم و تر

افعال و خواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت قرطه که ریختن موی تمام سر و مقدار یکجا است و داء الثعلب مالیدن آن

آن جهت بسیار امراض معتدله مفید **دودسر** بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و تشدید معجمه نیز آمده و در آخر مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتی است مانند گندم و در

فروع آن سر و بید و از آن دراز تر در دشت تر و دانه آن بارکتر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی ... نیز و در سر خوشه دو ... مخالف با ... تشکیل متفیه و دانه

در میان پردهای غلاف آن خوش طعم مایل بشیرینی و شیرازی تخم آنرا اکار نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن

منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبیه و در ... آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت خنازیر منضج و مفتح آن جهت خوب منضج و اکتحال آن با

تسمیح و بهاب مصری جهت تحلیل دانه که در چشم برآمده باشد و ضماد آن تنهائی جهت جرب ابتدای اورام صلبیه و داء الثعلب نافع مضر انثیین مصلح آن کثیرا مقدار شربت

آن تا دو درهم است **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه برگ رازیانه و

از آن کوچکتر و بار یکتر و بلندی اشبری و گل آن چتر دار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و در غایت عطریت منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتابی و تخم آنرا قسلیه و نیای

حشیشة البراغیث و لیغیه و لیلکدی یاسمن نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را بسوزاند و تخم آن شبیه بانخدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بگشنیز و گل آن

سفید و چتر دار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و غلظت انگشتی و برگ آن نیز شبیه جالینوس دوقو دوقس را کلیه ... دیسقوریدوس

از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مومن نوشته که این تحقیق اقرب است و من اقسام از آن را مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن مسکن سیر دردمن و مفتح سدد حیض و ادرار بول و قوت و مسقط جنین و با شراب جهت ... تیلاد و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض و دستور

برگ آن اضعف العمل و بیخ آن ... اعمال آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ ریاح و معین هضم و اشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه سینه و اخراج اخلاط آن

تحلیل مواد غلیظه از امعاء و استسقای رحمی و مقوی افعال آن تخم کرفس مقدار شربت آن تا دو مثقال و بدون تخم کرفس جهت گزیدن عقرب و تنقیه رحم و اعانت حمل

و قطع شهوت در مجرورین و یابس مزاجان و طول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آن را بکوبند و بر رخت خواب بپاشند رفع اذیت کیک نماید رنگ در انجا بیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص تند و قوت دارد آن ضعیفتر **دوقو** بضم دال و سکون واو لغت یونانی است و آن را دو قو اعزیا و دوقو ربی نیز نامند **ماهیت** آن تخم جزر بری است و بیخ آن استافلین گیاه آن را خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آن را بسیار دوست میدارد و گویند شبیه است بزرع آن ابد ران نامند یا نخواه است و آن را ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ رازیانه و آن را ریزه تر و چتر آن مانند چتر کشنیز و گل آن سرخ و تخم آن زغب دار و خوشبو و بیخ آن سفید انگشتی و بار کین از آن و قریب شبری و در طعم مانند جزر و در قزوین کرز نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سواء تحریک باه و در جزو خواص آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم است اشامیدن آن جهت سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و اضعف باه و ازدیاد منی و تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمی و تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار طمث و حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و حسن ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سایر افعال و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و اشامیدن یک درم تا دو درم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و بر آشامیدن آن ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و طول طبیخ آن به موضع عقرب گزیده نافع **مضر** باه محرورین **مصلح** آن کتیرا و **مضر** مثانه **مصلح** آن مصطکی **بدل** آن در دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن بزر تخم کرفس است **فصل الدال مع الهاء** **دهن** بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از چوب یا نبات گیرند یا از گلها یا شکوفه ها یا برگها یا چیزی حیوانی و هر زیتی در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال ذکر یافت و دهن هر چیزی در جای خود مذکور است و در **دهن البلسان** تخم بلسان است و بلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبن است و دهن و مهمله بالف و دون بفارسی روغن بلسان نامند و از اللبن البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبن است نه دهن **ماهیت** آن سه نوع است خالص مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزی است سیال اندک غلیظ چسبنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم حادی از صفت آن آنکه اگر در صاف حقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین نگردد و چون در آب حل کنند آب را مانند شیر گرداند و چون به جامه آلوده بشویند در شستن از آن اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هر چه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اوایل طلوع شعری یمانیه درخت آن را تیغ زده آنچه از آن تراوش نماید بگیرند و **مصنوع** آن که معمول این زمان است آنست که بگیرند چوب بلسان و حب بلسان هم و سنبل و سعد و سلیخه و قصب الذریره و تخم ترب اجزای متساوی و همه را بکوبند و مجموع را با ده وزن آن زیت تا یک ربع روز به گذرانند و صاف نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز سلیخ و برگ چوب و حب بلسان را در آب جوش میدهند و با روغن زیت و دهن سوسن و بستور مقرر ترتیب نمایند و این بعد از آنست و **مغشوش** آن آنست که از بعضی با اکثر ادهان شاید و در جنبه که مقدار اوجب مصطکی و سوسن و امثال اینها مغشوش مینمایند و بعضی بعسل و موم و روغن بوره خالص از آن نیز همچنین مسکنند و این او از تر است **طبیعت** خالص آن در اول سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه **افعال و خواص** آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و فروغ سرد و اوجاع مفاصل و حلق و دندان و عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و عشا و ورده و حدت البصر و نزول الماء و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب النفس و فرح یه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و حصر البول و سلس البول و استرخای تضیب و امراض مفاصل و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و دفع لرزه ها و فتح و امراض مفاصل و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و تجفیف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن آن و احاطت از حرکت بهر نوع که استعمال نمایند شربا و طلاء و تمرخا و اکتحالا و تقطیرا و سعوطا و حمولا و فرزجه و منفردا و مرکبا نافع و مانند تریاقات است و در مرکبات مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سایر سموم و خانق النمر و امثال این است و اشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع اذیت خانق النمر و قطر و نهش هوام است و دیگر اثر و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون با روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه بدستور و حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با آرد باقلا جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال و آن یک وزن و نیم تا دو وزن آن روغن تیون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب و عود بلسان

جوشانیده باشند و گویند روغن گاوی که دران مرکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاج را در روغنهای مناسبه حل کنند
در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن میتواند بود **دهن الکرجن** بفتح کاف عجمی و سکون راء مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است **ماهیت**
آن روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که در نبت آن اسلام آباد که شهر سنبر باصطلاح قدیم و بندی و چاتگام و جات کام نیز میباشند بسیار است حاصل می آورند
بزدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و یا بجای دیگر و نیز رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد
سرخ بسیار تیره مایل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و در برای دفع کرم خوردن چوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنگاله
اکثر میمالند و مصالح در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل نکها مینمایند و چوب آن درخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازگی چرب مانند فتیله دهن آلود
مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل اورام است **دهنج** بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنه
فرنگ نامند **ماهیت** آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و امثال آن تکون مییابد از انجه که بر بیشه که صعود مینماید از ان معدن و در خلال فرج
آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول الزمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و حاصل آنکه از بخار معدنی میباشد و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت
کدر گردد و گویند غیر و زده نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مایل بسبزی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مایل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و انرا دهنه فرنگی نامند
و بعد از آن در بهتری طاوسی مایل بسبزی است و بدترین همه طاوسی مایل بسیاهی و معدن آن فرنگ است و از انجا می آورند و انطاکی گفته که از مس
تبریز می آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و نیز از سیم میباشد و انچه فرنگی است
انرا فرندی نامند جهت آنکه بران نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و نیکوترین و ترش میباشد و بهترین آن است که چون بسایند در آبگینه
ریزند آبگینه رنگ ندارد و بدترین آن بالعکس و فرق میان طلائی و نقرئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمون بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد و یا شمشیر بسایند اگر
زرد طلائی برآید طلائی است و اگر برنگ نقره نقرئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره غیر دزده شیرین است و مستعمل در اکثر
عین همین نوع است پس نقرئی و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است **طبیعت** در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص**
جالی و ملطف و مفتح و ... آن نافع در سموم مشروبه و سمی از انرا چون با آب لیمو بسایند و خورده اگر یا شامد و کند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود
سم قاتل است بجهت اسعاد و گویند معالجه بدیر بیعت خنگاه داشتن آن در دهان فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محکوک آن با آب سداب جهت رفع صرع و
... آن با مشک سوده سه دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب بخصوص مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا مساوی
کرده سوده و بجهت ریخته در چشم کشند و از خواص عجیبه آنست که چون بسایند در چشم دوا کشند دفع حیض الکبوان نماید و طلاء آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی و در سم
و تهییج اعضا و جهت بهق و برص نافع و اذیت عقرب گزیده نافع **دماسا** بفتح دال مهمله و خفا و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و در جامع بفتح دال و خا و ها
و فتح میم و الف و فتح ها و در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی شکاهی است و فی الحقیقه غیر آنست **ماهیت** آن گیاهی است ... فی الحقیقه شبیه بگیاه شکاهی **طبیعت** آن سرد
و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن نافع جهت دوار و جوشش ... و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و
دفع دامیل و جذام نافع **فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه دیفروجیس** بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و راء مهمله و
سکون واو و ... سین مهمله ... لغت یونانی است بمعنی عصا خفا الاحراق و دیفروجیاس و دیفرجاس نامند **ماهیت** آن سه نوع است یکی معدنی است که از
جزیره قبرس از جاهای بیرون می آورند و با آفتاب خشک نموده میسوزانند و این نوعی از طین است که بعد از خشک شدن مانند حجر صلب گردد و دیگری در خاک ... است
که بعد از گداختن در بوته میماند و آن در طعم قبض ... و نوعی دیگر مرقشیشا سوخته است و این را یونانی لوراطیس نامند و در تون حمام تا چند روز انرا مانند آهک
میسوزانند و چون سرخ گشت بری آورند و رنگ این سفید مانند نوره است و بعضی از سنگریزه مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن است که در آن طعم نحاس باشد
در زبان بسیار تقبض و خشک گرداند و بعد از آن در خوبی نوع دوم است و سرد و مستعمل اند **طبیعت** آن گرم و خشک بسیار مجفف و ... تانی مرکب از

حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه **افعال و خواص آن** نفخ آن در حلق جهت اسهالی خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و انجام

زخمها و لهات متقطع و حبس خون آن شربتی از آن تکرار عمل بسیار جهت قروح خانه و دبر و خوردن گوشت زائد و نرم و باریک گردن مو تغلیظ و با موم و روغن جهت تحلیل صلابت

خشک کردن قروح سر و چون با سرکه لیسانیده و بر بدن بمالند جهت رفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است **دیکیقیس** بکسر دال و سکون یا مثناة تحتانیه و کاف و فتح یا

موحده و سکون را مهمله و کسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کاف و سین است و بشیرازی مرگ موش نامند **ماهیت** آن چیزی است مصنوع

از زرنیخ و زنجار و ... که مجموع را سائیده در ... مضاعف یعنی یکی بر دیگری ... گفته اند از تراکیب اطبای فارس است ... داد

کنند از تراکیب ... ساخته اند **طبیعت** آن ... کامل است **افعال و خواص آن** ... جهت اکله و ...

و هر عضو که باشد ... باصلاح آورده ... ناصور و قروح ساعیه فاسده ... جراحات ضعیف رطوبات ... آن

غسل جهت قلع آثار ... خوردن آن ... از خوردن ... عارض میگردد و علاج این ... مانند علاج ... آن

مذکور شد ... **دیساقوس** بکسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است

بمعنی ... **ماهیت** آن نوعی است خار ... ساق آن بلند و خاردار ... برگ آن ... باریک

آن ... برگ ... از ساق آن و برگ ... خاردار ... برگ آن ... برگ متصل بساق

و ... آب باران ... جمع میشود و ... شاخ آن ... خار ... خاردار و ... سفید میگردد و چون ... در جوف آن

کرمهای ریزه سفید ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ... با قوت ...

... جهت تحلیل ... غلیظ و تفتیح سدد و رفع ... و تقویه ... و محلل خناق ... و مخرج ...

... جهت ثالیل و قروح ... جهت ... گردن ... سوختن ... مستعمل ... آن

... بجای ... آن ... در ...

... آن ... در شیر ... که ... آن ... کرمهای جوف ... آن ... جهت ...

... **دیودار** بکسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ... واو و فتح دال و الف و را مهملات

اسم فارسی است و بعربی شجرة الجن و شجرة ... نامند ... زیرا که دیو ... درخت ...

... **ماهیت** آن ... درختی است ... و ...

... اعلی ... از ...

... و چوب آن ... و طعم ... قریب ... برگ

آن ... برگ ... آن ... و ...

... **طبیعت** آن گرم و خشک ... **افعال و خواص آن** ... محلل ... اورام بارده

... بادها ... جهت ... و ... اورام بارده ...

سنگ گرده و مثانه و رفع ... تحلیل ... شکم ... جهت ... مسهل ... آن ...

... اورام بارده نافع است ... **بدل آن** ...

حرف اول ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذافنی الاسکندرانی بفتح ذال معجمه و الف

و کسر فا و نون و یا آخر حروف لغت یونانی است بمعنی غار الاسکندرانی **ماهیت** آن گیاهی است برگ آن ... درخت غار ... برگ ... و ...

بزرگتر و سفید طولانی و شاخهای آن بقدر شبری و از ساق تا بین برگ آن ثمر میروید بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخ آن خوشبو و شبیه بعود تلخ و منبت آن
کوهستانها **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اشامیدن بیخ آن بقدر شش درم با طلا کردن آن از شراب جهت ادرار نمودن
بول و حیض و اخراج مشیمه و رفع تقطیر البول و حبس آن نافع مقدار شربت از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است **داقنی دیاسیس** بکسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و دال الف
و سین مهمله و داقنویداس بفتح دال و الف و کسر قاف و ضم نون و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و سین مهمله نیز آمده لغت یونانی است بمعنی شبیه بغار
ماهیت آن گیاهی است از نوع ... شبیه بالورق است و بعربی غار ... و در شام لقبه نامند ساق آن بقدر ذرعی و شاخهای آن بسیار باریک و در نصف اعلای آن
میروید و پوست شاخهای آن ... و چون بخایند زبان را بگزد و گل آن سفید و ثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد و دانه آن کوچکتر از حب الغار و منبت آن مغرب زمین و
ارض شام ... کوه لبنان **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حاد و مفتح و محلل اشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم و
اخلاط غلیظه و مقی و مدر حیض و بدستور اشامیدن پنج حبه از دانه آن و خائیدن آن جالب بلغم است از دماغ و حمول آن مدر حیض و بدستور شربت آن و اشامیدن
آن مجوز نیست زیرا که مقطع و محرق خلط ... است و مصلح آن نشاسته و کثیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط و از بیخ و ثمر آن تا دو مثقال است **فصل**
الدال مع الباء الموحدة دوباپا بضم دال معجمه و فتح باء موحده و الف ... نام ... که ... **ماهیت** آن از جمله حشرات الارض ...
از فضلات ... بهم میرسد ... سفید ... باشد و ... از رنگ ... زرد ... بزرگ ... سیاه و ازرق و زرد
و بهترین ... سیاه آن و بعد از آن ازرق و بدترین همه زرد و آن خالی از ... **طبیعت** آن در اول گرم و تر **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و ...
... و اشامیدن ... آن ... جهت ... ولادت مجرب ... اند و چون ... بزرگ ... بر ... چشم ... بمالند ... مداومت نمایند ...
... بدستور ... بر موضع ... بمالند ... تقویت ... و جهت ... نمایند ...
... چشم ... گوشت زائد آن مادام که ... باشد و مداومت ... تحلیل ورم چشم ...
که خوردن ... جهت تقویت باصره و منع ... چشم مجرب ... در تحلیل ... قوی است ...
... جهت ازاله ... مجرب یافته اند و بغدادی نوشته که حکایت کردند ... از عوام و زنان که تجربه نموده اند ...
... جهت ازاله ... چون ... بعد از ... و در آفتاب می نشیند و موضع ... مکشوف نمایند ... زائل گرداند ...
... است و چون ... و ... سازند و بر دارند ... گرم ... آن ...
... نمایند ... جهت ... و ... غسل کننده ...
... و چون ... بسیار باشد ... **دفل** بفتح دال و سکون فاء موحده و لام
... **ماهیت** آن ... سیاه ...
... سیاه ... شده ...
... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** ...
... جهت ... و تپ ربع و ضماد آن جهت اورام و سرطان ... و اسقاط ...
... جهت ... رحم ... ولادت ... و خروج آن ... رحم ... و جهت تسهیل ولادت
... و مصلح آن ... و آن تا دو درم ... استخوان ... سازند و موی را بآن ... جهت رفع ...
موی ... مجرب ... از ... و ... از خاک قبر مقتول ...
... مجرب ... اند و بدستور جهت ... **فصل الدال مع الراء دراریج** بفتح دال المعجمه و دو راء مهمله و الف ...

۲۹۹

واول مفتوح ودوم مکسور وسکون یاء مثناة تحتانیه وحاء مهمله بترکی الاکلنک و بدیلمی دار باس و باصفهانی ضمچی ازسلین نامند **ماهیت** آن حیوانی است دو نوع میباشد

بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور و کوچک آن از مگس زرگتر و بد بو بر نبات تازه می نشیند و در ابتدای تکون میباشد بهترین آن بزرگ طولانی است که در رنگ آن

باید و زرد مائل بسیاهی و سرخی و یا مخلوط زرد که بعرض در بر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط است باید زبون و بسیار اقسام آن غیر مستعمل چون کرمی که از برگ درخت

اختیار از و بول جاری شود **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن بسیار تند و شقاق و تقرح جلد وارد و جهت

و مقطع و مفتح و اشامیدن مجموع آن رافع سنگ و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و نیز اشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهت رفع عروق سنگ

گزیده بهترین ادویه است و گویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع میگردد و عوام را اعتقاد است که سنگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن تکون میگردد

و این دوا اشیا را با درار دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز موثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و اگر در پارچه پیچیده به بخار سرکه جوشانیده

بمانند تا بمیرد حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن میشود و در استعمال آن مجوز و اکتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و برص

و تحلیل اورام بلغمیه و با قیروطی جهت قلع ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و رفع ثالیل و حمل و طلای آن

و مثل و چون دست و پاهای آنرا انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس روغن زیتون بجوشانند تا مخلوط شود و قطور آن قطع

سامعه و درد گوش و طلای آن جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و تقرح مفید و باید که چشم را محفوظ دارند که در آن اخل نشود و چون نوع سیاه

سرخ آنرا گرفته در روغن بیندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع فرج که مقدمه تحلیل است موثر هر چند مزمن شده باشد و طلای محرق آن با خردل جهت

و با قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن بعید و سوخته آن و گفته اند سه طسوج و زیاده کشنده است بارد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم جهت اس آن

و تهالط و ورم تقشف نواحی آن التهاب و حرقت دهان و معالجات آن قی فرمودن بیمار بشبت مطبوخ و روغن گاو و آب گرم ممزوج به روغن و حقنه

با شعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و اشامیدن شیر گاو تازه و دوشیده و آب گوشتهای چرب و اشامیدن آب برگ خرفه تازه با کره و ادهان

ثنیه و حکاکه بدن با روغن گل و سفیداب سفید و مرغ در تحلیل و گفته اند بر و بالهای آن تریاق است و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است **ذرة** بضم ذال معجمه

و کاچاورس هندی است و هندی جوار نامند **ماهیت** آن حبی است سفید و شیرین و از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی پر از دانه و نبات آن بقدر یک قامت

و زیاده بر آن و شبیه بنیشکر و نبات خنار روس بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین شیرین است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قوی الغذا

قلیل از دخن و مخفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مثل خنار روس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن مبرد و مخفف و رادع و محلل جمیع اجزای

گیاه آن و برگ آن را ابوحنیفه گوید بلغت تازی نباتی را گویند که شبیه گندنا و بر سر نبات آن علامتی که تخم آن در آن باشد و در تر و تازگی آنرا بخورند و چون خشک گردد

نوع آن الشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست سیاه از آن جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پرآب و بعضی انرا حبه قوت گفته اند **فصل الذال**

مع النون ذنب الخیل بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور است بلغت یونانی

ماهیت آن دو نوع میباشد یک نوع نباتی است که در قرب آبها و خندقها بسیار سبز میشود و شاخهای آن مجوف و بسیار مائل بسرخی و با خشونت

دیگر بر بالای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بادام است و بر گلهای خرد و بر اشجار مجاور خود می پیچد تا بالای درخت می رود و از آن آویخته میشود

و نوع آن حبشی است صلب بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن مدت ها باقی میماند و تو بعد بگیرانکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف

نوع اول و از آن سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد و خشک نشده و انرا ابرزمین و دیگر نقل نکنند و

کتاب حبیالیس آورده که آنرا فرس کوبی نامند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن قابض و بی الذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم

از زنان جهت سرفه مزمن امراض سینه و ضیق النفس حار و استسقاء و ورم حار جگر و التیام اسهالات حاره و سلامی که سبب باشد و قرحه امعاء جهت مثانه و کثرت بول

و جهت التحام فتق والتیام روده مطبوخ موثر و شرب با حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و فتیله امعاء و ورم مقعده و ادرار حاره و احتقان

وسودا عصاره آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یک درم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن در حمی اعصاب مصلح آن بنفشه و ضماد برنج و دوم آن بار که جهت جراحات کهنه و اورام معده و کبد و استسقا مفید است **ذنب الخروف** بفتح خاء معجمه و ضم راء و سکون واو و فاء **ماهیت** آن گیاهی است بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از هم دور شبیه ببرگ هندبا و گل آن شبیه بگل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام و حضرموت و بیت المقدس کثیر الوجود **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن اشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزنده و کلب است و ضماد آن بر موضع گزیده [illegible] و قطور عصاره برگ آن و ضماد سائیده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند **ذنب السبع** بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله **ماهیت** آن گیاهی است ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر و خارهای نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان و از عقب آن گلهای سفید مایل بسفیدی اطراف آن خاردار و در سر آن چیزی مستدیر و در عقب آن غلاف [illegible] از رسته مانند تخم و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و با رطوبت لزجه قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن جهت رفع ورم و سعدیان جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آن را بجوشانند و بر عضو مولم بمالند تسکین دهد و در حال بیخ آن جهت استحکام استخوان شکسته [illegible] بقدر یک مثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصاره آن جهت استرخای اعصاب و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید و مضر [illegible] مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال است **ذنب العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح راء مهمله و باء موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس صامریوما است و بعضی گویند گیاهی است شبیه بدم عقرب زرد رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و نبت آن با [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع **ذنب القط** باصطلاح اهل شام گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن [illegible] و بیخ آن شبیه بشلغم و طعم آن [illegible] آن [illegible] معروف نزد یونانیان [illegible] **افعال و خواص** آن ضماد آن بهر که جهت گزیدن [illegible] نافع است **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش

فصل الذال مع الهاء **ذهب** بفتح ذال معجمه و هاء و باء موحده بعربی [illegible] و بهندی سونا [illegible] زر و طلا [illegible] **ماهیت** آن اشرف فلزات است [illegible] **طبیعت** آن معتدل مایل بگرمی و با رطوبت غریزی **افعال و خواص** آن ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و طحال و گرده و مثانه و باه [illegible] امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان [illegible] وضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام [illegible] و یا با ادویه مناسبه [illegible] محلول [illegible] با مروارید که در آب [illegible] کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره [illegible] و جهت جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا [illegible] جهت اخراج سم مجرب و با خلط میل سرمه از آن جهت تقویت بصر و منع [illegible] جهت [illegible] در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان [illegible] جهت رفع اکله و اشامیدن آب طلا [illegible] جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع [illegible] محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیة [illegible] آن جهت [illegible] آن که بقدر دانه خردلی [illegible] و چون گوش [illegible] اکله [illegible] سوداوی است [illegible] مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط [illegible]

دفع بید قوی القلب و دلیر و شجاع و ازام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زرد بپای باز بندند در شکار دلیر تر گردد و چون از ان شکل سلسله ساخته در خواب

بیداری صاحب توحش من جنان و خیالات سوداوی در دهن نگاه بدارد دفع جمیع اعلال او میگردد **فصل الرابع مع الیاء ذئب** بکسر ذال معجمه و سکون

همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی قورد و بهندی هنذار و بشیر و بلغتی بک و بلغتی دیگر بهیلاری بر سه نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف جری النفس ...

آن متخیل بلغتی بعضی حیوانی است **طبیعت** آن در سیوم گرم و خشک **افعال و خواص** لحم کباب آن جهت امراض کبدیه بغایت نافع و چون بسایند و مقدار

... دانگ ازان در آب گرمی بیاشامند و اگر نباشد با شراب با تامند جهت استسقاهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و مقوی انعاظ

نعت و مقدار شربت آن یک دانگ و زهره آن بمقدار دو دانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه و مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک نخود ازان با طبیخ حمص جهت

تقویت باه بی نظیر و بسعوط و طلای آن از این باب جهت دفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب و کسی که از سردی باشد اکلا و طلا و سعوطا آن جهت نزلات

غلیظه با آب چغندر جهت دفع حمرت چشم و ... ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و خشاد ریکر و زردی و ضماد آن با روغن ... در

دباد و بیناسه جهت نقش و جلد و دار الثعلب و درد مفاصل و گویند چون زهره از الطرخ کرده مجامعت نمایند دیگری بر ان زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و خشک

خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده جهت ربع و امراض نفسانی بغایت مفید و پیه آن جهت دار الثعلب و داء الحیه و ورم نرمن و دماغ آن بمقدار یک

قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداخته آن در آب سداب و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی از سردی مفید و تجربه موی آن

سبب گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن بجهت جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت

... استخوان زیر دو ضماد آورده که گرگ سیاه بخور بر دیگر و ... بخور گرد و مانند سنگ گرچه همه حیوانات قضیب شان از عصب است قضیب روباه و ذکر گرگ

استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم انزال در ... گاه بازو بیرون نماید کار آن آویخته باشد هر چند که گرگ گرسنه باشد

اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان سپر باد حمولا و چون خصیه از او بریان کنند و بخور بکنند قوت باه بیفزاید و چون خصیه است از آن گوسپند بریان

بریان کنند و لصوقی آلوده زن بخود بر دارد شهوت او زایل گردد و از سطوقی ... خوده که کنفال از ... کشک آن با آب تازه نیز که جهت درد سینه و پهلو و با صعتر جهت ... گاه

بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن است که گرگ استخوان خورده باشد و

علامت آن بسیاری سفیدی آن است که با خشونت باشد و اشامیدن آن با آب گرم و با شراب مفید و بد ستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن

بر ران صاحب قولنج حقنه ... بیماری که از پشم گوسفندی که اتر اگرگ ... باشند و اگر بعوض پشم در پوست ایل بنابند نیز همان اثر دارد و اگر پوست بسته بجای مقعد

آن گذارند و سر ان بسته و برای آن گوشته قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و گرد درانبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار باقلایی ازان کنند و بیاویزند

نیز موثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و خوردن آن با عسل جهت خناق طفلی و بدستور دردر خشک

استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر ران جهت دفع وجع ریحی آن و زحمت حرکات و باز ماندن از رفتار

بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از نفر دیگر بر آن محل گذری نداشته باشد و چون در برج کبوتران

گذارند مار و سایر موذیات داخل آن نگردد و چون در مصر ... دفن کنند و بگیر میل ازان محل ... بگردد و چون ... نام زنان ... بر پوست گوسفندی که گرگ

گرفته باشد بنویسند هرگز ... باشد و چون دندان بیش آنرا در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن ...

قولنج را زایل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمی خورد و چون بوی خون نشنود و یا آدمی خون آلوده باشد و بوی او را نشنود نگذارد و در آنکه اندرون ...

آن آدمی قوی در زور آور و سلاح بسیار پوشیده باشد **باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها را مهمله است فصل الراء مع الالف**

راتیانج بفتح را و الف و کسر مثناة فوقانیه و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتیج و رتیانج و رخبینه و رشینه نیز نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبری است و سه

نوع میباشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد و انرا زفت رطب ... نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صمغ دیگر بعد بر آمدن از تنه درخت خود بخود در دو منجمد ...

دمسقا گردد و سوم آنکه بآتش از اطخر دهند تا منجمد و مسقا گردد و این را قلقو یا و تبیر از ری زنگیاری نامند و بهترین آن تابج است که زنگار آن سفید مائل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و تفلیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن گرم تر

از آتش نادیده آن **افعال و خواص** آن اناسیدن نیم مثقال آن با ده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحات طب

شش و مضمضه آن جهت سرفه رطوبتی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن با منقار کو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش

عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و بآفتاب خشک کرده صاحب زکام بار دو ربع دود آن را بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحات و ازاله حکه

و جرب و خشونت جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثالیل و دفعیه در معقده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق عارض

دبوهر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون بکجید از ان از هر یک نرنج سرخ و سرگین ارنب و به یه بالمنصف خمیر و اجزا اسوده بر آتش گداخته از آتش سیاه نرم قرحه نام

و ضماد الحاجت کهنه قرحه رطوبت کنند بآتش ملایم درد و دود از آن بگیرند بر دو سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ربو و چون بکجید از آن بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان

بضعف وزن آن سفید آب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند مصروف قوی است برای التیام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موسیے

ذرور اموثر در اتیمیج رو یا نیده گوشت است در ابدان صلب و تهییج اورام است در ابدان نرم و چون از آن با نصف آن سبیج و فلفل بار وغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم

سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب و تسکین با الم بسیار دهد از کتاب عالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیدآب بخوردن شیر تازه دوشیده نمانید مصلح آن موم روغن

بادام جهت ... بدل آن ملک الطیب هم وزن آن و گویند بدل آن زیت کهنه است **زراوند** بفتح را و مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا گویند نوعی از سنبل است و گل آن میل دار

نیز نامند و این اقرب بصواب است **رازیانج** بفتح را و مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب از زبان فارسی است و نیز نقار سیے

با دیان و بهندی سونف نامند و بفتح سین مهمله و دال آن بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را رازیانج

و بری را اقومار فون گویند بهترین آن بستانی است **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرم

از برگ آن و بیخ آن قوی تر از سایر اجزای آن **افعال و خواص** آن مفتح سده مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد

و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مخفف تو... و با قوت فاقعه و مانع

طبیخ تخم آن جهت نقصان غشی و با اصل گاوزبان مجرب با زبرسیاووشان و انجیر جهت سرفه و ربو و ضیق النفس با ادویه مناسبه و تنها نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو

و تهیگاه و تقویت و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپیده معده و غثیان و دفع بلغم حامض به رتبه قوت ادویه العیال آن تنها با طرف در دفع اسهالی من دیر ستور بازید

نیز جهت رفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن عطش و التهاب معده و طبیخ آن با شراب یا غیر آن جهت

گزیدگی جانوران سمی چون گزدم و زنبور و مانند آنها و اناسیدن یک درم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض و تلطیف و تجفیف و باخراج آن

از مکان خود و بادر اربول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات و ملایم آن با شیره آن ... خصوص اندک گرم نموده

سفوف آن بشکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج

سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هم وزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرض عارض نشود و آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر

و بعضے در هنگام ... نزد آتش بسیار مانده چون آن رطوبتی بر آید از آن ... افعال آن ابلغ است از عصاره آن که آب از آن گرفته خشک نموده

و در چشم کشند تنها و یا با ادویه مناسبه و چون آب تازه از آن بر آتش گذارند تا دو سه جوش بخورد و کف از آن بگیرند و با سکنجبین و یا تنها در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت

روشنائی آن نافع و چون عصاره برگ تازه آن با زهره قلمواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال آن مانع نزول آب و در دفع ضعف باصره و انتشار

و ظلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و ضماد آن در افعال مانند عصاره است و جهت تقویت باصره و منع نزول آب در چشم نیز ... و ادرار و جهت

تنقیه حشاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و مقلل الخصم و مضر معده مقدار شربت از تخم آن یک مثقال تا دو مثقال و نیز طبیخ آن و مطبوخ آن دو مثقال

تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است **رازیانه رومی** شاخهای آن جو نیسیر از رازیانه بستانی و شبیه بریاس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر است
آن آخر سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جهت تفتیح سدد و ادرار بول تنقیه رحم و فروج ازجه که اسهال مزمن و رفع عفونت حیض و تفتیت حصاة و سپرز و
یرقان و اشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است **راسن** بفتح اول الف و کسر سین
دارای تحلیل ... و بیونانی ایتون و بلغت اندلس جناح و کلیموش نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست بخشبوی خوشبو و تند طعم و بزرگی ... و ساق آن شبیه ... آن
و عریض از شبیه برگ فلومس و ... تر از آن و بوته از ساق آن ... و بزرگ و گل آن مایل بکبودی و حب آن شبیه ... طعم با اندک ... طعم آن اکثر
تند و منابت آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در بستان نیز از آن ... و در بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و تلخی میباشد
خضر و بالا آن قوی تر از پائین است و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی ... و آن قبل جوش است و دوم
دیگر آن شبیه برگ قبل جوش و بیخ آن ... کی انداخواسته و بهترین آن مایل بسبزی تازه کرم ناخورده حفص است و با تحلیل ادویه مجهوله المائیت **طبیعت**
آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و ...
و مثانه و رافع مالیخولیای ... و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سدد جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل ... و
وجع الفشا و غیر آن از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول رطوبی و ادرار بول و حیض و گشودن حیض و شامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و ... مطبوخ آن با شراب جهت
تنقیه امراض سدد و رطوبی بلغمیه و تحلیل اورام آن و لعوق یا ادرار آن با عسل جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و شامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم
و هوام سائر سموم بارده و قطور آن گوش جهت درد گوش و طنین و بخور آن جهت دندان و جهت اخراج کرم آن بر رحم جهت گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن ... جهت
تنقیه و صرع و امراض بلغمی و وجع الفشا و سائر اوجاع بارده و ... مطبوخ برگ آن ... نیز نافع است در مثانه و ضماد برگ آن جهت ... و تحلیل اورام
مضر ... و مصلح آن ... مقدار شربت آن ... درم تا
بدل آن ... گویند جون ... انزال ... جهت تقویت ... گرم ... آن جهت
... و با عسل جهت ... آثار ... افعال ... بهتر از ... است ... قرص معجون آن در
قرابادین کور شد و گویند جون ... در رنگ شاخها و برگ آن ... برگ آن ... و بیخ آن کوچک ... اندک تلخی و ... آن ...
... با عیاشد ... جهت ... گزیدن ... و تسکین ... درد ساعت مؤثر است گفته اند جون ... تیر را العصا ره آن ...
بردی از ... سگ دیوانه **راکب** بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانیست **ماهیت** آن از ادویه مرکبه و از ترکیب جالینوس است و آن قرصی است که
قدما از عصاره ... ساخته اند و در زمان او ... و دو ... و بهترین آن است که بگیرند ... و دو و نیم جزو و پوست انار ساییده ... و
در آب ... بند و بجوشانند و ... تا مانند خمیر شود پس ... جزو ... و مانند آن صمغ ... یک جزو و نیم ... و با عسل اضافه نموده ... و
... واگر ... انار ... اضافه کنند معتدل است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک بعضی گرم ... **افعال و خواص** آن
ملطف ... و محقق ... معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و رافع مواد با عضا و جهت ... اسهال صفراوی و دموی ... الام و ... و ضعف جگر
و تحقیق قروح ... خصوصا ... ضماد آن ... جهت تسکین ... آن مقوی ... در ... و ... و ... آن ...
دوا ... و ... و شعر ... و منزول ان مقوی ... و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ... مصلح آن عسل
است و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر ... نیز آمده و بعربی
... **ماهیت** آن بیخ ... آن بیخ ... که در ... کوهها ختا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد ... هم ...
واکثر ... که بدان ... و ... آنرا ... و گویند که ... بیخ ... زنگی ظاهر ... و ... آن ...

باطراف در زمین رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر از ریشها که بهایه شکل شلغم بزرگ دکو حاکی می آید آنها را بوند بدست برآورده بر کنند ابریده بقطعه دیانه قطعه را
زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار برداری وانکه بزودی خوب خشک گردد و کرم نزند فاسد نشود و برگردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد
وبهترین همه خطائی و چینی و تبتی است که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم است و رنگ اندرون مائل بتیرگی و زردی و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت
باشد و چون بجایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و مضوغ آن زرد و لعاب انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه مالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن را دانک
مائل بتیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و ماميران حافظ قوت است که با آن نگاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف
باشد زبون و غیر مستعمل گفته اند و آنچه مشهور بریوند چینی است از جهت رنگ است که سیاه است نه از جهت آنست که منبت آن چین است و این مشابه است در اکثر افعال
و نزدیک است در مشابهت و صفت و رنگ بهترین این است که صلب سنگین موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف
بترکی و فارسی است نه از آن جهت است که منبت آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان
هر دو صنف است در صفات مذکوره و اندرون و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این است که موضع قطع آن و مضوغ آن نیز بسیار زرد و گرم ناخورده باشد و صنف
دیگر است از عمان می آورند و آن را شامی نامند و آن عود خشن طولانی بغلظت انگشت و قوی تر از آن تیز و صلب اغبر کدر اللون موضع کسر آن املس و ظاهر آن منقبض
بزرقت میاند و این مشهور بر اوند دواب است برای آنکه بیطاره از ادر امراض کبار دواب استعمال دارند و عصاره صنف ذکر که مطبوخ ترنجبین تا غلیظ گردد بهترین است
از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و کهنه دو ساله آن رادی و مضر **طبیعت** آن مرکب القوی در اول دوم گرم
و خشک و مبرد بالعرض بسبب تحلیل و با رطوبت فضلیه لهذا مبرد دی از اکرم منور **افعال و خواص** آن مخفف و قابض و جلا و مفتح و مقطع با د زهر
سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه رقیقه و حمام معتبر مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفرح و ربو و سل و قرحه ریه امعا و انواع استسقا و یرقان سلی
و رفع اسهال سددی و ماساریقا و سطحا ریا و تنقیه امعا و احشا و تحلیل نفخ و ریاح آنها و ورام بارده احشا و تخمه و معض بو اسیر و تواصیر و بیع و چون لکن آن چنین سازند
که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند و آب از آن فرو برند جهت سرفه کهنه بار در طب نیز و فالج و دوا ان بارده و امثال این نافع
و با البیله کابلی و غاریقون و سیرکه حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده دوی
و لمثلین و مهاد جادث از نزلات و بار رسن جهت امراض صدریه مانند سرفه و ضیق النفس و ربو و غیرها و با شراب ریحانی و با شراب سیب جهت فواق و رفع عضل
و عصب و رض و سستی آن حادث از صدمه و سقطه و بد ستور با انیسون و با آب گرم جهت فواق و با سرخ ترش و نلذ دهی نگاه و فتق و معض و با بابونه و عاقرقرحا و سنبل
هندی و با بادار الاصول و با بادام تلخ و مشت بحسب حالت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و با سکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سدد
و صلابت طحال و بغیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با نیره تخم خربزه و شیر خار خسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر
گشوده نگردد مجرب و با ادویه منعقد قوت مسهله مشتمه و قوت کافیه آن مانند کلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت قرح سحج و زحیر رفع اسهال معوی و کبدی و نفع
ضماد و ضماد با طعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاو شیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان و تفلو ریون جهت عرق النسا
و دردهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرنک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعه آن و آب از آن فرو بردن جهت نفث الدم
و سده و ورم سینه و ربو و بهر و سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزله نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابات جهت ورم حار و مزمن و
بدستور با آب دجود و تخم خبازی و با خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره
و سموم بارده خصوص عقرب و بعد لکش بلکش جهت رفع خوف قلبی و ورزش جهت تخفیف قروح رطبه مفید و مضر بثقل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر امزجه اطفال و
صفا است مقدار شربت آن یکمثقال تا دو درم بدل آن در امراض معده و جگر نیکوتر آن و نیم آن گلسرخ و نصف آن سنبل است و مرکبات را و ندار حبوب و رب و
سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب نیاری و در قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **رامی ریل** بفتح را مهمله و الف و دو یای مثناة تحتانیه در میان

بر جهای موحده مکسوره و لام و راء **ماهیت** آن گل نباتی است بنابر وی و سه نوع میباشد رازقی بیل و موتیه و موگره و هر یک نباتات شبیه بهم اند و در ممالک هندوستان و
بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد یکه کوبیده با سرخ و معطر گردانند لیکن اینان
روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز ترتیب داده معتدل میشود بالیدگیاه آن تا یک ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه متشعب مفروش بر روی زمین و بر گرد و اکثر
زرع آنرا بیاده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رازقی بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه
شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن بهین تر و ضخیم تر و تضعیفش زیاده و لیکن لطافت بوی این کمتر و
است و گویند هر سه یک نوع اند و بجهت خوشبوئی و ضعف زمین و ترتیب و عدم ترتیب مختلف میگردند و ترتیب آن است که جائیکه خواهند بنشانند درخت و یا قلم آنرا با یک [illegible]
آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص خاک شده و بعد از خوب عفونت آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن خلال زیرا که بودن آفتاب در برج ثور است در اواخر
دلو و یا اوائل حوت شاخهای لیفه آنرا قلم نمایند و سرهای آنرا بسته کاه مشتعل اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا مقدار یک شبر خالی نمایند در شبهای [illegible]
آنرا خصوص شب موگره دو سه شبانه روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و بعد از آن آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و در سال این گلها
تازه نماید رازقی بیل موتیه میگردد و بدون ترتیب موتیه رازقی بیل بلکه گلهای آن کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رازقی بیل یا موتیه را اگر بچه باشد و اگر بر دو
طرف آن بعد بستن ریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از آن بطریق بالا بر دیده و سر شاخها از درخت روئیده بیخ گردد در چند نوع موگره میشود و گویند رازقی بیل
یاسمین مضاعف است و گویند گل آن از تی حرارت ادمین است **طبیعت** آن گرم و تر در سوم و بنزگفته اند **افعال و خواص** آن جهت دفع صفرا و تسکین حرارت
دل و خفقان و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی جنبیلی نامند و گرم تر از آن دانسته اند

فصل الرابع الباء الموحده بربتیا بفتح راء و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثلثه و الف **ماهیت** آن نوعی ماهی کوچکی است
که از طرف هرموز می آورند و در گرم سیرات آن ماهیانه میباشند و آنرا ماهی دشنه موتو نیز نامند و خشک آنرا اهل آنجا میخورند **طبیعت** آن گرم تر از [illegible] **افعال و**
خواص آن [illegible] و مصلح علل معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

فصل الرابع التاء المثناة الفوقانیه ترتم بفتح تاء مثناة فوقانیه و [illegible]
لغت هندی است **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی و برگ و صلب مانند ریسمان [illegible] بر اشجار آویخته و پیچیده میباشد
و گل آن [illegible] و ثمر آن مانند لوبیا [illegible] و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است **طبیعت**
آن سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب و محلل [illegible] از ثمر آن [illegible] جهت بلغم گرم و اخراج [illegible] مرده و قتل [illegible]
آن [illegible] جهت اسهال خون و حرقت [illegible] نافع و خوردن [illegible] دانه آن [illegible]
[illegible] مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن [illegible] مثقال است **ترنتولا** بضم اول و فتح ثانی [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف [illegible]
[illegible]
[illegible] **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بعنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکت و دست و پای آن کوتاه و در تمام [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] آن [illegible] بر موضع گزیده آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موضع لسع و ضماد آن سم عقرب فرو بردن عضو در آب گرم و تطول با آب و نمک و دفن کردن در زبل دواب گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بر و نمک با نجا کستر چوب انجیر و اکثار قی و با آب گرم سرشته و خوردن تخم شیر و تخم کرفس البلدی معلوف و خوردن دوا الحلتیت و تریاق مخصوص بر بلادت **فصل الراء مع الجیم**

رجل الغراب بکسر با و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و را مهمله و الف و بای موحده و انرا رجل الزاغ نیز گویند و بهلو پای کلاغ و بترکی قارغا ایاغی و بفرنگی ... **ماهیت** آن گویند نبات اطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آنست و در نواح بیت المقدس بسیار روان گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل بسیاهی مانند برگ شاه دیر بسیار کم منشق بدو شق و بر آن سه برگ یا زیاده یک وسطی بلند تر از سر و طرف تشبیه بچنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن بانمکی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و بسیار شکل و گره دار و علامه رطوبت آن با برگ و ساقهای آن سفید مانند سوزنهای **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن منقی سده ... ظاهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال از بین نجات نافع دانسته اند در ترقه مطبوخ آن رأس الغزه یعنی بچه پیر که نر باشد ... جهت درد و علت بهلو و درد کمر و اوجاع سایر اعضا و اسهال مزمن ... طلاء ... آن ... و برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب بشستند تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد ... سنگ نرم کوفته با رشته چوبی و آب آن را فشرده بازکوبند و تمام آب آنرا گرفته در ... آفتاب گذارند ... گردد مانند شمع ... خشک گردد ... و گر آنرا ... مفاصل ... اگر وجع در ضربان شدید بسیار است ... وزن آن تا دو درم بیخ ... بیرون و نرم کوفته ... بمفاصل ... تسکین درد آن ... زایل سازد

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخبین بفتح را و سکون خای معجمه و کسر با و سکون یای مثناه تحتانیه و نون ... بفارسی ... و بترکی ... قرا قروت نامند ... خشک شده ... **ماهیت** آن گویند ماست ترش است که ... ... تا ... مانند ... **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا ... و بطی الهضم و ثقیل ... آن ... است و ... در حرف المیم ... مذکور ... بفتح را و خا و میم در لغت عربی ... بفارسی ... **ماهیت** آن ... از کرکس است و بزرگ ... سفید مایل بتیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد ... در کوهستان ... و از مردم بسیار ... و در ... تخم ... ... بزرگتر است ... شده ... کنار دریا و در رودخانهها بسیار می باشد ... و اکثر مرده خود در ... سوخته در آب ... خوراک آنها ... شغال و کلاغ و غیره ... ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن گویند تخم آن ... اجزای ... عدد ... تا هفت هفته ... مدد ... شود ... جهت رفع ... الم ... و ... چهت ... جهت ... نافع و ... قطور ... با روغن ... در گوش ... جهت ... با روغن زیتون ... موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط ... جهت تحلیل ریاح ... آب ... جهت رفع بیاض ... با سرکه قطور ... چشم جهت رفع بیاض و درد گوش و ... جهت ازاله کری ... ... آن جهت استسقا ... و ... رفع ... ... جهت گزیدگی عقرب ... زهره آن ... و تخم آن ... با سرکه جهت ... و گویند ... اکتحال آن در چشم ... گزیده شده نافع و گوشت خشک ... آن با خردل ... جهت حل ... و ... بسته باشند و جهت تسهیل ولادت ... جهت ... آن جهت تسهیل ولادت ... بیان ... سه دفعه ... رفع جنون ... خشک کرده ... جراحات ... قطع خون ...

و ضماد سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و جرب و برص نافع و چون بالا ... خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع جمیع سموم و مغز سر آن در وقت ... با روغن ... جهت صداع ... از ... مغسول ... که چون ... کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و ... جهت رفع جذام مجرب

است ... **فصل الرابع الدال المهمله رودنتی** بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای

فوقانی ... آن گیاهی است ... عظیم النفع جلیل القدر ... بیاده تخود ... برگ آن ...

و پشت برگ آن ... سبز ... آسمان ... مانند اکبر ...

... برگ آن ... طرف درخت آن ... رفع التهاب و ...

و قرب دریا ... گویند ... نمک ... ریح ...

... بزرگ ... چهار پنج انگشت از زمین ... از زمین مرتفع می باشد ...

... شاه جهان آباد ...

... **طبیعت** آن گرم ... **افعال و خواص** آن گویند که چون ... مستعمل ... سرطان ...

و هندی ... اتفاق ... گیاه ... از زمین ... زیرا ... نمایند ...

کردن ... سوده هر روز ... عسل ... تقویت عظیم بخشد ... طعام ... قوت باه زیاده گرداند و ...

... و اگر با آب ... هندی ... روغن گاو ... خدری ...

... سوده ... شیر تازه ... تقویت باه ... گویند که اگر آب تازه ...

محلول ... هر روز ... آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون ... روز ... سفید ...

... خوردن ... برگ آن ... عبارت ... فصل ... تخمیس است ...

... شکر سفید ... سوده هر روز ... پیاله شیر تازه ... آثار ... می باشند ...

... جماع ... برطرف سازد و ... نشاسته ... برگ آن ... گرم ...

... در سایه خشک ... منفعت دارد ... **فصل**

الرابع السین المهمله رساطون ... شراب ... **رسالیس**

است ... **ریملیوس** ...

فتح را و سکون ... **طبیعت** آن ...

گرم و خشک **افعال و خواص** آن ...

اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول ... گرده و مثانه ... سرعت انزال و ضعف باه ...

... زاج سفید ...

... کاسه ...

... بالای آن ... اطراف آن ...

یعنی سرگین گاو ... و از برای قوت باه ...

... **فصل الرابع الصاد المهمله رصاص** بفتح را و صاد و الف

و ضماد آن با بنات النعش قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیز و بهندی رانگا گویند و کجا گویی لون و کاف عجمی و از مقید رصاص
اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند مراد است و لیکن رصاص اسود خاص شهرت دارد **ماهیت** آن معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر قلیل
و پست ترین همه فلزات است و تفصیل آن تنقیح رطوبت **طبیعت** آن در سوم سرد و ضعیف و با جوهر رطب مدار برودت **افعال و خواص** آن انتشا سیدن آن کشته در اکتحال آن
جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت جفان و طلای سائیده آن با آب شیر تازه و آب برگ کاسنی و آب با رنگ و آب عنب الثعلب و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آنها
تنها یا با جمیع و بیاض بیضه یا با روغن گل سرخ جهت ... و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحات بیان ... تضمید ... و ورم حاره و منع ریختن مواد
با عضا و با شراب جهت درد حشفه و ورم مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب القوای آن بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بر آن خیر کنند و بگذارند تا زنگ
بزاید و آنرا و روغن زنگ گرفته را بر ... که بالند ... رنگ نگیرد و پوشیدن انگشتر آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت ثمردار چون آنرا طوق نمایند
باعث حفظ ثمر است از ریختن و میل آنرا چون گوش کسیکه در آن زیبق ریخته باشند کنند برآورد **رصاص الاسود** ... بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند
ماهیت آن معروف و در فلزات در تکون و مقدار از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته آن آبار و اسرنج حاصل میگردد و چون ... نمایند منفتح بر آمده گرد
طبیعت آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن قابض و رادع و طلای سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ... رصاص ابیض است
و ضماد آن با روغن گل و آب با رنگ و آب تیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و او جاع مفاصل نافع و چون از آن کف دست بمالند که ... آن بر
کف دست بمالند و آنرا با آب و با غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و بر بدن و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند مجرب و چون آنرا بشویند
سحق بلکه سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح ... عین بهتر از آبار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و ... آنها ... مجرب و تمامی ...
آن نافع و بستن بمقدار ... آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و القوای عصب جهت تحلیل اورام در ... آنها موثر و گویند چون
جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سرب بوزن نه درم و یا پانزده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر بندد تا چهل روز بجز در
بسته شد شهوت جماع او بالکل زائل گردد ... شدت ... که دارد و نه درم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او ... خواب ها ... پریشان ... درم
آنرا چون صفحه نموده در کوزه آب ... گذاشته و ... تشنگی زحلی ... مستان ... کنند ... جمیع ... آنجا ... گفته است سرگاه سائیده آن
و فرو بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد معده مزمن است و مجرب دانسته اند **فصل الراء مع الطاء المهملة رطب** بضم راء مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده
ماهیت آن خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوه تازه است بخشک آن **طبیعت** آن در اواسط درجه دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص** آن
مداومت خوردن آن با مغز بادام مغایت مسمن و محرک باه و مقوی گرده و کمر و ملین طبع و سایر خواص آن در تمر مذکور شد مضر ... ختم ... اکثار خوردن آن
مصلح آن کاسنی ... و خیار و سکنجبین است **رطبه** بفتح راء و سکون طاء و فتح بای موحده و بفارسی اسپست ... تازه ... بوجه ... خشک آن ...
طبیعت آن در آخر اول گرم و تر در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملین و مبهی و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد
کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و ضماد پخته آن ... و با جهت رعشه مفید و تخم آن قوی تر از سائر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن ...
حضور ... چون در حمام ... تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی است مقدار شرب آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن
در روغنی که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شرباً و ضماداً نافع و خشک آن قابض و گل آن ضعیف تر از تخم است و مداومت دخان آن جهت لقوه
نافع **فصل الراء مع العین المهملة رعاد** بضم و فتح راء و عین مشدده و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه
نسبت آن پهن و مائل بسیاهی شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند یا در دام افتد گویند دست صیاد ... و خدر ارت ... میماند ... صید ... ریحان گفته
چون گوشت ... زیر ... و ... در بحر اخضر و قلزم یافت میشود و ... بتحقیق پیوسته ... چند ...
و طول آن ... و نیم ... چون دست ... آن ... لرزه ... که گویا از بدن جدا ... دست ... از آن ...

اصلی رجوع نمایند و در بحر مغرب و سولین و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان و در بحر جنوبی حوش جلد بلاد بهم میرسد و لیکن قلیل الوجود است طبیعت آن در دوم گرم و
خشک **افعال و خواص آن** سنون نموده آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده اند از این خاصیت نیست و به دستور بستن و گذاشتن آن بر مقعده بر بسته
مصلح آن بر سر گذاشتن حق حلیل است آن ازاله در درد سر مزمن و شقیقه و دوار نهایت مجرب گفته اند و بید و گوشت آن شهوت پیران را اعاده و تاخیر بالعکس
تقیم و رفع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضاست و بخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا نشاده باشد جهت وجع مفاصل و کز و نقرس و بلاد
آن جهت تحریک باه موثر و انطاکی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه به بخار دیدیم که مردم آنجا از آن خوردند و تکلیف نهایت مخدر و خوردن از آن کشنده و قیام در نست **رجل الابل** نیز
و سکون لام و بای مثناه تحتانیه و الف و لام و کسر ما و بای موحده و لام و ذال از اشخاص و در مصر از اشوک الجمل و کسر رمان و ریلا نامند **ماهیت** آن گیاهی است
سطح اشتداد نبات زردک آن شبیه به برگ درخت سقر و از آن بار کثیر و درشت تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه به چتر شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه به تخم شبت
و وسط آن نمکان دار بخلاف اطریلال و با اندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انگشت و بقدر سه انگشت و سفید و شیرین و خام از ابتدا و رساق تازه آن کمونه در زمین
از آن جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن ابتدا چرا نمایند سم پیچ حیوانی باو شان ضرر نرساند و چون بگزد و ضرر رسد دفع آن نماید در صحرا بگردید گیاه دانا
پیدا کنند و بخورند الا ان بنابر جهت آن بستا نها و در نازکی از آن مخمر زند و بسیور ریه دیش گفته ساق آن شبیه پیاق کنار و ساخها آن انبوه و بسیار چسپیده و برگ آن نا
دو رنگ دارا نمیا بانند خرطه چیزی و نخته ها از درخت رانج آذیران میباشد و بیخ نبات آن العرض دو انگشت و الطول انگشت **طبیعت** آن اول گرم و در دوم
خشک و گفته اند در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان
و دفع عسر النفس و ضماد آن باسرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا بشویند موی بالنده و طویل گرداند و لیکن زرد و سفید سازد و
تخم آن با شراب بابه و آن ناسیان جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر و نفع مضر احشا و اعصاب مصلح آن رغه و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا
دو درم است **رجل الحمار** **ماهیت** آن خاری است شبیه به بادآورد و نهایت تند و آنچه از آن شبیه به بادنجه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه به خردل و سیاه و باقوت
سیاه جهت حار را چون دردی و تخمی بهم رسد از خوردن آن صحت بیابد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و نهایت مدر حیض و ادرار و خوردن بیخ آن بهورش رمان منفرد
بدستور تخم آن یک ربع درم آن جهت طحال و کلی و جمیع اجزای آن جهت اخلاط عفن و جنون و تحسین و نفس بر سام نافع مقدار شربت آن تا نیم درم و از شرابه اسهال
مسقط قوت مصلح آن شقایق است **رجل الحمام** به یونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا معنی مقلل الحمامه و انطاکی کاکوشا و بو شنک نامند **ماهیت** آن
گیاهی است طول آن زیاده بر شبری و برگ آن دندانه دار و مایل به سفیدی و از میان و ریزه و ساق آن منحصر یکی و بیخ آن بقدر شبری و بیخ مایل به سیاهی و تخم آن
شبیه به کرسنه و طعم آن تند و کبوتران گیاه را دوست میدارند و بجهت آن می چرند و انطاکی نوشته که برگ آن مثل اسپاناخ است و بعضی بیخ آن را مستعمل و بارد نامند و خوده
در مصر بسیار است و ساق آن الحمام نامند و حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که نارقیصر عبارت از آنست و نبت آن کنار آبها و در آفتاب رو میروید **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف قوی و محلل و بارد و دست و قوت قابضه و اشتهاسیدن آن جهت لقوه و ادرار حیض
و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح خبیثه
مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ است **فصل الراء مع القاف** **رقعه** بفتح را و قاف و فتح علم
ابحجمامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت جبر کسر عظیم مفید و مصلح آن باشد **ماهیت** آن بخیت صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند **طبیعت** آن سرد و خشک
افعال و خواص آن و مثقال آن با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع چون از روم متولی نیز شنار رقعه گفته **رند** بفتح را و سکون نون
عاین مهمله و فتح بای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و از آن ارواح نیز نامند **ماهیت** آن گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگ آن مانند برگ
عناره و ثمر آن شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور به انجیر فرنگی است و از آن انجیر سنگ نیز نامند و درخت آن
در اطراف صنعا و بحیره و در مصر نیز بهم میرساند لیکن انجیب خوب نیست تا به وزن ریم بلند میشود و برگ آن ابستا خلیفه و خشن و مشرف و بهن مانند برگ انجیر و حال آن کمثل آن

دقران از ناحیهای آن می آید و بزرگ مشهور تا بقدر رشتار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مایل بطعم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است
و برگ آن نیز چون نمام دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ازین ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است و [illegible]
ابوریحان صاحب اختیارات بدیعی نوشته [illegible] ماند اما سرد نکافته و مثلث شکل و سبز مایل و لب آن لین و از آنجا باطراف میبرند طبیعت آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و [illegible] و جالی قصبه ریه و صوت و رطوبات غلیظه از معده [illegible] و نیز این جهت [illegible] و تحلیل اورام
بارده دستور دانه بواسیر طلا و سایر اجزای آن جهت نفث و جبر کسر شرب با طبیخ آن جهت [illegible] و اخلاط غلیظه تقویت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت
از تخم و ریشه آن سبع درهم مضر معده مصلح آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با طبیخ تخم سرخ و فوتنج و شبت حل کنند و بیاشامند [illegible] **افعال و خواص**
اکیم [illegible] بفتح راء و بمیم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و هندی راکهه نامند ماهیت آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده و [illegible] است و از هر چیز
که باشد منسوب است مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال این و تعبیر اطلاق رماد [illegible] نمایند طبیعت آن خشک و مختلف مایل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی
کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو دخانی حار آن زایل میگردد و جزو ارضی بارد آن باقی میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست
در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است و رماد شجر تین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و
منقیه و رماد عقرب با آن قوی است و هم چنین اکثر چوبها که بعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین آنست که از چوب درخت سال خورده باشد و آتش چوب
اندکی بماند و تا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی و صحرائی آن **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهت [illegible] و خوره و تنقیه و تحلیل اورام و گزیدگی
جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار یک درم جهت قروح و جروح کرده و کیفیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر قروح
خبیثه هم رسد ضماد نمایند زایل سازد و با زیت یا پیه کهنه و عسل جهت [illegible] و عسل و [illegible] مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت
آن تا یک درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی است طبیعت آن مانند گرم است منقح سرد و التیام دهنده و ترویج آثار مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار
مقدار شربت آن [illegible] و رماد بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه قضیب [illegible]
و [illegible] صحیح [illegible] مفید و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر [illegible]
در [illegible] جهت قرحه قضیب معتاده مجرب است و رماد [illegible] و رماد [illegible] یعنی خاکستر آشیانه پرستوک
بهترین آنست که آشیانه در موضع بسیار مواد ساخته باشد طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن [illegible]
و گویند [illegible] مصلح آن [illegible] دستور احراق آن آنست که در کوزه کنند و گل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یک ساعت بر آورند و سائیده بکار برند و [illegible]
سرطان و غیر [illegible] گور شده و رماد [illegible] یعنی خاکستر [illegible] در حمام جهت ازاله جرب [illegible] رمان
بفتح میم و الف و نون [illegible] نامند ماهیت آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بزرگ دانه است که [illegible]
سائر [illegible] و بهترین آن ریشه بزرگ دانه شاداب است طبیعت آن مطلق آن بارد و رطب برودت آن از دوم تجاوز نکرده و رطوبت از اول با قوت قابضه [illegible]
از جمیع اجزای آن [illegible] آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض [illegible] و ترش آن [illegible] و ترازشیرین
آن خالی [illegible] و انار ترش [illegible] امعا [illegible] استسقای بارد [illegible] شدید القبض است و جمیع
اجزای درخت آن شدید القبض و پوست [illegible] شدید القبض طبیعت شیرین آن معتدل و در اول [illegible] با قوت قابضه **افعال و خواص** آن قلیل الغذا
مولد اخلاط صالح [illegible] و [illegible] گردد [illegible] مفتح [illegible] ملین [illegible] خوردن آن بعد از طعام [illegible]
و گفته اند این [illegible] است و جهت تصفیه [illegible] و تقویت کبد [illegible] استسقا [illegible] و سعال [illegible] خفقان و درد سینه و سرفه حاره و تصفیه صوت و [illegible]
با [illegible] و دفع [illegible] زنگ [illegible] مفسد غذا [illegible] مضر معده و [illegible] صاحبان تپ [illegible] تنقیح و تکثیف آن [illegible] مصلح آن

انار ترش و در بارد المزاج بتحلیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب و مرحی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن قند و صا مسقی و منافع بسیار از روغن آن
سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات قند ریز کنیم تا بس در شعله با روغن بادام شیرین با روغن مقشر در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را بیاشامد و بجای سرکه
دیگر جذب نکند و گمان آن جهت وجع صدر و سعال مزمن و یابس مجرب و بدستور انار ماسیدن با آن یا شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد تعلیق اثر دارد و
عصیر آن را چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و بیس در چشم کشند روشنی افزاید و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر میگردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش
مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و در گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از علک ناصف بلاد و بحسب
و قوت مزاج اطفال فارسی برگهای فورته ام غیلان و قلیلی زیره سفید کشکاب نموده باطفال شیرخوار و بالغ کمتر از آن در حالتیکه ایشان را اسهال عارض گردد و نه
شود خواه بسبب دندان بر آوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید **و رمان** مر یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری مایل باعتدال
و در سایر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و فوران خون از آن زیاده و در صفراوی المزاج رالطف از انار شیرین و ترش و اشامیدن آن بادرین که
با تخم خرفه کوبیده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان مجرب و بحکم نافع و دوم در افعال تا نیم المیله زرد
ست و چون آب انار ... **رمان حامض** یعنی انار ترش در دوم سرد و خشک
دکالبص ... رت معده و کبد حار و غیلان خون و صفرا و منع انصباب مواد بمعده و بمدربول و جهت منع صعود بخار بدماغ و دفع وحشت آن رفع خمار و دوار
حار و کثار آن مضر رئه و جلا معاو صحیح و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر مبرودین و مضعف جاذبه جگر و قوت باه مصلح آن انار شیرین و بعد تحلیل
و بعید باج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور چون در ظرف سنگ با عسل طبخ جید و بند جهت
اکله دهان مجرب چون عصاره انار طبخ دهند تا غلیظ گردد با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع آن قطور او جهت قروح خبیثه —— و برای لحم زاید ضماد آن نافع
و ضماد آن که پخته باشد با پوست و تخم آن جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلا مشبع آن بیست و شرب جهت تحلیل اورام معدیل و سوتی آن قالبض و جهت منع خوش
شدن گل و مانع آن که زنان حامله و دیگران را هم رسد موثر و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آب موافق است و بدستور شراب آن و چون حب انار ترش را کوفته کرده در سرکه
بجوشانند تا مهرا شود و منفعت گردد و بقدر قلیلی حب بقدر باز دهد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج معروف و قرحه امعاء و معده مجرب و انار ترش در دوم خشک و سرد
اول خشک قابض جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط و تبهای حاد و خمار و رفع خون بیخوابی فساد و زنگ جنابت دفع تخم نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت لثه
اشامیدن آن جهت سلسل البول و اشامیدن سائیده آن بقدر یک درم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع مجرب و طبیخ از بیخ انار در این باب از مجربات است و جهت لثه و دندان
مضمضه آن مفید و انار دانه قابض و ترب سرکه در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش آن با موز بالسویه و ضماد آن زیره که تا جهت رفع قی و تقویت معده مجرب و مشفی صحیح و مصلح
آن موم و جلوی آب طبیخ آن جهت رفع سیلان رطوبت و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار ابله و طلا سوخته آن با عسل بر سینه و حلده جهت نزف الدم و نفث الدم
و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر پخته داده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده بان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گل انار
فارسی است و زهره آن جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع خون لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن
با برگ مورد تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد و تحلیل و سعوط آن با آب عنب الثعلب و با آب برگ لسان الحمل جهت قرحه و تحلیل
و مستحیل رطوبت و الم عارض در آن باصبار و مواد با آب تمراح جهت سحج و معده و کبد و استدای جرب با سرکه جهت حمره و بادسرخ است مفید و با دانه و خمر جهت حکه عارض در چشم
و نیشتر ملاصق است بران و عصاره پوست رمان و تخم آن قائم مقام عصاره گل است و بدستور عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه
ناشکفته از غنچه بلع نمایند که بدرستی جهت قطع بروز دامیل در یکسال مجرب و دوائی که در انواع انار بیان شد شبیه بر وی در جمیع افعال مانند گل است
و چون انار را طبخ نمایند تا مهرا شود و چهار درم از آن آبی که در آن طبخ یافته است با دوا و قیر آرد خمیر جوار دیا ارد خم طبخ نمایند تا مانند حصیده گردد و بیش این است خاصه
و بار و گل رسیده بخورند جهت رفع اسهال مزمن بایوس العلاج مجرب چون صاحب تعبیر از کتب متقدمین انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بکار نافع است ولیکن اگر

و لیکن اگر بیش از غذا یا بعد از غذا بخورند بهتر است از آنکه ... در طبع باشد و یا به وجود ... معلوم گردد چون ... بپزند تا پخته گردد و ... بسایند و در

گوش بچکانند جهت ازالهٔ درد آن مجرب است و آش ... جهت ... و جوارش ... دار الریاح ... در سفوفات و سکنجبین

و ... و اشربه و طلاها و ضمادها و لعوقها و ... و معجون ... قرابادین کبیر مذکور شده اند **رامن** ... **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه

نوشته که ثمر آن حب القاقل است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالی ... سرکار صوبه ... و کثیر الوجود است ... برگ از زمین بر آمده گل ... آن

شبیه بگل انار و برگ آن مانند برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرگی انار متوسط و طعم آن شیرین و ... **افعال و خواص** آن

ضماد ... آن ... جهت ... و ... مجرب ... و ... **رمث** ... سکون میم و ثای مثلثه **ماهیت** آن نباتی

است ... و رنگ آن مانند ... و ... بسیار ... و گویند از مجاورت آن ...

مجاور ... **افعال و خواص** آن دخان آن جهت زکام ... و باعث ... و ... **رتل** ...

... **طبیعت** آن ... خشک ...

افعال و خواص آن گرم کرده ... جهت ... رطوبات و استسقا ... جهت قطع ... و منع حمل ...

... **رصاص** ... بفتح را و سکون میم ... **ماهیت** آن ... است گویند ...

... برگ آن ... جهت دفع مضرت سموم ... برگ ... تا ...

در آب ... **فصل الرابع مع النون** **رند** ... است ... بنامند

... و گویند ... است **فصل السابع مع الواو** **روس** بضم را و سکون واو و سین مهمله جمع رأس است و بفارسی کله نامند **ماهیت** آن معروف است و

... از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است **طبیعت** آن ... بدن حیوان ... و بحسب طبع هر حیوان مختلف

می باشد ... **افعال و خواص** آن ... کثیر الغذا و بطی الهضم ... و ... گرداند و ... و جهت اصحاب

... نافع و ... معده ... **مصلح** آن خوردن ... سرکه ... و گوشت ... آن گرم تر ... آن کمتر و غذای آن

زیاده ... و چشم آن ... سریع النزول و گوشت زبان آن ... اجزای آن ... اطلاق الطبع ... و

... آن ... بطی النزول ... قولنج ... دماغ آن ... **مصلح** آن ... سیاه و زبان آن نمک ... و ... گوش آن ...

... **مضر** ... و ... باید خورد و اگر ... خوردن آن باید که با ... خردل و ... دار چینی ... بخورند ... بسیار ...

بخورند بلکه ... جوع صادق ... اگر ... و ... باید ...

بدان ... جهت اسهال بعض ... نمایند و بهتر آنست که ... صاحبان ... ضعیفه کله ... بخورند ... انگور ... بخورند که ... است

... سرکه گوسفند ... جهت تسکین اوجاع ... جهت ... و جهت ترطیب مزاج دماغ ... جنون و بیخوابی و امثال آنها نافع و حقنه

... سرکه گوسفند ... و اعصاب ... و ... سرهای ماهی ... جهت ... لازمه ...

... و سایر اورام ... و امثال این ها بادهان ... مناسبه ... است **روصیر** بفتحرای ... و ... و سکون یای مثناه تحتانیه و را

مهمله **ماهیت** آن عبارت از بقولی است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب ... مانند انار ... و آب ... و ...

یا ... و ... **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن ... مختلف می باشد **افعال**

و خواص آن ... صفرا و حدت خون ... المزاج را نافع و ... بطی الهضم ... و ...

روبیان بضم را و سکون واو و کسر با موحده و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون ... روبیان ...

ماهیت آن حیوانی است آبی و حلال با دست و پاهای تباه و غلاف جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر بلح و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم یا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز رنگ و صلب و دیر پخته شود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک تر از است و در جراد البحر مذکور شد در سیان کوچک آن با آب و دیگر جمع شده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف می برند و آنرا در فارسی سنگ پشت مذکور بریان کرده یا نمک منجمد زند و یا روغن و پیاز بریان کرده یا برنج پخته و داده و بالای طعام نیز ریخته و با قلیه پخته منجمد زند **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم تر و خشک تر **افعال و خواص** آن مسمن بدن مولد خون صالح و منی و مسخن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و دلیلی الحمم و با تخمین مسهل و مخرج حب القرع و چون آن با روغن گاو یا روغن کنجد و یا با زیت بریان نمایند و با کندنا طبخ و با نیز ماند قلیه یا تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند نهایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن با کحل جهت رفع بیاض نافع و ضماد کوبیده آن با موم و سیاه برشکم مخرج حب القرع و تنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته مهرای آن در روغن زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی انسان و مولد سودا و حکه قوی و امراض سوداوی و مشوش اذهان و مولد خون صفرا و مصلح آن با نعنع یعنی ابکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن خصوص مبرودین کردیا و خصوص خود مبلد و امثال آنها

ر و د و ا ر ب ن ی ا بضم را و سکون واو و فتح دال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانی است بمعنی اصل الورد **ماهیت** آن بیخی است شبیه بقسط و سطبرتر از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم **افعال و خواص** آن ملطف و محلل جهت رفع صداع بارد مجرب مشفقه صداع چون با روغن گل خام حل کرده در آب پخته شده بدان نطول نمایند **روسختج** بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی است و آنرا راسخت نیز نامند **ماهیت** آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدم مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی است و سیاه آن کم بود زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار قابض و مجفف و مدمل و جلای بیاض چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد مؤثر و مندمل و مسهل آن ملایم تر و اشامیدن کلارم آن با موم و روغن کنجد که مصلح است مسهل قوی بای اصفر لعوقه و جهت استسقای نافع و با آب باران عسل قوی طریق غسل آن مذکور

روی توتیا شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام آن که هم فارسی طالیقون است و آنرا مسوخج از جهار روناس دکو زنج و نیم سر بسازند و اهل هند این را اشکار نیج با موحده و خای معجمه و سکون نون و کاف فارسی و الف و را مهمله نامند **فصل الرابع مع الهاء** **رهشی** بفتح را و سکون او و کسر شین معجمه و بفارسی ارده نامند **ماهیت** آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده است که مانع باشد در روغن آن جدا کرده باشند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد تنها و طبعا الخلاج از معده مصلح آن عسل و سرکه و لیمن صلابت ظاهری و باطنی و فتح جنبای احشا و منضج و ماسل جراحات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو یابس و با باید سوخته ضماد و طلا و انجرا معرفته از آن دنسا لو و غیر آن رنب شده آثار مانند اهل است **فصل الرابع الیاء المثناة التحتانیه** **ریباس** بکسر را و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح با موحده و الف و سین مهمله فارسی ریواج و حکری نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر یک گز و سپیلیق و از وسط آن یک یا دو ساق روئیده اندکی بی خین و بریش گشت و حجم یک انگشت و بر بالای آن پوستی سبز رنگ و فرعی و طرف متصل بیخ آن مائل بسفیدی و اندک منقش و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ گاو و بعد از آن جدا گردد و درون سفید رنگ نازک پر از ترش با اندک عفوصتی و بر ساق آن متشعب و بین شعبها برگهای سبز خشن و با نجابه ساق آن شبیه بساق افسنتین باریکی و سر آن شبیه بپنجه مرغ و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با تلخی کمی و نبت آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب منحوش است که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن یا مند است جیانه ذکر ثابت در ریباس مصری منسوب است بمصر شبا بوریکوان اول کسی است که ریباس را یافته مترجم حنیدانه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا آب بیند برگ نمی آورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ بیاورد و در این مدت بیخ آن تدریج در زمین بزرگ می شود تا مقدار کلاهی خردار سیاه در جرم او ازاد گویند و چون بحد آن بزرگی شود و سرگی از آن مشابه بادست و جا شد و آن دیر ارادت پدید آن سبب گویند که درخت تنها از ملما بود و سر شاخ از نبات است تخم ها نمی باشد بلکه از اعیان نبات آن

قصبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و برجوانی آن قضیب شاخهای ریباس برآید بشکل دست آدمی **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و محرک شهوت طعام و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حرارت صفرا و خون و جلا دهنده اثر و جهت رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و جهت طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن طلی بر ورم دبل و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن بارد و جهت دفع [illegible] مضر [illegible] مصلح آن شربت عود و انیسون [illegible] مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس [illegible] از آب آن است و شربت آن [illegible] دفع بخارات و احتراقات را نافع است ریبه بکسر را و فتح یا و [illegible] بفارسی تُرش و بهندی [illegible] **ماهیت** آن معروف است و بهترین آن ریبه و بزغاله شش ماهه تا یکساله است خصوص که کوهی باشد **طبیعت** آن گرم و تر [illegible] **افعال و خواص** آن جهت [illegible] گوشت و [illegible] بریان نموده باشد نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و [illegible] الهضم و قلیل الغذا و مولد اخلاط بلغمی است مصلح آن [illegible] حب الآس و شکر است و ضماد گرم آن جهت تحلیل ورم [illegible] سفیدی آن [illegible] و ریبه و [illegible] جهت [illegible] بهم رسیده باشد مفید و [illegible] مجرب ریبهاء [illegible] بریان کنند و خون [illegible] برآید و [illegible] ساز و [illegible] یکساله باشد و محرق آن جهت [illegible] حار [illegible] نافع است ریم [illegible] بکسر و فتح یا و ضم [illegible] لام و فتح یا [illegible] و سکون حا و ابجر [illegible] **ماهیت** آن چیزی است شبیه [illegible] **افعال و خواص** آن جهت [illegible] باشد نافع است

ریحان به فتح را و سکون یا و فتح حا و الف و نون بفارسی [illegible] **ماهیت** آن اسم جنس است و دارای انواع است و در [illegible] مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ریحان السلیمان** [illegible] سلیمان نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است از جنس [illegible] و برگ آن شبیه [illegible] و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند قرنفل و گیاه آن بر [illegible] و در کوهستان فارس بهم میرسد و در اصفهان [illegible] میرویه و در [illegible] نامند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم [illegible] **افعال و خواص** آن ملطف و مخفف [illegible] مسکن [illegible] و محلل ریاح و رطوبت [illegible] معده و ضماد [illegible] آن جهت [illegible] سوداوی و درد رحم و طلاء آن جهت ورم [illegible] و [illegible] روغن گل جهت درد رحم و [illegible] طلاء کردن [illegible] جهت لقوه و فالج و گزیدن جانور [illegible] مقدار شربت از برگ آن تا مثقال و از [illegible] مصلح آن [illegible] کافور بدل آن [illegible] و گویند بدل آن نیم وزن آن [illegible] و نیم وزن آن عنب الثعلب است و گویند [illegible] در چهارم گرم و خشک است سر [illegible] [illegible] آب [illegible] حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در کتب [illegible] گیاهی است در اصفهان مشهور [illegible] جهت عقرب [illegible] و ضماد [illegible] برگ آن [illegible] **ریحان الکافور** [illegible] ریحان [illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است [illegible] و برگ آن [illegible] سفیدی و در جمیع اجزای آن بوی کافور [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] جهت [illegible] و یرقان و قطع [illegible] خون [illegible] و بوییدن آن [illegible] محلل [illegible] اخلاط غلیظه [illegible] و تحلیل اورام [illegible] جهت قروح و جراحات نافع [illegible] مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن [illegible] از آب آن تا [illegible] درم است **ریش** بکسر را و سکون یا و شین معجمه بتازی [illegible] **ماهیت** آن معروف است [illegible] **افعال و خواص** [illegible] سوخته [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] قطع خون [illegible] مقام [illegible] باشد [illegible]

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است و مشتمل است بر [illegible] زاج بفتح زا و الف و جیم [illegible]

ماهیت آن از معدنیات است و اقسام می‌باشد و غیر قریب است و سفید و سرخ و زرد و زرد آن متقلب بسبز میگردد و سفید را قلقدیس و سرخ را سوری و زرد را قلقطار و سبز را
قلقند سوری نامند و بشیرازی زاج سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی پهٹکری نامند **ماهیت** آن چیزی سفید اندک مائل بزردی و سبک
الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون بدست بمالند زود ریزه گردد و پاک شده از الایش و کوفته باشد و آنچه را که خواهند [illegible]
گلیسان شود اول در آب محلول آن تر نموده خشک کرده [illegible] و معدن آن اکثر جاها است از آن جمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور [illegible]
[illegible] که معدن نمک است [illegible] آن معدن زاج است و در [illegible] مواد آن [illegible] **طبیعت** در اول سوم گرم و خشک و مائل باعتدال
و الطف همه اقسام است **افعال و خواص** آن بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج [illegible] و اشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده
کف کنند و بالای آن شیر تازه دوشیده بقدر نیم آثار [illegible] که همان مقدار آب داخل کرده باشند ناهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب [illegible] بتوانند آشامید
دفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی [illegible] پرهیز نمایند تا مدت [illegible] یوم بدستور بعمل آورند جهت [illegible] گردد و
[illegible] و تحلیل ریاح [illegible] تفتیت حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا پانزده و یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون [illegible] و اقلیمیا با سرکه سائیده
ظرف سفالی کرده [illegible] در آفتاب یا زیر سرگین اسپ دفن کنند [illegible] گردد و از اله بیاض غلیظ و ناخنه [illegible] و از اله گوشت زائد [illegible]
و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرک گوشهای چشم و با عسل جهت سطبری پلک [illegible] بدستور طلای آن با [illegible] با آب گندنا [illegible] جهت
الکله و بان بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور [illegible] و آن نیکوترین دوائی است برای جرب و بلا [illegible] طلای زاج با [illegible] جهت حمره و سلعه [illegible] خشک [illegible]
و در رو آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم [illegible] عضلات حلق [illegible] با آب گندنا جهت نزف الدم رحم [illegible] آن با عسل جهت [illegible] گوش
[illegible] و بیاض و امثال این نافع است **زاج احمر** از زاج [illegible]
مائل بسبزی است [illegible] از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آن آنچه [illegible]
الرئیس در قانون نوشته که [illegible] اشامیدن یک درم زاج سرخ [illegible] سفید را [illegible] موی سیاه [illegible]
قوی المزاج [illegible] **زاج اخضر** یعنی زاج سبز [illegible] نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از سائر اقسام
و سوخته آن لطیفتر [illegible] **افعال و خواص** آن محرق [illegible] آشامیدن [illegible] جهت اخراج کرم
حب القرع [illegible] قوی است و چون صاحب [illegible] موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بر دید [illegible]
و نجاست [illegible] جهت درد گوش [illegible]
و با سورنجان [illegible] جهت اکله [illegible]
[illegible] **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که [illegible] نامند **ماهیت** آن
اقسام زاج [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قویتر میشوند [illegible]
[illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] اقسام زاج با سرکه جهت [illegible]
مانده [illegible] در ظرف سفال کرده [illegible] در آفتاب [illegible] زیر سرگین [illegible]
نبات [illegible] گردد و از اله بیاض غلیظ و ناخنه [illegible] و از اله گوشت زائد [illegible]
[illegible]
الاساکفه [illegible] زاج کفشگران [illegible] و گویند زاج سیاه است [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
[illegible] **طبیعت** [illegible] **افعال و خواص** آن قابض و جالی [illegible]

رطوبه و حشکه آن با ... جهت حرق النار و ... آن با آب جهت ... نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده میشود **زاج المقطر** و قاطر نیز نامند **ماهیت** از جنس زاج

اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد مالند برنگ مس گردد **زاج الجامد** از جنس زاج

اخضر است که در ظاهر معدن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آنرا با آب میجوشانند تا منجمد گردد و جمیع اینها

سرد و مبیده استعمال ننمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امثال آن عارض میگردد و علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با

شکر و شربت ... است **فصل الرابع الزاء المعجمة مع الباء الموحدة** **زباد** بفتح زاء معجمه و باء و الف و دال مهمله بهندی ... بکسر میم و سکون

... و دال مهمله نامند **ماهیت** آن نوعی از عطر است سیاه رنگ مایل بسبزی و سیال ... از حیوانی که بزبد مشهور ... و آن حیوان ...

گربه ... نامند و ... سنگ گربه بزرگ صحرائی ... سیاه و سر آن کوچک ... آن عضوی شبیه ...

بر می آید در غایت خوشبوئی و تعبیر ... آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد ... و بهترین آن ... مایل بسبزی براق خوشبوئی و بدترین آن سفید ...

... و امتحان خالص آنست که بدست بمالند اگر ... دست بوی آن در دست ...

دیگر آنکه در حیوانات ... رنگ مانند ... و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه گربه دراز ... آن ... دهن آن ... دراز ...

است و در بلاد حبشه و جزایر ... میباشد ... و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند ... و بعضی رام میشوند و رنگ آن سفید مایل ... است ...

... آن ... قدر ... است و ... آن ... پانزده روز ... بقدر ... دو مثقال زیاده ... می آید

و بعضی که ... و بعضی که ... آن ... بطریقی که ... برآن نافه ... آن نافه را ...

... زیاده ... از آن ... آید بهتر است ... آن زیرا که ... بالای آن ... ممزوج میگردد ...

... و طریق ... آنست که در ... کرده ... و باید که ... آب ... بریزند

و ... صدفی پاک ... تا تمام آن ... گرده آب ... بریزند

از روی آب ... گرم ... و ... منجمد میگردد ... تا بوی ... زایل گردد ... آب سرد ...

... با گلاب ... گلهای خوشبوی مانند ... یاسمین ...

... بر آن ... در آفتاب ... گلاب ... گلاب ممزوج ...

... بهترین طریق حل و استعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در ... معتدل **افعال و خواص** آن ... مفرح و مقوی دل و ...

... ادویه ... جهت رفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد ... معده ... نافع ... آن با قدری زعفران

... جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و بوئیدن آن جهت ... و ... با روغن بادام ... جهت

... تقویت آن ... جهت ... دل ... التیام ... آن ...

... مصلح آن صندل و کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است **زبد** بضم زای و سکون باء و دال مهمله ... روغن تازه ... و ... در روغن ...

... نامند **ماهیت** آن عبارت از روغن گاو ... و بهترین آنها ... خوشبوی است که از شیر ... روغن گاو لطیف ترین همه ... حفظ ...

... بهتر **طبیعت** آن ... گرم و در آخر آن ... گرم تر ... **افعال و خواص** آن

... منضج ... مفتح ... جهت ... خشونت ... و ... ذات الریه و ...

مواد سینه و ... با ... خوردن آن ... مورث ... با بادام تلخ جهت رفع فضلات ... جهت اسهال ...

... جهت قطع ... با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ... ده مثقال ... مثقال با شکر جهت حبس البول مجرب ...

تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بود به آلات غذائیه و جهت تحلیل ورمها و ورم بناگوش و از بثور دهن و قرحه که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت

گزیدن افعی و زنبور با خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن به بن دندان اطفال جهت سرعت بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع خشونت تازه و کهنه و باد دیهه جهت

تفتیح [illegible] و ملین اعصاب و جرب مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصا که او لا بدن را بآب بیره شستشو نمایند و بعد از مالیدن صباح آن در آفتاب نشانند تا عرق کند [illegible]

رفع علت [illegible] و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال آن اند و مجرب در این امر خصوصا که کهنه باشد بهم رسیده اند و مغسول آن بکوبیده [illegible]

در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید [illegible]

و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک [illegible] بدل آن تنها شیر تازه دوشیده [illegible] مقدار شربت آن تا سه [illegible] **زبد البحر**

به فتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حای و را مهملتین بفارسی کف دریا و سنگ بهمن نامند **ماهیت** آن گفته اند جسمی است مرکب از اجزای لطیفه

ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه رطوبت دریا که بسبب تلاطم امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد و بصورت جسدی حجری [illegible] شبیه باسفنج

از رطوبت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی [illegible] مایل بسفیدی [illegible] و با تجاویف بسیار و رائحه آن مایل بکبریت شبیه [illegible] و سوم شکل کرم [illegible] مایل به [illegible]

دو و دونیز [illegible] گرم [illegible] مانند و چهارم بسیار تجویف شبیه [illegible] جرک آلوده و سفید مایل بزردی و با تجاویف بسیار و از [illegible] و پنجم سفید [illegible]

[illegible] و بهترین اقسام بهتر است و گفته اند بهترین آن است که در دریای نزدیک بهم باشد و نیز [illegible] دیده شده که سفید [illegible] بحجم [illegible] و زیاده بران [illegible]

[illegible] آن [illegible] و اندک صلب و رزین [illegible] از قبیل سفیدات [illegible] و منجمد [illegible] از قبیل پوست [illegible] سیاه [illegible] و وسط پوست آن طول [illegible]

شبیه بحرات [illegible] در زیر پوست نمایان [illegible] [illegible] و این را [illegible] نامند و [illegible] تحقیق پیوسته [illegible] بفارسی کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن

مجاز و شبیه است و کف نیست بلکه استخوان لامی [illegible] است بحری که در دریای فارس [illegible] نوع آن بهم میرسد [illegible] و در [illegible] و در آن لحمی [illegible]

[illegible] و مثل کف بسیار [illegible] که بعضی مردم [illegible] ممزوج نموده [illegible] استعمال مینمایند و آن حیوان [illegible] ساحل [illegible] و گوشت و پوست آن [illegible] گشته بدان [illegible]

و مردم از ساحل [illegible] اطراف بسیار [illegible] کف دریا نامند و اکثر ماهی گیران [illegible] صید نموده گوشت آن [illegible] مرغوب ماهیان [illegible] [illegible] کرده ماهیان [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] مانند [illegible] [illegible]

و [illegible] آن لامی استخوان پوست نازکی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] از ادویه [illegible] و [illegible] مضر [illegible]

مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن [illegible] جهت کلف و بهق سیاه و نمش [illegible] جهت قوبا و [illegible] و جرب [illegible]

و بهق و کلف و سایر امراض جلدیه [illegible] جهت [illegible] دندان و طلای آن [illegible] جهت [illegible] اذابه لحم [illegible]

[illegible] و طلای آن خصوص [illegible] با آب [illegible] جهت تحلیل اورام بارده [illegible] و [illegible] [illegible] سوم [illegible]

[illegible] جهت [illegible] البول و تفتیت سنگ گرده و اخراج ریگ [illegible] و [illegible] محرق آن [illegible] جهت دا [illegible]

و کلف [illegible] [illegible] مقدار [illegible] آن یک دانگ تا دو دانگ مضر

مصلح آن [illegible] بدل آن [illegible] است [illegible] آن در سوم گرم و در اول [illegible] خشک جهت جلای [illegible] جهت رفع بیاض چشم [illegible]

زبد البورق نام کف بوره نامند **ماهیت** آن غیر بوره [illegible] است و غیر جامد [illegible] سفید شبیه [illegible] مایل [illegible] در جمیع افعال مانند بوره [illegible]

زبرجد به فتح زای و بای موحده و سکون رای مهمله و جیم و دال مهمله **ماهیت** آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در معدن [illegible]

[illegible] و [illegible] انواع میباشد سبز صاف [illegible] مصری و زرد مایل [illegible] نامند [illegible]

طبیعت آن در سوم سرد و خشک [illegible] در چهارم [illegible] **افعال و خواص** آن [illegible] و [illegible] و قاطع [illegible] و [illegible] البول [illegible]

[illegible] و جهت تقویت باصره و رفع جذام [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible]

بدان آن نرم دست باد چون صورت مرکبی در حلبین بودن قمر در حوت بران نقش کنند وازان انگشتری سازند و در نهر حیب کنند باعث فرح و ازاله غم و تسهیل ولادت است چون
در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند اشامیدن شراب با پیاله زبرجد است
مسکر داند **زبیب** بفتح زاء و کسر باء و سکون یا در میان و در آخر ترکی ابر سوخ و باصفهانی خوکره نامند **ماهیت** آن حیوانی است بقدر برگ کوچکی در روی آن ابلق
از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن ابلق می باشد و مشهور است که هر چند ازان بخورند فربه گردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون آن را
مطبوخ دمادام که چند بخورده باشد گوشت آن صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اذابت بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت لقوه و فالج مفاصل و رعشه و جذام نافع
است و حلال است اگر گوشت مردار خورده است که ازان لحمی بدآید **زبیب** بفتح زاء و کسر باء و سکون یای مثناه تحتانیه و باء موحده لغت عربی مویز نامند **ماهیت** آن معروف است
و آن انگور رسیده بدرخت خشک شده است و انواع می باشد بحسب انواع انگور بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه است و بدترین همه خشک کم گوشت پر دانه **طبیعت** آن
بحسب انواع انگور مختلف می باشد انچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و هم چنین بسیار شیرین آن گرمی زیاده از کم شیرین و مایل بترشی آن سرد و معتدل و بهترین همه سفید
و بعد ازان سرخ و بعد ازان سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مایل بترشی و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** در حدیث وارد است
که با یکدیگر زبیب بخورید که اطفای مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم می گرداند و دل را قوی و نکهت خوش گرداند و متقی آن کثیر الغذاست بسبب غلظت اخلاط کرداند
منضج اخلاط غلیظه و ملین بطن و محلل اعتدال و جالی معده و معاء معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه مبرد دین و حسن لون جهت سرفه بلغمی و الم ریح
و مثانه و قرحه امعاء و اکل آن کاذب با مغز بادام جهت خفقان مجرب و با حصی البان جهت رفع نسیان و با کرفس جهت یرقان و با کتور مجرب و چون بجای دانه در سر آن فلفل
جا داده باران ادویه نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه مفید و چون با انیسون بخورند تا مهرا گردد و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند جهت سرفه
بارد مجرب باشامیدن آب صحیح آن دیا آب مطبوخ آن دیا با ادویه مناسبه ملین طبع و دفع سیاه نیده ان در سر که انگوری بیاشامند جهت تحلیل ورم طحال مجرب که مغز دانه از آن
بجو شانند با آن قدری ازان سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جو در دهان کنند و با آن بخورند بلغم از دهن بیرون آرد و ضماد آن با ادویه جهت تحلیل ورم
انثیین و با ... قلع ناخن بیجا شده و بر ازاره و با شراب جهت خنازیر و دفع ورم بشره و جهت خونت مفاصل و جهت تشنج و بثور با اکلیل جهت ورم انثیین با آرد جو و شیرین
جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و نیکی آب میوه های ترش و ... مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا بیست درم بدل آن کشمش است و دانه آن سرد در اول
و خشک در دوم قابض حابس بطن مقوی معده ... اما و تدبیر ... گوشت حابس بطن و مقوی آن محرق خون مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم خرفه مهت و ضرر گرده مصلح آن
حماض ... بیایه که کشمش نامند بهترین این سبز است که از انگور ... سازند و خوشبوترین آن سیاه و ... آن لطیف تر ازدانه دار و کثیر الغذا ... با قوت مسهله و آب نقیع و محلل
و مطبوخ آن که با فاتر نقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه صوت نافع و ضماد آن با زعفران و سده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار و تحلیل صلابات بعید الجوف
گویند با ازاله ... جهت دفع کجی مجرب و سایر افعال آن مثل مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن که در قرابادین
نوشته شد **زبیب الجبل** بفتح میم و باء موحده و لام و زبیب الجبل نامند و بیونانی فیطون اسطافیس و اغریقا نقار ... مویز کوهی که مویزج معروف است و شیر زبیب مویز کوهی نامند **ماهیت**
آن نباتی است شبیه بتاک و ازان ضعیف تر و شاخهای آن راست و سیاه و گلی مایل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دانه اندک بهن شبیه بمویز و با خشونت
سفید و بعضی سیاه مایل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون نخاید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و منقی و مسقط جلی دماغ و جاذب
و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب بلغم بسیار از دماغ و با سکنجبین ... و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با اصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که سرد و حادث از بلغم باشد و جاذب رطوبت لثه
با عسل جهت فالج و با قطران جهت کرم دندان و چون مکیده دانه از ان در پنبه پاکیزه پیچیده و اندک نزکرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد و گرم کرده در دهان موضع گذارند
در ساعت تسکین وجع آن نماید و اشامیدن تقدیر پانزده عدد آن با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن قیء ما ماء العسل بجوشانند که سنگ ... اگر حرکت کنند
و نشینند و با خوابند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت با ادویه مناسبه جهت رفع شپش ... گرم مشغد و ضماد آن با عسل یا سرکه یا عسل جهت داء الثعلب
جالی و با روغن زیتون ... جهت حرب قیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن باشد و مطبوخ آن در روغن ... چون

جهت گشودن بول اطفال ان با طبیخ عناب جهت درد کمر و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان که بجهت رطوبت دماغ باشد و چون نرم سائیده با قیروطی
سرشته در سوراخ دندان کرم خورده بر نهایند کرم آنرا بکشد و وجع انرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یک مثقال آن مسکر است
سیّان و جهت تسهیل مثانه و جهت معالجه آن کتب علاج ذراریح و جبابا شک بطلبند و وزن آن در قرحا است **زبل** بکسر زای و سکون با و لام بفارسی سرگین نامند **ماهیت** آن
معروف است و مراد از آن زبل حیوانات است **طبیعت** از زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و با لجمله همه آنها گرم اند **افعال و خواص** آن بحسب حیوان مختلف میباشد
و در طی ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله مجموعه آنها محلل و مجفف اند **فصل الزای مع الجیم زجاج** بضم زا و فتح جیم و الف و جیم آخر
آبگینه و شیشه نامند **ماهیت** آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است اکثر در سپاهان آنوا لم شیراز و خیرانست مشکک
است و زنگ بره آنرا با قلی و نمک سائیده در کوزه پخته آتش تند چند شبانه روز میگذارند تا خوب گداخته گردد پس حجر مغنیسا را سوده با رمل بر آن میپاشند تا در وی
رنگین گردد پس آن را بجهت جوانب میسازند و هر رنگی که میخواهند بزنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی لیبا شفاف است و مصنوع آن را از رمل و سنگریزه و مینا
معمول اهل فرنگ بهترین است و شیشهای نگی اکثر از رمل گداخته با قلی است و این سفیدتر و شفاف تر میباشد و از سطوح بلوری از جنس زجاج معکر دانسته که مجمع گشته
و نضج یافته و رنگ سکوبهر سائیده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن گرم‌تر **افعال و خواص** آن مقطع و محلل و جالی و لذاع و محرق آن مجفف
در اواخر ان الطف است سائیدن آن بقدر رکیارم با شراب بیض رقیق جهت تفتیت سنگ مثانه نیز نافع است جهت دفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و شیر و اکتحال محرق در ماده گرمی
اندمال آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و حلاب بصر نافع و سنون آن جهت جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویا نیدن مو
و ضماد آن با حنا جهت حنازیر و امثال آن بسیار نافع و محلول آن در افعال مذکوره قویتر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن بیرون
زجاج فرعونی است که پوست تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر تازه تبدیل کنند و بعد مثقال از آن است و چهار مثقال شیر در حلق که از نحو دیگ
رهند **فصل الزای مع الراء المهملة زراوند** بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است بعجمی اندلس مقوره و معرب آن بلسان ... اسم
مسمی است و نزد اهل مغرب معروف بشجره ... و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفاس است جهت آنکه بسیار از عسر ولادت نافع است دو قسم میباشد
قسم از طویل یا دحرج مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است **ماهیت** آن بیخی است بسطبری انگشت و قویتر در بار یکتر نیز و ظاهر آن تیره فام و صلب و طعم آن تلخ با اندکی
حرافت و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و از آن ... از ... و شاخهای آن بقدر شبری و بار یک گل آن ... بشکل شکوفه ... بهترین آن سطبر زعفرانی رنگ است که
کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و جاذب و محلل
و مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ... و جهت استسقاء ... حصب و تشنج امتلائی و منقیه سینه و کبد و مصفی رنگ رخسار و دفع
ریاح و اشتمال ... درم آن با شراب جهت سموم و با طلق جهت احتباس حیض و منقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز
و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه لقوت و با ایارج ... جهت بر آمدن ... و عمقه و اصلاح آنها بقوت و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و سوام و رویانیدن گوشت
در قرحه رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز و غایت موثر و چون بان ... بدن ... شوند ... کشد و دفع گرداند و سنون آن جهت منقیه لثه و جرک ...
حمول ... آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر مقدار شربت از دو درم تا دو مثقال و گویند مضر جگر و ... است و مصلح آن ... بدل آن زراوند مدحرج و گویند
بدل آن در تحلیل صلابت سپرز ... و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن اتر روت و در تحقیق ... است **زراوند مدحرج** بضم میم و فتح دال و سکون
حا و فتح را هر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و با صفهانی نخود الوندی نامند **ماهیت** آن بیخی است مدور بقدر ... دانکی کوچکتر و بزرگتر از آن تیره ...
و ... آن زرد و باطن آن مائل بسبزی و بهترین آن تازه کرم ناخورده است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و شاخهای آن ... گیاه آن بقدر ... گندم زیاده بر آن ...
آن شبیه برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک ... و نرم و گل آن سفید و جوف ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... تحلیل و تلطیف آن
زیاده از طویل ... ساییدن ... سرد ... اخلاط و ... سینه و ... سموم حیوانی و نباتی و ... معده و ... جهت درد سر و ...

۳۲۰

هو جعفی از زراوند جهت ...

وشقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه چرک زخمهای چرکناک و دندان و تنقیه دهن و غسل
دو درم سپرز رود و در پهلو و لرز تبهای بارد و با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و درد کمر و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و سایر افعال قریب از طویل و ضماد آن
جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم مضر
سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن لوزی آن و نیم وزن آن و ریوند چینی گویند بوزن آن و نانخواه و نصف آن قسط و ثلث
آن لسان است و ترجم صیدله ابوریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع می باشد و دو نوع آنست که ذکر یافت نوع سیوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن
باریک دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطبا است
و در خوشبویها داخل مینمایند **زرنب** بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده از اصل الجراد نامند جهت مشابهت آن بان و بهندی برهمی و بهندی سینی نیز و قسمی را مانند و
و برامی و درخت از تالیس برگ آنرا که زرنب است تالیسفر نامند **ماهیت** آن نباتی است ابرگ صغیر ریحان بقیصر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن زرد و گیاه آن
کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا برگ ترکستانی نامند و در بنگاله نیز بهم میرسد و بهترین آن
آنست که باریک تند بوی تازه باشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و بغایت مفرح یاقوت قابضه و مقوی معده و جگر
ضعیف و گرم کننده آن سرد و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله بلغم و تقویت
هضم و اشتهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و با
بابونه و روغن بنفشه جهت درد سر بارد و نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب نیم گرم مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن و وزن آن دارچینی گویند کبابه و سلیخه و
گویند میل است **زرنباد** بزای و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند **ماهیت** آن بیخی است تند بو و با عطریت
و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل بزردی و طعم آن مایل بتلخی و آنچه شیرین است دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در هند تر و از آن لذیذ
رایحه کافور آید و اینرا درست جوش نموده خشک مینمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش داده و ورق نموده خشک
مینمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و اینرا در هندی نر کچور گویند و برگ آن بلند بقدر ذرعی و عرض بقدر چهار انگشت منضم شبیه
ببرگ [illegible] اطراف ساق درخت آن برمی آید و بر سر آن گلهای زرد طولانی برمی آید و گلهای
سفید و سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسید برگهای آن زرد و خشک میگردد و آنرا از زمین بر می آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و [illegible]
قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و موافق
حیوانی و طبیعی و [illegible] تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح
رحم و زحیر اطفال و جهت تحریک باه و نعوظ و در دهان نگاه داشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارد و رطوبت دهن و رائحه سیر و پیاز
و شراب از دهان و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم بالخاصیت جهت رفع جمیع علل سرطانی آن بر ورک جهت داء الفیل و مالیدن
سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار [illegible]
اعاده باه مایوسین مجرب و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن تفریح بوزیدان و در رفع زهر مانند آن و درونج و نیم وزن آن [illegible]
است و ضماد برگ تازه آن جهت رفع کلف نافع است **زرافه** بضم زای و فتح را مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها بفارسی اشترگاوپلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند
که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی و شبیه پلنگ و پاهای آن مثل پای گاو و دو شاخ آن [illegible]
آن و رانها و پاهای آن [illegible] دو دندان کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد یا بجهت شکل عجیب و غریب دارد و **طبیعت** آن خشک
در اول و بسیار گرم **افعال و خواص** آن مولد خلط غلیظ سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن [illegible] با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افاویه [illegible] مقویه معده

ولیکن باید خورنده آن عادت دهد بدن خود را باستفراغ با یارجات و رغن و بچلم و عرق بسیار کردن و آن را خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهر و آن جهت نزول آن جدید است
نور زرد و رنیم زای معجمه و سکون لام و ضم زای معجمه و سکون واو و در آخر جمع آن را زیرا زده از جمله طیور است بغایت بسیار و بترکی تیر حین نامند ماهیت آن نوعی از عصفور است
که در وقت پرواز آواز آید و پاهای آن کوتاه و چون پاهای آن را قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون تنها آن را بسر برند یا ببندند نتواند پرید و در رنگ سیاه
منقط بسفیدی است و در خانه ها از ایر پرورش می نمایند و هر چند کهنه شود سفید میگردد آن گرم و خشک افعال و خواص آن باهی مشهی مقوی باه مفرح مضر محرور
المزاج و ماء الجبن مصلح آن بروغن و بادام چند زرنجین و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی تازه صید کرده را
بخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آن را ذبح نمایند باید که اقلا شب بگذارند پس صبح طبخ کنند و بخورند زرنیخ بکسر زای
و سکون را و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و خاء معجمه و یونانی ارسانیقون و بهندی هرتال و ببرنا مند ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت
از بخار دخانی که مصادف آن گردد در رطوبت سفر معدن و لیکن ماده آن رطوبت ثقیل درین بیشتر است و جزو ناری کمتر ایست غالب و لهذا مشتعل میگردد بخلاف کبریت
که بر سیدن اندک آتشی بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آنها زرد و صفائحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی
و بختی نامند و بهندی هرتال ورقی و بهتر آن سرخ صافی شبیه باسرنج است که زرد و شفت گردد و بوی کبریت از آن بید و گاهی میتوانند زرنیخ زرد را مصاعد در طبخ میکنند
از اشرار سیما مند ارجهت مشابهت بشرار آتش در براقی اجزا آنکه ظاهر میگردد و در آن قوی قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محلله جالیه میکنند و آن هر دو قسم
و سیاه آن نیز ردی تر از کل انواع آن غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید از زرنیخ النوره و دار الشعر نامند و بدترین انواع است لیکن آن هر دو قسم قاتل است و بعضی
سفید آن را قوی تر و حادتر میدانند از آن هر دو و بهتر است از اعلاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب با شسته و تکلیس نموده باشند و مقدار
کم از او با شرایط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید تحصیل کرده از آن باشد که سر سفید نامند و در اشیاء مذکور شد طبیعت زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و
نوع دیگر از همه اقوی و از سموم است اند و گفته اند سیاه اندر چهارم و اصفر در اول چهارم و الخضر در دوم و الاحمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و
خواص همه انواع آن لذاع و معفن محرق و با قوت قابضه خورند گوشت زاید زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه حرب و آکله و کشنده اقسام کرم معده و تیز کننده
موی با تنبیخ جهت داء الثعلب با آب و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در این فعل اقوی است و با رفت جهت برص ناخن با روغن زیتون و امثال آن
جهت رفع قمل و هوام بدن و با آن جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر جراحات خصوص سرخ آن با ادویه مناسب جهت بردن گوشت زاید
زرد پاشیدن گوشت بن دندان و زرد خام آن مقدار کمی زایل قروح رطوبی و جهت ضیق النفس و ربو بلغمی نافع و بخور آن با رزنیخ بجو که زرد آن متعلق رسد یا بجوید جهت سرفه کهنه
کهنه و بدستور بخور آن بواسطه انبوبه با میعه مغز جلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر است باکه اخلاط لزج
آنکه بعد عمل جرب بر کار دگندم با مغز بادام و روغن تازه جهت دفع خالیه آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و نرم کردن سینه و لیکن چون قوی است حذر از آن
اولی است و پاشیدن آن را با پیه قی کردن جهت تسریع موثر و حتی المقدور اگر از داخل استعمال نمایند اولی است و طلاء زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور آن نیز کسی
خواهند موی آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن بعد که موی را بکنند و زرنیخ سرخ را با سنبل تازه بدان موضع بمالند و دیگر نروید و مجرب است اکثر و طلای آن با زهره گاو و حی العالم
و شبث جهت منع سوزانیدن آتش چون از آن مس نمایند موثر و سنون ساخته سوخته آن با صیبان جهت بردن گوشت فاسد متعفن بن دندان و پاشیدن گوشت صحیح مجرب با گشنیز خشک
جهت ثاليل و باصطبخان جهت سقوط دانه ها جهت سقوط جلد و بواسیر و القیام جرح زخمهای خبیث و چون زرنیخ در زاج را هم کوبند نیم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبلی نامند
خوب بجوشانند و بر عضو که جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند که چرک آن پاک شود بعد بر عضو بر آن بمالند در چند مرتبه زایل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند پس رس
در آن فتیله بر دو گویند سر گرگ بر آن بخور کنند هم میرد و مقدار شربت آن تا نیم درم و مصلح آن بعفن آن اخلاط او است و هلیله زرد است بدل آن زرنیخ زرد و نصف وزن آن سم خرخ است و بدل آن بر آن
در اکثر افعال کبریت و اکثار مضار و طلای آن کلف رستی باد والعاظ است و مصلح کلف جادث از آن بالید عجیب است و آرد برنج است و پاشیدن آن و در هم زرنیخ صعب گرید و عرق نمید
بسیار طبع و محدث سکر و معفن قروح ردیه امعاء و رجع مفاصل و تعفن شدن بگیت سیاهی است اصلاح آن باشامید آب گرم با جلاب بسیار و شیر و در غن بادام و بزه تی بطبخ خوردن و اندازه کرده

نامیدن و بعضی بدان [illegible] بودن فی الفرق جهت [illegible] مرق مرغ [illegible] بار [illegible] تازه [illegible] قطونا و تخم خطمی [illegible] است و چون [illegible]
و با ماش بخته [illegible] بخورانند [illegible] روز [illegible] آنرا [illegible] سوده [illegible] روز هفتم [illegible] بخورانند و بروز هشتم دو ماشه بر آن افزوده [illegible]
روز معینه این شش ماشه [illegible] سوده با ماش پخته [illegible] تا چهل روز تمام گردد و در بین دیگر [illegible] روز دوم [illegible] بمقدار چهار توله [illegible] آن [illegible]
روزی [illegible] تا آنمقدار که موافقت نماید [illegible] تا چهل روز [illegible] در این ایام [illegible] و آب بسیار سرد [illegible]
[illegible] طبیعة [illegible] بطریق احراق [illegible] در مقدمه مذکور شد زریر بفتح زای معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه گل [illegible] است که در کوهستان [illegible]
[illegible] ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه بگل عصفر [illegible] برگ آن زرد
[illegible] طبیعت آن سرد و خشک با اندک حرارتی افعال و خواص آن جالی و محلل [illegible]
[illegible] مطبوخ آن [illegible] جهت [illegible] استسقا مجرب [illegible] و ضماد آب مطبوخ آن [illegible]
[illegible] خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع [illegible] شربت آن [illegible] آنرا از برای رنگ زرد استعمال می نمایند
زریق بضم زای معجمه و فتح را و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن از طیور [illegible] است [illegible] گوشت آن [illegible]
[illegible] بسیار و بدترین آن [illegible] بهترین آن چوچه [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] مضر [illegible] جهت جلا [illegible]
[illegible] زرین گیاه بفتح زای معجمه و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و فتح کاف فارسی و یا و الف و ها
[illegible] بخراسان گل عاشقان نامند و گیاه آن [illegible] و برگ آن [illegible] گل آن زرد [illegible]
[illegible] چون [illegible] گل آن [illegible] گفته که درختی است که در ولایت [illegible] بسیار [illegible] ورق آن [illegible]
[illegible] بود و گل آن [illegible] آئینه زرین در وقت انگور [illegible] ورق آن سبز بود و بعضی درخت اترج [illegible] طبیعت آن گرم
[illegible] افعال و خواص آن [illegible] جهت [illegible] اخراج خون [illegible] و مثانه و احتباس بول [illegible] احتباس حیض نافع [illegible] مثانه مصلح
[illegible] بدل آن [illegible] بوزن آن [illegible] و گویند بدل آن [illegible] وزن آن زعفران فصل الزاء
المعجمة مع العین المهملة زعرور [illegible] بضم زای [illegible] و سکون عین مهمله [illegible] کیل [illegible] و ترکی [illegible] نامند و از جنس [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] بستانی [illegible] بهترین آن [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] سرد [illegible] خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] صفرا و خون [illegible] مقوی معده و کبد حار [illegible]
[illegible] جهت تحلیل اورام [illegible] مضر [illegible] مصلح آن [illegible]
[illegible] دوازده مثقال بدل آن [illegible] بستانی [illegible] و دو نوع [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] بستانی است [illegible] سرد و خشک قابض [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] بستانی است زعفران بفتح زای و سکون عین و فتح فا و الف و نون [illegible]
[illegible] ماهیت آن تارهای گلی است شبیه بعصفر بسیار خوشبو و زرد تیره [illegible] گل آن [illegible] ساق و برگ آن
[illegible] ساق آن [illegible] گل آن [illegible] تارهای [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بسیار [illegible] که عوام [illegible] نامند [illegible]
[illegible] بهترین آنها بسیار زرد [illegible] خوشبوی تازه است [illegible] طبیعت آن در دوم گرم و در

٣٢٣

اول خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مفرح قوی و مقوی حواس و مقوی و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط طبعی و دافع حار
آن از تغییر هوا ... و مدر بول و با قوت قابضه و محرکه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و رساننده قوت ادویه بقلب
و سایر اعضا و مفتح سدد دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز دو قیراط آن جهت ازاله سپرز و با مویزج جهت رفع خمار و با عسل جهت ازاله
حصاة و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و سموم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض از امراض و سلاق و جرب
و درصه و ... آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نزول الماء چشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر باید و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت
نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت ترف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده و مضر گرده و مصدع و مسقط شهوت و مغثی و جهت اضرار ... و مقوی معده است جهت آنکه
در آن حرارت و قوت ... و قابضه است مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن کم رنگ و مضر اعضا مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درم گفته اند سه درم
آن کشنده است بتفریح مفرط و ... زیرا که این مقدار آن از این اثر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشیای قابضه روح است و بالخاصیت گذشتن یکبار آن
در حلیل باعث ادرار بول بند شده گفته اند چون دو درم آن را با آب سرشته مانند گردکان ... ساخته در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج
مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانه ... و ربع آن سنبل سدس آن سلیخه است دهن آن که پنجاه مثقال آن را در یک رطل نیم روغن
... بیجد و ... و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب و صلابات رحم و مسوم و محلل و تدهین منی و سعوط آن جهت ذات الجنب و
طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد با عضا
سفید و ثفل روغن آن را ... قرقومعا نامند و قرقومعا نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دار الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن بدر قرابادین مذکور شد
زعفران الحدید ماهیت آن زنگ آهن است که آهن براده نموده بر روی صفحه پهن کرده ترکنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده آن را
بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصاً در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا
ده روز مجموع زعفران شود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و از جمله سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و جرب و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب
با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی است
و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و براده آن خورده بهم میرسد و مداوا آنست و در توبال در حرف التا مذکور شد **فصل الزای مع الفاء** **زفت رومی**
بکسر زا و سکون فا و تاء مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا ماهیت آن سه نوع است زفت یابس و زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت
بحری است و گویند ... است و غلط است و بهترین آن ... آنست **زفت بحری** بفتح با و سکون حا و کسر را و یای حطی ... ماهیت آن قیر است
قطران سیاه و سیال که از زمین مانند نفط حاصل میشود و سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل در اسم ...
و بهترین اصناف آن نرم آنست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع
زانو و مقدار یکدرم آن تا دو درم مسهل ... و آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام عظام شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و
سقز است بالسویه مضر ریه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **زفت الرطب**
ماهیت آن رطوبتی است که از درخت صنوبر بری ... سیلان مینماید و آنچه از درخت ... که ... جلغوزه است و مسمی ...
سیلان مینماید منجمد آن را راتیانج نامند و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آن را قطران
نامند طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم
و مری و ورم عضل باطنی دو طرف حلق و ریه و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و سده سینه و سرفه
مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و

ناخن و قوبا و تحلیل جهت صلابة سلابات رحم و شقاق مقعده و جرب و قرح مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرکناک و حمره و جمیع جراحات خشک نشده و با ... جهت ... اینها
و بواسیر با مراهم معتنه و ضماد آن بر سیلان سرطان و از نوشیدن با فوج جهت اخراج زالوی در حلق مانده و بجهت ... و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب ثابت و تمدد
اعضا و عرق النسا و داء الثعلب با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت ردیا نیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و دمیدن قطور آن با عرق
با دام جهت دفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حاره صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب با ... مضر سرد و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن
تودران آن قیرست و گویند بدل آن قطران و روغن زیت که رطوبت بخارات که در حین جوشانیدن ... بر روی آن گذارند و آنچه از آن جمع شود و خشک گرداند
نامند با لقوه و ابق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و در روی آن یدان مود دو داء الثعلب جذب السان حیوان و تمدد اعضا و برص ناخن حق اینها و سعوط
آن و امثال اینها انفع از زفت ست و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و حابس ... زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن ...
در دفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره بغایت موثر ست **زفت یابس** ماهیت آن زفت رطب ست که بخودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند
و آن را البوسفانس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن یابس تجفیف این زیاده از رطب آن و در الضماد مستعمل است آن جهت
التیام قروح خارشه و ضربه و مقعد و قوبا و تحلیل ... و ورمهای صلبه و تفتیح سده و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون و حرق و سوزش
سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت آن تا دو مثقال ست **فصل الزای مع القاف زقوم قال** بضم زای معجمه و
قاف و الف و لام اسم فارسی ... ست بعون قبل از یای مثناة تحتانیه **ماهیت** آن دیسقوریدس گفته ثمر درختی است عظیم القدر ...
یاقوتی رنگ بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت و تلخی و آن را مانند زیتون بملح ... و در مقالات ... و ...
جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آن را که زقوم نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد مایل باعتدال خشک با قوت قابضه **افعال**
و خواص آن جهت اسهال و فرحه معا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع و مضر سینه مصلح آن شکر است
نارسی آن که سبز باشد جهت اورام و قروح و ... مزمنه بغایت موثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار ... بالاصابع نوعی از انبر باریس ... اشیاء ...
طبیعت آن را در آخر دوم سرد گفته ... رطوبت ... بلغمیه ... قاطع عطش در ساعت و مسکن ... و نافع برای ... و انبرباریس گفته **زقوم** بفتح
زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم ... **ماهیت** آن از جمله اشجار است دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر ... و برگ آن
از برگ انار ... و گل آن از اطراف شاخها ... بسیار زرد ... و ثمر آن ...
نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از بلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با لعابیت و عفوصت و ... این نوع را **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن محلل ریاح ... و دافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درم و روغن تخم آن با اندک ... جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل اینها و رفع ... فالج و نقرس
سبز و امثال اینها شرب آن ضماد ... مقدار شربت آن چهار ... بدل آن ... و نوع اول آن برگ ...
آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی ... و در بنگاله و هند ... دیده و شنیده شد چهار نوع میباشد ... آن سه پهلو و ...
میباشد و در سر هر برگ ... بسیار کوچک ... و بر ... ساق ... میباشد و برای رفع ... قوی ...
چهار پهلو و این خاردار ... برگ میباشد سوم ساق آن ... و برگهای آن اندک باریک و بلند ...
گرم نموده در گوش جهت درد آن ... و با نمک گرم کرده ... جهت ... و استسقا و جذام ...
محتبسه ... و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل ...
... بنگاله ...
... جهت ... تعالی ...

و بجای آن سنبل الطیب هشته تا بر گردد و بر آن بمقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب برگردد پس بر او بجوشاند و در سرگین اسب یک هفته باده روز دفن کنند پس برآورده مشکوک
را نیم خشک شده نمک بسیار زنند و در روی شیشه تا مقدار یک کف آب که یک مثقال باشد بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس نافع و در طب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن تلخ و خاردار آن
بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریک و تخم آن سیاه و کمتر از این چهار قسم همه سفید و نبات آن سرخ و زرد و تیره سیاه باشد سفید آن جهت امراض سرخ و زرد آن جهت اثبات عقرب و سیاه موثر گفته‌اند
و دیگر قسمی هم در این جا نیز قسم در باغها انگلیسیه نامند از آنجمله قسمی است که برگ درختها برگ میچسبد و در شاخها آن که مثل ریسمان گشت برتند درختها را شبیه داوند و سیاه بالای درخت
منتهای شاخها بجای درخت شاخها تشبیه متفرق میگردد و این نوع اصلی که در سبب آن کمتر زیرشود و قسم دیگر سه چهار پهلوست که شاخهای کنده آورد و سیاه در این جا رنگی بسیار طولانی
میباشد بر خلاف آنکه دار و وجود دار و رده که خار بالش کوچک میباشد فصل الزای مع اللام زلابیه بفتح زای و لام و الف و کسر با موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و بالفارسی
حلوایی لیبی نامیده اند ماهیت آن از جمله حلواهای معروف است مانند آن لذیذ طبیعت آن گرم و افعال و خواص آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و لقابسمن بدن تخفیف و مقوی و گرده جهت رطوبت
و ریه و سرفه نافع و مسد و مصلح آن سکنجبین و اتباع زبد لا الیه المحلول نوعی از ابزن است که حی العالم باشد و بتازی زلف عروسان نامند فصل الزای مع المیم زنج بفتح زای و سکون میم
و جیم ماهیت آن از جمله سباع طیور است که بدان جانور تعلیم شکار کنند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن جهت ضعف دل و تقویت
خفقان نافع و زهره آن چون ببینی دهند و یا با سرمه اکتحال نمایند در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد موثر و مجرب
بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزه مکسوره و یا حطی ساکن و آخر ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد کشمیر با و سیم و زیر بالوست خشک
و اندرون پوست آن لحمی شیرین لطیف کم رطوبت و در سالی یکبار ثمر میدهد و در آن سال که بهار رسد که اطفال را آبله بسیار برمی‌آید طبیعت آن گرم مایل بخشکی و رطوبت
فصلی افعال و خواص آن تا حال معلوم نگشته است زمرد بضم زای و میم و را مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی پنا نامند ماهیت آن از جمله احجار نفیسه است
و گفته‌اند که در معادن ذهب هم میرسد و ماده آن همی است که بر آن بخار دخانی گشته و بدان سبب سبز شده و در مدت یکسال در معدن متکون میباشد و بعضی زمرد و زبرجد را از یک جنس
میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی متکون میباشد و بدان سبب آن از احجار دیگر کمتر است و سوای آن از معدنی دیگر اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه
اخضر است تا آنکه بر حامل آن ذباب نمی‌نشیند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند و این قسم بهترین اقسام و صاف و شفاف و آب آن متموج و درخشان میباشد و موجب تقویت چشم گفته‌اند و آن
را نیز گویند و این را اسعیدی نامند که از صعید مصر آورند و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد کهنه نامند و قسمی صعیدی است یعنی سبز مایل بسیاه و آن
زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ برگ سلق و قسم دیگر زنجاری شبیه برنگ زنجار و قسمی کراثی شبیه برنگ برگ کراث و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مایل بسفیدی و این
بدترین اقسام است و بهترین همه سبز براق شفاف و صلب است که تیخته لبیک سیاه و ظلمتی نباشد یعنی در جرم آن شبیه زنگ نباشد و نیز بعضی گویند آن براق مانند ظلق باشد
طبیعت اقسام آن در دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن باقی میماند افعال و خواص آن مفرح و مقوی حرارت غریزی و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و سم و رفع
و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال المومی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و قولنج بلعوق التفتت سنگ گرده و مثانه و جذام هر چند که متقرح
و الطف آن سحیق باشد شرب یا تعلیقا و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری گزیده باشد قبل از سرایت سمیت بمقدار هشت شعیر از آن سوده بخورد زهر بران کارگر نشود و آن
یا مراز افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و دمعت نظر کردن بر آن نافع اکلال البصر و تعلیق آن و پوشیدن انگشتری آن جهت منع
صرع و در صرع و لهذا ملوک آن را معلقه گردن بند اطفال مینمایند از صبیان و حیوانات انگشتری از طلا جهت رفع طاعون موثر و طلای آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون
یک مثقال آن را در انگشتری مرصع از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج حمل باشد نصب کنند و همیشه باعث قبول الهام و هیبت در نظرها و نفاذ
حوائج و محبت دار اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدانند تا آنکه میگویند چون الطعام زبر او رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بر آن افتد
کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و حال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توانگری اکثر مردم تجربت بسیار آنها
نموده‌اند و لهذا آنکه فقیر و دست تنگ شده و بهاء العیت بسیار نازل و جنتشد و مجرب است آن را بچشم افعی مالیده‌اند مگر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانگ و در نزف الدم یک قیراط
بدل آن در رفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است زمور بضم زای و میم و سکون واو و را مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در دکن مستعمل را زمور لاکی نامند و مستعمل زرگران است

٣٢٦

افعال و خواص آن در احتباس حیض جهة حل مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت از مجربات است جهة نزف الدم از عضو نیز **فصل الزای مع النون**

زنبا بفتح زای و سکون نون و با موحده و الف لغت فارسی است ماهیت آن گیاهی است کثیر الوجود در ربیع در بستان بکار زند بود و اکل بستان میرید طبیعت آن بسیار گرم و تند و نیز **افعال و خواص** آن موجب حرارت بدن بحدیکه مستعمل آن از سردی هوا متضرر نگردد و جهة درد سر بارد و صداع سرد و برای گزیدن رتیلا و برطرف کردن آنها بقوت شربا و نطولا نافع مقرر بداغ و حمام آن منفی بشدت تحلل جوشانده آن و مصلح آن در سرکه پختن و با کاسنی و ساق کاهو و کشیدن آن با رچاشنی داز سعفر حل عقب آنست

زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و را مهمله معرب زنگار فارسی است و بیونانی اقنبطوس معنی آن مجرد بود و **ماهیت** آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معادن مس تکون می یابد و بیونانی آن را بارسقالیس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در معادن در قبرس نزد طلوع شعری مقطر گردد و منجمد میشود و این قابلی امیزش با خاک و سنگریزه نیست و بهترین گیرایی آن این هر دو است و استعمال آن مجوز نیست در بدن انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سر لوبیا آشی بر ظرف سرکه تند بگذارند که بخار آن از سر لوبیا بیرون نرود و بعد از هر دو روز باز باز دیده بردارند آنچه زنگ بر ظرف اندرون آن بهم رسیده باشد تبر تراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رومی و آن چنان است که مس را صفحها بسیار تنک ساخته و بر هم چیده سرکه تند بران ریزند و بگذارند در سرد آبهای بسیار سرد تا زنگار شود و بعد آن را گرفته در سرکه حل نمایند و آن چهار اوقیه سرکه کهنه حل کرده در ظروف مسی سیما بپاشند تا غلیظ گردد و بعد شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده و فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنیست لیکن رومی آن را مغشوش ساخته نیز میفروشند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و با انگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش نیز بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخگر گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله است و اکال لذاع و معفن و مورث قرحه سوزنده و گوشت فاسد را زایل نماید و با موم و روغن بیت جلا دهد و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و لوبیاء سرخ جهة جرب متقرح و برص و بخته آن با عسل جهة تنقیه چرک جراحات و سحج و داء الثعلب و اسیر جاسیه و ناسور متعدد و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهة قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد و مانند دهان و بینی و گوش و سترخا لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهة غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کثیرا و سفیدی تخم مرغ جهة کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در ظروف مسی بحدیکه غلیظ و خشک گردد جهة حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه به توتیا گردد جهة جرب و استرخای پلک چشم و سلاق و رطوبت آن خشک کند و بدستور با ادویه مناسبه جهة امراض چشم و با مراهم جهة رویانیدن لحم زائد و علاج قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهة قروح و بثورات سر چون با روغن سبز سرشته و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهة بدبوئی و زخم آن نافع و لیکن باید که دهان پر آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانیست استعمال آن بغیر ضرورت جائز نیست و هنگام ضرورت مقدار کم آن با ادویه مغریه و دارو از آن دل با کتیرا و کشیدن آن کشنده و قرحه جگر و بعد از زنجار از مسهل علاج مصلح آن جلاب آشکرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب و شیر تازه و زیت و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن

زنجفر است

زنجبیل بفتح زای و سکون نون و کسر جیم و با موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازه آن را ادرک و خشک آن را سونته نامند و بسنسکرت **ماهیت** آن بیخ نباتی است در نبات آن شبیه به نبات قل دارد و برگهای آن باریک طولانی بقدر یک شبر در یازده و بی گل و ثمر در بازدید آن بیخ آن میشود در بلاد هندوستان و گجرات و بنگاله بسیار میشود و ریشه تازه آن بهم میرسد و کوهی و دشتی آن میباشد کوهی آن بزرگتر هم و در گیاه و زنجبیل بر ریشه سفید و رنگ آن بهندی سونته نامند و این بهترین است و از چین که مربای زنجبیل می آرند و آنها بزرگ و بالیده و نهایت بی ریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود **طبیعت** تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی قوت حافظه و باصره معده و کبد و مفتح سدد جگر و مسهل اخلاط غلیظه معده و امعا و مقطع بلغم و رطوبات غلیظه لزجه و منضج و مخرج اخلاط غلیظه در رطوبات دماغی و حلق و برقان و سعفه و جهة فالج و کرم معده و رقت ادرار و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال که از فساد غذا باشد و جهة بد بوئی دهن ...

طبعی و با نبات دیگر جهت دفع مضرت میوه‌های تازه و در تقویت معده و با زر قطونا مربی مرتب جهت ازدیاد منی و غلظت آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و رحم

قوت مسهله تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و کحال آن جهت غشاوه و سبل یابس و درد دندان و شخانیدن آن نافع تشنگی طبعی مضاد آن جهت تقویت اعضا و کرد از درد

مزاج و در بهیرد و جاع بارد دو درم بارد طبعی و نانی و یحی جند سایر اعضاء و با دو زن آن جرم اقوی است در تاثیر و بدستور بالیدن سفوف خشک آن گرم نگاه داشتن آن موضع که

هوایی سرد بدان نرسد بدستور بالعضف وزن آن از زرنباد خشک نرم کوبیده و بیخته و با زرنباد نیز شعر حلو مسیح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن زرنباد خلیل است

جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت مضاد تر تازه نرم شود آن جهت دار تعلب و تحلیل اورام بلغمیه باردۀ دمامیه و تسکین اوجاع باردۀ نافع و نوع کوهی آن قوی‌تر و گویند چون آن را زم

بکوبند و بپزند و در آب با گوشت بیاشند و بخورند جهت دفع اوجاع مفاصل از مرض باردۀ رطبیه و اورام باردۀ نافع و بدستور زرنباد خشک آن و با آب تازه آن نیز نوع دیگر می‌شود در هند و بنگاله که آن را زم

سونته نیز نامند و بوی آن شبیه جام از آن می‌آید این نیز قریب با اول است در مزاج و خاصیت و ترد تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده و بعد از طعام برای تقویت اشتها تنیز مزه ده

اندک اندک می‌خورند و خوشبو و لذیذ می‌باشد از نوع اول نیز تازه آن را ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آن را کوبیده و بیخته با نمک و آب لیمو خمیر کرده و اقراص ساخته و بدستور تنقل می‌نمایند زنجبیل

الکلاب ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه برگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل گشنیده و سگ را لهذا آن را زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از شعیر است

طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ضماد تازه تر آن جهت دفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و گویند

جنبارات بدیعی آن از افعال الممارسه و در استعمال آن ظاهر میگردد که مضر است زنجفر بفتح زای سکون نون و فتح جیم و سکون حا و را مهمله لغت رومی شنگرف نامند ماهیت آن معروف است و دو نوع

میباشد معدنی و مصنوعی نیز از یونانی مینون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس تکون می‌یابد و به حجر الزیبق می‌نامند و آن را شندغوری نیز می‌خوانند و سرخ سیر با کثافت است و بعضی این را کبریت

دانسته‌اند و مصنوع آن از زیبق و کبریت است و یونانی قیناباری نامند بهترین آن تکه‌های بلند سرخ بسیار تیره است که بوی کبریت از آن نیاید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم

و بعضی خشک در سوم و بعضی بارد در دوم سرد دانسته‌اند **افعال و خواص** آن قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آن را زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته‌اند و از شادنج قابض‌تر و در آن

جهت قطع نزف الدم و تآکل دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و سعفه و سوختگی آتش نافع و با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بثور و قلاع

متعفنه و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قیمه جهت رفع ثآلیل و ابتداء تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده دیگر قاتل است و دوا آن با عث خشکی قروح خبیثه و اندمال

آن عاست و لیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و بعد الاستعمال دهان آب بر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله است و دو درم آن گویند که و قتال آن کشته است

بخناق و کرب و خفقان و جمود و سایر احوال زیبق خورده و علاج آن قی و مسهل و روغن گاو و مطبوخ انجیر و شبت و مار الحسل الوبر و آشامیدن ادویه نافعه سمیه مانند شیر تازه دوشیده

و مطبوخ برود لعابی و لعابها و آشامیدن مرقهای چرب اگر بر آید لعق با عسل و یا لاحقه نمایند و بادهان و بدل آن شادنج است داخل هند را مشیله است که چون آن تنقیه شیشه

و با ادویه مناسبه ته هتهانی جوشانیده بر سازند جهت تپهای عفونی و دموی و سرسام بارد و رطب و مرض ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و خام و رفع ریح

زهر با بسیار نافع و مقوی او بر باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین مذکور شد زنبق بفتح زای سکون نون و فتح با و قاف لغت عربی حسن آن را دهن و نوعی زنبق گویند

آن نیز سوسن ابیض و غیر یاسمین آمده و سوسن گوید که از اسماء خارشده و گویند که شاخه سوسن ابیض بیاد است و این اسم با کشیده‌اند صاحب منهاج گفته گل از ابهاشتی زرد و بود و به شاخ

که گل دارد یکی گز و زیاده و کمتر و بر سر شاخه‌های چهار و پنج و شش تا هفت گل می‌باشد خوشبوی و برگها که بر شاخ آن می‌باشد شبیه برگ مورد و بلند تر از آن و برگ بیخ آن شبیه برگ کاسنی و ضخیم تر از آن

و گفته اند که زنبق همان زئبق است **طبیعت** آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته‌اند **افعال و خواص** آن ملطف و مقوی دماغ و بیاز آن در افعال مانند

پیاز نرگس است و قوی‌تر از آن و روغن آن که مانند روغن گل مرتی و آفتاب گذاشته و شده مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک با لطف و ملین و مقوی

و منجد درم آن مسهل خلط مراری و مدر بول و حلاوت آن جهت دفع قشعریره و سردی دماغ و تسکین آلام اعضای تناسل نافع و بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر مسهلی روغن

نرگس است زنبور بضم زای سکون نون و ضم با و سکون واو و را مهمله و جمع آن زنابیر آمده و بهندی بهر و در بنگاله برله نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض است و انواع می‌باشد

مراد از آن بزرگ سرخ رنگ است و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا

باعتدال آید و مگس را صید می‌نماید و چون کسی متعرض خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی‌التعرض نیز مردم را میگزند

میکند و کلف و نمش و القطع و ورم و سموم را بر میکند و چون روغن بر زنبور بریزند بحرکت آید و مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون از روغن خارج
بران ریزند بمیرد و گویند از ان که نفس قوی بر دارد و ماده و از او دهن ضعیف کم نبرد در ایام زمستان نفس آن می افتد و ماهیت آن کم میگردد و ماده خانه آن معلوم نیست
که از چه جنس و نوع است بهترین آنست از سایر انواع بیشتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و ورم رخوه بارد و
گزیدن آن صاحبان امراض بارده و مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن لغایت نافع و گویند چون بیماری آن را خشک نموده و سائیده بگیرد و آن را خالوده بخورد موجب
بدن است و زنبور سیاه مایل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار غائره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش
و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان و لعوق و یا به سوزن با غیر آن اندکی شکافته
و لعوق مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بدستور گل رست با آب عوره و یا جدوار با سرکه ضماد و سرگین گاو تازه و ضماد خیار
و لقلقه رحله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد کشیدن نافع است و مالیدن بوره با درخ
و خوردن ربوب فالسه و رب ریحان و سکنجبین حماض و نار الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن
گل سائیده و بران ضماد برگ کچوکه درخت دار روی نامند و یا روغن گاو داغ کرده و یا روغن بادام داغ کرده و زنبور عسل بنحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمه مع الواو **زوان** بفتح زای و واو و الف و نون ماهیت آن اکثری آن را شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن غیر
آنست دانه ایست مایل بسیاهی اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک در غلاف منحنی مانند غلاف شنبلید طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت بحدیکه نفوذ میکند در سطح
زبان و سکر شدید و مدهوش میکند و آن بفتح و تشدید آن از شیلم و منبت آن زرد و طولانی و این هر دو نوع را از اول است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن لغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد آن جهت
درد سر بارد نافع و چون داخل نان کنند قوت آن را قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و معقده است بسیار آورد و اولی اجتناب از خوردن آن است
مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد مقوی دماغ است **زوفای یابس** نام نبطی است و نام یونانی آن ...
واو و فتح فا و الف ماهیت آن گیاهی است مفروش بروی زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش باعطریت شاخهای آن پرگره و بر سر گرهی گل مایل بزرده
و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ خاست و بهترین آن نیست که از جانب بیت المقدس آورند و آن را زوفای مصری نامند طبیعت بستانی آن در دوم
گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی افعال و خواص آن ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم شکم و خون جامد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو
و ورم ششش و نزله و عسر النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و سحج امعا و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه بجاران آن جهت تحلیل ریاح گوش و مضمضه بطبیخ
آن با سرکه و جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب و عسل و سلاب جهت ورم ششش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم معده
و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع سکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با انجیر مسهل خلط غلیظ و با تردد داء و پیسا قوت اسهال آن قویتر و جهت
نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق و امتلاء و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم
بارد و خون مرده که در پلک چشم مانده باشد و بخته آن جهت نزول آب و سبات و با انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی
و ما بدل آن بوزن آن صعتر است و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود انشاء الله تعالی **زوفای رطب** بفتح زای و سکون حاء مهمله و با موحده
عبارت از چرک پشم و بفرکی شقلاق نامند ماهیت آن چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیر دار
و با قند از منافذ بطریق ترشح بیشتر بیرون می آید و در انموضع مجتمع و منعقد میگردد و بهترین آن نیست که در آب جوشانیده پشم را از ان جدا نموده بشویند و یا کوبیده پشم را از ان برآورده و هر گاه منعقد
آن بهم رسد پشم میان ران گوسفند و زیر آن جوشانند و چربی آن را بگیرند و بکار برند و گویند اهل چون از ان اجزا نرم و بیشتر العرق کند و التزق منعقد گردد آن را زوفای رطب نامند
و در نهایت قوت است از زوفای یابس طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر گویند در اول خشک است افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و معض

و صلابت جگر و سپرز و برودت جشا گرده و مثانه نافع و طلای آن جهت تشنج و تشکل عضلها و جرب و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب اکله و ورم
ورم و مثانه و جمیع اورام صلبه و حوالی آنها و رفع سردی آنها و بابیه و مرخالی و طبوع جهت تشنج و درد گوش و جراحت قضیب و فسخ و تفتق و بزمن با اکلیل الملک و روغن گل
مرار جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و بزرخشخاش و سرکه بدل آن بلادن مقدار شربت آن یک مثقال و کوسفند مقدار شربت آن یک مثقال
تا سه مثقال و چون آنرا با ابریشم حل کنند و بسوزانند دود آن جهت قروح بد اکیر بهترین ادویه است **فصل الزای المعجمه مع الهاء** زهرة الملح بفتح زای و سکون ها
و فتح را و تا و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حای مهمله **ماهیت** آن چیزیست شبیه شوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه بموی ماهی و الملاح قوی
رطوبتی گویند در جنبنیکه آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل میگردد و مانند جوهری گفته که آن شوره است که مانند
غبار بر روی نمک معدنی میباشد آنچه زرد مائل بسبزی است با اجزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده و آن ردی است و خالص آن هر دو نوع دو در زیست گداخته گردد و مشوش
آن در آب **طبیعت** آن بنهایت گرم و خشک **افعال و خواص** آن مجفف و محلل قوی و طلای آن بالی و بسیر جهت غشاوه عین و رطوبتی که از گوش تراوش کند و قروح جنبنیه
و اکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع رویدن موی بسبب احراق آن و بار و غنها جهت رفع اعیا و انثالیسند یا بکار آنگ با سکنجبین جهت صرع نافع و در اسهال آورتر
از نمک هندی بلا عرق مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و بکدرم آن کشنده است و قابل علاج نیست زهرة النحاس بضم نون و فتح حا و الف و سین
ماهیت آن چیزیست شبیه بکف و نمک مانند دانه که از پاشیدن آب بر روی مس گداخته بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه است **طبیعت**
آن در قوت قریب بزنگار است **افعال و خواص** آن اکال لذاع و قابض و جالی و آشامیدن آن قی آورد و مسهل خلط و مار سفرا و اکتحال آن با مصطکی که جدت آن را کم
نماید جهت تحلیل غشاوه و بصر و قطور سفیدی آن با روغنها جهت رفع کری و مزمن و نفخ گوش آن با عسل جهت ورم بار دو لهاة و طلای دمری و با روغنها و مرهمها جهت بردن
گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعد و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است
زهره بفتح زای و سکون ها و فتح را مهمله و قرنفل شامی نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بفارسی اسم مراره است و بعربی بر زعفران اطلاق میکنند و عرف انزیرنیا
فصل الزای المعجمه مع الیاء المثناة التحتانیه **زیبق** بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح با و سوخته و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلوان نامند **ماهیت**
آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می آورند در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند بران چند
مهادی غیث که در شهر تا د جنبه بان که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی متحمل العمل می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصاً سگان را در چاهها میکنند
سر آنها السنه تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس می آورند در آنها سیماب میباید و اگر از ایام مقرر درگذرد که بر بیاورند چاهها را خالی میبایند و نیز مسموع شده که در معدن
طلق قلیلی بکون میباشد و در لیلقا قطعه ضخیم طلق نیز سیماب باید و از خواص است که فلزات دیگر را فانی میگرداند چون بآنها رسد و لهذا از زمین در ظروف چوبی که از الفرنگی نامند
می آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست مناک مجتمع میشود چنانچه جانیکه طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند در آن
قدری جمع میگردد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر **افعال و خواص** آن حاد و قابض چون مبرد و مرطوب المزاج در هر سال چند
با در ایام زمستان هر روز بقدر گندم یکدانه بتدریج تا یک دانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مضرت و معین نیرو گرد و شخص آن از جماع و ترک دادن
آن کرد در زیرا که سیماب خام در معده میماند و دیر زود و بیرون می آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعضا و باضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بعید است و طلای مقدار قلیل آن کشته با
تا دو مثقال شبیه برتارک سر و آخر بیاد و دو جهت اشتعال بعد از سر تراشی کشش هفت تیغ خفیفی اندک خام بر سر زنند بحدیکه خون بر نیاید و سیماب را با آب برگ تانبول یا با آب برگ
ریحان و یا با آب دهان یا با کره است و یا بعضی ادهان ساییده مقدار مالند که سیاه گشته گردد و بعضی اجزای آن متلاشی و ناپدید گردد و بران بمالند تا تمام آن منجذب گردد
بعد از تحه سر التیام یابد بعنی بعد از سر تراشی آنکه با پارچه سفیدی ادرکها چند و ترش طمانیده و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود بمالند و آنچه از آن بر خبیثه تشکیل
بالای پارچه باز جمع نموده بهمین طور بمالند تا قریب یک ساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول یا با آب برگ ریحان یا آب دهن یا بخور آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت اشتعال اکتفا بمالند
نماید نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد و طبیعت امراض حادثه از آن منع نزلات و مرضی که در بنگاله مشهور است که در الف بهم میرسد آنرا امواد نامند متوسط و الباقی ادامه آن

آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و داءهای اشکست و بدستور مالیدن آن بر داءهای آتشک و قروح و جرب و قروح خبیثه و مار و حمّارو که بالمصاعد رکاب

شسته یا باموم و روغنهای مناسبه مرهم ساخته و آن نیز بسیار نافع دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن در یکهفته سه بار بعمل آورند و در این حین غذا لطیف و بی نمک یا کم نمک باشد و لیکن

باید که بجهات اعضا نرسد بدهان حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای باطنی و زردی رنگ و بخار آن

و هوام مانند مار و عقرب و غیر هما از دود آن میگریزند و اگر نزدیک بمیرند و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار داءالکلب و سعفه رطبه و قروح

ساعیه و سائله و دفع قمل چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل چون کشته آنرا بریسمانی بمالند و بر گردن کمر و یا مو ببندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن

حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کنه حیوانات گردد و با کندر و زرنیخ و موم در روغن زیتون طلای آن جهت داءهای آتشک و قروح خبیثه و داءالکلب از مجربات است و خاک زیر

که در ظرف آن باهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در همیت نیز مانند آن و چون زیبق را لطیفاً تبشر شند و بخور دموش دهند بمیرد و مقدار شربت از غیر مقتول تا ده

درم بدل آن مصاص محلول مصعد آن بسیار گرم و یابست و از سموم قتاله و محرق امعا و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند

و بر مس یا برنج که صیقلی باشد با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نماید مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند

و بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص پس بمومیای سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن بچسپانند

بجسبد پس لا ورق و یا لا ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین خواهند تا سه ورق لیس نمایند قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند بر آن

قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقرئی یا طلائی میگردد و چون زیبق را در گوش کسی بریزند ادواء اختلاط عقل عارض گردد و تحیر و صرع و سکته و لیطفا سا مشود و تدبیر آن

آن آنست که گوش را منکوس بطرف زیر نمایند و میلی از رصاص در آن گوش کنند تا زیبق بر آن بچسپد بر آید اگر یکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید

چون زیبق را لسبوانند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصاً ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی

بر آید بمحض آشامیدن آب گوشتهای چرب لیکن و اگر مقتول است دوار و وجع لهن معض شدید و ثقل زبان و احتباس بول و تورم جلد عارض گردد علاج آنست که شیر گاو

تازه دوشیده و نیم گرم دقیق کنند و با شیر و سپستان بزرگ قی و با شراب با فرنج مسهلی و باز و فاخشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سیار تر تا ابر یکه در نقص مفیدا

مذکور شد چون غیر مقتول آنرا با مربای کرباسی بمالند و تفریق اعضا کسیکه بر سر او شپش بسیار باشد بمیش سر بندند شپش بسیار در آن آید و بمیرد و در جمیع مرتبه

تکحل بر طرف گردد و در ستون بتفیده چوب داود و دهن مهماد ه تعقد و شیر دلی و مرهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و امثال زنگ سیماب الکلس منع نماید تنهائی و یا با ادویه مناسبه

و تکلس گرد و آنرا از کاسه می آورد خصوصی فرانسیس و دیگر مینمایند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت عزیزیه مستعد دیدن نافع و طریقه استعمال آن آنست

تا بیجبر زبانی است و بر ما نیز روز بروزی کرده آن که حبه و فلفل است بسیج تا ستره بلیغ و از صمغ مناد لسبانیا و بقولات اصنانحانید و هرگاه و دهن چوشش نماید آن زمان ترک

نمایند اید آن نیز با دیت بسیج بیلپوز و بر بر نماید زیتون القنبج رای بهکون یا وضم تا مثناه فوقانیه بسکون وا و و نون ماهیت آن بری و بستانی میباشد

بستانی آن درخت بزرگ تر و برگ آن آبدار تر و سبز تر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد گویند تا هزار سال بماند و گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون

بستانی است طبیعت رسیده آن گرم در اول یا با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک سیاه آن گرم خشک افعال و خواص آن سریع الاستحاله بصفرا

نافذ و یا قوتی رنگ آن نرم و معده و تقی و بهترین آن نیز رسیده و آنست که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود و قبل از طعام آن در بین وقت مقوی معده

و دافع آن و مشهی و حابس سیع و مشهی و بث بجوابی و لاغر است مصلح آن مغز گردگان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضر شش مصلح آن عسل و مداومت آن محرق خلط

مصلح آن شیر تیماست و ضماد آن جهت رفع سعفه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای دانه آن با مویز و آرد گندم جهت برص و ناخن و بحور سیاه و رسیده آن

بادیانه جهت ربو و امراض نفس نافع و برگ آن در دوم گرم خشک و ضماد آن جهت خوشیم و اورام حاره التیام پوست سر که منقطع شده باشد و حمره و تبهیم و نمله و منع سعی زنبار

آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت دفع سعفه آرد جو برای تحت ناف و طلای آن جهت بهال و خنازیر آن جهت قلاع دهان و ضماد بخته آن با آب غوره و بخته که لیقوام عسل

رسد جهت دندان کرم خورده و بر آمدن آن و مضمضه با طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده و داء الثعلب و مطبوخ آن در شراب جهت نقرس مفاصل حقنه با طبیخ آن

جهت قروح باطنی مقعد و رحم عصاره آن با صندل و کوز و مانند برگ آنست و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و نزف الدم آن جهت و ادخام آن جهت برآمدگی حدقه و قطع رعاف و اکتحال

و اکل برگ آن نافع و اکل ... سنگ مثانه و گرده منع نماید چون سعوط ... آنرا با نمک آرد و با سرکه و بر جای جرب گذارند و اکل سازند و دفع ... اگر با قند برگ آن بجوشانند و بمالند

مستفعد نمایند جهت تسکین درد سر و نقرس و خیل آن جهت زکام و تحلیل نفخ و بخار آن جهت اخراج رطوبات و ماعی ... نجابت موثر تعلیق نیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب بحرب است دخون

شاخهای باریک برگ تازه آنرا در کوزه کنند و در کوزه کوزه گری گذارند تا بسوزد و آنچه برآورد و بستانند ... و بار دیگر بسوزند تا مانند ... گردد و ... احراق آن باید که ...

افعال قوی‌تر از توتیا است و ماده آن با سرکه جهت عرق النسا بر ... و جانب ... بقدر چهار انگشت جهت ... در موضع آن و رفع آکله از مجربات گفته اند و ... برق

برگ شاخ و تمام زیتون از اشیر درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتیکه از شاخ تازه آن که در حین سوختن بر می‌آید جهت جرب و ... قروح آن ... جهت ... اجزای آن ...

و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصا چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت موثر ... و رماد آن ... و آب ... جهت

داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون در آن خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید ... آن در صور ... و ... جهت

آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و جهت سعال و اخراج بلغم و رفع رطوبات ... و بامرهمها جهت ... رویانیدن گوشت ...

صمغ بری آن قوی‌تر و ... حمول آن جهت جرب و تقرح رحم و سعوط آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده عصاره برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بر آن ...

و یا آب ... بیفشارند ... تا منعقد و خشک گردد جهت سیلان رطوبات و ... آنها بهتر از سایر ادویه است زیت الماء ... که نزدیک آنها ... در جمیع افعال ضعیف

از سایر انواع و بعضی گویند زیتیکه از زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیت الماء است زیت ... زرای ... بکوبند ... تا ... ماهیت آن روغن

زیتون است و مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش آن ... و علامت غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن ... بر سطح بدن منتشر گردد

و از هم منقطع نگردد و بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول ... آن ... مغشوش آن که در اکثر ... و خوب ... تا بالا

آید و سرد گردد و ... گرمی آن کمتر و الطف ... **افعال و خواص** آن آشامیدن چهار دو مثقال آن با یک رطل آب گرم و یا ... مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا

با شراب گرم جهت رفع قولنج و ... اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و ... جهت دفع ... ادویه ...

با آن جهت رفع قولنج و ... و درد کمر و مفاصل و عرق النسا ... جهت اوجاع بارده و با مرهمها جهت التیام و ... مقدار شربت آن تا نیم ...

و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند **طبیعت** آن گرم تر از غیر عتیق آنست **افعال و خواص** آن محلل و ملین طبع

... و مصلح ادویه و ... قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و دافع بیاض رقیق و جرب ... در ... تمام ... و حول

گرم نماید در موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت را با نبوه بجوشانند تا نصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر است و روغن ...

و هر چند کهنه تر شود قوی‌تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با هم وزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا ...

... روغن ... بجوشانند تا نصف رسد ... روغن ... و ... انفاق ... آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن

که ... و ... باشد **طبیعت** آن معتدل با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و ...

کننده ... اخلاط و مفتح سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و معمول آن موافق ... و ... دماغ ... زنگ ... و گویند چون ...

دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن ... بمناسبت در حمام ... دوران روز آب سرد ... از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و ...

نجات یابند و پیران چند سال ... باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون منقع ... و نیکه از زیتون منقع گیرند ... فاسد ... مصلح آن ...

... و دهن زیتون بری در سایر افعال و خواص قائم مقام ... و ... جهت ... مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لثه و

قاطع خون ... و جمعی مطلق روغن زیتون ... در افعال مذکوره نافع ... نوعی و ... بعضی ... بر روز ... بری ... گننده موی ...

اسقاط آن و قاطع ... اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و ... آن ... زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر را ... و کاف

والف و بای موحده که نام اهل است و چون از شام آنرا بیت المقدس بار کرده باینجا میبرند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه از معسول نوشته و دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب انداختند یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس بسیده روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بشود و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و آنچه از آن بر آن نمک مالند و نگاه دارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده روغن آنرا بگیرند زیتونی است **زیت انفاق** بفتح زا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح تای مثناه فوقانیه و الف و رای مهمله بعربی عکر الزیت نامند **ماهیت** آن ثفل روغن زیتون است **طبیعت** آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن بیفشارند و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم **افعال و خواص** آن قوتر از عفص است لطوخ آن با شراب یا عسل جهت درد دندان و بالقوه تر جهت جرب مواشی و دواب نافع و گویند هرچند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام و التحام زخمهای ابدان مانع و در خشک نافع است **زیت السوان** اسم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن روغن ثمری است که زیت الهرجان اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و شیرازی بجز کوچک بعربی لوز البربر نامند دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند بادام کوچک و روغن از آن گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و شیراز که درخت آنرا ارجن خوانند و در عراق بنکس یا بادام کوهی خار آن زاد و اب میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و مصلح اختیارات بدیعی نوشته که زیت السوان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سوان آورند **زیرباج** بکسر زای معجمه و سکون یا و را مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیربای فارسی است **ماهیت** آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت مطلق القدر یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کهنه تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده و دو کلاله شبت و گرفته و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن نخود هندی و سه آب قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و جوش دهند تا پخته گردد و قلیلی سرکه و شکر سفید و اندک مری و کشنیز و ریزه کرمانی در آن داخل نمایند **طبیعت** آن معتدل مایل ببرودت **افعال و خواص** آن لطیف و موافق امزجه صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن مره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت تبهای نائبه و شطر الغب نافع و مضر امزجه بارده است **باب**

دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است و فصل السین مع الالف **ساج** بفتح سین و الف و جیم بهندی ساکهو و ساکون نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی القدر درخت حنا و سرخ رنگ مایل بسیاهی کثیر الورق و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و بیشه و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوشانده میخورند **طبیعت** چوب آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد سائیده آن با آب جهت درد سر حار و تحلیل اورام حارده و سوده صفراویه و خصوص با آب شبهای بارده و خوردن نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با عسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم شکم و قوی اثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب بنشانند و اشال آن اندازه تر بسایند و طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع و مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و رسخت ضماد آن ملین خشونت جلد بدن و دهن ثمر آن خلیط و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن نافع و گویند که جوز نافه و مشک را در آن گذارند حافظ بوی آنست و وزن آنرا زیاده میسازد **ساداوران** بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و رای مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی از آن ترتیب میدهند و آنرا سواد القضاة نیز گویند **ماهیت** آن چیزی سیاه مایل بسرخی براق شبیه بشیح و با اندک تلخی در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند آنچه از درخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و آنچه تحقیق شد از سمت ختای آورند و بهند کوهی خطائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت گردکان مجوف شده باشد یا بند و تبعا اختیارات بدیعی گفته چیزی است که در میان درخت بلوط کهنه یافت میشود و آنرا آب بن نامند و گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردکان و درخت بلوط سهو کرده و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون در آب گرم تر نمایند

۳۲۳

بچسبانند محلول آن برنگ اصفر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت محلله افعال و خواص آن رادع اورام حاره و بات
[illegible] و منع نزف الدم جمیع اعضا است شربا و ضمادا حابس اسهال و موی الیتام و بند زخمها و با سرکه شراب جهت ورم عصب و انثیان و با شراب جهت تحلیل اورام
و تحلیل آن و مثقال آن و آب برگ مورد تازه و که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر موها مالند جهت تقویت بیخ و منع سقاط آن و بار روغن مورد جهت منع ریختن موی
مؤثر و لعابات سوا است و فرزجه آن با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن [illegible]
مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن [illegible] و وزن آن موره است **ساذج** بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم بهندی تیجپات نیز نامند **ماهیت** آن برگ درخت هندی
است باریک طولانی از برگ بید عریض تر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن رسته تا سر برگ رسیده یکی از و
دو در کنار برگ و دو در مابین کنار و وسط و خطوط باریک عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر [illegible] میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن
شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه مستعمل میشوند و منبت آن اکثر در کوهستان [illegible] و در کوهستان سلهت که شمالی شرقی بنگاله واقع است درخت آن از آنجا
[illegible] و غیر آن نیز می آورند و گویند در غیر [illegible] هند نیز بهم میرسد لیکن اصل ندارد و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بو تند طعم [illegible]
[illegible] و شور مزه نباشد و بوی آن شبیه [illegible] و وج [illegible] بود **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
مفرح و مسمن و محلل [illegible] مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و [illegible] و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان
و بوی آن [illegible] مفید باشد و خفقان و وجع فؤاد و درد جگر [illegible] استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصاة و عسر ولادت و اخراج مشیمه و [illegible]
[illegible] جمیع امراض [illegible] در رحم و اکتحال آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت [illegible] سلاق و ظلمت بصر [illegible] نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان
جهت لکنت زبان و بدبویی دهان [illegible] مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام [illegible] و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبویی [illegible]
[illegible] جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه [illegible] جهت منع کرم زدن آن مؤثر در سایر قوی و افعال [illegible]
مضر [illegible] مصلح آن [illegible] و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] بدل آن دو وزن آن سنبل [illegible] و گویند سلیخه
[illegible] **ساگودانه** بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها **ماهیت** آن [illegible] که در جزیره [illegible] و خشک [illegible]
[illegible] از جزایر [illegible] پیدا میشود درخت آن [illegible] درخت [illegible] که درخت هندی است که از ثمر آن [illegible] بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم [illegible]
[illegible] مردمان آنجا [illegible] پوست سخت بالای آن [illegible] و در میان درخت [illegible] و مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود
[illegible] خشک کرده [illegible] مانند [illegible] و بقول دیگر [illegible] در جوف درخت [illegible] آنرا با آب خمیر کرده [illegible]
بسیار صغار مانند [illegible] خشخاش میسازند و معروف شده **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص** آن مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن و ملین طبع است [illegible]
[illegible] که قدری از آن را با شیر تازه [illegible] مانند شیر برنج طبخ نموده [illegible] با نبات شیرین کرده [illegible] که شیر موافقت نمیکند [illegible] و با نبات شیرین
کرده میخورند مقدار شربت آن [illegible] مثقال تا بیست مثقال است **سالامندر** بفتح سین [illegible] و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین و الف [illegible]
نوعی از عظایه است و بزرگی سلانه [illegible] مانند **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بمار و دست و پا دارد [illegible] آن کوتاه [illegible] و گردن آن [illegible]
کوتاه و بزرگتر [illegible] سام ابرص لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطئ الحرکه و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش [illegible] تاثیر نمیکند و اگر در تنور [illegible]
آتش تنور افسرده گردد و این [illegible] و نیز گویند چون سنگ [illegible] **طبیعت** آن نهایت گرم و خشک **افعال و خواص** آن یک مثقال آن از سموم [illegible]
[illegible] مانند ذراریح و سحق [illegible] و مفرح جلد و روغنی که در آن [illegible] سر [illegible] عضو و چون [illegible] و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخراج [illegible] در عسل [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع [illegible] اگر آنرا خورده باشد [illegible] و درد [illegible] شدید [illegible] استسقا و احتباس بول و ورم زبان [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] و بعد آن [illegible] علاج و تریاق [illegible] ذراریح است [illegible]

یافته و عسل و آشامیدن آن و طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که در آن کمافیطوس سرشته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن زیت پخته و عرق انقاع مطبوخ با اصل ...
در تریاق آن تخم سلجم فارسی یا بحری و در آب شیرین پخته است **ساماان** بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون **ماهیت** آن جمعی از برلیت که بفارسی بیرزنامند بسیار نرم
و باریک تا اکل نبردی و از آن حصیر ترتیب مینمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جلوس بر آن باعث فرح و جهت نفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع رعاف
سام ابرص بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون با و موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی مارنگ و باصفهانی الالی و بهندی چهپکلی و بنگاله تکتکی نامند **ماهیت** آن
جانوریست لیکن مصطلح نیست که ... از اسام ابرص بلدی او ... مینامند که بفارسی جلپاسه آن کوچکتر از جلپاسه و شبیه بحردون و بالقضاهات و سمیت آن بحد
جلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد **طبیعت** آن در دوم آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد کوبیده آن بر عضو جاذب پیکان و خار
... نمیله بسیار ... گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن موی و نفع داء الثعلب
... بر موضع عقرب گزیده و گذارند ... آن جهت نفع ... بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ آن
خوردن آن مورث سل و امراض ردیه و مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست **فصل السین المهملة مع الباء الموحدة** **سبج** بفتح سین و با و موحده و جیم در آخر معرب
فارسی آن ... نامند **ماهیت** آن سنگی است سیاه و براق ... و بهترین آن بسیار سیاه و براق صافی ...
طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن خوردن آن جهت خفقان و گشودن سده و تقویت معده و تقویت احشا ... با شراب مقوی باصره و دل
[illegible]
و مقوی باصره و ... و داشتن آن با خود و بطریق انگشتری ... جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد سر و نگاه داشتن قطعه آن ... جهت رفع
... چون ... بسیار نگاه کنند و ... در ... آن گردد و آن
[illegible]
... نوع نوشته که یکی را ... بسیار ...
... و نوع دیگر را ... و بهترین آن نوع اول است و نوشته که ... گرد و مانند ...
است **سپستان** بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است العربی دبق و بهندی لسوره نامند و معنی سپستان اطبای ...
... نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو ... و آن لعابی ...
... سپید ... و بهترین آن
... درخت آن بزرگ ... و برگ آن ... ساق آن سفید و شاخهای آن سبز و برگ آن ...
... بسیار بهم میرسد و ... کثیر الوجود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر **افعال و خواص** آن نگاه داشتن آن در دهان
و فرو بردن آب آن ... جهت تلیین سینه و حلق و ادرار آن ... خشونت صوت و سرفه ... و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقت
البول ... و امراض گرم ... مواد سوداوی و بلغم ... اصلاح ادویه مسهله و تنهای حاره ... و ...
... با ... و ... جهت گشودن ...
... آن از ... و ...
... جهت ... بفارسی ... و بهندی ...
... **سپیه** بفتح سین و کسر با ... فارسی ... نام ماهی است **ماهیت** آن ماهی است که در دریا بهم میرسد استخوان آن بسیار
...

سیاهی میباشد و بعضی ماهی دیگر با حضی و صیادی متصلان سنگ از آن آب سیاه قدری در آب میریزد و آب سیاه میگردد و سنجد یکه چیزی در آن نمی نماید و آن ماهی خود میگیرند و چون

سیاهی جوف آن از دور چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در خانه چراغی دیگر نباشد گویند آن خانه پر از گزدم بنظر می آید و گویند بعضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و گرده از اول

نافع است **فصل السین مع الخاء المعجمه** سخار بفتح سین و خا و الف و را مهمله **ماهیت** آن گیاهی است شبیه باذخر و بر شاخ آن تلخ و بدبو **طبیعت** آن در سوم گرم

و خشک **افعال و خواص** آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و اشتهای طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین مصلح آن رب توت مقدار شربت آن

یک مثقال بدل آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است **سخاله** آنچه از خراطات لیمو آن جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن بازان ریزد **فصل السین مع الدال**

المهمله **سداب** بضم سین و فتح دال و الف و با موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربیست و بیونانی فیجن و در شام دیلم بیهم و بهندی سداب نامند و بتر کی بلغی و زنجی در بنگاله

تلی نامند **ماهیت** آن سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرعی و بر شاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز گو با آن غباری نشسته و گل آن زرد و تخم

آن در غلافی و سه غلاف هم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه است که در زیر درخت انجیر روئیده و نشانده باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک تازه آن از گرمی و خشکی کمتر تا دوم

افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابوالحسن علیه السلام وارد است که سداب زیاد میکند در عقل و از حضرت علیه السلام و حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است و اطبا گفته اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل

ریاح و نفخ و مقوی معده و مشتهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و عصار الابن الصدر و الغذاء و للنفض و نحوها جهت امراض باطنی عصبی

مانند فالج و رعشه و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و شرب با عسل جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاة و بواسیر و امراض مقعده و رحم و شرب آن و اشامیدن آن برگ آن با نطرون

آن با عسل بقدر دو درم با دیه تا سه درم جهت فواق مجرب با شیت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن تسکین نفس و ورم حار ریه و وجع مفاصل و عرق النسا

و لرزهای بارده و مطبوخ آن با زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر

و بدستور با انجیر و نمک پرورده آن و با نمک جهت حدت بصر و خاییدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیل آن مقوی معده و مشتهی و جشا آرنده با انجیر

و گردگان جهت سموم و شر و به و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن و بدستور حمول آن بعد از سحق بالیع

و مقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و تحلیل حمل و بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت

درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان

و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن

سوری جهت بثور و با شبت و عسل جهت تو با شستن عضو با آن و نطرون جهت رفع بهق سفید و قسام تا آلیل نافع و حقنه آن با مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون

در روغن زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب سم است و عصاره آن در سایر افعال

مانند برگ آن است و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند جهت

تسکین درد آن و طلای مخلل آن در سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت نمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال

و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سگ دیوانه و دفع زهرها و سم

افیونی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث سقیقه و محرق اخلاط و مسمی و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر از بیست درم تا سه مثقال و صغیر از یک مثقال

تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعنع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آنرا چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل یا سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سدد

معده و قولنج ریحی اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا

داخل خبیصه کنند باعث خوشبوئی و شدت ابکار و دفع ضرر آن باشد و درد دی آن را برمی آید و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و مقیم لبستانی

و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی و خشکی آن بیشتر تا غایت است و جهت تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل که بر ان و برص و فرزیه آن بقدر یک ذانگ جهت نانحم

چنین [illegible] آنچه گرم و خشک [illegible] جهت بسن از چار درد [illegible] مثانه و درد پهلو و کمر و رحم

درهم عارض از هضاق آن و تحلیل ریاح و از رسیا خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط کید انکه آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج
ریحی و بلغمی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
و دوائیت برآن غالبا **افعال و خواص** آن اقرب بسموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید و
و غالبا کشنده گردد و مداوات این نیز مانند مداوات است و عصاره آن باعث رعشه قوی و قتال چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان
و مرغان ریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر
فرزجه نمایند باعث اسقاط باشد با عصاره و اندک بیخ آن با سیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جایز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار
بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این مضاعف عمل است و گویند مباشر جمع نمودن آن ورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را بادهن
بارده تدهین نماید پس متوجه گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و را مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق گویند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد
بری آن پر خار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار و شکل سنجد و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر
و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زردآلو میشود و خوب بسیار دارد و دار زمان است و در بلاد گرم سیر
و بهترین آن بزرگ پر گوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ است که دانه آن کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیده است **طبیعت** ثمر آن در اول سرد و در
دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و تری ترش آن زیاده از شیرین و پخته آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند **افعال و**
خواص آن نارس آن قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل الطبیعه و نیم رس آن مسهل صفرا و مقوی معده و مطفی حرارت غریبه و
خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح سده و کشنده کرم معده و مضر معده و مصلح آن سکنجبین و ...
قوی العطش و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و مغز آنرا برآورده آس نموده هنگام الحاجه بقدر مطلوب با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا نمکی از آن
مناسب بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحه امعا و ضماد آن نافع ... آن در سیوه و سکنجبین ... و تسکین عطش و شیره
مغز دانه آن مسکن حرارت ... و مقوی معده ... و صداع حار و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن ... قابض و ... آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها
و جوشانده مطبوخ آن بجهت بی غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و ... و سرعت حرکت اطفال موثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت ... گفته اند که
دانه سبق را در گلاب بجوشانند و بکار برند از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر در عسل آلوده بکار برند ثمر آن شیرین شود و ... برگ آن که سدر ... ضماد آن ...
بدن در حمام ... جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعضا و طرد هوام ... و آن با شراب جهت تفتیح سده ها ... و تحلیل آنها
و نهایت نیز جهت تحلیل اورام حاره و تفتیح آنها ... تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و ... جهت تحلیل اورام حاره و تفتیح آنها ... چوب آن در آخر اول
سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه ها ... که از سعفه ... بهم رسیده باشد و دافع ... سیر و ... آن جهت جراحات ... و زوال آن
زخمهای حاره مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا ... و ... آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین برآورده و اندک پوست آنرا خراشیده و پاک
شسته ریزه ریزه کرده مقدار ... از آب بسیار جوش دهند تا قوت آن برآید و غلیظ سرخ رنگ گردد ... جهت تقویت ...
بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و خواص ... بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت خراز نافع است **فصل السین**
مع الراء المهمله **سراج القطرب** بکسر سین و فتح را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را و بای موحده و قطرب نیز
نامند **ماهیت** آن گیاهی است که تر و تازه آن در شب مانند چراغ درخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم
از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشد بفارسی کرم شب تاب و بهندی جگنو نامند و نیز قطرب اسم حیوانی است
کوچک بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجانبی و در شب تاریک بالجمله میدرخشد و این اسم دوائیست که یونانی افلیوس نامند

بمعنی هندی و نیز نباتی دیگر که آنرا بیونانی حنیس نامند و بعضی بر حیری جبلی که گل آن آسمانجونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی دیگر
که آنرا بلغت مغربی بنجنیله نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و حفاران و فلاحان آنرا فقیه بخورند و بر سرخ
نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن لولوی در روشن مینماید مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه میدارند و نیز بر سرخ الوقار اطلاق مینمایند
و یوسف بغدادی آنرا ابرسرخ الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت سلیمان علیه السلام بآن استعانت مسخر بر همه اعمال خود و همچنین
اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیرسرخ الصنم است که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن
شبیه بعلیق است و تفصیل در باب الیبرح مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مؤمن گفته فیلنوس است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد **افعال و خواص** آن جهت رفع
سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سعرخش** بفتح سین و را و سکون خا و شین مهمله اسم فارسی است و بیونانی انطارس و در [illegible] و دیلم جبار و بهندی کیل دارو
و در بنگاله سکهراج نامند **ماهیت** آن بیخی است سیاه رنگ مایل بسرخی و پر گره و دراز ریشهای باریک دارد و بسیار میباشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی گل بلکه شاخی
از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای شرف نزدیک بهم شبیه بپرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا دو
سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرگ سنگین مایل بسیاهی است که مکسور آن فستقی رنگ باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن
جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بی لذع و مفرح و دافع حمل بخار سوداوی و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصا با خربق سفید و سیاه و با سقمونیا و عسل و سپوتر لعوق آن
با عسل مخرج مای اصفر و مانع حمل مسقط جنین و حب القرع است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و سعوق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن
یک مثقال آن با عسل و در وزن آن تخم مرغ عنبر سرشته بدفعه متوالی جهت رفع گرفتگی عصاب [illegible] و ضربه ابجابات مفید و چون از نوع نر آن شش درم با عسل تازه نازک بقدر
باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا [illegible] شود و با عسل یکسان گردد و صد مثقال بماند و هر روز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد کهنه
مجرب و سفوف خشک آن جهت جراحت رطبه عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درهم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و [illegible] درم آن جهت اخراج حیات گرم
دراز معده است و شرط استعمال آن اینست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته آن [illegible] طبیخ و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد [illegible] لزجه بلغمی دفع
و ضماد آن بر هر عضوی موجب اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم نزد ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برگ آن در جای نافع
مضر ریه مصلح آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است **سرس** بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت سندی است و گویند که آنرا سلطان
الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند **ماهیت** آن درخت سندی است آموزدن و برگ آن مادی شکل ولی [illegible] لطیف بعرض انگشت کوچکی بطول یک و نیم بند انگشت و
ثمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه بگل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز میباشد و تخم آن
بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرظ اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و دیر کوبیده میگردد و طعم
خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفونت و تندکی و پوست درخت آن **طبیعت** آن سرد و خشک و شاید گرم باشد **افعال و خواص** آن خوردن برگ
پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست
درخت آنرا بمقدار یک تاشه نرم کوفته بپزند روغن گاو و تا بمقدار سه چهار تولد تا پنج تولد داغ کرده از آتش برگرفته بآن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا چهار ده روز و در این
و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و نیز البنیات و آب سرد و جماع و امراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب
متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال اینها از امراض و ادویه عصبانیه نافع و عرق آن که کوزن آنرا بجوشانند فقط اما پوست تازک اندرون آنرا دو
و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس [illegible] مقطر و عرق کشند و تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع
و اگر با آن نیم وزن تا یک وزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه باشد مانند دراج و طیهوج و
امثال اینها و از نخود و بیخ و گندم و امر که تورنیز نامند در روغن گاو تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند و پرهیز از آن تا بیست و پنج یوم [illegible]

تا جهت فاد لوم و در عرق و چند ایام شرب آن کافی است و باید که عرق آنرا در ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را می‌شکند ضماد آن جهت یرقان و داء الفیل
و شعیرا و اورام دیگر و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی و فساد خون و در پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هرچند کهنه شده باشند و استعمال گل
آن جهت رفع سعال و سرفه و شقیقه و چون پنج نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون بمقدار یکدرم کوفته و بیخته با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه
دوشیده چهل درم بنوشند چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت تغلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و تنها نیز جهت ختازیر و چون با نمک طبرزد با آب
بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند مجرب است **سرطان نهری** بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر راء و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی
کیکرا نامند **ماهیت** آن حیوانیست آبی معروف و بهترین آن ماده است علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آب سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین
آن بزرگ نهری است که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و بطیء الهضم و مبهی و با قوت جاذبه محلله و چون دست و پای آنرا
اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر داده یا جوشانده طبیخ دهند صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفه حار یابس و یبوست اعضا و تب
مفرط حار و محرور المزاجان مجرب شده و سفوف محرق آن با صمغ عربی و دیگر ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر لعاب آن نافع و شیاف و قیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه
تفتیت حصاة و ادرار بول حیض فعلاً و سحوق آن با بادروج جهت سم عقرب گویند چون این را با بادروج نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة
و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب [illegible]
گوشت آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبث جهت [illegible] ضماد محرق آن جهت
سرطان البستان [illegible] با عسل جهت بهق و اورام [illegible] و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس یا قلعی انداخته بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا
با نانخواه و قیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه
گذشته باشد مقدار دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و یا مقابله قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد
و دیسقوریدوس [illegible] سرطان محرق مذکور و نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر
و همچنین چون سه مثقال سفوف مذکور را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق پا و مقعده
و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم و مقدار شربت خام آن
پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و سفوف احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین مذکور شد **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ
دریائی نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریاست نرم بود و چون از دریا برآورند و بهوا رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و از آن
کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریا هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری است لیکن بسیار سفید و شبیه بنخاله است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و گیلان
آنرا [illegible] و بآن صید ماهی می‌کنند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت جمع رطوبات که از
طبقات چشم ریزد و جهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق [illegible] و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و سنون آن جهت جلای دندان و طلای
آن جهت کلف و نمش مفید و **طبیعت** دوم سرد و تر از اول محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و خوردن آن کشنده است **سرنجی** بفتح سین و ضم راء و سکون
نون و کسر جیم فارسی بلغت هندیست **ماهیت** آن نباتی است سفید تا بیک ذرع و نیم ساق آن گره‌دار و بر سر گره ماشا نیها و برگهای سفید گل ریزه و در زیر
برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه برگ خرفه بزرگ و از آن نازک‌تر و تلخی غالب **طبیعت** آن مائل بحرارت و رطوبت **افعال و خواص**
آن [illegible] برگ مطبوخ آن جهت وجع مفاصل و سایر اعضا [illegible] آن با دارفلفل سوده جهت [illegible] و برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر
جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و دو جنس آن نیز مفید **سمر** بفتح سین و سکون میم و واو [illegible] فارسی و بهندی نیز همین و [illegible] نامند **ماهیت** آن دو نوع است
بری و بستانی بری آن که جنگلی نیز نامند [illegible] و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد بستانی آن درختی است بسیار بلند و عظیم [illegible] و برگهای آن

بسیار ریزه و خزان نشکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بحوز رومی و بزرگتر از آن نامند مغزی ندارد و در خامی سبز و بعد از رسیدن اندکی زرد رنگ
و خشب و در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه عدس و از آن نازکتر **طبیعت** آن در اول گرم و گویند در
حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سایر اجزا اگرم تر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر و شبیه تر از آن و رطوبت ساکنه از آن صغیر تر از قطران درخت شربین
افعال و خواص آن برگ آن قابض محلل قاطع نزف الدم و رائحه کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه
و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره بطبیخ آن جهت درد دندان و قروح
لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الدم
و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آنرا الساینده و برقیق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا نشاسته چوب آن جهت
سیلان فضول و بامر صاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی آتش و مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد و در زرور
نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه که با زرنیخ مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه تنهائی جهت فتق و التیام جراحت و تقویت اعضای سست
شده و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغ
و ذرور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با گلنار جهت قروح رطبه سر و سایر قروح بدن و تنقیه قروح و سحجه خایتین
آن جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آنرا با لمه در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آنرا بر موی ضماد نمایند و روغن را
طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن و حفظ سقوط موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و تبخیر آن با موم و گوگرد
زیتون و غذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن ترزد و بوزن نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاه دارند پشه در آن
نشود و اگر شود دور گردد و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد **سرو بیخی** بفتح سین و میم و راء مهملتین و فتح خای معجمه و سکون نون و کسر جیم فارسی و بالغت هندی است
ماهیت آن نباتی است هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خرد تر و از زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت** آن معتدل در حرارت و در اول
افعال و خواص آن سعوط یکی دو گل آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول ماغی و رفع ثقل سر و سعال و رفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن
[illegible] جهت [illegible] که تا چهار روز بخورند و برگ پخته آنرا بر موضع بکوبند و قائم مقام موسیائی گفته اند **سر بهونکه** بفتح سین و سکون راء و ضم باء موحده و ها
و سکون واو و نون و فتح کاف و ها بلغت هندی است **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر یکذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری الشکل و بر
دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخ پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و پائین برگها از بالای آنها باریکتر و پشت برگها اندک خشن و رنگهای آن
اندک نمایان و اندک سیاه و وقت شکستن از وسط برگها سفید نمیشود و طعم آن اندک تلخ و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه
بسیار باریکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش تخمهای آن ریزه و شبیه بگرده و پوست آن خاکی و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن
مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دمامیل و جذام و اورام و تسکین عطش نافع و ضماد و خوردن سموم و چون مقدار دو تا سه برگ آن
را با قدری آب بکوبند و بسایند و تا چهار روز هر روز یکبار آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نیم ماشه آنرا با یکماشه فلفل سیاه با آب بسایند و ضماد نمایند و بنوشند جهت
سرفات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده بنوشند تا چهار ده روز بخورند جهت [illegible] نافع و مجرب و چون برگ ساق و بیخ آنرا خشک نموده
با یکماشه فلفل سیاه بسایند و هر روز یک مثقال آن تنها بنوشانند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آورد و اکثر امراض سوداوی را نافع است **سراج القطرب** حاجب
است **سراج القطرب** نباتیست که تا خشک نشده است در شب میدرخشد و گویند برج اصنم است و گویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب بفصل السین مع الطاء المهملة
سطاخیس بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون
و برگ آن [illegible] ریزه و سفید و اندک میزند و خوشبوئی مایل بکراهیت و ساقهای آن بسیار سفید رنگ از یک بیخ رسته و انابات آن از نبات فراسیون بلند تر و برگ آن ریزه تر

وسفید و شاخهای آن نیز بخلاف فرسیون که زرد رنگ است و گل آن ریزه مایل بزردی و انبوه و طعم آن مانند طعم و تیز و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک
طبیعت آن در سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن جهت ازاله توحش و خوف و وسوسه و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی و حادث از
ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره صفرا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آلت شراب و حمولا و جهت گزیدن سگ دیوانه بیش از انکه از آب
بترسد قی نمودن با آب مطبوخ آن و چون در روغن زیت جوش دهند و در گوش چکانند جهت تسکین درد دندان و چون بدان بمالند و برلثه بخوابند نافع مقدار شربت آن
تا یکدرم است سطاریون بفتح سین مهملة و طا و الف و کسر را مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است مابین شجر و گیاه
شبیه بعشقه و بر اشجار پیچد و در خود می پیچد و شاخها و حابها نیز میرویاند و گل آن شبیه بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مایل بسیاهی برگ
آن مانند برگ بنفشه و بنجیم و در صفاهان گل عقربه بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و التیز فاشر ستین است طبیعت آن مرکب القوی افعال و خواص آن
رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آنرا چون بکوبند و بر گزیدگی عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و [illegible] آشامیدن آن سطراطیوطس بفتح
سین و سکون طا و فتح را مهمله و الف و کسر طا و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و بهندی جل کنبهی نامند ماهیت آن نباتیست
که بر روی آب بهم میرسد و ابیخ شبیه به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از نعناع بزرگتر طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت منع جراحات
و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون گردد و لهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند
یکی برگ آنرا شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و بجهت حمره بجار مهمله و اورام طبیعی نافع
دوم را ذو الف ورق گویند و آن خرتیل است و ازاذ و الالف ورقه نیز نامند و بلاطینی سطراطس مسل قولی یعنی هزار برگی نامند و آن نباتی است بلند بقدر شبری زیاده
بران و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و از آن کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته و بر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت و باخشونت و گل آن سفید و زرد
و منبت آن زمینهای غیر مزروع و متصل طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت حبس الدم و بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام [illegible]
آنها و نوعی دیگر [illegible] آن مفید است و اهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند
و آب آنرا صاف کرده بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک بماند و اندکی از آنرا بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیلة الماء نافع و مجرب است سطرونیون
بفتح سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است مابین گیاه و شجر که اکثر در گندم
زارها میروید و بالندم میرسد و ساق آن باریک برگرد و بی شاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین مستداره و طول و سر برگهای آن باریک و زغب دار مقابل هم و در رنگ
شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبها ریزه و بجای ثمر قبها بر آن شعب رسته و سفید و صنوبری شکل و گل آن سفید و زرد مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن
دراز و سفید مایل اندکی بتلخی و تندی و خوشبوئی و قوی تر از سایر اجزای آن مستعمل عطارین و لهذا آنرا بجای کندش استعمال مینمایند و غلط کرده کسیکه آنرا کندش دانسته
شبیه استعمال این بجای آن و فعل این مانند فعل آن است صاحب اختیارات بدیعی بیخ عرطنیثا البته و نیست چنین و نیز غیر از بوست زیرا که آنها همه با سمیت اند
بخلاف سطرونیون طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت جالی و تند و محلل قوی و آشامیدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت
عسر نفس و امراض جگر و یرقان سددی و ادرار حیض و با جاوشیر و بیخ کبر جهت ورم طحال و ادرار بول و تفتیت حصاة و سعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات
و قطور آن در بینی جهت درد دندان و [illegible] جهت جلای بصر و تقویت آن و سعوط ربع درهم آن با [illegible] زیره کرمانی و تربیت الانفاق جهت
لقوه مجرب دانسته اند و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب و آرد جو جهت تحلیل اورام حاره و طلای آن جهت رفع بهق و جمیع آثار
جلد و با گل ارمنی جهت رفع درد دندان و در فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کتیرا است فصل

السین مع العین المهملة ما سعد بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و در تنکابن [illegible] و بترکی تبلاق و تقر قرون و [illegible]
بیرو بهندی موتهه بضم میم و سکون واو و فتح تا مثناة فوقانیه و [illegible] و مشکک نیز نامند ماهیت آن بیخی است بعضی مدور و طولانی و بعضی مفرطح [illegible]

میباشد یکی انبار زنیون و سبز گرم از آن بسیاه و اندرون آن سفید و خوشبو بهترین آن بزرگ بالیده تازه و مضافا مذکوره گونی بستانی است و آنچه در کنار انهار روید و نادر
آنها ضعیف و قدم هندی است که اندرون آن سفید و کوچکتر است از کوفی و نوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است و چون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود و چون این برابر
در ساعت موی آنرا السبز و این نوع با همیت بود و نوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ گل زرد میروید و در کنار رودخانها نیز و این اگرچه کوچکتر است اما بهتر از
هندی است زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه برگ گندنا و از آن بلندتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک و بعضی در اول گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن مجفف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهت ازدیاد
فهم و عقل و صداع بارد و بد بوی بینی و بواسیر الانف و مقعد و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و باضمه و اعضا و تحریک باه و اشتهای طعام و قرحه
معده و طرد ریاح و سم عقرب گزیده شرباً و ضماداً و مؤثر و چون با آب بسایند و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منعقد شود و لیس نمایند
قدری از آن جهت تقویت معده و رفع سوزش آن بسبب بلغمی و بد بوئی دهان بمشارکت معده نافع و مایه جهت درد جگر و سردی گرده و مثانه
و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی بارده و رحم و بهم آوردن فم الرحم شرباً و حمولاً و قطوراً جهت گرانی سامعه و سعوطاً جهت تقویت دماغ و خوشبوئی دهان
ترویح و بد بوئی آن و در آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت درد پای بارد و ضماداً جهت
مذکوره و طلای آن بازفت جهت جوشش سر و غسول آن جهت سرخ نمودن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شراب که یک اوقیه از آن در یک رطل شراب بخیسانند جهت
ریح و قیام گرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن بانبیذ باعث فساد قوت آن مضر حلق مصلح آن شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و بدل آن دو
از مقدار شربت خوردن محرق خون و سودا و جذام و مصلح آن شهد و در عسل سرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا دو مثقال بدل آن سنبل الطیب
نصف آن و ربع آن اذخر است و چون در خل صابون کنند باعث خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نیکوئی رنگ بشره و بعضی از سعد هندی
که شبیه زنجبیل است و مضغ آن برنگ زعفران طبیعت آن قریب بچهارم گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ آن موت حیوان و زیاده از آن کشنده
و طلای آن باعث موی سبز و باعث جراحت جلد است سعدان ماهیت آن گیاهی است شبیه بگیاه خشک و خار دار و سفیدتر از آن و برگ آن از آن
نرم تر و ثمر آن مدور و بخار و تخم آن بهترین اعراب معتقد اند که بهترین ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط بفتح سین و ضم طاء و سکون واو و طاء مهمله آنچه در بینی
ریزند و مایع باشد بدین نام موسوم است و از جمله آنها جالینوس است و در کتب نیز بدین نام نامند سفندالسین مع الفاء سفادیکیس بفتح سین و فاء
و الف و کسر دال و سکون یا و ضم کاف و سکون سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است که در بیابان و معموره نیز میروید و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن
متفرق و منفرق و شبیه برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گل آن بزرگتر از گل اقحوان و وسط آن زرد و بعضی زرد گل زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی
و خام و پخته آن مأکول و بعضی آنرا بازبری گفته اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و مفتح سده
احشا و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و سوداء و دو درم گل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل
قوی است و مضر جگر و مصلح آن کثیرا است سفرجل بفتح سین و فاء و سکون راء و فتح جیم و لام لغت عربی و آبی و بترکی حیوا و یونانی قودونیا ملا نامند ماهیت آن ثمر
است معروف و سه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند و ترش و مز و ترش شیرین که بعربی مز بضم میم و تشدید زای معجمه و بفارسی میخوش نامند و گویند چون
آنرا با درخت کوچ پیوند کنند ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرگ بالیده تازه شاداب آن است طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب باعتدال
و گویند مایل بحرارت و در آخر اول تر است افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و لطافت و مدر بول و قلیل آن گرم کرده
آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرد المزاج را مضر و جرم آن قابض است و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص
آن در تقویت معده حار قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعضی خصوصاً بعد از غذا و در جلای معده حابس طبیع محرور المزاج و عصاره آن جهت تبهای
تشنگی و بو ولعقت و قدم و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم قاطع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بدان

ست وليكن ثقل اين زياده از آن هر دو و ترشی كمتر اكثار آن موجب فواق ست و مشهور آنست كه بيان قسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حيوانی و نفسانی
و قاطع غثيان و خون احشای باطنی و خوردن آنها خصوصا شيرين جهت تفريح و رفع سوداء و درد سر و نزلات و تقويت جگر و معده و غم و تسكين عطش آنها و براى تهيج
شهوتها و حفظ جنين از سقاط و بدبوئی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و قی و غثيان و قی و كسالت و خفقان و يرقان اعضا مويد و معده و سهال التهابی و در دفع
معده كه از التهاب مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و مضر تها زياده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و شهد و سفيد
و مخشن قصبه ريه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غير مربای آن و اكثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل البلسون و امثال آن و تقطير آب آن
در احليل و فرج جهت رفع حرقه البول و جراحات مجاری آن لغايت نافع و چون آنرا در زير آتش گذارند تا بريان گردد بحديكه رنگ آن تيره شود و بخورند جهت قطع سهال
مزمن مجرب بخصيص كه در جوف آن بجای به دانه جوز بوا ريزه كرده بر گرد و شب بمقدار شربت از آب آن از بدانه تا پنجم درتبه به ترش در آخر اول سرد و خشك و قابض
و قاطع قی و سهال صفراوی و مانع صعود بخارات و مسكن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا كه از خلط موجود باشد و مسهل اصفر و آب برگ نعناع جهت رفع غثيان و قی صفرا
صفراوی آن مضر ريه و سعال و رب به شيرين تر يا عتدال و بوست و آن غالب تبقض آن كمتر از ترش آن و در جميع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشا
ضعيفه نيست از آن مقدار شربت از رب آن هر دو تا ميست در هم شگوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه مسكن در سر و غليان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده
و مربای آن جهت تقويت سينه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ موثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم تمر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سائر
اعضا و حبس فضلات از التهاب با عصاره رفع سميت گزيدگی هوام و نيز ضماد برگ آن جهت تخفيف زخمها نافع و زغب خمل آن يعنی برزيكه بر روی به ميباشد بسيار
قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت ترف الدم جراحات مفيد و روغن به كه براهبر انجيته آب آن را فشرده گرفته با دو چندان روغن زيتون جوش نمايند تا روغن
خالص بماند طبيعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنين و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق
و آشاميدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر و سهال مزمن و زحير حار و قرحه امعا و رفع سم ذراريح و دو و خشب انبور بمقدار حقنه بدان نيز همين اثر دارد
و روغنی كه از شگوفه آن بدستور روغن گل سرخ ترتيب دهند در قوت ضعيفتر از آنست و بهدانه يعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندك قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم
و حلق و سرفه حار و ذات الجنب و تسكين حرارت معده و تپها و سوزش زبان و دهان و بوست آن و در شفاء الاسقام مذكور است كه حب سفرجل طلی البقر تحبس آست
و صاحب ذخيره گفته كه به دانه با وجود لعابيت مضر معده نيست و اين خاصيت ازالحم بسيار درت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت
آفتاب لغايت نافع و مضمضه آن جهت رفع كند بی زبانها و مضر آن بامرديت و مهيج و دافع اعضای عصب و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار
شربت آن تا دو مثقال از لعاب آن تا ده مثقال مضعف و مرخی معده مصلح آن در تخريدين شكر و در سرد و مزاج لاجرم بدل آن بزر قطونا ست و طريقه معتبر
نمودن تخم آن آنست كه لعاب تخم بگيرند و آن تخم لعاب گرفته را در پارچه كرباس نخی بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و طلنجبين سفرجلی و جوارشات سفرجلی
و حلوای آن و سكنجبين سفرجلی و شربت سفرجلی و عرق آن و قرص آن و مربای آن و مطلات و معجون آن و امثال آن در قرابادين ذكر يافت سفيد و ليون
بفتح سين و كسر فا و سكون يا مثناة تحتانيه و سفيدليون بفتح فا و سكون نون و كسر دال مهمله و سكون يا مثناة تحتانيه و كسر لام و ضم يای مثناة تحتانيه و سكون
واو و نون نيز آمده بلغت يونانی ست ماهيت آن نباتی ست برگ آن شبيه ببرگ خيار و برگ جاورس و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبيه بساق زنا
و گل و تخم آن شبيه بنوعی چهارم سيسالیوس داران اين تر و سفيد تر و ثقيل الرائحه و بيخ آن شبيه بترب و منبت آن في زارها و اماكن طبيعت
آن در دوم گرم و در سيم خشك افعال و خواص آن آشاميدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر النفس و درد جگر و يرقان سدی
و قولنج و بواسير و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقيه چرك گوش و بخور آن جهت افاقه صاحبان سبات و ليترغس و جهت رفع حشرات از مواد غليظه موثر و شمول آن
با عسل و روغن زيتون نيز همين اثر دارد و ضماد آن جهت استسقا و بهق ابيض و بهق اسود و برص و بهترآنست كه بيخ آن را با خردل كوفته در سوراخ ناصور بكنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع
قروح خبيثه و سعی و نمله و آشاميدن تخم آن جهت جلوس در طبيخ آن جهت اختناق رحم و رفع ضرر آن كثير و مصلح آن كثيرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال از بيخ آن تا دو درم و جهت

بیخ آن بهتر از شیر آنست **فصل السین مع القاف** سقمونیا بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی
محموده نامند ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و برگ شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق رویده بقدر یک چهار ذرع
بر روی زمین مفروش و در بعضی اماکن گاهست که راست نیز ایستاده میباشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست می چسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر
و سبز تر و بار یکتر از آن و گل آن سفید مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر ساعدی عظیم و ضخیم و کوتاه سطبری ساعدی مجوف و بد بو و پر از شیر و طریق
اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی اطراف بیخ آن را از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آن را شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود و پس جمع
میکنند تا منجمد گردد و بر میدارند و یا آنکه بیخ آن را میکوبند تا رطوبت آن بر آید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آن را شق کنند از آنها
چیزی کم تر میآید و بهترین آن انطاکی و یا جرجانی آنست که از انطاکیه و یا از جرجان آورند و یا ف ... بسیار پر سوراخ شبیه با سفنج و زود مفتت گردد و جرم آن
در اصل خالص و بود و اندازه حجم کرا از آن جالنقل بنواحی دیار موصل کرده و در انجا و حلب ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشمی باشد که از پوست گاو میسازند و مایل بکبودی و زردی
سفیدی و محلول آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته اند بهترین آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل
و هر چه بصفات مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند
و بعد از آن قوت مسهله آن مبدل بمضره میگردد و مدر میباشد و مسهل و بهتر آنست که قریب باستعمال آن را مشوی نمایند و بکار برند و شیر مستور تشویه آن آنست که با مصطگی سوده
در کیسه در جوف سیب یا به خالی کرده گذارند و سر آن را بقطعه از آن سیب یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بریزند و آجر سرد نمایند تا خشک گردد و با ظرف سفالی گذارند تا مشوی گردد
پس بر آورده در سایه خشک کرده مصطگی و مقویات آن مانند مصطگی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و نیز جزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام در مسهل و دبا ...
سائر مقویات و مصلحات دیگر در مسهل استعمال نمایند و ابن تلمیذ سنا مکی و افتیمون را بهترین مصلحات دانسته و در مسهل ... عصاره گلسرخ و کتیرا ... مسهل و در افیون و بعضی گفته
که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح است و یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آن را بسته در خمیر گیرند و در تنور بریزند و آجر سرد
بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر آن ریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت آنست و بالجمله باید
بدون مقویات معده و معطرات و معینات و محذرات استعمال ننمایند یعنی باید که با دویه مذکوره و با گلسرخ و افتیون و اشباه و امثال اینها سرشته استعمال نمایند و باید که مبالغه در
سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تر بد و زنجبیل شده چسپیده و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ مسهلی محدب کبد مینماید و از جذب بعید عضو و فضول باز میماند
بلکه باید که اندکی جرشی باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند **طبیعت**
آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن
و مقوی فعل هر مسهلی و اجابت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شرباً و ضماداً نافع و با هموزن آن تا دو وزن تربد چون با شیر
تازه دوشیده بنوشند جهت اخراج خام گرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گلسرخ جهت تقویت
معده و با آب کرفس جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و در تنقیه اعتدال
و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچه او را یک شبانه روز یا زیاده از سه روز تا کرم ... کشنده بجد بد مبادی ادرار و کرب و خفقان و عرق سرد و سهال مفرط ... هلاک و تدارک
آن قی فرمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد
سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن و جهت قوبا نیز و ضماد غیر مشوی آن و بحور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت
جراحات و با ستو مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل جراحات و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و درک و عرق النسا
و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه تنهائی جهت جرب متقرح و با زهره گاو و تر مسحوق آن بپزند بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن ...
جهت اخراج جنین و برگ آن ضماداً دافع اطفال صغیر از بیخ آن و فرزجه آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل ...

تهیای جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و دمل سقمونیا کوزان و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن بلیله زرد

لاغیر است و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و شیر مل بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بغایت نیکوست و خوردن بهی که در آن محموده را حشو

کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تهیا مفید و بی مضرت و دستور مشوی نمودن و جوارشات و معجونات در قرابادین مذکور شد سقولوقندریا

بفتح سین و ضم قاف و سکون او و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت آن حیوانی است

مانند عنکبوت با پایهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع و اربعین طولانی است با پایهای بسیار و قریب

به آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ و اربع و اربعین در حرف الالف مع الراء ذکر یافت طبیعت آن حار حاد و از سموم قتاله است افعال و خواص

آن در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم رسد حکه آورد دیگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون ستر نند و موست فصل السین

مع الکاف مسک بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصاره آمله رطب است و آنرا سک صینی نیز نامند

و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازه آن بدست نمی آید و لهذا از عصاره بلج که خرمای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک

المسک نامند گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصاره بلج است و این نوع از اکثر است طبیعت آن در اول سرد و در اول

گرم و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و بطن حاد از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس طبع

و مقوی اعضا و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه لوزه و بدبوئی بدن شرباً و ضماداً و طلاءً مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن املج است

در قرابادین ذکر یافت سک المسک ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اگر نافه مشک گذارند سک

نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را بان آب بسرشند سک الافرگویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکسیر خوانند طبیعت و تمام آن مایل

بگرمی افعال و خواص آن قریب به سک و قسمی از سک المسک که از جمله طیوب است مولف شفاء الاسقام آنرا مقوی احشا دانسته و محلل و مفتح و مقوی مفرح و جهت درد دل

و مفاصل و سهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند ده رطل آب بلج تازه که عوض آن خرماست و بابسه رطل مازو بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد

از آتش برگرفته از هر کدام سنبل الطیب لسان العصافیر و بابسه برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل هر دو نیم رطل زعفران نیم

درم صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده بان آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند سکباج بکسر سین و سکون کاف و فتح با موحده و الف و جیم معرب

سرکه فارسی است ماهیت آن نوع غذائیست از سرکه ترتیب میدهند طبیعت آن سرد و مرطب افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان

خون و مصحح بدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و تشنج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل مضر شارب ادویه مسهله مصلح آن حلویات

و بالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را بیحد و سطر ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و گندنا را جدا جوشی داده آنرا

تا آنکه نیم پخته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت نیم پخته و عسل با شکر چاشنی داده قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ آورند و نگاه

دارند سکبینج بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و بیونانی ساغافیون و بهندی کندل نامند

ماهیت آن صمغ نباتی است در شکل شبیه بنجار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و با رزد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر است که بوی آن بین بوی حلتیت و قنه

و حریف باشد و از راه که بسم موضعی است قریب باصفهان آورده اند و گویند قنه چون کهنه شود مستحیل بسکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است

و قنه سرخ است و این صمغ را از بریدن برگ آن میگیرند و برساق آن قوت آن با بسیال بانی میباشند و گفته اند دو نوع میباشد و هر دو جید اند طبیعت

آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این صحیح است افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و مفتح افواه عروق

و مسهل بار صفر و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن مفاصل که با آنها چسبیده باشند و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظ

سینه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و ورکین و طحال و نقرس و مغص و قاتل تمام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض و عضا ماهی الرحم میگردد

٣٤٥

آن جهت امراض بارده بلغمیه و اعصاب و برودت اینها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در ان زایل شده باشد و جهت اوجاع مفاصل و سعوط آن جهت سکر و صرع بارد و بلغمی اعضا و سعده و تنقیه الحجاب و غیر آن آشامیدن آن جهت تنقیه صدر و سینه و اسهال و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه و دائره و قولنج و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب مرض از امراض مذکوره آشامیدن تکمید آن با انگم آن با انجدرم و تاکید رم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و درد و اخراج جنین الحیض اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رایحه آن با سرکه جهت صرع و غشی عارض از اختناق رحم و بخور بخور آن فرزجه آلوده آن به شبیم بارده جهت دفع عجایب حیض و اختناق آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن تقویت باه و وجع ورک و ظهر و طلای آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تفتیح عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزندگی عقرب و هوام و مگس نافع و مسکن حل آن مانند حلتیت در روغن بادام تلخ و یا آب گندنا و یا سداب و با نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرودین نافع و مضر محرورین و مورث درد و ابیه و مبطل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کثیرا بمقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن قنه و گویند در دفع سموم تریاق است شکر بفتح سین و فتح کاف شده دوال مهمله بفارسی شکر و تازی سکر و بهندی شکر و بلغت اهل سرکار و شکر سرخ مائل بسیاهی لوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهانڈ و شکر تری و الوده و شکر سرخ مائل بزعفرانی را گند وره و سرخ مائل بسیاهی را گرنا مند ماهیت آن عصاره نیشکر است و آن شبیه بنبات است لیکن غیر محکم بنیاد ابیض و سرخ و میانه و منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و نباویه و در خوزستان و در عمان نیز و شکر سفید از سفید آن سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته منقش نموده آب آنرا گرفته بجوش دهند یا نکو بیدن و آن آب را طبخ میدهند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب و نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود و شکر سفید را چون باب حل کنند و خوب تصفیه نمایند و طبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه یا غیر آن و در آن چوبها باریک تر شیده گذارند و یا بر ریسمانها زنند و بگذارند تا منعقد گردد و مرة بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده و در آن قالب بریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد آنرا شکر سنیانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات قراری سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بران کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و بکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند آنرا فانیذ خراسانی و سنجری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی خوب برهم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچه کرباس پاکی اندکی نم کرده و یا بر روی بوریا تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا ریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلل باشد آنرا فانیذ و بهندی بتاشه نامند و اگر بران کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازند بر بخر زنند که خوب سفید گردد و آنرا برگرفته آنرا اقراص و یا قطعهای باریک سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا منعقد و بسته گردد آنرا فانیذ و نیز بفارسی شکر پیر نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور قریب انعقاد بر دو دست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه تخته پاکیزه و یا بوته چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و پس اقراص سازند آنرا طف واگر بران کنجد بیشتر بریان کرده و بشند آنرا ناطف بسمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوری میخوانند و اگر در آن مغز بادام پسته و یا گردکان بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر آنرا مانند گیسو بافند بفارسی کیک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی لذت و شکفتگی آن و اگر در تصفیه شکر بسیار زیاده نمایند چون بحد انعقاد درسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش نماید آنرا فانیذ سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر طرف آن مثانه می باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور بار منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا الپلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند دانه تگرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند و بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب بریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مذکور نبات و قند و ناطف و غیر آنها نیز میسازند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست طبیعت سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر و در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده از تصفیه

استسقا نمایند معاودت و حرارت آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر را نبات ناری پس قند پس نبات بست است و همچنین هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود در بر بوست آن می افزاید **افعال و خواص آن** ملین طبع و حلق و سینه و نفث و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ و لطیف بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کند تحلیل ریاح و جلا و تقویت باه و تولید خون صالح و استحکام اعضاء و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت نحیف الصوت و تسکین قولنج و بادو مثل آن روغن گاو و نیم دو اوقیه که نیم گرم تناول نمایند جهت رفع وجع ناف و سده و جوف و تنقیه رحم زنان نفسا و جهت عسر البول مجرب و نخوردن نبات در هر روز بمقدار یک اوقیه که یک حب بد بوفات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد نافع و با آب گرم جهت نحیف الصوت عارض از نزول و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن محلول آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محرقه و بدستور محلول آن معطر بگلاب یا عرق مطیب با آب سرد و یا نیم گرم جهت اغذیه مرضی و در ابتدا الفاق صبح هرگاه حادث باشد نافع جهت آنکه جالی است و با کره تازه جلای آن زیاده و منقی قروح سینه و حک و خارش اجفان و نبات و قلم و مشقی و ابوج صلب جهت رفع جرب آن و حکاک با دهن و لحم زائد و با مروارید و سرگین سوسمار جهت بیاض و جرب مجرب و سحق او و آن با کبریت و قطران سپید و روس لونشادر جهت رفع توبا و برص و بر آماس تر بیاشد و در آن جهت حبس خون عضو مقطوع و بجروح و بردن گوشت زائد فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و مجوز اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تفتیح سده و معتاد الخاصیت موثر المضار مضر صاحبان اسهال و صفرا و مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و بحدت صداع و مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد بلغم تخفیف کم با سرغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد ... معطش مصلح آن ... در تقویت باه و تلطیف و ترطیب بدن آن با سکنجبین و یا با سکنجبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی درم و نبات و طبرزد از بر ابحر و المزاج و قلم سلیمانی و مصر مطبوخ بدون سفید کردن که اکثر سرخ رنگ باشد برای ابحر و المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظه باشد بهتر و آب تازه نی شکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و نفث و جلای رطوبت آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقه نافع و مولد خون صالح و مورث نفخ و نزول آب و حبس و ... آن و مکیدن آن تا زه جالی معده و لعبه انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثقل با آسانی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و نقوع آن در گلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آنرا جوش خفیفی داده نیم گرم بیاشامند جهت سرفه بارد و تصفیه صوت و سینه باشد بمرتبه ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع **سکر العشر** بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و راء مهمله بفارسی خرک و بهندی اک نامند **ماهیت آن** شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد و شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا کیانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی بخرنوع است ... آن یمانی است که اولا ذائقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس تلخی شود و شبیه بود بکسیکه آنرا شکر تیغال ... و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **طبیعت آن** گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و صاحب العلف ... و بعضی ... مایل بحرارت و حجازی آن گرمتر از یمانی **افعال و خواص آن** مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر و گرده و مثانه نافع و معطش است مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه جلای آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر از دیگر ... و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یک ماه با آب نیم گرم جهت ربو و ضیق النفس مجرب شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلای آن نافع مضر صحرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن تا یک اوقیه و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیسوس بن بالس گوید سکر العشر یکی از درخت نوع عشر که برگ آن شبیه برگ گرد و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل بسرخی است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سینه و رقائق ... خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر از جهت میشده مولف گوید بالفعل سکر العشر وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **سکرجه** بفتح سین و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها **ماهیت آن** ابن الاوحد گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ مورد و در وسط آن خانی شبیه بحشیم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف تذکره حبالشوک نوشته **سکو** بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و الف **ماهیت آن** نام درختی است که در بلاد هند و بنگاله بسیار بهم میرسد بسیار عظیم و بلند میگردد و چوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت آن چون کهنه شود و پوست آنرا از آن جدا کنند و در زیر پوست آن ... چیزی و قیصوری ... مانند بیرون می آید چنانچه کافور ... در زیر درخت کهنه کافور

و در جوف و رحم آن نیز در حین بر بدن ریخته کردن بر می آید

فصل السین مع اللام

سلاجیت بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و تا مثناة فوقانیه لغت هندی است ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن در موسم بهار و غیر آن از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده بر می آید و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ نا صاف و خالص و غیر خالص خالص آن چنان است که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که میگویند نوع میمون که دم آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا لنگور و بمومان نیز نامند آنرا میخورد و بعد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند آنرا نا مفیدان برداشته بجای سلاجیت خالص میفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با تریاقیت جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس و دق و شیخوخت و اکسیر باه و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقاء زر و بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاحه بضم سین و فتح لام و الف و فتح حا مهمله و ها و بفتح سین نیز گفته اند ماهیت آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر سنگها میکند و منجمد میگردد و آن سیاه و مانند قیر میباشد در ولایت دیلم شوره و از آن ترتیب میدهند بسیار قوی‌تر از بارود است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگر چه بجای رسیده باشد و طلای آن جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صناع کرده سفیداب و طریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه برنگ خاک آلود است سلت بضم سین و سکون لام و تا مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و بترکی جوگندم و بهندی آت جو بعد الف و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح جیم و واو نامند ماهیت آن نوعی از جو است و کوچکتر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن یک ساق باریک دارد و منبر دواب نیست مانند گندم که منبر است طبیعت آن گرم و خشک و گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن تناول مطبوخ آن با شیرین مدر بول و مولد سپید گرده و حریره آن با روغن زیتون و یا کره و بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه در رفع سرفه شدید و نان گرم آن ملین طبع و مقوی بصر و مولد اخلاط صالحه و چون بکره و زیره آن نگهدار دیر هضم و مولد نفخ و ریح میگردد و مقشر معتدل مصلح آن رازیانه و جزر و بهادو شیر میباشد و ضماد آن محلل اورام و در رفع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر و شستن بشره بآب طبیخ آن منقی آن است سلخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خا و بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کینچلی نامند ماهیت آن پوستی است که مار در ایام بهار می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظتر و سیاه مائل بزردی و براق میباشد بخلاف ماده که سفید رنگ نازک است طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگ ریزه گرم کرده و پخته باشند جهت ... و بامعی مجرب دانسته اند و بخور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بسوزند جهت منع خروج ثالیل و تعویذ آن موثر و با زجاج مسحوق جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتون که در آن جوشانیده و یا در آفتاب مدتی گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و امعه و سایر جاهای اجفان و ... از جداب سیلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بخور و قطور مطبوخ آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونی که در آن جوشانیده باشند جهت رفع شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و یا شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین میت و مشیمه بساعت و تجفیف قروح رطبه و بالخاصیه بستن آن بر درک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم البصر و باعث تقشر جلد و شبیه بپوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حا مهمله و فتح فا و الف و تا مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ نهر را در بغداد و نواحی آن رقا گویند ماهیت آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری میباشد طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول و بری آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و باحبس سینه جهت تحلیل ریاح غلیظه و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب و کل انگ الفحه ارنب و نیم درم زیره بکرمانی سفید در بیرماه جهت گزیدن هوام حشرات

مخصوص صفحه و اجزای که بیونانی قوز و لوز قشن نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خوردن بریان آن شیر با جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل بسیار زید لقدر
فلفلی و صبح و شام بخورند نافع و بر ند جهت صرع عبید یل و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان با چند بار جهت سنج
سفید و طلای زهره آن جهت تحلیل خنازیر و قروح خبیثه و دامن اطفال و مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال آن
مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و دمعه نافع و چون بگذارند شکم بری را و بچه در شکم آن بیرون آرند لجد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن
سائیده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه چرک و التحام و منع آن از عود عبید یل و جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بقدر
آن لقدر فلفلی با جرعه های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن با عسل بر زبان آن را زبانه جهت ورم انثیان عبید یل با شیر مرضعه جهت درد مادر با دیه
اطفال و باستو چون در روغن بجوشانند و طلا کنند در تنه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ سلحفاة و بدستور طبیخ زهره آن جهت فتق اطفال و گوشت آن نیز
جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زبان آن نیز با دهنی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل در روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای
سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو دو عنبر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سایر اعضا خصوص شقاق پا
دو از دریان آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است با غذا
جهت لهث که گرفتگی نفس و بر آمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل در ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام و یا سوخته آن جهت کور نمودن
هر کرا خواهند کور نماید بدون الم نافع و خوردن نوع بحری آن جهت رفع سموم شیر با و بخور استخوان تحتانی آن جهت منع تپها و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوقانی
آن جهت رفع لبستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب است مقدار مصطکی
آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرم و از تخم آن یکقیراط و از خون آن سه قیراط است **سلدانیون** بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون
و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت نبطی است و در مصر سدیان نامند **ماهیت** آن درختی است قریب بدرخت بید مشک آن بیت المقدس بخراجها
و بلندی درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه بدرخت غبیرا سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه با دانه و با شیرینی و قبض **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن اشامیدن برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و جهت رفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بهترین ادویه است و نطول
برگ آن ... **سلق** بکسر سین و سکون لام و قاف نوع بحری ... نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین در برگ آن بهتر و آنرا سلق
اسود نامند و دوم گلابی رنگ مایل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و ساق این بار یک فی الجمله شبیه باسفناج و این را سلق ابیض گویند
بهترین آن شیرین بیریشه آن است و سفید آن در مداوا بهتر از سرخ آن **طبیعت** آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و لطوبت در قوت قابضه
و رطوبت مائیه بعضی و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل
الغذا و نفاخ و ملین و ماسکه آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آن است و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبیخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته
آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص اینچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه جهت دل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن موثر و جهت درد گرده و مثانه
و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه
و صلابت و تشنج و رعشه و درد دندان و حرقه عین حادث از امتلاء و لزجه بستر جهاد دماغ ... نافع و بدستور آب برگ آن و قطور نیم گرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش
و غسول النعول طبیخ برگ و بیخ آن جهت تحنه از دخانه که سر و حمل و صیبان که بفارسی شک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس و ضماد آب برگ و نیمگرم آن با الیه بقرمی جهت رفع
دوار و لتحلب و بنبیح لیشت پا و استسقا و سایر اورام خصوص سفید آن و حقنه آب آن و یا آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و بیخ در برد مقعده و گذشتن است ... آب طبیخ برگ آن نیمگرم
بکرر و یا ریختن آن آب بر آن جهت رفع شقاق حادث از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن لعبد سرد شدن جهت سوختگی آتش و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قبر و طی و اسهال
و از آب برگ کو بیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل با عسل جهت قوبا و ثالیل با حنا جهت ...

دکموی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و انجا ملین و مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مصلح آن

سکنجبین آن با مدبس و استعمال خردل او انجا بده یا آب عنبر و یا شراب اترج و گویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر گرداند بعد از چهار ساعت و در خم سرکه بعد از ده سال

بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا گویند ماهیت آن اکثر اطبا آن را اسمانی دانسته اند و بعضی گفته که از طیور آبیست و در کنار آبها میباشد برنگ پر و بال

اندکی شبیه بسمانی دارد و پاهای آن دراز تر از سمانی است و حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته ظاهر آنکه بچه زاغ ترکی باشد و در بنگاله نیز میباشد ... از آن باشد چه آن

از جنس سمانی است که ترکی بلدرچین گویند و در مکانهای آب میباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم میباشد طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی افعال

و خواص آن بهترین از طیور آبیست و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور اکثار آن مکرب و مصلح آن طبیخ آن با سموق و ادامان نخته آن بهترین

است زیرا که کباب آن با سوکت و بطی النزول است از معده و در بند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور یکی را سنبل بفتح بای عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را گور بفتح

و سکون واو و کسر را مهمله و سکون کاف و سوم را ... بضم با فارسی و سکون واو و مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را ... بفتح دال و سکون ...

و فتح با موحده و خفای ها و سکون میم مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و نافع فساد آن دوم خشک سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع

امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل می شد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است سلیخه بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه

بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ آن شبیه برگ سوسن گرد و ساق

آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ مرجان و مثل آن خوشبو سوم سفید مایل بزردی و بی رائحه چهارم ما بین سرخی و سیاهی

و رقیق پنجم رقیق و کبود و خوشبوی ششم شبیه بکبیکج هفتم شبیه بلسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو گویند از درخت دارصینی بهم میرسد و آن نخیل بدارصینی میشود و آنچه

تحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی دارصینی است که در غیر سیلان و نواح قریب بدان بهم میرسد و هر چند در تر میشود دارصیلان اولی

و کم بوتر بلکه مایل بسیار بوی میشود و در دارصینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ و غلیظ خوشبوی تند طعم الملس است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و کم

و کریه الرائحه نباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند افعال و خواص آن ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام

بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و تشبیلا و مخرج جنین و جهت حدت بصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سر فه در او

و درد حجاب و مفتح سدد رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تنهای آن یا بدیه در دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر بینی

جهت منع نزلات و صداع بارد با اصل السوس و اده و بیه صدریه سمیه جهت امراض صدریه مذکوره و اخراج بلغم و جرگ ازان و بسلو تجویران با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس

در طبیخ آن و بسلو تجویران جهت تقیق و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفه الطیب مضر گرده مصلح آن کتیرا و مضر امعا مصلح آن تا ...

و کتیرا است سلیمانی بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا بنسبت و سلمانی نیز آمده و بفارسی دار شکنه و در مصر دار الشت و بهندی

کس الکه و استیتا نیز نامند ماهیت آن جیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بکرمول و سم الفار که ریج نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین

آن تازه و سفید سنگین است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل افعال و خواص آن داخل مراهم میباشد و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک

مداوای آن خوردن شیر تازه و امراق سمینه و قی کردن پی در پی تا صحت باید داد و علامت کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و اغما و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض

و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است فصل السین مع المیم سماق بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا

تطم و تمتم نیز و بهندی تتری و تاتری و تتر بکی نیز دیو نامیان عرب آنرا در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند ماهیت آن ثمر

درختی است بقدر ... بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و بهمین تر از ان و خوشه مانند خوشه حبه الخضرا و در بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل

پوست آنست که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و برگ ترازان و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و از عقب اطراف آن مشرف مانند

آرد و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد کمتر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ بزرگ و ترش خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد

و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا شش سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جیلی در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن

افعال و خواص آن قابض و رادع و مقوی معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و

نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و تسکین

هیضه قی کننده طعام و مقدار آن نیم درم مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال لحومی و با زرده تخم مرغ که در آن پخته شود نزف الحیض

و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهت اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بریان آن زیاده و تسکین قوت کسر حاد و به

وحدت صفراوی آن ضعیف تر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطکی و انیسون و طبیخ آن با بادنجان مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف

گرد کیه مرکب آن است که آنرا شراب سماق نامند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم مسنون آن جهت تقویت و استحکام لثه

و قلاع جنبیده و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق در آب و حماض کرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند و در چشم بچکانند جهت ابتدای رمد و خصوصا با قدری کتیرا

و چون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه را بدان تر کرده بر چشم اندازند و ضماد کنند بدان کنند جهت جرب الاجفان و سلاق و تسکین حکه آن

و بدستور ضماد پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب و جهت جرب و سعفه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن در گوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در آن

و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و دق و ضماد آن با آب جهت منع ورم و تحف و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه با عسل جهت

جلای خشونت اجفان و بازدال حب بلوط جهت بواسیر مفید و چون آنرا با برگ و چوب آن بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض و جهت امراض

جفن و تحلیل ورم چشم و سائر اورام و کلف و قروح رطبه مثل سعفه و فساد لثه و کلف و داحس و نزف رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعاء

و ذوسنطاریا و مغص مفید و چون برگ آنرا مهرا پخته آب آنرا گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن با آب مازو جهت

قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر و بیخ قصبه جهت سلس البول و استرخای عصبها و ضماد برگ آن بر مقعد اطفال رافع اسهال و مقوی حشا و گویند که از خواص آنست

که چون در مخرج سر خرنگ ببندند در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید القبض با اجزای حاره بارده در رادعه و محلله است و جهت حفظ بقیر امراض

جفن و انضمام جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده و گذاشتن بر آن مفید و جوارش سماق و حب سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد **سماق الدباغین** گفته اند

مازوی ریزه دانه کوهی است و جمعی برگ سماق دانسته اند و دباغان بآن جلود دقیقه را دباغت مینمایند **طبیعت** آن بسیار بارد و قابض است **افعال و خواص** آن

در جمیع افعال مانند سماق است و بعض ابن بیطار **سمانی** بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در ماژندران ورده و در دیلم و شمم بضم واو و شین معجمه و میم و کفرو قبیل الرعد

نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود بمیرد و میلی ندارد و گویند غذای آن اکثر خربق است و میلی ندارد و خائف و حیوان ترین طیور است و بهندی آنرا بتیر نامند

ماهیت آن از طیور معروفه و غیر ساکنه است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی گهاگس کرچه گویند دوم از آن کوچک و آنرا الوده و سوم از آن کوچکتر و دیگر رنگ

آن متوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و آنرا بهندی چنگ گوده و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی لموره نامند **طبیعت** آن در

آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد نافع و بالخاصیت

مورث رقت قلب حصو متناول آن و مبهی و مهیج باه زنان و پخته آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب شیرین

و روغن کنجد و یا بادام جوشانیدن بدیار و غن بادام و بیار و غنهای دیگر و آب انار ترش لقابتیه شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم

اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بعید یل و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد

آن و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور بر آن رافع تبهاست و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که یکی آنرا

تمامی چون مشوی نماید که چیزی از آن طرح نشود و تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمسم** بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم مشهور

بکسر هر دو سین است بلغت حبشه جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تا فوقانیه نامند **ماهیت** آن معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب است

۲۵۱

بالیده‌اند آن است قوت آن تا دو سال باقی میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دیرینه

نیز میباشد معمول و معروف و در اکثر ادهان و مراهم داخل است و در بعضی بلاد بیخبز داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد میگردد بسبب لزوجت و علقیکه

دارد و مغز روغن ناگرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر و مقشر آن زودتر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه

در دوم گرم و تر گفته اند **افعال و خواص** آن مغزی و مفتح و صالح الکیموس **قلیل الغذا** و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب غروبتی که دارد

و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعا و مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن عقرب و افعی و با هموزن آن شکر و خشخاش

و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابهیل که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن بدن و تقویت باه مجرب و مولد بلغم و شیر

و کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه و خلط حاد و شرب شراب و جهت تلیین طبع

و امعا و دفع سنگ گرده و لنبر طلا و دست بران مدتی نافع و خوردن دو درم آن با یک درم گرده گان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با موی

مدر حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب و نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون بهشتا نوشند جهت رفع خارش و موی بحور

و درشتی جلد و شقاق مجرب و ... اند با فانیذ انفع و بدستور با نقیع صبر و زبیب و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با برگ کتان جهت

تقویت باه و ازدیاد منی و آشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار و مبهتار بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و

با عسل و یا مری خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که از آن در بین دندانها بماند و مسدد و مصلح آن

عسل مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و چشم خضر و سطبری عصب و قولنج و قولون و

گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و ضماد سوختگی بزرودی مانع آبله و تسکین وجع و الم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی سیاه آن و رفع

جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بان بشویند باعث

درازی و سیاهی موی و رافع شوست و ابریه آن است و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن الحل المحمص بفتح حای مهمله و تشدید لام المرفوع

ابن زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم شود و روغن آن جدا گردد و آنرا

رطوبت آن غالب و آنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن جدا گردد آنرا طبیخ نامند و سائیده و ناکوبیده آنرا بدون استخراج روغن برشتی نامند که

بپارسی ارده گویند و در حرف الالف مذکور شد **طبیعت روغن** آن در دوم گرم و تر تا هفت سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص روغن** آن

آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادثه از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و قویتر

از کنجد و در حرقة البول مانند کنجد و در مرض زبانی مرضی بعد از دهن لوز و فستق نافعترین ادهان و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و سعوط جهت

گشودن سده گوش و طلاء آن با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون در زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با برگ نیلوفر

جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتیکه از نورده بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن

سفید و بدستور از کنجد و جلوس در ان جهت اکثر امراض عصبی مانند تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر انداختن پارچه تر کرده بدان بر عضو و یا اعضاء

بدستور تدهین آن جهت زخم جدری و سوختگی آتش نافع مضر سوداوی مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن

جوشانیدن آن با پیاز و یا با اندک حمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و آبکامه و امثال آن و یا بعد از آن مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن روغن

بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه موثر است **سمسقوطن** بفتح سین و سکون میم

و ضم قاف و سکون واو و ضم طا مهمله مثناه و نون **ماهیت** آن اختلاف است بعضی حی العالم البستانی و بعضی ... و غیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی

است و دو نوع میباشد صخری و سهلی صخری آن در سنگلاخها میروید و شاخها و برگهای آن شبیه به شیر است و سطبر و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت

حلاوت و برگ آن با کباب جهت صبر که از بانه و سرهای شاخ آن که حکت مانند سر شاخهای بحانا و غیر آن طولانی سبز مایل بگستی و عبس و مستعمل برگ و سرهای

شاخ است **طبیعت** فاتر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص** آن دوائی است شریف نافع جهت امراض ظاهره و باطنه و محلل و منضج و جامع و مصلب

اعضا و قابض و منقی ... از فضول و برگ منجمد و ... آن مسکن عطش حادث از حمیات و این همه افعال بقوت ظاهر است و آشامیدن آن با سرکه و عسل

یا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و ... طبیخ آن شراب جهت قروح امعا و نزف الدم زنان ... و جهت حبس ... گرده و با شراب جهت نزف الدم

و امعا و با سکنجبین جهت ... عضل و با آب مورد و یا آب ... و با شراب ... جهت سحج الامعا و ... آن جهت ... و چون با گوشت طبخ نمایند بزودی گوشت پخته

و مهرا ... الانحدار گردد مقدار شربت آن ... هر گاه اراده ... آن نمایند بهتر است که تکرار استعمال آن نمایند مقدار ... از ... آن

و اکثر مواضع ... نباتی است شاخ دار و برگ آن ... خشک ... از ... آن تا دو ... و برگ آن ... لالی ... دیگر ... یان

... و در باطن برگها ... کوچک ... سپید و برگ ... رگ آن گل آن زرد چون ... برگ ساق آن ... خارش ... و رنگ ... سیاه ... آن ...

و الحرارت ... جهت ... افعال ... و غیر ... طبیعت آن ... در گرمی ... و رطوبت ... این

زیاده و مانند ... و ... آن ... جهت ... الدم از سینه ... و قطع ... جهت ... جراحت تازه و ... مقدار ...

و چون گوشت ... نمایند قطعهای آن ... گردد **سمک** به فتح سین و میم و کاف ... ماهی ... و به ... بفتح میم و سکون جیم ... و کسر

لام و یاد ... بارد ... حیوانی است آبی که ... آن در آب باشد ... آن ... مانند ... سقنقور

... اطلاق ... انواع بسیار است ... مخصوص ... اکثر ... آن ... امام ... در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله

است که حق سبحانه و تعالی خلق کرد ... هزار قسم ... قسم ... بهترین ... لطیف ... بهترین سمک خوشگوار که ...

آن سپید ... که ... و بار ... مقدار آن ... در بزرگی و کوچکی متوسط ...

... بسیار ... استخوان آن بزرگ و خار ... آن ... باشد ... آن ... سیاه ... و ... آن سفید ...

... آن ... زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است ... و ... ماهی ...

... در یا ... که ... آن ... باشد ... و از اقسام آن ...

... سیلان ... صید ... در ولایت ایران ... آن سفید ...

... گوشت آن نازک گرم ... بسیار ... در ... دریا ...

... ساحل دریا واقع است ... از انواع دیگر ... در فصول ... کثافت و لطافت ...

... ماهی ... حیوان ... باشد ... آن ... است

... باشد ... و بعضی ... آن ... **طبیعت** مطلق آن سرد در اول تر در دوم و بعضی گرم و تر ...

... که در ... آب شیرین ... آب شور ... گرم و مایل به ...

... گرم و خشک است **افعال و خواص** کباب ... تازه آن ... و ...

... مولد ... و ... اخلاط ... و جهت ... و ... سعال ...

... آن آب ... جهت ... سعال ... است که جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاج

... جهت ... حرارت و تسکین ... ماهی تازه بریان ... شراب معتدل بعد از آن

... و خوردن ... و جهت ... بهترین ... استعمال آن

جهت رطوبت بطریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق دباغت بیان کرده آن سکنجبین بر معده از آنچه در ربع عشر بیان کرده آن و آنچه در ارد و تقویت کرده

بروغن بریان نموده باشند تشنگی بسیار آورد و زیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نمک بعد از آن قی کردن بآب گرم و عسل و سکنجبین و آب طبیخ زبیب

سفید فضول غلیظه و اخلاط فاسده است جهت اوجاع مفاصل و جوع الکلب و بهق اسود و ابیض و رفع آثار جرب بسمک مصر مبرود بن و مرطوبین و دواء رطب

معده بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن گاو و دیار روغن بادام و با کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و معجون عسل و گلقند سکری کهنه و یا عسل داغ کاهو و دارچینی

و زیرباجات و مخصوصا خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن و با ناصیت مورث تشنگی و رافع آن سرکه تا کامه و در بعضی از جهه مخلم آن موافق تر و بخشش آن که در

بعضی از جهه مخلم آن اشامیدن آب بسیار بعد از آن نهایت مضر است که گویا از زنده و خود را مرده گردانیده است و بعضی امراض مزمنه است اشامیدن بسیار از انجا

تر فع و قبل از آن بجهت آنکه بسبب نفود آب نخیر منضم آن بعد دق حلد و امراض ردیه از جرب حکه و قوبا و امثال این ها صحیح آن باشیر و با سفیده و مرغ و یا گوشت

خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض و مزمنه و حکایت سعد که پانزده روز و زیاده بران گذشته بیمار مائل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین

و مولد بلغم زجاجی لزج و مورث خارش و جرب و قوبا و تقشر جلد و بیماری سودا و امثال این ها و آنچه مدتی بران گذشته باشد مصدد و مولد اخلاط فاسده و سوداویه سوخته و مفسد

با سرکه و سکنجبین و انکامه در فرمودن و خوردن مسهل و تخفیف بدن و قدید کرده سعد آن که بسیار نمک زده است بدرین تمام و کثیف ترین هر محیل بلغم غلیظ و مقوی محل معده و مورث

امراض مذکوره و شهر مداومت آن باعث تنکوری و مصلح آن آنچه ذکر یافت و حیوانات آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و نان با سیر بخورد که در سرکه

پرورده باشند و خشک و مجفف و در منضم و مقوی ماسکه و دافع التهاب مفرط المعده و مورث حکه و جرب و تولید سودا و آروغ و اغتسال ع مقرح است تخوری نمک سعد و جهت زخم

عصب و جرب نایره مضیاد و تازه را که بریان نکنند و بگذار ند تا سرد گردد و خصوص کمی که شب بران بگذرد و دیار باده و در جایی که نمک زده باشند رویی و بیعضی و بلاد مدت مردود

بدان باعث برص استسقا و مورث اعراض قطر و قد سرآن را فی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر نظر است و در سبزه دوتین خوردن جوارشات حاره و اشیای

حاره مذکوره در مجره و سکنجبین جامض و سرکه و انکامه و کسی را که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که شربت به ملینه و اشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است

و طلوس ملیح آن جهت ابتدای قرحه امعاء و جذب مواد بظاهر جلد و تحلیل آن جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرفه

در حیز جاذب نافع و زهره آن خصوص از شور و اگر مرد و خشک کرده آن جهت دفع بیاض مؤثر و چون آن را بنذره تا آتش کشیده و سمان تسم کرد با کم که حرکت داده باشد جهت فتوق

جذب مواد و اخراج و خار و غیره بظاهر جلد نماید و در رفع احتلال و عین صاحب سرسام و اورام سیدیل و ضماد سر سوخته نمک سوده آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن

عقرب و سگ دیوانه گزیده و با روغن ها و گلاب جهت ورم ملتهبه و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک و نیکو و مایان

کاهی بدان هیچ نمانند که داشتن بسی نیکو گشتن باعث رفع سهوکت است و خوردن ماهی بدون آرد و نان باعث سمیت است و با آرد و نان لطیف **سمکه رعاده**

بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال مهمله و با هاست و خواص آن در رعاده در حرف الرا مهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسجی صفی کر

در ضعاف در جه جنوبی شمالی خط استوا و بطول اکثیف و چهل درجه واقع است نوعی ماهی بسیار بزرگی بقدر بلندی کسی که از دو صد ذراع در عرض هم بسیار و دهن و بینی آن بر

پشت و میان هر دو شانه است و در هنگام تنفس شیدن آن منفواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب از بینی آن منجاد و مردم آن بلاد از اسید منها مثل چوب روغن بسیار

دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است از ان را پاره پاره کرده در دیگ های بزرگ بر آتش و روغن از ان گداخته در ظرفهای چوبی که بسبب منها ساخته کرده باطراف

بسیار برده جهت سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلاد احتیاج است و مغز سر آن سفید برده برده نرم لطیف است از ان گداخته برای سلاطین آن بلاد شمع بسیار

روشنی آن سفید مائل بسبزی است و با آنکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده بران دریا و سواحل آن منجمد بماند و نیز شنیده شده که در جهت

میزان دو سه روز که هوای بسیار سرد سرد می وزد و اگر مردم بزودی خود را از ان دریا بر ند بمیرند و الا در روز چهارم و پنجم آن از اطراف شمال سواحل تحت ها

قطع می آید و بوقت مدت تمام در یخ می ماند بنحوی که مخلصه از انجا مشکل و ممتنع و هرکه در انجا ماند هلاک گردد **افعال و خواص** آن گویند خوردن مغز

آن جهت سل و قروح سینه و جهت آن نافع است **سمکه الصیاد** به فتح صاد مهمله و سکون با و فتح دال مهمله و سمکه صیدا به تقسیر نیز آمده و آنرا آنچه برکه و سمکه

دمکه قول دیوانی اشقنقس نامند **ماهیت** آن ماهی است که در قریه تبوک در چشمه تول هم میرسد شبیه بوزغه کوچکی و سام ابرص بادست و پا و دم و مخلب و

خمیدگی های آن بطرف پشتی ران آن است و ران باریکتر از دو سر آن کوچکتر و دنباله آن دراز و زبر خشک و شکل آن مانند خط و خال و خال زرد است و

میان و ماده آن ظاهر میباشد و بعد از مردن منحنی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود دمکه تبوک نوشته و تبوک قریه است از شام قریب بصیدا و آن قریه

در چشمه تول هم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که در هنگام هیجان آن است ظاهر میشود و نر و ماده آن باهم شده و بهم میباشند تا نیمه آذر ماه میمانند و سفاد آن

مانند انسان است و در آن هنگام که فصل ربیع است کشتی از بناگوش آنها بر می آید و داخل آب میگردد و مردم آنجا جمع میکنند و در همان ایام از اصید میکنند

زیرا که در ایام دیگر بدان نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بر دو از اندک نمک سوده مملو مینمایند و نگاه میدارند تا فاسد نگردد **طبیعت**

آن گرم و خشک در دوم و کف آن در سوم و هر دو با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقدار یک حبه از کف باز رده تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ جوان

نعابت مهیج باه و منعظ گفته اند بحدیکه بهلاکت منجر سازد از شدت انعاظ و مراتب قوتش از غیر مکسود آن و گویند قوت این بحدی است که مهیج جسد آن نیز [illegible]

و شرط خوردن آن آنست که بعد از آسوده برخیز ابیض با نشاسته بعد از طعام نوشند و نخوابند قوت باه را هیجان آورد و تحریک انعاظ نماید و گویند اگر

آن در ذکور و ماده در اناث موثر است و بعضی گفته اند که ماده از اخاصیتی نیست و نه در ذکور [illegible] و آنچه از ریگزار [illegible] چشمه های صیدا اصید کنند

غیر آن چشمه مخصوصه سفید و بنبات مذکوره نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در رمل مثل آنکه ماهی در آب شنا و غوص مینماید میکند و از جهت

از اسمک الرمل می نامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن برای فساد عضوی از انسان موافق است مثلاً دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و هم چنین

و اصلی ندارد **سمن** بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن و بهندی گهی بکاف عجمی [illegible] و تازه آن [illegible] زبد بضم [illegible] سکون

با موحده و دال مهمله و در حرف الف [illegible] مذکور شد **ماهیت** آن معروف است و دهنی است که از شیر حیوانات و بهائم است عمل می آورند و بهترین آن روغن گاو

و گوسفند و بز جوان فربه است و بعد روغن گاو [illegible] و روغن گاومیش خصوص جنگلی آن [illegible] **طبیعت** آن در اعتدال گرم و تر و هر چند کهنه گردد

از رطوبت آن می کاهد و یبوست هم میرساند و ده ساله آن در اول خشک **افعال و خواص** آن در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و با قوت تریاقیه و مقاوم

سموم و مانع رسیدن اثر سم بقلب [illegible] اگر بعد از نوشیدن سمی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامیدن [illegible]

و یک اوقیه آن با دو سکرجه که نصف درم است با آب انار جهت دو سنطاریا نافع و طلی آن جلد و منقی آن بشره و فضول دماغ و [illegible] بدن و دافع یبوست حلقوم

و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان اطفال و حصاه نافع و آن گاه قبض می نماید و گاه لینت و لعوق آن با نشاسته جهت سرفه یابس مزمن و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ

و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع حصر البول در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و دمیدن [illegible] گاو

تازه [illegible] و اکتحال آن با آب جنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن بتنهائی جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت [illegible]

[illegible] جهت اوجاع و سعوط آن جهت شقاق و تقاق دواب و حقنه آن با آب خالص جهت زحیر و قرحه امعاء و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن [illegible]

رافع شقاق و تقاطر بول [illegible] آن و تدهین گرم کرده و بار [illegible] بر موضع گزیده زنبور یا عقرب جراره و قطعاً النشر اکثر جانوران سمی مفید و تجربه

رسیده و قطور نیم گرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه با سورنجان جهت بواسیر مجرب و به تنهائی

جهت [illegible] ورم و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن [illegible] چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکوئی و جلا و تصقیل آن و هم چنین زبد این فعل

نماید و طلای آن مکرر محلل اورام خصوصاً اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث منع آن گذاشتن فتیله [illegible] آلوده بدان

در دهن جراحت باعث وسعت دهن و تنقیه غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بیخته با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه

[illegible] بالکل زائل گرداند و چون روغن را با آب [illegible] یکصد و یک مرتبه بشویند در جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بالکل زائل گرداند و شسته آن تلخ میگردد و

[illegible] و خوردن آن عسر هضم [illegible] تازه [illegible]

و صول از خطر در بحر و برین و مشلول لین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معده و ضعیف و مغثی و مزلق و مستنقع ها ضم است مصلح آن در محرورین سکنجبین و در برودین

جوارشات مقدار شربت آن تا ده دانگ از دو تا ده درم است و بدل آن جبانیه و تحلیل کننده زیاده از تازه آن است و نخل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکم باشد

مانند افعال تازه آن لیکن لهذا احسب از دوام با گوشت افعال نافع است و چون روغن فاسد گردد و دخواندن که اصلاح آن نماید باید که با دوغ ماست جوشانیده بالا است

سوخته گردد لیکن روغن نشود و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بریان باشد تا آرد سوخته گردد و روغن شود پس صاف نموده بکار برند

داخل کردن باعث خنده و عدم سرعت غنا است **سمندر** به فتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و رای مهملتین **ماهیت** آن مهر ماهی گویند حیوانی است که از آتش

منتشر نگردد مانند ماهی که از آب جدا شود منقول است و آتشی نرسد گویند شاید اصلی نداشته باشد **افعال و خواص** خوردن زهر آن مقدار یک

دانگ با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال ماء آن با سرمه جهت نزول آب و ضعف البصر و طلا کردن آن با مغز بادام و دفع

نمک است **سمعون** به فتح اول و ضم میم و سکون واو و در آخر نون **ماهیت** آن حیوانی است که در ترکستان بهم میرسد شبیه به لق و از آن بسیار **طبیعت**

آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قوی تر از آن و بوشیدن پوستین آن گرم تر از سنجاب و حیوانات دیگر جهت تحفیف و منع نافع و پوشیدن

آن وقت تر از پوستین حیوانات دیگر فاسد نگردد جهت آنکه باعث آن کثرت **سمیر** به فتح سین و فتح میم و سکون یا و مثناة تحتانیه و تکرار مهمله دال **ماهیت** آن حیوانی است

که صاحب خبیه گوید قسمی از انواع است در دیار ربیعه بهم میرسد و شبیه به گاو است و در ناب رنگها است و برگ آن در غایت سبزی و اخیر دیگر آن [illegible]

گزارنج و سم حیوانات است و این کلمه گفته و در جوز بهم میرسد و خوشه آن شبیه به لیاس و سم حیوانات است **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص** آن

در اضمده امراض بارده مستعمل **سمیاس** به فتح سین و کسر میم و سکون یا و مثناة تحتانیه و نون المعتاد چربی و فربهی را نیز نامند **ماهیت** آن چربی است که بندی بر روده و

دلها بر گوشت و معده و غیر آن میباشد از شحم ارطب و نرم تر **طبیعت** آن از نباتات گرم و تر و سردی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن قریب الفعل است به روغن و زود

سریع الهضم و ملین و مضعف معده و سریع الاستحاله و بعضی در صفرای از مزاجان و در اصلاح ادویه مستعمل مقدار خوراک نافع است **فصل السین المهملة مع النون**

سناکی به فتح سین و نون الف و کاف و یا **ماهیت** آن گیاهی است حجازی ریحی ساق آن اندک سفید و برگ آن باریک و شبیه برگ حنا و دوره دار

برگ خلاف بزرگتر و ضخیم تر از برگ مورد تا از گلپر دگل آن مائل به کبودی و دانه آن مانند دانه جو که در شکل مائل به زردی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه غلاف

باقلا و عدس و بسیار نازکتر از آن و هوچی برگ آن و عرضه ترین آن الات گل آن نافع و از اجبار آن خشک تر باشد و در البتا بهم میرسد و مستعمل برگ است که سبز باشد و زرد

و سیاه و کهنه و تا سه سال نا شده و از چوب و تخم خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا سه سال باقی میماند و جنس آن حجازی است و در حلیم الآداب از سنا تیز نکلی

میرسد و شاخهای آن در سیم معینه و بلکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف الفعل تر از مکی حجازی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال**

و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و تنقیه آن در عروق و مفتح سده و جالی جلد و عضاد اللرس و الکسر و الغذا و غیر آن جهت

سرسام و شقیقه و جنون و صرع و مالیخولیا و کبد و در د کلو و ختق النفس و قولنج و دفع ریاح و تقویت دماغ و دقت حرکة و دفع چرب و تهیج گفته و سپس که در بدن بهم رسیده باشد و جهت

فتوح بدن شقاق و دست و پا و سایر امراض سوداوی و وجع مفاصل اسهال بلغم و صفرا مخلوط و جهت درد سر سوداوی و امراض و نیز استعمال آن مطبوخ مع

ادویه آن در دواء قیه الرحمة الاتفاق که ضعیف رسد جهت درد کمر و درد کلیه و اخراج منافع خام از آن سرد و تنقیه جهت تقویت ساعدین آب مطبوخ آن الو

ماسیده گل سرخ جهت اخراج امتلاء از کوره و باد سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر قند که در آن سنگ از ده مثقال تا چهار مثقال آش مثقال و گل سرخ

دهم یا ده درم سبب مزاج دمرض شیر گاو تازه دوشیده و از ربع آثار رسیده آثار ماند و بکوبند و نخیمه اول با گل سرخ و شکر با شیر تازه خوردن و سبب

نیز بجای آن شیر داروی و دیگر آب مطبوخ آن سیاه و تا به آن است از جرم آن و آنچه بیرون کشیده مثقال از مسحوق آن با عسل سرد و در سودا

آفت برد رجب و بند مفاصل و امثال آن مجرب المستار صورت کرده است و مفصل و صفحات مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ

دقیق و آلودن به روغن بادام قبل از کوبیدن و بیختن و بالیله زرد و گل سرخ و انیسون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و با الجمله

استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جائز نیست مقدار شربت از جرم آن دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند
سنبل آن ترید و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است و لکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت
جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن موثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که آب
نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با کثیر العمل مجرب بداکه شیخ الرئیس
رحمه الله تعالی [illegible] و حبوب و سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین نفوح بسیاری در قرابادین مذکور شد **سنباذج** بضم سین و سکون نون
و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و هندی کرند نامند **ماهیت** آن سنگی است اندک خشونت در آن بهم رسد
نوع می باشد و در ممالک هند بسیار از کوهستان [illegible] اله آباد و نواحی آن می آورند و چند قسم می باشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و هندی [illegible] نامند دوم
سیاه رنگ است شبیه برنگ [illegible] و هندی [illegible] نامند سوم شبیه برنگ [illegible] این را [illegible] نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر باشد بهتر
و گویند بهترین آن نرم املس [illegible] ثقیل الوزن [illegible] آن است [illegible] **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند
افعال و خواص آن سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و [illegible] جلا دهد و لکن [illegible]
جهت سوختگی آتش با موم جهت بواسیر و سائیدن [illegible] آن باعث جلای آنها و موجب [illegible] جهت زنگ آهن [illegible] و در [illegible] آهن فولاد [illegible]
در آب سائیده مرجان [illegible] جلا دهند بسیار بر رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح [illegible] مضر عصب مصلح آن زعفران است و [illegible]
[illegible] مستعمل است **سنبل** بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر
نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که یونانی ناردین و هندی [illegible] نامند و بلاطینی ناردوس [illegible]
[illegible] سنبل رومی را ناردین [illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است [illegible] شبیه [illegible] در طول [illegible]
[illegible] خوشه دارد [illegible] رنگ آن [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و بهترین آن [illegible] تازه خوشبوی [illegible]
[illegible] بوی [illegible] باشد [illegible] قوت آن تا [illegible] سال باقی میماند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک [illegible] در اول گرم و در دوم خشک [illegible] در سوم خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص** آن [illegible]
[illegible] و معده و جگر [illegible] رطوبات و فضول
[illegible] معده و اسعاد [illegible] خوشبوی دهان [illegible]
[illegible] سینه و خفقان [illegible] دربایح [illegible] ادرار [illegible]
[illegible] معده [illegible] خفقان [illegible] با سرکه [illegible]
قوی ادویه [illegible] آن [illegible] معده [illegible] ادرار [illegible] قاطع [illegible] باعث خوشبوئی
آن [illegible] جهت سیاه کردن [illegible] موی موثر [illegible] جراحات [illegible] جهت نزف الدم [illegible] و قطع رطوبات
آن [illegible] جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین [illegible] و [illegible] آن مضر گرده مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا
[illegible] آن [illegible] سه هفته در آفتاب گذارند [illegible]
[illegible] و [illegible] در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** [illegible] سنبل اقلیطی نیز نامند [illegible] ناردین اقلیطی است
[illegible] و [illegible] گل [illegible] شبیه بسنبل الطیب [illegible] از [illegible]

٣٥٧

برگ با ساقی رسته بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک شبیه آن لیکن بیخ کمتر دارد ریشهای باریک بلند و سنبل بیخ و ساق گل است و بعضی از آن

تازه خوشبوی صلب آن که سبک و مجوف نباشد و بیخ های آن بسیار باشد **طبیعت** آن گرمتر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر **افعال و خواص** آن سنبل

و با افسنتین با ترتیب و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر رافع درد گرده و مثانه و مدر بول درد مراسم حاره داخل شود و شراب آن که نیم من تا ده من با رطل آب انگور

اندازند و بعد از ده ماه صاف نمایند در روز مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد

رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سازند و از بیخ دو جزو و در مقعد داخل کنند جهت بواسیر خلیسیانه صاف کرده استعمال نمایند **سنبل جبلی** انواع آن بسیار

باشد **ماهیت** آن اختلاف است اتفاقی موی بسته و بغداد و غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه به صعتر و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و باریک

و بیخ آن زیاده بر ده عدد و دراز و بیرون آن مثل اسپانیا و اندرون آن سفید و خوشبو و ثمر و گل آن این است که تجار سنبل نامند و الا منها بدان تدارک آنچه از کتاب

فرنگی معلوم گردیده و دیده شده است که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر شاخ چیزی و قریب به آن در سر شاخ سه چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در

پائین شاخهای بلند آن نیز برگهای کوچک بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه برگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه سنبل الطیب و دو عدد نیم موی شبیه بیخ بزرگ کوچک

با ریشهای قوی و ضعیف **طبیعت** آن قریب سنبل الطیب **افعال و خواص** آن مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا

و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بعد سه ماه صاف نمایند و یک مثقال از آن بیاشامند جهت

عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت تمام معده و اشتها و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع **سنبل فارسی** شامل ریسیاوشان نیز است

ماهیت آن نبتی از ریاحین است که با نرگس سبز و در رعایت خوشبو و برگ پیاز آن صغیرتر از پیاز نرگس و گل آن نیکو بعضی سفید و بعضی کبود و سنبل یاسمین

در سر ساقی چند عدد بر بالا گردد و در افعال قریب به نرگس و پیاز آن صغیرتر از پیاز نرگس سفید از درون گل ثبت نامند زیرا که در شب بوی آن بیشتر باشد

و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه و بیخ آن شبیه پیاز نرگس و در بساطین میشانند و بر سال و باکیال

در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشها داده که از چه ازا بریده چند روز در آفتاب اندازند پس بکارند نبات آن بلند و گل آن کبود باکبود خوشبو

شود و از اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بهم آید **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبوسه** بفتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و فتح سین

مهمله و هاء لغت فارسی است بیونانی بریادرد او بهندی ثلث را نیز سنبوسه مدور را لوز نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن

نموده در جوف آن نیم گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل بادیه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن بریان

نمایند و یا در تنور میبرند بی گوشت نخود پخته و با ستور مصالح داخل کرده نیز میسازند و با پیاز بریان کرده در روغن ادویه حاره بریان نمایند **طبیعت** آن

گرم و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و سمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوصاً مضر معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند

در صفرای مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده **سنجاب** بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و باء

ماهیت آن حیوانی است از وحوش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و بزرگی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در مکان اسقلوس نامند

اشاره و در زمستان در سنگها و درختها ماوی میسازد و در صقالبه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم تر و با میره گوشت آن حلال است و پوشیدن پوست آن حرام

و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص** خوردن گوشت آن اسکن حرارت و جهت درد سینه

و سرفه و رعشه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معتدل مزاج و رافع اوجاع عصب و در سرمای آن جهت التیام جراحات و قطع خون

و ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و اورام مفید است **سنداروس** بفتح سین و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و سکون راء و ضم واو و سین مهمله معرب چندروس نامند و نزد عوام مشهور بکهربا

ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و در رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر و مدور و چون در روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته ممکن است

در روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته بر روی محالات دارند و از آن جام میساختند از ملاحظه است و در قرابادین ادویه آن با سم من اکثر نامند

وظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگی است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب آن غلیظ و در میان آن
آب سندروس جمع شده و نرم می باشد و چون بر روی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص چشمه است و اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ
و ملاحده نیز متفق بر آنند و درخت آن از عرعر [illegible] نامند و گفته اند آنچه بر [illegible] درختی چکیده سندروس است و آنچه [illegible] در قطعهای سندروس دیده شده که در آن
کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حالت تازگی و عدم انعقاد در آن نشسته فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آن
که از قبیل صمغ است نه چون آنکه از دریا بیرون شده و آن چهار نوع می باشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد رنگ بسیار و سیم مایل بکبودی و
چهارم سیاه و سنگ و صلب و اول بهترین همه است و خوبی آن آنست که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از ادویه جلیلة القدر است
و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از این نیز سبحه و غیره ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا
سست تر است و چون بر آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی مصطکی و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و
و طعم سندروس اندک تلخ می باشد بخلاف کهربا و [illegible] کاه بقوت کهربا نمی باشد و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در
اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضا ظاهر
و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعاء و قاتل کرم آن هر دو و جهت [illegible] در بول و [illegible] جهت استرخای [illegible] از ادرار رطوبت [illegible]
و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و [illegible] اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت نفع فربهی مجرب [illegible] و حافظ قوت
است و لهذا [illegible] از آن مستعمل دارند و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار طمث و بول و با سکنجبین و یا سرکه جهت اسقاط جنین [illegible] انتهی [illegible]
با عسل جهت [illegible] و قرحه و جلای آثار و [illegible] سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و [illegible] جهت رفع
[illegible] الاذن [illegible] در گوش جهت تسکین وجع آن [illegible] با روغن زیت [illegible] جهت التیام [illegible] آن [illegible] و غیره بخور و دخان آن [illegible]
[illegible] جهت نفع صداع و قطع زکام [illegible] بخور آن [illegible] جهت قطع زکام و [illegible] خشک گردانیدن [illegible] جهت درد دندان و استحکام دندان
و [illegible] لثه و [illegible] جهت التیام جراحات و [illegible] آن [illegible] روغن [illegible] گل [illegible]
[illegible] که در گوشت [illegible] و [illegible] جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است [illegible] مصلح آن [illegible] مقدار شربت
آن یک درم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن [illegible] هندی است سندریطیس بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر
راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مثناة و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بمعنی شدید الحدید و [illegible] نامند ماهیت آن گیاهی است
ربیعی و سه قسم می باشد قسمی برگ آن شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی گردی و در آن تخمی سیاه و [illegible]
و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ [illegible] کثیر العدد دراز دو جانب شاخ [illegible] و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک [illegible]
در اطراف آن چیزهای [illegible] تخمی شبیه [illegible] و قسم سوم [illegible] برگ [illegible] شبیه برگ [illegible] شاخهای آن [illegible] مایل بسیاهی
و با اندک [illegible] تخم آن باریک تیره و مایل [illegible] و منبت آن قرب تاکها [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قوی تر افعال
و خواص آن ضماد برگ تازه و یابس [illegible] آن قاطع نزف الدم [illegible] جهت التیام قروح و رفع اورام [illegible] و شراب آن جهت [illegible]
امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح موثرتر از اول و دوم سنگسبویه بفتح سین و سکون کاف و فتح سین مهمله و ضم یاء موحده
و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و بلغت فارسی است معرب [illegible] است و جیم بجای کاف و سنگسبو نیز آمده و گویند که بهندی [illegible] تخم [illegible]
نامند و [illegible] در حرف الجیم مذکور شد ماهیت آن دانه ایست [illegible] شبیه [illegible] انگور [illegible] در [illegible]
[illegible] بریده اند و این [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در سیوم

افعال و خواص آن طلاء و ضماد آن با سرکه جهت اورام جنبیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و اما ضماد آن نافع با نکرار عمل و
اشتا سیدن نفوخ آن شیانی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوگرد زرد و صابون و یکتا رسانا جهت امراض مذکوره و منقی نفس و امراض سوداویه و صفراویه و
دمویه فاسد زیرا که اینها مصلح دم فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر با اینها که صاحب تذکره و صاحب بستان و صاحب شفا
الاسقام و غیره آنها دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جایز نیست **شنکهپا** بکسر شین معجمه و اشمام نون و سکون کاف و فتح
و اشمام اول و الف و فتح را و سکون هاء و الف نیز لغت هندی است و گویند لگیالی اصیان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد **ماهیت** آن ثمر نبات
هندی است و نبات آن در ابتدا ساده میروید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال نیز نامند و در ان ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار
و برگ آن کوچک و مدور یا رده دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خار دار و هر گوشه خاری و مغز آن سفید و شیرین با تفاهت خام و نازک آن لذید و پخته آن صلب
و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا مقشر نموده از قسم میوه و پخته و خشک آنرا اصنیا نیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آتش نموده میخورند
و بعضی در اندک آب نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری آنرا با شکر با آب سرد آشامند جهت انجماد منی و دفع سرعت انزال و جریان آن و حبس
البطن و نیز از آن حلویات میسازند و پوست آن در حالت سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است **طبیعت** تر و تازه **آن** سرد و تر و خشک آن
سرد و خشک و با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن مقوی باه محرورین و مسمن و مسکن حرارت و معرق ذکور و دموی و دوق اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش
دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علت های دل را دفع کند و نقاهت و لاغری ناشی مرمل ازل کند و هضم و مقوی را نافع
و مضر مبردین و ثقیل و دیر هضم و مولد سده خصوصا پخته و صلب خشک آن **شنکهیا** بکسر شین و سکون نون و کاف و هاء و فتح یاء و الف لغت هندیست
ماهیت آن بیخی است سمی و بعضی و هلیات شبیه بشاخ آهو بره مثبت آن کوهستان است که میان هند و ختا واقع است و آن انواع میباشد ازو
القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن را علامت است و گفته اند مرتبه قوت سمیت آن چنین است که اگر لمس آن کنند و یا بر گوشت بمالند و یا بر زبان بسایند در ساعت
هلاک سازد و بسبب سرعت نفوذ در بسیار سمیت آن تنگی نفس و دوار و تقلب قلب سائر ارواح مشارکت با ارواح صبا رسانیده تمامی بدن را زهر آلود کند و قلب را
متعفن و فاسد و مختنق شدن گفته اند حکمای هند امتحان قوت آن این است که بر شاخ گاو میش رطل نمایند و شیر آنرا بدوشند و اگر بجای شیر خون آید قوی است و الا
ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن است که شفاف و براق و صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل به تیره و یا مائل به زردی و بر روی آن نقطها مانند طلق
مسحوق باشد و باشند و سرخ آن اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه ادنی و ضعیف است و محتمل که قرون ابدل عبارت از این باشد و محل که ملاحظه
نامند و صمغ آن و بعضی گویند صمغ بیخ آن است که نوعی از بیش و دروی مذکور شد **سنکو** بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون کاف و واو را از معجله و هم و نیز لغت هندی
است و فارسی گوسفند ترکی آنرا هندی آنرا و ماده آنرا ابلی نامند **ماهیت** آن حیوانی است اهلی و وحشی و اهلی آن مانوس و این حیوانات بسیار
و الوان مختلف و بیک رنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از همه اعلی باشد و ذبح آنرا میش و اهلی را گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سکو را در خاک
و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشند و صفات مختلف و در کابل نیز قسم خوب که دنبه آن بسیار کلان میشود و سفید و ابلق و خوبرنگ میباشند **طبیعت اهلی** آن
گرم و رطوبت بران غالب **افعال و خواص** گوشت آن موافق پیران و مرطوبین و جالب و جاع فعال و صاحبان تقرس و قی و سخن کرده و بوا سیر و در دبستر
و لبوستان و گرم و خشک گوشت آن سخت بدن خصوصا اسنور مائی که پستان آن بلند و نرم و تری باشد و همچنین اعضای آن دل و محرق آن بیماری و سرکه
در سنور و باد ریتون و جامع که حاجتمند شود با سرکه جهت شقاق انگشتان دست و پای سیاه در عدس که با خرخی مالند و سرکه آن شدید الحرارت ملکا آن تاخی
گل سرخ درد و روتو بیغه لکنه و مانع آن و معمول دخور آن سقط شیمه و ضماد گوشت تازه آن رافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن
و جبیره مستحوان شکسته نافع و مجاورت بعض آن خوردن گوشت آن موجب ابزال و سل مهزول این گوید مغز سر آن با آب صبر مشروب جهت تقطیر البول و درد
گرده و معده و مثانه و سنور سیاه با روغن گاو جهت تقویه و سیاه کردن موی موثر و انجبال آن در عین دماده و نشوید و در سوختن ضعیف شده و بجا در آن است

لثوه و با کمک کوفته جراحات کهنه را مفید و طلاء آن با گرهٔ سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سقوط سعوط تصفیه نماید جهت جذام و کیا نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر جاهای زنگ و کم موثر و در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال خواص** آن تخم آن بجهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن جهت درد ذکر و نقرس نائب مناب طبیخ گفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر منهضم و مفسد بدن است و چون سنور کسی را بگزد خصوصا وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سنه مکی** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تا مثناه و را مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلائی رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و آن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و در غلاف بر غلب و باطن آن سفید و براز عنبری شبیه به پشم و نبات آن از قبیل تخم و بیاره برمجا در خود بیچد و برگ آن ریزه ثلاث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یک ساق و گل آن کوچک و سرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زرو و مستعمل دانه آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله **افعال و خواص** آن شربت آن چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مدر سوداوی و بوا سیر را نافع آب سرد معین فعل آنست **فصل السین المهمله مع الواو** **سودانی** بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربی است جمع آن سودانیات آورده گویند معرب است و بفارسی دارکوب و دار بر و سارج نیز و بشیرازی دارکب نامند **ماهیت** آن طائریست دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آن است که باشجار منقار خود را بزند و کو دنماید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار مفسد دماغ و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بشیرازی بربری و حبی را ستبار رنگ نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه بجوز صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد مایل بتیرگی و سختی و سوم ظاهر آن مایل بسیاهی و ظاهر آن تیره و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول با لیده کم ناخورده اندک صلب است که بدبو نباشد و این مستعمل در ادویه ماکوله و مشروبه از داخل است و دو نوع دیگر باسمیت خصوص سیاه آن مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک انلیه نجاق و برگ آن شبیه برگ گراث و ازان قوی اضعاف آن بقدر شده و گل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند و تخم آن کوچک و گل سیاه آن سرخ و نبت آن کوبها و قوت آن تا سی سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص** آن مسهل اقسام بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت تا لفه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن یک درهم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و هم چنین با شیر تازه و دو مثقال و فانید ناشتا روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه آدمی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند دیاگا و جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران یک درم و مرکبا با ادویه یک درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حب النیل و نصف وزن آن مضر معده مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هم وزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد رافع

ازبیت بسیاه و بیخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن فادزهرات است و حبوب و دوا در

سفوفات و مطبوخات و معاجین سوریجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله فارسی تیزاک و مهک

و بیخ آن را بیخ مهک و با صعتی مزو بترکی شیرین باین و بهندی مُلهی جیٹهی مد و مرتی نیز و بفرنگی لکلیسریزه نامند **ماهیت** آن اسم نباتی است که

در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن برروی زمین پهن میگردد و می چسپد بران و قریب باده ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بسیار

بدشواری ازان زایل میگردد و غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست و زیاده بران میباشد و برگ آن شبیه ببرگ مصطکی و گل

آن مایین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ مغز آن زرد و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین است

و لهذا انرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست انرا مقشر نموده استعمال نمایند و وجه آن گفته اند که مار انرا بسیار دوست میدارد

و خود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن در وقت رفع چشم خود و ما ندارا از یانه و نیز گفته اند که نیز ازان جهت است که از جهت حرارت

و زیادتی حس است و تلخ آن غیر مستعمل جهت انکه گفته اند با عصب است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و تیز و بعضی شیرین آن

غالب و بهترین آن شیرین کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی معتدل است که زر صعید مصر شود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هرجا که خوب شود

خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن که شیرین آن غالب تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت**

آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول و بعضی معتدل در رطوبت و یبوست و بعضی سرد و خشک دانسته اند و قول اول اصح است

با رطوبت غریبه **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که تا لیده بنوشند و نرم کننده

سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر ادرار

و حیض جهت ربو و خشونت سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و گرده و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض

دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تبهای کهنه و انواع سرفه گرم سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است و ازان و

مداومت اشامیدن هر روز یک درم ازان با ربع درم شکر دراز یانه جهت جلای مجاری بدن و نکوئی رنگ رخسار و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه

و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست که خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند و شیخ الرئیس در معالجات

قولنج بلغمی نوشته که اشامیدن چهار درم اصل السوس با شراب سکنجبین و فرا سیون و یا ماء الجبن نافع است و نیز اصل السوس تنهائی نیز و چرب

است و قی نمودن مطبوخ آن مخرج رطوبات است و اگر تمام در دهن نگه دارد چیزی نماند با سهال و با یا در اردو دفع میگرداند و داخل کردن آن در

سهلات مطبوخه و هم چنین در ادویه کبدیه مسکات و باشد بر طبیعت و دافع ضرر آنهاست بسبب لزوجت و تحوف که دارد و اکتحال آن جهت جلا و ازاله

و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و با موم جهت دفع و با آب چغندر که گیاه بندی است و در حروف الباء مع النون مذکور شد و با

آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد تازه آن جهت دفع بدبوی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و حبوب انرا این ماسویه و

امین الدوله و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که بسیار روش عبارت ازان است و اشتهای ان

نادر از اختیاب دیگر و فی الواقع چنین است و در ایران بسته گران نگ سنتیه راکوبیده در کوره پاشی آن مسکیار مدحتم انرا محمدبن احمد ویه

از سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس لعل می آید و در جای دیگر هم

نمیرسد و مخصوص بدانجاست و گویند اصل السوس مضر بگرده و سپرز است و مصلح آن زرگرده کتیرا و در سپرز گل سرخ است مقدار شربت آن تا

پنج درم بدل بیخ آن رب را و جاج مصدر بوزن آن کتیرا معجون با جتید انجبره و رب آن که بیخ انرا مقشر نموده نیم کوفته و باشق نموده در طول و

آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب بازداده شود پس مکرر صاف نموده که دردی دران نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب

دوشاب منعقد گردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر
مسهلات و انفع ادویه است **سوسن** بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی
است **ماهیت** آن دو نوع می باشد بستانی و صحرائی و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و بستانی را بلاطینی ایریس
دومستیکا و صحرائی را ایریس سالوتیکا و نوع دیگر صحرائی را و تال تره ایریس سالوتیکا و بفرنگی بستانی را
ادرا ایریس دومستیکا و بری را ادرا ایریس سلوسیر و سوسن زرد صحرائی را ثمر کابین نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق
سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن اسمانجونی است و زرد را خطی
گویند و شاخ آن بلند می باشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک است و یا بیخ و بر آنها گل آن و برگ
گل آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل
و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گره دار کج و باریکتر و بیخ اقسام آن گرد دارد و باشد و بیرون طولانی سفید و خوشبو
شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام از آن بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته
که جمیع سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانیکه از سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت
عدم فرق میان اقسام آن و این بیخ قسمی از سوسن کبود است و جبلی است که اسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی
است و بیخ آن یک عدد و بین و دراز و بی گره و بدانکه سوسن آزاد و سوسن ابیض است که زنبق نامند و در زبان سوسن ابیض را اطلاق
بر سه قسم گل سوسن می نمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفشیه و این کم بو تر از آن است
و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه بپیاز با پوستهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین
ابیض است و روغن آن را روغن زنبق می گفتند و قسم سوم گل آن کوچک تر از آن و بوی آن کمتر و در... و زرد است آن بوی ندارد و شب بسیار بوی
میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی می نامند و شب انبوی نیز و بعربی گویند خزاما است بجاور آن محققین دور با دسته خصوص
بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم چیزی دیگر است ولیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را گل مریم
گویند و در سنبل نیز ذکر یافت **طبیعت** آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و از جنبه لطیفه و قوت محققه
و بقیه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و برسے آن از بستانی گرم تر و خشک **افعال و خواص**
آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و ضماد زیره آن با حضض و اندمال زخمها و رفع حرکت آنها نافع و در رفع سموم ملذوعه و
خصوص عقرب ضعیف تر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آن را زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با
عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرکه و یا با برگ بنگ و آرد گندم جهت تسکین اورام حاره و آتشین و سوختگی آب گرم
بدستور با آرد جو و نشاستہ روباب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با آمیخته زن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد
انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عصب نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و از شامیدن آن لطیف
یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت الایلاوس صفرادی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع معص و اوجاع عصب مفید و بدستور طبیخ
دندین بدان و از شامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و گزیدن و قطور و تمریخ دندین بدان جهت تلین اعصاب و صلابت و بر آمدگی
رحم و از شامیدن تخم آن جهت ضرر سموم نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بسری آن و قطور آن در گوش جهت درد دندان
و از شامیدن آن جهت حدت ذهن و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال با صفرا

و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام و سوختگی
آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصاً که بریان نموده
و مالیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت
سوختگی آتش و امراض چشم شرباً و تدهیناً و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب
و دماغ و محلل ریاح دماغ و ابخره و از زعفران قویتر است درین امر و لهذا اخیستی بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل و امساک آن
بسیار است بخلاف زعفران و انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و بعضی از سوسن که در
زیر درختان میروید گل آن زرد و کوچک است بیخ آن کسطیری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قوی تر از سوسن سفید و کبود و بعضی از آن زیبا است
و گل آن گرم تر از همه و با قوت قالعه خائیدن بیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ
آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام رخوه که جمیع و تحلیل نگردد نافع و جمیع و نضج گرداند و لغاذی گفته که این جدس ازین است
و ابیسا در حرف الالف ذکر یافت و جوارش سوسن و دهن و اشراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوست **اسوقال** بفتح سین و
سکون واو و فتح قاف و لام **ماهیت** آن ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت**
آن گرم و خشک و با جلا و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع **سولان** بفتح سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون نیز نامند
ماهیت آن هیچی است سرخ رنگ بشکل کرم از سقالیه و روم خیزد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب
و محرق جلد و سعوط تا حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای آن محلل اورام بارده و پراگنده کننده ریاح دیگر و شور بادی آن اکتحال آن جهت
تحلیل ریاح غلیظه نافع و دخول اکتحال کرده بشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف بفارسی است و بهندی
و ترکی قاووت و بهندی ستو نامند **ماهیت** آن اسم عربی است و جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد آرد بوداده آنها است و لیکن باید که بحد اعتدال
بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته بعد از بریان نمودن یکمرتبه بآب گرم و یکمرتبه بآب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق جو و برنج و گندم
جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع است **طبیعت** آن راجع بآن چیز است که از آن سازند و بیوسته بر آن غالب
و از جو و گندم و برنج و نخود و کنار که بنق نامند و سنجد که غبیرا و سیب و قرع و حب الرمان و امثال این ها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر
مغسول و دستور غسل آن در اینجا و در مقدمه نیز مذکور شد **افعال و خواص** آن نیز بحسب اختلاف آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر تبرید و
تجفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوصاً که با آب انار ترش بنوشند یا سفوف
سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محترقه معده باشد و تبهای حاره نافع و چون آن حسو و یا عصیده سازند با قلیلی
شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ مصلح آن قند و آب سرد در مبردین قلیلی
از انیسون و کمون و با جوارشات حاره سویق حنطه گرم مایل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا و تر و نفخ آن نیز کمتر از جو و مسکن حرارت
و باید که با قند و یا شکر یا نبات نمایند و سویق از زبین سرد و تر است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم
و مقوی باه و نفاخ و دیر باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت و التهاب معده و کبد و حابس
اسهال اما کثیر النفخ و سویق نفاح قی و غثیان صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم بربندد و سویق خرنوب تر
و سویق رمان سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبیعت
را نرم دارد و سرد و تر است و هم چنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در منافع و خواص و از آن

وانواع اشیای بارده جهت امراض حاده وحمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشند وجهت سهالات برای انکه این با خاصیت
از قبض وتغریه لزوجی نیز داشته باشد وجائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای دفع آن بروغن حبة الخضراء یا گردکان یا زیت کهنه
چرب نمایند وگفته اند تا ضرورت بسیار داعی نشود سویق را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که مسدد وخالی از غائله
قولنج نیستند ومصلح وموافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر وحنطه است اما شعیر جهت انکه سرد تر است برای تسکین التهاب
واحداث خشکی بهتر وسویق حنطه برای تبرید وترطیب جهت انکه این در معده مکث میکند وآن زود می گذرد ومصلح سده آن با شکر
وتبرید نیا استعمال نمودن وخوردن جوارشات مسهله است سوسقیه بفتح سین وکسر او وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر قاف وفتح یای مشدده
ماهیت آن شربتی است متخذ از ارز که آنرا اسکوبند ومی پزند به آب طبخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار وماء العسل
شیر ومویز وشکر رقیق داخل نموده مکرر بهم میزنند وبدارچینی وقرنفل وبسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز ودر زمستان سه روز
در آفتاب می گذارند پس استعمال مینمایند وگاه از جوز جندم واز نان خشک کوبیده ودرده نیز می سازند وآنرا با عسل تهیه است طبیعت
آن در سوم گرم وخشک افعال وخواص آن قاطع بلغم خام از سینه وشش ومفتح سده جگر وسپرز وجهت استسقا ویرقان واطالت
وعسر البول وانهضام طعام وتقویت باه نافع مصدع ومنجر وانچه از ذرت سازند محرق اخلاط واز جو مسکن حرارت وتشنگی وسوزش
معده واز گندم مولد قولنج ومصلح آن سکنجبین است فصل السین مع الهاء سهجنه بفتح سین وخفای ها وسکون جیم وفتح
نون وبلغت هندی است وانرا اسرگوه وسی کوه نیز نامند ماهیت آن درخت هندی است که در بنگاله بافراط بهم می رسد
واز آن شاخها بر آمده وبر سر هر شاخی شاخهای باریک واز آن شاخها نیز شاخهای باریک آویزان مانند خوشه وبر سر هر شاخ باریکی
برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته بسته میباشد بعد گل زرد وسفید وسرخ وگل آن بیشتر ریزه سفید
مائل بزردی وبعد از اتمام گل فتیلهای باریک طویل بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر آنست ودر جوف آنها تخمهای سفید سه پهلو واهل هند
گل وفتیله وثمر آنرا در خامی با ماهی بروغن سرشف پخته میخورند در قلایا وخبزها واز تنه درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی طبیعت
آن گرم وخشک افعال وخواص آن سریع التاثیر ودافع بلغم وعلتهای دهان وتحلیل اورام ورافع گرانی بدن ومقوی قوت باه ودر سستی
آن ومشتهی طعام وزیاده کننده صفرا وگل آن بهتر از برگ آن ودافع ریاح وسودا وصفرا ومدر بول وغائط وسریع الهضم وانشامیدن عصاره
بیخ تازه آن با شیر مکرر جهت رفع حبس البول وتفتیت سنگ مثانه واشتهای طعام وعصاره پوست آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال
صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب [illegible] مجرب گفته اند باید که بالای آن یک دو لقمه نان [illegible] با روغن بخورند وضماد بیخ آن جهت
تسکین اوجاع بارده وتحلیل اورام مفید ولکن مورث جلد است ومخلل ثمر خام آن یعنی جوش داده وپخته در سرکه پرورده آن با خردل لذیذ
مقوی اشتها [illegible] است ودافع بلغم ورطوبات معده وکرم آن وکرم امعا واهل هند در روغن سرشف مربا می نمایند فصل السین مع الیاء
المثناة التحتانیه سیمبل بکسر سین وسکون یای مثناة تحتانیه وخفای نون وفتح با موحده ولام ماهیت آن درختی
است جای بسیار عظیم وچوب آن شبیه بچوب انجیر سفید وسبک وبرگ آن مانند برگ جوز واز آن درازتر وگل آن سرخ تیره وبزرگ
شبیه بلاله بسیار بزرگی وبیخ درخت کوچک آن شبیه تر بشقایق بزرگی وبسیار نازک ومغز آن سفید وپوست آن بنائی رنگ وثمر آن مانند جوزه
پنبه ودر جوف آن پنبه بسیار نرمی ودرخت آن دو نوع میباشد خاردار وبی خار وخاردار را بزبان هندی کانتی سیمبل وبی خار را کانتی نیز نامند
وآن در خواص بهتر از بیخار است وبیشتر مستعمل [illegible] در غلاف اسلحه [illegible] طبیعت
آن گرم وتر [illegible] گفته اند افعال وخواص آن گویند که چون بیخ درخت مذکور [illegible] آنرا بر آورده [illegible]

چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل برلوده نموده باهموزن آن نبات سفیدا سفوف نمایند و روزی مقدار یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و لسمین بدن عجیب النفع و غیره جهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش احشا جریان منی و رودی و ندی و دو ماهیل و بخور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و نیز آن هرگاه در گوش ریزد دو گرمی گرداند **سیو** بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است **سیساریون** بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین ثانی و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن دستوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ را چون جوشانند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و این بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن فلفاس است و غیبت و حنین و رازی در حاوی نوشته که جنین تفسیر تجربت شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است اورا بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و مقوی احشا میان طبیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و نافع صلابت معده و احشای باطنیه است **سیسبان** بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربیه است و گویند هندی آن را اکل الفول نامند **ماهیت** آن اختلاف است صاحب منهاج و صاحب طبع له آثر احسب الفقه و اشبله ذکر کرده که خشک باشد و بعضی گفته اند که ثمر آمل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختی است بقامت دو ذرع تا چهار و فرع مجیب اکثر و خیر سیسبان بیاء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و ثمر ایست بر روی هم چیده میباشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن تپید رطبه و رنگ آن مایل بزردی و سیاه و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این اقرب بصواب و اول بنای مشابه این است **طبیعت** آن مایل بگرمی در اول و خشک در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مقوی و مدر و معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سیر زوبانیز تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول است مضر محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن دو درم بدل آن بادآورد است و اهل هند ضماد برگ بری آن جهت سرطان مجرب گفته اند **سیلیبا** بکسر سین و سکون یاء و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبا بکسر سین و سکون یاء و کسر موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعبری اللسان البحر و بفرسی گنگ شیده و اهل سواحل مغرب ثناطه و بعضی دمیا نامند باسم هرمجے منزلی **ماهیت** آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال حوب بآن کتابت و مشق مینمایند و ازین جهت اکثر فارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بطی الهضم و ملین لطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و حکستر استخوان محرق آن جلای آثار و جهت امراض ملتحمه چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم جلو آن است و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بر آن حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی یک مرتبه تخم مینهد و بچه برمیآورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد اشنان بقیه آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع دیگر در چرخ از سیاهی آن مرا فروزند در خانه دیگر که در آن چراغ میباشد هرکس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی سیاه مینماید و نوشته که از کتاب مسمی بروز نگی نقل نموده

محو و مشابه **سیلان** بر فتح سین و یا و لام و الف و نون **ماهیت** آن اسم عربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از آن است و در دبس نیز مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است **افعال و خواص** آن قریب به تمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و معده و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذا و سریع الاستحاله بسوی صفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و سدد بخلاف رطب بلد نیت مصلح آن میوه‌های ترش و چاشنی دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه به آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل الغذا است **سیساليوس** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یا مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده شیخ که کاشم دانسته شیخ الرئیس در مبحث اسطفاگفته که انجدان رومی است و از اساساليوس سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آن است که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کولپر نامند درازتر و تند طعم و تیز و زیاده بر شبت و با عطریت و در افعال از سائر اجزای آن قویتر دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قویتر از سائر اجزا و سوم برگ آن شبیه ببرگ نیون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریض تر و بزرگتر و خوشبو و قوت این از قسم اول قوی‌تر و از دوم ضعیف‌تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و درازتر قریب بانکه دو طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون **مقشر کنند** از آن تخمی درازتر از رازیانه و مائل بسبزی و در طعم شبیه به ترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این **قسم** است و مقشر آن **طبیعت** همه اقسام آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و دفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل جهت دفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با سکنجبین تا ده روز جهت درد گرده و لعوق پنج قسم اخیر آن با عسل جهت دفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است **سیسنبر** بکسر سین مهمله اول مکسوره و دوم مفتوح و در میان هر دو یا مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح بای موحده و را مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نمام است و بفارسی نیز سیسنبل و سی سنبل و بلاطینی و بعبری نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آن را از غلس گویند و از غلس نمام است و آن را نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی غیر نمام دانسته **ماهیت** آن نباتی است از قبیل ریحان و ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آن را ذباب نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه‌تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی مکثوفه است کثیره الشمس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و تیز در آخر دوم گرم و در اول آن خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرب آن با جلوسا و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل و ضماد آن جهت امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور و شرب آن با ضماد و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه

و درد رحم و رفع حمل و حرق بد بو شرباً و ضماداً و با سرکه جهت فی الدم شرباً نافع و با مطبوخ تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن بنکو کشنده
بوی رحم و بوئیدن آن منبّه و محرک مواد دماغی مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مرزنجوش و بادروج
در روغن آن که آب آن را با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آن را در روغن انداخته در آفتاب گذارند
مانند روغن گل بابونه و بدل آن بکار برند مکرر جهت تفتیح سده دماغی و منخرین و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر خوشبوئی آن موثر
و بی‌عدیل است

باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است فصل الشین مع الالف

شادنج بفتح شین و الف و فتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ می‌باشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می‌آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم می‌رسد **ماهیت** آن سنگی است سریع التفتیت عدسی الشکل و چهار گوشه شکل نیز و بالوان مختلفه و بانواع متکثره می‌باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آن است که مصری نامند سریع التفتیت و مکسر آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره است که هندی گویند و همه این انواع معدنی می‌باشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه این‌ها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی حجاری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می‌باشد از افتیمون محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الشجار محرق که اغبر ثقیل الوزن می‌باشد **طبیعت معدنی** آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر معدنی آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته‌اند و مستعمل معدنی آن است و قوت آن تا سی سال باقی می‌ماند **افعال و خواص** آن مجفف و رادع و قابض بی‌لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انار ترش و امثال آن جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دایم و ادرار منی و با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سبل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاره و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظه چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی‌ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع بود و در غیر معدنی آن جهت رفع گوشت زائد جراحات و در زبانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور ساییده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز دانه‌ای آب جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحات معتاده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بی‌عدیل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کثیرا بدل آن حجر مغناطیس سوخته و در ادویه عین حصص بارودی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا بود و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و مدسی البیار جلب سرخ خشک از ساز امکام و جهت قروح خصوص مثل قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است **شاحیل** بفتح شین و الف و کسر طای مهمله مثناه و لام در آخر و شاتل بتای مثناه فوقانیه نیز آمده بفارسی بید و شنگ نامند **ماهیت** آن دوائی است هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلائی و بزرگ تر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار و باطن سیاه و شیرین و املس و بعضی گفته‌اند که عودی است خشن پرگره مانند باقلا و اسطو نام دارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت گره کهاز حامه نیز از سرخ می‌باشد **طبیعت**

آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه
و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جملهٔ اجزای معجون نجاح است مقدار شربت آن
نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث دردسر مصلح آن خواکه بارده است **شارف** بفتح شین و الف و رای
مهمله و فا **ماهیت** آن گویند اسم نباتی است تلخی شبیه تبرید و طعم آن بی حلاوت و ذی مقراطیس گویند **طبیعت** آن در اول گرم
خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند از اسپند بدبو است **شاهتره** بکسر ر موحده و فتح دال مهمله
و فای و الف و فتح رای مهمله و الف نام طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضا و امراض
بارده و سیلان منی مفید **شاهترج** بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و به لغت فارسی است معرب آن شاهترج است
و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و بعضی نیز و شبابت باپژه و بمعنی بقلة نافعه
برای مره صفرا و کثرت باپژه نیز نامند و در طب قدیم فلاحان و شام ابراشجرة الدم نامند جهت آنکه صاف کننده خون است
با نخاصیت **ماهیت** آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بگشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن
بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریض تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حلاوت و قبض و سرد و را اگر بره الکام
نامند و برگ آن بهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض است **طبیعت** آن مرکب القوی
و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص** آن مفتح سده
کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدر آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا و دافع مره صفرا و سودای محترقه بول و صاف کننده
خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت بهقهای کهنه و امراض سودادی و بلغم شور و تقویت بن
دندان آن و با سرکه جهت قی صفرادی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و هم چنین با ماء العسل و آب
برگ تازه آن با شکر و یا با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه
و قوبا و ابریه حادثه از احتراق خون صفراوی عفن و یا بلغم عفن و کثرت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع
احتباس بول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بعرق دابیق بالنع اسهال جهت مفارقت نمودن جوهر حار و لطیف منفتح آن و اکتحال
عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن
جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب
حکه مجرب و بدستور چون با آب تازه آن سرشته و یا بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صئبان و زنگ باشد
و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد تازه آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و صاحب منهاج الاستعمال
گفته بهترین آن برگ تازه آن است و نوشته که استاد من گفت تا دیدم که شاهتره بتنهائی تلیین طبیعت کند چه جای اسهال و
نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده نشده و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزای آن
دانسته اند و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال
تا شصت مثقال با آب منقوع هلیله زرد مطیب بشکر و در مطبوخ بیست درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا
و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال است و هلیله مصلح آنست و عصاره
برگ آنرا باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار تیره تر و برگ آن باریکتر

شبیه باسپستین وساق آن استاده وگل آن مایل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و تیغی ندارد و ملکیه بی مزه و بد بو و قابل اکل و

است چون انزانجه در حیز مستعمل زیرا که غیر شاهسپرم است **شاهسپرم** بفتح شین و الف و فتح ها و کسر و نیز آمده و سکون

سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم معرب شاه اسپرم فارسی است بمعنی سلطان الریاحین و نیز بفارسی ناز بو معروف بریحان

مطلق است و بلغتی اسیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسیم مالکوم یعنی برگ بزرگ و قسمی که برگ آن ریزه است اسیم باروم

یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مایل بزردی ریزه تر برگ است

و قسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حق کرمانی و بهترین آن ستری بود که کرمانی نامند و ریحان

زردی نیز **طبیعت** آن در اول و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده دماغی و محلل اورام جمیع اعضا و جهت

خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر جهت رفع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خاییدن آن

جهت قلاع دهان و ذرکرده آن با آب سرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع بادگزرانیدن لوم

و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا گویند تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بریان کردن

در ادویه زحیر جهت آنکه لعاب آنها که مطلوب است زایل میگردد و لکن کوبیده آن ضرر نمیرساند مانند کوبیده بزرقطونا و در تراکیب ادویه

زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه صاحب کفایه منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده میباشد خصوص تخم ریحان

که کوفته آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است و مجرب و جوشانیده آن نیز مفید **شاه صینی** بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله

و سکون یا و نون مثناة تحتانیه و کسر نون و یا **ماهیت** آن عصاره جامد سیاه صافی است که بر روی آن نقش خاتم نقش باشد و از چین

آورند و گویند که از هند و گویند آن عصاره حنای چینی است و گویند عصاره ریوند است و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای

چینی مسحوق معجون با خل است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف میباشد بعضی برنگ صندل سفید و بعضی مایل

به سرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر آن بزردی خطائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک

افعال و خواص آن مجفف و قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای نقرس و ذرور آن جهت

نزف الدم جراحات و اشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع است

شاهیانک و شاهانک و شاهانک نیز نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند تفنیج الگلاب است و بعربی قثوالکلاب

نامند و بعضی حسیم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم بر توقف داشته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول شاهصفی نقل

کرده که نوعی از فنجنکشت است و از قول صاحب حاوی که حشیشه بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که این ها همه خلاف است

و محقق آنست که تفنیج الگلاب است که تخم آن را بهسر آن رسانگ گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص**

آن جهت صرع و آب جلق از دهان خصوصا اطفال و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخم ها و قایم مقام مرزنجوش است **شاهفن** بفتح شین

و الف و ضاد معجمه بزبان هندی اسپرو لتور نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است از حبوب مانند ماکول معروفه مشهور که در اکثر بلاد خصوص

مازندران و هند و بنگاله و دکن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی و بدرا ندک پهن در سر آن مانند دانه باقلا نشانی و در دکن بیشتر میشود

و گجرات و عظیم آباد خوب بالیده میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص** آن

نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجح و جهت اسهال صفراوی و ذرب و فساد بلغم و خون و دفع زهر نافع دانسته اند

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحده **شب** بکسر شین و فتح نیز آمده و با موحده مشدده بفارسی زمه و زاک سفید

وزاک سفید و بهندی بهنکری بکسر بای فارسی و خفای ها و سکون نون و چهار نقطه فوقانیه و کسر کاف و رای مهمله و یا نامند

ماهیت آن مائیتی است که منجمد و منعقد میگردد از اجزای عفنه ارضیه بسبب برودت انعقاد غیر مستحکم یافته از جمله معادن

اربعه غیر کامله الصورت که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب نامند و آن جنبری است شبیه بزاج و با اندک

ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و کرمان

و اکثر بلاد است و اصناف آن را متعدد بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل

بزردی و مائی زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است می چکد و منجمد میگردد و این بهترین

اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب

و مستقیم میباشد و صنف سوم مائل باستداره و این را زاج مدحرج نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم و زود شکن و باز بوات رائحه

و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه

بزاج و شوره مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی **طبیعت** بتجربه

آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد **افعال و خواص** آن مجفف قوی قاطع

نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع حرکت و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شرب ... الاثر

و شرب آن نافع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه و تقلیل با تکرار

عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نشف رطوبات و وجع اذن مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید

و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین حرذون اخرا مساوی جهت قطع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و قمل و مژه

اورام و سلعیری ملک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بد بوی دهان

بیخ دندان متحرک و با خاکستر بیخ کرنب جهت قلع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه مطبوخ آن با سرکه و عسل نیز و درو آن جهت ورم

لثه و لهاة نافع و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقا لحمی و تهیج و با برگ

آس جهت رفع بد بوی زیر بغل و عرق آن و با نمک و مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با

آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عنب الثعلب بر بناگوش جهت منع سیلان مواد از

گوش و بینی و با دردی خل و عفص برابر مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و تحجر

و شقاق عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت داحس و با آب برموی بدن

جهت رفع قمل و برشک و اذابه لحم زائد در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن تنها و با پارچه صوفی جهت منع

سیلان حیض و نشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دو بینی

افعی و بدستور بخور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسیکه بترسد در خواب نماید جهت ازاله آن و گذاشتن

آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص است که چون

کسی را چشم بد رسد و نسب انجه برکشد اگر در آن قطعه بصورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص گذارند چشم بد

باهل آن خانه نرسد المضار اشامیدن یک درم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدید و بیش بسیار مضر ریه و گاه مودی بسل گردد و دو درم

آن قی المفرط کشنده و مداوای آن اشامیدن شیر تازه و روغن و کره گاو و با روغن گاو و شکر و باشد و قی کردن و میوه

تر و تازه خوردن است **شبت** بکسر شین و فتح بای موحده و تاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و شود و شیو نامند

و انیثون و بهندی سوا و سوی و تخم آن را بهندی والان خورد گویند **ماهیت** آن گیاهی است معروف قائم بر یک ساق و

شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه

رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا

دو سال باقی میماند و ازاده یک بار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول

دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص** آن محلل و منضج و مفتح سدد و هاضم و بادر بانت

مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد

اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت رفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط لزجه

از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اعضاء بدن و مفتح ظهر و گرده و مثانه

و ادرار بول و تسکین مغص و قطع فواق که حادث از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی و امتلائی و طبخ گوشت

با آن باعث اخراج ریح و رفع فارت و رطوبت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام است و چون شبت را با شکر با عسل طبخ دهند تا منعقد

گردد بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید با سائی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیین

و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم **مضار** مضر محرورین مبخر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن

طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره در گرمیها

و در سردی ترنفل و دار چینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن تخم آن دهن آن که عصاره برگ تازه آن را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده

باشند و یا برگ تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اوجاع و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات

و تهیج اطراف و رفع قشعریره و لرزهای ربعیات موثر و تخم آن گرم و تر و خشک گرده و در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن آن بعد

از طعام مقوی قوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته

در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر شربا و ضمادا و با ماء زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر البول مجرب انسته اند

و ذرور آن مجفف قروح رطبه و ریش و جرک و جهت قرحه قضیب بی عدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث

تلیین طبیعت است **شبرم** بضم اول و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و یونانی سطوسا و بشیرازی گاو کشک و

کانطیتوسک و طانیطوک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد بمیرد و گوسفند را زیان ندارد **ماهیت** آن نباتی است که در بوستانها

و کشت زارها میروید ساق آن راست و با زغب و گره دار و سفید رنگ و قرمزی شبیه به نی و شیر دار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن منقش و

دانه آن شبیه بعدس مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سطبر و زن

رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر

نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن مجوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن

بی احتیاج قوی مجوز نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم

گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و مدر و مدر

اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل و ضماد آن جهت قوبا بدیل **مضر** محرورین

سهر و دیرن و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یک دانگ و بدل آن
مقدرین و یکمثقال آن قاتل است و کرب و غشی و خناق مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه چرب است و نیم مثقال سیر
آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن تا کوفته آن را در شیر حلیب تیار آن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در
سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و زنجبیل و امثال این و از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است
برای اسهال حادث شد زیرا که آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و تنها فی جایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سببش ریاح غلیظه
و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه
بلغم سود او در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری تربد و صبر و زنجبیل
و هلیله حب ساخته استعمال نمایند **شبه** بفتح شین و بار موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جست و طبقی کهیر و بفتح کاف و سکون یای
عجمی و خفا یای و راء مهمله نامند **ماهیت** آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس
یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد حاصل می شود زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آن را برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه اسم اصطلاحی
آن برنج مصنوع دانسته اند و شبه با مس اسبر و قلعی است و صلب و دیرگداز تر از هر دو رنگ آن مثل کبود و سرخ رنگ آن کمتر از فضلات
و دیگر داوانی مصنوع از آن جوهر دار و نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی
اجساد دیگر و اوانی خالص آن نشکند و میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن اکل و شرب در اوانی آن
مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و با کاسنی و با عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن
جهت منع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در ادویه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر مجاری مصلح آن عسل
مقدار شربت آن تا یک دانگ و گفته اند که چون موی را منقاش آن بکنند دیر برآید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف
مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شابای سریانی و یونانی فالیوس نامند
بزرگ بمقدار سه ذرع بلند میشود در ریگستانها دارد صمغی خالیه بهم میرسد و شاخهای آن باریک صلب با خارهای کوچک و برگ آن شبیه
آن شبیه برگ آس سبز مائل با اندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاه دانه که چون بهم زنند از آن رطوبتی لزج سیاه
برآید **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند **افعال و خواص** آن تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع
از برای گزش افاعی و حیوانات سمی و منقی سینه و هم چنین برگ و بیخ آن حابس بطن و محلل اورام ملتحمه است در ماهیت **شلیمی**
بفتح شین و کسر دو یاء موحده و سکون دو یاء مثناه تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آن را عامه بیخ تفت نامند جهت
آنکه در کوه تفت بسیار بهم میرسد و شبیه بلفاد است در تحدید و اکثر افعال **فصل الشین مع الثاء المثلثة**
شث بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ مورد دانسته که از آن دباغت جلود می نمایند و
گفته اند که گیاهی است تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت می کنند و انطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که نباتی است سبز
ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان با دشنگ لاحجا بهم میرسد و با عات
دباغت پوست بآن می کنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آب آن حابس سیلان
مقوی معده و قاطع نزف الدم جهت اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قائم مقام ماميثا معتبر شانه مصلح آن عناب مقدار
شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات را با آن دباغت نمایند خوشبو گردد
فصل الشین

مع الجیم **شجرة ابی مالک** بفتح همزه وکسر بار موحده و یا مثناة تحتانیه وفتح میم و الف وکسر لام و کاف یونانی ملوبا بن نامند **ماهیت** آن نباتی ست دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن مختصر یک ساق مربع سبز رنگ و بعضی مایل بسرخی و بنفشی و بیرون گرهها از هم دور و بر سر گرهی دو برگ بقدر کف دست در مقابل یکدیگر و مشرف و دندانه دار مانند اره و باطن برگها سفید که گویا برگ کوچکی ست و کثیر الشعب و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرائحه در اجتماع سبزی و ثمر آن بقدر نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب ریزند از آن کفی مانند صابون بر آید و از آن گاذران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن بسیار و از اصابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آبها ست و گفته اند که قسمی از جر طلیبا ست و ذخیره خوارزمشاهی ست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی ست و در اوزبه مذکور شد **طبیعت** آن در اوائل دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال **افعال و خواص** آن بیخ آن از ادویه مشهوره ست مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق و بهتر از لاجورد ست و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه ردیه مجرب گفته اند و اشامیدن آن مخصوص ما بری جهت نزف الدم نافع و مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ هر دو نوع آن رافع قروح و التیام و سناده زخم ها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن حجر ارمنی ست **شجرة الراهب** به فتح را و الف و کسر ها و با موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد بن احمد گفته درختی است در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع و ثمر آن شبیه ثمر شاه بلوط و بعضی که از آن میگیرند و طعم نیز شبیه بآن **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گفته اند دانه ها که در شاخها بالای آن میباشد مقی قوی و دانه های شاخهای زیرین مسهل بلغم قوی و دانه های شاخهای وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا بیست دانه ست **شجرة المریم** به فتح میم و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و میم **ماهیت** آن نابت شجر مریم ست و مذکور شد و شاخهای آن در هم و مشتبک در یکدیگر چون در آب اندازند دراز و گشاده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص** آن مفتح و رافع بلغم و نزج گشاده کشتن و جالی جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت عسر ولادت و اخراج جنین بسیار و طلای آن جهت بواسیر و بیخ برگها دافع زخمها و بردن گوشت زائد موثر مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم است **شجرة ابراهیم** همیشه بهشت ست بعضی از اقسام عیلان و بعضی شاه بیخ دانند و مالقی نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم و طویل و کثیر الشوک و بر برگ و گل آن زرد و خوشبو دارا بهم نامند و در صحراها و زمین های خالی خشک بهم میرسد و گاه گل آن را در کتب و خوشبو لی نامیند **فصل الشین مع الحاء المهمله** **شحرور** بضم شین و سکون حا و ضم را مهملتین و سکون واو و را مهمله در آخر لغت عربی است و بتر کی قرا جاریغ و با صفهانی بحو غاره و بار شیرازی تو کا در نامند **ماهیت** آن اختلاف ست اکثری گفته اند طایری است سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن در از و زرد مایل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق و منقار و پا است و وهم ست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن سریع الهضم صالح الغذا جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام نباتی مجرب موثر حسن صوت و دافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت است و مطلقا گرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و در بدن الغذا و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حا مهمله و میم بفارسیه پیه نامند **ماهیت** آن عضوی ست از اعضای

از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد برای محافظت آن و آن صلب‌تر از سمین و ماده
آن و سمین سرد و رقیق و هم بارد مائی و فاعل انعقاد این هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را می‌گدازد و تسکین برودت
و کثافت و انعقاد در شحم غالب‌تر از سمین است و دهنیت و مائیت در سمین و بهترین آن تازه برآورده از حیوانیکه فربه کرده است
و با وجود طریق استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی یا آهنی یا آفتاب بگذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد
در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بهتر است و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ
آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن بدانکه شحم حیوان نر گرم‌تر از حیوان ماده و وحشی گرم‌تر از اهلی و هم چنین شکاری از
غیر شکاری و خصی بین بین قریب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرم‌تر و کهنه آن گرم و خشک گفته‌اند و هر چه
کهنه‌تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم
خود مذکور شده و می‌شود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک‌تر و مسکن و منضج‌تر و سریع الانحلال‌تر و الطف
ایضا و تر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت است پس شحم بط و شحم بز غلیظ‌تر از شحم خنزیر
و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم‌تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم‌تر از بز نر و شحم شیر گرم‌تر از همه
و قوت تحلیل و حرارت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جایز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال
و خواص** آن بهترین شحوم شحم غوک است در تنضیج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن
پس شحم بط نیز سریع الغوص است بالذات و جهت پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا امسکن اوجاع
و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه شانه
و اکتحال پیه ماهی بحری که از حرارت شمس گداخته باشد با عسل جهت تقویت باصره و بحکم از انفع گفته‌اند و پیه افعی جهت نزول
ماء در چشم مجرب و پیه کرگس و جوارح طیور و وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد کرده هم از موم و زفت
و شحم گاو نر با شحم بچه گاو و یا شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت تنضیج و تفتیح اورام و دبا سیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر
جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای نفوذ و جهت ضماد و تمریخ اعضای یابسه صلبه
جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته‌اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید
اصلاً ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سوده جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل آن را لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم [illegible]
کره‌ئیکه پیر دباغ نماید تا بی زبیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن در محرورین سکنجبین و آب
لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون از آن بهتر است **فصل الشین
مع الراء المهمله** **شراب مروق** بضم میم و فتح راء و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمری است که آن میده و ملبهات
در آن حل نشده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق با هضم است **شربین** بضم شین و سکون راء مهمله
و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنگی سیدر و بلغت اسلام آباد و چاتگام که مضاف
بنگاله است گرین نامند **ماهیت** آن از اصناف سرو است برگ آن از آن عریض‌تر و ثمر آن شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و قطران
اهل از آن بهترین قطرانها است و بعضی از اقسام صنوبر دانسته‌اند و بلند سرو است شبیه و از آن کوچکتر و در اصفهان معروف بدرخت
زرنب است و قسمی از آن کوچکتر خاردار و ثمر آن بقدر گردکان و از آن عرعری نامند و گفته‌اند درخت شربین تا پنجاه سال می‌ماند

۳۷۵

ودر کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم و برگ آن برگهای باریک مانند [illegible]

طبیعت اقسام آن دراول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و شستن جهت

ضعف معده و جگر و ریاح غلیظه و بالطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور بطبوخ آن جهت منع رخنه [illegible]

و منع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن باسرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و درد [illegible]

و بانمک جهت نیش مار نشاخدار و ذرور آن جهت منع نزف الدم و احیاء و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و خفقان بطبیخ آن جهت

کشتن سایر دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر

آن باشحم ایل و بامغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت سوام موذی نافع و مورث صداع و نزال مصلح آن فواکه ترش و کشنیز

و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آن را که روغن [illegible]

نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند و داخل رنگها نیز نموده بر کشتیها می مالند **شراب** اسم

اصطلاحی ثمر است و نیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوها و یا ادویه رطبه و یا یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره نبات

و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند **شریفه** بفتح شین و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فاء [illegible]

سیتاپهل نیز نامند **ماهیت** آن اسم هندی است مر ثمری را شبیه بثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن [illegible]

متقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردند و بعد قطعهای آن در جوف آن انار است و بر بیرون رطوبتی [illegible]

بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دار و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی [illegible]

و حب المخروج و مغز آن سفید و درخت آن با شاخهای بسیار و تا به قامت بلند میشود و برگ آن از برگ سیب فرخ و بعضی بزرگتر [illegible]

کوتاه تر و نازک تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر

با رطوبت لزجه **افعال و خواص** آن اندک مسمن و مجذب معده و محرک مواد ساکنه و ملین الطبع خصوص با برده باکل الخور [illegible]

نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون غلیظ لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوباء و امثال این و تخم آن را هون [illegible]

و بر سر مالند شپش آن را بکشد و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم می کند و فرزجه آن مسقط جنین [illegible]

مجرب **فصل الشین مع الشین المعجمتین ششرپیشا** بکسر شین و سکون شین دوم و کسر راء مهمله و سکون [illegible]

تحتانیه و تاء مثلثه **ماهیت** آن اسم نباتی است که در دیر البلاد مصر یافت میشود سطبرتر از کلک و بی مزه مائل به سردی **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب

میکند **فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المشالة ثم المثناة شطلیبه** بضم شین و فتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح یای

موحده و بالغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در کوه های برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک

تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد بهم مجتمع و خمیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

آن بالخاصیت جهت نهش های جانوران نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع الکلاسیکار و ضماد آن جهت علت [illegible]

نشو که گویند مجرب است **فصل الشین مع العین المهملة شعر** بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بفارسی موی و [illegible]

قبل و هندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار **ماهیت** آن متولد از اجزاء دخانیه اخلاط محترقه و با نسبه بستانی [illegible]

میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و ما بین آن سه و وبر و صوف [illegible]

وصوف را بفارسی پشم دو بره اگر گ نامند و بر سه عام انعام حیوانات یعنی بعضی را شعر و بر بعضی و بر بعضی صوف باشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را می باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آن مسخن و جذاب جهت تجفیف ولی اللزج و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح ذرور او طلای آن با عسل و با کندر در رفت جهت جراحات سر ذرور او بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مردار سنگ جهت جرب و حکه شدید قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه ساییده آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و شور سگ دیوانه گزیده و با شراب در روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و با ستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بروز مقعده و درد کننده است بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیده آب و توتیای مغسول و با گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سدی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع دماغ است شعیر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب بدستور دهن آن نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در باد رادهان مذکور شد **شعر الجیاد** بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بموی یال اسپ و باریک سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه باسته از یک جا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و تیجی قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر بسیار و نشان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور آن جهت تب ربع مجرب و تعلیق آن دافع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و از آن الحار و الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهی است بی ساق و ثمره منحصر در او راق خشن شبیه بخشن مایل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن گرفت نامند و غیر بسیار و نشان است چنانچه بعضی گمان کرده با یقین گفته که آنرا بفارسی بادرنه دیر بری مامرب و سیون نامند و آن نباتی است که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون تیج کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش اندازد بوی موی آید و بعضی محض سیون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب ... بنام میرویه میان بلنسه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلجیه سیون است **طبیعت** آن گرم و خشک باعتدال **افعال و خواص** آن قریب بپرسیاوشان است و در تنقیه سینه قویتر از آن و مالقی گفته از خاصیت آن است که بخور آن زائل کننده تب ربع است بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن **شعیر** بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بسنایی ربج بفتح سین مهمله و جیم مجی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده باید تازه است و کهنه که یک سال بر آن گذشته باشد بسیار زبون **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص** آن قلیل الغذا نزار کننده و با قوت جالیه و قالبضه و مخففه و مدره و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن منوعات و مورث لاغری آن و مضر مثانه مصلح آن و خشها و انیسون است و آب جو مقشر مطبوخ بحدی که جو ها شگفته و مهرا شوند و صاف کرده سرد نموده و یا نیم گرم بیاشامند که مانند اشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و التهاب و حرارت جگر و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و امثال این ها

وسدد و سرفه و الانحدار و مولد خون صالح و در حمیات معده رطب و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و بجهة اعتدال الطین استعمال
آن جایز نیست و مطبوخ آن با عسل و دزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حاره و باضافه قرطم جهت اخراج بلغم
لزج و منع ترشح و مفتح سدد و با جلاب و سپستان و انجیر و پر سیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر
نامند سرد مائل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد
آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمامیل حاره و بتنهائی و یا با تخم خبازی او بزر آن جهت سل و ذات الجنب و اورام
زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضا و بدستور با قلیل ریوند چینی جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد
و با سرکه جهت اورام صفراویه و بثور و اگر آرد آن نباشد خود مقشر را با آب و یا عصارات برگهای مناسبه بیاید استعمال نمایند
و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب شیر تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و درم گلو و با راز یانج و تخم کتان و زفت
و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن
با سرکه جهت جرب و حکه و با نانخواه و افسنتین و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و با مرهم و استحکام عضو
عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار لعابیت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت
کلف و خراز نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن
با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش
شود و در روغن حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و تب صفراوی
و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بی عدیل مضر مبرودین و نفاخ آن شکر مصلح آن شکر و یا نبات خوردن مصلح سویق آن
معمول نمودن با شیر خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد **فصل الشین مع**
الفاء شفنین البری بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معروف بحمام است ترکی ...
و بهندی کله نامند **ماهیت** آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند
مختلف الخلقه است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن
ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را سرخ و مرغ آن بلند
تر و اکثری را کوتاه تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است **افعال و خواص** آن لحم آن مسمن بدن
و مجموع آن مستحیل بخون صالح مسکر و مقوی باه که خواص و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه
و اکثار آن مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر است که بعد
از ذبح یک روز رها کنند و روز دیگر پخته بخورند و هم چنین سازند در فرنی بریان بهترین آن کوچک فربه است و زیاده از یکسال آن
و هم چنین لاغر آن بسیار مضر است **شفنین البحری** بهندی سارکوچ و بترکی ... نامند **ماهیت** آن حیوانی
دریائی است شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله آن طنینی مانند خار است **افعال و خواص** آن چون کسی را بگزد
الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب
تفرقه اهل خانه و پاشیدن سحوق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب آنرا حوت الشیطان نامند
و گویند چون در بول کسی نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد حشفه صاحب بول شود و مادامیکه بر سر نیش آن ... نشود

نشود **فصل الشین مع القاف** **شقاقل** بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و از اشقاقل و شقاقل و شقاقل و شقیقل نیز و بهندی ستاقل و سوالی و دود و کاکول و ستاور نیز نامند **ماهیت** آن بیخی است پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و سطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق و گیاه آن پر گره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و برا از رطوبت تهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ است و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مهیج باه و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسمن معده و کبد و گرده مضر استسقاء و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بی عانه و مقوی ارواح و قوی باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقایق** بفتح شین و قاف و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و قاف و از اشقایق النعمان و بلاطینی بیانی و در از اسلیم یعنی گلی که رنگ او زود متغیر می شود و لغت کستیلان امالیس بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند تشبیه بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست می داشت و اول کسی بود که در خورنق الطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در خضابات استعمال می نمود و لهذا موصوف بدان نموده اند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز کوچکتر است و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر بیخ برگ و صد برگ که هزارانامند نیز می شود و الوان و اقسام نیز **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ می نمایند بسیار قوی التخدیر و اسکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و اشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا که دفعه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جالدی در ادایل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز بثور جلد نافع و درست میان طبیخ برگ و ساق آن که با کاه و جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و تقطیر آن جالی بیاض چشم بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال آن و ضماد گل آن با پوست گردگان سبز سیاه کننده موی و رافع قوبا و داء الثعلب و ملک و بهق و ضماد تخم آن مرور با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و مکرر امتحان کرده اند و مقدار شربت آن تا سه درم **شقراق** بفتح شین و کسر آن نیز آمده و قاف و مشدد راء مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقرق و شرقیق نیز و بفارسی کاسه لیسه و شیر آردکی کاسه شکنک و باصفهانی شیر قبا و مازندرانی کراکر و عرب اخیل گویند و بمار بن دارند و بهندی لیژره نامند **ماهیت** آن و ما مینی گفته طائری است بقدر کبوتر و کوچکتر سبز رنگ منقش و در جناح سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح اصفهان بسیار و در بعضی بد خود و در دیگر مرغان دیگر است و دور از آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوه با آشیانه بسازد و لیکن بچه در آبادانی پرورش آورد و ضعیف از سفاد و کثیر الاستفاده میباشد و فریاد بسیار می کند که گویا از زنده اند و بعضی ادی و لطافتی گفته اند

طائری معروف است بلون سبزی و سرخی و سیاهی و در سنجار و شکاف دیوارها خانه می سازد و در تابستان دیده می شود

دیده بوست و کثیر الشوبیت و گویند طائری است بقدر گنجشک که به گویند و گنجشکان را صید کند **طبیعت** آن

گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و در بعضی مضر محرور و در بیض مصلح

مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سر گین آن جهت جلای کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف**

شکاعی بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربی است و بیونانی اقراسنیے

و نیز افسار و نقی بمعنی شوکه البیضا نامند و گویند اراشوکه البیضا و شوکه عربیه و کثیر الرکب نیز و بالاطینی الطرکلیا پس

و بفارسی باد آورد گویند و اصح آن است که غیر باد آورد است بلکه از اصناف اوست و نیز بفارسی از اجرجیه گویند و در بعضی

بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی اونٹ کٹارہ نامند **ماهیت** آن دو نوع می باشد یکی گل آن سفید

و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک قوی تر و پر شعبه و مایل بسبزی و

زردی و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق است که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و باریک تر

از آن و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب کمی و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مایل بزردی و تخم آن

ریزه و مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند بزر دانست که کهنه نباشد و مستعمل از آن

بیخ و ثمر آن است و بیخ آن قوی تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول و در سوم خشک و بعضی سرد و نیز

گفته اند **افعال و خواص** آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف

مقطع و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لثه و مقعد و طبیخ آن جهت امراض معده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه

و خصوصا در صبیان بغایت نافع و جهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و استسهال البطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع

سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دفع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن با تسکین

و سمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام منعقده و مدمل قروح مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت

آن دو درم و صاحب تقویم بجای بیخ گفته بدل آن باد آورد و در سائر افعال قریب باد آورد و در حرف الباء مع الالف

مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که شیرازی از اجار معلک گویند و وی نباتی کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد

شکر تیغال بفتح شین و کاف و رای مهمله و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام

بفارسی تیغال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خارا زروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود می سازد

و دران می میرد و بعضی را سوراخ کرده بدر می رود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین می باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن

بسیار کم می گردد و آن کرم را شیر ازی خرزه گک و تیغال و خانه آنرا شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات

اشتباه نموده از شکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و در رطوبت بران غالب بالزوجت **افعال و**

خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده

نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن نبات است **شک** بضم شین و فتح نیز

آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و شیرازی مرگ موش کانی و هندی

سنکهیا نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن حجری است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ

زرد رنگ تا شاد زبون بود واز خراسان اورند وگویند دو نقره است که از معدن آن بهم میرسد وقوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند وبعد از ان فاسد می گردد ورنگ آن اغبر ووزن آن سنگین میشود **طبیعت** ان در چهارم گرم وخشک **افعال و خواص** آن از سموم قتاله است ومحلل ومعفن والتیام دهنده زخمهای بار دست باید که صبر نتوان نمود واکتحال آن در رکیک رطوبات طبقات چشم را زائل کند وطلای آن با روغن وجهت حکه وجرب وبا گلاب جهت اورام بارده واستسقا نافع ذرم درم آن در رنگ زرد کننده سوزش اندرون وثقل زبان واعضا وخدر وسرخی چشم وگدی بدن وبرافروختگی بشره وگاه باسهال اللام منجر گردد وتریاق آن ترانه و پستهای حیوانات است که سوزانیده وبقدر ربع وتا دو چند ان بیاشامند وجالینوس معالجه زیبق خورده است وچون در خمیر گیرند ویا در طعامی دیگر وبخورد موش دهند میرد وهر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز می میرد وخانه او از موشان پاک شود واهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی سنگیا وآن شبیه بنبات است سفید ودر آتش دود نکند ودوم پیلا یعنی برنگ زرد وچوبه زرد رنگ وسوم گودیا وان مکون است وچهارم داریا وان سرخ است برنگ دانه انار وپنجم سنکهیا وان بسیار سفید میباشد وان هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است ودر اعمال صناعت کیمیا بکار می آید ودافع بلغم وسودا است وجهت تپ لرزه وضیق النفس المتان وجهت درد دندان نافع دانسته اند **شکرقند** بفتح شین وکاف وسکون را مهمله وقاف وسکون نون وفتح دال بفارسی مشهور بزمین قند وزمین راهسد ای اول نامند **ماهیت** آن بیخ نباتی است بطریق نجم وبیاره بر زمین ممتد وساق وبرگ آن شبیه بحی زنابل واز ان کوچکتر وگل آن نیز شبیه بگل وکم رنگ تر وکوچکتر وبیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر ترب وپوست آن سرخ ومغز آن سفید وکم آب ودر هر ده پانزده عدد وزیاده وکمتر نیز بکون می یابد بسبب قوت وضعف زمین وبعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر ریخته ویا در آب جوش داده پوست از ان جدا کرده میخورند شیرین ولذیذ می باشد بعضی از العبار نخستین نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردگان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر ویا نبات که غلیظ باشد می اندازند وبعضی برای خوشبوئی قدری مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره می کنند پس بر آورده می خورند بسیار لذیذ میباشد واین را سنبل گلگله مینامند **طبیعت** آن گرم وتر وبا رطوبت فضلیه غلیظه که بعد از طبخ وجوش دادن کم میگردد **افعال و خواص** آن مسدد وقابض ونفاخ وفی الجمله مغذی سینه وتصفیه است **فصل الشین مع اللام شل** بضم شین وتشدید لام **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است از ادویه مجبوله است بعضی گویند که از السفرجل هندی نامند که بیل باشد وبعضی گفته اند بزرگتر از فندق است ودر طعم آن اندک تلخی وقبض است ونرم الملمس وبی قشر وبعضی گفته اند مدور بقدر زردالو میباشد وبعضی گفته ببنات زنجبیل است **طبیعت** آن در سوم گرم ودر اول خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی وملطف اخلاط غلیظه ومسهل ودافع ریاح وجهت صلابت عصب وفالج وعرق النسا وقولنج نافع **مضر** ریه **مصلح** آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است **سلجم** بفتح شین وسین مهمله نیز آمده وسکون لام وفتح جیم ومیم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است وبیونانی غنقلی وغنغلی وبفارسی بر شاد وشلغم نیز ولفت دیگر بضم بار عجمی ومیم نامند **ماهیت** آن معروف است وبری وبستانی میباشد وبری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز وبرگ آن بعرض انگشت مهلین وبیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر وغیر ماکول وتخم آن سیاه ومغز آن سفید ومنابت آن مزارع ودیگری را منابت صحراهای امثال

نزد یک آب و یونانی لوقیاس نیز گویند بیخ آن بقدر حب یا رو بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه برگ سپانخ
و از آن باریکتر و اسم کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی
آن را برگ شبیه برگ بزب و کثیر التشریف و از آن اسم و بیخ آن مدور و منفرطم و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک
ریشه و باطول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر تا بیخ بزرگی و تا بند وانه در بعضی بلاد و اراضی خوب میشود و نازک بی ریشه و در
بعضی اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه است و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر
و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی در بعضی بلاد بهم میرسد **طبیعت** بری آن در
اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم و در اواخر اول تر **افعال و خواص** آن تناول مطبوخ
بیخ آن کثیر الغذا در رافع سعال و خشونت سینه و ملین و مقوی باصره و مشهی طعام و مسیح باد و زیاده کننده منی و مفتت
حصاة و مدر بول و برگهای نازک آن نیز قوت او را زیاده دارد و ملین الطبع و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیر بیهما و در احادیث
وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم بالشلغم فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام و الشلغم
یذیبها و در حدیث دیگر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلغم و چون ریشهای
باریک آن را سائیده با عسل بیاشامند جهت سپرز و حصر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای
آن جهت انشقاق عارض از برد و نقرس و حکه مرارییه و بدستور طلا و ضماد برگ بیخ و با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی اچار
آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و بالخصوص باخردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است
و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و جشاء آورنده و محرک باه زیاده از محلل آن جهت آنکه رطوبت
فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل میرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهیج قوای
بیخ آن حضورها که اندک بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصلح محرور
مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع
احیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول بری آن
جابالی استبره است **شلالو شفتالو** بفتح شین و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بجرجانی شفتالو گویند نیز نامند
ماهیت آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو و زردآلو را که باهم پیوند نمایند شلیل می شود و آن بقدر زردآلو
و گرد و کلان و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و غائله آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بآن هر دو است **فصل الشین
مع المیم شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و یونانی قیروطس **ماهیت** آن معروف است
که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در آن جمع می کند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و
این مائل بسفیدی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید دوم آنست که بعد از آن بر دیواری خانه خود در
ازان می سازد و در آن عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بکلیلا است و آن چیزی است سیاه
رنگ که بکوارنیعنی خانه خود می مالد و این زبون است **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن
بسی سال باقی میماند **افعال و خواص** آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحت و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها
و خوردن وزن دو جزو به از آن که بمقدار دانه گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با حبهای موافقه و یا در روغن بالخصوص ...

روغن آن محلل و منضج و مسکن وجع و بجهت رفع صلابات وتحلیل ورم بالطبع مستعمل و جهت درد سینه و سرفه و سل
و رفع انجماد شیر و درد گلو و ذبحه و تصفیه صوت مفید بل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات سوادی و با سپند
و دراحمه آن بجهت رفع بدبوئی بینی حاذق بوی مردار و مقابر و وبا و حشفه گداخته آن با روغن گل سرخ با زیت جذب لبن نمنه
جهت تسکین امعا تباعت نافع و طلای آن با روغن مناسب جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات
بدن و تنضیج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و به حرکت آوردن آنها و رفع اذیت زخم و جاذب آن
و طلای موم و روغن مغسول با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده
کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم زرد با سرج یا روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب
گذارند پس با ورام سپس گوش و ارنبه طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون قیروطی ساخته بر پستان
گذارند منع انجماد و بسته شدن شیر سبب دران و بر لقوه و مکسب اورام محلل آنها و گویند ریزه ریزه کرده آن با زرد چوبه خشک
کوبیده در صره بسته و بر روغن گنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود سنبل نموده بر آتش گذارند
دیوی دماغ اندک سوخته کرده خوردن موم دافع استسقا و مسدد مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن آرد باقلا
سمسا و گویند چون اشیان مگس را بسوزانند دیگر فی بمالند و در آب دیگ و سایر انها گذارند آب شیرین را جذب نمایند
و دستور سفید کردن موم آن است که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند
و هم چنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاد سفالی نو کرده آب دریای شور بران ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور
نباشد آب نمک بران بریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در ان آب اندکی سرد ترکرده
در ان فرو برند تا موم بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگر در ان آب برند
مکرر چنین عمل کنند که هر مرتبه بگدازند با آب شور و نطرون و ازنه دیگ سفالی دیگر تر کرده بر دارند پس آن قرصها را دور
بر پیچیده و در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب با مهتاب تا آنکه خوب سفید گردد
پس گداخته از آن شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن بریزند
و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آن که بعد تصفیه چرک آن را گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه
بدسته جاروبی بر هم زنند که بزودی دانه گردد پس بر روی پارچه کرباس نم کرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بران بپاشند
و شب با مهتاب گذارند تا سفید گردد و **شمع العسل** **الشمشیر** **شمع الشونیز** بفتح شین و سکون نون و
دال مهمله و بیونانی اسلیوس نام سیاه و بهندی ... بفتح سین مهمله و تا و قاف فوقانیه مشدده گویند **ماهیت**
آن ... بخصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیگر نمی سازند و گویند دخان ... و دستور صنعت آن
... را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف
بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اگر بجهت زیادتی حرارت ظرف بالائی را
... بالا کاغذی را نیز کلفت پیچیده بر سر آن نصب کنند تخمیه اصلا
بخار بیرون نرود و نیز خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی است که بوی دود از آن نیاید **طبیعت** آن در سوم
گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و دافع اسقاط از جهت سینه

وبا زعفران منضج وجهت سرفه وضعف عصب وخفقان وبا انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلای آن جهت استسقا
قروح ودوامع آثار وحمول آن جهت بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومصلح محرور ومخشن سینه ومصلح آن روغن کنجد
مقدار شربت آن چهار قیراط است **فصل الشین مع الواو** **شوار** بفتح شین وواو والف ممدوده ورا لغت
عربی است بفارسی کباب وبریانی گویند **ماهیت** آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بآتش
بواسطه یا بی واسطه در روغن یا بی روغن واز بالا روغن بران زده باشند **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص**
آن استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین ومرناقصین وبدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس
ومقوی اعضای رئیسه وباه واکثر آن ثقیل ودیر هضم ونفاخ **شواصرا** لغت یونانی است بفتح شین وواو والف وفتح
صاد وراء مهمله والف مشک الجن است وگویند در بلاد دستبا گاره فارس مشک چوپان ودر تنکابن مشک دارش
ماهیت آن رازی گفته از انواع بنجاسف است که برنجاسف نیز نامند ودیسقوریدوس گفته بیونانی اثلیوس نامند آن
گیاهی است که هر سال تازه بتازه میروید بقدر سماری مفروش بر روی زمین وشاخهای آن بسیار وبرگ آن شبیه برگ
دشتی وتخم آن بر سر شاخهای آن وهمه آن از شاخ وبرگ وتخم بسیار خوشبو است ولهذا مردم در ثیابخود میگذارند ونبت
آن بیشتر وادیها است ومترجم کتاب ابوریحان در صیدانه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی باین نام که از مشک الجن نامند
دیدم خاکستری رنگ مایل بزرقت شبیه بشبته بی ساق وبی گل ومنتشر براوراق آن بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین
بلند نمیگردد وبیخ آن سیاه بقدر سماری ونبت آن سنگلاخها وکوهستانهای عظیم واز تازه آن که چیده اند بوی مشک
تازه می آید **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن منضج ومقوی ارحام ومقوی ومدر حیض وباسرا
جهت عسر النفس محتاج بانتصاب ودرحقنه جهت عرق النسا واوجاع مفاصل داخل می نمایند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه
است **شوحط** بفتح شین وسکون واو وفتح حا وسکون طاء مهملتین لغت عربی است **ماهیت** آن مجهول است
بغدادی گفته درختی است بزرگ شاخهای آن صلب وبیگره وراست وبرگ آن شبیه برگ بید واز چوب آن کمانگران
کمان میسازند وبعضی گفته اند که نوعی از نبع است وبعضی [illegible] دانسته اند وگویند آنچه در قله کوه میشود نبع است
وآنچه در پائین آن شوحط وباختلاف منابت نام آن مختلف میگردد وصاحب اختیارات [illegible] گفته وبعضی گفته
نوع خبیث درزبون از زیون است واین قول اقرب بصواب است **طبیعت** آن گرم وخشک وجمیع اجزای آن باقوت
قابضه **افعال وخواص** آن جهت اسهال مفید ونشستن در سایه آن ممنوع است **شوکران** بفتح شین وسکون
واو وفتح کاف وراء مهمله والف ونون لغت عربی است وبغدادی گفته یونانی است ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس
حنوطه نامند ویونانی قونیون وسقومیون وبارقیون وطفنقیون ومتوسسیون وبترکی شکنه وبفارسی بیخ تفت نامند
ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتی است بالزوجت وساق آن باگره شبیه بساق رازیانه وسطبرتر
از آن وشعبهای شاخهای آن چتردار وبرگ آن شبیه برگ قثا وبزرگتر از آن وثقیل الرائحه ودر بالای آن شعبه واکلیل
ودران گل سفید شبیه بگل شبت وتخم آن مثل انیسون وامل بسفیدی ودر دوم گفته برگ آن مانند برگ سیرحج وبسیار زرد
وبیخ آن باریک وبی ثمر وتخم آن برنگ انیسون وبزرگتر از آن وبی طعم وبی بو ولعاب دار وبعضی بیخ نباتی است که آن را دوم
رود وریت ودوروس نیز نامند وبعضی گفته اند بزر البنج مردسیه است که از دوروس گویند وبهتر ومستعمل آن آنست که در

که در کوه لفت از بز در و بید و آنرا درس لغنی گویند صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی است که بهندی موتهه نامند
طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بزر البنج دو دوم
آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشاوه بصر که چیزی نبیند و فواق و برودت باطن و اطراف و تخدر
و تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقاء حاصل گردد پس آشامیدن شرابهای نافع تریاق
یا قیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از ان شیر الاغ و انفحه با فلفل و جندبیدستر و سداب با طلا نوشند
و باقرد مانا و سعیه و فلفل و تخم با تخم انجره با طلا و یا روغن حار انجه ان حلتیت در روغن حار رنانیدن و باقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است
و چون خوشه انرا پیش از آنکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از جمله آنکه مسکن
اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نمله و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع از جسته
شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه کشیدن جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه
و مانع بزرگ شدن آن و بر هر عضوی که خواهند مو نروید مانع آن و برشکم حابس اسهال و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف
و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه بآتش ملایم طبخ
دهند تا آب بسوزد پس مویزها را ازاد و بیجدا کرده نگاه دارند و از یک تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی است که بنی آورد و زیاده از سه عدد مسموم نمودن است
که من این مویز را عمرو نام کرده ام **شوندر** بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال را در آخر مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده **ماهیت** آن بغدادی
گفته معرب از چغندر فارسی است و آن نوعی از لفت است و بمصر آنرا الفت طلیطلی و قومی سلجم احمر نامند و آن شبیه بسلجم است در نبات و بدستور و لیکن
برگ آن خشن و مشرف نیست بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا نمیخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت و تلخی کمی است و بعضی
گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مایل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی و تیزی است و بعضی گفته اند نوعی
قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ رنگ آن که تازه تازه باشد **طبیعت** آن بارد در رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند
رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال و خواص** آن نافع باه و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه و بغدادی گفته بنابر آنکه بارد و رطب است
که اظهر است معتدل باه است و مضر مبرود و دین صاحبان معده و بار دو بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر و مصلح آن سرکه و خردل و مخبین آن مطبوخ و مردم بلدان تا بسیر
آنرا با ماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد ولیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع است در ادویه قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند حبه آن ضرر نمیکند
و فعل آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت ابرده
نافع جلوس در نطول بدان و در سائر افعال قوی تر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد **شونیز** بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناه تحتانیه
و زای معجمه لغت فارسی است و شونوز سیاه دانه نیز و بعربی حبه السودا و بیونانی استو و دیسقوریدوس شونون گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون
واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی است **ماهیت** آن تخم نباتی است شبیه براز یانه و از ان دراز تر و
باریکتر و گل آن زرد مایل بسفیدی و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه ببرگ زبان در قفا و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بتخم
انیسون سیاه تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف
رطوبات و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شربا و بخورا و حمولا با دهن سوسن
اعضاء الصدر و الفقار و لبعض غیرها جهت سرفه بارده و ربو و سینه و ضیق النفس و فی المده و نفخ و استسقا و یرقان و سبز و قولنج ریحی شربا و ضمادا و مضغ
و مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و باروغن جهت سرخ کردن رخساره و تنقیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده

۳۸۵

شربا و ضمادا او حب آن تا یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم با پیا بهم بیرم جهت سگ دیوانه گزیده و در تیلاد با سکنجبین جهت تپ ربع و تپ بلغمی کهنه و با آب و عسل جهت تفتیح الانفتا و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تپهای مزمنه و با النطرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت قوبا و سیر منصوصا که با رب سوره و نبونشند بعید یل و دو تبدیر حالم
و یا در سرکه خیسانیده و آن که شبها صبر و سبته و بدستور سعوط و در سرکه خیسانیده و آن که شبها صبح بسائید و جهت درد سر بارد و مزمن تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله
و لقوه و لقا نافع و بعدیل و چون هفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند و یکیا صبح بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشند فوراً
یرقان نافع و زائل سازد بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کحال استعمال آن جهت
نزول در ابتدا و کما دکرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر مصیبه و مطبوخ آن با سرکه تنها و یا با حبوب صنوبر جهت
درد دندان و ضماد آن در شب بر سر جهت منع و سبل تالی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت تاسیل
و رفع خال تفشر جلد و در مفاصل و بهق و برص و سعفه و توباد و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و تاکیل خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت
اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات البطن تمام و سائیده آن با خون افعی یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت ضیق النفس و بغایت مؤثر و با
روغن جهت درد رحم و وجع آن در حین نفاس و با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد و سوخته آن با موم گداخته در روغن سوسن و با حنا دانه آن
سرد و برص و صاحب فرح که لقا بیک گل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و در و باشد و لشت بشره تا و با ضماد اندک بر بیان کو مبده آن با گلاب جهت زخمها
سودا و ساق یا مجرب و یا بول صبیان جهت قروح رشتیه و سر و سائر قروح بارده و رطبه و تقطیر او داده کوبیده جوشانده آن با روغن زیتون صاف کرده
بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حب الخضراء در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان
آن گریزاننده هوام و اکثار شرب آن مورث خناق و درد سر مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن تنقیه گرد و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم
در مطبوخ تا در نقوع ... تا سه درم و بدل آن انیسون بصفه وزن آن تخم شبت در روغن آن او روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مو ...
و طلا مجرب باشد و در روغن آن که کنیزه معکوس گرفته باشد طلا بر عضو تناسل و کمر جهت آوردن لغوظ بعدیل و رفع درد بارد و سستی اعضا و شدن
و بستور آشامیدن آن شبهای متصل جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آنرا چون در عسل اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند
نوعی از آن خناق و غثیان آورد و مدبر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کسیکه خورده است **فصل** **الشین مع الیاء المثناة التحتانیه** **شیبه** بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح با موحده و ها اسم عربی است بفارسی شیبه العجوز است و از اقسام مثناة تحتانیه
آن گیاهی است ساق و شاخ آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبار ناک و گویا مقراض ریزه کرده اند و خوشبو مانند بوی شبیه بوی صعتر مثبت آن
بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین مقابر بسیار میکارند و در ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن شبیه
بکافور است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی
فضلات و مواد نزلی شربا و ضمادا و آن رافع ورم رحمی و لعیمی مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح و جهت التفاخ شکم آن داد را
ملمث و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا در طبیخ آن مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب العسل بقدر احتیاج **شیح** بکسر اول و سکون یاء
مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی سارقیون و اقو نیا شجر او ستا بحر یا نیز و لفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتی است قریب بیک ذرع شبیه
بگل آن خوشبو و تلخ و با اندک حرارت شبیه بقیصوم و لیکن قیصوم از آن کثر و گرمی این از قیصوم زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه برگ
سداب و بعضی مائل بزردی و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن
مائل بزردی است و برگ آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندکی از آن
بزرگتر و نیز گویند و آن با رطوبت حسی نیز و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی افلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح

شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در سنه ترکی تخم اسپناج است که وخشیرک نامند و آن تخمی است معروف و در اسپناج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن کل
آنست غیر سایر اجزا و گیاه آنرا میتوانند و گفته اند نوعی از افسنتین است صاحب منهاج آورده و صنفی گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه برگ سعتر و دیگری ارمنی
زرد رنگ شیخ الرئیس نیز یکی را سردی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه برگ طرفا و گفته اند گاه یافت میشود
صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسرتقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است **طبیعت** آن گرم خشک در سوم و در دوم نیز
گفته اند **افعال و خواص** آن منفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط سبعیه و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا
و سموم بارده و حبس النفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شربا نافع و مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصلح آن
مصطکی و ترس و بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سدس آن بدل آن نوشته اند محمد طبیخ آن و بعد سنور طلای آن جهت رمد ملتحمی و سیاه شده و ملحمی غلیظ بعد از تنقیه
در سرد و ضماد در باد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق در یا شال آن جهت داء الثعلب سرعت رویانیدن موی بران موثر و ذرور آن جهت اکله و روغن آن
که بدستور روغن گل میسازند جهت عسر النفس و دفع لزوجها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است **شیح البحر**
و آنرا شیح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب شیل نامند **ماهیت** آن حیوانی است بحری در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری لیکن پشت این
بدان مثابه نیست بلکه پوست صلبی است و سر و بینی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا غوک نیز
افعال و خواص آن خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و دافع آن است و بخور اجزای آن و استخوان
جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند **شیرخشت** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقیه
بفارسی شیرخشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواحی اصفهان
کشیر و درختی دیگر که کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر درخت قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا
میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و راست کم میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرمیهای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل
طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت دیگر کشیر و یا کبیر و بدل آن
و حذف یکی از اول کشیر و کبیر و اسقاط واو از اول خشت و آخر کشیر و یا کبیر برای تخفیف شیرخشت و بیرخشت گردید و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی
لبن منجمد و مخفف اسس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود
گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیع باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش
و مصنوع آن آرد جو و شکر را با آب سفت عجنه نموده بر درختان [illegible] اهل داتیالیان بسیار میاورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و آنچه
بر شاخهای اشجار و سنگها یا کبیره افتاده و یا در جای دیگر در و با خیر آن را احتیاط اخذ نموده اند سفید و لیمی میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک دار آن تیرگی است و این
نوع مغشوش و دهان آن خوب صبر و منعقد گرداند و در آب گداخته منعقد گردد مانند شیرخشت خراسانی [illegible] و گویند در بلاد صوبه بهار و پتنه
و بهاکلپور و نواح آن از جنگلی که آنرا بهاری کترامی نامند چیزی شبیه بشیرخشت حاصل می آید [illegible] که چون علفها را برند ضابطه است که بیخ آنرا آتش سوزند بعد از آن
از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بهم میرسد [illegible] مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا [illegible] لالوه و به فرنگی
نامند و حکیم میر محمد عبدالحمید نوشته که من خود دیده بخوردم مانند شیرخشت است **طبیعت** آن در اول گرم و برطوبت و بیوست معتدل **افعال و خواص**
آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و التهاب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت
سینه و حلق و تبهای حاد از مواد رقیقه نیکو و مسهلی است و مسهل آن برفق مدر بول و گرسنگی و اذیت و اضطراب و احداث حرارت [illegible] که اطفال و پیران ضعفا
موافق است و اگر خورد او سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بشیر و اللاباد و به مناسبت دیگر [illegible] آمار الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تب حاره حاد

دیحرور المزاجان و امراض حاره حاده که در بیم اثار رمان استعیر که قریب بیک رطل ست و یا زیاده مقدار پنج شش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده
روغن بادام مقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق را زیانه و یا قدری ماء الشعیر نیم گرم کرده بنوشند
المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه مقدار شربت آن تا بیست و
پنج مثقال و بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقالات قانون گفته که
شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی البشره با شیر جهت حرارت گونه نیکو ترست **شیرین**
بکسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم که شیرین
مصنوع است و اکثر منافع مانند خمرست و مفرق است که در سرکه میباشد ندارد در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه
تخم شلغم بستانی و مائل بسیاهی است با سرکه تند میسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور سیاه رنگ و پنجاه مثقال سرکه
کهنه مخلوط نموده تا ده روز بر آن گذارند و بعد صاف نموده تا ماه نیم میگذارند تا جوشیدن آن گردد و پس استعمال مینمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء
و راء مهمله و جیم معرب چیتره که هندی است و بهندی چیتیه نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و لغتی سوآکی الراعی و خنیدر
و فاغوش و خامسه نیز نامند و بیونانی لیبیدیون بیاء موحده که از یاء مثناة تحتانیه و لیفیدیون بفا بجای باء موحده و ببربری عنصا ذوالفقار و بلغتی برنده نامند
ماهیت آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی و شامی سپیده آن باریک و شامی آن خلیط و شبیه بعود و فوه و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته
نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در مقاله عاشره از میامر خود از دیمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارها
کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ حرف و بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و در تابستان
برگ آن خشک میگردد و باز تازه بر آن میشود تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد آنزمان میریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن
برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از خشخاش بسیار ریزه تر که بخوبی دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست
و در رسالة العبداد ادویه مفرده گفته قوت و طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بالقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین
آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن
تا پنج سال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بر صفحه مرمر را در کوبیده آن بکیو روز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه
در بنگاله دیده شد نبات آن بلندی یک ذرع تا یک ذرع و نیم و شاخهای آن باریک و گره دار و بر سر گرهی چند عدد برگ شبیه برگ عنب الثعلب و از آن
اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در همان مواضع یعنی برگهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از آن
کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مائل بسبزی و بعضی
مائل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنارآبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد
و در اواخر آن برگ بر می آورد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح
و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و ماهم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق
استعمال آن بیشتر آنست که با شیر و یا سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا
و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و او لا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آنرا دفع مینماید و باصلاح می آرد
و وجع مفاصل را نیز مفید است و در ... ساکن میگرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ آن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع
ساعت تا نیم ساعت بر آن بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن

آن قوت وزن با دست **شیرزق** اسم بقلی شیر خشت است و گویند مراد از آن بول و سرگین اوست و در خشخاش مذکور شد شیر درخ نیز همان است **شیلم** بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربی است و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و تلخی با اندک سرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار بسیر روید و در صفاهان کاکا و بشیرازی شلنگ گویند و بهترین آن فربه است که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب سدر و صفا آورد و نانیکه شیلم داشته باشد مسکر و منوم و با حیض مدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با کبریت و تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرکتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دماسل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و شیهانه زرد و با گوگرد جهت بهق طلا مفید و چون در شراب اندازند نبات سکر و خواب گران آورد بدل آن جندقوقی مصلح مضار آن روغن شیرو قی کردن و رب حامض است آشامیدن روغن آن لطیف تر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بران بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد

باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است و فصل الصاد مع الالف

صابون بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است **ماهیت** آن معروف و دستور ساختن آن است که بگیرند قلی یکجزو و آهک آب ندیده نیم جزو و هر دو را نرم سائیده با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی بزرگ کنند که متصل بران اندک نشیب حوضی و یا ظرف دیگر و ما بین هر دو مجری باشد آن مجرا بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن مجرا را بگشایند تا صاف آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن مجرا را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در آن ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صاف آن باز در حوض و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گرم گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آن و همچنین تا آخر آب اول را بخورد آن دهند و قوام آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریائی یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بیدانجیر و یا بنفشه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم میسازند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن منضج و محلل و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هم وزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و با زرنیخ سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل که با هم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و نیم ساعت بگذارند پس با آب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گرداند از اجله ادویه است و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت کشودن دمل و اختلال موی سر بصابون جهت رفع چرک و قمل و رشک و بثور ابریه نافع و موی را سفید گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با العیه جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در خرقه صوف اندازند و بر دبر حمول کنند و قوباء بمالند زائل گرداند و با همه وزن آن نمک و در حمام بپوست جهت حکه و جرب با یکدیگر شده و چون آن با نیم وزن آن سلیقون که بجزو محرق است که ممتزج نمایند و هم چند آن آهک آب ندیده و هم بمقدار بر موریس حقنا نمایند در حمام بعد از آن که ریش را پاک شسته باشند که موت و خیرگی در آن ملتق نماند و باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیری را ببرد و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و تفتیح آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب و شیاف آن مسهل اخلاط خام و رافع قولنج و مخرج کرم متعدد خصوصا در اطفال و مدر بول مقدار شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده جهت امعا و حشا و دخان سوخته آن در طریق سفالی جهت ناسور سفید که موضع را اول با آب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بران بپاشند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیزاب است و آشامیدن آن قیراط تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید بد با شدت که اعضا باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن کنجد است با کره و بعد از آن آب کشتهای ...

٣٨٩

چرب با روغن بادام و نشستن در آن تا شامیدن مار القنبار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حبّ الخطمین پخته و بابلی نیست آب آشامیدن یکی از آنکه کافور و مالیدن بزر آب بر محل لسع و بعض حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار آنست و بتقرح دفع گرداند **صاصفراس**

بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین مهمله **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از بلاد کسے بد خطوریده و از بلاد امریکه جدیده می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برابر یا نند و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در و بست و سایر اوصاف و با حدت و برگ آن مدور و مشرف لبه شرفه و چون خشک شود خشبو گردد و زیاده تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکبری در قطر و سبز رنگ مایل بتیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل است آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مفتح آنها و مفتح سدد و صقیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه ضعیفه و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه متعرقیه و اورام و لیفیه و سرفه کهنه و نواق و دق و غثیان و هیضه و سوء المزاج بارد و از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتبسه در مجاری بول و نیز دفع کند و حصر البول حادث از سنگ گرده و مثانه و از خراج آب اثار است که اطلاق طبیعت مینماید و اسهال نیز با وجود مبسی که دارد بسبب فادزهریت و جهت امراض سمی تمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و ثانیه و وبائیه حتی که گفته اند نگاه داشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع و چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس المزاج نیست مگر نزد احتیاج ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بلکه تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نمود و با ادویه مصلحه و مبرده استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نمود و باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شد جهت آنکه از شان این دوا است بدرقه و رسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نمود و اند بسوی محل مقصود و پیش از فتور قوت سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده و بزرگ بسیار است مادامی مناسب برعلت و طریق استعمال آن بوجه کثیر است و مشهور و اقوی همه آنست که بگیرند چوب با قشر آن چهار درهم تا شش درهم بحسب رای طبیب اقتضای وقت و تکار و ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم آب یک شب بگذارند و بحسب آتش و دیگ کرده سر از آسته بچوبی که مطلقاً بخار آن بیرون نرود و پس در ظرف سنگی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس آنرا کف تا دو صاف نمایند و با شکر پنج مثقال ریا بدون آن نیمگرم بیاشامند و بر ثقل آن دو صد درهم آب داخل کرده باتش ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هرگاه که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست و یکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب کلفت شفقت پرهیز از مخالفت هوا و غیر آن بطور چوب چینی است و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف و صولا و صاصلی نیز و بیونانی ارقنوس خلالا نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بحلفای تازه در روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و در شکل مایل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن منشعب به چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بلسان الطیر و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز و خبازی برنان سیاه شد بجای شونیز و بیخ آن شبیه بمابرس کوچکی خام و پخته آنرا میخورند نواب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی یا نوعی از آن باشد زیرا که شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت درد زانو و ابرو و ریاح و فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و دافع وجع فواد بارد است **صامریوما**

صامر یوما بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون را و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون واو و فتح میم و الف لغت سریانی است و اهل اندلس ترنشول و اهل بابل صغر کیاه عقرب و بعضی عربان آنرا عقیرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجورد به جهت آنکه رنگ عصاره و گل آن لاجوردیست و گویند اسم گیاهی است که بهندی آنرا الجالو گویند **ماهیت** آن نباتی است و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار و پنج شاخ میرویند و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغبدار و با خشونت و گل آن بهیئت لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب و منبت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنارها و جاها که آب در آن ماند و برطرف گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آن است و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست است **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مره سودا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن تمامه از برگ و گل و تخم مسهل و با فانیذ شیرین نموده جهت اسهال مره صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش از نوبت تب ربع مجرب و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب موثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و توبا سفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام و جهت دماغ اطفال و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و نطرون و جهت دفع قیام کرم معده و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده و از تجربه نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب است تجربیات مقرر سبز رصیع آن غسل مقدار شربت آن تا دو درم صاحب تحفه نوشته که ابن الزمله درخت حب البسمنه را صامر یوما دانسته و لجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد صاب اسم عربی جمیع شیرها است که بسیار تلخ و تند باشد و بر فقار الحمار و بر گیاهی که شیر آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند

فصل الصاد مع الباء الموحدة

صبر بفتح صاد و سکون با و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا اصبار نیز نامند لغت عربی است و بسریانی حلوی و بیونانی غیقرا و الیا و بروی الیا و بهندی ایلیا و الوا و الوا و ایلوا سیاه و در بنگاله مسبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام دبرا و درخت آن بسیار و بهندی گهیکوار نامند **ماهیت** آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختی است بلندی یک قامت و در بعضی بلاد کوتاه و در بعضی بلندتر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلندتر تا بد و نیم و اندک عریض تر طرف پائین برگ آن عریض و ضخیم تر از طرف بالای آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و در از هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظ لزج بسیار تلخ که صبر از آن لعمل می آید یعنی عصاره آنست که تکیه با شکستن و یا در ظرفهای کشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردند از بیخ آن در وسط برگها شاخی میرود و در سر بزرگی پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرایحه و بر سر آن ثمری شبیه بخوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت آن آنست که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آنرا استادی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی سقوطری که از جزیره سقوطره که بر روی دریای قلزم و سر حد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر انجا زرد و زعفرانی تیره سرخ رنگ شفاف براق و چسپنده و جگری بشکل زرد و شکسته شیبا و اجزای آن و چنین شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از داخل و اد و بهترین خالص از رمل و سنگ ریزه خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مرار آن آید چون نقش گرم بدان رسید دوم هندی و آن زرد کم رنگ مایل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف الفعل خصوص از داخل و سوم سمنجانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از نخارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این زبون ترین اقسام است سیاه رنگ غیر صافی شبیه بمر در ملمس و در شکل و بدبو و سخیف و سبک و بسیار ضعیف الفعل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که بیک قلم دیگر نیز میباشد مشهور بصخری و این بعد از سقوطری بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله آن قوی الفعل و از چهار ساله گذشته

تا هفت ساله ان بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بحل معده کثیف پدید و خوب عمل نماید و جوانان صفراوی مزاجان و
محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف امعاء و ماساریقا و جگر و ثقل معده و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق ایشان
ضیق باشند و در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد
و صبر را مغشوش باقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها مینمایند و فرق برائحه و طعم صلابت است که اهل تجربه گفته اند **الطبیعت** آن در دوم گرم و خشک
در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر ترکیب القوی بودن آن از ذوات قوی است **افعال و خواص** آن مفتح سدد و کثیر
و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل
و مخرج سودا و بلغم غلیظ و تا حدی صفرا و زائل کننده یرقان القوت مسهل القنیح سده کبد و بهترین دوائیست برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سائر
حواس و دافع مالیخولیا و حدت نفس و اکثر امراض دماغی حادثه بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بلة الذبح حنوطا و ضمادا مغسول
آن ملصق و صبر مختار و مدمل قروح عسر الاندمال خصوص که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خیانت هوا و آنهاست و اگر پیش از بر آمدن عروق ماذنی بمقدار اول
هنگام ظهور علامات آن سه روز سه درهم بدین ترتیب بخورند که روز اول نیم درهم و روز دوم یک درهم و روز سوم یک درهم و نیم تا قدری بران بخورند آنرا
ماده آنرا تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یک مثقال و نیم آن با آب نیم گرم مسهل معده نماید لقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل مسهل بلغم
سفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با ملطفات آن را تبیح و بعسل کف گرفته القوام آورده سرشته فرو برند با آب گرم مسهل البطن نماید
و فاسد نگرداند طعام را در معده و جالی معده را در یکروز زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه و یکدرم
آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گلسرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعاد
و امراض طحال و گرده و رفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح و التهاب حادث در امعاد از حرارت صفرای
کائن در معده و با ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده و چون با طفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر بطفل نخورانند و بمرضعه
بخورانند نیز همان اثر دارد باعتبار تاثیر در شیر او و در تب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز سه درهم هر روز بمقدار یک مثقال آنرا بخورند و سده زرد رنگ
تا نیلی و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و گرههای مزمنه قابل به تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یک نیم درهم آن مسهل و منقی دو درهم آن
اخلاط فاسد و اکثار آن مورث اسهال الدم بدل آن در اورام و جراحات دو وزن آن حضض مکی و در اسهال نیم وزن آن تربد و قاری
سقمونیا گفته اند بوزن آن افسنتین نصف وزن آن زعفران مضر مبا معده و کبد ضعیف و مقعده جهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث
سحج مصلح آن در اسهال تیرا و در ضعف معده و کبد برگ گلسرخ و مصطکی و در مقعده و مقل و حب بمودن آن معنی سردخگل بار و تخم نفته و با سیر و مقوی
فعل آن عسل و افاویه و ملینه زرد است و تمام زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و املاح آن عند الضرورة و تیرا
استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست غسل آنست با گلاب و با برگ گلسرخ و مصطکی و افسنتین بمقل و با رحل و یا بطبیخ افاویه و عسل و اشنان و کحال آن
مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پر کننده قروح غائره چشم و جاق کننده آن و قاطع دمعه سبوسی آن و طلای آن بار و غنگل
جهت قروح چشم جرب و حکه آن که از خارها واقع شده و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با روغن بنفشه بر
سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و تجفیف رطوبات آن و با آب برگ بارتنگ و با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شدن سرات و با آب گل بابونه
جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحات بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و ریختن موی که از
کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه سقطه که خون در ان مرده بنفشی شده باشد و دفع آثار جلد و ثآلیل و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله
و باد سرخ و حسن قروح خبیثه و جالی ظهر مفاصل و بواسیر با ستور با شراب و عسل جهت گوشه گوشه کنج اعضا و عضلات و طرف زبان

الصاد مع الدال صدف

۳۹۲

خون لثه و اورام دهان و بخرین و قروح و عسرة الاندمال خصوصا که بر الف و ند اگر دو بر باشد و با آب شیر تازه و سرکه جهت حمره و شری بالتمرامعلو جهت دفع اوجاع آنها و بواسیر بر آمدگی و او بختگی و انبهای آن قطع آمدن خون از آنها و شقاق مقعده با آب گشنیز تا جهت اسقاط دانه بواسیر اما باید که بعد اسقاط اسرتا باو بختگل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گشنیز تا و مسلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر امراض مقعده با تکرار عمل بی نظیر و طلای آن تنهائی و با ادویه مناسبه بر بدن موی حافظ و جهاد و نشان النقش و زرد و داء الهیم پاشیدن و ضماد و مطبوخ آن در وجع مفاصل که از طبیخ بر آورده باشند جهت تسکین وجع حادث از ضربه و فسخ و غسول آن با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب بخور آن و گرفتن دخان آن با انبوبه و یا قمعی جهت ربو با مداومت بران بهترین دوا است و تحقین آن جهت بواسیر نافع و ذرور آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و زخمهای عصبانی بنهایت مفید و با استخوان پوشیده بالسویه جهت رفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و از زبان اهل هند استماع افتاده که چون شکم اطفال شیر خوار و قبض میشود و از ان درد و وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده بر برگ تانبول بنگاله مالیده گرم کرده بر زیر ناف ایشان مائل بطرف چپ بوضع کبد جهت مضرت آن مران را گذاشته می چسپانند اسهال می آورد و درد و وجع آنرا زائل میگرداند و گویند که چون قطعه از برگ ارشق نموده و بر آن زرد چوبه و قلیلی افیون نرم سوده پاشیده به ورم کشنبران که خیار که نامند گرم کرده ببندند تحلیل دهد و صبر مغسول ضعیف الفعل تر از غیر مغسول است و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزای لطیفه مسهله آن زائل میگردد و با قص الفعل از برای معده و ضعیفا بیشتر از غیر مغسول است و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه و جزو اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و دواء الصبر ضماد و طلاء و قرص مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد **صبی** عصاره نباتی است که از ان قرصها سازند جهت رفع اورام بغایت نافع است

فصل الصاد مع الحاء المهملة

صحناة بفتح صاد و سکون حاء و فتح نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی آن و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسده معده یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع کمر و تقویت باصره و برانگیختن اشتها نافع مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از ان مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و با سرکه و ترشیها استعمال نمودن است

فصل الصاد مع الدال المهملة

صدف بتحریک صاد و دال و فا بهندی سیپ و بفرنگی پلیه نامند **ماهیت** آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از ان یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و بهن شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت ما بین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحاء مذکور شد و مراد از مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ انشاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد **طبیعت** آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشک و محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان شربا و ذروراً و سنوناً و نقوع صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف با زر دمیره و مخ فضله الغراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد و با سرکه چون لسبرشسند و بر ثالیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب است سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تحفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه گفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود بریزد و بری آن درین فعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب گرم و بار و غن گرم و یا ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون با سرکه سائیده و بر پا گوشت بمالند صداع دائمی نزلی را زائل سازد

دمالیدن سوخته نرم سوده آن در اوجاع بارده رطوبیه مسکن و زائل کند و آن ست جالینوس گفته که صدف هندی محرق بالخاصیه [illegible]

و بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان و استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کننده سایر ریاح و سردیها از بدن و ضماد

آن بر زیر ناف و تحلیل مقوی باه و دهشانیه [illegible] لحوم اصداف منفار مسهل البطن و صدف فرفیری منفش را چون طبخ نمایند در روغن و آن روغن

بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بپاشانند طحال را زائل سازد صدف البواسیر معروف بنجف الغراب است

و در ساحل دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه [illegible] و در سواحل قلزم معروف برکیه است و بخور و ضماد

محرق آن با عسل جهت بواسیر و تألیل و زحیر نافع صدف الفرفیر که فرفور نیز نامند نوعی [illegible] و در نهایت [illegible]

مخرج مشیمه و رافع [illegible] رحم و اکتحال محرق آن لغایت جالی است فصل الصاد مع الراء المهملة صریتة الجبلی بفتح صاد

مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم تا مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یا در اندلس آنرا [illegible] نامند ماهیت

آن نباتی است شاخهای آن [illegible] برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند

ثمر لبلاب بالزوجت و اندک حرافت [illegible] آن جبال و مواضع [illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم

گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن [illegible] و مخرج مشیمه و مسقی رحم [illegible] و تحمیقال آن با شراب

و امثال آن [illegible] جهت عسر النفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم [illegible] مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و جوشیدن گل آن

مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا [illegible] صرد بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صردان آمده ماهیت آن مرغی است

سبز [illegible] و بعربی [illegible] آن ابو کثیر و آن طائری است ابلق سر و منقار آن بزرگ [illegible]

بزرگ است [illegible] بر شاخه درخت [illegible] شریر النفس [illegible]

است هر طائری را که خواهد صید نماید بر بان آن [illegible] می آید و بر بان آن نزد خود [illegible] چون طائر بسیار نزد آن جمع شوند هر یک که

میخواهد حمله [illegible] بسیار تیز است [illegible] همیشه کار آن این است [illegible]

قلاع و حصون است و در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آنحضرت بدست ابن قانع صرد دیدند فرمودند که این اول

طائریست که در روز عاشورا روزه داشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتال مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و

گوشت آن حرام است صرصر بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر را ساکنه مهملتین بفتح نیز و صاد نیز آمده لغت عربی است جمع آن صراصر

[illegible] و اهل اندلس [illegible] و بعربی صراد اللیل و صفهانی زنجره و در [illegible]

جهینگر نامند ماهیت آن حیوانی است [illegible] شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوار و آسیا [illegible] شبها بسیار صدا میکند

[illegible] خصوص در گرما و شبهای تار طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت

اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز شده نافع که از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن

فلفل بجهت [illegible] و شدت و ضعف و خفت علت با آب گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند [illegible]

زیت مطبوخ آن در آن [illegible] مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد و یا سه عدد آنرا در انبوبه کرده و در [illegible]

زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آنرا خواب نیاید فصل الصاد مع العین المهملة صعتر بفتح صاد و سکون

عین و فتح تا مثناة فوقانیه و را مهمله و بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بیشتر بصاد مینویسند تا ملتبس بشبیه بشعیر نشود و در [illegible]

معجم بزای معجمه نیز آمده [illegible] صعتروس [illegible] آیشن و ارشن [illegible] صفهانی اویشم و بهندی [illegible]

۳۹۴

ساتر نامند ماهیت آن برگ گیاهی است و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و آنچه سفید نزد بعضی مردم مشهور بجوز بست و صعتر شوار نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری لست و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و با طعم ملطف اغذیه غلیظه و مهضم و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای طعمی و مسکن وجع دندان و درد حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع نفخه و عفونت غذا و ترشی شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقل طعمی و مغص و مخرج حب القرع و کرم معده و دیدان و با عسل و اگر بیش از آن دویه مسهله بخورند باعث تهیه اخلاط است و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول و بازیانج جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جنین و با دارچین و تربد جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبات شربا و ضمادا و با روغن زیتون جهت انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر دران خیسانیده و سکنجبین مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با انجیر تازه جهت تسمین بدن و با خیارزه جهت کوفتگی عضل معده و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم لهازه و ریه و گرم سرفه رطوبتی و عقرب گزیده و سایر هوام و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سعوط آن با شیر و با مثل آن شکر جهت قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با الطعمه جهت خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و تلطیف آنها است مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و تحلیل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول بضره صین خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن آن با عسل جهت گزیدن عقرب و سایر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب عصاره آن جهت رفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف ایشان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن دافع حشرات و بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه موثر و گل آن مسهل مره سوداء بلغم اصعف از افتیمون و قویتر از حاشا چون دو مثقال آن را با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل و طرف زبان و لهاة و قلاع دهان و آخر علت و مربای آن با شکر و یا عسل و بدستور گلقند و دو مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب بمقدار یکمثقال آن را بخورند و بخوابند و مداومت بران نمایند منع صعود ابخره بدماغ و نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن گل آن تنهائی با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل خصوصا قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قویتر از برگ آن و مفتح سده و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در نان داخل نمایند رافع ضرر ماکولات و معین بر باه ببرودین و صعتر مضر ریه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن تا پنج مثقال است

فصل الصاد المهمله مع الفاء

صفر اغون بفتح صاد و سکون فا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون ماهیت آن اسم فرنگی مرغی است تقریبا بقدر گنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بران

نقطهای سفید و در موسم سرما بیشتر ظاهر میگردد و در لب جوی و حوض نشسته صفیر میکشد و دم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگریزه
و زیره های خشک میخورد و بعربی ابوالملیح و بفارسی دم جنبانک و دمیجه و بشیرازی مرغک شفا و بهندی ممولة و کهنجن نیز نامند **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت **افعال و خواص** آن خوردن گوشت خام و بدستور محرق آن نافع جهت تفتیت سنگ گرده
و مثانه و عسر البول بسیار نافع و مدر بولست **فصل الصاد مع اللام** ✠ **صل** اسم قسمی از مارست که روی آن مدور و بقدر دو گز
و شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم** ✠ **صمغ** بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربی
و بیونانی قومیون و بسریانی قاموز و بربری دیون و بفارسی ارد و بشیرازی دو و بهندی گوند نامند **ماهیت** آن رطوبتی است که از تنه بعضی اشجار و اوراق
منعقد میگردد و صمغ بر بنا در طب ذکر آن گوید و مطلق آن صمغ عربی است که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد
و بهترین آن زرد مایل به سفیدی صاف و شفاف براق است که چون در آب اندازند و زمانی باند منفسخ نگردد و تمام آن گداخته شود و جز آن نا گداخته
آن صاف و چسپنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان نگاه دارند بدان کام بچسپد و منفسخ نشود و بکلی گداخته گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم
خشک و جالینوس گرم دانسته **افعال و خواص** آن مغری ملین عقد و قابض مقوی معده و امعا و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و ازجمله
ادویه حاده و جهت اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب مواد نزلی
بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان نگاه دارند آب گداخته آنرا اندک اندک بکشند و فرو برند و یا در حبوب یا در ادویه مناسبه
داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج مجرب بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان آن جمیع اعضاست خصوصا سیلان از رحم و
بواسیر و جهت اسهال مدت آن روزی یکمثقال که سوده باشد با ... تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و ...
صدر و ریه و ... داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب است و بدستور شیر تازه دوشیده ... آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت ...
و سلاق و جرب و ... تکمید آن کثیرا و گویند گلاب صندل بدل آن منع بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با و موحده
و لام و الف و طاء مهمله لغت عربی است و آنرا الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی اسوفلاسنی عزای الحجر نامند در **ماهیت** آن اختلاف است
دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجر ... آورند بسیار نرم با شیشه جلا دهند ... صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی
مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و ... و صمغ عربی از هر یک یک جزو و انیسون مرجان که البد است و زاج از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته
با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار گچکاری بمالند و بگذارند تا خشک گردد و هر چه خشک و کهنه گردد بهتر میشود و ... گفته که آن نشاره بلاط ... الحلو
است که بسیار با هم بمالند و بسیار بنهند ... در پی ... تخته شیشه که نشاره بلاط الکبار و حجر الحلو است که بسیار ... در کوبیده و طبخ آن کرده بر دیوار
خانها بمالند ... سنگ فرش خانها را که بلاط ... بهتر ... **افعال و خواص** آن در ... جهت التصاق موی زاید چشم و التیام
جراحات تازه و منع آنها از تفسخ و ... لحم الاثر و ... منهاج بیان کرده و در قلع مو بسیار موثر دانسته اند **صمغ الداميثا** بفتح دال مهمله و الف
و کسر میم و سکون یا و تثناه ... و الف **ماهیت** آن صمغی است تلخ مایل بسرخی و ... در غایت حدت و جبین ... تفلیسی گفته که از
بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و ... مزاج و سایر افعال آن قائم مقام حلتیت است
مگر آنکه کریه الرایحه مانند آن نیست مقدار شربت آن ... **ضملیه** غذائی است که از خمیر آرد گندم مثل لعزا ترتیت دهند و در افعال مانند لعزا
و مذکور شد **فصل الصاد مع النون** ✠ **صندل** بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب چندن است بسین مهمله فارسی
و گویند لغت سریانی است و بیونانی شنو و سلفا قیل و بربری فلور ... و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درختی است عظیم القدر درخت گردکان
و ابنه و بنا شاخهای آن افتاده بود و زیر زمین و ثمر آن در خوشه مانند خرنوب ... الطاکی گفته که برگ آن شبیه به برگ گردکان و نرم و نازک است

٣٩٧

و انرا ک است و سه نوع میباشد یکی سفید نباتی رنگ که انرا صندل ابیض و بهندی چندن دوم زرد رنگ که انرا صندل اصفر و بهندی پالکیر و سوم سرخ تیره و انرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین از سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب الملمس باشد و از سرخ آن انچه تیره رنگ و قشر آن کم ریشه و قوت آن تا سی سال باقی بماند **طبیعت** آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره جالب بول و سر و واشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلاء و نیز طلای آن با گلاب و قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حار و بیخوابی یا ایم و زن آن اثر دو دست با سفیدی تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات تخمیم و سایر اعضا و تنهائی و یا با ادویه بارده مناسب جهت خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئی ورزه و عرق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال اینها جهت النقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل بمعده و باطن و رافع آن سرکه و روغنهای گرم لطیف و نهایت مضر باه و قاطع آن و مضر بصوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن بنصف وزن آن کافور و بعضی شیشه گفته اند و بدل سرخ آن بنصف وزن آن فوفل است صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن ضعیف تر و طلاء قوی تر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت رفع ... و اعیاء با گلاب جهت رفع قلاع دهان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده و غیر آن صندل سرخ است و در شربتها صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز هست که تنفیذ میکند اجزای ماده را از بجای یکجا و لیکن از اقوی است فعل آن از سفید در علاج و چون با سفید هست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب استقار الاستقام گفته که انچه مشاهده کرده ام آنست که استعمال سکنه صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط با هم و شده علاج از تخم اثر آن چون باشد مانند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبا هند با آب زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند استعمال مینمایند و جوارش و حب صندل و خمیره و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد **صحن الوبر** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و با موحده و را مهمله **ماهیت** آن انطاکی گفته اقراصی است که در مغارها بلاد یمن می یابند و بحجاز می آورند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزیست که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ مرده و مکه آنرا اقراص ساخته میفروشند و بول الابل نامند و در حرف البا مذکور شد و در وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوریست قریب بجثه گربه که آنرا وبر نامند و در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و سنگ گردد و آنرا اخذ می نمایند و نوا ... مرحوم نوشته اند غالب آنست که این دوائی باشد که بهندی سلاجیت نامند و بعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه و جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و تولید ضعف گردانند و طلای آن با عسل با طول مکث مفرح بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح با موحده و را مهمله لغت عربی است و انرا ... نیز بیانی ازرد و بری و نقطانیون و بیونانی قلوغیطون نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی و آن درختی بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بچنار و قوی و بخلال آنکه بقدر ریگ شیر و سبز تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر شرلقه که ثمر سروی است و خانه خانه و بعد رسیدن خشک شدن از هم شگافته میگردد و چوب بسیار دارد و ماکول است و درخت آنرا بفارسی نازو و ناجو و بشیرازی کاج و ثمر آنرا برکاج نامند و از جمیع صنع این است دوم جبلی که در سردسیر بهم میرسد و ثمر آن نیز

ماکول نیست و از مطلق آن مراد نیست و درخت این شبیه بدرخت اهل و بسیر بار از زند نامند و چوب این چرب و بجای شمع و چراغ و مشعل افروزند و قطرانیکه ازین بعمل می آید رقیق‌تر و قلیل المنفعت‌تر از شربین است و انثی آن نیز دو نوع است یکی کبیر که جلغوزه و ثمر این است و در شیروان و قبه و آذربیجان و بعضی جاها از بلاد روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا اتنوب نامند و ثمر آنرا قضم قریش و عامه اهل شیراز آنرا فستق نامند اما ثمر که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق بجلغوزه فی الحقیقة از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بین مالی الحمر و ثمر جلغوزه مغزدار و مغز آن اندک باریک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آوازی کرده دانهای جلغوزه از میان خانهای آن جسته بر می آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی و خوش منظر و آنرا اوتوق نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف و متشعب خوش منظر و زنان اهل صفاهان و ایران در وقت حنا بستن نرم کرده در پشت دستها گذارند بالای آن حنا می بندند خوشنما میگردد و در شیربین بشاره بدان شد و درخت صنوبر با خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آنرا ثمر لبنی و مغز آنرا اوزبون و از قطران شربین است و دانه آن کوچک و بیک رگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و متوب نامند و ثمر آن بشکل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز آن مایل بسفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست و در هندوستان کثیر الوجود در اتیج صنع لنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و دو کیلا یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر آنرا باصطلاح اینجا جلغوزه و درخت آنرا درخت جلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بالنگی و مغز دانهای آن بشکل قضم قریش بالیده‌تر و شیرین‌تر از آن و در عراق جلغوزه مغز سیده را گویند که از بحرین می آورند ظاهرا انبه باشد چه در صفات بشکل انبه است و درخت آن بقدر زرد آلو و برگ آن همیشه سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک با برد و سرخی که ملاصق مغز او است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده‌تر و کوتاه‌تر است و قول حکیم رحمة الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش بالیده و تر و شیرین‌تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن که در عراق جلغوزه مغز سیده را میگویند که از بحرین می آورند ظاهر انبه باشد تا آخر اشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن چنین نیست و انبه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که خار اصا صفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است چه اصفر بد و صاد مهمله دو اخر آن سین است و در همین باب در صاد مع الالف بصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم‌تر و خشک‌تر از مغز آن **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ و پوست آن جهت درد گلو و جراحت منفس و قطع جاذف خون جراحات تازه و کمیقال از الحا و برگ آن با ماء العسل جهت حل کبد و ورم و غلظ آن و جهت کشک آن آبیحرد حالبس لتفش بود و زور آن بر محل موضع ضرب رسیده و با کرم شوخته خصوصا الحای نوع ذکر آن که اقوی است درین امر طلا مخلوط لحاد برگ آن برداود و دخان کنند جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش و با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم و واقع بطاهر جلد و با زاج جهت سحج قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت رفع اعیا و کلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم مقعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بخور آن جهت اخراج مشیمه و اخراج جنین با تکرار عمل و دخان آن با سنگ کندر و قطران است در نفع جهت رسخت موی مژه و ابرو و اکتحال آن با آب تا کل آن و معده و ضعف بصر و سیلاق و چرب نافع ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت نزف الدم جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مولف تذکره نایب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته و چون ریزه نموده با سرکه بجوشانند و مضمضه بدان نمایند درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را چون در دهان نگهدارند و پوست بیخ آن قابض و مجفف و دو مثقال آن جهت اسهال و سحج مفید و ذرور آن جهت سوختگی آتش و آنگرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی است **افعال و خواص** آن مبهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضاء باه و مفتح سدد و کاسر ریاح موذیه حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقاء و در گرده و مثانه حادث از احتراق مره صفرا و لعوق

ولعوق آن با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و سرفه کهنه حقنه
با دوشاب مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع و جمع گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقا جهت تسکین دمعه و تقویت ابدان
ضعیفه و قمع رطوبات فاسده و سطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن طلا کردن هر روز مقدار چهار اوقیه آن را بنوشند جهت سعال مزمن و قروح
و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضا و استرخیه و سختی گوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور بیاندازند مانع نزلات و سرفه و با تخم
خطمی و سپستان طولی جهت سعال و ضماد آن با سفنتین بر معده جهت رفع مغص آن مفید مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن سه درم
و از طبیخ آن یک اوقیه و حب الصنوبر بطی الهضم و مصدع محرور و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه و قابضه است مانند انار و به
موافق مبرودین و در ایشان محتاج مصلح نیست و در امرجه با سکنجبین و عسل بهتر که مقوی است و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک یکدانه تنقل نمایند
زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه سه مثقال حب الجلب و در علل معده و امعا حب الغار و حب الصنوبر صغار سپهل العصر است بسبب قوت قبضی که
دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آنگرم با عسل
سکنجبین تعلیمنا این است که روز و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان گلوم و حلق ورم کند
و معده درد و دماغ نیز و در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است **فصل الصاد مع الواو**
صوف بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ و آن از سفید بسیار گرم و تر و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص** آن سرخ آن جهت تشری معتدل و کماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت
رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه ها و جاع ضربه و سقطه مجرب با روغن گلسرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامهای پشمین
سخن و تخفیف بدن و مورث خارش و جلب کننده جلد است و اقراص آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در زخم
مانند شحم است جهت قروح و لحم زائد **صوف البحر** بفتح با موحده و سکون حا و را مهملتین **ماهیت** آن چیزی است شبیه به پشم که
از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مایل به باریکی از اندرون شکاف و شبیه به نسج و اندرون آن مایل به زردی و سرخی و در جوف
آن حیوانی سیاه و از راه شکاف آن صوف برمی آید **افعال و خواص** آن جهت قطع سهال ضماد آن جهت ترق الدم بر عضو سریع الاثر
باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف **ضان**
بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند و بره ماده آن را میش نامند و لیعرف اطبا هم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف
و از جمله حیوانات ماکول اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر سر ذابح خود می ایستد و وحشت و اضطراب
نمی کند و همین یک وجه حلیت لحم آن و امثال آنست از حیوانات ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس و الادراک عند الذبح حرج
و الم بسیار رسیده با نفس آنها از التعلق ببدن خود و نفس ذابح میباشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذابحان حیوانات اکثر قسی
القلب میباشند و بهترین آن یکساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و
شانه و حوالی آن بهتر از گوشت سایر اعضا است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص** آن سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون
متین و مقوی و مسمن و موافق ترین لحوم برای بدن انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز سر آن مورث
بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن با سرکه و عسل که مداومت بر آن نمایند و غذا منحصر بر آن باشد بغایت مقوی بدن و مانع
غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و طلیع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته گرم آن جهت سرفه و درد سینه و ضیق
النفس و حرقة البول بسیار مفید و گوشت گرما گرم ذبح کرده آن را چون بر عضوهای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشند بهبند و چون سرد گردد

گرد و تبدیل نماید برودت درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گربه گرم آن که اعضا را بدان بپیچند و ضماد گوشت سوخته
آن جهت لسع حیات و عقارب و جرارة و با شراب جهت کلب کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهرهٔ آن گرم و خشک
جالی آثار و اکتحال آن جهت بیاض و تنها یا با عسل طلای آن جهت قیام قوه با عسل و سر آن جهت خنازیر و ابریه خصوصاً با عسل و خون آن
گرم گرم جهت حکه و جرب و منع آبله اعضای سوخته و بساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل اورام و استسقاء
التیام زخمها و با موم و روغن گل گداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثالیل و بحثم اثر که توته نامند و سوختگی آتش و احسن مجرب ضماد
خصیانیده آن جهت انفجار خراج و دمل مجرب شراب استخوان سوخته قرقی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر آن جهت داء الثعلب
طلاء مغسول محرق آن حابس اسهال و در ایام وبا و طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جایز نیست و غلیظ تر و کثیر الفضل
و بطی الهضم تر از لحم معز است و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل آن هرکه اراده تبرید بدان کند در آنها طبخ نماید و یا با قراقروط و یا کشک و یا سماق
و یا با آنها بخورد **فصل الضاد مع الباء الموحدة ضب** بفتح ضاد و با موحده مشدده لغت عربی بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید
گوه عنبر آن باشد **ماهیت** آن حیوانی است کوچکتر از گربه و ما بین ستبر و زرد و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه به درخت سرو **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و ما بین درل و حرذون است در حدت کیفیت **افعال و خواص** آن گوشت آن مقوی باه و جایز نیست محرور المزاج
استعمال آن جهت آنکه مکرب است و عند الاحتیاج باید که با سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیرهٔ کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطبوخ
با کاسنی و مغز کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب در ان و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش
با سرکه اگر قوی باشد و با آب اگر ضعیف و ضماد مشق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی طلای پوست سوخته آن مورث بیحسی عضو است حتی اگر
قطع کنند صاحب آن متألم نگردد **ضبع عرجا** بالفتح ضاد و ضم با موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون را مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربی است
و حل و جعار نیز گویند و کنیت آن ام عامر است و بیونانی قسمیه و بسریانی بذنا و بفارسی کفتار و بهندی جرکه و بجو و بدکهی ترس نامند **ماهیت**
آن حیوانی است بزرگ مانند گرگ و تنومند میباشد و در رفتار و دویدن لنگی میکند و در وجه تسمیه و لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب
ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا لنگ گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر است خصوصاً دو آن گویند بسبب خبث
خود را چنان می نماید تا مردم و حیوانات دیگر ایذا رسانند چون پیر گردد اعرج شود و آنرا اسقف با عرج و مونث آنرا العرجا نمود و اند و آن حایض
مانند ارنب میشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوه و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در دو نری
استفاده می نماید و در هنگام مادگی نیز اید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار از حنظل میترسد اگر شخصی در دست بگیرد ازان
میگریزد و نیز از خواص آنست که اگر سگ در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود که سایه بر او
در هم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد و کفتار او را ببرد و در روز بسبب گرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و گوشت آن حرام است
نزد امامیه و ابوحنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن
آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در ان که زنده آنرا دست و پا بسته در دیگی بزرگ دهن گشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد که تا پخته شود
نخود و ادویهٔ مناسب نیز در ان باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود و لیس جماق موده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در ان نشیند کنند
و علیل در ان نشیند اما باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آن زمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و کزاز
و استرخا و عرق النسا و النقرس و فالج غلیظه مفید و در قرابادین آبزنات آن مذکور شده و بدستور تدهین آن که در آب با دهان مناسب طبیخ داده
جهت امراض مذکوره مفید و خوردن گوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه و سوداویه و درد رنگ رخسار و اوجاع بارده و خوردن خون آن

خون آن رافع جنون و خوردن بمقدار سه درم از جگر گوش آن مورث جنون و زهره آن بمقدار سه درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر ریه مصلح آن عسل و اکتحال آن جهت تحلیل بیاض و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی اهداب نابت مانع رویدن آن و با موزن آن روغن انجوان که در ظرف سر بسته در سرگین دفن کرده باشند طلا نماید بر بیاض عین و نزول آب در ان هر ماه دو روز از ایل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته آن نرم اکتحال جهت روشنائی چشم و زهره آن نزول آب در چشم را نافع و لتقویت چشم نماید و طلای زهره آن با پیه شیر جهت جلای بشره و ازاله کلف و آثار خوردن در پوست آن دافع گزیدن سگ دیوانه و گزیده شده از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را بان پیمایند مانع فساد آنها و فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن با زیت جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آن تا اجزای آن بسایند بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر دارد و از زیاده آن بکشش مورث ابنه است و بستن پوست صنیع ماده بر شکم زن حامله مانع سقاط آن و طلای مغز ساق آن با زیت الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه عدار نده آن و خصیه نمک سود آن بقدر یک مثقال با آب گرم جهت درد جگر نافع **فصل الضاد مع الجیم** ❊ **ضجاج** بفتح اول و جیم الف و جیم **ماهیت** آن صمغ درختی است خاردار شبیه بلبان مایل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و در شستن جامه کتان بهتر از صابون و زرد و ترسفید میگرداند و بعضی سر بدان میشویند و بکثیرا و سم هر جانیست که بلیور و سباع مانند خروع و قیت دفع سمیت از خود بدان مینماید **فصل الضاد مع الراء المهملة** ❊ **ضرو** بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی نوعی از قسوس لسبر یا صرا در بری و قتاشیس و بفارسی درخت کنجد زدی و در حجاز و بکبیر گفته که بفارسی نیز گفته اند که درخت کانکور انامند و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان گویند و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مایل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه بزرگتر از آن و چون برسد خاردار و برگ آن سرخ گردد و منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها ست و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم شده و آهسته آهسته بزرگ تا بقدر خربزه گردد و از ان لبنی الزج سیاه شبیه بقیر و نرم گردد و صحیح آنست که درخت آنرا کمکام و صمغ آنرا حصی لبان حاوی مانند بعر و بدان خوشبو شبیه بمصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید مایل بسرخ و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحاء مذکور شد **طبیعت** شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص** آن در ان جذب قوی است و جهت سرفه بارده و سیلان رطوبات از دهان و رحم شرب آن و فرزجه و نشستن در آب مطبوخ آن که ضماد کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارده و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازاله بلغم و شقیقه آن چون بار و روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و ذرور آن جهت قلاع و لثه و عصاره آن مقوی قوی و بدستور طبیخ اطراف تر و تازه آن مخرج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بقدر نیم رطل جهت رفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آنرا بقدر یک قبضه بسوزانند و کوفته آنرا با آب بکوبند و طبیخ دهند و صاف کرده ضماد و حب و خاصر بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مغص و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و طلاء بدل آن روغن آن روغن حب البطم است و زیت و رجوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح معده و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه می آورند آنرا رب الصفر و نامند و درد دهان نگاه داشتن آن در حال درد آن را تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوها داخل مینمایند **ضریع** بفتح ضاد و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد **ماهیت** آن برگ نباتی است مدور و مجوف مایل بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جلوس در طبیخ آن و بدستور

نقول آن جهت درد مفاصل و طلای آن با ستور تستسن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات
سریع الاثر و اگر بیند چون ستور از ان بخورد هرگز فربه نشود و جناب قدس الهی در صف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی **لیس لهم طعام الا من ضریع** بیان
آن در تفاسیر مذکور است **ضریع** بفتح ضاد و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند **ماهیت** آن معروفست و آن عضو عصبانی
قلیل اللحم است که در ان شیر متکون میباید از برای خوردن بچه آن و بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین
آن بر عکس آن **طبیعت** آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت جوهر خود و با رطوبات بسیار **افعال و خواص** آن چون نیکو هضم یابد
صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای مبرودین و مرطوبین مصلح آن افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آن
و محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول و زیاد کننده شیر پستان و جهت دفع خمار و کسیکه در معده او شراب با اخلاط ماده صفراوی یا
موجود باشد **فصل الضاد مع الغین المعجمة** **ضغیوس** بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله
و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است بفارسی سنجه نامند **ماهیت** آن
قثای کوچک و خربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از ان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از ان در زمین است سفید و شیرین
افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و جهت نیکوئی طعم
و ماست داخل میکنند و منبوذ **فصل الضاد مع الفاء** **ضفدع** بفتح ضاد و سکون فا و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی
بک و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند **ماهیت** آن معروفست حیوانی است که در زمینهای نمناک و آبهای ایستاده و جویهای بسیار هم میباشد
بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است **طبیعت اقسام** آن در سوم سرد و در اول خشک و مثل
آنست که خالی از حرارت قویه نیست **افعال و خواص بحری** آن مسموم است از قبیل دفع فاسد بافاسد و مطبوخ نهری آن جهت درد
و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و مثال آن و سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها حتی ضماد و ز سوخته لحم آن و بازفت
داء الثعلب و طلای آن قالع دندان است بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم حیضا و نفوخ آن قاطع رعاف و بستوه
طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون از ان مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ان ضفدع را بریسمان ببندند و کسیکه الماس خورده باشد
بلع کند پارهای الماس بان چسپیده برآید و چون اطراف و جثه آنرا انداخته با پیه گرده بز مهرا پخته روغن آنرا جمع کنند جهت لقوه بسیار مجرب دانسته اند
و قسمی از ضفدع که در بلاد انجا بهم میرسد بسیار کوچک چون آنرا با موزن آن دانه عنبه بنوشانند کحال آن جهت نزول آب از مجربات و مطبوخ
آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا ابدو نصف شق کنند یکی از آفتاب و یکی از سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه
مداوای آن و هرکه ضفدع او خامی سبز یا زرد و یا سیاه از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد او را ورمی و قذف آن عارض گردد
سیاه و کمد شود و لباست که متورم گردد و قی و ورم حشا و درد دل بهم رساند لیس هر دو گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها او دلالت
... و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی نمودن با آب و نمک و آب شبت مطبوخ با
تنقی حاصل گردد و بحمام رفتن و نوشانیدن سکنجبین و اسفیداباجات با دارچینی و دوا الکرکم و دوا الالک و آشامیدن شراب و هرکه خلاصی یابد از ان
کم است که او را استسقا و یا سقوط اسنان عارض نگردد **فصل الضاد مع المیم** **ضمران** بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف
و نون و آنرا ضمیران و ضوران و ضومران نیز نامند **ماهیت** آن اختلاف است اکثری آنرا شاهسپرم شیرازی دانسته اند و رنگ آن
سبز است نه چون کرمانی و بعضی نوعی از ریحان نهری و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه بسیار میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی
نوعی از شیح که صنفی از قیصوم است نابت بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص**

آن کثیر المنافع از برای امراض بارده در کام ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج ست

باب شانزدهم دربیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله ست * فصل الطاء مع الالف *

طالیسفر بفتح طا و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و راء مهمله **ماهیت** آن اختلاف بسیارست بعضی گویند آن پوست درختی ست که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی کمی و استقرو و چون کهنه گردد مائل بسیاه شود و گفته اند عروقی ست باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد بوی آن شبیه ببوی زعفران با عفوصت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن برگ درختی ست باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ **طبیعت** آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند **افعال و خواص** آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس اطلاق و اسهال و بواسیر و قروح معا و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاهداشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده و بواسیر مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن اهیل و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن آن ساذج و گویند اهیل بقل است و آن مضر ریه مصلح آن عسل ست **طالیقون** بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی ست و بعربی صفر و بفارسی مس ست و رومی عتاب را نیز گویند جهت آنکه در معدن مس بهم میرسد و بعضی صناعت البشری **ماهیت** آن مصنوع و غیر مصنوع می باشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه برنج مصنوع مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن بآتش و کوفتن بمطرقه سیاه نمیشود و بجلا اسائر اقسام مس مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته در بول گاو که در آن اشنان سبز و توتیا نیز ریخته باشند فرو برند و چون قدری خالص شود اضافه آن کنند آنرا نحاس صلبی نامند و گویند جید است متخذ از هفت جسد که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کالی نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیت و چون سنجاق ازان سازند و موی را ازان شانه کنند دیگر بر نیاید و چون خلال از آن سازند و ریسمانهای ازان خلاص شود و چون گرم کرده در آب اندازند و هیچ حیوان ازان آب نخورد و چون ازان آئینه سازند و بجای تاریک صیقل نمایند و هر که در آن نظر کند رفع علت آن شود **طاووس** بفتح طاء و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند **ماهیت** آن طائریست معروف خوش رنگ با الوان مختلفه و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد بلند کند و آواز آن شبیه بآواز گربه و آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظر از ماده و دم ماده آن کوچکتر و ماده آن در سالی یکبار بیضه گذارد **طبیعت گوشت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لعاب آن سلب غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده ست و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن تخم و بیضه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سه اب بخته باشند جهت درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و بدستور نطول آن و طلای بیه آن بر ذکر و مقعده محرک باه و طلای بیه گداخته آن با آب و سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلاء خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بهم اکله باشند و طلای سرگین آن با توت جلا ر بسیار و جهت ثآلیل و برفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنگ برص سفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ بتنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و ذوسنطاریا مزمن و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و در سوخته آن بلحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جلای آن و گویند چون دنبالهٔ آن را در کوزه لسنوانند از صد مثقال آن قریب بیک مثقال قطره شبیه بطلا بهم میرسد و کحل آن در رفع بیاض عین و امراض آن از مجربات ست و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن همچنین گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز پس پاک نموده شسته با سرکه مهرا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند برقص و فریاد آید و نظر کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آن است

۴۰۳

فصل الطاء مع الباء الموحدة

طباشیر بفتح طا و با موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بهندی بنس لوچن و بنا کهیر نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بگرد مانند که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی تر له بانس نامند و از نی خوتیر و از نی کلان باریک تر و بار نکتر و گره های آن دور دور تفاوت دو دست میشود و در طرف زنگبو و نواح سهلت که در سمت مشرق و شمال در شده آباد از نیها واقع اند بسیار بهم میرسد و در بین ملک کاغذ با دار ازین نسبس میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن افتاده باقیمانی آن خود بخود شگافته و یا مردم شگافته بر آرند سفید شبیه نشاسته کرده و استخوان نرمی است و چون در آب انداخته سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد این بهترین اقسام است و این اجزای منس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شگافته شدن با خوب منعقد نشده آنرا کوبیده خمیر کرده قرصها سازند سفید خمیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و سفید شکر گاهی بر باد سهو آتش در میان آن میرسد و یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر بر آمده و بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته و کسته افتاده میباشد بعد سرد شدن از نیها طباشیر خوب آنرا جیده بر آرند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده موجود کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده گرفته اقراص بسیار تند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بو رقیت و حدت نیست و اکثر با گره استخوان مخلوط ساخته و میل کوفته مینمایند و فرق بتجربه است **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال و موی حار و محلل و مجفف رطوبات باردهٔ مزمنه معده و جهت اورام حار و چشم و خفقان و غشی و تقویت احشا ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و علقه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح حصوص بثور و قلاع دهان اطفال شربا و ذرورا و تنها یا با تخم برگ گلسرخ و نبات سفید و ذرورا آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش با سکنجبین جهت رفع توحش و غم و کرب و التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب **المضار** آن مضر باه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلح آن صبر یا عناب یا عسل و مصلح آن در سردی تعدیل آن زعفران **مقدار شربت** آن تا دو درم **بدل** آن بوزن آن تخم خرفه و بوزن آن سماق و گل مختوم صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن گل ارمنی مصری خشخاش و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی و بوزن آن تخم خیار زه و چهار وزن آن بزرقطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حبوب و سفوفات و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت

طباق بضم طا و فتح با موحده و الف و قاف بلغت اندلس طباق و بمو یا توتیرا و بفارسی ابیر غم بیابانی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اندلس قبل از آنکه نافت یافت شود بجای نافت شبیه آن استعمال مینمودند و در خوابهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن اندک بلند تر و لزج کثیر و نازکتر و مزغب و با چسپندگی و بسبوکت و کراهت رایحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق بستن بتحریر را غبت بیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر نیم ذرع و برگ آن نرم زود شکن و گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو و با اندک شیرینی و این کریه الرایحه نیست **ماهیت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا دو سال میماند **افعال و خواص** آن گل صغیر آن مقوی کبد و جهت ادرار آن و تفتیح سدد و ازالهٔ تهییج حادث از ضعف و اداررار و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصارهٔ گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برقیق و جهت یرقان و عسر البول و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و حمول آن معد ادرار است **شربت** آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در زیت طبیخ دهند و بر تشنه جهت نافض و قشعریرهٔ حمیات در ربع نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صلابت و جراحات و نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و بازیت جهت کزاز و رفع بهیاد جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص...

جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک بدستور تدخین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صفتی از ان که قریب باب میرود و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و دران طولی که بدست بجسبت و ثقیل الرایحه تر و بدبو تر از هر دو صنف و ضعیف الفعل تر از هر دو ست طباهیج درقرابادین کبیر مذکور شد

فصل الطا مع الحا المهملة **طحال** بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربی ست و بفارسی سپرز و بهندی تلی بهندی تلی بکسر تا و لام مشدد و یا مثناة تحتانیه **ماهیت** آن معروف ست که عضویست از نرم سخیف کبود رنگ و واقع در جانب چپ بر قلب آن اوعیه سودا متولد در کبد ست برای تنقیه آن قدری را از ان جهت دفع فضول از معده به فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از ان در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کتب فن طب مذکور ست و تکون آن از دم سودا وی ست و آنچه میگویند که در اسب طحال ندارد درست چنین نیست مانند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل ست برای سرعت حمله و در اسب علامت جرأت و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی ست جهت آنکه روا رت آن کمتر ست از حیوان پیر و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر ست و طحال طیور بدترین همه **طبیعت** آن بارد یابس **افعال و خواص** آن لطیف المهضم ردی الکیموس مولد خون سودا وی و دیر هضم و خون خشک آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح روا رت آن خالص نمودن از عروق و بار و عن بسیار و نبه و بهیخ و بالای آن شراب قیق آشامیدن ست بدآنکه طحال از اعضای مفرده ست یعنی در بدن هر حیوان از یک طحال بیش نیست لیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شگافتند در جوف آن پنج عدد طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سگی را بریده برآوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود

طحلب بضم طا و سکون حا و ضم لام و با موحده بر وزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده و بر وزن زبرج لغت عربی ست و بسریانی طحلیا و بیونانی ادسیون و برومی بردیا و بفارسی جغزاوه و جامه خواب بک نیز گویند و بشیرازی جل بک و به اصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف و بنگالی ست کسیکه آنرا بهندی کنجال دانسته محض توهم ست جهت آنکه کنجال طحلب البحر است که خزار البحر باشد طحلب الماء **ماهیت** آن سبز ست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده که آفتاب برآنها تابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون میابد و سه قسم میباشد آنچه مستدیر و از هم متفرق ست مسمی بخزاز الماء طحلب الصفی ست و آنچه مانند ریشهای متصل بهم و بر لب جویهای آب بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند نمد باشد ضروع الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون میابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون میابد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و با قوت قبضیه و قبض نهری آن زیاده از بحری ست **افعال و خواص** آن ضماد آن منتهای و یا گرم جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و با دسرخ و تحلیل اورام حاره و تبهای حاره و فتق اطفال چون در روغن زیتون بجوشانند و طلا کنند عصبهای الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلع نمایند و اگر آن بالا ان بجوشانند بو کنند داء الحراج و کلوی جسبند مجرب ست آشامیدن خشک آن جهت اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن بمقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و فلفلی ثناکوی خشک که همراه با آب غلیان نرم سوده جهت استسقای شبیح نافع و برای جهت طحال حادث از کثرت آب خوردن بقول نافع تا که دفع گردد و هر چه بر روی سنگهای دریا تکون شود بسیار قابض طلای آن جهت سیلان خون ضماد است

فصل الطا مع الخا المعجمة **طخشیقون** بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند یعنی قوسی ست **ماهیت** آن دوای سمی ست از جمله سموحات که در بلاد ارمن پیکان را بآن آب سیاه زهرآلود کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه برگ کبر و بیشتر و لعابیت **افعال و خواص** آن ضماد آن جهت قویا نافع و گویند حلیت با در زهر است شربا و ضماد کردن بر موضع جرب آن

فصل الطا مع الراء المهملة **طراثیث** بفتح طا و را و الف و کسر ثا مثلثه و سکون یا مثناة تحتانیه و ثا مثلثه یعنی زب الارض و زب الریح ست و زب بمعنی ذکر ست **ماهیت** آن نباتیست ختنی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید سبا و گیاه آن مانند برگ پیچیده و منبت آن بیشتر نخودزارها و در زیر درختان و سرخ آن شیرین طعم و بعض ناکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال

و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دافع ورافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و لتقویت مفاصل و سترخای آن
و ضماد آن چون با شیر بز تازه دوشیده و طلا کنند منضج دبیله و بیا بادوج است گاه و بیا شامند جهت استسقا معده و کبد نافع مضرت ریه مصلح آن شکر و بحشخاش جلد و مصلح آن بز قطونا
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرط نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی
را اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند **طرشقون** بفتح طا و را والف و شین معجمه و فتح نون و با و آنرا حشیشه و عشبة الحجول نامند **ماهیت** آن خلافی گفته
نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه برگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه برگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ ساق آن
تا قریب بیک ذرع است و بر بالای آن شعبها کوچک و بر اطراف آنها تخمهای ریزه و گل طباق با گل سکاعی و قرع آن سفید شبیه شعبها بسیار ضعیف و دوم نیز شبیه اول
و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و باریکتر و شاخها و شعبهای آن زیاده و منبت آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**
خواص اول آن کیحال صحار و آن رافع باصره و اخراج آن مرقوی الحجول و نشامیدن عصیر برگ آن دافع نفخ و سعفه کند طحال و استسقاء و جمیع
دوم نیز جهت نفع باصره قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا عشبة الحجول نامند **طراغثون** بفتح طا و را والف و ضم غین معجمه و ضم ثا مثلثه و سکون واو
و نون **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن شبیه
شاخی است و برگ آن شبیه نباتی که زعفران ثمر آنست و شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است
که در میان گندم میروید و آنرا اشاحات می نامند و قلافا گفته که شاخی است کوتاه و بسیار سبز که دو برگ نازک باریک طولانی میباشد و دو یا سه برگ
آن طولانی تخلیظا غبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بحب القطن و در میان آن تخمها و آنرا میخورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن
شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند **افعال و خواص** آن اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان
طراعیتن بفتح طا و را والف و کسر غین معجمه و سکون یا و شاه تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغاین و بعضی ستومونین نامند **ماهیت** آن نباتی
کوچک است که در زمین ریگزار میروید برگ آن خوشه دار با دو کمتر از آن و بی برگ شاخهای آن ثمر ریزه دانه گندم شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز و گویند **طبیعت**
آن گرم و خشک سرد و خشک نیز گفته اند و با قوت قبض **افعال و خواص** آن آشامیدن دو دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات
رحم و سیلان نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب یا اقراص ساخته نزد حاجت استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را والف و کسر غین معجمه و ضم یا مثناة
تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی شبیه بتیس جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند تیس میباشد **ماهیت** آن دو قسم است
یکی برگ و برگ و ساق آن مانند سقولوقندریون بالاند که بعضی صمغ آن مانند صمغ سرخ و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچکتر از آن و در سواحل
دریا بهم میرسد و بی برگ و بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندمی و بر دو سر آن باریک **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن کمیقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین و شرباً و حمولاً و ضماد آن جاذب خار و پیکان از
بدن و کوچک آن قابض جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شرباً و از دانه آن تا دو دانه نافع است **طرخون** بضم طا و فتح را و
سکون را و ضم خا معجمه و سکون واو و نون معرب ترخان فارسی است و بسریانی طرخونی و بر و او رسیطون و بیونانی سیسنه نامند **ماهیت** آن
نباتی است معروف و در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و جرجیر که تره و برگ و مانند آنها
با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی میباشد و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و در طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت
و اندک حلاوتی است و خائیدن آن ناشتا تنهائی فی الجمله خدارتی در زبان بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله
بتنها میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نورسته تیل ترش بلدی که بهندی اکت بیل و کوتهه نیز نامند فی الجمله شبیه بآن است ولیکن حده
قلیل تر از آن

طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر و تازه است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص بری

آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره **افعال و خواص** آن محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مقوی معده و مشهی و مجفف رطوبات

رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مغیر ذائقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی العاب خاییدن در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح مواد

وبائی و طاعون و چون آب تازه آنرا با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله حصبه و منع تحلیل و بائیه نافع و آشامیدن آب لعابی آن

آن لذید نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و سعتر

فعل آن را نایست **طرفا** بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاو و بسریانی عراد و بیونانی ارلیا لوسا و بعضی گفته

بیونانی موریقی نامند **ماهیت** آن چهار صنف است یکی درختی است عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی

بهی مائی و درخت آنرا سال نامند و دوم درخت آن نیز عظیم شبیه باثل و این صنف بری است بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید

مائل بسرخی و در خوشه و نخل یعنی زنبور عسل آزاد و ست میدارد و ثمر آن مانند مازوی العطریت و خوشبو و بهندی این را برئی مائی گویند و چهارم ثمر آن

با گل بهم میرسد و بقدر درختی است و سرخ مائل بسبزی و صمغ آن با آن رنگ مینماید و این صنف در بلاد عراق و فارس بسیار شود و گفته اند و

میباشد بزرگ و کوچک برگ آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء المثلثة مذکور شد و کوچک آن

و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مائل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبها بسیار

روید **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص** آن قابض با اندک قوت تجفیف و رادع

و محلل و طبیخ بیخ آن بازیت جهت جذام حادث از ورم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفرا

دران و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر که برودرسی و بخشقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و

آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و منع سیلان و تجفیف رطوبات آن مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ آن

و با تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده بنوشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و نواسیر

و بستن بر دان جهت رفع سیلان حیض که نیز نافع و برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا

با اشق و سکبینج و بیخ کبر و صبر و سنو و نمید و بدان جهت طحال و در زور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن

جهت زکام و اخراج زلوی در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گفته اند که بخور برگ آن سه دفعه ساقط کننده دانه بواسیر تا لیل

و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخاء و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث

الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد مواد گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب و طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال سفید بدل آن

اثل است **طریخ** بفتح طا و کسر را و سکون یا و مثناة تحتانیه و خا معجمه آنرا تاریخ نیز نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر

اندک زیاده بران و تا دو شبر نیز و پهن و سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و در رود فارس

و بحرین و بعض سواحل بنادر مانند هوگلی و غیره بهم میرسد فلس دار و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا نمکسود نیز مینمایند و باطراف

می برند **طبیعت** تازه آن گرم و خشک در اول و نمکسود آن در آخر دوم **افعال و خواص** آن مشهی و مهیج باه و مقطع بلغم معده و ملطف

سودای غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه و مبرودین و مرطوبین نافع و در بعض امزجه ملین طبع و در بعض حابس مینماید مضر محرورین و بهترین

استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نموده و تناول نمایند و بعد تنظیف تمام از فلس و احشا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن

بهتر از نمکسود است **طرفدوس** بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله

ماهیت آن دلیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و کماذریوس و برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود در بلاد قلیله کثیر الوجود است **افعال و خواص** آن جهت نهش هوام نافع است **طرفولس** بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن قطعهای لطیف نافع است جهت جبا د و طحال و گفته اند خشک است **طرلیفلن** بکسر طا و را و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق **در ماهیت** آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات حشیشة العقرب و بعربی مرادار و حومانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخهای آن باریک سیاه و شبیه بافرخ و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد گل آن بنفش و رایحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مایل بپهنی و بازعب و مستعمل برگ و تخم آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن و از برگ آن سه مثقال تنهائی یا با سکنجبین جهت ازالهٔ صرع و شوصه و ابتدای استسقا و درد رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سبرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ و بیخ و عصاره آن را بهنش هوام ریزند درد آنرا تسکین دهد و بدستور نطول طبیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم بپاشند درد و جرح کند و بگزد و بخور دادن آنرا آشامیدن سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن از اد و یه تریاقیه در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کثیرا است **طرلقدلیون** بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة عناقید **ماهیت** آن نباتی است بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل از آن کوتر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و عطر کرده بسکر آن زنجبیل تر بر دارند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و دفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال البطن و ادرار بول مقدار شربت آن تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است مقدار بدل آن مثله از ادویه سمیه نزد اهل هند و آن امر با فلن نسبت داده اند از جالینوس این دوا را ذکر نکرده **فصل الطا مع الفا طفشیل** بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بلغت عرب نام است **ماهیت** آن عدس مقشر است که در سرکه بجوشانند و از اغذیه قدیمه است **افعال و خواص** آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع مواد حیض و لین الیاف نافع مضر امراض سوداوی و اعضاء عصبانی و قاطع باه مصلح آن شربتهاست **فصل الطا مع اللام طلح** بفتح طا و سکون لام و حا در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بیخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد **طلع** بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند **ماهیت** آن شکوفه درخت خرماست در ابتدای ظهور و چون بمقدار یک شبر یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی لی سرو دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آن غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای آن از جو خرد تر و بر آن گردی مانند آرد پاشیده ظاهر گردد و برآید و بتدریج دانهای آن بزرگ و رسیده و آن غلاف خشک جدا گردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از آن برآمده را ولیع و بفارسی دانهای آنرا غوره خرما و آن گرد را کشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را تا ماده نر نمند لعبد از آنکه دو سه دانه ثمر نر آنرا در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و بحجم بنشیند و از ابتدای غورگی تا انتهای ثمری مراتب او را بسط آنرا تا مهای بسیار او در ثمر الکثری مذکور شد مصنف کفری در حرف الکاف مع الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین دانهای شیرین رو میدهد با شد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و

ونزف الدم نافع و نیز مضغ و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن جز بها و گوشتها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و عود و فلفلی و جلنجبین
و با عسل کشنیز آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه و لهذا الغبا مجرب با مردان محرک شهوت زنان است **طلا** بکسر طا و فتح لام والف ممدوده **ماهیت** آن
آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آنرا میفتخج نامند و بعضی حراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن
بیشتر یا کمتر برود و غلیظ مایل برب گردد و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران در رقت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص
میدارند و بعضی مثلث را **طبیعت و افعال و خواص** آن نیز قریب بخمر مثلث است و ذکر یافت و می باید بدینجا **طلق** بفتح طا و لام و قاف در آخر
و سکون لام هم غلط است و کفشیر نیز آمده و معرب از تلک فارسی است و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسر یانی جبسنا و کوکبا از جا نیز گویند و بیونانی جیسمار و فاون
و مسطر و معنی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی عو قوطیه و بفارسی ابرک و بهوئل نیز و بهندی ابهرک نامند **ماهیت** آن جسمی حجری است سکون که از زیبق خالص
و کبریت قلیل است که بر ارضیت و یبس و اصل انعقاد آن بر شود و بر صنف میباشند یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق
صفایحی است که توبتو ورق ورق گردد و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مایل بسیاهی سنجابی و بعد از آن در خوبی مثلث است و آن در سفیدی
و نازکی کمتر از یمانی است و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیگردد و در رنگ آن بالکمودت و نیز گفته اند دو صنف میباشد صفایحی و ریشی
و رقیق میگردد و دوم مانند سنگ جص معدن آن جزیره قبرس است و در مدینه معدن آن بعض جاهاست مانند نواح عظیم آباد و میگویند که اجیانا در بعضی قطعها آن قلیلی
سیما بر می آید مستعمل از آن محلول است و چون تنهائی احراق نمی یابد لا بد بالاید با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور جلب و حل و احراق آن
در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اشامیدن آن با دویه مناسبه
جهت اسهال و نفث الدم و نزف الدم ... اعضا و رحم و ذوسنطاریا و قرحهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و منسول آن با آب
بارتنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و کثرت بعید ... و طلاء آن جهت قروح رطبه و تقشیب اعضا و عصب و اورام حاره و پستان و خلف اذن و بوسیر و حکه و جرب
و اکثر سایر امراض اعضا و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد ... موثر المفاصل و انشا سیلان آن متعلق با حفظ و مضر سپرز و گرده و مصلح آن کثیرا و تخم
کرفس و **مستعمل** آن عسل و انفع نسبت آنست با عضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلول آنرا مانند غبار سائیده و مکرر با آب خالص
غسل دهند و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون هم آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا ... ایا
و با زنگار زمردی رنگ و با عصفر فستقی رنگ گردد و چون با شب یمانی و خطمی سحق و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش شود
داخل سناطلق بامنفلی قلیلی سیاه بر گاه دبانیک نهند شود و دستور جلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت **فصل الطا**
مع الیاء المثناة التحتانیة طرفا بفتح طا و سکون یا و فتح را مهمله و الف و فتح نون و نا و الف و نیز شور نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست
مانند قطر بر کمتر از آن و در شب مانند چراغ سیدرخشد و تر و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع میگردد و از طرد فنا سقنیغ قطعها سرخ و رطوبت
بدبو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالیکه باران بسیار شود بیشتر میروید **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال و خواص** آن تعفن از آن
خناز نشد و از سموم قتاله و قویه است چنانچه بوئیدن و لمس ممنوع دن آن و اجتناب از آن واجب **طین** بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی حیتمار
ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حر یعنی خالص است که ... شور و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا از این جهت نامند و بفارسی
خاک رست نامند و بهترین اطیان آنست که از آب شیرین جاری ... باشند و طین نیل مصر بهترین اطیان انهار است **طبیعت** آن مطلقا سرد و خشک
و خاک ... و خاکی که در میان نمک هم میرسد ... در زمین ... و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند
افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض مجفف و جالی ... حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب گرمی معده و مقوی اعضا است چنانچه
... بسیار حرکت ... تنهائی ... آن جهت سل و نفث الدم و سیحج معا و کرم در ...

ودرازیج وسموم هوام وتحقیق تیران جهت سنج بها وطلاء آن جهت هش افعی کلب کلب با سرکه ودمگل برنج جهت تحلیل ورم حار وچون خاک حرا را آب
شیرین سرشته خشک نمایند ودر آبهای که بو شور حل کنند وبگذارند تا ته نشین گردد وبعض شیرین وصلاح فساد آنها نماید وچون با آب تلخ شور مخمر نموده عرق
کشند عرق آن شیرین برآید وخاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلاء آن جهت استسقا وتقویت اعضاء مسترخیه رطبه وبا سرکه جهت گزیدن هوام سمی
وغسل سر بدان منقی اوساخ آن مقوی موی ودراز کننده آن وخاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاق بسیار مجفف ومنقی بشره وجالی بهق
ورافع خشونت بدن وحکه وبا سرکه جهت گزیدن زنبور وباقیر وطبی جهت خنازیر وتحلیل صلابات وطلاء خاک تنور با نمک وسرکه جهت رفع کجلی سر واشتعال مجرب وخاک
در نمک مدتی مانده باشد وخاک ظروف گلی که در آن نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده وانفجار دمامیل ودبوبات ونفع دباحول تر ویابس ودیاکا ومحلل استسقا وضماد
کاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب وهوام وتحلیل اورام حاره وچون گلاب بران پاشند وبویند مقوی دل ودماغ ورافع خفقان وغشی والتهاب عرق کاه گل
که با گلاب وعرق گاوزبان وامثال آن کشند جهت تقویت قلب ونفع خفقان وضعف معده حار بسیار مفید وطلاء وضماد خاک رودنیل که هنگام زیاده شدن
آن میکند یعنی آب خشک شده باشد مقوی اعضاء ومحلل اورام مزمنه ورافع استرخاء ولاغری حادث از کثرت نفث الدم ومداومت بسیار خوردن طین
وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه واله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلث خصال یورث الداء ویعظم البطن ویصفر
اللون وقال صلی الله علیه واله ایضاً اکل الطین حرام علی کل مسلم وقال ایضاً من اکل الطین فمات فقد اعان علی قتل نفسه ومضر اصحاب حصاة ودیدان
ومضعف احشاست **طین الابیض** **ماهیت** آن خاکی است سفید رنگ با ضرورت ونرم اندک چرب با چسبندگی که در بعض اراضی حفر کنند [illegible]
باشد خصوصاً در زمین کوفه وحجاز بهم میرسد وآن رنگهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه بطین خراسانی **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال و**
خواص آن جالی چرک موی سر چون سر بدان بشویند وجهت قروح مزمنه ودمامیل تحلیل اورام حاره وتسکین التهاب وطلاء نافع ودر سایر
خواص مانند طین خراسانی است **طین الاحمر** طین مغره است که بفارسی گل سرخ [illegible] وبهندی گیرو نامند گاهی آن را طین فارسی نیز نامند **طبیعت**
وافعال وخواص آن در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **طین الاخضر** بفتح همزه وسکون خاء وفتح ضاد معجمتین ورا
مهمله **ماهیت** آن خاکی است سبز رنگ چرب بالزجت وچسبندگی که از اردکان که از توابع شیراز است می آورند ودر بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد وسرخ
وسفید میباشد وبهترین آن سبز یکرنگ خالص آنست **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال وخواص** آن زنان ایران او را بدان نموده دود
داده میخورند ومیگویند جهت طبیعت قلب نافع وشستن سر بدان مسکن حرارت ونرم کننده جلد وموی ورافع چرک وشپش وتشبیک موی آن برسر
وغیره که بران روغن ریخته بشویند نافع است **طین الارمنی** بفتح اول وسکون را مهمله وفتح میم وکسر نون ویاء مشدده تحتانیه نسبت
بسر [illegible] **ماهیت** آن گلی است [illegible] تیره جگری رنگ با نرمی واندک چربی وضرورت که
بزبان بچسبد [illegible] ودر طعم شبیه بخاک نباشد واز ایران وارمنیه آورند وگاه [illegible] نیز بجا اطلاق مینمایند وبهترین آن نرم املس خالص صاف از
رمل چسبنده بزبان طلائی رنگ آنست **طبیعت** آن سرد در اول وخشک در دوم **افعال وخواص** آن قابض ومغری ومقوی قلب
وحابس نزف الدم ونفث الدم صدر وشکم ورحم وامعا ومعده وبواسیر وبول وجهت قروح امعا وقروح وقلاع دهان ومنع نزلات منحدره
بسوی سینه وضیق النفس وسرفه وسل وحمیات وربو حادث از آنها وجهت حبس اسهال شرب آن بسیار نافع ومجرب است [illegible] که دارد وجهت
نیز رادع اورام است وجهت وبا وطاعون چون پیش از حدوث آن چند روز وبا در آن هنگام نیز با سرکه وگلاب اگر تب نباشد والا با آب سرد
بخورند ومرهم آن طلا نمایند آنها یابند ازان وبا اقاقیا جهت کسر عظام طلاء [illegible] جهت حبس نزف الدم کل اعضاء ظاهری وتجفیف قروح
رطبه مفید مضر طحال مصلح آن [illegible] وگلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره وطین حجازی است **طین الاصفر** بفتح
اول وسکون صاد مهمله وفتح فا وراء مهمله وآن را [illegible] نامند **ماهیت** آن خاکی است زرد [illegible] چسبندگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند

در بیابان سکنه انجا بر ان صورتی نقش مینمایند و گویند صورت ثابت است و بعضی گویند النقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چیزیست که بهندی آنرا
بیوری نامند و صلی ندارد زیرا که بیوری چیزیست از دسبک زن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که بآن برگ درخت انبه خام خورانیده و طبخ نموده بعمل آورند
و اکثر مستعمل نقاشانست و مشهور است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس جهت نفث الدم و نزف الدم و عصاب باطنی و قیام کبد
و قیام المعده شرب بهترین اطبا و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع **طین الاقریطس** بسم همزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یای مثناة
تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و اقریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکی است خاکستری رنگ با خشونت و بانگشت شکسته گردد و در قوت شبیه است و از آن
بسیار ضعیف ترین و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تجفیف این از آن کمتر است و لیعاب بران اجزاء هوائیه است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و
خواص** آن جالی بالیع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر گفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت تهیه
رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند **طین الاندلسی** بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یای نسبت **ماهیت** آن گل
سیاه کبودیست **افعال و خواص** آن جهت تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است **طین البجلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن خاکی
سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و خشک با قوت قابضه شدید
و محلله **افعال و خواص** آن طلای آن محلل اورام و با آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست در دی است **طین البحر** بضم حا مهمله و را
مهمله مشدده لقب خاک رست نامند **ماهیت** آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از قیراط می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو
سبک خالص بسیار سفید شبیه بریحان چون در دهن آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن باشند زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر
و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش یک دو شیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین البحر الطین دانسته اند **طین التحکمه** از مرکبات است و دستور
صنعت آن در مقدار دو در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر از آتش و صدمات میمالند ضماداً آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان
و عصب مفید است **طین الخراسانی** بضم خا معجمه و فتح را مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یای نسبت و آنرا طین نیشابوری و طین الاکل و طین
الماکول نیز نامند **ماهیت** آن گلی است بسیار سفید خوشبو و خوش طعم با اندک شوری مضر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن گل دارند
آنرا میخورند و بعضی بریان کرده بخورد داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و بعضا و اطفال بالات بر الواح منبوسیند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با سکلات
شسته مثل و بعضی آنرا با قوامس ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب
ملوحت آن اندک گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن تنقل خالص یا بصول مطیب آن بجهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان
لعاب آب از دهان و قت خواب و رفع جوع کلبی و بثقیه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصاً که تربیت و برورش یافته و بعطر اذخر و قاقله و کبابه و مانند
آنها مجلا کرده باشند مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال و در رفع بثقیه داد و قیه آن با آب سیب و یا ربا آن و با آب طبیخ سعد و با آب سرد اکثار
آن بعضد مزاج و مولد سده و حصاة و مضر معتاد بن است و کبد و استرخا و ضعف کبد و مسالک ضیقه و سنگ گرده و مثانه و لکن مضرات اطیان دیگر نیست مصلح
آن انیسون و تخم کرفس است **طین داغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت
ماهیت آن خاکی است که از داغستان قریب بدربند بلده شیروان قریب ان آذربیجان آورند و الوان میباشد بهترین آن خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از داغستان
قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند اطیان دیگر میشویند و اقراص ساخته و این بنگام سفید رنگ املس و سبک خالص از رمل و سنگریزه خشنه
نرود و در آب گدازند و میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن معرق قوی
و رافع خفقان و غشی سمیت اخلاط و تب و بائی حادثه از اخلاط و در سایر افعال قوی تر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این را
میخورند خصوصاً زنان عراق و مصر ولکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آن است **طین الدقوقی** بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو

و کسر قاف و یا و بنسبت ماهیت آن خاکی است که تا حدی دو قی بلزوجت و رنگ و بو و رنگ با یبوست تو ی جیحان آن سفید رنگ صاف املس جاذب اللسان و مل سنگریزه و ز و ب
گذارد و در آب بطی است بهترین انست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه مانند گل حرا است افعال و خواص آن مجفف و قابض حابس اسهال و ناشف رطوبات
معده و اورام مرکبه و ماء و درائی کشند با و ساخ بدان و مسوتر با و طلاء و بخورات و زنان معتاد بخوردن اطیان بیشتر این را میخورند بجای طین خراسانی و لکن مسدد و مغص
انگه بسبب آنکه حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است مالای آن و خوردن شیرینی بالای آن
و با آن بسیار مضر طین الرومی بضم را مهمله و سکون واو و کسر میم و یا و بنسبت ماهیت آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مائل بکبودی و خوشبو
و آن نوعی از طین قبرسی سفید است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و رادع ورم و حابس
خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموس بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس گویند که نام
جزیره ایست و بسبب آنکه در شاموس میباشد طین شاموس گویند و قیل قاماس به یونانی الایوبی طین الجامی گل سفید نامند ماهیت آن چند صنف میباشد صنفی سفید صاف
املس براق نامعا شبیه بحجر القمر سفیدی که تندی رنگ صافی بجز آن نرم و شکسته و در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطرا یعنی کوکبی نامند و نبادی و ابرک و بجای آن
کهربائی نیز نامند و صنفی بسیار سفید نرم سنگ که چون بر زبان گذارند بچسبد زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی
صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و صقالیه آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و مغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که او ثابت یا
غالب از طین مختوم و اقوی از آن است افعال و خواص آن آشامیدن یک مثقال از مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض دائم و جهت بلند بعرق شر با
و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و خلاف سیلان خون از همه اعضاء دو درم آن با آب و لازکی سرکه جهت قرحه امعا
سریع الاثر و نیز دو درم آن با آب و شرابیکه آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضای رخو مانند پستان و بناگوش و زیر بغل و کنج ران و حقنه
آن با آب بارتنگ جهت دوسنطاریا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و روغن گل
جهت اورام پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم طلاء و خضاب نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است طین صموفی بضم صاد
مهمله و سکون واو و کسر فاء و یاء و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیراز آن
از لعقه سوفی حمید آرند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع اذیت سمیت هوام زهردار و مار شرباً و ضماداً و با خود داشتن آن
سود و در سائر افعال مانند طین قبرسی است طین الفارسی گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند ماهیت آن گلی است سفید مائل بزردی و زود شکننده
بعضی طین جر حبها و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت وجع سر نافع
گفته اند مضر ریه و مثانه است مصلح آن آب سرد است مقدار شربت آن تا دو مثقال طین القیمولیا بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو
و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا حجر الرخام و بهندی کهریمی نامند و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند ماهیت آن سه قسم است
یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن کوه که فور آید دوم مائل به بنفشی و چوب با آن و حب و در شکن که در آب زود حل نگردد و از طلاء و الحسن آن امن و ارزند
و این سرد و خوب است قسم سوم که سیاه و از آن ملسی آرند زبون ترین همه است و لکن شیخ الرئیس گفته که طین قیمولیا خاکی است که بیان قیمولیا
یافت میشود و خیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی سرد و دیگری حاره محلله بعد غسل قوت حاره محلله آن زائل میگردد و بهترین آن صاف سفید
لزج است که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل و قابض و ناشف رطوبات
و ملین معده و مقوی آن و مانع بخورات و حابس اسهال است و ضرب صفراوی و طبیعی نفث الدم و قرحه امعا و تسکین سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض جلد
و با سرکه جهت ورم بناگوش و تمدد اورام حاره و سوختگی آتش مانع آبله آن و تنهائی جهت تفتیح و ما حیل و التیام جراحات و چشمها خصوصاً چشم
سر اطفال و اورام البدان و تحلیل اورام و با عسل جهت ورم زیر مقعده و سائر معتاد مفید هر چند همه طینها محلل اورام اند لیکن این را این خاصیت زیاده

زیاده است و از همه اقوی مجرب معمول آن جهت قروح عسرالاندمال و در سایر افعال مشعر آن طین مختوم بدل آن طین مصری است صاحب اختیارات گفته که در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی می خورند و استعمال میکنند و ربیع ابن اراکی میگوید طین قبرسی بفتح قاف و با و موحده و سکون را گسر
مهمله و یا نسبت ماهیت آن گلی است سرخ جسپنده خوشبو که بزبان جبهه پران ششقه اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند سبز رنگین گردد طبیعت آن سرد و خشک در دوم قوت قابضه معتدله افعال و خواص آن جهت نفث الدم هر عضو و قرحه امعا و سحج آن قدر سحج کبد شربا و حقنا
و بقدر دو درم آن با آب سرد و یا با آب جوشانیده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلا آن جهت تحلیل اورام و شکستگی عضا و کوفتگی آنها و افتادن از جا
بلند مقدار شربت آن تا پنج درم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است طین الکرمی بالفتح کاف و سکون را مهمله و میم و یا نسبت ماهیت
آن خاکی است که از بلاد سود یا آورند سیاه کریه الرایحه شبیه بفحم گویند که از چوب معفون برگیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم است یعنی تاک انگور است
بران بمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید است بی رنگ باشد زبون است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص
آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویانیدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکه است و شربت دو درم آن جهت نزف الدم باطنی
و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه موثر طین مختوم بفتح میم و سکون خا و ضم تا و مثناة فوقانیه و سکون واو و میم ماهیت آن بقول
جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره ملیون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدی است و آنرا منسوب بدیاسن عابد مینامند و خادم و نگهبان آنجا
راهب است و غیر از آن خادم و نگاهبان آنجا ممنوع است دان زن و قیمتی قدری خاک از تلی که در سیاه آنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و جلال اکرام و نیت شفا
آورده در معبد به دستور غسل اطبا آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن را بر آن نموده و در سایه خشک کرده و نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت
یافته و در آن تل سیح و رخنه در سنگ بیت و خاک خالص است و جالینوس گفته که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته و مهر
نمود و گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمینمایند مگر بعنوان قربانی و آنرا بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جانب
دیگر است و گویند خاک پایین آن تل مائل بزردی و باحرقت و خاک تلهای دیگر آن جزیره و دیار آن معبد را آن خاصیت نیست و کم رنگ مائل بسفیدی و بافق
جالیه است و لهذا اعمال آن شایان نیست و گویند بعلاوه آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان بهیئت
ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته تا حال هست و بدستور از آنجا بهیئت سرخ اقراص ساخته باطراف
میبرند و بهترین آن سیار سرخ چرب املس است که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب یا زبان گذارند بچسبد و بوی آن شبیه ببوی سبز باشد
و چون بر جراحت تازه بپاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید است بدان بوی شبیه آن نیاید حبس خون آن
بسرعت نماید خوب نیست طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با قوت ترياقيت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی و نوشته مثل تربت اینان گر در گرم
کمتر میسر آن غالبست افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و معده و مسکن و مجفف و تریاق جمیع سموم و مانع تشنج باسهال و جهت آنکه تابعین افواه عروق
و سالک آنست و دافع اذیت و نجابت آنست بسبب لغزیه و حبس فتیلی زنی با قیمتی که دارد و حبس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل عضو است و جهت
قروح ریه و حلق و امعا و سحج آن و سایر قروح باطنی تنها یا با کثیرا و جهت غیا و خون و تبهای حاره و بائیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه رفع
مضرت سموم و هوا و بائی و آب زبون شربا خواه قبل از انها خواه بعد از انها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و مهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری
و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب و آگیر هم و مثبت آشامیدن و قی نمودن جهت دفع سموم و تحقیق بدان جهت دو استعمال یا در قروح معاید بدستور مذکور
و در ضماد شامه و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابت و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضا
و ضربه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برگ قنطوریون و زخم حیوان و سیر برگ و امثال اینها از برگهای مناسبه لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام
مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و در آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید بزودی حبس نماید و التیام

۱۲۱۳

و التیام دهد و باید که طلا او در زیر آن لفافه بر علت دست آن باشد بلکه اندک زیاده و با شراب ابیض و یا احمر و یا حلو و یا مر و یا مثلث و یا عقید عنب و با عسل و یا ماء [illegible]
صبی کهنه شده و یا سکنجبین بریک که مناسب با سبب علت و حاجت باشد و اگر بیش از آشامیدن سم و یا گزیدن جانوران سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند [illegible] مصطکی
آن کثیرا و عسل شربت یک مثقال و مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال و تا دو درم نیز بدل آن گل [illegible] مذکوره و قوی‌تر از آن و بعد از آن طین
ارمنی و در [illegible] طین [illegible] اختیارات بدیعی نقل نموده که طفلی یک ساله دو مثقال [illegible] که او سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر
مادرش با و دادم شروع به قی کردن نمود و بجمیع آنرا قی دفع کرد و باز قدری با شیر مادرش او را دادم دیگر قی کرد و یک مجلس [illegible] اجابت نمود و از آن
[illegible] شد و خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطبای [illegible] حابس دم و اسهال اند مگر این طین که [illegible] گفته‌اند مسهل سم است فقط و مشارک آنهاست در قبض [illegible]
طین المصری بکسر میم و سکون صاد و [illegible] طین البحیره [illegible] و یونانی [illegible] زمین محروثه **ماهیت** آن خاکی است [illegible]
سفید با خطوط و با حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون [illegible] مالند [illegible] آن [illegible] رنگ
زنجار باشد و گاه آنرا مانند غسل [illegible] و اقراص ساخته خشک می‌نمایند و مغسول آن نرم‌تر میباشد و گاه بمقدار نخودی ساخته در ظرف
چیده و سر آن بسته در اخگر بگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر دوم **افعال و خواص** آن
جالی و مجفف و قابض و مقوی و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال [illegible] و جراحات [illegible] و ضماد آن با سرکه و تنها
نیز بسیار مفید [illegible] مستعمل است **طین الجزیره المصطکی** و آنرا طین [illegible] نیز نامند یعنی جزیره مصطکی **ماهیت** آن
خاکیست رقیق صفائحی و قطعه‌های مختلف الشکل از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری [illegible] سبب
طبیعت آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جالی [illegible]
و لهذا جهت [illegible] و جلا و تنقیه [illegible] اوساخ بدن و جلای آن و [illegible]
آتش و یا احتراق که متقرح شده باشد مفید است **طین مدینه** طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] تربت مرقد منور جناب [illegible]
ست علیه السلام که برای استشفا مقدار کمی آنرا با دعا [illegible] **طین المکتانی** بضم میم و سکون [illegible] مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت
ماهیت آن خاکی است صفائحی با سرخی و زردی و سفیدی [illegible] **طبیعت** آن گرم و خشک [illegible] **افعال و خواص** آن جالی و محلل [illegible]
و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق میمالند [illegible] بفتح [illegible] و سکون یای مثناة تحتانیه [illegible] واو و جیم معرب [illegible] فارسی است [illegible]
[illegible] نیز نامند و باندلسی [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
شبیه بدان و زیر بال آن سیاه و با سفیدی بهترین آن فربه جوان [illegible] رنگ گردن و منقار آن سرخ **طبیعت**
و افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت [illegible] و ضعف الاحشا [illegible] نافع **باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول**
آنها طاء معجمه مثلثه است فصل الظاء مع الباء الموحده ظبی بفتح ظا و سکون باء موحده و یاء [illegible] غزال [illegible]
و در حرف العین مع الزاء المعجمه انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظاء مع الفاء ظفره** بضم اول و سکون فا و فتح راء مهمله [illegible]
و آنرا [illegible] نیز نامند جهت آنکه [illegible] شوش [illegible] نامند [illegible] و آنرا بفارسی [illegible] نامند **ماهیت** آن گیاهی است
ضعیف [illegible] روی زمین و بر دیوار و شاخهای آن باریک [illegible] و برگ آن [illegible] ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره [illegible]
قریب در شکل به برگ [illegible] و از میان برگهای آن ساقهای بسیار باریک بر می‌آید [illegible] و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و
بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تند و تیز و خورنده
گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است [illegible]

دانسته اند **قطفر القطط** بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات فلومابن است **ماهیت** آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را شجرة الکلاب (?)
نامند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای
سرخ و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبودی که بیخ آنرا ابرسا نامند و آنچه تابن غلافها و بهترین آن جبلی است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم صدری و اسهال و نزف الدم رحم و لواسیر و ضماد و شرب او و ذرور برگ آن
جهت التیام جراحات موثر و مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن اقاقیاست **قطفر قطور** بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح
راء مهمله و الف لغت سریانیست **ماهیت** آن گیاهی است بری که بیخ آنرا شاخهای باریک شبیه موی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک
رملی جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک چشبی (?) و پوست آن نازک و رنگ ساق آن سرخ و مقدار یک شبر و نیم آن از زمین برآمده باقی در
زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه برگ [illegible]
و گل آن شبیه بگل انا غالیس مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمره میوه فاریقون و نبات آن در گرما و سرما می‌پاید و بر طرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ است **طبیعت**
آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن چون آنرا خشک نمود و بکوبند و بپزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه معاء و بیخ آن قاطع نزف الدم
هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع است **فصل الظاء مع اللام** **ظلف** بکسر ظاء و سکون لام و فاء
لغت عربی است بفارسی زنگله و کفشک (?) مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم [illegible] برومی [illegible] و بهندی کهر و جمیع آن اظلاف آمده و متداول
اهل فرس آنست که سم بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شگافته را نامند [illegible] بعبارات بدیعی گفته ظلف را القار سنگ گویند **ماهیت** آن معروف
و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شگافته میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ظلف هر حیوانی در محل
ذکر آن مذکور شده میشود و سوخته مجموع آن مسهل [illegible] صفرا و ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلای سوخته آن
باسرکه جهت داء الثعلب موثر **فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیه** **ظیان** بفتح ظاء و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری
و یاسمین غبار است و بلغت اندلس یدنوقه بمعنی عشبة النار و ببربری ابریره و بهندی جوهی و چنبیلی جنگلی [illegible] منبت آن بیابانها و [illegible]
و بران بیخ آن جدا نباشد و گویند بوی آن عاق آورد و قسم مغربی آنرا عشبه مغربیه نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ماهیت** آن
نباتی است شبیه بسیلا و از ان صلب و شاخهای آن درهم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خار دار شبیه بخار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین است کوچک [illegible] گل
چنبیلی نامند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق سیاه است و لهذا بعضی گمان کرده اند
که همانست و بعضی ظیان را با دیگر ذکر کرده اند صحیح اقوال آن است که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و گرمتر از خربق سیاه
و سایر اجزای آن در سوم **افعال و خواص** آن محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الریه و بوئیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح
غلیظه و چون نیم اوقیه بیخ آنرا در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه باز جهت فالج و لقوه و استرخاء مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بعد البلغم و سقوط
یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت آنکه گرم و خشک
و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ آنرا در ان جوشانیده باشند امراض البلغم و المعده [illegible] مطبوخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و [illegible]
مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خبازی مقی قوی و مسهل [illegible] عصاره برگ و شاخهای آن و اشامیدن سه درم از عروق آن [illegible]
آن مقل ازرق مسهل و مقی بلغم و سودا است با کرب الم و اذیت و گفته اند که محلل جاذب میکند [illegible] آشامیدن [illegible] درم از بیخ آن کوبیده و در [illegible]
بادام [illegible] کثیر الاسهال بلغم و [illegible] تمام اما با خطر و در قوت قریب بخربق [illegible] جلد طلای آن محرق جلد [illegible]
[illegible] باسرکه [illegible] سیاه و برص [illegible] جهت عرق النساء و [illegible] نافع [illegible]

جهت حرق النار سنید و طلای آن با سرکه که بقوت بالغه بجد یکه خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیاید غیر معتبر معتدل شربت آن تا نیم درم و تمکین آن آن کشنده و مشتی

و کرب و معص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق و مقدار العید و میرداشت و نوعی از اقسام آن که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گلهای آن مایل

بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد و زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن

و این نوع را بیونانی قلیما طس نامند

باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع الالف

عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح حاء مهمله و در میان بر دو و را مهمله ساکنه و در آخر الف معرب آکرکره هندی است و گفته اند الف

است مشتق از عقر و تقریح جهت آنکه فعل آن تقریح است **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در مغرب و هند دیشاخ و برگ و گل آن شبیه به بابونه کبیر سفید

گل که مصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا مزغب و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن

مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر انگشت و ...

تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا فوریون یعنی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل

زرد شعری و دانه دار و این صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و بر سر وادی برد و بهم میرسد و این را ثمری است

کرس آزاد دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و ضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص و انطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی از آن

مغربی است و ماهیت آنرا چنانکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القرح نامند و آن بیخ صخری

جبلی است و قسمی است که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه اصح اقوال در ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آن است و قوت

آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند

مغربی آن قوی از هندی است **طبیعت** آن در آخر سیوم تا اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سیوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است

افعال و خواص آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بالغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و ثقل زبان و درد

دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقاء و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات و غیره ضمادا و طلاءً نافع امراض بارده

والمفاصل و العصب و القلم و الصدر و البدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای اعضا و ... و با سفوف ... و ...

و ... آن ... باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع ... و از خلط غلیظ نافع و به ... مفتح آن ... و یا با زفت و ...

آن در بینی مفتح سدد و معطس و جهت شوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان ...

کردانند و ... آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بر زبان ... جذب رطوبات نماید و ... را زائل سازد و چون ... آنرا در دهان نگاه دارند دندان ...

مستحکم گرداند و مضمضه آن ... جهت خناق و سعوط ... و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد

و تعلیق عاقرقرحا تنهائی و یا با فاداینا جهت صرع اطفال نافع و اگر موی ... سیاه و ... جهت الصداع ... و ... و غیره ...

با عسل ... و زائل کننده ... درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی ... و بلغم از معده ... کننده و باه مبرودین و ... و آشامیدن نیم درم آن ...

... و چون پیش از نوبت ... با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را ... سازد و چون

پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع ... و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود

و ... چون با عسل ... و طلا نمایند و چون ... و ... و غیره را ... کامل ... که در آن

باشد ... جماع ... نماید ... و ... بسیار از سردی ... افعال چون ... و ... در دهان

... آنرا ... و چون با سرکه طبخ نمایند ... و بر دندان کرم خورده ... آنرا ...

کثیرا و سورنجان مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده و کرسنه و اگر آن هر دو هم نباشد زنجبیل نصف وزن آن یا آنکه

سعتر و در غرغرها فودنج جبلی بیک وزن و نیم آن و در او جاع حلق قاقله و در روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک

رطل آب جوشانند تا یک اوقیه بماند پس پالیده صاف کرده با ده اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع بهق

بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه و شرب آن نیز مهیا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید عاقرقرحا دندان فیل است

و چند قیل انشار نیز لغات مذکور خواهد شد و محملا چون زن وزن نیم مثقال تا یک مثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود عاقول الطاکی گفته

شوکة الجمال است **ماهیت** آن نباتی است معروف با خار بسیار و نیز دگل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند موتار و دانه آن مانند تخم سپندان

طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از انها شرباً و جمیع اجزای آن جهت بواسیر

شرباً و بخوراً و طلاءً نافع و سعوط و طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه گفته اند چون بر جمره زنند درم آن زیاد و بزرگ شود و منتشر

گردد و مقلع آن کثیرا بدل آن خند قوقا است و حکیم میر محمد مومن نوشته چاج است که بفارسی خارشتر نامند که بران شیر خشت در خراسان می نشیند و گویند

بنوت است که نوعی از خرنوب است **فصل العین مع الباء الموحدة** ✚ **عبیثران** بضم عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانی

و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بعضی آن نیز آمده و بهندی دانه و داونه مروا نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند شاخ

برنجاسف و شیح مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتی است مائل بغبرت و منبت و قیل التراب محرم

و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب و بطبیخ تفلیسی گفته نباتی است برگ آن مدور و حکیما معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتی است اغبر با شاخهای باریک

قیصوم و این از ثمر نیست زرد رنگ شبیه بحجر یکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه بموی سنبل الطیب **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم

نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف و بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع مبرودین و معین بر حمل امراض الرأس

و القلب و المعده و بوئیدن آن مسکن ابخره بارده و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد سر و نزلات و زکام و دوار و سدر و امثال اینها از امراض بارده حادثه

از بلغم و رطوبت و از سودا نافع و آشامیدن آن خصوصاً با عسل جهت امراض دماغی حادثه بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد

و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال با آب آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه رقیق امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم

بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حبل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار شربت آن دو درم مضر بر ریه مصلح آن کثیرا و صمغ بدل معتمد گفته

معروف است در زمان الشجره البنی و صطرک و آن مصیحه است و این درخت اصبع نیست و لیکن دهن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم شوکه

مرکباست و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل العین مع الثاء المثلثة** ✚ **عثق** بتحریک عین و ثاء مثلثه و قاف

ماهیت آن نباتی است مقدار قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر دائره **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جاذب

و محرق و عصاره خشک کرده آنرا چون بکار برند دماغ بسوزاند مانند نوره است **فصل العین مع الجیم** ✚ **عجه** بفتح عین و جیم مشدد و ها مهمله

اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض بتفصیل ذکر یافت **فصل العین مع الدال

المهملة** ✚ **عدس** بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجمک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در

یمن بلس نامند **ماهیت** آن حبی از حبوبات کوله مشهور است مدور و مفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مائل بتندی و تلخ و آنرا

عدس المر نامند و بستانی آن بهتر و بزرگتر و در نوع بستانی نیز دو انها کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی مسور خوانند و در بنگاله اکری نامند و پخته و مغز آن

و لهذا چیده و جدا کرده و تمام رامی پزند و بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه است که در طبخ زود گداخته شود و آب را سیاه نکند و با پوست و مقشر کرده

هر دو قسم را که با ترشی انبه و رغنگا و می پزند لذیذ میشود **طبیعت** آن در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد

۴۱۷

وخشک دانسته‌اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول و لب آن سرد در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن بلیلج و حالی ولب تعی جرم ...
قابض و مسیر آن غالب تفتیح بستانی زیاده **افعال و خواص** آن جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی قابض و مسکن غلیان
خون و مغلظ آن و مانع سیلان آن و عرق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین والحلق والصدر والمعده ضماد آن
بالکلیل الملک با آب سفرجل ... جهت نزلات و اورام حاره صلب و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آنجبه
جهت نزلات و سوخته آن جهت استر خای پلک چشم و سفید کردن دندان و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصاً با رب شاه توت
آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و طبع نمودن ... معتبر آن جهت اصلاح فساد معده و مهر ابخنه آن با سرکه مقوی معده
و بی نفخ و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح غائره و ضماد خام با قشر آن
با چند دانه فلفل جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب قیله خصوصاً با سرکه و با آب عوره و مزوره آن با روغن بادام
جهت مرضی لعاب رفع تبها باعث عدم نکس آن و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت نمله و حمره و تشقق پا و با بستو با سرکه پخته جهت تشقق عارض از سرما
و خنازیر و اورام صلبه و با ... جهت اورام معده و با سویق جهت نقرس ... ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی
مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان جذام
و اورام صلبه و باشیر پیهها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن احتباس حیض و مخفف بدن و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای ...
و تاریکی چشم مصلح آن ... آن مهرا یا روغن کنجد تازه و یا روغن گاو و یا روغن بادام و با سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن آن با ...
... بدل آن ... است و مطبوخ بستانی آن با پوست ... و مقل بدل ... و بری آن مسهل ... هر دو **عدس الما** نوعی از طحلب است
که خر الضفادع نامند و در طحلب مذکور شد **فصل العین مع الراء المهمله** عرعر بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربی است
و بفارسی سرو کوهی و بشیرازی ... سرو با جبال ... سرو ... سرو و تمارون و اربوس و سرو تمارون نیز نامند **ماهیت**
آن دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه‌تر و کوچکتر و ثمر آن بقدر فندقی و با ... شیرین و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و گفته‌اند
ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل دانسته و بعضی گفته شیرین از آن ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم
و خشک در اول دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص** آن مسخن و مفتح سده و با قوت قابضه و مقاوم سموم ...
و حبس امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن آن جهت تفتیح سده و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح و بواسیر و مغص و درد
و درد رحم و ودی و مذی و شکافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوصاً با شراب انجیر و حلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت
عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک مثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد از آن در سرکه ...
باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بحرکه عین و راء و قاف لغت عربی است بسریانی و عثان و بیونانی ... بترکی ... و بهندی ...
خوی و بهندی پسینه نامند **ماهیت** آن چیزیست که از مسامات بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصاً بر حرکات و گرمی هوا و استعمال
چیزی که عرق آورد و گفته‌اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذاء در بدن است که از راه مسامات دفع میگردد و گفته‌اند ماهیت دم است که ...
میگیرد ... راز ... ماهیت دم ... **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن محلل و جالی است و عرق انسان ...
در ... آن ... شده ... و ... بعد ... از خوردن عرق ... زرد و رنگ سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبو
عارض میگردد و علاج آن تنقیه ... آشامیدن ... مفرح و ... و تریاق الطین مختوم و آشامیدن ... از هر یک ... درم
با آب گرم است و نیز عرق بحرکه عین و راء و قاف اسم ... اختای و ... بجهای ... رطبه و یابس است که ... و ... ساز ...

مقشر ساز ند به دستور مقرر و در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در طلی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد
طبیعت هر یک راجع بطبیعت چیزی ست که از ان مقشر نموده باشند **افعال و خواص** آن نیز راجع بآن چیز ست ولیکن الطف و سریع النفوذ
و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض
حاره به دستور عرق قرنفل ست **عرن** بفتح اول و دوم و نون و عرب آنرا اعظم الصبر نامند **ماهیت** آن زوایدی ست که در حوالی سم و زانوی
اسب و شتر می باشد **طبیعت** آن اشد مزاج سم ست و شدید المیل **افعال و خواص** آن نیز مانند آنست و در ظلف ذکر یافت و بالجمله چون مقدار
نیم درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب و یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی ربع مفید
و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقدر رفع تپ آنرا از حیوان جدا کند رفع تپ او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم
نوع سفید هوفاریقون ست ان شاء الله تعالی در حرف الهاء خواهد آمد **عروق الصباغین** نوع الصبغ ست و گویند اسم عروق العصفر ست **عروق
العصفر** بضم عین و راء مهمله و سکون واو و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله و آنرا حشیشة الصفر او عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند
و بعربی هرد و بقلة الخطاطیف و بیونانی خالاو نیون و خلد و نیون و خوما فانیز و برومی کالیه و نیون و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند **ماهیت**
آن دو نوع ست یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران ست و در حرف المیم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتی ست ساق آن بقدر
دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ موز تازه و کوچکی سته و از برگ موز باد مزنگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر
کنیسه و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد بر آوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک نموده با اطراف میبرند و تازهٔ آن بدیم
و رایحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی دانهای سخت بهم میرسد و آن صلبتر و مائل به تیرگی ست و آنرا بهندی
بلدیا نامند و کسانیکه می شناسند چیده بر می آورند و همه را جوش میدهند و احیانا بعضی دانها شبیه بمامیران در میان بیخهای زرد چوبه بهم
میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن ست و بهترین آن تازه خوش رنگ
کم ریشه آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی البصر و مفتح سدهٔ جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم
آنرا با شراب انیسون و یا بهموزن آن افیون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان خصوصا اندک بریان نیمگرم آن و اکتحال آن جهت
جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث در ان را برطرف کند و ذرور آن مجفف قروح و رافع درد
و ورم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بجای فاصد و ذرور آنرا بر آن موضع میمالند و ضماد آن با شراب زایل کنندهٔ نمله و مجفف قروح ست و تحمید بدان
مسکن اوجاع و محلل اورام خصوصا ورم حادث بعد از فصد و طلاء آب گل آن زایل کنندهٔ کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب مضرت بسیار مصلح آن
آبلیمو و اترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ و نیم وزن آن در امراض عین مامیران و در غیر آن بهموزن آن نیز عاقرقرحا ست
فصل العین مع السین **عسل النحل** بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و افقولیس نیز و بسریانی دبسیا
و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی مده و بلغتی بهت برس نامند و شهو بشهد ست **ماهیت** آن معروف ست و مراد از ان عسل نحل
بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق الحلاوة آنست که در ان مطلق موم نباشد و چون بانگشت بردارند تار بندد
و این از برای مداوا بهتر ست و بعد از ان سفید نباتی رنگ با صفا نامکور و این از برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهترین از صیفی ست
و بدترین آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده شبیه بدبوی و یا خشک شده و رطوبات
آن تحلیل یافته شبیه بدبوی گشته و اکثار بسیار فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط ست **طبیعت** تازهٔ
آن در دوم گرم و در اول خشک اندک مایل و آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنهٔ آن در اول سوم گرم و در دوم خشک

عسل خام گرمی حدت و جلای آن زیاده و بدو انیت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و لغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب داخل کنند و باتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند سیاه شود و تلخ میگردد **افعال و خواص** آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کننده استرخا و استسقا و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر منافع آن همین بس که حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فالذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل و یستغفر الملائکة لاهل البیت فان شرب رجل منه فی جوفه الف دواء و خرج منه الف داء فان مات هو فی جوفه لم تمسه النار و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلاوة و قال صلی الله علیه و سلم نعم الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من یرید الحفظ فلیاکل العسل و نیز در حدیث است که هر کرا اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای ابدان و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و حفظ آنهاست از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره از امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیرها آشامیدن آن مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و از جهت تفتیح سدد و قولنج و تقویت مقعد و شهوت طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران مرطب اعضا و مقوی باه ضعیفه و مدر و منقی قرحه امعا و مثانه و مفتت حصاة و دافع عسر البول و بالخاصیت مسکن عطش و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده الغم و الحلق غرغره آن جهت تحلیل اورام عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحات کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه در دو باندن گوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص با گشت بردن بدانها مالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند شیخ نموده کسیکه آنرا مرخی گفته باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق اکتحال آن تنهائی و یا با آب پیاز و یا نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در آن الاذن قطور آن در گوش با زرد زنگ سنگ جهت رفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهره گاو و بنارد و یا با آب برگ نیم تازه و یا با شیر بز و یا لبن النسا و یا با سفیده بیضه مرغ جهت صداع آشامیدن و لعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرخه بارد الامعا تحقین بدان با آب بارتنگ جهت قرحه امعا و تحلیل اورام آن نافع با تکرار احمل و تنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضای التناسل و الرحم ضماد آن با عل ارحام بکمر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان لنفاس الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام نضیج دامیل و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام در دفع کلف و با قسط جهت کلف و با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که با دنجانی رنگ شده باشد و با غذا جهت تنقیه او ساخ جراحات و قروح و بردن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه مجرب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و با دام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلای قروح و بردن گوشت زائد و با دوائیه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه و سائر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و تنهائی جهت رفع قمل و صئبان که بفارسی رشک نامند و بر جسد اموات حافظ آنهاست از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب یکون جهت قطر قال و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن

۴۲۰

آن بارد و خشک جهت نهش هوام و قی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده و از خواص مجربه است که چون زن با آب شربت ساخته بنوشد یا بد آن اگر با عث معض گردد حامله است والا فلا و جهت این امور تمامی خام جید آن و بعضی ضماد و اطلیه و بعضی موافق تمام اندک تا آن اولی است و با تحلیل جهت سبزدین و بلغمی مزاجان و در زمان و فصل و بلد بارد نافع مضر مخالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بعفونت و مفسد نافع حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و اترج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و سکنجبین مقدار شربت آن تا بیست مثقال بدل آن دوشاب انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلیکه مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن نشسته باشد طعم آن تلخ بود و جهت امراض معده و کبد و تنقیح سده و انچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و جهت صبرو و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و انچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره تا ایس و تنقیح سده نافع گفته اند نوعی عسلی حریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه آید گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمکسود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقاهی تام یابد بعد از آن تفاح مز یعنی ترش شیرین که سیب میخوش باشد و امرود تناول نماید و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبیخ عسل و شراب آن شربات آن ما العسل در قرابادین کبیر مذکور شده و از خوردن عسل بردی بسیار شد و نیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تنقیه با شربه بارده و آب فواکه بارده و العبه مغریه مانند اینها است

فصل العین مع الشین المعجمة عشبه مغربیه بضم عین و سکون شین و فتح با موحده و با مخفف عشبه النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبه النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که نهندی رسن و بردی سربنه و بلغت فرنگی اسفر نیه گویند و وجه نسبت آن بمغرب است که اولا اهل مغرب اطلاع بر فواید آن یافتند بعد از آن در سایر بلاد انتشار یافت **ماهیت** آن قضبان نبات است که بر زمین پهن باشد و آن شاخهای نباتی است شبیه بلیلاد و در هم پیچیده و بلکه شبیه بیاسمین که بهندی چنبلی نامند بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ نرم و قسمی شاخهای آن خاردار شبیه بخار گلسرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قسمی گل آن مشابه ببرگ لسان الحمل و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگهای آن مائل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین آن قوی مغربی است که شاخهای آن باشد متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم رنگ باشد که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و انچه غلیظ تیره رنگ و با وصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر **طبیعت** آن گرم در اواخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوائل چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بچوب چینی است و بعضا معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع امراض الراس والفم والصدر والمعده و لوبئیدن گل آن جهت درد سر و تنقیه بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن نحو چوب چینی و تدهین آن نیز جهت فالج و استرخا و لقوه و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و ازین قبیل سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم رطل و آنرا در یکرطل آب بجوشانند تا نصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج و استرخا و مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بعد از تنقیه و پیچ تن بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارد و اوجاع المفاصل والنقرس و عرق النسا و الاورام والامراض السوداویه والجذام و امثال اینها آشامیدن سفوف آن هر روز یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بران جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تشکیل اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول مستقلا جیبان مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی

غاریقون

آنرا کلیه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه حصبه و جدری مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفایج و مصطگی مسهل ارزق مسهل خلط سوداء غیر کرب و آشامیدن برگ آن بمقدار قلیلی با زیت بسیار مقی قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب و جهت جذام و امراض سوداویه دوائیست قوی لیکن غیر مامون و با خطر و ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع بیخ آن بسیار حاد حار چنانچه ذکر یافت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلای آن جهت بهق و برص و با سرکه جهت عرق النساء و داء الثعلب بحدیکه خون آلود گردد در یکدو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی بمقرح و دفع مواد ردیه آنها و بخار و مرهم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سوداست و مانند خربق سیاه است و با آب حاری مقی قوی یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر دو کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقوا عاد کلیه علاج دفع مرض بضد است اما در امراض سوداویه باید که باعتبار جنس دوا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و تحجر رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اصلاح یبوست سوداء و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز مانند حجر لاجورد و بالجمله دافع امراض سوداویست از جمله سوداویه امضر است زیرا که موجب حدت صفراء و زیادتی حرارت دم و احتراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا [illegible] عرقهای سرد و غیر آن که در این وقت باشد و بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نامناسب نوشته اند مؤلف گوید اگر محرور المزاجان با صعف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور ایشان آن با نجاهای شتی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده و تحقیق تفهیم مین در فتح شین معجمه و راء مهمله و تشدید یاء شین نیز آمده و عشاء با الف بعد از شین آمده لغت عربی است و بیوبانی حجاکیوس و بفارسی خرک درخت زهرناک و بهندی آک بمد الف و سکون کاف و با و بعوام اکون و مدار نیز نامند ماهیت

آن از جمله اشجار متنوعی است حاد اکال بمقدار قامتی و زیاده بران و شاخهای بسیار از بیخ آن میروید منبت آن بادیه و صحرا و زمینهای ریگی بخصوص بلاد گرم سیر و برگ آن شبیه برگ کتهل و ترنج و از ان هر دو اندک کلان و ضخیم تر و نرم تر و باندک زغبی و گویا بران گرد ریخته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از ان بسیار شیر بر می آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل و زیاده هم شیر حاصل میتوان و گل آن چند عدد متصل فی الجمله شبیه گل نرگس و نوشته که گل خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و بلول بزرگی و منحنی و چون رسیده و تنگ گردد از جوف آن چیزی شبیه به زرد و پنبه سبیل بغایت نرمی بر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم ... و کجا [illegible] برنگ مایل بسیاهی و اعراب بادیه از ان پنبه مخده یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و یک نوع دیگر نیز میباشد [illegible] آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این در شهرها و کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از ان کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مایل بسرخی و سوم از همه کوچکتر و گل آن بستی رنگ مایل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند ولیکن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی میروید طبیعت شیر آن در چهارم گرم و خشک و با سمیت است افعال و خواص

آن اکال مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و حادترین شیر نباتات شیردار است و باغبانان اهل حجاز و سندیان شیر آنرا در ستردن موی جلد مستعمل دارند و امراض الرأس غیر با طلای آن رافع حکه و سعفه و قوبا و قالع دانه بواسیر مصنعه آن غسل جهت قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا به پنبه آلوده بر دندان معوج گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب و بثور و دمامیل و صلابات طحال و امراض کبد [illegible] دیدان و حب القرع نافع است و اگر نخواهد آنرا در [illegible] چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهت ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگر گفته اند که چون از زن دیابیطس کوکنار و یا نخود و یا غیر آن از حبوب در ان بکرر تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند بمقدار قلیل آن مسهل بسیار بهم رساند و جهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن

بر مفاصل ست و با آنجه ان نقطها السر طلالی بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت لزج و تسکین وجع آنها است چنانچه بعضی اهل بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت** برگ و **شاخ** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح خبیثه و آکله و رفع چرک قروح و تخفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آن را که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر کشته نموده در آب بهنگره بخورند منافع اقوی و اتم است و نوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح متقرحه و تخفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون یکی از چوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده بر آن آب آنمقدار که از روی آن بگذرد بریزند و سر آن را بپوشند و مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مزبوره را نافع و مجربه آن جهت قلاع یعنی آتشک نیز بهترین اشیا است و چون درمیان تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه موثر لیکن باید جمیع اجزای آن باسمیت و مضر محرور المزاج و مصلح آن حنا است و مقرح جلد مقدار شربت لبن آن نیم درم و نیم درم آن کشنده و مصلح و تریاق آن حنا و بواطن که اسهال قوی ... آن اشیای دهان و تعقیه لقی است الخواص اهل مصر گویند بخور و اگر از برگ آن که بر زانند ملینه است مولف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه کثیر الفائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه برگ لبلاب و مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل ... و مائل بسرخی و کیسوس بن ثالس گوید که از این قسم سگ ... گفته اند با وجود شیرینی مقدار دو مثقال آن قاتل بوده در سه روز و در خزانه ملوک ضبط و قسام سگ... از این جهت می‌شده و محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر از آن گرفته بودند ان خطرف ... گرم و پنهان شسته جمیع کثیر که از آن ظرف آب خوردند بهلاکت رسیدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی قرحا و گویند بیونانی مرغوران نامند **ماهیت** آن بلغت اهل حجاز سنا عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریضتر و سبزتر و گل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک بستاره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و مرغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مردو... دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه برگ قار و سرخ و خوشبو و سرو و سالی استعمال میکنند و دیسقوریدوس غیر آن دانسته و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که قرحا نباتی است برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و یا شبیه بسیار بزرگ سیاه رنگ و تخم آن شبیه بحاورس و در غلافهای شبیه بحرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار انگشت سفید رنگ خوشبو و منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب بر آن تابیده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون از بیخ آن مقدار ربع مثقال نیم کوفته در شش قرطولی شراب حلو تا سه شبانه روز بخیسانند و پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آن را چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورده و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه خشک جهت تو... کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف و بلفارسی اخفاک و تال ... چاندربیل نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از آن درازتر و بهر درختی که می‌پیچد آن را خشک میگرداند و از این جهت آن را عشقه نامند مشتق از عشق که بهر چیزی که پیچید آن را خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در شجابن ... نامند و بعضی اطبای این زمان تخم آن را اکسوث دانسته اند **فصل العین مع الصاد المهملة** **عصفور** بضم عین و سکون صاد و ضم فاء و سکون واو و در او مهمله بفارسی کنجشک و چوک و بخشک و بترکی سرچه و بشار چیدیر و بنگالی کوریه و بهندی ...

چر او باده آنرا جریه نامند ماهیت آن جانوریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن بازیکتر و آن از اهلی و بهندی این را کبیری نامند و اهلی را جریه دکوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری است و خانگی آن هرچند فربه باشد

طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر **افعال و خواص** آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کننده منی و مسغظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور حبیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و سستی و خدر ضعف کبد است و اعتقاد یرقان ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوبیا حیان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و با فادیه مفرح حقوق معینه یا د خوشبو نموده باشد بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در تحریک باه و شهادت العاطر حقو چون بچه سازند با زرده تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بی عدیل است و مغز سر آن با زرده مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان حار و **مضر** محرورین **مصلح** آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا اسفیدباج سازند با مری و یا آب انار و یا غوره و بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا اسحل سازند و بر احلیل بمالند و یا بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادثه در وجه و با آب نان جهت ترقیع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال و ناسائیده آن بغایت مضر احشا و امعاست بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعاست و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون موی مقعد آن را پاک کرده در لفافه گوش بدارند در حالت برص آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در شهبانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد و بلبس در روغن بجوشانند و بدین بدان جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و **عصافیر شوک** که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمکسود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن **مضر** محرورین **مصلح** آن اشیای مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح را مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا بلغت عربیست ... آنرا اسباث بلی گویند و بربری ... و بلغتی دیگر بربری کوریزوله و بیونانی ابطباطو ولیغوشون ... و بسریانی ... فلوغرن و بترکی خنجر و در جای اول حاوی کبیر ... دارد و نامند گویند برشیان دارو و ... گسته و هزار بندک و بهرجرا و بهندی لال ساگ گویند و بهندی راج گیری نیز نامند و آنرا عصای موسی نیز نامند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشند و لیفوزیدوس در نابته گفته که آن هر سال از سر نو میروید و با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن ملین بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ تیره و ماده آنرا گیاه کوچک و یک شاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ حنوبر و نزد یکیا کلیه گجر ... آن آبها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن منتشی بر برگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ ماده آن مائل بتدویر و منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید از آن سرخ و از ماده سفید و در کتاب موسوم بلطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان بماند و گل آن نزد کره هر شاخ آن میروید و آن شبیه بساگ چولائی هندی است و انطاکی شبیه نباتی است خار دار برگ آن تر و تازه و عنب قریب ببرگ لبلاب و تخم آن ما بین برگهای آن بر می آید و ذکر و انثی میباشند تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا

تا یکسال باقی میماند صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ رنگ مایل بسیاهی بستانی است و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد
کبیر از نر و صغیر از ماده و بفارسی صغیر را سفید مرز و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مایل بسفیدی و در باغها بسیار در
شکافهای صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در
زیر برگهای آن بر می آید و افزوده و در افعال کبیر آن از صغیر قوی تر **طبیعت** آن در سوم بارد و در اول خشک و جز ومائی بر آن غالب **افعال و**
خواص آن قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و
ظاهری و تبهای آن و قرحه امعا از نافع الاذن قطور عصاره آن قاتل کرم گوش و مجففا قروح و مسکن وجع آن لعسه را آشامیدن عصاره آن
تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه و معده ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن و آشامیدن آن حابس اسهال مراری قرحه امعا و نزف الدم آنها
و مرضی که در آن قی و اسهال هر دو آید و این مرض را یونانی حولارا نامند و قولنج را نیز سفید شربا و ضماداً و حقنةً و حمولاً الرحم چون در شراب طبخ
نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح فرج عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی
و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع انصباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهاب و حمره و نمله نافع السموم اشامیدن
آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی **مضر** ریه **مصلح** آن انجیر و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته اند **مقدار شربت** از آب آن تا مثقال
شقال **بدل** آن عنب الثعلب برای بیخ آن در طب منفعتی تا حال ننوشته اند و اهل هند مضمضه آب مطبوخ آنرا جهت جوش دهان و ضماد سائیده گرم
کرده آنرا جهت تفتیح و انفجار دماسیل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا اصباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتح عین و صاد و بار
موحده و بفارسی پی و بهندی یاری و بهه نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست اجرب سفید صلب الانفصال و نرم در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان
مولف از آنست و حس و حرکت بی آن نمیباشد و حیواناتیکه استخوان دارند لهیر آنها کشیده شده است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن دیر هضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت الصاق شعر مقلب و غیر آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون صاد و ضم فا و را مهمله احمر
ست و در اینجا دو رقم کرده است مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و را مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه جمع عصاره است
ماهیت آن اجزای مائیه مستخرجه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده افشرده اخذ نمایند
خواه همان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر مییابد و باقی در ضمن نبات آن
فصل العین مع الضاد المعجمة **عضل** بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام **ماهیت** آن چیزیست در بدن حیوان که قریب
مفاصل اعضای متحرک آن میباشد و سبب انقباض و حرکت عضلات و آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشاست و حاجت
تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جید الغذا و صالح الکیموس لذیذ و خفیف التحلیل و
آن داخل ادویه مجدد قی بالخاصیت و همچنین چون در استسقای طبیعی بدن تجویز نمایند **مصلح** آن ادویه حاره است و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب
مفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الظاء المعجمة** **عظایه** بفتح عین و ظاء معجمه و الف و یای
تحتانیه و ها و عظاء بمد نیز آمده **ماهیت** آن اختلاف است صاحب قاموس گفته دابه ایست شبیه بسام ابرص و جمیع آن عظاء و عظاوه
گفته که از جنس حرذون است شبیه بوزغ و نر آنرا حیلان و ماده آنرا فرجان نامند و بطای سالامندرا دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانی
است مانند سام ابرص سبز رنگ سریع الحرکت الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوت سمیت است
دانرا مانند ذراریح دست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته معای آنرا بر آورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد **افعال و خواص** آن
آشامیدن مقدار ده دانگ از آن جهت رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا سحق کنند و بر نهش افعی بندند نافع است بجهت الجروح و القروح

جهت جرب مانند ذراریح است در القیح و در مراهم اکاله و موتلمه داخل میکنند اگر سه طاری مطبوخ خون آن در زیت سرنده موی است و زهره و سرگین
آن هر دو زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلا است چون اندکی از آن با نشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظه و تنقیه قروح عفنه خبیثه
استعمال نمایند مفید است و چون عظایه کسی را بگزد و دندانهای خود را در آن موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بر آن بمالند تا بر آید و ابریشم
قز بر آن بمالند تا بر آید پس خاکستر و روغن بر آن موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بگیرند موضع القوت تطول نمایند بر آن آب گرمی که در آن نخاله
جوشانیده باشد پس تریاق زنیلا و طرحشقوق نافع است عظم بفتح عین و سکون ظاء و میم جمع آن عظام لغات آن استخوان و بهندی هڈی و نام ذیز
و بیونانی سولونوس و برومی ستیون و بسریانی گرما و بترکی سموک نامند ماهیت آن معلوم است که جسمی است صلب در بدن حیوان که از آن صلب
عضوی نیست و از اعضای مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سایر حرکات باسانی و باحسن وجوه
مخلوق است و فواید آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین
آن استخوان انسان است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول سوم خشک و محرق آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض
و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده
با سرکه بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت
شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ آلام تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذا و آشامیدن کهنه بالیده آن که
بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران بمقدار یکمثقال با عصاره عصی الراعی جهت
قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیده آن با
سکنجبین جهت سپرز و بدستور سوده کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهییج باه و استخوان بالیده انسان
با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آن را خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع
المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح والجروح ذرور کهنه بوسیده
آن جهت تجفیف رطوبات والتیام عصبا یا لبه عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات
مانند لوزه موی را البته رد و زائل سازد و بواسیر را ساقط گرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت
حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم الزینه طلای کعب خنزیر جهت برص طلای استخوان انسان کهنه بالیده با شیر
جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه بالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند که آویختن
ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق
دندان طفل اول که افتد و بزمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستن است تعلیق دندان تمساح بر بازو باعث تقویت بر جماع است
و تعلیق دو استخوانیکه در بال خروس سیاه باشد و در ظرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق رست آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس
که بزندگی آن بر آورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک
نشدن سگ دیوانه مجرب است و فریاد نکردن آن بر وی و تعلیق ناب کلب کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و باسانی بر آمدن دندان
بی وجع و جهت رفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان
نیش سگ را بر بادر میان جماعتی اندازند که ایشان نداشته باعث خصومت ایشان گردد و چون استخوان سگ را بجای استخوان انسان
که شکسته و بر طرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافته و می یابد ان شاء الله تعالی

فصل العین المهملة مع الفاء ❊ **عفص** بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند **ماهیت** آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختی است بسیار شبیه ببلوط شاید این صحیح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیر است و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی ماند **طبیعت** آن سرد در اول خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص** آن حابس و مانع سیلان رطوبات الرأس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقاء در گوش خون و چرک جاری از آن باز دارد و الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن مضمضه مطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تآکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیده آن با آب جهت قروح امعاء و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن با اغذیه و ضماد پخته آن در آب جهت اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلای سائیده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث صنوبر و لاغری و تحلیل خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است شربا خصوصا مطبوخ آن با سرکه و یا شراب در زورق و طلاء نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید الزینة غسال موی با آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زینت جهت سیاه کردن موی نیکو خضابی است که بجهة بریان کردن و هیئت آن الشقاق نمود بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بعض نیمبرشت خوردن مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفا و بلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در ... خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص منطفی آن در شراب قابض و با سرکه و نمک و برای حبس ورم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

فصل العین مع القاف ❊ **عقاب** بضم عین و فتح قاف و الف و با موحده و بفارسی الوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح کیمیاگران اسم نوشادر است **ماهیت** آن طائریست معروف و بزرگ جثه سیاه رنگ و از جمله جوارح طیور و سباع آنهاست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لحم آن یعنی صلب ... جهت ابرده و ریاح و رطوبات نافع و قریب بگوشت گاو است العین اکتحال زهره آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل اورام الزینة سرگین آن جالی طلای آن جهت رفع کلف و جرب رخسار و تحلیل خنازیر بخور آن جهت اختناق رحم نافع است **عقرب** بالفتح عین و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده لغت عربی است بفارسی گژدم و بهندی بیچهو و بلغت انگلیسی [illegible] نامند و باصطلاح کیمیاگران مراد از کبریت است **ماهیت** آن از هوام ذوات سموم است و آن اقسام و الوان میباشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد دنباله و آنچه بر زمین بکشد جراره نامند و این از دنباله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا می نمودند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن زبون خصوص سیاه [illegible] بزرگ آن و بخصوص سیاه و پردار و گفته اند عقرب عسکر در بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته اند مجرب دمشی بر بدن هلاک میگرداند و گویند اگر نیش خود را بر سنگ زند آن را سفت میگرداند چنانچه شخصی آنرا بر ریسمان بسته بر روی سنگی بست هر مرتبه که نیش خود را بر آن سنگ میزد پارچه از آن سنگ جدا میگشت لهذا برای تفتیت حصاة مجرب است ازو تجربه رسیده که چون اجزای آن را [illegible] با اندک آب پاشیده [illegible] بهم بجنبید

معروف است در بابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می‌یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو سه روز عقرب تولد کند و بعضی
گفته که چون شاخه کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب جهت رفع فالج مجرب دانسته اند

طبیعت آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل
و غیرها العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسب جهت رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش
جهت ضعف و زن آن جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه و لصق آشامیدن برشته آن جهت سرفه بارده کهنه و قرحه الات بول و آشامیدن
محرق آن با ادویه مناسبه جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج و خواه حادث بالات و خواه بمشارکت
گرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص تا نه زائل کند و آن باذن الله تعالی و جهت بهق
کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بجوشانند و بر قروح خبیثه و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند
سودمند بود و همچنین داء الثعلب را نیز زائل کند و آن در وی باشند و موی آن البواسیر طلای آن جهت اسقاط دانه بواسیر و بستور همچنین آن
السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیده عقرب بندند جاذب سمیت نماید و خوردن برشته آن جهت رفع سمیت آن نیز مفید الباه و همچنین
آن جهت تقویت باه مؤثر و گفته اند چون یکچند عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت ریخته و سر آنرا
محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید و تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع دانه بواسیر و گفته اند اگر
زیاده باشد اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آنکه روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت
تفتیت حصاة مجرب و گفته اند تعلیق عقرب مرده خشک بر آنکه حمل آن نماید اعجب حفظ آن از ... مقدار شربت رماد آن یکدرم تا یک مثقال مضر
مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب پیاز تا لبست مثقال چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع
در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج
و فواق و گاهی شاید مرض گردد و بعضی چیزی از انج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی او را طاری
گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید این هنگام معالجه پذیر بود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن
باشد بقوت تمام مانند مارگزیده و برگ تان و کبریت زرد و نمک طعام را کوبیده بر روغن زنبق سرشته بر آن موضع گذارند و چند بار استر و فرفیون مرکی
و فلفل و کندر با سرکه بران موضع بقوت تمام بمالند و با آتش تکمید نمایند و یا با آب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه تریاق العقارب بسیر ... نیز را
نیز ضماد نمایند و چند بار بران بمالند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای منحبه ... اگر فرض اگر عقرب بگیرد ... بدست آید بگیرند و بکوبند و بر موضع
نهش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و اینک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و اینک و زرده تخم مرغ با هم آمیخته نیز درد
آنرا ساکن گردانند و باقلا کوفته بدو بشراب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن
مالند درد ساکن گردد و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید یکدرم از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند
و کرنج برگ گوش خنزیر را بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر سرشیر را با سرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را
بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم داخل کنند و بر زخم کژدم گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را کوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود
و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود و استعمال شافیج در مقعده مسکن وجع است و موش را شکم شگافته گرم گرم بران ضماد
نمایند و تخم بوبچه رازیانه ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مرجح و ... مسحوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته مقدار چهار دانگ
بخورانند نقل است که شخصی فالج داشت که تا در بر قیام و قعود و مشی ... بود از اتفاقات شبی در حین خواب چند جای بدن او را عقرب گزید

جراره بگزید از فالج او زایل گشت اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد شدت مسطور است

و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوسفند و بخیتج گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه

بقوت کشیدن و داغ کردن آن موضع لسع بفصد نمودن و رُبوب فواکه حامضه خصوص سیب ترش و سولیق آن باب سرد و ط خشنوق کاسنی

سلفیا و مسکنات حدت و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق متخذ از ط خشنوق خشک و برگ سیب

ترش کشنیز خشک اجزای متساوی و یک کف آنرا بخورند مفید است و هر مرضیکه حادث گردد از آن بمعالجه آن پردازند و دستور احراق و دهن و معجون

در قرابادین کبیر ذکر یافت **عقرب بحری** بهندی سینگهی مچهلی و بفرنگی شکوربی مرین نامند **ماهیت** آن نوع ماهی خُرد است خاردار که

سر آن بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم **افعال و خواص** آن امراض عین کحال آن

آن جهت نزول آب و خیالات و جلاء غشاوه و تقویت بصر و بدستور کحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و النتعلب

طلای آن جهت داء الثعلب مفید **عقعق** بفتح دو عین و سکون دو قاف و آنرا عکه و بترکی صقصقان و در اصفهان علاجاره نامند **ماهیت** آن

از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظرتر **طبیعت** آن گرم و خشک در دو کیفیت **افعال و خواص** آن خوردن آن از داخل

غیر مجرب و قریب بغراب البقع کحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته اند و گفته اند مجرب زبل آن جهت

ربو مفید است **عقیق** بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و قاف **ماهیت** آن سنگی است معروف و معدن آن یمن و در کمبایت و بنیر

و ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و الوان

بسیار میباشد سرخ و زرد و سفید و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ سرخ و جگری صاف و شفاف و ناصاف غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک در

هنگام بر آوردن از معدن کم رنگ میباشد قطعهای صاف شفاف آن جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ

بزرگی خزفی و یا مسی که بلند باشد تا نگردن در آن جوبهای چینند و دیگ را تا نصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بر آن جوبها می چینند و سر دیگ را

محکم بسته زیر آن آتش ملایم می افروزند که بخارات گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند تا مدت زمانی معین دارند که تا آن زمان طبخ

رنگین میگردد و بیرون آورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند آنچه از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل

داود و نیز انگشتری و غیره را بسیار سرخ شفاف براق این قسم است یشب و آنچه در جرم آن شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا

شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اکثر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع گویند و در حرف الجیم مع

الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده شود که خطوط آن در سطح بالای آن مدور و یا غیر مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی باباغوری نامند

و این نوع اکثر صلب میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و

آن غالب **افعال و خواص** آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن بتنهائی

و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان و تنهائی و یا با دویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند

نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سده جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن بتنهائی و یا با کحال جهت تقویت بصر

و نیکوئی اشفار سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید جهت تقویت دندان متحرک و لثه و منع خون رفتن از بن دندان و جلاء چرک آن الحواص

تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا

برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و مستجاب دعوات دهن از درد سینه و گویند چون عقیق را

دکانوروز ... بسایند و بر ... د حوی خود بمالند در نزد سلاطین و حکام ارجمند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلائق باشند بخیانکه تحم ... ورق

لفال نگهدارند مضر گردد مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن لسبد است **فصل العین مع الکاف** **عکبر** بفتح عین و سکون کاف و فتح بای موحده و را مهمله بفارسی برموم نامند **ماهیت** آن چیزی است شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که جمع میگردد در خانه زنبور عسل در سالهای جدب یا خشک که گیاه کم روید و بیشتر بهم میرسد و در خانهای تازه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته کسانیکه و سنج الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسنج الکوائر چیزی است که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزله اساس بنا میکنند لیکن آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع مینماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسبب تکال بر دارت خوردن آن نافع از جهت قوبا و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نافع مناسب و موهیا دانسته اند و لهذا آنرا موهیای نحلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یک مثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نمود و شهد صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزی است که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و نوشته که مؤلف گوید کس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بعضی بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثفل و درد هر چیز است مطلقا و نزد اطبا بخصوص ثفل روغن است و در اکثر امور قوی تر از روغن صافی است و در بعضی امور غلیظ تر و کثیف تر از آن و عکر هر دهنی راجح و لطیف و خواص آنست لیکن غلیظ تر و کثیف تر از آن و مستعمل نیست مگر در ضمادها و مفتحه و لطوخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل رقیق مانند حضض بلکه بهتر از آن است الخ چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و برد از آن کرم خورده بالنده آنرا قلع نماید با سانی از عین داخل ادویه عین کرده میشود و از اجزای آنست اکتحال بدان جهت نزول آب در چشم دهند بدستور عکر دهن سوسن اعضا را منفعت دهد احتقان کهنه آن جهت قرحه مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیده و طلای آن اوجاع و غیر با طلا و ضماد تازه و غیر مطبوخ آن جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل ذکر آن چیز مذکور شد دیگر در دفتر بعد لتای **عکرب** بفتح عین و سکون کاف و فتح را مهمله و بای موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف است برگ آن مایل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قوت معتدل **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه است و سایر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق سورنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن زیاده کند در باه مداومت بر آن سرخ کند رو بحدیکه سرخی آن بر سبزی غالب گردد و بزردی رنگ آن زائل نگردد و زنان در وسمه خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ حنا **فصل العین مع اللام** **علس** بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و گرم تر از جو **افعال و خواص** آن چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب لوی نشیند وجع آنرا تسکین دهد و حرکت آنرا زائل کند **علق** بفتح عین و لام و قاف لغت عربی است بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت** آن کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها که در آنها آبهای شیرین ایستاده و غلیظ متعفن و طحلب دار باشد تولد مییابد و الوان میباشد آنچه در انهار و یا غدیرهای آب شیرین و با کثیر الطحلب غیر متعفن بهم میرسد و رنگ آن سیاه کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک الجثه باشد نیکوست و گفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز دارد و با وصاف مذکور باشد نیکوست و آنچه بسیار سیاه و الجثه و بزرگ زبون و غیر مستعمل بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن لعوق خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با سیر مجفف دانه بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای سوخته آن در روغن زیتون بر قصیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی است و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه با آب برگ مانع رویدن موی

سوی زالو است که در اجفان و بینی و لثه باشد و مقطوران بار روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زالوی
بزرگ زنده را با بیست مثقال حراطین شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص بمقدار نیم آثار بریان خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاه دارند
و عند الحاجة بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و بغوظ آورد و چون بر حشفه که در آن آب نزول کرده کهنه و صلب شده باشد چند روز
متوالی گرم کرده بمالند زائل سازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور و دیگر
مواضع ضعیفه صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسار و یا اطفال و یا زنان ضعیف البنیه که بخواهند حجامت نمایند بسبب ترس ازان بچسپانند خون فاسد را
جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد بعد ازان از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند و اگر تنقیه
نمایند یعنی روز دوم بر عضویکه زلو چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیه خون فاسد بلکه در عضو مانده است بکشد بدنیت اما باید که در عدد از روز پیش کمتر
باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسپانیده اند روز دوم پنج یا شش عدد بچسپانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آن مقدار خون بکشد که
نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ نه چسپانند و بهتر آن است که زلوی جدید مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع
نماید و عضو مخصوص را پیش از چسپانیدن بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس زلو بچسپانند بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند
تا پر از خون شده و سیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن بسایند که خود بخود بدین
اعمال جدا میگردد و لیس موضع دهن آنرا لحه ملیحه یا پارچه کرباس تازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد و اگر بسیار آید و بند نگردد [illegible]
خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زرد چوبه کوفته بیخته
در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک در دهن آن
زلو بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیاناً با آب زلو را بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آن است که غرغره با سرکه و نمک نمایند
تا بر آید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشند و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و مثال اینها **علک البطم**
بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم بای موحده و سکون طای مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی کندر رومی نامند **ماهیت** آن
صمغ درخت بطم است خشک آنرا اقلفون نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مقوی اعضای ضعیفه و مدر
بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است [illegible] الدماغ و الحلق و المعده و خائیدن آن جهت جذب
بلاغم از دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضا لنفس و [illegible] یک اوقیه آنرا با ده اوقیه سرکه گرم کرده
در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آنرا در یک شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان [illegible] القروح و الجروح و غیرها با عسل جهت
باطنی [illegible] جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند انزروت است و در مراهم [illegible]
آن داخل میکنند و ضماد گداخته آن در سینه [illegible] جهت رفع کجی ناخن و در دعضها و شقاق [illegible] با قدری شنجرف مجرب و با روغن زیتون
جهت تحلیل اورام و [illegible] عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع مضر محرور [illegible] مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است
مقدار شربت آن یک مثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح بای موحده و الف و طای مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت
پسته است و در منافع مانند سقز و بهترین آن سفید مایل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یای مثناه تحتانیه و قاف بیونانی
باطس و بلاطینی رؤس سائره و بفارسی ورد و بشیرازی توت سه کل و در دیلم تموش و تبری کیور نگان نامند **ماهیت** آن دو نوع است بری جبلی
و جبلی و غیر جبلی آن ابلاطینی سارسا موره نامند و آن نباتی است خاردار در برگ و گل شبیه بگلسرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه
اندک مدور [illegible] **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بر آن غالب تا بدرجه دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن مجفف

ومیرد و قروح و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشا الرس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و بر آمدگی حدقه و آتشین عصاره
برگ و ساق تازه مسحوق آن با اندک ملح جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و بر آمدگی آن الفم خاییدن
برگ آن جهت قروح لثه و بسترخای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خاییدن ثمر رسیده آن عصاره القتار و لثنش
آشامیدن آب برگ و ساق تازه آن با اندک ملح عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال فضلات و بواسیر آشامیدن آب طبیخ برگ
ثمر آن و با گلاب در حین حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر را که خون از آن جاری باشد
مفید و سیلو عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و شرط نیکوئی عصاره آنست تا بادی قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن
و آشامیدن آن مقوی بهاست و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن
محلل اورام و منضج کننده دبیلات و مانع ازدیاد اکله و نمله ساعیه و طلاء عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک از طوبات
اذان و گل آن نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخهای نازک تازه آن جهت منع تخدیر در اسفار نافع الزینه طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده
موی و نیکو خضابیست گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد و السموم جهت دفع سمیت
حیوانیکه آنرا فرسطس نامند و آن ماریست که شاخدار است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و گل سه درهم علیق
جبلی یا بلاطیس یا رساریه نامند و این کم خار تر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسرین و ساقهای این سفید و ثمر این مایل بسرخی و مانند گل نسرین
و در افعال مانند علیق جبلی شگوفه آن محلل است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آتش ازین شجر دیده و بعضی گویند از درخت
عناب **علیق الکلب** و آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت سه گل و بفرنگی بلیوس و گل آنرا بفارسی سرخ گل خوانند و بعربی ورد السیاج و نسرین
السیاج و بیونانی کطیس یا طیس **ماهیت** آن نباتی است بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بشجره و برگ آن عریض تر از برگ مورد و خارهای شاخ آن صلب
از خار علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و بسیار طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آن
که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسپیدن بمری و جهت شدت قبضیکه دارد **افعال و خواص**
آن آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال دموی و صفراوی و
معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است برگ آن شوکة المصریه است **فصل العین مع النون عناب**
بضم عین و فتح نون مشدده و الف و بای موحده **ماهیت** آن ثمر درختی است معروف و درخت آن بار بزرگی بقدر زیتون و در بلندی و برگ آن از برگ
ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و یکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و تخم آن تنگ و خالدار بهترین آن بزرگ
بالیده و بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی و باخطائی و نیپالی است که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله
شبیه بخرما و بسته آن باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان رنگپور می آورند در حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است
و قوت آن تا دو سال باقی است **طبیعت تازه** آن معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول
و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته **افعال و خواص** آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و حشا و مسهل اخلاط حاره رقیقه و رافع خشونت
سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی جگر
و گرده و مثانه و امراض مقعده و لزع امعا و معده و فساد مزاج جگر العین طلای سائیده آن تنهائی و با هسته آن مسکن التهاب و ورم
حار چشم اعضا و الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت تنهائی و یا با
مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر و تازه آنست عضاء الغذاء آشامیدن آن ملطف و بطیء الهضم و ردی از برای معده

معده و مولد خلط محمود دانازک لزج و ملین و جشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و صلاح فساد کبد امراض منقاده
خصوص با سیاه دانه خشک آن مع تخم کرفس آن حاب لعل و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت درد امعاء و با دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن
و رفع سهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام والبثور و بخیر با آشامیدن آب نقوع با مطبوخ آن در عرق
کاسنی با سکنجبین جهت تشنگی و تسکین حرارت صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و یا سکنجبین جهت سنگ شش مثانه بدستور بیرگاه سرفه نباشد والا با آب و یا عرق
نیلوفر و یا بید و یا کاهو و امثال اینها با جبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب با شکر جهت اکثر امراض
مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و سیلان نافع مقدار شربت آن تا پنجاه درم بدل آن سپستان مضر معده بارد و مصلح آن نفاخ خصوص اکثار آن مصلح
آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقل مکی مضعف باه مصلح آن عسل ادویه باهیه چون برگ آنرا با آب طبیخ دهند و ضماد کرده هر روز تغییر دهند با قدری شکر و باشند
تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و دو زبرگ خشک نرم کوبیده بیخته آن جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر
بهترین دواها ست خصوصاً آنکه اولا عسل بران عضو مالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم ساییده و تنهایی و یا با صمغ آن
ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب بی بدیل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت رفع سیلان و حکه و جرب و ضماد آن جهت
جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن تنهایی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا
و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و بطلان ادراک طعم ادویه بشیعه کریهة الطعم است ولهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آنرا
مضغ می نمایند و شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من درین لفظی نه در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقود و غیر
جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آنرا ضماد کنند و تناول آن دلیل آن است که …
مالن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب لعوق سپستان و
و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافته و در حدیث وارد است کما العناب یذهب بالحمی والکمثری یجلی القلب **عنب** بکسر عین و فتح نون و بای
موحده لغت عربی است بفارسی انگور و ترکی اوزم و بهندی داک نامند **ماهیت** آن ثمری است معروف که از درخت تاک که رز نیز نامند بهم میرسد
و بعضی بشیموی میباشد و حقیقی آنرا انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ دانه تنک پوست آن رقیق و تخم
آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و در هم چسپیده در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و لطیفه عبه عسکری است و جبی رسیل …
که رازقی نامند بسیار انواع دیگر و کشمشی بسیار شیرین و لطیف است **طبیعت** آن باقوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر درجه اول
گرم و تر و لیکن بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذاء و بهترین میوه است و در غذائیت
و تولید خون صالح معتدل و مفرح غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه و مسمن بدن و زیاده کننده باه و گرده که
آب آنرا خورد و پوست آنرا بیندازند مضر معده و رطبه ریحیه و مولد ریاح در آن مصلح آن رب و زرد آن بانه و مضر معده و جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده
مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقاء و تبهای
عفن و باید که بعد از خوردن انگور تا دل خالی نماید بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند و مابین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور
تازه نفاخ و ملین و انگوری که فرسته آن بر درده کثیر الغذاء تر از انجیر و تفتیح آن بیشتر و مقوی بدن و مسمن زیاده کننده خون جید و منضج و ملین و جهت …
و مساحج (?) … مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آنرا بمکند و پوست آنرا بیندازند و نخورند
و مویز خصوصاً طائفی آن اوفق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگوری که دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم خوردن جهت اوجاع معده
و امعاء و گرده و مثانه بهتر و روغن انگوری که مکرر آب و ثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین

مجلا است و دانه آن در دوم سرد و خشک مولد ریاح و حابس لطبع ممسک بول مبهی خصوصاً دانه انگور که با تخم هرکه برآورند و بریان کرده آن
آن را باده و عقر شانه دیگر و پوست آن سرد و خشک ثقیل و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و در و محرق آن جهت جلای جلد و تجفیف رطوبات
چشم و اکثر قروح و در مرهم مفید که باشد سفید و انگور نارس حصرم و نفس سرد و با قوت قابضه و کیفیت در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی
الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است که حبب الی من الفاکهة العنب و البطیخ
و در طریق خوردن انگور وارد است که کل العنب حبة حبة فانها اهنا ها و مشتوی آن صنعت بابس آفتابی خوب رسیده و شیرین منگر و دود
میباشد سفید و سرخ و سرخ آن اغذا و جلی است و این با شیرینی کمی باعفوصت و بسیار غلیظ و بطی النزول انفخ و نفاخ و احیاناً السبب کمی دار
معتوی معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن و کثیر جوب آن مفتت حصاة و تحلل او رام بارده و معجبه و در دوم تعقیه و لحم سیر با نفخ
و جوارش حصرم و خل و دبس و دهن عقید آن و رب و الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب بحالی و مسیه و مفتیح در قرابادین کبیر ذکر شده
عنب الثعلب بفتح ثا مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام در با بر وحده و آن را قنا و زبرق و ثمان و تولیدون و انهارسی به و با و تر کیب در و یادو لترکی
انگور در با و شکر انگور ریه و یاد و هیر و بترکی توش اوزوی و باصفهانی تاج ریزی و بهندی مکو و مکوی و کاک ماچی نیز و بلاطینی سلانم و ببربری
املیلی و کسیلی از مورد نامند ماهیت آن ثمر درختی است و انواع میباشد از بستانی و بری و جبلی و هریک نر و ماده میباشد و نر بستانی آن را
کنکیج و اهل مغرب حب اللهو نامند و آن را عنب الثعلب اهل مغرب قنا و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی و جبلی
نیز از اهل مغرب کاکنج عالیه نامند و در خانها بسیار کارند و این کوچکتر و صلب تر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن گویند و قسم جبلی را کاکنج سوم
و ماده بری را حرمینا و اهل مغرب نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی نباتی است شجری و کیاه و تا یکدو زرع و برشاخه و برگ آن
بزرگتر و سیزتر از برگ ریحان و مایل به سیاهی و ثمر آن زرد و مایل به سرخی و شیرین و لذیذ و حب آن در خوشه و تخم آن ریزه و اغبر خشخاش و سفید و ثمر نوع دیگر سیاه
میباشد و گویند سیاه و آن خالی از سمیت نیست و غیر مستعمل است از داخل و بهترین آن مستعمل زرد مایل به سرخی بالیده تازه فاسد نشده است و مستعمل ثمر و برگ
عصاره آن و بیخ آن یا مطبوخ نموده آن و یا طلا و ضماد آن و خارج و عصاره آن نیز و نبات کاکنج بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر
آن و بیخ و ثمر آن بقدر بندقه کوچکی و انگوری و همراه در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب نباتی قسم
سهلی که آن را عنب الثعلب منوم نامند نیز شبیه است و برگ آن شبیه برگ سیب بلکه غبار آلود و در ساق آن حبه یکی است و ثمر آن سرخ برنگ خون
و ثمر آن در غلافی زرد و مایل تر از سرخ و در زمینهای سنگلاخ میروید و قسم دوم آن که مجنن گویند نباتی است برگهای آن مانند چیزی بزرگتر
از آن شبیه برگ حرشف و بخار و ثمر آن در خوشه و در سر هر شاخه ده و از ده دانه و دانهای آن سیاه و مدور مانند دانه و بیخ آن سفید
بطول یک ذرع و سبب آن باکل عبایه و نزد یک درخت خیار و مو است که با دوای گرم آن را محرق سازد طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک
و با جوهر ردی قابض و گفته اند سرد و در اول خشک و در دوم و مخدر آن بارد و یابس سوم و مخدر و منوم آن شبیه به فعل و ضعیف تر از آن افعال و خواص
بستانی آن لطیف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادع و محلل اورام حار و امراض الرأس و صداع و ضماد برگ نرم سوده آن جهت
صداع و ورم و حیب و انتفاخ و سعوط و بطول ثمر آن جهت نزلات و آشامیدن سکنجبین آن با شراب منوم الاذن و ضماد آن بر بناگوش جهت
تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن گرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی و عصاره برگ و ثمر الواح آن جهت منوم جهت عرب و تقویت بصر
و ناخنه و خشم جهت اوجاع عین و در آب آن ... آب قابض ... سفید و سرخ ... قطور عصاره و نبات آن تا مه جهت زخمی
رسید ... ترشیح و آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض الات الدواء ... ضماد آن بر مقعده جهت ورم آن و التهاب آن
اعضا و اورام ... ضماد آن با شکر محلل اورام ... امراض احشا ... مراره ...

سفید و سپستانهای حاره و بستور و دادنیه آن با آب برازیانه و آب کاسنی و اکشوث وحقنه آن جهت جنون و سرسام و ثقیله سهال بسبب اطلاق و ...
و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن تخم مورد آن
در بول سوخت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام و الحکة و الجرب القروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام
باطنیه حاره و ضماد آن جهت منع اورام حاره ظاهره و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح حشو ضمادها با آرد جو
و تکرار استعمال آن با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله و بثور و باجطیا ناگوینه مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی لعاب ...
شربت آن تا پنج مثقال و مطبوخ آن تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب عنب سعلب مطبوخ آن لعاب ... هست و حب الثعلب معنی که ماهیت آن
ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک است سوم است **افعال و خواص** آن یکمثقال آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده
بخشکی زبان و گلو و تیرگی رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث الدم و اختلاط ذهن و تخاطی در دهان ... طعمی شبیه بطعم شیر ... آن ...
سحابه ... اند و بعضی در ... مواد حاره و ... و قلیله و تجربه نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن با آب
و با میوه و شیر ... تازه و آشامیدن شیره آن با شکر و یا آشامیدن طبیخ آن خوردن با دام و تسنیه و ... **عنب الدب** بضم دال
مهمله و بای موحده مشدده ... که ... هندی ... گویند و درخت آنرا ... نامند **ماهیت** آن درختی است کوهی نرو ماده میباشد
نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مایل بر زمین و ... و برگ آن مانند برگ ... و مایل ... و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر ... رنگ ...
و مانند ... سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی ... و گل آن ... و مایل ... شبیه گل حنا
و ماده ... و ... نوعی از ... است و بیخ آن مایل بسرخی **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص** آن ثمر آن
جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب محلل اورام و ... آن پوست آنرا بر اورام ... ضماد
... تا ... و ... و آنرا ... و ... و بیخ آن ... سبب ... اجزای آن
باسمیت ... و برگ آن ... **عسل الحکیم** بفتحتین حاء مهمله و یای مثناة تحتانیه
مشدده ... **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند
نوعی از نحل است که در جزایره که در میان دریا واقع است بر جبال ... آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در موسم بهار
که گلها ... بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن ... خانهای آنها جدا گشته بسیلاب در دریا میرود و عسل آن بمرور ایام
زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و تلاطم امواج ... و ... پرده پرده ... ساحل دریا ...
و مردم آنرا ... استعمال ... و ... و ... بفرنگستان ... و مؤید این است که ... شنیده
شده ... اوقات ... که بدست آمده با حلاوت و نرم ... شیرین بسیار خوشبو میباشد و ... و ما ...
و انواع آنها ... می آورند و مردم آنجا آنرا بسیار ... میخرند و برغبت تمام
میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی ... و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند
چون آنرا دیدند ... شکم آنها ... میشوند و ... آب می افتند و کسانیکه ...
این امر از آنها ... گرفته شکم آنها را ... سیاه ... یا ... میباشند و این ... عنبر ...
... و نیز مؤید ... نواب ... حکیم ... معتمد الملوک ... خان ... والد ... قدس الله ...
... که ... دیده که ... بسیار ... بدست آنها ... بود ...

قطعه عنبری دید که دران نیز سرو گردن جانوری صدفی جلد برج جوزی رنگ شبیه منقار نیز چیزی دران نمایان بود و آن معقول نیز توجیه اند و از
قول برآنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا اجزای میان دریا مانند قفر و مومیائی و قیر بر می آید بسبب جزر و مد و تلاطم
امواج و رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب جدا یا برده بر رود منجمد میگردد و نیز بعد در تشکیل شمامه و یا اشکال دیگر گشته بساحل می افتد
تر داخر اقوی است و گفته اند از این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ و رمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه مییاشد
و احیانا از بین صفایح آن رمل و خاک و چرک بر می آید و این را عنبر رملی و تخته نامند و بدون تصفیه استعمال این جائز نیست و طریق تصفیه آن
مانند تصفیه موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آن که عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریائی است که موج آنرا بساحل می اندازد
و همچنین قول برآنکه آن عسل یعنی شهدی است که در ته دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید
و الله اعلم بحقایق ما خلق و ما لا خلق لیس الا انکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب از این آنچه مدور شکل شامه نامند و آنچه قطعها
آن مائل بسفیدی است و بران نقطهای بسیار ریزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن التقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه و تا دست
خوشبو باشد و سایر انواع دیگر بمراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بازرقی است پس مائل بسبز پس مائل بسفیدی و زبونتر از همه سیاه کم بو سیار
کهنه آنست پس یعنی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب در قدری صفائح بگذارند در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه
سازند و یا آنکه در پارچه کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارند تا یکسان گردد و پس در آب
سرد فرو برند تا منجمد گردد و باید چیده از ان جدا اگر خواهند مدور سازند و این بعد از مدتی نیز بهار رسکند و مصنوع و مجعول نیز بسیار سازند از کچ و لادن و
موم و قدری عنبر سیاه و بهر شکلی که خواهند صفایحی و یا شمامه از ان ساخته از عنبر خالص جهار را بر ده بران بچسبانند و مفرد ست صدر با عنبر
خالص آلاخته بالا آن می نویسند و کهنه کرده مفرد شده و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بخایند اگر سخت گردد مصنوع است و اگر نرم
و مجتمع و انرا کسپید ش یا خاص دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند
اگر بوی خوش از ان بر آید خالص است و الا قلا و دلیل آنست که متیاز شمامه سیاهی با جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آن را دریابند
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و منافع و خواص** آن مقوی ارواح
و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مسرور و مقوی حواس خمسه ظاهره و باطنه و محرک شهوت و بشمام و اجاده کننده
قوتهای از شراب ادویه سهله و غیره و کثرت او جاع و جماع که شده منجمد سد و یا در زهر سموم و مقاوم آنها و مقوی افعال معاجین و تریاق و ایسب
طبع دافع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان بالخاصیت دافع امراض حاره قلبیه و دماغ
و منعش حرارت غریزی است و بیران السیاه موافق امراض الرئتین الصدر و القلب المعدة و الکبد و الطحال و الکلیة و المثانه جهت فالج و لقوه
و رعشه و کزاز و خدر و صرع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و ترجمه
شنج ضیق قلب و خفقان و غشی مغص معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل
عصب و شرب و سعوط و تدهینا و بخور اعضای التناسل مداومت آشامیدن آن با العسل جهت اجادهٔ باه و با الیسین و طلای آن با غالیه و ادهان
جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین میگردد و آشامیدن یک دانگ آن هر روز تا سه روز جهت درد
فم معده جدید و قدیم مجرب الوبا و سموم آشامیدن آن جهت رفع باد سموم و بخور آن مصلح هوای وبائی و گر برامیدن بوام و لوبئیدن آن
در جمیع امور کور و قوی الاثر المنا را باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و سعوط
آن با دهان طارد جهت رفع استطلاق البطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعاست مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مشفق روح

کبدی ست مصلح آن ادویهٔ بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال آنها و آکثار از اکل و شمّ آن برانگیزانندهٔ ماشری و حمره ست و مصلح آن بنفشه و
کافور و خیار مقدار شربت آن یکدانگ و گفته اند که اگر یکمثقال آنرا با دو چندان سپستان و نیم مثقال صمغ عربی بسته دفع دیگر و زخوردهٔ
تفریح بعد اسکار آورد و باین قول معرور نباید شد که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مر و مشک
و زعفران ست و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون
عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد **عنقود** بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه ست و جمع آن عنا
عناقید آمده **ماهیت** آن اسم خوشهٔ نباتی مخصوص ست بر شاخ آن بقدر سه شبر و برگ آن مانند برگ سداب در نیره و لی بشکوفه و
خوشهٔ آن مملو از رطوبت و تخم و رائحهٔ آن شبیه بسداب **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد
باعضاست و ضماد آن نافع اورام حاره و التهاب آن و تسکین حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا شش درم **عنکبوت** بفتح عین و سکون
نون و فتح کاف و ضم با و سکون واو و تا مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و ترکی ارومچک و بهندی مکرَی نامند **ماهیت**
آن حیوانی ست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک و بلند و انواع میباشد و هر یک بنامی خاص نامند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها
و از مطلق آن مراد نوعی ست که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تار تنیده خانها ساخته میماند **طبیعت** همه انواع
آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب مانند آنرا گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ با نسج
سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها
جاری باشد باعث حبس خون بسبب چسبیدن بر آنها و التیام آنهاست الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را بالعصبی مراهم مناسبه
داخل کنند و یا بازف برپارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسبانند جهت رفع حمی غب موثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را
در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو و یا بر گردن صاحب حمی غب بندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن
میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بجا بر می آید آنرا چون بر بازوی صاحب ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم اعضا
بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک ساختن دارد و چون عنکبوت بر عضوی مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گردد
نوع قوی آن اعراض ردیه و برد اطراف و قشعریره و انتشار عصب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن
سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق در حمام و مالیدن ابنهٔ خام خشک کرده ست که بهندی انجور نامند که آنرا با
مرزم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بجذب ست و پاهای آن کوتاه و بر زمین میگیرد و چون خلالی نزد او برند بدست خود
بگیرد اگر بدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوت های دیگر علاج آن
فصد ست بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ارشیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلت حدیدی ببرند و تدبیر
قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف بفهد که برعکس میجهد و آنرا میگیرد چنانچه فهد بر صیدی میجهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت
درشت و پاکوتاه و کوچک سفید منقط بسیاهی ست و آن سلیم تر از سائر انواع ست اگر بدن آن خارش بسیار عارض میگردد علاج
آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض مخلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند
و اما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی ست که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول و برازعارض میگردد
و مهلک ست علاج آن علاج رتیلاست **عشخم** بفتح عین و فتح میم ملغت دیلم درختی بن دار و اسپرباندسی مکر داری نامند و گویند جلنار
که بفارسی گلنار گویند **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته از شاخهای درختان بید و غیر نیلو مه ست برگ آن سبز

با طراوت وانبوه وگل چلنتر از برگ آن دائم وگل آن سرخ خوش منظر وحکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چهار صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بهلیون واین صنف و برگ آن جهت جراحات مفید وصنفی برگ آن مثل برگ نیم وصنفی برگ آن مانند برگ انبه وصنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ حنا وهر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال و خواص** آن الم خائیدن برگ آن مقوی دندان ولثه وعصارهٔ آن الغرا ولعوق آشامیدن آن مقوی معده وحابس اسهال وسیلانات ونزف الدم وحیض وبستور ضماد وحمول آن الحرج ضماد و درد ورم آن جهت جراحات تازه نافع

فصل العین مع الواو و عود بضم عین وسکون واو ودال مهمله اسم جنس چوب شاخ اشجار است که بهندی اگر ی و ڈالی نامند ازمطلق آن مراد نزد اطباء عود هندی است که بهندی اگر نامند **ماهیت** آن چوب درختی است که از کوهستان چینا قریب لسهلٹ که از توابع صوبه بنگاله و درسمت شمال وشرق آن واقع است ودر جزائر مملکت دکهن که برد واز بلاد عرض شمالی خط استوا اند ودر جزیرهٔ جیتیان از جزائر شهر نادکه قریب جاچین از بلاد عرض جنوبی خط استوا العرض سی چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم ساق وشاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی وازبکه رحم که ازان عصا وچوبدستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج واجی ورخاوت ونیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت تا صد سال خورده وکهنه نباشد ولعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد وبریزد خوشبو نمیباشد و بعد از سر پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند لیکن آنچه ازان با دهنیت وسنگین سیاه غرقی است که در آب فرو میرود در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند وآنرا غرقی مینامند وآنچه دران اندک خامی باقی است باآلات آهنی برآورده غرقی مستعلی میگویند وآنچه هم غرقی است آنرا هم غرقی وسمله اعلی وآنچه مطلق ته آب نمیرود سمله خوانند واین کثیر الوجود تر از انواع دیگر وغرقی آن سیاه میباشد وغیر آن اغبر یعنی گرد رنگ بمراتب خولی وبدی وگفته اند انواع مشک هندی سمندوری وقماری مندلی وهندی آن سیاه وسمندوری آنرا دهنیت غالب بر هندی وقماری آن کمرنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است ونیز بری وجبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه وبری با خطوط سفید وبعضی بالعکس گفته اند وبتجربه رسیده اینکه آن باعث منع تولد شپش است در ثیاب وگفته اند سمندوری منسوب بهم بلدی است که ازانجا آورند وهمچنین قماری ومندلی وبطبقه رطب درادوید بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی است که تلخ خوشبو می با دهنیت واندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی وخوشبوئی وچربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست وآنکه در اکثر نسخ ترکیب قیل عود هندی خام مینویسند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده وقیم کوفته ازان عرق میگیرند وازان عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند وبعضی نامفیدان آن اثفال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است وبعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده در شیشها کرده ازان بطریق تنکیس مع تحت میگیرند وآنرا اهبدی چوه وه اگر مینامند واین چندان خوشبو نیست مانند چوه وه خالص که از برادهٔ عود وعرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند وبعضی آنرا با برادهٔ صندل ویا برادهٔ چوب تگر باز عرق میکشند وبعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند واین عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست وآنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر رجیتیه چنین که ازانجا بجاده ده روزه راه بود وآن بغایت عزیز الوجود است وهم سنگ به زر فروشند وگوئی هیچ بو ندارد وچون بهیت بگیرند گرم شود وعرق کند بغایت خوشبو بود وبوی آن یکسان بود درست است تجربه بانچه نوشته محرر نیز شنیده وشاید بندر جیتیا لی مذکور باشد که چینیه نوشته وبدانکه چوبی دیگر در هیأت وصلابت ودهنیت بسیار شبیه بعود غرقی مگر در بو در شهد وبنگاله بهم میرسد ولیکن همه کس درستی یابند اکثر این را بدل آن میفروشند واین را اگر مینامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم ودر سوم خشک ودر دوم نیز گرم وخشک گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن ملطف ومفتح سده ومفرح ومقوی اعضاء وحواس ...

و دوای داغی قلب و کبد و معده و احشا و گرده و برآگنده کننده ریاح و محلل آنها و هاضم و زایل کننده بدبویی دهان و رطوبات عفنه

و دلبت معده و رحم ضعیف معده و امعا و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الرأس شامیدن آن بسیار مقوی

حواس و اعضای دماغی و اعضای دیگر و بخور آن مقوی و محلل فضول مرطبه دماغیه است و انقم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت دهان و سنون

محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و اعضاء الصدر والقلب والغذاء را آشامیدن آن جهت سرفه در بو و ضیق النفس و تفریح و تقویت

قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و ذوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز حضوصاً که بگیرد رم تا کیلو

ونیم آن را بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود را در آتش اندازند

و ظرفی که از روی تو تیا باشد که بهندی جست نامند بر آن منکوس بدارند که دود آن در آن مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلی که قی

نماید و هیچ نوع تسکین نیابد در آن بدوشند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و با آن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی نکند و طفل

صحت یابد و اعضای تناسل مقوی الات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث بزودت و رطوبت ضعیف مثانه و اوعیه

منی و رطوبات سائله رحم باز دارد و آن را خشک و گرم سازد و سم مطبوخ آن با شراب ریحانی باد زهر سموم بارده و بخور نمودن آن

بهندی آن مانع تولد قمل است و در آنجا مضر محرورین مشر باد بخور آن مصلح آن کافور سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت

آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج دو دانگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق

و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه نامند و جزوه و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در

قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان** بفتح بای موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان

است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مفتح سدد و مقوی

قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذاء و النفس و السموم جهت ربو و ضیق

النفس و سردی معده و جگر و باد زهر سموم و گزیدگی افعی و اسفید الرحم بخور آن جهت تجفیف رطوبات رحم و عقم را زایل سازد مقدار شربت آن

تا نیم مثقال مضر سعال مصلح آن کتیرا بدل آن حب آن و دهن بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه مشدده و تای

آن غیر از قرصینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت

و تلخی و تندی رایحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح

غلیظه السموم آشامیدن یک درم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز

مانع گزیدن مار و هوام سمیه با دارنده آن بعضی را گمان است که چون در دست نگاهدارند و چشم افعی بر آن افتد بیجس حرکت گردد و چون خاییده

در دهان مار اندازند بمیرد و اوجاع مزمن مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن

تا نیم مثقال **عود العطاس** بضم عین و فتح طاء و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی

و سر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک منحنی ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بگیاه مرنجاسف و برگ آن

شبیه ببرگ زیتون و تنه آن کوچک و شبیه بمالو به و تند بوی معطس **طبیعت** تازه در آخر دوم گرم و خشک و خشک آن در آخر سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن معطس قوی و جالی و محلل الآثار و ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بسیاری از جراحات

و دواب منقل دانسته **عود القرح** بضم قاف و سکون را و حای مهمله **ماهیت** آن اختلاف است بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی گفته

بیخی است با عقده و نبات آن شبیه بمرزنجوش و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و بعضی در شام کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک

در سوم **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند وج است و بعضی مانند عاقر قرحا دانسته اند **عود الیسر** بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون
سین دار چهله **ماهیت** آن جمعی بر آنند که چوب انار عور است بجهت خاصیت آن در تیسیر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حاجت
چون چوب محلب چوب خطمی و قومی صنفی از اراک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و با موحده
فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا ذکر آن و تفرقه در میان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی **عوسج** بفتح عین و سکون واو و فتح
سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختی است قریب بدرخت انار و دیر خار و برگ آن تند مایل بدرازی و با رطوبت چسپنده و ثمر آن بقدر نخودی
و مایل بطول و سرخ و درخت بسیار بماند و نمی ریزد و منبت آن شوره زارها و قسمی از عوسج را برگ سیاه مایل بسرخی و عرض صغیر از اول
خار آن خیر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک گویا در غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمر است
توت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد ما دیده بسیار و مستعمل برگهای نازک سر آنست **طبیعت مجموع** آن در اول سرد و در آخر دوم
خشک **افعال و خواص** آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز بهم جهت رفع بیاض آن خواه تازه و خواه کهنه
مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند و عند الحاجت مقدار کیل نمک آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان
در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع ضماد آن بر پیشانی مانع نزول فضلات بچشم است تقویت قصیکه دارد
نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند
تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان لثه و الحمره ضماد برگ تازه آن جهت کله و حمره که حرارت
آن در کمال شده باشد الحکة و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب صفرا نافع
از اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا می نمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلث
رسد پس صاف نموده مینوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و دفع سودای سوخته مینماید جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسهال
گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و در روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز است
بحمام روند لیکن آدمی عیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبیخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و اطلای طبیخ مذکور را جهت
قروح رطبه و جرب حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض متعفنه و منع زیادتی
قروح خبیثه و درد و یا مندمل و سریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدار شرب آن تا یک مثقال
بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن کشنه و بوزن آن فوفل مضر سپرز و مورث قولنج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف
خانه و در دار و مبطل سحر و با وجود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و تجدید برگ و نیز عصاره آن نیز گریزاننده هوام است **فصل العین**
مع الیاء المثناة التحتانیه **عیشون** بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون **ماهیت**
آن غافقی گفته این اسم را تر دما بر دو نوع از گیاه اطلاق مینماید یکی را کحلا و کحدان و سلیس نامند و آن نباتی است بسیار تلخ دارای
آن شاخهای بسیار باریک رست طولانی صلب دمیده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و زنگ شاخهای آن مایل بسیاهی
و سرخی و در سر شاخی گلی سرخی زنگ [illegible] مانند درهمی و مایل بسیاهی و منابت آن کوهستانها و اطبای اندلس آنرا استالدی نامند
و نوع دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق
رو نیده نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است
و اسم اول آن در فعل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و سوم **افعال و خواص** آن اهل اندلس آن را بجای سنای مکی

سناء مکی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً صفرا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا و چون یک دقیقه آنرا با انجیر بجوشانند ضماد کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورک و منقی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم **عیون**

بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه گوید که خواص محلل اعصار الراس جهت امراض بارده دماغ و منع نزلات باردة لعین تقطور آب آن جهت خناز و مفید است **عین الدیک** بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف

بفارسی چشم خروس نامند و گویند بهندی گهنگچی نامند **ماهیت** آن تخم درختی است صلب سرخ صیقلی براق مدور بهن و گویند در خوشه نامند

بلطم میباشد و درخت آن انچه تحقیق پیوسته درخت بلغم و آن ثمر آنست و در جبال هند و دکهن بهم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی نباید شبیه تا

زیراکه میان گهنگچی دیده بنجان است بلکه گهنگچی دانهای آن گرد و گردی بقدر دانهٔ نخود کوچکی و مستدیر و دو نوع میباشد سرخ و سفید و ذکر

آنکه بیان آن ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بار طوبات فضلیه **افعال و خواص**

آن مفرح و مقوی اعضا و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت از دیاد منی و تقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون ملوکی

و حافظ الصحه است مقدار شربت آن ... تا مثقال ... و مصلح آن ... بابد که به ...

ضماد نمایند و یا مسکه استعمال نموده شود **عیون** جمع عین است و آن عضوی از اعضای معروفه حیوانی است **طبیعت** آن گرم و تر

و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مائل باعتدال است **افعال و خواص** آن بهترین همه چشم گوسفند است

و چشم طیور تمامی اروی مائل بیبوست و زیاده کننده منی است زیاد دلی نیکو و سریع الاستمرار در جگر و زرین و رودی و مضر مبرود مصلح

آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست **عین البقر** نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد

و نزد اهل عرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و لطیف الهضم و ثقیل بر معده است و انجوان را نیز نامند **باب الغین**

در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است ✤ فصل الغین مع الالف ✤ غار بفتح غین و الف

و را مهمله بیونانی دافنیور و سقلیوس و نزد اهل شام زند و بفارسی باهشتان و بفرنگی لادرس نامند **ماهیت** آن درختی است عظیم تا بهار

سال میماند و اهل یونان آنرا بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا در دست میدارند و از خود دور میکنند و حکمای ایشان از چوب آن

میسازند برگ آن نرم تر از برگ بید و بلندتر از آن تلخ و خوشبو و با انجیر آنرا انگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و خیلی

و سهلی میباشد برگ جبلی آن با یکبار از برگ سهلی و مخصوص ببلاد شام است و از انجا بمصر می برند و ثمر آنرا بیونانی دافنی و بفارسی دهمشت نامند

و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پارچه و زرد رنگ و چرب خوشبو و چون کهنه گردد مائل بسبزی و تیرگی میگردد

و سیاه آن فاسد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم و تر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشک تر از سائر اجزای آن و روغن آن

گرم تر از سائر اجزاء و گرم تر از روغن گردگان **افعال و خواص** آن محلل مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوصاً حب آن اعضا اکرام

آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و زکام مختلفه و صرع و دوسوس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و تدهین آن

جهت درد اعضا و رفع عیا و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن تقطیر سائیده حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت

اوجاع بارد گوش در رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور تقطیر دهن آن الخم مصمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان

القند لعوق برگ و حب آن و با عسل و یا با طلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضیق النفس و نفث الانتصاب و سیلان فضول

از ریه و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس اعتصار الغذا را آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز

و با عسل جهت قرحه امعاء و آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد و بدستور فتیله آن و آشامیدن طبیخ برگ آن و حقنه و آشامیدن

دو مثقال حب آن جهت سعه ده سکل معص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مقوی و مقی و مدر بول و حیض طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه
و رحم شربا و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن کندر یم
از ثمر آن جهت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحی و مخرج میت
آن جهت دفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و تحلیل
و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت تسکین وجع و اورام حاره المفاصل آشامیدن آب و دهن آن و مرهم بدان جهت [illegible] و جامع عضلات
و دو دیگر و غیرها الزینه طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد مورث المضار حب و دهن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا
مقدار شربت از حب و برگ آن نیم مثقال تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب و اذخر و اگر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر نیز گفته اند الخواص
طرد الهوام باشد آب طبیخ برگ آن در خانه گریزاننده کشنده هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آنرا بدست
بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتد و بر بسیس گویند چند دگذارند بر مقدار شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خوابد و تیر رسد و چون آب
نگذارند دیگر نرسد و با خود داشتن آن موجب جاه و قضای حاج و تکیه کردن عصای آن باعث حدت بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام با
رفع تعب و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نماید کسیکه از ازدواج مانده باشد زایل گردد و قادر گردد و دستور اخذ روغن آن
آنست که دانه آنرا نیمکوفته در آب طبیخ نماید و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی آب آید بردارند و یا عصاره برگ و ثمر آنرا در آب طبیخ دهند تا قوت
آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف و اگر سیسنبر باشد با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و السنور دلیل ماف نموده نگاه
بر ندبجار غاریقون بفتح غین و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقارچ
پوسیده که در جوف بعض اشجار سالخورده کهنه پوسیده مانند درخت انجیر و حمیر و امثال اینها دیار [illegible] آنهاست که پوسیده گشته
مانند فادکار درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطر داشته اند و آن نر و ماده میباشد و بالوان مختلف و طعم آن حلاوت
ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده و مستدیر و با طبقات که گویا شئ واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال
باقی میماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک و نرم املس با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ درخو باشند و با اندک سودن ازهم
بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب السمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال
آنست که بریزه و بزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیه آن که بشکل ناخن چیده است
نکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت** آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی
ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند
و با قوت قابضه و حسب ارشاد گرم در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هم و ملطف
اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سده خصوص سده کبد
و گرده و بعض ادویه مسهله رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی اعماق بدن و مدر بول و حیض و رافع دهن مفصل سموم منهو
و تشرو به و ادویه سمیه و لغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و بی غایله و محمود العاقبت
اعضاء الراس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و دفع بخارات خصوصا با هلیله کابلی و مصطگی و یا فاوانیا جهت صرع و بابونه جهت نزلات
و غرغره آن با مویزج جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و بالجمله اعضاء الصدر تکلم
آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم صدر و بکار رم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصابی و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه

در سینه و سرفه مزمن و بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و باطلا جهت قرحه ریه و صفار القاز و النفس آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن

با ریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سده و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته

جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد حشا و کمر و گرده و با تخمین معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون

جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و درم و

قروح امعا و مضغ آن تنها و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و خشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن

با بار القراطین اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سوداء و صفرا با هم مخلوط و اذابه اخلاط غلیظه و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع

مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با فوتنج و باصبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج

بلغمی و ریحی و ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده و اورام و آلات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت

جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیم درم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و باصبر جهت اوجاع

مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض عصبانی و حمیات نائبه بعد النضج ماده و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع

نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات دائمه و با بار القراطین نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار

و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الرتیلا آشامیدن چهار قیراط آن جهت

نیکوئی رنگ رخسار و اقسام ربون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال جند بادستر و قی فرمودن با کره

و شیر تازه دوشیده و بیخ و سایر تدابیر گذشته خورده ز العمل آورند مقدار شربت آن در طبیخ مطبوخ و مفرد یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال و از

آن نصف وزن آن شحم حنظل دو وزن آن تربد و ربع آن زنجبیل باهم و ربع آن افربیون دو وزن آن اسفایج و بدستور

دو وزن آن افتیمون و عشر آن حربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غاز** بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی

از مرغابی است بزرگتر از اردک و بعربی قاز و او زنیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت** آن گرم تر و غلیظ و ترازو اوردک **افعال و خواص** آن

نیز مانند آن و روغن آن محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و در مفاصل شربًا و ضمادًا نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در او زنیز مذکور

غا غالس بفتح دو غین معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و **غا لیتس** بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه

و ضم نون و سین نیز آمده و یونانی است بمعنی منتن الرائحه است و غالوبیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بقبس الکلاب و در طبرستان لهیهم نامند **ماهیت**

آن نباتی است املس برگ آن نرم و بد بو چون بدست بمالند تلخ و بلذع و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مومن نوشته نبات آن بقدر نبات

انجره و برگ آن املس بد بو و گل آن چتری سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب بعد از رسیدن سیاه و پر آب میگردد و در او الزر

سرکه از آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف و منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در کرماهم میرسد **طبیعت**

آن در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص** الآذن ضماد برگ و شاخ آن با کبر

جهت ورم گوش **اعضاء الصدر** خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و دمه و ضیق النفس هر نوع که باشد در ربو و درد سینه

مبدل بسحه بکیه تا تمام مقام آن چیزی دیگر نه دانسته اند **اعضاء النفض** مفتح سده و مفتت حصاه و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه و الاورام

و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان خصوصًا چون برگ و شاخ آنرا با سرکه روزی دو مرتبه

ضماد نمایند و بدستور اغتسال بطبیخ آن روزی چند مرتبه بالخاصیه جهت علل صفراوی مفید مقدار شربت آن تا یکدرم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی

بلغم و سوداء رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فاو ثاء مثلثه فوقانیه بروزن آفت و بکسر فا و ثاء مثلثه نیز آمده و بلاطینی او لطوریه و بربری

ارسوسنه نامند و نبات از حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و سوکه منتنه نامند **ماهیت** آن گیاهی است خاردار و برگ آن دراز و عریض

طولانی و مزغب دار و وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن بر دمیده و گل آن کبود مائل به بنفشی طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و از صبر تلخ تر

و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل گل است و یا عصارهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن فارسی است که از کوهستان

شیراز آورند و ورق سبز **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بالعکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه

افعال و خواص آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تپهای مرکبه و استسهال اخلاط سوخته و ادرار بول

و شیر و حیض و عرق و عصارهٔ آن الغذار و لنفض آشامیدن حشیش و یا عصارهٔ آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سده و آن و سدهٔ طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن

و اورام طحال و صلابات معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعا و حمول آن مدر قوی حیض لعداز یاس از آن الفروج

آشامیدن نیم مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و بجهت گل عصارهٔ آن و ضماد گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانیکه باشد سرشته

جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصارهٔ آن جهت جرب و حکه و دفع ورم آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه

و سوداویه و صفراویه و محترقه بخصیص عصارهٔ آن عصارهٔ افسنتین الرمیه جهت داء الثعلب ار الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون

مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات لوازم آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ

عصارهٔ آن است که گیاه آنرا و آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و بعد قرص ساخته خشک نمایند **طبیعت** آن سرد و خشک و الطف از

جرم آن **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تپهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال

تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن سماق است و تخم ازاجون با شراب جهت امتداد جهت

قروح امعا و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یا و سکون واو

و نون لغت یونانی است بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند **ماهیت** آن نباتی است ایستاده و برگ آن طولانی و گل آن

زرد و باریک و ریزه و انبوه و خوشبو و با اندک حدت و منبت آن کنارهای آبهای ایستاده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال**

و خواص آن جالب ف الدم و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی در دعکل جهت رفع عیا و نیم آن

در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن لغایت محرک باه است **غالمون** بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون

شیخ الرئیس نوشته دوائی است خوشبو و سفر جلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آن جهت قطع انفجار خون و

سوختگی آتش مفید مولف گوید شاید این خود غالیون و یا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانی

ماهیت آن از ادویه مرکبه قدیمه است گفته اند از مخترعات جالینوس است اصل آن مرکب از عنبر و حصی لبان در روغن بان سرشته و عرفها

خوشبو است و لیس جهت اعراض و اغراض دیگر عود هندی و مسک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ

آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک و بحسب طبیعت آن مختلف میباشد در حدت و عالم آن **افعال و خواص** آن مقوی قلب

و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح و ضماد الرأس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و القوه

و سبتور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر و قطور محلول آن در یکی از ان

روغن در گوش جهت صرع و سکته و وجع گوش اعضاء الصدر و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء الرئیس حمول آن جهت اوجاع

بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر حلیل

ملذ و مجامع است **فصل الغین المعجمة مع الباء الموحدة غبار الرحی** بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام

ولام ورا مهمله و جا مهمله و بالفارسی کردا اسپا نامند افعال و خواص آن مخفف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع ریختن مواد و چشم و تقویت آن نافع است عبیر العنبر بفتح عین و فتح با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله والف و بفارسی سنجد و ترکی اکیده نامند ماهیت آن ثمری است درختی بزرگ تر بقدر درخت عناب برگ آن دو برگ و بسیار شبیه بهم میرسد و برگ آن ...
دو نوع بود نر و ماده و ثمر آن قریب به ... و آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن اندک بزرگتر از فندق کوچکی کنار و پوست آن نازک و مغز ... سفید و پوست آن ... میگردد و از مغز حب جدا نمیشود و ثمر آن سفید رنگ شیرین خوشبو خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه به استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ و لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن به آسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط تابستان میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الرئه و مصلح حصف حاد و ... مفید اسهال و مدر بول ... گرم را مفید اعضا را بغذا رسانیدن و مقوی معده و قوت ماسکه و دابغ آن و مسکن قی و قاطع صفرا و مانع صعود ابخره و منضج مواد معده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سنجد را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق ... جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنج درم و گل آن سفید مائل بزردی یعنی زعفرانی رنگ گفته طبیعت آن در دوم گرم و خشک بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گل آن است بوی آن ... تا هفت هشت خانه میرسد افعال و خواص آن مهیج شهوت با خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران ... از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در اوده ... گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب و امراض الصدر و الرئه و جهت امراض این ... و عضو مانند ... و قرحه ... امراض اعضا را بغذا جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان ... مفید مقدار شربت آن ... ال قروح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند ... و ملتیم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد ... جهت مفاصل و ... و دراز کردن موی ... محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند ... و از ان ضعیف تر

فصل الغین مع الذال المعجمه غداف

بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا ماهیت آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه و منقار و پای آن سرخ است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد ... آن ... جهت ریاح ... و ... باردة ... و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی البصر است

فصل الغین مع الرا المهمله غراب

بضم غین و فتح را مهمله والف و با موحده و هم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و دوم سیاه رنگ و آنرا غراب ... نامند و ترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک ... غراب الزرع موسوم و اهل انطاکیه آنرا اغناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و جیفه نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی بچه آنست طبیعت آن گرم و خشک در اول افعال و خواص آن جهت سبر دین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ کمی ... و آب آنرا بریزند ... با سرکه طبخ دهند تا مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و ... غراب سپید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص

آن در هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابی است و زاغ **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و نهایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح و قولنج و طبیخ
در طبیخ آن یعنی جوجه آن جهت ازاله ریاح سابکه الترنیه چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و براده آهن و حموضات مانند سرکه کنند و آب اترج
بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد و پس آورند همه آن روغن خواهد بود و آن تنهائی و یا
با سرگین آن خضاب نیکو و مجرب دانسته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغیر رنگ و صبغ در رو یا نیدن موی مجرب کلاغ سیاه
و زاغچه در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی
و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهره خروس و عسل جهت ظلمت بصیر و زایل آنها نیز جاذ و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت
خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع برص و طلای بر سوخته آن رو یانندهٔ موی
غرب بفتح غین و را و با و بموحده بیونانی اطانا و بشیرازی ورک و باصفهانی سنگ و در تنکابن و دیلم اوجا نامند **ماهیت** آن درختی است
بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن دو برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی بعمل می آید و ثمر
آن باقی آن در هنگام ظهور شکوفه آن و اکثر مستعمل لحا و برگ و صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از
صفصاف دانسته اند **افعال و خواص** آن گل و برگ و عصاره ماخوذ از آن هر دو مجفف بی لذع و با عفوصت و لحای آن قریب بدان و خشک کننده
اذان الاذن قطور عصاره برگ و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور
مطبوخ پوست تازه آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت حزاز یعنی قطور عصاره گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض
و وسم و آثار بعید یل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده موثر لهذا آشامیدن قشر آن و بدستور
ثمر آن جهت نفث الدم عصاره الغذا آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعاء و قاق که ایلاوس نامند
العیاذ بالله و جهت سده کبد و تنهائی با آب بارنج لیمتی و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق ستانه حلق و آب قشر ده آن جهت دفع
سیلان و چرک اعضای باطنی سده جگر المفاصل نقول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای منقطعه و مجبره و حذر دیه جراحه
نافع و گل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود و زورگل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بدستور و زور که جای آن الزنیه طلای خاکستر قشر و یا چوب در
آن با سرکه جهت استقاط تالیل منکوسه و غیر منکوسه در رشد و با ثالیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات
کرده میشود و بسیاهی آن در رماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیاست مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیاست
وگفته اند که از تنه درخت آن مگسی بر می آید سفید نازک بهترین املاح است و از آنجا املاح دیگر استعمال مینمایند **غری** بکسر غین و تشدید را مهمله و یا
بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یا پوسقان نامند **ماهیت** آن عبارت از چیزهای لعابی چسپنده است که بطبیخ غلیظ و چسپنده شده باشند
و انواع میباشند و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو میسازند و بعد از آن سریشم ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب
نمایند **طبیعت مجموع** آن بمراتب گرم و خشک است **غری الجلود** سریشمی است که پوست حیوانات مگر جوشانند در آب تا مهرا شود
و میگذارند تا در دو آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل تا دیگر درد و آن متمیز نگردد و پس آن مقدار طبخ مینمایند که
غلیظ گردد و در آفتاب چندان برهم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در دیگ گرم
بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و دیگر باره گرم شده و محل اختضاب و جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است
که صافی باشد و از آن بهتر آنچه از پیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مغری و مجفف امراض الرأس

امراض الراس طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر موثر از امراض لعصد را شامیدن محلول آن در آب مفتهائی و یا با سرکه و یا با ادویه مناسبه دیگر نیز

حسو بجنه محتسی مِلن نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحه ریه مانع الجروح و حرق النار و جبر الکسر و الفتوق و الجرب الفو باد و غیرها ضماد آن با خل جهت ورم زخمها

و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زرد چوبه و جوز السرو با سرکه سرشته جهت فتق

کتا مدتی بران ببندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و با مازو و جوز السرو جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و لقشر جلد و

قوبا و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته مثل چرک و ش آلوده بر جراحات که خون از انها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش

درد و وجع التهاب آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قائم مقام توتیا است **عرق السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند **ماهیت**

آن طلوبی است منجمد شبیه بسریشم که در شکم نوعی ماهی بزرگ که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد

طبیعت آن گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم **افعال و خواص** آن قریب بغری الجلود است عضهای بصدر رمدادمت آشامیدن آن

روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب است آلزنبه ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از آن ساخته در سریج و امثال آن تر نموده بر بند در فم

ذیب با عسل است آشامیدن یکمثقال و نیم آن جهت نفث الدم صدر نافع و ضماد آن جهت الصاق جراحات و عضوهای بدر رفته و بر ناخن سفید

شده و جهت برص و شقاق و جه و تمدد آن نافع است **غری الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند از صنائع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مؤمن دیگری

ذکر نکرده و آنرا جبر الصنائع نامیده **ماهیت** آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ سطحی که آب ندیده نرم باشد

و ورقهای پنیر را بران پهلو بپهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بران اوراق باز آنکه نرم باشند که اینها را بپوشد تا جمله اوراق فرش شود و پس سنگ سطح

سنگینی بران گذارند دو روز بگذارند در آفتاب تا دهنیت آن بالتمام گرفته شود یعنی آنکه جذب نماید پس آن تشحته بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده

کرده یکهفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب و نمک

آنقدر بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در علامت سرخی است پس بنا سر مه سیاه سایند و در شیشه ضبط کنند و در وقت

احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه آب بر هم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات آنرا بر سنگ ابر زین ریخته با سنگ بالاسالند تا بر سنگ نیز

بچسبد پس چند قطره آب یک صاف بران بچکانند که روان شود و ایا باید بمقدار باشد که چون چیزی را بآن وصل کنند و خشک گردد و از خواص

آنست که هر چیزی را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند **فصل العین مع الراء المعجمتین** غزال

بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بیونانی العربی شاشماه و طلاء از شیر

ماه تا سال اخشف و تا پنج سال الطبی نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن از سائر لحوم صید اقرب

بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول در بدن کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مخفف و

قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده است خصوص خشف یعنی بچه فربه چریده در صحرای خوش آب علف امراض الراس و القلب و الغذا رنا دل آن

جهت فالج و استرخا و سائر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان آلزنبه طلای آن موجب درازی مو است الخواص چون حنفیه آنرا

سعتر و نمک شیده و خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام بلغمی

و تهیج و کیحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع مضر محرورین

و صاحبان معتاد دقولنج مرکب بالفلفل و اریحی خصوص کباب آن با سرکه که زیتون و تطلی الهضم است مصلح آن اول جوشانیدن در آب پس با روغن بادام

و النجد بعد فشر طبخ نمودن و برای آنکه او از ریاح و ابرده عارض گردد بار و غن گردگان و زیت و آب نمک مکرر بالفلفل و عصیر الخروج و مصلح

آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضه قابضه است و غزال مسک انشاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک تر

از سایر انواع است **فصل الغین مع الضاد غضار چینی** بفتح غین معجمه و تشدید ضاد معجمه و الف و فارسی کاسه چینی نامند ماهیت و طبیعت

سفون نرم کوبیده آن جلای دندان و قاطع خون لثه و جراحات تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین ممزوج لعلی المجاهد است و چون

غضار چینی را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با شمع محلول بیامیزند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خطها از کاغذ بلند تر نماید

از مداد و شنجرف و الوان خالص دیگر می‌باشد **فصل الغین مع اللام غلفقی** بفتح غین معجمه و سکون لام و کسر قاف و یاء **ماهیت** آن

اختلاف است نزد جمعی غلفه است و نزد جمعی حجی است القدر ترب و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث الشکل و برگ آن شبیه بناخن مدور و در جوف

ثمر آن چیزی مانند بیضه و تخم آن مانند دانه انار و مسلک لبنی که از آن حاصل می‌شود مسهل قوی مجرب که مهلک است و مثقالی از آن رافع تاکیل است و

اغبار است با بعضی گویا که آن نیست که مثمر نیست برگ و ساق آن گره دار و در صحراهای شیرازی بسیار ... معتبره است و شیر بسیار دارد و

شمشیر ... آب ... آن ... بسیار دیگر شیر آن را بر قوبا بمالند زایل شود **فصل الغین مع النون غنم**

بفتح غین ... سیم ... سیمان است و لغت ... ابهر نوعی از قطران است که بتری کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق

... مسلح ... مرهم ... تخیل گفته‌اند است **فصل الغین مع الواو غوتا غنبا** بضم غین و سکون واو و فتح ...

... و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح بای موحده و الف و بجای ... غین قاف نیز آمده معرب از کوتا کینا لغت فرنگی است و کوت نیز نامند و نزد

عموم مشهور بعصاره ریوند است و بعربی ... نامند **ماهیت** آن عصاره است زرد تیره رنگ مایل بسرخی براق که چون قطعه از آن بر چراغ ...

مشتعل گردد و چون ... مانند ... ساخته از ارض جدیدی ... و بعضی

عصاره ... است ... بعضی ... است ... از آن ... و حیوان ...

که جزیره است ... ارض جدید ... قریب ... **طبیعت** آن گرم و خشک ...

گفته‌اند ... تا اواخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن مسهل و مخرج اخلاط مختلفه به آسانی ... است

که ... اسهال ... مانند ...

... فالج ...

... خفقان ...

... گفته‌اند

اطفال ... است ... اگر ... گفته است ...

... چهار دانگ ... چهار درم ... بشکر

... شوند ... آب ... اسهال ... آورد و بعضی اسهال

... بعضی ... اسهال ... تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا

تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می‌آید و اگر عمل ... مخرج ... بلغم ...

... مخرج ... مشتهی ... نقوعات ... مرض ... است و باقی ...

... در سال قوی ... ضعیف ... آن از دو دانگ

تا ... **ماهیت** آن

... آنرا ...

و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آن را اکثر لیشه خوانند و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیها بخورند و بالذت میباشد و در غلظت و بطوی انحدار از کماة کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک و از سایر کماة بالکثر **افعال و خواص** آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط ملکماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فاست

فصل الفا مع الالف

فاختة بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی باندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل الطائفه مشهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه است **افعال و خواص** آن امراض الرأس مهرانخیه آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارده و در نافع اخلاط و تفتیح سدد و لعین قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم مؤثر خصوص خون بال آن الاورام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و جهت رفع بهق و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و در بعضم خصوص کباب آن مصلح آن شکر و در و غنها و سرکه و تشنیز الحواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن منفر اسود منند و مار از آواز آن بگریزد و در خانه که قمری سفید باشد بهیج ذره و دشمن و ساحر ... نیابد و بخور پر آن گریزاننده مار است

فادزهر بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه ساکن و ها و راء مهمله معرب پادزهر است و باصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود و بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و باد زهر در حرف البا الموحده مع الالف مذکور شد

فافج بفتح فا و الف و فتح ذال خاء ... حکیم میر محمد مؤمن نوشته بلغت هندی اسم سنذق است و مؤلف اختیارات شبتاد نوعی از حجر اسم کرده و گویند سنگی است زرد مائل بسفیدی و بعضی سبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون ریزه ریزه شکند ... سنگ باز دو ... بتباشیر ... رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آخرسپا و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و بادزهر همه زهرهاست شربا و طلاءً و مقدار شربت آن دو دانگ است و گفته اند طلا بادزهر کانی است

فار بفتح فا و الف و راء مهمله بفارسی موش و موشا و موکهک و ... گوفقری و بسریانی ... بطلیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و ترکی سیچان نامند **ماهیت** آن حیوانی معروف است ذی هوش و موذی ... **افعال و خواص** آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و خفقان ... معده و دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد و مؤثر اعضاء النفس جالوس در طبیخ آن جهت رفع عسر البول و آشامیدن سرگین ... منذر و سرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و شافه آن رافع عسر البول و نعابات ملین طبیع اطفال العین طلاء ... یدن مژگان ریخته شده و طلای بیاض چشم الزینه طلای خون آن جهت قلع ثالیل و مسامیر مجرب و ضماد سوخته سر ... جهت رویانیدن موی داء الثعلب مؤثر مقدار شربت آن ... و بخور آن گریزاننده موشان و بول آن ... از زندو و شکافته گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته باشد ... بر ... آن برگ ... عقرب و خوردن لیس مانده آن مورث نسیان ابن مؤلف گوید میان موش ... در شیشه کنند میان ... خصومتی عجیب بود و موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال ... آن ... از بسیار لسع بلاک ... دو چشم آن را اگر بر ... و روز در راه رفتن آسان شود و اگر بر ... آید ... برزن بندند تا با او باشد حامله نشود

فارة البیش موش بیش است و مذکور شد

فارة المسک آهوی مشک است و گفته اند آن را بهندی چهچوندر نامند و آن حیوانیست فی الجمله شبیه بموش بسیار بدبو بحدیکه هر جا که بگذرد بدبو میگیر داند و از درد بوی آن ... شبیه ببوی مشک بول ... آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه درخت و لباسی که بول بر ... گند می ... اگر ... بشویند ...

ہر ایک جو مُقدس ھی تیہ
دعا مانگتا یقیناً جو بڑے
نہ پہنچینگے تو میرا ملجا
نجات کے نغموں سے تو مجھے گا
بخشونگا اور آس راہ میں
کرونگا میری آنکھیں تیری
خنجروں کی مانند مست
منہہ لگام اور باگ سے بند
نہیں آتے شریر پر بہت

۴۴۹

وبسبب کمال التفض گربه وسایر حیوانات گوشت آنرا نمیخورند وخالی از سمیتی نیست ودر قاذورات ومزبلها بهم میرسد وشیر مخصوص الملک بهند وبنگاله است وشنیده شده که در مازندران وبلاد حارهٔ رطبه نیز بهم میرسد ونوعی میباشد سفید رنگ وبزرگتر واین بسیار بد بوست ونوع دوم ازان کوچکتر وبرنگ موش وبد بوئی این ازان کمتر **طبیعت** آن گرم وخشک **فاسی** بفتح فا وکسر سین **ماهیت** آن حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند وآن تخمی است سرخ رنگ خمیده وتلخ وغلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودر میان جو وگندم میروید **طبیعت** آن در اول گرم وتر **افعال وخواص** آن لطیف وقابض منضج سده جشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع ومؤرخ آن با عسل مانع حمل وشربت جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربت آن دو درم است ولواب علوبخان مرحوم نوشته اند که اندروصارون را بیونانی اندروبلون نیز نامند وبیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مؤلف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر نموده اند حق سبحانه تعالی برساند بفضل وجود **فاشرا** بفتح فا والف وفتح شین معجمه وراء مهمله والف مقصوره معرب از حاشار سریانی است وبعربی کرمة البیضاء وبفارسی هزارفشان وهزارکشان که معرب آن هزارجشان است ومعنی هزارکشان الف نالیج یعنی هزارشاخ است وبعضی گفته اند معنی الف ذراع است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی ماردارو وکرم دشتی وشیر ازی بنخود جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک میگردد وتفلیسی گفته بسریانی کتنا نامند وبرومی حلیلوطن وبیونانی اغلیطوس وبربری ازجالون ودر تنکابن وطبرستان الاسلک گویند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بتاک انگور خاردار وبرگ آن با ملاست ومائل بتدویر وتار ها دارد مانند تاک وبرهر جا ورخود می پیچد وثمر آن بقدر نخودی وسرخ خوشه دار ودر زمستان ثمر آن بی برگ میماند وطعم آن حاد با حرقت وقبوضت وصاحب اختیارات بدیعی گفته که در هر خوشه قریب بده دانه میباشد ودر ابتدا سبز وبعد رسیدن سرخ میگردد وآنرا سیاه دارو خوانند ودر کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود وبسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه وآنرا عود البحیه نامند وبسیار شبیه بقسط تلخ وعطاران بجای قسط تلخ میفروشند وطعم آن با قبوضت وحادحرافت وبسیار تلخ است ودر قانون در لفظ ازغان مذکور است که هزارجشان است ومختار در تازه آنست **طبیعت برگ وثمر** آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم نیز گفته اند وگرمی بیخ آن کمتر ازان وتلخ ونیز **افعال وخواص** آن جالی ملطف ومخفف ومسخن معده ومقوی آن واعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع وسکته وفالج واسترخاء ونسیان وشیخ عضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کمنة الدم تحت چشم واعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی ونفث الدم وسرفهٔ کهنه ودرد پهلو وریاح آن وچون عصارهٔ آنرا با گندم طبخ نمایند وبیاشامند شیر را غلیظ وزیاده گرداند وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اعضاء الغذا وچون برگها وشاخهای نورستهٔ آنرا طبخ نمایند وبخورند جهت تقویت معده وتفتیح سده وطحال وآن ازالهٔ ریاح وجهت رفع فواق ووجع معده وتسخین آن وجهت اسهال وادرار شیر مؤثر وبیخ آن محلل وگداز ندهٔ صلابت طحال خصوصا که با سرکه ناشتا بیاشامند ویا سرکه وانجیر بران ضماد نمایند وتحنیک عصارهٔ آن عصار الطعام الاورام والبثور وغیرها تنها وضماد آن نزد ابتدای ورم از آن نیز جهت اسهال البطن وادرار بول نافع عصارهٔ تازهٔ آن یکدرم باندک کثیرا که معجون است نیز با عسل جهت اسهال البلغم وبیخ آن نیز با کثیرا ویا با عسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال وقی قوی آورد وادرار بول وحیض وسایر فضلات وتفتیت حصا کند وچنین است شکیه وحمول آن ویا عصارهٔ آن جهت اخراج جنین وتنقیه رحم وبخور آن بدستور حابس دم وطبیخ آن ومطبوخ آن با زیت بجد یک غلیظ گردد جهت کوابیر وبواسیر مقعده وجمیع اوجاع بارده وتحلیل صلابات وحصف ودرد حکه وجرب وریشها ونطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام ودمیدگیها ولبنه وقطع ثآلیل وبا شراب جهت تسکین درد ورم وتحلیل اورام صلبه وانفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیهٔ خبیثه ودرد اخل مراهم اکله وحمره کرده میشود وثمر آن جهت جرب متقرح وتقشر جلد وشرا ونطولها وطلاء مؤثر المفاصل وضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته واستحکام اعضاء متجرحه ضعیفه وبا آرد کرسنه وحلبه

وحلبه جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل السموم آشامیدن مثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سائر هوام ضماد آن با شراب نیز و برگ و ثمر آن و بیخ آن
فصل صنعیف اند الزنبه ضماد بیخ آن با آرد کرسنه حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی که بعد از خروج و قروح مانده جلای سائر آثار و تنقیه بشره میباشد
کننده آن و بستور مطبوخ آن در روغن زیت مهر الجبهت که الدم تحت چشم ضماد ثمر آن سترنده موی است و دباغان در ستردن موی جلود مستعمل
دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مغز سبز رد مورث جلا طاذ بن و عقل ست مصلح آن با کثیراخوردن و یا قی کردن و بعد از آن رب
حامض خوردن مع آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل ظلمت بصر آورد بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن دو و نیم و دو ثلث آن سیاسه بعضی نصف
وزن آن نوشته اند **فاشرستین** بفتح فا و الف وکسر شین معجمه و را و سکون سین مهمله کسر تا مثناه فوقانیه سکون یا مثناه تحتانیه
و نون و در اکثر نسخ چنین است بعضی بتشدید فوقانیه مشدده بمعنی مزیل شصت علت و بعضی بفتح را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تا مثناه فوقانیه
و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمه لسودا و بفارسی شستن بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی انبالس مالیا بمعنی کرم الاسود
و بزدمی آنا ترد طلبین بربری میمون و باندلس معروف بهو دانیه است گفته اند معنی فاشرستین دافع شصت علت است **ماهیت** آن نبات
آن شبیه بفاشرا و لبلاب است در پیچیدن بر بجا و رخود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن خرد تر از برگ لبلاب ساق آن سیاه و ثمر آن مانند ثمر
فاشرا در خوشه و در خامی سبز بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ و گفته اند بزردی مائل میباشد و در قانون از فقفاط ذکر
مذکور است که سیند است **طبیعت** آن گرم و خشک تا بعد ال **افعال و خواص** آن در افعال ضعیف تر از فاشرا است عصاره الرأس
سرح و فالج بسیار مفید اعضا ابلید و لنفس جهت تنقیه سینه و اعضای نفس ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و اشتر
و گاو و امثال آنها و التوای عصب مفید بدل آن کرمه لبیضا است **فاطر** بفتح فا و الف و طا مهمله مولد و بظا معجمه بعضی گفته اند لغت
است و تعلیقی عربی است و بسریانی ابطار و بربری ذنطیلا مخ نامند **ماهیت** آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته اختیار
جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذ ج است که سنگریزه مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند بهترین
آن صلب آن است و اکثری بر آنند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند و بهترین آن تازه آن است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن جهت سم و شوکران و جوز مائل ست لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است **فاغره** بفتح فا و الف
وکسر غین معجمه و فتح را مهمله و ها و آن را فارغه نیز نامند و بفارسی فاخره و کبابه دهن گشاده و کبابه دهن گشاده گویند **ماهیت** آن بزرگتر
از کبابه است و بقدر نخودی و جوزی رنگ و تا نصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور سیاه براق با عطریت و از زیر باد آن
و بلاد سودان آورند و در لطوخات و نخالخ و اشباه آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول
دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت محلله بسیار نافع امراض الرأس و القلب آشامیدن آن
جهت امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و نخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب و الفم مضمضه بعصاره آن جهت لزج دهان
الغذا ر مقوی معده و باضمه جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده میشود و جهت
سو هضم از اغذیه بارده و جهت اسهال بارد نافع و حالبس شکم مشتهی محرور مصلح آن کافور بلوفر و روغن بادام و گلاب مقدار شربت
آن تا دو درهم است **فالیرلس** بفتح فا و الف وکسر لام و فتح یا موحده و سکون را مهمله بعده نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون
و آن را فالیوریس نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است که از بیخهای بار یک شاخهای بسیار میروید بطول دو نیزه و گرد دار شبیه بنی و تخم آن
سفید بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آن را فائده نیست در طب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه **افعال و خواص** آن عصاره
ضیق النفس آشامیدن تخم و برگ و عصاره آن هر یک تنهائی و یا مجموعی با آب و یا با شراب جهت ادرار بول و حصاة مثانه مفید **فالنجیقن** بفتح فا و الف

۴۵۱

وکسر لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یا رمثناة تحتانیه و فتح قاف وسکون نون لغت یونانی ست بمعنی رتیلا و فاتحیطس و فاسیس نیز آمده ماهیت آن نباتی ست که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از گیاه و برگ و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن بسیاه بقدر عدسی و بار کمتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع از زمین زرد پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک **افعال و خواص** آن جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ و گل و تخم آن با شراب جهت لسع عقرب و نهش رتیلا نافع ست **فالوذج** بفتح فا و الف و ضم لام سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی ست **ماهیت** آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان در اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار حل مینمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط با آب نگردد پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دو شاب سفید جید مطیب بگلاب و یا عرق بید مشک و یا برد و ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول مینمایند و یا آنکه بعد کمال طبخ و بحد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای پاتیل در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و جهت اکثر امراض صدر و ریه و سعال نافع و اگر بر آن تخم ریحان و یا تخم شربتی پاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد **فانید** بفتح فا و کسر نون و سکون یا و دال معجمه بفارسی قند نامند **در ماهیت** آن اختلاف ست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر ست و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند یکی سفید و آنرا بهندی کهاند میگویند و چون شکر سفید را بآب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که در آن جدا گردد و آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند الموج که بفارسی قند مکرر و بهندی اولا نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف و بقلم ست و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند نبات قرای و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر مخصوص باین اسم داشته اند و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند طبخ دهند و بکفگیر کرده بچوبی بر هم زنند که حبابها بهم رسانند و قرصهای کوچک بریزند و بر پارچه سفیدی یا بوریای پاکیزه یا نیزه ای قسمیکه حبابهای آن مجوف و خالی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و بهندی تباشه و قومی دیگر گویند که چون آنست که شکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر یا کف سفیده بیضه مرغ و بیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانید و بفارسی شکر تیز گویند و اکثر بر این زعم اند که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف نیاورد پس صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در بین کشیدن دفع علی دفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه و بزنند و بعد قرص قرص سازند آنرا فانید نامند و بعربی ناطف و گاه مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی گردگان و بادام و پسته مقشر و امثال اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکنندگی آن مقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بی عسل باشد آنرا حلوا و کنجد و بهندی ریوڑی و بعربی ناطف بهمین نام نامند حسب اختیارات گفته که فانید آن ست که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طبرزد که بفارسی گزانگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند

[illegible] زنند تا سفید شود و بس از قطعات نموده استعمال نمایند فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانید خزی و فانید سجزی [illegible]

اختلاف است انچه را از قند سازند و بی آرد و چون گاه بازند فانید خزائی نامند و انچه را از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد و جو بران پاشند و نگاه بازند فانید

سجزی نامند معرب سنگری منسوب بسجستان که معرب سنگرستان است بسین مهمله و زای معجمه است بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید

سجری است بالضم سین و سکون جاء مهملتین که منسوب است بسجر که آن بلدی است از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی است **طبیعت** آن گرم

و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است **افعال و خواص** آن ملطف تر از شکر و گرم تر از آن اعضاء النفس جهت سرفه و ضیق

النفس و درد سینه عضاء النفض جهت تلیین البطن و برودت امعاء و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فاوانیا** بفتح فا و الف

و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف آن را عود الریح و بسریانی کهیانا و کهیانا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الصلیب است **ماهیت** آن اکثری تصریح

نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس در معالجه صریح در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب نامید از جهت [illegible]

بیخ و برگ هر دو با هم ولیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته اند آن را چون در جوف آن خطوط صلیبی است ماده آن را که ندارد فاوانیا خوانند

و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین بینهما ذکر نکرده

و در عود الصلیب ماهیت آن را بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان کرده که عود الصلیب چیزی است که بعضی مردم آن را ذو الاصابع می نامند

و بعضی دیگر جلیسیی بمعنی جلوة الریح و آن نباتی است که ساق آن بقدر دو شبر و منشعب بشعبهای بسیار و نر و ماده میباشد برگ نر آن شبیه برگ شاه بلوط

و برگ ماده آن شبیه برگ سمرنیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شگافته شود الغلاف

ظاهر میشود از آن دانه سرخ مانند حب شبیه بدانه انار و کثیر الجدد و مابین دانهای آن چیزی بنفش رنگ سیاه و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و

بلندی یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن منشعب بچند شعبه مانند هر یک شبیه بلوطی مانند بیخ ختثی **افعال و خواص** آن

اعضاء الراس آشامیدن بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن تنها جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض

آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فعل طمث و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت

عاقل البطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس قاطع نزف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب سیاه جهت

رحم و عارض از وجع رحم و چون بصبیان را در ابتدای حدوث صعاة بیاشامند رفع نماید و دیگر صعاة عارض ایشان نگردد و در فاوانیا نوشته

که آن نر و ماده میباشد نر آن بیخهای سفید بسطبری انگشتی است و چون آن را بخایند ظاهر میگردد از آن لعابی اندک حلاوتی با قبوضتی در طعم

آن **طبیعت** آن گرم و خشک در دویم **افعال و خواص** آن مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع

جهت صداع و صرع حتی تعلیق آن تنها مجرب و نوشته که یهودی گفته که تدخین بآن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کننده آن دیگر

نیز آن با کلکند شدید النفع و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با

یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با شراب قابض عفص مانع انصباب مواد است بمعده و آشامیدن تخم آن

معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سده جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شیر و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید آشامیدن

بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم مفید و چون زنان

صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آن را بخورند تنقیه نماید فضول نفاس را و ایشان را باد و بسته جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب [illegible]

و ادرار آورد و الزینة جلاء و عمره آن و جلا رتا را سیاهی البشره موثر المعاصل [illegible] آن جهت نقرس نافع و [illegible]

آن را مانند انچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بیزرک و ماده آن را نبات گفته

کرفس می گفته اند ثمر آن را چون بشکنند در جوف آن دو حرف بعضی متقاطع یافت میشود و او آن بشکل لو خط میباشد در جوف آن خطوط صلیبی هست و
نزد اطلاق مراد ثمر آن است و بهترین آن رومی سطبر است که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود واز آن حدت و حرقت با اندک تلخی
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نرد استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی گفته که برای امراض مردان
نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ماده آن انسب است که **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و بعضی مایل باعتدال دانسته اند
افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن لقدر یکدرم در شراب عفص یا شکر شیرین کرده یا با شیر و با شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و
ام الصبیان و اکثر امراض سر و تفتیح سده و یرقان و درد گرده و مثانه وادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع
و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استشمام بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن دفع تپهای ...
و نقرس و آویختن بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض مؤثر و تعلیق ثمر آن در قلاده اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص آنکه بطول سوراخ کرده
جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اوهام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده مبرودین و مسافرین و در بیابانها و صحراها باعث
ایمنی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و سقوط ثمر آن که حب آلت تنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان و در خواص آن از آن
بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل
میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با سنگ یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق زعیلبی آن که با شیر فتاده کرد
افکنده در بازوی بچه بسته و حایض آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که
عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند اگر دو مثقال از نقره و طلا از درهم یکدانگ و سیخه ساخته و بجای علامت آن
در آن پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و دو سال بر آن گذشته باشد اگر در زیر فرش کسی که با هم دشمنی داشته باشند
گذارند و ثمر با زهره متصل و مثلث باشد میان آن بر دو الفت بهم رسد **فاغیه** بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یا مثناة تحتانیه و ها
اسم شگوفه حناست و در حا نامکور شد و نیز شامل جمیع شگوفهاست و بعین مهمله اسم بیخ است **فصل الفا مع التا المثناة**
الفوقانیه فتائل بفتح فا و تا مثناة فوقانیه و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در لغت
زباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیر آن و یا در قبل برای تنقیه
و یا نشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخین و تضییق آن و یا بغیر این اسباب بر دارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برادویه که در دبر بر دارند
و بسبب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله و جذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنهاست و این مستعمل در جائی
که مانعی باشد از استعمال مسهل مشروب و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع
ترکیب جمیع اینها **فتائل الرهبان** بفتح فا و تا مثناة فوقانیه و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم را مهمله
و ها ساکنه و با موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در آنجا کثیر الوجود **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و تیره رنگ
مایل بسفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنا مکی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب و شبیه برگ شونیز و مزغب نیز میباشد و گل آن زرد و مجتمع
و تخم آن مانند تخم ترتیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانها و ریگزارها و گویند چون بیخ تازه آنرا بر آورند
و با برگ آن بپیچند و در چراغ گذارند و بر آن روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند و لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سائر اجزا **افعال و خواص** آن اعضار آن آشامیدن طبیخ
آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی و ابتصار التنفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد آن بر سینه ...

الباه و جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل وغیرها ضماد بیخ آن بالبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و النقرس و تحلیل صلابات
و اورام انثیان و اورام قبیحه و تشنج عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء القدار و لمفض الباه جهت خوشبویی دهان
و جهت بادرو و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مؤثر است **فتیت** بفتح فاء و کسر تاء هر دو
فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء الف مهمله **ماهیت** آن هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک کرده است خواه بکوبیدن
و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال **افعال و خواص** آن تحلیل الغذا
و تجفیف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده در رحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبخ جید دادن
و با سمسم و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده و رطبه و صاحبان ضعف حس البای
مضر باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلح آن در همه حال شکر است **فصل الفاء مع**
الجیم فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بتبریزی فجلا و بروسی فیون و بیونانی افانیس و نیز بیونانی
ابالوسکل و بهندی مولی و بفرنگی ... نامند **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز
و شامی آن آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس مینمایند و یا بالعکس و برگ آن تندتر از بستانی اما درازی و بزرگی بستانی نیست و در
قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی و بعضی از قرای
بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا بیک دو ذرع و سست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل میشود و در ضلع
رنگپور کامی است مسمی بغیر صدر از قوت زمین آنجا وزن بیست انار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب
شیرین آنرا فیل مولی مینامند یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا ماهی
پخته با چاول میخورند و در جاهای دیگر تا یک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور و شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک تر از قسم سفید
طولانی است و شادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصاً پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا پوست
در زمین منشق میگردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص
بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن بزرگتر و خشن
و تندتر و تخم همه مایل به تندی و در غلاف باریک طولانی بالقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و آنرا بهندی سینگری
نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مایل بسیاهی میگردد **طبیعت**
تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و بری آن قوی
واحد از بستانی در جمیع اجزا **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غذا
خصوصاً برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و متخم معده ایشان خصوصاً اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف
سریع التعفن است و مدر بول و با اندک تلیین چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و مربی و غذائیت آن زیاده از بیخ است
و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت است برگ آن پراگنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول
و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء راس مضر سر و دندان و حکة الآذان قطور روغن آن جهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف
ترب را خالی کرده و روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد و پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع
آن سریع النفع و مجرب است و چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند لیکن مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادث زیر

زیره و بعد از آن و آب برگ آن نیز گشنه و قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنه الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید و مقدار شربت

مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آن آشامیدن قطر قال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین

جهت خناق نافع و باوجود آن مضر حلق و زیاد و کننده و شربت اعضاء الغذاء زردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین لطیف

نفوذ فرماینده غذا است و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از این جهت باعث سوء

فی است خصوصاً با پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و دستور تخم آن با سکنجبین و این ماسویه گفته آشامیدن آب آن ... هم

غذا و منفتح سده کبد و طحال است و استسقاء و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مقئی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و تخم

کبر اسفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقئی قوی و منقی معده و چون خرق از ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و تخمیر کرده

گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس بر آورند و خرق را دور کرده آن ترب را بخورند القوت تمام قی آورد و آلات لمفاصل تخم آن جهت سرطان مفاصل

و عرق النسا و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع اینها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لینه و جهت

و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار رغا النمرا یا دو با النبور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها خصوصاً التنفس تناول نمودن مطبوخ آن

ادرار حیض و دفع حبس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین

و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب استسقاء و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ

سوراخ نمایند و تخم شلغم را در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند

و سر آن را با پارچه ترب بسته و در خمیر گیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که ... از

لی و ... مرتب نمود و بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقئی است و جهت درد جگر با زوفا و درد سپرز مفید است

ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت نهش مار و سایر هوام و چون سرهای ترب را شیده و بیخ آن را کوبیده و آن را به عقرب

گذارند بمیرد و بدستور چون آب آن را بر آن ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم

نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع

آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت ... و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سایر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و ... ی

رنگ رخسار و قوبا و باکتریش جهت بهق ابیض خصوصاً در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب المضار و نیز اکثار آن مورث

مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و خل ...

که در سرکه خیسانیده باشند و تخلل آن یعنی سرپرورده آن در سرکه تبرزد انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام

و تجربه مطلقاً ضرری ندارد و اگر سرپرورده باشد تخم آن مقئی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن رتیلا ...

مؤثر در بسیار افعال و قوی‌تر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و ...

با سرکه جهت زخم خانقرایا و با عسل جهت درد مفاصل و باکتریش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن تا یک درم و از آب آن ...

تا سی درم و از جرم آن تا هفت درم و بری آن بسیار گرم و تر از شلغم ضعیف‌تر از ترب و محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مقئی و ...

نک است در و دهن آن که تخم و آب برگ آن را در ابتدا از تخم بستن بدستور مشهور ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در قدر مضاعف

و بر آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد و روغن بماند و بسیار بسوزد و لسیار ... و از اکثر امراض قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان ... لطیف تر

و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و رفع اذیت عقرب و سایر هوام و قطور آن در گوش جهت

در کوشش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و سستی اعضا و رفع خشونت البشره و جلای آن و بهق و برص و القای کلف
که چون تربت بخایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها ازان متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد باقی ماند پس آنها را حل نما
در حل معادن بعید المثل و افعال غریبه ازان می آید **فحل باعشیقی** نخل شامی است **طبیعت** آن مرکب القوی و از شلغم گرم تر **افعال و خواص** آن از فجل و شلغم زودی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهملة** **فراخ** بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی جوجه و ترکی نیز بک نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت و افعال و خواص** جوجه هر حیوانی در ذیل نام آنحیوان ذکر یافت و بیاید انشاء الله تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب
کبوتر بچه با دوید حاره و سیر مولد جذام است و مطبوخ آن با بید مقوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون**
بفتح فا و را مهمله و کسر سین مهمله و میم و یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و براسون نیز و بلاطینی مادروبیتم و بعربی
علفها جهت آنکه تلخ است و هر چیز تلخ را علقم نامند و لفافرا افغان سرو کوراسیبی کراث جبلی که گند نای کوهی گویند و لفظ کردیا تکس که تصحیف آن کوراسیبی
باشد **در ماهیت** آن اختلاف است دیسقوریدوس گفته نباتی است با شاخهای بسیار مربع سفید مرغب از یک بیخ روییده و برگ آن بقدر انگشت ابهام و مائل به استداره و مرغب و منشنج و تلخ و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و نقاط
نوشته بیخی است مربع با شاخهای بسیار سفید مرغب که از یک ساق روییده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا
میرسد و قوت آن تا شش سال بماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل است جمیع آنست و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را
خشیشة الکلب صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد
نوع سفید آنرا فراسیون و بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال
است و نوع دیگر را البوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نوع احب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسیکه آنرا کراث جبلی نسبت داده غلط
کرده و تحقیق آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که شبیه می ارو سنا نامند و ارو سنا در حرف الالف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم در سوم
خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و باقوت تریاقیه اعضا رالرأس و الاذن و العین قطور عصاره آن در گوش
جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی السبب حدت تو تیکه دار د و بردن اثر زردی یرقان
که در چشم مانده باشد و جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم مفید و مطبوخ آن با آب جهت نفاخ احفان خصوصاً با روغن بنفشه و
رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین را با آب الرمان حامض بمالند و برگ دانسته و عصاره فراسیون را
بران بمالند زائل گردانند و دخل اشیاف مقویه بصر کرده میشود **الفم و الاسنان** مضغ برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان **اعضاء الصدر** آشامیدن
یکدرم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده یکدرم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام
شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع نفث اخلاط غلیظه و
آشامیدن حسو معمول ازان و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم دقیه فراسیون خشک که بوزن یکدرم باشد دران جوش داده
تا غلیظ گردد و صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ گل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن
با عسل جهت قرحه ریه و با ایرسا چون خشک آنرا با بیرند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق
النفس **اعضاء الغذا** مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن با عصیر
بار عنکبوت یا بازیت جهت درد معاده تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضعی که باشند و اعظم ادویه منقیه بدان است از فضول غلیظه و برامی و وجع

با و مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسیکه بکسر فا و دوم خوانده و آنرا فربیون بابجای فا و دوم وافربیون و ابرمیون نیز با دو ق

همزه مفتوحه در اول که معرب او بربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل نفسه و حافظ الغافل و ببربری تاکستو و برومی نوطیتوس و بیونانی کمالیون

و اهل مصر و شام آنرا البانه مغربیه خوانند در **ماهیت** آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند و صحیح اقوال قول جالینوس

که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر در جبل دران که آنرا بربریه نامند و کثیر الوجود است در آنجا و از آنجا ببلاد دیگر میبرند و آن

لبن دو نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو و پرشیر و خارناک و پرشیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای

این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد **فرمیوس** بفتح فا

و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بر نفیس است **ماهیت** آن ثمریست شبیه بحنظل با عفونت و در جوف آن تخمها

طبیعت آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن تمریخ آن با دهان مدر عرق صنما و آن با شراب جهت نهش افعی نافع

فرنجمشک بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک با بجای فا نیز

نامند و بسریانی ططمسکا و برومی امیلو نواس و بیونانی اقلیس و بهندی رام تلسی گویند و بهندی ابل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان

نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است

مراد این است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است از آن جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن

دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا جبلی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج

و رنگ آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رائحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه و رنگ مائل بغبری و از تخم بالنگو سه پهلوتر و سیاه و

کوچکتر از آن و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ نمام بری و ریحان

کوهی و با خشونت و باعطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و از آن درازتر و سه پهلو منبت آن جراحها و بابها

و سنگلاخها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرمتر و مثل این از مرزنجوش و نمام کمتر **افعال و خواص** آن اعضاء الراس

مفتح سدد دماغی و مصفات و منخرین الکلاء و شما و طلاء و جهت دردسر بارد و نافع الفم بوی دهان خوش کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده را از دفع

کند اعضاء بصعد آن شامیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم و در قلب اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ

و محلل ریاح و خشای نیکو آورد و مسکن مغص و منبه شهوت است اعضاء النفس جهت سعر و ربو و سیر شراباً و طلاء نافع المضار مصدع محرورین و مولد

مره سودا شما و شرباً مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک مجفف

منفخ هاضم طعام و مسغط و مولد صبیان که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شراب آب انگور داخل کنند مانع

فساد آنها است بدل آن بالنگو **فرخار** بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله **ماهیت** آن درختیست بقدر خیار و برگ آن مانند برگ

بادام و گل آن مانند گلسرخ و لعابیت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از گلنار است **فرشه** بفتح فا و را و شین معجمه و ها **ماهیت**

آن اسم عربی شیریست که بار زد و تخم مرغ تا نیم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه باغوره و افعال آن مانند لبا است **فصل الفاء مع السین**

المهملة **فسافس** بضم فا و سین و الف و کسر فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شب گز نیز و بهندی کهتمل و بفرنگی سمیس نامند **ماهیت**

آن حیوانی است از جمله هوام بقدر نصف عدس سرد دم آن باریک و بسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانه حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک

و دو سبل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان برمی آورد و بان میگزد و باز بخود میکشد و بدبوی و بچه آن سرخ رنگ و بزرگ آن مائل بسیاهی و از گزیدن

آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی میکند و باز خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانه کبوتران و در چهار پایه که مصطلاح

بهند بلنگ مینامند و بران خواب میکنند و لباس لیتی و ابریشمی و حصیرها دلبور یا با بسیار نکون مینماید **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن اعضاء الراس نفوخ سائیده آن در بینی و استشمام رائحه نمیده آن و یا طلای آن بر الف جهت مرضیکه در بنگاله میشود و آنرا امو مینامند مؤثر بود و آن با نوبه که در حلق پید و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق باشد مؤثر اعضاء النفض گذاشتن سوده آن در سوراخ قضیب جهت رفع حبس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب اسم طبع یکجد آن جهت گزیدن مار شاخدار و از بسیار خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست

فستق بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تا مثناة فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی پستقی و بیونانی بسطاقیا و لفرنگی پسباکه نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است شبیه بدرخت بطم که بفارسی سغر نامند و از آن کوچکتر و اغبر و بی خار و مدتی میماند و ثمر آن در اول نیسان پیدا میشود و باطول ماه میرسد بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر آنست که بزرگ دانه پوست آن تازگی سفید و پوست خارج آن سبز مائل بسفیدی مغز آن سبز و خوش لذت باشد و آنرا با بطم پیوند مینمایند و پیوندی آن بسیار خوب میشود و حقیقت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یکسال ثمر آن مغز دار و یکسال پوچ میباشد و بی مغز آنرا بزغنج مینامند و در حرف الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن مانند بادام که در پوست است مدتی میماند و فاسد نمیگردد و چون مقشر کردند و از پوست جدا نمودند فاسد میگردد و آب لیمو حافظ فساد آنست **طبیعت مغز** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صوابست و لهذا آنرا از در گرم سیحور دو مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت تقویت ذهن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و تی غثیان معص برودت کبد و تفتیح سدد کبد و منافذ غذا و مرار و جهت عطریت و حلقوم و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبی آن و قلیل الغذا و سمین بدن و مقوی معده و تحم آن از سائر حبوب زیاده و خصوصا که با حقیقت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند رافع لاغری گرده و یرقان و طحال و سموم و نهش هوام و خوردن آن باشکر مصلح هوای وبائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرونی آن سرد و خشک الفم منضج آن مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذاء بغایت مقوی دل معده و قابض و مخشن و دافع حمل آن و رافع قی و فواق و اسهال و تشنگی آسم آب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در ان جهت خروج مقعده مجرب و لطول الطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت حبس نزلات و درد مقعده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل آلزینه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسوسی مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده اطعمه و مقوی غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده و خصوصا مقشر آن و بعد طعام و بستوذی آن و گویند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زردآلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز بنه و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زردآلوی ترش خشک است **فصل الفاء مع الشين المعجمة**

فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده و نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سرم نامند **ماهیت** آن از جنس فاشرا است و بر جدار و خود می پیچد و آنرا می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خاردار و کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ آن با خشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن بیخار و دانه آن بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر بسیار سیاه و بر دور آن خط سفیدی حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته ظاهر الوجود بای منادی عبارت از آن باشد مؤلف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله جنبری میشود و آنرا اسیم بکسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن نبات آن بر جدار و خود می پیچد و آنرا

۴۶۰

و آنرا اسپو شا نند و ثمر آن در غلافی مانند باقلا و دانهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سیاه میباشد و در یکطرف آن قریب بنصف آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و در طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع ضرر ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند مدة الحیوة گویند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نمیکند **مقدار شربت** آن یکمثقال و خوردن زیاده از قدر دم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد نفخ و ریاح بسیار و مصلح آن رب ادراج اوراق و مسکن و در و مفاصل ست

فصل الفاء مع الضاد المعجمة • **فضه** بکسر فاء و فتح ضاد و بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره ست و بهندی روپا بضم را مهمله و سکون واو و فتح با عجمی و الف و بسریانی سیماو بر و می ارجوا و بهندی اکوار و بترکی کومش و بفرنگی و یراطا نامند **ماهیت** آن از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر النفع ست و گفته اند ماده تکون آن زیبق خالص جید و کبریت خالص ست و کبریت عشر وزن زیبق بدلیل آنکه چون نقره را از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و منتظر قمر با مساعدت مشتری در سیال تکون آن در معدن خود تمام میشود و کمال انعقاد آن ببرودت و در باطن آن ذهبیت ست چنانچه در باطن ذهب فضیت ست **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و محجفف و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص** آن در تفریح قریب بیاقوت اعضای الرئیس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین کحل آن با میل النقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر القم آشامیدن سحاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و جلب جذب رطوبات لزجه متعفنه و بلاعم بصدر آشامیدن محلول آن بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضای الغذار و بقض بجهات مذکوره مقوی معده و کبد ست و جاذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب الحکه و بدستور جهت جرب و حکه الادام و ضماد سحاله آن جهت تحلیل اورام مفصل امعا مصلح آن کثیر المقدار شربت آن از یکدانگ تا یکدرم و از خاصیت آنست که از آنچه گوگرد خام و بخار در آن رسد سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آنرا اتن تور و نیورانا نامند و لاحوردی کوشتقاق نامند یا قوت کمعود ست که نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول ست بجهت خفقان غشی و مالیخولیای مراقی مجرب دیده که دو قطره آنرا با اشربه مناسبه بنوشانند

فصل الفاء مع الطاء المهمله • **فطر** بکسر فاء و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سمارغ و شماد و بسریانی فطریاتا و بربری سموکوطیس و بهندی بهپن چهتر و بیونانی او نطر نیا نامند و دستقوریدوس در ثالثه و در رابعه موقوطیس نامیده **ماهیت** آن نباتی ست که در زمینهای نمناک و عقب بارشها و بعضی بلا دزمین منشق شده بر می آید و در بعضی جا بدون انشقاق نیز بشکل بنصف بیضه مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی قارچ و بشیرازی مردم عوام هیکل و بترکی کیلیک و نطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص بنوع قتال و کماة را بماکول آن نسبت داده اند و بالجمله سرخ بلیز و حب و سبز آنچه سفید مایل بتیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب نیکو روید ماکول ست و سیاه آن غیر ماکول از رنگهاست سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و یا در آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و گرد دکان و گیاهای سمی و قیوعات و یا در سرگین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی مانند ماهار روید همه قتال ست و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را دکشمیر گنگچهو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی از قطع نامند و بفارسی اسکل و دوم را فوشنه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة ست و گویند فرق میان سمی و رومی غیر ماکول آن و میان ماکول

بالست که چون غیر ماکول آن ببرند دیگرانرا زود فاسد و متعفن گردد و همچنین هر چه بر آن گذارند فاسد سازد و نیز قطر ماکول را بهندی کهنبی بجفاره نامند
و قطر غیر ماکول را پهپهیرا و قسمی را چهتر بجهای ها نامند و قسمی را اگلن دهول و قسم اول بهترین اقسام است **طبیعت ماکول** آن در سوم سرد و تر
افعال و خواص آن اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته و اعضاء النفس اکثار آن باعث عسر البول و مداومت آن قاطع
نسل ضماد خشک کوبیدهٔ آن با مرشیم ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازهٔ آن جهت بیاض و تقویت باصره
و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصاً چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و عفن و اکثار آن مولد تخمه
و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد و بجهة افراط و مسهل و مورث قولنج و در معده آشامیدن سائیدهٔ خشک آن رافع اسهال و ذرب
و زلق الامعاء بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبیخ آن با نمک شبت و پودینه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و با کمتری نرد یا خشک خوردن
و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضهٔ
مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی که قطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن قطر در معدهٔ او باشد
در او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد او را عرق سرد و ضیق النفس و حشی و ثقل معده و قولنج و خناق و دیگر
قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودینه و مری و لوبیه و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرگین خروس
با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب یا آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل البلادر و تریاق اربعه و سنجرنیا
و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده و تنقیه و تلطیف و استعمال حقنهای حاده و لباسات که در یکروز بلکه در ساعت هلاک میگرداند
و هر قطر یکه در زیر خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک گردد آن مورث بیهوشی است چون اندکی از آن بخورند و آنچه در دیگ
پخته شود و خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیتی نیست **قطر اساليون** بفتح قاف و سکون طا و فتح را
و الف و سین مهمله و الف و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی بطرسالی نامند **ماهیت** آن کرفس کوهی است
و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل **طبیعت** آن
در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و لعابیت مفتح و جهت درد پهلو و مفتت و مدر بول
و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و منهی السموم مقاوم سموم بارده و در جمیع افعال قویتر از بستانی و سایر اقسام خود و بدل آن دو وزن آن
تخم کرفس بستانی و جالینوس هم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل تخم سنبلی را بجای آن استعمال میکنند
و آن تلخ و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات آن عریض و با اندک حدتی
و گل آن چتری شبیه بشبت است و در بنگاله بن و البیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از قطر اساليون نوشته اند و جمعی مثل آن و آن را
رافع خفقان و تهیج و فرزجه آن مسقط جنین و در سایر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل الفاء مع القاف

فقع بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده و در **ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام
قطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و صحیح آنست که از غیر اقسام قطر است و مدور و بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین
در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قریب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار بهم میرسد و جائیکه تکون مییابد زمین
آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و برمی آورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بفارسی تشتج
و بترکی دنبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از قطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود
بسیار تکون مییابد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج و صلاح آن

اصلاح آن مانند اصلاح فطرست و مضرت آنرا ندارد **فقاع** بضم فا و فتح قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربی ست یونانی ار و نوسن
و رو فولس نیز دیده شده و بتربری نقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع ازین جهت مینامند که کف آنرا سیگیرد و واحد آن فقاعه و بفارسی
سبوکاب خوانند **ماهیت** آن اسم انواع نبیذ ست و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و تند آن مصنوع از اکثر حبوب میباشد
مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر بالنعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نبات و عسل و امثال اینها نیز و گاه افاویه
میکنند بران فلفل سنبل الطیب قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن میسازند مخالف میباشد و بالجمله بر دو قسم
شعیری یعنی خبزی و اجود همه عسلی مفوه است پس عسل غیر مفوه پس تمری یعنی خرمائی و اعدل همه زبیبی است که با حب الرمان سازند و بجهة اراده
اصلاح و خوشبوی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند **افعال و خواص** آن ردی الغذا و نفاخ
و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر عصبانی و حیوانی و قوت نافذه آن بحدیست که اگر عاج را در آن بخیسانند نرم گرداند و آسان گردد آنچه را
خواهند از آن بسازند مضر بجهت باغ و مضعف بکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین
و مقوی احشا و معده و نفع آن بیشتر و بهتر متخذ از شعیرست و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده
و مثانه و متخذ از عسل از برای مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن بیشتر و چندان مضر بعصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای
معتدل المزاج موافق و سزاوار است که ناشتا ننوشند آنرا مگر ناشتا و یا در اواخر بقایای طعم در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این
دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی مفوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد
و باید که خبزی و شعیری آنرا مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند که نفخ آنرا زائل گرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میگرداند خصوصا
گاه آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از آن افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین
کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن **تفاح** بضم فا و فتح قاف و حاء مهمله اسم جنس شگوفه نباتست بعربی و تفاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافته
و میاید انشاء الله تعالی **فقاح الکرم** شگوفه انگورست بیونانی وذاطیاطون و بتربری ذکیس طراحیون و بسریانی نقحی ارکبتا و بفارسی گل
نامند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک با عطریت **افعال و خواص** آن مقوی دل
و معده و مسکن فواق و قی و عرق آن یعنی مقطر آن در افعال قویتر از اصل است **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی الفرست و ما سرحوبه
لغته بربری و نمک معدنی چیزی شبیه بشوره نمکون میباشد الطف اجزای ملح و فعل آن کمتر از آن است **فصل الفاء مع اللام** فُل
بفتح فا و تشدید لام **ماهیت** آن اختلاف است بغدادی گوید ثمر درخت هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و با تیه
مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن بازو ابای بسیار با ساقی بقدر رکبت و در موسم ربیع گل می آورد گلی
زرد رنگ و خوشبوی و بزردی بطرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف ست خواه برأسه و خواه ترکیب آن با نیلوفر که تنج آنرا
شکافته نیلوفر را در آن گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید نخالص و برگهای آن معقف
و محیط بدانه آن اندرون آن زرد رنگ و چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن مدور گردد و سرخ براق و این هنگام آنرا
پرشکین نامند و این نیلوفر هندی نیست در ته هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهو است او را **طبیعت** آن بقول بعضی
گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل و یابس در اول **افعال و خواص** آن مفتح سده و منقی دماغ و ضماد آن مزیل
صداع و سستی اعصاب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح و لون اسیر بشر با بخور او طلا و استعمال تخم آن موی را سفید
میگرداند و طعال و وجع کبد را بطرف میسازد و نشر با ما لیدن برگ سائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است و حکیم

وحکیم عبدالحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانهٔ نخودی است بقدر فندقی و آنچه بر فقیر

بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردید دانست که فل الفتح فا معرب از بیل هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد

بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب بیل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسرت افزای روح حیوانی و دلگشا و تخم آن

نخودی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مؤلف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و گلاب جامون در

حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز پستی رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی مایه

رودی و مس سفید است که از آن ظروف ریخته میسازند و مغرب نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن گداز نده است

و هر گوهر که در کان خیزد و در اصطلاح از اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطرق بالفعل باشد

یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی پهن شدن گردد و اقسام متطرق بالفعل متطرقات و معدنیات سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که

از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا و مس و روی هر دو از یک معدن حاصل می گردند و جهت اختلاف و تعدد

شان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس که از جسم معدنی بهم میرسد و روی خود در معدن بهم میرسد و از جهت آنرا نوانی گوید

و مس نامند و بیونانی فالیقون و آن در نهایت زرد است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا بعربی آنرا اصفر نامند و مس دو نوع است یکی سرخ

دیگری مایل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از زر و اند و مس سرخ نرم تر از مس مایل بزردی است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قطعها

و آن نرم سرخ عالی است دوم تختهای بزرگ این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این از همه زبون تر است و از مس سفید

ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و متطرق نیست بعد از یکدو سال زرد و کم رنگ میگردد و متطرق بالقوه سیماب است که

باعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد و پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیماب چون روی که یاب است اکثر مشتبه مس زرد میسازند

طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی **فلفل** بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام ...

نیز آمده و معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی فنبوریقون و از نفیس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت آن ...

است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و بالای درخت بر

خود می پیچد یعنی از قبیل پیچ دیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول از آن کوچکتر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب

و از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دارد و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشهٔ لقم و قدر بزرگی

و طول یکی و نیم انگشت و دانهای آن بجای سبز و بعد از رسیدن نقش و بزرگتر از دانهٔ کشنیز و بقدر نخودی کوچک در خوشهای بسیار

باریک پیوسته بخوشهٔ آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر درخت نوع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب

و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر و باحدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشهٔ عنب الثعلب ذره و لیکن بزرگتر

از خوشهٔ عنب الثعلب کوچکتر از خوشهٔ ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان

سیاه باشد که پیش از آن دانها بهم در حمل و نقل بسبب پوست سیاه دانهای بسیار رسیده که آن جدا گشته سفید میگردد و در حقیقی

علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز

میباشد و درخت آن جدا است لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و شکنج آن کمتر و آن

املس گوینده بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز است

طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و با مقشر از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل ...

فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته **افعال و خواص** آن محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضا را گرم و مقوی حافظه و اعضا و جهت اشتها و اعصاب و سپل مفید و خاییدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده و رطبه و رفع قشعریره و تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن باد و به قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان جهت درد دندان گرم خورده اعضا را الغذا را آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و مرقق خون غلیظه و مبرد بدن و دافع جذام و ریاح و مقعد و با سرکه تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و طلا ممتنع العین و کحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضا و بعده جهت دفع سرفه بارد و رطوبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع جماع و زلوبات الرحم و با عسل در سینه بدستور بالعوق با حریره با مناسب اعضا النفس و ادرار بول و حیض با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حصول آن مخرج جنین بعد از جماع مانع حمل و آشامیدن آن با شیر و شکر جهت تقویت باه و الاورام البلغمیه و الزنبه و غیره و ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داحس و برص و ناخن و جذام و با خاجهت روپانیدن ناخن زائل شده و از قوبا و غیره با تکرار عمل و مداومت و بدستور با بیه مرهم با آرد با قلاو و تخم خود و جالی بهق و با نطرون بهارت جالی بهق و سرخ کنندهٔ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که قوت تمام بالند و با محلا جهت تهیج ریحی و با مرهم دیاخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الات المفاصل و حمی عصب و عضلات جدید یک معادل آن نیست و از ادویه السموم و از زهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده و کوبیده او تا در آن جهت دفع سمیت مارگزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر با شیر... [illegible] تا از سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت [illegible] مفید و تدهین بدهن آن نیز حکما ی هند میگویند چون میش را اگر با فلفل و آب تنقیل [illegible] اند... تا ... بنمایند و رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مارگزیده را آنجا اگر چه از زهر در آن چندان اثر نموده و اگر درنیابد به بسیار بدان عمل نمود و این امتحان قوی است از برای آن خلاص از سم دریا تا تأثیر آن که تا به معده ... شیهه ... ومحرور ... مسرمین ... و حلق و معده و جگر ... و در [illegible] ... باشد جهت ... که در ... بول ... و تکثیف منی در ... [illegible] محرور المزاج را و امراض حاره و حاد و مصلح آن ... و ... عسل

مقدار شربت آن ... [illegible] ... فلفل است و سفیدان بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم اسپاد آن بدل ... آن ... و ... و ذکر یافت **فلفل السودان** بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن گفته اند دانه است ... شبیه ... خلاف آن مانند خلاف آن ... با اندک تلخی و نبات آن ... که در ... و از انجا بمصر می آرند و اهل ... بجای فلفل مستعمل دارند طبیعت آن ... گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و رافع غلیظه و بلغم لزج و منفتح سده ... جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج ... و ... عضلات ... آن ... بردن ... شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبدالحمید ... که هندی آن را کالی مرچ ... و نبات آن ... و شاخهای آن بسیار ریزه ... و برگ ... مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلو ... و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت ... و ... و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه ... و ... و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند فلفل و حرارت آن زیاده از آن است ... مصلح ضرر ... است ... و ... و مولف گوید ... باشد ... و سوزش بسیار میکند ... تو

[illegible]

دیگر از فرنات تخم انزامی آورند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن انبل عریضتر و ثمر آن مدور و بقدر آلوی سیاه و پوست آن [illegible]

سرخ و با تخم میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی است **فلفل الماء** ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری

میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه برگ بید و نرم نازک ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه مجتمع شبیه بخوشه

آن تمام شبیه بتخم فلفل ولی عطریت بعضی عوض فلفل فاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند قائم مقام است آنها را جوش

طعم و رایحه و سریع الهضم میگردانند و بیخ آن طولانی ولی منفعت **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره [illegible]

سحق [illegible] جگر و انضمام شربا و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه صلبه برآید و رافع آثار کشته الدم تحت العین آنرا نیز ضماد بیخ آن جهت [illegible]

[illegible] صلب [illegible] الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است **فلفل مویه** بضم میم و سکون واو و فتح یا و بهندی پیپلامول بلام و پیپلا

برا مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپلا اسم دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت **ماهیت**

آن بیخی است گره دار و بعضی متشعب [illegible] و منتن آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب است و در **طبیعت**

و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل و امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خاییدن آن تنها یا با مویز و یا خوردن

با بیخ مویز جاذب فضول بلغمیه از دماغ و جهت امراض بلغمیه نافع اعضا را الغذا [illegible] و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت [illegible]

و جهت قولنج و ریاح و امراض طحال و ورک و عرق النسا [illegible] شدید النفع و قوی تر از دار فلفل شربا و ضمادا بدل آن

بوزن آن [illegible] آن [illegible] مضر [illegible] مصلح [illegible] **فصل**

الفا مع النون فنجیون بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده **ماهیت**

آن نباتی است برگ آن شبیه به برگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر [illegible] و طرف [illegible] بر زمین آن سفید

و طرف بالای آن بسیار سبز و باز [illegible] و از میان برگهای آن ساقی میروید [illegible] و گل آن زرد [illegible]

و لهذا التسمیه نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آنرا حدت

و تلخی زیاده [illegible] ریحان [illegible] این نبات [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن محلل [illegible] از بیخ و برگ آن [illegible] جهت [illegible] ضیق النفس [illegible] سینه و تحلیل [illegible]

خشک آن [illegible] اورام [illegible] و التیام [illegible] آن با عسل [illegible]

[illegible] **فنک** بفتح فا و نون و کاف لغت عربی است و بفارسی دله و بترکی قرقاش نامند **ماهیت** آن پوست حیوانی است [illegible]

بزرگتر [illegible] و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است [illegible] گفته گوشت آن بهترین [illegible] و بعضی

گفته اند [illegible] و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طایری است سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند [illegible] بسیار

سفید میباشد **طبیعت** آن بقول انطاکی گرم در سوم معتدل و یا خشک [illegible] **افعال و خواص** آن پوشیدن آن [illegible]

[illegible] و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر [illegible] نافع و گوشت آن [illegible]

و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از [illegible] سرد تر از [illegible] گرم تر [illegible] **افعال و خواص** آن پوشیدن آن [illegible]

[illegible] و اطفال را و خوردن گوشت آن [illegible] **فصل الفا مع الواو فو** بضم فا و سکون واو [illegible] لغت

یونانی است [illegible] و بهندی [illegible] **ماهیت**

آن نباتی است شبیه [illegible] عظیم الورق ساق آن زیاده بر ذرعی [illegible] و گل آن

و گل آن شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید بسفیدی مایل و بیخ آن سطبر و پر شعبه‌های آن با شعبه‌های کاج درهم بافته و ما نند بیخ اذخر و خوشبو

خرق و بری آن شبیه بموی سنبل و هم الهند آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلاد روم است که آنرا انطلس و ساحل بحر اسود یعنی بحر روم

نامند و مراد از مطلق آن مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر النوع بکی نو باکیوم و صغیر را نو با روم گویند بهترین آن بیخ باریک آنست خوشبو

شبیه بموی سنبل است و گفته اند که چند وزن بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن زبون و گفته اند بیخی است با قوی رنگ زرد و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ

و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مشتوش بیخ آس مینامند و فرق با آن آنست که بیخ آس بد و صلب است و این خوشبو و نرم طبیعت آن

در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء الصدر و النفس و غیرها آشامیدن سبوس طبیخ آن جهت علل بارده

سینه و درد پهلو و ضیق النفس سپرز و ادرار بول و حیض و عرق لها و تنقیه عروق و باقوت تریاقیه و ضماد آن جهت داء الثعلب مفید مضر گرده مصلح آن عسل

و دراز یا نه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است **فودنج** بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله و جیم معجمه نیز آمده

و فتح نون و جیم معرب پودینه و پالودنگ فارسی است و فوتنج تا رغناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی بیزارنا و بیونانی فوتیانا و فیلا نیز در تر دی

ارتیانون و بلغت جبلی نامند **ماهیت** آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیجن و اهل اندلس طانه و مصر فلیه و اهل شام صعتر

گویند و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل بسبزی و طعم و رایحه آن شبیه بفودنج نهری است و با تمام و نخی کمی

تخم آن شبیه بتخم ریحان **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بغایت ملطف اعضاء الرئیس الغذاء و النفس و غیرها

جهت گداختن و تنقیه فضول سینه و معده و شوش رانن فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال

سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام مجرب و فرزجه آن مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن و الم مسکون سوخته آن جهت لقوه

لقلب لبویی آن رافع غشی مضر معا مصلح آن کثیرا سکنجبین شربت آن تا دو درم بدل آن نصف وزن آن پودینه نهری و نیز نوعی از پودینه

و برگ آن دراز و نرم مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودینه است و فودنج جبلی زوفا و قسطیون و بلغت شیخ

اقریا و بفارسی پودینه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است **ماهیت** آن نبات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری بزرگتر و سبز

رنگتر مانند عنبانه معروف و برگ مشکطرامشیع شبیه برگ صعتر از نام کرسوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سرخ رنگ و بی گل و بو

برگ آن شبیه بپودینه سبز و چون خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فودنج**

نهری حنو مران و جبلی لهناع و دیو ناقوالا میی نامند و بفارسی پودینه بستانی دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم و خوش بو

از بری و شاخهای آن بر گرد و بار یک و سبز مایل و گل آن غبیرا و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه نعناع و برگ آن دراز و تر

نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن قوی تر و چون در بوستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازه

خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصارای قدس شاخهای آنرا در اعیاد بر سر خود بندند مانند

تاج و در آب بی اثر تر در ان ایام **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیت و جوهر لطیف الادن

قطور آب آن نیم گرم جهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نفس منتصب و ذات الجنب و دیه

بلغمی و سودا و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با جبل الرابول و عرق و با شراب جهت سینه و فتق عضل و با سکنجبین یا رب و یا شربت

انار جهت رفع غثیان قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معاء و حب القرع و حمول

برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن در شراب جهت رفع آثار سیاه جلد و عرق النسا و السموم آشامیدن آن با شراب جهت

سموم و ضماد خشک آن بر موضع لسع هوام موجب تقرح جذب سمیت آن در زود آن در مواضعی که کرم متکون شده باشد رافع آن مضر باه

گردد مقطع آن کثیر امضا و شربت آن یک درهم بدل آن فقاع و نزد بعضی فردمانا است **فوذج** بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب
از بوده و فارسی است **ماهیت** آن مایه مری بعضی برشیهاست و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و عندالحاجت بکار برند
و در قرابادین کبیر صنعت آن تحریر یافته و در مری نیز **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه در قوبا جهت جرب و خارش نافع و لقیح
دماميل و تحليل اورام مفيد جهت آنكه تحليل قوى است و بعضى در ان ادويه خوشبو با سركه اضافه مينمايند بحسب اقتضاى مطالب خوشبو و از آفتاب
نیک ارند تا بعمل آید **فوفل** بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده و گویند معرب از کوبل هندی و بعربی فوفل و بترکی ... و بسیمون
صیغو و بطرس بهندی سپاری نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک و بلند تا مده است
ذرع است و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل و از ان کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن
کوچکتر و بار بکثرت و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر از آن و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن
سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آن را بریده و دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا
میکنند و آن پوست خشبی لیفی است و اندک منخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده و زیر آنکه پوست آن خشب میوه
و چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانها را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری
شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و آنچه بکمال نارسیده بود با پوست آنرا نگاه میدارند و چینی نامند
مطلق غیر مقشر خام تازه یا خشک نا کرده را گوبه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر
و در صحت آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و ریشه آن شبیه بلیفه مغز نارجیل و مدور و صنوبری شکل است آنرا سپاری چهال
نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه و بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچه بسیار زبخت و خشبی تمام آن نا سرخ رنگ است
آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سفوفات است قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود و لیکن بوفور در چاتگام و نواح آن که دهی است از دهات
بنگاله قریب جهانگیرنگر جای دیگر نیست و در هر سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز چند قسم است بهترین آن همه
قسمی است که آنرا چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن بهی سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و در صحت آن کمتر و در خامی آنرا اکثر در آب جوش
میدهند و شیرینی سنگین بران میگذارند یا در ظرفی اندک میکوبند تا پهن گردد و شیره بوده و در عوض دو پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش
میدهند و پس آب با کات هندی بسیار آورده خشک نموده خوب مینمایند و دانهای آنرا تا براق گردد و از ان آنچه لطیف چرب نازک است که چون
قطعه از آن را در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی اول نامند و آنچه چنین نباشد بمراتب از آن پست تر و نیز
قسمی از دکهنی دانهای آن مدور صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زبخت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی است
و استعمال این در سفوفات اولی است و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوشانیده
چکنی میسازند و لیکن بخوبی دکهنی نمیشود و بکمال آن قسم نمیرسد آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی
شکل مائل بسیاری با عفوصت بسیار با اندک تلخی و این را چکنی میباشد و این در سفوفات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و
این چکنی میباشد و بعضی متمولین با برگ تانبول میخورند و بعضی تنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ برنگ دانه و باطن آن سفید و این را
سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی الشکل طولانی اندک رخو با اندک چربی شبیه
بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از ان تیره تر و این را سپاری کهوپره گویند یعنی شبیه مغز نارجیل
خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه در حقیقت نوعی است از نوع اول نوع چهارم نیست در میان نوع سوم و نهایت

بدان صنعت یافت میشود و یا آنکه بعضی اشجار که بیوستی بر آنها غالب شده باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین نو گرم ناخورده آنست
و از نوع کهنه حکمی براق آن که چون در دهان گذارند زود بخیسد نرم گردد و عفونت نداشته و جرم آن لطیف باشد **طبیعت** مطلق آن در دوم
سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل **افعال و خواص** آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعضا و [illegible]
رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و دافع قلاع و امراض حاره دهان و سستی دندان و لثه و سیلان خون از آن و دافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای رئیسه
و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم مسهل العصر و برقان غیر مفرط و مدر بول و حیض زیاده از سنبل هندی و رومی
و چون در آن جوش دهند و ضماد نمود و آب آن را بیاشامند مضر صاحبان سنگ گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کثیرا لکحال آن جهت طرفه و آشوب چشم
بالک چشم و دمعه و التهاب آن و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن صندل سرخ بنصف آن [illegible] سنبرست مضغ آن جهت خوشبوئی
و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور مضمضه بطبیخ آن ضماد آن جهت ورم حار غلیظ نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند
دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها از دهن مواد میدهد **فوه** بضم فا و تشدید واو مفتوحه و با لعربی عروق الصباغین
و فوه الصبغ و بیونانی [illegible] و ذرلیوس بفارسی روناس و رودک و رذ دانک و بهندی مجیٹهه و بفرنگی [illegible] و فوه صغیر را [illegible]
ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن اول سبز و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات
آن کوچک و خشن و از یک ساق زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و در آن تخم آن و منبت آن سنگلاخها در بیشها
صلب و تل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و عصا [illegible] غلیظ
از رأس و الغذا و منفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که بتحیبی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول
بسیار و حیض و شیر و عرق و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یک درم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه
و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن با هر دو سکنجبین [illegible] اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و سعفه و خراز و بیا
و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکها که در صورت افتاده سیاه
باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد از سم خوردن سائیده آن با طعام جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی
رافع سم هوام و هر جزوی از آن تنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بتقویت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سپرز مصلح آن
انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کمایه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز گفته اند و گفته اند
شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدان خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مرلوطا
در پارچه قرمزی برگردن حیوانات نافع حکه و بثور و امراض مجففه و جای زخم و جرب آنهاست **فصل الفا مع الهاء** **فهد** بفتح فا و سکون ها
و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده **ماهیت** آن حیوانی است از جمله سباع شکاری قابل التعلیم
شبیه به نمر در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بمقدار سگ شکاری و کثیر النوم و الغضب زیاده از آن جلدتر و شکار کنند تر از آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن
و چون مریض گردد و گوشت سگ بخورد شفا یابد آن را موانست بغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید با آن نموده یزید ابن معاویه بود
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در حرف الیاء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آن را
در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است و مذکور شد
فصل الفا مع الیاء المثناة التحتانیه **فیروزج** بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب
پیروزه فارسی است **ماهیت** آن سنگی است برنگ آسمان مرکب از رقت و خضرت برنگ آسمان معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربیجان

۴۷۰

وجبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهلنت نیز میشود و بهترین همه نیشابوری که بهمه بزرگ تر باشد و صافی یکسان است که در صفاء هوا صاف و در اول و دست
آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند زیرا که هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری و لبس سلیمانی در نوی لبس آسمان گونی که آنرا خاکی نیز نامند و عبد المجیدی
و لبس اندلسی لبس کهنه و این بدترین همه انواع است چنانچه از جبال بهلنت که میشود از این نوع است بادزهر کمون آن کبریت حیات است و زیبق قلیل الحا
همس آن کج لعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و مشتری در مدت هفت سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز هم میرسد مائل بسبزی است
که در شبانگی و شیر لوم گویند و آنچه در نیشابور غیر آن هم میرسد مائل بسبزی بود و نیل لوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بدرنگ
فاسد میگردد بجائیکه تمام آن بدرنگ و فاسد میشود و آنزمان آنرا مرده نامند گفته اند درین زمان چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی
مستعمل دارند آن بسبب حرارت و تحلل برودی برسیدن چربی و عرق و غیره بیجا و بدرنگ میگردد طبیعت آن در اول سرد و در سوم خشک افعال
و خواص آن مفرح و با قوت تریاقیت عضاء الرئیس الصدر و لهذا النفض اکتحال آن جهت تشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و بصر
و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات حادثه از ضربه و درم و خوادن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مرکب با عسل جهت صرع و سبز و تقفیت سنگ گرده و مثانه
و تنهائی و یا با ادویه مناسبه یا ترکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنیه و قروح و سمحه
السمیه بادزهر جمیع سموم مقدار آن یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب متضرر گرده مصلح آن کثیر الرطا
گفته هر گوهری که از زنگ خود تباه گردد پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و قبر دزدی
بر جسم دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن عقرب است نیکا آن و نگاه کردن بران
بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم نگاه دارند صلب گرداند و تکلیس آن تکلیس معادن
و تثبیت تعویض رنگ باید **فیل** بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی و بهندی هاتی و بهتی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی ال فا لطه
و بانگریزی الیفین نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله مسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت
آن بعضی از امم ماضیه سالفه مسخ گشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کریه و مرکه و غیر اینها و بحسب اینها کریه کبیر جثه و با دست
و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع دست از ناخن دست تا استخوان شانه آن و ازین زیاده هم و نیز از دو دندان بلند قوی میباشد
از دو طرف دهن آن برآمده و خمدار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع است و زیاده هم بلند میشود که بران تختی و یا چهار پایه بسته بران
بعضی از هنود و غیره نشسته میخوابند و دندان بعضی تا نصفه آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و باقی خیر مجوف و بهترین مجوف
آن کمتر و صحیح و درست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یکسال در میان از سر دندان آن قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر
میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقها برنجی بران می اندازند تا نشق و متکسر نگردد و از پیش آن بینی است و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند
و بجای بینی است و مجوف و پیچیده میشود و از آن تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خورا
خود را بهمان خرطوم گرفته بدهان داخل میکند و بندهای ساق کوتاه و خرد کرده میخورد و در خرطوم آن از بسیار است و آن در کوهستان
جیتاد بیره و اسلام آباد که در بنگاله اند و آشام و در صوبه اوده و در گورکهپور و غیره و دکهن و سرندیب بالای اپ و حبشه و جاهای دیگر نیز هم
میرسد و میگویند نادر او در حق آن بعضی ده یا پنج سال خورده چیزی مدر شبیه بمهره دارد یا بزرگی بهم میرسد و آنرا گج موتی یعنی لبان ابن مینامند
مینامند و دندان فیل را که بهندی هتی نامند کوتاه ما بیک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را العراقی عاج
و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل است و تنهای آن نیست بلکه در دو جا بالا و سفل یکی قریب بکذرع و بالا و یکی نیز
قریب بکذرع با ناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را می خوابانند و اگر پاهای اپ را

بسیار شادی میکرد و هرگاه شب نمود بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و میگویند عمر آن مثل انسان است **طبیعت** آن سرد

و بسیار خشک **افعال و خواص** آن عصارهٔ الراس الصداع و الغشاء لنفقص و غیر با کتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن

هر روز دو درم برادهٔ عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل پهلو و با آب یا ادویهٔ مناسبه جالیس سهال و نزف الدم

و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب نوشته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب

هر شب یکمثقال نشارهٔ آنرا با دو مثقال نبات سفوف نماید و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودینه کوهی و یا نهر

چند روز پیهم مانع از دیاد جذام است و در وز رسانیده آن با همه وزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بحدیکه آن زن نداند

که بول فیل است دسقوریدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند

اگر بر درخت بار دار بند ند و یا بران بمالند دیگر بار نیا ورد و بخور آن رافع پشهای عرشه و دیگر پرانندهٔ هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و

محرق آن جهت سعفهٔ رطبه و التیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشف و یا بیضه آن

تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی رافع ذربه و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل در غایت اعانت الخواص

بستن دندان آن یعنی عاج بر عضوی که استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان محصل

اطفال و مواشی و بر بار حبسته مانع ضرر و باد طاعون و صرع دام الصبیان و اگر بر درخت آنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی

ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است که شانه کردن از شانهٔ عاج و بار از ائل میگرداند و بخور اند کی

از جرب خشک خفیف الدم آن نافع بواسیر **فیلجوش** بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی است که بمعنی

اذان الفیل است و گفته اند لوف القعد و لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر است که حصنص هندی عصارهٔ آنست گستنده فیل است

فیلزهرج بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و جیم معرب فیل زهره یعنی زهرهٔ فیل جهت آنکه گفته اند کشندهٔ فیل

است **ماهیت** آن نباتی است که حضض هندی که رسوت نامند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض

هندی است و گفته اند نام زهرهٔ فیل است و جهت آنکه آن عصاره در اوکیه جرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشندهٔ فیل

است و لهذا مسمی بدان گشته و حضض هندی در حرف الحا مذکور شد و گفته اند ثمر آن لبقدر فلفل است **طبیعت** آن معتدل در حرارت

و برودت **افعال و خواص** آن اعصار النفقص آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض

و بدستور آشامیدن عصارهٔ آن مقدار شش درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن تنهائی و یا باز

مقوی موی است **باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است فصل**

القاف مع الالف **قاتل الکلب** **ماهیت** آن خانق الکلاب است و نزد بعضی اذارقی است **طبیعت**

آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشندهٔ سگ است بزودی و سایر حیوانات

و انسان نیز **قار** بفتح قاف و الف و را مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی است

و آنرا زفت العلل و صبری و قیقهر و قفقهر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزی است سیاه رنگ مائل بسرخی که از

زمین با آب گرم از چشمه میجوشد و در بلده هیت و نواح آن که برکنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد

و بعد از ماندن زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند

چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها است قدری خاک داخل مینمایند و قوت آن تا سی سال باقی میماند و قریب بالقفر الیهود

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال نامند احد اصناف آنست و صلب آنرا جبهی گویند و خشک آن نیز قابض تر از تر است **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس مضغ آن منضج
بلغم مطبوخ سیال آن با شراب برای غرغره قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده است
اخلاط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل فکین و بردهای آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی کندی دندان و فساد لثه را زائل کند
و زنگ را از دندان نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و ملح آن پراگنده کننده ریاح و مانع
تغیر آب و طعام و فساد هوا و بائی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر
طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن احشاء باطنی است و گفته اند نگاه داشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن
مورث قروح مثانه و گاه مؤدی بسحج میگردد و سزاوار است که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد بالعض ادمان مناسبه حلکرده بخورد تا
قرحه و سحج نگردد مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده بران مجحف است بدل آن قفر الیهود در خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج دماميل
و دبیلات و محلل اورام و جاذب پیکان و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن و برگ
غلیظ القوام باشد نیکوست از برای سرد دین و بلغمی مزاجان و حاران خفیف ترست **قاطانیقی** بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون
و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاطانیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتی است برگ آن کوچک
شبیه ببرگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش و یا هفت سر دارد و چون خشک
شود منحنی گردد سر آن بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای حداة مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن
شبیه ببرگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ **افعال و خواص** آن آشامیدن آن
بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب و مادر او بیاشامند باعث محبت و تعشق است و در بلاد انطاکیه آنرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند
تعلیق آن مانع تعشق است **قاقالیا** بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یاء و الف لغت یونانی است بعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است
و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتی است برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بران گلی شبیه بگل نباتی که آنرا بروانیا نامند
و چون گل آن ریخته شود حبی از آن ظاهر میگردد و آن حبی است با قوت مجففه ذی اللون سفیدت آن کوهستانی **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن آشامیدن آن و بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع است جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون
مانند کثیرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از آن عصاره بر می آید که نافع است امراض مذکوره را
و قائم مقام رب السوس است و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تحدید و مانع لون تشنج است **قاقله**
بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیطادس بسریانی شرفون و شوشما و بفرنگی کرده موم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی
الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله ادویه عطریه است و ثمری است هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار
قاقله کبار را قاقله ذکر و هیل ذکر و قاقله زنجی و بهندی بری الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد
و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری بشکل مثلث غیر متساوی الاضلاع
بمقدار یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم و منقش بخطوط طولانی و در طرف پائین جای
اتصال انتاج ممتی و بر آمدگی و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق گشته دانهای آن بر آید و تخم آن شبیه
بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برایحه کافور و با اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعم و بعد خشکی زائل گردد و قوت آنچه
در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رایحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف بر آید تا یکسال الی [illegible]

والقاقلي نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه جوارینی ذرت است و سبزتر و طول آن بقدر یک شبر و عرض

بقدر چهار انگشت و گل و ثمر آن در سفل ساق آن میر دیده و گل آن شبیه بگل باقلاست و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آن را تا دو شبر

گفته **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشا و حابس بطن خصوصاً بریان

کرده آن و در بعض طبایع این الذ و انفع از صغار است و مشبیر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه و سفوفات و غیره بمصرف می آید و داخل

طعام میکنند و سنون پوست کوبیده آن و باستور دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر معا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو مثقال

بدل آن قاقله صغار است **قاقله صغار** و آنرا نیز سنسکرت الیهم و دکنی بلچه میم و شومشر و چیر بوا و هیل بوا و هال بوا و هیل اتی و بهندی گجرات الاچی و جهو

الاچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا یدو ذرع در بزرگ

بقدر برگ انار و ریحان و پهن تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز

و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه تا چهار تهم

پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک مجتمع و بر آمدگی و مائل بکجی و پوست آن بدان متصل

رو نیده و رسیده آن چون خشک گردد خود بخود و یا باندک صدمه متشقق و دانهای جوف آن بر می آید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقله کبار مگر آنکه

این ریزه تر و در سه صف و در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در آن رطوبت لزج شیرین الطعم خوشبو

و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و تخم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مائل

بتلخی شود و حدت رائحه آن بر و تلخی و پوست آن میل بسیاهی آورد و آنکه بدبو و بی الطعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت**

آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق ...

...

و بالفارع با آب و یا با گلاب جوشیده و یکدرم آن با سکنجبین ... و با تخم خیار بن اجزای متساوی ...

و دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه ... و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر ...

واطبا برعکس این نوشته اند شاید قاقله کبار بلکه در حبشه و زنج و دیگر بنگاله میشده باشد چنان بود و آنچه در بنگاله ...

رسیده و همچنین ست که ذکر یافت مضر صدر و ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال بدل آن ...

... و بوزن آن قاقله کبار است صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده و ک ماهیت و خواص آن ...

قاقلی بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت

قبطی است و بعربی قلام کرمان و فلاح و رجل الفروج و بفارسی کاکل و کاکسر با نک و نیز بفارسی و ترکی شوره و یونانی ...

... و دیوان نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه باشنان و حرف و بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده بر آن ...

... رقیت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در حجاز امیرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتران راغب و موافق مزاج آن

و منبت آن شوره زارها و جزایر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بغدادی در اول نوشته **افعال و خواص**

وخواص آن عصارهٔ الغذا و خوشبو کننده و جشاء و ناهضم آنچه در بطن باشد و قبول الغذا را باور رقیق و لذ جهت لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است
و آب افشرده آن مسهل با صفرا دیگ ادویه آن تا نیم رطل با آب نقیع زبیب و شکر سرخ رافع تر هل ضعف معده و در دیگر و پشت و درد کمر
نباشد و ثقلی در معده احداث مینماید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد و بلکه جوش نداده با عاقل
و بعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ می آشامند و فعل قوی مینماید و حبیش بن الحسن گفته شکر سرخ و جلاب و شاهتره و فعل آن قوی
عصارهٔ النقص مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه و خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسکن و قاطع منی است مانند سداب مبرد قوی
مانند کاهو و کاهو نور و تخم آن در اسهال زرد و آب آن قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب
آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و بحیل کرده این دوئی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه است **قاقم**
بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم **ماهیت و طبیعت** آن پوست حیوانی است شبیه سنجاب ابرد و اطیب از آن و پوست آن شبیه بپوست
فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فنک و بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله گفته اند فنک و آن گرمتر از فنک و سنجاب
و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه
افعال و خواص آن شبیه بفنک است **قالضه** بفتح قاف و الف و کسر لام و فتح صاد مهمله و ها لغت عربی است و بیونانی ...
بربری کبلیان و بفارسی سنگدان و بهندی ... گویند و لوهم کرده کسیکه آنرا چینه دان ... زیرا که چینه دان را بالعربی حوصله نامند
آن بمنزلهٔ معده است از برای طیور و گفته اند بمعنی مصارین و امعاست و اول اصح است و بهترین همه قالضه اوز فربه جوان است و بعضی گفته
لباب است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر **طبیعت** آن بطبیعت طیر ماخوذ از آن برمیگردد **افعال**
و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره و کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قالضه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و دیر
هضم میکوباید خون محمود از آن تولید مینماید و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ
کامل دهند که خوب نضیج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند و پوست زرد اندرون آنرا که قنصه از خروس جوان خشک نموده سوده با آب سرد
بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و در این فعل
قالضه جاری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه مؤثر **قاوندی** بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون
نون و دال مهمله **ماهیت** آن از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتی است یا حیوانی بعضی نباتی و بعضی حیوانی دانسته اند و گفته اند
که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند بیضه طائر هندی است و بعضی بیضه سنگ آلیه
و بعضی دهن مغز ساق ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته اند جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از انجمله
آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه به پیه و بی بو که از حبشه و نواح یمن و هند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان
قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در آن بی اصل بلکه دهن ثمر درختی است که در کنار دن کوهی است بر کنار نهر گنگ یعنی دریای
گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا به خطا و چین کشیده و ما بین هند و آن بلاد واقع است و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و حجم گردو بزرگی آن
مغز آنرا سائیده در آب جوش میدهند و کف میکند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد
و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که بسوزد و بسیار صاف مینمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف
بشحم شجری است و بعض اوقات مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمین ابیض و یا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده مینمایند
مثل مغز بادام با گل بنفشه و گل سرخ پس از آن روغن میگیرند و در مرض تشنج و تشقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند **طبیعت** آن گرم

آن گرم و خشک در اول دوم و گویند گرم مایل بخشکی است **افعال و خواص** آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یک درم آن تا سه درم با العابها و حریره های مناسب جهت سعال بارد کهنه مفرح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و در رنگ آمیزی

و بیرون آوردن بالکل بسل فرج و شهوت سفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور نیز بدان جهت امراض مذکوره نافع **فصل القاف مع الباء الموحدة**

قبج بفتح قاف و سکون باء و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه لغت عرب قاف و جیم بردو با هم در یک کلمه جمع نمیشوند مگر درین کلمه نزد عوام

و آنرا حجل و بعربی حجل و واحد آن قبجه با در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است در آن و بترکی کهلیک و بهندی چکور و بلسبر یا چپلا و بیونانی ساغیوا

و بر و برزدیق نامند **ماهیت** آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار و منقط بسیاه و سفید مانند قطا و سر آن مدور

با خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاه و سفید و منقار و پای آن سرخ و ماده آن با ترده بیضه میگذارد

و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس از این جهت بعضی آنرا بمنقار میشکنند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت

و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ

و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگر را و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد اصوات خود را بهر قدر که بخواهد از خواص است که نر آن شدید

الغیرت میباشد بر ماده خود و لیساست که ماده منتفخ میگردد و از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را بیند سر خود را ببرف فرو میبرد گمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند

پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غذاء و هوا خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خود در آشیان می افتد و صیاد آنرا میگیرد

و تعیش آن در سر و سیر کوهستان سرد برف نشین میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند

افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذاء و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الرئیس و الصدر و الغذاء و النقص جهت فالج و لقوه

و امراض بارده دماغیه و صدریه و فؤاد و معده و کبد و جهت استسقاء و جنس بطن وارد یا دبا و تسمین بدن نافع للمضاعر و در محرور المزاج و هوا ها و بلدان

حاره مضر و با شراب صرف مصلح و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما

و دیگر ما یک شب نگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و بعضی از جهت در هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب و بدستور با نیم مثقال

جهت یرقان و ملح جگر گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین

اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک و روغن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه

و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و جلوت بصر و خون آنکه خشک کرده سوده باز جاج فرعونی

یعنی شیشه سفید و از فلفل اجزاء مساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه عنصل نیمبرشت بخورند

جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تقویه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای

سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانية قتاد** بفتح قاف و تاء و الف و دال مهمله لغت عربی

است و نیز بعربی شجرة القادس و مسواک القتاد و مسواک المسیح و بفارسی گون و تنوارش تقسیم میشود از آنست و صحیح آنست که بفارسی آنرا گم نیم کا

و بشیرازی ایشن خار شغان نامند **ماهیت** آن درختی است پر خار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده

از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بجای دانه ای و شتر آنرا نخورد مگر در سالی که باران کم بارد

و نباتات کم روید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ میشود و از گل آن بیرون می آید

و رنگ آن به هیئت بسته خرما و کثیر اصمغ آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال و**

خواص آن آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه ریه و طلای آن با سرکه و غسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و نیمه آن با دهنیه

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثا بضم قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده و تازه آن مانند مشعل می سوزد و بدون روغن

ماهیت آن معروف است که نبات آن از قبیل لحم و بادنجان لفارسی خیار زه و یونانی ... و بسریانی ... و بهندی ککری نامند

مانند خیار و در رنگ مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و نازک و کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد

و این را خیار زه کازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیار زه نیشابوری نامند و این بیشتر

و لطیفتر از اول است و از هر دو نوع بعضی مغز مابین تخم آن تلخ میباشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد خصوص علاوه

و گفته اند بهترین آن سبز رنگ طولانی باریک املس کازرونی است و زبون تر آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر از قند و سریع الهضم

و ابن ... در تقسیم ... گفته که قثا خیار است و آن ... خام ... که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول نادرست و نزد عوام شیراز

مشهور بخم بزه و ... است خیار زه طبیعت آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب سریع الاستحاله

بفساد و خلط غالب افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند

بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده اند که قثا را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است عصاره

و آن مفتح حالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب حدت خون و جگر است ... منفعت رسیده آن ... از برای معده حار و جالی ...

مثانه ... قلیل الاغتذا است ... آن در این امر اقوی است زیرا که جلای آن

زیاده است از ترش آن ... شیرین آن ... آن ... البقول و الولوسات ... با العسل ... خلط بلغمی ...

و الاستفراغ ... سریع ... حمیات ... بطیئ سریع الاستحاله ... مصلح آن نمک و نانخواه و ...

... تخم آن ... مفتح و جالی و منقی ... تخم آن ... تخم ...

و از تخم ... گوشت آن ... قولنج و وجع خاصره ... ازان بهتر ... عفونت

باشد و در اکثر افعال مانند قند است ... آن ... برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده ... غسل

جهت ... و خشک کرده ... قثاء الحمار لغت عربی است ... بفارسی خیار زه

و خیار ... نامند ... زیرا که قثاء الحمار ... بخلاف

و گویند ... ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند نبات آن

شبیه ... برگ آن ... یعنی ثمر آن شبیه ... طولانی ... آن ... سفید رنگ ... رملی ... تخم آن

کریه الرائحه و بعضی گفته شده ... بعضی املس ... گفته که نباتی است که یک ساق دارد و ... دو برگ آن کوچکتر از برگ قثاء

بستانی ... اجزای آن مستعمل ... عصاره ... و بعضی گفته اند مستعمل عصاره ... است و اصح آنست که عصاره ثمر ...

... نامند و بعضی گفته اند نباتی است سبز رنگ مایل ... شبیه بنبات ... بخیار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر ...

و تخم ... آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا اعلقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد

طولانی مانند خیار زه و بسیار تلخ است که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل ... عصاره آن بهتر

مستعمل آن سفید رنگ املس ... است که چون ... چراغ ... مشتعل گردد و زیاده از یکسال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد

که نبات آن منحصر بیک ثمر یا ثمرهای کم ... باشد ... ثمر تازه باشد و اخذ نموده ... بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده و آنرا که چون

دست بر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه و شاداب باشد پس یک یک را ببرید ... و یا ... و آنچه از لحم آن

وانچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بران ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف رقیق بالای آنرا بریزند و بران رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس در هاون نرم سوده و سحق بلیغ نموده و با صمغ عربی بوزن آن یا با نیم وزن آن نشاسته و یا باگل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و توحد یگر نسبت که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صاف انداز ند و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و در تنور راوق کنند و در ریگ و خاکستری نرم بخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر ریگ و یا بر سه تو بر ریگ خاکستر نرم بخته عصاره غلیظه آنرا بریزند تا نشف رطوبت آنرا نماید پس قطعات کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش نیز می نمایند و معلوم میگردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد بسیار سفید و کدر و خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و شقیقه و خوذه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفه بارد و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان اسود و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و عصاره و برگ و بیخ آن زیاده عصاره آن اسعط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی و عام تمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لکن العلیل از تنقیه تام و نیز نافع جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر حالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصاره برگ آن از ان ضعیف تر و رشیهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سایر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصاره آن مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب گرم گذشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنها نیم گرم کرده گشته و کرم لسبت طلای عصاره آن با عسل و با روغن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع عضا ضیق النفس لطوخ عصاره آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال آشامیدن عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آب افشرده بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن بیخ سه و زن سه البولوسات که بقولی نه قیراط است با ماء العسل مسهل بلغمی و صفراوی آورده و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت معده بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن تخم آن بقدر چهار اکسونوگه بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصاره آنرا با دو چندان نمک و اندک مرمه سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از ان را با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و محجمه بازی بدون شرط اندازند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا تا یکسیم رطل آنرا در سه رطل شراب طبخ کنند و هر روز هفت اوقیه و نیم آنرا تا شش تا بیست روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با میبختج و امثال آن جهت استسقای لحمی و عضا البعض آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بر زیر ناف بمالند کرم های اریکه برآورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر حقنه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا در تحلیل برد اللادرام ولهذا ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دمامیل و جراحات خصوصاً با صمغ البطم و عصاره آن درین باب قوی است الاتمام مفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع عصا و خدر آنها و حقنه لطبیخ آن جهت عرق النسا و ضماد پخته آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت وجع

مناصل مزمنه و همچنین ضماد بجهة ان القروح و الجروح و در دمشکات و جرب متقرح و قوبا نافع و بجهت اکل و با سرکه و یا با آب برگ یا جهت
جرب متقرح و ثالیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت بیاشد بدان و مداوا باشاشیده طبیخ برگ سبز آن جهت جذام نافع و چون آب آن را بجای
در روغن کنجد یا روغن بزرک ان طبخ نماید تا آب برود و برکوه سیر بمالند زکل سازد و چون ثمر تازه رسیده آن را ریزه ریزه کرده و با آب آن آکنده
با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آن را بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بیشتر تا آنکه رطوبت آن خشک گردد و این روغن بالنجهت
رفع سردی و جلب حجاب فصول و رفع کلف و نمش و علاج کبد بر صدر بری آید و اوجاع مناصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع
مقدار شربت با عصاره آن از دو قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کثیرا
و از روغن آن تا یکدرم و در حقنه تا از یکدرم زیاده و بکار نبرند زیرا که مضر معده و رئین وامعاء و اسفنجه و منه و با فراط بباعث سحج است مصلح آن ادویه
سنبلهای مذکوره العیاد و مانند آن مناسبت و جمیل خواهند عصاره آن را استعمال نمایند باید که قبل آن استعمال نمایند که مورث سحج است بلکه با اصلاح
فعل آن مناسبت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و فنطوریون دقیق و سورنجان و لوز بادام و کما فیطوس و مسطکی و زعفران و سنبل الطیب
و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکبینج و مقل تر و نمک هندی و حب البان با العسل
اقسام مصنوع در دهنها و اقل آنست که یک دانگ عصاره آن را سوده با همو زن آن صمغ عربی و همو زن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند یا منقوع
تخم حنظل از اده چند درم استعمال آن جایز نیست و صمغ لوز کاسر و مبطل قوت فعل آنست **قثاء** بکسر قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی
خیار مأکول است و بشیرازی خیار و بلند و خیار بادرنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکومبر نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی
از قبیل تخم و بیار و بر بجا در خودی پیچیده بر زمین پهن میگردد و برگ آن پهن و مشرف و بزرگتر از برگ قثاء و شاخهای پوست دار
آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید نازک طولانی و آن را مصری و شامی نامند و از این نوع در بعض جاها طولانی تا یکذرع دست میشود و لحم آن
زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این نیز انچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آن را نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ سخت و کلفت
بسیار دارد ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آن را بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود که ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن سخت
و لحم آن کم و تخم آن زیاده و نوعی کوچک آن نازک و بچه آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لون کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز
بهم میرسد و آن دو نوع دیگر با در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد
و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعضی مردم لحم صلب آن را با نمک و بچه میخورند و از کدو غلیظ تر و بطی الهضم تر و لعاب تر است و بهترین آن
کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر صلب کرم خورده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند زبون **طبیعت** آن
سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن جهت اطفاء التهاب تسکین حرارت صفرا و خون و حار خوردن و ضماد کردن و بالیدن قاش و پاک آن بر پیشانی و نیز
استشمام آن بسیار مفرح و کرده آن با آب تر و تازه آن لطیفه مفرح جهت انتعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و با غیر آن رفع
جوابی مفید اعضا را غذا و لعض غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دفع تشنگی
و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و صفرا که از اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن با عسل
نیم مثقال یا ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعاء موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه
جهت حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده تخم زرد شده و ترش قوت اسهال آن زیاده و از نارسیده آن و چون قدری ترنجبین
در آب آن بجای آن تنهایی از دو روز و یا در حرم آن فرو برده یکشبانه روز بگذارند پس از دیگر قشر دو یا شامند ملین الجیل جهت نیکوئی رنگ چهره و تفتیح سدد
و تحلیل ارواح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان و دیگر و مؤثر و لعوق مطبوخ آن با لعوق را که در سرب است آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه و در آب

صداع و تب متوالی را نافع و یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق و مضر مبردین و مخصب معده و الیاف آن و خام کننده غذا و مولد خلط خام ونفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود با طعام و لعبد از آن خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماست و آش

عوزه و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین مبردین زنجبیل یا نخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی مغز خیار نارس الطف از بزر

او لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مستعد سرعت استحاله و مضر برس تر از آن ابرد و ارطب جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار

نمودن بول و جمیع اعمال النفع و تسریع الفساد و نمای مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و دفع

جلد و دفع خشونت آن و برشته از دارا رفع حنتیاس بول و غسرآن ادرار آن را قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ درین امر اقوی است از شیرین

آن ضماد آن با لیموی و تحلیل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال نیم و پوست خشک کرده آن جهت عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر تر مضر

زنان بعد امل و بیعت و تخم آن سرد تر از تخم قثا و بادان بهتر و لعبیه التعفن و باقوت محرکه مواد ساکنه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت

وجع رکه و قرحه آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن تا قدر

دو سه مثقال با ده سفیدان اول حسیا طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در سرد المزاجان قلیلی آب تحلیل تا نه نیز داخل میکنند و دهن الخیار

که آبیار سفید و زرد آنرا گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا از روغن بماند در جمیع افعال ضعیفتر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع

که در تغییر آن دو گرفته لیس و گل و در تون حمام و یا در تنور طبخ نمایند لیس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع

و خوردن خیار تازه با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آن است زیرا که زود تر از معده میگذرد و در آن بی آنکه نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن

و سکنجبین مقشر آن ترجیح داده غلط کرده و جمیع آن با شیر زبون و مسهل فالج در مبردین است **فصل القاف مع الدال المهملة**

قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آفتاب و یا در سایه و ازمطلق آن اصطلاح مراد گوشت خشک شده فاق حیوانات بری یا بحری است و بهندی سکها نیز او سوکهی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان

فربه جوان است و بعضی گفته اند از حیوان نرجوان متوسط در فربهی و لاغری است که در آن حده و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک

نمک سود است و اکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد یا بی نمک او همه گوشت گوسفند و بز و ماهی و ختنزیر است برای اکلین هرکدام که نمک سود آن

معتدل الملوحت باشد و در آن حده و تلخی نباشد **طبیعت** آن گرم و خشک تر از غیر آن **افعال و خواص** آن جهت ترطیل و

استسقا و امراض بارده و منقی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع التعطیش آن نمود بنوشند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان

بد نیست و ردی ترین اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیاری و قولنج ثقلی در معتادین بدان و حکه و جرب و پس چون شستها و گوشت قدید

حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آن را کم کند و خشکی آن از زیاده بد ترین طرق استعمال آن

بریان کردن است زیرا که بسیار خشک و معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و بقول الرجله مانند اسفاناخ و سرمق و باجنه و نیز

به نیست با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه و در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ادویه مذکوره در مبردین و چون

عطش و کرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد یا مرقهای چرب بنوشند و خوردن

ذنبه چرب و مغز خیار بهترین مصلح و ازاله کننده فساد است و اکثار آن مورث خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط امراض مذکوره است **فصل القاف مع الراء المهملة**

قراد بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربی است و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قرادان

بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچری و کنی و کلن نیز نامند **ماهیت** آن حیوانی است کوچک شبیه بدانه کنجد و بقدر آن و کوچکتر از آن نیز که در بدن بعضی حیوانات مانند سگ و گربه بهم میرسد و بیشتر نزدیک گوش سگ و زیر شکم و پنجه ران آن بیشتر میباشد

و می چسپد بیدان آن و بدشواری از آن جدا میگردد و دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدر میمکند طبیعت
آن قریب بطبیعت ضفدع افعال و خواص آن طلای خون کشته سک مانع انبات و شعر زائد شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند
دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیره بیاب چشم بمالند زائل سازد و چون بر اشفار بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد **قراصیا** بفتح قاف
و را مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بضاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قارسیا نیز آمده لغت رومی است و اهل
مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق تمر قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلو بالو و عوام آلو بالو و آلو بالی و آلی بالی نیز
نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه ببرگ درخت زردآلو و بر یک شاخ ثمر آن کوچک
و مدور و چوبی باریک بلند پیوسته بشاخه آن و اکثری آویخته و دو دو عدد باهم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن سرخ
و منحوش یعنی چاشنی دار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت
آن نیز مانند درخت آلو بالو است و لیکن ثمر آن از آن بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و هسته آن مانند هسته آلو و نیز قسمی دیگر میباشد
در جمیع امور شبیه بآلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص میباشد و بهترین همه رسیده شاداب است **طبیعت** آن آنچه خام است
سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن
گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص شیرین** آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده و رطوبت
و لزوجتیکه دارد و جهت خشونت حلق و ریه نافع و برانگیزاننده تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بخلط
که غالب باشد بطبیعت آن و مصلح جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع است خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منفعت آن
میباشد و خشک آن قابض و چاشنیدار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و سهال
و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آنرا چون شیره گرفته با عشر آن رازیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ
گرده و مثانه و قرحه مجاری بول و ادرار حیض بعدیل و چون مغز دانه آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع
جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط
لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکوئی رنگ رخسار و برانگیختن شهوتها و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد بغرغریه آنرا
و اگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و کحال آن
باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است **قراطاغوین** بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و کسر را مهمله
و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن نباتی است با شاخهای بسیار گره دار از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه
ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و لعابیت تند منبت آن زمینهای سایه و نشو و نما در زارها و گفته اند گندم صحرائی است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار یک درم با پانزده مثقال آب بخورند بعد از آن جماع نمایند
زن بشیر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطین** بفتح قاف و را و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن
... است و در اسرار الطب گفته بقل قلیل است که آب بسیار بخیسد **قراطاط** بفتح قاف و را و الف و طاء مهمله و الف و طاء لغت
ترکی است بزبان فرنگی قرقاطا و ده سبنه نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک در افعال و
بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه بود که آنرا زرقال دانسته زیرا که زرقال اسم فارسی توتیا است چون قبل از یاء مثناة تحتانیه
ذرقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح را مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه

تخانیه ونون لغت عربی است که از اجزای الماروکرفس الما ر نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی
دقیدوریس وسلیون و انوسالیوس یعنی کرفس الماء وبسریانی کرفساد دری و بیلیون و بفارسی کنگر آبی نامند **ماهیت** آن نباتی است که در آبهای ایستاده
واحیانا در جاری نیز میروید و قبه آن بیرون از آب و از میان گل آن بر آمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس بزرگ
صغیر وگفته اند برگ آن بشرف مائل بسبزی است مانند کرفس و ساق آن طولی چسبیده است و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تندی
طعم و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص** آن مسخن و محلل و جاذب و مسکن الم هر عضوی که باشد
و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مثانه والقذار و لمنفعت آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعاء و تفتیح سده
و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان طحال و مغص و قرحه معاء و نزول
طبیخ آن و یا ضماد آن جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرز تبها نافع مضر بسفل مصلح آن عناب **قرد** بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت
عربی است و جمع آن اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح را و دال مهملتین و قرده بفتح قاف و کسر را آمده و یا دو آنرا قرده بکسر قاف و سکون را مهمله و فتح
دال و تا و بفارسی کپی و بوزینه و میمون و بترکی [illegible] و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور
و هنومان نیز و این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن درازست بهر دو پا نیز راه میرود
و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس بانسان
از دو صنف اول و تحمل آن هر دو بسیار موذی نیست و در زیربادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز میشود و بعضی در صورت بسیار شبیه
بانسان و بعضی نه و بعضی بی دم و بعضی با دم کوتاهی و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گره دار ابلق و پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی
بی گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالکیه نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالکیه حلال **ماهیت** آن
حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و لهذا از سه روز مرده اند و آن حیوان شبیه بانسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و تقلید انسان میکند و بدست چیزی بر میدارد و طرب مینماید و خنده و بازی میکند و احیانا
بدو پا راه میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بجهت
مناسبت بمزاج انسان **نقل** است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از هند آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون
شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقل است که میمونی ماده نزد میمون بازی بود و آن چنین و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام
میکرد باین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب و یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را بدیده بوکرده نام دزد را
و کسیکه چیزیرا پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تقشی از میمون باز باشد خود چیزیرا پنهان کرد و تقسیم کیسی نمود
سپس آن میمون را طلبید نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و بر خاست
و برو سلام کرد یعنی خود پنهان کرده و روزی ظریفی در دل قصد کرد که با و مقارنت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب خلع نوشته و این مطلب را اندر
چون آن میمون آنرا دید بغضب در آمد و خواست که او را بگزد و میمون باز منع می نمود و فایده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز
از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرده و انگشت میان هر دو پای خود را نمود که میخواهد چنین کاری بکند و باز برو حمله میکرد ناچار آن شخص را
از مجلس بیرون رانیدند و لهذا بعد از چندی آن میمون را دزدان کشتند که اکثر آنها را بگیر میداد و از شخص ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی
دیده شده که در ساحل دریا جائیکه زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود و میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و حیله خاک هم
بر صورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طولی دارد و نر آن اگر دست یابد

بازن لسان مقاربت مینماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در مزاج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند **طبیعت** آن گرم و خشک

افعال و خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن گرمًا گرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن
سفرۀ بالی سازند و هر غله را که در آن بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون طعام مسموم را ببیند فریاد می نماید و می ترسد
و صاحب تحفه نوشته که سم مخوردن کبد از لسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میگردد و از اسرار مکتومه است **قردمانا** بضم قاف
و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قرداموس نیز آمده لغت یونانی است و آن کرویای دشتی
و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر
و برگ و بیخ این از آن بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه جبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر
و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل بکبودی ریزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل
تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم درشت بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود منبت آن مجاری سیل آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد
عرب و ارمنیه و هند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و سرخ کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه مقوی اعصاب
باطنیه اعصاب الرأس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و وجع ورک و کزاز و کوفتگی عضل اعضاء الصدر جهت تنقیه
سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو و اعصار القذار و نفث جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سدد جگر و سپرز و قولنج و نفخ و قتل حب القرع و دیدان
و معاء و حب القرع و جهت درد گرده و حصر البول و سموم بارده و حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب یا پوست بیخ خار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت صرع
رطوبی و جدال و بخور آن جهت حمل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برص مضر سپرز مصلح آن افتیمون و انیسون مقدار شربت
آن تا یک مثقال بدل آن اذخر یا حرمل و شکطرامشیع و حرف نیز گفته اند **قرصعنه** بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و الف
عربیت و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم نیز و بفرنگی اریجیم گویند **ماهیت** آن نباتی است خاردار برگ مفروش بر زمین
و از میان برگها ساقی رویده گرد دار القدر رکبتین و زیاده و بر آن برگ بعضی مائل بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق
و بیخ مجموع خوشبو بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی با اندک عفص و بعضی نازک و منبت آن جبال قدس و فلسطین و بلاد
عرب و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه برگ خبازی و ابیض که آنرا تحیص نامند و خشن و اوراق
با ساقهای بسیار انبوه و گرد دار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی میشود و با انجدان و اقلیمیه
و بلاد عرب میشود انواع است نوعی برگ آن شبیه بانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن القدر یک ذرع و در نصف
اعلای آن شعبهای بسیار و دیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و درشت برنگ بیخ سوسن بری
و در تقسیم قوی تر از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بحسک است و او را بر درختها برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل باستداره
و بر بدو و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار
و ساق آن یک و القدر یکذرع و زیاده و سبز و گرد دار و خار زیاد و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید
و بیخ آن از مغشوش بهمن می نمایند و بدل یکدیگر مینمایند لیکن برگ بهمن از آن بسیار بهن تر است و آنرا انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته
که دیدیم من در جبل قبر لوط علیه السلام و النوع و صنعه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و حجم آن بزرگتر و ضخیم تر
از نوعی که تر و تازه است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی محدب الورق مفرد الساق قوی الحراره و در قدس و نواح آن این
جهت وجع پهلو بسیار مفید است و نوعی دیگر که در سواحل دریا میشود برگ آن عریض تر و سفید تر و بیخ آن سبت نازک و شیرین تر از آن نوع

نوع قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن ما کل
و نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خاملاون ابیض و
کوتاه‌تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مقول گرد بار و حوالی گره آن برگها و در قضبان
و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و لبسقور ید کم
و در شالث گفته که آنرا بربجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارجیس و آن صنفی از خارست برگ آن در هنگام ظهور شور مره و عریض و اطراف آن خشن
و تشبیه و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها
خارهای تیز صلب و عروق آن طولانی عریض اسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو منبت آن صحراها و مواضع خشنه و
بغدادی نیز الواع آنرا مانند آنچه ابوالعباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یک ساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مایل
بسفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن اسطبری سبابه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد
و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا مادام که تر و تازه و نازک است پخته میخورند و بعضی با آب و نمک در ده می نمایند و بعضی
بقول دیگر است و در دی الخلط منبت و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و نطاکی نیز مجملا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا
شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بو مینهاید و آن نوعی از خارست که چون اول روید بر
بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود سفید و بقدر یک وجب و زیاده بود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سیر گل
آن مایل بسرخی و بر گره و برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن اسطبری انگشتی بدرازی شبر بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم
که مگس عسل میدارند آنرا خار خسک گویند و بشیرازی شود در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه
خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر روی زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره‌دار و خارها در حوالی
گرهها و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و انقاریه بیوه زا نامند و در افعال کم تند از سدس است و قسم دوم را
برگش با خشونت و خاردار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قوی تر از اول است و قسم سوم را برگ
مایل بستاره و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای
مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضاست برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن
خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش مجرب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجربست اند
و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری
انگشت سبابه و در طعم شبیه به زردک و اطلاق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس و در مازندران رولکنات و در بنگاله بنشکاک
گویند و گویا مختلف شدن شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین متملی آن **طبیعت مطلق** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص**
آن محلل صلابات و باهم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مبهی و با قوت تریاقیت آشامیدن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن مثل آن
سداب جهت اوجاع شراسیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و لنفعی نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین
اورام و بخور و تحلیل جراحات و دبیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر
و عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص با شراب جهت درد جگر امتلائی و یکدرم آن با یکدرم تخم جرجیر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای
بیخ تازه و نرم آن خوشبو کننده جثه و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و دافع مغص و سموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب است

وسموم قتاله خوردن بقول مطبوخ آن با دام که تر و تازه نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل لحم بر فیق و صلب و مصالحات
وکلا و آنرا با آب و نمک پرورده میسازند و بدستور خوردن جمیع آن آکله و ورم ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه
در ساق یا که آب از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از انجا نه و برا اورام خارجیه محلل است **قرطاس**
بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نیز آمده و سکون را و فتح طا و الف و سین مهمله لغت عربی است و قرطس بالضم و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ
مشهور است بسریانی کرطیسا و محرق آنرا بردی خرتین کامبتین و بیونانی سنجا سیقور نامند جمع آن قراطیس و قرطس **ماهیت** آن
معروف است و در اکثر بلاد میسازند و بهترین آن از حریر و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها مینگارند و بهترین آن خان بالغی است خواه قسم
ابریشمی و یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس انگلیسی پس بنگالی نیز قسم اعلای
آن پس رنگپوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل
مصر فافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از برگ [illegible] و جمول اشنین میسازند و تفلیسی
بهترین آن محرق مصری است صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب اشنین است و بردی را بفارسی
پیزر نامند و در حرف الباء مع الراء ذکر یافت **طبیعت** آن سرد در اول خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و**
خواص آن [illegible] محرق آن حابس قاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه
و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت باصلی دمعه و قرحه چشم و مضار الصدر و بغذا با آنچه [illegible] محرق آن
با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح معا و بدستور حقنه آن با آن مناسب
و نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح والقروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه و سخنه و خیر و تحته و
زخمیکه در پا از سوزه بهم رسد و لحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آلوده لحم آن و چون با آب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی [illegible]
پیچند و بگذارند تا خشک شود پس سوراخ نموده صدید داخل نماید آنرا السبب منفتح شدن کنانده میسازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است
قرط بضم قاف و سکون را و طاء مهمله مثلثه لغت عربیست بفارسی شبدر و شبدار و باصفهانی شودر و ثمر آن را رسین نامند **ماهیت**
آن نباتی است شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگ تر و انطاکی گفته سیم مصری نباتی است که در مصر میروید یا شبیه برطبه [illegible]
از آنست درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی اسپان و ثمر آنرا رسیم نامند **طبیعت** آن
گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن با طبیخ خشک آن [illegible]
و یا انجیر و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله مثلثه و میم و بکسر قاف و را و بکسر [illegible] نیز آمده لغت عربی
است و آنرا حب العصفر و بزر اللاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کرو سنبه کا بیج نیز و لیس [illegible]
کشنی و برومی قنطا و رس و بیونانی اطرقطوس و لیسقو ریدوس فنیقس نامیده و بربری آنرا افنیقس ابترنون یعنی اصفر بری و بربری [illegible] و بستانی [illegible]
ماهیت بستانی آن دانه است صنوبری شکل مایل به بیضی و تر [illegible] و پوست و مغز آن سفید یا بسومت و چون کهنه گردد پوست آن
میل بسیاهی و مغز آن بزردی و بسیاهی کند و حب عصفر نامند و در غلاف زیر گل آن و در هر غلافی هفت هشت دانه و نبات آن تا بند و ذرع خار دار و برگ آن
بلند و با شرفهای بسیار ریزه و بالای برگ آن عرض تر از پائین آن و بر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز رسته ساق و شاخهای آن
در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خار دار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را اطریقان گفته و بعضی گفته اند اطریقان
حیوانیست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید تازه [illegible] بالیده [illegible]

بالسیدہ آنست و چون گرفتن غلیظ از آن احراق بعض جلالت و اعظم نفع آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسہلہ **افعال و خواص**
آن تحلیل الغذا و مسہل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقہ و محلل ریاح چون بچہار درم آنرا کوبیدہ و شیر گرفتہ با فانید و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون
دہ درم آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کردہ دہ درم شکر سرخ در آن بحنیتہ بنوشند و ایضاً چون دہ درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام
تلخ و قسط از ہر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از ہر یک یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل ابیض سرشند و بمقدار یک جوزہ تا دو جوزہ بخورند و بخور
چون از آن ناطف سازند کہ دہ درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون و البوذان مزبور و عسل و شیرہ انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب
بخورند بیرون آرند البسیار موافق اعضاء الراس و ایجین مصنوع از آن کہ فتیدون را در صرہ بستہ در آن اندازند و بمالند تا قوت آن بدان بر آید
و بالای آن شیر مناسبی بیاشامند جہت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب حکہ و اکثر امراض سوداویہ مؤثر و بدستور آشامیدن
لبن منجمد از شیرہ آن و اندک نمک ہندی نعل آن اقوی و اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن شیرہ آن با آب انجیر جوشانیدہ و با فانید و یا عسل
منقی سینہ و صاف کنندہ آواز و منضج نزلات و اکثر امراض باردہ صدریہ مقوی باہ و زیادہ کنندہ منی و نیکو کنندہ رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل
آنہاست و چون داخل مزورات ماشیہ و حصیہ نمایند نضج و تحلیل و اسہال بلغم خام و مواد محترقہ نماید و آشامیدن دہ درم شیرہ آن با فانید
و یا شکر سرخ و یا عسل جہت استسقای لحمی و زقی نافع و با اندک نمک ہندی ادرار آن قویتر و البتہ خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج
مؤثر و معتادین قولنج را اوفق و آشامیدن شیرہ آن کہ مغز فلوس خیار شنبر در آن حل کردہ باشند جہت تپ بلغمی بعد از نضج مادہ و آن از جملہ ادویہ
ست کہ بر خلط منجمد را سیال ازد و بر خلط رقیق را منجمد میگرداند ولہذا بالای شیر باید خورد کہ آنرا منجمد میگرداند در معدہ **مضر** معدہ **مصلح** آن انیسون
و شیر **بدل** آن شیرہ **مقدار شربت** آن از چہار درم تا دہ درم و از آن زیادہ مضر و غیر مجوز **بدل** آن حبة الخضراء و گفتہ اند کہ چون در شیر داخل نمایند باید کہ در یک
رطل شیر دہ درم حب القرطم باشد و نیم رطل آنرا بیاشامند تا عمل نماید و دہن آن قریب بدہن بحر وست و ضعیف تر از آن و منجمد کنندہ شیر و حب الکلتہ نابتہ
آن حیفست و دہن بستانی آن مسہل بطن ست **قرطم** بری را یونانی اطرلطویس نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بن
شاخہا رستہ و باقی شاخہا خالی و بی برگ و سفیدہ و نیز در بن شاخہای آن پنج عدد خار و گل آن زرد و تخم آن شبیہ بتخم بستانی **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ و ثمر آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جہت لسع عقرب
مفید و گفتہ اند چون ممضوغ برگ و یا ثمر آنرا در دہان نگاہ دارد مادام کہ در دہان او ہست حاس تالم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند **قرطمان**
بضم قاف و سکون را و ضم طاء مہملہ مثالہ و فتح میم و الف و نون معرب برطمان فارسی ست و گفتہ اند کہ حلبان ست **ماہیت** آن ابوحنیفہ
دینوری رسم درختی دانستہ شبیہ بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو ست **افعال و خواص** آن آشامیدن
خشک آن بقدر دو مثقال جہت رفع اسہال مفید دانستہ اند و برطمان در حرف الباء انشاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد **قرظ** بفتح قاف و سکون را
و ظاء معجمہ بمثالہ بعضی گفتہ معرب کرت فارسی ست و القاب بر غند و لسر با تخفر و متیاد و میوہ تاعر مشہود و ہندی کیکر و بمصری سنط بطاء مہملہ
و لطاء معجمہ نیز و حسنط لقصبا و وحاء مہملتین و در بیان ہر دو نون نیز نامند **ماہیت** آن گفتہ اند ثمر نوعی از ام غیلان ست کہ اقاقیا عصارہ آن
و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خار دار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانستہ اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کہنہ گردد سیاہ
رنگ برنگ شیشم و آبنوس میگردد و با اندک سفیدی و اہل ہند و بنگالہ پایہ کرد و نہا و تہ و گاو می و چرخہ از آن میسازند برای صلابت آن
و شاخہا و چوبہای آن غیر مستوی و تخم آن بقدر دانہ ثمر ہندی و از آن کوچکتر و در غلافی مانند ثمر ہندی در جامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و در غلافی مانند ثمر ہندی
و از آن باریکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در ہند زرد میباشد و خوشبو از برگ و ثمر آن و باعث ادیم و پوست حیوانات میسازند آنرا
جلبو داقعہ دیہ میباشند و بہترین عصارہ آن یعنی اقاقیا آنست کہ از ثمر خام آن اتخاذ نمودہ در سایہ خشک کردہ باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا

در حرف الالف مع القاف مذکور شد **طبیعت** جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مسواک بچوب بیخ
آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن
مستحکم کننده اعضای مسترخیه و رافع درد آن ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع **قرع** بفتح قاف و سکون را و عین مهمله
و بفتح نیز آمده لغت عربیست و نیز یقطین و بار و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بدان است و بترکی قباق و بلسر بالی قرا و ببربری فلوذ نیاد و بیونانی
نامند و دیسقوریدوس قلوقیا نامیده **ماهیت** آن ثمر نباتی است که آنرا الیقطین نامند و بیاره دار و بر هر جا خود بر زمین و دیوار نیز پهن میشود
و برگ و شاخ آن بزرگتر و قوی تر از خیار و خشن و مزغب تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و
تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند و نوعیست سبز و رومی و شیرین آن اصناف است مدور و صنفی
نامند و ذرعی زیاده هم شنیده و شده و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا یک شبر و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک لقلقی زنانجی
وامرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص بلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی دهینکری نامند
و از همه اصناف بهتر و لطیف تر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده خشک گردانند تا مقدار یکصد رطل گنجد
و بارنج سنگی و این مخصوص بنگاله است و در جای دیگر باین بزرگی نمیشود و در هندوستان میبرند تا صد و بیه فروخته میشود و از آن طنبور میسازند
که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی هستند و لحم آن بازهوت و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود
این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی چیته و به بنگالی کونده نامند شیرینی و در بای این خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی
و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مایل باندک سرخی و لحم و مغز آن سرخ
و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزو به بفارسی کدو و مکه و بهندی کدهیه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که رسیده و رنگ دار باشد
و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن مبرد و مرطب و مفتح سده و مدر بول
و ملین بطن و زائل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراوی
و مولد خلط صالح لقه اگر در معده فاسد نگردد قلیل الانهضام زیرا که تنهائی سریع الفساد و مستحیله بخلط غالب موجود در بدن است مولد خلطی
بسبب لطافتی که دارد و چون با فواکه مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و یا آب غوره و یا آب انار و یا
سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان و محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با
طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد قولنج است و با شیء حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با
مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن با عصاره الراس قطور و نشوق با ریختن آب افشرده خام آن با شیر
در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جرادهٔ آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیده آن بر
و یافوخ اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع تشنگی و دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی
باعث تسکین صداع حار و تنویم مبرسمین و غرغره و مضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوصا
با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنهائی و یا با روغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز
گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و در زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر و بدستور آب گل آن و جهت
رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمد که از بخار
معده باشد و عصاره آشامیدن سفید باج مطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه

ودر سینه وسرفه حاره وبدستور آشامیدن سویق آن بتخصیص که مغسول باشد اعضا را الغذا وگلشن مطبوخ آن مسکن عطش وگرمی کبد حار وکرب
صفراوی ودافع فضول حاره بسبب لزاقی که دارد در تسکین موجب سستی وارخای معده وامعاست وسویق آن حابس البطن ومسکن عطش حرارت
صفرا وخون وکرب واشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل واندک نطرون ملین بطن ومسهل با عقد ال با مغز فلوس
خیارشنبر وترنجبین وبنفشه مربا وباشراب آن مسهل صفرا وجهت تپهای صفراوی ودموی وباتمر هندی وشکر مسهل صفرای سوخته
ومنقی امعا وگرده وجهت حرارت دماغ ورمد وحمیات حاره وآب مطبوخ درست درخمیر وگل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل با ده درم شکر
وباشربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده وکبد وقلب وحمیات حاده ودقیه وغیرها واکثر امراض حاره حاده وشیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب
هرچند ماء القرع نافع است از جهت آنکه مضر است از جهت آنکه مدر است ومطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه وکسر حدت صفرا وخون واکثر
امراض حاره حاده ونیز باعث سرعت خروج آنست از معده وبا گوشت باعث سرعت ونیکوئی هضم آن وبا مزورات ماشیه وحصیا ودهن بادام
جهت سرفه وترطیب دماغ وبدن وتسکین حرارت جگر وتپهای حاره وآشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه ویا با مغز تخم آن جهت رفع
غشی وتپهای حاره وغشیه ورفع سمیت اخلاط سمیه بعدیل وضماد آن بر معده وکبد وگرده وحشا مسکن حرارت ولعیب آنها وآشامیدن پوست
خشک آن جهت بواسیر ونزف الدم حشا وبالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی ودموی وجوانان وبلدان حاره نافع ومضر مخالف
آنها ومولد قولنج ونفخ وثقل در معده وسقوط شهوت ومولد بلغم ومواد بلغمی وسوداء احتراقی از بلغم ومطبوخ تراشه آن با ماست که کدو ماست
وهندی رایته نامند چون با خردل وسیر وفلفل ونمک ونعناع استعمال نمایند مبرود المزاجان را موافق ومحرور المزاجان را احتیاج بدانها
بدون نمک واندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن وآشامیدن ماء العسل وعود هندی وقرنفل وزیره سیاه ونعناع وجوارشات حاره حفظ
وپختن آن با روغن وداخل کردن فلفل وخردل وآبکامه واشیای حاره دیگر ونمک در مبرودین ودر محرورین وصفراوی مزاجان
آب غوره وانار وسرکه وامثال اینها ومربای آن که بسیر نامند با شکر ویا با عسل معتدل ترین ولذیذ ومقوی دماغ ومولد خون صالح
ودافع مواد سوداویه وامراض حادث از آن وسریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد والا مستحیل بدان میگردد وعسلی آن برای مبرد المزاج
بهترین از شکری ومخلل آن ملطف وهاضم ومسکن حدت صفرا وخون بخصوص چاشنی دار آن موافق محرور المزاجان ومضر مبرودین القروح والجروح
ودرد ریوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات ورفع اکله زخمها وزخم ذکر وعضای یابس المزاج وبا روغن گاو تازه جهت
سوختگی آتش وبا سرکه جهت بهق وبدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش وبا دم الاخوین نیز الا ورام ضماد کردوسی سائیده جهت
حمره واورام حاره وبرغن که آب تازه آن ملحم ومغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد ویا روغن بنفشه ویا بادام و قدر مضاعف ویا غیر آن
طبخ دهند تا آب برود وروغن بماند مانند روغن بنفشه ونیلوفر است **طبیعت** آن سرد وتر **افعال وخواص** آن مرطب بدن
ودماغ ورافع یبوست آن ومنوم وجهت مالیخولیا وسهر مفرط وتشنج یابس ودرد گوش حار وسرفه حار ودق وتلیین صلابات شربا وسعوطا وطلاء
وتمریخا نافع وچون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده وخام باشد ومجموع آنرا از لحم وشحم وتخم با بیه کرده نیکو بپزند وبجوشانند
تا خوب مهرا شود وبگذارند تا سرد شود وچربی بالای آنرا بگیرند در جمیع افعال از ترطیب وتبرید وغیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد
سازند وچون سرکدو را بریده درجوف آن خبث الحدید پر نمایند وسرآنرا بهمان قطع بندکرده بگذارند ولعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حاجیم
نمایند وبر مو خضاب کنند خضاب نیکوست ومغز تخم کدو **طبیعت** آن در دوم سرد ودر اول تر و با قوت مسکنه اخلاط متحرکه **افعال و**
خواص آن مسمن بدن وجهت رفع خشونت سینه ونفث الدم ریه وسرفه حار وتشنگی وتپهای حاره وقرحه امعا ومثانه حادث از خلط حاد
والاضری گرده وحرقت البول ومثال اینها نافع وروغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ وبیخوابی وسل وتپهای حاره ومغص صفراوی

سعید بیل بشرب او قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضماد و دهن مغز تخم کدوی شیرین بادهن بادام الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر بدل آن فقاحا و گوشه دهان و بناگوش و مذاکیر و غیر آن مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القرع و مربی و نقل آن

در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المریسی** کدوی تلخ که بهندی توبنری نامند **ماهیت** آن نبات شبیه بیاره کدوی شیرین ثمر آن از آن کوچکتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک و سمی **افعال و خواص** آن مقدار قلیلی از آن مقی قوی و قی فرمودن با آن جهت ضیق النفس

و تار در جنب و بلغم و سرفه رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن استنشاق آن جهت رفع یرقان و امراض طحال و ماغی نافع و دهن آن که بهندی کیهمه نامند گرم

و خشک است مقل باو رام و اوجاع بارده و طلاء و ضماد مفرد یا مرکبا باد دیه مناسب و گویند که چون کدوی تلخ خشک را انبگاه فند و در جوف سر آن بر فوک

مانند پرده عنکبوت میباشد بر آورده نرم سوده اندکی از آن با سعوط نمایند جهت رفع یرقان صفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشند و اکثر امراض

دماغی و طولی نافع باخراج رطوبات و بلغم زرد رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارچینی** بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و بالغت عربی

بمعنی پوست درخت مطلق و مرا داطبا پوست درخت خاص است و بیونانی فنیضیطر اس السبر یا ضروافور و بری فنیطوس و بهندی تج نامند **ماهیت**

آن بتحقیق پوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر و تنها میباشد بعضی بر

دارچینی و بعضی تیره تر و بعضی مایل بزردی و سفیدی با خطوط بعضی و رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت و این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی این

قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیره است که با حدت و خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد شده نباشد و

زبون ترین همه که رنگ اغبر کریه الرائحه است و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل در مزاج

و افعال بشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی بعضی ضعیف تر از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی اعضای

باطنی اعضای الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و اوجاع مفاصل اعضای الغذا مقوی معده و کبد سرد و درین فعل قوی از دارچینی

گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام جرب قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بفتح قاف و سکون را

و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند قا که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما

و مقل حجازی و سعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقل است **طبیعت** آن در دوم

گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و بسیار نرسیلان باه و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید

کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع **قرقومغما** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین

معجمه و میم و الف و قرقومغما نیز آمده و لغت یونانی است **ماهیت** آن ثفل دهن زعفران است و منها ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی

سنگین سیاه رنگ است که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندان را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران

نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن منضج و مقوی اعصاب و محلل صلابات

و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است

و گفته اند لغت ترکی است و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قعر و بفارسی کرم رنگرزان و کرم رنگ و بیونانی انیقر دوس و بسریانی اغلیونس نامند

و دیسقوریدوس در رابعه قفیس نامیده **ماهیت** آن حیوانی است کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت چنار بهم میرسد تا العقد ر دانه عدس

بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار می نشیند و چیزی است شبیه بدانه عدسی بر سر آن بر آمدگی

مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ میشود تا العقد ر دانه نخودی میشود و مانند حیوانی پرنده میگردد گویا میخواهد طیران کند پس نگاه فند

از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ برمی آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب میگیرند بنوعی خاص و طریق میسازند مانند شراب

با شراب یا آب و رنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و بجز آن ده جرم

حریر و یا پشم راکه در آب جوشاده و شسته خوش رنگ میگردانند و رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد خمری و غیر

خمری خمری آنست که آنرا در شراب یک شب نهند و بالیده و خوش رنگ میباشد و یکدانه آنرا چون در آب افکنند زردی آب را خوش رنگ میگرداند بخلاف

غیر خمری و بهترین الوان احمر است و ازان بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که بر طلا بچسبند

و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ است که از قبرس و بلاد روم آورند **طبیعت** آن در دوم

سرد و خشک **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و حابس دم و عضلا لنفص آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یکهفته هر روز مبهم با عسل جهت

قطع حیض مجرب گفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف و اسیر الجروح و امراض الاعضا و ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام

جراحات عظیمه و بدستور با سرکه و نیز با سرکه جهت شکستگی عضلات و جراحات اعضا خاصه و سائر اعضا عموما قوی الاثر آزموده نطول آب مطبوخ

آن محلل صلابات یا دنبگولی و دلیزی موی و ملنع تولید قمل مقدار شربت آن دو درم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تپ موثر **قرن** بفتح

قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنا و بفارسی شاخ حیوان و بهندی سینگهه نامند **ماهیت** آن معروفست و آن بمنزله سلاح

و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و بلندتر از نوع

ماده و ماده بکون آن بیشتر و غلیظتر از ماده موی است و جمع آن قرون آمده **طبیعت مطلق** آن سرد و خشک در دوم **افعال و**

خواص آن مجفف و قابض مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین عضلات اللفص

جهت نفث الدم هر عضوی و کباب عضلات الغذا و لنفص جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و یرقان و ذوسنطاریا نافع و دستور احراق

آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شده و قرن ایل بسریانی قرناد ایلا و بیونانی سمفوریا و بر دسمفور لسان القاف

سرگا و کوهی و شاخ گوزن نر و بهندی باره سینگهه نامند و بهترین آن ماخوذ از ایل بری است و نیز قرن ایل باصطلاح اهل مالغه از بلاد اندلس نباتی را

نامند که بیونانی قرمن گویند و قرمن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختیست بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری است بقدر زیتون سرخ

لیس سیاه میگردد **افعال و خواص** آن جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آنرا در حال خامی که

سبز باشد و سرخ نگشته و بسایند و بر اورام و قروح گذارند بردی زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول

و بیونانی غرنیواس بردی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی لونگ و بانگریزی کلوف نامند **در ماهیت** آن اقوال بسیار است آنچه تحقیق

پیوسته آنست که ثمر درختی است که در جزیره از جزائر زیرباد که آنجزیره را جاوه و تباوریه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن

جزیره در تصرف اهل ولندیس است که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار شاخهای آن باریک و بلند مانند شاخهای

یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه برگ انار و ازان بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است

باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت دسته ها کرده می آورند و سبب

بودن با هم اکثر قبه آن جدا میگردد و آنرا نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات

مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بشیرینی تیره رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن

اجزای آن تمام خوب نم گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و تفریح عضلات رأس مقوی ارواح و عضلات رئیسه باطنیه و حافظ آنها و جهت تقویت

دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض بارده رطبه و سوداویه

دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و سیکه در مزاج ایشان سودا غالب باشد شربا و سعوطا و لقوخا و طلاء و ضمادا اشتهائی و نیا باد و دیگر
وجهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوئی دهان و باعث طیب نکهت مضغا و تحلل آن جهت تقویت باصره و رفع سبل
و نیز خوردن آن جهت امراض مذکوره عین و اعضاء الصدر و جهت سرفه بارد رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف
و وسواس و مورث شجاعت و آشامیدن اعضاء الغذاء و بنفض مقوی معده و قوت هاضمه و معا و کبد و گرده بارده و طحال و باه و رحم
و سحج و رفع امراض بارده اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظ حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استعمالی
و تقطیر البول و سلسل آن و علل عصبی و مثانوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرزجه و آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه و شیشه شرط
مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و باکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و فرو بردن یکعدد آن هر روز باعث عدم حمل
و طلاء و ضماد و دود آن بر بیضه جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و برا و جاع بارده و سکن آنها و بر اورام بارده و محلل آنها و ضماد ممضوغ آن با آب
بر احلیل نزد مقاربت باعث لذت جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی
و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن قرنفل و بیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام
ثمر است که بگیرند یکجزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نکوفته پنجم جزو و بعد در گلاب
یکشبانه روز بخیسانند پس بطور متعارف معطر نمایند و لقدار احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع
ریاح و سموم و تفتیح سده و تعدیل اخلاط و استسقاء و سائر امراض بارده معتدل و شراب آن که بگیرند و آنرا با شانزده جزو آب نارین و یکجزو عسل مصفی
در شبشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسپ دفن نمایند بعد یکهفته بر آورده استعمال نمایند از خمریات قوی تر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند
و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده عصبیه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قرنفل بستانی**

ماهیت آن برگ درختی است و بهندی ابل و رام تلسی نیز نامند و در ریحان تسک ذکر یافت عرق آن مانند عرق قرنفل است در طعم و رائحه
عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل در عطریت و رائحه **قرنفل**

شامی قرنفلیه است لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است ساق آن بقدر یکذرع و خشن و باشعبها و برگ آن شبیه برگ لبلاب و برگ
بنفشه و گل آن منقش مائل بسفیدی و خوشبو و شبیه بوی قرنفل و بیخ آن شبیه بیخ بق سیاه و دربو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک
و بابادرویج یکجا میروید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع
و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای بثور و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوئیدن گل آن جهت زکام و
آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر النفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت
وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در دیگ
طبخ نمایند تا هین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مقرر محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم است **قرون اسبل**

بضم قاف و راء و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم بای موحده و لام **ماهیت** آن اختلاف بسیار است
بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود در قبال است و بعضی گفته که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی
بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند بیخی است شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و صحیح اقوال قول
اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سنکهیا نامند و در حرف الباء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و اسعد
باریکتر و دراز تر و با درختندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن

آن مجوز نیست ضماد آن با سرکه جهت رفع دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین به روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض
مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابت اعضا مفید و ربع درم آن کشنده است اختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام مداوا
آن قی فرمودن و آشامیدن کافور بمقدار بسیاری تا یک دام و تا یک مثقال هم با گلاب و شیر و تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور
ماست گاوی و ضماد نمودن اشیاء بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید و امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده
و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزر قطونا
سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریص** بفتح قاف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوع غذائی است
مانند مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را مانند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن
قریص بفتح قاف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت** آن نوع غذائی است که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و فرخ مالیه
و جوجه مرغ و بره و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی ها و سموی یا تازه و خشک و ادویه طیبة الرائحه **طبیعت** آن معتدل مایل به برودت و رطوبت
افعال و خواص آن مسکن صفرا و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع و مضر مبرود المزاجان و سوء دی علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق
النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة** **قزاح** بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت مغربی است و اعراب
و ابلیقیه آنرا علیجان و اهل شیراز کمه و کما و نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف و در قیروان شبیه به رازیانه و شتر آنرا می چرد و از رازیانه برگ آن
باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب به هم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه با نیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و
شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرغی و علفی است فربه کننده آن **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک حیض و مسکن درد جاع بارد و مدر بول
و حیض و در اطعمه باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطل شکر در تحلیل ریاح درد احشا مجرب دانسته اند **فصل القاف مع
السین المهملة** **قس** بضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن لبلاب بی ثمر است برگ آن ریزه و شبکی و شاخ آن باریک **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره الراس سعوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم و عصاره النفس آشامیدن آب برگ
ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین است آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون سین مهمله
و با موحده و بعربی حجاز تمر نخل خشک شده بهمین اسم است و اهل مغرب آنرا مفلفل و اهل نجد عرق و بر شوم و بفارسی خرمای سنگ و بشیرازی
قسبک نامند **ماهیت** آن خرمای بسیار خشک نیم رس است که بکمال نرسیده باشد و تمام سیاه شده آنچه را اطبا از جوش دادن در آب شکافته و بار
غیر مشاد می نموده خشک کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین
می باشد و بهترین همه بزرگ فربه سته کوچک آنست که خشک و ملس باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده
و ناشف رطوبات و مستحکم کننده ملیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصاً که آب بر آن بپاشند و خوردن آن با مغز گردکان منضج و محلل اخلاط سینه
و اما اسرشی آن که خوب خشک باشد گرم و تر و خشکی ندارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال می آورد و مصلح آن مغز گردکان بریان کرده
گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک با ندک مائل به سبزی آنرا متعدد بکی بالای طعام سرد و تر
خورند خصوصاً صاحبان ضعف معده و اما او قال لحیی آنچه خام است نالبتة خشکید و بمغز باشد مره مضر آن مورث ریاح و کشیدگی معده و احشا و اجتناب از آن
اولی است مصلح آن زیره در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند شیرینیهای نخلی مصلح آن در محرورین سکنجبین و ماش و شراب
انار و در مبرودین زیره در سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای هیرون عبارت از آن است **قسط** بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله مشالله

مثا الفقته اند معرب از قسطس یونانی است و گفته اند معرب از لغت هندی است و بسریانی قوسطا و قسطا و بفارسی کوشنه و بفرنگی کسته و بهندی کت

نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بی ساق و منفرش بر زمین و برگ آن عریض و گویند بیخی است خشبی که بهندی بهکر مول

نامند بدانکه قسط سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت است و این را قسط بحری و عربی گویند و دوم تلخ

مائل بسیاهی و تیره ان مائل بزردی و سطبری سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی سنگین و در وزن شبیه بچوب بقساد

و خوشبوئی و بی تلخی و این سمی قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید ردی بود و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و با لحمله از ادویه شریفه جلیله النفع

و بهترین آن سفید تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رائحه مسطر لحیم است که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن

هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش القسط البحری

مینمایند و فرق میان آن و قسط بحری حصلاً و علامت عطریت رائحه دیگر بدلی بیخ راسن است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست **طبیعت**

آن در سوم گرم و خشک شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حراقت و مرارت مرآن

بحدیست که مقرح جلد است **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه و قدائیت تا فصة و عصاب و با . و دافع امراض بارده رطبه از انها و محرک

عصب تیکه مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد عضا. الراس مقوی دماغ مستحکم کننده عصاب و محلل و براگنده کننده

ریاح مخدره دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصاً قسط سفید که در آن امر عظیم النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لیثرغس و تشنج و کزاز

و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه دماغیه شرباً با عسل و یا ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن عربی که روغن زنبق

باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن

با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد گوش و بدستور قطور در آن در گوش مفتح سده بارد آن و بخور آن رافع زکام و وبای حادث

از عفونات اعضاء ریه و صدر آشامیدن یک مثقال آن با خمر و سنجبین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه

لعوقاً با عسل و درد پهلو را نیز نافع آلات المفاصل و الاعضاء جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل تمریخ آن و تسخین اعضاء و مفاصل

و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا شرباً و ضماداً و بدستور تدهین آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم

و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و غسالات البطن و جهت تفتیح

سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقاء و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض

و بخور آن لقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء

تناسل آشامیدن یکدرم آن با عسل یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت

تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با العسل جهت رفع

کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت برص و نمش و سعفه و جراحات و تشنجیکه در بدستور

بهم رسیده باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه و تازه آن مقرح جلد السموم یکمثقال آن با خمر و سنجبین تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و

رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال اینها از سموم قتاله المضر مضر مثانه مصلح آن کاکنج یا نبیذ مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرم تا یکمثقال

بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است و مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال بکوبند

یکشبانه روز در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا شراب سوخته گردد **طبیعت** آن گرم و خشک

افعال و خواص آن مقوی اعضا و اعصاب و باه و محلل قوی و دافع برودت معده و جگر و دافع رعشه های سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی معده

است قطاف بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی کچوری نامند ماهیت آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن و شیر خمیر کرده
و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردگان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر مینمایند و یا شیر بها و یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا خام
شیر برکرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان مینمایند و میخورند طبیعت آن بانچه که از آن میسازند راجع افعال
و خواص آن کثیر الغذا و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای
مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول و برای مبرودین و مشایخ بهتر است المضار مولد سدد و دیر هضم و آنچه با شیر بها ترتیب دهند
مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام مصلح این عسل مصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است قطائف
بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند ماهیت و صنعت آن در حرف الالف مع الطا در اطریه ذکر یافت
طبیعت آن در دوم گرم و در تری بعضی آن در رطوبت مائل باعتدال افعال و خواص آن سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خلط صالح و موافق ناقهین
و ضعیف القوة چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردگان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند
و اکثار آن بحدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع مضر مصلح آن سکنجبین است قطف بفتح قاف و طا و فا لغت عربی است و نیز سرمق نامند معرب از سلمه یا
سرمک و یا سرمه فارسی است و بسریانی قطقطا و بیونانی افیلوکیبدون و انکرسفیس و بعقوریدوس اندرافکنس و بعضی اطراقعس نامیده و بفارسی اسفاناج بری
و بهندی پالک و بقول دیگر کروهن و گویند بهندی تهوا بفتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خای معجمه و بفتح واو و الف نامند ماهیت آن
نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی و زود شکن و ساق آن مانند لوبیه بلند و گل و تخم آن مایل بزردی و اندک لزوجت و شوری
و منبت آن نزدیک آبها و بری آن قوی تر از بستانی طبیعت آن در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی افعال و خواص آن
تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار صفراوی مزاجان خصوصاً با آب غوره و انار و مسکن عطش صاحبان حمیات حاره و طلای
و رادع اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و طین سینه و بطن و آب مطبوخ آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رادع اورام حاره باطنیه و ظاهره
و حمره و شری و ضماد و طلا و رکه پارچه را با آب آن ترکرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر مفتت حصاة گرده و مثانه و محلل ورم طحال
و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی مضر مبرودین و مولد ریاح مصلح آن ادویه حاره و عطره و طلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث
بر جلد و شستن جامه حریر سفید رنگین با آب طبیخ آن پاک کنند و ساخ آن بدون تغیر رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن
در گرمی معتدل و در اول خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مسهل و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهره و مدر بول و مبهی و مقوی مره صفرا چون
طبیخ آن که نمک و آب گرم و عسل است بیاشامند و چون مبیت دیگر در هر روز دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقا و
یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب احشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر لاغر تن آن جهت جرب
نافع و بالخاصیه آشامیدن آن مبهی مسقط مقدار شربت آن از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب شکر و گلاب و سکنجبین و سائر اشربه مناسب و تخم
بری آن چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد لبن کنند صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر نیاید و سه چهار روز
باز مانده باشد مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال اسفیجاج قی نمک و عسل و آب گرم و گفته اند تعلیق آن بهتر از حفیده و سائر البقول است جهت آنکه زود
منحدر میگردد و اخراج مییابد نه بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیله دارد مضر مبرود المزاج و معده بارده و مولد ریاح غلیظ مصلح آن تحنیق آن با حفیده
و مطیب با فاویه عطره و با زیر حاره بودن و با آنچه مه خوردن است قطف بحری اهل شام آنرا الملوخ نامند و گفته اند تهوا هندی این نوع است
نه نوع اول و بیونانی الیمون و بلخ نیز خوانند ماهیت آن نباتی است شبیه بعوسج و بجاره و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن عریض تر و
خشن تر و با اندک شوری و ترشی و منبت آن لب سواحل دریا و شوره زارها و این بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه

موذی و مضر معده است بسبب لزوجت و تقطیعی که دارد **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص** آن خوردن اطراف برگ
نازک ریزه تازه و تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سبک کننده معده و اخراج مینماید بسبب اندک لزوجتی که دارد و آشامیدن
طبیخ آن بقدر ده درم با ماء العسل جهت تسلیخ مفاصل و تسکین مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن مفید و بعضی قطف بحری را ملوخیا و بعضی نوع صغیر
دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کنف مخطط و چادر و برد یعنی چادر و غیرها میبافند و بجبل این درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله
و غیرها نیز میشود و برگ شاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر و از پوست رسیده ساقه درخت آن که بلند بیک قامت میشود
چوب آن سفید و سبک میباشد بجای پشم و موی حیوانات در بلاد ایران و غیرها در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن بعضی البسه و جل
حیوانات و خریطه و جوال و غیرها برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها **قطلب** بضم قاف و سکون طا و ضم لام و با موحده لغت شامی است
بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس ... دیده عامه عصی الراعی بیونانی قوبارس قوماروس نیز و ثمر آن را حبی الاحمر نامند و بعضی گفته اند که بلغت فرس ... بیونانی
باقوما گویند **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوی دیم تخم و چون رسیده و پخته گردد زعفرانی
رنگ سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آب آن گیرند بجای تخم نقل باریک مانند کاه در آن میباشد **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک **افعال و خواص** آن ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت تفتیح آب نازل در آن موثر و الاورام و ... آشامیدن
آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثآلیل و دمامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم و القروح
حرق النار و ذرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه و ثآلیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن موثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند از استعمال
و کم نافع میشود و اگر هیمه خوردن آن جهت منع سقاط جنین و حمول آن جهت تو بهیر و بخور آن جهت رفع سحر و فسون موثر است **قطن**
بضم قاف و طاء و تشدید نون و بتسکین طا و تخفیف نون نیز آمده لغت عربیت و بعربی نیز آنرا نامها بسیار است مانند کرسف و ... و عطب
و عصب و الخرفع و تازه آنرا قوز و کهنه آنرا خضیم و بفارسی پنبه و بترکی اموق و پنبوق نیز و بهندی روئی و درخت کپاس و شگوفه آنرا
کپاس کا پهول و حب آنرا بنوله نامند **ماهیت** آن معروف درختی است و در اکثر بلاد معمور و کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم
که مطلقا نمیشود و آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یک ذرع تا بیک قامت و قدری زیاده نیز بحسب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت
بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهای بسیار و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر
و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی و ته برگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزه القطن نامند بقدر گردکان
و شبیه بغنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مایل به بنفشی و شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن و بلاد آن
ثمر آنرا بعد کمال رسیدن می چینند و درخت آنرا برقرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر می آورد و پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت
میکنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ میبرند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده
بمصارف مقرره می آورند و نوع دویم درخت آن عظیم بقدر درخت زردآلو و سیب و گردکان تا مدتی میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم
و گل آن سرخ و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و نحیل که این نوع سیمهل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه
این بکار بافتن نمی آید و در حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم است و کهنه خشن آن زبون و بهترین حب
آن بزرگ پر مغز تازه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه
و گل آن گرم و تر با قوت مفرحه **افعال و خواص گل** آن امراض الراس و القلب و النفس و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر
بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم موثر و از بیکه تفتیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قر

قریب بکبر بهم میرسد الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائی و یا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام و رفع حکه و آبله و سوختگی آتش و ابا پنبه لیس المسنة نبته ازان
محشو بدان و یا با فته ابریشم و یا پشم محشو بدان خصوص تازه خوبیانی نموده آن مقوی و مسخن و مجفف بدن مصلح آن امراض الراس موافق صاحبان امراض دماغیه
و عصبیه مانند رعشه و استرخاء و فالج و کزاز و امثال اینها و بخور آن نافع زکام الاورام الحکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد دبنه سوخته که بجای مادت ریش
محلل اورام و رافع حکه و نافع آبله و سوختگی آتش و پر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و در ان قاطع جراحات و مجفف اینها و پر کردن آن در جراحات
زخمهای کهنه محلل و خارج لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر عضای موجعه و اورام بارده بر عضو کیاند و در فتیله الماز
مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصاً که بران عضو دلاز تحلیل و از زباد و رم کوفته بحیه چون بکار نیش نیم گرم کرده بر آن تا مدتی بگذارند و باز نکنند و بستور پنبه تازه
دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده دهن نموده بر ورم سفید بندند و بجنس تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک ز تحلیل آب
بران پاشیده گرم کرده چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر ناسور مسمار به گذارند و سر دیگر آنرا آتش زنند که گرمی حرارت آن بدان رسد لیکن بشرط آنکه جراحت
نرسد تا سه روز بدان بنحو دلخواه نماید زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر و الباه نافع مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم با دار چینی
و شکر در مبردین با سکنجبین در محرورین مقوی باه بمقدار شربت آن تا پنج مثقال تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و جراحات حادثه در صورت و ورق
آن آشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع رطل نافع فعات خصوصاً با شربت سیب جالب سهال اطفال مجرب اطفال ضماد آن بار و غنگل جهت نقرس
و ضربان دائم معتدل و با برگ حرفه جهت اوجاع مفاصل حاره بارده و حلوبس در طبیخ برگ تازه کوچک اند که از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن
و در آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل جاذب خاک از جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آن
بسوزانند آنکه در گوش رفته باشد جاذب و گفته اند تخم آن مضر گرده و مصلح آن حجر بهمنی بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن معجون القطن
و شراب زبر آن ذکر یافت **فصل القاف مع العین** ٭ **قعنب** بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیریست و بربری
نامند و بفارسی زناخ بار و خافقی گفته اسم نباتی است که بعجمی اندلس طرنسه و در نسخه دیگر طرنیه نامند **ماهیت** آن نباتی است بر یک ساق ایستاده و
برگ آن قریب ببرگ سفناخ و در زرد رنگ سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند راز یانه میخورند و طعم آن تفه با اندک شیرینی و در آخر
اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف بقلقاس است و قلقاس غیر این است و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحده و لام **در ماهیت** آن خلافست و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم منطقی
دوائی است که بیونانی سقراطیون نامند و آن نجمی است شبیه بلبوس و بزرگی آن بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ سوسن
و بلند تر از آن و ترکس کی اثر بزرگی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است
دگاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته از ان اقراص سازند و لصاحب حبون و طحال بمقدار دو درم میخورانند ما ء العسل که با آب باران سا
صاحب منهاج گفته نباتی است شبیه بساق کنگر سفید و سطبر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بی گل و بی مزه که در هنگام ربیع بیخ آن
شگافته بر می آید و پنهان که تازه بر آمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا انصبة الصبع نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم و بعضی آنرا نجیه با باسته
که مصلح است تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت است **فصل القاف مع الفاء** ٭ **قفر** بفتح قاف و سکون فاء و راء مهمله
اسم جنس قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین
مع اللام ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فاء و راء و فتح یاء و ضم هاء و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی هیودا یا و بر برو و قرسطون
و بیونانی برقوسینا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه سینه نیز گویند قریب القریه کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حالا
خراب شده و از اعمال فلسطین قریب به بیت المقدس از بین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن

و آن دو قسم است یکی آنست که در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و خاک
این قسم مایل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی النفط و بهتریت برین غالب آنچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی ریگ و سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را
از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این را دوام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال میباشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب
میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده در چاه آورند و این نیز نا صاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این صاف تیره
رنگ میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انجا که مخصوص به بحیره طبرستان بساحل آن دریا و گفته که از زمین بهم رسد
می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق نقش براق سرخ اللون است سنگین و خوشبوی آنست که بوی النفط از آن آید و خالی از سنگریزه
و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش برفت و قیر نیز مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال
نامند از اقسام مومیائی است لطیف و اقوی از قفر الیهود است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قائم مقام زفت و قیر
و قطران و عنبر و لعبة اند و در جبر و کسر و رض لحم و نشر به و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس و دخان آن رافع زکام و نزله
و سحر و صرع مقدار ... آن و اللطوخ آن ... احتمال آن جهت اسهال ... رطوبات ... و لذا آشامیدن آن بر ...
و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوی دهان و رفع رایحه کریهه آن و طلای آن اعضاء و اعضای مسترخیه سینه نافع اعضاء
آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مدة سینه و اورام لوزتین و خناق
بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم اعتصار الغذار و لمنقبض بلع نمودن مقدار دو خرنوب تا سه خرنوب آن جهت رفع بخار دخانی و تحلیل
منجمد در معده و اسهال رطوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض
رحم مطلقا و رفع صلابت آن و تقویت آنها و حمول و دخان و استشمام رایحه آن جهت نتو و برآمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن
با اندک جندبیدستر و شراب جهت ادرار طمث و بول و اخراج ... بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و گدازنده خون منجمد در معده و داخل شکم ... افعال ...
مقوی معده و معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر مینماید و احتقان آن با آب جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا ... آلات المفاصل و الا و اورام ضماد آن جهت تقویت
اعضا و اوجاع مفاصل و اورام حاره ... و عرق النسا و استحکام اعضا و اعضای بارده ... شرب آن و ضماد آن با آرد جو و نطرون و موم جهت عرق النسا و نقرس
و اوجاع مفاصل تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان ... مقطع و تفتیح بخار و تحلیل
اورام جراحات و منع تورم آنها و الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت لحم گردیده میشود و جهت التیام زخمهای تازه
و رفع کرم آنها مفید و الزنیة للطوخ آن منقی بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق و سموم طلاء و آشامیدن آن ... و شراب جهت ...
هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم **مخواص** دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب ... و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر ... انگور
رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در کتری جا یا در روغن زیت گداخته بکار برند **مضر** صدر و بدرقه داخل **مصلح** آن سرکه و آب فواکه بارده **مقدار شربت**
آن تا یکدرم **بدل** آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند **فصل القاف مع اللام** ❊ **قلی** بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام
و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان اشنغار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و ...
اشنغار نامند **ماهیت** آن چیزی است متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن اشنان تازه بسیار جمع میکنند
و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و
هر چند در آن اشنان رطوبت و چسپندگی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی گردد که بزرگی و الا مانند حجرهای بزرگ و کوچک میباشد
و از نباتات رمث و رمرام نیز بعمل می آورند و در بلاد گرمیان در روم و ملتان خوب بعمل می آید و در و سمی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ...

٥٠٠

الفزیره با خاکستر بخته و مسموع گشته که در ملتان نیز اقراص بعمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا می سوزانند ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت
سائله از ان دران جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند و بعد از ان ممزوج برنگ
در مرام بجهه مانند خاکستر سیاه که دران پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون است **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت
افعال و خواص آن جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اختصار الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بجهة علقه تنقیه نموده
منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی بایوس العلاج و تحلیل ورم طحال العین بیجا
آن رافع بواسیر حشیم جراحات القروح والثالیل و غیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثالیل و نواصیر و برص و بهق و جرب
و سعفه الفتار بکیدرم آن کشنده در بیان روز و ورم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و با تحلیه مداوای آن صابون خورده و آشامیدند ادهان و عرق
جرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن تنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث بثری است که منع آن دشوار است و چون آنرا در دهن
حل کنند و بر انگور بپاشند زود آنرا مویز گرداند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد **قلالنس** بفتح قاف ولام والف
و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتی است مسمی بخوخ المروج جهت مشابهت آن در رنگ و برگ و ثمر با آن مگر آنکه برگ این از آن
کوتاه تر و از آن عریض تر و گرهای قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در دستنقای آب استعمال مینمایند
و بسیاری آب نیل را بدان میکشند و [illegible] نامیده و ثمره آن لقه با اندک لزوجت است **افعال و خواص** آن شیخ ابن بیطار گفته بعضی
آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حصولا نافع و فعل آن در بنیاب مانند دوائی است که بیونانی لوسیماخیوس نامند در حرف
اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آن است و در غیر مصر من آنرا ندیدم **قلب** بفتح قاف و سکون لام و با موحده لغت عربی
بفارسی دل و بلاطینی ... نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و دل عضوی است که تکون میابد بر
قول حکیم اول و منبع اول حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا اکرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت میماند و سرد میگردد و گوشت آن
بسیار صلب و بطی الهضم اولی اجتناب از آن است مگر بجهة ضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از
مواشی دل گوسفند و بز کم سن نصف نامذکوره و از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز نسبت **طبیعت** آن
مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار کمتر از غیر آبی **افعال و خواص** آن
مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن بهترین طبخ آن تا بحم در روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و با کباب رقیق بروغن
کنجد یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائیست از برای آنکه کسی در باصرت
العین تقطر و اکتحال [illegible] خونابه که در هنگام کباب کردن از ان میچکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوان در طی آن ذکر شد
و میشود انشاء الله تعالی **قلب صنم** بفتح قاف و سکون لام و با موحده و بیحیی اندلسی ... اغراعیه یعنی کاسر الحجر و بیونانی لیلیس و رسن یعنی نیز حجری
و بفارسی سنگ سبویه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات الصباغین یکی از اسمای نفضه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی
تخم آن و نواب علوی خان مرحوم مغفور نوشته اند که گمان می بریم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم نوار نامند و بعضی آنرا ککهی دانسته غلط کرده و جهت
آنکه ککهی حب القلقل است با تای مثناة فوقانیه نه با موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلب در حرف الحاء مع الباء
مذکور شد و نوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سبویه نیز در حرف السین **ماهیت** آن سلیمان مذکور
نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آنجا از مواضع دیگر از بلاد شام که من سیاحت کرده ام ندیده ام مگر یکبار بظاهر مدینه آمد بر حج
زاویه معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد **ماهیت** آن گفته اند حب ... است

برگ آن شبیه ببرگ زیتون لیکن از آن کلانتر و عریض تر و نرم تر از آن بنجبه نزدیک بزمین است مفروش بران و شاخهای آن باریک است یکذرع و زیاده تا یکذرع و زیاده [illegible]

شبیه بانجره و صلب و احمر و شاخهای آن چیزی شبیه بساق منقسم بدو قسم و بران برگهای ریزه و مابین برگها تخم آن و آن سفید صلب و شبیه بکرسنه کوچک

منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه و لیطافی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرویدطبیعت آن

در سوم گرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته **افعال و خواص** آن عصاره آن جهت سرفه بارد مزمن و ربو و ضیق النفس و اعصار الغذاء و نفث و جهت

خواق و صعوبت بول و ادرار بول باشراب شیرین جهت سنگ گرده و مثانه و دفع احتباس بول و حیض و ضماد آن جهت بواسیر نافع مضر بطحال و بدل آن لعاب مصنف [illegible]

منی و مصلح آن مغز حلغوزه مقدار شربت آن تا نیم درم است **قلنت** بضم قاف و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه معرب از کلمه هندی است و بفتح قاف و کسر

آن نیز آمده و سریانی قلنا و یونانی اقونیا و بر دو توانیقی نامند و در حرف الحاء مع الباء در حبوب ذکر یافت **قلسه فودلون** بفتح قاف و سکون لام

و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فاء و سکون واو و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است

صغیر القدر رمادیت مستعمل در خوزیان ساقها و ما بین ساقها برگ آن شبیه ببرگ نوعی از نمام که آنرا [illegible] نامند و گل آن شبیه بارجل الحمام متفرق

بعضی از بعضی مانند گل فرامبون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک با جوهر لطیف محرق **افعال و خواص** آن آشامیدن نبات و طبیخ آن جهت [illegible]

هوام و شدخ عضل و تقطیر البول و ادرار حیض و اخراج جنین و قطع ثالیل که آنرا یونانی افرخود و س نامند مؤثر چون چند روز بدان مداومت نمایند

قلفونیا بفتح قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مقصور و لغت یونانی است بفارسی زنگبازی نامند **ماهیت**

آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته اند صمغ صنوبر بری است که بتوسط آتش بگدازند و آن شمع راتینج است که خود بخود سیال است و چون طبخ

آنرا انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن سینا گفته غلط کرده اند کسانیکه آنرا راتینج لعینه دانسته اند گمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن [illegible]

حنابات بلکه مخصوص بعضی از اصناف است که بطبخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که [illegible]

مانند قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب و نوع سوم آنست که بطبخ صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است و آنچه شامل جمیع [illegible]

است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلقاس** بفتح دو قاف در میان هر دو لام ساکن و الف

و سین مهمله لغت عربیت و گفته اند بضم اول لغت رومی است و بسریانی قلقاسی و بربری اوذی العنس و بهندی اروی و بدکهنی چمکلا و بنگالی کچو نامند

ماهیت آن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتیست که نزدیک آبهای بسیار میروید برگ آن املس بزرگ شبیه ببرگ موز و از آن در طول کمتر و کوتاه تر

و بر برگی ایستاده علیحده از یک بیخ رسته نهایت بسطبری انگشتی و بیخ آن بزرگی ترنجی و کوچکتر از آن نیز بقدر زردگی ظاهر آن مائل بسرخی و باطن آن [illegible]

و طعم آن با قبض و عفونت و حرارت و لزوجت کامن و چون در آب جوش دهند و آب آنرا چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت و حرارت

و لزوجت آن زائل و لذیذ و لزوجت کامنه آن زائل گردد و بری نیز میباشد لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله میشود و دیده شده بیخ جنگلی بری آن

که نزدیک آبها و کودها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری تا دو انگشت ضخامت دارد و تدریج باریک شده و

تا برگ پیوسته و هر بوته را نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن [illegible]

در ایام برسات و شنجم اندک اندک بالی میسازند و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن

از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه ببوی [illegible] و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم

کسی میخورد جهت آنکه حدت و حرارت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ نیز مذکور بالکل زائل نمیگردد و برگ آنرا نیز بخته میخورند و آن [illegible]

با حدت و لزوجت بسیار است و نوع بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و عریضتر و حدت و لزوجت آن کمتر و [illegible]

اکثر مستعمل و ماکول همچو مذکور که اولا چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده بخته و افاویه حاره [illegible]

ورز دجوبه داخل نموده میخورند لذیذ میباشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در تحقیق آن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود بعد ازان
در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد و نیم خام آنرا در روغن و پیاز بریان میکنند بعد ازان در آب بگداز کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد
ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده بدون گوشت یا باگوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مترقلم میشود و در حین طبخ
لزوجت آن کم ایل میگیرد و بسیار بریان نمودن در روغن نیز و این از نیز **طبیعت** آن کلی مانند آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول خشک نیز
گفته اند **افعال و خواص** آن بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند عضا رالصدر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره اعضا ر الغذا ر لنقص سوء
الهضم و از فع بیج معاو سهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقا و لاغری گرده و اسهال صفراء دمای صفرو مائیت برفق و ادرار بول
خصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ سماخ مطبوخ آن نافع لعصار دیرهضم و مولد سودا و سده مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی
و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مربا مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج میباشد از معاده نوشته اند که آنرا تخمی میباشد در افعال قریب تخم کرنب
مقدار شربت از تخم آن در دوم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا بد ثلث و نوعی از قلقاس میشود و صلب تدیر که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و خواص
آن جهت نضج اورام و دزور سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت موی موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال
و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله **در ماهیت** آن اختلاف است اکثری زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفید که
بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغار و بهو تاحلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس صنف میباشد
صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مائل بکبریت و این را
یونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزاست و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزا معجمه
مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مثناة و الف و راء مهمله **در ماهیت** آن اختلاف است
اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مائل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار زرد و براق مانند زرنیخ زود شکن است
و در زاج نیز ذکر یافت **قلاقل** بکسر دو قاف و سکون دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربی است و آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول بربری
بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است **در ماهیت** آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتی است شبیه
به نبات قنب و ساق آن مائل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از ان اقوی از شاهدانج و برگ آن زعفر الرائحه و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن
در غلافی خشن سیاه تیره بزرگتر از فلفل املس و درون آن مائل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید مستعمل مترشحت و بعضی آنرا
حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن بقدر یک دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک سرخ زوج زوج متصل بهم گویا
آن سوخته و برگ آن شبیه برگ یاسمین و ازان کوچکتر بر سر یکشاخه که قوتر است و از شخصی ثقه استماع یافته که نبات آن از قبیل نجم و بیاره در بهم پیچیده
بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بهیچ
آن و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخها بکثیر است و در خامی سبز میباشد و بیخ آن سرخ رنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و
با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن بر نوع که استعمال نمایند خصوصا با کنجد و نبات و با فانیذ و عسل
سرشته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل نخل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم اوقیه مضر با
انثیان آن مصلح مصنف مشدد و مورث سفینه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن تودری سفید و یا
نیم مثقال و نیم وزن آن اهلیل و چهار دانگ مغز تخم خیارزه است **قلوسسن** بضم قاف لام و سکون او و ضم میم و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی اذان الکلب
و آن نوعی از بوسیر دانسته **ماهیت** آن نباتی است و بیخ صنف میباشد و ما بیرو هرج لوعی از ان است صنف اول سفید و برگ آن نیز سفید زرد باد

میباشد و برگ مانده آن شبیه برگ کلم و سفید تر و بیشتر از آن ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن مایل بزردی
و تخم آن ریزه و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و بیشتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم شاخهای
آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه برگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهای مدور و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه برگ انجیر و الیا
کوچکتر بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل بسرخی
و تخم آن ریزه و تیره رنگ مدور با حرارت و تلخی و این صنف بحمیل که تنباکو باشد آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت **طبیعت**
همه **اصناف** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن محلل و جالی و با قوت قابضه و رشتهای آن در افعال قائم مقام مازریون
است و ضماد آن جهت اورام صلبه و ... جهت منع سیلان ... و باشراب جهت منع اسهال و بیخ آن جهت سرفه بارده
و ضیق النفس ... و ... الاورام و حرق النار و ... ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت ...
و جراحات و گزیدن عقرب ضماد برگ صنف ... آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا ... شربت آن ... درم بدل آن ... **قلوماین**
بضم قاف و لام و سکون واو و فتح میم و یاء و ضم یا ... و ... و نون لغت یونانی است و آنرا ... صابون القاف و صابون ...
و ... نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است جبلی ... ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ لسان الحمل و بر ساق آن ...
و اطراف بعضی مایل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند و ... آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی ...
از نبات آن ... آنکه از بیخ آن عصاره ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ... و نفث الدم
سینه و ... الدم ... و ... ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**
قمری بضم قاف و سکون میم ... بالنسبت منسوب بقمر است که نام بلدی است از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت ...
رنگ این ... آن بلد ... آن قماری آمده و گفته اند قمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم زنجی و زنج ... و آنرا قمریه نامند
و ... ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی ... نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر و با طوق بسیار مانوس و خوش ...
و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحرف از صوت آن ظاهر میگردد و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرایب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ
نوشته که ... یکی از ملوک ... هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بود قمری بود که چون طعام زهر دار را میدید چشمهای آن
سرخ و اشک از آن جاری و سنگ ... میگشت و چون آن سنگ را سوده بر جراحات دهن گشاده میپاشیدند بر ... **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق مبرودین و مرطوبین ... اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ... و ادویه ...
است ... آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بخورانند باعث سرعت تکلم است قبل از هنگام آن الخواص گفته اند
بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر سحر در آن و چشم بد است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف
و میم و **قمل** بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو ...
قمقام را پاهای بسیار است و ... آنرا قام مینامند و قمل شش دست و پا دارد و ... اندک میگردد و مردم آن ...
و آنچه در موی بهم میرسد اغبر سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در آن تکون مییابد از سیاه و میگون و سفید و غیرها و ماده آن
زیاده ... و قمل را بتازی ... و بترکی ... و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده تکون آن عرق حادث
از کثرت فضلات ردیه کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت و یا عدم غسل ... بدن ... ماده آن ... ماده تکون ...
در موی سر ... آن ماده ... و ... بکثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و ... تکون آن کم میباشد

کم میباشد بلکه نمیباشد **افعال و خواص** آن چون شش سپیش زنده را در سوراخ با قلاگذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است والا بدختر و بعضی گفته اند که اگر بمیرد حامله به پسر است والا بدختر و اما اختلاف سپیش زنده در موی حیوان است بلکه باید که بکشند و باندازند و طلاکردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن سپیش بسیار بهم رسد تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند با خاد ساعت دفع آن کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ترمندی است که سائیده با آب مخلوط کرده سر را با آن بشویند بردی ایرفع سپیش آن مینماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که ترد قریب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند از آن سریشم سازند قوی تر و چسبنده تر میباشد از سریشمهای دیگر گفته اند قمل متولد در جوب آشنان نیل نمدیم آن جهت قرحه رئه و نفث الدم نافع و این از جمله محالات است زیرا که این مقدار بهم رسید متعذر است را

فصل القاف مع النون

قنا بفتح قاف و نون والف مقصوره لغت عربیست و برچند معنی آمده از آنجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناة به تا است و جمع آن قنوات و بر عود البلسان نیز یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از اندو طالیسون است و نیز گفته اند اسم نباتی است برگ آن شبیه به برگ لفاح و ثمر آن نزد عامه عرب بخلج و نزد بعضی رطبه یا البسه بخلج در حرف الکاف مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنابری** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و را مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و گفته اند لغت نبطی است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با و رای مهمله و یا نیز آمده و نیز آنرا العربی عاول و قملول بلول و نوعی از شجرة الهیق و بیونانی قیقیها الون و بربری قبار و میلدوس و بخراسانی برغست و بفارسی برز ند و بخیاد شیر و سبزه و سوده و با سفیها اموجه نامند **ماهیت** آن نباتی است که در اول ربیع سبز میگردد و تا آخر آن میماند و لاغر آید و گفته از بقول صحرائی است و برگ آن کوچک تر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و ثواب مغفور مبر در شته اند برگ آن شبیه ست و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و مهنا بحقه نبیته برگ آن شبیه با سفاناج و با اندک تندی و تلخی است لهذا رشیری ساق آن باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی لهذا رخود در هر غلافی چهار عدد و بسیار شبیه بتخم دل و بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و مقطع و از اده و نافع جهت جرب و دبیر و بعضاء الصدر و انفتار و النفس منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و دفع یرقان و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابت رحم نافع آلزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوا است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن آن باندک زمانی و قلیل ایامی وضح را زائل میگرداند و مجرب تر این آن جهت امراض مذکوره و زخم بستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی موثر و مضار مولد سودا خصوصاً نمک درد آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیرآن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است **قنب** بکسر قاف و فتح نون مشدده و با موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا القب و بیونانی قنابیس و بسریانی قنبیرا و بردی کتانی و بفارسی کنب و بهندی بهنگ

و بیاض الصطلاح ورق الخیال و حبوه و عظم و حشیش و حشیشة الفقراء و نشاط افزا و فلک تاز و عرش نما و جنة لب اکین و شهوت انگیز و موشن الهموم و چتر اخضر و زمرد رنگ و برگ کالشیر ازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آن اقنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند اما پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته میشود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ ابریشمی میکند و شگوفه و غبار زعفی و شبنمی که بر آن می نشیند

و غلیظ و چسبنده است بهم آمیخته مینمایند و چرس مینامند در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شیلم آن و آن هرچند چسبنده تر و غلیظ تر بهتر باشد قوی تر است لیباست که بسبب کمال قوت هلاک میگردانند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند بنگ کشمیری و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی می باشد دیگرانند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی بخارائی را قوی از همه گفته اند هر یک بری بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی از بستانی فی الحقیقة قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلندتر تا بقدر قامت و ساق آن مجوف و شاخهای آن باریک و بر آن برگهای پنج یا شش یا هفت تا ده و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن از درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی لحاء آن بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بحشیشه سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه نسبته اند و بیخ آن مغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که از قنب هندی نامند و ندیدم من آنرا مگر در مصر و آنرا حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است بکداری آن زیاده بر آن از حد سکر مدر بر برده و رعونت و اختلال عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگردانند و بالجملة انواع ردیه آن بسیار است از مجنون و غیر آن **طبیعت** برگ آن مرکب القوی و در سوم گرم و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن سرد و خشک در غایت برودت و لحای آن سرد و خشک با اعتدال **افعال و خواص** آن از جمله اشجاری است که برگ آن بسبب کثافت قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکر می آورد بجزء حار لطیف و تخدیر حادث از جزء بارد و لعد زوال و تحلیل جزء حار لطیف و ظهور آثار جزء بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب جزء حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میگردانند و عطش و شهوتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگردانند و بالاخره بعکس باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد جهت آنکه مجفف منی است و شیر بنهها مقوی فعل آن و در شبها سعوط آن اعتصار الراس سعوط برگ بری آن منقی دماغ و اغتسال العصاره برگ آن جهت رفع ابریه و جهت سیاه موی سر و قطور عصاره برگ بری و دهن آن جهت تسکین درد گوش کشتن کرم آن عصار الغذار و تعفن خوردن برگ آن نافع رطوبات معده و حابس البطن و مدر بول و دوی از نافع و ممسک و مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور در و کبت بسیار مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده اینها ضماد طبیخ بیخ بری آن ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع عصب عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا بکوفته و اندکی آب بر آن پاشیده و گرم کرده و بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حامض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان محلل و پراگنده کننده ریاح و مولد خلط ردی مقوی الاخان و مسخر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی الطا مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث فرح و اشتها مصلح آن خشخاش سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک جهت درد گوش و عصاب تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطورا و تمریخا نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری باشامیدن آن دارند و گمان فاسده خود معتقد اند که عمر را طویل و خیال و فکر را زیاده میگردانند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و اصل میدانند این است که **علت** بنگی زدیم و سر انا الحق شد هم کار ما زاین گیاه ضعیف این گمان بنود و اکثری ازین طائفه هر صبح تمام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یکقدح می آشامند و هر که از امثال ایشان دارد شان میگردد تا او نیز صبح مینمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند تنهائی و یا با کمچه مقشر و یا باشکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوایل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه بکثیره میخورند و متلذذ

ومبتلا میگردند و اهتضام میباید و بدن ایشان فربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبت لیس تام یا مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف باصره و کثرت اختلاج و دوار و ثقل و وسوسه و ریقینه و تهیج اطراف و سودا و تغیر رنگ بشره و اسهال ایمها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و خیالات لیبوسی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از آن معاجین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل حبس آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کره آنرا گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی سرشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند و نیز درین ازمنه بانواع دیگر اخذ مینمایند و بعضی که بسیار دوستی میخواهند قدری از چرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شربزه خانی که مشهور به شیرازه خانی است که از گوهر ساخته احیانا نامی آورند که یک حبه آن سکر بسیاری آورد و وجد و عظیم آن روغن بنگ و چرس و دماغ و جواهر بسیار قوی مخدر مسکر دیگر است **قنبره** بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و بالف عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربی ابو المليح و بفارسی چکاوک و چکاوک نیز و بیونانی بردالوس و بربیدالوس و بلاطینی کاریته نامند **ماهیت** آن مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندکی بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر خصائص آن به اسم خاص است و شهرت آن بدان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن حابس و همچنین گوشت آب لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنهاست و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مطبوخ آن جهت ذات الجنب و وجع فؤاد بسیار مؤثر و مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه‌های ترش و یا روغن بادام استعمال نمودن است **قنبیط** بضم قاف و فتح نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله مثاله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند **ماهیت** آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن خصائص و شهرت بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بقل العیار است برگ آن شبیه به برگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیم‌تر و سبزی آن با غبرت و سبزی و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن حبه آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع الشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می‌آورند و هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هر چند هوا سردتر باشد بهتر میشود و عمل و تربیت بهتر و سفیدتر و لطیف‌تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم میبندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن آن کچه سفالی که بهندی کاندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن گنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بگل بپوشند و بدان آب همیشه میدهند خوب لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بزرگ میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب در هم پیچیده است و نیز قسم دیگر از این میشود در برگ و ساق و قبه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندکی بزرگتر و عریض‌تر و تیره‌تر و رنگ و ساق برگ آن بنفش مایل بسبزی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مایل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده آن است **طبیعت** آن مرکب القوی با رطوبت مائیه غلیظه و حرارت مفتحه لطیفه و با اجزاء ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است **افعال و خواص** آن با قوت مفتحه و محلله و مسهله و نفاخه و مدر بول و مولد خلط سوداوی و مکرب و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در جوانب پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای شوریده و مضعف دماغ و بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماء ثابت آن ملین و مسهل بلغم طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب پختن و آب آنرا ریختن و مزاج تخمین با گوشت فربه و روغن بادام و زیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و منع آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کند بهمی و معین بر جلای حصو مثل چون بریان نمایند و با سرکه ذریت و آنکه بخورند مولد سوداست زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد **قنبیل** بفتح قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کبیلای فارسی است و یا معرب کمیله هندی ...

آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزیست رطبی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید مانند شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه نشین
می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی
گفته اند بزر و رطبی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که بیشتر از کوهستان
ما من سند و چین می آورند و از آورندگان استماع یافته که از درختی حاصل میگردد که آن درخت را می نشانند و بطن ایشان بزر آن شجار است یا شبنمی که بر آنها
می نشیند و آنچه محرر رسیده آن است که مغز ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن بزرگتر و خاردار
آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری بود در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد بکمال رسیدن شگافته از جوف آن حجری سرخ رنگ
تیره بر می آید و بر زمین میریزد مردم آن را جمع نموده بر میدارند و سهان قنبیل آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص بسبک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک
و رمل است غیر خالص و سنگین والعلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و باقوت قابضه شدیده **افعال و خواص**
آن آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج قیام کرم معده مثل حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و
عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور نافع **مضر** بمثانه **مصلح** آن کثیرا و شیح ارمنی و **مضر** بمعده **مصلح** آن مصطگی و انیسون **بدل** آن نرسین نیک
کابلی مقشر و سکبینج الجرب و القروح و الجرب و الحکه باد زهر و مرهم سوده آن خفیف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب الطب و بثور دو باخص
که اولا عضو را بروغن گل و یا روغن تخم تاکیسر تخفیف سعفه و جرب و قوبا اطفال مذکور تدهین آن و خوردن اطریفل و دو امعجون آن و استعمال
آن و اطریفل و دوا و دهن و مرهم و معجون قنبیلی از قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله و سکون واو
و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و صحیح آنست که معرب از جنطوریه رومی است منسوب بجنطوریون
حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی اسکیلیای و بیونانی اومیطرون و بفارسی او بزرو لوفا و کرلون نامند
و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میروید **قنطوریون کبیر** که آن قنطوریون غلیظ و
بیونانی قنطوریون طوما عالیعی قنطوریون کبیر و بوقی نیز و لوفای کبیر نامند **ماهیت** آن نباتی است ساق آن شبیه بساق حماض و حسن
به بلندی دو ذرع تا سه ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قبها شبیه بقبه خشخاش مدور طولانی و گل آن سرخی رنگ مایل بکبودی شبیه
و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا ذرع
صلب سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون منبت آن
زمینهائیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلهای و شیبها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری که بر زمینهای سهل هموار و تلهای بی اشجار میروید و گل آن سرخ
رنگ مایل به بنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن گل آن مختلف
الالوان و عامه اهل شیراز آن را گل منجک گل و نفلی نامند و گل آن تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو انبات
بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم می آورد و قوت آن تا دو سال
باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و عصاره و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل **افعال و خواص**
آن محلل و قابض و جالی و بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد و ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افنا و زنده و اخراج
و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از
افعال برودت که بسبب عفوصت آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگردد و اند عضای الصدر و النذار و النفض جهت ضیق النفس و عسر

وعصر آن در ربو وسرفه کهنه ونفث الدم مزمن و در دپهلو ومغص و رفع سدهٔ کبد وطحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان وصلابت کبد وطحال و ادرار بول وحیض
و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجهٔ آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین مؤثر الجروح والقروح و لنواصیر
ضماد تازهٔ آن تنهائی و خشک آن تنهائی و یا با مرهم جهت الزاق و چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیهٔ کهنه و عمیقه غائره و نواصیر
و اوجاع عصب و فسخ آن کسر اعضا و عرق النسا بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از ان ضعیف تر مقدار ماخذ مسهل آن عسل
و شیر ینها و مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حصص قنطوریون دقیق و عصارهٔ حسک آن جهت امراض مذکوره نافع
و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد و لوقیا میشود عصارهٔ آن را گرفته بجای حضض استعمال مینمایند **قنطوریون صغیر** که آنرا قنطوریون دقیق
و جویانی قنطوریون طولسطیون یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طامقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا لمیسون مشتق از لمیس که معنی آن ایستاده
است نامند جهت آنکه اکثر نبات آن کنار آبهای ایستاده است و در لطایخ نیز میروید و بفارسی لوفای خرد و کربون نیز گویند **ماهیت آن**
نباتیست که بر کنار آبهای ایستاده و در لطایخ میروید بقدر یک شبر و زیاده بر ان شبیه با وفاریقون که فودنج جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا
و پر شاخ و برگ آن شبیه برگ سداب گل آن سرخ مایل به بنفشی شبیه بگل شبو و از ان کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مستعمل و جمیع اجزای آن بسیار
تلخ بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزای آن مستعمل و تازهٔ آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل بزردی
نبات ربیعی است و در آخر ربیع میروید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن لطیف
برگ و گل آن قویتر و عصارهٔ آن مجفف و بی لذع و مفتح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل
جهت اعضا الراس و العصب و الصدر و الاقذار و النقرس و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ و بتقال آنکه در غذاها
بال و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیهٔ دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم
و فالج و مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل و تفتیح سدهٔ جگر و طحال و در رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابات
نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و با بار الاصول جهت
بول با آب مطبوخ آن دافع کرازو و بدستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ بیخ و برگ آن با روغن کنجد و بدستور
رفع قولنج بجهت آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه و لزجه است و افراط عمل آن مؤذی سبب اسهال الدم
ضماد آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه و ردیهٔ عسرة الالتحام و نواصیر و تلیین اورام صلبه
و انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیهٔ خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و با بیه جهت منع
انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو
جهت حاره آنها و گل آن ضماداً و شرباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارهٔ آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق
اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر و تازهٔ آنرا با ثمر و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بچوبی پاکیزه بر هم زنند
و اگر در یکروز خشک نگردد شب سر آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است در روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه بر هم
میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازهٔ آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیمکوفته بیخروز در آب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو بمالند
و مکرر صاف نمایند پس بآتش ملایم طبخ دهند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و همین است عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب
بسائر اجزای آن **افعال و خواص** آن نیز قریب بدانها یا که در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سعوط
آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و حبس حاف حصوصاً با اندک زاج و کافور و آب بیخ و طلای آن با سرکه بر بثور سر و صداع جهت صداع

حادث از احتراق سحق آن تا میان شراب و چون موی سر را بمویه زایل نمایند و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و در باریدن موی

مجرب با اکتحال عصاره و رقیق آن زایل جهت بیاض اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم ملتحمه و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت

سبلی باکتحال و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت [illegible] و علاج [illegible] عین و رفع آثار [illegible] و تبشیره و با آب مرزنجوش جهت تحلیل سبل و چون

[illegible] عصاره آنرا با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش

و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس جهت [illegible] و سرکه جهت ورم گوش و رفع

کری و مضمضه آن با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع متعفنه آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره

آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب جهت تشقق لب و ضماد صدر آن تا میان آن با طبیخ حلبه

جهت امراض سینه و [illegible] و حمول عصاره تازه آن [illegible] حیض و تخریج جنین [illegible] مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازه آن

یکدرم تا ده درم و از خشک آن تا سه درم و در حقنه پنج درهم و از عصاره آن یکدرم بدل آن بوزن آن [illegible] و نیم وزن آن [illegible] و نیم مثل آن

و بعضی بوزن آن [illegible] و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازه آنرا با روغن زیتون بآتش ملایم بپزند تا روغن بماند

گرم و خشک [illegible] عصب و مقوی بدن و از رفع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و [illegible] و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رفع [illegible]

ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافع است قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و نیز آمده [illegible]

معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیت و نیز بعربی [illegible] و یونانی [illegible] و بسریانی [illegible] و بفارسی خارپشت و [illegible]

و [illegible] و در [illegible] و [illegible] و بهندی [illegible] و آنرا [illegible] قنفذه

جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست معروف بدن و پشت آن ملبد مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و جمع گردد مثل [illegible]

و در حرکت [illegible] از میان آنها خار [illegible] و [illegible] جیز [illegible] اگر دو [illegible] آوازی [illegible] اگر بدن کسی برسد اندک زخم نماید

و [illegible] قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک [illegible] و جبلی آن بزرگ [illegible] و خارهای آن بلند و ابلق تا [illegible]

و زیاده بر آن نیز [illegible] نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که [illegible] اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن [illegible]

است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن کهنه بزرگ است و در جزیره

از جزائر [illegible] و [illegible] است که [illegible] نیز نامند و در جوف بعضی قنفذ [illegible] زهری بکون میباید مانند آنکه در جوف بز کوهی و گاو و میمون

و [illegible] آن [illegible] دسال میشود [illegible] و از جوف آن برمی آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن [illegible]

[illegible] و چون در آب گذارند زمانی آب بسیار تلخ میگرداند و آن آب مستعمل در انواع [illegible]

بارده و تحلیل [illegible] و امثال اینها از امراض بارده و رطبه و [illegible] آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف البا مع الالف ذکر یافت

طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم [illegible] گوشت آن [illegible] و محلل قوی و مانع انصباب مواد [illegible] خشک آن در [illegible]

جالی و [illegible] اعضاء الراس [illegible] گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و باد و [illegible] جهت فالج و تشنج و امراض عصب [illegible]

و استسقا اگر [illegible] و [illegible] آن جهت [illegible] و [illegible] در [illegible] اطفال [illegible] آن جهت [illegible]

[illegible] جهت استسقا و [illegible] محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تشنج [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] و [illegible] محرق آن جهت [illegible]

[illegible] آن جهت [illegible] آن نیز [illegible] رماد آن

رماد آن رافع کلف و نمش و بهق و بازدارنده جهت داء الثعلب و باد و یه مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر اطفال و سموم خوردن لحم آن نافع جهت عقرب و نهش هوام و سایر سموم و نخوردم از محرق پوست آن جهت سبب ربع مجرب و ابصار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و زنگ رنگ خصار مصلح آن عسل با نخستین آن با آب و ملطف نمودن آن با روغن بادام و شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن بست و مرار آن گرم و خشک و حالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم آمیزند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین مرده و لدلدل یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زائل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض و گفته اند که از خار لدلدل زهر هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند و قنافذ با مار خصومت می نمایند و مار را میکشند باین قسم که گرمار را بدین گرفته سر را بازار دن میکشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و مار از اضطراب میکند و زیاده خود را بدان او میزند زیاده مجروح میگردد و آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا مار از آن گریزانست جالینوس در کتاب خواص گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است باین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند آنمقدار که توان کوبید و یا براده نمود و لیس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال تا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی شفا یابد و چون استخوانهای قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد و لیس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند و موی بر رویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر قوبا طلا نمایند لیکن مالیدن قوبا بخرقه کرباس بعد از آن طلای محرق آن با دهن الآس یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با جزء مل و عسل منزوع الرغوه بر سر جهت درازی موی و منع تشقق و سقوط آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه برآید مکرر طلا نمایند تا سیاه گردد و طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت قولنج بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسیده و لیس آن یکساعت بول بسیاری کرد بمقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مرده آنرا چون نمایند و زهره آنرا آورند و با سرکه خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال آن زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای زهره خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه طلای زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اغراض ساخته و خشک نموده و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر دامیه مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ مستعد است به تقلب و گردش اهویه بیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانه خود را از طرف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص یونانی بدان واقف گشت و حجری یعنی خانه برای قنفذی در خانه خود ساخت بنحویکه دیگری بر آن مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل مینمود نزد تبدیل هوا و حر و برد و آن شخص بسبیل کرامت بمردم اخبار مینمود و مردم مستبعد میشمردند و قدر و منزلت بیش ایشان عظیم بود با آن جلط و لحم بحری آن اقوی از بری و نیکوست برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید قنفعس بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سنگ آن را الغار ریانیز نامند که حقیقه آن مجرب یاد است و پوست آنرا بریان آورند و از آن خرز و رفروش و البسه و غیره میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن زائل کننده برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است

فصل القاف مع الواو

قوطلیدون بضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قوالیدوال معرب از الف الملوک و لثانوس و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکیابی است که بیونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از حی مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی از ابر دن است و لیز بسبب کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه

تشبیه بمجلس است ماهیت آن نباتی است برگ آن سبز مایل بزردی کوچک و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف آن [illegible]
مانند بتولی و ماننده [illegible] طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل [illegible]
بنفس آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب عسل رافع تهییج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول [illegible] و الجرح [illegible]
آن محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاق که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد [illegible] و برگ آن محلل ورم [illegible]
سریع کننده [illegible] جراحات است و از ادویه مجهولة الماهیت است **قوقی** بضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یا **ماهیت** آن حیوانی بحری [illegible]
[illegible] است [illegible] و انفحه آن در قوت مانند جند بادستر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن گوشت آن جهت [illegible]
و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر ریزند [illegible] از زمانی آب آنرا [illegible]
انفحه آن ریزند بزودی آنرا از یکجا [illegible] آب گردانند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد

فصل القاف مع الهاء

قهوه بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میگرداند [illegible] آن
محکم و قوی است و الحال مصطلح نزد عامه مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه [illegible] بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون
ذکر یافت

فصل القاف مع الیاء

قیروطی بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله [illegible] و الف
یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند **ماهیت** آن عبارت از موم گداخته در روغن است [illegible] روغن گل [illegible]
خواه ساذج [illegible] باشد یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اغراض مختلف میسازند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء
مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده [illegible] ابروطانا [illegible]
برنجاسف [illegible] بجای [illegible] سر زرد [illegible] **ماهیت** آن [illegible]
برنجاسف [illegible] گفته اند [illegible] بیخ آن [illegible] شاخهای [illegible] برگ آن [illegible] گل آن [illegible]
[illegible] آن نباتی است [illegible] شاخهای آن [illegible] برگ [illegible] برگ سداب [illegible] بر ساق آن [illegible]
[illegible] اطراف شاخهای آن [illegible] زرد [illegible] خوشبوی [illegible] تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس [illegible] بستان [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] برنجاسف [illegible] است [illegible] برنجاسف و فرق میان [illegible] ساق [illegible]
شاخهای [illegible] ساق [illegible] برگهای آن [illegible] بر ساق آن [illegible] برگ [illegible]
[illegible] گل [illegible] برنجاسف [illegible] رنگ و طعم آن تلخ [illegible]
[illegible] برنجاسف [illegible] **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک [illegible] **افعال**
و خواص آن قوت تحلیل [illegible] اعتصار الراس [illegible] و القلاع [illegible] و المفاصل [illegible]
[illegible] آشامیدن مطبوخ آن [illegible] ادویه مناسبه [illegible] ضیق النفس [illegible] معده [illegible] ادرار بول و حیض [illegible]
[illegible] سنگ گرده و مثانه [illegible] مفاصل [illegible] ادویه قتاله [illegible] و با شراب جهت [illegible]
[illegible] جمیع سموم و لسع عقرب [illegible] معده [illegible] آن [illegible]
جهت تحلیل اورام [illegible] ضماد مطبوخ آن [illegible] التحلیل [illegible]
[illegible] اعصار [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible] الخواص [illegible]
[illegible] مصلح آن [illegible] معده [illegible] عسل [illegible] مقدار شربت آن دو درم بدل آن [illegible]

سه از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصبانیه و ادرار حیض و اسقاط جنین و رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع از رحم آیات
نام است **قیقهر** بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و را مهمله و قیقهن بنون بجای را و قنقهر بنون بجای یا و قیقعهر بزیادتی نون
مفتوح بعد از یا نیز آمده بلغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال دهونه نیز نامند **در ماهیت** آن اختلاف است و آنچه
بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختی است که در سند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم در حوکه زود سائیده میشود و با اندک حرارتی که
از آتش بآن رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و یا زرد و ممزوج باهم و قبل از گداز قطعهای
آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مائل بسبزی و بعضی اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ میباشد و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم با اندک
عفونت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند بر می آید و در حرف سین در سکوه مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن محلل و جالی و مدمل قروح و صداع الراس و الصدر و الغذا و بعض منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقا و ادرار
و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب فراخ جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن بدن مؤثر مقدار شربت آن ربع
درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم سنون آن جهت درد دندان لثا قطلنة الجرح و القروح و الجرب و القوبا ضماد و طلا
آن منقی آثار قروح و جرح و برودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناسور نافع
و بدستور روغن آن و نیز روغن آن جهت جرب رطب قوی با مجرب روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بیست و دوم**

در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است فصل الکاف مع الالف **کات** بفتح کاف و الف و تای

مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی از برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند آنرا عجب مینامند و گویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا نه سال ثمر میدهد
و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوائی است که بلغت هندی مشهور کتهه است **ماهیت** آن صمغ و لبن درختی است که آنرا بهندی کهیر
نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراگنده و بر آنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک
آن در دو صف مقابل هم برگهای بسیار و ریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا جا بجا زخم میزنند از آن
رطوبتی بر می آید و منجمد میگردد میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا کهیر اکتهه نامند
و این اکثر در اوده مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر با کرکل با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و ریگ میباشد و آنرا
حبوب یا اقراص ساخته خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلام مشک و عنبر عند الحاجت برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند
و این را کهیر ولی بخفای یا و کر ولی بدون یا مینامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک

افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غراغر و مضمضه با نیز و در ذرور و طلا
آن مجفف جراحات حاره خصوصاً جراحت حادث از لوزه و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون
و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تبهای حاره و داء الفیل و ناسور شربا و طلاء مفید و اکثار آن مولد
سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و جوشانده پوست آن جهت اسهال
و حبس البول و امراض مذکوره شربا مؤثر است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است
لغت هندی است و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی کیوره و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماهیت** آن نباتی است کثیر الوجود در بلاد دکن
و چین و هند و کهن بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراگنده و غیر موزون ساق و شاخهای
آن پر گره و خاردار و پیچیده و بر ریشه ها رسیده بزمین و برگهای آن باریک بلندتر از برگ نخل و نارجیل بلندتر و عریض تر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار

۵۱۳

وپیچیده و بر روی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل تا رجیل بلندتر و عریضتر و نرم‌تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و بار دیگر از آن مانند
خاره دور و دراز هم و در زیر باد از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فرش و جاجیم نماز و غیره می بافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بطلع
نر برگ یعنی خوشه درس با برگهای تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص گلهای وی که سفیدتر لطیفتر و خوشبوتر است
و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم تر از آن و بزرگ و آن گرد و مرتبه خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر
و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی
بید مشک میباشد در اول بلند تر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون در هیئت چند آن نهار دنبار ده صندل
و یا با عطر صندل ضم می نمایند که برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند عطر آنرا از روی عرق لعاب سر شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله و سر
میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند عطر آنرا از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را
در ته قابله میریزند و بر آن عرق گل کاذی میکشند عطر آنرا بر میدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و یا برگ
آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک بیمکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا قند بقوام می آورند
و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل ظاهر آن صیقلی و باطن آن چشبی غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاو مهاچل [illegible] و سواحل دکهن بهم میرسد **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مائل بحرارت و یبوست دانسته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضاء و رافع
خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره
بهترین دوائیست و اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آنرا یا هر دو را باهم بیاشامد آبله
بر نیاورد و اگر بر آورد چند دانه تا هشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد لیکن این مخفف عوارض آنست خصوصا که با عرق نیلوفر و چوبه سنگتره نموده [illegible]
و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیا و رافع خفقان و تحلیل
اعضاء شیر باد و شما و طریقه آنکه شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در این اگر ده مرتبه شکوفه آنرا
تبدیل نمایند مانند روغن گل و بابونه اقوی میگردد و ذرور گرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مخفف رطوبات مستخرج از آن
و در قروح باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و ذرور خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته اند و مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و دو جزو آن
چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن بجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در کرم سیرات شیراز درخت
کذر بسیار است و آنرا گل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بجایی که جامه که بوی آن بگیرد و تا ریزیده گردد بوی آن زائل نشود والله یعلم
شاید او را اشتباه شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیت و گفته اند لغت فارسیست و بیونانی قاليون و لیفستیقون [illegible]
و انفطیعون و ببربری نیلی [illegible] و بر [illegible] کملاون و گفته اند انجدان رومیست و تخم آنرا بفارسی گل پر نامند و گفته اند بزعم بعضی متاخرین نوع رابع [illegible]
است که ببوی ناطر و بین مانند **ماهیت** آن تفلیسی گفته نباتیست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار بغدادی گفته اند کاشم رومی نباتی است
تمشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پر گره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر
و پر شکاف تر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن
مانند بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن
تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه
بارد رطب [illegible] و عسر النفس اعضاء الغذا و لنفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل قتام کرم معده و معاء و حب القرع و مخرج آن

و مخرج آن در اوجاع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه قراقر و در اوجاع معده که بسبب استسقا و تحلل حوب منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و معین

بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده و امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض بارده و طبیعی

مقدار شربت آن یک درهم و در استسقا دو درم با آب گرم و اهل روم بجای قرنفل داخل اطعمه میکنند بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور الی و لیکن

باید که مرق لحم آنرا گرم گرم نیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن

جنیانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین مصلح غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن

رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند **کافور** بفتح کاف و الف

و ضم فا و سکون واو و را مهمله **ماهیت** آن صمغ درختیست که در زیر باد و در جزیره مسمی به باجین بهم میرسد و آن درختی عظیم میباشد چوب آن سفید

و رخو گویند در گرمی هوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشد و آنچه از آن درخت در حین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن الکافور است و در

نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یا مثناة تحتانیه و با موحده نیز آمده و الف و کسر حا مهمله و یا

نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی است که اول آن را یافته بود

و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و اینها بهای اهیم سیمی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش

خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل

الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آن را مشجر شکنند و تیغ بیرزند رطوبتی که بر می آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند

که شبنمی است که بر درخت کافوری نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید براقی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلاد

قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید صفائحی شفاف میباشد از جوف درخت آن بر می آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات قانون نوشته

اما خشبه فقد رایناه کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما یختنق فی خلاله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده

که سالی چند تخته صحیح از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار بجا

میان خود قسمت نمودند و این نیز اعلی خالص است و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجفه بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر

کمتر و نهایت در سالی دو سه من تبریزی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیر باد و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد

و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی ببرنو که واقع در خط استواء البلول کثیر مسمی درجه است بهم میرسد از جوف چوب درخت آن بر می آورند و هم از تنه درخت

آن بطریق ترشح مانند صموغ منعکسه بر می آید و اخذ میکنند و هم از طبیخ تراشهای درخت آن بعمل می آورند بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم

و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ مولسری و از برگ و پوست و چوب

و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این جزیره میبرند و نیز شنیده

از جهت آنکه بعضی اشکال آن تورق بود که از جوف چوب درخت دارچینی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبیخ تراشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از زیر باد

چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل می آورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول مصنوع بعضی

مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر جبنیه که بندریست از زیر باد در چین درست میکنند و قطعهای بزرگ چوبی

پرکرده می آورند و بوزن منها من هندوستان و از آن بهاء میفروشند و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت

سوز و چوب درخت کافور با چند دوای دیگر ترتیب داده باهم در دیگ نشیند و شده و کافور موم سفید کافوری دو وزن در ریزه و گل یا نفت نیم وزن درهم

و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بر آن میپاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه نموده مانند کافور اصلی

515

بسازند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن ریزند
و با انگشت بملایمت بمالند پس بر آرند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و در زیر پای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند
تا چرک آن زائل گردد پس روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت دوم آنکه
در یخ و یا برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند
اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق گردد و تر شد خالص
و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه مالند اگر خنکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از بر آید خالص است و الا فلا ششم آنکه رائحه
کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیموست با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حذاقت
صاحب تکرر ورود و ارادۀ باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد و میپرد خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست
که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و موم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که بر آورند باز سر
بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهائی و یا با اندک نبات و یا ادویه مناسبه
یابسه بارده از ادویه آن ترکیب بالتی از عقیق بملایمت که گرم نگردد حل نمایند و بکار برند **طبیعت** آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه از آن
حاره محلله که حرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن تقطیع آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطر
آن دال بر آنست و اهل هند بعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک نوشته اند **افعال و خواص** آن عصاره الراس [illegible]
مفرح و مقوی دماغ و قلب جهت حمی و دق و سائر حمیات ضعیفه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حاره و خلفه صفراوی و دافع تشنگی
و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شربا و طلاء و سعوطا و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی حواس [illegible]
دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده و برسام [illegible]
و پیشانی خصوصا با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط آن کذلک و چون آن با آب برگ گشنیز تازه
و یا سرکه یا عصیر بسر و با آب برگ آس یا بادروج جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت اورام حاره و التهاب
آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمه سائیده و باعث بر آمدن دانه آبله است در چشم و اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون
اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار سادج سر و چشم و علامت سوء مزاج سادج آنست که با
زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و [illegible]
رعاف دماغی و سعوط و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن
و خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی ارواح حیوانی و نفسانی سرد المزاج و ضعیف [illegible] تریاق سموم حاره و عقرب جراره
و در [illegible] با آب [illegible] جهت [illegible] با آب انار و شیره خرفه و برف [illegible] جهت حمی دق و سائر حمیات حاره حاده نافع و حمیات
بلغمیه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر است [illegible] الجروح و القروح ذرور آن
قروح خبیثه ساعیه با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب لیکن مضر مبرودین و صاحبان [illegible]
و مصدوع و مصعوق معده و آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بباه بسبب برودت فقط [illegible]
بلکه بحرارت محلله آن نیز در امر ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی در قوت و تعطیلی در آلات
تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوصا بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع شهوت باه [illegible]

سنبل گرده و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و شربت آن با دستور ادویه حاره و عطره و گفته اند دهن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال اینها است و شیخ الرئیس گفته
قلبیه شبیه که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار مستعمل از آن بیاشامند لیاقت کامل است مسکنه بر تعدیل امزجه حاره و عطریت رائحه آن مقتضی
بر خاصیت است و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود و بدرقه آن مشک و عنبر و پوست اترج و دهن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یک دانگ تا دو مثقال آن
قاطع اوساخ معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و نیم وزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید
مرد بر آن قادر نگردد و حکایت ابن ماسویه گفته مردی از صحابه مقدار یک مثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع گردید و در روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت
جماع او و در روز سوم نیز همان مقدار بخورد فاسد شد معده او بحدیکه غذا در معده او هضم و نضج نمیافت و اهل هند آنرا مقوی باه میدانند و لهذا در اکثر حلویات
داخل مینمایند و جوارش و دهن و معاجین و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **کار اسینکی** بفتح کاف و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر سین و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یاء **ماهیت** آن دوائی است هندی شبیه بلعاب اشخاص ریزه در نی کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و حاد
عفونت دار آن گل و ثمر درختی است شبیه بزنجبیل **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و ضیق النفس نافع
رطب خصوصا اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فواق و بلغم و تپ نیز و مشتهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است
کاکنج بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و بشیرازی
… و بیونانی … و بسریانی … و برومی … و بعربی حب اللهو و بهندی راجپوتکه و بلاطینی … نامند **ماهیت**
آن از انواع عنب الثعلب است و وجه تسمیه بذکر آن معروف بودن … **ماهیت** آن نباتی است شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن …
آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز میباشد و بعد رسیدن
سرخ در وسط آن دانه مانند سپستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پوسته لقیح آن بر دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند
برگ سیب و ثمر خشک و غبار آلوده سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسرخی
و در غلافی زرد و منبت آن … و آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قوی تر از حشیش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست ثمر و دانه
است که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است
و در موضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم عصاره آن نیز **افعال و خواص** بستانی آن
الا آن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت … و لقوه … جهت ربو و … عسر النفس اخراج صفرا بادرار … گرم …
حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت بر خوردن مقدار یک مثقال از آن و یا عصاره آن جهت یرقان مجرب
… نمودن زن … و دانه آنرا … جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند
و بخور نمایند … حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابات و دبیله و رافع قروح مزمنه گوش … فساد
… آن گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا نیم درهم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز … یک مثقال آن منوم و زیاده از یک مثقال مورث
اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون
واو و تاء لغت هندی است یعنی سیاه گل **ماهیت** آن بیخی است سمی نبات و گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در سیاهت و رنگ شبیه بجدوار و از بیخش سیاه
و اطلاق آن در کوه کمیدار … از نواح تبت پیدا میشود و بهترین آن … **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند
سنکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء ذکر یافت و گل آن نیز در کمال سمیت است **کالی زیری** بفتح کاف و الف و کسر لام
و یاء مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یاء لغت هندی است و آنرا اسود راج نیز نامند **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی و نبات

نبات آن لغایت دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل و خلاف دارد آن بلندتر و تنگ تر

تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج آن ... گرم معده و امعا

ضماد دقیق جهت تسکین جاع بارد و تحلیل اورام صلبه تنهائی و یا با دویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و ... و خالی نمودن

اطبا در معالجه انتخاص ... ان از دخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل باطره در معالجه دواب **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خا معجمه معرب کامه

فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب و باصفهانی کومه نامند **ماهیت** آن نوع صنیع و نان خورشی است که از بو ... و شیر ... و

که خمیر کوامخ و مری است بسیار ... در قرابادین ... آن در فوذنج ذکر یافت بهترین آن معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک

افعال و خواص آن مشهی و مخدر گفته اند و غذا است بردی الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث ...

... و مضر سینه و سر ... و محنفیه این ... از مری است ... کسیار ... **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم ...

ماهیت آن سم سرکه هندی است که از حبوب ماکولی سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند ... که برنج ...

... میخواهند ... صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در مرتبان چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز و یا زیاده در آفتاب ...

... تا برسد خوب ترش گردد و بعد صاف نموده بکار می برند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر با اندک قبضی **افعال و خواص** آن ... و مقوی

اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون ... عطش مقتر معده و صاحبان امزجه بارده ... آن کلغدا ... و یا ورد مربی و عسل است و گوید ...

... ... کرده ... نامند ... و مقوی ... شربا و طلا ... اکثار خوردن

آن مضر **کاک ماهی** در مجالد ... **فصل الکاف مع الباء الموحدة** **کبابه** بفتح کاف

موحده و الف و باء موحده لغت عربیت **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلال ...

چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی اللطیف که ... نیمه ... بریان نموده نمک و فلفل و غیره بقدر لایق و روغن نیز بریان

باشد و آنچه بسیخ ... الی التسویه یافته باشد بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده ...

که هندی سیخ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشد ولیکن بسیار گرم و خشک است و بدترین آن

که از گوشت پیر لاغر و نمک بسیار بر آن زده و یا اخگر زغال چوب و فلاوان و ... و امثال اینها از هیمهای ردی بریان نموده باشند یا

سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف **افعال و خواص** آن نیز

بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسمن بدن و گرده و محرک شهوت باه و موافق معده مرطوبین ... قصد ...

کرده باشند و دیر هضم و لطیف ... مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و فلفل ... ادویه حاره ... طولی ... المزاج مورث صداع ...

سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار ... از آن لغایت مضر خصوص کباب ماهی گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن است **کبابه** بفتح کاف و الف

و فتح باء موحده دوم و ها لغت عربیت و نیز بعربی حب العروس و بیونانی ... و بفرنگی ... و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ...

که از ملک چین و نواح آن ... و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است ...

و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را قلیچه و قلیجه نیز نامند و در حرف الالف مع القاف ذکر یافت

مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم است که از چین آورند و بعد از آن رومی و این بهتر از هندی است ...

تلخ میباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر ... است و بعضی ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند

و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن لغایت ملطف و مفتح سدد اعضا ... رافع درد سر ...

و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع و عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان و اعتصار الغذا و مفتح سدد و مقوی معده و احشا و حفقان باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبدی و محلل مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگ ریزه و ادرار و مغثی و حابس سلس البول و بول در فراش و آشامیدن دو درم آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح و ضماد آن با سرکه جهت ورم و محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری طمثی الزمنه طلای آن با غالیه خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ممد جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون کلید رم تا یکمثقال آنرا سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا با پارچه صفیقی محکم ببندند اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهنه ناشتا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول مؤثر است **کبابه دهن شکافته** کاغذ است در حرف القاف ذکر یافت **کبات** بفتح کاف و با و الف و تا مثلثه لغت عربی است **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن چون بخاید رم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نماید و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامد اسهال نماید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن بر تاک کاملی بالنصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر با و دال و بکاف نیز بسکون با در هر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی فروسیا و امروسیا نیز و ببربری سیفابرا و بترکی اوبرک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود گفته اند کبد با کسر و سکون با مفرد است **ماهیت** آن عضوی است مرکب و از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبدا قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد عصفور است و عصفور و دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بز نر و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ بخصوص حیوانات وحشی است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن غلیظ دیرهضم و خون متولد از آن لطیف السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و انکامه و دارچینی و کرویا و کشنیز خشک که بر آتش جیده بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و کشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده بر آن نمک و صمغ عربی پاشیده بریان نموده بخورند جهت قرحه امعا و اسهال مؤثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد و حاجز نباید از هضم آن و بالخاصیه جگر بز محرک صرع و مصرع و علین است و کبد حار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر گنجشک بریان با بره جهت لذع هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و داء الذئب و جگر کلب کلب برد و جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلا و ضماداً کبد المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آن اگر فتیله آب مقطر از آن را در حین بریان کردن در چشم چکانیدن همه رافع شبکوری است کبد الوزغ چون جگر در حفره بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا با رشته بسته بلعد و بعد از اندک زمانی باهستگی بر آورد گویند الماس بدان چسپیده بر می آید کبد الایل چون شرحه نموده و بر آن فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند و آب مقطر آنرا در چشم کشند شبکوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و تفصیل جمیع جگر هر حیوانی در طی ذکر آن در تقسیم یافت و می یابد انشاء الله تعالی **کبر** بفتح کاف و با و در اطر مهمله لغت عربیست و یا معرب از فارسی و بیونانی اثوتیطن قبارس نیز و بسریانی قبار و ببربری قبار شیر و بشیرازی کورک نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی است خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک و دانه نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید و در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شگفته و مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با رطوبت و لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و حموضت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و حموضت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی

و پوست آن فسخیم و از چوب آن شکسته آن اجزا خشک شده آن اثر پیدا گردد و هم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرافت و مرارت و اندک لعوجتی است و چون کل آن
کوچک تا رسیدن آن زایده از آن رنگ شیرین میشود و محلل میباشد و بیخ آن قویتر از سایر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن غالباً سنگلاخها و زمینهای خشن و ناهموار
و بیابانها و زمینهای نمناک باشد لفاح ردی و مفسد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره باشد بهم رسد تا سوم **افعال و خواص**
آن مفتح و جالی ملطف و مقطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الرأس و العصب امراض بارده دماغیه مانند فالج و سستی و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و النقرس نافع بسبب عفونت و قبضی که دارد و ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خنازیر پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و طبیخ
پوست تازه آن و یا برگ آن و مضمضه بسرکه و خمری که پوست آن و یا تخم آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و چکانیدن
آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر به آب طبیخ آن نافع جهت جلای اعضای رأس و با ادویه خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم
و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و سرفه و رده آن جهت ربو و غرغره طبیخ آن دافع بلغم از عضلهای تنفس اعضاء الغذاء و ملیّن و مقوی احشاء و محلل ریاح و مفتح
سدد کبد و طحال و مسهل اخلاط خام و مدر و مسهل سودا و قاتل دیدان امعاء و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک سود آن پیش از طعام ملین طبع
و بهترین دوائی است برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و کباب است که به سقف و انفع میباشد از طحال ماده غلیظ سوداوی را بسهال وا دارد و بعد از آن
صحت کامل میگردد و با فلفل و سرکه جهت تفتیح سدد کبد بارده و خوردن مخلل آن جهت بواسیر و متوالی نافع سپرز و آشامیدن آب آن کشنده کرم و قاتل
کرم معده و امعاء و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر از دیاد باه خصوصاً شیرین کرده تلخ آن و نیز بول آن
جهت بواسیر نافع الاورام و البثور ضماد پوست تازه یا خشک آن و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و با سعوط
با ادویه مناسبه کامل قوت آن و جهت خنازیر رقبه و اورام غلیظه آن در زیر بغل و پشت گوش و زخمهای زخود مجرب القروح و الجروح و ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه
و وسخه و مخففا لهذا الات لمفاصل جهت عرق النساء و اوجاع ورک شربا و حقنا تا العصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شربا و ضمادا خصوص تیرزاهر کیانها
قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر و از نور آن رافع نزول آب در چشم و محلل آن لذیذ و مشتهی و رافع
سپرز و جالی بلغم و مفتح سدد جگر و سپرز و مصلح محرورین و به دستور محلل خیار آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک و خیار رسیده آن مدر
تخم آن اشتها ملین طبیعت مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از کل آن و محلل خنازیر و تو صیر چشم و عصاره آن کشنده
کرم گوش و ضماد آن با زفت رافع قروح و شهدیه و قروح خبیثه و لعابیه محلل خنازیر و سایر اورام بلغمیه و در جمیع افعال ساق آن قویتر از برگ آن و عصاره
طبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سدد دماغ و صدر و مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل یا شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم و در مطبوخ
تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و هر یک از اجزای آن
بدل آن دیگری از آن و کاج کبر مهزل و محلل طحال و جهت آنکه کبر مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره به آب سرد و آشامیدن آن است **کبریت** بکاف و سکون با و کسر را مهمله
و سکون یای مثناه تحتانیه و تای مثناه فوقانیه لغت عربی است و تا آخر آن بالقول البعض اصلی و بقول البعض زائد و لغوا گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل
نیست و یونانی تاریون و بسریانی کبریتا و بترکی و ... و بفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند **ماهیت** آن جسمی است حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از
یابس دخانی که با بخار رطبی لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس نضج یافته و دران دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا بر سیدن
آتش بآن زود مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مایل بسبزی و سفیدی مایل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع میباشد و در معدن
شب مثل شعله آتش اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بهم زاد اعمال فارس و جزایر عمان است و نواب معتمد الملوک سید محمد خان
قدس سره نوشته اند که دیده ام من معدن آن را در جزیره از جزایر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر مینمود کبریت سرخ صافی برمی آوردند اما کبریت احمر
نیر جعفر گفته اول ... کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده بر می آوردند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد و زرد آن مایل بسبزی است و این را مصطکاوی و اصالتی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبودی کبریت اسود [...] مطبوع آن [...]

چشمهای گرم کبریتی و یا از جای بعضی اماکن اخیر مایل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر جید المحمره است و بهترین آن صافی [...] سنگین [...]

[...] تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد و بدبوی صاف آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند

و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن ذهب است [...] گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی [...]

[...] اند و در اصطلاح اهل صنعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی آن

و بعضی تا چهارم نیز گفته و در غایت دهنیت **افعال و خواص** آن محلل و سحج ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الراس و الصدر و الغذا و السموم آشامیدن

آن با زرده تخم نیم برشت و یا زرده تخم مشوی نموده جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن

آن تنهائی با آب و یا با ادویه مناسبه جهت رفع یرقان [...] و تقادم سموم و ذرور آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با [...] جهت امراض بارده

[...] جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب [...] جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن [...] صداع [...] زکام و نزله

و رفع کری و سقطه [...] آن با [...] عسل و بول و آب [...] جهت گزیدن [...]

[...] جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن عقرب [...] و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها و آشامیدن آن در [...]

مشوی و یا بیضه نیم برشت جهت تمام جرب [...] خارشها و طلای آن با [...] و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی [...] با سرکه

جهت بهق و با سرکه [...] جهت قلع آثار [...] ناخن و سایر آثار حادث از بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن [...] جلد و داء الحیه و الثعلب

[...] قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت [...] جهت تحلیل [...] و با ادویه [...] عسل و ادویه مناسبه جهت [...]

و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کنند [...] و بخور آن گریزاند هوام و سفید کند موی [...] بدان جهت حکه [...] کبریتی

[...] مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده [...] و مقدار شربت آن تا دو دانگ تا یک مثقال و بدل آن هریک دیگر [...] مصعد آن جهت

تکلیس [...] کرده [...] جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و [...] آن [...]

مجفف و [...] جالی و رفع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد رطب و تحلیل ورم طحال و درد دندان [...] گوشت فاسد بن دندان و

[...] آن [...] محرق اخلاط و مفتح [...] و چون [...] و چون بر زخم [...]

و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا به آسانی برآورد و چون قطره از آن با آب بنوشند [...] تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد [...] آن

امراض [...] تبهائی که با سردی آید و حمیات مزمنه [...] بلغم و سودا و عرق [...] تفصیلیکه در قرابادین [...]

[...] **کبسولت** بفتح کاف و سکون باء موحده و ضم سین مهمله و سکون واو [...]

[...] **ماهیت** آن برگ نباتی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی [...]

طبیعت آن گرم و خشک در اول [...] است که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص** آن اهل حبشه بسیار استعمال

جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته [...] تازه دوشیده می آشامند [...] و یا به برنگ کابلی و ادویه

مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوث و بعضی برنگ کابلی دانسته اند [...] تحقیق پیوسته نبات آن مشابه [...] است در جمیع اجزا و بیخ آن [...]

است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمر هندی حل نمایند صاف کرده می آشامند و اگر از آن قوی تر

خواهند برنگ کابلی نیز بدان ضم نمایند و اگر از آن اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر [...] استعمال تمام [...] آنرا [...]

با آب [...] **طبیعت** آن [...] که در سوم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت **کبیکج** بفتح کاف و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف

وجیم معرب فارسی است و آنرا گل تضیع و بمو نا بطرا حبون و سالتین اغریون و باصفهانی موشک تبریزی باستوار چگیلی و بهندی جن جین و بسغو یکاینز و پلونی
زیتون نامند **ماهیت** آن متصاب بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ گشنیز و از آن عریضتر و مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن زرد و بعضی سرخ
آن باریک بقدر برنج و بیخ آن سنبلیح و منشعب مانند شعبهای خرنوب نبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر
سوالف و گل آن بعضی و این اسالتین اغریون نامند صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد و طلائی و کریه الرائحه صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل
آن سفید برنگ شیر **طبیعت اصناف** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن حار حاد مقرح و جالی
و لذاع و محکک اعضاء الرأس سعوط نچ خشک آن معطس قوی تر از کندس و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سعوط آن جهت تنقیه آنها
و نطول مطبوخ آن جهت سعفه للاورام و لقوه و طلای آن جهت قطع جرب و بثور و ثآلیل مسمار به عند و ضماد تازه برگ و شاخ آن باارک
زمانی موجب جراحت در اعضاء و ضماد آن جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و قسام ثآلیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رفع
حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با شل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند تا نایب مناسب نافع است و از داخل استعمال آن حذر باید
آن و چون کسی تراجور و اعراض از دماغ عرض سقیل در تراجیده خورده است دستور بدادای آن

فصل الکاف مع التاء المثناة

الفوقانیه **کتان** بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا العربی بزر کتان
بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر نیز گفته اند و بهندی السی کاهیج و تیسی نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن
لاجوردی و قبههای آن قریب بجوزی و در آن تخم و تخم آن کوچک از کنجد طولانی و از پوست درخت آن مانند ... و پوست درخت قنب لباس می بافند
لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مایل ببرودت است **افعال و خواص** آن پوشیدن لباس آن
رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و کثیف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس بحر در فصل گرما است و پوشیدن آن از مبدء بهار تا
میگردد و هم میرسد بجهت آنکه بدن خوب نمی چسپد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز منفخ ... دماغ
و مصلح رحم و در سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و دستور بر آن جوف زخمها بخور و کتان شرافت گفته اگر خواهند که
گر در زمستان جامه کتان نپوشند و در تابستان جامه کتان ... اگر خواهند که لاغر نشوند بعکس ... گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن اکل
و تیرگی و املس و بهن از کرطولانی و بعضی مایل بسرخی و بعضی سیاه و نوعی سفید **طبیعت تخم** آن در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**
آن محلل و جالی و ملین طبع و اعضاء الرأس و العصب ... ضماد آن با آب سرد جهت صداع در بینی و قوبای دماغی و قروح سر با بزر قطونا جهت تسکین
درد مفاصل و عرق النسا و ... لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم دافع سرخی آن لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سینه درم آن جهت
تنقیه سینه و تنضیج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه و سحوج الغایات مفید اعضاء الغذاء و لتقطیر مدا و مت
هر روز نیم مثقال آن جهت درد معاء و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون مکرر تخم آنرا در آب جوشانیده
آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب با عسل جهت ورم سپرز و ... با عسل جهت تحریک باه با یوسین مجرب دانسته اند و حقنه
بطبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم و دستور جلوس در طبیخ آن و ... آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیر با و ضماد آن
جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع
درد و لذع آنها و در سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و دستور بر دوش ... جوف زخم تخم ... کتان المضار مظلم بصر مصلح آن
کشنیز و مصلح آن سکنجبین و مضر ... مصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه و روغن تخم آن گرم در دوم
آن با روغن گل جهت ... جراحت امعاء و طلای آن جهت ... فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت

و نفع لسان و دواب و بواسیر و نقرس بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است کتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بری
در مازندران و تنکابن شالحتی نامند یعنی حنای شغال ماهیت آن برگ نباتی است بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه
برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن کوتاه
و شاخهای ریگزار میرویند و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر از برگ نیل و ساق نیل مجوف و نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست
که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب
نیم خشک نمایند و روز دیگر تا آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و ملا سدید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه
در تخضیب و تطویس بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاقت
بسیار پایدار طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضاء الرئیس خضاب آن با آب و نمک جهت
صداع ریحی و بلغمی بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و سم آشامیدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن
بغایت مقی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزهاست از برای خضاب و گفته اند حنا با وسمه بهتر از حنا تنها است بنا بر قول آنکه غیر نیل است
المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی
موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعد و اوجاع بارده نافع و تخم آن در رنگها مقدار اغلاف شبیه بتخم ترب و مائل بسیاهی اکتحال آن بهترین
ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت
قائم مقام مداد است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی را بکشن و سدر و غیر آن پاک بشویند که چربی و نموست مطلقا در آن نباشد پس اولا
آستر بحنای ساییده نمایند و بعد زوالی آن بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد کتبه بفتح کاف و دو تای مثناة فوقانیه
و در میان هر دو با موحده ساکنه و در آخر ها ماهیت آن نباتی است طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک صلب مانند ساق کتان و برگهای آن در اول شبیه
کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی مفروش بر روی زمین و بر نصف اعلای ساق آن تا سرگلهای ارزق سفید رنگ نازک و در روز رنگ تیز شبیه بگل کتان کوچکتر از آن و تخم آن
مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع
ورک و مفاصل بارد و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوباء نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بلی برگ
و بعضی قسم اول قوی تر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم از دوم یک نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند کتیله بضم کاف و فتح تا و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها ماهیت آن نباتی است طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب مانند کتان
و برگ مورد و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن چون
اندکی از آن در خم شراب اندازند بیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب العشیشه نامند در نهایت حرارت است و جهت
امراض بارده نافع

فصل الکاف مع الثاء المثلثة

کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت عربیست
یونانی طراغاقنثا و طراغاقنثا نیز و بفارسی گون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتای مثناة فوقانیه بجای ثای مثلثه است ماهیت آن صمغ درختی است بسیار
خار دار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته که آنرا قتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه میباشد و بهترین آن سفید صاف املس باریک خالص مائل بحلاوت است و سیاه
آن ردی طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در اول تر و اطبا از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی
و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی افعال و خواص آن ملین و با تخفیف کمی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین با صلابت
و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از امعاء و مقوی فعل آنها بسبب دبق و تلزیج و ازلاقی که دارد و با اندک قوت مسهله اعضاء الرئیس

واسهال کهنه استعمال آن با لعبه ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و در اکحال جهت زردی و سبل و حدت آنها و بجای آن صمغ عربی و بجای آن استعمال امثال آن

آن با شیر الاغ و یا شیر بز ناشتا دو شنبه تا دو هفته جهت نفث الدم و ترشح الدم سینه و سائر اعضای باطنی جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه و گرفتگی آواز و چون

با عسل لیسیدن و شربت با اقراص ساخته در دهان نگاه دارند و آب آن را غرغره کنند جهت امراض سینه نافع و مضماد الغذاء و نفث و السموم آشامیدن آن

با ادویه مناسبه مقویه جهت مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است

و آشامیدن دو درم آن که در مطبوخ حلبه انداخته باشد در شراب کهنه و یک ماه شب بالای داخل نمود و شستند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت

آشامیدن آن با مربای آن با بادام مقشر تا شانزده و شکر و وزن آن اجابت مسمی مایل حکم سفید الفتت که بعد از آن شیر بکیه در آن نارجیل طبخ یافته باشد مورث سمنه

و با اسرار مجربه شمرده اند الزیقه طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب و با سرکه جهت بهق و برص بالعیبه جهت تنقیه مزمن

الجروح و القروح ضماد آن با گوگرد جهت جرب و آکله و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده مضر سعال مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یک درم تا بجز درم

و بدل آن در لغه بیر عربی آن صمغ عربی است در تلیین و تغلیظ و تخمیر کتیرا و شیح آن درخت زیتون بجوزبوا بیشتر سیکه خشک شده و با سرکه بر بهق بمالند زایل گرداند **فصل**

الکاف مع الجیم کچنار بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندی است **ماهیت** آن درختی است

هندی شاخهای آن منفرق و پریشان و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پایین و هم از جانب بالا منشق به دو نصف و غنچه آن سبز طولانی و گل آن

بزرگ شکفته سفید و صندلی خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مایل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنج و پایین برگهای باریک بالای آنها پهن

و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه زیره و در وسط آن تار باریک تاری باریک و در وسط آن تخم که تخم است و غنچه خام آن را با دو پیاز و

نخود و روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت بخورند لذیذ و خوشبو و هضم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص**

آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و شیاف و صفرا و جهت جذام و خنازیر و قروح پوست درخت

آن با سماق با لسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعد و غرغره آن جهت ورم با آن قیا و گلها جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن

غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حاره و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و دفع صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهملة کراث**

بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و به ترکی کوار و بلاطینی

کوریکسود و بیونانی فرسینا و بسریانی کعدا و برومی فقراطا و بستانی آن را ابطی و جبلی آن را افراسیون نامند **ماهیت** آن نباتی است معروف و دو قسم میباشد

میشود بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه برگ پیاز و در تمام سال میباشد و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن

گل و تخم و رنگ گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه و نیز شبیه تخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آن را

میخورند و در موائد و خوان حاضر و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه به پیاز و گول قدری آن

مانند قبه آن را کراث شامی و بهندی نا فراسن با بالوطن و در سمن قاقالوطن نیز و بشیرازی تره پیازه نام و خام این بیخ با کول بلکه پخته آن را بالکوب

میخورند و این دو صنف میباشد صنفی صغیر الراس و دقیق العنق و صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبو تر و لذیذتر

از اول و بری آن بسیار شبیه به ثوم است و آن را کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه

است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف و منضج عضاء الراس و الصدر

و الغذاء و نفث و طلای برگ آن با سرکه بر بثور سر جهت عاقب و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و معبوی تا منضج و کمر و تلیین طبع و رافع قولنج

و مدر بول و حیض و بعد از طعام ملح ترش تاول آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محکم با گچ عسل

جهت امراض بارده رطبه سینه و ادرار رنگ و تنقیه آنها و با ماء الشعیر یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو با سرکه ریه و رده آن مفتح سده جگر و سپرز و افع

دراصح قولنج و عصاره برگ خشک کرده آن مسهل خون و حوزدن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و ضماد کردن بر ز اتقع و حمول برگ کوبیده آن تنهائی یا با اودیه

مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب و نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل استعمال آن و طلای مطبوخ آن جهت

تقویت باه و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون کنند با آرد باقلی

و لفاء زند و جرم آن را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد و نسیموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی است ا

آن نیز با العسل جهت سموم الاورام و البثور و القروح ضماد آن باسماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و عصاره اقسام آن از پیاز دیر هضم تر و نفاخ

و مسجر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فا دلنه مصر حار المزاج و دیر خوابهای آورد مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه است و چون شیرینی و کار د و غیره را با آب برگ آن

آنگیبری کند آب تندی آن زایل نگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی عصارة الغذا و لنقص با نشاسته گرد و شقاق

آن با موم آن تخم مورد را رفع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مفتح سده و طحی جگر و محرک شهوت و مقوی گرده و مثانه و با شراب میبهی القیا

محرک باه و او بود داده آن تنهائی یا با حرف با ملی و طبیخ آن مسهل مزمن و زحیر و محلل ریاح و مدا و باحب الاس جهت زحیر و حبس حیض ان مقعده و بخور آن جهت بواسیر القم

بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الازنیه ضماد و عصاره آن جهت کلف و نمش و رفع کلف و آثار رجلیه و درد باردا و چون بکوبند و بر

ریزند و نیم بشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه و مصلح آن عسل و دلتوییت باه تخم کراث شامی قویتر است و آشامیدن طبیخ بیخ آن با قرطم و روغن بادام

و با کنجد جهت رفع قولنج لمنع کراث بری شبیه بثوم است بسیار تند طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی

عصارة الغذا و لنقص بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل بقوا و مورث اسهال الدم و تخم آن را بطلا در گرد زنند جهت ...

رفع علل و السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است الزنیه ضماد آن رافع برص و ثالیل و مفرح عصبات ...

از بری که در جبال هم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد افعال و خواص آن بسیار لطیف جهت خوشبوئی دهان و تسکین درد معده و اسهال قوی ...

کراث بفتح کاف و را مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن درختی است کوهی برگ آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و بسیار ...

آن را دارا را بخشبه بصباغ نامند افعال و خواص آن شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند کرارع بضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله

عربیست جمع آن کوارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مطلقا کیموس لزج

غیر غلیظ است لیکن محمود و قلیل الفضول است عضلات را صلابت جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه تلیین سینه است عضا

ابدا را سریع الهضم جید الکیموس لزج غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و از لانیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد

و شقاق زبان و سینه و حلق را که از گرمی باشد نافع و دهان اختیارات آنرا دشنید دانسته کردناج بکاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم

معرب کرد ناک فارسی است ماهیت آن نوعی کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و مانند آن بسیخ کشیده بآتش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه

است که با روغن گاو تازه آنرا اکثر رشته کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت

بدن و بهترین اغذیه و امدان متحلل و معده حار نافع و کثیر الغذا و مضر معده و ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که ذکر آن

آن را بزیر کرده باشند کرسنه بفتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کرسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اروبس و لسان

کستیمی و روی و بر نوی ماعیوتیس و بترکی برو و بفارسی کرسنک و شین و شنک کاو دی و کاو دانه و بهندی مثر بفتح میم و تا و چهارم بنقطه بهندی و را مهمله نامند

آن دانه است در مقدار نخودی کوچک و تیره رنگ مایل بسبزی و زردی و طعم آن تلخ و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و اکثر

فربه میگرداند و کبوتر و گوسفند و مرغ و بره و غیرها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مایل بزردی و بعضی گفته اند مایل بسفیدی آن است و نبات آن کوتاه

و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آن است در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص مثل راهر نامند چنانچه ذکر یافت

و دوم را سلاجیم نامند و بفتح با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه بهندیه سوم را ماهه بفتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چولی کا نیز گویند و سیاه و در بر گرد **طبیعت**

آن در اول یا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و منضج و جالی اعضا و مصعد و مسهل اخلاط غلیظ و منقی سینه و نوشیدن و آشامیدن طبیخ آن

مسهل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان و التیام ستون آن با رازیانه و ملح جهت رویانیدن گوشت بر زخم و ان

اعضا را تعذیه و بعضی نوشته اند و منتشر علیا نید که آن مسهل و محرک باه و مدر دو بار و روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و حبس گرده و مثانه گردد

و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان سپرز و رفع الاورام و البثور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل و یا ادویه مناسبه تنهائی نیز جاذب خون از ظاهر جلد و جهت جرب

و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه نافع است آن التیام جراحات و تمدید آن بر دیده ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت

برص با نفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلا دخول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سایر ادویه و خوردن سویق آن با خل نافع

بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنه و شهد و سموم ضماد آن با سرکه و آتشین جهت لسع عقرب

و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه که بزیدن ان سگ دیوانه گزیده و امثال ان صائم مفید اکثار آن مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث سهال و موی مصلح آن

گلاب و گل ارمنی و مصلح آن مانند مصلح ترمس و سفید آن را غایه کمتر از سرخ آن و طبیخ آن در مرتبه موجب بطلان قوت جالیه است و باقی مانده از حیثیت آن

و فداء اندکی از آن حاصل میگردد و مقدار شربت آن تا سه درهم **کریش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه کبرف و شکوف نیز آمده و لغت عربیست و بیونانی

... **ماهیت** آن عضوی از اعضا معده مرکبه بدن حیوان و بمنزله معده است در بدن انسان

شکنبه و روده حیوان است و از حیوانات کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده باشد که برادر زند انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از بری ایجاد

ادویه خصوصا سفید یا خیا شکنبه که سفید و جوان و فربه است **طبیعت** آن بعضی گرم و تر و بعضی سرد و خشک البته از **افعال و خواص** آن کثیر الغذا

انضمار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن بهر انحصن با ادویه حاره و خوشبو و سرکه خوردن است **کرفس** بفتح

فا و سین مهمله معرب کرفس بسین فارسی است و گفته اند معرب از کرفس فارسی است و بیونانی ابوا سالیون و ... کرفس و ... اطراخیون و بهندی اجمود و بلغت

سالری و بالطینی سلد یرای نامند **ماهیت** آن نباتی است و آن را اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص است بستانی و جبلی و صخری و بطی و مائی

و مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن ... تدویر و شاخهای آن باریک طبقه ای نبات آن تا یکذرع و تخم آن ریزه و تر از تخم ... زیره و رنگ و طعم ...

در مقدار قریب انیسون و مدور و غیر املس و بیخ آن بزرگ و سیاه و رنگ تازه بهای باریک قوتر از سایر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی

میماند و بیخ آن تا سه سال **طبیعت** آن در اول یا دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل اعضا را و رئیسه و ملطف و مصدر و الغذا و ...

آن آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت جگر و رفع قی و سیج و مغص و حلبات و ویه محرک شهوت

و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر حمل ادویه مسهله و تفتیح سده و جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و منقیه گرده و مثانه و گرده جهت سنگ

و رفع حصبه و لرز حمی بلغمی و درد ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثار المرض و دبه بلغمیه مفید است سموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده و

جهت سموم شرب و آشامیدن طبیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش هوام و مردم سنگ و طبیخ کرفس با حلاس قی نمودن بعد شرب منقی آن الحواس خوردن

کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و تحلیل بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیری ندارد و ادرام البثور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن

تنهائی یا با عسل محلل اورام و طلای آن با کهنه بار و عسل و سرکه جهت جرب و بهق و ثبور با کبریت و لوره و سرخ و بانوشادر جهت ... رفع آثار ... سینه

انضمار منجر و محرک صرع و محرورین و باعث صداع و خفت عقل و مصر ... و اعضا منشیه جهت انکه محرک باه ایشان است و تازه آن ... مصلح آن انیسون

شربت از عصاره آن تا یا تر ده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخ تا بیجا درم و بزر کرفس بستانی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال**

و خواص آن در تفتیح قوی تر از سایر اجزای آن و اکثر فداء و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سایر منافع مانند بیخ آن

مضر به ریه مصلح آن حماما و گویند تخم کاسنی صورت صحیح مصلح آن کثیر المقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره بالخصوص عوض آن در هر رطلی از آب یک دو
مثقال تخم کرفس بستانی با فطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب نیم مثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن
اندازند و سر آن را بسته نگاه دارند و بعد از سه روز صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک شهوتها و دفع عسر البول و چون نیم مثقال
آن را با نیم مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و دفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن
با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سده و مقوی معده و احشا و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویه صرع
داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند قبهای شوید و از آن کوچکتر و بر یک
تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه اقوی از کرفس بستانی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال**
و خواص آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطراسالیون نامند
یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی نیز جهت آنکه در بلد ماقدونیه هم میرسد نبات آن ستاده و تخم آن شبیه بنانخواه با عطریت
و خوشبوی بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن تا اقوی جمیع اجزای آن و تخم آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن مفتح و محلل اعضای الغذا و لطف آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و رحم گرده و مثانه و مدر
بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی یا کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی افوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بربری حصنفر
گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای
آن شبیه بسیر منبت و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد
آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از کرفس
بستانی آشامیدن تخم و یا بیخ آن با شراب مسمی بانومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز
صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس جبلی و بیونانی سمرنیون نامند که در کوه مسمی بامانوس هم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی صلب با شعبهای
بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بیخ آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندکی رطوبتی چسبنده و بدبو است و با اندک تندی طعم
و خوشبو و چتر آن مانند چتر نبطی و شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحه آن شبیه برائحه مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن
بان حدی نیست که حنجره را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و درون آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص**
آن قریب بکرفس بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ [illegible] آن بر ورم آن
حابس البطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین و الاورام و الجروح ضماد آن
محلل اورام بلغمیه حادثه و اورام حاره صلبه جراحات و جاذب کننده آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جماع و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول
و حیض و منضج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت حمیات نیز و کرفس الماء برا کرفس آجامی و نهری نامند و در کنار آبها میان آن میروید و بزرگتر
از بستانی و ساق آن مجوف و سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص** آن ضعیفتر از همه اقسام است **کرگدن** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال
مهمله شده و نون و بدال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی گینده نامند **ماهیت** آن
حیوانیست عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و بسیار ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و در پیشانی آن
شاخی است با نتهای آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بجائیکه بر فیل غالب می آید و آن را نیز میکشد
و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله میرسد و شاخها آنچه در بلاد حبش و نوبه هم میرسد بلندتر و سیاه تر [illegible] و اکثر ابلق از سفید و سیاه

دکم جو برچون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد سند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خانهای سفید با بجای اشکال بهم میرسد
و اهل سند آنرا اسمیت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و اهل عجم نشخوار که بعربی جره و کشر جیم نامند و بهندی جگالی
گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده شب آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرو می برد و این علامت حلیت گوشت حیوان چهارپاست و از پوست
آن سپر ها بجهت صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب جوهردار میشود و بقیمت اعلی میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور
شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور حافر آن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن
انگشتری در بکیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت در نظرها و روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد انداخته و مدتی واگذارند
گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد اگر
آن ضعیف نمیگردد **کرکند** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند
اسم لعل است و بعضی سنگی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی جمسته نامند دانسته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مفرح
و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش **کرکهن** بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت** آن حجی است بارکیت نعلبلت
سنبل رومی و بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست و بعضی گفته اند حجی است بارکی
شبیه بسنبل و در شکل و رنگ سیاهی ایشان ازان بیشتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت فالج و امراض عصبانی و جمعی آنرا
فاوانیا دانسته اند **کرکی** بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربیت بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خای
و جیم نامند **ماهیت** آن از جمله طیور برست بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد **طبیعت** گوشت آن در
گرم و خشک **افعال و خواص** آن منفخ سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المعا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح نگاه دارند
پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با ابازیر حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن
سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب چلبه جهت تحلیل اورام ضمادا و زهره آن سعوطا سه روز با آب
چغندر و بدستور سه روز تا یک هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب است و آنکه در جانب مخالف در می کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بالیدن در جا
تاریک نشسته و در آن مدت نگاه نکنند و اکتحال آن جهت رفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت رفع برص و جرب متقرح قوی الاثر
و سعوط مغز سر آن زهره آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر در نفس با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی بدیل و بیه آن چون
بگدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز پیهم صلابت طحال را زائل گردانند و چشم آنرا چون خشک نموده و سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون
نمکسود نمایند و خشک کرده و سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر و بهم سوده در چشم کشند جهت رفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کرم** بفتح کاف
و سکون را و میم لغت عربیت واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و ببونانی ...ولیا طیوم و بسریانی کبینا حمرا و برومی دیدرون اساپا و بفارسی تاک و رز
و بهندی داکهه کا جهاڑ نامند **ماهیت** آن نباتی است اکثر از قبیل نجم و بیاره و در برها و درخود پیچیده و تنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و لوبیه
آن باخیوط و برگ آن بین فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر قرعب الملس خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و خوش رایحه
و گل آن ریزه و باریک خوشبو و زرد مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشهدار و در حجم سبز عفص و نیم رس آن ترش
و با عفوصت و رسیده آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ و رنگ سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب بفارسی مویز و نیم رس خشک آنرا
که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بحبه حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند شاخهای نازک درست آنرا
لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و بهن بر روی زمین و اشجار و غیره میگردد و از

٥٢٩

و ثمر آن کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در شکابن دیوز نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا
تا هر سال نبرند و تربیت تمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب منتقبیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عصاره
و بعد از آن برگ و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و لتنفس آشامیدن عصاره
آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عصاره جنوط آن خصوصا با آرد جو جهت دردسر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره و آن با آرد جو و را کهت جهت
تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سایر اعضاء و عصاره برگ آن مقوی معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم و دافع خمار و تغلیب النفس و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی
که دو مقطار بالی معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عصاره آن با قند القوام آورند جهت خفقان
صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین تشنگی و تسکین سعفه و منع غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع لیکن باید که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود و مضر سرفه
مستعمل آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جاذب و لیس آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سر زنده
موی با دوام عمل و آنچه آن که در حین سوختن تراوش کند رافع ثاليل و نمله کلف و نمش و قوبا و جرب و تر و مدمن موی خصوصا با زیت و دبوحنیبه خاکستر شاخهای آن کاوی
و ضماد آن با سرکه نافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و در ماده شاخهای آن با پیه کهنه در روغن زیتون و عسل
جهت شگاف عضل و سستی مفاصل لتعقد عصب و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب گزیدن هوام و دفع سنگ و لوله و درم غدد
و مکان گرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن بهدیریم آن جهت قرحه امعاء و تفتیت حصاة و آشامیدن آن با کتیرا آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر شکوفه آن
بهترین اجزای آن و چون خشک شد یک مثقال آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترشح طعام در آن جالب سهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ
آن لقدر بری تخمیقان با قدری شکر مسهل رطوبات و مار مسهل صفرا و ضماد آن رافع ورم چشم و سایر اورام حاره و قلاع دهان و ردع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه
و حمول آن قاطع حیض و چون آن را در سفالی بسوزانند کتحال و ذرور آن جهت جرب چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع لثه و بن دندان و رافع سستی آن
و طلای آن با عسل جهت داحس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه بری بسیار جالی و مطبوخ آن مضمضه با دهان مناسب جهت
جلای جرب گوش و دفع کری و آشامیدن آن با آب با شراب جهت استسقا و اسهال با صفرا و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و
اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است لیکن لطافت این از آن کمتر و با قوت قابضه و رادعه و جهت جوشش دهان
حبس عرق و قروح شتا مفید صنعت آن بگیرند شکوفه آن را و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند در روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا بازیت
تربیت نمایند مسمن و مسکن الم مجامع اعضاء و عصلات و رافع اعیا است **کرمدانه** بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و الف فارسی است بعربی حب الدود نامند **در ماهیت** آن
اختلافست بعضی تخم شاه سپرم دانسته و بعضی گفته اند تخمی است سیاه براق خرد تر از آن باریک تر از عدس سفید رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل اخلاط صفراوی و مخرج
دیدان و جهت قبول مصطفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن علاج مازریون
خورده است **کرنب** بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی و نیز نغاریسی کلم در اصفهان تمریت و یونانی قرنبا و قرنبولس با لاتینی
کرابنی و کرنبا و به... اخار لسیا و التحرنفیکه الانصار نامند **ماهیت** آن نباتی است و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری بستانی را اقسام بسیار است قبطی
قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع الفون ذکر یافت قسمی معروف و از بستانی آنکه بیخ آن شلجم حنید و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبرتر
از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور و سرخ تیره و این را یونانی قرنبا انماسوس نامند و از اقسام کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر که بیخ آن شبیه
بشلجم و اندک مفرطح در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چند آن خشونت ندارد و جرم مفتول آن تازه و برگ آن شبیه برگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد
که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شد و بر آن گره شبیه بشلجم سبز کمرنگ مستعد میگردد و در بالای آن نیز ساق تا بدو شبر بلند میباشد و از انتهای ساق آن برگهای کوچک شبیه بالصنف
دوم که اول مستعمل گردد ...

و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه و نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها شقهای سفید و بهم پیوسته و در میان هر یک حبه برگی باریک که حامل غلافهای نازک
و این اصل کلام است و مستعمل با کول شاخها و تخم نازکی است نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله اصناف آن از شامی و سمرقندی و موصلی و اندلسی و غیرها
مختلف میباشند در شکل و او مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک بی ریشه تازه آنست **طبیعت** **قثاء بستانی** آن مرکب القوی
و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرم تر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص** آن منضج و ملین و مخفف خصوصاً جوشانیده
و بعد آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از جمله طبیخ آن با گوشت فربه مرغ جوان جید الغذا میگردد و اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن
مانع صعود ابخره و نافع و مسکن صداع و رافع ظلمت البصر و مستعمل آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و مقوی ضعف البصر و عصاره آن منقی دماغ
و مجفف لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن آن رافع سرفه مزمن و دم و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع
گرفتگی آن و وجع طحال بدستور چون نماید و آب آن جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء
والنفض البطن نفاخ آنچه در بستان روئیده باشد و آن با آب و نمک خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن طبیخ
آن و آشامیدن تخم آن محرک باه و باز قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن
عصاره آن با ایرسا مسهل البطن و حمول گل آن مدر حیض و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت
افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات ست الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات
با بستانی بسیار نرم کوفته تنها و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت
و جمره و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آن بغایت مجفف و رافع
و مانع روئیدن موی و با پیه خوک امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن
جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع مفاصل و نقرس و بقول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و تشنه کننده
آن رافع کلف و نمش مقدار شربت آن دو مثقال المضار مصدع و مولد سودا و ردی الغذاء و اکل آن باعث دیدن خوابهای ردی و کم در شکل شبیه
و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب و تلخ و در ماهیت بر آن غالب از غذائیت و لهذا طبیخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه
بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسیار جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبخ
طبخ حقیقی و چون دو مرتبه و یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن البطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کم
بجهت برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه برگ زراوند و با اندک سوزعیت و لین مانند برگ طعم آن شور و با تلخی و خوردن آن جائز نیست و ضماد
محلل مستعمل و دو مثقال از تخم آن در شن حب القرع بسیار موثر است **کرفنده** بفتح کاف و را و خای و نون و فتح نون و دال لغت هندی بجای
الف نیز میگویند **ماهیت** آن ثمر هندیست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خار دار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طولانی
اندک کمتر و املس غیر مشرف و بر عقب خارهای آن برگهای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت
و ثمر آن شبیه بمشمش و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک طولانی و با سوعیت و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز
و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو به بزرگی می آرد عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنضج آن سرخ میگردد و رسیده آن بنفش
و تخم آن دو عدد و یا سه عدد اندک پهن و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آن را مقشر نموده و تخم بر آورده در قلایا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنی دار
خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و بخلال مربا و شربت از آن میسازند و پخته آن را از این قسم معجون و یا شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی
و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهر اینوعی از زغال است که قرانیا نامند و در ملک هند و بنگاله بدین هیات میشود

باشد **طبیعت** آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن
مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نفوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کرویا** بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوده نیز
و بفتح کاف و را و سکون آن نیز آمده معرب کراویای لطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی کارخیون و بسریانی کراوی و بربری قادر و بعربی تقده و تقرد و کمون رومی
و بعضی کرنباد و کرنقاد و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد
نبات بستانی آن بقدر یکذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و جزر آن نیز شبیه بجزر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره و سفید از آن بلندتر و مایل
بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه ببیخ زردک و ماکول و از نا پخته میخورند و بری آن قردمانا است و گل آن سفید مایل بکبودی و دارای تخمی است مانند بستانی
و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه ببرگ شبت و مایل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک
و مایل بسرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه بگل گشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن مسخن از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح
اغذیه نفاخه اعضاء الراس مانع صعود بخار و بلع الحبین بالتکحل آن باعث حدت بصر و از جمله اجزای ادویه معین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت
ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول
و دافع درد معده و مغص و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده و آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با کبابه
زیتون تا کجوعه جهت استسقا و در سرکه پرورده آن موافق معده و برین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان
و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت قلع توت آسیرا و پخته مقدار شربت آن تا پنج درم و مضر ریه مصلح آن عسل و سعتر و مضر گرده
آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره **کریلا** بفتح کاف و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها میز نویسند **ماهیت** آن ثمر نباتی است هندی
شبیه بلبلاب و برجا در خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثاء هندی و دانه بی زغب و کوچکتر از برگ قثاء هندی و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خاردار
با خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار
دانسته اند محض توهم است جهت آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف
کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک بریده و تخم دور کرده و نمک مالیده و سه چهار مرتبه
که تلخی آن زائل گردد و با گوشت آن یا پیاز نیز ورق نموده و در روغن بریان میسازند و با گوشت و یا بی گوشت پخته میخورند و یا با چلا و بسیار لذیذ میشود و بعضی
که تلخی آن کم گردد نمک آن شسته و بعد از ورق نمودن که ساعتی بگذارند نخود نمکور بریان و طبخ میسازند لذیذ میگردد و بعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم
برآورده و نمک مالیده و بدستور تلخی دور کرده و قیمه پر نموده و در روغن بریان کرده و پخته ببرنج و دلمه میسازند بسیار لذیذ میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اشتهاء طعام و مولد منی و دافع جریان آن و جهت درد مفاصل و نقرس بارد و استسقا و سعال و یرقان نافع
و دافع کرم شکم و چون تلخی آنرا زائل نکرده و بخورند مضر محرور و مصلح آن سکنجبین و سردات است **فصل الکاف مع الزای المعجمة** **کزبره**
بضم کاف و سکون زا و ضم با موحده و فتح را مهمله و ها و بفتح کاف و را مهمله نیز آمده لغت عربیست و یا معرب از کزبرتا سریانی است و بطلبان نیز نامند و بیونانی
قوریون و مبطلی نامند و بسریانی کزبرتا و بفارسی گشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند که بدم باسم نبات
بطلان است که گشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد نبات بری از برگ ریزه تر و مایل بتندی و بوی و تخم
کوچکتر بر دو بعد بهم پیوسته و در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را تغیره نامند و نبات بستانی
بقدر ذرعی و زیاده بر آن با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی متغیر و هر برگ متغیر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر

منبسط و گل آن حنبرد از حنبر شبیت کوچکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن منبر مدور و پوست آن اندک حیار دار و منفران دو حصه بهم متصل و حدت و رائحه پوست آن زیاده از منفر آن و بهترین آن تازه بالیده بزرگ دانه تند طعم قوی الرائحه است **طبیعت** آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابوجریج در سیوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد الا که تا آشامیدن عصاره آن قاتل می بود و بتبرید با جوهر کثیف ارضی بارد و بسیار

افعال و خواص آن تازه با حدت کمی اعضاء الراس و الصدر و المعده آشامیدن هفت مثقال آب آن منوم و مانع صعود بخره بدماغ خصوصا با سرکه سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله حصبه در آن لرفع زردی آن ضماد آن با شیر جهت ورم ان جهت ضربان چشم و با نان خشک جهت سلاق رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن مسکن درد دندان کرم خورده خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی سفوف آن مقوی لثه و قاطع خون آن شربه ازان تربت بیند منوم و جهت سده و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و هفت مثقال از آب آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس و رافع باه و لغوظ الاورام و البثور و الجمره و قرح ضماد آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر امثال آن و چون سر را با آب کشنیز بار و بگل بپایند در سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که حلبلان کشنیز عبارت ازان است **طبیعت** آن تا درجه دوم سرد و خشک

افعال و خواص آن عضو الراس القلب الغذا مفرح و مقوی دماغ و قلب مانع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن و بانقوع آن جهت اسهال دموی و هیضه نیز مخصوص بود و داده آن رافع خفقان و با ترنجبین مولد منی مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آن جهت سده و دوار و منع مستی شراب و سفوف در سرکه خیسانیده آن نیز همان خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با ترنجبین مولد منی مسقط کرم معده و مانع تکون آن و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و در ورم آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از یک درم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش و مضار آن زیاده از آن تا چهار اوقیه از آب تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحه الصوت و تقلیل منی و ضعف باه مسکن لغوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کریه از بدن نشارات علاج آن بعد از تنقیه یعنی اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهائی و یا با دارچینی و مصلح آن صاحب الربو و ضیق النفس مصلح آن تخم مرغ نیم برشت و شراب سکنجبین سفرجلی است

کزبرة الثعلب **ماهیت** آن نافع گفته نباتی است با خطوط باریک و برگ آن شبیه برگ زمین و رنگ آن مائل بسرخی برنگ خون و برگ آن کوچک و جانب برهای آن متفرق و تفهای آن تر و باریک و مائل بسبزی و ساق آن ایستاده و در اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر بمیز یان برگ بر ان برگ خشک آن را سوده و پاشیده باشند جهت سکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است و قضا آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه یعنی اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهائی و یا با دارچینی

کزوان بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی تقلیه و ترنجیه بجهت مشابهت رائحه برگ آن با اترج و تقله فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند **ماهیت** آن گفته اند معروف و بیاد رنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا بادرنجبویه نیز نامند نباتی است خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه ببرگ حرجیر و مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن باریک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه ببوستان ترج و با عطریت نیجی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مطیب النفس و مقوی قلب و فؤاد

و مقوی قلب و فواد و معین بر هضم معده و رافع سموم و مفتح سدد آن بارد و دافع سموم بارد و مخصوص ... مضر بحرورین و اکثار آن مصدع و محدث
حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال آنهاست **کزنگبین** بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف فارسی و بای موحده و یای مثناة تحتانیه
و نون **ماهیت** آن شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر برگ درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط
منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید منعقد بزرگ دانه است که مخلوط ببرگ و خاشاک نباشد **طبیعت** آن در اول گرم و خشکی معتدل **افعال و خواص** آن
جالی با قوت مسهل اخلاط مسهل صفرا الراس المعدة منقی دماغ و ریاح غلیظه آن موجب نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و ملین سینه و صوت و رافع خشونت آن
و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوب مزاج را نافع مقدار شربت آن از ... درم تا ... درم است **فصل الکاف مع السین المهملة**
کسب بضم کاف و سکون سین و بای موحده لغت عربیست و بترکی البیج و بفارسی کنجاره و بشیرازی ... و بهندی کهلی نامند **ماهیت** آن ثفل
چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب و بذور و غیرها و در مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم است که در آن مطلق ...
نامند **طبیعت و افعال و خواص** آن ثفل هر چیز در طبیعت مانند آن مذکور شد و مشتق الشأن ... و بالجمله ... ردی الغذا و مولد نفخ و ریاح و سدد آن
و از خوردن کسب ... عارض میگردد و علاج آن علاج ... است **کستی** بکاف تازی در مخزن ... **کسموفا** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون
واو و فتح قاف و الف و **کسمیو** بکسر میم و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار از شریف غافقی گفته که مسعودی در کتاب
سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و در قطر آن بقدر یک قبضه که طول آن بقدر انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه ببرگ ... طعم آن
تلخ و شبیه بطعم ... عفص و آن را خشک گردانیده نگاه میدارند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن عند الحاجت در آب مالیده بقدر ... مجرورا
در حال تسکین ... **کسول** بضم کاف و سین و سکون واو و لام **ماهیت** آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی در رنگ و شکل شبیه بجوز ...
اندک و تخم آن ... **طبیعت** آن سرد و خشک بسیار قابض **افعال و خواص** آن آشامیدن یک درم آن قاطع خون ... و اسهال
دموی ... و ... آن در رفع ... **کسوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون ... و دال ... و کسوجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت
هندی است **ماهیت** آن نباتی است هندی تا یک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به ... و برگ آن شبیه ببرگ سنا ...
و حلبه و گل آن زرد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت دفع سمیت سموم مشروبه و ... و سعال نافع و خورانیدن آن ...
جهت سرفه ... نافع ... نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند ... دانه ... سود ... حبوب ساخته ... نافع
و ... **کسیر** و **کسیرو** بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم را و واو لغت هندی است **ماهیت** آن بیخ
نباتیست هندی که در ... که بهندی تالاب نامند و ... میروید و ... بیخ آن که کسیر است ... بقدر جوز ... و پوست آن
سیاه و بعضی اندک مائل بسرخی ... بسیار ... سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است **طبیعت** آن ...
و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی **افعال و خواص** آن با تریاقیت و قوت تانیه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع ... و ...
... و رافع اسهال صفراوی و دموی ... و سموم ... نافع ...
... **کسیلی** و **کسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا ... بجای آن در لغت دوم
اسم نبطی است **ماهیت** آن چوب نباتی است شبیه ... سیاهی سرخی ... آن شبیه ... پوست درختی است
... و در طعم ... مشابهت ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ... آن مسکن درد ...
و رافع ... آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سدد رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده ...
بول ... و ... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... درم است **فصل الکاف مع الشین المعجمة**

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت فارسی است بعربی یعنی طلتوار بر التوار که بضم کاف نیز آمده یعنی از رُبع بر ربع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و قاقله صغیر نیز گویند و اهل شیراز خارج فارسی بجو و بیونانی فنا عیوس و برومی بر وطوس و بهندی ایلی و تواب معتمد الملوک قدس سره در تحفة المحتیل که دوائی باشد که بهندی مرسکیه نامند **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر در غلهها پیچیده از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و بعضی مائل بسبزی و گل آن کوچک و شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدنبالهٔ عقرب بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زرد که نرم است و بعضی آنرا بدر شکان نسبت اند و صحیح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب الصنوبر مقدار شربت آن یک درم بدل آن معرب است

کشمش بکسر کاف و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده و بزرگ دانه تازه است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن با قوت مسهله و مشهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد

کشوث بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و اکشوث نیز آمده و لغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بمو نامند و بفارسی زرد بره و عشقه نیز و بره و گشنوپیچ و بفارسی برش و بهندی آکاس بیل و آکاس بیل امرلته نیز نامند گفته اند که بفارسی جبوز نامند و گفته اند که تخم تخم کشوث است **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها تند و گل آن ریزه زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب مائل بتیره و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب مائل بتیره و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد و تلخ طعم است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک با قوای متضاده **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده و اعضاء الغذاء و مفتح سده و معده و کبد و احشا و منقی اوساخ از تنکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن و جهت ربو و خناق و مغص ضعف معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و حابس رعاف و نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن عجیب النفع است از برای یرقان و عصاره آن با جوارش بانار و بیان نامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ آن در تنقیه حیض نافع است و آن در سهال قوی تر از مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن در مطبوخ تا ده درم و مغثی و مصلح آن کثیرا و آن در افعال کوره و قوی تر از سائر اجزای آن بود و آن در تقویت معده و قبض حبس نزف الدم اقوی است از سیلان رحم اقوی از غیر بود و آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم و گویند مضر به ریه و مصلح آن کاسنی و مضر بطحال و مصلح آن سکنجبین و بدل آن با دریج و دو ثلث آن افسنتین است

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب بفتح کاف و سکون عین و با موحده و لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده **ماهیت** آن استخوان مفصل ساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است

کعنک بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی گویند نان در آتش است و بعضی گویند تابق طابق و بعضی نان طابون که نان تنک نامند و بالجمله نان تنک و در آتش که توان کوبید و آرد نمود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده میشود

فصل الکاف مع الفاء

کف آدم لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی است ... برگ آن مسند بر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی ظاهر آن مائل بسیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کاغشه بزرگتر و بعضی گیاه همین رسته اند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ

بسیار نافع است مقدار شرب آن یک مثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فا و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم با موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده
لغت عربیست **ماهیت** آن نافقی گفته نباتی است ربیعی از چند ریز و بیش نماید و کم برگ و برگهای آن مدور منشق و بقدر برگ کرفس و بر روی زمین
و شاخهای آن باریک و منبسط بر روی زمین و زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد و طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خروب و با حدت
و سبلیت آن قریب به ابیا و زبیهای نشاک و گفته اند نوعی از کلکلیج است و بعضی خود آن شمرده اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن ملطف و مقطع و جالی و محلل که استعمال آن نافع جاهای ورم و آن نافع تاسیل و خورنده گوشت زائد در و یابنده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع **کف الهر**
بکسر جیم و رای مهمله مشدده لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی است بقدر شبری و شاخهای ریزه و بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر منشق ملصق بزمین و گل آن
زرد براق خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول بابر میروید و گفته اند ملحق بکف الضبع است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند
آن و از جمله آن معین بر حمل در ورم آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل محلل و قالع تاسیل است **کف المریم** لغت عربیست و آنرا کف عائشه و به هندی سنبهالو گویند
نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند از اصابع الصفر و در عراق شجره رابدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را و ابو العباس نباطی در کتاب رحله مسطوره
گفته نباتی است که آنرا کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتی است منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب و بقدر شبری و برگ آن مائل بسیاهی و خشن
و با اندک زغب و اندک قبضی بسیار سبز و گل آن باریک مائل بسرخی و بقدر گل رجله و چون آن ریخته شود گل زرد صلبی بهم رسد پس گلهای آن ریخته و شاخهای آن
پیچیده گرد و شبیه بانگشتهای پیچیده و برگرد و بسوی شکلی که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بنطافلون است و در حجر البارع
اللون ذکر یافت **کفری** بضم کاف و فتح فا و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح و کسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده و لغت عربی است و به هندی ... و بفارسی
غنچه خرما و کاردو و بشیرازی نار و نه خرما نامند **ماهیت** آن غلاف شکوفه نخل است که هنوز نشگفته و از آن خوشه بر نیامده و بعضی پوست غلاف
و شکوفه و گرد زرد آن که کافور نخلی و دقیق النخل و کشن نامند هر سه دانسته اند و بعضی پوست فقط و بعضی خوشه شکوفه بر آن که طلع نامند و بعضی کافور آن یعنی
گرد را گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی ماخوذ از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بوی و قوت از آن زائل شود **طبیعت** آن در آخر دوم
گرم و خشک با حرارت کمی و برودت بسیاری نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و ارواح قلبی و دماغی و کبدی و القم سفوف آن مقوی
لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و بستور در آن جهت اکله و قروح ساعیه بسیار نافع اعتبار الغذاء و لقوه اشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال
و طبیخ آن قابض و خمیر طلع که فته آن که با کر جلل آب بجوشانند تا بقوام رسد و صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و سینه و ضعف احشا
و منع انصباب مواد بمعده و رحم و ادرار و گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و باسوم و ترشح رافع جرب و شرب و تا آنکه چند روز بر آن
بگذارند و غبار بسیار زمین که غبار کشن در آن بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و بیخ و قروح عفنه و بالخاصیه
مسهل است و عرق آن که مانند گلاب گیرند با عطریت و تا بعین مقوی قلب و معده و رافع خفقان و اسهال و مطوی بیخ و دهن آن که بعد از شمیدن
طلع بکوفته و با مساوی آن روغن زیتون در هم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آنرا بند نمایند و بکار برند **طبیعت** آن سرد
و خشک **افعال و خواص** آن نافع درد سر حار و قرحه امعا و قالع بلغ الحلق حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست **فصل الکاف مع
الکاف** **کاکروول** بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن بضم رای مهمله و سکون واو و لام **ماهیت** آن ثمر نباتی است هندی و در بنگاله هم میشود
از قبیل بنجم و بیاره و بر بجاور خود میپیچد برگ آن شبیه برگ خیار بزه و ثمر آن اندک طولانی و خاردار و در خام سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد و
و آنرا اهل هند در ورق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده میخورند تنها یا با گوشت لذیذ میشود **طبیعت** آن مائل باعتدال و با اندک رطوبی
افعال و خواص آن جهت سرفه و درد سینه و بدن و تبهای کهنه نافع و مصلح آن زنجبیل و نطلی الجسم ضماد بیخ آن با آب بر بیخ موی و رستن سبزه و جو
مقوی موی و مانع سقوط و دراز کننده آنست و دار الثعلب نیز مفید **کنگر وفاره** بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم رای مهمله و سکون واو و نون مفتوح

دال مهمله و بالف هندی است گویا کما دریوس است ماهیت آن نباتی است تا بقدر ذرعی و شاخهای بسیار نرم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی شبیه [illegible]
ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با [illegible] نرمی و رنگ آن تیره و طعم غالب تلخ و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی
شبیه بکوزه دشتایی و خیاره دار و بیخ آن باریک سفید و طعم تلخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الراس عصاره
بیخ آن جهت [illegible] که مرضی است در بنگاله در بعضی مردم میشود و علامت آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر شربا و سعوطا نافع و قطورا
برگ آن جهت رمد شدید و درد و پیچ که از آب آن چشم را پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود و اعضاء الخنازیر آشامیدن آب برگ آن
جهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور تجربه آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر و سموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سنگ گرده و مثانه نافع
آشامیدن بیخ آن که نرم سوده بقدر فلفلی حب بسازند که حب آن حابس اسهال مزمن مفید است لیکن در اوائل مفید خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و [illegible]
غالب گرفته و در بدن لقا یافته باشد باید که در سایه تابستان نبات آنرا تمامه بقدر نیاز خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از [illegible] مثقال
باشیر جهت رفع سم [illegible] نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و با آفتاب گذارند همه آنرا مکلس سازند و مکلس آن جهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع

فصل الکاف مع اللام **کلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب کلیبات و مونث آن کلبه و بفارسی سگ
و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند **ماهیت** آن حیوانیست درنده و شدید الریاضه و با وفا و شعور و حق شناس [illegible] و معروف
و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و در روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی و بری و مائی و اهلی از سه اصناف میباشد از بزرگ و متوسط
و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و پاسبانی آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم موضعیست و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکند و جنگلی اسم عامی
است که قابل صید نیست و صید نکند و آنرا بهندی دکوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد ایلیا و اهل بوادی و قبری و کوهستانها
میباشند و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهر [illegible] و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز می نماید اما نه بخوبی نوع بزرگ
و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ممالک فرنگ می شود و در آنجا جماعه آنرا بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچه گربه
پنج شش ماهه میباشد از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یک دو ساله و اندکی زیاده و از آن و این نوع جانوران کوچک مثل [illegible] و خرگوش مانند اسپها شکار
میکنند و هر دو قسم بسیار باشعور و اشاره فهم و با وفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب [illegible]
ابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال و بهندی گیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت** آن معروف است و در همه بلاد میشود و این
در روز از بیشه بادیه دارد و در روز کم بر می آید و از مردم گریزان و حیله ور و مکار و وقت شام از جاهای خود بر می آید و قریب به نیمشب گرسنه فریاد میکند
و باطراف میگردد و هرگاه یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خردتر از خود را یا فرد که یافتند میخورند و صبح باز بجاهای خود میروند و این حیوانات
با سگ اهلی جمع می شود و نتاج حاصل میگردد و کلب الماء حیوانی است آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ آبی و از آن بزرگتر میشود و
سیاه و پاهای آن کوتاه و بی دم و در بحیره [illegible] کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده در ان [illegible] و بلاد [illegible] می برند **طبیعت** آن در سیوم
گرم و خشک و خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است در ساعت و علاج پذیر نیست و کحل آن دافع سبل عین و زنیه تازه آن جهت [illegible]
و کلب نهری بجثه گربه و از آن بزرگتر بسیار مشابه بدلق و دست و پای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اود بلاو و [illegible] نامند و در نهرها
میباشد و در [illegible] در نهر [illegible] بسیار و آنرا اقندس و بعضی خرسیان نامند و گفته اند خرسیان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم مومن [illegible]
نوشته که در بنگاله سگی [illegible] نامند و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی [illegible] آن جند از آن قطع نموده و بود و لیکن [illegible]
در آب و خاکستر دید و گاه خشک نموده از رنگ و بوی از آن ظاهر شد و نوع [illegible] در آن معلوم گردید و در **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند [illegible]
است و در بنگاله نیز احیانا کلب نهری که اود بلاو نامند در دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیرنگر و سمت اسلام آباد و [illegible]

و نوع آنها و دیگران چهره او بهار بسیار است و نسیم آن نرم و بلند سیاه شد آنرا صید نموده و پوست آنرا کنده و بلاد آن مخصوصا بلاد سرد سیر برای پوشش می برند
و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود در گل آلوده میکند برای آنکه تمساح بخیال طین آنرا ببلعد و چون ببلعد و داخل شکم آن شده رود تا آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته
بیرون می آید و از این جهت هر که نزد آن پیه سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ میماند و مقدار یک پس از زهره آن سم قاتل است و شنیده شد که آنها جمع شده
ماهی از دریا صید نموده به ساحل می آورند و چون قدری معتد به جمع گردید در میان خود بالتقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بران بول میکنند
در آنها کرم پیدا میگردد و کلب مائی طیاری کلب بحری است و گفته اند کلبی است که چند پیه ستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ
گوشت سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد و آخر گرما و از علامات آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین
انداخته و دم خود را اکثر در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری میگردد و از آب میترسد و در
مانند سکر خورده افتاده و از آن گریخته و سگان از آن میگریزند و طعام و شراب نمیخورد و چون موی آن بریزد و در بدن او جوشهای چرب بهم رسد آنرا مالی الهلاک
آنست و آفت آن عظیم و مزاج آن سگ مائل به برودت و خباثت سمیت میباشد و در لعاب آن سمیت بیشتر در بلاد ان و اوقات حاره بسیار
و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و روباه و شغال و امثال آنها عارض میگردد و انسان از گزیدن
سگ دیوانه گزیده دیوانه می شود و از مطلق آن مراد سگ اهلی است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بچه میت بعد از زادن آن گرم و تر **افعال و خواص** آن اعضا
الراس آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر قیطور شیر یکبار از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای زهره آن مانع روئیدن
موی زائد در چشم و غیره و نفوخ رماد سرگین خشک آن عضو تناکه با استخوان فقط تعلیق نموده و شنیده و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده
نگاه میدارند و عند الحاجة بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضا از قدار و نفث چون سرگین آنرا
در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلق با استخوان نیز مذکور با شیر یکبار سنگریزه دران جوشانیده و شنیده و یا آهن تفته
دران خاموش کرده و شنیده جهت استسقاء ریاح دموی مجرب آشامیدن خون خشک گردیده آن بقدر نیم درم جهت اسهال دموی چون بچه چشم نگشوده آنرا
تمامه در آب طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان گردد و ده مثقال گندم دران آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخورانند مرغ یک
در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد تمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر دران مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد و
خصوصا که مرغ پر در دور آن بخورد و دور افربه کردن بدن نیز مجرب آشامیدن و حمول شیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که
شیر دران منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل قیطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد بجلیل رافع حرقة البول
و سموم آشامیدن شیر مایه آن بقدر ربع درم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه مؤثر خصوص که جگر همان سگ
دیوانه گزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن
رافع زهر و فائده الاورام والجروح والقروح خوردن پخته آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه
جهت زخمهای کهنه ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نگشوده آنرا با سر
بجوشانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الرتیه چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضابی است و گفته اند
که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و حیلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان
شکسته و عصب بریده انسان بهم پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن اطفال
است در حالت خواب و رافع یرقان و بر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی ایشان تحویل نموده و شنیده در هر خانه که دفن
نمایند باعث حدوث فتنه است در آن و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند جمیع گزندگان ایمن گردانند و تعلیق ناب کلب که در پوست همان سگ

سگ گزیده باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که دارند آنرا بگزند و نگاه بدارند [illegible] باعث فریاد کردن و اذیت بر سایر ان کلاب است [illegible]
آن که سگی که از ان جواد گرفته از تعلیق تضعیف خشک کرده آن بر ان لعابات معین بر جماع تعلیق بر وی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است خروس کشته [illegible]
سگ است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ باید بعد لعاب و رقص آید و چون ریزه سنگ [illegible] بمقدار یکدانه [illegible] بخورد [illegible] هلاک میشود علاج آن
آشامیدن روغن گاو تازه است با حیضا یا دارچینی و نیز با خرگوش [illegible] بروغن تازه [illegible] لطیف تر باید و چون کلب کلب کسی را بگزد اکثر عوارض سگ گزیده
مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد و علاج او آنست که محجم بر آن موضع گذارند و بطوبت بکشند تا خون بسیار برآید پس مرهمهای محرقه و اکال بر آن گذارند
و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با عصفر و پیاز و تره تیزک پخته [illegible] با سیر و پیاز با نمک کوبیده بجا گستر حبوب [illegible] سرشته و این تدابیر در ابتدا
تا سم قبل از سرایت سم در جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند [illegible] مالیخولیا و خورانیدن ذراریح و دوا [illegible] مخصوص
بسم است و تریاق فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا سائر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه و حمام و غیر آن [illegible]
کلخ بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه [illegible] بلغت سریانی است **ماهیت** آن لغاذی گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ لفاح **طبیعت** آن
سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال [illegible] و گزیدن افعی [illegible] آن جهت [illegible] نافع و تخم آن بسیار گرم [illegible]
آن مدر عرق و رافع [illegible] از قول آن ظاهر میشود که [illegible] باشد و در اینجا تصریح نموده که مانند [illegible] است و در اینجا تصریح کرده که نزد اهل [illegible]
اسم [illegible] و نزد اهل مصر اشق است **گل داودی** بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است که در بلاد
هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ [illegible] و گیاه آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن تا به دو ذرع و بوی آن
شبیه ببوی برنجاسف [illegible] و سه قسم میباشد زرد و سفید یکرنگ و سفید مایل بزردی [illegible] و آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلا طیبی [illegible] مانند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب به برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل آشامیدن گل آن با شراب محلل و دافع خون
منجمد در معده و مفتت سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف تا مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال
و ضماد و عصاره گل با مطبوخ زرد آن مخفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یکمشت کف و دو انگشت
از آن باید بقدر [illegible] و از ریزه سفیده بقدر [illegible] و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی در ایام [illegible] مجرب و بی بدیل است **گل مهندی**
بضم کاف و لام و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند
در فصل برسات که موسم بارش است و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و نقش و سفید و چند رنگ [illegible] بهم
و اقسام آن نیز مختلف که پنج برگ و مضاعف که صد برگ مانند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و پرگل و از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک
برگ [illegible] برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل [illegible] چون تخم
در آب داده رطوبت آن را تنقیه نموده در دو سه ساعت در آفتاب گذاشته در سرکه پرورده مینمایند اچار خوب میشود [illegible] میباشد و مقوی باه
میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ **طبیعت** گل آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خوردن
مطبوخ آن [illegible] مقوی باه گفته اند و آب کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن
بر آن [illegible] **گلنبک** بکسر کاف [illegible] و سکون لام و زای معجمه **ماهیت** آن گفته اند [illegible] هندی [illegible] مانند و گفته اند
پوست درختی است هندی و بهاری میباشد [illegible] که متعارف [illegible] باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه [illegible] غلط کرده [illegible]
[illegible] **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت شکستگی استخوان و بجا شدن عضو و بدر رفتن آن [illegible] ضماد [illegible]
و در سایر افعال مانند [illegible] است [illegible] در حرف المیم خواهد آمد **گلسر** بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیت و نیز [illegible]

دلنارسی اکاب و هندی چونه نامند **ماهیت** آن مصطلح اطبا عبارت از جمادات و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده
باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق
آن است که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس بیرون آورند و اگر خوب سفید و اجزای آن یکسان
سوخته شده باشد بهتر و الا باز بگذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چیده و بالای آن
هیزم و بر بالای آن گل مالیده آتش دهند تا خوب محترق گردد و بدستور کلس قشر بیض و هر چه خواهند همان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق
قشر بیض مذکور شد هر چند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است **طبیعت** آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک
و تا مدتی قوی القوت و با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیده و قسم جیری آنرا تا سه روز قوت احراق باقیست و بعد از آن ضعیف میشود
افعال و خواص آن سترنده موی خصوصا با زرنیخ و مقوی فعل آنست و مالیدن آن با عصفر و برگ شفتالو رافع بدبوی آن و روغن گل یا یاسمین که … نامند
با سفیده تخم مرغ با هم آمیخته … ضماد روغن گل و آرد … مغسول … سایند رافع حرقت آن کلس مغسول **طبیعت** آن مائل باعتدال و …
و خواص آن قاطع نزف الدم و مفتح افواه آن … با سفیده تخم مرغ … قاطع … و روغن … که …
جوشانیده و نوشند مانع نزلات … تقویت اعضا … ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا و جهت سوختگی آتش و منع …
و ناسور و خوک جهت گشودن دمل و ورم و سلب قروح و جروح نافع و کلس … و حبس خون جراحات … با روغن خردل که بهندی سرسون نامند پارچه
ترکرده بر آن بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و … گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب … آن قاطع خون حیض و سیلان
رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن … آن با عسل … و جهت حبس … بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آن …
با زرد چوبه و قند سیاه هندی که بهندی گر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب … آن … کلس … جهت تسکین اوجاع بارده مؤثر و ضماد …
با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب … اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید … آن قاتل … و …
کشیدگی آن … و عسر البول … و اسهال … آن … و برق و … ادهان مناسبه … بدن و سائر … زرنیخ و
زنجفر … و خوردن … **گلوی** بکاف
و ضم لام و سکون واو و یا الف هندی است و آنرا گرچ نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است از جنس لبلاب که بر جا در خود می پیچد و برگ آن … برگ
لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مایل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن … ریشه … و چون چوب آنرا …
و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ … در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین و غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن آنست که چوب آنرا نرم کوفته
در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آمده باشند بردارند و آن آب را بریزند … و آنچه ته نشین شده باشد باز آب بریزند و بگذارند
تا ته نشین گردد پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول
و بعضی تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت سرفه و یرقان و غثیان و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و … مشهور
و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشانند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتیکه سبز
و تازه باشد اقوی بود و اگر تازه آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصاره
آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب بسازند … جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر … مجرب شمرده اند
و گلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات حمی دق مؤثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز مفید
گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکبا با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه عتیقه و بلغمیه مزمنه با شیر سفید و دانه هیل … دو درم و نبات سفید چهار درم

شربتی از کیفال تا دو درم مجرب نوشته اند دست آن یعنی عصاره که آنرا الطیفر و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات حاره لتقوع آنرا و نیز لتقوع حاکم بی آب و در غیر حاره طبوخ آنرا که جمیل لیموس منفرداً گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره بهر نحو و بهر دوا که مناسب داند طبیب حاذق مستور اخذ عصاره یعنی ست آن است که گلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصاً آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی جمع کرده بران جیه بسته گرد و غبار بران ننشیند پس در آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد نیز خوب است و لکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرد کرده یک شب در آب با آن بخیسانند پس مالیده صاف کرده بدون تنگ آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند **کلهار** بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و را مهمله و آنرا گل کنول نیز نامند لغت هندی **ماهیت** آن گل نباتی ست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید و نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و لیکن از آن قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر از گل نیلوفر مفصل و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر کنول نیز نامند **طبیعت گل** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و در زردی میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و کابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزه گل آن که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سر غوار و بنسف کره و در جوف آن خانها میباشد و در هر خانه دانه با دو غلاف سبز ازرق منحیم و دیگر سفید نازک مغز آن دو پاره مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوصاً تازه آن که رسانیده باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیده مغلب آن خشک و در یرقان و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا امرنال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک است و مبهی محرورین و قاطع اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا **کلیان کا تعز** بفتح کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تای مثناة فوقانیه و را **ماهیت** آن نباتی ست خاردار بقدر ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی بدهند جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده مستعمل نمایند بدان جهت استسقا و جمیع اورام و آلام او جاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت ببندند زخم را جلا نماید و اگر بر جراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا ببندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج ببندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده و کیسه کرده بر ورم سنگین ببندند وجع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر ببندند و همچنین تا جمیع مواضع ورم و مکرر استعمال نمایند جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافع است **کلکیه** بضم کاف و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربیت و بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و بهها قلوه و بترکی بوکرک نامند **ماهیت** آن عضوی ست از عضوهای مرکبه بدن حیوان و در هر حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ مایل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا با دراز بول رفع گردد و بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و تر است که در همان ساعت ذبح کرده و اخذ نموده و بپزند و حیوان بعطش مدید نشسته باشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی گرده و کمر و بدل آن طحین او ارام صلیبه الصعار بطی الهضم ردی الغذا سریع الفساد و بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضا بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کم است مصلح آن طبیخ و بریان نمودن آنست بهمان قسم که پیه آن و با روغن زیت و با روغن گنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کمر دیا و مصطگی و امثال آن بسرکه بقلیب نمودن است

فصل الکاف مع المیم **کماة** بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا **ماهیت** آن اسم جنس نطر و کشنج و قطعیل و سماروغ است و نزد مخصوص بما کول است فقط مخصوص بانواع ماکول آن و هر یک مذکور شده اند و آنرا بترکی قاریج و بفارسی سماروغ و بهروه نیز و بشیرازی بکلو و بهونا و را ذرغ و معروف بادی دوی و بکسر یا ارذی و ربه هوریا و بعربی نبات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر با موحده و یا نامند و دستقور یدوس و رومی نامیده **ماهیت** آن نباتی ست که از عفونت زمین و هنگام ربیع در زمین های رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و در بعضی رنگ سفید و ساق آن

ولی برگ آن را خام و مطبوخ می‌خورند و طعمی و رایحهٔ غالب ندارد و بهترین آن است که در زمین‌های مرتفع رملی طیب بهم رسد متوسط در بزرگی و کوچکی و خالص سبز تازه و طعم
و رایحهٔ غالب داشته باشد و بعضی گفته‌اند بهترین آن سفید بابونه‌ای مذکور است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین‌های ردی و زیر اشجار دیگر روییده و زیتون جز
روییده و سفید و سرخ تیره و خشک شده ردی است و با هیئت سیاه و آنکه ظاهر و باطن آن بر دو سیاه باشد مهلک است **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص**
آن لعیین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که کماة از من است و آب آن شفاست از برای چشم و اطبا گفته‌اند که آب آن جالی و حافظ عین است خصوصاً
آنچه نزد بریان کردن از آن می‌چکد و سرمه را که با آب تازه فشردهٔ آن ساییده و پرورده باشند مقوی اجفان و قوت روح باصره و زیاده کنندهٔ نور آن در رفع
نزول آب است اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطیء الانحدار غلیظاً مولد خون بلغمی بلغم و نفاخ و مولد ریاح در زیر پیسر اسیف و پشت صعب
الهضم اکثار آن مولد سکته و فالج و درد ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک صعتر و پودنه و سداب
و ملح جید و مطیب دهن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل امثال اینها مودن است سائر تدابیر فطر است که مذکور شد ضماد خشک آن با آب برای جهت
رفع ملاح بیش از دفت آن مجرب ضماد خشک سوده آن با سرکه و سرشیم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب تازهٔ آن را بر آتش بریان
نموده با نمک و فلفل می‌خورند و خوردن خشک آن می‌خورند جهت فضل الضرر و باید که یک شبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بپزند بار دیگر
بسیار بخورند و اکثار بخوردن آن ننمایند و اگر با آن جسته خردل بخورند که بهترین مصلح است بهتر است **کمافریوس** بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون را و کسر
و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده و معرب مافریوس یونانی است یعنی بلوط الارض و گفته‌اند لغت رومی است و بیونانی تفیقدرون انقا
را انداروی تلخ و لتبیرازی مامازروی تلخ و لفظ نکی پکیه هیسس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آن را طوفوریس نامند و گفته‌اند که بهندی آن را موندی گویند و آن
غیر موندی است و موندی اینسا انهدرانیه در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته نباتی است بقدر شبری و برگ آن ریزه
شبیه برگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدتی و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه‌تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در شعر و نیت
و منبت آن سنگلاخ‌ها باید که بعد رسیدن نبات بر دارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن ریخته موجود باشد و نیز گفته نباتی است برگ آن عریض سبز شبیه برگ آس و
نبات آن مقدار شبری بر روی زمین و بلند نمی‌شود و بیخ آن شبیه بلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظ‌تر و سبز
رنگ برگ آن ریزه شبیه برگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ و گفته‌اند شاخها و برگ آن درخت شق است و ابن ابی خالد افریقی بعد
کتاب اعتماد تصحیح نموده که بیخ نباتی است شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین آن تازه و بری است که در آن گل و تخم باقی و ریخته باشد و قوت
آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم گفته‌اند **افعال و خواص** آن مفتح
و مقطع اخلاط غلیظ و ملطف و مسخن بدن الغیر آن جوب‌ تنه خشک می‌نمایند کحال ساییده آن با شراب جهت قروح عین که عفونت ناصور باشند و تحلیل
اکحال مطبوخ آن با زیت و ساییده آن نیز اعضاء النهد آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن مطلوبی ... و مطبوخ آن با ... آن
جذر و زیهم جهت درد سینه و ریه و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سدد و تحلیل صلابت
طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و استفراغ جنین و تشنج عضل و با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن
با هموزن آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روغن
سه اوقیه بجوشند ضماد پخته آن با سرکه آن محلل صلابت طحال شراب آن جهت رفع سوء الهضم و ضعف معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد
اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب آن است که در هر رطلی از شراب یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال در ریخته مدتی گذاشته
بعد صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هرچند کهنه‌تر باشد بهتر است المسموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح
مزمنه و نسخه آن رتبه مسبوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازه آن و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور و جنگل سرخ و ادیان تکرار ...

جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سایر افعال مانند کمافیطوس است مقدار شربت آن تا سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم مضر بسپرز مصلح آن کثیرا بدل آن
بوزن آن اسقیلیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عود و نیز گفته اند بدل آن ساذج است و اسقولوقندریون نیز گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و
سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت فارسی است معرب آن کماشیر و بیونانی اوفیطون نامند **در ماهیت** آن اختلاف است بعضی صمغ کماه و بعضی صمغ بیان بری
و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است شبیه بجاوشیر و بعضی سلیخی تیره رنگ شبیه بجاوشیر
دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد تند بوی تازه است و در قوت اقوی از جاوشیر **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم
گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد اعضاء الغذاء و مسهل زرداب و دافع استسقاء لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و بخور و حمول آن با سمن گاو
و تحلیل سلاعات با شراب و ضماد مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درهم مضر ریه مصلح آن کثیرا است **کمافیطوس** بضم کاف و میم و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه
و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی صنوبر زمین برای آنکه بر زمین مستوی است
و بسریانی زرعاوکرفشا و بفارسی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش دار و بلاطینی آبیکه و بافرنگی جوده و بهندی کگروندها نامند **ماهیت** آن دانسته اند
از نباتات مستانفه است که هر سال تازه میروید و سه صنف میباشد صنفی از آن را نباتات بلند نمی شود دو گاه برگ شاخ میدهد و بر روی زمین و شاخهای آن منتشر
شبیه برگ صنوبر و در اوایل صغیر و مزغب کثیف ضخیم و تلخ با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و گل آن باریک
دراز و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست صنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه بازج
و شعبهای آن باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه ببوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن و سفید
و شاخهای آن باریک و برگهای آن کوچک و باریک سفید مزغب و گل آن زرد کوچک و رائحه این نیز شبیه برائحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول از آن صنف
و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن باریک سبز و برگ آن باریک تند برگ مرو و گل آن سرخ و در ثور میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا دو سال بجا
و تلخ آن بهتر از حاد حریف است و صاحب اسرار الطب گفته آن را میوه ناخن تنفه نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مائل بسیاهی
با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس رومی است و بعضی گفته اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن
فراسیون میشود و بهترین آن تازه تریای آن بعضی گفته اند بهترین تازه لسان آن تند بوی است و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت** آن در اول
دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد و منقی و جالی اعضاء باطنی از بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از
گرمی آن اعضاء الغذاء و لنفس مفتح سدد کبد و طحال با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویه طحال است و جهت امراض آن لنفس و استسقاء و یرقان اسود
و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سدد رحم و مدر حیض و بول و نافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و مثانه و عضل و توبه مفید و حمول آن
با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت عرق النساء و با توبال النحاس نیز مسهل بلغم و زرداب و منقی رحم از فضول الاث
لمفاصل آشامیدن و استعمال آن با آب انجیر جهت تنقیه مثانه و قولنج نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعضاء و عرق النساء و وجع ورک
النقرس مداومت آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النساء و درد کمر و گرده مفید و ادرار بول
حیض و آشامیدن مسحوق آن با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملحم جراحات
تازه و الادرام ولتبود ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سمی بدنه ساعیه سموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر
سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا شش درم بدل آن بوزن آن اسقیلیوس نصف آن سلیخه و باید که در هوا گرم
گرم و ادویه حاره و امثال استعمال ننمایند آنچه در بنگاله میشود دو گکروندها نامند در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد **کمثری** بضم کاف و فتح
میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده نیز ضبط است لغت عربیست بیونانی اوفیون و اقفوس و اقوس نیز و بهندی ناشپاتی

ابیدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی ست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین مایل بترشی و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سرد بهتر از گرمسیر میشود و هر چند بلد سردتر باشد لطیفتر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف بسکری ست و نظری و تیمانی و غیرها و هر یک ازین انواع در هر بلدی و شهری و جائیکه میشود بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آنرا که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذت است و پوست آن نرم و نازک و سبز مایل بزردی شاه امرود نامند و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه ست و این در بلاد دامغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده و فی الجمله صراحی شکل و در بار ترا و صعتر و قریبان ست آنرا حسینی نامند و این در آنقدر بیجا و بهدا خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است بلیکه منقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی و در اوصاف مذکور و لطافت از آن بیرد و کمتر نظری نامند و این در اکثر بلاد هم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس ماضی صفوی رحمة الله علیه نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و قسم دیگر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک رطوبت ست و پوست آن اندک زرد و سرخ و در بغداد و خوش و شیراز بهی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد اعتدال ست و بهترین همه اقسام و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرگ معتدل نازک پوست است و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت ... و تخم همه اقسام شبیه بسیب بر ... لعاب ندارد **طبیعت** آن نضیج شیرین شاداب مطبوع شاه امرود معتدل مایل بحرارت و در دوم تر ... و همچنین قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر و بعضی مایل ببرودت **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل و جگر و با قوت قابضه و لطیفه و بهتر از تفاح ست در اکثر امور اعضاء الرأس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه صعود ابخره ست بدماغ و عصار ... و الغذا و مفرح و مقوی قلب و معده و امعا و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا و ... رافع سمیت فطر و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک است و خوردن آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن ملطف و مغثی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا با ... آن حابس اسهال چون بجذام آنرا بیاشامند و ذرور آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و ضماد آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب آن ... مناسب توتیا ست و ذرور آن مجفف قروح اعضا و مضرت بکمال آن رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص در محرور المزاجان قوی و اکثر مبرد ... و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بحالت نارسیده و آن مصلح آن زنجبیل پرورده است و باید که در خالی معده نخورند بلکه بعد از انحدار غذا و بالای آن آب ... خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با امراق طیور سبک لطیف بخورند **کمثری حامض** که کمثری چینی نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف است **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غثیان و حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ ... و صاحبان فالج و مبرود المزاج عصبی بمورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و گلقند ... و پختن آن بنجار آب و مشوی نمودن یعنی تحجیر کرده در آتش پختن و یا مربا نمودن بعسل و یا شکر و نارسیده و برشت آن بارد و یابس ... و قابض و مورث قولنج و حابس ... و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات **کمثری بری** درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب با عفوصت و رطوبت **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض ... سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات ... و ... گوشت ... سموم قطر ... چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و ... ترجیح آن قادر ... ازخوردن فطر و امثال آن ... رسیده ... مضر عصب و مورث قولنج

مسطح آن بعسل و ادویه حاره خوشبو است **کمثری جبلی** نیز نامند بری است و از آن سرد تر و خشک تر و قابض تر و تخم آن نافع است هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه [illegible]
میشود مخصوص باجابت ثمر آن کوچکتر و سخت تر و بخشونت و صلابت بعد پختن مانند کمثری شیرین با رنگ بسیار در جوف آن تخم بسیار و ثمر آن را گرفته در خاک دفن میکنند [illegible]
تخم آن منفصل شده بر آورده شسته تخم آن را جدا میکنند و آن را بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آن را بفارسی انگلک نامند و دانج ابرنج [illegible]
و در حرف الدال ذکر یافت از کوهستان زنگبور نیز ثمری شبیه بمرود جبلی می آورند مقدار البموی کلان تند بی بلد و آن را امرود بیری نامند و شراب کمثری جهت [illegible]
طبیعت و دفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری بی بیس مرتب نموده و بنشند کر آب کمثری بی بیس تنور خوب رسیده و نرم شده باشد گرفته [illegible]
کرده و شکر یا عسل آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی و رافع غثیان و دافع معده و دستور ترتیب ساختن آن تا [illegible]
رب و دیگر است **کمر زهره** بفتح کاف و میم و سکون را مهمله فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان [illegible]
برف نشین هم میرسد برگ آن شبیه ببرگ آس و هم متصل بعضی ببعضی شاخهای آن بسیار و مقدار دو وجب و زیاده و کم از آن و از زمین بلند میباشد و چون [illegible]
بشکنند شیر بسیاری از آن بر آید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن مانند لعوزیون زالندرا رسته و بیخ آن باشبیه بسیار و بر درخت آن کرمی مانند کرم ابریشم [illegible]
منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی نیز هم میرسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیه قاتل بعضی حیوانات و نبات آن [illegible]
قاتل هوام و عقارب **کمرک** بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنگه نامند **ماهیت** آن اسم ثمری است هندی طول آن بقدر نیم شبر [illegible]
و شکل آن شش پهلو و رنگ آن سبز و لبعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی [illegible]
بزرگ و اکثر سه لا در شاخهای باریک و برگهای اصل مشابه آن و سیوه تراز برگ اعلای آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده [illegible]
از شیرین آن **افعال و خواص** آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سایر افعال و خواص مانند [illegible]
بر بیاس است مقصر مبرد و ن مصلح آن جوارشات واد و یه حاره **کموت** بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تا و مثناة فوقانیه بلغت فرنگی [illegible]
یعنی صمغ درخت کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آن را کوت یا کتبا و غوتا منیا و بلغت انگلیش کمبوس و بلغت برنگالی نیز همین نامند و نزد عوام [illegible]
لعبان رلیوند است و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آن را با ساذج و کلن جبر نموده و بر حبی بقدر نخود [illegible]
از آن حب ساخته بحسب مراتب سنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت بلغت **کمون** بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون بلغت [illegible]
عربیت و یا معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و ببربری اسقفوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره [illegible]
ماهیت آن تخم نباتی است از زیره بار یکتر سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از بلاد بابل کوچکتر و برگ آن از سفید و سبز نیز [illegible]
در اکثر بلاد میشود و چهار قسم میباشد فارسی بنطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ میبود و دانه خوشبوی که بیونانی اسلیقون [illegible]
نامند یعنی ملوکی و فارسی آن زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازه و آن قسم فارسی تازه جدید آن [illegible]
هر یک قوی از بستانی و بدترین همه بنطی سفید است و مغشوش بکرد و یا معیار و فرق بخوشبوی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آن است [illegible]
و داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشق شبیه برگ [illegible]
و بر سر آن غنچهای کوچک بسته بر روی ساق و یا شش و نرم و در آن ثمر خیری باشد گاه و یا نخاله محیط تخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی است آن [illegible]
نباتیست و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلاف شبیه بقرن از دو جانب آن بسته و طعم آن تلخ [illegible]
و تحلیل که این نوع خیری باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم تر گرم و خشک [illegible]
گفته اند **افعال و خواص** آن مسخن ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضا و الرأس سعوط تقوع خیسانیده آن در سرکه و یا استشمام [illegible]
بر موزون نبی بدن حاد لیس بحاف و نشو آب منقوع آن از چشم قاطع خون آن جالی غشا و درد حجه چشم و حرفه و کمند الام حصوصا که از ریت [illegible]

آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و لطوخ کشته آن و نافع لیقاق چشم و با سفیدای تخم مرغ جهت ورم حار و مشمشه لطبیخ آن مسکن ثرلات و درد دندان
خصوصاً با سرکه و امثال آن اعضا البعض آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر النفس و ضیق النفس الانتصابی خفقان بارد و تقطیر البول و النفس آشامیدن
آن جهت تقویت معده و امعا و کبد گرده و تحریک شهوت باه و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و منفعت ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوصاً بریان نموده
آن در رفع امر و مدر بول و حیض و دافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن با سرکه پرورده خشک
نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و فحم و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده و قوی الاثر و حقنه طبیخ آن
محلل ریاح و نفخ معا و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض ضماد آن با زیت محلل ورم طحال و للسموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الارض
ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین و القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها ریز نمایند و الزقه جلای آن و با
عسل و امثال آن بهالی البشره مداومت با آشامیدن آن و با عرق آن باعث لاغری و زردی بدن و نحوهی چون آب بیره و یا بیرون مولود و حیض و لادت
گویند در مدت کمی سیوش در بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کثیرا و مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن نانخواه و نیم وزن آن و گویند بدل آن کرویا
و در مطعه و ریاح معرشا بادیه و بدل آن فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم گشنیز او وزیره جهت درد و ریاح
و طبیخ مرا حاسا پسیار نافع و چون با ادویه و شبت در داروهای در طبیخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون
نبطی در دوم گرم و خشک و ملین طبع و کرمانی قابض و کمون بری که شبیه شونیز است در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قویتر از بستانی ضماد العین عصاره
و صمغ آن جالی البصر و جالب سعه و داخل ادویه کادی و نفث شعر مقلب مینماید و چون لعوق نفث برای ما لند دیگر بر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زائل
گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشند نافع عصار الغذار و للنعق جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده
و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصاً با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده و للسموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن سوام
نافع الاورام و البثور ضماد آن با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل آن
حشیش آن مدر بول است دستور مه بر نمودن آن مشوف و دوا و جوارشات و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الکاف مع**
النون کندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و در آخر را بهملتین بلغت عربیت و گویند فارسی است و بیونانی قیقیه لیبانون و لبان بربا لیبانون و بربر و
سفیدرس و بهندی **ماهیت** آن علک و صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه برگ و تخم مورد و مایل بتلخی و منبت آن کوهستانها و
بلاد شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ می نمایند و از آن انچه مستدیر الشکل مایل بسرخی است کندر ذکر و انچه سفید و سست است انثی و تازه آن
که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد مدحرج و لوبستهای رقیق و با صمغکی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و انچه از غیر صناعت
مدور باشد و فاق کندر نامند و قوت آن تا مدت سال باقی میماند و بهترین آن تازه و نرم خالص ذکر است که ظاهر آن سفید و زرد و شکسته نشود و چون
شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ
و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر
صنوبر و با قشر صنوبر مینمایند و مستعمل از داخل و خارج سرد و اسهت و اکثر مستعمل قشار است و بهترین قشار آن محکم چسبنده تازه املس است
و طریق استعمال آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در
سرکه نخیسانند زیرا که تازگی آن میبرد و منکر میگردد و گفته اند در بعضی بلاد هند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک باقوتی و در رنگ بادنجان است **طبیعت**
آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و ملین
و مالح جراحات و آتش زان محرق دم عنصار الراس الصعد مقوی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و مجفف باغی و نفث الدم

و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات؛ نافع جهت صداع بارد ضماد آن با سعد و سکه و مقوی گشاینده آواز و رافع خفقان قرباً صحیح صرع رافع است
و سرفه مزمن و طولی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان شرباً و ضماد آن با انطرون و عسل جهت قروح رطبه و
رنگی لثه و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت ریح عارض در گوش و چون کمی از آن تازه در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب بر و نور صحیح جهت
زیادتی بلغم و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و بیرکننده آن و تحلیل خون منجمد در آن و بعد و حجت قرنیه و ظفره و سرطان و
سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت آن جهت صداع با عسل و از ورم آن جهت قروح خبیثه و دیه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض چشم است مخصوص
مزمن و قطور آن با خمر جهت درد گوش و ضماد آن با قیموليا و روغن گل جهت اورام حار پستان و داخل ادویه مشروبه و مقصبه رنگ کرده شود
آشامیدن آن با شکر جهت معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات و تسخین است و کان آن و جودت هضم و دفع ... و در رئه و استفراغ و ترف الدم
و بواسیر و رحم و آشامیدن مقدار آن با وزن آن انجدان جهت زحیر بلغمی نافع و شیاف آن قیله سرشته آن بشیر در مقعده نافع اختشار و حرکه آن
جهت الاورام و ... ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان مخصوصاً در ایام نفاس و داخل ادویه ... الدم
کرده میشود و با سرکه و زفت جهت وجعی که به یونانی مرسیقیا نامند و آن احساس فتق موردی است بر بدن و از مقعد تا آخر است و جهت قلع ...
نیز یونانی مرسیقیا نامند و آن احساس قطار موری است بر عضو و با عسل جهت داحس و با زفت جهت شقاق و غسل القروح و الجروح جهت ...
و اندمال جراحات عمیقه مخصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و نثار قروح خبیثه و با بیه جهت ... و با بیه خنزیر جهت قروح
آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و اوجاع مفاصل با روغن گل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده با
با روغن کنجد جهت تحلیل صلابت ... آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی مخصوصاً با جوز بوا ...
مالیخولیا سوداوی است مقدار شربت آن ... مضر آن ... محرق خون و بلغم ... و مورث جنون و ...
و شکر مقدار زیاده از آن ... مصلح آن ... در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص**
آن در کمال قوت قبض و تجفیف ... جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد ... و تقویت معده و رافع ...
جهت قرحه امعا و ضماد آن ... عسل القروح و الجروح منقی قروح و تجفیف ...
و جالی آثار ... مقدار شربت آن ... مصلح آن ... نیز خشک ...
... **افعال و خواص** آن منقح و جالی ... ضعیف ... دخان ...
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مسکن اوجاع ... گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن ... گوشت ...
... دخان ... معجون آن ... کبیر مذکور شد **کندر رومی** بضم کاف و سکون نون و ضم دال ...
ماهیت آن نباتی است شبیه بنبات زردک و از مانند برگ آن ... **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک
افعال و خواص آن ... در اکثر افعال قائم مقام کندر است **کندش** بضم کاف و سکون نون و ضم دال ...
... کندش نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتی است شبیه ... برگ آن مائل بسبزی و سفیدی ...
... ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تند بوی و در سرطان ... قوت آن تا مدت ... سال باقی ...
... بهترین آن تازه تند بوی ... **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص** آن ...
قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن ... اعضاء الراس ... آن ... روغن ... مفتح سده ... تحلیل ریاح ...
و اخلاط غلیظه ... آنها ... و ... و سکوت نیز رافع چشم ...

بی و مصاف کنند و ادا و باعث حدت شیر و برنج ... سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیافات ... و مغشوش ... شاید که آن را در
بنفشه و یا او بدان مناسب و بگیرد در گوش جای او و سامع و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و گرمی و ریاح حادث از برودت و رطوبت گشتن کرم آن ...
سعوط و غطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده و رطوبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند از
استعمال آن در معین امتلائی و فصول حاره و ابدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و لب است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نیابد
تدبیر آن استنشاق روغن بنفشه و ترخوردن سرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است عصارهٔ الصدر و قی کردن با آن جهت عسر النفس و ربو و اعضاء النفس
آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه دوشیده و روغن بنجه معتق قوی مسهل و محلل و استطلاق امعاء و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین
میت مجرب و بغایت حصاة قوی الاثر و نخن الحشاء با نجیکبیر و جاوشیر جهت تنقیه سوداء و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقاء و ترفا
و طحال الارنبیه ضماد آن با عسل جهت کلف و بهق و برص و خصوصا اسود آن ضماد آن با موزان آن از نیج و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه
الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیده آن با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش و ضماد اصل آن آشامیدن و طلا کردن آن
جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و مقدریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کثیرا و شیر تازه دوشیده مقدار شربت آن جهت قی کردن از یک دانگ تا دو دانگ
با شیر تازه دوشیده جهت سبرز و یرقان و امثال آن از یک دانگ تا نیم قیراط و اولی اجتناب آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان در فصل گرما و در ...
آن کشنده و در حال العروض خناق و بسیاری تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعاء و مداوای آن قی فرمودن با شیر و روغن بنفشه و قویه که از آن تخم
حنظل با شیر و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل و وجع شدید
در معده بهم رسد کنگر زد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را و مهمله و زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی ... و تراب القی نیز نامند ماهیت
آن صمغ حرشف است که بفارسی کنگر نامند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مقی و بلغم صفرا آسانی چون با ... بیاشامند و یا با عسل و ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یک درم تا دو درم بدل آن جوز القی در قی و در غیر آن دارشیشعان است کنگهی بفتح کاف
و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر هیمزه و یا و کنگهیه نیز نامند لغت هندی است بفارسی درخت شانه نامند بجهت آنکه شباهت ثمر آن بشانه ...
... و بعضی گفته شونیز است لیکن شاید غیر آن هر دو باشد ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتیست بقدر یک قامت و زیاده بر آن شاخهای
پراگنده و بعضی بر شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه برگ گشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن تر و تخم آن صلب و بر سر شاخها
آن گلی کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک بر سر آنها دانهای زرد ریزه و تارهای سبز نیز و تخم آن در غلافی ... بقدر نخود ...
... و چهار تا ... آن ... و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک ... و سرآنها باریک طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن جهت امراض ... و اورام و ... و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری آن نافع و تخم آن ... ضماد برگ آن محلل
اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضاء و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب
در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی موثر و چون چند شاخه آن را بهم بسته و شیر را بجوش آورند و بعد از آن فرود آورده آن
شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه ماننده ... گردد کنلوس طیری بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طا و یای موحده و راء مهمله
و یای نسبت ماهیت آن بلغت طبرستان اسم نوعی کبیر زعرور است و ترکی ازکیل نامند و دوام این زیاده از آن طبیعت افعال و خواص
آن قویتر از زعرور صغیر و قابضتر و لذیذتر از آنست کنهال بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب فارسی است و بفارسی کونان نامند و بعضی
گفته اند بطی است بعضی آن را کونهان خوانند و لهذا ... آن را کنهان گفته ماهیت آن نباتی است ... کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه بر
... آن شبیه بود و شاخهای آن از سر یک ساق سطبر رسته و نرم تر از درخت ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص

آن دوم و بوئیدن آن مسحوق و تناول داشتن آن مسحوق بدل القسطین شده وسحق معده و کبد بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یک درم تا سه درم
از آن مورث و خم و فساد غذا تا مرار مضر مسهل مصلح آن طلوع الحروف عجیب الفعل است در گریزانیدن عقرب در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آن نمی‌رود و چون
برگ آن را بر عقرب بیاندازد در حال بمیرد **فصل الکاف مع الواو** کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و لام و الف
بتکابن و دیلم است و ابن بلیطار گفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومرثل گفته
نوعی از لفاح است **ماهیت** آن نباتی است برگهای آن شبیه برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو لفح و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و خار بر سر آن بسیار و
با طعم آن سعید صاحب تحفه گفته که آن غیر لفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ است در اطعمه **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول و تقطیر البول و در خراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده و رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا دو درم
و از بیخ آن تا مثقال نیم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در هر حالتیکه آن را قلع نماید و بهر قول تکلم نماید بسیار از آن
بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم مینماید و از مجربات است **کولنه** بفتح کاف و سکون واو و خفای نون و فتح لام و ها بلغت هندی
ماهیت آن ثمر درختی است شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم و بهار آن یعنی گل آن
و برگ آن نازک تر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن بر نگ نارنج و شیرین شاداب میگردد و خوشبو و خوش طعم و پوست آن نازکتر و ملس
و بقدر پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر و ثمر آن اکثر لست در بنگاله از کوهستان سلهت و رنگپور
در سبد ها بلد ولایت قلعه اندی آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و اعلی میشود و در بعضی بلاد دکن از ممالک اورنگ آباد و برهانپور و شاه جهان آباد و اکبر آباد و غیرهم
لکهنو که رنگتره نامند و نواح آن بلد ولایت قلعه اندی می‌آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و اعلی میشود و در ممالک هند نیز میشود لیکن بخوبی آن دو جا نمی‌شود و در مکان
و در ممالک پرتگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال بهم میرسد بخلاف آنکه و غیرها از بعض شهرهای ممالک ایران و دکن و غیرها که موسم آن زمستان است
بجهت اختلاف آب و هوا و از دو سه ماه زیاده نمی‌ماند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص** آن مفرح قلب و دافع خفقان و تسکین حرارت و تشنگی
صفرا و تشنگی و مسکن و مقوی معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و بحلیل اورام و بوی آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی
میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر کمال رسیده را تمام با پوست و مغز و تخم نگاه دارند تا خشک شود و خشک گردد و بعد آن با آب سائیده بخورند
هر جی القدر و خوردن بزرگ شربتی از آن حیا و دب جهت دفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در بعضها بهم میرسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فادزهر
حیوانی و غیره از عوارض تریاقیت **کوهمو** بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها **ماهیت** آن بلغت اصفهانی نوعی از مرمی است که آن را کوهی
در شیر حل نمود و استعمال مینمایند **افعال و خواص** آن قریب بمرمی است که بفارسی آبکامه نامند و بتخفیف این کمتر از آن و مغز سفید و سرد و خشک است
و اکثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است **کویت** بفتح کاف و کسر واو و سکون یای مثناه تحتانیه و تا چهار نقطه فوقانیه هندی و کیتها
سوخته نیز آمده بجای واو و بلغت هندی است و در بنگاله کتبیل نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی شبیه ببیل و خرد تر و در کوچکی و پوست آن
سفید و رنگ ما کل بسبزی و خشن و مغز آن ترش با عفوصت و چون رسیده گردد میخوش شود و خوشبو و در دکن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه تخم بیل
و از آن کوچکتر و در بنگاله و نوع آن نیز مانند نوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کلان و برگ آن شبیه برگ بیل و از آن کوچکتر و برگ نیز
و تنگ و آن در طعم فی الجمله شبیه بشرخون و با عفوصت بسیار **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و قابض و مقوی
قلب و جگر و معده و کبد و احشاء و الفم نفع دهد و آن جهت خوشبو دهان و در دگلو و منع بروز آبله و جعبه در کام و زبان و گلو و نفع آن جهت نیستها
و اورام آن به ستوه رسیدن خشک آن عصاره الغذا بتقوی آنها و اسهال و اشامیدن افشرده آن با طعام جهت برانگیختن اشتها و دفع سموم و خوردن با زاین
دافع سم رتیلا و اگر دست بالید پوست خشک آن را ساییده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز سود دهد **فصل الکاف مع الهاء** کهربا بفتح کاف

وسکون ها و رای مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی است و یا معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی و یا مسطیس و بسریانی حمر با و برومی هیفیرس و به یونانی

گلیو ربعربی قرن الجبر و مصباح الروم نیز نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب و غیر آن آورند و درخت آن عظیم و اکثر از جای

مهمله مضمومه و سکون او و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و شمعی رومی آن بهتر است و علامت شفاف

براق طلائی رنگ و برگداز و چون بدست بمالند گرم گردد و از آن بوی آب لیمو آید و خورد کاه را بربايد و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رساننده

و وجه تسمیه آن بکهربا ازین جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و شمعی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از آن ضعیف تر و کاه در جوف آن کاه و سنگریزه و مگس

که در وقت چکیدن صمغ دران مانده منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نمود که مگسی دران مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی

ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربائی بود که بچه میموئی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ما تقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس

هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس باندک حرارتی

که از مالیدن بهم رساند جذب کاه می نماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس نرم و بوی آب لیمو از آن نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد و آنچه

و کهربا باصلابت و از آن بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطگی و از سندروس بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد

آب چشمه است در جزایر مغرب و غافقی گفته کهربا و سندروس است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی اندلس در سواحل بحر و در زیر

و بیشتر نزدیک بیخ روم و خراسان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود و در آنها قطعها صمغ شفاف و این بهتر از صنف مشرقی و علامت و قوت

از آنست در فعل و نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام بر آمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است

و منجمد شدن و کاه در اندرون قطعهای آن مگس و کاه دیده اند و سنگریزه ها یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگر دران

و چون اصلی آن درخت ذکر نمود و بیان سندروس در حرف سین مع النون گذشت **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول نیز گفته اند

افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع ترف الدم همه اعضای ظاهری و باطنی اعضاء و الرأس حابس رعاف و نزلات و مانع

رطوبات از دماغ بریه و داخل ادویه یمین کرده میشود و از ادویه نافعه نفث عضلات الصدر و حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال یا با ادویه

مناسبه دیگر و نیز حابس خونی که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان عارض از ضعف و مشارکت قلب بمعده و اعضاء

و لنفث حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد از ریه از انصباب بمعده و حابس ترف الدم مقعده و بواسیر و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقة البول

و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطگی جهت تقویت معده و در رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط دانه بواسیر القروح

و حرق النار و الکسور و غیرها و ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس الدم آنها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضاء و باسور و حابس قاطع

عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط

و گفته اند چون بوزن چهار شعیره از آن در طالع سرطان منقوش به صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع و کثرت بیاید الضعف و گویند کهربا بسیار

و اکثار آن مصدع و مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در الکحم

مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق کردن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرلی** بکسر کاف و خفای ها و سکون رای

مهمله و کسر لام و نون و یا لغت هندی است **ماهیت** آن درختی است هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کنهل و ثمر آن کوچک و طلائی

بقدر یک بند انگشت و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با قوت بسیار که بر دست و زبان و لب می چسپد **طبیعت** آن گرم در اول

و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی اعضاء و رافع ثقل سر و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط رابعه و دق و جهت سرفه

و تقویه مجاری بول و شهوت طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات میشود بهترین است از آنچه در بنگاله میشود و تیز در بعضی اماکن ثمر آن بدل

و برگ لفافه را لو میباشد و این بسیار کمیاب و در برنیا از مضافات صوبه بنگاله بکثرت و درخت آن موجود است استعمال سوده تخم آن با شیر دختران رافع حرارت چشم

و جالی و در شیشه کنند و حشیم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب بهوه اسفید **فصل الکاف مع الیاء** **کیاکو** بفتح کاف

و یای مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض جدیده می آورند و در بنگاله سنه ... سال می شود که بر منافع آن مطلع

گشته اند و آن چوبی است خوشبوی تنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مدور است و صف بعضها از بعض بسیار و از آن پیچیده

رفته که گویا رشتهای بعضی بر روی بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی لب ندارد و رائحه قوی تیز و بحیثیت قالب کوئی

سطح سینه و عرقهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کیپی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان رسنها و بردها و آلات فرنگ جهازات و اشیای ثقیل

و اثقال را بالا کشند و فرود می آورند در حمل و نقل اکثر از آن چوب ساخته از ارض جدیده می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر مغرب می فروشند و اطبا و ذاکران آن را

خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه و نو است و کهنه مدتها آب و هوا و آفتاب آن رسیده آن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن تا مدتی میماند **طبیعت** آن گرم

و خشک در دوم گرم تر در سوم خشک است **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و مسهل و ملطف اخلاط محرق و مخفف قوی و جهت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه مانند

مانند فالج و لقوه و خدر و جلوع و مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب است و در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی

و عشبه مغربیه قوی است لهذا افرنگان درین اوقات چوب چینی صرف و عشبه مغربیه تنهایی بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه با هم و تنهائی و یا با ادویه

مناسبه دیگر بطریق لعوق بیشتر بکار می برند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه نشنیده نشد و بهترین طرق استعمال آن که مکرر تجربه رسیده است که یک تولچه آن

و سبوس براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و پنج وزن هر دو عرق قندی در آتش بلکه سه آلتشه مند بخیسانند و در ظرف چینی در آن

چینی و سر آن را خوب بسد دنمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین بر هم نزنند و ... تا خوب گداخته و مستحیل گردد و هرچه آن

عرق تند تر باشد بهتر زود تر گداخته میگردد و لیس صاف نموده در شیشها کنند و سر آن را البته در جایی سر دنگاه دارند بلکه در ایام گرما میان ریگ گذارند شیشه را

نشکند و در رنگ این که خوب بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن است که چون قدری از آن را در پیاله کنند و بر آن

آب بریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب بهم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسطه و امراض ضعیفه از یک تولچه تا یک

و نیم تولچه روز و در امزجه امراض متوسط روزی دو تولچه تا بیست دیگر روز یا سی روز و در امزجه قویه و امراض شدیده دو تولچه تا دو نیم تولچه نهایت سه تولچه تا

چهل روز و نهایت پنجاه روز بنوشند لعوب الهند لعطیفه در عشره دوم و الاسوم لقدح بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود در خشکی می آورد

خشک میگردد و خشک ریشه می بندد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسب دیگر مانند عرق گاوزبان بیشاهتره و بادآورد

و امثال اینها بطریق لعوق چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که غذا در آن ایام چلاو بی نمک با شیر باشد و چیزی دیگر نخورند و بجای آب نیز شیر گرم

بیاشامند و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی با نان یا چلاو و پلاو نیز میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات

آن هر دو جماع و اکل حبوب بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز به دستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر

ذکر یافت چه در بین وجه لعید القراع و تحمیین باید که لعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و مضر نشود

و در فصل زمستان و در بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر و الله اعلم عند المؤلف **کیک واشه** بفتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف

و شین معجمه و بالعت تجهی است **ماهیت و افعال و خواص** آن گیاهی است که چون آن را او فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوعی نباتی است

که بوی آن از او قش مانند و تخم آن را چون سائیده بر فرش و رخوت پاشند کیک از آن بگریزد و دو قسم مذکور است **کیمیتی** بفتح کاف عجمی و سکون یای مثناة تحتانیه

و فتحهای نون و کسر تای مثناة فوقانیه و یالعت بنگالی است **ماهیت** آن نباتی است از قبیل نجم و بیاره منفرش بر زمین و بر مجاور خودمی پیچد و برگ آن شبیه

ببرگ انار و از آن باریکتر و سبز برگ آن و نیز گل آن برنگ گل کاسنی و کوچک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سعوط برگ خشک سوده

سوده آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع باب اللام و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است و آن فصل

اللام مع الالف

لادن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت آنرا بلغت گیلان نامند ماهیت آن رطوبت غلیظ چسبنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درختی بقدر درخت انار شبیه بدرخت دلب است و برگ آن عریض باهم متصل و زرقی صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن ماننده زیتون و درجوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درختان عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و بار یک بلند از برگ انار بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ نازک کوچک و لادن اصناف میباشد اجیاد از ساق و برگ آن اخذ نموده و شسته ملتصق و درکمال خوبی و بهترین اصناف است و آنرا لادن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن بر نبات آن چسپیده و از آن جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه برسم مراعی در حین چریدن چسپیده و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بلبق می نشیند و آنرا جمع نموده و اقراص ساخته باطراف میبرند و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چرای چسپیده از آنها اخذ مینمایند و تصفیه نموده و اقراص میسازند و باطراف میبرند و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبز بی عنبری است که سنگین و خالص و ریگ و خاک نداشته باشد و سیاه و قادسی آن زبون

طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند

افعال و خواص آن ملطف قوی و سخن مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب اندک قابض منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع ولهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند ضماد الراس طلای آن جهت درد سر و با روغن گل برای قروح الاطفال جهت حبس نزلات و سرفه ایشان داخل ادویه معالجه صداع ضربانی گرده میشود و تقطیر محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلای آن بر پیش سر حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء بخور آن با سیدن آن جهت سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس اسهال و مدر بول و شیر و مخرج جنین طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آن بیان حادث از ... و رفع صلابات آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن بتنهائی رافع صلابت رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بتنهائی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم منعقده در دان و تحلیل آن با روغن گل جهت سیح بارد و القروح والجروح طلای آن مدمل جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسد الزینة تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت رویدن موی و انبوهی و بسیاری و حفظ آن از سقوط نافع جهت آنکه بلطیف و غوص کننده در باطن عضو و منقی خلاط فاسد و جذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان اسباب مذکور است جهت قلع عضو و برص با شراب قلع آثار قرحه و آبله الا ورام والا وجاع ضماد آن با زیت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش جلد الهوام بخور آن گریزانند هوام خواص چون زن بعد از بول بخور آنرا بگیرد اگر در حال بازادرار بول آید قابل حمل خواهد بود والا فلا المضار مضر سل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لادن که یک اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون کهنه حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گدازند که قریب بقوام آن

در افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و روبانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن نهایت نافع است

لازورد

لازورد بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت** آن سنگی است که از کان شعر می آورند و بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطه های طلائی کبود و بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در آن رگهای خاک نباشد و آنچه با وصف مذکوره نباشد مغشوش است و مستعمل در طب غسل است و ماده تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بذهب است که طلا نگشته و بوست برآن غالب شده آنرا بدان رنگ لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش بر تیغ زنند و بریج وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در آن نمک حل کرده ده مثقال بقدر آن خاموش کرده و بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد میفروشند و بیخیش سنگ مرکستقیه ... در آن شب بگیرند و آن سرکه تا گرم شده دیگر در سرکه

گرفته نگهدارند در آتش ملایم موافق داده پس سرد کرده برآورده بجای لاجورد اصلی مصرف نمایند و فرق شناخت صلابت جوهر او صاف مذکور و بعد از کوفته
باشند با آنکه رنگ لاجورد اصلی مانند رنگ است بخلاف جعلی که نیز از رنگ جوهری مصنوع سازند و برنگ لاجوردی می آورند اند که بسنگ زدن جوهر آنهم سوده نشود و چون
خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد مغسول مستعمل در طب سنگی اصلی کاشغری است هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن الا مغسول آن
زیرا که قوت اسهال آن زیاده از مغسول است دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم
و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و فتاح و کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون
و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه مثل وهم و توحش بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب با درک قوت قابضه و در سایر افعال و تحجر مثل الراتج
الذهب و از آن هر دو ضعیفتر و یاقوت محرقه و حاده و مقرحه و لذاعه و معفنه اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و الخفقان
آن جهت مدمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی
و تسحیق آنها اعضاء الهند و الغذار و لنفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث
از قبل سودا و درد گرده و ادرار بول و حیض و التوت و فرزجه بعد از آن باگیدرم و بخور زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن مدر حیض و القروح و الجرح
والزنیه ذر و ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه جذام و حکه و جرب و ضماد و طلای آن با سرکه جهت تحجید موی و اسقاط و قلع ثآلیل و برص مضر فم معده مصلح آن
مصطکی با حاجات موجب کرب غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و عسل غسل و تقویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال با ادویه مناسبه
بدل آن حجر ارمنی است و لازاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل حبوب آن با سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعرین** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر را مهمله
و سکون یا مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شد **ماهیت** آن نباتی است شبیه بپای خرگوش لهذا ارنبی گویند و لعلی رجل الارنب و لاعینی
و بربری طرطبیس نامند منبت آن حراباً **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن چون با شراب بیاشامند شکم را بند نماید و با آب جهت حبس
صاحب سب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حاره است **لاعیه** بفتح لام و الف و کسر عین معجمه و فتح یا مثناة تحتانیه و ها در تنکابن سنتیج نامند **ماهیت**
آن نوعی از یتوعات است الی غایته تر از یتوعات دیگر و نبات آن بعینه قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور و زرد و رنگ گل آن زرد مائل بسرخی و بند
بعمل آن سست و اندک خوشبو و مگس عسل بر آن می نشیند و چرا امیکند و تخم آن شبیه بتخم خشخاش و چون نبات آنرا ببرند از آن رطوبتی لبنی برآید و آنرا
می نمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کثیرا جمع مینمایند مثل آن دهیهای کود **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم **افعال و خواص** لبن
آن قوی تر از سقمونیا و بالسمیت اعضاء الغذا مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مای صفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ بخته آن نیز جهت
استسقای زقی و اسهال مای صفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قوی تر از لبن آن لکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و اندا
شیر آن در غدیری که در آن ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب و کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و بعد سوختن برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن
خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن در مطبوخ تا نیم درم و از آن زیاده جایز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن
و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح دو لام و دو الف **ماهیت** آن گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه
زاد الله تعالی شرفا و کرامته می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و سحق و آشامیدن آن حابس سیلان خون و نحو
حصو ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد دست **لاله سرنگون نو ماهیت** آن اسم فارسی است
معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد **افعال و خواص** آن پیاز آنرا چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب فنا شود
طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لغمانی** بضم نون و سکون غین معجمه و فتح میم و الف و نون و یا نسبت **ماهیت** آن اسم فارسی بنا
برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخ آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی در جید

و برودت در روی آن شبیه با بریشم مطبوخ بسیار نرم و برگ او برگهای آن کشاده و ثمر آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار انگشت **طبیعت** آن گرم و تر
با رطوبت غالیه و حرارت قلیله **افعال و خواص** آن مفرح و مسکر و منوم و نشاط آن بجائی که مشتهی و هاضم و محرک باه و سرخ کننده رخسار مقدار شربت آن از
یک درم تا دو درم است **لامی** بفتح لام و الف و کسر میم و یا **ماهیت** آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه و امراض الاعضاء و المفاصل جهت ضعف
عصب و سستگی و کوفتگی اعضاء و اعیاء و بار آرد و مور و جهت تقویت اعضاء و سرعت حرکت اطفال نافع شربا و ضمادا الجروح و القروح و الاورام در زور و طلای آن جهت
التحاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریهه بدن و بخور آن معرق اعضاء و مصلح محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن یک درم و از دو یک تا نیم
[illegible] محرورین و مشایخ و عصب است **فصل اللام مع الباء الموحدة** **لبا** بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زک و فله و بترکی
اغوز و بهندی پیوسی نامند **ماهیت** آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن در رطل شیر غلیظ
گرداند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد قوی و نفاخ و مورث فواق
و قولنج و تولید حصاة مخصوص با شیرینی نخل و باعث [illegible] مصلح آن عسل و شیرینی است **لبخ** بفتح لام و باء و خاء معجمه **ماهیت** آن اسم عربی
درختی عظیم است و در صعید مصر کثیر الوجود شبیه به درخت چنار و برگ آن مایل به درازی و ثمر آن کوچک سبز و شبیه به رطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهت
طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سپستان دانسته اند
و [illegible] **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن منفع آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه
است که شکایت کرد یکی از انبیای علیهم السلام بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را بخائیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و از درون
آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب محلل اورام و [illegible] جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل برده و دخان
آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال [illegible] مصدع و خوردن مفرط آن موجب ثقل سامعه و کری است و در درخت آن
نوعی رتیلا بهم میرسد قاتل **لبلاب** بکسر لام و فتح نیز آمده و سکون باء و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا فربله و بیونانی [illegible] قسوس و بعربی عاشق
و علیق و حبل المساکین و عشقه و بلبوث و بشیرازی [illegible] نامند **ماهیت** آن نوعی از قسوس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر سفید و سیاه و مجموع آن
پیچان و [illegible] نامند و برگ آن شبیه به برگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه [illegible] و تخم آنرا سفید و آنرا حبل المساکین
و [illegible] نامند سیاه و آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و [illegible] سیاه و آنرا [illegible] و صغیر آن
تمام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ [illegible] و گل کوچک و تخم آن در غلاف سیاه مایل به سبزی و قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر
و صغیر شیر دار **طبیعت کبیر** آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته **افعال و خواص** آن مفتح و محلل
و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آب آن [illegible] اعضاء الرأس
و سدد و النزلة و لتنقیه سعوط عصاره آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش
گذاشتن جهت درد گوش و طلای [illegible] آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت
سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج عارض از خلط حار و مسهل صفرای سوخته با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشا و قرحه ریه و سعال و [illegible] با روغن
بادام بجوشانند و [illegible] از گل آن جهت قرحه امعاء و ضماد برگ تازه آن جهت اورام [illegible] که با سرکه پخته باشند و گل قسم [illegible] ثمر آنرا
آشامیده و فرزجه نمودن [illegible] و بخور آن بعد از طهر رافع حمل و حمول ساخته و برگ آن با عسل [illegible] و آب افشرده آن رافع بد بوی رحم و [illegible] المفاصل و
الاورام و القروح و الجروح و حرق النار و طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منضج و [illegible] کننده دمامیل [illegible]

ضماد برگ تازهٔ مطبوخ آن در روغن با محلل اورام و مسکن وجع و دافع اعیا و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عفینه و سوختگی آتش و ضماد عصارهٔ آن با موم و روغن جهت سوختگی آتش و بد ستور ضماد برگ قسم سیاه آن جهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم لی غیر مطبوخ آن جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش از نیز حصه سیاه آن سیاه کند موی را قسم اخیر لی ثمر آن شدید الحرارت و حدت و شرب آن موی کشند و شبیه بالسموم ضماد برگ قسم لی ثمر آن با شراب جهت گزیدن مار نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت الذ از مایل است نیاب است مسمی نزد اهل مغرب بحجیه و نزد اهل یونان الطوال است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت درد سینه و سرفه و ببرزه و قولنج و زحیرهای فرسنه و ربیع و ربع رطل از آب آن با دو درم مفرد قاطع ترف الدم همه اعضا الجرح و القروح ضماد تازه و آن جهت التیام و مبادهٔ جراحات و خشک آن نخیف ناشف قروح و دافع قروح خبیثه لمضا از اقسام لبلاب مغز عصب بهم و مثانه مقطع آن نبات با نیع حمل و قاطع مقدار شربت از آب آن از یک دقیقه تا سی درم با نبات لی آنکه بجوشانند لبلاب صغیر **طبیعت** آن قریب بکبیر و مرکب القوی **افعال و خواص** آن محلل و قابض و مسهل مفتح سفر السبب جنگه دارد و سلیم از سایر اقسام اعضا آنکه و غیرها رافع قیام مرعه که با یبوست الطبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل احشا و تفتیح سدد و اکثر بها عصاره آن مسهل و الادهام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل با بیست درم نبات بدل آن برگ خطمی و خیار شنبر لبن **بهیئج** لام و با و نون کنیت معروف لبنا ربسی شیر و بترکی شو و بهندی دود و بنامند **ماهیت** آن معروف است و آن مرکب از سه جزو است ماییت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری **طبیعت** آن در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در جاسئیت ابدان نیز و شیر هر حیوانی بالفراد و جداجدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و لعد از این امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان مینماید و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد الیق تغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است الیق برای تغذیه اطفال از غیر آن از شیر حیوانات دیگر و مایل باعتدال است از امور دیگر ملحقات مذکوره و لعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر لعد از آنها و لعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته گفته اند اعدال از اغذیه است و شیر الاغ و اسپ و گورخر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی از اندر حیوانات مذکوره و انها برای تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و بحسب آن از صلابت و رخاوت و فصل و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هرگاه تعلیف تعلیفها تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد از علفهای خشک ایام گرما و خشکی میباشد و مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نماید شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از اغذیه ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز مستدل میگردد و شیر حیوان سفید رنگ سخت تر میگردد از غیر آن **طبیعت** اجزای آن **ماهیت** آن در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود و لس باید که چون خواهند بنوشند گرم نموده بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است از برای اطفال لعد شیر زنان و در غیر اطفال و طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و لعد از آن گوشت و تخم مرغ نیم برشت و هر چه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و هر چه مائیت بر آن غالب مفتح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در نوشیدن آن بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جایز نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی از طعم و رائحهٔ غریب جید المرعی است لمضار اکثار آن مورث تبها و تولید سپش و قروح و جرب و حکه و رعشه و اورام ردیه و دمامیل و ماشرا و امثال اینها مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت صاحب اورام باطنیه مضر و جهت اعضا و اورام عصبانیه خصوصا ملیخه نیز هر روز پیهم خوردن آن مضر و جهت دسومت سریع الاستحاله بعفونت و صفرا و خلط غالب فساد و در اکثار آن صاحب معده ضعیفه با خون منضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس و معتادین با افیون بمقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تلبیس جهال اقوی و جمیع آنها حامض و مالح و با گوشت و سفیده مرغ و ماهی و ترب و پیاز و سبزیهای تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد بالای

و بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مفسد آن و باعث اختلاط فاسده در بدن و امتلاء مهلک گفته‌اند و بدستور با شیر حیوانات اهلی کثیر الدسومت

و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن مطلقا مرکب القوی با غلبهٔ حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص** آن مجموع شیر

حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته‌اند موافق امزجهٔ حاره و یابسه هرگاه صفرا در معده نباشد و قطور آن جهت

اکثر امراض عین خواه تنهائی و یا با شیافات و ادویهٔ مناسبه و طلاء اقسام آن موافق ورم مقعده و در داء آن و قرحه مثانه و داء الرحم و ورم حار و جرح خطر

و رطوبات جبلیه و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر و سموم مار و زهر سموم قتاله و شراب ارب بحری و شوکران و بنگ و ذراریح و ارنب بحری و خانقیا

و خربق و خانق الذئب و غیر جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و امثال اینها نافع و سست از زینه و طلای آن جالی آثار قلیعه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصا با شکر

فربه کننده بدن خصوصا شیر برنج و غرل آن چه تخصیص مزاج حار و بالجمله طلای با انجبین جالی کلف و آثار جلد و آشامیدن آن بر الاورام و البثور آشامیدن با انجبین بابلیه

جرب بلغمی نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن باعث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن

باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر این دو سه شیر خصوص بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب سرد

خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب بر دو شیر بماند بعضی ادویه بعد از سرد شدن بنوشند و نیز بهر شیر را العجلا از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی

چهار ساعت گفته‌اند خوردن آن را بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده

و یا قریب به انقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز بد و در اواخر نافع گفته‌اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ و لاغری و ضعف

بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با موزون آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند **لبن الاتان**

بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست و بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است و مائیت

آن غالب بلعابیت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا **طبیعت** آن ابرد و ارطب همه شیرهاست تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان

صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد **افعال و خواص** آن بسیار سرد و مرطب و مفرح

و جالی و منضج و مقوی قلب حار و بطی الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجهٔ حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد و اعضای الراس سعوطا و قطور آن در چشم

و گوش و یا قوتی جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی و صداع حار بسبب امراض حاره یا بالسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش

چشم و دمعه و سلاق و ظفره و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضهٔ مرغ و روغن گل جهت ظفره و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره که پارچه کرباسی پاکیزه را

بدان تر کرده بر پیشانی سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و

لوزتین و تقویت لثه و درد دندان تنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و در حین تحلیل آن اقوی و جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و صندل

و ورم سوداوی حار و ق عضلات الصدر و حمیات و القذف و نفث و آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره

و نزلات حاره و عسر النفس و التهابات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ بجابات صمغ عربی و امثال اینها و ترف الدم

و سینه و جراحت امعاء و رحم خصوص با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقة البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه مجاری

آن و بدستور زرق آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مذکوره و سموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حاره

ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و مصر سرد و دین و مرطوبین و در سر با رود و دوار و طنین خصوصا بر آن خوابیدن و هیج قواق و جنابی و خالی مصلح

ک تکمیلین مثقال آن شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال اینها و تعلیف آن با اشیای مناسبه لائقه بهر علت

بهترست مثلا برای نفث الدم و سل و دق برگ تشنیز تر و تازه و برگ خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جو خیسانیده و مانند آن

اینها و جهت جلاء و تحلیل و تنقیه سده کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا

۵۵۵

ویا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین اکبر مفصل و در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت **لبن الاسد** بفتح الف و سین و دال … شیر شیر
است و بهندی باگهه کا دوده نامند **طبیعت** آن در کمال گرمی و حدت **افعال و خواص** آن در غایت جلا و نفوذ و دادار است **لبن البقر** بفتح
موحده و قاف و را مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند **ماهیت** آن معروف است و درین اجزای ثلثه از دسمیت و جبنیت و مائیت
نسبت البان دیگر بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز هرچند بالذات دسمیت بران غالب و غلیظ تر شیرهاست سوای شیر گاومیش
که دسمیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که تعلیف به نباتات و گیاهای جیده یافته …
القوام سفید صافی شیرین خالی از طعم و رائحه غریبه **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن … و جالی …
الهضم و کثیر الغذا اعضاء الراس آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان …
و وسواس و نیکو کننده رنگ رخسار و امراض جلد … و قصور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج … آن صحت یا …
و باثر … جهت ناخنه و سبل و شرناق اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس …
و قرحه ریه و سل … باشد و … مفید و ملین طبع و مولد منی و باهی و … و خوردن شیر برنج رقیق … ملین طبع و قولنج
یابس … و زحیر … نافع و شیر آهن تاب یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین …
ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ … و یکدرم نبات نرم سوده … المفاصل و الاورام و طلای آن
با سفیداب قلعی جهت … اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و … و جذام و مالیدن شیر برنج بسر اقرع …
… آن … باشد باعث نرمی … باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد آب گرم …
سر تراشی … با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنهاست …
… نافع … هر نوع سم و ادویه قتاله … باشد نباتی یا حیوانی … مانند روغن گاو و …
آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخسار و با … جهت فربهی گردد …
و تقویت باه … مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل در ریش و سر و سریع الاستحاله بخلط …
بر معده مصلح آن شکر و عسل … هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق گردد
مداوای آن قی کردن … و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و … و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیرمایه تا مقدار …
شمرده اند و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سوداست و شیر گاو سیاه دافع صفراست و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط **لبن**
جاموش بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و شین معجمه معرب گاومیش است یعنی گاومیش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بران
غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب صفراست چون شیر را با چوب گیاه … دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد …
… را نافع است **لبن الخفافیش** بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه … شیر اسد است **لبن الخنزیر** بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون
… و را مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن … بعضی …
و دق نافع و مورث برص و … است **لبن الرماک** بفتح را مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند **ماهیت**
آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بیان شروط و جبنیت آن کمتر **طبیعت** آن گرم و تر از شیرهای دیگر **افعال و خواص** آن
خالی … و نفخ … الغذاء و النفس آشامیدن آن محرک شهوت باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض و … حادث از حرارت
و یبوست و حقنه کردن با گرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن … بعد از طهر معین بر حمل … و آشامیدن ترش کرده آن که قمز نامند …

افعال مذکوره قویتر دانسته اند وجهت استسقا و بعض انواع دق لبن الظبا مذکور در لبن الاتان آمیخته در لبن اللقاح باز لطیف‌تر از آن برزبانند و غیر آن از شیرهای چارپا
و باره و ملطف منضجه نیز مفید الخواص گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن باطفالیکه آبله بر نیاورده باشند بخورانند دران سال آبله بر نیاورند
و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند **لبن الضان** بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند
ماهیت آن معروف و بران دهنیت و جبنیت غالب غلیظتر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه لشبر و طبد کو سابست **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و**
خواص آن مقوی جوهر دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریاح و امعا و نفث الدم و ترزحر و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و حجاج و تدارک آن بمقو
و باره و دهن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب بود و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف
و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم و دهنیت آن
بسبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیگردد و لهذا **طبیعت** آن گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص** آن جالی و منضج و محلل صلابات
و آماس و مفتح سدد آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن باشکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و دفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه
و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را نیز نافع اما بعد استحکام علت و جمع مای اصفر قبل از آن جهت علل طحالی و بواسیر و ادرار بول و حیض
باه را بر انگیزاند و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زرد آب باشد نافع و باید بتدریج از ده اوقیه شروع نمایند تا بیکرطل رسانند و بیشتر زیاده نکنند و قبل از استعمال
در ایام استعمال تلطیف مزاج نمایند و گلقند و کشمش و دم نیز مثال آنها نموده باشند و بانچه در شکر و عشر جهت استسقای گرم و باشکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه
و اشتهای طعام و دوا و اورام صلبه بارد و عضوهای مناسبه محلله مانند دهن بید انجیر و اذاردین و بادام تلخ و پسته و مثال آنها و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و مطفی اخلاط
از معده و احشاء و جوف است بنسبت با البان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که باید که بیاشامند آنرا در اول روز یا در امسیکه آنرا استسقا است مگر بعد
از استحکام ماده ورم اگر با آن تپ نباشد و الا جایز نیست در هیچ وقت زیرا که تب البان ... تمام دارند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آن بدل از آن
امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن آن و مانند آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد **لبن المعز** بفتح میم
سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است مائیت بران غالب و جزو دیگر گفته اند جبنیت آن
طبیعت آن مائل بحرارت و گفته اند بارد در اول و مرطوبت بران غالب تا دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است **افعال و خواص** آن ملطف و جالی
صداع الراس آشامیدن آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لبها و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با سنون فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده مضمضه نموده
و قطور آن در بینی و گوش تر جهت ترطیب دماغ و رفع حبس بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر پیشانی گذارند نیز جهت ترطیب دماغ
و رفع حبس بیخوابی نافع و آشامیدن آن نیز جهت الصدر و آنچه از آشامیدن آن با کثیرا و صمغ عربی و یا با گل مغسول جهت نفث الدم و سرفه و سل و قرحه ریه
و نزف الدم سائر عضوهای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال و هر یک از آنها نیم درم تا یکدرم باشد بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با کتیرا و نشاسته
تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس با صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده
گرم گرم و سرد نباشد و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از سرخ بهتر از الوان دیگر است و بعضی گرم گرم آن با بلیلج لطیف و ریگ
و جهت قرحه مثانه و تقویت باه تدارک ضرر جماع و سوق الشهار حادث از گرمی و بس سائر افعال مانند شیر گاو است و از آن لطیف‌تر سبب بردن و مرطوب
و نفاخ و باعث جشاء و هیجان قواق و امثال آنها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفرای محترق و امراض صفراوی
محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین نیز ذکر یافت
و با افتیمون مائیت آن زائل میگردد و بجای اسهال شکم را حبس مینماید و آشامیدن آن با آب خبه که خاکستری شفتر نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا
از ده یا پانزده مثقال آن باشد و چهار مثقال آب و یکدرم خبه نسک شو نمود و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر افزایند

بر هریک آب و شربت بقدر آنچه تا هر مقدار که موافقت نماید و در معده گران نباشد و خلل در هضم و تنقیح نماید و در هنگام استسقاء و عدم احتیاج [illegible]

جهت ترطیب بدن حار و حاده در انتهای حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و [illegible]

[illegible] در شیر [illegible] محلل منضج و منفجر کننده اورام و دمامیل و بثور است و با اضافه تخم [illegible] گویند اقوی گویند مضر [illegible] است مصلح آن [illegible]

[illegible] بفتح سین مهمله و الف [illegible] و بفارسی شیر زنان نامند ماهیت آن معروف و الطف است از شیرها و موافق ترین سائر شیرها است [illegible]

و امراض حار و حاده [illegible] و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن

و درین نیز طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر افعال و خواص آن جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع [illegible] و رمد و قروح [illegible]

و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع [illegible] آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تنقیح سینه [illegible] و در سل و دق [illegible]

و سرفه یبسی و نفث الدم و ترف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی [illegible]

و سهر امثال اینها و بعد سعوط [illegible] آن بر سر [illegible] که خرقه بدان تر کرده [illegible] گرم کرده [illegible] و قطور آن در چشم جهت رمد حار

[illegible] و رفع خشونت پلک آن و [illegible] جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن [illegible] شربت آن [illegible]

تا [illegible] که گرم [illegible] باشد [illegible] اگر از پستان توانند [illegible] بهتر است زیرا که بسبب [illegible] فاسد میگردد [illegible]

[illegible] گفته اند چون زن حامله [illegible] شیر [illegible] اگر [illegible] و یا در زیر آن بماند آن زن دختر حامله است و اگر [illegible]

و بهترین شیر زنان و سائر الالبان آنست که چون بر روی ناخن ریزند جمع گردد و [illegible] و با اعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در

قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو هر دو گرم و ترند از مادیان که لبن الرماک [illegible]

لطیف تر از آن و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست [illegible] و ترکی جغرات نامند [illegible]

آن [illegible] است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن در دوم سرد و تر هر چند ترش تر و رقیق تر باشد سردتر

[illegible] **افعال و خواص** آن مرطب و مسکن تشنگی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن [illegible] نامند [illegible] در سائر افعال

قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمة مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی المضار مضر [illegible] سرد و کثیف [illegible] مولد خلط خام [illegible]

[illegible] مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت [illegible] بالای آنرا بر سر [illegible]

[illegible] مقام روغن تخم کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر [illegible] فرفیون [illegible]

[illegible] و دیگران گفته اند چیزی است شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک [illegible] **افعال**

و خواص آن از سموم قتاله [illegible] آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک [illegible] تدبیر آن [illegible]

آن محلل اورام صلبه است [illegible] **لبن الیتوعات** بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة

فوقانیه **ماهیت** آن شیر نباتات شیردار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص** آن مجموع آن از سموم [illegible]

قوی [illegible] و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور شده و میشود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد [illegible]

[illegible] مانند [illegible] خورده است و مذکور شد **فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیة** لشکوچ [illegible] بفتح لام و سکون [illegible]

هندی [illegible] کاف [illegible] **ماهیت** آن ثمر درختی است در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت آن بقدر درخت آلو و نیاله و برگ آن شبیه

آلو و نیاله و ثمر آن خوشه دارد و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچکی و نیاله و سفید رنگ طعم آن در خامی ترش [illegible] رسیده [illegible]

میگردد و در جوف بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه بدانهای [illegible] و در جوف دانهای آن تخمی [illegible]

طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

فصل اللام مع الجیم لجالو بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو لغت هندی است ماهیت آن گیاهی است که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید

و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه و باریک شبیه ببرگ ام غیلان

و از آن ریزه‌تر و قسم دوم مائی که در کنار آب و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم آنست

که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست از آن کشند و از آن دور نمایند بعد از اندک زمانی از هم باز میگردند

بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل هند و باصطلاح خود آنرا از رسایین میدانند طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن محلل

و حابس و منضج و مفتح و جهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه شربا نافع و ضماد آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب

در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی بکهیه نچهتر نامند و بروند بر کنار غدیری که در آنجا گیاه لجالو باشد اولا غسل بکنند و قدری شیرینی القند نمایند

و بخور بسوزند و بسم الله خوانند و مقل ازرق مایه و حب سرشف پس آن گیاه را از ریشه بر کنند و بجوی که سایه آنکس بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن

منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این نسخه را هفت مرتبه بر آن خوانند و بنوشند نسخه این است بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ... هر هفته بر روز ... بخورند در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد

و در هفته دوم بواسیر و برقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند اینها بر طرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله از منافع آن

قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان فصل اللام مع الحاء المهملة لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده و بفارسی

گوشت و بهندی ماس نامند ماهیت آن معروف منعقد از خون است و قابل انعقاد آن حرارت فاعله و در بدن حیوان برای حشو و فاصله و حائل بودن

میان اعضاء و عروق و اوتار و غیرها و استخوانها حافظ و مانع بودن اینها از التوا در حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای تربیت اعصاب و عروق و غیرها

و حسن منظر و نیکوئی هیئات و شکل و غیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود

مذکور شده و میشود و انشاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر مینماید باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت میزان غالب

پس انسب اغذیه برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدرکه بدان نا چار است و تحلیل

نباتات تا آنرا شبیه مغتذی نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و انعقاد و تشبیه و تغذیه و ادخال در حیوانات با قل این افعال ما یحتاج است مثلا در

اینجا هیچ فعلی کافی است که تفریق و تغذیه آن بهضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در سفید طیور تنها فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز است بلکه

و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم سید و بهترین سایر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مؤخر آن

مانند ران و نشیب تازه و گرده و بره و دیگر گوشت فربه بهتر از لاغر و جامد خشک است و لطیف الغذا و آنچه نرم تر و اطیب باشد بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج

فربه است و از فربه لطیفه صاحب مرغ و سکون آرام و بهترین حیوانات بره و گوسفند است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله و بکسال و گاو

و گاومیش و شتر و بعد از آن بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بزکوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان

ابلق و چرنده بهتر و الطف از محبوس و معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبک‌تر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید لطیف الهضم و سریع الاستحاله و تعفن و فساد و

گوشت سرخ دور از فساد و تعفن و سریع الهضم و بطیء در بدن و روز بهتر از بائت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا و بسیار زبون و مولد خلط ردی

و لحم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و گوشت جدی و احمل فضول است از غیر آن و لحم حیوانات بری از برای طبعی مزاجان

و صاحبان فالج و استسقا و کسانیکه سده و درد سر بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه و آب غوره و امثال آن و برای محرورین که مزاج آن

ملتهب باشد بهتر آنرا با مری و زیت بخورند و گوشت عضوهای حیوانات مولد بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم و تر و قریب بحیوان خشک

ماهیت آن معروف

٥٥٩

وسمین وگوشت طفلی بارد رطب لزج وگوشت نیجه ردی ضعیف الغذا مصلح آن مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک وپیاز وفلفل وزنجبیل ودارچینی ودوفلفل

وسیل بواو بیرد وامثال اینهاست ومصلح گوشتهای گرم وخشک سرکه وآب غوره ودر روغن دگوشتهای گرم وتر گشنیز وسماق وامثال اینهاست وگوشت

گرده آن عصب ناپسند لذیذ خصوص گوشت سینه وپستان بسبب آمیختن شیر دران وگوشت زبان لذیذ سریع الهضم وگوشت حیوان وحشی وحمار الوحش گرم وخشک

در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل الی البرودت ودر فصول زمستان خوردن آن وامثال آن بهتر وگفته اند قلیل الهضم ردی الکیموس وگوشت کبابش بجهت

دیر پخته شدن باشد نافع وگوشت ارنب گرم وخشک وگوشت بریان کرده آن جهت قرحه ریه مفید وگوشت قنفذ بسیار تر است وگوشت خرگوش گرم

ار بعه ونفخ وبطی الهضم دطین شکم وقلیل الغذا ورد یست سریع الاستحاله بجهت خاصیت صفرا وگوشت گاو زیاده کثیر الغذا غلیظ سوداوی ومولد امراض سوداویه خشک

در گوشت بز وگوشت جوان آن سریع الهضم تر وبهترین آن گوشت بچه گاو ماده وبهترین اوقات خوردن آن فصل بهار واول تابستان وپوست

مهر گفته رقیق است چون درحین طبخ دران اندازند وهمچنین در هر گوشت صلب که زود مهرا گردد واکثر گوشت گاو مولد بهق وامراض سوداوی وگوشت

باسرا واجتنابش از گوشت بز دیگر بعقد وقلیل الشحم وبالیس الجوهر وقلیل الغذا ردی وگوشت حیوانات صید گرم وخشک ومولد خون غلیظ سوداوی وبهترین

آنها گوشت آهوست وگوشت سباع وذوات المخالب همه آنها ردی اجتناب باید از آنها وگوشت جانان معتدل در رطوبت ویبوست سریع الهضم مولد

خون جید وجهت محرور المزاج نافع وگوشت جوزه یعنی بچه شتر بسیار گرم وخشک مولد خلط غلیظ وجهت اصحاب ریاضت شدید وسوق الشتاء در آخر خصیان نافع وگوشت

شتر یعنی گوشت گربه گرم وتر وگوشت یربوع سرد است منسج گرده وجهت درد پشت وبواسیر مفید وگوشت الخیل یعنی گوشت اسپ مانند گوشت شتر محلل است وجهت

اصحاب که در ریاضت شدید باشند نافع ومولد سودا وازطیور متوسطه که قریب مرغ خانگی باشند مانند کبک وتیهو ودراج وحجل وطیهوج وامثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر

وبری بهتر از اهلی وبهترین بری الطیور مذکوره وبهترین اهلی دجاج وازطیور مائی آنچه گردن آن بلند وعظیم الجثه باشد ردی است ولحوم بری کبار همچنین طیور کبار

مانند بط وازمورت حیات ربیع اند واز مائی ماهیان متوسطه در بزرگی وکوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی وبطولا ماهی وماهی رهبو وانند وار

آبنوس وامثال اینها واز برای اصحاب که در ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور وحجل وگوزن وگاو میش بهتر واولی است از لطیفه خفیفه وبالجمله

حیوانات رطبه المزاج را بعد از استکمال قوت آنها وبالنسبه را هنگام طفولیت وکوچکی ذبح نمایند وهرچه از شکم حیوان برآورند که حلال الجسم حار رطبه وقسم لحم

تشنه والف دلون وحلام هیجم بجای لون نامند وآنچه بحد کمال رسیده باشد همه ضعیف ومورث ضعف وسستی وامراض لعصبیه اند وآنچه حیوان پیر وضعیف سال خورده

لاغر ومریض ومیته همه مورث امراض صعبه کثیره وسوداوامراض سوداویه است خصوص کبش وتیس البقر وجاموس وجمل وهمچنین گوشت حیوان بچه مرده وبالگرگ

از سباع گزنده وخوف ناک وبادر آب افتاده وبه ستور حیوان مخنوق همه ردی ومورث امراض ردیه صعبه وسودا وامثال اینهاست ودر حضور حیوانی حیوان

ذبح نمودن زحل واشتمال آب لعدا گوشت مضر وتناول نمودن آن درشبها باعث تخمه وجمیع آن ناشتا ومصیبه مضر وغیر مجرب هرچند مبالغه در طبخ

وکوبیدن آن کنند اولی است وباید که اجزای آن متسادی الطبخ یافته خواه کباب باشد ویا غیر آن وگوشت آب یعنی مرقه سریع الهضم والنفوذ وموافق ناقهین

وضعیف المزاج والقوه است اگر ملایم ورطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد وکسیکه اراده نماید تجفیف وصلابت بدن را باید که مشوی وکردنا ع از آن جوهر ودشوی

آن بطی النزول تر ویابس وقوی الدم از مسلوق وکسیکه اراده ترقیق وترطیب بدن نماید باید که سفید باجات چرب بیاشامد ودر روزی دوبار خوردن آن

ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار وباعث فساد وضعف قوت است ومداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط وقساوت قلب وتیرگی [illegible]

وبلادت ذهن وغلبه صفات بهیمی واخلاق سبعی وبسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن ولاغری وذهن ونقصان دماغ وارواح وسقوط قوی است

ومشوی یعنی بریان آن مولد اللحم صلب خشک ومطبوخ آن الطریق نضج گرم وتر ومولد اللحم رخو نرم وقلیه آن کثیر الغذا وباعث تقویت بدن است وحلوای لحم

وما راللحم با ادام ومراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت عصاره الراس گوشت گاو وگاومیش وسایر گوشتهای غلیظ مولد سودا وامراض سوداویه وخون

ودوسوسن گوشت ابن عرس [illegible] گوشت حلال [illegible] گوشت سباع وذوات [illegible] تقوی [illegible]

ورایج امراض عین و بره بسیور و اکثر حیوانات بحالی یابس و آثار حشیم اعضا را نفس گوشت سرطان نهری جهت مسلولین و گوشت جوجه طیور جهت حوانیق اعضا را لاغر
گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج تفتیح سده کبد و طحال استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضا را نفس گوشت گاو و مانع
رنجلین مضر است و طحال گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ خشک کرده با سکنجبین جهت درد جگر و مرق خروس پیر نشر طرید کور و درد جای جگر جهت
قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قرص گوشت آن با گشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه لسرکه و زیره
با گشنیز خشک و اندکی زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند جرم آن را تناول نمایند
حبس طبیعت نماید مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر گوشت
حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریاح غلیظه الجمیع گوشت گاو و ابل و وعل و طیور بزرگ مهیجات حمی ربع اند السموم آشامیدن گوشت ابن عرس
خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الآلات المفاصل
ضماد گوشت گرم بگیری ذبیح جهت ضربه و سقطه و با سلور پیچیدن عضو در پوست گرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و گوشت
ارنب جهت نقرس و اوجاع المفاصل و تربیت در فعل بمرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد و شحم حمار وحش با دهن قسط جهت وجع
و تحلیل ریاح غلیظه تمریخا و گوشت افعی و قنفذ اکلا بطریق مرقه و طبیخ آن نافع و گوشت گاو و مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و تحجیر
سایر لحوم غلیظه الجرب و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت گاو و سایر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینه طلای پیه حمار وحش و لطع
رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یاء و الف و لام و فتح تاء
مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست در ماهیت آن اختلاف است بالقی و بغدادی و انطاکی و غیرهم گفته اند نباتی است محدود
بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه برگ گندنا و مردم آن را میخورند و مدادا آب آن میمانید و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد
اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس لبقواس است و بفارسی آن را سلیخ و باصفهانی سنگ الاشنگ نیز بفتح شین معجمه و سکون
نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قنادق قبارت نیز خوانده و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آن را درخت کوچک
کثیر الاغصان خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مزغب گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آن را برگ شبیه برگ گندنا و پایین آن
عریض تر از بالای آن و گل سفید و نزدیک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید و سرخ یا فوفلی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اصفر نیز میباشد و قوت
قبض این زیاده از آن در جمیع اجزای آن طراثیث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی الیوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طراثیث است
و از جمله اجزای تریاق فاروق بهانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این
جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است برگ مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی و القدر سبزی و شبیه آن در زمین و چهار انگشت آن
از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه دمرلوده نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن معتدل
در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رساله گفته نباتی است ما بین شجر و گیاه باندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و صفهان انواع آنها نباتی کوچک
تا یک شبر سیر دید و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه برلش نر نرکه پتش نامند و آن را بشیرازی و صفهانی الاشنگ
نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آن را با سرکه و بوران آن برای تبرید با هند کاسنی کاهو میخورند و محتمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب
مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه برگ گندنا و گل آن پهن مدور و برگهای آن اندک
سر لالی و سر آنها مستعف یا و شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گلرخ و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص**
آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و ادمویی و قرحه ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گلسرخ و مقوی معده و مانع انصباب

سواد بدن و قرحه ردیه و بهاد عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر

و نزف الدم رحم و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا اعضاء الراس بیخ آن جای جرب گوش و خشک کننده قروح آن اعضاء النهش و اللدغ و آشامیدن برگ و گل و بیخ

با شراب جهت قرحه ردیه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اسهال باطنی و جهت تقویت معده و حبس البطن و قرحه امعاء آشامیدن عصاره آن با آب

و از برگ و گل آن با چهار درم الجروح و القروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع و ورم

ضماد گل آن محلل اورام حره با انار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش التسمیم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس دافع سموم نسبته مضر گرده مصلح آن عناب

بدل آن صمغ و اقاقیا است و گلنار و تخم آن **فصل اللام مع الخاء المعجمه** **لخینس** بفتح لام و سکون خاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه

و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب به زرعی و گل آن بنفش و بری آن جبلی میباشد و هر دو در خشونت مشابه

بهم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدس حبشی آن را سراج القطرب دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم

و خشک خصوص گل و تخم آن **افعال و خواص** آن آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یکدرم آن جهت لسع عقرب بشراب و چون گل آن را بر روی

عقرب اندازند آن را بکشد **فصل اللام مع السین المهمله** **لسان** بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند

ماهیت آن از عضوهای مرکبه بدن حیوان و در دهن آن و مرکب از لحم رخو و غدد و اسباب عروق و عصب و عضلات و غشاء و معروف است و مخلوق از برای

بر آمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر بغیر لطف عبارت در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه

و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمیدانند فوائد آن را تفصیل **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**

آن خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره و خشبوز یاد کنند و مضر المعده سریع التعفن مصلح آن با سرکه و یا کشنیز خشک و زیره و خولنجان و امبرود یا

دود کرد بریان سرکه و کشنیز خشک خوردن است **لساق** و آن را آذان الفار و الحلازیر نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحلی است **ماهیت** آن نباتی است بار زوج

و اسحه آن شبیه با سجبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض و مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی مربع

بقدر ذرعی بر سر آن گلی سرمئی رنگ فی ما بین برگ آن به برگ لسان الثور با لسان است که برگ این عریض تر و مدور تر و شبیه تر به سجبار است و جهت آن را ریاد آذان

الثور و گل آن آبیخته لبوی زرین و خام و پخته برگ آن را نخورند بخلاف برگ گل لسان الثور که با ین دو صنافت **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص**

آن جهت علق زبان انسان و شتر و غیر آن از حیوانات و غیره بیخ با سرخ که در ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آن را جارس نامند و جهت علاج آن بهتر است

عاره و دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الایل** بالف ممدوده و یای موحده و لام لغت عربیست **ماهیت** آن غیر رعی الایل است و غلط کرده اند کسیکه

آن را لسان الایل دانسته زیرا که آن نباتی است مابین گیاه و شجر و شاخ آن بر آمده و مرلع مائل بسفیدی و برگ آن شبیه برگ تفاح و از آن طبقتر و باریکتر

و اندک خشن مجعد شبیه بجعد شار تازه و درشت و بار غب نرمی و سفید و برنگ خشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل به بیضی میست آن زمینهای خشن **طبیعت**

آن در دوم سرد و خشک در سوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و جالی اعضای النسم و الخلاء و نفخ آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن

بر آن جهت رفع کثرت زبان و اضطراب و تحلیل آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سده و مدر بول و رافع

التهاب باطنی القروح و الجروح ذرور آن منبت قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب طبیخ

آن ساکن حکه فرج و مقعده و ذکر الزنیه خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن با آب آن و بعد از آن خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده

مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده وقیه و شراب آن که بقدر ده مثقال آن را در ده وقیه و رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت

نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یکرطل المسموم جهت گزیدن شفنین بحری نافع است **لسان الثور**

بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربیست بفارسی گاوزبان و به یونانی فوربالطینی بکلوم و بلغت دیگر برا اجمر و بهندی سگ کا هوبی نامند **ماهیت**

ماهیت آن نباتیست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بنجار و ساق آن باریک و خشن مانند پای مرغ و سبز مایل بزردی بالقدر دو ذرع
و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بنجار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مایل بزردی
و کهنه آن مایل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ و بشکل گل انار و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک مانند تخم کتان و سفید از حب القرطم اندک
باریکتر و در تمیمی مرادک لعالی و تخم آن نزاید و نیز گفته اند منبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک بنگاله نیز میشود و لیکن برگ آن
نازک و حکیم میر مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی که در صفاهان لعوهی بلاد گاوزبان میدانند مرباخورست و گل آن لاجوردی و کوچک و در میباشد و بهترین آن
گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بزردی منقط گیلانیست **طبیعت** تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن با رطوبت کمتر و مایل بیبوست و قوت آن تا سه سال
باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا
و اخلاط محترقه و سودا و مستولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا و اعضا الراس الصدر و الغذاء و آشامیدن آن با مطبوخ مناسب جهت سرسام
و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش
و وسواس و حدیث النفس و فزع و خوف و غم و وهم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه
و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و الغاش حرارت غریزی و قوی و ازاله ریح
و تقویت حس و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت قلاع دهان اطفال و تسکین التهاب زبان و سوختگی آن و بدستور غیر محرق آن لیکن از آن
منضیر مستر سهرزه مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا پنجدرم در مطبوخ و منقوع از پنجدرم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن
ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن با بوستاتیج و نیز بوزن آن ریباس و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شراب
ترتیب دهند و مثقال آن تفریح بخشد یکبر چاشت بکند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر
افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و بدستور بلاد
انزاکثیرة الاضلاع و ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی اوغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی هیثناک میجو و صغیر را هیثناک سینور نامند **ماهیت** آن
از جنس مرباخورست و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و از برگ عریضتر ساق آن بقدر ذرعی و پراگنده و مایل بطرف
زمین و سرخرنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن و گل آن زرد رنگ و تخم آن ریز و سیاه رنگ مایل بیفنشی و بیخ آن
سفیدست و مزغب تا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ این از آن کوچکتر و سرخی ساق آن کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن
زیاده و از مطلق آن مراد صغیرست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت کبیر جالی تحدید و یبوست آن
بحد لذع رسیده **افعال و خواص** آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضا الراس و آشامیدن
آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن برای ریش سر و سینه تر و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از
حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن با طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و یا آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور حاد سینه آن و تقویت لثه
مستر خیه و اسید و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود و شیاف را چشم در آب آن و داخل او
معین کرده میشود اعضا النفس تخم آن حابس نفث الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل
و نفث الدم و قرحه ریه و دیه دموی و صرع و اعضا الغذاء و النفض آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع
فساد هضم و قی الدم و نزف الدم اعضا باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و دو دادو نیز مضمضه
آنها داخل کرده میشود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس

جهت اسهال دموی و آشامیدن آب برگ آن ابلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان تخم و یا عصارهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء و حبس حیض و بواسیر
و سیلان آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه
و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصارهٔ آن نیز جهت حمیات حاده نافع و لسموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده والجروح والقروح و حرق النار
ضماد آن و بدستور دزور آن جهت تنقیهٔ چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و باطین
قیمولیا و اسفیداج جهت حمرهٔ جحیم و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام و لتبور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمرهٔ سجای مهمله که با سرخ باشد
و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مؤثر لعقیار گویند مضر به مصلح آن عسل عصارهٔ آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت
از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصارهٔ برگ آن لوبیهٔ آن قابض و مقوی امعاء و رافع زحیر
با دام و یا در محلل حرب و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع معض و لستحانف الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ با رنگ مانند گلاب
لتفریح و تنبیه مقطر نموده می‌نوشند در تقویت قوت ماسکه مجرب و در همه افعال از عصارهٔ برگ آن ضعیف تر است **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم
و عین مهمله **ماهیت** آن نباتی است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد
و رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن منقش و بیخ آن سیاه و مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخ آن جهت ادرار حیض
و اخراج جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی
اندرجو و بشیرازی تخم ابهر خوانند **ماهیت** آن ثمر درختی است از قسم درداری عظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق
و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی
میماند و در بنگاله کثیر الوجود و دو نوع می‌شود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات
برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندکی پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بجو
و گل آن ریزه و دانه تلخ آن سفید مایل بزردی و از شیرین آن منقش و ثمر تلخ آن نیز بهیات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن منقش
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مسکن ریاح و برگ آن با قوت اعضا و تصدیع
ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن اعضاء النفس آشامیدن آن جهت معض و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة
و تقویت عضوهای تناسل و تحریک باه یادتی با دمفید و فرزجهٔ آن با عسل و زعفران لعاب از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند مضر مصلح محرورین مصلح آن
کتیرا مقدار شربت آن جهت باه و تنهائی تا سه درم و با معجونی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و بالنگو
بیخ بوزن آن و با مقل کردن و با کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه الآت المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت
کوفتگی مفصل نافع **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده و بلاطینی امیره گویند شبیه بکدوره و بربری سنکوکالنس نامند **ماهیت**
گویند لسان الحمل است علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و گره دار و باریک و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن درازتر
و بسیار نرم املس اطراف آن تند و گل آن منقش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان و متشبک در هم و در اول تابستان
میروید و منبت آن نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل نافع
طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است **فصل اللام مع الصاد**
المهملة **لصیصی** بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکابش است ماهیت

ماهیت آن نباتی است خاردار که بر جامه می چسپد و ازان جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر دو شبر و کسبطبری انگشتی و برگ آن شبیه برگ بادنجان ازان کوچکتر و صنخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی **طبیعت** آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و جالی اعضا و تسکین آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کنند و رخسار و تخم آن مبهی است **فصل اللام مع العین المهملة لعاب** بضم لام و فتح عین و الف و بای موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف است **افعال و خواص** آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد بریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد **لعبت بربری** بضم لام و سکون عین و فتح بای موحده و تای مثناة فوقانیه و فتح دو بای موحده درمیان هر دو رای مهمله و در آخر یای نسبت **ماهیت** آن بیخی است شبیه به سورنجان و بارکیتر ازان و مانند مرسیان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف تبریاتی است و از نواح افریقیه آورند و نام مفید آن سنتوس سورنجان مینامند و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضا آلصدر و النقرس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و اوجاع مفاصل و مثال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سایر هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوش دهند تا رفع غائله حدت آن گردد و مضر و اکثار آن مورث امراض حاره و مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن متغیر گردگان است و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند تب و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن آبستن بخورد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد ازان انیسون خوردن است **لعل** بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب لال هندی است **ماهیت** آن احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است در رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و ارغوانی و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزون تر از بدخشانی و کم بها تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو مسمی گردیده و یاقوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت در دوم خشک **افعال و خواص** آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قوی تر از یاقوت و حابس ترف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند **فصل اللام مع الفاء لفاح** بضم لام و فتح فا و الف و حای مهمله لغت عربیست بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است **ماهیت** آن ثمر یبروج بری است و بیخ لفاح عبارت از یبروج صنمی است و در حرف الیاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه برگ کاهو و ازان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار خوشبو و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا لفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بیابانی یعنی صحرائی شبیه بموی که در یبروج میباشد در بن منبت و قسم نر آنرا برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی ازان را اصنت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و آن قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره آن مائل از النت **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ است علامه القوت

افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن و بلادت اعضاء الراس طلای آن جهت صداع و رمد و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضعف و طبیخ آن جهت درد دندان و اعضاء الصدر و الغذا و النفس و آشامیدن خشخاش با اطراف پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع بحة الصوت و خفقان حار و سهال دموی و حرقة البول نافع و مقوی معده و مره سودا است و گیاه آن جهت ربو و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض و اعقاد شیهال ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار الاورام و آشامیدن طلای آن محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برص الحرنیه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن تخم آن بقدر درم ازحم آن لعابیت سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلای پوست بیخ آن بولد قمل و بر زرقیکه از نیش الهوم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم آن و برگ کوچک آن فادزهر خشب الطلسمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غشیان مصلح آن قی کردن بروغن و عسل و بعد از آن عسل و سداب و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند از آب سرد نوشیدن و اضطرار اکثار بوئیدن آن محدث سکته مخصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح آن برنجوم و بوئیدن و تخم خشخاش مصوری آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر بسکر با فریح آورد و میخواننده است **لفش** بفتح لام و شین معجمه **ماهیت** آن درختی است عظیم میبت آن نواحی شام در ایام تری و سبزی زود مشتعل میگردد و در خشکی بر آتش در آن تاثیر مینماید و ابن خالد گوید مراد از قول حق سبحانه در قرآن مجید من الشجر الاخضر نارا آن درخت است **افعال و خواص** آن طلای برگ خشک مسحوق آن رافع برص و بهق و عصاره تازه آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مومن نوشته که الطاکی گوید که آن چوب صنوبر است **فصل اللام مع القاف** **لق لق** بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است **ماهیت** آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جائی خود نقل می نماید از شجار میسازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز دشمن حیات و بدوست مزاج خود مار را می طلبد و با آن مضر نمیرساند و گوشت آن بدبو است برای بودن خوراک آن حشرات و خبائث **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن عصاره الراس و غیرها و خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین مصلح آن روغن بادام و طبیخ آن با سرکه و کرفس و نیز روغن زیت شیرین و با روغن بادام و شراب آن نیا شامند و بیضه آن در جمیع افعال قوی تر از گوشت آن و زهره آن رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازالة بهق و مضمض نافع طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع سرخی است **فصل اللام مع الکاف** **لک** بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکه نجاتی نامند **ماهیت** آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بخون سرخ و بعضی گویند آن تا انعقاد لیموئی و نارنجی میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکه جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت ببول و بیر و غیرها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبیخ لک خام در آب و اخذ آب آن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و سریک نامی و آنچه از آب مطبوخ آن بالعقاد بعمل می آورند و بهندی گلال بکاف عجمی نامند و آنچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک مینمایند بفارسی کتا و بهندی آلتا و مهاور نیز گویند و ثفل لک مطبوخ آب گرفته را رقعهای نازک میسازند و آنرا بهندی چپرا و شیرازی دوس مینامند و بهترین آن و مستعمل در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول است زیرا که مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ شفاف صافی تازه آن است و این در غیر طب است و قوت آن تا ده سال باقی می ماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک و از اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی **افعال و خواص** آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و احشاء و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سائر عضوها و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر تازه ...

مثقال سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر الخواص الاکر کننده

بدان است بالخاصیت و چون ببرونزبکار آنگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز لغایت بدان را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین جو

ستسه چهار مثقال آنرا با سرکه در شبه چهار روز بنوشند و چون بهستان سبز را یکشبانروز بخیسانند لیکن خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند

تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب بستان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را لیسی

کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از زنگ شنجرف و قفل آزار و مور زرگری و زرگران در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آنچه

آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آن است که بگیرند لاک خالص از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آنچه ریوند چینی و بیخ اذخر

دران جوشانیده باشند اندک اندک بران ریزند و باستنگی بمالند تا یکسان گردد پس بارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه دران بماند باز بدستور آب

بدان کوبیده و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از رنگ نماند پس آن آبها مخلوط ملطف آنکه را بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده

شود بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز و در الالکی نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر یافته و بدانکه رنگ آن

مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا در مطبوخ آن با طریقی که صاف کرده باشند یک شب با آتش ملایم بجوشانند

و طریقی باید که هیچ جزو و از لاک صلح جز و باشد و بدین طریق تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود **فصل اللام مع النون** **لنجطس** بفتح لام و سکون

نون و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانی است و در شام مسنم نامند **ماهیت** آن نباتی است و دو صنف میباشد

بستانی و صحرائی بستانی آن برگش عریض تر از برگ گندنا و منحنی الطرف سفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن

بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بقلنسوه و دران صورتی شبیه برنگ زبان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک

سخت اما کمی خشنه و حبابهای نمناک و صنف صحرائی آن برگ مانند بقول قدر ریون و از آن خشن تر و تشریف آن نیز کمتر **طبیعت** آن گرم و

خشکی آن زیاده بر گرمی **افعال و خواص** **بستانی** آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن دو دو وقیه و

آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم **الجروح و القروح** ضماد تازه صحرائی آن ملح زیادتی جراحات

و باعث تنقیه و التیام آنها ست **فصل اللام مع الواو** **لوبیا** بضم لام و سکون واو و کسر با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه لغت هندی

و یونانی سبالیون و بقبطی بامیار و برومی فسولن و بعربی قرنیقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا ست و آنرا الوبیا و نامروان نیز گویند **ماهیت** آن حبی

است از حبوب ماکوله مشهوره و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر محاذی خود می پیچد

و برگ آن از برگ لبلاب سبزتر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر شبیه بگرده

حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس

آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیده آنرا بغلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آنرا تبدیل نمایند

سفید گردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر از نخود و لون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عاقلی بنماید

طبیعت **سرخ** آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل

و سرخ آن گرم و تر **افعال و خواص** آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و ادرار لوبیت آن از کثرت آن اعضاء الصدر و الغذار و لعقص نفاخ و بطی الهضم و مولد

خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین برقی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن

با فلفل تنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و حلوبش آب مطبوخ سرخ آن مکرر انیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار

آن باعث دیدن خوابهای ردی و مشوش مصلح مضار مذکوره آن زنجبیل و خردل و آبکامه و زیره و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سفرو طبخ آن با گوشت نیز مصلح آن فی الجمله و مغنی آن

بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و با انکامه و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با علاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب سایده
باشد با او و بیه مذکور لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنگی انگداله نامند ماهیت آن ثمری است بری و بستانی و کوهی میباشد و
بر واحد شیرینی و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به دو پوست آن مایل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید
و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند و ثمر آن را پوست
میباشد و در ابتدا که مغز از هم جدا نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی می نماید و چنانچه آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک هر چند نازک
و خام تر باشد ترش تر و لذیذتر میباشد پس میل بسختی مغز و پوست و خشبیت مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشته تنقه میگردند و مغز آن چرب
و شیرین و در این هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ می نمایند و خام و بریان کرده مغز
مقشر از پوست قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آن را با گلهای خوشبو مانند گل نفشه و گل سرخ که در داحمر باشد و بید مشک و امثال آن تها
هر گاهی که خواهند بر در دو میمانند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجت در روغن آن بوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات میسازند و با
قسم میخورند حاصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که بعد از خشک شدن اکثر خود بخود
دیا لیدن با دامها با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و در بعضی انواع بادام
که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آن را بادام کاغذی مینامند و مغز آن لطیف تر و لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و برگی
و جبلی این نوع را پوست صلب و دهنیت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت و نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز چرب است طبیعت
آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن منضج و ملطف و مقوی احشاء الرأس الصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی
و مقوی باصره و ملین الطبع و حلق و موافق سینه و شیره آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و نفث الدم و با نصف آن زنجبیل جهت
قطع سرفه از مجربات و سفوف پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و بسر حد رمادیت رسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء را و
ملین اعضای باطنی و بسبب جلای که دارد و جهت قرحه امعاء و مثانه و زحیر حادث از رطوبات مفید و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن با شکر
کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطئ النزول باز آن و منهی سریع النزول تر از آن و بادام مربا
در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در صلاح گرده قوی الاثر و لبوب آن مقوی معده و قابض و رافع ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و لعوق
نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح گرده و ثمر تازه نارس آن که چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان
و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شرباً و ضماداً و شکوفه آن محرک باه
مردان و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطئ الهضم در معده بارد رطب و مضر احشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام منکح و خاصه کرب
و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن روغن آن را طبیعت معتدل در گرمی و سردی و لعابیت مرطب
دماغ خصوص تازه آن **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس الصدر و للغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و دوری و سرسام و ذات الجنب و رافع
مهره مسموم شرباً و تمریخا مکرر او آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک و قصبه آواز و قصبه ریه و تلیین مهاد و سرفه ضررا و دویه مسهله مطلقا و جوع
حاره شرباً و جرب نمودن آنها بدان و با آب گرم و لعوق‌های مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعاء و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة
خصوصاً با حجر الیهود سوده و با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الآت المفاصل و دوام تدهین مهره‌های پشت بدان جهت نقرس و رفع جمیع
پیران و غرغره آن با آب گرم جهت خشونت حلق مؤثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازه آن مسهل سقط کرم معده و خشک آن قابض
رابع سماق است **لوز المر** بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن بزرگ

آن تیره تا زرد و بزرگ دانه چوب آنست **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل جالی
و در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه معدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر و اکتحال آن جهت تقویت باصره و اعشا و لسعدر و انتشار و نفخ جهت ربو و سرفه و درد
سینه و ریه نافع و ضماد آن با انشاسته و بالنعناع جهت وجع گرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با عسل جهت قولنج
جهت علل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال بمدان جهت خارش و قمل سیش و فرزجه آن مدر حیض الجروح والقروح والاورام
و لتبور ضماد آن با سرکه و با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و شور رطبه و توبا و خراز و نمله و جرب و حکه و شری و طلای آن جالی کلف و آثار و صورت و با شراب
عسل جهت نمله لسموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر بمعده مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آن از ضماد آن جهت جمیع دردها مفید
ریشه درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع
قولنج و اخراج کرم معده ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت خراز معدیل آرسطو گوید چون بجا دو درم با بادام تلخ را
کوبیده ناشتا تناول نماید از شراب مست نگردد و در روغن بادام تلخ جالی و محلل بحیث **طبیعت** آن در اول دوم گرم مایل برطوبت **افعال و خواص** آن
مسهل اخلاط لزجه چسبنده و سوداویه در قولنج معده و باد او یه مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب
و اخراج حصاة و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و شیافه آن و طلای آن جهت رفع آثار رخسار و کلف و نمش
و گونه و شقاق عارض از سرما الجروح والقروح و طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سبوسه و خراز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام تلخ
و تلخ تاب منابیش جمیع خواص بیت و بادام تلخ پرورده و بریان مصلح و معدل النفس است و نزد گرسنگی کاذب باعث لطوبت و سنگ دمنقی سینه و مدر بول و مسهل البطن
و مورث تخمه و مصلح آن شکر و نبات و لوز بری و لوز جبلی درخت آن هرد و از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن زیاده و گل آن مایل بسرخی و با عطریت و ثمر آن
کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و عبر جلوز است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت تقویت معده و رفع رطوبات و علت [illegible]
بارده آن و قی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا شش درم و از گل آن تا دو درم **لوز البربر** بفتح دو با موحده و دو را مهمله ساکنه **ماهیت** آن
از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جواب آن شبیه آنکه مغز آن **رشاد** **طبیعت** آن گرم و خشک بسیار و قابض و روغن آن را
زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزا مع الیای المثناة التحتانیه **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خر لیسه مصغر [illegible]
و عود الریح نیز و بهندی چوچ دادلا ج نامند و نیز نامند **ماهیت** آن نوعی از سراج القطرب است و آن نباتی است قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک
و بار و بر هر گرهی برگ چهار رسته شبیه برگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن سرخ مایل بزردی طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و نیز زار و مستعمل
برگ و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص** آن قاطع رعاف و نزف الدم و عصاره آن
و فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعا و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و بخور آن گریزاننده
هوام و قتل هوس مجرب دانسته اند مضر به ریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یک مثقال است **لوتجید لیطوس** بضم لام و سکون
واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت** آن ابن
تلمیذ و محمد بن احمد گفته اند گیاهی است برگ آن شبیه برگ سقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی می باشد بری آن گرمتر از بستانی **افعال**
و خواص آن آشامیدن برگ خشک آن و ضماد او و ست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است **لوف** بضم لام و سکون
واو و فا لغت عربی است و بفارسی فیل گوش و بفرنگی کولکوس سر بن طین نیز نامند بمعنی شبیه بمار **ماهیت** آن نباتی است و سه قسم میباشد قسم
اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف الارقط و لوف الحیة نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی دراقنطیون و در اقریطش نامند یعنی لوف الحیه

ماهیت آن ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و برنگ شاه بران مرقش کعبی مانند ابلق و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و نقش و با رنگهای مختلفه و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند لبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بجوهر آن

افعال و خواص آن ملطف و منضج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و لعابات جالی اعضاء العین قطور عصاره آن رافع بیاض عین حادث از قرحه الاذن قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول رافع عسر آن و دافع حصاة و عصاره الصدر و لنفس آشامیدن لوف کبیر جهت تحلیل نفس الانتصاب و زکام کهنه

و با عسل یا شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی حبه دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین

و شیخ ابو علی محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم در روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه نان نمایند و برده زنبرمقال

از آن نان تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب آزموده ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص با شراب جهت شقاق ظاهری

از سر مفید الجروح والقروح و ضماد آن بهترین ادویه سرطان و ناصور الالف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصاً برگ و ثمر آن و از آن

شیافات میسازند برای ناصور و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند و ضماد بیخته آن رافع شقاق مزمن و آثار قروح طرد الهوام مالیدن آب

رطبه آن بر بدن گریزانند و هوام است خصوصاً افعی مضر جگر و مدر لد خلط غلیظ مصلح آن سنبع عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن [illegible] قسم ثانی لوف

لوف الجعد و فیل جوش و بیونانی ارب لادن و ببربری الونی و اهل اندلس صباره و بفرنگی اریسارم نامند **ماهیت** آن مانند لوف صغیر است و برگ آن از

برگ قسم اول کوچکتر و بالوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و منقش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز **طبیعت** آن در گرمی کمتر از قسم اول در درجه

از آن زیاده **افعال و خواص** آن بیخ آن قوی تر از اجزای آن و منضج قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس

و در سایر افعال مانند لوف کبیر است و چون بیخ تازه آنرا در روغن زیتون سخته با سوخته گرده و تحنیخ بدان جهت اسقاط و دانه بواسیر موثر تر و حمول آن

محرق آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آنرا پاره پاره نموده در ظرفی نگاهدارند بخیسانند بسی مقدار یکمثقال باشد در مقعده نگاهدارند جهت [illegible]

و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف الوف الصغیر نامند و بیونانی اریسارن و اهل مصر در بره و دیسقوریدوس [illegible]

نامیده و بیونانی فیل جوش نامند یعنی اذن الفیل **ماهیت** آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول برگ و شاخ آن شبیه

در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مائل باستداره

شبیه به بیخ لبوس لوفا و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از آن تند تر و تلخ تر **طبیعت**

آن از قسم اول گرم تر و خشک تر تا چهارم **افعال و خواص** آن محرق و لذاع و قوی تر از سائر اقسام و الطف و با اندک تنقیه اعضاء الصدر و الغذا [illegible]

آشامیدن بیخ تازه آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و دهن عضل و بیخته و با بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات

از سینه و منقی اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد کبد و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و در سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن

با زیت در گوش زائل کننده گوشت فاسد زائد آن و در بینی جهت ناصور آن و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن الجروح والقروح طلای آن خورنده گوشت

فاسد و رویانند گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه منفجرین که آنرا اکثیر الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه

و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول و از آن کوچکتر و با

الوان مختلفه و ساق آن بقدر یکشبر و بشکل بسته ها دن و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قوی تر از سائر اجزای آن **طبیعت** آن

گرمی و خشکی این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم **افعال و خواص** آن از آنها ضعیفتر و جلاء و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج

و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا با بخای بسیار استعمال مینمایند و بخته نیز میخورند و خشک

مینمایند و بخته میخورند الجروح والقروح نیز مانند آنها است از برای جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و ناصیر و مطبوخ آن در روغن

و روغن تخم ترب و آلو دربنافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه دیار و خشک سرخ گرم کرده جهت منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن تا کل
اطراف و مداومت مالیدن آن آکل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دا میل نافع ست **لؤلؤ** بضم دو لام و سکون دو واو که همزه خوانده
میشود و بلغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و انجو و بهندی مکتا و موتی و بزرگ مقدار آنرا بعربی در و آنچه در صدف یکتا باشد درمکنون و در یتیم نامند **ماهیت**
آن جرمیست معروف که از جوف نوع صدفی بر می آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بالقدر بیضه گنجشک و نادر تا بالقدر بیضه کبوتر نیز دیده تا
بوزن سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی است و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن جزایر
بنگال و عمان مذکوره و سایر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پست تر و زرد و سیاه بی آب بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره و سیلان و جزایر دیگر
مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه نصاری بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیخ
قریب جهانگیرنگر و در دریای سلهت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه و زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مایل بسبزی
برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی مابین حیوان و نباتات و حجر ست و حجریت بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی ست که در زیر دریا
بکون میاید و مانند نباتات ریشه دار و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ زیر پای قعر دریا بند میباید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه
خود را میگشاید و ماهیان ریزه و دیگر مهاو اشیای لطیف زیر دریا آنچه در جوف آن می آید غذای خود میسازد و هرچند بزرگ تر میشود و در بیت آن قوی تر و صدف آن
بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن ترسب القلب آن تکون میاید و گفته اند کمال تکون و نمای آنرا حدی معین ست که اگر بعد از نهایت کمال
غوص ننمایند و بر نیاورند بود در جوف آن بماند باز تحلیل می برد و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد مروارید خوب در انجا میشود و هرچند سنگلاخ بیشتر باشد
بهتر میشود و آنچه مشهور ست که مروارید از آب باران نیسان ست که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند و دهن کشاده قطرات باران را در جوف میگیرند
و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه آنچه تحقیق پیوسته نحوی ست که بیان شد و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قوی تر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الرئیس
و مقصد و المعدة آشامیدن ساییده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع
سوداوی و امراض قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال سوی و مراری و خون بواسیر و حیض
و سعوط آب محلول آن جهت صداع حادث از انتشار ابخره با عین در مرتبه اولی اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل کند و قرحه آن
سفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب نوشته اند الزینه طلای
محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها و محلول آن رافع برص بقول ارسطو القروح والجروح ذرور آن قاطع سیلان خون اعضا جراحت
و قروح و التیام دهنده آنها السموم آشامیدن و طلا نمودن آن دافع سموم مشروبه و ملدوغه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نگاه داشتن آن جهت
جذام و در رفع غم و ضعف دل مؤثر **مضر** مثانه مصلح آن ... مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید ست و از چربی و بوی بد و چرک و دود
بد رنگ و زبون میگردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آرد برنج ترکرده بدان نیز
صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن کبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف
آن گرم میباشد و گرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن گرم میباشد و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن
متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده و بالجمله طریق حل آن آن
که ساییده در شیشه کنند و بر آن آب ترنج ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را البته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین
اسپ دفن کنند تا چهار روز در زبلین آورند حل شده خواهد بود و بعضی گفته اند احتیاج بآویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی ست

فصل اللام مع الواو لوقوطرافیقیس بکسر لام و ضم او و سکون واو و ضم لام و سکون واو و قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و را مهمله و الف و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن سنگ مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم میگردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف بی لذع و قابض دابغ و مانع سیلان مواد و آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال از زرد شانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است **فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه** لیفاتولس بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف و ضم لون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله **ماهیت** آن بلیبی گفته نباتی است و اصناف بسیار دارد و آنچه اکثر رایات نامیده آنکه در تحت بیخ آنها شبیه بکبد است و از انواع کلوح است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه بباذ رایانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس لطوس و بعضی اسیر و عسل البیج نامند آن را جهت آنکه عسال البیج در جاهای نازکی در ایام ربیع سبز میشود و با اندک تیزی لذت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن بزرگ شبیه بکبد و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در سالعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه هم **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ملین و جالی بلغم و عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظه و باعث حدت آن و ضماد آن با آرد و لعاب الحصد و النکار و استنشاق آشامیدن نوعی را که بر و شن و سحاقیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت منع ادرار بول و حیض و بد بعد آشامیدن گل آن با آشامیدن آن با عسل شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و بخور و ضماد آن محلل اورام حارص و رشقه و قوب اسپر برآمده و اورام عسر التحلیل و اورام بلغمیه و شوخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح و ضماد خشک آن با عسل جهت جراحات و قروح و مجفف و مدمل انواع آنها و با مر و شیلم و سرکه جهت شوخ عضل اطراف آن الستموم با سرکه جهت بهق و اورام و با اندک است **لیف** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا لغت عربی است **ماهیت** آن غشاوه و پرده است بافته شده از خیوط ریزه خشبی که محیط است بر نخل و مثل آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و نوفل و امثال اینها میباشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و نوفل است مثل نارجیل لیف نخل است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن بسیار خشک و جالی عصاب العین و انغم اکتحال خاکستر محرق آن جالی و جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده چرک و بیخ آن و صرف آن جهت استسقا و زبل سستی اورام و جلای کبد و ثمر آن جهت برص بهق و جرب و حکه و خارش و آشامیدن آن جهت تقویت و اخراج حصاة و از معمولات لسکین اسیر نافع است **لیف البحر** **ماهیت** آن بیخی است شبیه لسبعه و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه ببرگ سرخس وحشی و بیخ آن رشتهای باریک سیاه بهم در بافته بهیئت گویی شبیه گوی کوچکی القدر گردکان تا القدر نارنجی و با خشونت که گویا لیفی است مدور گرد و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن شدید التجفیف و جالی اعضاء العین و انغم محرق آن بهترین دواها جهت چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و در آن جهت قروح خبیثه و بدستور گویند و سنگ آن **لیفیه** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن گیاهی است سرخ رنگ خاردار و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و خاردار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال آن نابت مناسب قثاء الحمار است در افعال در غور و نواح مصر کثیر الوجود و مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یک درم آن کشنده است **لیمو** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو **ماهیت** آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و مخوش و بر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق پوست و پرآب و مطلق آن این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن اندک درهم و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر نارنج و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه و از نی تا اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده و شاداب آنست که پوست آن نازک باشد و بهم رسیدن اجزاء آن تا آب رسیده و آن پوست آن نیز در تقویت قریب به پوست نارنج است و از آن ضعیفتر **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک و ترش

نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه و حضار الراس الصدر و الغذا و جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظ و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار المزاج جهت تنهای صفراویه و دمویه عفونت خون و حب خالص و غیر خالص نافع لیکن مضر عصب مصلحش عود بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف امعا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون آنیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی سد غلین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و تنهائی جالی البشره و زائل کننده اوساخ السموم و هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و عسل آن مائل بحرارت و یا لطافت ساده و شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب طبیعت آن نیز مختلف و بهترین ساده آن نست که از آب لیموی تازه بکمال رسیده با لیده شاداب شکر سفید و یا قند سفید مکرر و با عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یکسال زیاده نگذشته و معتدل القوام و لسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بران آب لیمو بفشارند آن مقدار که آنرا تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص** آن جهت امراض مذکوره نافع عطاس الراس الصدر و الغذا و غیرها و از برای قلاع دهان و بستگی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و جمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره و بتخصیص تقطیع و قطع اخلاط محترقه و سوداویه غلیظه لزجه و ابخره اخلاط و سوداویه جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط است و قاطع بر خلط و مواد غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا میگرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل و بعد از آن مسهل میدهند بدن را از انچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل که بیاکه همیشه آنرا بیاشامند حفظ مینماید صحت او را و از برای جمیع امراض افعال نافع و در دفع مضرت سموم و حمیات دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منفعت آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر مفصل اقسام السفرجلی و ترنجبین و شیر خشتی و مرکب آن و ترس آن مربا و مخلل آن کرافت و چون جواهر را آب لیمو بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در هر روز آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و دستور حل آن مانند لولو است در آب اترج مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک و مفرح و با تریاقیت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب خیار شنبر آن رافع حبسی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را بتمامه خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سده معده ... بل و نمک بپرورند آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آروغ و برگ آن در تفریح ضعیف تر از برگ اترج و طلای سائیده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع بلغمی و دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما منتصب ... است و آنچه پیوند نموده شاخ درخت آنرا با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن است

باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها میم است **فصل المیم مع الالف** **ماء** بفتح میم و الف ممدوده و بفارسی آب و بهندی پانی و بانگلیشی واتر نامند **ماهیت** آن معروف و آن جسمی رطب سیال در کتبی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیطه و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه صناعیه است و تنهائی ... بسبب لطافت ... و قابلیت ... بدن حیوان ندارد و بکار مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط در عروق ضیقه منفذیه و اعماق بدن و نیز مرطب ابدان و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو هوا است درین امر و مسکن التهاب حرارت و کاسر حدت حرارت معده و کبد حار و غاسل اخلاط غلیظه لزجه و ملین و رقیق کننده آنها است و قابل دفع گردانند و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نضج و تنفیذ و دفع استحاله و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعت تمامی الی ما اخلت و اعانت آن تمام نمیشود و وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال النسبه شد و جوهر آنها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت و ضعف آن مختلف میباشد و انواع ...

منحصر اند در آب باران و آب چشمه‌ها و گاه در آب چاه‌ها که آمیخته از برف و یخ و بعبارت دیگر میاه منحصر اند در ماء جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب جوی

و در حکم اینهاست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمه‌ها که آب آنها جوشد و برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و گودالها و امثال اینها و در حکم اینهاست ماء الجمد

یعنی آب یخ‌ها و ماء الثلج یعنی آب برف پس آنکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد آن بهتر است و آن

نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در صحت اسهال گفته و حجت که بوده

آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ

انحدار و عدم توقف در معده که باعث … و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین اسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه بجهت لطف رطوبات باعث قبض شود

گویا با قوت قابضه است لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانیکه عادی به آنها میدان آن نباشند باعث انحلال

نوازل و زکام و سرفه و غیرها است و لهذا چون در خارج نگاه دارند زود … و در آن کرم تکون مینماید و تدبیر اصلاح آن جوش نمودن و یا سنگ تافته در آن

کردن … است و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تأثیر تابش آفتاب …

و این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب بآب باران است آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان …

از جسم مجوف کوزه و مثل آن … و یا سنگ … است که آب مقطر و منتشر آنها را جمع نموده … از قبیل …

کوچک … گنجایش دارد می آورند و آب شور دریا … که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین … قطره قطره …

مینماید حتی اگر شربت … مقطر میشود و شکر در جوف آن می ماند و تا باین جا مبالغه دارند که اگر کسی … در آب داخل کند …

خالص التقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنگ … میدارند که … و تمام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نموده …

عرق … ماء العیون یعنی آب چشمه‌های جاری عمیق شیرین صاف شفاف خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب …

… سنگریزه و … بالای آنها مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب … آنها تابد و … آنها تحلیل …

و در آنها متعفن نماند و بسبب جریان و حرکت تموج … زیاده تلطیف و تصفیه یابد و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه …

… باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری …

طیب … و یا سنگریزه بگذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف … عمیق …

بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است … بسبب … جریان بر زمین …

در ظرفی بگذارند … زمانی صافی گردد و … که هر مرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد …

جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها … اکثر اوصاف اول موجود … که متصف بدین صفات …

و رایحه کریه … غالب نباشد … و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی …

شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و … و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه خلاف این …

باشد مانند آب … موجب امراض ردیه … در حکم آب ایستاده است آب یخ … و برف …

… موجب امراض ردیه …

… آنها غیر مکشوف … الاجام … یعنی آب …

…

…

ساق یا دلاغری آن و حکه و جرب و تب و باد جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصاً در زمستان و علاوه اینها در زنان باعث عسر حمل و انقلاب جنین و سقوط آن و تورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذاست و در حکم

آب را کد است ما البیر و القناة یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و آب غدیرهای وسیع عمیق مانند بادو ما مذکور و ثقیل تر و بهترین اینها جاهای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها شیرین صافی و شفاف و سیاب بود و همیشه از آن آب بسیار ریگ و ستان باشد و قنواتی که سرچشمه آنها البعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صاف و سیال و بسرعت جاری شود و بچه از بهترین و صاف باشد و یا متغیر الطعم و الرائحة و بکل تلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضائع و یاد یرمانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت شهوت و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از سخن و سرد خارجی است یعنی آنچه زود تر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو پنبه و یا کرباس و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند و بمقدار یکدو آب معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب خشک گردانند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است

طبیعت آن مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و در تری چیزی بدان نمیرسد و لهذا تسکین عطش و التهاب معده و کبد بخوبیکه ازین حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود

افعال و خواص آن منافع و مضار اگر بر وقت و اعتدال و ضرر باشامند منافع است که در صدد ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی عصاب معده و حشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و مثال اینهاست مثلاً اگر در هنگام سیری و سیر شکم و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام یا جماع و یا در بین خواب یا با اشتها و یا ایستاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند و اما در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر نیست اگر مبالغه در اکثار و مداومت آن نکنند و بجز ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد خجه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث محدث اکثر آنها است و سرد و معتدل المقدار از موافق ترین آبهاست برای اصحاء و منبه شهوتها و مستحکم کننده الیاف معده و اما مضر عصب اصحاب ورام و خناق است آب بسیار سرد خصوصاً آب یخ و یا برف و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته شده باشد و از همه بدتر آب نمک است و هرچند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی معده و جاذبه و ماسکه و قوت شهوتها و کبد حار حاد و تبهای حاره است ولیکن عموماً مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب و صاحبان سده و صداع بارد و ریه و اعضای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا و سهر و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها خصوصاً که اکثار در آن کرده شود و بیوقت مداومت بران نمایند و آب شوره سرد کرده که معمول اهل هند است قریب باینهاست در منافع و مضار و مصلح آن مصطگی و عود و جوارشات حاره و امثال اینهاست و اما راکد موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاة مصلح آن آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و شقیقه و ورم حلق و قروح حجاب ریه و نواحی صدر و اعتدال معده و دفع تشنگی سوداوی و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک اسهال و اذابه بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بران مضر معده و مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مودی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب مد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوص در ابتداها و اما آب نیمگرم مایل بطلب سستی و مفسد طعام و مورث استسقا و محلل طحال صعود دخان بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و سرع و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی و اذابه بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی شور و قلیلی آن ناشتا غاسل معده

ست و آب فاتر یعنی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن حرارت بدن ست و با رد برستعمل در استسقا است که دو رطل آب را

با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوعی دیگر آنست که در یکصد رطل آب ده رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و منافذ دار

متخلخل المنافذ دار ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه صفیقة المنافذ کنند و بنوشند نوعی دیگر آنست که بگیرند لشاره چوب گز و آنچه آب مانده باشد در آن کشیده آن را

تجفیف الیس ها نموده با شند اگر ما مصلح آبهای ردی فاسد و مکدر با صاف و مروق نمودن آنست و یا مقطر کردن آن بطریق عرق و یا در خم سبو و سنگ

متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیله

پارچه کرباس لطیفی را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تا تمام صافی آن در آن مقطر گردد و طریق تعریق آن در آب شور آن

و یا آب تلخ و یا آجن یعنی متغیر الطعم و الرائحة و یا آب غلیظ آن ست که خاک طین صافی خصوصا خاک آفتاب خورده و سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند

کم تر و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر انداخته بگذارند صافی می گردد و ایضا چون قلیلی زاج خالص صافی و یا زاج در آب کدر اندازند

آن را صافی می گرداند و همچنین چون چند دانه نرلی که تخم ثمری ست هندی در آب تیره کشند و بگذارند صاف می گردد و ایضا حل نمودن قلیلی سرکه در آبهای

فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آبها ست خصوصا در تابستان و آب غلیظ الثقیل محدث اکثر امراض مذکور ست و نیز مصلح آن سیر

و پیاز و تصفیه آن بشرب با لطریق مذکور ست و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب بلاد دیگر سیر و پیاز و سرکه و کاهو بهم یا هر کدام که باشد خوردن و داخل

نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و ایضا التصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف ست و نیز جوش نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن

ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین ست و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر باشد و یا ترد اکر بوده آن

ماء البحر بفتح با موحده و سکون حا مهمله و را مهمله یعنی آب دریای شور **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و شور تند **افعال و خواص** آن

جالی و محلل و جاذب و ملین مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب لطول گرم کرده آن جهت وجع عصب و تشنج و اعراض بلغمی

و حکه و جرب و قوبا و امثال آن و قروح بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و سبب التشنج و سعال مزمن و

موجب حبس طبیعت و تشنج و قرحه امعا و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه و مکه و صمغ عربی و گل ارمنی با روغن بادام

والعیه مناسبه و حلیب حرد سویق جو لو داده در آن حل نمودن و بعد التصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن **ماء الحمأة** بفتح حا

و فتح میم مشدده و با ماهیت آن گویند آبی ست غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین

بهم میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت ریاح بلغمی و کسر اعضا ست و گفته اند که چون ...

این خاصیت ست که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته باشد در یک روز باصلاح آورد و جهت تسکین شدت ... و رفع عصب ...

جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب بسیار مجرب است مؤلف گفته که در دریای هر موز نیز نوعی ماهی بهم میرسد که در شکم او آبی

خاکستری رنگ می آورند و آن را ماء الجمه نامند و همان خاصیت دارد و اطراف میبرند **ماء الحمأة** بفتح حاء مهمله و میم و الف در نامی مشهور یعنی آبهای گرم که

و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها **طبیعت** مجموعه آنها مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص** آن محلل قوی و قابض و نافع لبلة

و قبل آشامیدن قلیل آن حابس قی و با رتبه جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب لزوم اسهال آن

و در ابدان مستعده و در سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر ست **ماء الرماد** بفتح را مهمله و میم و الف و دال

مهمله **ماهیت** آن آبی ست که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند **طبیعت** آن گرم و خشک با صل آنچه آن خاکستر از آن

راجع و آنچه از نیمات و اشجار حاره ست گرم و تر بلکه خشک **افعال و خواص** آن جالی و مجفف و محرق و معفن قالع و ساخ و در بن امر بهتر از صابون

و آشامیدن بسیار آن لقدر بیم مثقال بخشن بواطن و جالی قشیده معده و از اکثار و جالب قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن موافق ...

ادام و نیم وقیه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و در عصب و احتقان بدان جهت قرحهٔ امعا و طلا و قطور آن بر زخمهای تازه

و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف آنها است **ماء الزفتی و القیری** بکسر زای معجمه و سکون فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت بکسر قاف و سکون یاء مثناة

تحتانیه و کسر را و یاء نسبت آبی است که در معدن زفت و یا قیر بهم می رسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن نشامیدن آن مفتح سدد و مسخن

بدن و سرخ کنندهٔ رنگ رخساره و مورث قرحهٔ امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیهٔ رطبه و سمیهٔ آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی بالعبه و روغن بادام و یا آبهای

مناسبه **ماء الکبریتی** یعنی آبیکه از معدن و زمین کبریتی بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت

امراض سوداویهٔ ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و لقوه و عصب و تشخص و ریاح بارده و جراحات گزیدهٔ سباع و عفونت و قروح یعنی

کهنه و درد جگر و رحم و زانو و امثال اینها نافع و آشامیدن آن مضعف باصره و معده و امعا و مسخن جگر مصلح آن امراق و سمه و اشیای بارده رطبه **ماء الحمة** بضم میم

و را مشدد یعنی آب تلخ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه و مقطع بلغم و مفتح سدد و مضر محرورین و مفسد خون مصلح آن

اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و شیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از آن سرکه آشامیدن و یا جوشانیدن و یا مقطر نمودن آن است **ماء

المعدن** یعنی آبیکه از معدن فلزات بر آید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها **طبیعت** اینها قریب بطبیعت آن فلزات است **افعال

و خواص** آن ماء النحاس خواه از معدن بر آید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش

و تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال بدان نافع و مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بیدستر و ماء الزفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن

بر آید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال به آن نیز جهت امراض مذکوره

و ماء الکبریت ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و یا تفته در آن اندازند مولد قولنج و اعتیاص بول و دردات

و اسراف زیاده از آب قلعی است ماء الزیبق الفضة مذکور است جهت تقویت دل و دماغ و معده و جگر و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نقوط نافع و ممسک کثیف الحمل

ماء المعدن مورث عسر بول است **ماء الملح** بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن بر آید و یا نمک در آن اندازند یا از چاهها و چشمها

شور بر آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن و مضار آن قریب ماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل اولا و بعد از مداومت قابض

است بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیر بنها و چربیها و مخلوط نمودن آرد جو بوی داده و بیخ و خاک خالص طینت **ماء التوتون** بضم تاء مثناة فوقانیه

و سکون واو و نون لغت یونانی است و بعربی ماء التون بنون بجای تا نامند **ماهیت** آن آبی است که از ماهی نمک سود ترشح کند **طبیعت** آن گرم

و خشک **افعال و خواص** آن مضمضه آن جهت قروح متعفنهٔ دهان و احتقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح

امعا و تنقیه جراحات کهنه و تجفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آورد و آشامیدن دوغ ترش و شیرهٔ تخم خرفه که در دوغ ترش برورده و تر شده

و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلو بخارائی در دهان و انار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الرأس ماء حار جهت

اسحاب صرع و آب گرم مضر لثان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش مضمضه و قطورا الآت المفاصل ماء البحر و کبریتی

اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارد مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء آب کفعیر

آب بسیار سرد مضر سینه و قصبهٔ ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی یعنی او کات جهت امراض ریه نافع و نطول آب دریا جهت

اورام ثدی و ماء الذهب جهت نفث الدم و ماء الحدید جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قروح

نافع و آب بسیار سرد مضر صحاب سعال و باد و حالبس البطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و مانند آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مداومت عاصات

امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معدهٔ رطبه در بعضی او کات بسبب نشف رطوبات آن

و ماء الشب نافع قی و ماء الحمة حابس البطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و احتقان آب دریا جهت مغص و معینه محتبس و آشامیدن آن مسهل

وگاه باعث لذع میگردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع استسقا و ادرار حیض و آب کبریتی جهت استسقا و جلاء رحم و ماء معدنی باعث
عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب
آهن نافع جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکد بد بو همه محدث حمیات غلیظه و ریح اند المسموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و
سایر سوام قتاله نافع الجروح والقروح ماء القیری جهت قروح منضج و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق
و برص نیز مفید الاورام والبثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثالیل ادویه الازنیه آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبیل القرح و قاتل
قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء الزبرور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع
و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند با لبعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه
قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد **ماء القداح** بفتح قاف و دال الف و حاء مهملتین **ماهیت**
آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل عفونات الراس
والصداع جهت صداع بارد و نزله و سایر امراض بارده و نزلات و الغاشی لنفس از الخفقان بارد و تفتیح سده مصفاه و خیاشیم و چون در شیشه کرده
بوبیند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل در عضل محرک سر و گردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضا الغذ و النقص مقوی معده
و منضج و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند **مارکیاه** بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه
و الف و ها لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی است قریب بذرع و برگ آن شبیه برگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر پستان آن حرم
آذربیجان **افعال و خواص** آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شمر
که بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند حکیم میر محمد مؤمن نوشته که نقل حقیر است که چنین باشد والله اعلم
مارکیوا بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارکیوانیز نامند **ماهیت** آن نباتی است
شبیه بدرخت تا القدر بیک ذرع با شاخهای بسیار صلب و پرشکن برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل بسیه و ثمر آن در میان
برگها شبیه بفندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه غیره در آن بجوشانند
و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد که تمیز نتوان نمود **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و رادع بواسیر و ضماد
پوست خشک آن نهایت سرخ کننده بشره و نافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب
سترنده موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **مارماهیج** بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة
تحتانیه و جیم معرب مارماهی است و اهل مصر آنرا انکلیس نامند **ماهیت** آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یکذراع و سفید رنگ و بر پشت
آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره و بحار نیز میباشد و بزرگ در آب بند ماهیان دیگر نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن خوردن
گوشت آن مقوی باه بسیار است و زائل کننده ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال
آن برای باه پختن آن با دارچینی و مصطگی و از برای امور دیگر بریان مطبوخ آن است **مازریون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاا نامند **ماهیت** آن برگ درختی است شیر دار بقدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی را برگ سفید و سبز رنگ
و نازک و این را مخیص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی
مشت رو نامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آن است و لیکن چون این نیز خالی از غائله نیست در قوت قریب بشیرم بدون
تدبیر استعمال آن جایز نه و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شکسته

است خشک کنند و شکوفه آن با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی تر باید برد و افتیمون و پوست هلیله زرد و گلسرخ و رب السوس و زیره کرمانی

و نمک هندی و در اسهال با ماء صفراء و بلغم ایرسا و توبال النحاس و اسارون و تعصاره غافت و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرکی صدفی و سکنجبیل و نمک نفطی

و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نماید و شربت آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون آنکه

تمیمی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جمله اتفاقیات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل

علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم دیگر سنگی نیرم

اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از آن معالجه علاج تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها

میگردند و چیزهای خوردنی و حلاوی میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقاً اول بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت ملهمه او میل

آن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خرید و تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چند آن آب زرد منعفن از شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان

نمی‌ نمود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس او را نشناخت

چون این خبر باطبایی که مدتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده شد

چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره یکی از آن اطبایی که حدت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبیده از وی پرسید

که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من این ملخ را از جایی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون

هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال

رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر بوزن یک درم تنها از مازریون بشخصی دهند تحمل که آن اسهال

کند سبب آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غائله که دارد مازریون را تنها بدون مصلح استعمال نمی‌نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال می‌نمایند

و آنجا دو طبیخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن بعمل بخطر و غائله

بظهور آمده و این از الهامات جناب باری است تقدس و تعالی **طبیعت** آن در آخر سوم و در چهارم تیز گرم و خشک گفته‌اند **افعال و خواص**

آن جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف تند اعضا را الراس مضغه لطبیخ آن خصوصاً سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه از برگ آن فلفل سوده بالیده

بر دندان گذارند نیز مسکن و جمیع آنست عضاء الغذاء و لقوه مسهل ماء صفر و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده

نافع خصوصاً برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه یک شب تر کرده بعد از آن خشک نموده مقدار شش قیراط آنرا در یک رطل و نیم آب

جوش دهند تا ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوشانیده بنوشند و گاه مخلوط با بیست درهم

آنرا در دو سیر شراب دو ماه مگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر بگذارند پس می‌آشامند جهت استسقا و تنقیه نفاس و چون بنوشند هم آنرا در یک رطل

و نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد مالیده صاف نموده با یک رطل و روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند اما الشور دیگر هم تا بیجاد هم آن اسهال برفق نماید

و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته‌اند مسهل سودا و اخلاط غلیظه نیز است خصوصاً که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند

و بعضی حکیمان آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل مطبوخ بقوام آورده مرشته نشاف ساخته بر میدارند و حب است که بجهت اسهال ماء صفر و بر یک

از اخلاط و اخراج اقسام کرم معده و امعا با ادویه مسهله مناسبه و مصلحه هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال المحموم

آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا چهار درهم بدل آن سه وزن آن ایرسا و دو دانگ وزن آن مقل الیهود

الجروح و القروح ضماد و جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح و سحج و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب رطب و جرب اکال محلل مجفف آن

با موم و روغن جهت جرب متقرح الزنبیه طلای برگ آن جهت بهق و قوبا و نمش تنها و یا با کبریت نافع و مضر محرورین و اطفال و ضعفا در فصل

گرم و بلدان حاره بالنسبه بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مقی و مورث کرب و غثیان و دود در هم از عنبر بار بر آن عضو مار زرد و سیاه آن فال نفعی و اسهال و کرب و تشنج

تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده مکرر با جلاب و سیب خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و مفرحات تریاق

و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست چون بادرنجبویه و آب برشته موش سنگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال

از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جرب و آتش و دوا و حبوب و دهن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در تریاقها دین کبیر ذکر شد **ماس** بفتح میم

و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند **ماهیت** آن از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان میباشد از سفید و زرد

و سیاه و سرخ و سیاه که برنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم و برنگ خالص یکرنگ خالص هر یک از ینها کمیاب و تیلیا و داغدار سفید آن

معیوب و داغدار و ملمع سرخ آن از بدترین میدانند و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن که یکرنگ و صاف باشند معدن آن ممالک

دهوالی گلکنده و جهینه پنه است و طریق اخذ آن آنست که زمین آن را حفر نموده خاک آن را برآورده بر زمین میپاشند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب کناری بر آن

نظر میکنند هر جا که برقی بنظر درآید آن را انتخاب کرده رفته برمیدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده بستور در آفتاب بر آن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق

بسیار و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در بر از یل از اجزای ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد و لیکن

بخوبی و سفیدی و شفافی و صلبی دکهنی نیست و الماس را بالماس سیاه سوده با لاک گرم کرده برشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی نمایند

قطعهای آن مانند طلق هر ینج ورقی ورق ورق بر روی هم چسپیده محسوس میباشد بعضی از آن قابل جدا شدن اوراق از هم است و بعضی نه کسانیکه عارف باین اند آن را

که قابل است از هم جدا مینمایند و آنچه مشهور است که از سرب آن را میتوان شکست و حکاکی می نمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آن را بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه

شبیه برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آن را ماقدونی نامند و غیر

نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است حدیدی احجار دیگر و آلات حدید هیچ یک در آن اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری لیسبار و اهل هند آن را

مشکل میسازند و بنحوی خاص تکلیس آن را لیسبار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعبه **طبیعت** آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم نوشته اند **افعال و خواص**

آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس شکل آن رافع صرع و سنون آن جالی دندان و خطر ناک و اجتناب

از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون کلفتی و گفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیگردد و مضار سمی است و قلیل آن نیز

قاتل بتقطیع عضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیده گاوی و با روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب **ماش** بفتح

میم و الف و شین معجمه لغت عربیت و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونگ نامند **ماهیت** آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود

و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی غیر تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه

بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز روشن و در زرد آن دیر تر پخته گرانی میگیرد و از سبز خصوص زرد و دانه ریزه آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند

طبیعت آن در آخر اول سرد و مایل بخشکی مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مایل بگرمی و با عفوصت **افعال و خواص** آن

لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و جلا کمتر از باقلا و مصلح حبوب باکور است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر

آن را بالتمام گرفته باشند زیرا که بیش قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره حاده

جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خون است عصاره آن ضماد و الزاج الغذا آن مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار

و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره ساده و امراض گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای

حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و جو مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض حابس بطن و از خواص آن است که با وجود بردی و تحریک سعال دائمی نماید

و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آن را طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود

٥٨٠

مقصود دفع طبیعت باشد عوض مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوشانیده آب آنرا بریزند تا قوت حاره جالیه آن زائل گردد بالقصد داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حلبه سکنجبین حلبت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب نار ترش افشرده و با برده سقطان که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نباید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و ترلات حاره نافع للمشایخ مبرود المزاج و پیران کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن و مصلح آن برای مبرودین افاویه عطریه حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال آن و برای محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حمو قضا مذکوره نیز در محرورین ماء القرطم در روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضا مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلای که نوعی از شراب است و یا با شراب یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جراحات و نافع آثار الوان المعجزه منحو ازان و ماش تند براو بری و بری کشمیری و یا پروایتی و دال منگو جهی و ماش بلا و کهچری لڈوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شده جائیکه در ملک هند و بنگاله دکهن میشود آنرا ماش وآرد و بضم جیم و سکون زا و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است دکنا نیکه آنرا حب القلقت داسته اند سهو نموده اند دال جهی است برنگ و شکل ماش و بزرگتر ازان و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد در ملک هند و بنگاله پخته با سیب و غیره و دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بسیار ثقیل و بطی الهضم و مولد منی و مغلظ لسبب لفخیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره در ماش النفع و جهت برص که تازه و تا زه سائیده گری چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و الواع الطعمه مانند ماش ازان میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت **ماسفودون** بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم فا و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند اسم یونانی دوائی است که در ملک هند بسیر دیده و از انجا می آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عریض تر و قریب بگزاس و مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از ان لطیف تر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در جمیع افعال قریب بسنبل و جهت خوشبو داخل ادهان میمایند خصوص گل آنرا **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیست بمعنی بز و بفارسی بز و ز آنرا تیکه بکهی و بهندی بکری ماده آنرا بکهری و نرآنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن بنسبت لحوم حیوانات دیگر بالخصوص گوسفند الطف است و لطیف و بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج است اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند بعضی آن کمتر و جبلی از اهلی گرمتر و لطیف تر و بری از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر **افعال و خواص** آن موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک تصفیه سودا و مزاج مصلح آن بادام و نارجیل و خرما و خوردن میوه های تر و تازه و ترشیها و کشک با آن بغایت مضر و گوشت نر غالباً فوق شش ماهه با رطوبت غالبه بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت نر گرم گرم بر عضو ضربه و صدمه رسیده کوفته شده و بدستور پیچیدن در پوست گرم گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بز نماله در حین گرمی بر سر صاحب برسام و اختلاط ذهن و فساد متعرض آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با آن مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل بریان نشیده کباب نمایند و چون آب مترشح ازان را گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سلون سرگین بز سوخته آن با نمک سنگ جهت رفع زردی دندان و عفونت لثه و اعضا و للصدر و الغذا و متعفن چون خصیه آنرا شگافته زرادند مدحرج و لطرون و زیره بریان نشیده خشک کنند بکیتقال آن با آب گرم جهت بهر در درد جگر و مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یکمثقال آن با سرکه و عسل جهت سپرز و چون بز چهار ساله یکرنگ سرخ را در اول فصل هنگام رنگینی انگور ذبح نمایند و خون اول آنرا بریزند و خون سبط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن زیر زیر کنند و به زیر تکاه و یا غربال در سایه خشک نمایند و آنرا بدهند نافع است جهت آنکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است و مجرب و آشامیدن حریره آن

با آرد برنج و دجاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه حاره حادث هم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با آرد و جهت قرحه امعا و نشا
سرگین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل
جهت رفع بول در رحم آشامیدن [illegible] مقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ آن با بول اطفال جهت
رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و مار صفر الاوجاع و الاورام و البثور و ضماد پیه آن مسکن دردها و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته آن با الطف و حنا
و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب و بدستور طلای پیه سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب تا کیل منکوسه با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و بازالة البیح
جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین بخته آن در شراب حلبه جهت تحلیل اورام و چون گرده آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند
و آب آن ترشح ازان را نیز بر بهق مالند زائل گرداند القروح و الجراح و پیه آن را و بانارد گوشت بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه
و شهد به لسموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرگین سوخته آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک بخته با شراب یا سرکه جهت [illegible]
سم هوام و زنبور و برزه [illegible] بادزهر سموم هوام الآت المفاصل و ضماد پیه آن با سرگین آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن با سرگین خشک آن جهت عرق
از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن است که سرگین را فروخته در شیشی پیچیده در موضع عمیقه در تحت بندها و محاذی ابهام است گذارند تا حرارت
آن گرم گردد و بین تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در رگ گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت [illegible]
آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با ترب و عسل و بیاض البیض تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را
نرم سازد و چون آنرا حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد **مالک الحزین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای
معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله **ماهیت** آن از طیور آبی است سفید و جثه آن بقدر جثه کبوتری
و گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنارهای آبها و در سر بر افکنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت
آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره و طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است
مالکنگنی بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و یا و لغت هندی است **ماهیت** آن تخم نباتی است هندی نبات
آن را یک ساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه بنبات [illegible] و ساق آن ازان قویتر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض زیاده و خوشه آن نیز
بزرگتر ازان و دانه آن بقدر [illegible] و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه باهم بسته
در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدت **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص**
آن صداع الرأس العصبانی آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و درد کمر و کلیه و امراض بارده رطبه
دماغیه و عصبانیه و [illegible] و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان [illegible]
و [illegible] آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور
تدهین بدهن آن جهت تقویت باه و نهایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه یا کمتر ازان یا برگ تانبول
و روز دوم اندکی ازان زیاده و روز سوم نیز ازان اندکی زیاده و همچنین تا بحدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها
بسیار مفید و اهل هند [illegible] آنرا استعمال دارند مانند آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه می افزایند تا بصد دانه میرسانند و باز
بتدریج کم می نمایند تا باتمام رسد و از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی میرود و در مرطوب المزاج
قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض
دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست و یا ده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا یکدانه

نابهنگام بود و در ایام استعمال جماع و قبل ولعاب از ان از ترشح یابادی و لبنیات و لقول و جماع و امراض لغشانیه و بارید و حرکات عنیفه و سبب ای حاره تا
انتها حرد و دل و سیرو ترت ابخیل و امثال انها اجتناب مینماید و گفته اند مداومت بر روغن آن که در روز چهار شنبه اخذ نموده باشند جهت رفع جذام و خوردن آن
بران نیز نامدت بیست و یکروز جهت جذام و نیز دانهای درست آن را در روغن گاو ایضا بپزند و در روغن گرفته ان را بخورند و میگویند قوت باه را بجای میرساند که احتیاج
نمی آید و نیز در شیر گاو مینوشانند مبالغه نموده از ان شیر ماست لبسته روغن آن را میگیرند و در روزی مقدار یک اوقیه آن را با شیر برنج میخورند و میگویند که موئی سپید
میگرداند و دیگر موی سپید نمیرد و گفته اند که اگر یک آثار آن را در ده آثار شیر بجوشانند بمقداری که تمام را جذب کند و ببرد و زیر تابه آن را بلع نماید کسیکه عنین باشد
یا قوت باه او باسباب ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آن را بروغن شقاقل چرب کرده روغن از ان اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد
و امساک آورد و اگر در بول شیر و یا شغال چند بعد بجوشانند و سه روز متواتر زن فاحشه زانیه بخوراند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت
بر جماع نکند و کسی که قادر نگردد و القصار مضر محرور المزاج و مصلح آن ... چون مار حادث اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چندی
خوردند و همه مضر گردیده و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا داخلی نیز دهن آن را و اکثر ... بخواهند مینمایند دیگر
تا نصفه آب گردد و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه لبسته بر سر آتش میگذارند و تخم آن را بر مقداری که ... کوبیده بران پارچه میپاشند و سر آن را بسرپوش میپوشانند
تا بخار در ان مجتمع گردد و بعد از یک ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه می فشارند آنچه روغن از ان بر آید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور بعمل می
آورند تا دیگر روغنی در ان نماند و این بهترین طرق است **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن بعضی مرا آن دانسته اند و لیکن
گفته درختی است که در بلاد شام میشود **افعال و خواص** آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن نافع برص خوردن نشارهٔ
چوب آن کشنده است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آن را اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید است و چوب آن را جهت ... دا
چون بیخ آن را سائیده بمارگزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت اسهال نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای سمی الی مینماید **مالیقراطن** بفتح میم و الف
و کسر و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و را مهمله و الف و ضم طاء مهمله مثناة و نون لغت یونانی است بمعنی ماء العسل زیرا که مالی بمعنی عسل و قراطن
بمعنی آب است **ماهیت** آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران و یا آب صاف شیرین بآتش ملایم طبخ دهند و کف آن را بگیرند تا دو
ثلث آن بسوزد و نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده بحسب ... و
با ... نمایند و شیخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت ساده** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه
مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معدهٔ سرد و حشا و مشتهی و دافع امراض بارده عصبانیه و ... و ... مفاصل و قی و قراقر شکم
و ادویه قیاد و بعضی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض و مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره و حشا و مصلح آن رب ... مقدار شربت آن
تا صد مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ میآورد
ماميثا بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت نبطی است و آن را میثا نیز نامند **ماهیت** آن نباتی است
به خشخاش بحری معروف و به خشخاش مقرن و بری آن مائل بسفیدی و باز و برگ شبیه بابره و در غب و بارطوبت چسبنده و گل آن زرد و بانند خشخاش سالی
مقرن و ثقیل الرائحه و برآب ثمر آن مانند خشخاش مقرن و منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری که در ... و تخم ماميثا بقدر کنجد سیاه و جهای
خشخاش ساحلی در زمستان میروید و در بهار خود میکند بخلاف ماميثا که اثری از ان در ظاهر نمیاند و در سرطان ثمر ماميثا میرسد و آن را کوبیده اقراص
میسازند و بهیات بلوطی و آن را عصاره ماميثا و شیاف ماميثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مائل بسبزی قوی الرائحه
تا تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصارهٔ مخیف آن بهتر از جرم آن و گفته اند از آن دو نوع میباشد نوعی که گل آن سرخ است ارغوانی
نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل گفته شد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص** آن قابض و رادع

و محلل و مقوی اعضای عصبانیه الرأس و العصب و الصدر و المعده و جلای آن جهت درد مفاصل حاره و منع انصباب مواد و تحلیل ابتدای رمد و حرارت اجفان
و سلاق و ورد و بیخ و ورم حار آن و دلوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با نمع
خفقان و اسهال صفراوی با ادویه مناسبه معینه و سمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار و طلای عصاره آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش
و حجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران هم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس معدیل مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سماق مضر بسپرز مصلح آن
بادام شیرین است **ماميران** بضم میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زردچوبه است ساق و
شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل بستاره و سفید مائل بزردی و با لزوجت و بیخ آن پر شعبه
از زردچوبه باریکتر از آن و گره‌دار و غیر مستقیم و در گرهای آن رشتهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قریب آبها و از هند و چین و خراسان آورند
آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد و نیکوتر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک
چینی است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد
صداع الرأس سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آنرا بیفزاید و مضمضه آن جهت درد دندان
صداع الفقار و آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سددی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب چشم و ورم
بواسیر بی‌نظیر و بعضی مضر گرده گفته‌اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زردچوبه بنصف آن مر الزنجیه طلای آن با عسل و با
برص ناخن و کلف و بهق و جرب و رفع آثار جلد نافع است **ماهودانه** بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است بمعنی
قائم بالذات یعنی در اسهال تنهائی بی‌معاونت دوای دیگر کافی است **ماهیت** آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند
مسیحی نیز هست ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبهای آن ریزه مائل بتدویر شبیه
دراز و باطول و گل آن زرد و ثمر آن در غلاف مخروط شبیه بچنبار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن با زدانه کرسنه بزرگتر
و پوست آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است
و گویند دانه آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن و در غلافی شبیه بلوبیا **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص**
آن آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خردل حوزه مسهل محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانه آن از سه دانه تا
دانه مسهل و آشامیدن کوبیده و حب بسته آن با آب سرد در اسهال قوی‌تر و مخرج بلغم غلیظ و محرق و بلغم خام و مرار سودا و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن
آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن غیر محذور و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر به
و معده و مصلح آن انیسون مضر بسفل مصلح آن و گفته‌اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا تنهائی و یا با ادویه مناسبه
پخته میخورند به اسهال مینماید و جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سال خورده بر ریخته جهت قولنج و ادرار بول
و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن دند و بوزن آن حب الخروع و یک وزن و نیم آن حب النیل است **ماهی زهره** بفتح میم و الف
و کسر ها و یای مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی است بمعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی است **ماهیت** آن نوعی از فلوس
که ترکی سقو بروی نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بنسرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد و در
آخر ساق آن از جوانب آن رسته منبت سرد و پوست ساق آن مائل بزردی و با اندک حدت شبیه بسجادت پوست بیخ کبر مستعمل بین
ثمر سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن با اندک حدت و تندی آنست **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا

و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای سرد دین و مرطوبین طبعی المزاج سود قوی التأثیر النفع مضر بمحرورین مصلح آن کثیرا و لسان الثور
و انیسون و باروغن بادام چرب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا هفت درم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده
در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته بر روی آب آیند و میرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند **فصل المیم مع الثاء المثلثة**
مثنان بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست **ماهیت** آن نباتی است که کرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم میباشد قسمی از آن
شاخهای انبوه و خشن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه به برگ مازریون و از ان نازکتر و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید و از یاسمین کوچکتر و ثمر آن مدور و شبیه
بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب سیاه و مغز آن سفید و از حجم دانه کرم دانه بزرگتر مانند و برگ و تخم آن مستعمل
طبیعت آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن با جرم یا ماء بمودن و دانه آنرا درست مسهل
قوی بلغم و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزنیته طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق لب ...
مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا و برص و بهق نافع و زنان حمل آنرا در فرزجات مسخنه و ناشفه رطوبات و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل شود
و ملذذ جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ آنرا در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاه دارند
و عند الحاجات بکوبند و شیطرا آنرا از ان جدا کنند و آشامیدن دوازده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع
و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت رفع غائله که دارد و با طبیخ باقلا و یا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج جنین و قاتل آن ضماد مطبوخ آن با زفت
جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانروز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال
نمایند و از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و مورث جراحت حلق و امعا تا آنکه بحد ان
رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و نبت
آن قریب دریاها و آبها و ریگزارها و نبات آن بقدر دو شبر و چیزی و برگ آن مانند برگ ابهل و اثل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روییده و تخم
آن بقدر الحجره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بیفایده گفته اند که کرمدانه این قسم است و قسم اول مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن آشامیدن یکدرم برگ خیسانیده آن در سرکه یک شبانروز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل بلغم و صفرا و بلغم خام و اقسام کرم معده
و استسقا را نافع و چون بیخ دو درهم آنرا با یک اوقیه مویز بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در ان ریخته بنوشند
جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم امعا و صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن در خنازیر و جراحات خورنده گوشت و نواصیر
و منقی اوساخ و جاذب کننده آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه بابه تنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده و ثاء مثلثه در آخر نام
آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی در شرح کلیات
ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور تازه جزو آب خالص مکرر که جوش نمایند تا ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته اند شراب
متعارفی آن محل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی این است که ذکر یافت و مثلث فقهی آن است که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث
بماند و بالجمله در طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون صالح متین مقوی باصره و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه و مسدر
در باده و کمتر بهم رسانیدن اکثار آن مضر محرورین مصلح آن ... آن با آب است **فصل المیم مع الجیم** **مجنخ** بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت
عربیست لفارسی گل خوش لطر مانند **ماهیت** آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رافع
اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم گوشت و قرحه و درد آن نافع است **مجوقان** بفتح میم و ضم جیم عجمی و سکون واو و فتح
قاف و الف و نون **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض حلب بلاد ازبک که مجوقان نامند بفارسی می آورند و آن بیخ نباتی است سفید رنگ شبیه به فاشرا

نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن رگهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط آن
در تموز میرسد و بیخ آن سطبر سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ
طبیعت آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه در بیخ و [illegible]
که مسکر طبیعت باشد رایحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص** آن جهت نوازل و وجع مفاصل و درد و قولنج و سلعه [illegible]
جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن لب لباب است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق [illegible]
اطلاق مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود با آن چوب چینی و عشبه و شجره النبی [illegible] قوت قنبا که عصاره ریوند [illegible]
اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل ظهر و غیرها و در حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن
بجا رب بسیار است از مربای آن مانند مربای [illegible] و معجون بیشتر سفوف آن با شکر یا با شربه مناسبه مرض با عرق رازیانه یا انیسون یا [illegible] چینی یا مطبوخ
برگ آنها و بهترین معاجین معجون ورد مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در رعایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی [illegible]
در آب باز داده شود که یک شبانه روز در آب اول خیسانیده و بشکر تنها و یا با مقویات دل و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه [illegible]
نیز و بعد استعمال آن اگر مقدار نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف [illegible]
است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین [illegible] و در اقویا و بالغین از یک درم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین دوا قوت انضاج است لهذا جائز است
استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سائر ادویه مسهله و منضج سده است از مجاری [illegible] و عروق شعریه و سواقی
و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و خناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختصه با آن نافع و رب آن نیز مانند رب [illegible]
بعمل می آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس [illegible] اجابت مینماید که نقاء حاصل میگردد [illegible] این دوا
از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات از آن سود مند و بی غائله است چنانکه گفته اند و باقی منوط بتجربه است **مصلح** [illegible]
مخ العظام المجففة [illegible] بفتح میم و خا مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است **ماهیت** آن معروف است که جسم [illegible]
که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان مثل اطراف استخوانهای [illegible]
طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص** آن ملین مرخی صلابات اعضا و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مغثی و مورث غثیان [illegible]
آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره [illegible] مفاصل الاعضا [illegible]
و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چراگاه خوب رفته باشد و مغز ساق گاو و زرد و بزرگ و فربه و گرم [illegible]
آنها کمتر و تخفیف آنها زیاده [illegible] رنگ آن سیاه و بر مغزها [illegible] مذکوره باشد و وجه بهترین مغز ساق [illegible]
و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را کمر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود [illegible]
که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفها و اماکن بلند گرم خشک با برگ خار خسک گذارند و از جاهای نم دور دارند **مخلصه** [illegible]
و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص [illegible] می یابند از سم افعی و حکایت آن و [illegible]
و تکرار به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز **ماهیت** آن نباتی است مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل میباشند و [illegible]
و همه با تلخی و گل همه سفیدی منکوس شبیه بجمجمه قسمی بی ساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] و از آن نرم تر و [illegible]
و هر چند شاخهای آن بلند تر گردد برگ آن ریزه تر شود تا بحد برگ کتان و گل کبود و منکوس [illegible] در اواسط ربیع [illegible] و در اواسط [illegible] گل
میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مایل بکبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه ببرگ [illegible] ریزه و گل آن سفید [illegible]

بازردی داند لسیاهی داین قسم را بالسکرایه راس الهد بد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میروید و ساق آن باریک و بسیار بلند قدر دو شبر تا سه شبر
و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود و نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع برگ مدور و مشقق و شبیه برگ بادرنجبویه ولی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس
و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و عجز و بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن باریک
و دراز و شبیه برگ بابونه و بر سر شاخها قبها شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و بازحبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف بریاه و حرمل
است و بهترین همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا افجاج
و الواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا الشیرازی کاررباک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع کرآتینر کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه
بهم اما در نبات اندک تفاوت نبات کاررباک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کرآتینر کوهی املس و بزرگتر در قد
و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ و منبت آن مرغزارها و دمنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رمل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی
و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانگاه روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است **طبیعت** آن در اول
سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضا بهمدا آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و اعضاء و دفع
اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و مهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از
وبا یا بعد از آن بالغ تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال است با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب به برج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم
آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورنده آن ضرر نرساند و سفوف مخلصه ملطف و محلل مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل
کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند **مخیض** بفتح میم و کسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی
ایران و هندی چهاچه نامند **ماهیت** آن ماستی است که با اندک آب در خیک یا غیر آن حرکت داده و بر هم زده و مسکه آنرا که کره نامند گرفته باشند
بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که مسکه آنرا بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب و یبوست
افعال و خواص آن مسکن غلیان خون و محرک باه و محمرین و تشهی و مسمن و مطفی حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن
تشنگی و رباخیت الحدید و اطرافیل جهت تقویت معده و سنگ کات و با آهن تاب آن یعنی داغ کرده سنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی
خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بود داده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهت تسمین بدن موثر و در حمی دق با نان خشک
از ربع رطل تا نیم رطل بمقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز ننموده اند و دستور آشامیدن در حمی دقی و امراض حاره و حاده چنان است که بگیرند دوغ
تازه گاو دیرا و نیک پالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق و مسکه در آن نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس بهم
زنند تا آنکه در آن آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده و در سی درم از آن دوغ بیامیزند و بگذارند
تا نیکو امتزاج یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از این مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد به همین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند و از نان
یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند که ترک نمایند
برعکس آن عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از دو درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم رسد اگر
زیاده از سی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت مضم
و آنکه با حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده مانند خلط خالص و امثال اینها و چنانکه
بعضی در اخلاط باشند با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و ملین آن موجب ضعف گردد دوغ را آهن تاب یا سنگ تاب نموده
با طباشیر سفید و با طراثیث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته گاهی قلیل زهر حوانی با دوغ نفع می بخشد و نفعی بسیار در آن امراض

وجون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تنقیه نمایند وخشک کنند اشامیدن قلیلی از ان رفع تشنگی وخوش آب تا چند روز میکند واز اسهال مرتا صین والمصار دوغ
ودرتبهای عفنه خللی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد واصلاح آن قی نمودن واشامیدن سکنجبین عسلی ست وجون درمعده بارد ترش گردد موجب دوار
وغشی شود واصلاح آن نیز قی کردن ویا فلافلی وجوارشات حاره خوردن ست **فصل المیم مع الدال المهملة** مداد بکسر میم وفتح دال اول
ودال مهمله لغت عربیست آنرا حبر بکسر حاء مهمله وسکون باء موحده ودراء مهمله نیز دانند **ماهیت** آن معروف واقسام آن در قرابادین کبیر
مذکور شد واطلاق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دوده وروغن کتان وصمغ عربی وبا غیره المجلو دوزاج وازودآب مازو ست وبهترین آن سیاه براق سبک
طبیعت آن در دوم گرم وخشک بخلاف مداد هندی که سرد وخشک ست واز اجزای درخت فوفل میسازند وگفته اند که از مازو تنها میسازند **افعال وخواص**
آن قابض ومجفف ورادع وخصوص مداد هندی احصار الراس والعصب ویا سعوط وضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف وطلای آن رادع تشقیقه وسستی آتش
وبرکه یا جاذب حرارت حمیات وبراورام حاره ومحلل آنها وغیر هندی جهت منع ریختن موی والتیام زخمها وباسرکه ویا با آب یا خالص آن جهت سوختگی آتش
وبد ستور یا قیروطی اما باید که بعد از تطلیه نشویند ورفع ننمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد وانچه دران زاج باشد مقلع مرایم قروح متعفنه ست والسعوط
گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است **فصل المیم مع الراء المهملة** مامیران بضم میم وشد دال وفتح میم نیز آمده لغت عربی است
وبرومی اسرو وبعو ططوبس وبسریانی مرارکیا و بیونانی سمرنا وبهندی بول بضم با موحده وسکون واو ولام نامند **ماهیت** آن صمغ ویا لبن درختی ست که در بلاد
مغرب در روم وجزیره سقوطره بیشه دلسیار ببلند در ختاو نرم دگرها ریز گرهای آن مانند پایی نی وجوف آن منفعت یعنی میان آن پر میباشد وازان مرمی
میسازند مشهور به نیز دلی ست وجمیع اجزای آن تلخ ونزد بعضی مرمران والمایکی است واین قول اقرب بصواب ست چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مرمران
قرانیاست واین اصلی ندارد چه مران برگش شبیه برگ توت است وبرگ قرانیه شبیه برگ ترنج وازان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا
لذیذ و ثمر آن شبیه ان ولیکن با عفوصت بسیار وغیر لذیذ و درخت آن خار دار شبیه لبتوط وصمغ آن بچند نوع حاصل میگردد وانچه از تنه درخت آن بنبع
ز دن و فرش نمودن بوریائی وظرفی در زیر آن که دران جمع گردد وانجاد یا بد حاصل گردد وبهترین انواع است واین قبل انجماد سفید رنگ وبعد از انجماد
رنگین میباشد واین را مر صافی نامند وانچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند ومنجمد گردد واخذ نمایند بعد از ان ست و در خوبی این زرد رنگ
میباشد ومر البطارح نامند وانچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ است قشر دهند وعصاره آنرا خشک نمایند ویا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب
صافی آنرا باز طبخ میدهند تا منعقد ومنجمد گردد مسمی بمیعه سائله و مرحبشی ست واین بدترین همه وسیاه رنگ میباشد وبخار وبهترین همه مر صافی خالص خوش
سنگ ریزه وسبک وزن دار و وچکنی وخوشبوی بسیار تلخ بالشاعت است که ظاهر آن مائل بسفیدی وسرخی وباطن آن آنرا شکستن سفید ولعاب آن بیش شبیه
بناخن چیده وبانند انچه با و فصله مذکور نباشد زبون وغیر مستعمل وآنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند وبجوشانیدن در آب فرا سیلی یعنی ترنج تمی ثابل که آنرا
ناسیس نامند و در لون شبیه بدان ست اما با حدت وکراهت رائحه ودرمرست ست غش مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک
ودر آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم وخشک والسنه اند **افعال وخواص** آن جالی ومجفف وقابض بلزوج ومسخن ومنضج مسهل وملین وملزق ومحلل ریاح
واورام بارده وبلغمیه واز جمله ادویه جلیله وعظیم النفع ست ودرخل تراکیب بسیار کرده میشود ودافع عفونت ومانع تعفن اخلاط است ولهذا الحکمای سلف برجساد موتی
برای تجفیف ولطف رطوبات حفظ آنها از تعفن وفساد وتغیر بالعین ادویه مناسبه میمالیده اند وگفته اند انچه از الفیطامی آورند قوت تجفیف واصلاح
زیاده از غیر آنست احصار الراس سعوط مقدار یکدانک آن منقی دماغ وبا آب مرزنجوش جهت منع نزلات وبا آب لعاب جهت بدبوئی بینی وکشش باید که
گرم نموده بشویند وتطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت وجع صداع غلیظ صداعی که سبب آن مسلم باشد وبا آب مرزنجوش بر متحرین با بیم
مرغی حابس نزلات مزمنه ودرد آن مجفف قروح سر واکثر قروح سایر اعضا ضماد آن با زیره کرمانی وروغن گاو سرشته جهت تحفیف والتیام قروح
وبد ستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح وشور سر مجرب وسریع الاثر وگدا شتن فتیله آلوده بدان دراذیون ویا فتیا وچند بیدستر مخلوط در هم دیگر

جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه بمحلول آن و یا با شب محلول در خل و عسل و یا سرکه
ممزوج با آب مطبوخ در آن بیخ طیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و ادمیه با سرکه و عسل و ابرو جهت قطع خون بن دندان و باعث تحکیم
جهت لثه و خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی
آثار علیقه و با مامیثا ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک پراگنده قروح چشم بی لذع و حابس سیلان آب نازل در چشم در ابتدا اگر رقیق باشد و نیز اکتحال حل
نموده آن در آبیکه در آن عروق زعفران و زرد چوبه جوشانیده باشند و یا در آب سیل یا فودنج نهری جهت غشاوت بصر و ابتدای نزول آب و تنقیح الریش و تنقیه
بوئی آن در مین امر بهتر از غیر است با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان یا فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر
و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر عوسج و یا شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض الفوت و ناگلا
جهت شعیره و با آب ترب جهت تکثیه الدم تحت الجفن و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصاً رمد با شیر زنان و یا شیر الاغ
و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند ضماد آن بقدر آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب
و درد پهلو و سینه مفید اعضا بالغذا و النفث آشامیدن صاف خالص آن جهت استرخای معده و تنشیف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ
و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین البطن و اسهال ما صفرا و بلغم و قروح امعاء و [illegible] معض یحیی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و
ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابات آن و تفتیح و التیام فم آن خصوصاً با آب سداب و یا افسنتین و یا آب ترمس و یا رازیانه
جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور احتقان بدان با اشیاء مذکوره و یا آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور حمول
در آن و حمول آن در قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و درد بر باکند زر زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول سحق سرشته آن با آب گل مورد جهت
رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای رست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیاید و ضماد آن
با ادویه مناسبه جهت فتق و با سرکه و آب جعده جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن یکدرم آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم [illegible]
مقدار یک مثقال با فلفل قبل از نافض حمیات بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام [illegible]
والزنبور و طلای آن جهت تحلیل اورام طبیعیه [illegible] خصوصاً با آب ترب الجبر و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و یا تازه و گوشت
صالح بر استخوان و مجفف قروح و جروح و مانع لعفن آنها و با گوشت حیوان ضماد جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح اعصاب و عضلات لطیف و ردی
گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و حکه و ذرور آن مجفف قروح و مانع لعفن خصوصاً
که اول عضو را با آب [illegible] بشویند و بعد از آن بر آن بپاشند [illegible] ضماد آن با شراب لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن
و تقویت [illegible] آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با [illegible] و پیاز عنصل و عسل جهت قلع ثالیل و کلف و طلای آن با شراب ریحانی
جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا
والنقرس و ضماد آن با آب گشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل تحلیل ورم تسکین درد آن و تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت کسر عظام
موثر [illegible] مضر [illegible] و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوصاً کسانی را که [illegible] صداع باشند مضر مثانه مصلح آن عسل
مقدار شربت آن از یک باقلا تا مثقال [illegible] بدل آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیائی و حب و فلفل
هر یک از [illegible] بحسب مناسبت مراعات امراض و دخان آن که مانند دخان کندر [illegible] سایر افعال [illegible] و اللطف و قوت تجفیف آن زیاده است
در برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات و رافع سموم افعی و سایر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کماد و یا در سوخته آن رافع سوختگی آتش و طلای پوست
سوخته آن با آب رافع جرب متقرح سعوط [illegible] سایر اجزای آن قالع [illegible] و فرزجه آن حابس حیض و ضماد سوخته آن با سوخته [illegible] جهت دراز کردن

سوی و آشامیدن عصاره چوب آن یک درم و در دو درم کشنده و باید از آن پرهیز نمود **مراره** بضم میم و دو راء مهمله اول مشدده و دوم مخففه در میان آن الف

لغت عربیست **ماهیت** آن خاریست که در آخر بهار و اول البستان میروید و در مصر معروف بمریریست و اطبای آنجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل

بدان مشابه است و مردم دیار بکر آنرا ازرد و ... نامند و برگ آن شبیه ببرگ خس و سیاه رنگ ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ از آن

و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه شکاعی و در آن تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند

از پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند و مسبت آن میان زرد و زمینهای نمناک چون شتر

از آن بسیار میخورد فربه گردد و چیزی بهتر از آن نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند **طبیعت** آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند

افعال و خواص آن مفتح و ملطف و جالی ... جهت ... عضلات الصدر و لهذا آن لنفث آشامیدن برگ آن و یا آب برگ آن بقدر یک اوقیه ... جهت

تنقیه ریه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر و تفتیح سدد آن و ادرار بول و حیض و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تنقیه آن و جهت ... کهنه و با نان ...

و زجاج مفید و جهت تفتیت سنگ مثانه و حبس البول و السموم آشامیدن ... آن با شراب جهت سموم نافع و ... مقدار مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن

آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است **مراره** بکسر میم و فتح و دو راء مهمله در میان هر دو الف و در آخر ها لفت عربیست جمع مرارات و مرائر آمده و بفارسی

زهره و بهندی پته نامند **ماهیت** آن معروف است و عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان موضوع بر جگر و مجالی از برای صفرای متولد در کبد از

فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دیگری از آن بمعده و روده‌ها برای انصباب صفرا بمعده و روده‌ها

برای غسل آن و دفع فضول و مراره هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان میباید و قوی‌ترین زهره‌های حیوانات

چهار پا زهره گاو و پس زهره خرس پس زهره بز پس زهره گوسفند است و ... زهره‌های طیور زهره خروس و ماکیان و کبک و سایر زهره‌های طیور اقوی‌اند از زهره‌های

چهار پا و ... نسبت داده شود و طائر را با شی ... و از زهره‌های بسیار قوی ... زهره جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره ... و ...

بعقرب ... ملحقات اقوی‌اند از زهره حیوانات چهار پا و ضعیف‌ترین زهره‌ها زهره خنزیر است و نیز هر یک از زهره‌ها بحسب پیری و تازگی حیوان و اختلاف احوال

از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و یکجا نشستن و در قفص بودن و علیف و چرا

بشیهای حاره و بارده مختلف میباشد چه از حیوان مطلقا که در هنگام گرسنگی و تشنگی و دوندگی و غیر آنها از زهره آنها نسخه اخذ نمایند گرمتر و خشکتر و با حدت

و اقوی اند و از ماده حیوانی و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرده اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیفتر میباشد و زهره انواع ماهیان

چاه قوی میباشد خصوص زهره شبوط که ... است و زهره انواع مار با سم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد مائل بسرخی برنگ طبیعی است و بدترین آن

زنگاری و سرخ تیره است **طبیعت** آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن حار جالی و شدید النفوذ و ضماد آن ... سده ...

و مصفاة و قطور مراره دب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره رخمه با زفت جهت ثقل سامعه و با عصاره کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه ...

سر ... زهره گاو نر و بالطرون و طین قیمولیا برای جراز و ... مراره ... جهت قلاع جنبیه دهان اطفال زهره و ارک خانگی با روغن ... در جانب ...

جهت رفع شقیقه نافع و اکتحال زهره جوارح خصوص صاخشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند از حیوانات چهار پا و ...

جهت غشاوه و زهره گرگ جهت رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه با حدت حدت البصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و ... و مرغان آبی ...

و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت البصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع و ضماد العرق لعوق زهره آهو و الاغ با ...

تازه و ناشتا در حمام ... و زهره گاو نر با عسل جهت خناق و ... و زهره ... اعضاء القذار و لنفث آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق

و ... زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند ... زهره ثور با ...

قروح متعدده و لثقل آن جهت رحم و انثیین دو درم شربت ... زهره هر حیوان ... است و آشامیدن یک درم زهره ... کشنده ...

محجج چنین را از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره چغد با خاکستر چوب گز رافع بول در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث انزاج جماع
عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و عقاری ربع بر کتیج زنان و قضیب محفیه دران باعث شدت لذت ها و گویند تا کند
بار ابر زمین نگذارند رفع آن نگردد و لسموم طلای زهره تیس جهت نهش هوام و دیدبستو زهره ثور الادوام والشرو طلای زهره حمار وحشی با عسل جهت تاکیل و تحلیل
اورام و در مراهم حمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح والجروح طلای حصره گرگ جهت التیام جراحات
عصب و اعصاب زنان سرما مانع التشنج و کزاز مخوف و زهره تیس جهت قلع گوشت زائد و داخل مرهمی که محتاج مرارات قویه باشد برای قروح خبیثه فدید داخل
میشود و طلای زهره هر حیوانیکه باشد بالطراون و لتیانج قلعین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات
خبیث حادث از حمره نافع است **مران** بضم میم و فتح رای مشدده و الف و نون **ماهیت** آن درختی است که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ
و چوب آن صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال** و خواص آن آشامیدن برگ و یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و ثمره
آن در مرزکر یافت بعضی چون آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد **مرباقلین** بضم میم و سکون را و فتح با موحده والف و فتح قاف و ضم لام و نون لغت
یونانی است یعنی هزار برگ و آن خرنیل است و در حرف الحاء مع الراء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون را و فتح جیم والف و نون لغت عربیت
نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر میروید
آب از زمین میروید و بالقدر یکذرع درازی میرسد و با شاخهای بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق منجرم و بی سوراخ کم گره است
و بعد از آن سفید با جرم قسم مذکور و سیاه آن لون داده بکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا
و بعین احجار است که بسبب تابش آفتاب تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی قوت و غلبه ابخره بر آنها از خلل و فرج و منافذ احجار زمین سر
بساخته بر می آورد و بعد از بر آمدن متشعب میگردد بشکل نبات و درخت و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طبرسر
و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند در اطراف و جوانب حرکت میدهند
تا بدان ها پیچیده گردد پس بر ریسمان کشند تا شکسته و جدا گردد و بر آید و جائیکه عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان بسته شکسته
برمی آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرم آن
قابض و مجفف و حابس و یکدرم آنرا پادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال
در خواب و در سائر افعال مانند بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و ترتیب سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج**
بضم میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله والف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرداهنگ [illegible]
نامند **ماهیت** آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و بیشتر از سرب و قلعی بطریق احراق عمل می آورند و بعضی آن سرخ و بعضی منقش
در صاصی مایل بسرخی زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین است **طبیعت** آن بانحای است از انجمله آنکه میگدازند سرب و سرخ و
یا سرب سوخته بجوهر دان سبید تا هر دو خوب ممزوج گردند پس ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و هر چه خوب سوخته و ممزوج بآن باشد جدا میسازند
و با آب جو طبخ میدهند بحدیکه جوهر گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده باهم وزن آن نمک میسایند و در آب میجوشانند و هر روز بر هم میزنند و هر روز
آب را تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند
بفتح میم و سکون را مهمله و فتح تای مثناه فوقانیه و کاف در شیشه سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از جوشانیدن با قلا سیاه شدن
لیشم آب باقلا و لیشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید گردد و این مستعمل در اطلیه و مرهم و ادویه است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن لطیف
و حدت آن کمتر از غیر مغسول طریق غسل آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم کنند و آب نمک آن ریزند بمقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید

و با جمله در بگذارند در سه چهار روز در هم زنند و هر هفته مکرر تبدیل آب نموده تا بخمیر شود پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک تو زن فرو گذاشت
و بدین طریق عمل نیز سفید میگردد **طبیعت** آن مائل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته‌اند مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کرده آن
مثل آنست الطف و اقوی **افعال و خواص** آن اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و منضج و مسدد و حابس و جالی و بر رغم
گوشت نافع و در رویانیدن گوشت صالح و التیام دهنده جراحات عمیق باشد و اکثر مراهم و جامع ادویه و کامر شده تحلیل ادویه محلله قویه خورنده گوشت زاید
و از خاصیت آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند ضماد آن بعین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالیه جهت سلاق و جرب باصره و قرحه چشم نافع
ضماد کیفیت شیخ الرئیس رحمة الله علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن حابس بول است و زنان بلاد ما با طفال که ای خلفه و قروح
مبتلا و اسهال بخورانند و حکیم میر مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرم ها دفع نگردد نافع
سکون آنند و فی الواقع در دفع قسام کرم مجرب است و امین الدوله تصریح نموده که مرهم سفید کرده آن با جلاب مخرج قسام کرم معده است و مجرب
کرده آن و حشفها مانند اسهال قروح و مجفف الجروح و القروح طلای آن زود باشد و گوشت فاسد زایل شده در قروح و منتفخه آنها و قروح
و منع قروح بالعرض عبادت ادویه مناسبه با مثل آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب و ارتعاش طلای سفید کرده آن
جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب و حنازیر و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و الحرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوی عرق عضا
زیر بغل آشامیدن و بوی عرق که اخوش کند بستع ادرار عرق نماید و جهت مسح جلد موثر خصوصا با روغن گل سرخ و با روغن گل برخود طلی و زیر بغل مانع ریختن مو
تقلب با سرکه جهت رفع قمل و چون با روغن زیتون بر لب مالند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه انشقاق است و طلای آن غیر سفید کرده آن
با آب کسیا و کلنگو جاید و در آن جهت خروج بین انگشتان پاها نافع مضار و دو درم آن کشنده و باعث احتباس بول و انتفاخ بطن و جالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس
و گرفتگی زبان و خناق و گاه منجر بانشقاق امعا گردد مصلح و مداوای آن قی و تنظیف بدن است با ارشبت و انجیر و آشامیدن مرکی شده درم با آب
و ملازمت آشامیدن سیسنبر و لحوم حیوانات مرغ و خوردن شیر و آب گوشتهای چرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن الیات معروف و مالیدن روغن
و آن زنجبیل و مرباها و فستق و زوفا و تخم کرفس و فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و تازه دین طلای دو مثقال از تخم کرفس و ابنتین و مرکی با نمک تا و عبیه مطبوخ کرفس
قنبر با هم حقنه فرمایند و حقنهای لینه و حب مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون
واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سمسق و عنقر و بهندی دونا و مروا نامند **ماهیت** آن خیری از اذان الفار است جهت آنکه برگ آن
شبیه بگوش موش دارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع میکنند و نبات آن تا یک ذرع و از شاخهای آن گسترده
و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسبزی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شناخت که اینکه آنرا از آن الفار دانسته اشتباه نموده‌اند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن قوی‌تر از سیسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و منضج و جاذب اخضار الرأس
آشامیدن مطبوخ آن منضج سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس کام جهت آنکه محلل
رطوبات و ارباح دماغی است و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع
و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصبانی بارد مانند کزاز و امثال آنها و اکتحال آن جهت ابتدای
نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خاییدن و فرو بردن آب آن مانع سیلان رطوبات
و آب از دهان و نقول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و با گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش دافع سده آن
و تعفن و التقار و لتفس آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسخین اعضای باطنی و احشا و تحلیل ریاح
و رفع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجه آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و از مطبوخ آن تا بیست مثقال

مثقال مقشر کرده و مثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبره گویند فستنبین و مرماخور و دو وزن آن و نیم وزن آن فلفل و نوزن آن نشاسته

نیز گفته اند الاورام و البثور طلای آن محلل اورام بلغمیه با برز البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و نفخ ظهر و اربیه با عسل

جهت رفع اعیا و بثور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم

ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب باطرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رفع مضرت هوای وبائی در دهن آن که آب آنرا با هموزن آن با روغن زیتون

بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی سامعه و تحلیل

ریاح آن نافع است **مرسطس** بفتح میم و دار و فتح سین و ضم طا و سین مهملتین لغت نبطی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن بیار یکی مو

و با هم پیچیده و بار رطوبتی چسپنده مانند عسل تند بوی تلخ و رطوبت برگ آن بیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای

آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی محرق برگ و شاخ آن با آرد در حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جرحت آن و ذرور خشک

جهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دواء قیلا از آب آن کشنده است بالجمله و در صاحب فلاحت گفته چون برگ آنرا با اس

نمایند درخت میمیرد و چون شاخ آنرا بریده دفن نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطر ماکول روید **مرعزی** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای

معجمه و یای نسبت اسم سریانی است بفارسی مرغز نامند **ماهیت** آن نوعی از پشم نرم دار موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند **افعال

و خواص** آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن و مبرد بدن و مقوی کمر و گرده و محرک باه است **مرقشیثا** بفتح میم و سکون را مهمله و فتح قاف و

کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقشیثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای تقویت

چشم بسیار مفید است و بهندی سونا مکهی نامند **ماهیت** آن سنگی است غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی

و حدیدی و شبهی در معادن آنها تکون میابد و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند

و قویترین همه نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و ناسور

و استعمال آن از داخل غیر مجوز و مادام که از خوردن آن لا نمایند منفعت آن ظاهر نمیگردد و اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم فزع او

اکحال محرق و غیر محرق آن جهت جلا و تقویت چشم و تحلیل منی تحت آن الاورام و البثور طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده

جهت تحلیل آنها جایگاه دارد القروح و الجروح با راتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زائد فاسد و رویاننده گوشت صحیح

الات المفاصل طلای آن محلل آنچه جمع شده است در اجزای مفصل از ماده شبیه بماده الزینة طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر

جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش انداز

تا سرخ گردد و بعضی مکرر می نمایند و طریق غسل آن مانند غسل قلیمیا است و اهل مصر مصفای آن را جهت استسقا و بواسیر و اوجاع گرده و مثانه و یرقان و

جریان منی و دق و شیخوخت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع آن از مس یک تا زرنیخ و روی توتیا ربع آن و سرب آن قلعی نصف آن

و سنگ زنیده سرخ سود ده نیم من آن تا رکه چیزی انجا که اخته دران ربع آن تا سم الفار زرد سوده پاشیده در چین گداز و در حال زنید شبیه بمرقشیثا میشود در لون **مرماحوز**

بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده و بفارسی مرزنجوش نامند **ماهیت** آن مرزنجوشی است ساق آن کم دو

بر سبزی و خشنی و با صلابت و شاخهای آن طولانی و برگ آن مایل بتدویر و درازی و رنگ آن به تیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ با لذاعت کمی و ملاصق است

آن مایل بسفل و تخم آن در غلاف شبیه بتخم کتان و گل آن مایل بتیرگی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص**

آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده بلغمی در هر جا که باشد اعضاء الراس عصاره آن در شراب انداز نبیذ سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغی

نماید و صداع آورد و اکباب بر مطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارده مناسب است در این امر اعضاء الصدر و الغذاء و النفض مناسب

آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و معاء حشای ضعیفه ضعف جگر بارد و دق و غثیان باز دارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و امراض
جهت در درجه حوامل و به سنور لطول الطبیخ آن و حلاوت آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از آب آن تا یک اوقیه مضر بطحال مصلح معطش
مصلح آن مورد و در باحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بوزن آن ثلثه و اندکی زعفران و مرماحوز و مرزنجوش و فرنجمشک و شاهسفرم
و بادرنجبویه بهمه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الا وجاع چون برگ تازه آنرا در حمام فرش کنند و بران صاحب اوجاع بارده و ریاح جایید رطب
و اعضای باطنه و ظاهره بخواباند گل گردد و بهتر از ان دوائی نیست مرماذاد بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی
مرد آزاد و بفرنگی سپاکیس نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن بکید دو بلندتر شبری و قریب بجعده و برگ آن بجعده یکدیگر و یا از ساق تا آخر در میان
پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای بسیار ریزه منتجه بنگل و حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی گوید
که فقیر در غیر نزده کوه بکر بشا باده کرده اتخاذ نمود و طبیعت آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی نوشته اند افعال و خواص آن عصاره آن با سعوط آن
با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع [illegible] القدار و نطعوس مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر
و رحم و مدر حیض است مرماطوس بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی دارنک نامند ماهیت آن قسمی
است و قسمی از مرو سفید که مرماحوز خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از ان کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماحوس است مرماحوس بفتح میم
و سکون را و فتح میم و الف و ضم حا و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ
لبلاب و از ان کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است طبیعت
آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل افعال و خواص آن مفرح و مخفف و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه آنرا امین الدوله مرد و نزد [illegible] مرو بفتح میم
و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند فارسی است و نیز بفارسی مرو و رشک و اسپرغم کوچک نامند ماهیت آن اسم جنس است و انواع میباشد و بکسر میم
نامی مخصوص [illegible] و در خزائن اخوان و لسان الشعرا نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است از آن جمله
نوع یکم را مرماذاد نامند دوم را مرماحوز سوم را مرماطوس چهارم را مرماحوس صنف پنجم را مرو دانسته اند و خطا برآبرون شیلد و از نوع مرو نباشد و نوعی از
مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماحوز آنرا شمو سا نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت افعال و خواص آن
ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفتح ریاح و مفتح سدد هر جا که باشد عصاره آن مسعوط آن قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع و در بینی جهت [illegible]
حاره صلح بارده و لیکن نوع خوشبوی آن مفرح مخصوصاً بالای شراب اعضا الغذار و نطعوس مقوی معده و امعا و دافع استسقا و ریاح جوف و مدر بول
و عرق و محلل بلغم مسدد و مسکر [illegible] جابس چون سستی [illegible] آب شامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز دو درم آنرا با قلیل
آن شکر [illegible] باشد تخفیف ماده اخراج آن بول و عرق نماید و ابا تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت [illegible] مخصوصاً که بار و تحین [illegible]
جرب نموده باشند و جهت ذو سنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن تخم حاصل از رفع اسهال و مودی و قرحه امعا و تسحج الامعا
والده و دامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دامیل و جراحات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر نوشته و گویند چون انرا در آب بران [illegible]
و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن [illegible] بنوشند شراب [illegible] مرماطیس بفتح میم و سکون
را مهمله و کسر و سکون یا ماهیت آن سنگی است سیاه مخطط بسرخی و بعضی از ان لاجوردی رنگ
لباییند رائحه خمر ازان آید و از مغرب آورند افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت وجع الفواد مجرب نوشته اند و ضماد آن جهت
نمله مفید است مرّی بضم میم و تشدید را لغت عربیست مشتق از معنی مرارة و گفته اند اصل آن مری بود و میم بوده که برای تخفیف یکی را
حذف نموده اند و بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی ادر یا مور یا و برومی کولوغورس و بفارسی ابکامه نامند

ماهیت آن آزادویه قدیمه است واز مخترعات اطبای کلاسیون وماده آن فوذنج است و در حرف الفا مع الواو مذکور شد و شیرین ان نست که آن را در جوال
با فودنج بری در تابستان خمیر کرده گرد ها ساخته در تعذر بزند لیمن با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک در بالای آن ریزند ونجهت سهره دین قطره تخم کرفس
دوار بیمنی وقرنفل و امثال آن آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بران بپاشند تا سیاه و متعفن گردد و لیس در آب
حلکرده صافی آن را در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم بزنند و بعد لیس استعمال نمایند و انواع دیگر در ادویه مفرده در قرابادین کبیر
مذکور شد **طبیعت** آن ناسوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و این ماسو آن است که آن را از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته نیست چنین
افعال و خواص آن جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین البطن و ناشف رطوبات العین اکتحالاً و با قطور آن در چشم در اوائل حدوث مانع بروز و نزول آب
در ان اگر برآمده باشد باعث ازاله آن و مجرب الفم غرغره آن محلل ورم لهات ولوزتین و جاذب طاعم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی
آن و عقباء الغذاء و منقص سحج معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعاء و مسهل آنها و مضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرب به با و ملطف غذای غلیظ
و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط لزجه بیسیری الزج و از فضلات و وجع ورک و منقی قلبا الجروح والقروح لطول آن جهت قروح عفنه
خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الارتیه خوشبو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز با قدری اکل الاغر کننده بدن و مجرب
السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند **مضار** مضر معده و سرفه و ثوب صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها **مصلح** آن لعابها و جرب‌ها و شیرینی‌ها از رب
بجام است مکرر و بالفعل آن را مشهور میان عوام بجای مری فوذنج یعنی ماده آن را که محلول در سرکه است که در آفتاب میگذارند تا برسد و استعمال آن را
و قوت مسهله این ضعیف و مفتحه غالب و مضر امعاء و در حقنه‌ها غیر مستعمل و در صفاهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف
مذکور شد **فصل المیم مع الزای المعجمة طاهر** قسمی از نبید است که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی بوزه نامند و در بوزه مذکور شد
و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت **مزمار الراعی** بکسر میم و سکون زای معجمه و فتح میم و الف و ضم رای مهمله و الف و لام تعریف و فتح را مهمله و الف و کسر عین
مهمله و یا **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن باریکتر و منحنی الطرف زبین ساق آن باریک و بیگره و بقدر ذرعی بار طول
و در اطراف آن سر مخروطی شکل و بران گل باریک یا بین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بیخ ابق السود و بار خوشبو و منبت آن
اماکن رطبه و در جوزا بهم میرسد و تخم آن شبیه تخم گلزج **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی
و محلل اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض البطن عصارة الغذاء و منقص آشامیدن آن تنهائی و یا با وزن آن در وقوم مسکن فواق معین دفع
قرحه امعا و مسوح مفصل و اوجاع چشم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سدد جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و منقیه آن در درد رحم و آشامیدن
نبات مشک آن حابس البطن و مدر حیض ضماد آن محلل ورم صلب احشاء الاورام ضماد تازه آن محلل اورام بلغمیه و گدازنده اورام رخوه الرئیه غسول آن جهت
دراز کردن موی و طلای آن با زیت الجبلی و روغن زیتون مانع تولد قمل تا یکسال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درم جهت آشامیدن سموم مضاد و دافع
بحری و مضر افیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و مطبوخ تا بنجاه درم در یک رطل آب که تا نصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و بی شیرینی اگر
اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن تا یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن شاهسپرم است **فصل المیم مع السین المهملة مستعجلنه** بضم
میم و سکون سین و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و ها در ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی بوزیدان و نزد جمعی سورنجان
و الدانکی و دیگران گفته اند از فروج است بار برگهای آن شبیه‌ها است در هم پیچیده و صلب بیشکل فروجی که چون از هم بازگشته چوب آن مربع متساوی الاضلاع
مثانه گرد و بهترین آن شیرین صلب جوهر است و تازه و مستعمله از آن جهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است **طبیعت** آن در دوم گرم
و در دوم تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن باعتدال مقوی قوی و معتدل و مقوی باه و مانع فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مستعجل معین بر کرات تا
باز سر مانع تا تیر آن مصر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن تحم یاسمین و زنان آن را در خرید بدن مستعمل دارند

و با احساء و فالوده‌ها و شیر گوسفند و بر شیر پاشیده و تا سه درهم از آن مکررا تجربه نموده‌اند **مسحوقونیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا اسحوقونیا نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی نار الزجاج **ماهیت** آن اطلاق آن بر اجزاء مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ سرمه و قلیا و از تحت بیاید و تنقیه با آب آهک و قلعی نموده و صحیح بلا دانعا فه کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میگردد و در بر میماید و آن شبیه مویره میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن حاد جالی العین کحال آن رافع بیاض چشم و ناخنه و سلاق و شراق و سبون آن جالی دندان الجروح و القروح و الخشونة طلاء و ذرور آن تنهائی و یا با مراهم جالی و قاطع گوشت زائد فاسد زخمها و مجفف آنها و گشاینده سبلات و رافع آثار جلد و طلای آن در حمام رافع خارش بدن ملصقا آشامیدن آن قتال **بدل** آن آبگینه سفید ست **مسک** بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربیست بفارسی مشک بشین معجمه و بسریانی مسکه و برومی موردون و بترکی پیار و بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن خون منجمد است که در ناف حیوانی بجثه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک مانند قلم دست و پای آن کمایجه بخلاف آهوهای دیگر و شاخ آن شبیه است و او را بفارسی نو بهندی نیول نامند باد و دندان باریک بلند مثل کراز برگشته بسوی بالا و بعضی گفته‌اند که نر آن دو شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان و آن حیوان را آهوی ختائی و آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کوه کانگره که نگرکوت میگفته‌اند در قدیم الایام و کوهستان بهرایچ و نیپال و مونگ و رنگپور و غیرها که همه آن کوهستانها باهم پیوسته‌اند بهم میرسد و در هر سرحد بلادی و مملکتی و شهری از مواضع قریبه با کوهستان می‌آورند مثلا در توران و ایران از ختا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و اله آباد و لکهنو از آنجا و از کوهستان کوت کانگره و بهرایچ و نیپال نیز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نیپال و در ایران و خراسان و روم از چین و ختا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می‌آورند خالص آنرا بسیار کم می‌آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر در همانجا نافه را بریده مغشوش می‌نمایند و بقسمی که معلوم نشود نافه را درست ساخته می‌آورند که کم کسی درمی یابد و بهترین آن بحسب امکنه ختائی است پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی پس از جاهای دیگر و بحسب بوی آن بحری ست که مجرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ زرد و تفاحی آن و گفته‌اند مشک دو نوع است هندی و ترکی هر یکی را اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و ختائی آن بهتر از تتاری زیرا که تتاری با اندک زهومت است بعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنگپوری و بعد از آن سائر اصناف و بعضی گفته‌اند که مسک چهار قسم میباشد قسم اول خونی ست که از آن حیوان بطریق حیض و لوث بیرون دفع شده بر روی سنگ‌ها منجمد میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می‌آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار تخم مرغ و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در آن موضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می‌افتد قسم سوم چینی است و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف آن یکجا جمع شود پس شکافته برمی‌آورند خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته‌اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می‌بندند و چون خون بسیار در آن مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو و قن میمایند پس برمی‌آورند خوشبو میگردد و الا قبل از آن کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم مبذی است و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است و بغیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این تحقیقات تمامها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا جعلی و اصلی خالص همان قسم دوم است که مسمی بتبتی کرده‌اند و حال آنکه مخصوص بدانجا نیست و قسم اول آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب رسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا امید دانند آن حیوان را گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را به سنگها مالیده و مجروح شده خون از آن برمی‌آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد لزوم آنرا

ومردم آنرا بافته حمل بر چین و توبت میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته اند که مشک عملی از زر بوند چینی و چینی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا محکم دوخته بصورت اصلی ساخته میفروشند علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و تلخی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم میگردد و امتحان انچه در نافه باشد آنست که ریسمان از سوزن گذرانیده اول از نافه گذرانند پس آن ریسمان را از وسط سیر گذرانند و بو کنند و هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش است و نیز گویند که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدری که عنبر و زعفران زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند مشک روی آن ریزند اگر از آن بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش و امتحان دیگر آنکه سر جوال دوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی سیر از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشکها مشک تبتی خالص بهاری صطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سی سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود حرارت آن ضعیف میگردد افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و محلل اخلاط غلیظه باردة و ریاح و بالخاصیه مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه و اعضا و آلات حواس ظاهره و باطنه از اعضای منفعله بالخاصیه و شامه و ذائقه و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدر و فالج بلغمی و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندک کافور جهت صداع بارد و تنها نیز و سعوط آن تنهائی و یا با جندبادستر و فلفل دو ارشیشعان و مثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقام دماغ و با روغن بان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و استرخا با تکرار عمل و استدامت بر آن و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و تقویه و تنشیف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه لطیفه آن اعضا آلات ابصار و الغذاء و الغش مفرح و مقوی قلب دافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فؤاد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و خارج کننده ریاح معا و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه و الزینه نیکو کننده رنگ رخسار و شرباً و طلوخاً للسموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوغه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن گلاب و کافور و شربت آن تا نیم درم بدل آن یک وزن و نیم آن سادج هندی و دارچینی و نصف وزن آن ثلث وزن آن جندبیدستر یعنی در سعوط و طلا و مشروب و جوارشات و حبوب و دوالمسک با قسامه و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده مسیر بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و در آخر راء مهمله ماهیت آن اسم مربائی که از دست و بهترین مربا ها است و دو نوع آن لقبرابادلا و انرا عسل ساخت لیکن تمع سعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده و جبیره را و پوست و مافی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه شرحه بریده و با لوزهای کوچک در آب صافی آنگه گذارند تا زمانی که لین آورده پاک شسته در آب خالص شیرین یا فیج دهند تا پخته گردد و لیکن مضمحل نگردد و لین آورد و تنشف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورند و یا شیره شکر صافی و بر آن ریزند و بر آن بگذارند تا عسل و یا شیره شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یاد و سه جوش خفیفی دهند و با گلاب اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت طبیعت عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل افعال و خواص آن مفتح سدد و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و عضل الرأس لصدر و الغذاء مولد خون جید الکم و ملین معده و بجهت بلغم و جهت مالیخولیا و سنگ و ادرار و انواع جنون و در دسینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است فصل المیم مع الشین المعجمة ما مشط الغول بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف لام

و ضم غین معجمه و سکون واو و لام الفاکی نوشته که الحال معروف بدانشارست و بهندی گنگهی نامند **ماهیت** آن نباتی ست شاخهای آن باریک بر اطراف
شبیه ببرگ شنبلیله و مثلث بی گل و ثمر آن خوشبو هست آن کوههای بلند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی ریاح غلیظ
و مفتح سدد السموم آشامیدن شیرا و حقنه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم و سکون شین و کاف و فتح دال مهمله
و الف و نون و ها **ماهیت** آن اسم دوای هندی ست و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه ایست کوچک بقدر عدسی و بحجم تر از آن و اغبر مایل بتیرگی و فی الجمله
شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اند که چرب و بی طعم و رایحه غالبی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت [illegible]
گرداند و امراض دهان و بیمزگی و خشکی را زائل و مقوی معده و رطوبت آنرا دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را موثر و چون با برگ و بیخ آن [illegible]
کرده با شکر بخورند تقروح مجاری بول را که سوزاک نامند نافع ست مقدار شربت آن تا یک درهم ست **مشکطرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف
و فتح طا و را مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی ست و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی رنگ گویند **ماهیت**
آن قسمی از پودنه جبلی ست و قویترین اقسام آن برگ آن انبوه بزرگتر از برگ پودنه بری و مائل باستداره و با خشونت و چون گوسفند چرا کند گوشت
شیر خون از پستان آن بر آید یعنی شیر آن بار مستحیل بخون گردد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک **افعال و خواص** آن [illegible]
و الخنازیر و نفث آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض بغایت نافع
بقوت و اسقاط جنین و قتل دیدان و تفتیت حصاة و چون یک دانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا و یک درهم کتیرا سوده با ده درم خمیره بنفشه بسرشند و با آب گرم
بیاشامند رفع قولنج نماید کسی که شهوت او منقطع شده باشد چون [illegible] آنرا سوده با سه درهم تخم [illegible] و ده درهم مسکه [illegible] درم
عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض ست و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن [illegible]
[illegible] مصلح آن سرکه و از غایت [illegible] آن [illegible] بول خون بر می آید مصلح آن رب [illegible] مقدار شربت آن [illegible]
دو مثقال بدل آن [illegible] **مشمش** [illegible] و میم یکی اول و دیگر درمیان دو شین معجمه ساکنه لغت
عربیت و بیونانی ارمنیاقن و برومی اصافو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اریک **ماهیت** آن ثمری است معروف
و بهتر از خوخ و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و اقسام می باشد از خسته شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست خسته شیرین
پر آب کم جرم آن ست و خشک کرده آن بهتر از تازه آن **طبیعت** آن در دوم سرد و تر گفته اند و ظاهرا شیرین آن گرم تر باشد **افعال و خواص** آن
مفتح سدد و ملین صلابات اعضاء الغذا شیرین آن ملین طبع موافق محرورین [illegible] که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بد بوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ
و یا نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون صفرا و التهاب معده و رافع [illegible]
تازه آنرا بخورد و آنگاه عسل بالای آن بیاشامد [illegible] اخلاط [illegible] رفع گردد و از مجربات شمرده اند [illegible]
و نفاخ و مولد [illegible] و تبهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان مزاج [illegible] مصلح آن شکر [illegible]
و ناشتا خوردن و جوارش کمونی و کندری و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر [illegible] طعام [illegible]
خوردن بغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن [illegible] و یا بالای آن سکنجبین خوردن و گویند [illegible]
و [illegible] انیسون [illegible] باشد [illegible] خوردن آن بسیار بد و مداومت بران باعث [illegible] مصلح آن شکر و انیسون در جمیع [illegible] گفته اند
هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشابه بده گردد و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع العفن و مولد خلط [illegible]
ست و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر **افعال و خواص** آن [illegible] مصلح آن بریان کردن [illegible]
[illegible] ست و روغن [illegible] آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد و روغن مغز تلخ آن [illegible] گرم [illegible]

کرم معده و مسهل آن بقوت و محلل اورام معده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت تحجیر و اوجاع طلاء و قطورا آن
در گوش جهت تسکین درد و قتل کرم آن و گرانی سامعه بی‌بدیل بود و سائر افعال قریب دهن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن
مصلح آن روغن بادام شیرین ست و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن ابنا مثل طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و
ثفول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب سرد قاطع سیلان و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن بگوینه
آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ملطف آشامیدن و ذرور آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و قی
مداوای آن قی کردن ست و ربوب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن ست **فصل المیم مع الصاد المهملة** **مصطکی**
بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یاء و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا بمد الف بر وزن فعللی معرب از مصطخی یونانی است
و یا مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز رومی و بهندی کیه نامند **ماهیت** آن صمغ درختی ست که در سواحل از بلاد شام و روم و نواحی ارمنیه
میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مترشح میشود و قوت آن
تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و تازه آن بحدی
نرم ست که سائیده نمیشود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه است و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون آید
بدون امانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق ست و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم
بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میکردند و دیگران گفته اند که چوب شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوش داده و صاف نموده
منعقد میسازند و این قسم نافع نمیشود در زمین مصافی از اعمال روس تبت ترکستان از اقلیم پنجم و ششم رومی غیر جید ست **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم
و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس تصریح گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن ست در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل ست در سردی و گرمی
و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی ست و همچنین جمیع اجزای آن **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی اعضای
و مشد اعضاء الرأس الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن نافع صداع بارد و نزلات بارده و بدبوی
بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیلجات جهت وسواس و حدیث النفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا
با آنها و اکسیر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضاء و لزجیات و ذرور آن در چشم جهت
الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند و بارچه پنبه را در گلاب تر کرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند در دم آن را تسکین دهد و چون با روغن گنجد جوش داده
و در گوش بچکانند سدة آن را بگشاید و کری را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه
جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید
و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه
و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه با ادویه قاطعه دم جالس آن از هر عضو که باشد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده
و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و تواتر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء و بعض خصوص با آنکه گرم و یا با آب سرد
جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده صاحب شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم
بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب شکر که در آن گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید و بعضی مداومت بر آن
باعث حبس و قبض بطن ست و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفراء و با هلیلجات مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون تکلیس آن را با دو درم شکر سوده
بیاشامند آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد را دفع کند و اخلاط غلیظه بلغمیه را تحلیل دهد و فضول را منحدر سازد و طبع را نرم دارد و خواه شب یا خواب یا صبح

بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یک درم آن را در ظرف
آبی در کوزه آب چکیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و حصر
و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آن را در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ و فقاح
و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هوقسطیداس نامند و همچنین عصاره برگ تازه آن و از ثمر آن روغنی ترتیب میدهند
لطیف و طلای آن نافع است و مالیدن آن جهت ادرار حیض و سیلان رطوبات رحم بعد از آن در برآمدگی آن و مقعد و بر موضع مقعد و گرده و مثانه جهت تقویت و تحلیل
ریاح آن و حفظ خواص و سوء هضم و چون اجزای آن را بتمامی بجوشانند با آب مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند
تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث از سردی
نافع مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح
آن خیار و بدل آن کهربا و تریاک نیم اولی آن در سرکه انگوری یک شبانه روز نیم خشک نموده استعمال نمودن با کتیرا و یا تنهایی و گویند مصلح آن قند و صمغ عربی است مضر گرده گال
گفته اند آلات المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی اعضا و مسترخیه و جابر استخوان
شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و درد و مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بیجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها بپارچه باعث تحلیل اورام و تسکین
اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التیام زخمها است خصوص که اول با آب طبیخ اجزای العفو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر اوجاع بارده و تقعد مفاصل
بارده و عضوهای گرم تحلیل و تنهایی جهت التیام قروح و بدستور ضماد پیه و گل آن و گفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است الزینه
آن تسییلان و طلای آن جالی بشره و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر
ذکر یافته مصل بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست باصفهانی قارا و ترکی قرا قروط نامند ماهیت آن مائیت دوغ است که بعد جوش دادن انفصال
اجزای جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را بمقدار جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با اندک دهنیت الوزن
و نمک و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک تند مزاج گیر دلیسجالی پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ میباشد
و تازه آن نیز با کره ممزوج کرده با نان دیار طبع تازه میخورند لذیذ میباشد و چون دران جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند
آن را بهندی کهک و ترکی قرقروت و عربی اقط و مصل نیز نامند طبیعت مصل در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت
معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره بآن جهت قلاع حار
دهان و لثه و حلق و اورام حاره آنها نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع سعفه یابس نیز مفید است
المضار و اصلاح القدر و البدل اکثار آن مولد قولنج و قولنج مصلح آن ادویه مسخنه و جوارشات حاره است مصوص بفتح میم و ضم صاد و سکون واو و صاد مهمله ماهیت
آن باصطلاح اطبا عبارت از مسیح کباب چاشنی دار است حقیقة و مجازا بر قلایای چاشنی دار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه و یا مرغ جوان فربه یا گوشت
بره الملک یا بز ماله بریک کرده باشند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناج و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب و امثال اینها و یا از زیره حاره
مناسبه دوائیه خوشبو حسب المزاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند اگر چاشنی دار
منظور باشد و اگر ساده منظور باشد بی ترشی و چاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد افعال و خواص آن صالح الغذا سریع الهضم
جهت صاحبان امزجه حاره و معده و کبد حار و غلبه صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حاره حاده نافع است
فصل المیم مع الضاد المعجمة مض بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن رمان بری است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر
عبد الحمید در رساله تحفه نوشته که درختی کوچک که بوی از آن حسو برآورده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین برآمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ

وبرگ آن شبیه ببرگ کاسنی و پهلاچوب اترد و ثمار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین میرسد و طعم آن شیرین و خسته آن بزرگ **افعال و خواص** آن ضماد

بیخ آن با مساوی آن صبر سقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه در دو سه دفعه رفع الم آن میکند و مجربست **فصل المیم مع الغین المعجمه**

مغاث بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن بیخی است دراز و ستبر و پوست آن سیاه مائل بسرخی و مغز آن مائل

بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو و تلخ مائل بشیرینی آنست و از جبال کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی نخود

و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا قلقل نامند و هندی العیضی شبیه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آن

و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که عمر آن هر دو است و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا از جبال

و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل ضعیف الفعل و هندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به

بالعاقی جسپنده و سیاه و تلخ و آنرا بهندی سید الکرهی نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک

و بعضی مائل بحرارت گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و قابض مقوی اعصاب و اعضای سترخیه و سست شده و مسمن بدن و اعضاء و آلات الراس

و المفاصل و بقدر و لنقض آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا

و نقرس و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای عصب و تحلیل فضلات آنها و فضلات حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی

آواز و تحریک باه و ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و التیام و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین فضلات آنها و شدید و اورام حلق و رحم

و همچنین با سرکه آزموده است آشامیدن آن با عناب کثیر جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قوی تر از سایر اجزا است مضر مثانه مصلح آن

عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات قلت است **مغره** بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آنرا طین احمر نیز گویند

لغت عربی است و بیونانی میلطوس و بهندی گیرو نامند **ماهیت** آن خاکی است سرخ تیره و مائل بزردی و با عفونت گویند که از روم آورند و در

هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون گیرو نامند دوم کمرنگ ناصاف و این را

گیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود و در حجم صافی

طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و مجفف و حابس و رادع اعضا و الغذاء و لنقض آشامیدن آن جهت اوجاع

کبد و حبس البطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضای جنین و بازرده تخم نیمبرشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعا و مثانه و لوسیم و رحم

و تسکین حرارت اعضاء و حقنه آن جهت قرحه امعا و جریان خون از انها و با آب بارتنگ و در قبل جهت حبس حیض آزموده آشامیدن آن با شکر جهت فربه

نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی البشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته خانه نگفته اند تا بیست روز

رنگ حنا میماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت

و بیخ خربزه که با آب زنجبیل تازه با مدلی سحق و طلا نموده باشند اعلا تا بجرو رحوبت باخته هرگاه خواهند که آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند

در چند مرتبه بلون اصلی آورد و اگر زائل شد هست تازه و قلیل المقدار است لهضا الکثار آن سدد و مضر امعا و لوابس مصلح آن شیر یا بیها

مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کثیرا است **مغنیسا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه

و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است **ماهیت** آن سنگی است قریب بمرقشیثا و بفارسی زنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند

و شیشه گران نیز لهذا آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوبیده بر آن می پاشند صافی میگردد و آن حدید یکی فضی و دوم نحاسی میباشد و گفته اند که انواع

آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ و چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ

و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی از شیها نامند و این انثی و بار نرمی میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدیه آن

آن سیاه و صنفی سفید و وهی ازرد و سماقی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطه‌های سفید و خشونها ظاهر می‌باشند و قدری درخشنده و کلان ازان و شکسته و صاف کرده

آن را قابل رنگ گرفتن می‌سازند و بالاتر نیز همان فعل می‌نماید **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و قابض اعضا

الغذاء و النفس آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الرّمیة و القروح و الجرح و طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الآثار

و در ازاله حرکت روغن و مثال آن شرب العقل در رفع آن التیام و منبت جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن فرشتاست

فصل المیم مع القاف مقل

مقل بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بدالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برانکه یهودان

آن را بسیار بخور می‌نمایند و بهندی گوگل نامند بکاف فارسی اول مضموم و بعد ازان واو ساکن و کاف دوم مکسوره و در آخر لام **ماهیت** آن صمغ درختی است

بقدر درخت کندر بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شحر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می‌باشد و همه تلخ آنچه صمغ آن مائل بسرخی و تلخی است مقل ازرق

نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در طعم مقل عربی آنچه از نواحی یمن خیزد و با دنجانی رنگ می‌باشد مقل عربی

گویند و بهترین آن صافی خالص براق لزج چسپنده نرم خوشبوی زرد مائل تلخی است که چون در آتش اندازند بوی خاری ازان آید و در آب زود گداخته شود

و آنچه بچوب و خاشاک و رمل و خاک و غیر آن باشد و بدیا فنزائد [illegible] باشد ردی و قوت آن تا سه سال باقی می‌ماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده

و هر چند کهنه‌تر گردد میل بتیرگی می‌نماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی می‌گردد و خصوصا عربی آن مغشوش هم می‌نمایند و فرق جید و مغشوش براقی و بخلاف

مغشوش **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم و بعضی تر دانسته‌اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص** آن

جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضا را تصدر دلعذار [illegible] و القلت المفاصل جهت گزاز و درد گلو و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه

و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض

و تفتیت حصاة گرده و تنقیح آن و اسهال بلغم لزج و چون باد و به مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن می‌نماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی

مقدار دو مثقال بیاشامند با ماء العسل بیاشامند منحدر می‌گرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین حقنه‌ای

زیاده از غیر آن است و آشامیدن یک درم آن با شیر تازه و شیلدیه جهت تقویت باه و لهذا ذی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را آلکوبند و انگرم بران زیره

و بیان مناسب اسهال بلغم نماید ضماد مسحوق مطبوخ آن با سته و زن آن سبوس گندم که بجای آب آب انگور و یا رب آن باشند با قدری از روغن گاو جهت

ورم صلبه مجرب و ضماد آن با آب برنج صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه جگر و بادفتق و باندکی سرخ جهت اسقاط دانه بواسیر و تاثیل حضوص تازه آن

و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل آن و ریاح غلیظه و امراض رحم معتاده و بواسیر مخصوص با آب گندنا و تنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با گلقند یا طلا

جوشانیده و خمیر نموده باشند جهت قبیلة الماء اطفال و بادفتق و قیاة الامعاء نیز به تخصیص مفید و احتقان آن جهت بواسیر و بخور آن جهت بواسیر و انتقاخ

رحم و انضمام فم آن و اخراج جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت بسیار و پاکستان و یا فراز بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و اخراج

و لادت جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نفث آن تنها مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و الثبوت صلبا

آن جهت تلیین اورام و لقوه عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب برنج صائم جهت قوبا و ضماد مریخ خمیر کرده آن با اقلاجوشانیده جهت تاثیل

و تاثیل و نیخته و تحلیل اورام بلغمیه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کثیرا مضر گرده مصلح آن زعفران

مقدار شربت آن یک درم بدل آن دو ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب دهن و ضماد و اقراص و مرهم و معجون آن

در قرابادین کبیر مذکور است **مقل مکی** **ماهیت** آن اسم ثمر درختی دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آن را بهش و خشک آن را دوم

می‌گویند

باکول است و مجفوف می‌ساز آن را و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض اعضا الغذا

و النفس مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهت دفع انفجار خون از رگها و آشامیدن

٦٠٣

وانثا میدن بالفتح درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم لزول لیف سوخته آن جهت جرب حکه و منع تولد قمل موثر است **مقشعه** بضم میم و سکون قاف و کسر
نون و فتح عین مهمله و با **ماهیت** آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره رنجور شامی اضافه نموده باشند **افعال و خواص** آن جهت مالیخولیا
و خشونت سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع تبها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است **مقدونس** بالفتح میم و سکون
قاف و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله **ماهیت** آن کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفا مذکور شد **فصل المیم**
مع الکاف ماکهاره بالفتح میم و کاف و الف و فتح را مهمله و ها آنرا کهابه نیز گویند و بجای را نیز گویند لغت هندی است **ماهیت** آن بیخ
نباتی است هندی مشهور تال کهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند و در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر
و لیدا از بیخ آب که بیخ آن [illegible] چند متوسط و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه تخمی مایل بتدویر و با پوست سیاه و رنگ اندک صلب
و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و تازگی و پخته و خشک آنرا بریان نموده نیز میخورند **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و رنگ نیکو و مسمن در سیر دوم [illegible] محرورین و خشک بریان کرده آن با غذا بیست و حابس اسهال است
فصل المیم مع اللام ملح بکسر میم و سکون لام و حا بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند **ماهیت** آن جسمی سفید است که در آب
گداخته میگردد و داخل کل الطعم کرده میشود مگر در حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری و غیر حجری است حجری آن رطوبتی است
که از تنگنایهای کوهها و مغارها و قعرها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از آن
قبیل است و نیز از آن قبیل است آبیکه از بعض اراضی محبوس شده یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش نماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر
چون از آنجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا حوضی کنند و آن آب را در آن ببندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوای سرد بر آن وزد منجمد و متحجر
گردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها ولکن اینها بسفیدی و صفائی و شفافی لاهوری و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن
آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آنرا دریایی نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب یکجا اطراف آن انجماد میابد و مانند قند میباشد در انجماد و صلابت
و وسط آن غیر منجمد مایع است و هر چه در آن افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک از انواع املاح را بنامی مخصوص نامند چنانچه اکثری
مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی [illegible] مابین [illegible] نگرکوت که معمور است
که علی الدوام در آن مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالامکهی است و بر در آن چشمه چند است مسطح که آب آنها شور و بانمک
گداخته دار است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف بعیده در آنجا
جمع میگردند و آن در کوه در موضع مسطحی واقع است و در آنجا عمارتی ساخته اند شنیده شد که پادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پابند شرع بسیار منظور داشت
تا برآهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که بر آمدن آتش مسدود شود لیکن شعله آتش تا به سوراخ کرده برآمد و هر چند سعی
و جد و جهد نموده موقوف نگردید ~~قدرت کامله حق سبحانه [illegible] برای دیدن تجلیات [illegible] لیکن [illegible]~~
~~[illegible] نموده میپرستند~~ و نیز در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز در
آب حل کرده استعمال مینمایند و این بالجمله است چنانچه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبردین و منضج و دافع فضول معده
مفید و مفتح سدد و [illegible] کننده کرم معده و امعا و جشا آورنده و دافع ریاح و [illegible] محرورین و گرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق گرداند مصلح آن
با روغن تازه گاو و گاومیش و بر استعمال نموده است مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور از سند گرفته تا بنگاله جابجا بعمل می آورند
و در مطبوخات و ماکولات اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بر آن است و همچنان است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در آن منجمد
و خشک گردد لیکن خاک آن موضع را بر شسته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ مینمایند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند

و ماننده حجری می‌باشد و از دریای نمک می‌گیرد و چون مکرر تصفیه نموده در برکه و پیچیده در زیر دیگر طبقه بطبقه تا مانند قند سفید گردد از بنگاله و سند کاچ لون نامند و تیز بهم ملح ذراتی است که در سند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری کمه ملح طعام و خبز نامند و بدترین همه ملح مصنوع از رمادی است و این بانک لحمی و صرف می‌باشد زیاده از املاح دیگر و مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رماد اکثر نباتات مانند برگ ریباق و تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می‌آورند و هر یک از اینها موسوم بآب حجری اند که از ان می‌سازند و اهل صناعت از بول انسان جوان صحیح المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می‌آورند برای اعمال خود و بدانکه تکار و قسام زاجات و شبیه آن و بوره و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طینیه است و باختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف می‌گردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل می‌گردد و درین صورت اگر یبوست بران غالب باشد قطعهای آن بزرگ سفید شفاف می‌شود و اگر تا ان حد نباشد قطعهای آن کوچک و ریزه ریزه و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض لطیف قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی نفط از ان آید تکون می‌یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل می‌گردد و رنگ آن سیاه می‌باشد و همچنین قیاس باقی تفصیلیکه در کتب معادن مذکور است و منافع آن در بیان نمک تراز نفطی و نفطی را چون بتدخین نفطیت آن زائل سازند مانند ذرانی گردد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود **افعال و خواص** آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابی طالب علیه السلام کرده فرموده اند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن بنمک پس بدرستی که شخصی که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ می‌باشد از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از ان حضرت علیه السلام که هر که بلقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور می‌شود از ان منش وجه یعنی الکه‌های که بر صورت می‌افتد و جای دیگر وارد است از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرموده اند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع می‌گردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله لعنت فرموده بر عقرب و فرموده اند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانی بآن و نه هیچ کافری را پس نمک طلبیدند و بران موضع مالیدند در ساکن شد پس فرموده اند که اگر میدانستند مردم چه خاصیت است در ملح هر آئینه خواهش نمی‌کردند بآن تریاق را با احادیث بسیاری در فضیلت ملح وارد است و باینچند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال است و تجفیف و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط و جالی و تحلیل سبخان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون این را بخار مرتبه بعسل دهند مجفف بالذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع اینها مسهل بلغم و سوداء و مانع عفونت و دافع رطوبات لزجه و مسدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و مثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قویتر از غیر است چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب با عضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه و قوبا و داء الثعلب جهت ترلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مرو لعل بلد جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تجفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره عضاء الصدر اشامیدن ملح اندرانی و لعقی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و لعقی آن با عسل و سرکه جهت خناق

خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء و تنقیه آشامیدن آن همین بری بودن به تنهائی آن در غایت نفع است از برای قولنج ریحی یا با سکنجبین منقی معده

مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و مار صفر و رافع رطوبات لزجه و سده و تخمه و فساد طعام و مشهی بعضی اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و هم

محلل امعا و معین بر قطع سودا از اقاصی بدن و رافع بد مزگی اطعمه نافع حکه و جذام اند خصوص نفطی آن و اندرانی جهت اوجاع مفاصل بارده با سکنجبین جهت

استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سده و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سده و ضماد آن با فودنج جبلی در روغن و خمیر نان

جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز مائل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بود داده آن مجفف و قابض و سوخته آن الطف و سموم ضماد آن با کتان

جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زرقی و عسل جهت لسع افعی و شاخدار و هنک با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزارپا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون

و فطر و با شکوفه سنج جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی در روغن و بدستور الاورام و آشوب منقا آن با کف صابون جهت ورم ریحی و بلغمی

و توتیج با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و با گل با خانج و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب با خمیر جهت تفتیح دمامیل

و با عسل و زیت جهت انفجار دمامیل مؤثر القروح والجروح و الازنیه طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داء الحیه

با عسل و فودنج جهت منع آبله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشینند و یا عضو را برآتش بدارند که عرق کند و نطول آن

بالسیم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال بدان جهت دفع نمله و اکله و حب شبهای بدن رافع آنها و اغتسال آن نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن

جهت سوختگی آتش و منع آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین ممزوج کرده پارچه بدان ترکرده بر موضع فصد و یا

ختنه و یا غیر آن گذارند و بر دی بندند تا نیز ارد الآت المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت فسخ عضل و کوفتگی اعضا و دوی و با

آرد گندم جهت التوای عصب و با زیت جهت رفع اعیا و لیس گرم کرده آن بر عضو جهت رفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه بدستور تکمید آن به تنهائی و یا با حرکل گرم

کوفته در هم و با سبوس گندم و با برنج نیز ملیسات منضج دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص ملح جزاز آب بحران و محرق خون و مجفف

اخلاط بدن و مقلل منی به تخصیص اکثار آن مصلح آن معطر و چربیها و شیرهای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون تشنه در آزار و چنانکه عقرب

یا سرطان طالع باشد در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بیرون خانه کند آن مریض شفا بیابد و الا فلا و چون در خانه نفساء بنمک و سوخته

آنرا بر طرف چپ نان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد **ملح اندرانی** و اندرانی بفتح ذال معجمه و را مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند منسوب

ملح اندر است یعنی نمک سفید بلوری و اندرانی مستعمل نام ندارد رنگ آن نسبت به املاح دیگر سفید شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری

نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و از آن

بهترین املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هند و هندوستان از آن نمکدان و پیاله و طعامکی میسازند و غبار در رق کرده و غیر آن در آن گذاشته

تناول مینمایند تمکین میگردد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمه طعام

و حتاد و داوی جلی جهت امراض مذکوره در ملح و غیر آن جائز و مستعمل نیست **ملح سانبهر** بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح با موحده و ختائی

و را مهمله **ماهیت** آن بعضی از ملح اندرانی دانسته اند و سهل آنست که غیر آن است زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک است و بیک

سرخ رنگ است و شنیده شده که زمین را قدری حفر مینمایند از حل و فرج و دود زمین آبی منتشر میگردد و در آن گودال جمع میشود و برسیدن هوا آنگه

متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است **ملح اسود** و بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا نون

نامند **ماهیت** آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بوی انفخیت رایحه **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی **افعال**

و خواص آن قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری اسپغول بنه خشک نرم سوده

ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند **ملح رشیدی** ملح طعام است که مائل بسرخی است **ملح العجین** یعنی نمکی که داخل خمیر نان و طعام

ان نمک بیاض ... و بهترین آن ... فارسی ... از آب بحر و بر بلدی

میسازند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری و غیر حجری ... از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک ... بران غیر حجری ماخوذ از دریا و در سواحل میسازند و بعض

قسمی از ان مستعمل باشد آنکه در عراق عرب و بلوچستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور ... بران غیر حجری ماخوذ از دریا ... از آب حل مینمایند

و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شود و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن اکثر جمع نموده در آب حل مینمایند

و آب صافی آنرا گرفته طبخ نمایند تا منعقد گردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی و مائل بسیاهی

و بهترین همه سفید صاف است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص** آن قریب بملح اندرانی است

الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است **ملح طبرزد** بفتح طاء مهمله و بای موحده و سکون را مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله **ماهیت**

آن نمک حلبی حجری است بهترین آن سفید و شفاف مسمی باندرانی و لاهوری است **طبیعت و افعال و خواص** آن در صدر ذکر یافت **ملح المر**

بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی ... نامند **ماهیت** آن سنگی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل **طبیعت** آن گرم

و خشک تا چهارم **افعال و خواص** آن در اندمال جراحات بسیار قوی و در ... قویتر از سایر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح

نفطی است لاغیر و نیز گفته اند مصنوع است معدنی نیست **ملح نفطی** بکسر نون و سکون فا و کسر طاء مهمله و یا **ماهیت** آن از جمله املاح معدنیه است

سیاه و رنگ بدبو با نفطیت و از بریان نمودن و سوختن باتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و**

خواص آن قوت مسهله و مقیه آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن گل ... طلا نمایند در رفع جرب و حکه

ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور ... نامند و از ...

غازی پور می آورند و در ... مشهور بعظیم آباد آنرا میارند و باطراف میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا ... فتند در آب ... آن را

منعقد میسازند ملح ... حاصل میگردد و تحقیق آنکه اهم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد **ملح هندی** ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی که بهندی

نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا ... لون نامند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل صفرا و سودا و بلغم

و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی

کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیرها بمقدار که میخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر آن از آب حل نمایند

و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا تمامی بجز علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است گذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و در

یکسر آنرا در ظرفیکه در ان آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام ماهیت صافی آن در ظرف خالی آید و باز در ان در دیگر خاکستر قدری آب

داخل مینمایند و بر هم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و همچنین تا دیگر ملوحت در خاکستر نماند پس جمیع آبهای ...

یکجا نموده و باز بجز سلفه صاف نموده صافی آنرا طبخ مینمایند تا منجمد گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق الطبیخ منعقد میسازند و صنعت ملح ... که قلی

و بفارسی قلیا و کهار و بهندی سجی نامند نیز بطور جز علقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده منعقد نمایند و یا او نشادر بیامیزند

و باز ... سه درم آن در شکنبه مرغ ... و باتش ... کرده روغن آنرا با فشردن بگیرند و بخورند گوشت زائد را منقی است و دستور احراق و حساب

مسهل و حب ملح مسمی بحبات و عرق ملح و ملح سلیمانی و با جاتب ... و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور است **ملح فرنگی** نمکی است مصنوع مشابه قطعهای

و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن با اندک شوری و ... مسهل بلغم و سودا و مار صفرا و حمیات عفنه مزمنه را نافع ... سکنجبین

بمقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آبگرم یا عرق را زیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از ان اقوی خواهند دو توله

تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج و حیثیت با چهار توله شیر خشت و چهار ماشه برگ گلسرخ و شش ماشه رازیانه ... شب در آبگرم بخیسانند و صبح صاف کرده بگرم نموده

بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاهگاه عرق رازیانه بگرم بیاشامند **فصل المیم مع النون** + **من** بفتح میم و نون مشدده **ماهیت**

ماهیت آن اسم عربی مجموع صمغی است که بر شجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گز انگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر شجار
سمی منعقد گردد سمی باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از آن ادویه مسهله آنچه هر یک در اسم خود مذکور شد منجزراو
بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و را مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است ماهیت آن تخمی است شبیه بتخم انجره و سرخ
و بالیده تر از آن و بعضی تخم خیری بری است فصل المیم مع الواو ماموثا بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید یا و واو نیز آمده و بعضی مطیقون
و بفارسی رلینا و الانا مند ماهیت آن بیخ نباتی است ساق آن شبیه بشبت و از آن غلیظ تر و بقدر ده ذرع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق
و بار یک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ زلیقون مایل بزردی و اندک تلخی حلاوت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خانیدن منبت آن شبیه
مقدونیاست بهترین آن سفید روشن پاک است و استعمال آن بدون آنکه آنرا محلل نمایند جائز نیست و دستور محلل نمودن آنست که در سرکه اندازند و چند روز
بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و الطاکی رلینه سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک
و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت نافعه افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم و عطسه آور الراس و العصب و الصدر و الفواد و لعرق النسا
و جهت سد ترلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ
معده و کبد و رحم و تسکین معده و بخارات بد و معص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رفع بد بوئی انجره و ملائم و لذت و حار معده و مدر بول و حیض و منضج و مخرج منی
و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المقدار مصدع و مصلح آن ضماد بنفشه است در سرکه چنانچه ذکر یافت و مضر بسپرز مصلح آن
تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن سنبل الطیب و نیم وزن آن جوزبوا و گویند بدل آن قسط اسالیوس است بوزن آن و گویند
بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است موز بفتح میم و سکون واو و زا معجمه لغت عربیست و نیز بعربی طلع و بهندی کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی
است هندی در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها
زیاده از بنگالی است و اصناف میباشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بقدر دو قامت و برگهای آن عریض و طولانی مانند ذرع
و از تنه آن سر دیده و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته میخورند و بقول
دیگر میخورند و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل بنفش مایل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شگافته خوشه ظاهر میگردد و در آن خوشه دانهای
بسیار ریزه و بتدریج بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد و پیش آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر
نمی آورد و آنرا میبرند و مغز آنرا که کنجال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال
ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف درخت فصیلها و بچهها بسیار برمی آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر بجو مذکور و قطع تنه آن اینها
بجای آن برقرار میدارند و تنه آنرا برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا چند درخت
زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد و آنرا در هند و در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص بنگاله
در تمام ملک هند و دکهن این نوع نمیشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار کرم و ریزه مانند الو بالان و صفری و چینیه و مال بهوگ و چینا
و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست و بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد
خصوص خوب پخته و رسیده نباشد و اما صنفی که آنرا کچکیله نامند جوزشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا یک شبر و اکثر مثلث شکل میباشد
پخته و رسیده آنرا نمیخورند برای بیمزگی و لزوجت و عفوصت و کم شیرینی او بلکه آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلیا یا بدون
اینها پخته میخورند و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا انهیه نامند چون این بسیار بیمزه و بالزوجت و عفوصت و پر تخم است اکثری نیم پخته آنرا نیز میخورند
فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود بسبب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص همه اصناف مذکوره در بنگاله

۶۰۷

خصوصاً تلخ که جاهای دیگر نشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده و نمک حاصل می آورند چنانچه در نمک گوید و خاکستر آنرا باعتبار آنکه از
وصلابت گازران هند و بنگاله در غسل یعنی شستن ثیاب بسیار جهت چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز ثیاب را می خیسانند بی آنکه طبخ دهند و از
باصطلاح خود بهتی نامند یس البیاض نشر دو با آب جا لش می شویند تا پاک گردد **طبیعت** آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه **افعال و**
خواص آن جالی و کثیر الغذا و بطی الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن و اعضاء الصدر و الغذار و النفث مفرح و ملین سینه و جهت
سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس لبن و تحریک محرورین و دافع لاغری گردد نافع مطبوخ نیم پخته تحلیلاً حابس اسهال الزنیه طلای
آن با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب و تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار الاورام ضماد برگ آن محلل اورام القروح والجروح
وحرق النار ضماد و نوعی موز که در بنگاله مال بهوک میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران حصول بمالند مانع آبله و دفع لذعت و نیز
نوع موز که بولکه نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروح که بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب رسیده آنرا پخته از آن مرهم
مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میگردد بعون الله تعالی و خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم
جروح موثر **مضار** بطی الهضم و نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سدد و قولنج و زحیر ضعیف المعده خصوص در محرورین
و مرطوب المزاج و بلاد رطبه و باعث نزول آب در اعضاء خصیه تخصیص چون آب بالای آن بنوشند **مصلح** آن نمک بر بالای آن خوردن در حار
زنجبیل و عسل و شکر و در بعض امزجه بارده و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آن ناشتا بسیار مضر و با لجمله در امزجه حاره با به قویه المزاج
حاره با به موافق و نافع و مقوی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه ضعیفه و بلاد رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و امثال آنها و پنج آن
گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته اند که جایی که موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را در قلقاس گذاشته در زمین نشانند
و در موضع عروق سرگین اسب ریزند و سقیه نموده باشند درخت موز بهم میرسد **موسلی** بفتح میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا الف هندی است
ماهیت آن گویند بیخ سنبل کوهی است بگل نیامده و آن بیخی است بسطبری انگشت قلمی مصری بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد
سفید سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل یعنی سیاه آنرا النفع گفته اند **طبیعت** آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن
آشامیدن سفوف آن که بکار دچوبی ورق کرده در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد
ماده منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل و ابارنج که بهندی اسکون نامند
جهت میصه یعنی وبا و اسهال و با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب و تخم تنگ با آب برگ ملسی که نوعی از خرنجشک است جهت تحلیل ریاح گرده و نیز
بچگان با سویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی کسیختی نامند و با نانخواه جهت سرفه بارد و با دارفلفل جهت گزیدگی سگ دیوانه
و با گنجد جهت حمی ربع و غب و حارعی و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آبگرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی
و تقویت باه و فربه نمودن بدن و باروغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طرق استعمال آن آنست که بیخ درخت
دو ساله سفید آنرا از زمین برآورند و ریشه های باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در سایه
خشک نمایند پس سفوف کرده و روزی یک توله آنرا با یک توله نبات و نیم پیاله آبگرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز بنوشند و
پانزده روز بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانیه و بارنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه
طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم
و بدن من جهت آنکه با زن خود مقاربت تمام مرا با یکجانب و نیز هم از یکجانب دیگر خود میخواهید چون چهل روز از خوردن این دوا گذشت
از شدت قوت باه و شبق نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای بستر دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده باین طرف آوردم و باو

وبا او مقاربت کرده باز بر پا سوار نموده بدان جانب فرستادم که در بین پای من لغزش نمود و افتاد و پای زن من بر شکم پدر رسید او از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا با حیله در صبر نکردی که این لغزش ضعیف هم نمی ماند **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را و مهملتین و یا لغت هندی ست **ماهیت** آن درختی ست عظیم شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و غیر آن کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک پهن ما و مشرف صندلی رنگ بسیار خوشبو هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش ست در ملک هند و بنگاله هنگام بهار است و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و برنگ آن و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و هسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوصا نارس آن **افعال و خواص** آن ثمر نارس خشک و تخم آن از بیرون راد و نیز حابس منی و سیلان آن داخل می نمایند جهت قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و اسهال نافع و بیخ آن نیز بدستور و مطبوخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض انبوه که مرضی است در بنگاله در بینی مردم بهم میرسد علامت آن تب شدید و صداع و درد گردن و شانه و غیرها ست و جهت صداع بارد و کشیدن گل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع و طرد هوام کند و انداختن گل آن بر فراش و رخت خواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است یعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اصفهانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بر آن مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما در کیفیت و اطلاع بر مومیائی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از جراحت از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پهلو او فرو رفته و نوک آن چنان منجذب که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده و آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحو که بود او را بدست آوردند و چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسپیده دیدند چنانچه معلوم می شد که او خود را بموضعی که مومیائی ازو تراوش میکند مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر به فریدون رسید بحکم او حکما و اطبا بمقام تجربه و امتحان آن پرداختند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار حمیده و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکایتی این در آورده اند که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی بر تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک کودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بدوید و برفت و نمی لنگید از همین فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نمود و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگها مانند صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آن را لیسیده پس فریدون حکم کرد مستحفظان در آنجا باشند و هر سال هر مقدار که جمع شود در سال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درز آن بر می آید میکاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از جهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بر مثال چاهی بعمق سه قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یکمرتبه بیجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را از کنار آن میکشند که شخصی در آن تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود اندک الی القدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از آن سوراخ آن کوه در ته آن جمع شده است در آن مدت و بر بالای آن اندک دهنیت مانند پرده نازک سیحیده گشته تمام آن آب را با اندک سنگ و ریگ و آنچه است در آن بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان هم جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آنرا البسته مهر بران مهر میکنند و میگذارند تا خوب سرد گردد پس سر آنرا باز کرده آنچه بر روی آن بسته شده از دهنیت میگیرند و مرتبه دیگر آنرا بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس برای عمله ایوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمیع آنها بران مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و بیجاه مثقال نهایت تا دو مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشد و در دزدی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نمایند و تناول نموده و بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در دارابجرد کوهی است که از آنجا مومیائی دارابی اخذ می نمایند و از دره از شگاف کوه قطره قطره مومیائی میچکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال بحضور ارسال حضور سلاطین می نمایند و غیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بر می آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر اینکار اند در آن کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود آنجا را میخ کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از آنجا آنچه جوشیده و نشسته است جمع نموده بر میدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ همانجا نیز بر می آید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر و از شگاف سنگهای دیگر که بر نیامده بود بر می آید و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار و سپاهانات و کهکیلویه و نیز در بعض نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شگافهای کوه که میدانند که از آنها مومیائی بر می آید هیمه بسیاری در آن مغارها و شگافها جمع کرده آتش میزنند و سر آنرا بسبب گرمی تابش آتش از شگافها و درزهای سنگها چیزی بسیاری بر می آید و بر اطراف شگافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آنها را جمع کرده میان خودها قسمت میکنند و میفروشند و این نوع است که نزد مردم بسیار و اقرب و ارزان است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ما خوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه دیگر مگر آنکه قلیلی از آن عمله و یا از بخشش و انعامات سلاطین و یا از عمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار الشفتی نامتنا از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آن از جوش در آب انداختن آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کم یاب است و آنرا عامه اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری برای آن بیان میکنند و میگویند که نوع میمون سیاه که آنرا لنگور مینامند بسیار آنرا دوست میدارد و هر جا یافت میخورد و بجهة خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همان نامعقول است که بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند و مومیائی الناس که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از نقص بمالیدن مرکب از صبر و مومیائی و قفر الیهود و مثال اینها می نموده اند و چون اکثر جثهای آنها در بر آب گرفته هر چه از اجساد و استخوان آن موتا را امواج بحر بساحل میرسانیده و میرسانند آنرا جهال بجای مومیائی تصرف مینمایند و در آخر نوشته اگر چه در جبر کسر نفعی میکنند لیکن شرب آن حرام و مورث کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا مصنف مجمع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با جهة ملاقات کرد و قبل از سفر که نیز تشنا بوده اند و اکثر ملاقات می نمودند از جمله غرایب امور یکه در آن سفر شنیده و مشاهده نموده بود نقل این بود که قبل ازین بهزار صد بالصد سال حکام و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر نگاه داشتند و دفن نمی نمودند بلکه باطبا

بلکه بالطبا و جراحان بسپرند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و ادویه شان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بوده باشد در قالبی از چوب که ساخته بران نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در حجرات محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهار صد سال بشود که آنرا ترک نمودند و اجیانا اگر جسدی از آن اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر و یا جراحی آمد آنرا بجای مومیائی استعمال می نمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از آن را هبه و تحجر آورده و قدری از آن امیر معزی الیه داده بود و ازشان قلیلی جهت داده بود تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مستحل و کیان حجمی سیاه براق چسبیده و با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانها قوی در ان باقی بود **طبیعت** آن بسبیل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد **افعال و خواص** آن در ضماده و اطلیه استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه آن و الله اعلم و مومیائی سنگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر کرده شاید از این قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زاییده شده مالیده زمانی ممتد در خمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یا بسبب عدم حمر در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفن و تحجر تمام یافته و صورت و حالی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده و پس بر آورده استعمال مینموده باشند و بالطور دیگر العلم عند الله تعالی

فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طریق استعمال آن

بهترین آن دارای سیاه براق نرم است که بوی تند و با اندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح بازبره نیشکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بمواری پای مرغ و یا خروسی اشکفته و بقدر یک دانگ از آن را در روغن گاو حل کرده بحلق او بریزند و قدری بران بمالد اگر در ساعتی یکشبانه روز چیزی شکستگی پای او منجبر و اصلاح آورد خوب است و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در ساعتی هفت ساعت اصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست گیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن اصلا بسیار دارد و بزودی بحرارت کفی نرم نمیشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سایر قوی و غیرها از آن تجربه نمایند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا پنجاه سال باقی میماند **افعال و خواص** آن مقوی ارواح و دل مفرح محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهر و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی لطیف و سریع النفوذ و منع سدد و جبانی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و ورم و سموم مشروبه و لدغ عقرب و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد و ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخا و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و آس جبلی جهت سبات و آشامیدن بالمیل و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش با روغن زنبق و نیز سعوطا یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و جندبیدستر محلول در روغن بان جهت اوجاع بارده کهنه و سرد و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن نیلوفر و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و ضماد آن با آب طبیخ صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل تنها و یا با آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج بآن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ار سطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع جهت کری مادرزاد مبالغه و با کافور تنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و

و امراض صبی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع عصا النفس آشامیدن مقدار سه شعیره آن در طبیذ جمهوری جهت نفث الدم

از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین تقطور آن جهت رعاف و تکبیر اطلاق آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع و تکفیر اطلاق آن

با شربت امرود و رب توت و یا با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند عنزعره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز جا قرقرجا

مطبوخ جهت خناق و یک مسوح آن با آب عناب و سپستان و آب الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی آشامیدن جهت سرفه و یک قیراط آن با آب

نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است عصا النفس آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی

و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان ضعیف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و معاد از اله رطوبات محتبسه در فم معده و سقطه و ضربه بر سینه

و معده و بر سقطه صدمه ضربه یک مقدار تکفیر اطلاق آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب با آب کاسنی و یا در خیارشنبر جهت

فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال تکفیر اطلاق آن با آب شیر تازه یا با آب سکنجبین و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال تکفیر اطلاق آن

با ماء العسل و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم فنجنکشت و یا درست سکنجبین و برای ورم جنین با آب طبیخ حب ثلاثی بقدر یک دانگ آن با آب

مطبوخ انیسون و در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع عصا النفس و التناسل آشامیدن یک قیراط

آن با شیر تازه دوشیده تنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن ممسوحی از آن با آب مطبوخ دو قو و فقاح اذخر

جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن بر معده یکم مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و جاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ سداب

هندی جهت اختناق رحم و حمول اندک آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت حیض بیگانه و عسر بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون

یا روغن زنبق جهت تقطیر البول علام صبیر حبس آن و بستر خاک سقعده و غد لوط و سوح آن با روغن زنجبیل ما ستر آن بر قضیب انثیان و خود آن

آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه از آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الحاوی

نقل کرده که اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که برودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قریب با نزال دو جو مومیائی را در نیم درهم عسل مصفی

حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با شربت باردی مناسب و مجرب است الات المفاصل محلول آن از یک دانگ تا یک نیم دانگ در ادهان مناسبه

مانند روغن گل با شربت مناسب موافقه مانند آب باقلا و یا زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب جلا باشد و ذلک اره

آن کسر عظم و سقطه و ضربه صدمه امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع مبدل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف و برای جراحات

و ناصور وزن یک دانگ آن با یک درهم پیه خنزیر گداخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی صدمات آن در روغن

گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده و طلا نمودن با آن و اگر بر کسی تیری زده باشند مالیدن بر آن موضع و خوردن آن لغایت نافع الجمی آشامیدن نیم دانگ آن

با طبیخ افسنتین و بادآورد و یا با شربت مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینه نیم دانگ آن با طبیخ

افتیمون صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و داء الفیل و همچنین جهت برص علت باد و یه مناسبه و معاون آن

سقیات السموم مالیدن آن لغایت یک قیراط با روغن گاو و جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یک قیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف

و همچنین یک قیراط آن با آب گشنیز تازه و یا آب سکنجبین آشامیدن و گذاشتن بر آن و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خشک و یا با آب فراسیون

و یا با آب سداب و یا با آب فودنج جبلی و یا با آب انجدان و یا با آب طبیخ اینها مجرب است دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدری مصفا

در گلاب یا با ادهان مناسبه یا تنهائی و در ترکیب ادویه حل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **موصیح** بضم میم و سکون واو و لون

و جیم لغت هندی **ماهیت** آن پوست درخت نوعی از انجیر معروف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته مشق بنویسند **طبیعت**

آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام الله دلهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و اما مقدار آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت وثوق از مجربات گفته اند و تجربه رسیده
و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آش ایلنجه دو دو آنرا بدبان گیرند بهتر است و اگر بیکدفعه زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجه از خواص
ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است **موندی** بضم میم و سکون واو و فتح نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتی است
هندی کثیر المنافع و از قبیل بابونه و بابونه باشاخهای سفر و متفرق برگ آن شبیه برگ پودنه و از آن ضخیم تر و مزغب و گل آن سرخ مائل به بنفشی مدور شبیه بتکمه
و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم
و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه
از عرق و بول و رائحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و دیرینه و زردی البشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و جرب و قروح
و اورام و بثور مانند خنازیر و دوامیل و اورام جمیع اعضا نافع و اما مقدار عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و سوداوی و صفراوی
و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره مجرب و با حکه امثال اینها نافع بشرط مداومت بر آن که از سه مثقال تا پنج مثقال
ابتدا شروع نمایند و روزی یک دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام استعمال آن
از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا گرم و امتلا و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام احتیاط نمایند و اگر نمک را
تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند
و جرم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم در روغن
شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج بخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و اسقاط و نیز بطریق سفوف
با شربت مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر بشیر هر روز مقدار یک تخم بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز
بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل آوردن چون با بهنگره سائیده با روغن و عسل پخته تا چهل روز بخورند موی سفید نگردد دانند
و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از آزار رمد محفوظ مانند و یک غنچه آن یکسال
و دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب میدانند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیمکوفته در آب بخیسانند
مقداری که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یک دانگ آنرا با برگ تانبول در تابستان
بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون آب تازه نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند
و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز بکرات
در بیماریها از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب
و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان ترنموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن پنبه با آب ترکرده
بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از موندی میشود که آنرا بهندی مهاموندی نامند و گل آن بزرگتر از نوع
اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است **فصل المیم مع الهاء** **مها** بضم میم و فتح
دال و هیچی نیز آمده لغت نبطی است **ماهیت** آن سنگی است و دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از آن
نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معادن مغنیسا هم میرسد و در خون گرم تیس چون اندازند حل میگردد و قسم
دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب و شبیه بنمک سنگ و این را کوبیده از آن ظروف میسازند و غیر سلوان است **طبیعت** آن در
دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور چون

ابریسا بند و در چشم کشند الشّان چون گچیده از آنرا با نمک نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرّب گفته اند عصاء لیقفص آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رفع تحجّر و ورم آن

و از آن الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه و لرزه و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و دشمن آن دردست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند محمودی بفتح میم و سکون حا و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری

گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود و بشکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن باریک دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب و از هر طرف که میل میل نماید این نیز میل می کند و بیخ آن بقدر چهار داری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان آنجا بیخ آنرا مانند سرشم

می پزند و تیر را بدان آلوده بر حیوان شکار که می زنند در ساعت می افتد و می میرد آنرا می گذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهر از بدن آن حیوان با خون در محل زخم جمع می گردد و آن موضع سبز می شود و پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا می خورند و می گویند که تغیر سمّیت و سمیتی ندارد

و امتحان آن بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک می نمایند و قدری از آن بیخ بر آن می گذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت می کند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث می نماید و سرخ

می سازد و اگر علاج نکنند هلاک می سازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند و بر روغن چرب نمایند و بر آن تریاقات بمالند مضرت نمی رساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند و مکیده تا خون بمکند و بعد از آن بر آن تریاق بمالند و شستن آن موضع به بول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه

میم مفتوح با دال لام مشدده کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند ماهیت آن از جملهٔ اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب می دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره می کشند و با شیر طبخ می دهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده

در آن می ریزند بمقدار که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرود می آرند و در ظرف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند هیل بوا کوبیده و قدری مشک در گلاب شیره کشیده داخل می نمایند خوشبو و لذیذ می گردد و تناول می نمایند بعد از آن سرد می گردد و این مخترع در هر

بابلی است که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود بر رفع قی که او را عارض شده بود از نخوردن سوء المعده او طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه میمیه بفتح میم و سکون یا و کسر بای موحده و ها ماهیت آن اسم فارسی شراب است که با شراب یا با آب انگوری مرتب می نمایند افعال و خواص آن مفرح و منشط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخه آن ذکر یافت میلس بفتح

میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و لوا و بجای نون نیز دیده شده لغت عربیست بیونانی لوسوس و لطوس نیز نامند ماهیت آن درختی است عظیم برگ آن شبیه برگ کرفس و بار دارد بسیار و ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مائل بزردی و نیز

گفته اند بقدر کنار کوچکی سیاه مانندی است و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی صلب و خوشبو و بری و بستانی می باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل افعال و خواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه

رطوبات و لین آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و حقنه آن بنشاره چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید الاورام و انشیه ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند الزینه طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آنرا سوده

بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند میسنون بفتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم الوی نامند ماهیت آن جسمی است حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از آن

بلند تر نیز و سفید خاکستری رنگ و اندک زرد و گفته اند نوعی از زبرجد است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

آن جهت استسقاء سپرز و قلت حصاة و درد گرده و احتباس حیض نافع و دزور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و مجفف

قروح سر و در سائر افعال متدرّ باید بتجربه است و مذکور شد میعه سائله بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و بالف بونانی بلغت

بربری و هندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی استراکس گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است ماهیت آن صمغ و یا لبن درختی است بارز خود

گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا در بلاد و شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مر آن است و اصناف میباشد و آنچه خود بخود

از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از قشر دان اجزای درخت آن

اخذ مینمایند مائل بسرخی و غلیظ تر میباشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند و میمالند و صاف میکنند پس آنرا میجوشانند

تا غلیظ گردد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ با کمال قوت

آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین با قوت قبض

و تجفیف اعضاء الراس و النفس آن از دوا النفس جهت سرفه و زکام و خشونت حلق و گرفتگی و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها از سینه و رفع گرفتگی

آواز و تقویت اعصاب باطنی و استسقاء سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم لزوجات

و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضاء و بخور آن نیز جهت نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح

غلیظه آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیر با ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی فعل آنها

و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از یکمثقال تا سه درم

بدل آن روغن یاسمین و سندروس و نزد بعضی بوزن آن قطران و ثلث آن زفت رطب است و از اجزای غالیه است **میعه یابسه** ماهیت

آن نزد بعضی صنف سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی

ثفل آب مطبوخ آن است **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جاذب

رطوبات دماغی و رافع نقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت خون بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابات آن

و در سائر افعال قریب بمیعه سائله المضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است **میفختج** بفتح میم و سکون یاء

و ضم فاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند یعنی عقید العنب **ماهیت** آن آب انگور

است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مائل بسرخی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب میش نامند چون با خاک دوشاب

میجوشانند شیرین گردد و آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و دبس و لبوب کر یافت و گاه در آن هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال اینها اضافه مینمایند

طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه

و جهت وجع گرده و مثانه نافع و در فعل شراب خشخاش معروف بدیا قوذا کرده میشود و المضار مصدع و در یرقان آکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح

آن میوه های سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است **باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است**

فصل النون مع الالف **نارجیل** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب ناریل هندی است

زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکس و انگریزی کوکرس و بعربی جوز هندی **ماهیت** آن ثمر درختی است و در اکثر بنادر

و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد

ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلاد آن از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بیست سال ثمر میدهد

و ثمر آن با خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده یا زده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل

الا آنکه تر وابدینه آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن تندتر و چوب سطبر آن نیز تر و صلب و چار و بالکثر
از چوب و سطبر برگ آن میسازند و تا سالی دو دو ذرع دست بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی آکیکی خشن ضخیم لیفچات که لخت
و در خامی سبز ولیفهای آن نرم و صلب بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خلیا نیده و کوبیده رشتهای آنرا جدا نموده
ریسمان لنگر جهازات و کشتی ها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور زود نپوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه
رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچک و صلب و یک بزرگ شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرگتر و در خود غیر براق فی الجمله شبیه بینی از همان موضع
رطوبت برای نشو و نما میآید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع برویدن درخت مینمایند و در هنگام تر بودن آب دران باشد
آن موضع را سوراخ مینمایند و آب آنرا از آن برمی آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده برمی آورند
برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بران آب نی نصب نموده غلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا برمی آورند و مجوف
و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات ایشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطریق …
و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند خشک آنرا در اکثر بلاد بعید میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ
پیوسته بمغز آن و این از در هنگام استعمال اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن سرکه نیز
میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه است و بهترین آب آنکه ملاحت
برشتد با **طبیعت** آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و مشکرج
در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و بهمه اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن
و مولد خلط صالح و مصلح عصاره الراس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان …
القدار و لنقص جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر و مبرد دین و ادرار بول و تقطیر آن و سردی مثانه و درد آن
و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی لمفتاجرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و محرق صفرا و مضر سینه مفسد آواز مصلح آن شکر و نبات
و در مبرد دین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوهای ترش و لیمو دهند و انه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و خشکی مصلح
آن قی نمودن و میوهای ترش تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن بمقدار سه چهار
مثقال گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بیاشند همه آنها را فاسد میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین … مثقال
سه مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن
در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع جهت …
تقویت باصره و مهر الجموم و اللحوم چون در جلین طبیخ دران انداخته و سکون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و کلش مجرب و …
نیکو کننده رنگ رخساره و باحنا مقوی موی و روغن آنرا دو قسم اخذ می نمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند
جهت تقویت فهم و تولید منی گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه
مفید شرباً و تدهیناً و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین انفع است و با روغن حسته زرد آلو جهت بواسیر مجرب قسم دوم
آنکه مغز تازه منشر آنرا کوبیده و یا بآلات آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آن آب را میگذارند تا دهنیت
آن بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در امزجه مبردین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذائقه
میباشد و روغن پوست دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل بحری** الفتح با و سکون حا …

وکسر را و مهملتین و یای مثناه تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند ماهیت آن ثمر درختی است که در جزیره که بر خط استوا الطول یکصد و بیست درجه
واقع است میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی و ثمر آن طولانی دو عدد باهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست
میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلبتر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیمتر و مغز این ضخیمتر و صلبتر و گرده بعضی بعرض یک وجب و طول آن زیاده از یک وجب و بعضی تا یک و نیم وجب و عمق
سوس دو انگشت و زیاده هم دیده شده و هیئت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل
است و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی میناید و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی
و تلخی آن زیاده میشود و از ادویه جدیده است و قریب یکصد و پنجاه سال می شود که بی منفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است
که یافته اند و الا قبل از آن از زردی آب میگرفتند و بعکس بعضی هم و خیال خود چیزی گفته و نوشته اند طبیعت آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر
در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد افعال و خواص آن با قوت تریاقیه و حافظه قوت
و گفته اند چون هر هفته یک یا دو مرتبه بمقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با گلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض ماننده حمی ربع
و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت می نماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آبها
و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار پنج حبه آنرا سوده بلعاب بیضه و یا شراب بسموم خورانند و قی فرمایند مادام
که سمیت در بدن باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آن است
که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده جهت افیون خورده و با شیر
امثال اینها و چون تقاضای طبیعی در ابتدای احساس لقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن
حاصل میگردد در لقع نافع و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت
آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثر
مقدار بسیاری تا یکدرم هم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و همچنین جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب گشت
قلیل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد بمقدار بتجربه رسیده که اکل تر تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و فوران حرارت است
و اندک تقویت باه می بخشد و بعد علم و گفته اند آشامیدن آب درون پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز
در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال
مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه دو سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته
بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق اصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن
قوی تازه خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص** آن جهت ادرار
و التذاذ و تنقیه آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم
و اکتحال آن جهت رویاندن موی مژگان بر دیاند تنهائی و یا با کحل مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر ریه
مصلح آن کتیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است **نار فارس** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فا و الف
و راء و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از مرض سوء است که از نواح فارس می آورند و با قروحات دیگر مغشوش
میباشد و صاحب تحفه نوشته که بغدادی اشتباه نموده نار بالمعنی نار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا التهاب دانسته ممکن است
بمعنی آتش باشد جهت آنکه مرض مغشوش بقروحات سمی از جمله سموم و احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض جاری است

نار قیصر بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد و راء مهملتین بهندی ناگیسر تحرانی نامند **ماهیت** آن
عظیم است الطاکی گفته نباتی است باکیاقی باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم آورند و در مصر آنرا ساق الحمام
گویند و گویند شقایق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارد
و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یک مثقال است
نار کیوا بالفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف **ماهیت** آن گفته اند نارکیواست و نزد این
دو چیز اند لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر میشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند منبت آن اکثر آجام و موضع سایه دار و تنهائی میروید و یک
قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن کوچکتر و نیز املس بسیار نرم مانند حریر و گل آن شبیه بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقه
و در آن تخم ادکن اللون یعنی تیره رنگ و تند و تیز اللذاع و بعضی آنرا افعل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم
و خشک در دوم و با حرارت و لذع **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کننده بلغم و محلل ریاح غلیظه و اخراج
کننده بلاغم لزجه طلای خاکستر درخت آن و یا با برگ سائیده آن رافع کلف و منقی آثار جلد و قطع کننده موی و باعث دیر بر آمدن آن است آرام
طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون کرسنه و یا پیاز و مانند آن را در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بصورت بالنارنج
و سرخ رنگ گردانند **نار مشک** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی است یعنی مشک الرمان و آنرا نارغست نیز
نامند و در قفطار غان در قانون باسم سورباره مذکور است و گویند بهندی ناگیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی اقماع
منبای دانسته و بعضی گفته اند شگوفه نباتی است که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی که گل آن
شگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چتری است و بعضی آنرا و نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در ترکیب انار قیصر نامند
ارسطو بر دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی است که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول
گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل
ارواح و اعضاء الرأس و الصدر و الغذا را آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده
و دماغ و معای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح کرده میشود القروح و الجروح ضماد آن جهت تجفیف قروح
و رفع عرق نافع و بالسعوط ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلاءً مصلح آن روغن بادام و مضر و اورام مقلیح آن کاسنی مقدار شربت آن
از دو درم تا دو مثقال بدل آن نیم وزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن
آن قسط بحری و نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون و الف و راء مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی است و بهندی کرنا نامند **ماهیت**
آن ثمر درختی است عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم در ملمس و کثرت الاجزاء مشتمل بر
و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از ترنج کوچکتر و خشن و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز
و در وقت رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده ها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر
و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعضی بلاد
ثمر آن همیشه مهیا شد بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ و از سال حال سبز نیم رس و هنگام شگوفه آن بهار و با نیز است **طبیعت**
پوست زرد و شگوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و پوست و تخم آن در دوم
سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن جمیع اجزای آن سوای ترشی آن اترج بهتر

۶۱۸

بهتر عصارة الصدر و در تربیت آن ترنج ترشی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آنرا بر آورده

قدری نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد لیکن داشته نیم گرم بمکند آب آنرا صبح بشتا عصارة الغذاء آشامیدن آب آن

با شکر مسهل صفرا و مسکن حرارت آن خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و تب و شربت مطبوخ آن با شکر صافی و مضر ناریخ به عصا

کمتر از سایر حموضات است و مضر عصب بخیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم

دویم آن که خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب دریکساعت ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار ضماد

تخته طهای آن تماما از پوست و مغز و تخم جهت جرب حکه و جوشهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعد بل عصارة النفض و السموم آشامیدن

آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا

السموم تخم آن تریاقیت دو درهم مقشر آن تریاق السموم هوام سمی و بدستور شیهای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن ناریخ رافع طاعون

و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی به ماء القداح و بفارسی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن مفرح و مقوی ارواح عصارة الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده و مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و

غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و مغص مادامت آن هفت روز روزی دو دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده

جهت سنگ از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن بنشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت

ادرار طمث و صلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و بنفشه

مضر آن و قوت آن در ظرف چینی و یا مسی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن

کنجد انداز ند و یک هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمایند در جمیع افعال بهتر از روغن نارنج است

و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آن است بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن با در هر سموم بارده حیوانیه

و تدهین آن نیز و حب تخم آن و دهن و شراب عرق آن در تریاقیت و فادزهریت در کرمانی و محلل پوست زرد آن و مربای آن نیز و لذیذ و مقوی معده

میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است **ناطفیا** بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فاء بفارسی قبیطه نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت**

آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر محرورین مصلح

آن اشیای حامضه مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت

اصحاب نزله و حرقة البول مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصلح و مصنوع از فستق جهت درد سینه و ریه

حادث از سده خلطی بلغمی نافع مصنوع از کنجد کثیر الغذاء و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده مصنوع از گردکان

بغایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب است

ناگکیسر بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین ... و کاف دیده شده که مینویسند لغت هندی است

ماهیت آن درختی عظیم که در بنگاله میشود بقدر درخت گردگان ... گل آن بسیار خوشبو و در پوربینه و نگیره

و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زرد آن که در میان ... بسیار مند میباشد و در صندوق عطر یکه آن

باشد عطرهای دیگر را همه فاسد و بوی خود میگیرد ... بوی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و**

خواص گل آن صفرا و بلغم و غائله سموم و ریاح و بواسیر را بر نوعی که باشد و کرم شکم و قی را دفع نماید و زنگ رو و اصناف و بیکو و خون

صاف و جراحتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال آنها آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن میباشد

شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا آنکه وا بها زائل گرداند و حکیم میر محمد حسین

نوشته که در چهل روز تجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آن از شب در آب بخیسانند و صبح آب آن را صاف کرده بیاشامند با اندک

تا چهل روز دافع بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یک حبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه لیکن چون بسیار گرم است خطرناک

است که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و انعاظ است و چون مغز تخم آن را کوفته اندک آبی بر آن پاشیده و صره بسته

جرب یابس شب جوب بمالند تا اندک روغن از آن برآید و چون روغن آن گم گردد باز اندک آبی بر آن پاشند بر هم زده و صره البسته

در روز با آنگرم بشویند در چند روز پیهم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آن را بر آن بمالند که آن صره را فشار دهند تا روغن

از آن برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده و بر جرب رطب بمالند و قنبیل را نرم سوده بر آن بپاشند در چند مرتبه زائل سازد

ناخواه بفتح نون و الف و نون ساکنه و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی

و بهندی اجواین نامند ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون از آن ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت

آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم صعتر جبلی دانسته اند و هست جنس و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی

طبیعت آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و تریاقیه و ملینه و محلل ریاح

عصاره الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و انجار جرک غیر آن انجا دیافته باشد

و در گوش جهت ثقل سامعه عصاره انهید رد الخذار و النفس جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه جرک ولزوجات آن القفنج شده و تقلب قلب

تلیین لطن و تحلیل ریاح و صلابات کبد و طحال و دفع مغص ریحی و انچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی باشد یا بعد وانه و امثال آن

عارض شده باشد جهت فواق و قی و غثیان و خناق و آروغ و بدبو و تخمه و ریاح و نفاخ و هضم طعام و رفع فساد اشتها و دبت و برودت معده

و کلیه و حشا و عسر البول و حصاه و مهمی و سخن احشا و کبد و کرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد بارد و مدر بول و حیض و شیر و حرارت

و استسقا مفید است ناشتا خوردن آن و در نان تیز داخل کردن با عسل و شراب جهت احتباس بول سرد و اخراج کرم معده و حب القرع و سنگ

جهت محرورین و جمیع امراض رحم و تسکین ذات الفقه و اطعمه لذیذ نماید و کوبیده آن با سنگ گداز سوخته را فع ترجر و ناشتا خوردن آن دافع سنگ

و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو بمقدار که آن را بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند بعد مرتبه تکرار

جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند الزینه آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده با

بابکیا دقیقه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی با فرط گردد و خوردن و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب

و با عسل واد و به بر برص و بهق و آثار جلد مقوی فعل آبها الحیات آشامیدن آن جهت حمیات بارده و مزمنه کهنه خصوص ربع و نطول آن دافع نفخ

آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن و نطول آنگرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن

با برنج و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع

و البتور و ضماد آن با سفیده و بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوصا با طین قیمولیا از مجربات

و با سنوت جهت خون مجتمع تحت جلد معدل و بار و غنها جهت بثور لبنیه لصفار مصالح محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن

کشنیز و مثل شیر و منفعه و منی تحجیت آنکه مخففا این هر دو است مسلح آن ترمس مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن در بعضی شونیز

وزن آن بوزن ها و سه چهار ربع آن و بهترین آن برآبی کند کشتور معارف عرق

طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر النفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و دفع بلت

لت مقد و سقا منید و چون با دارچینی و گاو زبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند و در وجع آن که تفریح و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل
ریاح بود و در نائی مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه
و ذال معجمه لغت عربی است بمعنی منبوذ و بفارسی و هندی نیز بوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات است غیر از خمر و آن انواع است
و عبارت از نقوعات مسکره حادثه است و مراد از آن و مشهور مصنوع از اشیای است که ذکر میشود و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر
میوها و حبوب ترتیب میدهند و آن مقدار نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آنرا مصنوع نامند
و از جمله انبذه است **طبیعت** مطلق آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سودا و سوداوی
مزاجان و صاحبان اورام سوداویه استعمال آن مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هر چه از زبیب و خرما و سنجد و سایر میوها و بالتمر یعنی
عوض خرما سازند باید که آنرا در دو مثل آن آب تا یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه
بگذارند تا رسیده پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند
باید که آن مقدار بجوشانند که مضمحل گردد و با آب یکسان شود و باشد زن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آنچه
بگذارند تا بجوش آید و نیکو صاف گشته بکار برند و جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دار چینی و زعفران و عود و سنبل
و امثال اینها از هر یک بمقدار [illegible] در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن بیاویزند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که
با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث برود و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویزآبه نامند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مولد دم متین مفتح سدد و ناضج و محسن
بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده میگردد و مسکر شدید و معین سینه و ریه و جالی
لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت وجع المفاصل و تقویت اعصاب
و بلدان نافع [illegible] سریع الفساد و مصدع دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه طحال و استسقا
نبیذ العسل و آنرا شراب عسلی نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف
رطوبات و حافظ صحت مشایخ و پیران و مقوی حرارت غریزی [illegible] امراض بارده ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال
آن در فصول و بلدان بارده [illegible] سریع الاستحاله الصفرا و مضر محرورین صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم [illegible]
اشامیدن آن [illegible] و دستور ترکیب ساختن آن عسل [illegible] خشک [illegible] جوزبوا و [illegible] و قرنفل [illegible] از هر یک
[illegible] زعفران ثلث عشر مجموع [illegible] آب بجوشانند [illegible] گردد [illegible] از آنها [illegible] اضافه نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه
نموده بجوشانند تا دو ثلث آن [illegible] یک ثلث [illegible] استعمال نمایند [illegible] **نبیذ السکر** که از آب شکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] لطیف تر از زبیبی و با قوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع [illegible] محرق اخلاط
صفراوی [illegible] و باعث صداع مصلح آن [illegible] **نبیذ** مصنوع از فانیذ جهت سینه و ریه و گرده و مثانه [illegible]
و جالی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین صاحبان سودا [illegible] مولد حکه مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب سیب و [illegible]
مانند آنها [illegible] و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است [illegible] سریع الفساد و مهیج [illegible] مصلح آن ادویه
حاره خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از زبیبی **افعال و خواص** آن مولد
[illegible] مزاجان [illegible] مصدع دماغ [illegible] و مولد سودا و جذام [illegible] و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون و اخلاط

نبیذ البسر و انبج **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **فعال و خواص** آن بهتر از خرمائی و لیکن از موبز آب بهتر از سائر انبذه ست و قابض
و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس** و **سیلان** که شراب دوشابی نامند در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی ست **نبیذ الارز** که بفارسی بوزه و بهندی
بوده و مصر مزروان شامل نبیذ ذرة و برنج و جو و گندم و سایر حبوب است **طبیعت** آن از سائر انبذه گرم‌تر آن کمتر **افعال و خواص** آن مسهل البطن و مدر بول
و قلیل السکر و ضعیف باه و هاضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن بعسل و طبخ آن با فقاع و بیضا و مورث سبل و ظفره و مضر ایدان
ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و دخن سازند محرک اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو
فقاع و بی تفریح مفید باه و هاضمه ست **فصل النون مع الحاء المهملة** **نحاس** بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربیست و بفارسی
مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معدنیه است و معدن آن جزیره چپان و بعض ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین
آنچه چپانی است و آن اقسام میباشد آنچه قلبها و شمشها ساخته می آورند آن سرخ رنگ و نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ
طولانی ساخته می آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرنگستان و
ایران میشود صلب میباشد آنچه در مزنیان قریب لبنبر و امیشود و در کاشان و اطراف بر دو از آن ظروف میسازند و نیز نرم و قریب بچپانی است
و در کاشان و بنگاله در بلده جهانگیر نگر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون مییابد و آنرا مس است گویند و عبارت از روی است
بعربی صفر و بیونانی خالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از آن که آهن و سنگ خالص هم بسیار
بعضی از آن مائل بزردی و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی و توتیا بگدازند حسبی زرد رنگ
حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش گیر و صلب‌تر از نحاس است و چون زرد آنرا با مقدار خمس و یا ربع
وزن آن روی و توتیا بگدازند و در قالبها بشکل اوانی ریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش گیر
نیست و شکننده میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آنرا باسم آن شایع گردانیده اند مستعمل است و چون آنرا
با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی نامند و چون قلعی در روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده‌تر میباشد
و از فرنگ ظروف ساخته چرخ نمود و بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب و چربی بدان نرسیده و با استعمال بسیار نیاید
و نم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان صفت میباشد لیس میل باندک زردی مینماید و شکننده و قابل گداز نیست و گدازنده نمیگردد و ماده
تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق لسباد زهره باشمس و توسط قمر و در یکسال و نیست و بتحجر در با تمام میرسد گفته ملبناس بهترین
آن زرد و نمی لیس سرخ و زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد به روی و همچنین بسیار مغلب **طبیعت** آن گرم و
گرم و خشک **فعال و خواص** آن محلل و محرق تن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و عمل آن باعث غافت کسر حدة و حرارت آن و زهره
النحاس الطف است و در حرف الزاء المعجمه مع الهاء مذکور شد عصار الراس چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و حنا را بان سرکه خمیر نموده ضماد
نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال بان باعث حدت بصر و میلات اجفان را مفید و چون موی را
منقاش طالیقون بکنند دیگر بر نروید اعضار لفض آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل با صفر و صاد دی استسقاء و بند تو رطلای آن
و آشامیدن سائیده آن مهیج قی و نیم مثقال آن مخرج ماست آن بجز اذیت و حصول سحاله آن با دوده که در دیگ و غیر آن مجتمع میگردد
و با آب لیمو جهت منع اکتحل مجرب گفته اند سموم آشامیدن سائیده آن تنها ئی و با بار و نخلا و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر
و دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن آنچه جامعه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تلخ و یا حرب در ظرف مس بلکه قلعی خصوص زمانی دراز
مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصاً که گرم باشد و سرد آنرا گرما گرم لبسته نشد و از همه بدتر ماهی بریان

است کو دران گذشته گرما گرم و سرآنرا نوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه باعث زنجاریت مس اند و زنجاری میگردند و زنجار خود سم
است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و دادن بعد ازان آشامیدن آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام والبثور
طلای غیر مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زائد و مغسول آن مدمل جراحات و طلای آن با گل
مصلح قروح متعفنه مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفید و آنچه نحاس را سفید و براق گردانند تافتن
صفایح رقیق آنست و در ترشی انگور انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز بران رافع رنگهای مختلفه بدان و انداختن
تخم بادنجان بران در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آنرا توشنج نامند و در حرف التاء مذکور شد و استعمال یا اغتسال با آب
در ظرف مسی آفتاب گرم شده مورث برص است خصوصا تکرار استعمال آن و از خوردن توبال براده آن و یا خوردن طعام و یا شراب
در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی دران مانده عوارضی مانند عوارض توبال براده و زنجفر الحدید عارض گردد علاج آن یا علاج
آنست و مذکور شد **نخام** بضم نون و فتح خاء و الف و میم ترکی فارسی الفود نامند **ماهیت** آن نوعی از طیور آبیست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر
و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مائل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابها میباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن
بران غالب بسیار بدبو و مولد خون متین و منی چون هضم یابد مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق
مصلح آن سرکه و بخین یا با کشک الشعیر خوردن فانید بعد ازان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت تر ... مفید **نحل** بفتح نون و سکون حاء و لام زنبور
عسل و بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کی مکهی نامند **ماهیت** آن معروف و در دمشق شمره و گرایافت **طبیعت** آن گرم ... **افعال و خواص**
آن چون بجیه بر برنیا در آنرا در سایه خشک نمایند و یکدرهم آنرا با دو آر گندم که آرد ده مثقال شکر پنج مثقال باشد سرشته دراندک زمانی بدن را فربه
میگرداند و مجرب گفته اند و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام است

فصل النون مع الخاء المعجمة

نخاع بضم نون و فتح خاء و الف و عین مهمله بلغت عربیست و بفارسی مغز حرام و حرام مغز نامند **ماهیت** آن مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات
گردن و پشت و غیرها میباشد برای ترتیب اعضای عصبانی و اعصاب اکثری ازان رویانیده شده اند و نائب مناب دنباله مغز دماغ است و نیز
رساننده روح نفسانی ماخوذ دماغ از دماغ باعضا است **طبیعت** آن گرم و تر از دماغ تری آن کمتر و گرمی آن زیاده **افعال و خواص**
آن طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در حرکت آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضا و خشکی اعضا حادث از سرما و گرمی
بعید ... در سایر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطئی الانحدار و لهذا اکل آن غیر محمود مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهترین
همه انجبین و یا با عسل خورانیدن است **نخاله** بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و بلغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند
ماهیت آن سبوس حبوبست و از مطلق آن مراد سبوس گندم است **طبیعت** آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکتر ازان و بالجمله گرم و خشک
در اول **افعال و خواص** آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور جوشانیده آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء ... آشامیدن
آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و در نفخ
و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب با امثال آن جهت تسکین درد
و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر دران بهم رسیده باشد السموم والاورام والبثور ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن
عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل
جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوباء و اورام حاره ضماد مطبوخ آن در سرکه جهت حمره و تحجیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص
بااندک نمک ممزوج نموده و در صره بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و لطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت منع

بول در نواسیر و حمل صبیان و بخور بخاله او با قلی جهت منع زحیر مشکو و در حبّان الالات و مفاصل ضماد و بخاله گرم آن با روغن زیتون در سر که جهت ضربان
مفاصل مفید است **فصل النون مع الدال المهمله** **ند** بفتح نون و دال بفارسی گشته نامند **ماهیت** آن دوائیست مصنوع از قبیل
بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن بخاشته اند و بعضی خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان
پوست اترج با برگ آن اجزای متساوی گرفته بجهته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته
اقراص و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود عرقی خام با گلاب عود چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال
مشک یک مثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطگی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص یا فتیلها مانند شمع میسازند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی قلب و دماغ و حواس مفرح ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه و دافع سمیت
وبائی و طاعون و دافع زکام است شربا و بخورا **فصل النون مع الراء المهمله** **نرشقیش** بفتح نون و سکون را و کسر تا مثناة فوقانیه
و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح قاف و سین مهمله **ماهیت** آن بولس گفته نباتی است شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفونت
آن گرم و با خشکی بسیار **افعال و خواص** آن ضماد الراس عنبر اسود طلاء آن جهت دفع بد بوئی بینی و قطع رعاف ضماد آن با روغنها در عرق النسا
جهت گزیدن عقرب نافع **نرجس** بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است **ماهیت** آن گلی است بسیار
خوشبو و دو نوع میباشد یکی از قدحی و دوم را مضعف نامند قدحی در میان آن گل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش جلد و در گلها
سفید مایل بسبز و این را نرگس نیز نامند مضعف را داده لشبیزی هشت روزه برگهای آن زیاده و بالوان دیگر نیز میباشد مانند شش و نبات
آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه بپیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون الشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضعف میگردد **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند در اول تر **افعال و خواص** آن جالی و جاذب از عمق بدن محلل
قوی مفاسل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سدهای دماغی و الذ نزلات و زکام بارد و دفع جهت انکه محلل
قوی است جبرئیل بختیشوع گفته بر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات
نیز مفید و با مطبوخ آن انجابت منقی حشو و ضماد با عسل و مخرج مرحه در معده مجتمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده والتیام دهنده زخمهای
ظاهری و باطنی و چهار درم آن با عسل مخرج قیام گرم معده مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خشک ضماد در شیر گاو و نیز
ضماد نموده خشک نموده لیسانیده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و بر باد رفتن احلیل جهت رفع نفقتین مجرب بتنهائی نیز مقوی باه و معظم
ذکر است الجروح و القروح والاورام والبثور در رویع آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کلف
و بیلات که دشوار نضج آیند و با آرد کرسنه و با علیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام عضله و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل
جهت تقیه اوساخ و التیام جراحات عظیمه و غائره دو ترو رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیه و حضض مفید
و مردار سنگ جهت درجهای الاثل مفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و نقرس و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن
مطلق و حبیا تنده جراحات عارض در اعضای عصبانیست الزاق شده با حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش از نیز ضماد
آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و داء الحیه مضر محرورین مصلح ایشان مصلح آن نبات و کافور در همه افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار
شربت آن یک مثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن گل بدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در عین تحجر ناید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع
سوداویه و رحیه در صداع ریحی و صداع رطب سوداوی و دافع دردهای بارد موافق امراض عصبانی نماید و تنقیه رحم و مسکن اوجاع آن مصلح محرورین
و تخم آن تا سوم گرم و خشک از بعد رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده لعابت محرک باه و ضماد آن

آن باسرکه جهت کلف و بهق و مشی مؤثر است نمرک بفتح نون و میم و را و سکون واو و کاف لغت فارسی است ماهیت آن نجی است شبیه بلعبت بربری
و از آن بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق من خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائیکه پلنگ باشند در اول بهار نباتی میروید
برگ آن در ابتدا شبیه برگ خربزه و چون بقدر شبری رسد بشکل برگ آن منقلب گردد بنا بر آن در آن وقت آنمکان از آن میکنند بعد از خشکی
گیاه و رسیدن بیخ آن همان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان نگذارند
در ساعت از جوش باز ایستد و چون در تنور اندازند نان از تنور بر زد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق مایل
و نیز از خواص آنست که چون پلنگ زائیدن آن بسیار آزار مینماید و برو دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده بر آورده میخورد تا بار نگیرد و بعد از خوردن
آن بار نمیگیرد و در بدن آن غدد و ورم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا بر آورده خورده باشد باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و با همه
میباشد بخلاف انچه زبلنگ بنا بر ده که آن سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهرها یافت میشود و بعضی گفته اند در شیر و آن آن و بعضی گفته اند
در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند در ذنب آن بکون مینماید و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن هم میرسد و باقی بخلاف است
و آنرا حجر النمر و بفارسی مهره پلنگ نامند و مستور و اخذ آن چنان است که چون قبل آنرا احساس نماید در رحم آن چیزی مانند آب باشد باری که
پوست رحم آنرا ببرند و در هوا اندازند و مدتی نگاهدارند آن آب مانند الفحه منعقد گردد و نمرک حقیقی عبارت از بیخ مطر فیون مصنوع آنرا بنام آن
مینامند بعضی بادزهر بعضی بادزهر کر زهر مار را طولانی دارد صحیح نیست و صحیح همان است که مذکور یافت افعال و خواص آن چون دو شعیره تا یک
طسوج آنرا زن بخورد و یا در خرقه بسازد و یا در زور و یا تعلیق نماید بر گردن آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با زن
که مقاربت نماید حامله نگردد ... و تعلیق آن جهت دفع جادو زیر دیگ ... مجرب ... اند و طلای آن جهت رفع ناصور مجرب مقدار شربت آن
یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری با فراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد
و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است

فصل النون مع السین المهملة

نسر بفتح نون و سکون سین و را مهمله
لغت عربیست و بفارسی کرکس و بترکی قتر و بهندی گدھ نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی و منقار
و ساق آن دراز و پر آن مانند نی است و گویند در دیگر و زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع مینماید بدلیل آنکه بچه آنرا زعفران آلوده در آشیان
آن میگذارند و مشاهده میکنند او باشد و چون او آمد بچه خود را زرد مشاهده مینماید گمان آنکه یرقان کرده دیگر و رسنگ یرقان را از سراندیب آورده
در آشیان خود میگذارد برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن در سراندیب در رفتن و مراجعت از ده هزار
فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یک روز
سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه
نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده و یا بوی آنرا
شنیده خود را بآن میرساند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد اعضاء الراس خوردن
گوشت آن رفع تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب هشت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط
دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ و بوزن آن قطران در دهن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده اند و قطور پیه گداخته آن نیمگرم بگرم
در گوش جهت کری قدیم اعضاء لقصد ردی الغذاء و لتقطیع ... اشتا میان پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج معای ذداق مسمی
با بلادس مفتح سدد و منبت حصاة و قالع بلغم المقعد ... ردی الغذاء و غلیظ مصلح آن دارچینی و سرکه و طلای بیضه آن در سه روز مقوی قضیب الجروح
القرح والبثور والزنیه طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرگین آن جهت کلف است و رافع ورم گلو که در رنگاله کهیکامی شود

نسرین بفتح نون و سکون سین و کسر را مهمله و یا مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل مشکین و در بعضی بلاد گل عزیز نیز و در
سپاهان نسترن و بهندی سیوتی نامند **ماهیت** آن گلی است سفید و بعضی با دراق آن مائل بزردی و شبیه بگل سرخ و از آن کوچکتر و خوشبو
و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحرا اکثر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله
و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسم های دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار
لطیف است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز عطر بر می آید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و از اول تا آخر
در دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعیف اعضاء الرأس بوئیدن
آن مقوی دل و دماغ و حواس و روغن آن دافع ... و رافع سردی اعضاء و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوشبوئی آنها و سعوط آن مفتح سدد
دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات آن لطیف و طبوخ بوی آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت گشتن کرم گوش
و تحلیل ریاح آن ... و طنین و سبوس و مضمضه آن جهت درد دندان و اعضاء الصدر و الغذاء و آشامیدن چهار درم آن منقی سینه جهت اورام
لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و دیگر درم آن
تا چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یک درم تا سه درم میدادند و اسهال اسود می نمود
و گلنگبین آن نیز اسهال تمام می نماید با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک ... و ضماد آن ... مانند ... و رافع ... البلغم الا ...
ضماد آن با حناجت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بد بوئی عرق و خوشبوئی آن ——— و طلای آن رافع کلف و خشار و مداومت
نیم مثقال خشک آن تا یک مثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و الطافی بجهت این امر هر روز دو مثقال مربای شکری آنرا
در کتاب تجربه بیان نموده و از آن مربا یعنی گلقند مانند در دو هم معیار نمود گرم تر از گلقند و رد و هم است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت دل ...
نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت و روغن آن که مانند روغن نرگس است نماید مسخن باعتدال مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب ...
و سوداوی دانسته اند **فصل النون مع الشين المعجمة نشا** بفتح نون و شین و الف لغت عربیست و بفارسی نشاسته و یونانی امیرن
وامولن نیز نامند **ماهیت** آن عبارتست از گندم ... است که گندم را خیسانیده تا بحد لعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون بدست
بمالند مغز آن جدا شود و مغز آن نرم لیس کوبیده و خمیر دو از صافی گذرانیده و ثقال آنرا در نمایند و صافی آنرا بگذارند تا نشین گردد و ما
بالای آنرا بریزند و ته نشین را بر ... رنند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج بوی آن **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن رادع و قابض و مغری و اعضاء و بعضی مصلح ادویه چین و مقوی آن
و جهت تخفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیداب و بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و ورم و زخم ...
خشونت اجفان و اعضاء الصدر و الغذاء و لعقوق آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام شیرین قاطع نفث الدم و خشونت حلق و
سرفه حار و درد سینه و سل و قطع خون ... و حیض و اسهال لطف تخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشد که قوت قبض و حبس آن زیاده
میگردد و حقنه آن ملح تر دل نوازل سینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل و باید که یکوزن آنرا با سه و یا چهار وزن آن
آب خوب طبخ نمایند و حقنه آن جهت قرحه امعاء الا اورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره و الثنیه طلای آن با زعفران جهت کلف و سموم
طلای آن با شراب جهت نمش و اعنی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مثقل معده و مبدد دیر هضم و گویند مولد سوداست مصلح آن شیر بهار و
کرفس و ترنقل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف
و فتح را مهمله و ها **ماهیت** آن اسم اجزائیست که از اخشاب بسوهان در حین سائیدن جدا گردد **طبیعت** آن نشاره هر جز بنسبت

نسبت بأصل آن گرم تر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده و لعفن یافته و پوسیده شده باشد که پس آن زیاده بعضی گرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند
افعال و خواص آن همه آن قابض و جالی الجروح والقروح نشاره چوب کرم خورده و پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل
آنها و چون با مساوی آن افیون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بلیسانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه آکله بپاشند مانع تعفن
و سعی آکل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با خاصیت حرب رطب و بخور آن دافع هوام و کشنده آنست و نشاره عاج
آشامیدن آن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص منافع هر یک در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف البحر** بفتح نون و شین و فا اسم
عربیست **ماهیت** آن گویند بیخ مرجان است که لبد نامند و گویند غیر آن است و آن سنگی است سنگ پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که
از سواحل دریای بحار جده و نواح آن خیزد و در زیر آب بکون میآید **طبیعت** آن خشک تر از لبد **افعال و خواص** آن قاطع خون و التیام
زخمها و لحم آنها خصوصاً باشد و در سایر افعال مانند لبد است **فصل النون مع العین المهملة** **نعام** بضم نون و فتح عین و الف
و میم بفارسی شتر مرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن
مشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود و بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن فربه آنست و چندان
محتاج بآب نیست مگر آنکه آب یابد بلکه استنشاق هوا او را کفایت است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند
افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم عضای الراس و المفاصل و نقرس خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و وجع
مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس و سیاق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده و رحم و امعا و مضر بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن
سرکه و روغن و بیه آن را آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت عضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تشنج اطراف و رافع
سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشند هوام مار و از آن
شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند بیحس گردند و این حیوان گفته چون بیه آن را از اول تابستان تا آخر بهار بگیرند در هر موضع که گذارند مار و افعی
از آن بگریزد و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرگین آن رافع کلف و آثار جلد بردی و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست
که از بلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمیگردد و هضم میگرداند **نعنع** بفتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آن را العنائع نیز و نعنع بستانی
نیز گویند و بفارسی پودنه بستانی و بشیرازی پودینه نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر
و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه و بستانی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن جمیع
افعال آن قوی تر از پودنه و باقوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده عضای الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت
درد سر بارد و سعوط بکردن عصاره آن بارد و مشک آشامیدن دفعه جهت ختاز بریکه در گردن بهم رسد نافع است مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت
درد گوش و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خاییدن آن رافع درد دندان و عضای الصدر و الغذا و لیفیض آشامیدن عصاره
آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پسیار دشال بخور نمایند
جهت وجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و ماسکه و هاضمه و هضم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع قولنج ریحی که شده با احتمام کرم شکم
و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دسته شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی دمعینه و تشنهی و مسکن خفقان معدی
و وجع الفواد و درد معده و چون با قدری عود و با مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و لتقویت باه
نجند و با حب الزمان نیز جهت معینه و چون دسته شاخ آن را در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنها است عضا
و بدستور با البنیات و لهذا در سکنجبینات و آب دوغ داخل مینمایند و با پنیر میخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و مشتهی و با آرد جو جهت

اورارد و منفعت آن شیر محمد در سپستان و تنهائی جهت لو سیر و با موبز جهت ورم انثیین و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل انتهی از مولف در رایج
و اکثار آن مولد حکه و دیگر مصلح آن کرفس بدل آن بوزنه بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال است ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده
و مضموغ آن جهت عقرب گزیده و الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و تفتیح دمیل و شرب عرق آن در قوانین اکسیر ذکر یافت تحجیر
آن نیز **فصل النون مع الغین المعجمه** **نغر** بفتح نون و غین و را مهمله **ماهیت** آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بگنجشک سیاه
کوچکی است که دنباله آن کوتاه و دایم الحرکت و کثیر الصوت است و بعربی ازابو بحرون و ابو الملیح و بفارسی چکاوک و بهندی ممولد و در شکار بن حجر نامند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن تقدید بگوشت آن جهت لسهال عسر ممکن و آن جهت عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه نافع
است **فصل النون مع الفاء** **نفط** بکسر نون و سکون فا و طا مهمله **ماهیت** آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها بر
رفت و قیر میجوشد و از معتنی عراق خیزد و دو نوع میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بلطافت زود مشتعل بهوا میگردد و نقاشان قدری
از آن داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج مینمود و بر نقش ها میمالند و سیاه آن بآن لطافت نیست و بتقطیر سفید میگردد و آن را مغشوش نیز
خراسان میسازند و فرق آنست که بتقطیر منعقد میگردد بخلاف آن و از توابع مصر از کنار دریا نوعی نقطی آورند و آن را زیت الجبل مینامند **طبیعت**
آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قوی از اکثر روغنها مفتح و سریع النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرباً و طلاءً
سعفه الراس و عصب و الغزاز و لقوه طلا را آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح
و اوجاع مفاصل و امثال آنها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آن جهت کری و ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه
کهنه بارد و بهبر و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح حشا و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن
جهت سردی رحم و خناق آن مفید و طلای سفید آن رافع کری حیوانات و مضر محرورین مصلح مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلح آن کثیرا و مقدار
شربت از سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران گفته اند و زفت رطب نیز استعمال
و سیاه آن دافع سموم قوی الاثر است **نفل** بفتح نون و فا و لام **ماهیت** آن گویند نباتی است شبیه برطبه بنجاریا اکل السرخی و خشنی و در بوشنیه شکوفه
سفید شاخهای آن گره دار مانند خار خشک و در ریگستان کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن تخم و گل آن رافع سد
و مدر بول و گل آن اقوی و طبیخ آن در افعال ضعیف تر است **فصل النون مع الکاف** **نکاچوبی** بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم
فارسی و سکون او و کسر نون و یا **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی از تو بعی را نامند که نبات آن بر روی زمین
پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب ساق مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدس و در بعض ممالک یعنی مرو و دلیج
آن کثیر الوجود است و در زمینهای ریگبوم دور از آب و نزدیک آن روید و قوی تر آنست که دور از آب باشد و نبات آن آکل السرخی **طبیعت**
جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن عصیر و یا مدقوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و بسقور
طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع المیم** **نمر** بفتح نون و کسر میم و را مهمله
بفارسی پلنگ و بترکی قپلان و بهندی تیندوا بکسر تا مثناة فوقانیه و یا مثناة تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند **ماهیت** آن
حیوانیست معروف شبیه بفهد در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و هیچ حیوانی گوشت آن را نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و بار یکتر و چابک
رفتار و تیز رو تر از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیور و بتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص است برآنکه
که خود را بدان رساند و بول بر آن کند و لهذا پلنگ زخم دار را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند
و بول کند بر آن و از خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانی را بالاتر از خود نمیتواند دید **طبیعت** گوشت آن گرم و خشک **افعال**

افعال و خواص آن اعضاء الرأس پیه آن بهترین طلیه ایست از برای فالج و خدر و اوجاع مفاصل والنقرس و امراض بارده و بدستور تدهین بدان

والاکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض قطور مقر سر آن با آب چرچیر و زنبق و هلیل مقوی و محرک جماع بدستور حمول آن در روغن زنبق

و جلوس بر پوست آن مسکن ... الجروح والقروح والزینة طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب و زیتون ... جهت ازاله رخنها و تیری ازان

جید ... طلای خون آن نافع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهره خشک آن با ... حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد

خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نکند و چون انگشت ... آن را ... پلنگ بگیرد و بحدی بترسد که قدرت بر حرکت او را نماند که آن شخص اگر خواهد

آن را تواند بگیرد و بسیار مجرب ... چون بدان رسد ... اختیار آن را ... موی آن را چون در خانه دود کنند ... دم بگریزد از انجا

و چون از درخت مر بگریزد ... زهره آن سم قاتل و دو دانگ آن در ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه ... و بعد ازان تریاق

و طین مختوم خوردن است ... **نمل** بفتح نون و سکون میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی

چونتی نامند و بزرگ آن را چونتا و کیرا ... **ماهیت** آن از جمله حشرات و قوت شامه آن غالب از حیوانات

دیگر و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه بزرگ سیاه را ... و ... فارس و بفارسی مورچه سوار ... و

کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هر چند بزرگتر شود پردار میشود **طبیعت مطلق** آن در سوم گرم و خشک **افعال**

و خواص آن با قوت سمیه خصوصا کبار آن الاذن ... چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح

و طنین ... الات التناسل چون صد عدد مورچه ... را در نیم اوقیه روغن ... و یا روغن زنبق انداخته ... در آفتاب بگذارند طلای آن

و حوالی آن ... محرک باه ... صلابت و بزرگی آلت و از مجربات ... الاورام والبثور طلای مور مقابر با سرکه ...

... الزینة طلای سحوق آن مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست ... سیاه آن جهت برص ...

... و تخم آن ... مانع بر آمدن آن ... خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ و ریاح و قراقر مصلح آن عسل

... و چون کسی بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ ...

چوب ... آن با آب و تخم آن را چون بخورند تحریک ... شکم ... سیط آن دشوار و متعذر باشد مصلح ... رفع آن ...

الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد و مورچه در آن نرود باید که در وقت گذاشتن حبس النفس نماید و النفس ... مورچه در آن

نخواهد رفت ... دیگری بدان نرسد ... کبریت و قطران و حلتیت و زهره گاو ... **نموس** بفتح

نون و ضم میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است **ماهیت** آن حیوانیست بمقدار ... صورت آن شبیه ... و رنگ آن مائل بزرد

... و سر آن ... و موی ... گویا چرب کرده اند ... علتی است که ... بهم میرسد ... مشارکت

در ... گشته و مرغ و موش ... کنند و در هنگام مستی ... آن شبیه ... اگر ... گردد و در وقت غیر مستی ... دیگر

... **افعال و خواص** آن امراض الرأس سعوط خون آن ... قیراط با شیر زنان

رافع جنون و الکتحال ... آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزینة طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب ... پیه آن و بدستور موی سوخته

آن با روغن رافع بهق سیاه ... الخواص ارسطو گفته چون آفتاب در برج خود با شرف باشد چشم راست آن را گرفته در خرقه کتان ...

بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند ... حمی ... و چون چشم چپ آن را ... حمی باز عود نماید و مفارقت ننماید **فصل النون مع الواو**

نواریس بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانیست و بعربی آن را شجرة القدس مسواک العباس ...

ماهیت آن نوعی از قتاد است شاخهای آن ... و برگ آن ریزه ... و جمیع اجزای آن ...

٩٢٩

و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن تیز مانند سوزن و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود و منابت آن اجام
طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوی‌ترین اجزای اوست **افعال و خواص** آن مجفف و قابض اعضا و لصدر آشامیدن
عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب جید بل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مقتصر گرده مصلح آن قند و گفته‌اند مصلح آن بندق
مقدار شربت آن تا مثقال الاعضا ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعضا مجرب دانسته‌اند و لهذا آنرا شجره الجصب نامند و طبیخ شکوفه سایر و هم
آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و
شکستن آن و قطع نزف الدم موثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ اوست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و راء مهمله
لغت فارسی است و بهندی نوسادر و بلغت یونانی سال ارمونیاک نامند و آنرا با صنعت موسوم بعقاب و کریت الدخان و ملح النار و سلیمانی نیز است
ماهیت آن جوهریست سفید شبیه بشوره قلمی شفاف میباشد از معدنی و از مصنوعی معدنی آنرا مغاک بلاد حاره مانند حبشه و زنج است قطعها
آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون سنگ بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعها سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته
در نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجوداند و مصنوعی آنرا از قاذورات
و کثافات متعفن بتصعید بعمل می‌آورند و احیانا قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آجر طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر زمانی
اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زاج زرد و لاهوری و عشر آن نکار تصعید
کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام از آن ساخته
خشک کرده در کوره برهم چیده و بالای آنها خشت‌های پخته را دو دو ایستاده سر آنها را بهم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای
کوره صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن اخذ می‌نمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص** آن ملطف
و جاذب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم و جهت اعضا العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید الفم غرغره آن با آب
سداب جهت زلوی در حلق مانده و العصب آشامیدن آن رافع جرب سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن فلفل و ان تصعید
کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیا مجرب دانسته‌اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال المجروح و القروح
ضماد و ذرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع جرب آنها الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت
داء الثعلب و داء الحیه مفید و با روغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بخور
بخور آن باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند
المضار مسهل است بقدر سه درهم آن کشنده است به تقطیع حشا و اروای آن قی نمودن به شیر و روغن و آشامیدن ادرار ق و سه و اطعمه چرب و زدن است و سایر تدابیر زرنیخ
در تخفیف خورند و **فصل النون مع الهاء** **نهمان** بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف **ماهیت** آن اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع
و بقدر یک قامت و با زغبی مایل بزردی و شکوفه آن بعضی مایل بسفیدی و بعضی مایل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن بعضی
مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح اعضا الرأس بوئیدن آن جهت سدد
و زکام و بد بوئی بخور آن النفس و الصدر آشامیدن آن با القلب مقوی قوی و رافع خفقان و مدر حوض و غرزه آن مقوی رحم و خوشبو کننده
آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن ضیا بنده آن با موی دلبعد از آن با دام خوردن سمن بدن المخصوص چون بکار برم آنرا باعث
وانگشتن در بار جگر کبودی بسته در چاه انداز نند در تابستان با دستر وزیدن گیرد و چون در حریر سرخ بپیچد و بر بازو ببندند بدرفع سحر و چشم بد کند
فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه **نیده** بفتح نون سکون یا و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است بفارسی

بفارسی سمنو لوا و سمنی بیا نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد ست شیرین و لذیذ میباشد دستور صنعت آن است گندم جید را صاف نموده در آب میخیسانند و بر تخته و یا خانچه چوبی و غیر آن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بران می اندازند و نیز بران آب می پاشند تا آنکه ریشه برآورد و سبز گردد و چون بمقدار چهار پنج انگشت رسید آنرا بریده کوبیده آب آنرا فشرده صافی نموده و بدستور رقیم آنرا در دیگ میکنند و باتش ملایم طبخ میدهند و قطعات پنج بدفعات دران می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جید باید که بالفعل معمول مسلمان عجم آنست که احیانا آنرا با سه چهار روزن آن آرد میده خالص در دیگ بزرگی طبخ میدهند به ملایمت تا آنکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام پسته و گردگان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ دادن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آنرا استحکام نموده دم داده در ظرف برمی آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد با بن الطهارت و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها درست مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان ایشان جابجا میفرستند طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل طبع عضار الرئة الصدر و الغذا جهت رفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع لیکن بطی الهضم و دیر هضم میباشد و اکثار آن مورث تپهای مرکبه آنچه بادام و گردگان و پسته دران اندازند زبون و ثقیل تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است **سنجاقلی** بکسر نون و سکون یا و فتح جیم و الف و فتح قاف و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب تحفه گفته از جمله سموم ات و غیر نباتی فلفل است و برشاخهای آن سنجاقلی برگ میباشد و برگ آن شیر دار و لعاب محقق لی للزج و بخارات **افعال و خواص** آن طبیخ آن جهت درد جگر و سپهال لو سیری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و دو حس مفید و عصاره طبیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه الوالوسات ست **نیل** بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندی ست و آنرا العربی نلیج نیز نامند **ماهیت** آن اقراص و جوبی ست هندی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و شبیه مسهور به یول دنواح آن باطراف می برند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کیمم مذکور شد و بیان اختلاف آنکه بعضی همه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان ساق آن منشعب شعبه باریک و برگ آن شبیه برگ کبر و تخم آن ریزه مایل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن تیره تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و لی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی است که بهندی نیل بیانه نامند جهت آنکه در قصبه بیانه که قصبه ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمیشود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوبهی ها برای تیاری نیل ساخته تیار میکنند بسیار خوب رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین که خشک کرده مرزبانه صفا میکنند همین و همه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجار از انجا خریده باطراف میبرند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص** آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم قوت تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آن اقوی تجفیفا اقوی حرارت و جاذب از اعماق بدن عنها لصدر و الغذار و لنقص آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنهائی و با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال از شدت آن قی کنند و در دو سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و شوصه سوداویه با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت وحشت و هموم و خفقان سوداوی جهت سپرز خصوصا سپرز آن و باخیار شنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب لبسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید و چون سر بز مار الثیان بمالند بول لبسته را بکشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برامی شدت حرارت و حدت آن طلای محلول آن در آب گرم نموده بشند جهت تسکین وجع بوسیر موثر و با نیم وزن مرداسنگ

وقطوری و روغن گل سرخ و موم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را به آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر [illegible]

عجیب ... جهت اندمال جراحات و زایدان ملینه بسیار آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف قلت جذب حار تیکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل جراحات

سعفه و حرق النار و به آن با آرد شیلم جهت اخراج خار پیکان الا آنکه جالی کلف و بهق و برص و داءالثعلب نافع و خصوص محرق آن الاورام و بثور

ضماد آن جهت تحلیل ورم زهره و کل اورام در ابتدا و جهت جراحات مقرحه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن انار و جو

دولت آن مامیناست و دستور اخذ رب آن است که بکوبند و در آب یک شبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند و جمع کنند و در ...

و در زیر آن آتش ملایم کنند و بر هم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آنرا بگیرند و مستعمل نمایند در رنگ ثیاب و غیر آن نیلج بکسر نون و سکون یا و فتح لام

و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی ...

کثیرالوجود افعال و خواص آن در ضمن معمول آن احبت با من چشم بجلد دانسته اند نیم بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندیست گویند اصل آن

بود که بنابر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هرجا که نون با بای موحده ساکنه جمع شود با را با میم بدل میکنند مانند دنب و سنبه ... با میم بدل کرده

و برای تخفیف نون را حذف کرده دوم و میم شد و در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گشته ماهیت آن درختی است عظیم مانند معروف و مشهور برگ آن

باریک و مشرف و نازک و اندکی از برگ انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و گل آن در خوشبو و وسط گلها زرد و اندکی با عطریت و خوش منظر و ثمر آن مانند

سنجد بسیار کوچکی یعنی مدور اندک طولانی و رسیده تخمهای آن زرد رنگ و تلخ با اندک شیرینی محتمل که آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفه گوید

که آنرا در اصفهان سنجد کرجی و در مازندران کنار نامند و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است چندان اصلی ندانسته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد ...

نمیشود و مستعمل اکثر برگ تازه است طبیعت آن نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل افعال

و خواص آن محلل و منضج ضماد الراس بخور برگ و مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برگ تازه آن بتنهایی

و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات دامل اثر رفتن ازان مضمضه با آب برگ تازه آن و یا با آب مطبوخ آن

تقویت لثه و درد دندان نافع ... آشامیدن آب برگ تازه و مطبوخ آن و یا آنکه برگ آنرا سائیده و گرده نانی پخته در آب انداز[ند] و آن

آنرا سه شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تنقیه آنها و آشامیدن آب مطبوخ پوست بیخ آن

بقدر دوازده مثقال ... بسته شده و آشامیدن ثمر آن یک مثقال جالب اسهال مزمن و حکیم میر محمد فاضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم

و تر و ملین بطن و رافع جذام است الاورام والبثور والدمامیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی

کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش ملایم گذارند که بخار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز بسته در زیر ...

گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره و رطبه و بارده و تنضیج دمامیل و تنقیه جروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده آن

با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور با گرده که شکر سرخ تیره مائل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون بفتیله

آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده ...

بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافته و خواهند ملتئم شده باز زند باید که آن نمک استعمال نمایند و مرهم دهن آن ... جهت

قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا نائب مناب روغن ... دانسته اند و صنعت آن ... و حلوای ...

و در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته بر مقداری که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که ...

نامند با صاف خالص یا شده و ده وزن آن آب بخیسانند و در روز با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا ... و دیگر در انبیق عرق کشند ...

مقدار ... و دو تولچه تا چهار تولچه آنرا بیاشامند و از عقب آن بفاصله یک دو ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا ... گرده

و دیگر و بازیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام جنبیه و ساعیه و جرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بخور آن نشا میدن و لفوخ مذکور جهت امراض مزبوره و درد بیدو تولد باستور مراعات پرهیز نیلوفر بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپهل هندیست زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی نمفیا و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان بنگله سیپلا و کوئین نامند و بری آنرا ابصر عرائس النیل گویند ماهیت آن گل نباتی است که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم باران است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها تا بدو منتهی و برگ آن مدور عریض و بر سطح آب منفرش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بعضی زرد و زرد رنگ نیز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نرمی سخت و در میان آن زیره و بعد از ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی بهم میرسد و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و مبادی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم شبیه و آن تخمها را به سنگی نامند و بعضی مردم بخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل است و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و صداع الراس الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سینه و نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهر و باطن و حادثات از اد و یه حاده است و جهت تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده شده جهت تقویت دل و خفقان موثر و نگاهداشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و لطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضا و بنفس و حمیات و آشامیدن گل آن و بذر و بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و مجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن تنهائی و یا با مطبوخات مناسبه و یا عرق آن جهت حادری و حصبه و جدری از بروز نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آن است و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا بست مثقال بدل آن بنفشه و خلاف و یا خطمی سفید بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت دبیله مقعده و مثانه و ورم طحال معتاده آزموده و ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل جهت داء الثعلب و لطول آن بانکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن هندی جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و در دمشانه و در حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن گل نیلوفر تازه یکرطل در چهار رطل آب بجوشانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک گیرند و عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات و قیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار نافع صنعت آن گل نیلوفر تازه یک جزو یا چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جهت روی لو تیا نگاهدارند عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف وا ق بفتح واو و سکون الف و قاف ماهیت آن اسم مرغی است آبی که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کلاه آن چهار عدد موی

مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بسبری و ترکان با زلف خنا جمع نموده بر سر می بندند و آنرا بع از ریحان او بیان
و از خنا کوچکتر و اکثر صیاد آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صید آن از آن داق باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
گوشت آن محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر در رفع فالج مطلقا حتی بخور پر آن در درد زانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصبی
و گوشت نمکسود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است و اعضا را مضر و بدین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین
ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است فصل الواو مع الجیم ملاوج بفتح واو
و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون و بلغاری اگر ترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب با برسا است و در آبها
میروید مانند برود و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس زرد بزرگتر و عریضتر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن ازاد که
زرد باشد زرد مائل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی بعضی اندک پیچیده و پیچ شبیه بسعد و رنگ آن مابین سفیدی و سرخی تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زرنباد و اسارون است و اقسام میباشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی گره دار آن است و مستعمل بیخ آن
و جالینوس گفته که خوشبوتر و در سنبل بیرون طبیعت آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن ملطف و جالی و ملزج و مفتح
و قاطع بلغم و محلل ریاح و تریاق سموم و الصدر و الراس و الغذا از انشا میدان آن بخصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سایر فضلات و جهت فالج
و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خاییدن آن و در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون باشان اندک اندک بخورانند
و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بعید الکحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت رمد از رطوبات نافع خصوص عصاره
تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تجفیف رطوبات اعضا و دماغ و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه
بارد و تقویت معده و جگر بارده و تخمه و تحلیل ریاح معده و امعا و درد جگر و امعا و سپرز و مغص و وجع امعا و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین
گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابات
طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر یا زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم و آشامیدن آن جهت
سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملذوعه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و مضر بسر مصلح آن و محرق خون محرورین مصلح
آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد و طحال بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع
و تصحیح زرنباد و نیز شیخ ارمنی گفته اند و الضیا ربع وزن آن قرنفل و عود هندی آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن
جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و خواص
و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت
نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تجفیف رطوبات آن مفید و بهر دو نیز
در قرابادین ذکر یافتند فصل الواو مع الدال المهمله ملاوع بفتح واو و دال و عین مهمله ماهیت آن از جمله اصداف و حلزونات
است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی کچک و در دیلم کلاجک و باصفهانی کس و بهندی کوڈی و نوع
کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و پوست آن زیاده از سایر اقسام و در دریا و نیستانهای نمناک نیز بهم میرسد بهترین آن
بحری آن است و شیخ پهن و پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سایر اصداف افعال و خواص آن مدر مائیت و جالی و جهت
حصر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و نشف رطوبات اعضا الظاهر و طلای سائیده کوڈی بر پشت را باعث ادرار
بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و حاد و گرمی و خشکی آن زیاده و رادع اکتحال آن جالی بیاض عین و باخذ خشونت

حارت البصر الرمدیه والاورام وغیرها ضماد آن جالی بهق وبرص و قوبا و نشف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و بالیدن سفوف
محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه ضماد و محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کودکی از دا السوخته
آنرا سائیده در گوش اندکی نیم باشد اول انداخته بعده قدری آب لیمو اندازند جوش میخورد و چرک گوش و ریم خشکیبی دو سه دفع که بعمل آرند دفع خواهد شد
مسحوق غیر محرق آن با سرکه بمقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعا و منع تولد آن قبل از العفن لمضار مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا نیم درم است **فصل الواو مع الراء المهملة** ورد بفتح واو و سکون را و دال مهمله لغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است
و بعربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گلسرخ نامند و آن اقسام میباشد از سرخ و خوش رنگ و خوشبو و سرخ
کم رنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص بستانی هر یک اکثر مضاعف و بری غیر مضاعف است
ورد ابیض بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن ریزه های زرد
رنگ و بلند بود درخت آن بزرگتر از نسرین **ورد احمر بری ماهیت** آن گل درختی کوچک است و سرخ غیر مضاعف **ورد احمر بستانی**
بفارسی گلسرخ نامند **ماهیت** آن معروف و در اکثر بلاد میشود بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم مائل بشیرینی
شیرین است و بری آن داروی غنچه تمام ناشکفته آنرا برای قوت قبض این زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل
آن که اواخر دلو و اوائل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن تا می کنند پاره خاکی سفید که آنرا گلی نامند و غیر آن از مصالح نریزند و آب باری و ترتیب
نکنند گل نمیدهد **طبیعت** آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل البته با قوت
قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و ترشی گفته و در یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد **افعال و خواص** آن مقوی قوی و ارواح و مفرح
و ملطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت و تلخی و قبض و اندک شیرینی آن اکل
گرد و تازه آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضا الراس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن
جهت غلظت اجفان ضماد تازه آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان
و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس کافور و بوئیدن آن مقوی دل و دماغ و ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آن
مصلح آن کافور در محرور المزاج اعضا الصدر و الغذاء و لنفث آشامیدن آن جهت تقویت قلب و ریه معده جگر و گرده امعاء و رحم و مقعده و رفع نفث الدم
و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره حابس اسهالات حاره خصوص غنچه عفص آن و گویند ده درم غنچه تازه آن با سکنجبین
عسل مسهل ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تجفیف رطوبات معده و تقویت آن ضماد تازه آن جهت ورم معده و خفقان بطبیخ آن جهت قروح
امعاء و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوشبوئی و تنگی آن الحمول سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح والجروح والاورام ذرور
خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم الیه و خشک نمودن نهای آن ضماد تازه آن جهت تاکیل و سیح جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد
و در و پاشیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و تنگی اعضا التناسلیه طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق ضماد تازه آن جهت اخراج
خار و پیکان از بدن و حزاز و در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مضر باد و مورث
تشنگی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درهم و از خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن
و ربع آن مرزنجوش عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم و رفع رطوبات دلت معده مفید و نقص
و حبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف قماع آن حابس نفث الدم و قابض البطن زر ورد یعنی دانهای ریزه که در وسط گل آن میباشد
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و ترف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اشتها

آن بیاشامید و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و ضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند دلک است ازو اقل

از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و بعضی زرد در عبارت از غنچه ناشکفته آن است و جهت مشابهت آن به زر شنیص یعنی تکمه پیراهن بعضی دلک نامند

و بعضی مشهور شده برای سطح گل است مستعمل در ترکیب نیز همین است و جلنجبین آن در افعال قریب به برگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف

و روغن آن که برگهای گل تازه را بی اقماع آن در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد

افشرده و در ریزند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد

و یا زیت بوزن آن به آتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی افعال و خواص آن

رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الرأس لطول آن به تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت

دماغ و رفع بحرانی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و لخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و

قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در دهن و رفع عفونت آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حاد از اکل خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل

لزج و حابس اسهال مراری مسکن التهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت عضلات آن و تسکین اوجاع و رفع زحیر و بدستور تدهین بدان حقنه

بدان جهت قرحه امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه القروح والجروح

والاورام تدهین بدان رو یاننده گوشت بر زخمهای عمیقه و مخفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیده بیضه مرغ جهت

سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه با دبر قروح و جوشهای حاره را آشامیدن آن جهت رفع ضرر آنکه خورده و زرنیخ و ذراریح منال

ابهال آن زنه با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن ... و قیمه بدل آن بوزن آن روغن بهی و نیم وزن آن روغن بنفشه و یا الورد

کیفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی و مائل بسردی و با آن قوت حرارت لطیفه منفتحه و رطوبت و اندکی قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی

بسیار غالب است افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و جرم معده و قوتهای بدنی اعضاء الرأس الصدر والغذاء آشامیدن آن بیکدرم آن جهت

عوارض حادث از نزله و لذعت الام و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و وجع کبد و طحال و با آن

باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی

نشاط و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باید و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات

مقدار شربت آن تا بیست و ده مثقال آشامیدن گلاب مکرر مقطر شود و بقدر دوا و قیمه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب و جوارش و حب دهن الورد

با اقسام و شراب و عرق و غسول و اقراص آن نیز با نهایت نفع ... و گل شکری ... معجون ... در قرابادین کبیر مذکور شد و نوعی گل سرخ

مضاعف که در اکثر بلاد هندوستان نیز بنگاله میشود آنرا گلاب ... بعضی ... گل ... و در بعضی کمتر بوی بسیار

و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است ورد زرد یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار و گل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو

و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید و گلنگبین آن جید و ابرگ آن مفرح و مقوی باه است ورد منضر اسم الی این نیز نسرین است و زرد است

و درخت آن بقدر گل سرخ و بنجار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل به سفیدی در قوت مانند گل سفید بستانی است ورد الجماق بفتح جیم و میم

والف و قاف و آنرا ورد العجار نیز نامند و بفارسی گل رعنا و بشیرازی گل قحبه خوانند ماهیت آن درخت آن شبیه به درخت ورد احمر بری گل

آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد هندی است و بدار ... بعضی ... خوشبو

میشود و مستعمل بیخ آن طبیعت آن گرم و خشک و بیخ آن باده افعال و خواص آن محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی است مفصل

الواو مع الراء المهمله ورس بفتح واو و سکون را و سین مهمله ماهیت آن ثمر درختی است حجازی مخصوص به بلاد یمن نابیت

آن وثمر میدهد وتخم آن تنگبجه و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و میسایند و آنرا

از مین می آورند شبیه بزعفران سوده و نیاب بدان رنگ میکنند وبهترین آن نیز تازه زرد مائل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند وحبشی

نامند و سرخ بیرون آنرا گیهندی نامند زبون تر بود و نیز بعضی گرکم نیز نبات الکرکم نیز ورس نامند آنکه بعضی گمان کرده‌اند که زعفران هندی است اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا جمی آ

مانند ماش طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال و خواص مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و بادی و مهیج و مقوی باه

ومفتت حصاة الزبنیه وطلای آن برافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت جمیع الجروح و القروح

جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع و لسموم مقاوم همه سموم مضر ریه مصلح آن مصطکی و کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن

زعفران و بنصف آن سادج و پوست بلیله ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته‌اند و معین بر جماع **ورشان** بالفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف

و نون بترکی الافاخته نامند **ماهیت** آن از جنس کبوتر صحرائیست و از آن بزرگتر و از دجاج کوچکتر و مائل بسیاهی و مطوق **طبیعت** آن

گرم وخشک **افعال و خواص** آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائیست و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشکتر از آن جهت فالج و برودت گرده و مثانه و

تحلیل ریاح و چون در روغن بجوشانند تا متهرا شود جهت طلا نمایند و افعال آن مانند فاخته بیرسم و فاخته المضاربه عسر الهضم و مداومت خوردن آن مورث سو خلق و حبس بطن

مصلح آن در محرورین سرکه و دار چینی و در مبرودین نمک اندکی بخود و با آب بختن و در هنگام تیز بیع الحروج میباشد از شکم **ورل** بالفتح واو و را مهمله

و لام بفارسی و ترکی نیز بهمین و بهندی گوهی بالضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگتر از چلپاسه و گوه و سر آن کوچک و دنباله

آن دراز و از دنباله مرغ قوی تر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته‌اند غیر سوسمار است **طبیعت** آن گرم وخشک در سوم و در دوم

گفته‌اند و سرگین آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن قائم مقام سقنقور است در همه افعال و مهیج باه و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب

پیکان و خار از بدن و سم آن بسع هوام بخود و چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد و الزیته تدهین بروغن آن بتولی که در آن

جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و مجلی و حکه و داء الثعلب و قوبا و العین الکحال آن جالی بیاض عین و تدهین بآن رویاننده

موی در داء الثعلب و جالی و مفتح و کلف و نمش و قوبا و مسمن بدن بیه و گوشت آن و بالیدن بیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث

بحسی عضو بدل آن بیه آن بیه سقنقور است **فصل الواو مع السین المهملة** و سخ بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک و بهندی میل مینامند

ماهیت آن معروفست که فضلات متحلله خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطوبه اللطیفه در آن زیاده باشد چرک آن

زیاده میباشد و مطلق آن مراد چرک بدن انسان است **طبیعت** آن گرم وخشک و بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلاد مختلف میباشد آنچه قریب

بناخنهاست گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص** آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث

بیهوشی و استسقاء و قاتل گفته‌اند و طلای چرک بدن بالعضی ادهان مناسب جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داء الحس و باموم و روغن جهت تحلیل

اورام پستان و نفاطات و جوششها و در زخم خشک سائیده آن جهت لثغه قروح و تحته و باندک حب السمسم ضماد آن جهت نهش افعی و بدترین چرک

گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد

یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار حمام مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و با

اعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشائخ و سحج و عرق النسا و با مراهم جهت تجفیف زخم نافع است **وسخ الکوایر** بفتح کاف و واو و الف

و یاء مثناة تحتانیه و را مهمله **ماهیت** آن چرکی است که یافته میشود در کوارهٔ نحل یعنی خانهای زنبور عسل و آن غیر عکبر است که بفارسی موم

نامند و بقول بغدادی و بقول حسین تخم برموم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین آن بنرالنحل است

طبیعت آن گرم وخشک تا آخر دوم **افعال و خواص** آن لطیف و جالی و جاذب و محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا

و جاذب سکان و خارز باطن و در کسر و ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است و در سنج لجام جهت لفاحات نافع [illegible] و مسح مصار [illegible] است فصل الجیم

مع السین المهمله [illegible] بفتح واو و سکون سین و قاف و لغت فارسی است ماهیت آن بوستین حیوانی است از سنگ [illegible] و رنگ

و شکل مانند آن و فربه و دنبال آن از یک شبر کمتر و در شکار آنرا [illegible] نامند و گفته اند شبیه روباه است و در ترکستان هم میرسد و گفته اند بری

و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و بعضی [illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه

و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکور و مسخن بسیار و زائل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین [illegible] مصلح [illegible]

بارد و مداومت لباس و فراش آن و جلوس بر آن جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت سردی [illegible] نافع [illegible]

گرداننده و آن از برای قبول [illegible] از سر [illegible] و موی سوخته آن جهت [illegible] نافع است [illegible] بفتح واو و کسر شین و سکون یا و جیم [illegible]

[illegible] نامند ماهیت آن نباتی است [illegible] و میان عرب [illegible] کوهستان [illegible] از شکافهای سنگ روید [illegible] شبیه [illegible]

و از ان نیز [illegible] و برگ آن شبیه برگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گره دار شبیه [illegible] طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک با عفوصت

افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا [illegible] مثقال از بیخ خشک سائیده آن با سفیده بیضه [illegible] جهت [illegible] عضلهای صدر و ضربه و سقطه و

فسخ عضل [illegible] و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم [illegible]

و مقعده مفید است فصل الواو مع العین المهملة وعل بفتح واو و کسر عین و لام ماهیت آن اسم [illegible] است [illegible] و جمع آن وعول

و اوعال آمده و بعضی گفته اند [illegible] بسیار سیاه و رنگ [illegible] نوعی از ایل است [illegible] نامند طبیعت

آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن [illegible] الغذا و مقوی اعضای [illegible] جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلا [illegible]

[illegible] اخلاط غلیظه سودا [illegible] جذام مصلح آن سرکه و مری و ابازیر [illegible] شاخ آن [illegible] بخور [illegible]

[illegible] باشند [illegible] پوست آن [illegible] فصل الواو

مع اللام ولنج بفتح واو و لام [illegible] ماهیت آن بلغت [illegible] نوعی از یتوعات است و بیونانی [illegible] نامند نبات آن [illegible] و برگ آن

شبیه برگ زیتون بسیار سبز [illegible] و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از ان جاری گردد و بعضی [illegible] شبیه برگ مورد و آن

[illegible] است که شجرة الراهب [illegible] طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن [illegible] قوی و با قوت مسهله و مخرجه

اخلاط [illegible] از عجائب خواص آن است که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن [illegible] باشد بدون قوت مسهله

و اگر از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیئه و اگر از هر دو [illegible] اسهال [illegible]

آن [illegible] مصلح آن عسل [illegible] است [illegible]

باب بیست و هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است فصل الهاء مع الالف هار سنگهار بفتح ها

و الف و را و فتح سین مهمله و سکون نون و کاف و الف و را [illegible] علاقه گل [illegible] برای زینت در گردن اندازند [illegible]

[illegible] در گردن اندازند [illegible] ماهیت آن درختی است هندی [illegible]

[illegible] مسطح [illegible] برگ آن [illegible]

[illegible] ساق و شاخ آن [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

جلا میدهد و فشرده آب آنرا گرفته خشک نمایند و از گل کامه مثل ماند خوشبو میباشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ می نمایند عودی رنگ خوشبو
میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده و در آب جوشانده لباس را بدان رنگ نمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مائل بتدویر و از میان اندک منحنی
و مائل بزردی و تیرگی و در غلاف خشبی نازک مستطیل دراز و بیشتر برگ و تخم آن بست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه افعال و خواص آن ابدال
برگ نازک نورسته آنرا بمقدار شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب
و سر را بدان میشویند جهت رفع جرب و میگویند مجرب است و در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر
در حرف الکاف ذکر یافت **هاسیمونا** بالفتح و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت ... است **ماهیت**
آن نباتی است ساق آن بلند و باریک بر درخت لبخ پیچیده و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه ... کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم سیاه
و هر چند در زمین فرو میرود بزرگتر میگردد تا بقدر دو من میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی **طبیعت** بیخ آن در دوم گرم
و در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء الصدر و الغذاء ... آشامیدن آن مقوی قلب
و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سبز رو گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید ... دانسته اند و گفته اند بالخاصیت نطفه
منعقده از قبول صورت انوثیت منع میکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و حکمای هند بعضی تعلیق آن در بازو
در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است **فصل الهاء مع الدال المهملة** هدهد بفتح ها و سکون دال و فتح ها ...
... و باصفهان آنرا خرخدا و بشیرازی ... و بعربی ... و بهندی ... نامند **ماهیت** آن جانوریست بقدر ... خاکستری رنگ ...
آن سفید با پرهای بسیار بقدر ... و در زیر ... جاهای نمناک ... **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن ...
بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهات و بدستور طلای آن با ... الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل ... در گوش ...
درد آن و رافع کری قدیم جهت ضیق النفس ... در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر
نفس مجرب دانسته اند عضو النفس آشامیدن جگر محرق آن با شراب رافع عسر البول و ... رطوبت آن و احلیل رافع حرقة البول ...
قبیله ... و بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان ... امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند **هدهد** ... درمیان ها و دال مهمله ... سلیمانی نامند
آن مرغی است منقط ... زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ... العین اکتحال ...
آن جهت ... چشم ... الغذاء النفض ... جهت تفتیح سدد و رفع ... قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه و دل آنرا چون
خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید ... ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه ... در جای تاریک ...
بر صفات القوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی ... یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور سوده ... دماغ آن با روغن ...
المخصوص تعلیق چشم آن بر صاحب النسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آن فراموش نشود و تقویت حافظه و بر صاحب جذام
هر چند قدیم باشد مؤثر و تعلیق بر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان ...
آن جهت ... زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق ... باعث امان از سحر و چشم بد و دوام ... و التعلیق ...
آن جهت ... و کذا ... در حریر زرد بسته در زیر سر خصم جهت الفت میان ایشان ... وقتی که قمر در سنبله و نظر
دوستی با زهره ... باشد و نگاه داشتن ... آن جهت نصرت بر خصم و بخور بدان جهت رفع ... سحر و جنون و گریزانیدن هوام و بخور ...
... بخور مغز آن در برج کبوتران باعث آن است که ... نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی که ...
و چون ... آنرا خشک نمایند با ... خلط کنند و با روغن کنجد تازه و ... بموی ... سیاه ... گرداند و چون بقدر ... از ... آنرا

در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهمله** **هرپی** بفتح ها و سکون را مهمله و کسر بای موحده و یا لغت هندیست **ماهیت** آن بصاحب خلاصة التجارب نوعی از بیخ محمود است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه چهار **طبیعت** سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قاتله **افعال و خواص** آن بمقدار نیم نخود آن کشنده باسهال مفرط و قی و مغص و سوزش و حرارت بواطن و تشنج با بس ملین تدبیر آن تدبیر بیش خورده است و مارگزیده را شاید و از جهت شدت قوت حکمای هند آن را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانگی از آن کشنده است بعوارض مارگزیده تدبیر آن نیز بدستور آن در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را التی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام بر آوردن بیخ آن باید که بدستور دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدماغ آنها نرسد والا متورم میگردد **هرطمان** بضم ها و سکون را و فتح طا مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت** آن حبی است شبیه بحبیبان که خلر نامند و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی جو دو حلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و حلبان سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنف **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بخشکی و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل و رادع اعضا الصدر و الغذا آشامیدن مطبوخ آن با روغن تخیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس لطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع و مضر تقیل بطی الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و کیان لیمو و سفرجل و اگر در غم معده نامده باشد خوردن حلویات باعث تردل آنست **هرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آن را قرنوه نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند ثمر درختیست نحو دست کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی سنجر و عمان آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل بخار الراس و الصدر و الغذا و تنقیص تبخیر آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت باد حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خاییدن آنست و نگاهداشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن بیخ آن را چون چهل روز میان شراب یا سرکه تا رسن بگذارند بسیار سیاه میگردد و بجهت تدبیر عود بکار تفرقه توان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفوری** بفتح ها و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون واو و کسر را مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت** آن ثمر درخت هندی است بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس سبز مشرف و بعد شکفته در برابر یک و در دو صف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه و صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آن را خورند خام و پخته و مخلل آن را نیز ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و تر در سوم **افعال و خواص** آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین طریق که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه بر هم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل و کوبیده درست در آن اندازند و وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذتر میگردد و اگر خواهند که با قند و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن به نعیم است که بعد از طبخ تام در ظروف بر آورده روغن جید تازه خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوفته بر آن پاشیده با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز به نعیم ترتیب میدهند و آن را با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوفته تناول مینمایند

٦٤٠

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و مولد دم و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المحرور [illegible] مصلح آن در محرورین در مبرودین انکور و بالخاصیة انداختن قدری انکور در دیگ هرلیسه مرقق قوام آنست و خوردن انار ربا ای هرلیسه مضر

فصل الها مع اللام هلام بضم ها و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گاو ساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جائی میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بعضی احتیاج بقول حاره و یا بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول البعض اندکی زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول ابجو شانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و گوشت است که از آن مرتب مینمایند

هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی و لیمونی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه اهل مغرب اسفراج و بفرنگی اسپارگ و بهندی ناگردون نامند و شیون [illegible] ماهیت آن نباتی است بستانی و غیر بستانی صنف بستانی آن بلند بار مصر در لباقی چیزی است مانند برگ آن شبیه برگ سبستان و نبات آن بنجار و تخم آن مدور در حال سبز و بعد از رسیدن بنفش میگردد و منقط بنقطهای زرد و در فرغان [illegible] وف آن سه عدد و تخم آن شبیه بحب النیل [illegible] خاردار و این الحجی اندلس بیرعین نامند و ساق و برگ این شبیه [illegible] اندک شیر دار و گل این مائل بسفیدی است گفته اند برگ این شبیه برگ زیتون است و این مولف گفته که هلیون غلب انبیج درخت انار رسید و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک گفته اند و برّی آن در خشکی غالب گرمی و صخری آن از معتدل گفته اند افعال و خواص آن محلل و مفتح سده عضلات و بین و النقرس و لعصار [illegible] و نقص [illegible] آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مقعده آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین طبیعت جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن قلیل تا هضم و متغیر رایحه بول و محلل و مفتت حصاه گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن ملین طبع و منقی کیموس ملاصق معده و رافع درد مثانه و مهیج باه و مدر بول و با شراب تقطیر البول را نافع و آشامیدن آن بنهایت مفتت حصاه و زائل کننده علل گرده و مثانه و السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا و مضر آن اکثار آن مضر رأس مصلح آن عسل و مداومت بر آن مهیج درد مفاصل و بالخاصیة مفسد طعام و منقی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوشانیدن آن در سرکه و همچنین طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن با بیه و همچنین آبی که در آن جوشانیده شده باشد با نبیذ پخته با آب یا آب با بیه و جهت آنکه آب اول آن حار و لذیع و مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آن است در محرورین و در مبرودین و مشایخ محتاج اصلاح ایشان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال آشامیدن آن با عسل در رعشه و خبان مسکن گرده و مثانه و زنان مصر تخم آن را کوبیده و نرم سوده بر تخم مرغ نیم برشت پاشیده بسیار گرم می آشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و فربه آن مدر حیض و اوراق آن قوی تر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آن را خاییدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تحلیل خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آن است بآسانی و درد و الم و مفتت طبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نطول طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن تنهائی و با عسل یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاه و محلل مثانه و درد حاد و شارسده گرده و مجاری بول و زنان مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از مجربات است

فصل الها مع النون هنه بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتی است معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و همه ایام میباشد از برّی و بستانی و هر یک نیز دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و ساق آن تا یک ذرع و زیاده و با شاخهای زیاد و گل کبود و از برگ بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچک تر و گل ازرق تر و کبود و تلخی آن زیاده هندبای برّی

او بنا و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغییر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند لیس آن بنگام [illegible]
بحرارت تلخی مینماید بنحوی که اثر برودت بسیار از آن ظاهر میگردد و بستانی آن را کاسنی و بری آن را طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازه آن در آخر
اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زائل میگردد و بسبب ترکیب کمال لطافت و لهذا در تفریح و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده
و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بیابان حاره و در موسم گرما بهم میرسد مائل بگرمی است و خشک آن مائل بخشکی با قوت قابضه باعتدال [illegible]
و نوع صغیر آن از رطوبت و لطافت کمتر از کبیر بستانی ابرد و ارطب از بری **افعال و خواص** آن مفتح و مسکن تلهب صفرا و خون و تشنگی و اعضاء الراس [illegible]
آب برگ آن تنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و باطلا که نوعی از حمره است جهت
اورام حاره و در ورم چشم ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه و تنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع [illegible]
و شربت آن با خیارشنبر و یا شراب شاه توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه و عصاره [illegible] ضماد برگ آن با آرد جو
جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حار [illegible] الغذا و لنقص آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقای
حار و تفتیح سده احشاء و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری
بول گرده و هر چند تلخ باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با [illegible] سنگ شونیز و با سکنجبین ساده جهت صفرا و هیجان صفرا [illegible]
و هیجان دم صفراوی و حار و حصبه و سعفه صفراوی و آب برگ تازه آن [illegible] معنی مردق نامند با سکنجبین جهت
تقویت معده حار و استسقاء و تفتیح سده و رفع بعض حمیات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با [illegible]
و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بری آن موافق تر از بری [illegible] بستانی آن [illegible] آشامیدن آب مردق آن با سکنجبین
جهت حمیات عتیقه و جهت حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تنهائی و یا با تخم کشوث و ضماد سکنجبین [illegible]
و با شربت کشوث و یا نیز در هر یک جهت [illegible] حمیات مرکبه کهنه و دائمه و استسقاء [illegible] مجرب السموم ضماد برگ آن با سکنجبین و طلاء آن [illegible]
آب آن نیز با ریت و باد زهر [illegible] ضماد برگ و بیخ آن باهم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص [illegible] الات المفاصل
و الاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حار و نقرس حار و اورام حاره و طلاء آب برگ آن با سفیداب و سرکه جهت تبرید عضو [illegible]
تبرید آن باشد [illegible] عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن [illegible] صاحب سرفه که [illegible] محدب کبد باشد [illegible] مضر [illegible]
مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک مائل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند با قوت محرکه و مواد ساکنه
صاحب [illegible] الاستسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم [illegible] **افعال و خواص** آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقاء و یرقان و حمیات
صفراویه [illegible] نافع و با مطبوخ صندل [illegible] جهت رفع سموم [illegible] گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتهاء و موثر در بسیار از افعال [illegible]
برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم [illegible] مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین [illegible] الاستسقام در بحث ورم طحال
نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری
غذا و مدر بول جهت تنقیه خون و رفع ورم احشاء و استسقاء و فتح و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت
از جرم سائیده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا [illegible] درهم است **هندبای بری** [illegible] طرخشقوق [illegible]
نامند و غیر [illegible] **ماهیت** آن نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه تر و تخم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار
تلخ **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک و بری آن [illegible] از بستانی **افعال و خواص** آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال [illegible]
از تر [illegible] قوی تر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض [illegible] و تحلیل لبن آن جهت جلاء بیاض عین [illegible] عصاره آن نافع اورام حاره

ذرح و درهم لسموم اشامیدن آب آن با بعض زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و سوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار و رتیلا و
جو جهت باد سرخ و باشند آب سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بستانی و برگی بدل دیگری اند و دستور
آشامیدن برگ بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تبهای دموی صفراوی و دستور در رق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون
تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافته‌اند و نیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آن را فرنگان از بلاد خود می‌آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ایام
موسم سرما برگهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص کهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد
در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی میروید و بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه
بدان و هر چند هوا سردتر باشد آن بهتر و لطیف‌تر میشود و از آن در هنگام کوچکی و نباتی بسته می‌بندند که حرارت آفتابی در جوف آن اثر نکند و برگهای
آن نازک و لطیف گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد طبیعت و افعال و خواص آن قریب به بری است **فصل الهاء مع الواو**
هوا بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو **ماهیت** آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف
بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف‌تر و از آتش ثقیل‌تر است و یکی از سته ضروریه ناگزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح
حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب
اکمال جماد است حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و الثناء در رساله ذهبیه میفرمایند خطاب بمامون کرده بدان که قوت
نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغیر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود
مرتبه دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود و بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح
میباشد تصرفات قوی در امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعی و نفسانی **طبیعت** آن بالذات گرم
و تر است و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا
سلطنت یکی از کواکب سیاره حار میگردد و در اراضی منخفضه غیر مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت
تابش آفتاب خصوص در بلاد صحرائیه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب باد صبا که از جانب مشرق تا نقطه شمال وزد گرم
و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا نقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا نقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب که از سهیل
تا نقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب الکیفیات اربعه است **افعال و خواص** آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد
و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح حال مرطوبین جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر
محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه محرق صفرا و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم میگرداند اعضا را و مانع
استرخا و کلال و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت است و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و باعث
اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد
و تعفن هر یک به دیگری نمایند و تغیر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زرد چوبه و عنبر و لادن و قطران و
سومبالی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انار و مشک و زعفران و سعد و اهل صندل و کزمازو و زراوند طویل
و بخار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن با اینها و در صبح و ظهر و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زرد چوبه و طین مختوم و حلتیت
پیاز و عسل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در آن سیر و پیاز سوده باشند و حتی المقدور از آن خانه حرکت
نکنند و بجای دیگر نروند و اگر بالضرورت حرکت کنند پیش از آنکه بیرون روند بسرکه و سیر آلوده نمایند و دست و پا و تجدید این تدابیر باید کرد

خوردن مثل میوه‌های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه بخورند پیاز و سیر داخل نکنند
و غذاهای ترش بی چربی میل ننمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلاد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم بخورند و از تریاق فاروق
تریاق فاروق و مثرودیطوس جلد و ارحظائی هر یک باشند مکرر بخورند و در شعثا و حلوای رومی نیز مناسبست و فادزهر معدنی هم خوبست هوفاریقون
بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب ازا و فاریقون یونانی است هوفاریقون
نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان را و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی اامانیطس یعنی صنوبری برای مشابهت تخم آن
ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است ماهیت آن نباتی است و سه قسم میباشد و هر سه [illegible]
است و قسمی ساق آن بقدر یک شبر و زیاده بر آن باشد برگ سداب بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت [illegible] و در بو شبیه بصنوبر و تخم
آن در غلافی طولانی سیاه و دراز شبیه بجو و [illegible] آن زمینهای صلب و جبال است و ثمر آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن قوت آن تا دو سال
باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست افعال و خواص آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح
سده و گدازنده اخلاط و لزوجات و غیره عصاره [illegible] و لنقص آشامیدن آن جهت کزاز و لتفتیح سده معده و کبد و سپرز و ادرار بول
و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض الات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب یا آشامیدن عصاره
آن چهل یوم پیهم مداومت بر آن جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یکدرم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند
الحصاة آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع المجروح والقروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه
و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون و بیخ آن [illegible] کبیر است و قسم دوم را نبات
بزرگتر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و پر شعبه با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی
شبیه بتخم خشخاش با خطوط و در بو شبیه براتینج طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل
صفرای غلیظ و آشامیدن آن با آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال تابع قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب [illegible] نامند جهت
عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که [illegible] نامند
و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد
و در بو شبیه بقسم اول طبیعت آن در گرمی و خشکی از اول کمتر افعال و خواص آن مسهل رطوبات معده و مجفف [illegible] آن و در جمیع افعال
قویتر از اول و دو درم آشامیدن دو درم آن مسهل صفرای غلیظ خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت
حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و [illegible] و طلای آن با زیت جهت فالج که میل
کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل فی القیام قروح نافع المضار مصدع محرور
مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن [illegible] و نصف وزن
آن شیطرج و نصف آن [illegible] نیز گفته اند و حکیم میر عبدالحمید نوشته که آنرا بهندی [illegible] نامند و سه قسم است قسمی گل آن سفید و برگ آن
مانند گل عباسی و تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویه
مشهوره هندیه است و در حوض خیابان است که مرقوم است قسم دوم رنگ گل زرد و در شاهجهان آباد و برهانپور آنرا [illegible] نامند و قسم
سوم رنگ گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قویتر از باغی است هوم بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است ماهیت آن
نباتی است شاخهای آن برگرد و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و [illegible] از آن بسیار مخطوط است و بی برگ و بی بیخ و بار شاخهای ضعیفه [illegible]

وغیر غبار در زمین افغانی خواص آن از سموم قتاله است و چون بیگان را با آب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانیکه رخم تیر آن برسد آنرا بکشد

بیش موم الحجوس بضم با و سکون واو و میم والف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و آنرا مرانیانیز نامند ماهیت آن گیاهی است

ساق آن بلند و باریک صلب و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفه آن شبیه بیاسمین و شکوفه آن شبیه بشکوفه یاسمین

و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم نوشته اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته بحجه متحقق شده موم الحجوس گلی است

که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و جعفری نیز گویند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد

و خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و حاد و محلل و مفتح سده و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فصول و تفتیت سنگ گرده و مثانه

نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و در رگل آن حابس خون حیض است مقدار شربت آن یک مثقال زیاده از دو مثقال کشنده بحنیف قوی حکیم

میر عبد الحمید مقدار شربت آزاد و تولد نوشته و روغن گل آن که بادنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مار و روغن بنفشه

جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجربست هوفسطیداس که آنرا هوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون

یاء مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند ماهیت آن عصاره نباتی است که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوث است

که در زیر درخت لحیة التیس هم میروید و غیر لحیة التیس است هیلیشر بفتح ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله ماهیت آن گیاهی

بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شکوفه آن

چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع هیل بوا و هال بوا بکسر

و سکون یا و کسر لام و فتح با موحده و واو و الف ماهیت آن خیربوا است و در حرف الخا مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم

و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از قاقله و عطر آن تفریح و مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است هوفلسوس

بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند حب الحمار است که ابوخلسا باشد و مذکور شد

در حرف الالف مع البا طبیعت آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض افعال و خواص آن با قوت قابضه و نیز افعال آن

در ابوخلسا ذکر یافت باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یا مثناة تحتانیه است و فصل

الیا مع الالف یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون و بجای یا بضم میم نیز

و سجلاط نیز و بشیرازی گل شم و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی ازرق گل بنفش و هر یک

بوای زرد و بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کم یاب نبات آن مابین شجر و لقطین یعنی نه مانند درخت

ایستاده است و نه مانند لقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود و آن شجریت غالب و بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد

و ساق سفید آن نازک پیچیدار و برگهای آن نازک ریزه طولانی و مشرف و برد و جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو با

باریک مجوف و در سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی و امرودی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند

از روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص ملیحن و سوسن سفید نزد اکثر اطبا معقود النجاصیت و این را جهت مشابهی است

که الیناز ار وداده و در سوسن مذکور شد و در اصفهان نامند و جبلی آن یاسمین هندیست جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند

که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر و املس برگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن صغیر

و گل آن سفید و باشائبه سرخی و بعضی مایل سرخی بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد آن از نیل

عظیم تر و جیری مانند درخت معمور دست و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی به زنبق است و بالجمله طبیعت آن در دوم گرم و خشک تا سوم نیز

گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح سدد و مسمن بدن باعتبار الرأس و العصب و الغدار و لیفعلی بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد و در رفع برسام دماغ و مشایخ و مبرودین را نافع و لطول طبیخ آن جهت صداع و درد دماغ بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و بار صفرا و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج قضبان کرم معده و معاده مدر بول و حیض چون آنرا در شراب بیاندازند آن سکر بسیار آورد و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع و آن وجوشش آن لثه و ضماد آن بر لثه و قصیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن و سموم آشامیدن آن مقاوم سموم و بدستور ضماد آن بالخاصیت ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی مؤثر حتی در زردی آن مضار مضر بمحرورین و بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گلشکر و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است در روغن آن که مانند روغن گل مرتب نمایند و یا گنجد مقشر در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ گنجد سرخ گردد پس بسایند و از آن روغن نمایند بسیار خوشبو و مسیطر میباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند جوارش آنرا در جوف حنظل سبز مهرا لنضجه یکدرم از آنرا با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب

یاقوت بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا **ماهیت** آن سنگی است از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و لیمونی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ و بهترین همه سرخ بسیار رنگین که مانند آب انار و صلب و شفاف بی جرم بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ حمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیمونیست و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و لیمونی آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها آنست که صلب و صاف و شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و لیمونی قریب بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک نامی مخصوص است سرخ را بهندی مانک و پدم راگه بانگریزی رو زرد را بعربی اسراق و بهندی پکهراج و بانگریزی ... و کبود را نیلم بالفارسی نیلم و بهندی نیلم و بانگریزی سفایر نامند و بیان تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شده و شنیده شد که در پیگو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در آنجا بهم میرسد کسی کلنگی نتوانند نمود و خاک آن بسیار در رنگ مسلک کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار در آن می افتد و زمین آن تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه متاذی میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار نزدیکم میباشند و میمونه و بوزینه بسیار بر بدنه نیز میباشند و اکثر الجماعه فقرا و بنابر جهت وجود و بهجه میباشند از قطعه های یاقوت بزرگ و کوچک میفروشند و در سرکار راجه پادشاه آنجا که مشهور براجه است پیگو و براجه انگریزی نتوانند فرو رفتن زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر بدیگری انگشت و بلندخانه آنرا اصلا نمایند بسیار بسیار تعظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمی باشد بلکه با اصناف و خام چنانچه وقتی راجه آنجا حکم نمود که قطعه از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعه های بزرگ خوب بیاید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیاورند و نیز اما کن دیگر یافت شده جزیره سراندیل از ارض هند است و جزیره سیلان و غیر آنها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت جبولی آن بخوبی پیگوی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی و غیر آنها در سیلان بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از اقسام آن گفته اند غیر سرخ

غبار سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند چون با سفیداب آن شائبه سرخی باشد چون
بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد تا آنکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و آنچه … درد عرق و روغن مضر لون است و مالیدن آن
بر جلد سوخته و آب سنباده باعث جلای آن **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و بعضی آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول
گرم و در سیوم خشک سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یک درهم آن جهت
رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغیر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای
حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت تفتیت حصاة و در رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت
دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغیر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان نافع
و سکونه و بولها … و مرهم … قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون … اند کحل آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط
تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن … ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحده** یبروح بفتح یا و سکون با و ضم
راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی یعنی ذو الصور … است **ماهیت** آن اسم سریانی جنس اشیائی از جهت خلقت شاخ بیخ
لفاح و ثمر او تمام است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آن است و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد اکثر … در آن شبیه بصورت انسان مشاهده
میگردد لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی را ادنی مشابهتی بصورت انسان است و بخلاف آن که مشابهت تمام دارد و بعضی از مختصر
بیخ سراج القطرب … اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم **ماهیت** آن بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که در روی یکدیگر گذاشته
باشند و آنرا مهرگیاه و سگ کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن
ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه بلبلاب است که
… نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه ببطیخ سائله و گل آن سفید
و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان باشد در روی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفها
مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طلسمی است یعنی بنائیکه در صورت شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود است و جبلی
اعظم از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بری است دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا انطیمس و بعضی موقولن و بعضی درقیا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب النساء
و دو صنف میباشد یکی معروف بماده و رنگ آن مایل بسیاهی و خشبی برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه
و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بتفاح و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ دو عدد یا سه عدد …
بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی ندارد صنف دوم موصوف بذکر و بعضی مردم این را مورپون نامند برگ آن
سفید و املس و برگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چندان ماده و بقدر … و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه و راعیان آنرا
میخورند و سبات از آن عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانیتر و بسیاق و نیز
صنفی دیگر اکنون … دیده برگ آن کوچک و عریض بطول آن بقدر شبر و بسیاق و بیخ آن … ابهامی و طولانی و سفید و … گل و شکوفه
و این قویترین اصناف یبروح الصنم است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود گرمسیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم میرسد
طول آن از زمین … کوتاه تر و باد دست و یا و رنگ آن سفید و بهترین آن قوی فر آن است و گاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری
و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن … خشک نمایند

و در قوت ضعیفتر از عصاره پوست بیخ است و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر ریسمان کتانی پیچیده می آویزانند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا
طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف مینمایند مستعمل میگردانند و گاه دمعه آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا جابجا حفره نموده
ظرفی بدان نصب مینمایند تا دمعه آن دران مجتمع گردد و عصاره آن قویتر از دمعه است و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن است
که بیخ و زمانه شرف یا در خطی از خطوط شرف متصل السعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر
اوقات است **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سیوم و خشک در آخر آن دانسته اند
افعال و خواص آن پوست بیخ آن مقوی و مجفف مخدر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای
همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب
اندازند مسکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بی ساق است که ذکر یافت
و اکثار آن شرباً و شماً باعث سکته و گاه شرابی ازان میسازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلو بی اندازند
و سه قوانات ازان می آشامند و گاه طبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا آنکه اخذ نماید قوت آنرا و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیار
ازانرا و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب العسل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک مکیال شراب حلو می اندازند و بعد رسیدن مقدار قسیمت ساعت
ازان می آشامند برای تخدیر و تحسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و تحسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با ...
جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین و ضماد برگ آن جهت وجع چشم و در مدد و دمعه آنرا در ادویه مسکنه اوجاع داخل
مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با انجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک اوثولوس با ماء القراطین یعنی
ماء العسل مقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بران کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم و مره صفرا و چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند
گاهی البتته قوت هلاک مینماید آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با عسل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط
جنین محفوظ می ماند و حمول دمعه آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش نادیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و
آشامیدن آن با عسل جهت اسهر و با کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف احمر آن که
شبیه بصنف ابیض الورق است که بادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل بیروج را کسی بخورد اولا او را اختناق رحم و سرخی چهره و بعد ازان
آن و زوال عقل و حالت شبیه بسبات و افیون خورده عارض گردد و تدبیر آن قی نمودن باشامیدن روغن و انگم و عسل و تنقیه بدن
و نیز قی فرمودن بمطبوخ افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جندبیدستر و سداب و
خردل و آشامیدن لبن حامض و در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون
اصلاح جایز نیست و اصلاح آن قی نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل عائیده و رب السوس و صبر
و تربد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده
و اعراض دیگر ردیه الجروح و القروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت اکله و قروح خبیثه الاورام و البثور طلای آن محلل اورام صلبه و درخوره و خنازیر
و چون نرم کوبیده با موم سرشته بر چهره گذارند زائل سازد و بثور را نیز الآت المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن
جهت داء الفیل الزینه دلوک برگ آن زائل کننده برش بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع کلف و نمش بدن
النزع و قوه نافع الخواص ... چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننماید و نیز چون
یکمثقال از صنف سوم آنرا ناشتا یا بعضی طبیخها و یا نان و یا سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بحال خود ...

حالت نماید که بقل احساس بحیری نماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبای الشان صاحب آثار دانسته سرد تا ایشان
شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از عضوها بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان در روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و بینی
و چشمها و روی را بدان تدهین نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز شوند و هر حاجتی که رود برآید و اگر دو چون مجموع آنرا
و یا عضوی از ان اشکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع
الطریق ایمان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت
دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی موثر و چون یکعدد گل شگفته آنرا در کتان بر ریسمان ابریشمین که هفت رنگ
باشد پیچیده بر بغل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد **فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیة** یتوع بفتح یا و ضم تا
و سکون واو و عین مهمله **ماهیت** آن اسم جنس نبات شیردارست که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از انها
هفت نبات است عشر و شبرم و لاعیه و ارطینیثا و ماهودانه و مازریون و مثافلن که ذو خمسة الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز
یافته اند بعضی یتوعات حاده و خاره چنانچه از بین هفت نبات مشهوره مانند اذان الفار نوعی از لبلاب و فرفیون بری یعنی البقلة الجمعاء بری
و توسنیجی و از مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فرادی و توسنیجی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درختی ذکر نبات مذکور است
که شاخهای آن طولانی و سبزرنگ تر از یک ذرع و مایل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون
و از ان طولانی تر و نازکتر و باطراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها و سرها که ثمر است و ثمر آن
یتقیمر شبیه بصعتی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم
و آنا نوع یا ده آن که آنرا جوزی نامند شبیه بنبات اذان الفار و از ان بزرگتر و قوی تر و سفیدتر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از ان بزرگتر
و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالها بسیار و بعضی کمتر و در بزرگی
بقدر جوز کوچکی اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و
بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از ان قوی تر و بحری آن که خشخاش نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مایل بسرخی و بیخ
و پایش عاد و برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی ببرگ کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف مدور و گلهای آن
سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم مستدیر و در ان تخمی و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل
این صنف است و در قوت مانند صنف اول و گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا شمسی نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و ورق آن شبیه
به بقلة الحمقا و از ان باریکتر و شدید الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن
سفید و چتر آن شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور میزند و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر
تخم و لبن آنرا جمع مینمایند مانند زرور و البان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از ان ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا
دانسته اند در قوت و منبت آنرا مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا سروی نامند ساق آن یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ
و برگ آن از ساق آن میروید شبیه ببرگ ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند صنف مذکوره و نیز گفته اند
نوعی دیگر میباشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و با شاخهای محیط بران از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه ببرگ مورد و باریک
و سرخ رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار در عمل مانند آنهاست و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرگ بلوط میباشد و بیخ
و برگ و لبن آن مسهل کیموس مائی و گمان آن بعضی فیلوسا نوع یتوعی است که یونانی آنرا افوربیا سالیس نامند و نیز نوعی دیگر میباشد ساق آن

بقدر یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و پر گره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سرخی ریزه بنفش رنگ و تخم آن بزرگ شبیه بعدس
و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته میشود و بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند
با عسل اسهال بلغم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن اما چون با آرد کرسنه بسرشند و باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند
و همچنین آب آن و بعضی مردم نوعی نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب برگهای آن بعضی بر ساق
آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه بر ساق آن رسته طولانی شبیه برگ بادام و از آن عریضتر و بسیار نرم و تر و برگهائیکه بر شعب آن
کوچکتر شبیه برگ زرد آلو و بلبلابی ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی بزرگتر
از حب کرسنه و چون آنرا مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و لی انتفاع در طب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند
نوع حکیم فاضل دیسقوریدوس شنیده که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها
پس برگ آنهاست و عند الاطلاق مراد لبن لاغیر است و بعضی از بینها با اسمی مخصوص مشهور بودند جا بجا مذکور شده و در اینجا ذکر خواص کلیه آن
بیان می باید **طبیعت** مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سوم و ضعیف آنها را در دوم با قوت تجفیف
افعال و خواص آن مقرح جلد و قتال و چون در برکه افکنند ماهیان تمام بر بالای آب آیند و لعوق یک حال لبن آن قاطع قطره و القیم و نطول آن
بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن و یا قطران سرشته تقوی جهت آنکه محافظه دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون آنرا
صحیح با موم گرفته لیس دندانهای را تاکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد و اعضاء التقار و لنفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قاطع بواسیر و چون دو قطره یا سه قطره
آنرا بر انجیر بچکانند خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص بهتر آن است که با عسل یا کتیرا و طین مختوم
نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ میمایند اعصان نوعی تر آنرا و بر روی خزفی اندک بریان نموده سحق مینمایند بقدر
سویق و آب بر آن ریخته می آشامند اسهال میآید و شاخهای خشک آن در این امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا فیون نامند چون شاخهای
آنرا گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نه کرمه و یک شبانه روز در شراب کهنه خیسانیده و لیس صاف نموده بهم گرم کرده بیاشامند
اسهال بیاید بلغم میآید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جایز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و دهن
بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کننده
جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا
استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورت از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بخورانند و بدل آن در
استفراغ مائیت از امعاء و ثلث از اعضاء وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج الجراح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابت اطراف
بواسیر و قاطع قوی و مصلح قروح متعفنه متآکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و نملة و با الزیت طلای آن قاطع
ثآلیل و توثه و خیلان و لحوم زائده و در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده موست خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید
ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائله آنست **فصل الیاء مع الراء المهملة** یربوع
بفتح یا و سکون را و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی گهوس نامند ماهیت آن
حیوانی است شبیه بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاها و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی
عمارات کهنه میباشد و خراب میکند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و ملین طبیعت و عضاء از اس...

ولعصب والغذا را ولنقص آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مثل فالج ولقوه ورعشه و اوجاع مفاصل وظهر و ادرار بول ولقطیر آن جهت اخراج سنگ گرده ومثانه ولقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق خون ومحرور المزاج را مضر مصلح آن میوهای تازه مثل زرشک و ریباس است

فصل الیاء مع القاف ✤ **یقطین** بفتح یا و سکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست **ماهیت** آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بجائی در رفته و بپیچد مانند نبات خیار و منداه خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن اراده قرع نموده اند که آنرا کدو نامند و قرع ذکر یافت

فصل الیاء مع النون ✤ **ینبوت** بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده گوسفند بسیار کوچکی سرخ رنگ مایل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف الخاء ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر مینماید **طبیعت** آن در گرمی سرد و معتدل خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند **افعال و خواص** آن مقوی اعضا و رافع الغذا و لنقص آشامیدن آن و حمول آن حلویس آن در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت سفل نافع لسموم و آشامیدن طبیخ آن برای عفونت التالیل طلای آن محلل ثالیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و در هضم خصوصاً تر و تازه آن **ینمه** بفتح یا و سکون نون و فتح میم و الف مغربی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و از زرد و نیز ساق از وسط آن القدر یک شبر و زیاده برنیاید و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن مابین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا الشیرازی مبل بار دخوانند **افعال و خواص** آن ضماد تازه آن جهت لصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

فصل الیاء مع الواو ✤ **یوز** بضم یا و سکون واو و زاء معجمه اسم فارسی فهد است و ترکی پارس و بهندی چیتا نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بپلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری بان صید وحوش مانند آهو و امثال آن می نمایند **طبیعت** آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند پلنگ است ✤ و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا

تم تم تم

تم

451

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظهٔ حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و در هر بابی چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب باسم فارسی ماء است

آب بنیر ماء الجبن است

آب جو فشرده اسم کشک الشعیر است

آب جو نشاسته اسم ماء الشعیر است

آبنج نام زعرور است

آبنوز بمد الف و سکون با و ضم نون و سکون واو و زاء معجمه چوبی است مشهور اسود و مجزع و انواع است

آب دار و موسیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده

آبست بمد الف و فتح با و سکون سین بلغت مغربی گوشت اترج را نامند و در اترج مذکور شد

آبق باصطلاح اکسیریان زیبق است

آبکامه اسم فارسی مری است

آبکوان اسم نشاسته است و بلغت الجعفر نیز میگویند

آبی اسم فارسی سفرجل است و بهی نیز نامند

آب لوج اسم فارسی قند مکرر است

آتیه اسم هندی دقیقی است که آنرا آرد میگویند نیز

آهندی اسم سودی است در شکل شبیه بشیر کاج

آثرون بیونانی اسم سماق است

آجار بروزن باکار انواع ترشیها یعنی مخللات را گویند

آخرک بفارسی نخوانی را گویند که در زیر دامن گرد و بالای سینه میباشد که بعربی ترقوه نامند

آذرباس بعبرانی تافسیا است

آذرگون آذربو است

آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است

آرد سبوس دار اسم فارسی خشکار است و آرد لیست که بلغت دیگر خشکار گویند

آرد کنار سویق النبق است

آرد میده اسم فارسی سمید است

آردوج بلغت ترکی اسم درخت ابهل است

آرن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

آرن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است

آزاد دار بلغت فارسی بمعنی سلق جبلی است

آسا البر یعنی آس بری است

آسردن بلغت یونانی اسم سماق است

آسوا اسم هندی شربتی است که از قندیل و از پوست مغیلان میسازند و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

آشن بجگان اسم فارسی خبز است

آغاره لبن بکسر اسم سنونیا است

آغلس بیونانی دو سر است

آغوترکی اسم دفلی است

آغونی بترکی اسم لبلاب است

آغورس بفارسی اسم ابهل است

آغلیس بیونانی اسم خشخاش است

آفتاب پرست بفارسی حرباء است و آنرا ...

آک بکاف عجمی اسم هندی عشر است

آماری اسم فارسی ...

آمک ...

آلوج ...

آلوه بفارسی عقاب را گویند

الوی یونانی سنا مکی ست

آلوی سفید اسم شاه لوج ست

آلو بالو اسم فارسی قراصیاست

آلوی بخارا اسم فارسی اجاص ست

آلوچه اسم فارسی اذرک ست

آمله فارسی اسم آملج ست و برگی

تلفاح را نامند

آملسار بهندی کبریت فارسی را نامند

آمولن بیونانی اسم نشاسته ست که نشاره نامند

آمک عصاص اسود ست

آنولیمیع نانی اشراس ست

آنیس بیونانی اسم انیسون ست

آهک اسم فارسی لوزه ست

آهن اسم فارسی حدید ست

آهن ربا اسم فارسی مغناطیس ست

آهو اسم فارسی غزال ست

آویک ولاد اسم فارسی سنبل الطیب ست

آیینه چینی اسم خیریست مانند آیینه که

از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحدة

اب سنبل الطیب ست

ابابیل خطاف ست

ابامرون بیونانی مرج ست

ابراز القط بلغت مغربی ابرون صغیر ست

که حی العالم نامند

ابراز بقول مؤلف تذکره بلغت شامی

گیاه سور نجان ست

ابزار ادویه خوشبوست که در طعام داخل

نمایند و همچنین توابل مگر آنکه توابل را

اطلاق بر ادویه یابسه و ابزار را بر رطبه

بیشتر استعمال می نمایند

ابرق شفنین سحریست و طلق را نیز نامند

ابرقلیا برومی اسفاناخ ست

ابرک بهندی طلق ست

ابرکا کیا و ام عنکبوت ست

ابرنج برنج کابلی ست

ابرنی برومی لوف ست

ابردلون بیونانی اشنه ست

ابریز ذهب خالص ست

ابریمون بیونانی ایرسا ست

ابل اشتر ست

البیولعربی ابروان ست

ابلیس طین مصری ست

ابم کاجی برگ خبازی ست

ابن آوی شغال ست

ابن حبه نان ست

ابن الماء مرغابی ست جمع آن بنات الماء

ابوالاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت ست

ابوالارواح بهمان اصطلاح زیبق ست

ابومرون بیونانی اسم لعز ست و آن

طائری کوچک ست

ابو الشفا سکر ست

ابو عماره صعتر ست

ابو قلمون حجر لیشب ست

ابوعلی بومی گل خیری ست

ابوناموس بیونانی قفر الیهود ست

ابیقیمون بیونانی زتینج ست

ابو العقیل صفراغون ست

ابو الملیح قنبره ست

فصل الالف مع الثاء المثلثة

اثار ریون بیونانی اشتر غار ست

اثاسیلیقون بیونانی مو ست

اثالفقون اشق ست

اثغار بلغت اهل بادیه انبار البیرات

و تبا نیز دیده شده

اثرو بوربرومی تعنیج ست

اثاناسیا اسم معجونی ست

اثر الملوک اسم دوائی ست مرکب

و مرده در قرابادین مذکور شده

فصل الالف مع الجیم

ارجیری بهندی کرنش یعنی شکنبه است

اجوایین بهندی نانخواه ست

اجوایین خراسانی بهندی بزر البنج ست

اچمود اسم بهندی تخم کرفس ست

اچه بکسر اول و جیم مشدده و ها بهندی

قصب السکر ست

فصل الالف مع الحاء المهملة

احداق المرضی اقحوان ست و آنرا

بهار و بابونه کوهی نیز نامند

احداق البقر عنب اسود ست

احد یا واحاد یا بیونانی افعی ست

احرنیص عصفر ست

احلب دیا البیر بلسان شبرم ست

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس بیونانی کمثری بری ست

اخروس بیونانی امار بتول ست

اخرلیط کراث بری ست

اخرلیطوس کرنب بری ست

اخسینه خردل بری ست

اخالیعت مصری اسپناج ست

اخلیوس بیونانی نانخواه ست

اخلیوس اخیروس ست و آنرا ضریه خور نیز نامند

۴۵۳

فصل الالف مع الدال المهمله

اذاد الفجت ببربری بسفیص است که اسد الارض نامند

ادرامس ادرلیون است

ادفوس بیونانی عرعر است

ادویه حاره عبارت از ابازیر است

ادویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمه

اذان الارنب بلغت بربری الصیقی است

اذان الشهد لسان الثور است

اذان الهندی نوع بزرگ لسان الحمل است

اذان الدبیا قلوس است و گفته اند که نوع صبر است

اذان الشاة واذان الغزال الصیقی است

و گویند لسان الحمل است و بیکی اذان

الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربر فرنار الراعی است

اذان العنز عصی الراعی است

اذان الفیل لوف کبیر است

اذان القسیس نوعی از زیرون است

اذرو نوعی از زبد البحر است

اذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهمله

اراسلی بیونانی شقاقل است

اراه مصطکی است

اربالیس بعبرانی حمص است

اربیان بلغت شام بهار است و آن

غیر روبیان است که ماهی روبیان نامند

و بهندی جهینگا مچهلی

اربا بترکی شعیر است

اربیس بیونانی علیق است

اربعه و اربعین سقولوقندریا است

ارتقی بیونانی خلنج است

ارجالون فاشرا است

ارجان لوز البربر است و ارجن

روغن الشت

ارجن بعبرانی عنکبوت است

ارجیقن معرب ارجیقینه یونانی است

و آن زریر است

ارحض بیونانی خصی الکلب است

اردک بفارسی بط است

اردسم و اردسمین بیونانی تودری است

اردما و اردشران و اردشیر نوعی

از مرو است و گفته اند مرماخور است

اردم آذربو است

ارده بفارسی ارهشی است

ارده بفارسی فترومی است

ارزن بفارسی دخن است

ارزو بفارسی زفت رومی است

ارزیز بفارسی رصاص ابیض است

ارسانیقون و ارسانیقی بیونانی زرنیخ زرد است

ارسد تخیر الثور است

ارسطوریو بیونانی نبات بزر البنج است

ارسطولوخیا بیونانی بمعنی جمیل الفعال است

و آن زراوند طویل است

ارشد اثلق است

ارسطاناسیا بیونانی برنجاسف است

ارطوناس بیونانی طین قیمولیا است

ارشامر قشیثا است

ارطیا بیونانی عنقود است

ارطی و ارطیا بیونانی درخت غرب است

ارغاموني خشخاش صحرائیست و در رنگ

شبیه شقائق و بشیرازی شیاسج نامند

ارغول کافور موی است

ارغلیم اسم بربری بقلة الحمقا است

ارقان و ارقون و ورقان و آریقان

و فقولیان و برنا و یرنا همه نام حنا است

در روغن جلوزرا نیز نامند

ارقب بعربی تیس جبلی است

ارقلس بیونانی نام لبستانی است

ارقلیان خشخاش زبدی است

ارقوسس بیونانی ابهل است

ارکفس بیونانی حمص است

ارناط درخت کادی است که کادر برگ

نامند و گویند گل آن است

ارناک پوست درخت کادی است

که بهندی کیوڑه نامند

ارنابیا بیونانی لاجورد است

ارمنیا بیونانی نوشادر است

ارمناقن بیونانی مشمش است

ارمونیا بیونانی اقاقیا است

ارند بهندی درخت خروع است

ارنڈی حب الخروع است

ارنقیس بیونانی فلفل است

اروانه بفارسی خیری صحرائیست

اروزالسبرنائی اوز است

اروسه الوخلا است و بهندی نام درخت

هندی است

اروتیه لسبرنائی زعرور است

اروسن بیونانی کرسنه است

اروق بترکی مشمش است

اروسحاک بترکی عنکبوت است

ارولیس بیونانی نوعی از مرو است

اربالسبرنائی الج است

ازیرا بیونانی زنج نباتات ست

ارتصادن بیونانی و دیزه ست

ارطلیس بیونانی لوزه ست

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازاداد کا غور سوتی ست

ازور ولبغت بربری جند قوقی ست

ازودی دارشیشعان ست

ازوابرکی صعتر ست

فصل الالف مع السین المهملة

استر طسیم قفر الیهود ست

اسیلی بلغت تنکابن ام جری ست

استاک بلغت تنکابن حماض ست

اسبرزه و اسبغول و اسپغل لفارسی بزرقطونا ست

اسپرک لفارسی زریره ست

اسپندان لفارسی اشیاطون ست

اسپیکم و اسقلقلس و اسقلطس قفر الیهود ست

اسپرغم و اسپرغم و اسفرم لفارسی شاه سفرم ست

استخوان حرما لفارسی اسمی نوی التمر ست

استر بسم فارسی بغل ست

استرخا بیونانی زنج سرخ ست

استرادو بترکی اسم قلفل ست

استحار بلغت اهل بیت المقدس توت بری ست

استدالارض تخشیش ست و حرباء نیز نامند

اسرب رصاص اسود ست

اسرنج سرنج ست

اسرلقون زنجفر سوخته ست

اسطراک بیونانی میعه سائله ست

اسطرو طیم لفرنگی کندس ست

اسطام نوعی از حدید ست که فولاد باشد

اسطافنوس بیونانی زبیب ست

اسطاقیوس اغریا ذنب الخیل ست

اسطافالس و اسطرن بیونانی جزر ست

و بلغت روم اسطفلین بلغت شام

اسطراطوس اسپند ست و بفرنگی

اسطلس گوشه قفر الیهود ست و اسطو نیز نامند

اسطرالطین بیونانی سنگ مرست

اسعیر افشار الحمار ست

اسفراج اسم اندلسی طیون ست

اسفاد سفید و سفند سفید لفارسی خردل ابیض ست گفته اند که بزر بقلة الیمانیه

اسغنت معرب اسپست فارسی ست قت دانند

حند قوقی بری ست

اسغلح رومی قیطم ست

اسفیدار درخت غرب ست

اسفیدش لفارسی بزر قطونا ست

اسقوردون یونانی خبث الحدید ست

اسقال و اسقیلا اسقیل ست

اسقلیا طیقوس جلنار ست

اسقلینوس اسقولوقندریون ست

اسقنط خمر ست

اسقوالسن یونانی نروانی ست

اسقوربدیوس بنیر مایه ست

اسقیلولیون کاکنج ست

اسکوربی لفرنگی عقرب ست

اسقولس اشتر اس ست

اسطرلوس حجر لشیف ست

اسکندروس بروی الوم ست

اسلیوس بیونانی سلیخه ست

اسمار و اسقار و اسفرم هرسه اسم

اس بری ست

اسمالادن بیونانی سوسن بری ست

استه البانیه شینه ست

فصل الالف مع الشین المعجمة

اشبل گیلانی اسم نوعی از الطلح ست

اشترگیاه اسم فارسی سلیخه ست

اشتالیوس رشیشعان ست

اشتیقون بمصری لسفایج ست

اشقاقل شقاقل ست که جزر بری نامند

اشقون بترکی ریباس ست

اشکالی بلغت تنکابن و طبرستان

بقلة الیمانیه ست

اشکیل حشیم عوسج ست

اشترسیا نوعی از مرو ست که کم لوتر ست

از سایر اقسام

اشنان دارو لفارسی فاخی مکر نامند

اشیران بیونانی خصی الکلب ست

اشیاق ماماثیا ست یا ماثیا ست

و در ماثیا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهملة

اصابع عذاوی نوعی انگور طولانی نامند که آنرا انگور زیتونی نیز نامند

اصابع قنیان فرنجمشک ست

اصابع الملک اکلیل الملک را نامند

اصابع الهرسکی نوعی سورنجان اگوینید

اصطرک بیونانی میعه یابسه ست

اصنفنج کبر ست و صنف نیز آمده

اصطفی میعه سائله ست

اصطفلین بلغت اهل شام جزر ست و دار جمع

ازمطافالیس یونانی ست

٦٥٥

اسقلاوس در شیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی
اصل الخنثی شراب است
اصل الرس بیخ نوعی از طرخون است که ترکی اندر نامند
اصل السوس بیخ سوس که بفارسی بیخمهک و بهندی ملهتی و دربنگاله جیتهی مد نیز نامند
اصل السوس الآسمانجونی ایرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الاسنجان اشترغار است
اصل العرطنیثا آذربو است
اصل الفلفل فلفل موی است و آن بیخ فلفل دراز است که اهل بنگاله آن را ابیلامول گویند
اصل اللباح الکبر بیرو ج الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر بهندی بیخ او بسیار است و گفته اند که فاتحه نیز نامند

فصل الالف مع الضاد المعجمه

اضراد العجوز خسک است
اضراس الکلب لسان الحمل است
اضموا اطماط کرنه و بهندی شهبه نامند

فصل الالف مع الطاء المهمله

اطا و اطاطاس یونانی در خت توت است که بفارسی شنگ نامند
اطار الحلیه سپستان است
اطبوط و اطاط و طهموطا اسم بربری است ذو فلح را نیز نامند
اطموط کنت برکت را گویند
اطبطون سنبل است
اطروخیا اسم سریانی باد رنجبویه است
اطروغالسیرا ترنج را گویند
اطرقون خسک است
اطریون عصارة قثاء الحمار است
اطیثیا فیقیوم است

فصل الالف مع العین المهمله

اعلبوطس ببربری نام طلق است
اعین السراطین اثلق است و سنگ سبو را نیز نامند
اعیون حلبه است

فصل الالف مع الغین المعجمه

اغالسوس ترکی است که اسم شهمانی است
اغالوجی یونانی عود الخور را نامند
اغبرسیم دوای قریبست از شیح و لونیا و نبات که نرم سوده در چشم مبیاشند و در قرابادین شیخ آن مذکور شد وجه را نیز نامند
اغرسطس یونانی ثیل را نامند
اغرلموس یونانی حنظل را گویند
اغرلوس قثاء الحمار است
اغلان اشی ترکی جند را گویند
اغلیقش یونانی دودست
اغلیقی و غلیقن یونانی میفنج را نامند
اغنش بلغت حجاز و یمن لونشادر را گویند
اغیریا یونانی بمعنی ارض است
اغیراطون یونانی خلفاست
اغیرس یونانی جوز رومی است
اغلیس یونانی نخجنگشت را نامند

فصل الالف مع الفاء

افارلقیون دلق است و مادر یون را نیز نامند
افاسون روغن ترب است
افراسیون لفغ است
افراسیون لونجه است که خار قوقی باشد
افرغیخ کشوث است
افردیحان قسم اول دلیفر و حسب است
افروسالین حجر القمر است
افرید س یونانی اذخر را نامند
افغان یونانی سداب است
افلاطن مقل ازرق است
افلیخه فلنجه است
افنیسون یونانی باد آورد است
افیغابن یونانی سداب است
افیقرون احسنوس است
افیلون افیلن بخاف دار نیز آمده شیح جبلی را گویند
افیلقس یونانی عنصر است
افیونیا یونانی دارچینی را نامند
افیلس یونانی فرنجمشک است و او فرنجمشک نیز نامند
افیور یونانی برزر را گویند
افنیون یونانی باد آورد است
افیوسفسان یونانی نجم حجار را گویند
افیلس بربری فرفیون را نامند

فصل الالف مع القاف

اقارون بربری رنج را گویند
اقاقالس یونانی لسان الحمل است
اقرغومعاد و قرقومعا نیز ذرویی یعنی زعفران است
اقرنسی اقرسی لی است
اقاروا کروبا است

٦٥٧

اقراطلیس نام طین کل مختوم بفارسی است
اقراص الملک جوز الکوثل است
اقسوس نوعی عسلی است
اقسامارزیون سفید است
اقصفارالوقی یونانی شکاعی است
اقنالوقی یونانی شوکة البیضا را
که بادآورد نامند
اقنارانیقی یونانی یعنی شوکه
عربیه است که شکاعی باشد
اقطفن یونانی یاس است
اقطی یونانی خمان کبیر است
اقلانولسن یونانی شجره است
اقلاروطنیس یونانی نعنع را گویند
اقوبلاسمون دهن بلسان است
اقومارثون برازیانه رومی است
اقونیطن یونانی خانق النمر را گویند
اقونوسلیون رجیع الابل است
اقیوس یونانی کمثری است
اقیونالی یونانی ماء العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکارلیقون تخم زیتون دشتی است
اکج زعرور را گویند
اکاکیا بهندی محمود هندی است
اکرار نوع کبر صغار کوهست
اکرسنج لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروس جوز رومی است
اکروبک تذرو را نامند
اکسوفلیس یونانی جوانه است
اکسوالس الوطا است
اکسیالوس یونانی سجاده است
اکشوث کشوث است
اکهوث بهندی کاکلا را نامند
اکیر بترکی تنج را نامند
الکوبران رجیع الحمام است

فصل الالف مع اللام

الامیون رسن است
الاد یونانی زیت است
الاسفافس لسان الابل است
وغلط کرده کسیکه آنرا رجیع الابل دانسته
الطنام است [illegible]
نامند [illegible]
الاجی بهندی قاقله را گویند
الاطیقی لبلاب است
الالاس یونانی صبر را نامند
الاکلنکا بترکی ذراریح است
الامالک بلغت دیلمی قاشر است
الاتیون یونانی رسن را گویند
البابی یونانی حنظل است
البطوط کرشت است
الج لبلاب است
الن نانخواه است
السنه العصافیر لسان العصافیر است
السان لسان الابل است
السین یونانی ملح را گویند
الیسی بهندی بزرگ کان است
الطوسنبر را نامند
الماس [illegible] نامند بفارسی
الماقن یونانی اسپاناخ را گویند
المقطرون یونانی کهربا است
المیکه بترکی مشک است
الکسم ترکی [illegible] است
الوج نوعی از نبات مخلصه است
الیون یونانی اسد است
الومیس بلاطینی [illegible] است
الیوه بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

اماسون یونانی حجاما است
امیجیرون [illegible] است
امالطیس یونانی شاهنج را گویند
ام الجلود نوعی از حلزون است
امرودیم فارسی کمثری است
امرسیا یخفه است نام معجونی
است در قرابادین ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است
امعاسین زرد آب عنوره انار [illegible]
امغلا الیا یونانی نور است
اموری یعنی [illegible] زیت است
اموکیقون یونانی آثار است
اموتیاقن یونانی اشق است
اموس نانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیوا خشخاش است
انارمشک نار مشک است
انارسیاه [illegible] را گویند
اناردانه بفارسی حب الرمان است
انار [illegible] الفارسی حب [illegible] نامند
انالیقون [illegible] را نامند
انارغورس [illegible] اناغالس را گویند
اناغیس [illegible] آذان الفار است
اناریس [illegible] اناغالس است
اناتیقی الحجره را گویند
انب شجریست [illegible] دیجان است
و بستگین لون و یامی شد انبد است
انباریقن خنثی است
انبالس یونانی خاشر است
انالس [illegible] خاشر ستین است
انبوب الملک و انبوب الراعی نوعی
از ابر است که حی العالم باشد
و گویند لبستان افروز را نامند
انیسوس نانخواه است
انثلیه سوداجله است
انجبارات اقسام مربیات را نامند
مانند مربای انبه و مربای زنجبیل
آمله و هلیله و بیل و غیر آن در شیره
شکر و یا دوشاب یا عسل
انبرون ورج است
انتلی بهندی مهندی را گویند
انجذان رومی سیالیوس است
و گویند کاشم است
انجل حطمی را گویند
انجبار و الغلیا و الخوسا
دا انیسار لون البوخل است
انجره [illegible] شیشه الزجاج است

معجون جالینوس

انجرک مرزنجوش است
انجلک بفارسی بیخ البرج را نامند
انجن بهندی سرو دو دانه چشم را نامند
انجوج عود را نامند
انجیده درسیلون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی نجم [illegible] است
و در مصر انرا انجیر مبلد
انجفتنیا حلبا است
اندرو مدال هندی اسم عیش است
اندامون یونانی آس است
اندران بهندی حنظل است
اندر جو بهندی لسان العصافیر است
اندرز بفارسی حجر البقر است
اندر سیون بحور الاکراد است
اندرو ملوفی اندر صیادرون [illegible]
اسم جاسی در مولف جامع [illegible]
اندر صیارون بلغت یونانی
لسان العصافیر است
اندر رسامن [illegible] است
و بلغت رومی آنرا اندرو شیا گون نامند
اندرغنا یونانی [illegible]
کاسنی بستانیست [illegible]

انس بعربی اسطوخودوس است
انا ثانیا یونانی سرنج است
انافیلن [illegible] است
انفاق روغن زیتون نارسیده است
انافیون آب غوره است
انقرو [illegible] بلادر است
انقلیمن یونانی بهار را نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقو القوس [illegible] است
انقود اسم فارسی ترکی نام [illegible]
انقون [illegible] یونانی [illegible]
است
انکبین بفارسی عسل است
انکور بفارسی عنب است
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزه بفارسی حلتیت [illegible]
نامند و بهندی سنگ
انوذیا عصاره قثاء الحمار است
انوق رخمه است
انولا بهندی اسم املج است
انومیا شقائق النعمان است

فصل الالف مع الواو

اواربن یونانی [illegible] است
اوبیاطیس یونانی اقحوان است
اوتستین جاوشیر است
اوتلکیه یونانی کرم العنب است
و بترکی زنج راگویند
اوجاغلت [illegible] است
اوجالیوس [illegible] است
اوجری اسم هندی کرسنه است
که بفارسی [illegible] نامند
اوجی نادر [illegible] العلق است
اوراسالیوس [illegible] اسلیوس
یونانی کرفس جبلی است
انحماوا بلغت ایشان یعنی
جبل است و سالیوس کرفس
اوذلک بترکی [illegible] است
اوررز یونانی ارز را نامند
اوزر [illegible] یونانی فلفل [illegible]
اوزیا [illegible] است
اوزریا یونانی ارز است
اوزکلنک بترکی [illegible] است
اوزان لوف صغیر است
اوزیقارن لوف صغیر است
اوزر [illegible] یونانی [illegible] است
اوس بهندی شبنم را نامند
اوقلس یونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن یونانی بادروج است
اوقلین یونانی فرنجمشک است
اوکسو [illegible] یونانی سکنجبین [illegible]
اوماریقیا یونانی [illegible]
اولو یونانی خمیر است
اولوسالیوس یونانی [illegible]
اوماج ترکی [illegible] ترکی
است که ترکی آش [illegible] نامند
اوماتیا یونانی [illegible] است
اونا ذیا و [illegible] یونانی [illegible]
عصاره قثاء الحمار است
اونیهه [illegible] گون و بهندی [illegible]
بهندی اپل را نامند
اوهیره بهندی [illegible] است
اولقیس یونانی [illegible] است
اویکم ترکی اسم [illegible] است

فصل الالف مع الهاء

اهیونیون یونانی اسفناج [illegible]

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایبار بترکی مشک را گویند
ایبک بترکی ابریشم است
ایتریج دم الاخوین است
ایدقان حنا است
ایذیس یونانی نحاس است
ایدبرا [illegible] النار است
ایساطس یونانی [illegible] است
ایشک بترکی حمار است
ایطامس [illegible] است
ایقار قالیرع [illegible] است
ایکده بترکی [illegible] است
ایکلین [illegible] است
ایلوا بهندی صبر است
ایکی بترکی زج راگویند
ایلیون [illegible] است
ایناک ترکی بقر است
ایوس یونانی [illegible] است
ایوک بترکی قائم است
ایهقان جرجیر بری است

باب الباء [illegible]

فصل الباء مع الالف

بابابری یونانی فلفل است
بابونون [illegible]
بابرنگ بهندی برنگ کابلی است

بالمین مع نالی خشخاش بری است
بابری بهندی ریحان
بالونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بیا جیم عجمی بهندی برگ نبات را نامند
باج بیا و جیم عجمی بهندی نام علفی است که بیونانی فاستون دون نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باچه بیا و جیم مردو بفارسی اسم کراع است
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادامک بفارسی بادام تلخ است و نیز نام نوعی از خلاف
بادل بهندی ابر را گویند
بادیان اسم فارسی رازیانج است و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
بارا بهندی اسم زیبق است
باتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
باردرخت بقم بفارسی عیون الدیک را نامند

بار درخت سدر بفارسی نبق را گویند
بار درخت سرو بفارسی جوز السرو را گویند
بار سرکوهی بفارسی ابهل را گویند
بار درخت عود بفارسی برلوه را نامند
بار درخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرائی بفارسی دلنگ است
بارس ترکی یوز را نامند و بهندی حجر المحاجب
بارسطار لون بیونانی رعی الحمام را گویند و آن شجر جمام است
بارسقار بفارسی سجا معدنست
بارو بهندی دود است
بارنج نارجیل است
باروق العبرانی اسفیداج است
بارود حجر اسیوس است
بارزی وعلا السمیر بار گیتان است
بارلوین شوکران است
باز اسم فارسی بازی است
بازان اسم ترکی لوز است
بار سرکانی بفارسی فادزهر معدنی

بازرکاودی بفارسی حجر البقر است
باسلیون بیونانی سعد را گویند
باشه بفارسی باشق است
باطا باطه ترکی زرلیخ را نامند
باطس نوعی از علیق است
باقری ترکی قبید است
باقرلقره اسم ترکی قطاه است
باقرساق ترکی امعاست
باقلای هند قسم احمر فستق است
باقلای مصری نوع باقلای کوچکی است که در مصر میشود
تخیر ترمس است
باکهد بهندی اسم اسد است
بال ترکی اسم عسل است
و بهندی نام شعر است
بالادرغان ترکی شاخ انجبار است
بالغ ترکی سمک است
بالک بهندی اسفناج را گویند
بالنگ بفارسی اترج را گویند
بالی بیابی هند اسم مار است
بالیقس ابو خلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة مع الباء الموحدة
ببر اسم نوع شیر است که بسیار بهم میرسد و از شیر کوچکتر و بزرگتر است
ببرالکه بربزابوبذطول است
ببول بهندی اسم امغیلان است
فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانیة
بت ونتی بهندی اسم زهرة حیوانات است
بتج غبیرا تمر است و نزد بعضی هبید دخن است و گویند غبید عسل است
بتکه ترکی قالص است بفارسی سنگران علیو گویند
بتهر بهندی اسم حجر است
فصل الباء مع الثاء المثلثة
بثادمی سوتانی سرخ است
فصل الباء مع الجیم
بج بجیم عربی بلغة اندلس نام قطف است و بجیم فارسی اسم هندی وج است
بجم بمصری اسم ثمر الطرفا است

بجاده بعضی الافعی است
بجوره بهندی اترج است
بجهاک بهندی اسم نوع ابریشم است
بچهو اسم هندی عقرب است
فصل الباء مع الحاء المهملة
بحسنحاش اذان الغزال است
فصل الباء مع الخاء المعجمة
بخنج معرب از پخته فارسی است
بخرک الشیر از بادام کوهی را نامند
بخله و بخیله بقلة الحمقاء است
بخم شرابی را نامند که از ارزن گندم و امثال آن سازند
بخور مریم سائله است
بخیر و بخیره کنگر است
بختیت بول شتر اعرابی است
فصل الباء مع الدال المهملة
بدرانگ اندربان است
بدکیون مقل است
بده اسم فارسی نوع است
فصل الباء مع الراء المهملة
برنصم بعبرانی اسم ارز اسمای

مسحوقه است و نفع دارد هندی
اسم درختی هندی است
برابران بفارسی سطار یون است
براجیل کرفس است
براتی یونانی بسریانی
و بربامون و بیزوسون
برومی اهیل است
برادة الحدید سوده آهن است
برسیا الیوسیون است
برباد بفارسی بذر است
برام حجر البرام است
بربر بعربی ثمر اراک است
بربطوره بلغة اندلس سحوق زلال کرده است
بربطون از جمله میوجات است
و گفته اند قسمی از بلبوس است
برنقش اشق است
بردوسلام معرب آن الحمل است
بردون بعربی اسب پالوست
برستوک بفارسی خطاف است
برشس تلش است
برشین بلغت مصر رطبه است
برشیون ثمر درختی است شبیه
بامرود و منبت آن سکندریه

و در مصر از آن ساعل ملیا نیند
و در سایر بلاد بلیسم است
برستیقا میلا بیونانی سفرجل است
برسوج بترکی زیر است
برشوم بعربی قسب است
برشیان دارو عصی الراعی است
برطاسقی لبستان افروز است
برطیقون بطین مغره است
برعست بجرا افنای بربی است
برتل خشیش و دیش است
برتوکی بیونانی بزر قطونا است
برتول و برعوز بفارسی اول
خشیش است و دوم مسمی کنلام
نیم آتش کرد است
برق بفارسی ثلج را گویند
برقوق بمصری مشمش شامی
الوجه را نامند
برکه قصب الذریره است
برگ نیل بفارسی وسمه است
برنس ابیر است
برسوم بفارسی عکبر است
برتق و برنج کابلی معرب
برنگ کابلی است

برنجسک و بنجنک است
برنی بیونانی ابریشم و بهندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنیس بیونانی نهش است
بروانیا بیونانی فاشرا است
بروتش بیونانی بعمنی جعلن است
بربعلنج اسم هرو است و
گفته اند اسم مرماحوز است
بربلیا البر بیونانی تخم زاز یانه است
برهمی ابهاری اسم قسمی از بسبیل است
برونی بیونانی شنه است
برموطالون برد و بوادر بوبه
فصل الباء مع
الزای المعجمه
بزر اسم فارسی سعوث گفته اند
که بیش ابیشا مل است
بزاق آب دهن است
بزاق القمر حجر القمر است
بزماز بفارسی لبسابه را نامند
بزور تخم نباتات است
نباتی و تخم آن نبات ذکر یابد
بزر بلا ستقلین ف بابلی است

بزر الارجوان تخم تشیزج است
و در ارجوان مذکور شد
بزر البنج هندی اجوان
خراسانی را نامند
بزر الجزر بری دوقو است
بزر الجزری قلت است
بزر الخیم لو دری است
بزر السندان فاسیش است
که بفارسی سفید سفید گویند
بزر الدنیا الاسو جلاسنگ است
بزر الازیانج الرد انیسون است
بزر الرمان البری و بزر البط
حب القاقل است
بزر العصفر قرطم است
بزر الفنجنکشت حب الفقد
است و در ثلق مذکور شد
بزر الغنب شاه دانج است
بزر الکرفس الجبلی فطر اسالیون است
بزر الورد تخم گلسرخ است
بزر الکموت تودری است
بزر غاله بفارسی کحیلا را نامند
بزر قطونا ادوست
بزرنجه اسم فارسی ددک است

فصل الباء مع السین المهمله
بسبا بربلی عربی است
بسبکرمایج بعجمی بفارسی اسم سولق است
بستان گنبر با بعجمی اسم جعتر است
بستنج کندز است
بسناج خسک است
بستیه با بعجمی اسم فارسی فقوقست
بستیانات ابترهست
بسقیس یونانی لقیس است
بسکسه بلغت هندی خذوقوقی
بری است
بسیلا النعل است
بسور و تون یونانی الوزع
بعیل لو تیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصر نوعی از خلیلان
است و آن خلر بری است در نباتات
فصل الباء مع الشین المعجمه
بشبش بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل با بعجمی اسم العر است
بشانک خیلیا نا است
بشم با بعجمی بلغت فارسی صوف را نامند
بشم و برغ بفارسی تحلب است
بشمه کشنیز است

بسنان لغت بربری اسفاناخ است
بسفولیون السبر یا برز قطونا است
بستج اسم فارسی ابق است
بسنبک اسم ترکی سنور است
فصل الباء مع الصاد المهملة
البصاق آب دهن است
البصل الفار و بصل البر و بصل الحمار
و بصل الحیه اصقیل است
بصاق القمر حجر القمر است آنرا
رغوة القمر و زبدة القمر نیز نامند
البصل الزیر و بصل الانبیت نرگس است
البصل الماکول بلبوس است
البصل النرجس پیاز نرگس است
فصل الباء مع الضاد المعجمة
البضاق اب دهن انسان است
فصل الباء مع الطاء المهملة
بطارس بیونانی سرخس است
البطباط عصی الراعی است
بطرابیونانی اسم سنگلاخ است
البطراخیون الطارخ است
بطراخو بیونانی ضفدع است
بطر الادن بیونانی بمعنی دب
بحری است و آن انفخ است

البطراسالیون فطراسالیون
است که کرفس جبلی باشد
البطربون حب نوب الشوک است
البطسیفا بیونانی امومیائی است
البطیخ زقی و البطیخ سندی شامی و
فلسطینی البطیخ سندی است
که بفارسی هندوانه و بهندی تربوز نامند
بطیطس بیونانی برروج است
البطیه بل است
فصل الباء مع العین المهملة
البعر سرگین حیوانات است که
خشک شده از سم شکیده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
البعوض آشپه خاکی است که بعربی
بق الصغیر نامند
البعیر اسم جمل است
فصل الباء مع القاف
البقر الوحش نوعی از ابل صحرائی است
البقله الاترجیه ترنجبان است
که قسمی از بادرنجبویه باشد
البقله الانصار کرنب است
البقله الباردلسان الحمل است
البقله الحمقاء بربری البربور است

البقله خراسانی البقله حامض است
البقله الخطاطیف و دار الخطاطیف
است گویند عروق الصفر است
البقله الدشتی لقباق است
البقله الدمشقیه البقله العربیه قیلیقه است
البقله الرملی البقله البرابیه است
البقله الزهرا و البقله المبارکه البقله
الحمقاء است
البقله الغنم بادرنجبویه صعتر است
البقله اللینه البقله فارسیه
بادرنجبویه است
البقله مبارکه و البقله عائشیه
جرجیر بستانی است
البقله الیدس مرزنجوش است
البقله عرب البقله یمانیه است
البقله الروس دنج بربری است
البقله الغزال سکنگور شیح است
البقله الملک شاهتره است
البقله یهودیه بیونانی بربری است
البقم معرب بکم فارسی است
و آن نوعی از خشب الاحمر است
که در رنگ ها می ریزند
البقنس بیونانی دبق است

البقم بقم بائی موحده و فتح قاف
مشدده و میم لغت عربی چوبی است
فصل الباء مع الکاف
بکرالی بفارسی نوع المیوه است
شیرین با اندک تلخی و دو نوع
می باشد یکی بزرگ که بکرائی کهه
نامند و میوه شیرین دارد و دیگری
کوچک
بکلام حب الآس است
بکان بلیدینه
بکاین بهندی آزاد درخت است
بکم اسم البقم است بهندی
بکتی بهندی اسم سنوف است
بکری بهندی اسم معز است
بکور نکس ترکی علیق است
فصل الباء مع اللام
بل اسم هندی شرمی است
بلاشیرسریانی بلبوس است
بلا خوالعوت شکاعی خوی است
بلار سقولو طبیبا است
بلاریج التلی است
بلا الیس سریانی حرف بربری است
بلا الصفین بربری حرف بری است

بلاع اودی ترکی حرف الکلا است
البلبوس البصل الزیر است
البلبو ساسو ریحان است
البلجلج راج سیاه است
البلحیه بهرامج است
بلادر و بیلاج بهندی اندر است
البلسبس العجم اپی تین ابیض است
بلسنا بیونانی حرف بابلی است
بلسان بیونانی اسم بلسان است
البلسن عدسی است
بل شیرین البشرزی عطر ختمی است
بلسان الفیل یکی درخت خیار را نامند
بلفنادون بیونانی البقله یمانیه است
البلغور جشیش است
بلسوان و بلکون بفارسی
اسم فرنج است
بلنجاسف فرنجاسف است
بلنجمشک فرنجمشک است
بلنفس بانگلسی البقله یمانیه است
بلنک مانند چمن بی اسم فارسی تمر است
بلوبسه شقراق است
بلوانه خطاف است
بلاده بهندی بلادر است

بلوط تبرکی شاه بلوط است
بلوقسطیون گلنار است
بلوط الارض بیونانی در بلسان است
بلوط الملک شاه بلوط است
بهیتم بلغت دیلمی غالیس است
بیبا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر باء و تشدید لام بهندی سنور است
بلین خرخره را نامند

فصل الباء مع النون

بن بالضم با سکون نون بربری است و بتشدید نون قهوه را نامند
بن بالفتح با سکون نون بفارسی حبة الخضرا را گویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار انجره است
بنات الشیح بدره است
بنات بفارسی حلک البطم است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی حب القطن است
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است

بنج جبلی و رومی شوکران است
بنجنکشت بفارسی اسم سلیق است
بنیوق بترکی قصلن است
بو مه باندلسی خرفطان است
بنجشکروان بفارسی لسان العصافیر است
بندوش بلغت نکابن شیل است
بنیر سیسبان است
بنبلوج بهندی کشنیز است
بنطافلون ... ذو خمسه اصابع را نامند و اسم بنطافلون است
بنطاطوس بیونانی بنطافلن و بمعنی ذو خمسة اقسام است
بنطا و قطران بیونانی اسم بنجنکشت است و بمعنی ذو خمسة اصابع و بنطافلون را نیز نامند
بنفشه بفارسی بنفسج است
و بنفسج الکلاب نیز
بنگ بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزرقطونا است

بوله اسم هندی حب القطن است
بهیر اسم فارسی جبن است
بهیر حریا اسم فارسی حماز است
بهیر کره اسم فارسی خبازی است
بهکار بلا السریانی السفایج است
بهیر کستانی اسم فارسی ملوخیا است
بهیر با یره اسم فارسی الفنجه است
بهو نخله عدس مر است
بهوکاش ماش است که بهندی مونگ نامند
بهوسرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بواد و اسم اصطلاحی بیخ القبول ... زرد و حنظل زرد شلغم است و ترشی کدو را نیز نامند
بوتکه درخت جوز است
بوتوبه است
بوتوکبود بلاطینی کرات است
بوتوکوهی بفارسی سلاخه است
بوت بیونانی درختی است ثمر آن
بتلیه ... حکیم میر محمد مومن

بوتسته ظاهرا درخت کنوس طبری همین باشد
بوتیار بفارسی شقنین بری است
بوجا گویند حشیشی است که بابلیس منسوب
بوربه صحرائی شکاعی است
بوربه جوی و کوهی بفارسی فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنگ بادروج است
بورق العرب بورق الخباز است
و بورق الصاغه از اقسام بوره اند
بوره سفید اسم فارسی
بوره رومی است
بوره سلیما بفارسی النطرون است
بورنی ازون بالغی بترکی دلفین را نامند
بوز بترکی جمد است
بوزاد بترکی اسم تحمل است
بوده اسم قنبیط است که بعربی فقاع نامند
بوزنطیس قشنا است
بوست اسم فارسی قشر

نباتات است و جلد حیوانات را نیز شامل
بوست بهار ... بادکوفه است
بوست بیخ درخت زرشک الارغیس است
بوسفائج فتایالبس است
بوسناد شلجم است
بوسیر افلوس است
بوطاموقیطان بیونانی سلق الماء است
بوطانیه فاشرا است که کرمة السودا نیز نامند
بوغلصیمن بیونانی لسان الثور است
بوغنج شونیز است
بوف اسم فارسی قسمی از حنظل است که بترکی سار و قوش نامند
بوقداده اسم ترکی حلطه است
بوقنیا درادراست
بوقل خرفه است
بوقی قنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضرا است
بولا السریانی باقلی است
بولوخو دلیون بیونانی السفایج است

بولوقولون بزومی سرخس است
وبیونانی بمعنی کثیر الاجل است
وآن بسفایج ست
بولادیبای بمجمی قسمی از حدید
جوهر دار ست
بول بالضم اول اسم هندی
مرصافی ست
بولسری بمعنی مولسری است
بولوسیون یونانی البلاب
سناه ست
بولوطریخون بیونانی بمعنی
کثیر الشعر ست وآن پرسیاوشان
ست
بولوقیمن بیونانی قرصعنه ست
بوم اسم عربی چغد است
بوادران بفارسی بجاسف ست
بوبا لتس غلفل مویه ست
بوتی لوز اسم ترکی فرن است
فصل الباء مع الهاء
به اسم فارسی سفرجل است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار درخت خرما اسم فارسی
طلع کور ست

بهار قسم زرخرما اسم نفور ست
وآنرا اکفری نامند
بهنگری بکسر اول اسم هندی
زاج سفید ست
بهارمج بیدمشک ست که
خلاف بلخی نامند
بهرم و بهرمان اسم فارسی
گل عصفر ست صاحب جامع
نعیمی بهرمان اسم یاقوت نوشته است
بهش اسم شاه بلوط ست
ومقل ازرق را نیز نامند
بهته برسیه ست
بهق الحجر خزاز الصخر ست
بهکرمول بالضم اول اسم
هندی قسط تلخ ست
بهنگ بالفتح اول بهندی
قنب ست
بهول بالضم اول خفای اسم
هندی جنس گلها ست
بهیج بوزیدان ست
بهیتر اسم هندی بلیله است
فصل الباء مع الياء
المثناة التحتانية

بیازون بلغت مصری اسم
لشنبین ست
بیاز بفارسی بصل ست
بیاز عنصل بفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیپل بهندی اسم دار فلفل
ست ونیز نام درختی عظیم است
بیپلامول بهندی فلفلمویه را
گویند
بیج بهندی بزر و بذر نباتات را
گویند
بیجاده و بیجادق بسباده را
گویند
بیجک کشت برکشت ست
بیخ بفارسی اصل شی را نامند
از نبات و غیر آن
بیخ دانه انار دشتی بفارسی
سنات را نامند
بیخ بنجدان خراسانی
اشترغار ست
بیخ بخور مریم آذربو ست
بیخ بربنده اسم بیخ هندی
ست باصفهانی

بیخ تلخ بفارسی اسم
شوکران ست
بیخ حجاز بلغت تنکابن
سرخس ست
بیخ دار حجاز بلغت تنکابن
بسفایج ست
بیخ سنبل بفارسی سنبل که
آرد نالی است که خو نامند
بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا ست
بیخ کوله بفارسی بخور مریم را
خوانند
بیخ لفاح بری بهروج الصنم ست
بیخ مرجان بفارسی بسباسه ست
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب
ست
بید اسم فارسی صفصاف ست
که بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسی
خروع ست
بید انجیر خطائی بفارسی
... ست
بیدگیا اسم فارسی ... است
بیدمشک اسم فارسی

خلاف بلخی است که بهارمج نامند
بیر اسم هندی کنار ست
بیرزد اسم فارسی بارزد است
بیسر بهندی لولو را نامند
بیغابن سداب است
بیغول تخم کتان است
بیقیه بقه ست
بیل بالفتح اول بهندی اسم
نور ست
بیل بدانا اسم ثمر هندی است
بیلار بلغت تنکابن جبند
ست
بیلدرجین بترکی سمانی است
بیلی گوش اسم فارسی اذن
کبش ست
بیم بلغت تنکابن سداب است
بین بترکی دماغ ست
بیوزا اسم فارسی قسمی
از قرصعنه ست
بیوکه بهندی شجرة البق است
بیه اسم حجازی شحم است
بیه خرما بفارسی
جمار ست

باب التاء المثناة الفوقانية

فصل التاء مع الالف

تاسمفت بزبان بربری

جاز است

تاتوته و تاتوله اسم فارسی

جوز ماثل است

تاوا بلغت دیلم حب الخضرا ست

تاخیا صعتر است

تاسمن مغالی اترج است

تاغندست بلغت بربر

ماقرحا را نامند

تاکوبه فرفیون را گویند

تالسیر بهندی اذرب را

نامند

تالسفیس حرف است

تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذهب است

تبن بکه اذخر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع

الخاء المعجمه

تخ لعوبا خمیر ترش است

و کسبا نیز نامند

تخم اسم فارسی بزور و بعضی

طیور را نیز شامل است

تخم ترشه بفارسی بزر حماض

را گویند

تخم خیری بفارسی تخم

زر او تشان است

تخم زرد با بفارسی لوفون

است

تخم قنب بفارسی

شهدانج است

تخم کلاچ بفارسی حب الصنوبر را

گویند

تخم کاجیره و تخم کاشه بفارسی

حب القرطم را نامند

تخم کرفس کوهی بفارسی

فطراسالیون است

تخم کوبچه باقلای مصری

است

تخم مرغ بفارسی نام بیض

ماکیان است

تخم نیلوفر بفارسی

اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء

المهمله

تراب الفار و تراب الهالک

سم الفار را نامند

تراب القی کنکر زد است

تربد اسم تربد است

تربیلا بهندی اسم صعلا

بلیله و بلیله و آمله است

ترده تیزک اسم فارسی حرجیر است

ترخوان بفارسی اسم طرخوان است

ترشه دامن بلغت سکاب

حماض است

ترفاش قنطر است

ترک تبرکی زبل است

ترمس الوسن است

ترنج اسم فارسی اترج است

ترنجان نوعی از بادرنجبویه

که بجا جا سبزی بخورند

ترده باصفهانی کراث را نامند

تریاق ترکی و سیائی است

تریاق الحید طوبی است که

در کیخ حشیش و کرسی و نرگس

جمیع سنگر دو و دو باد زهر گور

شند شیرازی تریاق الارض را

نامند

تریاق الروساق ثوم است

تریاق فارسی و تریاق طبسی

بادزهر است

تریاک اسم فارسی افیون است

ترماپان خافت است

ترپالون علق است

تریاق حلبی نوعی از معجون است

ترکوم بلغت تکابن انگور است

است

ترون یونانی دوقلی است

ترنیه العسل بالبربری جنجنم

است

فصل التاء مع السین

المهمله

تسا یعه بترکی سلحفات است

فصل التاء مع الشین

المعجمه

تشیوان و تشیر بیسی بنج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بالونه است

تفاح بارسی شمس را نامند

تفاح الجن ثمر لفاح است

تفاح بری زعرور است

تفاح فارسی خوخ است

تفاح ماهی اترج است منسوب

بیلا و ماه است که در انجا بسیار

است میرسد

تفاق نوعی از صبار ماهی بر

است که قبلایی یهود دیده باشند

تفرالس یونانی بنج است

تفسیا ثافسیا است

تفسلیون طخشیون است

تقوز القیر است

فصل التاء مع القاف

تقاره کنده بربری است

تقرو کرد ماست است

فصل التاء مع الکاف

تکال اسم ترکی شوک است

که بفارسی خار نامند

تکر اسم هندی اسارون

است و نیز بجای شبیه العود

هندی از برین نام خوشبو

تکر اسم فارسی حنظله است

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است
تلسی اسم هندی ونجمشک است
و برگ آن عبارت از قرنفل بستانی است
تلی اسم هندی المحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است
تمر الضبع بلادر است
تمشانذ توت العلیق است
تمول قثاء بری را گویند
تمن اسم هندی ارز است
تنبلی بلغت دکهنی نبات تانبول است

توس اسم دکهنی بهوج است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است
تنوب قسم صغیره صنوبر است
تنوم قسم صغیره صدار یونانی است

فصل التاء مع الواو

توبالغت بچوس سرکه را نامند
توبج عشقه است

توتیا اکبر شبیح است
توت العلیق و توت حبشی ثمر علیق است و بشیرازی توت سه گل نامند
توت فارسی فرصاد است
توته اسم هندی طوطی است
توج سفرجل است
تودری بوات شوکران را گویند
و آن بیخ کوهی است
تودرو بلغت مغربی الفلفه الاوجاج را گویند
تودرک بفارسی تخم خرفه است
و نبات آنرا نیز نامند
توده بفارسی اسم شغال است
توذر بفارسی تیزرزوی است
توس بکاین است که آزاد درخت باشد
توله بفارسی خبازی را نامند
و بچه سگ را و صنفی از سنگ شکاری نیز نامند و بهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی می شود
تولکی اسم ترکی الغلب است

الموبج گیاهی را نامند که بتازی عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیة

تیتر بهندی دراج را نامند
تیدی بهندی جراد را نامند
تیزبات اسم هندی ساذج هندی است
تیس العربی تیز است
تیغال و تیهال شکر تیغال است
تیقلیلس یونانی خنثی است
تیل اسم هندی روغن کنجد است
تیدن احمد جرز است
تین الفیل جوز اشوک است
تیند و کی لکری اسم هندی چوب آبنوس است زیرا که تیند و نام درخت آبنوس و لکری نام چوب است و کی برای اضافت و نسبت است
تین افرنجی بلغت مصر تمر رقع یمانی است

تهوا اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثة

فصل الثاء مع الالف والخاء والدال والراء

ثاقب الحجر لبغابج است
ثالسفیس یونانی حرف بابلی است
ثامر لوبیا است
ثاموس یونانی تمر بحوسوان است
ثخین بمعنی غلیظ است
ثدی ضرع را نامند که بفارسی پستان گویند
ثربا بلغت اندلس اربفاریون است

فصل الثاء مع العین المهملة والغین المعجمة والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است
ثغاریر بغین معجمه دردیست
ثفافا بعبرانی حرف بابلی است و گویند لغت عربیت
ثفوس بقاف بهندبای بری است

ثقتان بحث الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة الاسد ربوق است
ثمرة شجرة الدوم مقل مکی است
ثمرة الشوک المصری حلنار است
ثمرة العرعر اهل را نامند
ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط است و بعضی بلادر را نامند
ثمقولس یونانی توتیا را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است
ثوم بری و ثوم الحیة و ثوم الکلب اسقوردیون است
ثوم الثعلب باندلسی قسم دوم سنبر بقیش است
ثومس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیة

ثیرورد ابیض را نامند
ثیرتون یونانی دفلی است
ثیفوس یونانی اذخر است

٦٦٥

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جاوی اسم زعفران است
جازکون لفارسی البباسه را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش بری است
جاسا بلغت سریانی اجاص است
جاکسو بهندی لشتیزج است
جال لفارسی درخت مسواک را گویند
جامه باقلای قبطی را گویند
جام بهل سفرجل آم را نامند
جامع اللحم فنطوریون است و جبره را نامند
جاورس بهندی درہ است
جاورس و جاوزہرج
جگر البقر است که لفارسی گاو زہرہ گویند جهت آنکه در زہرہ آن تکون میباید
جاول بهندی اسم ارز است
جامی بهل بهندی جوز بوا را نامند

جای ترکی بهندی اسم سباسه است

فصل الجیم مع الباء الموحدة

جبلاست نطراسالیون را گویند
جبین ترکی ذباب را نامند
جلبین جبس است
جج بدو جیم بلغت تکابن بابیزان است

فصل الجیم مع الدال المهملة

جدا آجدا صرصر است
جدال نوع سنبرج است
جدب حجاز است
جدوار باصفهانی صعبر را نامند
جدآوجدی بزغاله را نامند بعربی و نیز بعربی سنر گویند

فصل الجیم مع الراء المهملة

جرجیم عربی بهندی بنج را نامند
جرآینه اسم سنبل بعربی قصب الذریره است
جرآصیا فراصیا است
جرآمه سقط المراعی است
جرتوب جلبوب است
جربوز لقلبه یمانیه است
جربی گوشت اسم فارسی سمن است
جرجیر باقلی است
جرجیر مصری باقلی مصری است که ترمس نامند
جرجیر الماء قرة العین است
جرانق وجرمدانق کرم زان است
جرذان فاره است
جرغ لفارسی اسم شرح است
جرعون لفارسی لسان الحمل را نامند
جرند بقلی نبات شاف است
جرته بهندی اسم عصفور است
جرتیش ترکی اشراس را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمة

جزر قبطی جزر بری گویند شقاقل است
جزغانج گرگزج است که لطرفا است

جزو رنجبیه شیر است

فصل الجیم مع السین المهملة

جسادر زعفران است
جسار انمر بهندی است
جست اسم بهندی روی است که بعربی شبه نامند
جسبی خشک است

فصل الجیم مع الشین المعجمة

جشن لفارسی جهره کوفت است که بگردن اطفال جهت چشم زخم می بندند
جشمیزج وچشمک وچشوم لشمیزج است
جشم خروس لفارسی عین الدیک است
جشیش بعربی بلغور را نامند و آن بکوفته گندم و امثال آن است
جصن جسین محرق است

فصل الجیم مع العین المهملة

جعده صغیر جعده کوهی است
جعده القنی بلغت دمشق برمیاد شان است
جعده کبیره جعده لبنانی است
جعفری بلغت مازندرانی قسم کرفس الماء و جرجیر است
جعفیل لفارسی اسد العدس است
جعل لفارسی قسم بزرگ خنفسا است

فصل الجیم مع الغین المعجمة والفاء والقاف

جغرات بخراسانی لبن حامض را نامند
جغندر لفارسی اسم سلق است
جفری لفا کفری است
جقطیوط لقافی شوکران است

فصل الجیم مع الکاف

جکادوک اسم فارسی زبره است
جگر لفارسی کبد را نامند
جگروک ترکی دانه میوه را گویند

جلوز ترکی اسم ترکی جراد است

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است ومراد از ان ورد احمر است

جلاب از اشربه است ودر مرکبات ذکر یافت

جلباسه اسم وزغه است

جلبان خلر است

جلبوب نوعی از لبلاب است

جلباغوج اسم ترکی حبة الخضرا است

جلبلق سلق جبلی است

جلجلان بسریانی سمسم و گنجد و از بزر سانل است

جلجلان الحبش خشخاش سیاه است

جلجلان مصری اسم بسباسه است

جلبز جلفا است

جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است وحب الصنوبر است

جلقبیط دو نوع غلیظ است

جلقان اسم ترکی حلاوه است

جلماثا قند است

جلنجبین اسم گلقند است وگویند گلقند عسلی است

جل انسرین معرب گل نسرین است

جلوجاجاوشیر است

جلنجوج فودنج بری است

جلنجون صعتر است

جلهم قسم سیاه عوسج است

جلی وار بلغت تنکابن آزاد درخت است

جلیره وجیر بلیه بهندی ستنه را گویند

جلیف بعربی شبلم را نامند

فصل الجیم مع المیم

جمازالنهر سلق الماء است

جماز بلغت تنکابن سرخ است

جمان بعربی اسم لولو است

جماجیلی اسقیوس است

جمر تمر هندی است

جمسفرم ریحان سلیمانی است

جمگادر وجمگو در هندی اسم هندی خفاش است

جمیل بلغت دیلم حکاوک است

جمل الیحمی جرجوان است

فصل الجیم مع النون

جنار اسم فارسی دلب است ودر بنگاله نوع خربزه طولانی را که در انگاه باشد ونواح آن در اسلام آباد وراج محل وپورنیه نیز بهم میرسد نامند

جناح بلغت اندلس زراوند است وحرشف را نیز نامند

جنبذ غنچه ناشگفته سر گل است واکثر استعمال آن در جنبذ الرمان است

جنبل صعتر است

جنتو بینطور ریون دقیق است

جنجو اذان الغزال است

جنداال بهندی قسم زلون پیش را نامند

جندن بهندی صندل را نامند

جنکال الفارسی خنیفص را گویند

جنه بهندی نوعی از نخود را گویند

جنی احمر تخم قطلب است

فصل الجیم مع الواو

جوابر فارسی شعیر است

جواز اسم هندی قسمی از ذره است

جوان اسپیر غم اسم فارسی شاهسفرم است

جوبک بستان اسم فارسی غرطنیثا است

جوبر اسم ترکی وعر است

جوبرمنه اسم فارسی سلت است

جوبل باصفهانی کاشم را نامند

جوتری بهندی البیبا را گویند

جوز الاهبل ابهل است

جوز الانهار وجوز البر

جوز القطا ودست

جوز ارمنوس قسمی از جلعمد است

جوز اسم وثمر درخت سرو است

جوز الحب جوز الجمس است

جوز الرته بندق هندی است

جوز الرقع رقع یمانی است

جوز شیران فلوس است

جوز الطیب جوز بوا است

جوز ماثم وجوز ماثا وجوز مقاتل وجوز مهاثل جوز ماثل است

جوز المرج حب کاکنج است
وگویند دفلی است
جوز هندی نارجیل است
جوشانی جوشیدا است
جوغان اسم فارسی
اشنان است
جوزه صباغان اسم فارسی
آذر بو است
جوک اسم هندی جیز لیست
از قبیل رب بار ترشی
که از کوهستان نیپال
و نواح آن ساخته می آورند
و نیز آب لیمو را جوش
میدهند و قتیکه غلیظ میشود
در ظرف میگذارند که
سبز نه
جوکا هندی حماض است
جوزه گاذران شجره
ابی مالک است
و صابون القاف را نیز
نامند
جوتلائی اسم هندی
بقله یمانیه است

جونه اسم هندی نوره
است
جوبه اسم هندی فاره
است

فصل الجیم مع الهاء

جهاو هندی طرفه را نامند
جهاو کا بهل هندی
که نانخ را گویند
جهینگا اسم هندی
روبیان است
جهاج اسم هندی مخیض
است
جهال اسم هندی لوست
اسجار است
جهلی اسم هندی
غشا است

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه

جیپال اسم هندی
دند است
جیر نوره است
جیران ترکی غراب را نامند

جیک اسم دیلمی صرصر است
جیل اسم هندی جلاه
است
جیلدار اسم فارسی سرخس
است
جیمیدیون بیونانی شاهتره را
نامند
جینوی اسم هندی نمل
است
جینه اسم هندی دخن
است
جینه دان بفارسی حوصله
طیور را نامند
جیوه بفارسی زیبق را
گویند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد و حافظ
الموتی قطران است
حافظ الطفال و حافظ
النخل فرفیون است
حافظ الجوز نوره است
جوت آنکه بالعرکزدن است

حافظ الکانون فلفل
است
حافظ لفظ نین است
زیراکه مانع صعود دخانست
حاقر سم حیوانات است
حاقر المهر سورنجان است
حالاس بیونانی
اسفنج است
حالق الشعر حالبیونس
گویند زرنیخ است و بعضی
گویند حجر القیشور است
و بعضی گویند فاشرا
است
حالبی اطراطیقوست
حالوما لسریانی الوخلا
است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حباقا خند قوقای بری
است
حبوبانه نبات را نامند
و حب بر نباتی در ذیل آن
نبات مبین شد

حب البقر کرسنه است
حب الاثل عذبه است
حب البطم حبة الخضراست
حب الجعیت اهل مکه معظمه
شرفها الله تعالی شرفا
و کرامته وحبشه و نواح
آنها اسم هندوانه است
حب الحکاحب السمنه است
حب الجلوه انیسون است
حب الدود کرمدانه را نامند
و آن تخم مشمشان است
حب الاهبت حب الغار
است
حب بجستانی دانه قاقله
است
حب سلاطین و حب خطای
دند است که بهندی
جمال گویند و جیپال گویند
نامند
حب الرشاد بزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعی
از جرجیر است که حرف
نبطی نامند

حب السودا شونیز است و
شینیزج نیز نامند
حب الصر الابار زلون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس کبابه است
و گویند تخم بلوط است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دبق است و
گویند الملق است
حب الفقد تخم فنجنکشت است
و گویند تخم [illegible] است
حب الفهم ملا در است
حب الفلفل در حرف القاف
مذکور شد
حب القلب شابدانج
است
حب الفنا عنب الثعلب است
حب الوز لسان العصافیر
است
حب الملوک ماهودانه و گویند
دند است و این اصح است
و گویند حب الصنوبر کبار
است و بغدادی گویند

بلبت بغداد دستم مینا
است
حب النافوخ بلبت بغدادی
بیخ دلبوث جنگ است
حب اللهو کاکنج است
حبق العربی اسم گل نبات
ما برنجمشک و گیاه خوشبو
است و از مطلق آن مراد
فودنج بری است
حبق الترجی و حبق ترنجانی
بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است
حبق التمساح و حبق الماء
فودنج نهری است
حبق جبلی فلفل مویه است
حبق خراسانی القبلة
خراسانیه است
حبق الشیوخ مرو است
حبق صعتری کرمانی
و حبق بستانی شاهسفرم
است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل و حبق القنا

مرزنجوش است
حبق قرنفلی فرنجمشک
است
حبق نبطی حماحم است
حبق النهر لو سیاوشان
است
حبر مداد است
حب المساکین لبلاب است
حبن و حبین دفلی است

فصل الحاء مع الثاء المثلثة

حثرة عنزره انگور است
حثر البربانی اسم
نعناع است
حثل دُرد روغن است

فصل الحاء مع الجیم

حجر اشو باصطلاح اهل
صناعت موی سر
است
حجر الاصم و حجر الزناد
حجر النار است
حجر سیوس سیوس است

حجر افرودی حجر الاذروج
است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البهت و حجر النسر
و حجر العقاب حجر النسر و
حجر البحری اثامل است
حجران باصطلاح اکسیریان
زر و نقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی
است
حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم و حجر الطور
شادنج است
حجر الحدید و حجر الهنود
حجر مقناطیس در مقناطیس
مذکور شد
حجر الرمل و حجر زبق
حجر زنجفر مخلوق است
حجر زیتون حجر الیهود
است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر شجری الس است

حجر الشعر و حجر الشقاق
حجر القیشور است
حجر العاج حجر اعرابی
است
حجر البیطوس حجر مغناطیس
است
حجر اللازورد لاجورد
است
حجر المارسناج است
حجر الماسکه و حجر النار
و حجر الولادت اکتمکت
است
حجر المصفات شبه است
حجر النور و حجر رستالیه
ارشد است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف
است
حجل قبج است

فصل الحاء مع الدال المهملة

حدجلبار است
حدج حنظل است
حدید صینی خماهان است

حدقی اسم جنس بر گلی است که مستدیر و شبیه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حرض جا خاک خالص است و بلغت دیگر شنج خاک سنگران است

حراب اسم عربی اشترغار است

حرب بلبلع است

حربه لو بجید لطبوس است

حربطا اسم عربی آزاد درخت است

حرثا و حرثانه خردل بری است

حرجل بلغ بزرگ سبز است

حرجوان ملخ بی بال است و در حرا و ندکور شد

حرزشتان است

حرزة البقر حجر البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین بهلف آطریلال است

حرفان اسم سنگ است

حرنا اسم نبطی مرماخلن است

حرمد طین سیاه است و رایحه لون و رایحه آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض و حرمل عربی قسمی از حرمل است

حرث مار ماهی است

حریر ابریشم است

حریق املس بلغت اندلس حلبوب است

حزم ماهی معجمه سرلج لغطرب است

فصل الحاء مع السین المهملة

حسکه بلغت مصر لسبتاج است

حسل بچه سوسمار را نامند

حسن کبه اسم فارسی حسی لبان است

حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است

فصل الحاء مع الشین المعجمة

خشقیل شقاقل است

حشیشه اسم صقلاجی قنب است

حشیشة الاسد اسد العدس است

حشیشة الافعی البکین است

حشیشة الاورام اندریون است

حشیشة الارض گیاه آطریلال است

حشیشة البرغوث بلغت شام گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک داروش نامند

و قسمی از دوقس است

حشیشة الخراسانیة خشنبیر است

حشیشة السعال فیجوریون است

حشیشة السلحفاة و حشیشة الحیاة آس است

حشیشة السلطان حرف ابیض است

حشیشة الطحال حشیشة الدود سقولوقندریون است

و جوالی ازبیر اسم احیر خوانند که قدیم مشهور باربع و اربعین بوده والحال سبعة و سبعین خوانند

حشیشة العقرب صامریوا است و بلغت حجاز لولا مونیون نامند

فصل الحاء مع الصاد المهملة

حص ورس است

حصی الاسفنج حجر الاسفنج است

حصی برس حلبوب است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی است

حفج اسم بردی است که زنبوران و هزار خانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق نقلة لحجفا است

حق تو شی اسم ترکی عاقر است

حقین اسم ماست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز اسم عبیر مقشر و باصطلاح کسیرمان زیبق را نامند

حلال مصطکی است

حلاق الشعر نوره است

حلاحل و حلحل بصل است

حلاونیون بونا نامینا است

حلوای زلیبا الفارسی زلوبیه است

حلوای قبیلاه اسم فارسی ناطف است

حلیا نوعی از یتوعات است که برگ آن برگ زیتون شبیه آن جهت اکلیل الجبل

حلیاب لاعیہ است و گویند بلاب کبیر است
حلاان و حلام بزغاله است
و حلوان غلط است
حلم قراد است
حلوب یاد کشیہ است
حلیفه خراز بری است
حلمون اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمار البیت و حمار قبان
ہر دو است
حماض الاترج ترشی ترنج است
حماض الارنب کشوث است
حماض جبلی حماض بری است
حماض نهری حماض بستانی است
حماض سوانی حماض مائی است
و حماض البقر را نیز نامند
حماط طلوع نوعی از انجیر است
حمر بلغت حجاز تمر هندی است
و تمر الهنود را نیز نامند
حمر الارض خراطین است
حمص الامیر بمغربی حسک است
حمص الکرسنی حمص برّی است
حمص اسم مجمع اشجار است

که طوحنی داشته باشد و گویند
مخصوص باشنان است
حمصیص نوعی صغیر حماض است
شبیه بگه که بهندی
ترتی نامند و در بنگاله
ترش اسش نامند
حمحم نبات خبه است و بجای
میحمه نیز آمده است و بلغت
شام و دیار بکر لسان الثور
است
حمل و حملان بفارسی اسم بره
است و در صفات بلغ گوسفند
حمیرا اسم عربی ابو خلسا است
و کبیرا اسم فنا فسق است

فصل الحاء مع النون

حنار القراد بلغت مصر
ابو خلسا است
حنظله رومی حنظل رومی است
حنفه و حنفا بلغت اندلس
حشیشه الزاج است
حنا قریش حزاز الصخر است
حنای مجنون بلغت مصر
وسمه است

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم که بسیار
نرم سفید است
حوت سمک است
حوت الحشر شقنین بحری
است
حوحم اسم عربی گل سرخ
است
حور اسفندار حماحم است
حوص قصب است
حور آن و حوز آن طرخون
است
حوک باد روج است
حوانه اسم عربی طرفلس است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة

حی بلغت کب بریان
زیبق است
حی العالم ابردان است
حیصل بادنجان است
حیفا حشیشه الزاج است
حیوة الموتی شقران است

حوص طین حیات است
حیوسون اسم یونانی ناخنی است

باب الخاء المعجمة

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک بیاد اوزان است
خار بفارسی شوک را نامند
خار خسک اسم فارسی
خار خسک است
خارشت اسم فارسی قنفذ است
خار صینی شبیه است و بقار
رومی توتیا و بهاری جست
نامند
خاخن اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکی اصفهانی اسم خبه است
خامس بلغت نکاب نحرف
بابلی است و بخراسانی کنده نا
خار باز د باب است
خاک صوفی خبه در اطبان
ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص لعص است
خالاوون یونانی خندروس است
خانوز ابنایی است که تازه رسیده

باشد و گویند مرداز مرغ ابوالعصمه
است و اهل مصر طحان نامند
خاماذریس یونانی بمعنی غار الارض
است و در حرف الغین ذکر یافت
خامالا یونانی زیتون الارض
و آن مازریون است
خامالاون مالس یونانی
اشخیص سیاه است
خامامالیون یونانی بمعنی تفاح
الارض است و آن بابونج است
خامالاون لوقس اشخیص سپید است
خالاون یونانی حرباست
خاماقطی یونانی خمان صغیر است
خاما نیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض
است و آن کما فیطوس است
خاما دریس یونانی بمعنی بلوط
الارض است و آن کما دریوس
خالی دونیون یونانی بمعنی خطاف
است و آن مامیران است و گویند
عروق الصفر است
خاوانی بلغت صقالبه انگبیر است
خانسه بلغت شام شیطرج
خاموس یونانی اسم کمون است

خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند
خایه قندز اسم فارسی جندبیدستر است

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی شجری خطمی است
خبنجه تمر هندی است
خبز رومی خبز اللعاعت است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ شبات مریم است
خبز القرود ولوف الکبیر است
خلنبز اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور کنند
و خبازی مشتق از آن است
خلبیص اسم عربی خبیص است
و در حرف الحاء المهمله مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانیة

خترق سنین است
ختفرج لبلبة الحمقاء است

ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثة

خثا سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اختثاء مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهملة

خدع الرجال بزر البنج است
خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء المهملة

خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرمک اسم فارسی بلیون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خرخدا اسم فارسی بلدر است
خردل ابیض خردل فارسی
و خرفق و خرنوق خرف ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطمان است
خرخوله اسم فارسی لسان الحمل است

خرفه اسم فارسی البقلة الحمقاء است
خرفان بره تازه است
و جمع آن خروف است
خافی حلزون است
خرقع ثمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی بسر است
خرمای هیرو اسم فارسی ...
و گویند خرمای باریک است که استخوان آن باریک باشد
خرم بسکون رای مهمله و بزای معجمه بر آمده پوست تخم مرغ است
و در حرف الحاء مذکور شد و بحای مهمله و زای معجمه نیز دیده شده
خرموش موش بسیار بزرگ است که با گربه جنگ کند و غالب آید
خرنوب الخنزیر انا غورس است
خرنوب الشوک و خرنوب معزی
و بری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی ثمر قرظ است

خرنوب هندی ... خرنوب شامی
خرنوب هندی خیارشنبر است
خرو اسم جنس خرنوب است که بگویند مخصوص بری است
خروع جینی دند است
خرزبل است
خرء الحمام جوز جندم است
خرء الضفادع طحلب است
خرء العصافیر شنان است
خروس اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور شد
خروسان اسم فارسی اخضرب است
خرومک اسم فارسی مرجان است
خریع اسم عربی اخریض است
خزبق اسم انجره است و گویند فادانیا است

فصل الخاء مع الزای المعجمة

خزاز الصخر خزاز الصخر است
خزاز الماء طحلب است
خزران اسم فارسی خیزران است
خزمیان مراد از آن حیوان خند است که در جند بیدستر اطلاق می نمایند

خزنامش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهملة

خس الحمار انوخلا است
خسفا اسم عربی جوز است
خسق احریض است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی قرطم است
خشخوانه اسم فارسی خولنجان است
خس الکلب دیناقوس است
خستنه اسم فارسی ... است مانند خربزه و بوقلمون و مثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمة

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش اسود است
خشخاش سحری
خشخاش مقرن است
خشب الشونیز نزد بعضی سیسالیون است

خشف مثلثه بچه آهو است که اول مرتبه تولد یافته باشد صاحب تحفه اشتباها بچه نرینه شتر را نوشته است

خشکار نخود خشکار است

خشل مقل مکی است

خشنسار مرغابی بزرگ است تیره رنگ و میان سر آن سفید و تیر و منقار اک نامند

خشم بلغت شبانکاره کشوث است

خشرم خانه زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیه البحر و خصی خره دریا است

خصی هرمس حلبوب است

فصل الخاء مع الضاد المعجمه و الطاء المهمله

خضف خربزه نارسیده است

خطلاف درخت مقل است

و گویند مقل مکی است

خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفنج خردل بری است

خفروج خرفه است

خف الغراب نوعی از حلزون است بزرگتر و درازتر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است

خلال خرمای نارس است که از طلع گذشته باشد و در تمر بلگور رسد و بستاج را نیز نامند

خلال بر اهیم حسیر بری است

خلال خلیل نبات آطریلال است

خلال فرعان نوعی از اطریلال است

خلال مامون از خرد است

خلبان اسم یونانی ازد است

خل الخمر سرکه انگوری است که از شراب انگوری هم رسیده باشد خواه خود بخود یا به تعمل

خل العنصل سرکه عنصل است که اسقیل نیز نامند

خل القیقبهن نانی زلج است

خل الزیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره و یا از سرکه در روغن بادام و کشنیز خشک و نان فطیر خرد کرده و شکر ترتیب دهند

خلاف بری بید مطلق معروف است

خلال کمه اسم فارسی بستاج است

خلز بری بلغت مصر بسلیه است

فصل الخاء مع المیم

خمافیلوس کمافیطوس است

خمالیون مازریون سیاه است

خمان الارض نوع صغیر خمان است

نامند

خمخم نبات تودری است و بلغت شبانی اسم خبازی است

خمس الاوراق پنجانگشت است

خمسه الاعضا نکمون است

خمل سورنجان است

خمیر مایه اسم فارسی خمیر دربی است

خمیره اسم فارسی خمیره است

خمیط گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنفسا سراب است

خنجک خار خشک است

خندریس خمر است

خنزیر البحر دلفین است

خنک اسم فارسی لسان الحمل است

خنی اسم فارسی حنا است

خنیس بلغت دیلمی حشیشه العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض سندی است

خواتم الملوک طین مختوم است

خوبانی زردآلو خشک شده است که مغز آنرا بر آورده و بجای آن مغز آنرا مقشر کرده و یا مغز بادام مقشر کرده در آن گذارند

خوب کلان اسم هندی خبه است

خوخ اقرع شفتالو کارد است و گویند اسم ساتج هندی است

خوص اسم عربی برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است

خوش قطر حاجم است

خوصی بردلیت

خوک اسم فارسی خنزیر است

خوکره بلغت اصفهانی زرنب است

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه

خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است

خیار دشتی اسم فارسی قثاء الحمار است

خیار زره اسم فارسی قثا است

خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است

خیزران هندی اسم سوردیر است

خیرهی بری قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوع بری السنت

خیربوا اسم قافله معاز است
خیرقوج خبازی است
خیفنوج حب القلقل است
خیلیه نخامه است
خیل فرس است که بفارسی
اسپ نامند

باب الدال المهمله

فصل الدال مع الالف

دادر اسم فارسی طرخشقون است
دادنگی بلغت هندی تارتور و روغن
معروف است از الیتیم تارتور مینامند
دارحمار بلغت شکاب سفایج است
دارتج ابرجابس جبلی است
داربوقه بطیخ هندی است
داربرطینا البقم است
دارتج بلغت دیلمی ایریا میرا است
داراشکنه اسم فارسی بلیطحا است
دارا رومی سولان است
دارفلفل اسم فارسی عقعقعا است
دارکوب سودانیات است
داک اسم درخت عنب است
دارکیسه لی طالیسفر است
داربسبادگوسفند جنری است

ماننده کیسه که در بعضی درختها
بهم میرسد و اندرون آن
پر از رشته میباشد
دارکی دارمانوع سفید
اشموسا است
دارویس اسم دیلمی غنم است
داروان بو بالزار دو درخت
است
دام عنکبوت ابرکاکیا است
دالتوذا اسم ترکی خنزیر است
داتنه موبراسم فارسی حجر الزبرجد است

فصل الدال مع الباء الموحده

دابتشدید با نوع از قرع است
که بفارسی کدوی رومی گویند
دابتشدید با اول سوسنبر
بستانی است
دابر بسکون همزه جراد است
داباسی بلغت عراق سفنین
بری است
داآل ترنج است و در بالد
نیز نامند
دبوسک خبازی است و دبو
نیز نامند

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجر بجیم اسم نبطی لوبیا است
دجوبانا اسم سریانی
غراب است
دج بحاء مهمله کزبرة الحمام است
دحیا زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمه

دخس دلفین است
دخیا بلغت نبطی شامل
روغن بلسان و سنگ است

فصل الدال مع الراء المهمله

درفیتن خلوس است
در اقفیطون لوف الکبیر است
درخت کاج بفارسی صنوبر را
نامند
درخت ناردان بفارسی عرب را گویند
و علیق است
درشیج نوعی از لبلاب است
و گویند خناب لیلی است
در اقن بلغت شام اسم
خوخ است

درخت دسک بفارسی اسم
دلدار است
درخیا بلغت نبطی شامل روغن
بلسان و سنگ است
درجس دلفین است
درست اسم فارسی
الوسن است
درسوا رس بیونانی
زجاج است
دردر و عن زیتون اسم
فارسی عکر زیت است
درقطوطیس زراوند طویل است
درمنه اسم فارسی شیح است
درمنه ترکی بفارسی تخم
سیتاج را گویند
درمنه خراسانی بفارسی
گیاه و تخم کرگونیاد و تخم
آن سیتاج
درنا ترکی کرکی است
دردی النخل لای سرکه است
دردی جمیع اخلال ضعیف تر
از سرکه و در الکلد قوی تر
از آن است

درتخفا اسم فارسی حجر القمر است
درناق اسم ترکی خلف است
دردنگ درونسج است
دراچه شراب انگوری را
بلغت هندی نامند
دستنبویه بدال و سین مهمله
اسم فارسی درداب است
دستبش بدال مهمله و شین معجمه
حشیش است

فصل الدال مع الیاء المهمله

دعیا اسم سریانی اقاقیا است
دعشا علک البطم است
دعیا میمون افیون است

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر ریزهای کندر است
که از و منتشر گردد
دقاس بسریانی بول است
دقرقیا بلغت سریانی بطیخ است
دقطامالیون بهمان لغت
مشکطرامشیع است
دقوع النحل بفارسی آنرا کشتی گردد
خوانند و آن در بطیخ مذکور شد

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربی البطیخ السندی را نامند
دلبیس نوعی از صدف است
ودر مصر ام الخلول نامند آن ودع بری است
دلاع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلیج است وبیونانی سقند ولیون نامند
دله اسم فارسی دلق است

فصل الدال مع المیم

دم التنین ودم الثعبان دم الاخوین را نامند
دملیسا بیونانی نوعی از ماهی است که سیبیا نامند
دملیه مصری نوعی از لوبیا است
دمسیحه اسم فارسی صعتر اخوان است
دمعة العشاق حب النیل است
دمور اسم ترکی حدید است
دمور تیکان اسم ترکی حسک است

فصل الدال مع النون

دندان فیل اسم فارسی عاج است
دنیلان اسم ترکی شبنج است
دونه اسم فارسی الیه است
دناران اراقو است
دنق سپستان است
دنقه شیلم است
دنقر القر است
دنقطاماس مشکطرامشیع است

فصل الدال مع الواو

دواء الحیة جنطیانا است
دواء الخطاطیف خالیدونیون
دواء الشیعة بلغت مصر اسم سلیمانی است
دواء النمر بیخ نردک است
دوارس اسم فارسی دریا است
دواله اسم فارسی کشنده است
دوم اشامل درخت مقل و بلوط ستدیر است
دوبار وج کاکنج است
دوده اسم هندی لبن است
دود الجراد بنات وردان است
دود الصباغین دود قرمز است
دود اسم فارسی دخان است
دوروجولی دلیوس است
دوشاب اسم فارسی بخنج است وگویند اسم فارسی دبس است
دوشاب خرمائی دبس است
دوشان اسم ترکی ارنبا است
دوشان تودری بزرکی خفشارا نامند
دورس شوکران است
دوقص مار الحدید است
دوغ اسم فارسی مخیض است
دوقو بری ودوقو تغریا دوابا اغریا است
دوقس لعبل است
دوقسطاماس مشکطرامشیع است
دوقرقرایا بیونانی خشخاش است
دوکی اسم ترکی ارز است
دولی اسم ترکی جلید است
دوک دالعصفر است
تحالبعیر از دال لغت هندی اسم گرد وخاک وغبار است
دوم بلغت مغربی خرما است
دوزمرد اسم هندی مرزنجوش است
دویره رخبه است
دویره نوعی از قوت است
دولی گیاهی است که سال برو گذشته باشد

فصل الدال مع الهاء

دهام رصاص اسود است
دهمتوره اسم هندی جوز ماثل است
دهانسا گویند اسم هندی شکاعی است
دهن البعلی روغن زنا نامند
دهن الاسمانجونی دهن ایرسا است
دهن الغور روغن درخت البطم است ودر کتاب مذکور شده
دهن البطم روغن درخت البطم است
دهن الاترج روغن ترنج است
دهن الحجر لفط است
دهن حبة البطم روغن حبة الخضرا است
دهن الحلی ودهن سمسم است
دهن الخلوف روغن زعفران است
دهن الزفت روغن زفت مذکور
دهن السوسن الاسمانجونی دهن ایرسا است
دهن الصوانی روغن سفید رس است که مشهور بروغن کمان است
دهن علی اونالی است
دهن المبارک ودهن المنتفل روغن اجر است
دهمست اسم فارسی غار است
دهه اسم شمیم است

فصل الدال مع الیاء

دیاکلشاه الفنداآ ... شیه
دیاسقولیطوس جوارش کمونی است
دیاقوذا اسم یونانی شربت خشخاش است
دیامرون اسم یونانی شربت توت است
دینار اسم سریانی کشوث است

دنبار دیه اسم فارسی قسمی از خرای بری است
دوتو اسپست خندقوقای بری ست
دلیو انجیر تین بری است
دلیفرو جالس الفیر جبیر است
دیک اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد
دلیم حاحم ست
دلیو سیر طیوس ست
دلیو بافو سطیس اسم یونانی اصل اللوف ست
دیک الکرم بوبو ست
دلیو چه اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمه

فصل الذال مع الالف

ذاقعی اسم یونانی غار ست
ذاتا سکنبا اسم رومی اجاص ست

فصل الذال مع الراء المهمله

ذروه مکه خندروس است
ذرق بضم اول و فتح ثانی خندقوقای بستانی است
بفتح اول و تسکین ثانی سرگین طیور ست
ذرق سون عنب الثعلب مجنن ست
ذرق الطیر خرقطان است
ذرموج به تشدید را و اد حل ذراریح ست
ذرباس ثافسیا است
ذرلیس طیهوج ست

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عرسداب است
و هر چه که به الرائحه باشد بدستور ذفرا نامند
ذقل فطراسالیون ست
ذکر بجزم ثانی ارا و نه طوبیل ست

فصل الذال مع النون

ذنب الجردون ذنب الحروف ست
ذنب الفار لسان الحمل است
از جهت مشابهت خوشه دحم ان بدنباله موش
ذنب الفرس بلغت شام ذنب الحمل ست
ذنب اللبوه ذنب الاسد است

فصل الذال مع الواو

ذوالف درجات مریافلن است
ذوثلثه حبات زعرور است
ذوثلثه ورقات شال خندقوقا
و گیاه خصیه الثعلب و قنطقند و ظرنقلین ست
ذوثلثه شوکات سکاعی است
ذوثلثه الوان و ذو ثلثه اوراق ظرنقلین ست
ذوخمسه اصلاع لسان الحمل است
ذوخمسه اوراق و ذوخمسه خمساه و ذوخمسه جنجه و ذوخمسه قسام همه اسم بنطافلون ست
ذوماته شوکه و ذوماته راس قرصعنه ست

باب الراء المهمله

فصل الراء مع الالف

راقاموبونانی ریباس ملوکیست
راتیانج و راتینج راتیانج است
راتج کیرا اسم هندی اذان الحمار ست
راتج گیری اسم هندی عصی الراعی است
راتج سعن اسم هندی پرسیاوشان ست
راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از منحلصه ست
راتج اسم خمر ست
راحله الاسد نوعی از ملیقیا است
رازیانج رومی و شامی انیسون است
رازیانج ورق سوخته رازیانج است
راسو اسم فارسی ابن عرس است
راس الشیخ بلغت اندلس اقتوان ست
راطیبی بیونانی اسم مجبوع عالکها ست
راعی نوعی از سمک است
راقونه لویدنه ست
رافه حلیت ست
راکهه اسم هندی رناد است
رانج جوز هندی ست که نارجیل باشد
رالی اسم هندی قنقهر است
راقسوبفرنگی درخت عوسج ست
رایم بفرنگی شیلم ست
رایون بیونانی اسم ریوند است

فصل الراء مع الباء الموحده

رب عبارت از آب میوه‌ها و نباتاتست که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز در تحت آن مذکور شد
رب العنب میفختج ست و در دیلم و دشتاق سوق را ابنه
رب الحصرم و صمغ نکشام است
ربرق عنب الثعلب ست
ربل نوع جبلی اسنینن است
و گویند نوع از ربیجا سفاو قیصوم ست و دو درهم آن جهت رفع زهر سموم مجرب دانسته‌اند
ربیان اربیان ست
ربیس تبلیق ست

فصل الراء مع التاء المثناه الفوقانیه

رتقه اسم تنبلی بندق هندی است

که بهندی ریشه نامند
زنک شکلز شیع ست
زترت اسم خاز یر کبار ست

فصل الراء مع الجیم

رجل الزرزور و رجل الطیر
و رجل العقاب و رجل العقعق
گیاه اطریلال ست و بلغت
هندی کاکچنکلی نیسی نامند
و گویند رجل الغراب غیر اطریلال
ست و بزبان فرنگی آنرا
کرنولیس نامند
رجل الارنب لاعون ست
رجل الدجاج اقحوان ست
رجل الجراد زرب ست
رجل الراعی حرنبق سیاه ست
رجل الزاغ رجل الغراب ست
رجل الفروج و رجل العلوس
قاقلی ست
رجله بقلة الحمقاست
رجیع فضله حیوانات ست

فصل الراء مع الحاء المهمله

رحیق اسم خمر ست

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخ اسم فارسی خشو ست
رخام حجر الرخام ست
رخام الطین طین قیمولیا ست
رخبینه رانیانج ست

فصل الراء مع الشین المعجمه

رشا دحرف لبنانی ست
رشته عطالیف اسم اطریه است
رشینه رانیانج ست

فصل الراء مع العین المهمله

رعی الزراز یرقوة الصبغ است
رعاویلیه اسم سریانی رعی الایل ست

فصل الراء مع الغین المعجمه

رغت حنطیا نا ست
رغوة کف الیات ست که برد
حرکت بر سر آید و بچه از جا بدا
تیز تر و حرکت مانند صابون
وشکل باشد
رغوة الحجامین رغوة الحجر اسفنج ست
رغوة القمر حجر القمر ست
رغوة الملح زبد الاسیوس ست
رغیدا راقوت
رغاس لفرنگی فلجل اسهلد

فصل الراء مع القاف

رق سلحفات بحری ست
رقعا اسم عربی ثمان صغیر ست
و گویند سرخس ست
رقع فارسی خرخان ست
رقافس لغت بربری ست
و گویند حبت افزید ست
و بعضی اسم حشیشة الثعلب گفته اند
رقیب الشمس شاهسرلوها ست
نوعی از نوع ارشاد ل ست

فصل الراء مع الکاف

رکت چندن اسم هندی
صندل احمر ست
رکبه صدف ابو بصیر ست
رکف بخور مریم ست

فصل الراء مع المیم

رمان الانهار نوع کبیر
هوفار یقون ست
رمان البر شامل درخت
فلفل خیار ست
رمان السعال خشخاش سفید ست
رمان بعش الخطاطیف گیاه خانستر
آشیانه خطاف ست
در خطاف دکر یافت
رمث بکسر شجری است شبیه
بعصا

فصل الراء مع النون

رند لعربی اس بری است
و بلغت شام غار و گویند
صندل ست
رنف اسم عود بهرامج ست
رنگ کله اسم فارسی مغیلا
ست

فصل الراء مع الواو

رواث یونانی خشخاش سیاه
ست
رواس اسم نبطی قرة العین ست
روباه اسم فارسی ثعلب است
روبار وس اسم یونانی آزاد
درخت ست
روبیه اسم هندی نقره است
روبیه اسم هندی نقره
مسکوک ست
روبیه بلغت بربری
قوة الصبغ ست
رونی اسم هندی اجز است
روث سرگین حیوانات ست
روح و ورد حا بلغت اسکندرانی
زیبق است
رود یونانی ورد ست
رودامالی یونانی شربت
ورد ست که با عسل ساخته
باشند
رودیون اسم سریانی
دفلی ست
روده اسم فارسی معا است
روزی اسم سریانی ارز است
روسی او طایونانی سماق را
نامند
روناس اسم فارسی فوه الصبغ
است
روشنک اسم فارسی شاه بلوط
است
روغنیا نا یونانی بمعنی کحلی
و بسریانی اسم قرشیث است
روفیون نوعی از عنب الثعلب
ست
روعیس اسم هندی اذخر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب است

٦٧٦

رومی اسم فارسی طالیون است
رومی اسم ترکی قطن است
رومی لوتیا اشبه است و مشهور
برنج لوتیا است چه آن لوتیا نے
عنبر مصنوع و معدنی است
بخلاف سایر اقسام
رزین اسم یونانی توهاء الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است
و دهن را نیز نامند
روغن بادام کوهی زیت
البرجان است
روغن درخت ارزن زیت
السودان است
روغن زفت قساولان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس
زیت الانفاق است
روغن شیره و شیر بخت روغن
کنجد و دهن الحل یعنی دهن سمسم است
فصل الراء مع الهاء
رهج و رهشفار و رهج الفار شک
است
رهبیر ادویست هندی مسهل

وجهت تحلیل ریاح و مراض
کبد و طحال و استسقا مفید است
ربیقان زعفران است
فصل الراء مع الیاء
المثناة التحتانیة
ریباج اسم فارسی ریباس است
ریتاج ریسلغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال اسلیخه است
ریحان الحمال و ریحان داود
اذان الفار است
ریحان سفر صیمران و نوعی
از شاسفرم است
ریحان الشیطان ناتج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک شاسفرم است
و از مطلق ریحان مراد آن است
ریحان الغنج بلغت مصر
ترنجان است
ریحان یمانی قطف است
ریحان نوعی از حمرا است

رتیم اسم هندی ابریشم
است
رتشوالا اسم فارسی
سنبل جبلی است
ریما اسم کرگدن است
ریم اسم نیا اسم فارسی
خبث الحدید است
ریوند زاوند است

باب الزاء المعجمة

فصل الزاء مع الالف

زاج سوز زاج مطبوخ است و
گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی
شبیمانی است
زاج الحامد از جنس زاج احضر
است که در ظاهر معدن
آن بهم میرسد
زاج الحجر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل
به سبز است
زاج لاری و کرمانی از جنس
زاج قبرسی است

زاج مطبوخ از جنس زاج احمر
است که مخلوط بخاک از زاوزاج
حل نمایند و صاف کرده
بجوشانند تا منجمد گردد و
مهره نرد بریده استعمال
نمایند
زاج اسم فارسی انبرباریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
و بترکی قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زالغه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زاران مردان نیست و گویند
مرو است

فصل الزاء مع الباء

الموحدة

زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل
است
زبد البحیره ادرقنون است
زبد الطری اسفنج است

زنا العصب رطوبتی است که
در بیخ نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القواریر مسحوق بنا است
زبد الملح زهره اسیوس است
زرشک طبیخ زرقی است
زجبول تخم کشوث است

فصل الزاء مع الجیم

والدال المهملتین

زحتم الملک شاذوران است
زحل بلغت بربر بان رمانا
اسود است
زداوش بلغت سگان نام
است
زدوار جدوار است

فصل الزاء مع الراء المهملة

زر اسم فارسی ذهب است
زرنگ و زردک تناوبدال
آب عصفر است
زرجون اسم حمر است
زرد آلو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است

زرده بحم مرغ اسم فارسی محلل البیض ست
زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر ست
زرقوری نبات اطریلال است
زرقون اسم مغربی اسرنج است
زرنج ابیض شک است
زرنیلج رنباس است
زر الورد زیره میان ورد احمر ست
زر بیرا لقلیه سنا مکه ست

فصل الزا مع العین المعجمة

زغابه حراطین ست
زعن اسم فارسی غداف است
زغیر مرو ست و بفارسی تخم کتان را نامند و گویند سیمی از قنفهن ست

فصل الزا مع الفا

زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحری ست و اطلاق آن مرا دو دیگر زفت بحری ست و گویند

اسم قیقهر ست

فصل الزا مع القاف واللام والمیم مطلقا

زقاطر اسم بربری حب الزلم ست
زلالیف الملوک نوعی از برون ست که حی العالم باشد که بفارسی زلف عروسان گویند
زلفیح اسم عربی بهش ست
زلو اسم فارسی علق ست
زمات الراعی آذان الغزال ست
زموم از نامهای زمین ست

فصل الزا مع النون

زن دو سر ست
زنبق صفر یاسمین زرد ست
زنبور عسل نحل ست
زنبوع اسم عربی اشنوب است
زنجار الحدید زعفران الحدید ست
زنجار بحری و دو زنجار دو دو از اقسام زنجار مصنوع ست

زنجبیل بلادی و زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی سیستر غار ست
زنجیره بلغت اصفهانی صبر را نامند
زنجرف زنجفر ست
زنجر و انزروت ست
زنجبیلیه بلغت مصر سیکنذریه قنابل الرسان را نامند
زند بلغت شام غار را نامند
زنطاج قسمی از حلزون بری ست که در اشجار ولقول بیننا شد ولقدر باقلا است و غیر آن حیزی ست که در دیلم شد که کاجول نامند و و حلزون مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار ست

فصل الزا مع الواو

زوفرا قسمی از خزامی بری است
زولنگ بلغت مازندرانی قسمی اخیر قرصعنه ست

زو بلغت جرجان قوشا

فصل الزا مع الها

زهر بلغت بربر سم را نامند و لغربی شکوفه را
زهره بفتح زا قرنفل شامی و در مغرب فرنفلیه بفارسی مراره حیوان و لغربی بر بر غوه اطلاق نمایند و وج زنبر میگویند بضم را اصطلاح اکسیریان نحاس ست
زهر اسعوس اسیوس ست
زهر زمین بلغت جرجان از اد درخت ست
زهرة الحجر جوز جندم ست و گویند خراز الصخر ست
زهم اسم زباد ست و گویند که زباد اسم جانور و زهم اسم عطر آن ست

فصل الزا مع الیا المثناة التحتانیة

زیت الاصحار و زیت فلسطینی و زیت رکابی هر سه اسم زیت انفاق ست

زیت رکابی طرالیث ست
زیت الجبل بلغت نواح مصر اسم نفط ست
زیت المشمش روغن تخم مشمش است و بلغت صنعیة مصر روغن اقسیقطس ست
زیت الهرجان زیت السودان ست
زیتون الارض مازریون سیاه ست
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود ست
زیتون جبلی و زیتون الحبشی و زیتون کلبیه زیتون بری است
زیتون الما بر زیتونی ست که نزدیک آبها رو بیده و حجم اغصان آن صغیرتر از سایر زیتونها ست و بعضی گویند زیتونی است که در آب نمک پرورده شده باشد
زیتونیه بلغت مصر ایجار الوطا ست و گویند ورد قیفنو است
زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت پسنجد

زبی تمر است
زبیر حصرم است
زبیره اسم فارسی کمون است
زبیره بری اسم فارسی افیثمون و کردیا زبیر نامند
زیره سبز زیره فارسی است که کمون نبطی نامند
زیره صحرائی اسم فارسی کمون بری است
زین کتان است
زنیا نانخواه است

باب السین المهملة

فصل السین مع الالف

سابیرج معرب از سابیرک فارسی است که بیرون ... نامند
ساناحورا اسم سریانی باداورد است
ساجی اسم هندی قلی است
سار اسم فارسی ازرزور است
ساروا اسم یونانی حنا است و بهندی سار را گویند
سارقون اسم یونانی اسریج
ساس اسم فارسی قنابس است
ساسارکشت بزر البحره است
ساسم آبنوس است و گویند نانخواه را نامند
ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس است
ساطریه و ساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس نوعی ناحد را نامند و بمعنی مخلص الارواح است
ساغین و ساغافیون اسم سکبینج است
سافروس اسم یونانی فیروزج است
ساق الحمار بلغت مصر رعی الحمام است و انطاکی نازیضر گفته
ساکلس افریون اسم یونانی سکبینج است
سالیطس اسم یونانی حجر القمر
سالیون اسم یونانی کرفس است
سالقه و ساق اسود بسباسه را ...

فصل السین مع الباء الموحدة

سباری اسم هندی نوفل است
سبزنجم اسم فارسی بسفایج است
سبزقبا بلغت اصفهان اسم سنقراق است
سبع اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع
سبع الارض سیاه دشان
سبع الشعر افتیمون است
سبستان ازاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است

فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیة

ستاوه اسم هندی قاقلی است
ستاورا اسم هندی ...
ستو اسم هندی سویق است
ستبر فارسی ... نامند
ستوا بهندی اسم ... کدیی ریشه بارتنگ را گویند
سجاروس ...

فصل السین مع الجیم

سجوس رومی ... یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است

فصل السین مع الحاء المهملة

سحاب بلغت ... زبیب است
سحاب الحجر اسفنج است
سحوریون اسل است

فصل السین مع الخاء المعجمة

سخاله النخله از فلزات ... جد الکتد و نیز اجزای صغار که در جمیع ... فلزات جدا گردد نامند
سخاوس اسم سریانی ...
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی ... است
سخیس یونانی ... است

فصل السین مع الدال المهملة

سداب ... اسم سریانی ...
سداوس ... است
سدی ... است

فصل السین مع الراء المهملة

سراج القطرب حباحب است
سراج الظلام کرم شب تاب است
سراج القطرب نباتی است که ... بشب در شب میدرخشد و گویند بیروج الصنم است و گویند اسم مشترک است مانند سراج القطرب
سراد خلال است
سرامون اسم یونانی ...
سرادیل الطوال ...
سرانون اسم یونانی ...
سرو سوخته اسم آس است
سرمون اسم یونانی سیاه دشان است
سرجه اسم ترکی عصفور است
سرحان ذیب است
سرخان ... اسم یونانی
سرطح ... است
سرخ ... اسم ... است
سرد ... است

سردولا اسم اندلسی خوزرومی است
سرسار اثلق است
سرسون اسم هندی خردل ابیض است
سرطواط فالونج است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم شیرست است
سرکه هندی اسم کانجی است
سرگین اسم فارسی زبل است
سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیک است
سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است
سرگی اسم هندی بیخ نیلوفر است
سرگین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است
سرماشق اسم ترکی عشقه است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی اسم فشاغ است
سرمق سرمق فارسی است که قطف باشد
سرو جبلی عرعر است

سرکس یونانی سند بابست
سرکش اسم فارسی اشترکش است
سرکشیم ماهی اسم فارسی غری السمک است
سرشیم پوست حیوانات غری الجلود است

فصل السین مع الزاء المعجمة و السین المهملة

سزنا اسم عنبة الحنطه است نزد اهل البغداد
سسالیوس سیسالیوس یونانی است
سسی و سسا بهندی اسم ارز است

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاح اسم جنس گیاهی است که بر روی زمین پهن شود
سطراک زرنباد است
سطحیلون اسم یونانی انجبار است
سطقلین اسم سریانی جزر است
سطوکا بلغت سریانی منیه سابلیه است
سطیعون اسم یونانی زرنباد است
سطیوس اسم یونانی حلبا است

فصل السین مع العین المهملة و المعجمة

سعالی و سعالة فنجر لون است و حشیشة السعال را نیز گویند
سغبین سکبینج است
سغتل عود بلسان است
سغنوسر خس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی اسفیداج است و خزف را نیز نامند
سفرجل هندی گویند اسم کشمش است که سنبل باشد
سفری ام جام بهل است
سفسامن یونانی خنا است
سفش الکرم عسالیج الکرم است
سفلنون یونانی اسقولوقندریون است
سفند اسم فارسی حل است و اسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی شاهترج است
سفیداب اسم فارسی اسفیداج است
سفیداب برودی اسم فارسی اسفیداج رصاصی است
سفید سفند اسم فارسی حرمل ابیض است
سفیدخار اسم فارسی عجمی سیج است
سفیدروی بهندی کانسی است و آنرا از چهار جز مس و یکجز قلعی مرتب سازند
سفید مرزباصفها سفید سبلیه نامند و اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است که بهندی چولائی نامند
سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است

فصل السین مع القاف

سقر و سقر الصیاد نیز آمده اسم عربی دو شاخ است
اطبا الصیاد را اسم باشد مبلاد سک و ترکی تکبیر یعنی اسم لقر است
سقراطیون یونانی قنبیل است
سقراغانیون دلیوس است
سقرحین اسم ترکی زرزور است
سقرقویر دوقی اسم ترکی ماهی زهرج است
سقرنوس اسم یونانی عاقرقرحا است
سقر اسم ترکی علک البطم است
سقردیون سقولوقندریون است
سقولیجان اسم ترکی شهران است
سقولوس اسم یونانی حرشف است
سقونیا اسم یونانی صابون است
سقنقبس سقنقور است
سقبر علام اسم سریانی کشنیج است

فصل السین مع الکاف

سنگ آبی اسم فارسی خضاعه است
سکال امین الدوله گوید نوعی از خیوش است
سک انگور اسم فارسی عنب الثعلب است
سکبینج حجر طاغنطوس است
سگ دیوانه اسم فارسی کلب کلب است
سکور اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلافیوس نوشادر است
سلتقی یونانی اسم نبات وردان است
سلق الماحاصن نائی است
سلسان الجبل صریمة الجدی است

۶۸۴

سلیم تبق است
سلمه قرظ است
سلیخه الشواء نوعی از سلیخه است
سلیط زیت است گویند عکبر است
سلیقون بیونانی اسم زنج است
سلیمون قره العین است
سلوک اسم ترکی علق است
سلو معرب از سلوس یونانی است
وآن جری است
سلهار من اسم هندی سعیه ملد است

فصل السین مع المیم

سم اسم نوعی از سعد ربی مر است
والضم اسم فارسی خلف است
والعربی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سمار وغ نوعی از فطر است
سماریلی اسم یونانی ماهی است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار دفلی است
سم السمک ماهی زهره است
سم الفار شک است
سمر درخت مغیلان است
سمکة لوایش سمکة الزلة سمکة صیدا

سمک الیهودی سنج الحجر است
سمسم بری جلاهنک است
سمسق بالضم اول مرزنجوش است
وبالفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی انجدان است
سمن اسم فارسی شیر است
سمنار ربهین اسم هندی زبد البحر است
سمنه و سمنیون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی نیده است
سمور یون کرفس است
سموک اسم ترکی عظم است
سمینون بیونانی اسفیلج است
سمیقا اسم سریانی سندیان الطین است
سمیکلس نوعی از عنصر است که
سائیه آن قاتل است

فصل السین مع النون

سن بالفارسی عنقه است که نوعی
از کیاه باشد و بهندی اسم نباتی
که در جامی برگ آن را سپجو ند
و تیز برگ آن را اشتک میخوانند
جهت اکثر امراض نافع تنخیش و کرم
شکم و آن را سوکه می نامند و آن

پوست درخت آن بعید از
رسیدن السنا والبسته و غیره میسازند
و بخیاری موجیوا نامند و بهندی سنبل
است و بیونانی اسم مو است
سن الکلب سپستان است
سنا الفارسی بمعنی سواک
یعنی چوبکه از آن سواک
میسازند
سنا المکی سنا بلدی علاج گیان
است
سناخ دخان زاج است
که منعقد گردد بر چیزی
سنام الجمل کوهان شتر است
سناییز بلغت مصر آمله است
سناو بالفارسی بمعنی سخالة
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
و یا غیر اینها از هر فلز که باشد
سنب بالفارسی بمعنی حافر
است که سم نامند
سنبهالو بهندی بنجنکشت است
سنبالی گفته اند بلغت هندی
نام دوائیست که آن را هوند
نیز نامند

سنبر شونیز است
سنبل بهندی مطلق بیش را
نامند و بالفارسی و بهندی بیخ
پرسیاوشان نیز بلغة برشی
گل آسمانجونی خوشبو را گویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
القول الطاکی وآن مو است
سنبل قلطی سنبل رومی است
سنبل جبلی بالفارسی شیره والا
است گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل
الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی پرسیاوشان است
سنبل کهار بهندی اشنک است
که بسم الفار نیز نامند
سنبوت کرفس است
سنبوسق معرب سنبوسک
سنبوسه است آن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آن را
بهندی لوپری نامند

سنبهاری بالفارسی نوع جهره است
سنجار حسن النحار است و آن را
رجل الحمامه نامند
سنجد بالفارسی اسم غبیرا است
سنجد بوی گلی است که بوی آن
شبیه ببوی گل سنجد است
سنجد خراسانی غناب است
سنجد گرگی باصطلاح جامه اصفهان
ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجفر شنجرف است
سنجلاط فرنجمشک است
سنجلیوس مصطکی است بیونانی
سندانه بالعربی ماده خر را نامند
و بانان مشهور است
سندر بالفارسی سندروس است
سندره بالعربی شجر قنی است که
از چوب آن کمان میسازند
سندی نوعی از طیر است
سندیس بیونانی فنای البستانی
و بالطبیخ را نیز نامند
سندیس ارس بیونانی بیخ
فنای البستانی است

سندحشن بیونانی جوشیر است
سندریس بیونانی اسریخ است
سندوره بهندی اسریخ است
سندیوس اغریوس بیونانی
قثای بریست که قثاء الحمار باشد
سندرس بیونانی یا هردو لعد از
را ء مهمله بمعنی اسریخ است و
بقاف غلط ست
سندها و سند و من بهندی و ...
هرتسه بلغت هند اسم طلع طرزد است
سندلفارسی اسم قند تره البنات
سندها بهندی طباشیر است
سندان عود بهندی ست
سندهی نجیل است
سندی اسم هندی نخل بری
بی ثمرست که تیشه آنرا ضربت زده
و با آنکه طلع آنرا بریده طرفی
بجای آن شب نصف میمانند
که بعد و رنگ شبانه روز در آن
رطوبت جمع گردد لبن داشته
میباشد مانند شیر پر طعم و اگر
یک دو روز بماند و کف کند مسکر
میشود و از مطلق آن مراد تر رد

اهل هند آن رطوبت مجتمع
مسکرست
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط ست و بلغت
اهل مصر سلد انیون ست
سندیان الارض بلغت
سریانی قرنسیون است
سندبرلیس بیونانی حدید است
سنطیق آس بری ست
سنسنه بفارسی نتو سیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سنفرس بیونانی قثای بستانی
ست و بطبیخ زنبز نامند
سنقف بعربی دو سرست که
در صحرا بهم رسد و بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکاریست که ملوک بدان
شکار میمانید
سنقره کلاغ سبز ملاست
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق ست
سنگ اسم فارسی حجرست

و شیرازی بر دو بیونانی الطر
و بهندی پتهر نامند و بکاف
تازی بهندی اسم سنج است
و آن مهره ست که دقاقی
هند از آن دقاق مینمایند
و آلات پوشیدن دست
زنان هنود و باقی عربا از آن
میسازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است
سنگ احمر حجر احمرست و
اشنامیه یکی از آن اسم قاطع است
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ اشکن حجر القلت است
که بهندی کلتهی نامند آنرا
سنگ اشکن جهت آن نامند
که مفتت حصاة ست و نیز
اسم نوعی از ثمرست
سنگانه بفارسی نام مرغی
ست که بعربی صعوه نامند

سنگ آمی حجر البرام است
سنگ بسوک حجر الحطاطیف است
سنگ پوکان سنگ سعن
اسم قریه ست از قریهای
شیراز از اعمال فاروق که
معدن آن سنگ ست
و آن سنگی ست ملون بالوان
و شیشه گران از اسفید آن
شیشه مستعمل دارند و مغنیا
نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوه نامند
سنگ تشیم بفارسی حجر جدی است
سنگ تشیم اسم حجر لشب است
سنگ بصری بفارسی
توتیا انابیبی ست
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور حجر بلورست
سنگ بهندی بهره را نامند
که بعربی شنج نامند
سنگ گارد اسم فارسی
حجر المسن ست
سنگ گچ اسم فارسی

جلسیین ست
سنگل بلغت فرس نوداهی
رطب ست
سنگدان مرغ اسم فارسی
قانصه ست
سنگها بلغت هندی اسم
نوعی از تبیل است
سنیم لقبر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان و بلاد سند بهم رسد
و لذیذ میباشد
سنوت کمون ست
سنوس سندرطیس است
که آنرا نبات حدید نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است
سنیز شونیزست
سنین اجزای صغار است
که در وقت سودن سنگ بهم رسد

فصل السین مع الواو

سوبرکی آب را نامند
سوآد الاساکفه جبریست
مرکب از زاج و پوست انار
و سرکه و از جمله ادهان ست

سواد البطن بعربی کبد ست
سواد السند والهند کشت برست وگفته اند سواد الهند
نوعی از سلیخه ست که سلیخة
السوداء نامند واز ادویهٔ
تریاق فاروق ست
سواد الحجام ساو ادران است
سواد القضاة عفص ست
سوسیاب فرسیست که بفارسی دار بو و بعربی صرد نامند
گوشت آن مبهی و مشهی و قاطع است
سوسن همان ست
سو اسم ترکی لبن ست
سوادیه بعربی عصفور ست
و مار سیاه را نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب
منهاج گفته آن از حیوان جلّیست
مجلای توتیاست در اول
باید که در کوزه جدا داشت
آنرا البو تنند و سود و باسه
شسته و حبوب میانه خشک
نمایند عند الحاجت استعمال
نمایند و بعضی کشت برست

دانسته والله اعلم کثیر ست
برگشت دانسته و صاحب
منهاج گفته جز لیست شبیه
بشیشه سیاه که اهل هند
و سند از آن اسوره میسازند
سحیلی که کابچه باشد که از آن
جوزی میسازند و زنان
هند و سند در پنجه و دست
سیوشند دانه از احرف است
نوعی گیاهی الحبل میاورند
واز آن آوانی نیز میسازند
ولیکن ناصاف میباشد
سوسن بعربی اسم درختی است
که از آن زند یعنی بستگی
وغیره میسازند واحد جمیع آن
سو سنه آمده ست
سواسن معیانه ست که طرز نظر
باشد
سوام بفتح ابل راعی ست
و بضم نام طائری ست
سوید بفارسی نام مرغی
ست کوچک که بفارسی سبز و
دبرکی سفقو دودق زرد

نامند
سوینه بلغت مصر نبیذ است
که از گندم میسازند و اهل
مصر بسیار آنرا می آشامند
سوجر نیز اسم شجر صفصاف یا صفصاف
ست
سوح بفارسی اسم بصل است
سودرلیون یونانی اسم
نوعی از توتیاست
سودق صقر ست
سونیق و سوانیق اسم صقر
باشاهین ست
سور هندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغی است
کوچک خوش آواز و گفته اند
شارو شارک ست
سو دبار دنار مشک است
سوربون یونانی شیح ارمنی است
سورنجان بنجای محجبه یونانی
نام ذروریست نافع
جهت اورام حلق و وجع آن
و سورنجان بدوان برهمان
میان واد و تا نیز آمده مشتق

از سوسنجی که یونانی نام
ورم عضل و حلق حلق و بازمی
ست و در قرابادین ذکر رفت
سورج معرب شوره فارسی است
که بعربی البقر نامند و صاحب
تحفه بارد و دانسته
سورنان سولان ست
سورطیون و سورقلون
حنفیه انتخاب است
سور هملی هندی خنزیر بحری است
که ذفلین نامند
سوران بیخ بنجانی است
که شهور بحیه گویند است
سور و گفته اند که سیری است
منتر دیگر فیل الماء و بعضی
سوری گفته اند اسم نوعی از
زاج گفته اند زاج احمر است
و نیز بفارسی اسم نوعی از بحیاکی
سرخ رنگ و نیز نام سوسن
احمر ست
سورق صقر ست
سوزه قبای بری است
سوس اسم عنب و نیز اسم

کرمی است که در کتاب بسیجی
بهم میرسد
سوسپند بفارسی نام یونانی است
نوعی و سوح آن بسیار مستعمل
در خضابات و شیراز بی علف
شیردار و هندی دو دو نامند
سوسک بفارسی نیز معرب آن
و سوح و آن درخت شبیه
بیب آن که دیگر گویند
خنافسی است که در حمامات و
موضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسمار است که هندی گوه نامند
سوسن احمر دلوث ست
سوسن آزاد سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی بریاست و سوسن را
نیز نامند
سوسنبر سیسنبر ست
سوسه بفارسی اسم عصاره است
سوطالن سلق ست
سوطلیس نیز سلق ست
سوطیر ایونانی اسم مخلص اکبر
ست و در قرابادین ذکر یافت

سوعار بعربی اسم ماهی و یا ودی است
سوعان بترکی اسم بصل است
سوفته بفارسی سوس مسکون در صوف و پشمینه است که بخورد و فاسد سازد آنرا
سوقیطون جند بیدستر است یونانی صاحب اختیارات حنفیه الثعلب دانسته و بعضی سلیخه را نیز نامند
سوقال الوجر ایج گفته گل قشور غلیظی شبیه بقشور لسان العصافیر است و آن نافع است جهت اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سوقرطون و سقوقرطون اسم حی العالم است یونانی
سوقی بیونانی تین است
سوقیرس و سوقیرون بیونانی اسم خروع است
سولا مازریون است
سولع بعربی اسم صبر است
سوماقون و سوماجیون و سوماقیون اسفاناخ است

سوناما بسریانی نخاله نحاس است
سونا و سونه بهندی اسم ذهب است
سوناکهی و سون مکهی و سون ماکهی اسم هندی مرقشیشا است
سوناموی اسم هندی بالونه است
سونپ و سولف بهندی اسم رازیانج است
سونهته اسم هندی زنجبیل خشک است
سونچرلون اسم هندی نمک سیاه است
سونخش هندی بابری است
سوندهی بلغت هندی اسم اذخر است
سوکنش اسم فارسی براده آهن است
سویق اسم عربیست تلخان فارسی و بهندی ستوا نامند و آن اقسام است از آرد نخود و حنطه و سلت و شعیر و حمص و برنج و دخن و قمح و غیرها میسازند

فصل السین مع الهاء

سهاگه اسم هندی تنکار است
سهاله اسم فارسی نخاله است

سه برگه اسم فارسی حندقوقی است
سهرا اسم فارسی بقر است وگفته اند مخفف گاو ماده است
سهریز و شهریز بالشین معجمه نیز آمده اسم نوعی از تمر است
سهرن دارچینی است
سه سنبل اسم فارسی سیسنبر است
سه گل علیق است بفارسی
سه کوهک اسم فارسی خسک است
سهل اسم عربی غرا است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیلا اسم کلهٔ مصنوع است

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیة

سی اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی سنا است وگفته اند عصارهٔ آن است وگفته اند عصارهٔ نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است وگفته اند اسم بسر است و بعضی خلال گفته اند
سیاه اسم تمر است

سیاداوران ساداوران است وگفته اند عصارهٔ بیخی است که از بیخ درخت جوز حاصل گردد و سیاه رنگ است و چون خشک گردد جامد و منشعل گردد و نواب علوی خان قدس سره فرموده اند این دوا در شیراز از بلاد فارس بسیار است و از کوهستان نواح آن می آورند و از درخت بطم بعمل می آورند بزدن تیشه بر آن و سیاه رنگ مانند مداد می باشد و آنرا ریگ سله می نامند و صاحب اختیارات گفته چیزی سیاه رنگ است که در جوف درخت بطم بهم میرسد و آنرا آب بطم می نامند
سیار بفارسی کشکینه و بهندی ابسی روتی نامند و آن چیزیست معمول از آرد حبوب مانند آرد جو و دخن و باقلا و مثال اینها

سیاسر بفتح اول بفارسی اسم سار است
سیاع بعربی کتان است و یا نباتی دیگر شبیه بکتان و بکسر اول اسم کاه گل است
سیال بفتح اول بلغت عربی نباتی است سفید با خارهای طولانی که چون خارها از و جدا کنند از و لبنی بر آید و نیز ثمر طولانی را نامند و بعضی نیز حندقوقی را [illegible]
سیال بکسر اول بهندی اسم شغال که کلب بری باشد و یاسمین را نیز نامند
سیالخ اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است
سیان بفتح بفارسی عشقه است
سیاه بید بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاه دالان اسم فارسی ساداوران است
سیاه دارو بفارسی کرمة السوداء است

که بسریانی قاشر ستین است
ستیاه دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السوداست که شونیز د
سپهانی سیاه برنج
ستیاه گیش اسم فارسی سلیخه فراتن
است
سیب اسم فارسی تفاح است
ستیبا اسم تمر هندی است
ستبیوس و سیبوس بفتح اول
و سکون دوم سبوس است
که بزر قطونا باشد
ستیبا بکسر اول مویاست
ستیل لغت عربی اسم حنظل
هندی است و ان قسمی از لقاح هندی
است و گفته اند بر کوهی است که
تیس جبلی باشد و کلان تر از
آهو و خالهای سفید مدور دارد
و خوش منظر میباشد و شاخ
ندارد و جمع او سیاتل آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی
موزیست که زبیب باشد
و بکسر اول اسم هندی نوعی از
درخت زقوم است

سیجفه بکسر اسم فارسی
باشیه است که معرب آن
باشق است و گفته اند اسم
صعوه است
سیجقان اسم ترکی زرد فالست
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیخول بکسر اسم فارسی قنفذ
کبیر است
سیسامندا اسم سریانی
جبلاهنگ است
سیساسون یونانی اسم
سمسم است
سیسبی بلغت عربی بستان
سیکبر و سیسبک هم
بکسر اسم سوسی است که در جنوب
اسم نیز رسد و آنرا عجوز دو آنرا
قمل الطعام نیز نامند
سیسق سرمق است
سیسم ابن لکیه گفته دوائی
است شبیه بزنجبیل با تلخی
دانک حضی
سیسمان و بسبرم و سلیفیو اون

هیا اسم نام است
سیسبه وان و سیفسبر لوان
حرف المار است
سلیسو و سلیمه اسم هندی اسرب است
که رصاص اسود باشد
سلیسو اسم هندی درختی است
عظیم و چوب آن سیاه رنگ
اندک ابلق و جوهردار صلب
میباشد
سکبینو قنبیل است
سلیهاران خشبة الشونیز است
سلطبیتا اسم عربی و مرهفرا است
که بفارسی زنجبره و چهره و لیسک نیز
نامند
سیغرا اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیفروس اسم یونانی کندر است
سیغوس و سیفیوس نیز قثاء
البستانی است
سیفوس اغرلوس و سیفودلن
قثاء بری است که قثاء الحمار باشد
سیغنا اسم ماهی است و موی
دم اسب را نیز بعربی نامند
سیف الغراب دلبوث است

سیفافیطوس یونانی خیار است
سیفنس اتمارس یونانی قثاء
بستانی است
سیفنس اغریوس قثاء بری است
سیقوسوروں یونانی اسم
حمیر است
سیک بکسر اسم ترکی عقعق
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی
قلوسبیت و بعضی انیز گفته اند
اسم ماهی زهرج نیز
سیکک سیلابت اسم فارسی
سوس حبوبات که قمل الطعام نامند
سیکی اسم فارسی شیر اشلک است
سیلان بفتح غبار از غبار و حملینر
است و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی غبار است
سیلج گوینده اسم هندی اشنان است
سیقلی اسم یونانی نبات
مردان است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است

سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سیمشه و سیماده بکسر اسم فارسی
سیناده که معرب آن سنباذج است
سیماهنگ قثاء الحمار است که
بفارسی خیار زه نیز نامند
سیموس یونانی اسم الماس است
سیمعور حمیر است
سیملا یونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی ذراریح است
که جمع آن ذراریح است
سینار بفتح بلغت عربی نام
درختی است
سینب بکسر اسم هندی نوعی از
باقلاست که مشهور بسیم است
و نبات آن از قبیل نخم است
سیندر بکسر و ضم دال مهمله اسم
هندی اسرنج است
سیند و سیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیندبالون اسم هندی ملح
طبرزد است که ملح دراز نیز خوانند
سیندریرس یونانی حلدبا است

ستیوار الهند کشت برگشت است
ستیون قرة العین است
ستیوبی بکسر اسم هندی
اطریه شعریه است
ستیه سنبل سیسنبر است
ستید و سیدانه بکسر بعربی اسم
ذئب است جمع آن سیدان
و سیادا آمده
سید لوق صعتر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه تریاق روستائیان
و بهندی لهسن نامند
سیراب بکسر اسم فارسی
غذائی است از امعای حیوانات
نامند نیز و گوسپند با آب
سیر ترشیت دیبند
سیران گفته اند اسم شکل
مرقشیثا است
سیرجون بفتح جنبری است
مصنوع از رصاص محترق
قروح چشم و منبت لحم است
سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موبمه اسم ثوم بری است
که بیونانی سقوردلون
و بهندی جنگلی لهسن نامند
ستیرمان یاقوت احمر است
ستیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
ستیس گویند آبنوس هندی
است و نیز گویند بهندی
اسم کافور است
ستیا بیونانی اسم
سرطان بحری است و
اسرب را نیز نامند
ستیار بیونانی اسم
بخدان طیب است
ستیارون قلقا اسرائیل است
و گویند دوائی است مجهول
الماهیه
ستیامر بیونانی اسم سیسنبر است
باب الشین المعجمه
فصل الشین مع
الالف
شابانک شابانج است
وساقاج نیز نامند
شاه بابی اکبر نام درختی
است که حب آن شبیه
بشهدانه است
شاب خردل است
شاب رومی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابورکان
و شابورن همه اسم داروئی است
که جدا ذکر یابد
شابرج و شابرج نفاخ
و شاج حیوانی است شبیه
بسنور که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل و شاخرل بفارسی
اسم جنسی از حبوب باکوله است
که از آن نان سازند
شادنه فارسی یعنی احمر است
شادانج معرب شاه دانه
فارسی است که شاهدنج
نیز نامند
شادانه شاهدنج است
شاخ اسم ساریست گفته اند
اسم سقال است
شار با کبر با ابریشم است
شاربنک طیهوج است
شارکی اسم بخدان است
که بیخ حلتیت است
شارودصاروج است
شاسیرم سیر غم است
که شاسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول است که گمیز نیز نامند
شاه شارشقرا بعربی
شاشنگ و شاشنک طیهوج است
شاصلاصا صلیبی است
شاطریون بیونانی حضیض الفصیلیان
شافج بعربی شابانک است
که بر لوف باشد
شاغذ بلیون است
شالم بعربی سیسم است
شالی بفارسی نام برنج غیر
مقشر است که شلتوک نیز نامند
شال کره بلغت دیلمی شال
تشی بلغت مازندرانی لدن
است
شال خنی اسم مازندرانی سیسنبر
شالیطون بیونانی خطاف
شالخ اسم فارسی نوعی از
حبوب باکوله است که بسیار ریزه
و بهندی سانوا نامند
شافع بعربی نام تیس است
ضان را نیز نامند یا حیوانی
که شفع بچه آورد نه و تر
شامد اسم عقرب است
شامرادو نبت است که در گوره
و غیر آن مجتمع گردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شان عبارت از خانه زنبور
عسل است و بعضی عسل غیر
مصفی را نامند
شانک بفارسی اسم قطعه است
و حوصله را نیز نامند
شانه سر و شانه سرک
اسم فارسی هدهد است
شاورد اسم فارسی سوکه است
سفید شلبیج که بعربی
ثغام نامند
شاوطیر بیونانی ریحان سلیمانی است

٦٨٧

شاهاب آب مستخرج از
معصفر بالطریق خاص
شاه اسپرم شاه اسپرم
شاه اسفرم شاه اسفرغم
و شاهسپرم همه اسم شاه سفرم
شاه اسپرم و شاهسپرم و شاهسپرم
لغارسی اسم اکلیل الملک است
شاهباز اسم فارسی باز سفید
بزرگ است که بترکی طیغون نامند
شاهبرا اسم سریانی ابریسم است
شاهبانک برنوف است
شاهسوی لغارسی اسم عنبر است
شاهتره اسم فارسی شاهترج
است
شاهتوت شامی است
شاه صینی اسم تنتر و ختطای است
معرب آن شاه صینی است
شاهدارو اسم خمر عنبی است
شاهلنج معرب شاهدانه است
شاهدالق و شاهدانک نیز
نامند که بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است

شاه زیره زیره کرمانی است
که کمون نامند است
شاهسفرم ریحان و سطوخودوس است
شاه بلوط شاه بلوک و شاهبلوک
معرب شاه آلو است که کشتر است
آلوکوچه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی الطارخ است
فصل الشین مع الباء الموحدة
شب بضم و سکون بای موحده
اسم نوعی از عنکبوت سمی است
شب انگیز بفتح بنج است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان لغارسی اسم خفاش
است
شباط بعربی اسم نوعی سرک
است که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز و زاغ
شبانوی لغارسی گل شب بو
است که خزامی است
شبانور لغارسی اسم خفاش است
شباهنگ لغارسی مرغ سحر
خوان است

شب پره و شب پرکه و شب
پاره و شب بازه و شب پوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی چمگادر و چگود رنامند
شب الازرق لغارسی زاج
ترکف گران است
شب القلی تکلی مصا عدا است
شب تاب و شب چراغ اسم
فارسی حباحب است که بهندی
بهک جگنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیز اسم فارسی تیزک
است که بعربی رشاد نامند
شبدر لغارسی اسم
خند قوقی بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است
و عقرب را نیز نامند و گفته اند
عقرب اسم حقیقی لسان
مجازی است
شبرنگ گلی است سیاه
رنگ مائل بزردی و نیز سنگ
سیاهی نامند که آنرا شبه
گویند که چون بر آتش گذارند

البوزود وازان بو بی نفط آید
شبطباط بسریانی بمعنی عصی
الراعی است و بقطفقا طائر نامند
شبوقه نوع کبیر خان الاصم
است
شبب اسم هدهد است
شبینه اسم فارسی بنج است
و نیز خفاش را نامند
شبیش بباء فارسی اسم
قمل است بفتح قاف و سکون میم
شبیشه نیز بباء فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می یابد
شبیدان گفته اند نام انار
شیرین است
شبه اسم فارسی سنج است
فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیة
شتامه اسم سریانی اسد عابس
است که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شتربانی اسم قمح جمالی است
شتر بچه اسم فارسی حزو است

شتر خار اسم فارسی شوک است
شتر دندان اسم فارسی زاج
مصری است
شتر غاز شتر خار است
شترگاو پلنگ اسم حیوانی است
که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شتر مو اسم فارسی نمل کبار
زبیری و آن در صحراهای مغرب
و بلاد بخارا با بقدار زبری می شود
و کشنده و شتر سا و خزنده ان
شترنج لغارسی اسم اخباس
حیوانیست که در بیهم خاطر مود و تحیه
میخورند و آن طبیخ را شترنجی
نامند منسوب بان و نیز شطرنج
اسم فرنگی است که از ابریشم
ملون بالوان با ریسمان
رنگارنگ بافته شده
شتنه اسم فارسی عنب است
فصل الشین مع الجیم
شجاع اسم مار زرد سیاه
عظیم جثه است
شجاج بعربی حمار الوحش است

شجره شجر اسم عربی درخت است
که بهندی جهاڑ نامند واحد آن
شجره وجمع آن اشجار
شجره تجریک اسم ریاح است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر
هندی است که دیودار نامند
شجرة بارده لبلاب صغیر است
شجرة البرغیث طباق است
شجرة البق درداراست که بفارسی
درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابریست
شجرة التسبیح اندربان است
شجرة التنین لوف کبیر است
که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار وشجر الجبان
سیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الجالغه اسم ام غیلان است
شجرة الحار دازاد درخت است
شجرة الحیات سرو است
جهت آنکه ماوای حیات است

و فرفیون را نیز نامند
شجرة الحیه جنطیانا است
ولوف الکبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر است وماميران را نیز گویند
شجرة الدب عنبر درست
وعلیق الکلب وقسوس را نیز نامند
شجرة الدلق درخت سپستان را گویند
شجرة الدلب بعربی عنقیا
وبفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شخار است و شاه تره را نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه ذراریح ونابت البنان بسیار میباشند
شجرة ذی قرنین شجره سلیمانی
وشجرة المصنم برج السنم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة الزعرور بفارسی درخت کیل است
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صریمة الجدی است
ودفاشرستین را نیز نامند

شجرة الطلق مسمی بشجره مریم
وکف مریم است
شجرة طیبه نخل است
شجرة العجم مولو نذا است
که مردم اسنگ سفید کرده دراهند
شجرة العنب ثوارس است
شجرة الغار درخت است
شجرة الفرس ثوارس است
وگویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ
قنا ذ است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور قنحوان است
وریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف صابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجرة الکلب الوسن است
شجرة موسی علیق الکلب است
وعوسج را نیز نامند
شجرة النشام صامر یوما است
شجرة النور درخت کسان
العصافیر است که بفارسی
درخت اهرو نامند

شجرة الیهود قثای بری است
شجرة نوعی از زرانباج است
که آتش بجهند باشند

فصل الشین مع الحاء المهملة

شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحر ایسرباذج البحر است
وگفته اند لغت یونانی است
شحر اسما فازج احمر است
شحط بعربی ورق طیور است
شحم آتریج پوست بالنگ است که ابت نامند
شحم للارض قطن است
وخراطین را نیز گفته اند وبعضی
فطر ولسته وخراطین را
بهار الارض
شحم الحنظل مغز وتره بی
جوف حنظل است وبجنین شحم الرمان
شحم فاوندی خاوند است
شحم الکرخ حنظلی بری است
شحم النخلة جمار النخل است
شحر کشنج است

شحور نام طائر است که شجرو نیز
شحیمه لبلاب کبیر است

فصل الشین مع الخاء المعجمة

شخاب گلاب شحب شیر تازه
دوشیده است
شخر قلی است
شخار بعض اصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت بتای مثناة فوقانی
در آخر توبال الذهب است
شخنار اسم فارسی طایریست
مائی سبز رنگ وسط سر آن سفید
شخیره بفارسی نام قلی است
ولوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری است
کوچک وخوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدخ بزر الجبار است
شدار رحب القرظ است
شدان بعربی شکوفه نباتی است
شبیه بیاسمین
شدبات جمع شدنیه است

وان نام نوعی از شتر است که در موضعی از یمن بهم میرسد و یا منسوب بفحل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذاب بالفتح درختی مسواک است و بیخ او را نیز نامند و دیگر آنکه بمعنی تکلف است لعنی نمک سنگ از ناف و نیز قطعه کوچک از درخت چوب را نامند

شذا اسم ملح است

شذان بکسر اول و تشدید دوم العربی اسم درخت سدر است

شذر بالفتح العربی قطعه زر است که در معدن بر آورده شاه و لولو صغار را نیز نامند

شذبان العربی ذئب است

شذ و بعربی مشک است

شذاذ و فرصفه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب حبوشی شرابی است که در جزیره حبوش از بلاد مغرب از آب دریا و شراب سازند

وان جار و بعضی شراب اند

شراب آسکریت شرابی است که از بادام شیرین و شاه بران گلهای رشته

شراب ریحانی خمر ریحان خوشبوی معتدل القوام سرخ و یا زرد است

شراب دوشابی نبیذ الدبس است

شراب اسوسن می سوسن است

شراب عسلی نبیذ عسل است

شراب علیق شراب جار ساله است

شراب مروق شرابی است که خمیر کشک را در آن خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نموده باشند

شراب مویزی نبیذ زبیب است

شراب بفتح اول و کسر ثانی و ثای مثلثه بعربی اسم اشد است

شرار زرنیخ مصعد است

شراقی و شرامق سوسن ابیض است

شراس اشراس است

شرانق سلخ الحیه است

شرب بالفتح عنبری شرنم را نامند

شربه درختی نخلی است که در آب رونده باشد

شربت کبیر یا قیمی بست و نیمیون است که صوف الارض نامند و نیز حشیشه الکلب را گویند و بفارسی کندنای کوهی و نیز

شربت عبارت از آب میوه ها و یا دواها و گلهای خشک در آب خیسانیده جوشانیده با شکر و یا عسل بقوام آورده است و ایضا جلاب را نامند

شربث بثای مثلثه در آخر بلغت سریانی غرسیون است و اسد را نیز نامند

شربوج بالضم خفخلع است

شربین بالضم و باء فارسی قطران است

شرجیان العربی درختی است مانند بادنجان که جلوزا دو با غنت بدان میمانند

شران العربی دابه است مانند العوض که در شب ظاهر میشود

شرزرد کل نوعی زرد رنگ است

شرعوف خفخلع صغیر است

شرفا عنبری است

شراق و شرفوق شفراق است

شرنبث العربی اسم اسد است

شرنک بفارسی اسم مطلق سم است و نیز حنظل را نامند که عبارت از دفلی است که بفارسی خرزهره نامند

شرو بفتح و بکسر بعربی عسل است

شروین شربین است که نوعی سرو است که سرو سر نامند

شری علیقه است که قثاء الحمار است و گیاه حنظل را نیز نامند

شرق طائری است مابین حداة و صقر

شریان درختی است که از آن کمان می سازند

شرلیش اسرش است که بهندی غری الجلود را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

شش اسم فارسی ریه است

شش پستان بفارسی اسم کلب است و آنکه الکثیر ندید پستان آن شش است

شش بحیه بلغت بمانی است

ششکندان اسم فارسی شکری است

ششنیر فارسی است که فاششینان السوارست که فاششبان

ششنیر گفته اند و آنست و قوة الصباغین را نیز نامند که بفارسی روناس گویند

ششقاقل شقاقل است

ششمانه و ششمر سبل الهوا است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بالفتح بحیه نخلی است درخولان جدا کنند و غرس نمایند در موضعی دیگر فسیل نامند

شطیه صعتر بستانی طویل الورق است که کشبرازی مرزه دراز نامند

شطشاط بعربی اسم جانوری است

شطوط و شطوطی نامه و صحیحه النبات است

فصل الشین مع الظاء المعجمة

شظر بعربی زعفران است

شعر الفتح اول و الف ممدوده ذنابی ستاره رق با حمره که بر شتر و الاغ و سگ گشند بفارسی گلمگش سگ نامند و نیز نام درخت نخود ست و نیز نوعی از شفتالو را نامند

شعر الارض شعر الجبار شعر الجن و شعر الجبال شعر الحیات شعر الغول شعر الجنات و شعر الجنابه برسیاوشان ست

شعر شانزار جعده ست

شعر وره بعربی قثاء صغیر است و گفته اند قثای بری ست

شعور سقالبه زعفران ست

شعصور کعصفور جوز بری است

شغیر و شخنذر و سس سلباست

شغال شغیر بفارسی ابن آوی ست که کلب بری نامند

شغالی بالفتح نوعی از عنب است

شعو العربی اسم عقاب است

فصل الشین مع الفاء

شفادار و بفارسی اسم بادزهر ست

شفانه بفارسی اسم طایریست بزرگتر از صلاه سر آن ملون بچهار رنگ و بر جسد آن بالوان بسیار باشد

شفتالو بفارسی خوخ را نامند

شفترک اسم فارسی خبه است

شفترنگ بفارسی اسم سوه است که دو طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل بزردی باشد و آن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زردالو یعنی پیوندی است از آن بر دو شلیل نیز میباشد

شفقیل بفارسی حند قوقی بستانی است

شفر دانه حرمل است

شفشنه بکسر بفارسی اسم شمس طلا و لقره است که بعربی سبابک نامند

شفصلی صاصلی ست

شفعار الغز بربانی لسان الحمل ست

شفور رغن سفر جل است

شفور سر شغو و دلیس قشابی است

شفیر تمیز زنج ست

شفقیل شقاقل ست

فصل الشین مع القاف

شقادبر اثوم کرانی است

شقا شقاری شقر و شقیق بعربی شقایق النعمان است

شقده بعربی اسم گیاهی است کثیر الدبن و اللبن

شقر و شقران بالفتح بعربی بابونه

شقر بالضم و فتح بر دو اسم عرب لسبجه حرباست

شقر بعربی اسم دیک است

شقری بکسر تحم حبه است

شقره شنجرف است که زنجفر نیز نامند

شقر دانه حرمل ست

شقرین شقر دلیون است که ثوم بری باشد

شقردی فرادس شقردینا ثوم مطلق ست

شقاری شقیق شقایق النعمان

شقور دو سبرادیون ثوم الکراث

شقی رعلا اسقارنج ست

فصل الشین مع الکاف

شکاعه خاری است که بشکنند و بن شتر را دو بفارسی خار مغیلان نامند

شکانک قالفه طیور را نامند

شکر اسم فارسی سکر است

شکر بادام بفارسی لقل بادام را نامند و نیز زردآلوی خشک تخم آنرا بر آورده و بجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق مینمایند

شکر برگ اسم فارسی شکرباره است که حلوای خاص است

شکر پنیر اسم فارسی فانیذ سنجری و حجر لعاج را نیز نامند

شکر سنگ حجر اعرابی است

و فانیذ سنجری را نیز نامند

شکره اسم فارسی شوق کوه است

شکر یبنیج بفارسی حسک است

شکفه مخفف شکوفه است

شکل نباتی است که بفارسی حوزین نظر نامند و ریحان تاتاری را نیز و ترکی قلقه آن شجیح است

شکنبه اسم فارسی کرش است که بهندی اوجهری نامند

شکنج اسم زرست گفته اند زرسرخ را نامند

شکند بفارسی حرا طفین را نامند

شکنه بکسر قنفذ کبیر است که دلدل نامند

شکوانی و شکوفا کشوت است

شکوفه اسم فارسی بهر الاشجار است که نفاح نیز نامند

شکوفه ام غیلان برم است

شکوفه سوسنجان اصابع هرمس است

شکوفه سنگ زهره الحجر است

شکوفه مس زهره النحاس است و قلیمیای نحاسی نیز نامند

شکر تیبج حسک ست

شکبر شفترنگ است که بخبرانه الیسه شلیل نامند و آن پیوندی از زردالو و شفتالوست

شکال بالضم کاف تجمی اسم فارسی فخم است که بفارسی زغال انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شلاز ریج احمر است
شلافتن عبارت از مطبوخات و لفوعات است
شلتوک و شالی اسم فارسی ارز غیر مقشر است
شلاحم شب اندر است
شلخ تخم انجبار است
شلغقار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بکسر و بفتح بعربی اسم سمک صغیر است
شلقه بعربی بیضه ضب است چون جنید ارزد
شلک و شکار و شلوک بفتح علک است که بفارسی زلو نامند
شلم بفتح معرب شلجم است
شلم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلما بفارسی بمانیه است
شلمابه شلغم در آب جوشانیده است
شلمک سیلم است
شلمین بیونانی حلبه است
شلون اسم فارسی حیوان نیست

از جنس شغال است
شلیثا بیونانی اسم سعوطات و در قرابادین مذکور شد
شلیر میوه است شبیه بشفتالو و از جنس آن و بفارسی شفترنگ و شلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماج خبز الشعیر است
شمار بلغت مصر شام را گویند و گفته اند انیسون است
بهمان لغت بکسر چوب بسیار صلبی است که دسته تبر و شیشه و حکیش و غیرها ازان میسازند
شمار بسریانی سرو است
شمسلیله باصفهانی حلبه است
شمحاطر بلغت هندی است
شمدانه عناب است
شمر بفارسی سر شیر و بترکی قیماق و بهندی ملائی نامند و نیز اهل شام رازیانه تر را نامند و اهل مصر انیسون را
شمر بسریانی دخان است
شمرخ بعربی خوشه راز

انگور است
شمرادسطر کالبسریانی دخان سعیه سائله است
شمرادکیونا دخان کندر است
شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است
شمسیه دهن فحل است و سنبل الطیب را نیز نامند
شمشاد و شمشار بدالی مهمله و راء دهلتین اسم فارسی آبنوس است
شمشیر بلغت فرس زند و پازند توم است
شمشیر آدریوس است و بعضی ازان الفار دانسته
شمشک بلغت زند و پازند سیم است
شمشیر بضم اول قاقله صغیر است و آنرا شوشبر نیز نامند
شمشین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شمالج و شملع شلغم است
شملیت و شملیه و شملیز حلبه است
شمور بوزن تنور بعربی اسم

الماس است
شموس بعربی خمر است
شموله سمه بفارسی سرشیر و بترکی قیماق نامند
شمیز بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات حبلی است که بیونانی در نهیون نامند
شناری بعربی اسم سنونو است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی حلبه است که بیونانی فرلیقه نامند
شنجار الوخلا است
شنج جبل است شجر تک است
شنکین مرادازان عصاره درخت بلاس است که کات هندی و کهیر کته نامند و نیز معرب سنگ
شکاف بعجمی است که نوعی از خار است
شنبر شونیز است
شنجرف زنجفر است
شنند دخان ضرو است که بهندی است نامند
شنسار بلغت اصفهان الحیة التیس است

شنکرف اسم هندی شنجرف است
شنگرف را ولی اسم فارسی سرنج است که اسرنج و بهندی سندور نامند
شنگرن اسم فارسی شبین است که در اریج باشد
شنکل و شنکلک اسم فارسی کرسنه که بفارسی مشنک و بهندی مسر نامند
شنگار عنو لجام الذهب است
شنکالد بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنکو بزبان سجیه دار فلفله حار نیز برد و جبر اطلاق میناسبد گی بر شیرابی که از آب چکیده درخت نخل و نارجیل می آورند که بهندی سیندی و بعربی الطواق نامند
و دوم بربان پهلوی بر زنجبیل
شند بلغت منجی لوزی است
شنبلید سکوریه سوسنجان است
شنین بضم بفارسی شونیز را نامند

فصل الشین مع الواو

شوت اسم فارسی شبت است

شوات و شواد و شوار و شوالک و شوال بهمه بالضم و بالفتح نیز بفارسی اسم خبازی است و بقولی شیر خبازی را نامند و نیز بوقلمون را نامند که طائری سرخ رنگ است در ساعت برنگی میگردد و که آنرا ابو براقش و ابو البراق نیز گویند

شواذیق و شواذنیق از طیور صید صقر و یا شاهین را نامند

شواتا شونیز است

شوب و شوعسل را نامند و قاقله [illegible] را

شوب صینی معرب چوب چینی است

شوخ بفارسی اسم وسخ است

شوحط بجا معجمه اسم عنقود است مطلقا و عنقود درخت خصوصا نامند

شود اسم بفارسی شبت است

شوذانق صقر و یا شاهین است

شوری اسم نبات بحری است که اهل مغرب اسرار نامند

شوران بعربی عصفر را نامند

شوراج معرب شورباجی فارسی است و آن عبارت از مرقه اللحوم و یا حبوب نا کوفته است با آب و نمک

شورج معرب شوره فارسی است که بارود است

شوز موز بفارسی اسم موصینا است

شوذ بعربی اسم اسد است و نیز اسم درختی است که دراقا [?] حجر حجاز بهم میرسد شبیه به اسپلا در وصمغ آن نافع است جهت باد و از امرار است

شوزکز اثل است

شوسا السریانی اسم خشخاش است

شوشن دالا السریانی البقله یهودیه است

شوسینا السریانی سوسن است

شوسین سریانی است و گفته اند یونانی است نوعی از صنوبر است که قندرسی نامند

شوشا بیونانی شونیز است

شوشنک بفارسی اسم تهوج است

شوشمیر بفارسی اسم قاقله صغیر است و گفته اند یونانی است

شوشو بفارسی اسم جاجد [?] سولی است

شوسه اسم فارسی سبیکه طلا و نقره است

شوص عسل است

شوصلو اسم عربی آهو است که در وقت شاخ زدن رسیده باشد و یا آهو بچه که شاخهای آن برآمده و قوی شده باشد

شوع درخت بان است

شوغ و شنج [?] است

شوغار و شوغبار بیابر موحده زاج ابیض است

شوک اسم عربی خار است که بهندی کانته نامند

شونکا بلغت بنگالی بمعنی وحل است که از جنس ابل است از انواع البقر الوحش

شوکا ابیسم بلغت مغرب قرصعنه است

شوکه نیش عقرب را گویند

شوکه بصیه [?] بعربی باد آورد است و کسانیکه شکاعی گفته اند سهو است زیرا که شکاعی غیر باد آورد است چنانچه ذکر یافت

شوکه الجمال شتر خار است که بهندی دنت کتاره نامند که رعی الابل است

شوکه البحریه صنفی از باد آورد است که خارهای آن بلند و تیز مانند سوزن است

شوکه الداجین شط الراعی است که بیونانی دنبا قوس نامند

شوکه الدین الکوب است

شوکه السوداء و شوکه یهودیه نوعی از قرصعنه است

شوکه الزرقاء قرصعنه ازرق است

شوکه شائکه قرظ است و گیاه خرنوب را نیز نامند

شوکه شهاد درخت خرنوب نبطی است و قرظ را نیز نامند

شوکه مهیار بلوط است و خرنوب نبطی را نیز نامند

شوکه مغربیه شکاعی است

شوکه العلک الخفیف است و نارزبون را نیز گویند و بعضی گویند نوعی از نارزبون است

شوکه قبطیه و شوکه مصریه درخت قرظ است

شوکه ممنیه طباق است و حسا [?]

اختیارات ناافت گفته جهت آنکه طباق خار دار نیست

شوکم سیلم است

شومه نادر لون است

شونوز شونیز است که حبه السوداء باشد

شواله نام عقرب است و شقیقن بحری را نیز نامند

شوه سنگ سیاه خفیف است که شبه نامند

شوبب قنفذ است

شوی بالفتح بمعنی اغنام است که بفارسی گوسفندان نامند

شوی بکسر شبت است

شوی بالضم بمعنی شوربا است

شوبیصی نوعی از تمر است

شوبلار و شوبلی و شوبل بر بخاسف است که بیونانی ارطیقیسا نامند

شوی بالفتح بمعنی بریانی است

فصل الشین مع الهاء

شهبات و شهبانیه شیر ممزوج با آب است که دو ثلث آن آب باشد

و نیز شهاب آن سحر از صدف
سرخ را نامند
شهباز طایری است از طیور
صید بگیر از باز و از آن بزرگتر
شهباج شاه باج است و جسیم
اصفرم را نیز نامند
شهدانج تخم قنب
شهد عسل را نامند
شهدانج بری حب السمنه است
شهر نوعی از خرما
شهیاگوشت بسیار چربی را
نامند
شهماج شاه باج است
شهید بسیر است و باکاربه
شهیرن لسیرایی اطریه است
شهیر حبة السودا است که شونیز
فصل الشین مع الیا
شیاف از ادویه عین است
و احدان شافه و نیز دوا که بطریق
حمول بر دبر یا قبل بر دارند
شیاف خوزی او بش و رسند کا
شیاف مامیثا عصاره
مامیثا است

شاه اسوح است
شیبه بگفارسی نام انهی است
و بفتح بفارسی نام شنبه است
و نیز گفته اند شبر را نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیا الملحا لسبر یا عوسج است
شیوران ترکی نام مار است
شیا کلیا لسبر یا عوسج
کلب است
شیبه شنبه است
شیبه العجوز نیز شنبه است
شیب دیا البربانی شنبه است
و نیز ام عجلان نیز فنجکشت است
شیر و بفتح اسم فارسی شیرخ است
شقیقو اسم عربی شیر است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی درمنه کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الریح دوائی است که
یونانی ارتقاردن میم
شیح یهود شیح الجبل است
شید قان طایری است
از طیور صید گفته اند صقر است

با شش یعنی
شبیدمان ذنب است
شیر بعربی نام شجر است چو
آبنوس را نامند بفارسی
اسم لبن از حیوانات است
یا شجار و نیز بفارسی اسد را نامند
شیر باشیر برنج است
شیران ترکی اسم سوس است
شیر تحجیر گویند شیطرج هندی است
و گویند حرف است
شیطرج دهن نسیم است که
دهن الحل و بفارسی روغن
کنجاره شیره نامند
شیراز ریچار است
شیر اخشخاش است
شیرج التین آب انجیر را
در آب طبخ دهند تا مهرا کرده
پس صاف کرده بقوام آورند
شیرسا و بفارسی اسم حرمل است
شیر سی عقاب است
شیر کبخشک بفارسی نام طایر است
بزرگ از سایر طیور و خوراک آن
حبه است

سیره بفارسی نام نباتی است
نوعی است که در صحرا ات سعال
میشاید و بفارسی سوسنبر و بهاری
درو دهی نامند
شیر لعاب نام عسل است
شیر ماهی اسم نوعی از ماهی
لذیذ که بعربی لن و هندی
با کهه مچهلی نامند
شیر مرغ لبن الخفاش است که بترکی
شیر کس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب که از
نبید است که بفارسی لوزه ...
و بکار آید نیز گویند و نیز برنگ
مخلوط با شراب نامند و بفارسی
روغن کنجد را و یعنی آب انگور
نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و بادو شاب آن
شیرنذن بفارسی شبرم است
شیش و شیشار شیص و شیصا
خرمائی است که سنان آن
بسته نشده باشد و نیز شیص
اسم نوعی ماهی است

شیشا هندی از مص
است و انگبینه از ان
شیشاک و شیشنک بفارسی
گوسفند یکساله را نامند
شیشو و شیشون چشنگ ترکی
فارسی طیهوج است
شینیته اسم فارسی ریحان
شیطان بعربی حیدرا نامند
و نیز نوعی از زقوم را
باب الصاد المهملة
فصل الصاد مع الالف
صابون القاف صابون
الیتاب شجره ای الاک است
صابون رقی صابون عربی
است که در رقه برق از اعمال
شام سازند و آن مصنوع از
زیت و نیه است
صاتر و صاتری صعتر است
که بفارسی اوشن نامند
صاد بعربی نام صفر و نحاس
است یا نوعی از نحاس
صارا دا ... نام الناس
و یا بحری که در موضع ...

که بفارسی آنرا گر خاده نامند
مجتمع گردد
صادیح ودیک است جهت آنکه
در تلخی آخر شب بسیار فریاد میکند
صارم سیف است
صارمور لون دو ثلث در رقاست
صاروان لوف صغیر است
صاروج معرب از ساروج فارسی است جهت آنکه صاد و جیم در
کلمه عربی با هم یکجا جمع نمیگردد
و آن چیزیست مصنوع از خاک
و خاشاک و خاک ارزیز که درهم
با آب سرشته پخته یا آهک و آب
سرشته کوبیده است نحو ساص
و اکثر حوضها و حمامها از ان میسازند
صاره لوف صغیر است
صاعه حجر است
صاغاغا لو صباغا نحو لسان سکنجبین است
صافات الوبر الملح است که تبیره مینامند
و بفارسی حکاوک
صافات نام دیت فضه است
صامره بسیار تیز است

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبار ابر تمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبی صبیه صاره متناملی است
که از ان تمر صبار تازه نجهت
اوراق لعابیت نافع
صبار صبره بالضم حجاره سنگ سخت
غلیظ است
صبیح بکسر العربی ادام است که
بفارسی نان خورش نامند

فصل الصاد مع الحاء المهمله

صحار بالعربی القلیه است
صحراء بر وزن حمیرا صنفی از
کبن است
صحیره بالفتح اول و کسر ثانی شیر
تازه دو شیده است که جوش
دهیده بر غوغای ان بخته باشند

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره بالعربی نام سنگ صلب
بزرگ است جمع آن صخر و صخر است
و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهمله

صدا الحدید زنگار الحدید است
که بفارسی زنگار آهن نامند
صدانیوند باصطلاح عامه فارسی
عصی الراعی است
صدع بضم دغشی است بسیار
سرخ دراز عناب
صداد بالضم تشدید دال اول
بالعربی اسم حیه است و نام
ارقیش نیز نامند و نیز اسم
حیوانیست کوچک از جنس حرذون
صدع اسم عنس جبلی است که
بهرخته آن نا این بزرگی بگنجشکی
صدف اللؤلؤ بهندی سیپ نامند
صدف بالضم اول و فتح ثانی اسم
بعربی طاهری است
صدید بالعربی آب رقیق مخلوط
بخون است که از جراحت برآید
که بفارسی زرداب نامند چون
غلیظ گردد ریم گویند
صندید بالکسر یا اشد است
صدلیس اسرنج است

فصل الصاد مع الراء

صبر آبر بالعربی اسم حنظل است
که زرنگ و زرد شده باشد
صرابله بالکسر یا اسم شبث است
صرح بالضم اول اسم حمر خطان
است بالعربی
صرآم شیر است که بسیار غلیظ
شده باشد در پستان حیوان
صرد بالفتح و سکون و فتح را نیک
بالعربی اللبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام حبیح طلح است
صربوقا بالکسر یانی صعد فروا
صرخذیه شرابیست منسوب بصرخد
صرخدیه صبا قاموس گفته
منسوب بلام که نام بلدیست از بلاد
شام است
صرکیل اول التشدید یا اسم سریانی
طائریست مشبه بعجنجک
زرد رنگ که بفارسی زرد و ک نامند
صراخ بالفتح شبدر العربی
اسم طاوس است
صرخه لوف الحیه است
صرد مهود اشیاب است
صرآدو و صرادو اللیل گفته اند
حیوانیست شبیه بملخ گفته اند
نوعی از بنات و ذر ان اولی است
صرصران بالعربی نام ماهی
الملس است
صرفان بالعربی خرما سنگین
صلت است گوشت شیرین است
و در سواحل اشور اپیز نامند
صرف غلانا یا بالکسر یانی اسم قرفه
صرقوفا بالکسر یانی اسم صعد فرفرا است
صرفولا بالکسر یانی ازروت است
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد مدبوغ است
صرم الدیک نیز در اهل شام دیک بریا
نامند
صرما بالکسر یانی کاشم رومی است
که سیسالیوس نامند
صرو مشهور است و صرو
لفاد مسیحه را نیز نامند
صرواشوکرنشنا بالکسر یانی اقرفه
صرو افو رنا بالسریانی قرفه
الملو جبینی است
صرو شا بالکسر یانی نام ارمی است
صریر نبات و ردان است
بر با در وح نیز نامند بسبب
آنکه ورد را نیز و تاج حروس را
ایضا گویند

صریرطا اشراس است و لوبیای
از لوف را نامند
صریف شیر تازه دوشیده است
که گرم باشد و نیز نقره خالص را
نامند
صریفه شاخه درخت خرمای
خشک است
صریفیه نوعی از خمر است که
صریف که صریفی الصریف از
و نوعی سطر است سیاز تد
صریوقا یونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء المهمله

صطرق یونانی میعه است
صطفلین دیار البربانی شقاقل
است
صطوتیون شاباتک است

فصل الصاد مع العین المهمله

صعاری البربانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم [illegible]
حاشا است
صعتر الشامی و صعتر الفرس
فوتنج بری است
صعرور جعل است

صعف شیرابی است نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک است
صعقر تخم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی ترندک گویند
صعون النعامه نر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب تخم مورد است
صغان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغرات معرب جغرات است
که [illegible] باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بالضم مس زرد و معدنی
است که مس است نامند
صفر بالفتح اسم ذهب است
و بحکم معروف و زنبیر نامند و نیز
اسم ملح است و فنیک پاک
شود از تخم و نیز اسم سالک است
سهیلی رملی برگ آن شبیه به

کامبو و العباس گفته نباتی
است که در زمینهای رملی میروید
برگ آن باریک شبیه بماهی
کبوتر شاخهای آن باریک
و غیر عن گل آن زرد و نرم
و طعم آن باندک تلخی است
و جهت استسقا آب زرد را مفید است
و انتفاع می یابند
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفید بید نامند
صفصافه و صفصفه سکباج است
صفصف بالضم عصفور است
صفصل بکسر ساحلی است
صفن بتحریک جلد خصیه
انسان است
صفیرا بوزن حمیرا درختی است
که صباغان بچوب آن رنگ
کنند و اهل مصر آنرا عود القبیط
نامند برگ آن شبیه ببرگ
خرنوب شامی است و از آن
شیرین تر و بالقطلی [illegible]
و سیاه و شیخ ابن بیطار گفته
که همچنین [illegible]

صفیف گوشتی است که بسیخ
کشیده باشند و بر آتش گذا
شته باشند برای بریان کردن و نیز
گوشت مملح را نامند و نیز گوشت
بآفتاب خشک کرده را
صفیه درخت ابهل است که عرعر
باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر بمعنی [illegible] است
صقر بالفتح و سکون طائری است
که با آن صید کنند از قبیل براة
و شواهین و بفارسی چرغ نامند
جمع آن اصقر و صقور و صقوره
و صقاره آمده و نیز لبن حامض
و دبس رطب [illegible]
صقرات و صقرآط معرب از
جغرات است که ماست ترش باشد
صقعار عقابی است که سر آن
سفید باشد
صقعر بمعنی آب سرد و آب تلخ
غلیظ و آب بدبو است
صقعل تمر خشک است که در آتش
تازه و رسیده خشکانیده

انجوزنا و گفته اند بر خرما کرده در هم
خورده است
صقلین سبتاج است
صقیع بمعنی شبنم است که شب
از آسمان افتد و نیز نوعی از
زنبور است که بفارسی [illegible]

فصل الصاد مع اللام

صلار بمعنی شوری است که بر آتش
بریان نمایند
صلادم العربی اسد است
صلامندر اسولامندر است
که عظایه نامند
صلالق خرد قاق است
صلب بالضم اول و فتح دوم
نام طائر است
صلخدم ابل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلام و صلدم بکسر اول و سوم
اسد است
صلصال العربی طین حر مخلوط
با رمل است یا طینی که خزف
شده باشد یعنی سوخته پخته
شده و چون [illegible] باقی

باشند فخار نامند
صلصل بالعربی نام طائری
ست و گویند فاخته ست و نیز
بیونانی فربرا نامند و در طب
قدیم ست که طائریست معروف
و خاصیت آن آنست که چون
مفلوج با لفلفل بستاند بخورد
فلج او زائل گردد و در جبال
ست که طائریست که او را عکه
نامند و آن عقعق ست
صلصله بعربی حمامه ست
صلقام و صلقم اسد ست
و شتر فربه را نیز نامند
صل بکسر نام ماریست مطلقا
و با ماریست زرد رنگ را نامند
و نیز نام شجریست و نیز نام مار
است که صوت او مستدیر باشد
و گویند شنیدن آواز آن
کشنده ست
صلب بضم صاد و فتح لام مشدده
و با و صلبیه حجر المسن ست
صلنجه بضم اول و تشدید دوم
و جیم و با فلنجه تر ست که
بلفارسی پیله ابریشم نامند
و نیز سبیکه فضه خالص را نامند
که بفارسی شمش سیم گویند
صلور بوزن سنور ماهی ست
شبیه بمار که بفارسی مارماهی نامند
صلوالان خرنوب الخنزیر ست
که مصر حب الکلی و بیونانی اناغورس
نامند
صلو ماخروع ست
صلاون خرنوب نبطی ست
صلهام اسد ست
صلیقه خبز رقیق ست و نیز گوشت
بریان و پخته را نامند جمع آن
صلائق آمده

فصل الصاد مع المیم

صماصم و صمصم اسد ست
صمالم لبن غلیظ ست
صمالحی لبن بی طعم ست
صمره بعربی لبنی ست که حدت
نداشته باشد
صمعر بیار خبیث را نامند که
گزیده آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاص صمغ فارسی ست
صمغ الاقاقیا صمغ عربیست
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر ست
صمغ الانجدان حلتیت ست
که بفارسی انگژد و انگوزد
و بشیرازی انگشت گنده و بهندی
هینگ نامند صاحب ارشاد گفته
صمغ سنجدان او حلتیت منتن
صمغ البطم علک البطم ست که
بفارسی سقز نامند
صمغ الحجر کهربا ست
صمغ اللبان دهن اللبان ست
صمغ التنوب زفت الیقن ست
صمغ الحرشف و صمغ الکنگر ست
العلقی ست که بفارسی کنگرزد
و کنگری نامند
صمغ الجوز الرومی کهربا ست
صمغ اللاذنیا صمغ درختی ست
در بلاد فارس بهترین آن
صافی نائل السرخی با حدت
و حرافت قوی ست شبیه
بحلتیت در قوت مگر در
کراهیت رائحه
صمغ الزیتون عطرک ست آن
و بفارسی زو زیتون و بسریانی
قاموز و زنباد و بردو دیند مون
اغرلویس بیونانی او قیطادو
نامند و آن صمغی ست درنگ
شبیه بیاقوت سرخ مرکب از
قطرات صغار که زبان را بگزد
و آنچه شبیه بصمغ و عظیم القطرات
املس ست که زبان را بگزد و ردی
و غیر منتفع به ست در طب
صمغ السداب الجبلی نافسیا ست
صمغ سداب بری نافسیا ست
که مشون نامند
صمغ السرو در جمیع افعال مانند
راتینج ست
صمغ الصنوبر راتینج ست
صمغ الطرثوث و صمغ اشترغاز
اشق ست
صمغ عربی صمغ درخت قرظ ست
صمغ الفارسی شبیه بصمغ
اجاص ست ولیکن نزد اهل
شیراز صمغ بادام جری ست
که آنرا ازد بادام نامند
صمغ القتاد کثیرا ست
صمغ الکرفس الجبلی کماشیر ست
صمغ الکمثری بفارسی ازد امرود
نامند و بشیرازی ازد و امرود
بهترین آن مأخوذ از درخت
کمثری کهنه ست
صمغ کمکام صمغ البطم حصی
لبان ست
صمغ اللوز بفارسی زد بادام و بشیرازی
ازد بادام و بسریانی قاموز
و لوز در بری و دیند بون قلعه
و بیونانی دیند نیلوسی صاحب
تحفه نوشته زد گوله نامند
و بهترین آن سفید مأخوذ
از درخت [illegible] ست
صمغ المحروث حلتیت ست
صمعقه بعربی لبنی ست که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش ست
صملیحه بعربی سم طعام بی گوشت
ست که بفارسی کاجی نامند
صملوخا قتله النسر ست
صمیم بعربی مار تر ست

واسد برانش نامند وفقند بادی
ایضا
صمصیون وصیصون مرزنجوش
است
صمیا نباتی است شبیه بقرظ
فصل الصاد مع النون
صناجه فروبی گفته علت
حیوانی است بزرگتر از ان ببر و زرد
و برای خود خانه میسازد و لقد یک
یک فرسنح دیر حیوانی را که نظر ان
افتد در ساعت می میرد و چون
نظر ان بر خود ش می افتد نیز
می میرد و استخوان ان دراز
طولانی می ماند
صنار معرب چنار است که بعربی
دلب نامند
صناخر بره فربه است
صنادل حمار و بعیر ضخیم و ثعلب
عظیم الراس را نامند
صنخر خرما خشک است
صندل حکیم جعفر گوید است که
خما نان نامند
صندل المانند مسترپا صند دانجی آن
وبیونانی سولی بقیر از بی
برار سپید بعربی حرمل عربی
نامند و ان نوعی از سدا است
حسن ابن
صندل کاجول بلغت بنگاله
خف الغراب نامند و ان قسم
از حلزون بری است
صنغ عقیل اسبیخ است
صنغ قرطاست سبط و
نیز نامند
صنتی نوعی از عود است
دون تمار بی فوق قاقلی
ملثوب تصحیف بالفتح که اسم صنوبر
است که از انجا می آورند
صن بکسر صاد و تشدید نون
بول ابل است
صنوبر الارض کما فیطوس است
صنوبر هندی دیودار است
صن اسم نباتی است کوچک
برگ ان ریزه ساق ان
بقدر یک شبر و بالای ان
متشعب و گل ان زرد مائل
با اندک سرخی بعد ریختن
گل ان علاقهای بسیار
باریک طولانی بباریکی سوزنی
و بهیئت خار مغیلان بجای
هر گلی بسته صد میرود بد بیخ
ان باریک و طعم ان مائل
بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع
فصل الصاد مع الواو
صوآس صاحب تحفه گفته که
بیونانی صعتر است و لواب
عابرنجان قدس سره و نوشته اند
که سند ازاد و کتب متقدمین
نیافته ام
صوحر حردون است
صورا اسام ابرص است
و گفته اند نوعی از ورغ
کبیر الراس لح شبیه با آس
ام حبین عریض الجبهه است
و حردون را نیز نامند
صوصلا صاصلا است
صوطله اسم مغربی شونیز است
یا نوعی از ان و گفته اند نوعی
از سلق است و نیز گفته اند
سلق زرد رنگ مائل بسفیدی
است که دران سرخی نباشد
و نوعی از شلغم را نیز نامند
صوف الارض قراسیون است
صوف الجاملین اسفنج است
صولج بعربی فقند خالص را نامند
صونانی برنز بر میمور را نامند
صوبانیه گوسفند نر میمور را نامند
صوم زرق نعامه است و بلغت
اندلس اسم درختی که نیز خطرا است
صومرا بادرنجبویه است
صوان نوعی از سنگ صلب است
صویق سویق است
فصل الصاد مع الهاء
صهاره پیه گداخته است
و یا قطعه از پیه و بمعنی ترب
نیز آمده
صهبائی خمر است و ربیه مائل
بحمره را نیز نامند
صهبا خمر سرخ است و خمر مائل
بسرخی و نیز خمر معصور از
عنب سفید را نامند
صهر ریان است
صهواجوز مائل است
صهیر رومی شیبا لیوس است
فصل الصاد مع الیاء
المثناة التحتانیه
صیاصی البقر قرون یعنی شاخهای
گاو است و احد ان صیصیه است
صیاه قنا است
صیحان نوعی از خرما مدینه طیبه است
و گفته اند نوعی از تمر سیاه
رنگ است
صیدان ذهب فضه است
صیر صحناه است
صیقص کوست شحم حنظل است
که دران مغزی نباشد
صیقوا بیونانی اسفنج است
صیق عصفور است
صیهب بعربی حجر است حجر آن
صیابیب است
صیاد سید است
باب الضاد المعجمه
فصل الضاد مع الالف
ضائن خلاف ماعز است میش آن
ضان خلاف معز
ضئب از دواب البحر است

ضاحاک سنگ بسیار سفید است که از کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبابیم و ضبارک و ضبارم و ضبر و ضبثم و ضبطر و ضبور اسم اسد است

ضبله بار باریک را نامند

ضب النخل طلع است

ضبا درختی است شبیه بلوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البر است و آن جوزی کوچک است

ضبعان ضبع نر است و ضبع ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم و الحاء و الذال المعجمه

ضجاج بالفتح بالعربی عاج را نامند

ضحک بحاء مهمله بالعربی اسم شکوفه طلع است هنگام انشقاق و هم آن نیز ثلج و عسل را نامند

ضذج بذال المعجمه بر یوز است که نقاده بیابانیه باشد

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضراک بالضم بالعربی اسم اسد است

ضرامه بکسر بالعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بالفتح اول و تحریک و تسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضرادیم نوعی از قنفذ کبیر است

ضرجع اسم نمر است

ضره بالفتح اول و تشدید دوم و تکمه پستان را نامند و نیز بیخ ابهام

ضرد بالعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان سیاه است و این از اسنان انسان مذکر است و همچنین انیاب و جمع آن ضروس و اضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند و گویند حسک است

ضرضم بالعربی نام اسد است

ضرع سباع نر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه نیز اسم اسد است

ضرف بالعربی درخت انجیر را نامند

ضرم بالفتح بالعربی فرخ العقاب است

ضرم بالضم سلوخود وس است

ضرو بکسر اول سنگ کاری است و ماده آن را ضروه نامند و جمع ضیراو است

ضروع بالضم بالعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضرو ع بالکلیه درخت زقوم را نامند و بعضی گفته اند تمر است

ضری بالفتح اول و تسکین ثانی آب غوره رزد و یا سرخ که بر نبق بریزند و نبیذ سازند

ضریب بالفتح صقیع و ثلج و جلید را نامند

ضریب الشول شیری است که بدوشند بعضی را بر بعضی و آن دوشیده از چند شتر در یک ظرف را نامند

ضریک کرکس نر است

ضریم چنیع درختی است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است

ضفدع بالکسر بسیار شنا کننده

ضفقان ثمر سعدان است

ضفطار عنکبوت کرم است که لقاط اسم سوسمار بریز نامند

ضف بالضم و تشدید فاء دایه است کوچکی بالفارسی سرخک و شبکی و بهندی کهتمل نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بالعربی اسم ضمادیه است که بر جراحت بندند در اصطلاح اطبا اراده به مطبوخ یا ناپخته است که قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و ورد قرابادین بتفصیل ذکر یافت و جمع آن ضمائد و ضمادات آمده

ضمج بالفتح اول و سکون دوم بالعربی اسم کرمی است که بهندی کهتمل نامند

ضمخج نافه بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوع بالفتح لوح نر را نامند که لقار ابل نیز گویند جمع آن اضواع

ضیبان آمده

ضوج بالفتح و ضیح بالصاد مهمله است اسم عربی قصد است

ضوسیر با درنجویه است

ضوله حمیر نرم بر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح بالفتح لبن رقیق ممزوج است

ضیب بالفتح دولب البحر است و حسب لو برلو را نیز نامند

ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام اسد است

ضیح بالفتح مقل بالفتح است

ضیر ک بالعربی نام نوعی از نبات است

ضیبین بکسر بالعربی اسم صابون است

ضیمران شاهسفرم است و باد رنجویه را نیز نامند

ضیوان بالفتح اول و سکون دوم و فتح واو و نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون

باب الطاء المهمله

فصل الطا مع الالف

طاباق آجر بزرگ را نامند

طابه بعربی اسم خمر است و خمر طیبا فی الزنجبیل بفارسی سیخ و شیخا نامند و نیز نام شهریست که در مدینه طیبه می شود

طابق معرب تابه فارسی است که تاجن نیز نامند و آن ظرفی است که بران نان میپزند و جمع آن طوابق و طوابیق آمده

طاثر اسم عربی سر شیر است

طاخاک آزاد درخت است و گفته اند ثمر آنست

طار طقه نام دوا است که معرب فلیجب الملوک است

طار کبس علک البطم است و حبة الخضرا نیز نامند

طاری نوعی از خرف است

طاری اطواق است و آن ثمر لیست که از آن درختی که بهندی تاار نامند و آنرا بری گویند و درخت آن بافراط در جنگل آباد و بنگاله

بعضی جا با نگست طاسا مار قسینا است

طاطس چوب صنوبر است که مانند مشعل مشتعل گردد

طاطیاوس اسم یونانی لوزه است

طافره رماد است

طالونیس یونانی نام است

طافی بعربی اسم ماهی است که مرده بر روی آب آمده باشد و نیز کف آب باشد مانع بر چیز سنگ که بر روی آب باید نامند

طاق گویند درختی است که آنرا بفارسی پایه خوش نامند و ثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز رنگ است و لیکن اخگر آن مدتی بماند از آن درخت است و ثمر آن طاخاک

طاقنی غبار است

طالس یونانی حلبه است

طالطرسی طالوطون یونانی سلق است

طالوان آذربونست

طالوفس صفر ادعوان است که آنرا طیر الملوک نامند و لقالقی مرغیست سفاد و دم جنبان و بهندی ممولہ

طالقون طالیقون است

طالیا صداف معدنی است

طاموسونیون یونانی مصطفی الراعی است

طالامون بعضی آنرا برو بری و بعضی رجل الزنه نامند نباتیست ساق آن شبیه بساق حلبه و برگ آن نیز شبیه برگ آن و نزدیک برگی از برگهای آن شاخه میروید منشعب بشش شعبه یا هفت شعبه همه مملو از برگهای ریزه و چون برگهای آن ریخته شود رطوبت لزجی از آن ظاهر میشود و گل آن سفید است و منبت آن زیر درخت انگور است

طالاغا یونانی قنطوریون است

طامر برغوث است و شیر علوفه

نیز نامند

طامر بن طامر بعربی برغوث است

طامل و طالمود دو نوعست

طامیوس یونانی مرزنجوش است

طاهر تنجکشت است

طائره اسم عربی حیوان پرنده است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل الطا مع الباء الموحده

طبانوس ادرست

طبار صنفی از انجیر بزرگ سرخ است

طباهجه معرب تباهه است بمعنی گوشت بریان که بفارسی کباب نامند و آنرا طباهیج نیز نامند

طبوع دابه سمی است که از گزیدن آن درد بسیار بهم میرسد

طبیخ بکسر اسم الطبیخ بکسر است که بفارسی خربزه نامند

طبیخ بکسر با موحده و مشدده معرب طبع است

طبرجشت جمع داميثا است

طبرخون بالفتح نوعی از اسفناج است که بفارسی سرخ بید و بهندی تن نامند

طبرزد و طبرزل و طبرزن هر سه اسم شکر سفید است که بفارسی نبات نامند

طبس اسم عرب ذئب است

طبطاب بالفتح نام طائری است که آنرا آزاد و گوش بزرگ است

طبطبه مرغ آبی است از اقسام اوز

طبق بعربی اسم دلق است و آن لبن شوع درختی است و جمع آن البن شوع درخت که بان جانوران اصید کنند و نیز هر چیز چسبنده را نامند که بفارسی سرشیم نامند و سلخفاة سفید را نیز

طبقا یونانی نام نوعی از گندم بار یک است و بقول جالینوس سلت است و بقول صاحب تحفه شلیم و توهم کرده که سلت جندم

خندروس دانسته

طبقاماون لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ انگور بستانی باشعبهای بسیار وگل آن سیاه کوچک و تخم آن شبیه بیحاورس

طبلاف بفتح بترکی اسم سعد است

طبیخ در لغت هرچیز پخته باتش بریان نموده و در آب پخته باشند و نزد اطبا چیزی را نامند که در آب جوشانیده باشند و نام مرکبی است و چیز مشوی را نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثة

طثرج بعربی اسم نمل است و گویند نمل صغار است

طثره سرشیر را نامند

طثیار اسم عربی اسد است و بعضی انیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحلبا بسریانی طحلب است

طحلب بالضم جزاز الحجر است

طحار بعربی و گویند برومی شوکران است

طحمیل بعربی اسم دبک است

طحن طحین بعربی دقیق و بفارسی آرد را نامند

طحن بضم اول و فتح دوم بعربی تخم را نامند و حربارا نیز

طحینة بعربی اسم مطحون یعنی کنجد ساییده را گویند

فصل الطاء مع الخاء المعجمة

طخف لبن حامض است

طخی دبک است که بفارسی خروس نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراخا و طراخا ماسیا بکسر با و یونانی طراغامیس طراغیقا صمغ قتاد است که کثیرا باشد

طراخیون یونانی خندروس است

طرارغون یونانی فوتنج بری است

طراسا یونانی نوعی از درخت بلوط است

طراسوان طالیسفر است

طراغس عنب الثعلب است

طراعلیس رازی گفته از جنس نخود سیاه است و گفته اند حبی است کوچک سیاه که در با قلا بهم میرسد و گفته اند خندروس است و سلت را نیز گفته اند

طراغافنثا یونانی کثیرا است

طراغیس سلت است

طراغرسالیس قیق است

طراغور لغایس و طراغور لغانیس یونانی فوتنج جبلی است

طراغوبر لغالیس یونانی صنفی از صعتر است

طراغلودس و طرغودیس یونانی طائری است که بفرنگی صفراغون مینامند

طراق بکسر اول و تشدید دوم اسم تریاق است و آن مرکبی است معروف و در قرابادین مذکور شد

طرامیون و طرامیلیس یونانی

علک البطم است

طرایله غافث است

طربلة طرفلن است

طرثوث طرثیث است و گفته اند نبتی است مثل شکسر در میان اشتر خار و درخت

طرفقس یونانی سداب را گویند

طرحقی شنج است

طرحسین کبیکج است

طرحسمی یونانی طرحسمی است و آن سند باست

طرحاطیقون یونانی بمعنی شیاف لعین است و شیافات عین در مرکبات مذکور شد و بمعنی کحلی نیز آمده

طرخولی طرخون است

طردغلوبقطس صنف از غون است

طردماون ربوسیا البوسرا

طردیون یونانی نجد ان است

طرنج بکسر اول و تشدید دوم و سکون یا و خاء معجمه شاهی را نامند

طروطس یونانی کاشم است

طردوقولا بعربی الجلود است

طرس بکسر العین کاغذ است

طرسا نوعی از بلوط است

طرستج معرب سستج است یونانی طرلیلا نامند و بعجمی اندلس مل و آن صنفی از ماهی بحری است که آدمیان اکل آن مورث شبکوری و غشاوه چشم است

طرسک حشف الکلب است که دنیاقوس نامند

طرسمی یونانی هندبا است

طرسون طالیسفر است

طرخشقون و طرشقوق هندبای بری است

طرشولی بالیسی الصامر یونانی صغیر است

طرطاب جزطالق است

طرطب بعربی پستان طویل را نامند

طرطفا نجدان است

طرطیر بعربی دردی خمر است

[illegible]

طرثوث بعربی گردان بزرا مینامند
طرثیمیا بسریانی یا بیونانی صمغ قتادست که کثیرا باشد
طرخاین یکی از انواع طرخون است
طرخلودلیس صفراغون است
طرف معرب ترف است که بترکی قراقروت نامند که رخبین باشد
طرنابار بسریانی تخالیحنطه است
طرفذیب ایل از سموم است و در ایل مذکور شد
طرق بکسر اول و سکون دوم لجرز لی سخم است
طرلقوقون و طرلقیوقن و طروقوقولن زعفر ورست
طرکوتر بدست
طرکیون بیونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر بدست و عسل را نیز مینامند و گفته اند غذای کاف زنبور عسل است
طرماد و وکن بسریانی تخوذ مریم است
طرموق خفاش است
طرمولس طرمولس حسک است
طرمولون باد آورد است

طرمنین بسریانی لطیم است
طرسون نوعی از حجر لیشف است
طرن نوعی از خز است
طرنجبین معرب ترنگبین است
طرنجوالش بسیاوشان است و گفته اند نوعی از پرسیاوشان است که فاشرا باشد
طرنجو ماسیس کرکم است که زعفران باشد و گفته اند نوعی از پرسیاوشان است
طرنخ نارجیل است
طرنشول بسریانی صامریوما نامند
طرنیلون طالیسفر است
طروطلون بیونانی سلق است
طروخلودوطس طرودغادوطس بیونانی عصفور السلح و عصفور الشوکه را نیز نامند و آن عصفوریست کوچک
طروخلودلطیس بیونانی عصفوریست کوچکی که بفارسی سنگ و طرقه و بانگ و بهندی پدره و پهند لی نامند

طروغلودقطس بیونانی عصفور بسیار کوچکی است که بهندی مموله نامند
طروغلیطوس طرلغیوس بیونانی بزرساب بری است
طروغلوبلس بیونانی نوعی از مرو خوشبو است
طرذ فوقون بیونانی بزرورد است که طرلقوقن نیز نامند
طروقون برطانیقس است و بعضی لسان الفرد را نیز دانسته اند
طردکس طروفس بیونانی دردی خمر است
طرماال ناخفت است
طریاد فلانی بسریانی سارنج است
طری خانه بیونانی حندقوقی است
طریاق بکسر اول معرب تریاق است که بفارسی تریاک باشد
طرنجه گوشت بریان تا تش است که بفارسی کباب نامند
طرنخوالسن بیونانی شعر الغول است

طرقفان طرقفولیون است و قرطم بری را نیز نامند و شیخ الرئیس در قانون گفته بنانی است ربیعی تخم آن شبیه بعصفر طبیخ آنرا چون بر نیش افاعی بریزند تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو سلیم بریزند احداث وجعی نماید و وجع نیش افعی نماید
طرقفلا و طرسوح و طردیلون سیسالیوس است
طرلغیون فوه الصبغ است
طرلعین آسیوش است
طرلغاسا نوعی از سمک بحری است
طرلغوروان بیونانی ریاد است
طرلغیونس بیونانی سداب بری است
طرلف ذره است و طعام متخذ ازان را نیز نامند
طرلغون و طرلقون لوتیمارا است که بهندی لنگلبه بکاف عجمی گویند و نامند و بعربی یمام و شقنین نیز گویند
طرلقون بالاسیار بیونانی شقنین بحری است

طرقلیلس بیونانی ذو ثلثة شوکات است
طرلغوبا بیونانی ذوثلثة نبات است که مراد زعرور باشد
طرلقون بیونانی خود رومی باشد
طریم اسد است
طرین طین رقیق است
طرنیا بیونانی سرمق است

فصل الطاء مع السین المهملة

طسرفا قله است
طسوبالو و طسوبالیوبالس و طسوبالیون و طسوبالیا بیونانی و سریانی بمعنی اسم تیغ است
طسبه قرع است
طسیمان بشم است

فصل الطاء مع الشین المعجمة

طشیر و طشور طرانیست

فصل الطاء مع الطاء

طططراسی و ططراسیس حالک الانباط است
ططراملس رخت لطیم است
ططرقیرقوس بسم باسیقون است

[illegible]

و در قرابادین ذکر یافت

طططریوس یونانی فقاح الکرم

فصل الطا مع العین المهمله

طعام بعربی اسم ماکولاتیست که در آن غذائیت غالب باشد و نزد گرسنگی انسان بخورد و نیز اطلاق بر گندم می نمایند

طعم بضم اول و سکون دوم بمعنی طعام است

فصل الطا مع الغین المعجمه

طغر بعربی اسم طائری است معروف و جمع او طغران

طغنور بضم ترکی اسم طائر است از طیور صید از جنس صقور

طغوی و طغیان و طغیا بعربی گاو وحشی کوچک را نامند

طغ بفتح و تشدید غین بعربی اسم ثور است

فصل الطا مع الفاء

طفاحه بضم کف دیگ است که نزد جوش بر سر می آورد

طفال بضم طین ابلیس است

طفر ادلسیا و طفر دوسما بسریانی

اطفار الطیب است

طفسیا یونانی سداب جبلی است

طفشیقون طخشیقون است و بعضی شوکران دانسته اند و اصلی ندارد

طفطفان بعربی اطراف شجر را نامند

طفل بکسر بچه صغیر را نامند و بانلسی طین قیمولیا او نیز کمون بری را گویند

طفلیه شاهتره است

طفلی درخت مقل است که دوم نامند

طفوه و طفنی خو صینه مقل است

فصل الطا مع اللام

طلا بالفتح بعربی بچه حیوان صغار ظلف را نامند و گفته اند بچه آهو را

بضم قشر دم است

طلا بکسر و مد ادویه مایعی را نامند که بر عضو بمالند و از ضماد رقیق تر باشند و قطران را نیز نامند و دیگر کهنه را نیز و آب انگور شیره را نیز گویند و عصیر مطبوخ را نیز نامند

طلاح بعربی بلح است و نوعی از ام غیلان است

طلع بکسر قرادیست

طلجوم و طلخوم بضم جیم و بجای جیم معجمه بعربی مارهن است

طلخام بکسر بعربی فتیل مادره را گویند

طلخشقوق فاطر حشقوق است

طلس بیونانی حلبه است

طلسا و طلیسا اسم صدفی از صدف کوچک است

طاسی اسم هندی و تخم تباک است

طلقن اقحوان است

طل بفتح اسم عربی شبنم است که هندی اوس نامند و آن رطوبتی است که از آسمان شبها خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین و اشجار و غیره نشیند و جمع آن طلال و طلل آمده

و بفتح و بکسر نیز اسم مار است

بضم و تشدید لام شیر حیوان را نامند که پاشامند و خون را نیز گویند

طلام بضم و تشدید لام اسم نوعی است که خبث بهلیج نامند

طلم بفتح جرک دندان را گویند

طلمه بضم و سکون لام نانیست که بفارسی کوماج نامند و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده است که طلمه بسبب سرما اصحاب خود در سفر و عرق از وجار زمین بود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود ما بنیر سند او اگر می جهت اسم هرکه

طلو بکسر بعربی اسم ذئب است و بفارسی میش را گویند

طلوه بچه کوچک حیوان وحشی

طلهیر طرخشقوق است که هندی بری هاشد

طلیا و طلیس طلیسا و طلنیس بلغت اهل شام نوعی از صدف کوچک است که از آن بک میسازند و با نان میخورند و بقول بعضی اسم حلزون است

طلیحا بسریانی عدس بری است که عدس تلخ باشد

طلیطلی قیمولیا است

طلیطیقن یونانی خراطین است

طلی بچه کوچک غنم است که بفارسی بزغاله نامند

فصل الطا مع المیم

طما قنطر سا ذج است

طمر و طموه بالفتح بزومی خروع است

طمر و بضم بعربی شقراق است

طمسطلم بضم متیم است که سماق است

طمل و طمله بفتح بعربی مار کدر است

طمر بکسر بعربی اشتر مرغ نر را نامند

طمیه بضم بعربی غدره است

طمیل و طمیلیه بعربی جاذبی و عناق را نامند

فصل الطا مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طوال و عرق شجر را نیز نامند و عصب بدن را نیز گویند

طنبیا بلغت اهل سودان اسم ترنجبین است

طنبل بفتح اسم نوعی از ماست

طرن بکسر ترشاید لون بعربی مجرب سرخ بسیار شیرین است

فصل الطاء مع الواو

طواره بفتح بلغت اندلس گیاهی است که نزدیک باشاخه میرویند مانند عبیر که با حجاز میروید و آن عبیر اندلسی است و سم است دافع تریاق

طواط بضم بعربی اسم باشق است و خفاش را نیز نامند

طواعون برید و لحیة التیس است

طواقیطوس قسطلم بربی است

طواق اطواق است که بهندی سیید و تاری نامند

طواویس جمع طاوس است

طوب بلغت اهل مصر آجر است

طوبالیه اسم میش ماده است و میش نر را طوبال نامند

طوبرطوق جعده بربی است

طوطری طلس خت لطم است

طوورین تودرین است

طوربد بسریانی تربد است

طوریس بیونانی جبن است

طوررسر ابیونانی سکر است

طورعولطر بسریانی قرباره و مرابصی است

طورترس جبن است

طوری بالضم اسم طیور وحشی است و حمام را نیز گویند

طوسطس رومی اذخر است

طوسک مشط الراعی است

طوسیس قفاح اذخر است

طوط بالضم بعربی قطن است

طوطاق اغرلون بیونانی حماض بری است و حبلی را نیز گفته اند و سلق بری است و گوید حبلی نیز گفته اند و معرف نزد اهل شیراز باطلیموس است

طوطراحبة الخضر است

طوطرفع بسریانی تودری است

طوطک اسم عامی طوطی است که بعربی ببغا نامند

طوطلون بیونانی سلق است

طوطی معرب توتیه هندی است

طوطیا معرب توتیا است

طوف بعربی غالیظ است

طوفرلوبین بضم و طوفورلوبس نوعی از کما در لوبیس است

طوق دار اسم عامی فارسی قمری است

طوقو بسریانی اسم دوقو است که تخم جزر بری است

طوکنیر طباشیر است

طولاسرلون خرلق ابیض است

طولون بیونانی عرطنیثا است

طوله اسم اندلسی قیطل است که بیونانی سفید لیون میباشد

طولیدون عنب الثعلب است

طولیطیون قنطوریون صغیر است

طوماطالن و طوماطالن بیونانی عرطنیثا است

طوماغا قنطوریون صغیر است

طومه سلحفاه است

طوقلس بیونانی اذخر است

طول بالفتح طاو ضم واو مشدده بعربی اسم طایری است با پاهای آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهرطر حشقوق است

طهرس بالکسر بعربی اسم لبن است

طهیفه بعربی اسم نان دخن است و گفته اند ذرة است

گفته اند طعامی متخذ از آن است

طهلا اسم یونانی باذاورد است

طهوقیح بیونانی اسم زنجبیل است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة

طیا بیونانی نوشادر است

طیات بعربی جنس از نخل است که در مصر میشود

طیالیفون بیونانی نبطاغلن است

طیان طیان است که تاریری است

طیب اسم عربی ادویه خوشبو است مانند مشک عنبر و عود و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده سرور و مناسب با دوستان است و از آجب اشیا است مرجناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده اند حبب الی من دنیاکم ثلث النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلوة و تحیات بسیار خوشبوی استعمال مینمودند و از بدبوی ناخوش بود ندو تعلیمات میفرمودند و دیگر برای زینت و اخفای بسیار در عیضسلت و نحر و تعلیم خوشبوی و خوشبو داشتن بدن و لباس از دو است و تحرز نمودن از کثافت و بد بوئی

طیب الغراب اذخر است

طیشار بعربی اسم اسد است

طیهن طاجن است که طابق و بفارسی تابه نان پزی نامند

طیر اسم جنس حیوان پرنده است و جمع آن طیور و اطیار آمده و از آنجه صاحب جوصلا و لقصد است و عقب پای آن نحاد اردو یا مابین انگشتان پای آن پرده دار باشد مانند پای مرغابی و لط و در چنین پرواز دو آن زیاده از صعف آن باشد العیبی بر باز السیار حرکت دهد

حرکت و هدد باهم زند حلال گوشت است و باقی همه حرام

طیر میسوس بفتح لطیم است

و حبة الخضرا را نیز نامند

طیطو بکسر لعربی باشق است

و خفاش را نیز نامند

طیطاو طیطالوس بیونانی لوز ترست که بفارسی ابک نامند

طیطان و طیطانه بکسر کراث بری است

طیلیس شادنج است

طیطوی بالعربی گفته اند قیطا ست و گفته اند نوعی از طیوس آبی است

طیخجنیس بیونانی حنفی از خاک است

طیمولیس حجر ارمنی است

طیفونیج بیونانی اسم حبه است

طیفو میدر بیونانی فلی است

طیفیاون بیونانی خولنجان است

طیقیفون بیونانی لبنی است که میعه سائله باشد

طیفی گفته اند حبسان است و گفته اند نباتی است برگ آن

شبیه برگ سعتر و ساق آن املس و گل آن سفید پیچیده مانند موی و نبت آن بلی زرزار و آبهای ایستاده

طیلیقون گویند صنفی از حی العالم است و گویند بقلة الحمقاء بری است

طیلاون بیونانی اذریون است

طیلیخوتغز بیونانی و سریانی بر سیاوشان بری است

طیلیس طالس است که حلبه نامند

طیلیقس و طیلیلیس بیونانی خراطین است

طیلنا و حبوس بیونانی قاقلی است و خانق الکلب نامند

طین اصفهانی طین نیشابوری است

طین اقرطون طین اقریطس است

طین الاکل طین نیشابوری است

طین الی طین ارمنی است

طین بحری طین مختوم است

طین اندلسی طین سیاه کثیف است

که از سموم قتاله است و از وی مجر مستعمل و داخل ضمادات و اطلیه کرده میشود

طین جیاد و طین کبوش و طین جیوش طین جزیره مصطکی است

طین الراسب طین صفر است که طین الصنف نامند که سیکه آنرا طین مختوم دانسته نوشته کرده

طین الشفاء تربت داخل سنگ خاک قبر امام حنبل است و نزد بعضی تراب سینه طیبه و نزد شیعه امامیه طین قبر حضرت سید الشهداء امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است

طین ساما ساماعی طین ساباغی است

طین الصنف ام طین الراسب که طین صفر باشد

طین قیملس طین مختوم است بجزیره

طین قبرلیس طین اقرلیس است

طین الکتابت گفته اند طین مختوم است و تحقیق آنست که طین اصفر که طین السیمر نامند

طین الکوک طین نیشابوری است

طین لالی طین ارمنی است

طین ماکول طین خراسانی است

که طین نیشابوری نامند

طین منتقل طین نیشابوری

طین مغره مغره است که بهندی گیرو نامند در حرف المیم ذکر یافت

طین مقلوگلی یان است که طین ماکول و طین نیشابوری نامند

طین نیشابوری طین خراسانی است

طیور جمع طیر است

طیوالیس بیونانی برشیاوشان است

طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق است

طیقی وادی است

طینوس حباحب است

باب الظاء المعجمة

فصل الظاء مع الالف

ظالم آن عشبه است که آنرا بپارسی طولانی باشد صوف را نیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحدة

ظباخ منبع الاحجار است

ظبی غزال است

ظبیه ماده ظبی و گاو ماده و شیر ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء المهملة

ظر آب منجمد از سردی است

ظر لغانه اسم عربی حیه است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار الطفار الطیب و نیز نام بلدی از یمن است و عود ظفاری منسوب بدان است

ظفر بالضم اسم عربی ناخن است و جمع آن اظفر بتحریک و اظفار و بندرت بضمتین و بکسر نیز آمده و آن جسمی عصبانی است که بر سر انگشتان انسان و اکثر حیوانات میروید برای فوائد که در کلیات مذکور است

ظفره و ظفیره بالضم فونیج بری است و بعضی فونیج هندی دانسته اند

ظفرة العجوز حسک است

ظفرة العنز فاطانیقی است بمعنی کف العقاب

ظفری بالضم اسم صنفی از اقلیمیای معدنی است که از معدن قدیمه کهنه برمی آید

فصل الظاء مع اللام
ظلام بفتح اول و تشدید دوم
بلغت بربری اسم عشبه است که ساق
آن طولانی باشد
ظلم بفتح بعربی اسم ثلج است که
بفارسی برف نامند
ظلیم بلغت نعامه نر است
ظلیمه اسم حیوانیست که آنرا
شیر ناشتا که بنوشند قبل از
گرفتن زبد آن ترب میگویند
سقانا ظلیمة طیبة

فصل الظاء مع المیم و مع
النون و الهاء و الواو و الیاء
المثناة التحتانیة
ظمخ اسم ثمر حوز است
ظنب بکسر بعربی اسم بیخ درخت
است
ظنبوب بوزن عصفور
عظم ساق است
ظنخه بعربی شربت شیری است
که کره را از او گرفته باشند
ظهوره اسم سلحفاة است
ظیون اسم عربی سنبور حشی
یعنی گربه دشتی است
ظی بفتح بعربی اسم عسل است

باب العین المهملة

فصل العین مع الالف
عالس بکسر اسم اسد است
عالق فرخ طائریست قبل که
پرواز کند
عاتک اسم قوس است و جمع آن
عواتک و نام است بسیار سرخ
نیز نامند و نبیذ صافی را نیز
گویند
عاذر و عاذره و عذره بمعنی
غائط است
عارزه غیبه خوشبوی است
عاسل بعربی دبر است
جمع آن عسل و عواسل آمده
عاسی شمراخ نخل است
عاشره اسم صمغ است و جمع آن
عاشرات و بفارسی کفته
نامند
عاصی بسریانی عصفر است
عافطه نعجه است و عنز را نیز
گفته اند
عاقر سمطا شجار است
عاقل یعنی جبلی است جمع آن
عوقل
عاقور ازار قنون است
عاقول خار شتر است که حاج
نامند و بعضی عنوب الثعلب اند
که خرنوب باشد
عاقولا بعربی نوع غذای
مصنوعیست که آنرا آرد تونه
و بفارسی کاچی نامند
عالا قطیطس یعنی ناخیر لبنی
ست و بعضی معجمه نیز آمده
عالة نعامه است
عالیجون فوتنج بری است
عامه اسم نوعی از سعد است
عانیه خمریست که در عانه
عانات نامند از قرای یزد است
میبازند و نبیذ و سوید ان است
عاداسبوان یونانی نباتی است
که عصاره آن شبیه شیلوش است و
آنرا ابرة الراعی و ابرة الرب نامند
عاتوسیس عنب الثعلب است
عانیب اسد است
عالبطالب اسم فارسی حامی
طائری است که آنرا العرب
صعوه نامند
عالیلن کادی است

فصل العین مع الباء
الموحدة
عبار جمل است
عبب و عبعب بضم اول و تشدید
ازرق کنج است
عباس اسد است
عبد بنانی است طبیب البر الحکمه
عبر بضم و بفتح نیز عقاب است
عبرب سماق است
عبربیه سماقیه است
عبردس و عبردنا اسم نی است
عبردنی بسریانی ختمی است
عبری بعربی سدری است
که در کنار انهار روید
عبس شبانکست و اهل مصر
آنرا بر لوف نامند
عبعب بفتح اول آهوئی است
عبعبه صوف احمر است
عبقر سوسن ابیض است
عبقس و عبقعقس و عبقوس
نام دایه کوچکی است
عبکه نوعی از ذخر است
عبلا سنگ ریزه سفید است
عبقار و عنابجلانی است
عبوس اسد است
عبیث ریحان است
عبیثه اقط خشک است و گفته اند
[illegible]
بار و غن خورند
عبیر اسم زعفران است و نیز
خوشبوئی مرکب را نامند و ذکر
قرابادین ذکر یافت
عبیطه دم خالص تازه را نامند

فصل العین مع التاء
المثناة الفوقانیة
عتاق الطیر جوارح طیور است
که بفارسی مرغان شکاری
نامند
عتیق عتر گوسفند کباهی است
استفرق نامند مرزنجوش و گویند
خود مرزنجوش است و گویند
قطعه از مشک خالص است

عنزب بالضم سماق است
عنترس بالفتح اسد است
عنترسان و عنترفان بالضم دیک است که بفارسی خروس نامند و نیز عنترفان نام گیاهی است
عنجق الورق ربیعی
عنقنت بالضم جدی است که بفارسی بزغاله نامند
عنیق بیه که نیست و نیز نام نوعی از تمر است و نیز اسم آب طلا و خمر و لعبن است
عنینک نبیذ صافی است

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثا بالعربی جید است
عثالط بالضم لبن خاثر است
عثار بالضم غبار است
عثت بالضم کرمی است که پوست و صوف را بخورد
عثرب بالضم اول درختی است شبیه بدرخت انار و ساق آن سرخ و تخمین تمر آن در ترش با خصوصیت و مناسبت آن
زمینهای هموار و برگ آنرا بخته و آب آنرا گرفته در آب حامض که مسکه آنرا گرفته بخته باشند داخل کرده میخورند جهت تقویت شکم و زبانی شتهها و گفته اند چیزی است شبیه بسیار
عثکال عثکول است و عثکول بمعنی عذق شمراخ است
عثلط الکبن بسیار غلیظ خاثر را نامند
عثمان بالضم فرخ حباری است که بفارسی چوزه چرز و نیز فرخ ثعبان نیز مار و یا بچه مار نامند
عثمثم بالعربی اسد است و شتر بسیار طویل را نیز نامند
عثو العربی اسم ضبع است
و آنرا ضبع بسبب بسیاری موی نامند و بفارسی کفتار گویند
عثیان و عثیل ضبع نر را نامند
عثیر غبار است جمع آن عثائر

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان است و عجاجه نیز و شتر بزرگ
عظیم الجثه را نامند
عجی بر وزن هدی اگر نوستهای خشک است که طبخ نموده بخورند واحد آن عجیه
عجارم بر وزن قوبی نامند و گفته اند اسم قصب مرد است
عجاف بکسر حنظل است
عجاف بالضم نوعی از خرما است
عجاره اسم نوعی تمر است در مدینه طیبه
عجالد و عجلد و عجلط اللبن غلیظ خاثر است
عجام بالضم اسم جلی هسته برنی است واحد آن عجمه و مخصوص بهسته انگور و مویز
و امثال اینها است
عجالس جوالس است که آن قلب منکالی شده آن جلالس
عجاهن بالضم متعهد است
عجب جب البلیل است و جب الکلی نیز و بیونانی اناغورس نامند
عجام بالفتح و تشدید جیم خفاش
سنجیم است و دو طواط آنرا نیز نامند
عجلز بیست در حب الغیث نیز نامند گفته اند تمر بیست نیز
زبیب بالفتح اسم غراب است
عجل و عجول بکسر ولد اسم بچه گاو است که بفارسی گوساله نامند و جمع آن عجاجیل
عجره بالضم غده و گره سلعت که در اشجار میشود آنرا بهم میرسد
عجرم بکسر گره سلعت که در درختها بهم میرسد
عجرم بالضم بالعربی شتر قوی سنگ بار است
عجرف بالضم کرمی است با پاهای طولانی و گفته اند مورچه دراز پاهی است
عجل بالفتح و بتحریک بالعربی اسم طین است که حمار سیلون نامند یعنی خاک سیاه و بد بو و جمع آن عجل است
عجم بالفتح اول و دوم بمعنی استه هر میوه ماکول از فواکه باشد انگور و شفتالو و زردالو و تابل اینها بچه شتر را نیز نامند
اصل ذنب یعنی بیخ دم اینها
عجمه بتحریک اسم نخلی است که از تخم رویده
عجاره بر وزن غضاره بهیمه است و عجم بمعنی گنگ است و بهیمه را عجماء از آنجهت نامند که گنگ است و سخن نمیگوید و نیز بالعربی اسم سطرانیون است
عجمصی نوع تمری است کوچک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوع تمر است که در مدینه طیبه میشود بزرگتر از صیحانی و در حدیث است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند هر که صبح ناشتا هفت عجوه بخورد در آن روز هیچ سمی و سحری با واثر نکند و نیز آنحضرت صلعم فرمودند که عجوه از جنت است و شفای سم است
عجوز بالعربی اسم خمر است و از آنجهت عجوز نامند که مسکنا ارند تا کهنه گردد و استعمال نمایند و تازه آنرا نمی خورند و نیز اسم

۷۰۷

روباه و شیر و بقر و گرگ و کفتار
و عقرب و خرس و سگ و شتر
ماده و فیل ماده و نیز اسم درختی
است معروف و مرغی و نوعی از
خوشبوئی را نامند و نیز اسم
طعامی است متخذ از نبات
بحری
عجوم بالعربی بچه شتر است جمع
آن عجم است در نر و ماده و در پیشانی
میآید
عجوم بالضم اسم طائری است
از طیور آبی
عجین اسم خمیر است که بفارسی
آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهملة

جدار اسم دایه است
عدام بالفتح اسم نوعی رطبی است
که در مدینه طیبه میشود و در آخر
میرسد
عدامل و عدمل و عدملی هر چیز
قدیمی مسن منحنی را نامند عموماً
و مخصوصاً درخت کهنه سالخورده قدیمی را

عدر ناالبریانی اکثر گویند
عدس جبلی نبتی است گفته اند
نوع بنفشه است که گل آن
سفید میباشد
عدس المر گفته اند تخم نباتی است
که بیونانی ستارعاشیون میگویند
و مستعمل در تریاقات و از
ادویه نافعه در سموم است و بعضی
گفته که بیونانی شقرعاشیون
نامند آن سوسن بری است
و گفته اند دوائی است که آنرا
عکلم و اهل بحرین مریرا نامند
و گفته اند ترسنه تلخ است
که بفارسی مشنگ تلخ نامند
مدر بول و مسهل دم و سبب است
که محدث بول الدم میگردد
عدس قبطی نباتی است شبیه
بالعدس در شاخ و برگ و لیکن
برگ آن از آن طولانی تر
و سخت تر و بر سر شاخهای آن
غلافی طولانی میروید شبیه
شونیز و در آن تخم آن میباشد
و بیخ آن تلخی است و منجور نامند

عدسیه نوع طعامی است
مصنوع از عدس مانند حلیم که
از گندم میسازند
عدمول بر وزن مفعول
بالعربی ضفدع است
عدوی بالفتح اسم بچه کوچک
گوسفند است گفته اند بچه چارپا و
و فرزند است

فصل العین مع الذال المعجمة

عذابه عذق است که ثمر اثل است
عذافر شتر عظیم را نامند
عذافره شتر ماده عظیم
صلب را نامند
عذاالطلین خانثر را نامند
عذب یعنی شیرین است
و آب طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختی است و نوعی
از انار و خیر
عذب نجر یک چیزی است که
بر می آید از رحم بعد از جنین
و نیز نام درختی است
عذبه بالفتح و تحریک بکسر دوم

طحلب است و آب عذبه را نیز
نامند و گفته اند طحلبی است
و بتحریک ثمر اثل است
عذام بالعربی اسم برغوث است
که بفارسی کیک و بهندی پسو
نامند
عذراه بالفتح اول و کسر دوم بالعربی
اسم خالط است که بجمیع نیز نامند
عذفوه بالضم دابه کوچکی است
سفید نرم که بفارسی بار ملوک
و مار ملوک و بهندی بمنی نامند
عذق بالفتح نخل باردار است
جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر خوشه تمر است و خوشه
خرما را نیز نامند و گفته اند
عرجون است که در آن شماریخ
باشد یعنی ساقه خوشه نخل است
که در آن شاخهای باریک که
ثمر بران متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی از
تمر است
عذق ابن طاب نوعی از تمر
است در مدینه طیبه

عذلوق بالضم نوعی از انگور سبز رنگ
است و جمع آن عذالیق
عذنیه نخل باردار است و ثمر که
در آن تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهملة

عرا السریانی اسم ظرف است
عراب بالفتح بالعربی اسم درختی است
که از پوست آن ریسمان
میسازند که بهندی سن نامند
عراب بکسر نوعی شتری است
و خیلی که آنرا شتر عربی و اسب
عربی نامند در مقابل بختی
عراوه اسم عربی جرادانثی است
یعنی ملخ ماده
عرار اقحوان است
عرتنم و عرازم بالعربی اسم اسد
است
عرائس النیل نزد عامه اهل مصر
نشنین است
عرب و عرف بکسر نباتی است
که بفارسی دلو گندم نامند
و گفته اند نوعی از بیش است
که بهندی بمنی نامند

عرعر بسریانی حب العرعر است
که ثمر شجنگشت باشد
عرعل شعیر ابیض است و سنبله
حرمان را نیز نامند و حمل آن
کرسنه است
عرجا بعربی اسم صنج است
عرجدار جون نخل است
عرو حمار است
عرد بعربی اسم فیل است
عرد بیونانی اسم قنطوریون است
عرق بضم اول و تشدید را بعربی
ازرق الطیر است و جاذره لبنان
نیز نامند و بعضی گویند آن گر را نیز
عرسف باشد اروست
عرقیم بادنجان بری است
عرس اراک است
عرطب حسک است که بهندی
گوکهرو نامند
عرطنیثا آذریونست که بفارسی
چوبک نامند
عرنج اسم عربی نوعی از سنوغاست
و گفته اند اسم نباتیست که
برشلوطا بهار میبرید و بیخ

میدارد و لهذا انزاد وجه نیسته
الاعضان می نامند و گفته اند که
درختی است شبیه بسماق
عروق جمع عرق است و شامل
عروق بدن و شجر هر دو است
و نیز بیخ درختی است زرد رنگ که
از ان ثیاب و غیرها را رنگ
مینمایند که بعربی عروق الصفر
و بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی بیخی است سرخ
رنگ و سبک که بفارسی بیخ
یده نامند و آن بیخ درخت
غرب است
عرق الصفر زنجبیل است
عرق الجبار بیخ انجبار است
عرق الجید رگ بدن است
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور طلعت اهل مکه
مشتری زرنبادست
عرق الطیب ایرسا است و
زرنباد را نیز گفته اند
عرق الغافلوندج ابو خلسا است

که بفارسی بوه جوبه نامند
عرق الجبال مومیائی است
عرق الزیبه بزر آب است
که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العروس طلق است
عرق البن قلقونیا است
که بفارسی زنگبار می نامند
عرقضا و عرقضان عرقضانی
و عرقصانه و عرقصان همه
اسم جند قوقی است یا بنطوریون
است
عرفیج بری بیکبون است و
سجور اکرا در انیز نامند
عرقون نباتیست که برگ آن
شبیه برگ شقایق النعمان است
و شگافته و طولانی و بیخ آن
مستدیر دارا سیحورند و جفت
و دیگر هر میشود شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه برگ
کلمبیا و در اطراف شاخهای
آن چیزی برآمده شبیه بسر شی
و مقدار آن و این در طب غیر

معدوم جهلکه در صنعت دیگر است
عرقیل بعربی معصفره بعض است
عرم بفتح اول و ضم دوم ماهی است
که اهل مغرب بروغن یونانی
دلس نامند
عرمار ماری سیاه مخلوط بسرخی است
و گفته اند ماری منقش است
عرماص بکسر بعربی طحلب است
عرمد بفتح اول و کسر دوم و فتح
میم و دال جد ذکر است یعنی موش
دشتی است
عرمض بفتح طحلب است که
در زیر آب میباشد و بالای
آب می آید و نیز حب الغار
و نوعی از سدر بری است
که بفارسی کنار بری نامند
و اراک کوچک را دانسته اند
عرمضان اسم عربی جند قوقی
و سجور الاکرا دست
عرقضان جند قوقی است
عود بعربی و سریانی
حقتنی است که از سرش باشد
عرد یا سریانی است و بفارسی

که انگبین نامند
عروس قاتل النحل است که بکوفه
باشد کبریت زرد را نیز گفته اند
و اهل شیراز آب مقطر از معصفر
را اول مرتبه را عروس و آب سرخ
بعد ازان را داماد نامند
عروسا فارس سلخ الحیه است
عروسک بضم و عروس پرده
بفارسی عامه عروس کلیج است
اسم عروسک حباحب است که بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته اند اسم
فارسی طینوس است و جعلدا را
که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم و دال
معرق است و بضم اول و دوم
بمعنی رگ است و شامل رگهای
بدن انسان و حیوان و شجار
است و نیز ریشهای باریک
درخت را نامند و عروق
الصباغین را نیز نامند که بفارسی
زرد چوبه گویند و بعضی گفته
نباتیست زرد که بفارسی
اسپرک و بهندی تن نامند

عروق اصفر بحکیر است
عروق بیض یعنی مستعجل
یعنی لوزبذان که بهندی
ستاوری نامند دانسته اند
عروق احمر فوة الصباغین
است که بفارسی روناس بهندی
منجیت و مجیت نیز نامند
عروق الزعفران عروق الصفر
است که عروق الصباغین
و بفارسی زردچوبه بهندی
هلدی گویند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین
است
عروق الصفر عروق الزعفران
است
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد است
عروق فالوذج الوخا است
که شنجار نامند
عروق قاجر است که اصل لفسین
و بیشتر اموی مستعمل دارند
و گفته اند اشراس است

عروق سفر مستعجله است
عزبوم عوجون است
عزبون فطر است
عزیرا نانخواه است و عزیو شیررا
نیز گویند
عزیس اسیل بلغت مصر سنبل است
عزیس حبلی یعنی برغالی
عزلنله عصفر است
عزلقیصار و عزلقصانا نامند
حنظ فوفلی است
عزلقصله دابه است عزلیس
شبیه بحبل
عزبکنام البعیر است یعنی
کوهان شتر
عزین الحم است
عزاری و عزار زعرور است
فصل العین مع الزاء
المعجمه
عزه عزا است که بفارسی
آهو بره نامند
عزیل حمام ذکر است یعنی
کبوتر نر
عزمیل ابل است

عزرو عزیرت فنطوریون است
و در بعض نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیر است و عزیر را
قنطوریون صغیر است
عزیز کهکی است معروف
و در قرابادین مذکور شد
فصل العین مع السین
المهمله
عسلنج است و شوت نیز
نامند
عساعس قنافذ است و آنرا
بدان نام بدان جهت موسوم
نمودند که در شب بسیار رفتار
می نماید
عسا قل و عسقل نوعی کماة است
عسار و عساره ذرت است
عسالیج جمع عسلوج است
قضبان رقاق یعنی شاخها
و بیخهای درخت کرم و کرم و غیرها
و مثال آنها که در درختان
پیچیده بالا روند و بعضی شاخهای
درخت باریک و بیخ درختی
آمده و بعضی آنها را الفالف نیز

نامند و گویند الفالف مراد
از آنها است
عسبان جرید نخل است
عسبر بعربی نمر است و عسبره
نمر ماده
عسجد بالفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و در و شتر
فربه را نیز گویند
عسجر ملبخ است
عسری لقبله است
عسس زرنیخ است
عساس عسعس و عسعاس
بعربی ذئب است
عسطوس نوع درختی است
شبیه بخیزران
عسقله سنگریزه سفید است
عسل اشنین عسلیکه کمکی ان
بر اشنان نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیالی
چسبنده است که از بلادر
بر می آید در حین فشار کمی
در بن بلادر نیز نامند
عسلیج اسم مصری بیخ عرطنیا

است
عسل بلیلج عسل هربی بلیلج است
و همچنین عسل املج و عسل هلیلج
و عسل زنجبیل مربی و عسل
تمر سیلان تمر است یعنی
دوشاب خرما
عسل داود و بعضی عسلی است
که ادلی نامند و توهم کرده
که ....
و نشسته
عسل الحاج ترنجبین است
عسل حاشا عسلیکه زنبوران
بر درخت حاشا نشسته
و از ادویه تریاق اکبر است
و همچنین عسل شوکران است
و عسل صعتر و عسل کبر
که مجرد رب مضر است
عسل الخلاف شیرخشتی است
که از درخت بید بلخی آید
عسل داود داود یالیت
عسل الرمث شبیهی است
که بر درخت رمث نشیند
و آنچه سفیدتر بهتر

٧١١

وگفته اند که آن شکر تغال است

عسل طبرزد شیره قند و شیره نبات است

عسل القصب عسلی است که از خرمای خشک لطبخ و فشردن و بقوام آوردن العمل آورند

عسل القصب آب نیشکر است

عسل اللبنی حصی لبان است و بعضی گفته اند میعه سائله است

عسل اداذی عسل نحل سفید است

عسل النحل شهد است که بهندی مدھ نامند

عسل بالبن خشکنبین است و طعام طیب رقیق را نامند

عسلیج بکسر صیفا خیر نحو و مریم است

عسن بیه کهنه است

عسیب جرید نخل است و استخوان ذنب انیز نامند

عسیل قضیب فسیل است بامند

فصل العین مع الشین المعجمه

عشار بضم عشر است

عشب گیاه تر را گویند

عشیه عشیقه معربیه است

که طیبان نامند

عشبه السباخ کراث است و خافقی غیر آن دانسته

عشبه العجوز طرشنه است

عشبه النار رطیان است

عشر بضم بفارسی درخت خرک و بهندی اک نامند و دیگر او ذکور شد

عش الطائر خانه طیور است که بفارسی آشیان پرنده گویند

عش الصبیان شوکه الیهود است

فصل العین مع الصاد

والصاد

عصاب و عصب بضم آسم بربری شیطرج است

عصاره عبارت از آب افشرده نباتات و یا فواکه و غیرها است خواه خشک نمایند و یا نکنند و عصاره هر چیز در ضمن اصل آن مذکور شد

عصاره آرغنیس عصاره لیو است

انیز با لبس است و در امراض عین

مستعمل و بهتر از ملیر است

عصاره املج سک است

عصاره خانچصی نیز عقبان است

که شاه صینی نیز نامند

عصاره السوس رب السوس است

عصاره القرظ اقاقیا است

عصاره هوفنقطیداس

عصاره لحیه التیس است

عصا موسی عصی الراعی است

عصی هرمس حلبوب است

عصب بضم درخت خاردار است که صمغ آن کثیرا است که بیونانی نواریس نامند

عصب بفتح و تحریک نوعی از لبلاب است که بیونانی قسوس نامند

عصاب بفتح و تشدید صاد اسم غزال است

عصفل بربری باد آورد است

عصفور الجنه خطاف است

عصفور الصباح و عصفور الشوک صفراغون است

عصلان عنصل است

عصیا وطعا است مصنوع

و در قرابادین مذکور شد

عصیفره و عصیفره بربری زرو است

عضاه بکسر اول هر درخت عظیم خاردار و آن بردو قسم است خالص و غیر خالص و درخت ام غیلان را نیز نامند

عضرس خطمی بری است که بیونانی بادو و بعربی تخم المرج نامند

عضرفوط و عضفوط جانوری است که بفارسی مارملوک و بهندی بهنی نامند

عضرن بکسر اول لوبق است

عضض بکسر اول و تشدید ضاد اسم جنس هر درخت کوچک خاردار است و گفته اند اسم نوعی از خار است

عضل بفتح و تحریک لغت اهل یمن جرذ است جمع آن عضلان

عضیخه بعربی اسم لغاثه است که بفارسی روباه و دنبانامند

عضو بضم عین و سکون واو جمع آن اعضا و آن اجزای کثیفه بدن حیوان متولد از منی کثیف اخلاط است و آن یا مفرد است مانند استخوان و غضروف و عصب و رباط و عروق و لحم و شحم و سمین و یا مرکب ترکیب اولی مانند عضل و یا ثانوی مانند عین و یا ثالثی مانند وجه و یا رابعی مانند راس است

عضیله مصغر عضله است

فصل العین مع الطاء المهمله

عطار السریانی کراث است

عطارد بضم اول و کسر راء مهمله باصطلاح اهل صنعت اکسیر زیبق است باعتبار مناسبت طبیعت آن طبیعت عطارد که با بر کوکبی مناسبت آن تاثیر میبخشد و همچنین زیبق با هر فلزی و دوا مناسبت آن تاثیر میکند و گفته اند سنبل رومی است

عطب العربی اسم قطن است و بفتح عطب نرم را نامند جمع آن اعطاب و قطعه از آن عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوی است جمع آن عطور و بالفتح خوشبو شدن و باصطلاح بعضی حاجت جرسیان شبنمی است که بر ابر قرب لشنیده منعقد گردد که جرس اعلا و خالص نامند
عطران بالسریانی قطران است
عطر شلث عطر مرکب از عود و عنبر و صندل است و بهتر نان
عطر مرکب از عطر گلاب و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب درختی منشم است
عطشان نباتی است که بیونانی دنیاقوس نامند بالعربی الحسراء الکلب و طرسک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی است
عطفل گفته اند صعتر است و گفته اند بهرامج است که خلاف بلخی و بفارسی بید مشک نامند
عطاب عطوف قاتل ابیه است

عطوس حمار الوحش است
عطلیم بضم صوف منقوش است
عطوس بفتح اول و ضم دوم دوائیست که در بینی میند عطسه آورد جمع آن عطوسات و در قرابادین ذکر یافت
عطوط طائری است که آنرا لنطوی نامند

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظا نوعی از صدف است
عظار و عظایه سلامندر است
عظرب بکسر اول و سکون دوم اسم عربی افعی کوچک است
عظلم العربی اسم گیاهی صبوغیست که بفارسی نیل نامند گفته اند و غیر آن است گفته اند شلک است
عظلم اسم عروق صبغ ست
عظلوطه بکسر نوعی از ماده را نامند

فصل العین مع الفاء

عفا و عفار بکسر نیز حجر را نامند و گفته اند برقام است

عفادارمون بیونانی حب القلقل است
عفار گفته اند ثمر قاتل ابیه است و نیز سویق عیر ملتوت با دم است و العربی قطالس تر بنابسیل
عفاره جوزه القطن است که بفارسی کوزک و بشیرازی خروک و باصفهانی کوزکوزک پنبه و بهندی و بشیری منبه نامند
عفا اسم ناقه قوی را نامند
عفاید بسریانی شنان است
عفد بفتح طعام است بالمازندرانی شبیه بدان
عفر بفتح العربی تراب است
عفر بکسر العربی اسم خنزیر است
عفر الدیک عفریه پر گردن خروس است و عفریه دابه بیونانی آن است و عفریه انسان موی عقب گردن آن
عفصی بفتح نوعی از بلوط است

فصل العین مع القاف

عقار خمر است
عقار رطسنیا اسم سریانی ازدیوانی است

عقار اعرون اسم سریانی اسراش است
عقار سوصینائی اسم سریانی ایرسا است
عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر حوز بستانی است
عقربان بلغت اندلس معنی لو قندریون است
عقیان اسم عربی ذهب خالص السراب است
عقیلا اسم عربی عوزه است
عقید لحب منعجنج است

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم صنفی از خیل است

فصل العین مع اللام

علت خندریلی است
علجا قراح است
علس سلت است
علسی علقی و علوانیات صغار است
علت رطلیه خشک است
علت هندی اسم فارسی سقوردون است
علقه علقسیقون است و گویند

اسم صبر است
علقم اسم جنس نبات تلخ است گویند مراد از آن قثاء الحمار است و گویند حنظل است
علک بالبس قلقونیاست
علک رومی مصطکی است
علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است
علوفن خبازی است
علوفن یونانی منفجنج است

فصل العین مع المیم

عمادینک الاس است
عمرو کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است که با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق بز غاله است و در جلد مذکور شد
عنب الجن فاشرا است
عنبه تحم الزبیب و جمیع دانه اثمار را شامل
عندم العنم است و نیز دم الاخوین
عنبرب سماق است

عنبر بر باده است و در معرّ وکربا
عنبران آذریوست
عنصل اسقیل است
عنفقه اسم عربی عرز نجوش است
عنقلی اسم یونانی شلیم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است
عود البرق ارشیشعان است
عود بلسان شاخ درخت بلسان و در بلسان مذکور شد
عود الدرفه محروث است
عود الریح اسم مغربی ارغیس و نزد بعضی امیران و نزد بعضی ریج
عود سمار رومی لبسانه است
عود الصلیب فاوانیا است
عود الفالوذج الوشلک است
عود الوج وج است

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیة

عیدان اسم جنس شاخ نباتات است بلغت شام دار شیشعان است
عیزران زعرور جبلی است
عیشام اسم عربی درخت نغرب است

و نزد بعضی درخت جنار و نزد بعضی سپیدار و نزد بعضی زعرور جبلی است
عین صوف است
عین الاعلا اقحوان است
عین البقر اسم نوعی از انگور است و بلغت مغربی اسم نوعی از اقحوان است و اقحوان را انبر میبند
عین الجمل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است
عین الحیوة باصطلاح اکسیریان زیبق است
عین السرطان سپستان است
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در اذن بعض کتب عرف لسان استعمال یافته
عین الهر سنگی است مشهور و در طب لفظی برای آن ذکر نکرده اند
عیون اذان الفار است
عینیه بلغت اندلس عین الحمام است
عیکبشا طا اذان الخرست

باب الغین المعجمة

فصل الغین مع الالف

غابانک شابانک است
غالبن عنب الدب است
غاززاباغی اسم ترکی گیاه اطریلال است و در کوهستان و لرستان بابنی غان نامند
غاسول اشنان است
غاسول رومی الوقاللس است
غاغاطی اسم یونانی حجر غاغیطوس است
غاعه فودنج است
غالالوطی یونانی زمرست
غالی یونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحدة

غبیری درخت سدر خادار است
غبار عنب الدب است

فصل الغین مع الراء المهملة

غرب بغیتی انگور سیاه است
غرز بلغت شام نوع کوچک عصی الراعی است
غرسا راسن است

غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی میش کوهی است
غرمیج اسم فارسی شونیز است
غرلف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمة

غزال المار طحلب است

فصل الغین مع السین المهملة

غسا ملح است
غسل خطمی است
غسلیج آذریوست
غسول اشنان است و اذخر را نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفریا یونانی اصل السوس است
غلوفن یونانی اسم طیور است
غلوفن یونانی امیثا است
غلیجن یونانی فودنج است
غلیجن اغریا یونانی سکنطرام است که فودنج جبلی باشد و غلیجن مستنبی ریحان و اغریا مستنبی کوه است
غلیوارج اسم فارسی جلاه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء

غملول قنابری است
غمامه اسفنج است
غندب لغة عنکبوت است
غوزه اسم فارسی حصرم است
غوزه خرنا بلخ البسر است
غوک ضفدع است
غوغا باصفهانی شخرور است
غیال زنبق است
غینم اسفنج است
غیفطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزة والالف

فؤاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد از وجع الفؤاد وجع فم معده است که بسبب قرب محاورت مجاز آن اطلاق میکنند و الا قلب متحمل هیچ اذیت و الم نمیتواند و مقتضای آن موت است
فاربعربی اسم طبی است

جمع آن فوز
فوارة بضم بعربی اسم حلبة عرات
که جهت لفتا می پزند
فارعوس بلغت قلق است
فالبن زاج است
فالبش یونانی باقلی است
فالبش قبطی باقلی قبطی است
فالش بلطیخ است
فالطراحین حب الورد است
فانج اسم ناقهٔ جوان آبستن است
فاتراشین خردل بعضی است
وحرمل را نیز نامند بسبک اشا
فاشرستین لسینه دا نوعی تخم نموده
فاجشه جنبد بیدستر است
فاج غراب البین است
فاجا یونانی زعفران است
فاجا ناس حمص است
فاحز خرمای بی هسته است
وگفته اند نوعی از خرما است
که بفارسی کالنک نامند
فاحزه خاعزه است
فاخوز بوج ریحانی است
که ریحان شیوخ نامند و

برنجاسف را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله و جیم
بادزهر معدنی است بهترین
چینی آنست که حنظلی نامند
و گفته اند جدوار است و نخاجی
نیز آمده و گفته اند که بندق هندی
است که رته نیز نامند و مشهور
اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادیا بسریانی اسم توتیا است
فادن گفته اند نام دوا
که بهندی بنوار نامند و نوع
صنوبر است
فوتز بضم اول و فتح همزه و شین
نر را گویند
فارسم عنصل حیوان البنات است
فارکاوزا بسریانی ثمر صنوبر است
فاداسون بالبونج ابیض است
فرتسیل غراسیون است
فاردامون یونانی حرمل است
فائریس بمعنی اسد است
و برومیان انیز نامند
فارس الحار سطراطیوس است

و سطراطیوس سطراطیوس
نیز آمده
فارسطاریون رعی الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم تونا خوز است
فارشامی صاحب منهاج گفته
درختی است برگ آن شبیه
برگ بید و از آن عریضتر و
خوشبو و صاحب تحفه نوشته
که اندر طون است و صاحب
منهاج گفته جهت لفتیح سدد
و حیض و جماع نافع است
فارض بقرمسن است قال الله تعالی
لا فارض و لا بکر عوان
بین ذلک ای متوسطة بینهما
فارعه فاغیه است
فارنوخنا و فارنوخینا
یونانی حشیشة الاخرس است
جهت آنکه دانش را که در هم
بریانی نامند نافع است
فاره یونانی شبت است
فاروسی شمع است که بفارسی
موم نامند

فاروفسوراس یونانی صدار
الحدید است
فارونوا ملح است
فاردنیون لغت رومی است
و یونانی فلفور لس نامند و
بعربی خربق اسود
فارلقیا یونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی
فادانیاست که عود الصلیب
فاردنیل نباتی است که
بهندی باتجی نامند
فارز بعربی سورنجه سیاه
با سرخی است
فاربن بسکون همزه اندر زیلان
است
فاس طرفا است
فاسا فقطاه است
فاسطامامی فاسطامی
یونانی شاه بلوط است
فاسطرن لغت سریانی است
و یونانی جند بادستر
و فاطوسیقی نامند که بفارسی
بستان افروز است

فاسطرو و فاسطرد یونانی
جند بادستر است
فاسلو یونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا العربی حنفا است
وگفته اند نوعی از آن است
فاسیه حنفسای بسیار بزرگ است
فاسیس سبلهای بری است
فاشراکرمه البیضا است
فاطقی معرب سیقی رومی است
که عدس ماکول باشد
فاطل ریه اعنصل است
فاطویل فوفل است
فاطوس یونانی حبرک
کشتی گیران است که بعربی
وسخ الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است
و دعل را نیز نامند
فاعیه بعربی فرج را نامند
جهت آنکه منفعتش ...
فاغیه شیح نیلوفر هندی است
که غل نامند

فاغیس زنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و رای مهمله گلی است مایل بزردی بسیار خوشبو مانند زنبق و طولانی و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی رای جنبا نامند
فاغوس بسریانی شیطرج هندی را نامند
فاغیه بعربی اسم شگوفه حنا است و بسریانی بهنجی کفورا و برومی اوریسقون و بیونانی سندا موفور نامند طبیعت و خواص آن در حنا ذکر یافت و درحدیث است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله که احب الریاحین الفاغیه و بهترین آن تازه سفید حلوالرایحه است و معتدل در حرارت و برودت است و جهت اورام حاره نافع و باعث کرم نخوردن پارچه پشمی است نگاهداشتن با آن و نیز بمعنی ناغر آمده
فافاریی فاقورقی فلفل

فافالیس فاخته است
فافالس ایر افیلون نبات حاد و شبیر است
فافالس زریری است
فافرن فافروس
فافیروس فافیر و فافیروس بمعنی اسم بردی است
فافور اسم سنگ برنجاسب است
فاغنیس لقله الحجار است
فاقلیون لطیبخ است
فاقیوس بیونانی کمون بری است و شاهتره بری را نیز نامند
فاق بعربی طایر یست طویل العنق دراز و مطبوخ را نیز نامند و دهن البان را نیز
فاقشیر بیونانی سرطان است
فاکهه اسم عربی ثمر انجبار

ست که بفارسی میوه نامند و بهندی پهل جمع آن فواکه
فالاسغرسطس بیونانی نوعی قصبی است که آنرا تیل نامند
فالاسیی بیونانی فودنج نهری است
فالاجقون و فالاخطیر و فالاجقون بیونانی اسم رتیلا است
فاس نباتی است که بیونانی اندروصارون گویند و بفارسی تیز
فالیوس بیونانی بلبوس است
فالعنی و فارغوس لقلق است که بلارح نیز نامند
فالربون شراب کهنه بسیار قوی حاد است
فالس لوست درختی است در طور سینا مر انک

مانند بلوط
فالعس بیونانی صنفی از اشجار است
فال ثال و بخنجک است
فالندی بیخ کبر است
فالیوس شاهتره است
فالیوالقیوس اصابع الصفر است
فالاقس سقلیوس صنف کبیر ذوفرا است منسوب باسقلیوس حکیم جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بعضی آنرا الفرع کبیر ذوورق دانسته غلط کرده
فاناقس خرنیسون نوع صغیر ذوفرا است منسوب باطبای حردان که قریه ایست از جبال شام و گفته اند زوفای خشک است
فانجی معرب کانجی است
فانی طردن بیونانی سیستان است

فافیوس کمون بری است
فلوانیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم ثلج است
فاوطلها بیونانی ذره است
فلنیدی اسم گوشت بریان است
فالطون شیح است

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

فتات و فتوت و فتیت نان فتیر است که فتیت نیز نامند و فتیت هر چیز را گویند
فتاط حکیم میر محمد مؤمن گفته که سیستان است
فتاق بکسر اول نانی است که بتعجیل در ادراک برآمدن خمیر آن کرده باشند و لیف ابهس را نیز نامند
فتال بلبل است
فتت نیز تازه شنبلید الخضر است

۷۱۵

فحّا بالعربی عقاب است
فقره سکه رعاده است
فنفین بیونانی عفص است

فصل الفاء مع الثاء المثلثه

فث بالعربی اسم ارزن است که بهندی باجری نامند نبات آن شبیه نبات ذرّه وحب آن شبیه بجاورس واهل هند آنرا بسیار میخورند نان آن پخته ودیگر انواع
فثغ بالضم حنظل است وگفته اند درخت حنظل است
فثیموس بیونانی الجمّو است

فصل الفاء مع الجیم

فج بکسر بمعنی خام ونپخته اطلاق آن بر میوه خام می نمایند وبطبیخ خامی را نیز نامند که بطبیخ هندی است

فصل الفاء مع الحاء المهمله

فحا بمعنی ابزار القدر است مانند باز و سیر و گشنیز و غیره
فحلا فاخته است که بیونانی فوربس وبالطوس نامند
فحلاماورس بسریانی حند بیابستر است که حنفیه خرست
فحم انگشت است که بهندی کوئله نامند و آن انگشتی است که خاموش کرده باشند
فحول بالفتح گشن خرما را نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمه

فخا بحرف را نامند که بفارسی سفال نامند
مخففه فخاله است
فخیدایه بینه است که تخم انزار آورده باشند
فخو درختیست نخل و تو شاخ بر برگ را نامند وناقه بزرگ پر شیر را نیز نامند

فصل الفاء مع الدال المهمله

فدادة ضفدع است
فدار بضم اول ودوم وراء مهمله مشدده بالعربی اسم قفنه است
فدس بالعربی اسم عنکبوت است
فدن بالعربی اسم صبغ سرخ بیر است
فدلیون بیونانی بقل است

فصل الفاء مع الراء المهمله

فر بر مرغ است
فرا گورخر است که حمار الوحش نامند جمع آن افراء وفراء
فرات آب صاف شیرین خوشگوار است قال الله تعالی اسقیناکم ماء فراتا
فرانیه سپند دیست که بشیرازی سپند نامند
فراخ بچه طیور است
فرار بچه شتر و بز و گاو وحشی است
فراریج جمع فروج است وبچه دجاج باشند
فراس خرمای سیاه است غیر مشهور
فراستوک بفارسی پرستو است که بعربی خطاف نامند
فراشیا بالفتح اول وکسر شین معجمه در آخر اسم عربی بروانه است واحد آن فراشه
فراسیون فرسیون است
فراص ساذج هندی است
فراطن قرن است که بفارسی شاخ نامند
فراطیوس برومی ... است
فراغ بالعربی اسم منی است
فراقر و فراقل سوابق ...
عنبوت است
فرام بکسر اول بالعربی دوائی است که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند
فراموس بیونانی باقلی است
فرانق بضم اول معرب پروانک فارسی است که بعربی برید وبفارسی سیاه گوش و ترکی قره قولاق نامند وآن حیوانی است بقدر سگ کوچکی و برنگ آهو وگوش آن سیاه و پیش پیش شیر میگویند میرود وگویند خبر میدهد از آمدن شیر در سباع شکاری است
فرانسیون زبده البحر است
فرانطالیفی البخیه است
فرانیون الحوان است
فربک دو خوک خمانش است که از امرغ جیسی نامند

فرلودم گاو زست
فرهی اسم فارسی سمن است
فرت نباتی است که جهت
وجع فواد نافع است
فرث سرگین است
فرثا فوه است
فرثاغون اقحوان است
فرثا شعیر است که بفارسی
جو نامند
فرجانه گیاه سفید است
فرجد بکسر بابلی سنداست
فرجور بفارسی فرخ طیور
است
فرار باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق است
فرزکهص نشیج است
فروج جوجه ماکیان است
فرزبانی است در نهایت
تلخی جهت مغص و زحیر
و وجع لطیف نافع و از چین
می آورند و آن متواج
خطائی است و بعضی وج
و بعضی دوا انگیه ترکی

انگیر در نامند و بعضی آنرا
راوند چینی دانسته اند
فرزند و فرزد مرغ گفته اند
نباتی است که بیخ آن بسجلد
است
فرزنج حب الفقد است
فرسا دار فلفل است
فرسا ماسندر است
فرسان بکسر و فتح نیز
بفارسی حیوانیکه از پوست
آن قند و میان ازند و گفته اند
تنک است
فرستک و فرستو و
فرستوک همه اسم فارسی
خطاف است
فرسد حمص است
فرستارلون یونانی
یعنی حمامی است که حبی
از حبوب ماکوله شبیه
بعدس است که آنرا رعی
الحمام و بهندی ارهر نامند
فرسطس یعنی رعی الحمام
و بعضی نوار بیج گفته

اصل آنست که طایر است
که آنرا صاحب نامند
فرسک نوعی از خوخ
است که بفارسی شلیر و
شلیل نامند
فرساوس فرسلون
طلق است
فرسیا برومی اسباس
است
فرسیطاسیون یونانی
زنجبیل الکلاب است
فرسین سنجاله حدید است
فرسیون سمک سقنقوری
است و گفته اند حماحم
است صاحب تحفه
اسم نوعی از بادآورد
دانسته
فرش بعربی صغار ابل
است که قابل حمل بار باشد
قوله تعالی و من الانعام
حمولة و فرشا و گفته اند
غنم است و آنچه صلاحیت
تخیر ذبیح نداشته باشد

و گفته اند آنچه از پشم
دمو و کرک پوست آن
انتفاع برند و گفته اند
درخت کوچک و هیمه و
هیزم است
فرشکی بفارسی خوشه
کوچک است که در خوشه
بزرگ خوشه انگور میباشد
که بعربی حصله و نیز بفارسی
پیشک نامند
فرص و فرصید سته
مقل است
فرصاد بعربی اسم درخت
توت است و گفته اند
درخت توت سفید را
نامند و توت سرخ را
نیز و صبغ سرخ رنگ را نیز
فرصد بکسر هسته مویز
یا هسته انگور را نامند
فرض نوع خرمائیست
که در عمان می شود
فرصن بکسر ثمر دوم است
مادام که سرخ است

فرصح بکسر بعربی عقرب است
فرعس بعربی حیة مقرنه
است
فرصرلون فرفیون است
فرطس ما رنا خدار را گویند
فرع بعربی قمل است و
گفته اند قمل کبار است
فرعنده و فرغناک نباتی است
که بیه انجار بجلد که عنقه نامند
و گفته اند نوعی از لبلاب
است و گفته اند اسم نباتی
است که بهندی اکاش بیل
نامند
فرعوز بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغی است
خوش آواز که بلبل باشد
و ضفدع را نیز گویند
فرعوی بفارسی طائری
است از طیور صید که ترکی
قرقوش نامند
فرغار درخت عظیم است
مانند درخت خیار برگ
آن مانند بادام و گل آن

مانند گشنیز و از چوب آن
کاسه و ظروف سازند
فرغب درختی ست عظیم
که از چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساذج ست
و گویند درختی ست که
بهندی ساکو یا ساگوان
نامند
فرفت شاهتره ست
فرفح و فرفحین و فرفخینا و
فرفیم و فرفه و فرفهین
بقلة الحمقا ست
فرفور بفارسی اسم قرافرط
ست
فرفور نوعی از صدف ست
فرفوریون برومی سعد ست
فرفوس سنگی سرخی ست
که جهت جراحت نافع
ست
فرفیر بنفشه ست
فرفیون افربیون ست که
فربیون نیز نامند
فرقوسعاه دوای مرکبی ست

مستعمل در دوا المسک و
در معاجین در قرابادینها
کبیر ذکر یافت
فرکینه طعامی ست مصنوع
مانند هریسه ار طب ازان
که بفارسی آتش هلیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای التضییق فرج مستعمل
دارند
فرماسیر یونانی باقلی ست
فرصید عجم الزبیب ست
و عجم العنب را نیز گویند
فرنب بچه یربوع ست
فرنده نوعی از آهن ست
که فولاد نامند و حب الرمان
را نیز نامند
فرنسیون بیونانی زرنب
درخت ست
فرنوس بیونانی کرنب
ست
فرنون اسم یونانی
زبد البحر ست
فرنی اسم فارسی

مهلبه ست
فرو بعربی پوستین ست
جمع آن فراء متخذ از
سنجاب و حواصل و سمور
و قاقم و فنک و بالوز
و دلق و ثعلب و حملان
فروبس بیونانی ماذریون
ست
فرودسیمن جوز ماثل ست
فروشه بفارسی
افروشه ست و آن
حلوای ست متخذ از
آرد و روغن و عسل
یا شکر و گفته اند فرشه
ست
فروصنائی افروصنای
کراث الشوام ست
فروعیوس بیونانی
سنگی ست که
صباغان طلا و فروغیا
را تلقیه بدان مستعمل
دارند و لهذا اسمی یونانی
لفرعیوس گشته

فرو فرط زرنیخ احمر ست
فروقه بیه گرده ست
فرو قودی لاون دوائیست
حریف خوشبو و گفته اند
نباتیست شبیه بجا لالاون
اسود و بیخ آن طولانی
سنگ عریض و کوبی
آن تند شبیه بموی احمر ست
چون با آب طبخ نمایند
دیابیطس مانند رعاف
آورد و طحال را نافع
فرو قولس یونانی وسخ
الکوائر ست
فروکیوس سرد ماهی
زهرج ست
فرومد سعد ست
فرومیان بصل ست
فره بفارسی بنفسج ست
و بترکی فراخ ست
فرهنج بفارسی اسم
کشوث ست
فریج بفارسی اسم برج
ست که بترکی الکر نامند

فریحات اسم فارسی شبنم
ست که بعربی صقیع نامند
فرید مروارید بزرگ را
نامند و نیز مروارید بزرگ
برشته کشیده را
فریدس فریدلیس بلغت
اهل مصر رودبیان ست
فریزوقلیس بفارسی
اسم نباتی ست در نهایت
تازگی و نضارت که
چون دواب بخورد
فربه شود و نیز اسم
نباتی ست خوشبوی
فریز بفارسی اسم
نباتی ست که بیخ آن
سعد ست
فریسفاغول بسریانی
ترمس ست
فریقیقیوس نوعی
از دوقس ست
فرین جاورس ست
فرینه بعربی خربالی
ست که با حلیب طبخ نمایند

نمایند برای الفار و اجلبه ایست که با جوب طبخ نمایند و جمعی که آنرا جلبه دانسته اند غلط است

قربقیه بلیم است

قرک بفارسی طبیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمة

فز بفارسی اسم توسنج است

قرزو فزیر بفارسی اسم وج است

فزعن بفارسی عشقه است وگفته اند که نوعی از لبلاب است

فصل الفاء مع السین المهملة

فسا بسریانی استخوان ثمر است

فساریدس بیونانی از زرایح است که در گندم پدید آید

فساریوس بیونانی نوعی از فستقین است

فسافکین بر ومی اسم خرما است

فسال بیخی است خشک سفید رنگ تلخ شبیه الشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف

فسالة الحدید توبال الحدید است

فسانا بالسریانی لوبیا است

فساهی حب بلسان است

فسان اسم فارسی حجر المسن است

فسیار و می زفت است

فسطاطیس بیونانی ضرو است

فستقاد شبو و فستقا شبول بسریانی حب البان است

فستق حجیم و فستق الهادة حب البان است

فستور و فستوری بیونانی مسک است

فسدس حب النیل است

وگفته اند تخم بادزبون است

فسرافاطارس بیونانی سرخس است

فسرانومین بیونانی ثمر است

فسرلیون زنجفر است

فسطافیون بیونانی فستق است

فسطرن و فسطور بیونانی سکت است

فسطسهره کنبره است

فسطله بندق است

فسطیلون فساد و دبصنوبر است

فسقس سیبت است که سعتر و لوبیچه و لعبر رطبه نامند

فسقرا بیونانی و سریانی قافن است

فسقی و فسقین بیونانی خروع است و بعضی فسقیر قصبان الکریم است

فسلان صغار نخل است و جمع فسیل

فسلیون بربعونی است که بزرقطونا نامند

فستمونیون اسفیداج اسرب است

فسلوبرون بزر حشیشان است که فاشرا باشد

فسنلن اسم یونانی سکنجبین است

فستمین اسفیداج است

فسن حجر المسن است

فسنغ فشنغ است

فسنبا قیل بایرانی قاقله است

فسوابراسین لعربی صابع الصفر است

فسوة الضباع و فسوة الضبع اسم عربی نوعی از کمات است که قطر نامند

فسوة الکلاب شاه بانج است وگفته اند عاقلنس است

فسورلون بیونانی

بافلی قبطی است که قلقاس نامند

فسوکیون بربعونی است که بزرقطونا باشد

فسوکیدوس فسندیس بیونانی کاکنج است

فسیط بعربی معنی شیرخرا است وگفته اند خیده ناخن است

فسیولیس بیونانی فلفلموه است

فسیا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع الشین المعجمة

فش درخت توت است

فشغه لبلاب است و نیز بیشه که در چوب و قصب باشد نامند و تخم توت را نیز گویند

فشوابراسین لعربی اصابع الصفر است

فصل الفاء مع الصاد المهملة

فقاح الزبیب است که عجم الزبیب باشد
فقاحص رطبه است
فقعا بالعربی قاره است
فقفقص عشیران است
فقفقصه اسبست که رطبه نامند
فقر بکسر فا بالعربی زبان را نامند
فقلة نحل بریده را گویند
فقیع شیر تازه دوشیده است که کف آن نشسته باشد
فقیل بچه شتر است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضا خرما و مویز مخلوط باهم و هر دو چیز مخلوط در یک ظرف را که متغیر نشود یعنی از آنها از دیگری فضا نامند
فضال و فضوح لغت مردم است

فضنبه و فضنعل بالعربی عقرب است
فضله لقبیه و لبس مانع چیز را نامند و چیز روی را نیز نامند
فضیخ بجیم عروق را نامند
فضیخ عصیر عنب است و نیز شراب که از بسر را نامند
فضیض آب شیرین و آب باران را نامند و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء المهملة

فطار سیقی و فطر سیفی یونانی عرطنیثا است و گویند کندش است
فطار کیس ترخس است
فطر اسم سماروغ است که بهندی ابهین چهتر نامند
فطر ناناکاه ابهن است که فطر ناکول بفارسی

بیکل و سماروغ نیز نامند
فطر اسالیون فطراسالیون کرفس صخری است که کرفس جبلی نامند
فطر دسلیون بزر کرفس جبلی است
فطر ناسیا بالسریانی فطر است
فطرلیس ترخس است
فطرلیطن فطرلطیقون است که عصیر عنب باشد
فطریوس عدس جبلی است
فطس و فطسه حب الآس است
فطعم و لفل است
فطفلوکن مطافیلن است
فطلا مرد است
فطلوس شبه است
فطوجیون یونانی زفت رطب است
فطوخنیا سراج القطرب است

فطوریدس یونانی ترحلج است
فطوس حب الآس است
فطول تیر(؟) چیثان است که فاشرا باشد
فطوبالیون کیلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلامج فاطر است
فطیلیون فادانیا است
فطین و لوبس قاقله است

فصل الفاء مع العین المهملة

فعالا بالسریانی فجل است
فعدوتس یونانی حنظل است
فعفع بالعربی جدی است
فعلیوه کاذی است
فعم درخت گل است
فعوسا رومی خرنوب است
فعولم قاقله است
فعلیولیون رجو

خانست
فعیلاسوس گیاهی است از جنس عرطنیثا که بخور مریم است
فغا بالسریانی خاست است و تمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغین المعجمة

فغا بالعربی اسم ضیمن است
فغر و فغوغور دست گل خار را نیز نامند

فصل الفاء مع الفاء

ففلین لغة لحماعرب(؟) است
ففوشیو یونانی اسم ملح است

فصل الفاء مع القاف

فقارس یونانی اسم سرو است
فقحه برگلی است که پیش از ورق یا با آن بهم رسد

فقد فنجنکشت است و گفته‌اند تخم آن است و اول اصح است و نیز شراب زبیب یا عسل با کشوث را نامند

فقد حب الفقد است

فقد و شراب زبیب با عسل با کشوث است

فقیطسد اسم رومی لحیة التیس است

فقحه بعربی گل زرد را نامند و محتمل که فقحه بوده باشد بحاء مهمله زیرا که در دامصفر است

فقاح بعربی اسم جنس شگوفه است که نوعی نیز نامند و بیونانی لقنج و برومی انکس و بیونانی و در دستتر اطلاق فقاح را بر نور اذخر مینمایند و نیز بر هر گلی که پیش از برگ بر آید

فقاح اذخر شگوفهٔ گور گیاه است که برومی انکس سخوس و بیونانی دوا انیقون نامند

و بهترین آن خوشبوی آن است

فقاح السنبل شگوفهٔ نوعی بخورنه است که بسریانی لقنجیر ابرودین و برومی انکس طوحش و بیونانی دوز سفلیس و بهندی چهرکا بهول نامند

فقاح سورنجان الفار سنبلید و بعربی اصابع هرمس نامند

فقاح الغار شگوفهٔ و بهست و بعربی لقنجی دوز داقتی و برومی انکس غوزنوس و بیونانی دوزا اسطفابن نامند بهترین آن تازه خوشبوی آن است

فقاح الکرم شگوفهٔ رز و بسریانی لقنجی اوکیتیا و برومی انکس طراخیون و بیونانی دوزا اطیاطیون نامند و نیز بفارسی دل گویند بهترین آن بری تازه

آن است.

فقاح الملح زهرة الملح است

فقاح الموز شگوفهٔ موز است که بهندی کیلا کا بهول نامند و بیونانی دوزا موزا و بسریانی لقنجی موزا و برومی انکس موزین

فقاح النحاس توبال النحاس است

فقلابرس بیونانی ضریرة الجادی است

فقلاطیون فاشرستین است

فقنبج کبوتر سفید است

فقلامینوس بخور مریم است و گفته‌اند ضریرة الجادی است

فقولم قاقله است

فقلین عفص است

فقلوطار رومیه کراث است

فقیقص شاهتره است

فقیقبیه بقینه شکسته است که مفقوصه نیز نامند

فقیقین دود القرمز است

فصل الفاء مع الکاف

فکلوفیج برومی شکطرا است

فصل الفاء مع اللام

فل بفارسی چوب درخت سفرجل است

فلاو بیونانی درونیون است

فلارنقیم بسریانی ساذج است

فلا اذر بو است

فلات اسم سیده است که بفارسی سیده نامند

فلاسیطفی برومی صندل ابیض است

فلاسفه جمع فیلسوف است و اسم مرکبی از معاجین کبار که مادة الحیات نامند و در قرابادین در حرف المیم مع الالف ذکر یافت

فلاسلوج ساذج است

فلاطاس بیونانی زید البحر است

فلاعارمنا یا برومی طین رومی است

فلاعاساس برومی طین شاموس است

فلاغالیامنیس طین مختوم است

فلاعامغری طین مغره است

فلافل السودان فلفل السودان است

فلافلی معجون مرکب از سه فلفل است یعنی فلفل اسود و ابیض و دار فلفل و مسحق بدان است و در قرابادین ذکر یافت

فلام اسم عربی قاقلی است

فلاقسیر یانی ریه است که بفارسی شش و بهندی پهیپهڑه نامند
فلاسوس فلاسن و فلاموینا و غلاو وروزاج است
فلایه فوه دنج بری است
فلنان طایری است که میسون اصیدی نماید
فلنجون یونانی سرخس است
فلهس کلب و دب بحری است
فلنجیقین سورنجان است که ملبوسا نیز نامند
فلنج و فلنجند غنبه حلاجی کرده تخم بر آورده است
فلنجوز و فلنجید حب القطن است
فلارفیون فلارلون و فلیدالافن اسم دوائی است مرکب در قراباذین ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است جمع آن افلاذ و فلذ و نیز قطع طولانی از کبد را نامند و همچنین فلذه و نیز فلذه قطعه طلا و نقره و گچ را نامند
فلزبنجاس ابیض و زیبق و رصاص اسود و حدید و صفر باشد
فلسطاریون رعی الحمام است و دلب را نیز نامند
فلسطورس دلب است
فلسلورلون رجل الارنب است
فلفاالطر زعفران است
فلفل الخواص و فلفل الاخواص اسود دانه است که حب الملوک نامند
فلفلا مالی بسریانی دارفلفل است و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالبه حب الفقد است که بزر فنجنکشت باشد و فلفل صقالبه حرف بابلی و اثلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل است
فلفلسن یونانی نوعی از خشخاش است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل القرود حب الکتم است که تخم وسمه باشد
فلفل موی بهندی بیخ دارفلفل است که فلفلموه و بهندی جیپلا مول نامند
فلفل مون فوذنج جبلی است و گویند فوذنج بری است
فلن فاغیه است که بیخ نیلوفر هندی باشد
فلیفیق نخود ابیض است
فلمو ذاریج است
فلمون حب جبلی که فوذنج جبلی باشد
فلمایه وردست
فلندی یونانی فلنجه است
فلنفیون اسم دوائی مرکب است حاد و نافع جهت تاکل لثه و عفونت دندان و در قراباذین ذکر یافت
فلنکمشک و فلنجمشک و فرنجمشک است
فلو اسکندری فیمولیا است
فلونارشک است و نرحیشان را نیز نامند
فلوزالسریانی اسم حرشف است
فلورلقا صندل است
فلورلقی صندل ابیض
فلوس ماهی انبراز اسم خانق الکلب است که قاتل الکلب نیز نامند و اذاراقی را نیز و بهندی کچله گونیله
فلوسرین عصی الراعی است
فلوعیون برومی طین ماکول است
فلوفرمنیا برومی قرع است
فلوس لوصیر است
فلوموس یونانی خیار است که خاموروس نیز نامند
فلوموسور حب البلسان است
فلون نشیح جبلی است و برگ نبات نانخواه نیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است منسوب به افلن طبیب که افلونیا نیز نامند و در قراباذین ذکر یافت
فلوین جنداست
فلی اسم نباتی است که بفارسی اخوذ نامند
فلجون سرخس است

فلنجقن سورنجان است و بعضی حومانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المغناطیس است
فلیس و فلشلیس بیونانی عصفر است
فلیاطس بیونانی وسمه است
فلیغورلسیس خربق سود است
فلنقلیس و فلیفقیس جندقوقی است که بفارسی دیوابست باشد
فلنجه هرنوه است و نانخواه را نیز بعضی ثمر بنجنکشت و با دربخوبیه و توهم کرده صاحب تحفه که نوشته بلغت اهل مغرب تخم انجره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل کف است
فلیله بعربی موی سرزنان را نامند
فلیا بیونانی پرسیاوشان است

است که بسریانی لطیاط نامند و آن عصی الراعی است
فلی لوین لاعیه است
فلیوخالسان العصافیر است
فلیوجوس سولان است
فلیوحیج بیونانی السدا است
فلیه فودنج بری است

فصل الفاء مع المیم

فماتیرافیل بسریانی کماشیر است
فمولوز الجبیل است

فصل الفاء مع النون

فنا و فناة عنب الثعلب است و عنب الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی اصابع هرمس است
فناشیلوس برومی شعار الراعی است
فنافالون برومی غباشیر بیونانی است که
فاغره باشد
فنج فنک است
فنجل بعیم بعربی عناق الارض است
فنجنکشت اثلق است که بهندی سیبهالو نامند
فنجبوش معرب پنجبوش است که عبارت از خبث الحدید و هلیله و بلیله و آمله و عسل باشد و اسم معجون مرکب از اینها ست و از آن نسخ فنجالجبوه نامند و نسخه آن در قرابادین ذکر یافت
فنجرتون فنجنقون است
فنجرویون حجم است
فنجبوش نوع احمر الحشیش المحار است که عرق الفالوج نامند
فنجا گفته اند بفارسی اسم ثلج است
فندق معرب بندق است
فندق هندی ریته است که بهندی ریتهه نامند
فندر و فندیره کندر است
فنطاعطا بسریانی شجرة الکلب است
فنطافلون منطافلین یونانی است که بمعنی ذو خمسة الاوراق است که پنجنکشت نامند
فنطفلون قاوانا است و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطوفلین بیونانی فسوراه است
فنطنیقون رزاوند است
فنقع بعربی فاره است
فنک حنظل است و حجر ملح را نیز نامند
فنلکی زفت است
فنن بتحریک بعربی اسم غصن است جمع آن افنان و افانین
فنان حمار الوحش است

فصل الفاء مع الواو

فواطا عنب الثعلب است
فوفج و فوفذه اول معرب ثانی است بمعنی خمسه مرحی کامخ و در قرابادین ذکر یافت
فوتنج و فودنج معرب فودنک و پودینه فارسی است
فوتنج بری که جلیحوبه نامند
فودنج نهری حبق الماء است
فوتهرج بیونانی ارجال است
فوتیلج بیونانی جوز بوا است
فوثافوس است
فوتیس بیونانی شحم الاسد است
فوتیس بردلا بیونانی بیه مرغابی است که بعربی شحم الاوز نامند
فوتیس لیونندا شحم الاسد است
فوجلالس نوعی سنگریزه

است مستدیر که تحت
ازان آهک که لعرب
کلس نامند بعمل می آورند
فوخلیاس و فوخلیا
حلزون است
فوقوس ماطوس یونانی
اسم فاختہ است
فوذیولس رومی تخم است
فورلیون لبد است
فورانثا یونانی خنثی
است
فورج ترن عشرق است
فورداریس یونانی
و لسریانی قردمانا و لغز
سنج نامند
فورسحطیس رومی اسم
قوقی است که حیوان
بری قریب بحیوان
جند بید ستر است
فودوس صفادع خضر
است
فورس یونانی نبق است
فورفرد لسریانی خنا است

فورفوس لسریانی حنظل
صحرائی است که خندروس
نامند
فورمی اہل است
فوربدلون و فورلون
و فوربربرو و یونانی
عاقرقرحا است
فورودسیرم و فورودوس
و فورلیس رومی ضفدع
است
فوروس یونانی حنظل است
فورلس اربرفافس است
فورلطیس مارقشیشا
است
فوسیرحد ید است
فوسبرمیون یونانی
بلسان است
فوسطرفیون یونانی
نوعی از زعرور است
که لشیرازی کیل نامند
فوسشتین یونانی زنجبیل
است
فوطیس و فوطیلس و فوطیکس

یونانی تخالہ است
فوسیمار ابنج است
فوسبن قلی است
فوسیون ذنب السباع
است
فوشنہ و فوشنشہ و فوشنہ
لفارسی نوعی از قطر است
که خوشنہ نامند
فوسنوقس یونانی
در رومی صرو است
فوطین لسریانی حسک
است
فوطالیون یونانی عوبثینا
است
فوطاسوعیطون یونانی
جار النہر است
فوطر یونانی تربد است
فوطفرادی است
فوطیس ماذریون است
فوطیوس برومی حلبا
است و فرفیون را نیز
نامند و خیربوا را نیز گوشنگ
فوعریسفن یونانی

خشخاش اسود است
فوعلس و فوعلسون لسان
الثور است
فوغیناوس رومی اسم
من است که لفارسی شبنم
نامند
فوف لفتح لعربی اسم مثانة
البقر است و لعنیم میوہ است
بالای آن تمر امیند
و قشر بر نوائی را و نیز
دانہ سفید یکہ درمیان
نواۃ است که ازان
نخل می روید و نیز
قطمیرا نامند
فوفالس نباتی است که
آنرا براۃ الراعی و
ابرۃ الراعی نامند
فولس یونانی قندیل الحجر
است و ماذریون و
تخم ماذریون را نیز نامند
فوقولیوس کورالنحل
است
فوقلا لسریانی فوفل است

فوقم ذنب است
فوفوز و میہ اترج است
فوقہ عشبہ است
فوقیلا سوس اترج است
فورفمارس قنفذ است که
لفارسی خارپشت گویند
فوقیرس برومی باقو ...
است
فوقینون یونانی صمغ ...
است
فوکان فقاح است
که لفارسی لوزہ ...
قول لغت اہل شام
باقلی است و گفته اند نخ
است شبیہ بحمص و
گفته اند حمص است
فولا لسریانی سانوج است
فولاذ و فالوذ معرب
پولاد فارسی است
که نوعی از حدید جوہر دار
است
فولیمیوس رومی ... است
فولس نوعی علیق الکلب

فولحاموان بیونانی شبت است
فولطیفوا بیونانی باقلی مصری است
فوللو لبد است
فولن برگ نبات است
فولو حنظل است
فولوامارلقون و فولوعرلون بیونانی ولغار سی برسیان ولبربانی لطباط که عصی الراعی است
فولودین و فولوفودین و فولوفودیون لسفایج است
فولوبردان بیونانی حرلق اسود است
فولوسون ثوم است
فولوطر برسیاوشان است
فولوعوماطون شکاعی است
فولوعس فستق است
فولوعش فولوقسیس و فولوفنیس حنظل است

فولوفربون ورق البلوط است
فولومس قنار است
فولومیناما الزیتون ملح است و مارالسمک کبار ملح را نیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیا کرش است که بفارسی شکنبه نامند
فولیا بعز نا ورق الزیتون است
فولیا نارسفا ورق الاترج است
فولیا سیفی ورق الخوخ است
فولی حلبنوس ورق الخلاف است
فولیطفات ورق الغار است
فولیطو فولس ورق الاس است
فولیغا لیون ورق الاجاص

است
فولبلبس و فولین بریاجیده صغیر است
فولیمقرین ورق التوث است
فولین بروی فل است و بیونانی حبده است
فولیون حجده است
فوم لعربی ثوم است و گندم و نخود و نان و سایر حبوبیکه ازان نان پزند نیز نامند
فوامیر لعطس باقلی قبطی است که قلقاس نامند
فونان گندم و جو را نامند سیر و پیاز را نیز
فومه سنبل است
فومولطیامیر و فومولطو شعری بیونانی حجده است
فومو سیمیون ترمس است
فومیون سرطان است
فونیا بروی دارچینی است

فونیا نا بیونانی فودنج است
فونین بیونانی لبد است
فوه بری ملبکی است
فوهه شیر بزی است که دران طعم حلاوت باشد
فوبد شراب است
فوبل فنا بری است
فولیس و فونوس علیق الکلب است
فولیفه مصغر فاره است

فصل الفاء مع الهاء

فهار اسم جواهر حجریه سرخ رنگ برنگ یاقوت است که از معدن ذهب از بلاد مشرقیه برمی آورند و بعض گفته اند که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیة

فیادار فلفل است
فیه لعربی اسم طایر است

شبیه لعقاب
فیارسیا کبر است
فیارسیدوس لبربانی قنا بری است که بفارسی برعش نامند
فیاس فطر است
فیاغوس گشت برگشت است
فیافولیون بروم اسم جوز ماثل است
فیامیس فاغره است
فینیقی بروی عدس است
فیتفون بیونانی خل است که بفارسی سرکه نامند
فیجرا دادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجارحسا مستویل است
فیجارس بیونانی جادرس است
فیجورین بیونانی هندبا بری است
فیجیلوتن نوع قثال

قیمارون است
فیدزعفران مدقوق
است وموی لب اسب را
نیز نامند
فیدر رماد است
فیدرساوس یونانی
خانق النمر است
فیدس یونانی نادر لون
است وگفته اند بزر نادر لون
است
فیداس شراب سکر است
فیدلوس انجره است
فیرتوا و فیرتوا اسم
رومی جوز است
فیرفیلوسنبن قرفة
الدارچینی است
فیروسا بسریانی سنجع
است
فیروزنوش اسم مرکبی
است بمعنی مبارک نسیم
وجهت امراض بارده نافع
وبمعنی کثیر النجاح نیز ودر
قرابادین ذکر یافت

فیرولیس یونانی
سدر است
فیداوبراسا بسریانی
عیدان بلسان است
فیبا اسم طاوس است
فیبادخاوانیا فاوانیا
است
فیبی ونازدین بسریانی
عیدان سنبل است که
دارشیشعان نامند
فیباد ولفظاسیون
بسریانی اسم شکطر امشیع
است
فیروفس یونانی نوعی
از صدف است
فیبافلوس یونانی
نوعی از لبلاب ماکول
است
فیبالون برومی قطران
است
فیبردیموا بسریانی اسم
بلیون است که بفارسی
مارچوبه نامند

فیسوادرقراقروبجا
بسریانی شکطر امشیع
است
فیسور سنگیست که در حمام
بپا می مالند وبفارسی
سنگپا وبهندی
جهانوه نامند بهترین
آن سنگ کثیر التجویف
آن است وغیر محترق
آن غیر مستعمل واحراق
آن آنست که در آتش
اندازند تا سرخ گردد
پس در خمر ریحانی اندازند
وهمچنین تا چهار مرتبه پس
سوده بکار برند
فیس وفیشله گویند ذر آس
الذکر است
فیطاسوق است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاغطاس شجره الکلب
است
فیطامیرون وفیطرون
وفیطیون یونانی

کزبره است
فیطرن بقاف صحیح است
وقیطره نیز آمده
فیطرمنقی کندس است
فیطروا سالین کرفس
جبلی است که فطراسالیون
نامند
فیطریون حجاره است
فیطس یونانی حب الصنوبر
صغار است و آن بستانی
را نیز نامند و غلط
کرده صاحب تحفه که بنگ
آن نوشته
فیطفلون فاوانیا است
فیطل بلغت اندلس
کمون بری است و شاهتره
را نیز گفته اند
فیطوا الفنخه است
فیطوغطاس شجره
الکلب است
فیطولیون زفت رطب
است
فیطولوس پوست درخت

صنوبر است
فیطرا یونانی کبر است
فیطیعا یونانی بندق
است
فیقروس یونانی درخت
حنا است
فیقوریس بصل الزیر است
فیوس نوعی از درخت
بلوط است
فیعکس وفیعس یونانی
عفص است
فیغالون برومی سلا است
فیقف بعربی و بسریانی
الفنخه است
فیقا یونانی دود النخل
است وبعربی اسم اقحوان
است وبسریانی قثار
فیقی عطرلوس عدس جبلی
است که عدس المر باشد
فیقانه نارمشک است
فیقادیوس یونانی
نحاس محرق است که

کرو سنجنج نامند
فیفرین بیونانی فلفل ابیض است
فیفس لوغا بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد
فیقی لامیوس بخور مریم است که نوعی از عرطنیثا است
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ ومراد ازان صبر سقوطری است
فیقرالحیسون حنظل است
فیقلامیون بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغریون قرطم بری است
فیلاطاریون بیونانی لولامونون است
فیلالاقن فلافیون است که دوائی است مرکب حاد و در قرابادین ذکر

آیت
فیلروفس بیونانی شجره کلب است
فیلیا عرطنیثا است
فیلوساقوح است
فیلوراغنم است
فیلوسوساقن شجره القطران است که شربین نامند
فیلوسنحوس شجره المصطکی
فیلوسفین شجره البق است
فیلوطاسین بیونانی قاتل الکلب است
فیلوکیون قطف است که بفارسی سلمه نامند
فیلون ارمفطولوس برومی و بیونانی فینوطیس نامند که شنبلید باشد
فیلی فقاح سوسنجان است وبرگ سوسنجان را نیز نامند

فیلبورس عرعر است
فیماروس بیونانی حب الصنم است
فیناروس سعد است
فیناسیوس اصابع هرمس است
فینج و فنید معرب فنیک است که حجر القیشور نامند
فینقس حومانه است
فینقن بیونانی قرطم است
فینیقن اغریون قرطم بری است
فینقسطراس بیونانی ترفه الدارصینی است
فیوبراسیر امثال الصعفر است
فیونوطیس فقاح سوسنجان است و برگ سوسنجان را نیز نامند
فیوسیوس سلیخه است
فیورالعبس است
فیورمینا لاجورد است

فیوسطونا اسم الزبیب است
فیوسمین ریباس است
فیوطماس فرفخ بری است
فیوطوس بیونانی اسم جلد است
فیوفلامیلس بخور مریم است و یا نوعی ازان
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برومی نمام است
فیون مخل است
فیومرلسیر بانی ریه است
فیونون بیونانی سیالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی انثلة السوداء است
فیاء بفتح اول و تشدید توم ذکر است
فیسیر حلبه مطبوخ باتمر است

باب القاف
فصل القاف مع الالف

قامه وقاقیه اسم عربی فرخ طائری است و زیر را نیز نامند وقشر بیضه که جوجه ازان برآمده باشد نیز
قالوق ترکی اسم قشر است
قالولا اسم فارسی کاجی است
قاترا اسم ترکی بغل است که استر نامند و بهندی خچر
قاتره نام است و کرتو بری را نیز نامند
قاتل ابیه بداشفان است وقطلب را نیز نامند
قاتل اخیه حضنیه الثعلب است
قاتل کلبا السریانی قاتل الکلب است

قاتل الحیتان و قاتل السمک لاعنبه‌ست ماهی‌ئی هرج را نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب ست
قاتل العرق نوع انثی ارزق اناغالس‌ست که شگوفهٔ آن کبود باشد و گفته‌اند نوعی از مرزنجوش ست که بهندی مروا نامند
قاتل النحل نوعی از نیلوفر ست که بهندی کنول نامند
قاتل نفسه نوعی از شق ست و گفته‌اند خرفیون ست و بعضی کافور را و هرچه خود بخود بتحلیل رود
قاتل الکلب خانق الکلاب ست و گویند اذارقی ست
قاتل النمر خانق النمر ست و بعضی بادزهر سیاه را نامند و بعضی خامالاون را که بحجمل اسود ست

قالوله معرب تالوله ست که جوز ماثل باشد
قالق و قاتیق بترکی لبن حامض را نامند مطلق ادام را نیز
قاحرش قاحروس یونانی حاوشیر ست
قادح و قادحه کرم کبخ اسم کرمیست که اشجار و دندانرا می‌خورد
قادرس شربین ست
قادمه ریش مقادیم جناح طیور ست
قاره دب انثی یعنی خرس ماده را نامند
قارا بترکی مقل ست
قارا دمن و قارادومن و قارادامن قردمانا ست
قاراس اسم قرن ست که بفارسی سروشاخ نامند
قارآسا قراصیا ست

قارا طیا بیونانی جرنوب شامی ست
قارطیس یونانی اسم خشخاش مقرن ست
قارا طبن یونانی کرویا ست
قار آغیطس یونانی و سریانی قصب فارسی ست
قار اطیطون یونانی بصل ست
قارادقوالون قرنفل ست
قارن سک ست
قارتهیمس و قارحه اقحوان ست
قاربوز بترکی بطیخ هندی ست
قارج بترکی اسم فطر ماکول ست
قارالیون یونانی نوعی از جوفاریقون ست در بوشیه لعاب

الصنوبر
قارویاسلعیا و قاقالیس یونانی تخم جزر بری ست
قاره بیونانی سطاخلیس ست
قارس بیونانی کبر ست
قارسیا و قارسیسون کبابه ست
قارقوس قرن الثور و قرن المعز را نیز نامند
قاقیقوا و قارقیوا و قارسیوس سرطان ست
قاردا بیونانی کرویا ست
قارناموں بیونانی نمام شبیه بحرف ست
قارونی و قارو و قاجوز الملک است
قارفی ناروق بترکی بزر قطونا ست
قاردونا و قارو طیقا و قاردونا نطیقیا بندق ست که جلوز باشد

قازاوز ست
قاسطر بیونانی حیوانی ست که در آب عنبر آن میباشد و خوراک آن ماهی و سرطان ست در دریا و سنگ ریزه در خشکی و گویند جند بادستر خصیهٔ آن ست
قارلطه حب تمر هندی ست
قاربن قرصعنه ست
قاسطمون محلب ست
قاسعاقون سوسن بری ست
قاسی بترکی قنه ست که بفارسی بارزد نامند
قاسینا سلیخه ست
قاصفنه محلب ست
قاقال و لبید بسریانی قاقله ست
قاطانیقی کف العقاب ست
قاطیخوبا بسریانی و یونانی حنظل ست
قاطر دم الاخوین ست
قاطس ارداطیقی حصب

قصب الذریره ست

قاطع المنی بردوالمسحز محففست مانند سداب وشهدانه وبامبردمخدر مانند افیون وکاهو ویا مبرد قوی مانند کافور

قاطل ابیه قاتل ابیه است

قاطل ذا باد قاطل زبیا بسریانی الصل العنصل است

قاطون ارمنیاست که نوشادر باشد

قاطور بسریانی بزرقطونا ست

قاخروس بیونانی حاوشیر است

قاقالون نیلوفر است

قافرطین لبن شبرم است

قافور تلوشه خرماست که شیرازی ناروانه نامند که در عارطلع نخل باشد

قافوری قافورلی بسریانی کافورست

قاقیروس نیز بسریانی سعولاست که زرنباد باشد

قاق طائری طویل العنق ست وگفته اند معرب کاک بمعنی کلنگ است

قاقا بیونانی حنظل است

قیقی سفیده تخم مرغ است ونیز پوست نازک بالای تخم مرغ را نامند

قاقائی حنظل است

قاقسنون بیونانی کبابه

قاقسوس بیونانی کمون بری یا شاهترج بریست

قاقوس قاقوسطو بیونانی عدس الماء است که نوعی از طحلب باشد

قاقیون بیونانی لبلاب کبیر است

قالالو بیونانی بلوط است

قالاجیر قلی است

قالارس الافیوافزن ایل است

قالاریوس نوعی از خمر است

قاقیا اقاقیاست که

عصاره ثمر قرظ باشد

قالاغرو سطس قیقیون نوعی از شیل ست

قالاماتس بیونانی فوتنج نهریست یا فوتنج بریست یا مطلق فوتنج را گویند

قالاس قالاموسا قردمانا ست و حرف را نیز نامند

قالامن قالامیس قصب مطلق را گویند

قالاموس قالاموس ارومایطیقون قصب الذریره ست

قالاموس ارومایطیقی قصب فارسی ست

قالامینی فوتنج الماء است

قالب بحبر لام لعربی بسرا حمر ست

قالنجه اسم ترکی طائریست معروف بلکه ولعربی عقعق و سلسل نیز نامند گوینده اند اسم فاخته ست

قاماریون قوماریوس

بیونانی قاتل ابیه ست

قاماسین صمغی ست که آنرا کماشیر نامند

قاماهین تخم جاوشیر است

قامقی وقام مقی دودالبقل ست

قاموآجی ترکی طائریست از طیور ار جنس صعفور

قاموز بیونانی صمغ است وهرگاه مطلق گفته شود مراد ازان صمغ عربیست ونیز قاموز بسریانی سندروس را نامند

قاموز دغیبا بسریانی و بیونانی صمغ سداب است

قاموزدر عنی صمغ خشخاش است

قاموز درینا بسریانی و بیونانی صمغ زیتون است

قاموز دشیعا بیونانی و برومی فربیون است

قاموز دکرزا بسریانی سا داوران ست

قاموز دلوزا بسریانی و بیونانی صمغ درخت بادام است

قان گفته اند که ترکی دم است

قانابیس شهدانج است

قاناقس کاشم رومی است

قانتس قنطی بیونانی ناقلی قنطی ست

قانته الطیر قالضه ست

قانفامن بیونانی سندروس ست

قانفامون بیونانی صمغ کریه الرائحه است که می آید از بلاد عرب و گفته اند که سندروس است

قاساریدیس قساریدیس وقتیناریدوس بیونانی ذراریح ست

قانقراطمون لفظ یونانی ست وگفته اند که نباتیست مانند حنظل و بدل آن استعمال نمایند

قانیوس بیونانی صمغی وحائطیست که آنرا شاهسفرم فرنجی نامند

قانیون بیونانی شاهترج است

٧٢٩

قادون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحدة

قبایه بکسر اول بعربی نوعی از سمک است

قبار و قبارس و قبارس بسریانی و یونانی بمعنی کبر است

قباع بضم اول قنفذ را نامند

قباق بترکی اسم فرج است

قبار و قباة بعربی نام گیاهی است که شتران بخورند و بفارسی گیاه چرای شتران نامند

قباح بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند

قباط و قبیط و قبیطی بفتح و بضم قاف و تشدید با و قبیط و قبیطی و قبیطه اسم حلوای معروف است که ناطف نامند

معرب کبیده و کبیته

قبر و قبره قنبره است

قباع اسم عربی خنزیر صحرائی است

قبر اسم عربی انگور طولانی حب الزبیب است و بتشدید با اسم حکاوک است

قبرس بضم اول و سکون ثانی و ضم را مهمله در آخر اسم جزیره عظیمی است در روم که معدن نحاس است و نحاس آن بسیار خوب است لهذا از انجا نحاس قبرسی نامند خوب بر انجا مانند آنکه قلع اسم معدنیست که از آن رصاص جید بعمل می آید لهذا رصاص جید را قلعی می نامند

قبج اسم خنزیر جبلی است

قبعه اسم طایریست کوچکتر از عصفور

قبعرور بعربی عقرب زرد را نامند

قبعات صدف بحری را نامند

قبل بعربی اسم بز جبلی است

قبور بعربی اسم عقل سر لحیة الجمل است

قبیر آر قنبره است

قبیس بعربی عجل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی جمع اقتاب است بمعنی امعا است

قتام و قتان بعربی غبار را نامند

قت بعربی اسفست را گویند یا خشک آنرا

قترس گویند اسم بهترین نحاس است

قترغه اسم ترکی کلاغ است که بعربی غراب نامند

قتع و قتعه بعربی اسم کرم سرخی است که چوب را میخورد و مطلق کرم چوب را قتر نامند

قتق بترکی اسم ماست و مطلق نان خورش را نیز نامند که بعربی ادام گویند

قتن ماهی است عریض القدر یک کف است

قثا بسریانی اسم قصب است

قثاء و لیبا بسریانی اسم قصب الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثام اسم عربی ضبع انثی است

قثاء الحیه را و نیز طویل را نامند گفته اند اسم حنظل صغیر است

قثاء المصفار بعربی اسم شعیر است

قثاء الکبیر بعربی سفلج است که بفارسی خیار کبر نامند و آن ثمر درخت کبر است

قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار رکب و بهندی اندراین نامند

قثاء هندی خیار شنبر است گفته اند اسم ثمری است که بهندی تورئی نامند

قثم اسم ضیغان است

فصل القاف مع الجیم المعجمة

قجی بجیم عربی بفارسی تخم شوریست و نزد صاحب تحفه اسم ترکی خردل بری است

قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکیست که بعربی کبش فحل مقرن را نامند

فصل القاف مع الحاء المهملة

قح اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک و بشیرازی کرکو نامند

قحط بعربی اسم نبت است

قحر اکلیل الجبل است

قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهملة

قداح اطراف صغیر تازه بقول است و شاخ نبات تازه را نیز نامند صاحب تحفه بهار نارنج دانسته

وبعضی گل حلبه وبعضی گفته
سنگ چقماق ست
قذاد بفتح اول وثانیه بعربی
قنفذ ست
قذاحی برمرغ بلشین را نامند
قدح صاحب تحفه گفته نوعی از
ابردن را نامند وصحیح آنست
که بخور مریم ست
قدح مریم گیاهی ست که برگ
وبیخ آن مفتت سنگ مثانه
ومدر بول ست وآن نوعی
از حی العالم که مسمی است بزلف
الملوک ونواب علوی خان مرحوم
گفته اند که غلط ست زیرا که
آن قداح مریم ست
قذ بفتح اول وتشدید دال بعربی
حبل نخله ست
قذ کنبم اول وتشدید دوم بعربی
ماهی بحری ست
قداح مریم قدح مریم ست
وقداح مریم ازینجهت نامند
که گلهای آن طولانی پیچیده
شبیه زلف بافته واهل شیراز
از زلف عروسان نامند
وبهندی جته دهاری نامند
واهل مغرب زلف الملوک وجهت
آنکه برگ آن مانند قدح کوچک
ست وازینجهت این را
اذان القسیس نامند وگفته اند
بیونانی قوطولیدون نامند
وبعضی گفته اند نوعی از حی
العالم ست
قذیا لیقحنین بیونانی ایلیا
قدوح وقداح بفتح اول وضم
ثانی بعربی اسم ذباب ست
قدومه نزد عامه اهل اصفهان
اسم تودری ست
قدیح اسم سنبل مرقی ست
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ
ست
قدیم الملک خبازی ست

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذه قطعه ذهب ست
قذه وقذقان الاذنان
والقذذ اسم برغوث ست
ونیز قذ بمعنی کیک ست

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا بسریانی اسم قرع ست
قراقاج بترکی درداست
قراس یا بالوطن قراس
قافالوطن بیونانی کراث
شامی ست که عامه اهل شیراز
بربیار نامند
قراثا بعربی قسمی از نخل است
که تمر وبسر آن بهتر میباشد
قراجور گیاه ادی بترکی
شونیز ست
قرایح وقراح آب خالص است
قراری بسریانی حب قرع است
قرارنوش برومی اسم
شمع ست که بفارسی موم نامند
قرار نوفل نیلوفر ست
قراساوس بیونانی زیتون
الماء ست
قراسنقر بترکی طائریست
از طیور صید مائل بسیاهی غلیظ
قراسیا وقارسا قراصیا است
قراسیوس وقراصیا بربروطوس
وقراصیا بروطولس شراب
حلوایی ست که از انگور سیاه
یونانی قرطیقولس نامند سازند
قرانیم بضم اول وفتح ثانی
بعربی قراد عظیم ست
قراغص یالوبرست وحندقون
را نیز
قراقصه بعربی نوعی ست از
حلوای حلب لزج که از
لبوب سازند واقراص و
بنادق بزرگ تر از ان
سازند معروف ست این حلوا
نزد اهل ایران بقراصی
قراهارخ اسم ترکی شحروراست
قراطن بیونانی ماء العسل را
نامند وآن عسل قلیل است
که طبخ کرده شود با ماء کثیر
قراطوس وقراطوس بیونانی
درونیقون ست
قراصیا قراطیا بسریانی
وبیونانی خرنوب شامی را
نوع طائریست که عود الصلیب
بمنقار خود باشیان برد
قرقلون قرنفل ست
قرآفه بکسر اول بعربی المحار
شجر ست
قراقاج بترکی ثمر درخت
درداست
قراثر وطا بترکی زنجبین و
گفته اند مصل ست
قرقیون بیونانی کهباست
قراقوش بترکی عقاب است
قراقیقیوس برومی اشتر خار است
قراهوس برومی باقلی است
قرامیون بصل ست
قرانیا بیونانی اهمر زقال است
قرانیی اغریا بیونانی کرنب
بری ست
قراد بکسر اول اسم ترکی گنجشک
ست که بفارسی شبنم نامند
قرابغه بترکی اسم صنفرج است
قرامیون بیونانی قحوان است
وگفته اند نوعی از بابونه است
که بعربی عین البقر وبفارسی

کاوچشم نامند
قریب بکسر رای مشدده نوعی از ماهی مملح است که تازه باشد
قریبت الحجره است
قربیون برومی بلوط را نامند
قرلوک اسم ترکی شیر است
قرلوله نوعی از سلاب است
قرجون نوعی از سمک تازه و باسمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماة ابیض صغار است که خطر نامند
قرد لعربی بمعنی قراد است
قردالیون لسبست و اصح آنست که آن قردالیون لواد است نه بدال
قردمانون بیونانی قردمانا است
قردامن حرف است که بهندی بالم نامند
قردامومن قردامون و قردمون برومی و بیونانی قردمانا را نامند

قرداملینی بیونانی قرة العین است
قردوح قمل الابل و دجاج است
قردمالی کرویا است
قرداموس اسم رومی حرف است که بفارسی اسفندان کشد و نامند
قرنفنم اولی اسم عربی ضفدع است
قر بفتح اول و راء مشدده لعربی فروج است
قردالبستحل است که آنرا حبار نامند
قردونا بیونانی بندق است
قرنج لعربی شجر است
قرزجه لعربی اسم لقلقه است و شجر را نیز نامند
قرس بکسر اول لعربی الشیم صنعیر را نامند
قرسطیلوس اسم رومی است که آنرا بیونانی ماطیلوس نامند و آن شالنج است
قرسطاریون بیونانی سطاریون است که بتبریزی کماة کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسط است و برومی قفر الیهود است
قرسمون بیونانی ریشه حنظل است
قرسطامنون بیونانی و بسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طرانیث است که بیونانی آدردینی نامند
قرسیه ملح نفطی است
قرشام و قرشوم لعربی قراد عظیم را نامند
قرص بضم اول و سکون ثانی اسم عربی خبز است و کلیچه را نامند و باصطلاح اطبا عبارت است از دوا که بکوبند و خمیر کنند با آب و اقراص سازند و در سایه خشک کنند تا آنکه رطوبت در آن نماند و نگهدارند و استعمال نمایند
قرصعا اسلخفاه است

قرصوف بضم اول لعربی عصی الراعی است
قرط لعربی نوعی از کرات است که آنرا کراث مائده و کراث البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی اسم مصری قصقصه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی حسک است
قرطس بیونانی تفاح کرم است
قرطف اسم عربی لبلاب است و ثمرة الرمث را نیز نامند
قرطا الوخیار شنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطمانا قردمانا است و تخم کردیای فارسی و کراویه رومی را نامند
قرطمن بیونانی مار العسل است
قرطو و قرطیا بسریانی حسک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظاء معجمه اسم درخت نوعی از امغیلان است

قرعاکیبا بسریانی بوقا زیونیسا نامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکی طائر است از طیور صید از جنس بازی و از آن کوچکتر
قرعی بترکی باشق است
قرف بکسر اول لعربی قشر را نامند و قشر مقل و قشر رمان را نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا فلنجه است
قرعد بفتح اول لعربی لبلاب است
قرعنه بترکی غراب است که بفارسی کلاغ نامند
قرسیوس قرآسیون و قرفیلن و قرفیسو و قرقسیون و قرقسیا بیونانی کبابه است
قرقلون بیونانی قرنفل است
قرقا بیونانی عشرق است که علفی باشد
قرقادل بترکی نام تدرج است که معرب تدرو فارسی است

قرقار حمام بغدادی است که بفارسی کبوتر بغدادی نامند

قرقس بکسر بعربی اسم خرخس است که صغار بعوض باشد

قراقرا معنی حرف الما است

قرقوس دهن صنوبر است که آنرا راتینج نیز نامند

قرقرون بروی سعد است

قرقس و قرقس یونانی صدف لوز لوست و نیز نوع حلزون را نامند

قرقشم بترکی رصاص اسرب را نامند

قرقطه و قرقوف بعربی خمر است

قرقنا و قرقو یونانی لسیریانی زعفران است

قرقوبکسر اسم ترکی صقر است

قرقف بعربی خمر است و خمر غلیظ را نیز گویند

قرقف مرغ کوچکی است و قرقب انیز نامند

قرقمان جنسی است که در جوف مقل حجازی و صعیدی میباشد

وگویند لب مقل حجازی است

قرقوماعما و قرقومعما و قرقون یونانی ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو یونانی زعفران است و معما بمعنی ثفل

قرقنیو یونانی سرطان است

قرلاقوج بترکی خطاف است

قرمارس قاتل ابیه است

قرماره دفلی است

قرمالیس یونانی درختی است که آنرا افطلب نامند

قرماتبطس طین کرم است

قرمانیون امخوان است

قرماون و قرومنیان و قرمنوالن بردمی یونانی العسل را نامند

قرمدبالفتح سنگ نوره است و بمعنی حرف مطبوخ نیز آمده

قرمدار قرمطان است و زنان آنرا علف الحبل نامند و برای قروح فرج استعمال می نمایند

قرمعا سلحفاة است

قرمل بعربی شجر لیست بخاری

قرمود و قرموط و قرمول بعربی ثمر عفصان است

قرمیا نوتیا است

قرمید بعربی اسم آجر است

قرمیون یونانی سمک بحری است

قرن البحر کهربا است و نزد بعضی عبارت از لب مرجان است

قرن البقر و قرن الثور بفارسی سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند و نیز قرن الثور بمعنی حلبه بنام آمده

قرن الماعز شاخ بز را نامند

قرن الحرب قرن کرگدن است که بفارسی شاخ کرگ و بهندی گیندی کا سینگ نامند

قرقاویلان الایل است

قرنب بعربی یربوع است که بفارسی کلاکموش نامند

قرنباء بونانی مطلق کرنب را نامند

قرنیا اغریا یونانی کرنب بری است

قرنبی انمارس کرنب بستانی است

قرنبا و قرنیا حماض صغیر است

که مسمی بحمیض است و گفته اند که یونانی اسم لوبیا است

قرنبا مخفف قرنباد است

و آن اسم کرویا است

قرنباد و قرنفاد و قرنفاک و قرنفان کرویا است

قرنفل بستانی قرنجمشک است

قرنفول قرنفل است

قرنوس حرف الما است

قرنوس قالون حب الصنوبر است

قرنوه اسم عرعر ستوداست

قرنیتا بسریانی مطلق فودنج را نامند

قرنیتا دیر بسریانی فودنج بری است

قرنیتا درین اس بسریانی فودنج نهری است

قرنیتا وطورا فودنج جبلی است

قرنیتا و محبلا بسریانی فودنج مزارع است

قرنیتا رمیا و قرنیتا رمیا بسریانی فودنج نهری است

قرنین بهندی آس است

قرنیون یونانی شاهبلوط است

قروا نوعی از سلاب است که آنرا اسد الارض نیز نامند

قروالیون لبد است

قرود بعربی آب سرد را نامند

قرودسوس لوصیر است

قرودسطولیوس یونانی شاهبلوط است

قرودسوغیون و قرودسوس یونانی ارقطیون است

قرودسیمیون جوز مائل است

قرودسیون یونانی فراصیا است

قرودط بترکی مصل است

قرودنحق سقطیعی و قرودقومعما یونانی معجونی است مرکب از طین مختوم و حب الغار و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت و ثفل دهن زعفران را نیز نامند

قرودفس بسریانی اسم درونج است

قرودفل بالفتح اول و ضم ثانی یونانی قرع را نامند

قرودفس و قرودنوس و قرولس و قرودنیونوس و قرودقوس

قیتو قوس بیونانی اسم زعفران است

قردلی و قرولیون معرب از قرالیون یونانی است و آن اسم لبد و مرجان است

قردم حجر ذو سبعة الالوان است

قردمنیان بیونانی و بسریانی بصل است

قردن جنیث فضه است که آنرا اقلیمیای فضه نیز بهند

قردن البحر اسم مرجان با کهرباست

قریب بعربی سنگ ملیح نازه است

قرشیا و قرشیا و نوعی از تمر را نامند که بسیر آن بهترین بسر انواع تمر باشد

قریح آب خالص است بمعنی نار قراح

قریدوس بیونانی عقرب است

قریدولوس بیونانی جراد است که بفارسی ملخ نامند

قرینحظل که بهندی اندرائن نامند

قرلیس بعربی آب سرد و گوشت یخنی را نامند

قرلیص نان خورشی که از گوشت ماهی اکاریچه و با بقول و ابازیر خوش هند در سرکه تا پخته شود لیس سرد و منجمد کرده بخورند

قرلیصیا بر و طولیس و قرلیصیا بر بطولس و قرلیسیا خر لوف شامی است

قرلمیوس بیونانی شراب است شیرین که متخذ از انگور که مسمی است بقر لیطیقوس

قرمیح بعربی اسم فجل است

قرلیقیة الکتان نزد اهل اندلس اسم کشوث است

قرنقان و قرنفان بسریانی کردیاست

قرنیا بعربی اسم لوبیاست

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزار زجاجی است

قزا کرم ابریشم است

قزح بعربی توابل گفته است

قزح بکسر اول تخم بصل را نامند و بمعنی توابل قدر است مثل کمون و زیره و مثال اینها جمع آن اقزاح و بمعنی ابازیر نیز آمده

قزح بکسر اول و سکون ثانی بعربی خرء الحیه است

قزدر بضم اول و سکون دوم قطر است

قزدیر رصاص ابیض است

قزدی نباتی است طبیعت آن گرم و تر در اول است و از آن بعمل می آورند و میخورند بهترین آن سبز تازه آن است

قز بکسر اول و تشدید زا ابریشم را گویند کج فارسی است و آن نوعی از ابریشم است و در ابریشم ذکر یافته و کسیکه آنرا دود الحریر دانسته غلط کرده است

قزاح بضم اول و تشدید زای کماة است

قزغند بیو بغندست و نرغنج نیز نامند

قزل ترکی یعنی احمر است و مراد از آن ذهب است

قزلان ترکی اسم طائریست که کثیر الوجود در شیراز و عامه آنجا قزلاغ نامند و صاحب تحفه که قبره نوشته سهو است

قزوجا الموالی قزومواد و قزومواد و قزوطین و قازاماون بر دو بیونانی بصل است

فصل القاف مع السین المهمله

قس بضم اول نوع قسوسی است که ثمر نارسیده باشد و بمعنی البلابی ثمر نیز آمده و او راق آن صغیر میباشد شبیه باسس ریک و عصاره بیخ آن با سرکه جهت سم تیلا نافع

قسار بفتح اول و ثانی بیونانی سلیخه است که از اهید کبیلا نامند و بمعنی دارچینی نیز آمده

قسابه بفتح اول و ثانی بعربی تمر ردی است

قساحیوا بالبربانی جلبون است که بفارسی مارچوبه نامند

قسادا بیونانی تنگار است

قسادلیسا بالبربانی قصب الذریره است

قسارادقوارسا بالبربانی عود بلسان است

قسارس قبارس بمعنی کبر است

قسادقوبلن اسم رومی رطب است که بفارسی خرمای تر نامند

قسارقورنیقن بر رومی ثمر سندران است

قساروا قرقون و قساروا قوقیرقون بیونانی سعد است

قساردس بیونانی قسوس است که عصارة لحیة التیس باشد

قساطوس و قساطانوس قرطم است

قسالاون بیونانی دهن زفت است

قساموس قساموس و قساموس لی دقسوس بیونانی اسم دارچینی

قسنیون بیونانی سوسن بری ست ابیض
قسناردس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس ست
قسناسیس بیونانی لبلاب عریض الورق ست که آنرا لبلاب کبیر نیز نامند
قسیوبرن بیونانی فاشرا ست
قسنوس اطاروس بیونانی لحیة التیس ست
قسناسیس قسیوس لبلاب کبیر الورق ست و آنرا لبلاب بری نیز گفته اند و قسنوس بمعنی لادن نیز آمده
قسراق بترکی رباک ست
قسرکوادین خناست
قس بفتح اول و سین مشدده بعربی صعقیع ست
قسطس اسم جنس قسط ست قسط اسود و آن قسط هندی ست
قسط بحری قسط ابیض مر ست
قسط حلو قسط هندی ست و نیز قسط رومی ابیض را نامند که بوی آن تند ست
قسط رومی قسط ابیض حلو ست
قسط سوری قسط ثقیل ست که لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن تلخ و رائحهٔ آن ساطع باشد
قسط شامی ترمس ست و قسط سوری را نیز گفته اند
قسط صینی قسط مر ست
قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحه ست و بمعنی قسط حلو نیز آمده
قسط فارسی قسط ابیض احمر ست که بفارسی مار دارو نامند
قسط نقلی قسط مر ثقیل الرائحه ست
قسط مر قسط هندی ست و نزد بعضی قسط سوری ست
قسط هندی قسط اسود خفیف ست و قسط حلو را نیز گفته اند
قسطانیا و قسطل و قسطلیل بیونانی و رومی شاه بلوط ست که بعربی بلوط الملک نامند
قسطانیقی بلغت اهل سوران اسم بقلهٔ یمانیه ست
قسطرین بمعنی ورد و بیونانی اترج ست
قسطناس بضم اول و تسکین ثانی بعربی شجر ست که ثمر آن قسطلس ست
قسطور قسیطوره قسطورین قسطوریوس قسیطورلون و فاسطوریوس بلغت یونانی جندبادستر ست که بفارسی خرمیان نامند
قسطوس قسیطولسین بیونانی زنجار ست
قسطورون قسفس بیونانی درطم ست
قسطیر بکسر اول و سکون ثانی بعربی رصاص ابیض ست که آنرا قلعی نیز نامند
قسعطیس بیونانی طین ارمنی ست
قسقامسدر بیونانی فودنج ست
قسقیون بیونانی سوسن بری ست
قسقاس بفتح اول و سکون ثانی بعربی اسم نبات ست و بمعنی اسد نیز آمده
قسلع قنبیل ست
قسمیهو صنج ست که بفارسی کفتار نامند
قسور بعربی بابونج را نامند و بمعنی فودنج نیز آمده
قسور بفتح اول و سکون ثانی بابونج ست یا فودنج و واحد آن قسوره ست
قسولیذوس قسولیدون بضم اول و ثانی بیونانی کاکنج ست
قسوناس بیونانی دارشیشعان ست
قسورموس بندق هندی ست که بهندی ریتهه نامند
قسوربوتین بیونانی حشیشة الزجاج ست که بورومی کسوالس نامند
قسه تربد ست
قسیا و قسیوسوس برومی و بیونانی سلیخه ست
قسیرکام بسریانی قثای بری ست
قسیر بفتح اول و کسر ثانی حلفا ست

فصل القاف مع الشین المعجمه

قشا و قشار بعربی قشور بیخها ست
قشاح بفتح اول و ثانی بعربی اسم صنج ست
قشار قشور محلب دولق ست
قشار و ریزهای کندر ست که از سودن قطعهای آن با یکدیگر جدا گردد و آن را قشار کندر نامند و قشر محلب را نیز گفته اند
قشام بعربی اسم قرو ست
قشا بسریانی قسط ست
قشر بضم اول بعربی اسم ماهی القلاد شعیری ست
قشر ان جناح ملح ست
قشره بکسر اول و سکون ثانی

حلبه آب و قسمی از سلیخه را
نیز نامند

قشری پوست منجمد بالای
شیر است که بفارسی سرشیر
و چربه شیر نامند و بهندی ملائی

قشنه بسیم دایه است بهندی چهل
و گفته اند دایه است که بفارسی
کته و بعربی قردد نامند

قشع حرباست

قشعه بفتح بسیم کشوثاست و
بکسر بمعنی بلغم آمده

قشعر بضم اول و سکون ثانی
بعربی قثاء است که بفارسی
خیار زه و خیار دراز و بهندی
ککری نامند

قشوم بضم اول و سکون دوم
بعربی قراده است

قشم بکسر اول بعربی اللحم المطبوخ است
و لحم مطلق را نیز نامند

قشمش بکسر اول و سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت
از مویز انگور کشمش باشد

قشنیز معرب کشنیز فارسی است

قشور بفتح اول بعربی دوا
جالی است که میالند زنان
بروی خود برای تصفیه رنگ
آن مانند خردل کوبیده بیخته

با ماست سرشته

قشور بضم بسیم جنس پوست
سیوهاست شامل پوست
اشجار و بزور و غیر آنها
و بعضی را عقیده آنکه آنها
قابل هضم نیستند و غذا نمیشوند
ندارند و این کلی نیست
لیکن بسیار قلیل الغذا اند
و بطی الهضم

قشیر اسم بری دارچینی است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابک اسم طائری است
که آنرا بعربی صعوه نامند
و آن صفراغون است

قصب فارسی نوعی از
قصب است و گفته اند نی است
که از آن قلم میسازند

قصبک اسم نوعی خردنات است

قصب بو اقصب الذریره است

قصدر و قصداره عوسج است

قصدیر بعربی رصاص ابیض
است که آنرا قلعی نیز نامند

قصر بعربی اصول نخل و شاخ آنرا
نامند

قصبه بلغت عربی اسم حصرم است

قصطل بمصری شاه بلوط است

قصعل بضم بعربی عقرب است
و بکسر عقرب و بلد ذنب را نیز گویند

قصفه بعربی ورق ارطی است

قصل بفتح اول و سکون ثانی
بعربی زهر سلم است

قصم بعربی جنس جراد است

قصود و قصیده بعربی مخ
سمین است و قصید بمعنی لحم یابس
نیز آمده

قصیری بعربی نوعی از دا غلیت

قصیص و قصیصه بعربی نباتی
است که در بیخ کماة روید
دگویند نوعی است

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری نوعی از اذان الغزاست

قضابه بعربی اسم وزغ است

قضار بعربی کلبة البحر است
که بفارسی سگ آبی و بهندی
اود بلاو نامند

قضب اسم شجر بزرگ است
بمعنی لغت دا سفست نیز آمده

قضبه بعربی اسم رطبه است که
بفارسی اسفست نامند

قض و قضقض بعربی حصی
صغار است

قضام بعربی نبات حمص است

قضبه بکسر اول و تشدید دوم
بعربی حجبین است و بمعنی
حصی صغار و جنس رمل نیز آمده

قضاب بلغت اندلس
نباتیست که آنرا کسنبولن نامند

قضم بفتح اول و تسکین دوم
قشر عتیق است

قضم قریش حب الصنوبر صغار
و کبار است

قضب اسم عربی درخت رز
و تاک و انگور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول و فتح دوم بعربی
پاره گوشت است

قطارلقا بیونانی استولوفندریون
است

قطارلون غافث است

قطالا بیونانی دردا است

قطاس بضم اول لفظ رومی
گفته اند که دابه ایست بحری
آنرا دابة البقر گویند و صحیح است
که نوعی از البقر جبلی است

قطاطه بفتح اول بعربی قثاطا

قطاع بکسر بعربی شیرخشت است
که بفارسی شکر پاره نامند

قطالیس بصل الفار است که آنرا
عنصل نامند

قطامی بعربی صقر است که
آنرا بفارسی چرغ نامند
و غنده را نیز گویند

قطب بعربی و قطبا و قطبی

قطنا بالسریانی بمعنی حسک است
قطوبیون قطوس بالسریانی حرشف است
قطسحو بالسریانی حنظل را نامند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس گداخته است یا قسمی از نحاس است یا مطلق نحاس
قطری لگروهن است
قطرای بیونانی کبر است
قطرب دابه ایست که حرکت میکند بر بالای آب حرکات سریعه مختلفه و نوعی از مالیخولیا را نیز نامند
قطربلیه نوعی از خمر است
قطرنا بیونانی زجاج را نامند
قطروبی لگروهن است
قط بکسر و تشدید بعربی سنور است که بفارسی گربه نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا و قطفه بسریانی القلبه است که آنرا سرمق نامند
قطلب بلغت شامی قاتل ابیه است

قطم بعربی لحم دنبه کهنه را نیز نامند
قطمیر قنب بری است
قطن بعربی اسم جواصل است
قطندوس برومی بیونانی زبیب است
قطرناوبرنا بالسریانی قثاء الحمار است
قطوت حوط بالسریانی حنظل است
قطوریون بیونانی قثای بری است
قطونا نباتیست که بزر آنرا بعربی بزر قطونا و بفارسی صفهان اسپغره و بشیرازی بنگو نامند
قطسیقا نوعی از سموم قتاله است
قطیلا درد است

فصل القاف مع العین المهملة

قعاع بضم بعربی آب تلخ مالح است
قعال بعربی نور و شگوفه عنب است
قعیر بیونانی فلفل است
قعیول قسمی از کماه است
قعقام سندروس است
قعقرو رنبل است
قعقاع بعربی تمریاس است
قعقع بعربی اسم لقلق است که بفارسی لک لک نامند
قعقع اسم عربی عقعق است
قعلامنیس بیخ زمریم است
قعلوس غار است
قعوص قسمی از کماه است
قعنب بعربی اسم قلقاس و حصی الثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعیدا رب ذکر است

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر است
قفارلیس بیونانی و بسریانی حب الزلم است
قفاص بضم بعربی وعل است که بفارسی گاو کوهی نامند
قفارلیون شاهترج است
قفالنظر اسم آس بری است
قفا الاسم رومی اجاص است
قفد کمون است
قفد بسریانی لحم است
قفد بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول و سکون دوم اسم غار است
قفرسس ایهل است
قفر و قفرنات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس بیونانی غار است
قفلوط کراث شامی است
قفورا کفری است
قفوری کافور است
قفور بیخ و قفورا بیخ و قفولابیخ بیونانی کافوریه که نوعی از ریحان باشد
قفیز قیقب است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص بیونانی قرمز است که متولد شود در درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

ققه و ققنج بسریانی کاکنج است
ققسا الابرومی اجاص است
ققنس شاهترج است

فصل القاف مع اللام

قلا قلی است
قلاب ذئب است
قلابو بیونانی بلوط است
قلاع جاره باصفهانی اسم عقعق است
قلاذ آذر لوبه است
قلازاره و قلارار و بمعنی قلاع جاره است و آن طایریست از جنس غراب که بفارسی کلاغ پیسه نامند و عقعق را نیز مینامند
قلاروانیون بیونانی نوعی از خمر است
قلاسر بسریانی ساذج است
قلاشره بفارسی اسم قلی است که شخار نیز نامند
قلاط بعربی سمک است
قلاطاس بیونانی درخت خیار

که لعربی دلب نامند
قلاطارس بیونانی قلت است
قلاطیور بیونانی قنبیط است
قلاقل لعربی قلقل است
قلاقلیطس بیونانی قلیمیا است
قلاقی فاخته را نامند و یا
طائریست مشابه آن
قلام لعربی قاقلی نزد بعضی
رعی الابل است
قلامالس بیونانی فودنج
جبلی است یا بری
قلامسی و قلامیس و قلامیسی
بیونانی فودنج نهری است
قلامرطون بیونانی زرنباد است
قلامسلن و ماطیس بیونانی
قصب الذریره است
قلان بترکی حمار الوحش است
قلب النخلة لعربی شحمة النخل است
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان است
قلبا لسریانی عرفه است
قلباداسا و قلبون مورد است
لسریانی و بربری ورق الآس

است
قلباداطروجا و قلیون قطران
لسریانی و بربری ورق الاترج
است
قلباواکندنا و قلیون سلیقون
لسریانی ورق الانجدان
است
قلبا دبلوط و قبلون دیر توزکر
لسریانی و بربری ورق البلوط است
قلبادنوتا و قیلون شدروق
لسریانی و بردمی ورق
توت است
قلبارجاصا قیلون قغنالا
لسریانی و بردمی ورق
اجاص است
قلباحمصا البنا لسریانی
ورق سورنجان است
قلباوخلاف و قبلول اکیا
لسریانی و بردمی ورق
خلاف است
قلباداقبنی قیلون دقنبا
لسریانی و بردمی ورق
خوخ است که لفارسی برگ

شفتالو نامند
قلباذداقنی و قبلون و رسدوس
لسریانی و بربری ورق الغار
است که لفارسی برگ
دهمست خوانند
قلبادزیتا و قیلوان عونوس
لسریانی و بردمی ورق
زیتون است
قلباوقبار و قبلون رنفالس
لسریانی و بردمی ورق
الکبر است
قلبادکنارا و قبلولوطس
سدر است
قلباد کوزی قلیون قیرنوا
لسریانی و بردمی ورق
الجوز است که لفارسی برگ
گردگان نامند
قلبادنیلا قلباطس لسریانی
و بیونانی سمسم است
قلبجور و قلبجه بیونانی
بالسریانی سورنجان است
قلبذناردین و قلذناردین
دارشیشعان است

قلبی ناردین و قلبیتا نالسریانی
جبلیتا نا و آن بیخ سنبل است
قلت معرب کلت سند است
قلتا بالضم اول لسریانی تخلت است
قلح اشق است
قلحنه یقون ملبوس است
قلز بالضم اول و ثانی و تشدید
زای معجمه لعربی نحاس که
لفارسی مس ترش نامند
قلیاطیس بیونانی زراوند است
قلسطا نابردمی شاه بلوط است
قلبیس لحیة التیس است
قلع لعربی تلعی است
قلع ارسینا لسریانی طین ابیض
قلعمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منسوبست
بسوی آن رصاص جید
قلف لسریانی قشر است و معنی
رعی الابل نیز آمده
قلفند قیون اجرص نیخ است
قلقوطه اسم شامی کراث شامی است
قلقونیا لقط یونانی است که
لفارسی زنگبار ریح نامند

قلقاس لفظ رومی است که آنرا
بهندی اروی نامند
قاقاسی لسریانی قلقاس است
قلقدیس و قلقندیس رومی زاج ابیض
است و گفته اند که معنی زاج است
که بسمی لشترزندان است
قلقطار و قلقطا برومی زاج اصفر است
قلقلان نزد اکثر اطبا قلقل است
قلقلانی لعربی طائریست که
مشابه فاخته است
قلقلانیه فاخته است
قلقنت و قلقند برومی زاج
اخضر است
قلار و قلاری نوعی از انجیر
سفیدست که چون خشک شود
سفیدی آن زیاده و براق
گردد که گو یا بران روغن
مالیده اند و بعضی آنرا در ظرفی
سفال بهم چیده و بران
دوشاب انگوری یا عسل
ریزند و سرگذارند و تا دو
سال فاسد نمیگردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است

قلوب و قلیب اسم عربی زوب است که بفارسی گرگ نامند
قلما بیونانی و بسریانی خروع است
قلاس و قلاوس قصب الذریره است
قلام قاقلی است و راعی الابل نیز نامند
قلمبک بلغت اهل عمان بر نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر است که بهندی ملاگیر نامند و گویند نوع لیمو است که بشیرازی لیموی خانگی و بهندی جنبهیری نامند و گویند لیموی مرکب از لیمو و آب و اترج است
قلموج بعربی اسم رسن است
قلونیا بیونانی ارتنیخی است که با آتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و نزد بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلیاطیطس نوعی از زراوند طیب الرائحه است
قلمیس رومی فودنج است

قلمقلمون قنقهر است
قلنبک نوعی از عود است که بخور آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند
قلنقنی قار است
قلوبا قلوبامیخ اسم رومی آمله است
قلوباسیر رومی غیر آبلج است و آن آمله پرورده در شیر تازه دوشیده است
قلوریقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی بسقوریدیا است و آن فودنج است
قلوغنیون بیونانی صنوبر است که بفارسی کاژ نامند
قلوفا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول و ثانی طائر است که آنرا بفارسی قاز نامند
قلوس ملاسیوس برومی زبد البحر است
قلوس بیونانی راسن است
قلونوس شبوط را نامند

قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نخود سیاه است و بعضی نخود سفید را دانسته اند
قلید دار شلیشعان است
قلیالس بیونانی طیان است
قلیا اقلیبا است
قلیعی نزد اهل مشرق عرطنیثا است
قلینوبوذیون و قلینوتودیون نوعی از علیق است
قلینون بیونانی رجل سرس است
قلیقی قار است
قلیقلمون قنقهر است

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی است که عود از انجا می آرند و لهذا عود منسوب بان را عود قماری نامند
قمارن و قمارون صدف بری است یا بحری است
قماشیر و قماشیره بسریانی کماشیر است
قمح بعربی گندم است
قمحه بعربی قصب الذریره است
قمر باصطلاح مهوسین اسم فضه است
قمرا بعربی طائری است
قمرون ربیان است که اربیان نیز نامند
قمز بکسر اول و ثانی لبن خیل است که بترکی قمز نامند چون ترش و متغیر شود بد طعم گردد و سکر آورد
قمیزه بضم کماة است
قمس بفتح بعربی ذباب کوچکی است که بالای آب حرکت میکند و یا پشه کوچکی که بالای آب ایستاده میباشد
قمقیص و قمقمی بسریانی جراد است
قمع زوائد است که بالای خرما و بادنجان و انگور و مثال اینها میباشد پیوسته بشاخه درخت
قمقامه بعربی قراده صغیر را نامند

قمه بکسر اول و میم مشدده بعربی شحم است
قم قرلیس و قمل قرنبس حب صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است و ذریره را نیز نامند
قملة الذرع بعربی حشره ایست مانند جراد
قمرذاقا قیا بسریانی صمغ اقاقیا است
قمروان اسم عربی ربیان
قمولیا قیمولیا است
قموزدلوز بسریانی صمغ لوز است که بفارسی ارز و بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج است
قمیا بعربی یاسمین است
قمیحه بعربی اسم سفوفی است که در دهان پاشند و معنی جوارش نیز گفته اند و مطلق سفوفات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام دویس است و حشیشه البراغیث نیز نامند

۷۴۰

قیم اسم عربی تیره و حسک است

فصل القاف مع النون

قنا نوعی از انزروت و طالیس است و نزد بعضی رطبه یابس و بلغت مصری اسم اشق و بلغت مغربی کاکنج است

قنابر بعربی قبره است و واحد آن قنبره

قنابری اسم عربی عملول است که بفارسی برغشت نامند

قنالبس اغریا یونانی قنب بری است

قنابوس یونانی شهدانج است

قناریه اسم حرشف ستانی است و آن کنگر است

قنانشکر طبرزد است

قناتبوس ... کافوریه است

قناس و قناسیس و قانامیس

قنبشیس یونانی شهدانج است

قنباد و قنبا بالمی بعربی شیح افسنتین است که درمنه ترکی نامند

قنبرس بعربی نوعی از لبن حامض است

قنبیص بضم اسم عربی حبه است

قنبعه خوشه خلات است

قنبیل اسم عربی شجر است

قنبیر قنبیل است که بفارسی کنبیل نامند

قندادل اسم شامی دار شیشعان است

قنداة و قندید بمعنی قند است

قندة الرفاع اسم عربی نوعی از تمر است

قندر لوز است

قندران و قندرلن بعجمی ترکی و اصفهانی علک البطم است و گفته اند که اسم عجمی صعتر است

قندریس یونانی حب صنوبر است

قندر قوری و قندس قیس حبه بادستر است

قندس بعربی کندش است

قندز و قندوز ترکی حیوانی است که خصیه آن جند بادستر است

قندول دار شیشعان است

قندید خمریست یا عصاره است که طبخ نموده در آن افاویه طیبه داخل کرده مانند

ورس و عنبر و کافور و مشک بمعنی خلوق نیز آمده

قنس بعربی نباتی است خوشبو که بفارسی آس نامند

قنطاریون ... الاخوین است

قنطا الوریون یونانی حضیض لغلت است

قنطار بعربی عود مطر است و عود قلنجور را نیز نامند گفته اند سادا وران است و نام وزنی و مقداری است و در اوزان ذکر یافت

قنطرما یونانی اترج است

قنطرالسین بعربی فاره است

قنطس آس است که بفارسی مورد نامند

قنطوا اسلوا صنوبر کبیر است

قنطوا ادیس حب صنوبر صغیر است

قنطوردلیون فادا نیا است

قنطوریون قنطوریون طولیطون یونانی قنطوریون صغیر است

قنطوریون طوماغا یونانی

قنطوریون کبیر است

قنطید ابونانی افیون است

قنفخر بیخ بردی است

قنفهر و قنفهن قنفهر است

قنقع و قنقع فاره است

قنمه بعربی خبث و زنگ ادهان و زیت را نامند و جوز فاسد را نیز نامند

قنبی بسریانی قنب است که آنرا بفارسی بنگ نامند

قنب هندی بفارسی بنگ هندی است

قنب طین مشتق است و طین مصری را نیز گویند

قنه بفتح بعربی فار است

قنه بکسر اولی و فتح نون مخففه بارزد است

قنو بکسر اول و سکون ثانی بعربی خوشه خرما است

قنوان و قنیان عذق است

قنباریداس قنباریدس یونانی ذراریح است

قنبا بسریانی ام غیلان است

قنبادون برومی سرطان است

فصل القاف مع الواو

قولنج اسم ترکی مرغی است شبیه باز بزرگ و بر آن بلند و نرم و خوشرنگ و زنگل تاج ملوک و سلاطین نصب مینمایند و بعربی کی نامند و پرهای کوتاه آن بسیار نرم و ملایم میباشد و در حشو بالش و تکیه برای نرمی پر مینمایند

قوا بعربی دوای مقئ است

قوادنیا و قوارنیا زبد البحر است

قوارة البطیخ بعربی اسم میوه ایست که شبیه است بشکل خربزه و در طعم بدمزه است و بهندی بهوته د با نکی نامند

قواریر الاولی زجاج و واحد آن قارورة

قواع بضم بعربی ارنب است

قواعلبنا و قواعلیسو یونانی لسان الکلب است

قواسیون یونانی باقلی قبطی است
قواموس حجر لازورد است
قوامیس حجر لیست مشابه فیروزج
بمعدن آن قبرس و کشمیر است
قوالیس و قوالص اسم سنگی است که برومی کیلان و بیونانی
شعر سمعون نامند
قوانیا بیونانی شجرة المران است
و خرنوب را نیز گویند
قوانیا و قونیون و قوانیولن
مسجو قونیاست و زبد البحر را
نیز گویند
قوب بضم اول و سکون دوم
اسم عربی جوزهٔ مرغ است
و بچهٔ سنگ آبی را نیز نامند
قوبا بیونانی زفت مطلق است
یا زفت یابس
قوب بضم اول و فتح ثانی
بعربی قشر البیض است که
بفارسی پوست سخت تخم مرغ
نامند
قوبارسیوش و قوبارسی یونانی ...

عرعر است
قوبروس و قوقوس بیونانی
خنثی است
قوبلا بسریانی بابونج است
قوبوبی بیونانی صعتر بری
است
قوبوساقلوس و قوبوسواطس
بیونانی عوسج است
قوبیا بیونانی ماء الرماد است
قوبطیس و قوبطوس بیونانی
کمافیطوس است
قوتر و قوتروج است گفته اند
اسم درخت وج است
قوت بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشر البیض است
توتورا بروحی لوف را نامند
قوتیراشو که منتنه است و
خرنوب را نیز گفته اند و بسا برو آن
را نیز
قوج بفارسی کبش است
قوجاقانیون بیونانی
نباتی است که آنرا فیل
زهرج نیز گویند

قوجلیاس بیونانی حلزون
بری کبیر است و بمعنی صدف
بری نیز آمده
قوجیه قاسه و قوجیه سپید
بسریانی حلیون است
قودمان سعد است
قوتانوس و قودوس و قوردود
سلیوس و قوریدالیس بیونانی قریبون
است
قوداو قودونیا و قودونیا
سیلا بیونانی سفرجل است
قودوس و قوردوس
بیونانی ورل است
قوربیه تازه است
قورا بیونانی و تبرکی حمل
است
قورلیون و قورالن بیونانی
لب است
قورت و قورد اسم ترکی
ذئب است
قوردوس و قورودوس
ضفادع است
قوردیوس نباتی است که

مسمی برجل الغراب است و
بهندی مسی نامند و بمعنی
شجر مریم نیز آمده
قورساما بیونانی عود بلسان
است
قورسن بیونانی سوسن بستانی
است
قورتلیس مرارهٔ سماک است
قوربالیون و قورلون و قورتالیون
و قورتالیون بیونانی کزبرهٔ است
قوردنیا طیلا اسم سفرجلی است
قورناس بیونانی قسمی از
حلتیت است
قوردیوقوس و قورقودوس
نباتی است که آنرا رجل العقعق
گویند و رجل الغراب نیز
قوری غلاغی اسم ترکی حماض
است
قورلیون بیونانی خشخاش و
کزبره است و عاقرقرحا و اهل
دمشق عود قرح جبلی را نامند
قوری قلاغی اسم ترکی حماض است
قوز بفتح اسم ترکی جوز است

قوز قولان ترکی غراب بزرگ
سیاه را نامند
قوس نوعی از سماک بحری است
و بعجمی ... را نامند
قوش دره و قوس دره بیونانی
عاقرقرحا است
قوسطس بیونانی قسط است
قوسط زیت است
قوسقودن ثوم بری است
قوسولون بیونانی ارجینی است
قوسیا بسریانی قسط بحری است
قوس اردی ترکی عنب الثعلب است
قوشیر اسم یونانی طباق
است
قوش قویلی ترکی لسان العصافیر است
قوطولیدن نوعی از ابردان است
قوطا بیونانی شاه بلوط است
قوطی بسریانی و برومی ... است که بعربی حسک نامند
قوطانا آذریون بری است
قوطس و قوطوس و قوطسون
بیونانی تفاح کرم است
قوطسن بیونانی قصاص است

قوطیا بیونانی الفحه است
قوطینوس بیونانی رمان است
که بفارسی انار نامند و بمعنی
زیتون الحبش نیز آمده
قوطیولس بیونانی زیتون
الحبش است
قوقا بیونانی نوعی از صنوبر
است و نوعی از صمغ صنوبر را
نیز گفته اند
قوقارن مبین قوقاری
ساسیس بیونانی سعتر است
قوقاریوس بیونانی
قصب الذریره است
قوقالیس شقاقل است
قوقامالین و قوقامالس
بیونانی و بسریانی اجاص است
قوقوس خنثی است
قوقل فوفل و جوان اسپرغم
است یا حمیفرم را نیز نامند
قوقومعا نقل دهن عصفر است
قوقون غلاف صدف است
و نزد نواب جلوبیجان مرحوم

اظفار الطیب است
قوقون قوقوقش بیونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی بیونانی صنوبر کبیر است
که آنرا ارز بر نامند و بمعنی
بخور خوشبو نیز آمده و نزد بعضی
جوان جند بیدستر است
قوقیون بیونانی فرسیا است
که مستعمل است و عشر و لطیو
و شوکران را نیز نامند
قوقالس قوقالیس بیونانی
خالیدون کبیر است و نیز
قوقالس نوعی از دوقو
است و نزد بعضی تخم کرفس
بری است
قوقایا بسریانی حب الراس
است
قوقس قدلیون تخم بادرنبو
است
قوقلامس قوقلامیس بخور
مریم است
قوقلس عقرب است
قوقل بلغت اهل مشرق

اندلس اسم نوعی از صمغ
است
قوقنس و قوقینوس بترکی
طایری است که آنرا ققنس
نامند
قوقوس قرقوس بیونانی
طحلب را نامند
قوقوس ماقوقس قوقواقیدوس
و قوقوس بیونانی حب القرمز
است
قوقوسید برومی جعدا است
قوقیا بسریانی حیوان بحری
است که مسمی بالقوقی است
قوقیاوس و قوموس اغریو
و قومس اغریو بیونانی
کمون بری یا شاهترج
بری است
قول سیلوفر است
قولا و قوللا بیونانی عرعری
البحارین است و آن
عرعری الجلود است
قولاسوس بیونانی شجر
مریم است

قولس بیونانی حب الرمان
است
قولین بیونانی کرنب است
قولنجان بسریانی خاولنجان
است
قولامیس و قولوقنیس و قوقلیس بیونانی
و قولوقنیس بیونانی و بسریانی
حنظل است
قولوبیا و قولوقنا و قولوقنتی
و قولوقوما و قولوقوماطی
بیونانی قرع است
قولودلی مار العسل است
قولونیون نوعی از طین است
قولوطریحون برومی بیونانی
لسان الحمل است
قولوعیاطوس و قولون بیونانی
شکاعی است
قولوقندون و قولوس
بسریانی السفانج است
قومردان و قوما الحیون
بیونانی قاتل الکلب است
و بمزودنب را نیز گویند
قولی البد بحری است

قولیا بسریانی حدید است
قولیقون خر و کلب است
قوم بترکی زحل است
قوما نوعی از شراب است
که کیلی مرز نامند
قومارون بیونانی ارزن
بری است
قوماروس بیونانی العلیق است
و گفته اند که قاتل ابیه است
و قطلب را نیز نامند
قومالیس بیونانی قطلب است
قومالس اسم یونانی الحماض
است
قومالیون بیونانی قومولیدون
است
قومامون بیونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است
و گویند که طین کرمی است
قومستون برومی باقلی
مصری است
قومسوس و قومورد و قومیا
موعد للیس
و قومیوس و قومیون بیونانی

بیونانی و بسریانی صمغ لوز است

قوتور صمغ مطلق را نیز مهند

قوسقولوس بیونانی توتیا است

قوملی جواسفرم یا جیم سفرم را نامند

قوموسون ترمس است

قوموطا رنجس بعربی قتاد است و آن امغیلان است

قومی قومیا و قومید و قومیرو ن و قوماموس و قوقاموز ن و قومین بیونانی صمغ است و بعربی صمغ قتاد است و نیز گویند

که قومین بترکی صمغ است

قومی مرزه است

قومیا خیاس بیونانی و بسریانی صمغ عربی است

قومیا سیند و ابیونانی دیو رومی بل است

قومیون بیونانی دم است

قوناق بترکی جا در س است

قوناما بسریانی و بیونانی

دارچینی است

قونس و قونوس بسریانی و بیونانی حب الصنوبر کبار است

قونقس بعربی قاقله است

قونوشبوش ذانی برنجی حلوز است

قونیا بیونانی ما را لرباد است

قونسطهریا ذرلون اسود است

قونیم و قونیون بیونانی شوکران است و جوز ماثل را نیز نامند و قونیون مسحوقونیا و رز بد البحر و خبز لوالرا نیز نامند

قومی اسم ترکی گوسفند است

قوبروق اسم ترکی دنبه است

قوبردن بیونانی عاقر قرحا است

قولعیلس و قولعلیس لسان الکلب است

قویادس اسم یونانی قطلب است

قوتلی بیونانی نوعی از سعتر است

که ورق آن مشابه است بورق زوفا

قونیطن بربری دوائیست که آنرا الغجر خانق النمر نامند و آن نوعی از مازریون اسود است

قولون شوکران است

فصل القاف مع الهاء

قهراسوس بیونانی فرسیا است

قهقهار بعربی اسم حجر صلب است

قهقب بعربی بادنجان است

قهقر لفتح بعربی صمغ است و نیز

قهقر بعربی غراب بسیار سیاه را نامند و نیز بفتح اول و سکون دوم و فتح قاف ثانیه و راء مشدده بعربی نیست و سنگ سخت سیاه الماس را نیز نامند

قهقور بعربی حجر است

قهندر س و قهندروس بیونانی حب صنوبر است

قهه بعربی شیر تازه دوشیده را

قهوه بعربی خمر است و نوعی از خمر را نیز نامند و نزد عامه اسم ثمر بن است و ذکر آن در حرف بای

مع النون مذکور شد

قهیز بعربی قز است و آن نوعی از ابریشم است

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیة

قیاسوس شاهترج است و کمونی بریه را نیز گویند و بیونانی دارچینی را نامند

قیاسوسیس و قیاموس و قیاموس بیونانی اسم دارچینی است

قیاموسین بیونانی دهن دارچینی است

قیانارین بیونانی زنجفر مصنوع است

قیامیقون بیونانی شاهبنج است

قیبا بیونانی زفت مالبرا است

قیتبره بشیرازی کزبره بری است

قیتمن بعربی زبد البحر است

قیتون و قیطون و قیتیون نباتیست که بهندی آنرا سعا نامند سعالی است

قیتار بیونانی جوز الانهار است

قیجی بترکی نبات خردل بری است و گفته اند که اندک نبات شیطرج را نیز نامند

قیح بعربی ریم خالص است

قیحرا بسریانی عفص خام است

قیحور بن القل شستی است

قیدز لوز است

قیدس شونیز است

قیدباقلی شیح است

قیر اسم عربی قار است و زفت رطب را نیز گفته اند

قیراسوس بیونانی قرسیا است

قیراط النصف دانق است

قیراطیا بیونانی خرنوب شامی است

قیر لوا حنا است

قیرس بیونانی شمع است که بفارسی موم نامند و جوز سرو را نیز گفته اند

قیرسطریون رعی الحمام است

قیرکم شیطرج است

قیرلوا بر ومی جوز است

قیر دونا جلوز است

قیردس بیونانی شمع است

قیروفتن یونانی نوعی از طلای لب است که آنرا ودع گویند

قیساحینا بسریانی بلبوی است

قیساروس بیونانی عصارهٔ لحیة التیس است

قیسارین مطبوخی است که از باقلی سازند

قیسا ناردین بسریانی خنفیا ناست

قیسنوس علیق است

قیسر و قیسورومی قیسوا و قیسرین بسریانی حجر القیشور است که بفارسی قفنک نامند

قیس و قیسوساشا یا بیونانی لادن است

قیسطا برومی قسط است

قیسلوس بمعنی زفت رطب است

قیسوسی بسریانی قیسوس است

قیسوم قیصوم است

قیسیا سلیخه است

قیسارس فربیون است

قیسا بلعربی ماهی سبز بید

قیصوری نوع کافور را بهند و یا مر آن را بنسبت القیصوری نام شهری است که در آنجا بهم میرسد و آن بهترین انواع کافور است

قیسی و قیصی سرشیر است که بفارسی و هندی خوبانی نامند و آن نوعی از مشمش خشک کرده است و گفته اند که اسم سطلق مشمش است

قیص پوست بالای بیضه است

قیطافون بیونانی باقلای شامی است

قیطادوس برومی قرطم است

قیطرستین برومی داری صینی است

قیطس نوعی از صنوبر صغار است و گفته اند که بشین معجمه درخت آس است

قیطل بیونانی سفند ولیوان نامند

قیطید ابیونانی افیون است

قیطم قوس و قیطمولوس برومی

قیطیون بیونانی سعله است که سعالی نیز نامند

قیعدس بیونانی نوعی از سمک تازه و یا سمک مطلق است

قیعل بلعربی عقاب است که بالای کوه میماند

قیعم بلعربی سنور است

قیعور بلغت بربر بلبوس است

قیعولا فاطوس قیعولا قاطیس و قیعولالس بیونانی زفت است و یا زفت یابس است

قیعاسون بیونانی سداب است

قیفاس سیسارون است

قیفولوح برومی غالیه است

قیفا بلعربی قشر الطلع است

قیفه بکسر پوست رقیقی است که زیر پوست بالای تخم مرغ میباشد و بفارسی پوست زین خایهٔ مرغ نامند

قیقب و قیقبان بلعربی اسم

قیقبان یعنی قطلب آمده آزاد درخت است

قیقرونیون بیونانی و برومی سرو است

قیقس و قیقوس نوعی از بلوط است

قیقون برومی اسم سعد است

قیقهالون بیونانی قثای بری است

قیقی بلعربی سفیدی تخم مرغ است و بیونانی حمرع است

قیل بکسر اول و سکون دوم قار است و زفت رطب را نیز گویند و بکسر اول و یا رمعدله بترکی اسم شعر است که بفارسی موی نامند

قیلاحو بسریانی بابونج است

قیلع قنبیل است

قیلغی بلغت اهل مشرق اسم اشنان است و عوطنیشا را نیز نامند

قیلوادردار است

قیلوط بلغت اهل مغرب اسم ورق کرات شامی است و گفته اند که بمعنی کرات شامی تیز آمده

قیلونیا نوعی از قیصوم جبلی است

قیماغ اسم ترکی زبدة اللبن است که بفارسی سرشیر بشیرازی ماچه و بهندی ملائی نامند

قیمن ربة البحر است

قیمن الو قیقنس بیخ الثعلب است

قیموس و قیموبین بیونانی کمون بری شاهترج بری است

قیموسار قوس بیونانی خروع است

قیمولیا طین اکل است

قیمون اغریون کمون بری است

قینا بیونانی نوعی از تفلجه است و نواب علویخان مرحوم

مرحوم گفته که قیناغلط است
وصحیح قیناست وآن بمعنی
جوزالانهار آمده وجوزالانهار
غیرلقلقة الحمقاءست
قیناقارس وقینامارس قیناجار
وقیناری وقینامارس قینامار
یونانی زنجفرست
قینار یداس قینابریدس
یونانی ذراریح است
قیناسین رومی شابانج است
قیجوس یونانی عصفرست
قیس بعربی نورست
قنیطوس یونانی زنجارست
قیسطس یونانی طین ارمنی است
قیسس یونانی قرطم است
قیفس اغریون یونانی قرطم
بری است
قینهر یونانی نوعی از صمغ است
قینوطیس یونانی کندراست
قینومون یونانی رنه است
قینه تربدست
قینوس یونانی شبرم است
قیواطینا یونانی آذریون بجا

است
قیتورمون یونانی قردمانااست
قیوطاوسین برومی تخم قرطم
هندی است
قیوطمور یونانی قثااست
قیوفارسین یونانی عرعراست
قیوفوس یونانی زعفران است
قیومرقورلس ری البحراست
قیومسط عالیجون است
قیوندی وقیوندقادندی
است

باب الکاف

فصل الکاف مع الالف

کابلی بهندی اهلیلج کابلی
است
کالور بهندی اسم کافوراست
کابیشه وکاعنیشه بفارسی
عصفرست
کابیش اسم دیلمی نخلداست
کانشه اسم هندی شوک است
کانشامانداوکالاماندا اسم
هندی لسان الثورست

بانوعی ازان است وگویند
اسم نباتی است غیرآن
کاث بتشدید ثاء مثلثه
اسم غلهٔ حزدست
کاجرا اسم هندی زردک
است
کاج اسم فارسی صنوبراست
وبجیم هندی اسم زجاج
است مصنوع ازنوعی کاه
است
کاجلون بهندی زندالقوابراست
است
کاجل اسم هندی دوده
است که بچشم کشند
کاجی اسم فارسی حسوی
است که از بزور مسازند
کاجیره بفارسی قرطم است
کاجیا بسریانی ابن عرس
است
کادور بهندی سندابی
بری است
کاجر اسم هندی حجرست
کار بهندی وبسر باقی

مری است ونیز بهندی
ملح است که از قلی سازند
کار بتخفیف کاهربااست
وبمعنی کهرباست
کارتنج کارتنک وکارتنه
بفارسی عنکبوت است ونیز
کارتنه اسم جلبه است
که بهندی میتهی نامند
کاردو اسم فارسی کافوراست
وبخلاف طلع نخل نیز منهلد
وگفته اند که اسم بقول الکرله
است درطب یعنی خرمای
تازه را نیز نامند
کارعه بعربی اسم نخله است
که نزدیک آب زوید
کارنجک بفارسی نخیار
است
کاروانک اسم فارسی
طائری است طویل
العنق که نزدیک آب
می نشیند وبعربی تاتزا
کروان نامند
کارشا اسم هندی مطبوخ

سهل ومنضجه است
کاژ بفارسی درخت صنوبر
است
کاردنک اسم فارسی بوج
است
کاریره وکاغاله وکاغنیشه
وکاکیان بفارسی قرطم است
که بفارسی حسکدانه وبهندی
کردکسم کابیج نامند
کاسبج وکاسبجوک بفارسی
دلدل است وآن نوعی است
از قنفذ کبیر حیالی که بفارسی
لیشت نامند
کاسر بعربی عقاب است
کاسر الحجر اسم عربی حب القلت
است که بهندی کلتهی نامند
کاسکبینج معجون غلط مسمی است
وصاحب اسرار الطب گفته
که معنی آن کثیرالمنافع است
وآن معجونی است نافع
برای امراض کثیره وصفت
آن در قرابادین گرفت
کاسکینه وکاسه شکنک

اسم فارسی شقراق است
ونیز لفارسی سبزک نامند
کاسلیس یونانی اسم حزنبه
است
کاسمر ہندی اسم سپستان
است
کاسنے اسم فارسی
ہندبا است
کاسنی بستانی اسم فارسی
ہندبای بستانی است
کاسنی دشتی اسم
فارسی ہندبای دشتی است
کاسنے شامی ہندبای
لب انیست
کاسنے کاجز بہندی
اصل الهند با است
کاسوبیونانی عروق الصبر ان
است که لفارسی زرد چوبه
نامند
کاسوس شخاش بری است
کاسه لشت اسم فارسی
سلحفاة است و نیز لفارسی
لاک پشت و سنگ پشت

نامند
کاش بالشین معجمه لفارسی
بمعنی کاج است که زجاج
باشد لهذا دانی فرحجه لعینی
لعاب دار را کاشی نامند
کاشه اسم فارسی جگد است
و نیز لفارسی یخ نامند
کاغ اسم فارسی زاغ است
کاغذ اسم فارسی قرطاس
است
کاغنه اسم فارسی کرجی است
کرجک سیاه منقش منقط
بسرخی و بهندی بیر بهوتی
نامند
کاشم رومی اسم الیوس است
کاشه شنامت اسم فارسی
شقایق النعمان است
کاف اسم عربی و عار طلع
نخل است که لفارسی
تار و نه نامند و حماز بیان
بزرگ را نیز نامند
کافردو ابیت که بهندی
لگر دنبع نامند

کافور قشر طلع است که
لفارسی لوسه خرما
و بشیرازی تار و نه
خرما نامند و طلع و اکمام
نوا کر را نیز گفته اند و نیز
اسم نباتی است که گل
آن مانند گل اقحوان است
کافور سفرم عاشیران است
کافور جو دانه نوعی از
کافور طیبه الرائحه است
کافور الکلک زرنباد است
کافور مرتی نوعی از کافور
کدر که مغیر شفاف مغشوش
است
کافور یهودیه ریحان الکافور
است
کافور نوعی از بابونه است
که لفارسی بابونه گاو
و گاو چشم نامند
کافیلو لفارسی شکاعی است
کاکنجها و کاکنجکی اسم
هندی رجل الغراب است
کاکره لفارسی عاقرقرحا

کاکستان ابن عرس است
کاکل بالضم کاف فارسی
اسم فارسی مشترک است
میان حنطه رومیه و شنان
کاکل بکسر کاف فارسی طین
سیاه است که در ته حوض
و نهر میباشد و نزد بعضی
نباتیست که در آب روید
و اول اصح است
کاکماجی اسم هندی عنب الثعلب
است
کاکنه بتسکین کاف ثانی
و فتح نون معرب کاکنج است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی بنفسج است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره و کتوره اسم هندی مسطر
است
کاکل و کاله لفارسی اسم قرع است
و بشیرازی الطبیخ را نامند و نیز
اسم نوع و ریدا گفته اند اسم
حاورس است که بهندی کنگنی نامند
کالالبن است

کالا جیرا اسم هندی کمون کرمانی است
که لفارسی زیره سیاه نامند
کالا ساب اسم هندی اسود
سالخ است
کالا کجلا اسم هندی حرق اسود
است که لفارسی خال زنگی نامند
کالا انذرا اسم هندی لسان
الثور است که لفارسی گاوزبان نامند
کالا سانوا هندی اسم نوعی
از زیره است و گفته اند که اسم
دوائیست که مسمی بسیاه دار ان است
کالک لفارسی قسمی از دبر الطبیخ
صغیر خام را نامند
کالمون بهندی اسم لوع
آزر است
کالنج لفارسی زعرور است
کالنجه بکسر لام و تسکین نون
لفارسی اسم عقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی
از بلبل است
کالوج لفارسی حمام است
و نیز لفارسی کبوتر نامند
کالوخ لفارسی کرات است

کرپانی ازروت ست
کحلا و کحیلا اسم عربی الزاع
ابوخلسا ست و لسان الثور
و حوض و لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض ست

فصل الکاف مع الدال المهملة

کلدو اسم فارسی قرع ست
گدهه اسم هندی حمار ست

فصل الکاف مع الراء المهملة

کرابشه و کربالا بهندی خیار شنبر ست
کربالیس کربالبس وزغه ست
کرتم قثای کبیر ست و قثای حمار را نیز گفته اند
کرکس کرکسو و کرت و کرلیش و کرلشو و کرلشه وزغه ست
کر بهندی جهپکلی و تکتکی نیز نامند
کریه بفارسی نباتی ست که آنرا بعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط ست

کرتم بهندی نوعی از سموم ست
کبحل که نوعی از بیش ست
کرتنه و کرتلینه بفارسی نسج عنکبوت ست
کرته اسم فارسی اسل است و آن نبات آجامی ست که از آن حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر ست
کرثی بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثاء مثلثه و الجد آن همزه بعربی پوست بالای بیضه ست
کرخ گفته اند که اسم زنجی حص ست
کرجو اسم فارسی سلوی ست
کرجک اسم ترکی خمرع ست
کرحیل بلغت اهل جرجان زعرور ست
کرچیاطر حشقوق ست و بهندی کاهورنا نامند
کردانج معرب کردانک فارسی ست و آن گیاه انار ست

کروان مرغی ست از لحجلک بزرگتر و پایهای دراز دارد و در طبع مانند عصفور ست
کردامانه بفارسی کرمدانه است
کردیلین نوعی از سالیوس ست
کرڑ و کرڈ بلغت هندی طحلم است
کراثا حریا و کراثا و قرا و کراثا قطاما و کراثا قطینا بسریانی کراث بری ست و آن کراث الکرم ست
کراث اندلسی کراث نبطی ست
کراث بری کراث کرم ست و نزد بعضی کراث ثوم ست
کراث بقل نوعی از کراث صغیر بستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم ست
کراث جبلی نزد اکثر اطبا فرسیون ست و نزد بعضی کراث نبطی ست
کراث خراسانی نوعی از کراث کانکان ست

کراث دناق کراث کرم ست
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث بستانی کبار ست
کراث کرم کراث بری است
کراث مائده کراث بقل است و آن نوعی از صغیر کراث بستانی ست که آنرا قرط نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر الراس است از انواع کراث بستانی کبار و نزد بعضی کراث جبلی است
کرس بعربی ذبح ست
کرس سلخ الحیه ست
کرسان و کرسبان حلب کرم ست
کرشفا اسم فارسی کرفس ست
کرسف و کرسوف بعربی قطن ست که بفارسی پنبه نامند و نیز کرسف صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیلج است

کرسنی بعربی نوعی از حصل بصیر ست
کرسکو الطرابلس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز بفارسی خشکرشیه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است که آنرا بفارسی کشنک نامند
کرنج بضم اول اسم فارسی نبات اشق ست و گفته اند که لفظ اشق ست
کرف بفارسی فار ست
کرفا اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل ست
کرفی بعربی پوست بیرون بیضه ست
کرفودس حنا ست
کرفس بعربی قطن ست
کرفس آجامی کرفس الماء است
کرفس الماء رقة العین است
کرفس جبلی صخری و ماقدونی فطراسالیون ست
کرفسا بسریانی کرفس است
کرفس بفارسی کرفس است

کبر کاذر دولی اسم شیرازی خرنوب شامی است

کبر کی جڑ اسم هندی اصل الکبر است

کبر کا پات اسم هندی ورق الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند

کبر کی چهال اسم قشور اصل الکبر است که بفارسی پوست بیخ کبر نامند

کبست کبستور و کبسته بفارسی حنظل است

کبغد یا و کبغید بلون اسبرنانی شاهترج است

کبک معرب کبج است و آن اسم حجل است

کبک دری اسم فارسی تیهو است و تدرج را نیز نامند

کبک کوه و کلنجیر بفارسی دراج است

کبک نر اسم فارسی یعقوب است که آن ذکر حجل است

کبوتر اسم فارسی حمام است

کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است

کبود بفتح اول و ضم ثانی نرد صاحب تحفه بهندی اسم شفتین بری است

کبودان بضم اول و فتح ثانی اسم عربی سیاه دانه است

کبود انه بفارسی اسم هیداخ است

کبودر بفارسی لوبیا را نامند و نیز بعضی اسم کرمی است که در آب میخورد ماهی را

کبوده اسم فارسی نوعی از خلاف است و نیز بفارسی سپیدار را نامند گفته اند که خلاف بلخی است که بفارسی بید مشک نامند

کبور بهندی اسم کافور است

کبوک گفته اند که خار است که بعربی شکوا و بترکی آق تقم ولفارسی سرخاب و بهندی جکوا نامند صاحب تحفه گفته که اسم هندی تیخ است

کبوک بفتح اول و ضم دوم مشاده اسم فارسی است

کبیت که کبیت آن بعربی ام ملیح و نیز بفارسی حیکاوک نامند و به تخفیف با نیز آمده بمعنی کور

کبی بفتح اول و کسر با موحده و بیار فارسی نیز آمده اسم فارسی قرد سیاه رو است که بهندی لنگور و بنوبان نیز نامند

کبیتاوس یونانی لوبیا است

کبیتا و کبیت اسم حلوائی است معروف که کبیطیه و کبیلیه و ناطف نیز نامند صنعت آن در قرابادین ذکر یافت

کبیتا الکینا و کبیتا المنا و کبیتا الکنا اسم سریانی کرمة السوداست

کبیتا الکینا و کبیتا حوریا بالسریانی کرمة البیضا است که بفارسی هزارجشان نامند

کبیتا وبرا بالسریانی کرم است

کبیتا بالسریانی جبن است

کبیتا حمر بالسریانی کرم است

کبیجه اسم فارسی کوی است و نیز بفارسی سریشم نامند

کبیده بضم اول و فتح ثانی اسم فارسی سویق است که کبست نیز نامند و بهندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیة

کتان النمار طحلب است

کتل اسم فارسی تفاح است

کته اسم هندی کلت است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعر برسیاوشان است

کثیر الارجل بسفایج است

کثیر المنفعه خطمی است

کثیر الرؤس صعنه است

کثیر الورق خربنل است

کثیر احماز النحل است

کثاه بزر جر جیر است

کثیر الاضلاع لسان الحمل است

کثار بلغت بربری جوز ارقم است

فصل الکاف مع الجیم

کجو بجیم عربی اسم هندی خرنبا است بجیم فارسی اسم هندی زرنباد است

کجیم و کجب جعرم است

کجلا اسم هندی اذاراقی است

کجبن اسم هندی لوبرذاهی است

کجری اسم هندی دستبویه است

کجیان اسم هندی نخوده است

کجور اسم هندی خر اطین است

کجول اسم هندی سلحفاة است

کجبت کن اسم ترکی انجره است

کجوله اسم فارسی اذاراقی است

کجیج اسم فارسی جبن است

کجی اسم ترکی مغره است

کجه ماهی اسم دیلمی ذوالفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و سرمه مانند سرمه در چشم کشند

کحل صفهانی و سلیمانی و کحل جلا اثمد است

کحل السودان تشمیزج است

کحل فارسی و کحل کرمانی

کربانی از زروت است
کحلا و کحیلا اسم عربی الوان ع
ابو خلسا است لسان الثور
و حوض و لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهملة

کدو اسم فارسی قرع است
کدہے اسم ہندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهملة

کرابشہ و کربالا بهندی خیار شنبر است
کرابیش کرابالسن و زغه است
کرتز فنامی کبیر است و قوم ی حمار را نیز گفته اند
کرسن کرسبو و کرب و کرلیش و کرشبو و کرلشبه و زغه است
کہ بهندی جہپکلی و تکتکی نیز نامند
کربہ لفارسی نباتی است کہ آنرا لعربی حلفا خوانند
کرت معرب از قرط است

کرتم بهندی نوعی از سموم است
کرتحیل کہ نوعی از بیش است
کرتنه و کرتنیه لفارسی نسج عنکبوت است
کرته اسم فارسی اسل است
و آن نبات آجامی است کہ از آن حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی اذخر است
کرتی بکسر اول و سکون ثانی و کسر تا مثلثه و لعد آن ہمزہ لعربی پوست بالای بیضه است
کرج گفته اند کہ اسم زنجی حصا است
کرجنو اسم فارسی سلوی است
کرجک اسم ترکی خروع است
کرجیل لغت اہل جرجان زعرور است
کرجیا طرحشقوق است و بهندی کادودر نامند
کرداسج معرب کردانک فارسی است و آن گیاهی است

کردان مرغی است از کنجشک بزرگتر و با پایهای دراز دارد و در طبع مانند عصفور است
کردمانه لفارسی کرمدانه است
کردیلن نوعی از سالیوس است
کرڈ و کرا لغت ہندی طحم است
کراناجریا و کرانادورا و کرانا قطانا و کراتا قطینا ا لسریانی کراث بری است
و آن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامی است
کراث بری کراث کرم است
و نزد بعضی کراث ثوم است
کراث لقل نوعی از کراث صغیر لستانی شامیست
کراث الثوم کراث کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا فراسیون است و نزد بعضی
کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از کراث کانکان است

کراث وناق کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث لستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مانده کراث لقل است
و آن نوعی از صغیر کراث لستانی است کہ آنرا فرط نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر الراس است از انواع کراث لستانی کبار در نزد بعضی
کراث جبلی است
کرس لعربی فرج است
کرس سلخ الحیه است
کرسان و کرسیان حلف کرم است
کرشنا اسم فارسی کرفس است
کرسف و کرسوف لعربی قطن است کہ لفارسی پنبه نامند و نیز کرسف صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیداج است

کرسنی لعربی نوعی از حصل صغیر است
کرشکو الطرالس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است و نیز لفارسی خشک لشیرا نامند
کرسنه لسین مهمله اسم حبی است کہ آنرا لفارسی کشنک نامند
کرنج لضم اول اسم فارسی نبات اشق است و گفته اند کہ لغت اشق است
کرف لفارسی فار است
کرف اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی لعربی پوست بیرون بیضه است
کرفدوس حنا است
کرفس لعربی فطن است
کرفس اجامی کرفس ماء است
کرفس الماء قرۃ العین است
کرفس جبلی حجری و ماقدونی فطراسالیون است
کرفسا لسریانی کرفس است
کرفش لفارسی کرفس است

کرفس ستنے لفارسی کیبیکج است
کرک طائریست که آنرا قبیج نامند و نیز لفارسی طائر دجاجه را گویند
کرک بکاف آخر فارسی لفارسی کرکان نامند و بکاف عجمی اسم فارسی سلوی است
کرکاس بالفتح و الضم سرد و آمده اسم فارد و سر است نزد بعضی اسم بزر شیلم است
کرکاش و کرکیش بلغت اهل مصر اسم بالونه است
کرکامیلوس باصطلاح اهل فلاحت اجاص است
کرک حرامن بلغت سخا بن شیل است
کرکر لفارسی صنوبر صغار را که آنرا قمل قریش نامند
کرکر اسم فارسی اقلی است
کرکروین سنگ است و نزد بعضی سنگ الملک
کرکرنبو عاقر قرحا است
کرکرنا بیونانی خند قوقی است

کرکس اسم فارسی النسر است و نزد بعضی رخمه است که بهندی گد نامند
کرکم بعربی زعفران است و نیز نوعی از عروق صفر را نامند و نزد بعضی ماميران است
کرکرا بسریانی زعفران است
کرکما طائریست که بعربی صعوه نامند
کرکمان اسم فارسی خند قوقی است
کرکند اسم فارسی سنگی است شبیه یاقوت سرخ و نزد بعضی که بهندی بهک جگنی نامند عبارت از لعل است
کرکوا اسم شیرازی بطیخ فج است که آنرا خربزه نامند
کرکیرا بسریانی حرحیر است
کرکیس معرب کرکیش است و آن نوعی از بابونج است
کرم اسم فارسی گیاهی است که بیدگیاه را بهمیرویده
کرم اسم فارسی کرب است
کرم اسم فارسی زرد است
کرم ابریشم و کرم بادام اسم

فارسی دود ابریشم است
کرمائی بسریانی شکاعی است
کرم الوبت لفارسی میسون و گفته اند که نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی دود شجر الصنوبر است
کرم دشتی فاشر است
کرم سپندانه ماهودانه است
کرم زمین خراطین است
کرم سرخ لفارسی دودی قرمز است
کرم شب تاب لفارسی حباحب که بهندی بهک جگنی نامند
کرمک لفارسی اشنان است
کرمه سپیدا و کرمه شاتکه فاشرا است
کرمه سودا فاشرستین است
کرمیتون بیونانی کمون است
کرنب دوائی است که آنرا قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء سلو فرا است
کرنبا دیرا کرنب بری است
کرنبا دیا بسریانی نیلوفر است

کرم جیسیرح است و آن لسبیه است
کرنج اسم فارسی شونیز است و نیز لفارسی سیاه دانه نامند
کرنج و کرنجو و کرنجوا و کرنجوه اسم هندی انگشت است که لفارسی خایه ابلیس نامند و گفته اند که کرنج وج است
کرنجونه فلنجونه است
کرنجیا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سنباذج است
کرند سفن و کرند و کرنده اسم هندی بیخ دار فلفل است
کرنکانی اسم فارسی نوعی از عنب است
کرنه بهندی اسم نوع اترج است
کرنه اشتر خار است و نیز اسم قرار است
کرده اسم فارسی نوعی از نسیج عنکبوت است
کرد بهندی کلکردمن است
کرد بسریانی حدید است
کردارا و کردالا و کرداله

اسم هندی خیار شنبر است
کرداکوا اسم هندی تلخ است
کردتنه لفارسی نسیج عنکبوت است و گفته اند که اسم عنکبوت است
کرد بسریانی خند لولو است
کردسابهن بیونانی بابونج است
کردش الغنم باصطلاح فرفیون را نامند
کردمفردن سرد بلوخیا است
کردنظر فاقصب سکر دفانیه است
کردسفوا بیونانی سحاله ذهب فضه است
کردمی سو اسم هندی عدس مر است
کرد به لفارسی کرد یا است
کره تبرکی لفارسی زبد است و نیز لفارسی مسکه و بهندی مکهن نامند
کردتن لفارسی عنکبوت است
کرهی اسم هندی با دنجان

بادنجان بری است
کربور ابلوج بهندی اسم کندس است
کریاس بر ومی لحم است
کردیاون برومی غبار رحی است
کربرقنای کبیر است که بفارسی خیار بزرگ نامند
کرلیا بسریانی پوست قنفذ است
کرلشاب اسم فارسی فروج است
کرلیه بعربی اقط است که بفارسی پینو نامند
کرلیح بسریانی خیری است
کرلون برومی قنطوریون است و گفته اند که قنطوریون دقیق را نامند

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کزمور معرب است و آن نوعی از ابریشم است
کزنا بفارسی نوعی از ریباس است

کزبرة الثعلب اسم اخیر شنداریطس است
کزر اسم فارسی جزر است
کزر موشان بلغت کرستان حجم بجیم است
کزبرنا کزبره است
کزبرة البئر پرسیاوشان است
کزبرة البریه بشیراز بری نوع از غیر آن بری کزبره است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام شاهترج است
کزبه بفارسی عصاره بادیان است و نزد بعضی مخصوص العصاره روغن بادام کنجد
کزره بفارسی نباتی است خوشبو که نیز بفارسی سرزنش نامند
کزحطرخون بعربی قرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طایر است که ان را النغر نامند
کزنارج و کزنارق و کزمازک و کزماز حب الاثل

است که بفارسی عنابیث از تمر درخت کز باشد
کزنه بفارسی بزر انجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادر نجبویه است و نزد بعضی نانخواه غیر آن
کزک ودع است
کزدک بفارسی نوع از خنافس است

فصل الکاف مع الزاء الفارسیه

کژ بفارسی لغت کز است و معرب آن قز وان نوعی از ابریشم است
کژ بالضم و فتح هر دو امدح بفارسی بنج درخت است
کژانه بفارسی ود ابریشم است
کژا بفارسی حوصله طیور را نامند
کژ ترخون و کژطرخون کژدم بفارسی عاقرقرحا است و نیز

کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جرار عقرب جراره است
کژدم دریا عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است و نفتیه و محرق را نیز گفته اند
کژدر اسم فارسی رزنباد است
کژه اسم فارسی کهباه است

فصل الکاف مع السین المهمله

کساسی بقبطی کرفس است
کسبیج معرب کسبه است و آن ثقل دهن سمسم است که بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی و بیونانی رزفت است گفته اند که رزفت یابس است
کسبره کزبره است
کسبرة البئر پرسیاوشان است
کسبرج اسم فارسی لور کرا است
کسبر بسریانی سوسن ابیض هندی است
کستج بقبطی یمانیه است

کستل اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی است
کستوری بهندی مشک است و نیز نوعی از زبد البحر را نامند که بسیار ضخیم است
کسته بقبطی یمانیه است که بهندی جولائی نامند گفته اند
کرا ذان الفرس است
کستیلا بهندی بزر قطونا است
کسد و کسط قسط است
کسعوطاما ارعلا بسریانی بخور مریم است
کسفاننک است
کسفار رقا و کسفار رعا بیونانی بادزهر است
کسفره کزبره است
کسفرة البئر پرسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض هندی است و گفته اند که سوسن بری را نامند
کسک اسم فارسی فلیله است که از لحم سازند و نیز بفارسی

اسم بطارخیست که از مغز ابعق تامند
کسکو بالسریانی عصفر است
کمد بفارسی کسکو دنه مینامند
کسکو دنه بفارسی عصفر و قرطم را نامند
کسکیه بهندی الراک است
کسلس بسریانی حنظل است
کسم بهندی عصفر است
کسمونی بسریانی عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است و باقلای خشک را نیز مینامند
کسن بهندی بفارسی قرابیست
کسناه کرسنه است
کسناج بفارسی بهند با است
کسناک لبلاب است
کسینه کسینا اسم هندی عصفر است و گویند
کسنا بمعنی قنب است
کسناک بفارسی کرسنه است
کسنه مخفف کاسنی است
و آن هندبا است

کسی بفارسی حلتیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج است
کسوکسوی یونانی و سریانی عصفر است
کسو بهندی حب النیل است
کسو بالسریانی عصفر است و قرطم بربری نیز گفته اند
کسوس یونانی صنغی از سوس است که آنرا ایرسا با نامند
کسوش خشخاش بری است
کسوواطیس یونانی حجر قیطیجی است
کسوکوفسامو یون و کسو لوغسامو ریو یانی دارچینی است
کسوباذنا و علینا بسریانی عجم الزبیب است
کسوباس خروع است
کسید اسلیخه سودا است
کسیطر بر صاص قلعی است که آنرا کسیتوس نامند

کسیقون دلبوث است
کسیوالش رومی حشیشة الزجاج است
کسیس اسم هندی ارزاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشاخل اسم فارسی آجی است
که بهندی ایر نامند و نیز بفارسی شاخل و شاکول نامند
کشت بفارسی معرب شطرت است
کشتک اسم فارسی جعل است و آن نوعی از خنافس است
کشتو کشتو بفارسی انگوری است که از غوره کی برآمده سجاد حلاوت نامند شیره یا شکله
کشتوک کشنف اسم فارسی سلحفاه است
کشته اسم فارسی فوانه مخففه است و تدرو انیز نامند
کشج بعربی وزع است
کشد گز نظ قسط است

کشتر بعربی اسم حجر الیس است
کشتری معرب بسحرمی هندی است و آن عبارت از طعام مصنوع که از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر آنرا با برنج مخلوط کرده پخته باشند و در قرابادین فکر یافت
کشته بطورخود بس است
کشف بضم اول بفارسی نرنث است و بفتح اول و ثانی اسم فارسی سلحفاه است
کشک و کشکر اسم فارسی طائرست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی اقط است
کشکاب کشکبا بفارسی
کشک شعیر است و نیز بفارسی آش جو را نامند گفته اند
کشکیا آش الحیم است
کشک الشعیر شیره جو است و نیز جو مطبوخ مالیده صاف نموده را نامند و آب رقیق مطبوخ آنرا ماء الشعیر نامند

که جرم آن دران داخل شود ماء الشعیر گویند
کشکک بفارسی آش حلیم را نامند
و نیز طعامیکه از لقول و حبوب ترتیب دهند با گوشت یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است
و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم و با قلا و نخود مجموعه را نیز نامند
کشکینه کشکین است
کشم بعربی نهد است
کشمش کالولیان بفارسی ویق است
کشنه کشن بسریانی و رومی کشنک کشنین بفارسی کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنیج است و نیز اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیزکوهی اسم فارسی تخم مخلصه است
کشنیج دشتی نوع صغیر بادرنجبویه

ست و نزد اکثر اطبا نوعی
از شاهترج ست و نزد بعضی
تخلشته را نامند و اولوا علم بحقائق الامور
و نزد گروهی آن کزبره بری ست
کشنو اسم فارسی سلحفاة ست
کشوث و می افسنتین ست
کشتیه اسم عربی شحم ضب ست
کشیعا اسم عربی خبازی ست و
بفارسی پنیرک نامند
کشیون کشوثا بیونانی و بسریانی
کشوث ست

فصل الکاف مع الضاد المعجمة

کسطفنون بادنجان بری ست
که بهندی کتائی و بهتکٹیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمة

کطیفطر رخام ست

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب غزال حلوای معروف ست
و نزد بعضی اطبا فانید ست
کعدیه بعربی بیت عنکبوت ست
کعک خبز الطالون ست
کعسم بعربی حمار الوحش ست
کعسوم حمار اهلی ست
کعیت بعربی بلبل ست و نزد
بعضی هزار دستان ست

فصل الکاف مع الغین المعجمة

کغاده بفارسی قرطم ست

فصل الکاف مع الفاء

کف کفک و کفچ اسم فارسی زبد ست
کف آبگینه و کف شیشه بفارسی
مسحوقونیا ست که بعربی
زبد القواریر نامند
کفا و کفری عای طلع نخل ست
کفتار اسم فارسی ضبع ست
کفتر اسم فارسی و ترکی حمام ست
کفجه اسم فارسی نوعی از حیه
ست که سر آن شبیه بمغرفه
ست
کف دریا بفارسی زبد البحر ست
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا
... ست
کفر السریانی حنا ست
کفر الیهود و قفر الیهود ست
کف سفید بفارسی ثلج ست
کفشه بفارسی شنگار ست
کف الارنب و کف الذئب
حنقلیا نا ست
کف الاسد کف الذئب بعربی
عرطنیثا ست
کف اجذم و کف جذما نیز و
کف الجذما پنجنکشت ست
و گفته اند که اصول سنبل را
نامند و نزد بعضی کرمه بیضا
ست و بعضی گویند حضض الکلف
ست
کف الدابه گویند که خرنبل ست
کف الضبع نباتی ست که
آنرا کلبیج نامند
کف عائشه اصابع صفر
ست گفته اند که جرجیر ست
کف العقاب ظفر النسر ست
و آن نباتی ست که بسریانی
فاطاسقی نامند
کف الکلب اشقان ست
کف مریم کف عائشه ست
که بهندی بساجوری نامند
کف النسر اسم نباتی ست که
بیونانی اسقولوقندریون
نامند و سید میر محمد مومن گفته
که خرنبل ست
کف مس بفارسی زهرة النحاس ست
کفنا قس دفلی ست
و کفنج سمکة الصیدا را نامند
کفوقار الصبعوس سرو ست

فصل الکاف مع الکاف

ککف بفتح اول بفارسی
مخفف کاک ست و معرب
الکعک و بالضم اول نوعی از حلیه
ککنج اسم فارسی جرجیر ست
ککنجه بفارسی حب القطن ست
ککرتان اسم هندی دجاج ست
ککر نوع نباتیست که بفارسی
تنباکو نامند
ککرا بهندی بفارسی خروس ست
ککرا کا بیٹھه بهندی خصی الدیک ست
ککرنیه صاحب تحفه گفته که
آن نیلوفر ست
ککری بفتح اول و بهندی
قنار ست و بضم اول دجاج که
بفارسی ماکیان نامند
ککر بچا لهو اسم هندی ام الدجاج
ست که بفارسی خون ماکیان نامند
ککر بچا بیٹھه اسم هندی زرق
الدجاج ست
ککرنده و ککرونکس اسم فارسی
جرجیر ست
ککسل زعفران ست و مقل
نیز گفته اند
ککلک ترکی قنبیط ست
ککلیات ادویه ترکی صعتر ست
ککن دمول هندی قطر ست
و گفته اند که گیاه ست در اول
صحیح ست
ککورا بهندی نباتیست که
بیخ آنرا کنول نامند
ککو اسم تکابن لبلاب کبیر ست

فصل الکاف مع اللام

کلا و کلاو و کلاود و کلاده
اسم فارسی ضفدع ست

۷۵۴

کلاب بالا رود است
کلاجنگ بلغت اهل تخارستان اسم ودع است
کلاژ و کلاژه اسم فارسی عقعق است
کلاش اسم فارسی عنکبوت است
کلاشخانه اسم فارسی بیت عنکبوت است و آن نوعی از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است که بهندی کاگ و کوا نامند
کلاغ ابلقه و کلاغ سفید بفارسی غراب البقع است
کلاغ سیاه غراب اسود است
گل آفتاب است اسم فارسی آذریون است
گل انجبار اسم طین الاحمر است
کلاکلا بلغت دیلمی اسم قف کب است
کلافی اسم عربی انگور سفید است که دران سبزی باشد
کلاک موش فارسی صحرا است
کلاه زمین و کلاه باران بفارسی قطر است
کلاهو اسم فارسی نوعی از ظبی است
کلب الکلب سگ دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت خار دار است
کلبا بلغت زند کلب است
کلبانو کلبنو اسم فارسی درختی است که بفارسی چلیپا نامند
کلت و کلتی اسم حب هندی است که آنرا کاسر الحجر نامند و آن حب القلت است
کلتا بسریانی سیستان است
کلچه بفارسی نان جوز گندم را نامند
کلجدو اسم هندی حجازی است
کل جنگ اسم فارسی سرطان است و نیز بفارسی چنگ نامند
کلبجد و بیون الصغیر [illegible] است
کلبجد و بیون الکبیر صنف کبیر عروق الصفر است
گل حنا اسم فارسی فاغیه است
گل جوش نطرون سخنج است
گل جوری طین الکولان است
گل رعنا ورد الحماق است
کلری بسریانی کلر است
گلسرخ ورد احمر است
گل سنگ اسم فارسی خرا الصخر است
کلا دلاو هیج بسریانی نوره است که خاموشش نکرده باشد
کلهانا بیونانی شقایق النعمان است
کلس اسم عربی نوره است
گل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است
گل عاشقان بلغت خراسانی رزین درخت است و بلغت تبریزی حماحم است
کلقطلس و کلفشلس بیونانی توبال النحاس است
کل قوانیس بیونانی خبث الحدید است
کلقوس بیونانی نحاس است
گل قدلیس رومی ریوند چینی است
گل قرنفل اسم فارسی زهره است
گل کافته بلغت اصفهانی احرلیص است
گل گندم اسم فارسی جوز جندم است
کلکلانج معجون هندی است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت
کلکلنک اسم فارسی بقلة الملک است و نزد بعضی بقلة الحمقا را نامند
کلگونه بفارسی اسم رنگ سرخی است که از رنگ لاک خام بعمل می آورند و در لاک خام مذکور شد که مستعمل نقاشان و زنان است در رنگ گونه و آنرا بهندی گلال نامند
کلک کلیغم اسم فارسی وزیست و نیز بفارسی نی کرک نامند
کلک اسم فارسی قصب است
کلال اسم فارسی الطبیخ فج است
گل احمر اسم فارسی طین است
کلما بفتح اول و سکون ثانی بلغت زند کرم است که حیوان [illegible]
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیط است
کلمطلیس بیونانی کاشم است
کلنگ بفارسی نوعی از کرکی است
کلموج ترس است
کلن گفته اند که اسم فارسی دفلی است
کلنار اسم فارسی جلنار است
کلنک بلغت اهل بعضی خزر است
کلمان اسم صندل احمر است و بهندی نوعی از لیمو است که بشیرازی لیمو خارکی نامند
کلنجار و کلنجاک اسم فارسی سرطان است
کلنجری اسم فارسی سرطاع
کلنجری بفارسی نوعی از حنطه است که در بلدها [illegible] شود و رنگ آن اسود [illegible]

مائل بحمرت است و بسیار شیرین لطیف است
کلنجن اسم هندی حب الفلفل است
کلنه و کلنیا اسم هندی للیلج زرقی است
کلنک اسم فارسی بزر بقله است
کلنگک اسم فارسی بزر رجله است
کلنک اسم فارسی نوعی از دیک است
کلو اسم فارسی نوعی از خبز است که نیز بفارسی نان شیرمال نامند
کلو بهندی بقله بارده است و آن نوعی از لبلاب است
کلی لغت هندی است که بفارسی غنچه نامند
کلیا اسم رومی شکنبه است و بسریانی ورد منتن است
کلو اسم فارسی ضفدع است
کلوچ امرود بفارسی کمثری است
کلوط معرب کهلوط هندی است و آن باقلای هندی است
کلونجی بهندی شونیز است بفارسی سیاه دانه بهند

کلوی بهندی بقله است و آن نوعی از لبلاب است
کلیا اسم فارسی قلی است
کلیانی و کلیانیس لغت یونانی است که بفارسی بارزد نامند و نزد صاحب اختیارات کلیانی اشق است که بفارسی [illegible]
کلنجن اسم هندی خولنجان است
کلینزا اسم فارسی زنبور است
کلینزوان اسم فارسی بیت زنبور است
کلیس لغت مازندران جرنگی است
کلیس اسم فارسی ذرالورد است و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرن بیونانی خردل بستانی است
کلیل الملک بسریانی اکلیل الملک است
کلینیا و کلینکرا بهندی للیلج زرقی است
کلیواز و کلیواج اسم فارسی حداة است و بفارسی غلیواج نیز نامند
کلیکان کشنیج است
کلیکرون جرجیر است
کلیم شواذ بوست

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجر القتاد است
کماابسانه است
کمالادن و کمالیه و کمالیون بهندی یونانی و بری مازریون است
کماحه بعربی و غار طلع النخل است و بمعنی غلاف خوشه کش م نیز آمده
کماذ بضم اول بفارسی اسم نباتی است که صمغ آن حلتیت است و بسریانی اسم بادآورد است
کمته بفتح اول بهندی سلحفات است
کمحابن اسم هندی نوعی از بیش است
کمارد اسم هندی سومیانی است
کمجه بلغت متداولهم جراد است
کم کام لغت عربی است و لبغدادی بنطی گویند علک درخت ضرو است و بعضی درخت صنوبر گفته‌اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلوفر هندی است
کمون اخضر کمون شامی است و نزد صاحب تحفه کمون نبطی کمون ارمنی و کمون رومی کرویا است
کمون اسود کمون کرمانی است
کمون اصفر کمون فارسی است
کمون حبشی کمون اسود بری است که تخم آن شبیه است در سیاهی بشونیز
کمون حلوا انیسون است
کمون شامی کمون اخضر است
کمون فارسی کمون اصفر است که اهل شیراز زیره سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود است که بفارسی زیره سیاه بهند
کمون نبطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول و سکون ثانی بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی لحم الحجر است
کموهی اسم هندی عنب الثعلب است
کمه بضم اول و فتح ثانی مخففه کماة فارسی است
کمهیل اسم عربی قطن است مادامیکه در حب باشد
کمیت بعربی اسم خمر است که در سیاهی و سرخی باشد و اسپ این رنگ را نیز نامند
کمیزا اسم فارسی بول است
کمیش اسم ترکی فضه است
کمیله اسم هندی قنبیل است

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سگ است
کنا د اسم فارسی درختان

کنادر بعربی حمار غلیظ است
کنار اسم سدر است که بهندی
بیر نامند
کنار تر اسم فارسی نبق رطب
کنار خشک اسم فارسی نبق
یابس است
کناری بالضم اول اسم
سریانی نبق است
کنار اسم فارسی شمرانج است
کناغ بالضم اول اسم فارسی
ابریشم است
کنالا بالضم اول و فتح ثانی
اسم هندی سکبینج است
کنب اسم فارسی ورق الخیال
است که بفارسی نیز بنگ نامند
کنب اسم فارسی نوع از
قنا است
کنبار بعربی حبل لیف
نارجیل را نامند
کنت اسم فارسی ذباب
عسل است
کنتهن بکسر اول و سکون
ثانی و فتح های موحده و

کنکلین و لولان اسم فارسی
حبة الخضرا است
کنبیره اسم فارسی نوعی از
حنا است
کنتو اسم فارسی حب الخروع
است
کنج اسم هندی عین الدیک است
و نیز بفارسی گهنگچی نامند
کنجار و کنجاله اسم فارسی
سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک و کنجده اسم فارسی
صفهانی انزروت است و
نیز کنجدک و کنجده اسم فارسی
نادر ترهیز است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجر زد و کنکرزد و کنکری
اسم فارسی صمغ نوعی از
حرشف است
کنجره و کنجر لیس سریانی
کنکرزد است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجک اسم فارسی شجرة البق

است
کنجبین اسم هندی طابرهای است
که آنرا کرکی نامند
کنجبین کلکیتا بهندی مرارة
الکرکی است
کنجور سن بیونانی حاد البراست
کنجور یا بیونانی هندبای
بری است
کنج اسم فارسی اقط است
کند اسم هندی قصب السکر
است
کنداره اسم عربی سمکی است
که آنرا ستام نامند
کندر بعربی نوعی از علک
است که نیز بعربی لبان و
بفارسی کندرو نامند
کندر رومی علک رومی است که
مصطگی نامند
کندرس و کندروس خندروس
است
کندس الدار عود العطاس
است
کندم اسم فارسی بر است

گندم مکه اسم دهلی خندروس
و در صفهانی ذرة مکه نامند
کندنا اسم فارسی کراث است
کندرو اسم هندی کندروس
است
کندهت اسم هندی کبریت
است و کندهک و کندهک نیز
نامند
کنده اسم هندی غیشکر است
کند هیل اسم هندی تفاح
اذخر است
گند اسم هندی صمغ است
کندا بهندی بصل الفار است
کندک و کندرو اسم فارسی
لبان است
کندرکاچورا اسم هندی
دقاق کندر است
کنست کنستو و کنستوک
اسم فارسی اشنان است
کنشتو و کنشتوا اسم فارسی
حصرم است
کنفشی اسم سریانی جنطیانا
است

کنغد نوعی از سمک است
کنک بالضم اول اسم فارسی
خوشه خرما است و بفتح اول
جوز ماثل است
کنکالی اسم هندی لسان الحمل است
کنکر اسم فارسی بوم است
کنکر تر اسم فارسی حرشف
رطب است
کنکر خر اسم فارسی بادآورد
است
کنکنی اسم هندی مشط الغول
است
کنکونی بهندی نوع صفر
جاورس را نامند
کنکولی بهندی قطاد است
کنتو اسم فارسی ورق الخیال است
کنوچه اسم فارسی بزر المرد است
و بهندی نیز همین مشهور است
کنودان و کنودانه شهدانج است
کنیز اسم هندی دفلی است
که بفارسی خرزهره و آن
معرب خرزهرج است
کنبهار کوکر بالضم کاف عجمی

عجمی اسم هندی نوعی غرابست که بعربی عقعق نامند
کهنبهی اسم هندی کماذه است
کنیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوار کی اسم هندی صمغ وی که شیو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگست
کنول کاتج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگست
کنول گابهول اسم هندی دیرد نیلوفر سرخ رنگست و ثمر آنرا کنول گتهٔ نامند
کنول کی جر هندی بیخ نیلوفر است

فصل الکاف مع الواو

کو اسم فارسی نخل الطعام است
کوار گراث است
کواعی بسریانی عنکبوت است
کو آلف با د آورد است که الف بمعنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی اذخر است
کوبل نوعی از ماهو بیج است

کوبل گکوی بهندی نیلوفر است
کوبل اسم هندی برگ لعوشجار ثمره است
کوبه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل است
کوج اسم فارسی مطلق صمغ است که بهندی گوند نامند
کوخلیا بسریانی کرب است
کوداب کوشاب بفارسی رب عنب است که نیز بفارسی دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانی بفارسی خرنوب شامی است
دلبنجیان بفارسی کرب است
کوز گندم جوز جندم است
کوزر و کوزره و کوزرک اسم فارسی ثمر خرنوب شامی است
کوز فارسی مقل الیهود است
کورک بفتح اول و سکون ثانی و فتح رای مهمله و کاف فارسی ثمر کبر است
کوز گیاه اسم فارسی نبات الکبر

است و اذخر را نیز نامند
کوز انجل اسم عربی خانه مگس عسل است
کوری بهندی اسم ودع است
کوز اسم فارسی عود احمر است
کوز نیرنا نالغت زند اسم گزبره است
کوزد و کوزده بلغت فارسی انزروت است
کوزره اسم فارسی خرنوب شامی است
کوت اسم فارسی حنظل است که بهندی اندراین نامند
کوسک بفتح اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله اسم فارسی جرجیر است و باقلا را نیز گفته اند
کوشاب اسم فارسی جنطیانا است
کوشتمه بفارسی قسطاست
کوشنه بفارسی نوعی از کماه است
کوشنابی اسم فارسی

شیج است
کوف اسم فارسی بوم است
کورون سعد است
کوفلن نزد صاحب تحفه بر و اشمد است
کوک اسم فارسی جبن است
کوکافیلوس بسریانی اجاص است و اصح آنست کوکامیلوس بمعنی مذکور است
کوکب بعربی نبات طولانی را نامند و طلق را نیز نامند
کوکبا ارغا و کوکبا ارغا نا بسریانی طلق است
کوکب شاموس طین شاموس است
وشاموس اسم جزیره است از جزائر قدس و دیسقوریدوس گفته که نوعی از طین شاموس است باصفایح و یونانی سطرا نامند بمعنی کوکب
کوکب قیمولیا طین قیمولیا است و قیمولیا اسم جزیره است و گفته اند که آن تکلی است که از

زمین شوره زار بهم میرسد و در شب روشنی دهد و آنرا کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا است
کوکج بهندی نوعی تمر است
کوکرا اسم هندی دیک است
کوکری اسم دجاج است
کوکر جین اسم ترکی حمام است که بفارسی کبوتر نامند
کوگرد اسم فارسی کبریت است
کوکر مرد حی العالم است
کوکرونده گفته اند که اسم هندی کمافیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است که بفارسی روباه و بهندی لومری نیز نامند
کوگل اسم هندی مقل است
کوکله بفارسی هدهد است و بفارسی و بفارسی مرغ سلیمانی نیز نامند و در هند ورای هدهد است سبز رنگ مثل قمری و بسیار خوش آواز

میباشد

کوکن و کوکنک و کوکوا و کوکرد
کوک نوع صغیر لوم است که
بفارسی جغد نامند
کوکنار اسم فارسی خشخاش
است
کوکر حسن است
کول بفارسی نوعی از نیلوفر
است
کولان بعربی نوع نر اسل است
کوکم فلفل است
کولو و کولومی بهندی کتان
است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کول بر اسم فارسی انجدان است
کوم نیز اسم فارسی انجدان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کوم بلغت زند اسم کمثری
است که بفارسی امرود نامند
کومیون بیونانی کمون است
که بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قتاد است

کونج اسم فارسی ستونبر است
کونجه اسم هندی مرغی است
که بفارسی کلنک نامند
کونجه اسم هندی کبیکج است
وآن نوعی از کرفس بری
است
کونده اسم فارسی لطبیخ خام است
کوادودی اسم هندی
شب الشیخ است
کوتهان نباتی است که بفارسی
کتهان خوانند
کوتنبج اسم فارسی زعرور است
وبهندی درخت عوسج است
کوبی و کوهنبج بفارسی زعرور
جبلی است
کوبنج و کوبیز اسم فارسی
زعرور احمر بستانی است
ونزد بعضی کوبیز نام فارسی
بمعنی مطلق زعرور است
کوبل اسم فارسی زنبر بالوبج
است

فصل الکاف
مع الهاء

کهاری لون اسم فارسی
ملح العجین است
کهیار یا تو تیای مصری است
کهبی اسم هندی تراد است
کهتا انار اسم هندی رمان
حامض است
کهجور اسم هندی خرما است
کهجور کارس اسم هندی
عصیر النخل است
کهجور کا کابها اسم هندی
جمار النخل است که بفارسی
پنیر خرما و بعربی کرو خوانند
کهجور کا پهول اسم هندی
طلع النخل است
کهجور کی گٹھلی اسم هندی
نواة التمر است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت ثمر است
که شیرین و لزوجت میباشد
کهرین نوعی از باذنجان
بری است
کهلی اسم هندی کسب است
که بفارسی کنجاره نامند

کهنج و کهنجن اسم هندی صعوه
است
کهنکالی بسفایج است گفته اند
دوائی دیگر است شبیه به
بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است که
نیز بفارسی کاه نامند
کهبانا اسم سریانی شاخ نبات
فاوانیا است
کهیرک و کهیک و کهکم اسم
فارسی وعربی باذنجان است
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترس است
کهدل اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدلیست
کهرک و کهزل اسم فارسی
جرجیر است
کهنکو اسم فارسی وهندی
لوم است
کهنایا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیر و کهین اسم فارسی
زعرور است

کهیلا و کهیلا اسم هندی شجره است

فصل الکاف مع
الیاء المثناة التحتانیة

کی بلغت مصر جوصل است
کیا بسریانی فلیحوش است
کیاه جور بسریانی باداورد
است وگفته اند که شکاعی است
کیا داقنی بسریانی شجره
الغار است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیاسطرانا بسریانی شقائق
الرمان است که مستقد است
کیانا بفارسی عناصر اربعه است
کیاد قیصر اسم فارسی
اکلیل الملک است
کیاد جالینوس اسقولوقندریون
است
کیبا بلغت زند قنفذ است
کیتکی نوعی از کادی است
کیته اسم هندی خبث الفضه
است
کیتو فیلا بیونانی جمیع البلاط
ومعنی بلاط نیز آمده است

٧٥٩

کیجلی اسم هندی سلیخه الجید است
کیجور بیونانی هندبای بری است
کیخرس اسم رومی جاورس است
کیذج معرب کاذی است
کیزریع بسریانی خیری است
کیسر اسم هندی عفران است
کیسر کونه و کیسو اسم فارسی جعد است
کیسو ناطر بفارسی کتاره است
کیطم ملح نبطی است
کیفادفیر و بسریانی حجری که بیونانی غاغاطی نامند
کیفاسصر یا اسم سریانی سنگی است که بفارسی اشتر
کیفانور اسم سریانی ... است
کیاهو دنیا اسم سریانی ... است

کیفری حصاد کیفافیر و بیونانی و بسریانی جبسین است که بفارسی سنگ گچ نامند
کیک اسم فارسی برغوث است
کیکه بیضه است
کیکر بهندی قرظ است و نزد اهل فارس رسغیلان است
کیکرا بهندی سرطان نهری است
کیکواشه و کیکواش اسم فارسی حشیشة البراغیث است وصاحب تحفه گفته اسم طبری قسمی از دوقس است
کیکیر بفارسی معرب آن حجر حیر است
کیکس حجر جیر است
کیل و کیل ورائی ایلاق اسم فارسی زعرور است
کیلا و کیله بهندی موز است
کیلاذونیا و کیلوذونیون و کیلاذنیا به یونانی سیر ان است
کیلاروس خس است

کیلکان نوعی از کراث است
کیماک اسم فارسی شیر تازه دوشیده است که ترکی قیماق و بفارسی سرشیر تازه و بهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که بفارسی ساغری نامند
کیمرس درده است
کیموس گفته اند که ذره است که جاورس نامند و بهندی جاور و نواع بنجان مرحوم نوشته است که تحقیق اصل آن کیخرس باشد که تصحیف نموده اند که برومی جاورس وگفته اند که اصل آن کیمرس است
کیمعج اسم یونانی سولیق است
کیجوا اسم هندی اخراطین است
کیجلی اسم هندی سلیخ الجید است
کینکره اسم هندی سرطان است
کیو گفته اند اسم فارسی حسک است
کیوان بهندی ارزیز است

کیوز الهندی کاذی است
کیوه گفته اند که اسم فارسی خس است
کیهون اسم هندی حنطه است
کیهونی بهندی حب المحلب است
کیهه اسم فارسی علیق است
کیا و کیه بسریانی مصطکی است

باب اللام
فصل اللام مع الالف

لاجورد یه صامر لویا است
لازورد لاجورد است
لار دلیوطاون طرطیتیا است
لاسوریس بیونانی بابونه است
لاختوریس ساوس ... یونانی و بسریانی ارب بری است
لاغنوریس ملاسیوس ارنب بحری است
لاک تشت اسم فارسی سلحفاة است

لال اسم فارسی لک است
لاله خطائی اسم فارسی حماحم است

فصل اللام مع الباء الموحده

لباب البر و لباب الحنطه و لباب القمح نشاستد است
لباب القرطم مغز دانه کافشه است
لبان معرب از لبانو یونانی و آن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است
لبان خردل بری است
لبّ و لبه بلغت ... چکلی الک ترکیت
لبنی القیح یونانی آذان الفار بستانی است
لبنی میعه سائله است
لبلاب دن و لبردن شیطرج

فصل اللام مع الجیم

لجلال بلغت مهو سین زیبق پاک صاف است

فصل اللام مع

الحاء المهملة

لحا بالکسر اول پوست بیخ نبات است و رشتهای باریک است

لحام الذهب صناعی او تنکارست و معدنی آن در بورق مذکور شد

لحام الصناعة از اقسام تنکار است

لحام الغول بالعجم اول شعر الغول است

لحیة الحمار برسیاوشان است

لحیاهی دینا قوس است و گویند حرشف است

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخیس الا کلیة خزامی است

فصل اللام مع الذال المعجمة

لذاق الذهب شامل لحام الذهب و راشق است

لذاق الرخام و لذاق الحجر سمغ البلوط است

فصل اللام مع السین المهملة

لسوعوریون بلغت عبرانی ترخون است

لسوا بهندی سپستان است

لسمال بلغت دیلمی سلوا است

لسلیعه بلغت مغربی اذن الحمار است

لسوریقن لبلاب است

لسان البحر سپستان است

فصل اللام مع الصاد المهملة

لصف کبر است بلغت مغربی

اسم حرشف است

فصل اللام مع العین المهملة

لعبه بیروح الصنم است

لعبه بربری سنجله است

لعیب شقایق النعمان است

لعل مصری قیقهن است که قیقهن نیز نامند

فصل اللام مع الفاء

لف الکرم یونانی است که از تاک میروید و لغت سلغم است

لفاح بیروح الصنم است

لفربیش حماست

فصل اللام مع القاف

لقاح تشیز شیر دار است

لقطینس صنع صنوبر است

لقلق لکلک است

فصل اللام مع المیم

لماز عنب الثعلب است

لمم بلغت مغربی قطف بحری است

لمیتون قنطوریون صغیر است

فصل اللام مع النون

لنج البنج است

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان مالوز السودان

لوز الارجان بلغت مغربی

لوز البربر است

لوبیای هندی قسمی از قشع است و در عراق بادام نامند

لوقاس یونانی نوعی از سرو است

لوف الحیه لوف الکبیر است

لوف الجعد لوف صغیر است

لوقیون گیاه حضض لقاسی نیلز هرده نامند

لوخانین یونانی شکوفه حماحم است

لوطوس میس است

لوفا بالعبرانی حی العالم است

لعضی قنطوریون صغیر است

لوعربا یونانی حند قوقای بری بالعبرانی کشنین است

لوفرویس حجر قبطی است

لونیاردن شیطرج است

لوطوس اغرویس یونانی حند قوقای بستانی است

لوقو اخصرنجی است

لوقا قیس قالنجیقن است

لونک اسم هندی قرنفل است

لوهی و لوها بهندی آهن است

لون بهندی نمک است

فصل اللام مع الهاء

لهو اسم هندی آخون است

[illegible]

فصل اللام مع الیاء

لیمونیون یونانی حماض برزگ برگ است

لینوفر نیلوفر است

لیاشن فیون یونانی فلک است

لیقن بلغت نبطی تخم کتان است

لیقن قیقون تخم کتان است

لیا لوبیا است

لینه خوردن لیتنا مار و اسفیج است

لینوسطس لبلاب کبیر مبی بحبل الماساکین است

لینوسن یونانی نرگس است

لیا لوکندر است

لیفیج بلیج است و نزد بعضی نوعی از قلیهای اشنان است

لیار و بلغت دیلمی است اسم انارلیلن است

لیط یحوری است که در سیاه قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

مار القراطن بالیونانی قراطن است و نزد بعضی اسم قندلیقون است و آن نوعی از حجر است

٧٤٠

نارالقطر ایست که از کوزه سفال ترشح کند

نارالزجاج سحر تو نیا ست

نادرنا ذرنون است

نار لیقطر ایارج اسا کفه است

نارسن و نارثون اسم راز یانه بری

و بستانی است

نار یقون بیونانی مقل است

نارسه اطریقون است

ناسیة الرس طراطیقون است

نارسن بهند ثمره لطرفا است

نانی اسم هندی طین است

نانبو اسل بهندی عفص است

نادیان اسم فارسی ناک است

نارس و نانا زتون راز یانج بری

بستانی است

نارسیقا بیونانی اترج است

نار اسم فارسی چوبه است

نار چوبه اسم فارسی بلبون است

نار لقون بیونانی مقل است

نار و اسم فارسی عفص است

ناساج اسم سعتر است

ناسفوریا بغیر نجدان است

ناسقو جیکی ترکی کبیکج است

نامینا ارغا موثی است

ناطونیون نبات فنه است

نافاریون دلبوس است

نافو دنیا و مقدونیا و فطر اسالیون است

نانق بیونانی اسبارسه است

ناکهی اسم هندی باب است

نالا شیرن بیونانی سازج است

نالالی اسفهانی حردون است

ناس لوقا بیونانی غیر مرماحوز است

نانحمولیون و نالینوس تحریک

اسود است

نالنطر یارج الاساکفه است

نالیا لوس سالها است

نالی بیونانی عسل را گویند

نالینوفلن بادرنجبویه است

ناه بردین اسم فارسی جاوراست

ناهی روبیان اسم فارسی اربیان است

ناهی اسم فارسی سمک است

ناهی بینی دراز اسم فارسی دلفین است

ناهی برنده اسم فارسی سقنقین است

ناهی زهره گوبی اسم فارسی

دلوس است

ناهیانه اسم فارسی صحناه است

ناهی شور اسم فارسی رلیس است

ناهی کل اسم فارسی سبیا است

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیة

متک اسم عربی اتر است

متنی لعناع است

متر اسم هندی کرسنه است

ستهالی اسم هندی شیرینی است

مبهیه اسم هندی مخیض است

فصل المیم مع الثاء المثلثة

مثک سوسن است

مثک الحجم زعرور است

فصل المیم مع الجیم

مج العربی اسم ماش است

مجبن اسم قسمی از عنب الثعلب است

مجهلی اسم هندی ماهی است

مجیث اسم هندی روناس است

که عروق الصباغین نامند

مجتری اسم هندی فسنین است

فصل المیم مع الحاء المهملة

محاحم بلغت اندلس محلصه است

محتر و بیخ نجدان است

محلب درخت المحلب است

محموده سقمونیا است

مح زرده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمة

مخلص الاکبر اسم معجونی است

که بیونانی سوطیرا نامند

مخیطا و مخیطا اسم عربی

سپستان است

فصل المیم مع الدال المهملة

مدام اسم خمر است

مدمل الجراح صابغ و عون است

فصل المیم مع الراء المهملة

مرانیه و مرامیه اسم فارسی

بوم المجوس است

مرارالصخر و مرارالصخور حنظل است

مرال اسم ترکی ایل است

مرابنجات است

مرپای کله اسم فارسی سیر است

مرج اسم هندی فلفل است

مرجه نمک اسم فارسی علس است

مردارخوار اسم فارسی رخمه است

مردار غاجی ترکی اسم نبات است

مرحب الدب است

مرزنگوش مرزنجوش است

مرزه اسم فارسی صعتر بستانی است

مرسیا انیرا بیونانی آس بری است

مرسیا ایمارس بیونانی آس بستانی است

مرسیون بیونانی اشنان است

مرسلون بلغت سریانی رجیلی

مرسیا بیونانی ریحان است

مرطوس نزد مولف جامع الادویه

مرماحوز و نزد بعضی مرطوس است

مرطقیس سیاه مرتبلس است

مرغ جنگلو اسم فارسی صیا قرست

مرغ سنگ خوارک اسم فارسی قطاط

مرقاعی کفنیون است

مرقد شامل جوز مائل و افیون است

مرگ موش کانی اسم فارسی شک است

مرگ موش عملی اسم فارسی

دیک برد یک است

مرگ ماهی بفارسی ماهی زهرج است

مرک اسم فارسی مداد است

مرمان و مرو جبلی و مرو شیرین

مرماحوز است

مرو تلال و مرو بری اسم مرماطوس است

مروابهم ومرباجونه ومرو تلخ
ومرو سفید مرماحوس است
مروآزاد مرمازاد است
مردوس لغت یونانی اذان الفار
است ومروس بمعنی هوش وا طاها
بمعنی گوش است
مروارید اسم فارسی لولو است
مردا اسم هندی مرزنجوش است
مریق اجریض است
مرماقلن بیونانی هزار برگ است
وآن خرنبل است ونیز بهندی
طری فلیون است

فصل المیم مع الزاء المعجمه

مزح درخت بادام تلخ است
مزد بلغت صفهانی سوسن است
مزر بزای معجمه قسمی از نبید است
که در مصر از جو وبرنج میسازند
وبفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهمله

مستار خمر نارسیده است
مستین بیونانی زاج سبز است
مستقار مستقران مسقوده بلغت
بحیره ایلس را وند طویل است

مستکه انبوس است
مسالیف درخت مقل است
مست اسم فارسی طالیقون است
مس سوخته اسم فارسی سحت است
مس اسم فارسی نحاس است
مسینجی مصطکی است
مستقاطون عود هندی است
مسلقن زعرور است
مسک بفارسی زباد است
مسک الجن شامل شوصر جعیده صغیر
است
مسک الرمان نارمشک است
مسک القرد دشنه است
مسن حجر المسن است
مسوحان ادهان مرکب است
مسواک الراعی شامل دو فرا اسلیم دعجرم
مسواک المسیح نوعی از رگ لوزیس است
مسواک العباس نوع زرگ
قتاد است ورعی الابل را نیز گویند
است
مسور هندی عدس است
مسی الهند کاکنج است و در بعضی بلاد
المنا طرلیلای را باین اسم می نامند

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشتری بلغت مهوسین قلعی است
مشط الراعی دیناقوص است
مشک برزمین اسم فارسی سعد است
مشک هندی سعد هندی است
مشک داش بلغت تکابن اسم
شوصر است
مشناک اسم فارسی سرکه است
مشو اسم فارسی تره است

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصارع زعرور است
مصباح روم کهربا است
مصارین معا است و
مصران واحد آن
مصفی الرعاة بلبکی است

فصل المیم مع الضاد المعجمه

مضی بمان البر است و
نمرش حب القلقل است
مضغ هندی است که از آب
سو طوانا ربرتب بند

مقمح ثمر عوسج است

فصل المیم مع الطاء المهمله

مطر باران است
میطقینا لوزه است ولعوق
لوز را نیز باین اسم نامند
مطهر تخمکشت است

فصل المیم مع الظاء المعجمه

مظ الظاء معجمه گلنار است

فصل المیم مع العین المهمله

معا بفارسی روده وبترکی
باغرساق نامند
معانوس صمغ نانی بان است
معد خصیه الثعلب است
معز اشتر است که بتر انسلیز
معقد قال حب صنوبر است
معقار صمغ آلو است
معین باذرنبون است

فصل المیم مع الغین المعجمه

مغافیر مغفار سکر العشر است
مغات هندی کلز است
مغدباد نجان است وثمر لفاح

بری را نیز نامند
مغز تخوان اسم فارسی مخ است
مغناطیس حجر مقناطیس است
مغلیانا بلغت سریانی اسم
حرف بابلی بوداده است
مغنو ناقلیه بادنجان است
مغیلان ام غیلان است
مغز تنها اسم فارسی کوبه ورس است
مغز نامبنه طین مختوم است
مغز بجانبه دمنه لبنه بزرگوید
مغز سیم بنا ریخ دباغ است

فصل المیم مع الفاء

مفرح الشرب است
مفرح قلب خون او بحجو بید است
مفرد دیم نوعی از قطر است

فصل المیم مع القاف

مقدونیس بطراسالیون است
مقر اسم عربی نبات صبر است
مقلقل قت است
مقدونیا لیون است که خرزه گیاه است
مقناطیس حجر مقناطیس است

فصل المیم مع الکاف

مکری اسم هندی عنکبوت است

ملکری کجالا اسم دام عنکبوت است
ملکر بهندی تمساح است
ملس اسم فارسی تاب است
ملس عسل اسم فارسی نحل است
ملکند قرلیش اسم مخلصه است
ملکهن اسم هندی ازید است
ملکنه فلوس است
ملکیناس بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

ملاح بالضم اول و تشدید ثانی
اندرو طالیس است و بلغت مغربی
قاقلی است
ملح بحری از اقسام ملح مائی است
که تا آب آن رسد حل میشود
و اکثر آن سیاه و در افعال
قریب بملح اسود است
ملح البودیه و ملح النار نوشادر است
ملح جبلی بلغت مصر القر است
ملح الدباغین قسم سالملح العجین است
ملح سبخی شوره است و در لغتی مذکور
ملح الصباغین ملح الصاغه تنکار است
ملح النجوم ملح هندی است
ملخ بالفتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم

فارسی جراد است
ملطاط دنیا قوس است
ملکان اکلیل الملک است
ملوخ بلغت شام قطف بحری است
ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است
ملیخ نوعی از عوسج است بزرگ
برگ سبخ
ملیطر یا زاج سیاه است
ملیلس بلغت اندلس القلیه یابسه است
ملیطی بیونانی اثمد است
ملیون و ملیو بنا خربزه کرباک است
ملینون بنجفر مخلوق است
ملسیون قنطوریون دقیق است
مل سیسالیوس است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح سطوخودوس است
ممسک الحوامل دارالمسک است
ممولا بهندی اسم صفراغون است

فصل المیم مع النون

منیل الشیر از بلی اسم بیمه است
منتنه بلغت مصر خالیس است
منشور بحری تنحاس اشابل است
منج بالفتح اول نبیج است و بکسر اول

درخت بادام تلخ
منجوشه ناردین است
منجهته بهندی فوه است
منداخوزین یونانی ببرنج است
مندک بهندی ضفدع است
منده بهندی نوعی از درخت است
مندویل بهندی جوز القی است
منشم درخت منتسم است و مذکور شده

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد است
موتهه بهندی نوعی از ماش است
موتی بهندی اسم لولو است
موراسون سیاوشان است
موجرس بهندی شکوفه فوفل است
موجه بلغت اصفهان قنابری است
مورچه بفارسی نمل است
مورد اسم فارسی آس است
مورد اسفرم آس بری است
دگونید اسم فارسی اذخر است
مورلون نوعی از برنج است
که برگش سفید شبیه بیک
جغندر باشد
موسیر اسم فارسی البصل الزیر است

موساکنی بهندی اذان الفار
موسقی یونانی ظرفا است
موش بفارسی فاره است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی آم
یربوع است
موقیون نوعی از سموم قریب ببیش است
موقد النار کبریت است
موقوطین بلغت عجرانی قطر است
مولو ندلنا مردسنگ سفید
کرده است و برد ابار است
مولی یونانی حرمل غربی است
و بهندی فجل برا نامند
موم اسم فارسی شمع است
مومیائی کوهی قفر الیهود است
موندی گویند بهندی کماذریوس است
مونگ بهندی ماش است
موش میون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویزک عسلی اسم فارسی دیوق است
مویزک کوهی اسم فارسی میویزج است

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سنا رکی است

مهیزا اذر لو است
مهر گیاه اسم فارسی یبروج الصنم است
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
مهندی اسم هندی حنا است
مهه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میکیه اسم فارسی شربت که
با شراب یا آب انگور و یا دو شاب
انگوری ترتیب دهند
مینهل بهندی جوز الکوثل است
میتهی بهندی حلبه است
میجوش اسم فارسی شرابی است
که با سنبل رومی و سنبل هندی
ترتیب داده باشند
میخک اسم فارسی قرنفل است
می سوسن شراب سوسن است
میفختج مدبر می پخته است که
با شکر و عسل یا دیگر جوشانیده باشند
میفختج مفرح می پخته است که
در مدبر آن هیل و جوز بوا و
قرنفل و امثال آن اضافه
کرده خوشبو باشد

سیفوسیون تخم کران است

سطلوس مغره است

سوسیح زبیب الجبل است

سیمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن بریان ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است

ناردین قلیطی سنبل رومی است

ناردین بری اشارل الساردین نوا

ناردین اسم یونانی شلق سنبل است

نارگیل و نارگل بهندی نارجیل است

ناردوس اقلیطی سنبل الطیب است

ناردام اسم رومی صنوبر بری ثمر است

ناروین بلغت فارسی قسطال را نامند

نارعیت اسم یونانی نارشا است

ناعمه بلغت اندلس لسان الابل است

ناخند بلغت گیلان زریق است

نافوخ بلغت بغداد اسم بیخ نیلوفر

نالدون بهندی عود الحیه است

ناموس بق است

نان کسمات بفارسی خبز الکعک است

نان بی سبوس خبز الحواری است

نان بی نمک خبز القطایف است

نان سبوس دار خشکار است

نان ساجی خبز الطابق است

نان سکاک بفارسی خبز الملة است

نان کسمه خبز الطابون است

نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع الباء الموحدة

نبات اسم فارسی فانید است

نبات الاشنب شبیه است

نبات الرعد فطر است

نبات الملائکه ریحان است

نبق بار درخت سدر است

که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل است و بهندی گیاهی که بیاق باشد

بفارسی بیازه و بهندی ... دلت و بعربی نجم نامند

نجیب اسم جنس بوست ... است سیسوس سکنجه را نامند

فصل النون مع الحاء المهملة

نحاس حبیبی طالیقون مصنوع است

نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزردی است

نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمة

نخود اسم فارسی حمص است

نخود دالو بهندی نخود مریم بلغت اصفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهملة

ندع صعتر بری است

ندکا کسکه اسم هندی سرطان نهری است

فصل النون مع الراء المهملة

نرکسی ... اسم جدوار است

نرد درخت خار است

نرگس اسم فارسی عبهر است

نرم آهن اسم فارسی حدید انیث است

فصل النون مع السین المهملة

نسترن زرد ورد صفر بری است

نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری است و در افعال بغیر ازرق

نسریح بیتوبثال نامند نسترن است

نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف العین گذشت

نسرین اسباع گل علیق العدس است

نسوت بهندی تربد است

فصل النون مع الشین المعجمة

نشاسته اسم فارسی نشا و نشاستج است

نشاسته اسم عربی اشنج است

فصل النون مع الصاد المهملة و الضاد المهملة

نضار اسم ذهب است و در ... گذشت

ارکویی انیز نامند

نضرون بلغت ... احمر ...

فصل النون مع الفاء

نفل احرار الشی است

نقره اسم فارسی فضه است

نقاین حب الکاکنج است

نقل خواجه اسم فارسی حب الصنوبر است

فصل النون مع اللام و المیم

نمک زرد مر است و نزد بعضی بسباسه است

نمام سوسنبر است و نمام الملوک نما نیز نامند

نمارق شامل قلاح یاسمین سفید است

مشک بلغت اصفهان ... است بلغت اهل الهند گفته شیرست

شیرینی قند یا نبات قند ... داخل شیر جوشانده که منعقد گردد

بسیار بر هم ... تمام کف ... گرفته با نان تنک ... بسیار لذیذ ... زمستان است ... باشد زیاده ... بهتر ...

نمکدان ... تیار ... است

نمک اسم فارسی ملح است

نمور اسم عربی ارنب بری است

نمنقش کرسنه است

فصل النون مع الواو

نوا بالعربی دانه اثمار است از ... مطلق آن مراد دانه خرما است

است خصوصا در اوزان

نوح لبلاب است

نوزنه بضم بلغت اکسیریان زیبق است

ولفتح اول و سکون واو و ضم جانبر

شکوفه و گلها است

نوزه گلس حجری است

نوز القند اول شکوفه درخت

وار شیشان است

نوفلن اسم یونانی زنبور است

نوق شتر ماده است

نول بهندی ابن عرس است

فصل النون مع الهاء

نهشل اسم عربی شقاقل است

نهق قرة العین است و نزد بعضی

جرجیر است

نهنگ اسم فارسی تمساح است

فصل النون مع الیاء

نیشکر قصب السکر است

نیشوق ادرک است و نزد

بعضی قرصیا است

نیلج نیل است

نیلوفر هندی اوسپند است

نیقا اسم یونانی نیلوفر است

نینا نانخواه است

نی بفتح اول و سکون یا اسم

فارسی قصب است

باب الواو

فصل الواو مع الالف

وابلیهم بلغت شکابن کرفس

بری است

واحا لبلاب است

وارموک بلغت شکابن کرفس

بری است

واشه اسم فارسی صعتر است

واقیمن یونانی کنگر زد است

والان بزرگ بهندی

رازیانه است

والان کوچک شبت است

وای کلب بری است

فصل الواو مع الباء الموحدة

وبر بفارسی پشم نرم را نامند

وگویند مخصوص پشم شتر است

وبر الارض فطر است

فصل الواو مع الحاء المهملة

وحیه بلغت مغرب مازریون است

فصل الواو مع الخاء المعجمة

وخشنبرک و خشنبرق بکاف

و بقاف ذکر تخم اسفناج است

ودمنه ترکی عبارت از ان است

و نزد بعضی دمنه خراسانی است

فصل الواو مع الدال المهملة

ودح زوفای رطب است

ودود اسم مغربی بلسکی است

ودین یونانی کماه است

فصل الواو مع الراء المهملة

وراجانور فاشرا است

ورد لحیه کبیکج است

ورد الحمار و ورد الحمار و ورد

الغحاب و ورد الحماق است

ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمی است

و بلغت مغرب گل قاوانیا است

ورد الزراعی بلغت مغرب گل خطمی است

ورد السباج گل علیق الکلب است

ورد صینی نسرین است

ورد فرانتقالی نعمان است

ورده بلغت مازندران سماق است

ورکانی سقنقور است

ورلوای سطاخیس است

ورطینیا غنم است

ورق الزیتون هندی طالیسفر است

ورق النیل سمه است

ورک بلغت قردین نبات

آخر عوف بنطی است

ورق بفتح اول و ثانی برگ

نباتات است و بضم اول و سکون

ثانی اسم طیور است و بفتح زدو و کسر را

اسم فضه است

فصل الواو مع الزاء المعجمة

وزغ اسم عربی سام ابرص است

و بفارسی ضفدع را بان نام

می خوانند

فصل الواو مع السین المهملة

وسخ کور بنخل بفارسی سوم نامند

وسمه کتم است

فصل الواو مع الشین المعجمة والصاد والطاء المهملتین والعین المهملة والغین المعجمة والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیة

وشج اشق است

وشج انغر سطس است

وشنم بضم اول و ثانی بلغت

شکابن دیلم اسم سماق است

وصیف الاسود سپاوشان است

وطواط خفاش است

وعسل نوعی از ایل است و تبر

جو برد در دیلم شوکا نامند

وغد بغین معجمه اسم عربی بادنجان

است

وقل بقاف اسم عربی خرنگ

درخت مقل است

وکسر اشیان طیور است

والکام حمسفرم است

ولیغ طلع است

وین انگور سیاه است

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم هندی فیل است

هادی اسم تریاق فاروق است

هادیا اسم یونانی افعی است

هال قاقله صغار است

هالوک اسد العدس است

و بعضی سنگ گفته و بلغت مصر

جعقیل است

هالم و هالون اسم هندی حب حجیر است

ہالیتوطس اکلیل الملک است
صامہ حنظل است
ہالس ہندی اذر است
فصل الہا مع البا الموحدہ والتا المثناۃ الفوقانیۃ والدال المہملۃ
ہبیدانہ حنظل است
ہتاجوری ہندی اسم کف مریم است
ہدل حضض است
فصل الہا مع الرا المہملۃ
ہرا ہندی اسم ہلیلہ است
ہرایزہ مرانیہ است
ہرتارہ و ہرتال ہندی اسم زرنیخ است
ہرجان لوز البر است
ہردی اسم عربی عروق الصفر است
ہرشفہ اسفنج است
ہرقلوہ و ہرقلوس نوعی از ہندبای بری است و نزد بعضی البوخلا است و نزد بعضی ترسعنہ است
ہرن اسم ہندی آہو است

فصل الہا مع الزا المعجمۃ
ہزارجشان ہزارفشان بفارسی فاشرا است
فصل الہا مع الشین المعجمۃ
ہشت دہان اسم فارسی نوعی از عود ہندی است اجہت القرس نافع
ہشت کنبہ ہندی الوف است
ہشتیفل اسم شقاقل است
فصل الہا مع الفا والکاف
ہفنوقوز اسم سریانی قنطوریون است
ہکل بفارسی فقع است
فصل الہا مع اللام
ہلدی اسم ہندی عروق الصفر است
ہلعد یا اسم نوعی از ہبیش است بلغت ہندی
ہلیفقا سندبا است
ہلک فروق اسنبل است و نزد ابطاکی نوبج الفار
ہلموت و ہلمو سلن جبلی است
ہلیج نوعی از ذباب مشہور جہ

مکس است
ہلہلون زعرور است
ہلیا یہ شاہترج است
ہلیلج البلیج است
فصل الہا مع المیم
ہمیشہ بہار ہمیشہ جوان از ان
ہلیسم اسم عربی کل الاصق الشئ بالشئ است و بفارسی عبارت از مرق گوشت
و گندم مہرانجیرہ است دار فعال مانند ہرلیسہ است
فصل الہا مع النون
ہندبای ہاشیہ ہندبای شامیہ
نوع کاسنی بزرگ و بستانی است
ہندبا البقل نوع ریزہ برگ کاسنی بستانی است
فصل الہا مع الواو
ہوبرہ اسم فارسی حبارزی است
ہوجوبہ و ہوفیلوس البوخلا است
ہوجوہ و ہولفیقہ اشنان الرعاۃ است
ہوداسیون اسم شعر لغاع است
ہوقسطیداس نوعی است کہ در تحت لحیۃ التیس پیدا شود
و ہو عصارہ لحیۃ التیس است

ہورہ اسم فارسی حبازی است
ہوبیرا اسم ہندی اہل است
فصل الہا مع الیا
ہیشر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بنی آن
ہیرا اسم ہندی الماس است
ہیرادکہی اسم ہندی دم الاخوین است
ہیرون نوعی از خرما است
و گویند مراد از ان قسب است
ہیزار اسم فارسی نعناع است
ہیضا اسم عربی فجل بری است
باب الیا المثناۃ التحتانیۃ
فصل الیا مع الالف
یار اکور اسم ترکی نوع از بیخ است
یارہ طائسی اسم ترسکی
حجر العلاج است
یاسمین اسم فارسی یاسمین بری است
یاسمین بری عشبۃ النار است
یاغ اسم ترکی دہن است
یا توشقان اسم ترکی غزی السماک است
فصل الیا مع البا الموحدۃ
یبروح اسم سریانی للفعل است

کہ بفارسی استر گویند
یبروحا یادہ بنجان است
یبروح الصنم یبروح الصنم است
یبروزہ بقلہ یمانیہ است
فصل الیا مع الحا المہملۃ
یحتفیص کرفس کوہی است
یحموم اسم حمار الوحش است و نزد ابطاکی نوعی از ان است
فصل الیا مع الدال المہملۃ والذال المعجمۃ
ید اللہ حون بزجار سالہ است کہ در اول ابرنکہ نہ باشند و در آخر گردند
یذرہ قسوس است
یذرقہ درخت بل است
فصل الیا مع الرا المہملۃ
یرابع قصب است
یرابیح ہلیون است
یرقا اسم عربی حنا است
یرنہ سنبہ حنا است
فصل الیا مع الشین المعجمۃ والعین المہملۃ والغین المعجمۃ

لبنف حجر النبف است لعقید خندریلی است لعقوب کبک نر است لغیضا الغیض اسم سریانی ریباس است **فصل الیاء مع القاف** لقطین اسم جنس بنانی که کدو [illegible] [illegible] وبادرنگ وخربزه از مطلق آن مراد بناکدو است	**فصل الیاء مع اللام والمیم** یلو اسم ترکی طرفاست که بفارسی گز نامند یلو اسم ترکی سلوی است یلم اسم فارسی عربی لسمک است یلنجوج ویلنجوج بعربی عود [illegible] است	یمام اسم شفنین بری است یمامه اسم کبوتر خانگی است یمسو لغت کبریان القر است که شوره نامند یملیک اسم ترکی لحیة التیس است یمورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد یمونا ویمینا مصاف است یمیشان اسم ترکی زعرور است	**فصل الیاء مع النون** ینبطور اسم سلمه است ینبوت خرنوب نبطی است ینق النفحه است ینتون لغت نبطی اسم تافسیا است **فصل الیاء مع الواو** یوشان اسم ترکی بیسج است یونجه باغی اسم طبیه است	یونجه صحرائی اسم ترکی وفارسی ضفضفه است یونکاب اسم ترکی صوف است **فصل الیاء مع الیاء** ییرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند ییلان اودی اسم ترکی شیل است

خاتمة الطبع

نسخه مخزن الادویه که از تصانیف مسیحای زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامه زمان فهامه دوران سلاله
خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول ومنقول کشاف
حقائق فروع واصول سند حکمای کرام رئیس فضلای عظام افضل اطبای عالیقدر اجل علمای دهر مجمع علوم روحانی
میر محمد حسین ابن السید محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما
سجال الرحمة والاحسان واسکنهما فی معالی الجنان در مطبع احمدی واقع شاهدره دهلی
ضلع میرتهه باهتمام من هیچمدان امو خان وبحسن سعی وکوشش بی پایان
محمد حسین خانصاحب مهتمم مطبع مصطفائی دهلی بتصحیح ومقابله
حسن خانصاحب برادر عزیز خانصاحب ممدوح در
تاریخ [illegible] شهر رجب المرجب
سنه [illegible] هجری
طبع شد

فهرست اسامی کتب که مصنف تحفة المؤمنین را در حین تالیف این مجموعه در نظر بوده

کتاب	کتاب	کتاب	کتاب	کتاب
طب النبی طب الائمه	من لا یحضره الطبیب ابن ذکریا	منافع الحیوان	کامل الادویه	منهاج الابدان در ادویه مرکبه
تذکره شیخ الطف کے	تفسیر ابواب سبک در ادویه مفرده	تذکرة الکحالین	منفذ السموم جالینوس در ادویه مفرده	شرح قانون مع ادویه مفرده تالیف حکیم گیلانے
اختیارات ابن هبل در تمام طب و ادویه	جامع ابن بیطار	شرح موجز مشتمل فنون طب و ادویه	حیوة الحیوان	شامل هندی
اختیارات بدیعی	شفاء الاسقام مشتمل ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه وغیره	جامع فیروزشاهی مشتمل فنون طب و تفسیر اسامی ادویه بلغة هندی	مختصر ازوی مشتمل فنون طب و ادویه مفرده	[illegible]
شامل الادویه ابن ذکریا	ترویح الارواح مشتمل فنون طب و ادویه	مغنی ابن تلمید	تالیف	حرس الحیوان
بحر الجواهر در ادویه مفرده	حاوی الادویه	مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی	مفرده ترجمه سسرت در فنون معالجات و ادویه	حاوی کبیر ابن ذکریا
جامع شرف الدین محمد یوسف	کفایه	قانون شیخ الرئیس با شرح او	جامع ادویه ابو داود	ترجمه ست جوک

کتاب تحفة البیان

کتاب خواص الادویه جلالی

کتاب خلاصة التجارب

کتاب شذور الذهب در شرح المکتسب در صناعة

کتاب امان الاخطار فی الاسفار

768

1194